بسم الله الرحمن الرحیم

خرابِ زمزمهٔ تازهٔ توام عرفی
که عقل ازین نفِس تازه مست می‌گردد

کلیّات عرفی شیرازی

جلد اوّل

مشتمل بر: قصیده‌ها، ترکیب بندها، ترجیع بندها، قطعات

براساس نسخه‌های ابوالقاسم سراجا اصفهانی

و

محمّد صادق ناظم تبریزی

بکوشش و تصحیح

پرفسور محمّدولی الحق انصاری

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۲۴۰۶/۱

شماره مسلسل ۴۰۶۸

عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد، ۹۶۳؟ - ۹۹۹ق.
[دیوان]
کلیات عرفی شیرازی مشتمل بر قصیده‌ها، ترکیب بندها، ترجیع بندها، قطعات براساس نسخه‌های ابوالقاسم سراجا اصفهانی و محمدصادق ناظم تبریزی/ بکوشش و تصحیح محمد ولی الحق انصاری.
تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۷.
۳ ج.: جدول. (انتشارات دانشگاه تهران؛ شماره ۲۴۰۶/۱، ۲۴۰۶/۲، ۲۴۰۶/۳)
ISBN 964-03-9315-0 (دوره سه‌جلدی) : ریال
ISBN 964-03-4068-5 (ج. ۱) - ISBN 964-03-4069-3 (ج. ۲) - ISBN 964-03-4070-7 (ج. ۳) : ۶۵۰۰۰.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
ص. ع. لاتینی شده: Koliat-e-Orfie Shirazi.
جلد سوم مشتمل بر رباعیات و مثنویات است.
کتابنامه.
۱. شعر فارسی - قرن ۱۰ق. الف. سراجا اصفهانی، محمدقاسم بن محمدعلی، قرن ۱۱ق. ب. ناظم تبریزی، محمدصادق، - ۱۰۸۳؟ق. ج. ولی‌الحق انصاری، محمد، مصحح. د. دانشگاه تهران. موسسه انتشارات و چاپ. ه. عنوان.

PIR۶۰۳۱/د۹ ۱۳۷۷
۸ فا/۴۱ د۵۴۹ع ۱۳۷۷

کتابخانه ملی ایران ۸۲۵-۷۸م

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۰-۹۳۱۵-۰۳-۹۶۴ (دوره سه‌جلدی) *ISBN 964-03-9315-0 (3vol.set)*

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۵-۴۰۶۸-۰۳-۹۶۴ (جلد اوّل) *ISBN 964-03-4068-5 (vol,1)*

عنوان : کلیات عرفی شیرازی

به‌کوشش و تصحیح : دکتر محمّدولی‌الحق انصاری

ناشر : مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: بهار سال ۱۳۷۸ (چاپ اوّل)

چاپ و صحافی : چاپخانه مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

قیمت دوره سه جلدی : ۶۵۰۰۰ ریال

تقدیم

به

شادروان استاد دکتر حسین بحرالعلومی، استاد دانشگاه تهران

شادروان قاضی عبدالودود، محقق بزرگ هندی

استاد دکتر غلامرضا ستوده، استاد دانشگاه تهران

در بارهٔ نگارندهٔ اثر حاضر

الف ـ اسم : محمد ولی‌الحق انصاری

ب ـ اسم پدر : محمد وجیه‌الحق مرحوم

ج ـ خانواده : علماء فرنگی محل، (هندوستان) خانواده معروف عالمان دین‌اسلام در هندوستان که از نسل صحابی رسول، خالد ابوایوب انصاری، خزرجی هستند و جدّ بزرگ خانواده پیر هرات شیخ‌الاسلام عبداله‌انصاری است.

د ـ تاریخ تولد وزادگاه : ۱۴ ماه مه ۱۹۲۷ میلادی به مقام لکهنو، (هندوستان)

هـ تعلیم : (۱) لیسانس و لیسانس امتیازی (بی ـ ای و بی ـ ای آنرس) در فارسی

(۲) لیسانس در حقوق (ایل ـ ایل ـ بی)

(۳) فوق لیسانس در اقتصادیات و علوم اجتماع و ادب فارسی (ایم ـ آی اقتصادیات و علوم اجتماع ایم ـ آی (با امیتاز در ادب فارسی)

(۴) دکترا (پی ـ ایچ ـ دی) در ادب فارسی

(۵) فوق دکترا (دی ـ لت) در ادب فارسی

و ـ پیشه : استاد و رئیس قسمت فارسی در دانشگاه لکهنو (هندوستان) حالا باز نشسته

ز ـ امتیازات : یابندهٔ سرتیفیکیت (شهادت نامه) امتیاز از طرف رئیس جمهور هندوستان

ح ـ آثار : ۱ـ urfe-life and works مقالهٔ تحقیقی برای دکترا در زبان انگلیسی

۲ـ عرفی شیرازی (مقالات متعلق به عرفی شیرازی در زبان اردو)

۳ـ شعلهٔ ادراک (مجموعهٔ اشعار فارسی)

۴ـ خرمن گل (مجموعهٔ دوم اشعار فارسی، قطعات و مادهٔ تاریخهای وفات مشاهیر هندوستان و ایران)

۵ ـ غزالان خیال (مجموعهٔ اشعار اردو و تراجم منظوم از کلام شعرای فارسی در شعر اردو)

۶ـ فروغ شعلهٔ دل (مجموعهٔ دوم اشعار اردو و تراجم منظومات فارسی در شعر اردو)

۷ـ شاهدان معانی (مجموعهٔ اشعار اردو و تراجم منظومات فارسی در شعر اردو)

۸ ـ بسیاری از مقالات تحقیقی که در مجله‌های معروف هندوستان چاپ شده است.

عرفی

از

علّامه اقبال لاهوری

ترجمه

پرفسور دکتر ولی الحق انصاری

زفکر خویش عرفی ساخت ایوانی که بر شانش
شود قربان حیرت خانهٔ سینا و فارابی

رقم زد بر فضای عشق تحریری که از فیضش
برون آیند از دل تا بدیده اشک عنابی

دلم روزی به پیش تربتش زانسان گله کرده
«ندارد عالم اکنون آن همه اسباب بیتابی

مزاج اهل عالم را چنین تغییر پیش آمد
که از این خاکدان رخصت شد آن انداز سیمابی

فغان نیم شب از شاعران باشد وبال جان
چو اهل بزم آگه نیستند از لطف بی خوابی

برایشان شعلهٔ فریاد کی ظلمت ربا باشد
که هنگام سحر راضی نباشند از فلک تابی»

صدا آمد ز تربت : «شکوهٔ اهل جهان کم گو»
«نوا را تلخ تر می‌زن چو ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیز تر می‌خوان چو محمل را گران بینی»

فهرست مطالب

کلیات عرفی شیرازی

جلد اوّل

بخش نثر

مقدمه	۱۴-۳۲
معرفی نسخه‌ها	۳۴-۱۰۸
خلاصه احوال عرفی شیرازی	۱۰۹-۱۱۹
اقوال تذکره نویسان معاصر	۱۲۰-۱۳۸
دیباچهٔ کلیات عرفی از عبدالباقی نهاوندی	۱۳۹-۱۵۳
دیباچهٔ کلیات عرفی از ناظم تبریزی	۱۵۵-۱۶۱
رسالهٔ نفسیه	۱۶۲-۱۸۵
رقعات عرفی شیرازی و پاره‌های دیگر نثر	۱۸۶-۲۲۶

بخش نظم

غزلیات عرفی شیرازی	۲۲۹-۸۶۷
اشعار متفرقه و غزلیات ناتمام	۸۶۸-۹۲۹
فهرست استعارات و ترکیب‌ها	صفحه الف - صفحه ش
فهرست غزلیات	۱-۶۶ ضمیمه

جلد دوم

قصاید عرفی شیرازی	۱۱-۴۱۲
قصاید مشکوک	۴۱۴-۴۲۳
ترکیب بند و ترجیع بند	۴۲۵-۴۶۰

قطعات عرفی شیرازی ۵۲۴-۴۶۱
فهرست تعداد قصاید و قطعات ۱-۱۰- ضمیمه

جلد سوم

رباعیات عرفی شیرازی ۹۹-۳
مثنویات عرفی شیرازی ۲۵۶-۱۰۰
فهرست رباعیات ۱-۳۰ ضمیمه
دیگر منظومات ۲۷۸-۲۵۷
فهرست مثنویات ۳۴-۳۳ ضمیمه
فهرست مآخذ الف - ظ ضمیمه

فهرست مختصرات

اسم کتاب	اسم مصنف	اسم مختصر
۱ـ عرفات‌العاشقین	تقی اوحدی	عرفات
۲ـ خلاصة‌الاشعار	تقی کاشی	خلاصة
۳ـ مخزن‌الغرائب	احمد علی هاشمی	مخزن
۴ـ مآثر رحیمی	عبدالباقی نهاوندی	ماثر
۵ ـ اکبر نامهٔ علامی		علامی
۶ـ مجمع‌الخواص	صادقی افشار	صادقی
۷ـ گنج سخن	ذبیح‌اللّه صفا	گنج
۸ ـ منتخب‌اللطایف	رحم علی خوان ایمان	لطایف
۹ـ مجمع‌النفائس	سراج‌الدّین علی‌خان آرزو	مجمع/آرزو/صایب
۱۰ـ سفینهٔ خوشگو	بندرابن خوشگو	خوشگو
۱۱ـ هفت اقلیم	امین احمد رازی	امین
۱۲ـ ریاض‌الشعراء	واله داغستانی	ریاض
۱۳ـ خزانهٔ عامره	آزاد بلگرامی	خزانه
۱۴ـ نفایس‌المآثر	علاءالدولهٔ کامی	نفایس
۱۵ـ نتایج‌الافکار	قدرت‌اللّه گوپاموی	نتایج
۱۶ـ آتشکده	لطف علی بیگ آذر	آتشکده
۱۷ـ منتخب‌التواریخ	ملّاعبدالقادربدایونی	بدایونی
۱۸ـ تذکرهٔ محمّد علی تمنّا	محمّد علی تمنّا	تمنّا
۱۹ـ بهار عجم	تیک چند بهار	بهار
۲۰ـ مجلّهٔ علوم اسلامی	مجلّهٔ دانشگاه علی‌گره	مجلّه
۲۱ـ کارنامهٔ فیض	محمّد شفیع سنبهلی	کارنامه
۲۲ـ فیض‌بار	قطب الدین فارغ	فیض

۲۳ـ الشراح جان‌افزا	عوض رای مسرّت	مسرّت
۲۴ـ شرح عجیب و غریب	عبدالمجیدخان	عجیب
۲۵ـ شرح آرزو	سراج‌الدّین علی‌خان آرزو	آرزو
۲۶ـ شرح ملّامنیر لاهوری	ملّامنیر لاهوری	منیر
۲۷ـ شرح میرزا جان	میرزا جان	میرزا جان

بنام خدا

عمر درباختهٔ دوباره یافته

عمر در شعر به سر برده و در باخته‌ام
عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
(عرفی شیرازی -۹۹۹ هق)

می‌گویند نخستین مجموعهٔ ششهزار بیتی را که عرفی از اشعار خویش گرد آورده بود، در سفری از او ربودند و به قولی آن دیوان در آب افتاد و به هر حال مفقود شد. و عرفی در حسرت آنچه از دست داده بود مدتها خاموشی گزید.

عرفی در بستر مرگ زود هنگام، مجموعهٔ دیگری از اشعار خود را به خان خانان عبدالرحیم سپرد تا مگر به همت و پایمردی وی مدون گردد و در روزگار به یادگار بماند. شگفتا که این مجموعه نیز به غارت رفت و مدتها شعر عرفی در دهان مردم بود و دیوان او در میان نه .

خان خانان پس از چندی که سپردهٔ عرفی در سردخانهٔ !کتابخانه ، مهجور مانده بود، به عنوان ادای حق عرفی آن را به مردی «سراجا» نام داد تا مدون سازد و از آن نسخه‌ها بپردازد و سراجا که از خان خانان خاطری آزرده داشت مجموعه را برداشت و گریخت.

اگر ناظم تبریزی در بندر «سورت» سراجا را ندیده بود و مجموعهٔ شعر عرفی را به لطایف‌الحیل از او باز پس نگرفته و مقدمه‌ای نیکو بر آن ننوشته بود باز هم امروز پروفسور دکتر ولی‌الحق انصاری با تحقیقات و جستجوهای همه جانبهٔ خود می‌توانست کلیاتی از عرفی شیرازی را به جهان علم و ادب عرضه کند.

اگر عرفی در زمان حیات از حیث تدوین مجموعه‌ای از آثار خویش ، شاعری خوش اقبال نبوده ، اینک پس از چهار صد سال بخت چنان یاوری کرده که سخنوری سخت‌کوش به گردآوری تمام آثار او از گوشه و کنار جهان همت گماشته است. و اما از جهت دیگر، عرفی از حیث استقبال مردم زمان از سروده‌هایش ، طالعی میمون داشته و بازار شعر او با رونق و خواستاران دیوان او فراوان بوده ، به‌طوری که صاحب منتخب التواریخ می‌گوید :

« او (عرفی) و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند. هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب فروشان، دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان‌نیز به تبرک می‌خرند»

تذکره نویسان آورده‌اند که سروده‌های عرفی در زمان حیات وی قبول عام یافته و بر سر زبانها بوده و حتی به عنوان تبرک میان مردم دست به دست می‌گشته و چه بسا هر کس به سلیقه و ذوق خود شعر یا اشعاری از عرفی را در سفینه یا بیاضی درج کرده باشد. و همین نقل‌ها که آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری به تمامی در رسالهٔ خود سراغ داده‌اند کافی است که عرفی را شاعری طراز اول و دارای دیوان بشناسیم. و لذا با این تحقیق باکی نبود اگر ملاقات بندر «سورت» بین ناظم و سراجا صورت نمی‌گرفت.

علاوه بر نسخه‌های خطی و چاپی که از کلیات عرفی در دست است. برخی از اشعار غیر معروف و نامه‌های عرفی در سفائن و بیاض‌های مختلف موجود در کتابخانه‌های هند و ایران و هم در تذکره‌ها یافت می‌شود. و آقای پروفسور انصاری بیش از شصت جنگ و بیاض از این قبیل را در رساله خود متذکر شده‌اند.

مقدر چنین بود که در نخستین سالهای خدمت علمی این بنده در گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران اظهار نظر دربارهٔ رسالهٔ دکتری آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری عضو هیات علمی دانشگاه لکهنو هند تحت عنوان «تصحیح کلیات آثار عرفی شیرازی» به اینجانب محول شود و اینک که در آخرین سالهای عمر خدمت به سر می‌برم، ویراستاری و نمونه خوانی و مدیریت چاپ این اثر ارزنده را عهده‌دار گردم. در این مرور مجدد در کلیات عرفی به این نتیجه رسیدم که آنچه عرفی «درباخته» بود آقای دکتر ولی‌الحق انصاری دوباره یافته‌اند و زحمتی که ایشان در بدست آوردن نسخه‌های متعدد از تمام آثار عرفی در ایران و هند و ترکیه و جایهای دیگر متحمل شده‌اند در کمتر اثر تصحیحی دیگر مشاهده می‌شود. آقای پروفسور دکتر ولی‌الحق انصاری در جستجو و نقد و بررسی مستقیم و مقابله بیش از ۳۸ نسخهٔ معتبر از دیوان عرفی و تعداد بسیاری نسخ دیگر به نتایجی رسیده‌اند که تاکنون هیچ محقق و تذکره نویسی متوجه آن نبوده است و با جزئیاتی که ایشان از نسخه‌ها بدست داده‌اند حتی اشعار ناتمامی از عرفی که ظاهراً بهمان صورت ناتمام در حیات عرفی بر جای مانده در آنچه گرد آورده‌اند عرضه نموده و نشان داده‌اند که در کدام نسخه و در چه محلی این گونه اشعار درج گردیده . آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری حتی برخی شعرها که در نسبت آن به عرفی شک و تردید هست با قید مشکوک و نشانی آن در رسالهٔ خود درج کرده‌اند.

اگر محققی همچون علامه شبلی نعمانی بر نایابی مقدمه‌ای که عبدالباقی نهاوندی بر

کلیات عرفی نوشته بود حسرت می‌برد اینک پروفسور ولی‌الحق انصاری آن را یافته و در معرض استفاده اهل تحقیق قرار داده است.

دکتر ولی‌الحق انصاری نه تنها در رسالهٔ ، خود قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات و مثنویات و ساقی‌نامه و ترکیب‌بندها و حتی اشعار ناتمام عرفی را براساس شمارشی دقیق بدست داده‌اند بلکه احوال شخص عرفی را بر مبنای اطلاعاتی که در تذکره‌های مهم و معاصر یافت می‌شود و نیز با بررسی عمیق اقوال تذکره نویسان همچون علاءالدوله کافی - ابوالفضل علامی - عبدالباقی نهاوندی - تقی‌الدین کاشی - عبدالقادر بدایونی - امین احمد رازی - عبدالنبی فخرالزمانی به رشته تحریر درآورده‌اند.

رسالهٔ نفسیه که اثری مهم از نثر عرفی است از روی کاملترین نسخه‌ای که آقای پروفسور ولی‌الحق انصاری یافته‌اند و با مقایسه با چندین نسخهٔ معتبر دیگر اینک در دسترس علاقه‌مندان است. و علاوه بر آن دیباچهٔ ناظم تبریزی بر دیوانِ عرفی نیز در این رساله مرجع اهل تحقیق تواند بود.

منشآت و مکاتیب عرفی و مقدمه‌هائی که عرفی بر برخی از فالنامه‌ها نوشته که هیچ یک از نقلهای آن در جای دیگر یافت نشده از روی نسخه‌ای معتبر اینک در کلیات عرفی درج است.

اکنون که کار حروف‌چینی و نمونه‌خوانی و چاپ این اثر در مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه به پایان رسیده است لازم می‌دانم از مدیریت محترم موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه که با همهٔ مشکلات ، چاپ این کتاب را تقبّل کردند تشکر کنم. همچنین لازم می‌بینم که از دانشجویان مستعد و کوشایی که در نمونه‌خوانی و تصحیح و مقابلهٔ متن کلیات عرفی به من کمک کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کنم بویژه از خواهران ارجمند خانم پناهی - خانم حسنی - خانم احمدپور و خانم قریشی . والسلام.

دکتر غلامرضا ستوده
استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران

جلد اوّل

(مشتمل بر آثار منثور، غزلیّات و اشعار متفرّق و غزلیّات ناتمام)

بخش نثر

قسمت اوّل

مقدّمهٔ گردآورنده

گر کم شود فروغ نظر بازی از جهان
روشن کنم زدیدهٔ عرفی چراغ ها

مقدّمه

با دست یافتن دولت ترکیه بر هند، زبان فارسی نیز در این کشور مقبولیّت پیدا کرد. حتّی در عهد سلاطین غزنه در دورهٔ سلطان ابراهیم (متوفی ۱۰۹۹ م) خاک پاک هند لااقل دو گویندهٔ بزرگ بوجود آورده که عبارتند از مسعود سعد سلمان (متوفی ۵۱۵ هـ ق مطابق ۱۱۳۱ م)و معاصر وی ابوالفرج رونی که تا حال از جمله قصیده‌سرایان چیره‌دست زبان فارسی به شمار می‌روند

از آن هنگام محبوبیّت این زبان بیشتر شد و در دورهٔ شاهان مملوک هندوستان گویندگان بزرگ مثل حسن دهلوی و امیرخسرو (گویندگانی که حتّی دانشوران نقاط فارسی زبان به آنها افتخار می‌کنند) قدم به عرصهٔ حیات گذاشتند و دربار دهلی را هر چه بیشتر زیب و زینت بخشیدند.

این گویندگان دورهٔ اوّلین زبان فارسی نه تنها از شیوهٔ اسلاف خود که در خراسان و آذربایجان و یا نقاط دیگر از مراکز شعر فارسی در ایران زندگی می‌کردند، تبعیّت نمودند، بلکه رفته رفته شیوهٔ خودشان را توسعه و گسترش دادند که بعداً به نام «سبک هندی» معروف شد[۱]. ویژگیهای این شیوه عبارت است از کاربرد فراوان مهارت ادبی، رعایت مفرط معانی و بیان، ایجاد زور و اثر درغزل و قصیده همراه با کاربرد استعارات و تشبیهات، اظهارات اغراق‌آمیز و منتهای پرواز نیروی متخیّله.

در دورهٔ صفوی در ایران و در عهد مغول در هند در قرن شانزدهم میلادی این شیوهٔ نوین نه تنها در هند قبول عام خود را هر چه بیشتر گسترش داد بلکه هم در ایران و ترکیه به حد اعلای خود بالا رفت و هنگامی که فیضی (متوفی ۱۰۰۴ هـ. ق.) و عرفی (متوفی ۹۹۹ هـ. ق.) افکار و

۱- راجع به این اصطلاح اختلافی روی داده است. نویسندگان معاصر ایران بر آنند که این شیوه علی‌الخصوص توسط گویندگان هندی توسعه و گسترش یافته. اما برخی از دانشوران دیگر علی‌الخصوص دانشمندان هندی مثل قاضی عبدالودود عقیده دارند که هیچ کدام از شاعران هند شیوهٔ نو را پیش نگرفت که از شیوهٔ گویندگان معاصر ایرانی‌شان جدا و مختلف باشد هر چند ممکن است ایشان ویژگی‌های شخصی خود را داشته‌باشند. اما به عقیدهٔ نویسنده سبک هندی وجود دارد و مخترعش ابوالفیض فیضی اکبر آبادی بود امّا عرفی شیرازی آن را به طوری قبول کرد و گسترش داد که نویسندگانی مثل عبدالباقی نهاوندی و تقی اوحدی او را موجد این طرز تازه خیال می‌کردند.

اندیشه‌های فلسفی خود را در آن ارائه کردند. شیوهٔ گفتار آنها نه تنها بین شعرا در مناطق فارسی زبان جهان بلکه میان شاعرانی که به زبان ترکی شعر می‌گفتند مورد قبول واقع شد.چنانکه ای ـ جی ـ دبلیو ـ گب راجع به عرفی به قرار زیر اظهار نظر می‌کند:

«شک نیست قصیده‌گویی تا اندازهٔ زیادی به علّت اثر عرفی شیرازی که از برجسته‌ترین گویندگان زبان فارسی آن عصر به شمار می‌رفت، توسعه یافت.

این نابغهٔ عصر (که در سال ۹۹۹ هـ. ق مطابق ۱۵۹۰ میلادی در سی‌سالگی بدرود حیات گفت) یکی از برجسته‌ترین و هوشمندترین قصیده‌سرایان کشور خود بود، و گویندگان معاصر، او را به عنوان استاد برجسته و ممتاز تلقّی می‌کنند و آثار او در ترکیه مورد توجّه و استقبال قرار گرفت.

هنگامی که فوقیّت و بالادستی علی‌شیر، جامی و استادان متقدّم تقریباً کاملاً از بین رفته بود، نفوذ او همراه با نفوذ فیضی هندی که نسبت به شیوه‌اش از لحن حکیمانهٔ نوشته‌های خودش دیگران را متأثر می‌کرد در ریختن قالب شعری عثمانی این دوره مهمترین و مؤثرترین عنصر خارجی را تشکیل می‌دهد[۱].

عرفی که نفوذ خود را از هند تا ترکیه گسترده بود و نویسندگان معاصرش او را مخترع طرز تازه قرار داده‌اند[۲]؛ شیوه‌ای که مورد تقلید شاعران مابعد قرار گرفت، ایجاد کرده بود. هر چند با مرگ نابهنگام روبرو شد[۳]، باز هم در مدّت بسیار کوتاه از زندگانی خود آنقدر گوهرهای

۱- ترجمهٔ اقتباس از HISTORY OF OTTOMAN POETRY,VOL,III, BOOK IV CHAPTER 7, PAGES 247_248 BY E.J.W.GIBB

۲- تقی اوحدی در عرفات‌العاشقین می‌نویسد: «شاعری است عالی مقام، ساحری معجزکلام، گوهری خجسته‌نظام، که مخترع طرزی است تازه با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه و وی در ولایت سخن حاکمی است صاحب تصرّف و در اقالیم بیان خسروی خالی از تکلّف، صیت بیانش عالمگیر است و پرتو ضمیرش خورشیدتأثیر است» (عرفات‌العاشقین ص ۵۰۲، مخطوطهٔ پتنه) از بیان عبدالباقی نیز به قرار زیر تأیید می‌شود: «شاعری بلندسخن و کاملی صاحب فطن. مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میان مردم معتبر است. و مستعدان و سخن‌سنجان و نکته‌شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند» (مآثر رجبی، نسخهٔ چاپی، جلد سوم، ص ۲۹۳)

۳- در بارهٔ احوال مشروح عرفی گفتار نویسنده تحت عنوان «حیات عرفی شیرازی کاایک تنقیدی مطالعه» در

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

شعری را به نمایش گذاشت که تقریباً چشم همهٔ نویسندگان و منتقدان معاصر را خیره کرد و میان بزرگترین قصیده‌گویان و اعلی‌ترین غزلسرایان که تاکنون به زبان فارسی به وجود آمده‌اند، جای خویش را برگزید.

امّا مرگ ناگهانی در عین جوانی او را فرصت نداد که این جواهر ادبی را در سلک کلیّات درآورد و او این کار را برای دیگران گذاشت. این بود که تکمیل و تدوین کلیّات او که توسط دیگران به عمل آمده، باعث شد تا در بارهٔ درستی و صحّت اشعار او اختلافی روی دهد.

از رباعی که عرفی خودش گفته[۱] و بسیاری از نویسندگان آنها را در تذکره‌های خود نقل کرده‌اند و هم در دیوانش یافت می‌شود، بر می‌آید که در سال ۹۹۶ هـ. ق شاعر مذکور دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت از قطعات و رباعیّات گردآوری کرده بود و آن را دیوان اوّل نام گذاشت امّا تعداد درست اشعاری که دراین دیوان اولّش وجود داشت معلوم نیست[۲]. قبل از تدوین این دیوان عرفی مجموعه‌ای از سروده‌های خود راکه مشتمل بر حدود شش هزار بیت بود، از دست داده بود و در بارهٔ مجموعهٔ گم شدهٔ مزبور غزل مسلسل با مطلع زیر:

عمر در شعر به سر برده و در باخته‌ام　　عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام

در دیوانش موجود است و از نامه‌ایکه نقل شدهٔ آن در نسخهٔ کلیّات عرفی که در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود و هم در جُنگ‌ها و بیاضها که در کتابخانه‌های شرقی بانکیپور (پتنه) و دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد نگهداری می‌گردند معلوم می‌شود که این مجموعهٔ اشعار به یکی از

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

مجلّهٔ ماهنامهٔ برهان دهلی (شماره‌های ماه مارس تا ماه سپتامبر سنهٔ ۱۹۶۷ میلادی) انتشار یافت، می‌توان بدان رجوع کرد. در تألیف نویسنده به عنوان "عرفی شیرازی" که به زبان اردو چاپ شده، هم مقاله‌ای بر حیات عرفی شیرازی و دیگری متعلق به تدوین کلیّات عرفی شامل هستند.

۱- این رباعی به قرار زیر است:

این طرفه نکات سحری و اعجازی　　چون گشت مکمّل به رقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش گفت　　اوّل دیوان عرفی شیرازی

طبق نظام ابجد آخرین مصراع این رباعی نشان می‌دهد که سال تکمیل این دیوان ۹۹۶ هـ ق است.از این گذشته آحاد این مصرع نشان می‌دهد که تعداد قصیده ۲۶ بوده و از عشرات این مصرع پیدا می‌شود که تعداد غزلیّات در آن دیوان ۲۷۰ بود و مآت نمایشگر این امر است که تعداد اشعار قطعات و رباعیّات ۷۲۰ بود.

۲- به فرض اینکه هریک از قصیده‌ها به طور متوسط مشتمل بر ۷۰ بیت و هر یک از غزلیّات مشتمل بر ۷ بیت باشد، تعداد کل اشعار در این دیوان در حدود ۴۵۰۰ می‌تواند باشد.

دوستان عرفی داده شده بود و او آن را گم کرد[۱]. علاوه بر اشعاری که در دیوان اوّل و سفینهٔ گم گشته شامل بود، عرفی در خلال سالهای ۹۹۶ هجری (سالی که دیوان اوّل تدوین یافت) تا به سال ۹۹۹ هجری (سال درگذشت عرفی) یقیناً اشعار بسیاری باید سروده باشد[۲]. برای کسانی که کلیّات عرفی را در سالهای بعد گردآوری کرده‌اند، مجموعهٔ گم شده را پیدا کردن و آن را گرد آوردن و اشعار پراکنده را که در دیوان اول یافته نمی‌شد و به گفتهٔ عبدالباقی نهاوندی در وضع بسیار بدی قرار داشته،[۳] ترتیب دادن کاری بوده بس بزرگ و دشوار. از این گذشته، عرفی برخی از آثار منثور نیز به یادگار گذاشته است که نیاز به گردآوری، بررسی و چاپ دارد و تا این زمان کسی به این کار توجه نکرده است.

تدوین کلیّات عرفی

مثل برخی از جنبه‌های زندگانی عرفی تکمیل و تدوین دیوانش نیز یکی از موضوعات مورد نزاع بوده است. عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی تنها تذکره‌نویسان معاصر عرفی که این نکته را مورد بحث قرار داده‌اند، نظرات گوناگونی در بارهٔ آن اظهار کرده‌اند.

فخرالزمانی می‌گوید که عرفی مجموعه‌ای از آثار خود در ایّام زندگانی خود گردآوری نکرده‌بود، پس از درگذشت وی یکی از دوستانش دیوانی مشتمل بر دوازده‌هزارو پانصد بیت گرد آورده در حالی‌که شش هزار شعر عرفی قبلاً از بین رفته بود. او می‌نویسد[۴]:

۱- این رقعه در اثر موجود شامل است.

۲- در این سه سال عرفی حدود ۳۵۰۰ بیت سروده و مجموعهٔ ابیات او ۱۴۰۰۰ تواند بود یعنی شش هزار گم شده، ۴۵۰۰ در دیوان اوّل و ۳۵۰۰ به حالت پراکنده.

۳- عبدالباقی در دیباچهٔ کلیّات عرفی می‌نویسد:

«آن مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم گشت. بغایت مغشوش و ابتر بود.»

۴- میخانه ص ۱۷۵-۱۷۶ (طبع لاهور)

«به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته‌پردازی در ایّام حیات خود دیوان ترتیب نداده، فامّا بعد از فوت او یکی از دوستان یک جهتی او این دیوانی که الحال میان مردم است، مرتّب ساخته است. و عدد ابیات آن همگی از قصیده و غزل و مثنوی و غیره قریب به ۱۲۵۰۰ بیت است و ۶۰۰۰ بیت دیگر از ابیات مرغوب عرفی در آب افتاد.»

ناظم تبریزی با عقیدهٔ عبدالنّبی موافقت نمی‌کند وی در تذکرهٔ خود "نظم گزیده" می‌نویسد که عرفی پیش از مرگ نسخه‌ای از آثار خود را به یکی از خدمتکاران تحویل داد تا او آن را به خانخانان عبدالرحیم واگذار کند و آن نسخه تا مدت دراز در سردخانهٔ کتابخانهٔ خانخانان پابرجا ماند تا اینکه در سال ۱۰۳۳ هـ ق وی مردی را به گردآوری دیوان گماشت اما چون آن کس از خانخانان گله‌ها داشت، همراه آن نسخه از آنجا فرار کرد. ناظم اضافه می‌کند که پس از مدّتی او آن کس را در بندر مخا پیدا کرده، بعد از گرفتن نسخه از او، دیوان عرفی را گردآوری کرد که مشتمل بر ۱۵۰۰۰ بیت بود. ناظم تبریزی این داستان را به قرار زیر بیان می‌کند[۱]:

«مخفی نماند که در حین نزع مسودات اشعار خود را به یکی از خادمان خود سپرده. از آن تاریخ آن پردگیان حجلهٔ فکر، در کنج کتابخانه مستور بودند تا در سنهٔ ۱۰۳۳ خانخانان شخصی را بر این امر برگزید که آن جواهر منظوم را در سلک ترتیب منظّم سازد. اتّفاقاً" آن شخص مسودات را برداشته به سبب آزردگی که از خانخانان داشت فرار نمود فقیر در بندر مخا او را دیده مسودات عرفی را خواه‌ناخواه از او گرفته ترتیب داده جمع نمود. تمامی اشعار او پانزده‌هزار بیت شد.»

اظهار نظر عبدالباقی نهاوندی، نویسندهٔ سوم دربارهٔ این موضوع اهمیّتی تمام دارد، ولی هر آنچه او اظهار نموده با بیانات دو نویسندهٔ مذکور در بالا، عبدالنبی‌فخرالزمان و ناظم‌تبریزی، هماهنگی ندارد، وی در تذکرهٔ خود، مآثر رحیمی، می‌نویسد که عرفی از پس، از دست دادن مجموعهٔ اشعار که بر شش هزار بیت مشتمل بود، دیوانی گردآوری کرد مشتمل بر ۲۶ قصیده،

۱- نظم گزیده، ورق ۷۵ ب (نسخهٔ خطی محفوظ در کتابخانهٔ مولاناآزاد، علی‌گره، هندوستان)

۲۷۰ غزل و ۷۲۰ بیت شامل قطعات و رباعیات عرفی. پیش از درگذشت، مسودات اشعار خود را نزد خانخانان فرستاد و بعد از چند سال در احترام خواهش عرفی خانخانان توسط سراجا اصفهانی آن مسودات را به شکل کلّیات، مشتمل بر چهارده هزار بیت قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی، گردآوری کرد. در این باره عبدالباقی می‌نویسد[۱]:

«در اوایل شاعری، دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده و ۲۷۰ غزل و هفتصد بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود. و این رباعی را در تاریخ آن فرمود:

این طرفه نکات سحری و اعجازی — چون گشت مکمل به رقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — اوّل دیوان عرفی شیرازی

وعدد احاد مصرع تاریخ را با عدد قصیده، که ۲۶ است، موافق یافته و عشرات را با غزل، که ۲۷۰ غزل باشد، و مآت را به ابیات قطعه و رباعی، که ۷۲۰ بیت[۲] باشد، مساوی پیداکرده و الحق در این تفکّر یدبیضا نموده و قبل از ترتیب این دیوان شش هزار بیت از ابکار افکار ایشان تلف شده چنانچه خود در این باب فرمودند:

عمر در شعر به سر کرده و در باخته‌ام — عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
العطش می‌زند از تشنه لبی هر مویم — که قدح های پر از خون جگر باخته‌ام
شاید ار تلخ کشم ناله ز حرمان سخن — طوطی گرسنه‌ام تنگ شکر باخته‌ام
رسد شرح هنر چون نشود محو، که‌من — شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام
ساقی مصطبهٔ نطقم و می ریخته‌ام — طائر باغچهٔ قدسم و پر باخته‌ام
کشوری‌کش‌طرف‌کوچهٔ‌هفت‌اقلیم‌است — بهر ویرانه دهی زیر و زبر باخته‌ام
گفته گر شد زکفم شکر که ناگفته به‌جاست — از دو صد گنج یکی مشت گُهر باخته‌ام
صد مصیبت‌کده در هرسخنم‌مدغم‌بود — گریه و ناله بسی شام و سحر باخته‌ام

«.....و مسودات اشعار خود را هنگام نزع به کتابخانهٔ آن حضرت، که

۱- مآثر رحیمی، جلد۳، ص ۲۹۳ تا ۲۹۹ (مطبوعهٔ کلکتهٔ هند)

۲- در نسخهٔ چاپی مآثر رحیمی این ۷۰۰ است و از روی مصرع چهارم رباعی همین درست است.

مکتب‌خانهٔ اهل عرفان است، فرستاد که مرتّب و مدوّن سازند. این حقیقت شناس نیز به وصیّت آن فارس مضمار سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیب آن امر فرموده و در اندک زمانی از عالم پریشانی به شیرازهٔ جمعیّت رسیده مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت از قصاید و غزلیّات و رباعیّات و مقطّعات و مثنوی به حسن سعی سراجای اصفهانی ترتیب یافت .....»

علاوه بر منابع ذکر شده، در حال حاضر اطّلاعات دیگری نیز در بارهٔ تدوین دیوان عرفی به دست آمده. پیشگفتار مهّم عبدالباقی نهاوندی بر کلیّات عرفی، که در مآثر رحیمی به آن اشاره کرده است. و بنابر نایابی آن، شادروان علّامهٔ شبلی نعمانی بسیار متأسّف بود، اکنون در دسترس ما قرار دارد[۱]. همچنین با پیدا شدن نسخهٔ کلیّات عرفی که توسط ناظم تبریزی ترتیب یافته، این نکته روشن شده که ناظم گفتار مهمی بر آن نوشته بود که با نسخهٔ دیوان گردآوردهٔ او به صورت مقدّمه آمده است.

این هر دو مقدّمه که نقلهای آنها قسمتی از این مقاله را تشکیل می‌دهند، حاوی اطلاعات بسیار سودمند هستند. که این تذکره نویسان در تذکره‌های خود گرد آورده‌اند. بر طبق اطلاعات اضافی که عبدالباقی در مقدّمهٔ خود فراهم نموده است، نسخهٔ اشعار عرفی در کتابخانهٔ خانخانان تا به سال ۱۰۲۴ هجری (هنگامی که سراجا برای گردآوری دیوان عرفی مأمور شد) بدون تدوین موجود بوده.

سراجا در حدود مدّت یک سال و نیم تلاشهای خود را بدان مبذول داشت و سرانجام دیوانی مشتمل بر حدود ۱۴۰۰۰ بیت در برهان پور به خانخانان عبدالرحیم تقدیم کرد. مسلّم است که پس از فقدان مجموعه‌ای حامل شش هزار بیت، عرفی در زندگی خود دیوان خود را گردآوری کرده بود چنانکه نوشته شده پس از درگذشت وی علاوه بر اشعاری که در آن نسخهٔ

۱- اولاً آنرا در دو نسخهٔ کلیّات عرفی پیدا کردم که یکی متعلّق به این نویسنده است و دیگری در ذخیرهٔ حبیب‌گنج در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره نگهداری می‌شود. بر بنای این دو نسخه این دیباچه را در مجلّهٔ معارف اعظم‌گره (شمارهٔ اکتبر ۱۹۶۷ میلادی) انتشار دادم. بعد از آن، آن را در شش نسخهٔ دیگر یافتم که علی‌الترتیب دو در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران، یک در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو، یک در کتابخانهٔ موزهٔ سالارجنگ، یک در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، یک در کتابخانهٔ شخصی راجه محمودآباد، نگهداری می‌شوند این دیباچه به طور یک رساله در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده هم وجود دارد.

دیوان عرفی شامل بودند، سراجا، برخی از اشعار دیگر را نیز که در کتابها و منتخبات مستند، به‌طور گوناگون نقل شده، به کلیّات عرفی افزود و بدین ترتیب تعداد ابیات که در آغاز ۸۰۰۰ بود، هنگام صورت قطعی دادن آن، به ۱۴۰۰۰ رسید. بخشهای مناسب و جالب این مقدّمه ذیلاً نقل می‌شود:

«و این مسودات که تمامی به دستخط آن دانش‌پژوه بود در کتابخانهٔ عالی ایشان که مکتب خانهٔ اهل عرفان است، مدّتی بود و بعضی موانع وصیّت و التماس او را در تعویق انداخته بود. تا آنکه به تاریخ ۱۰۲۴ هجری حقوق خدمت و مدّاحی او این مقدّمه را در خاطر خطیر این سپهسالار آورده به وصیّت آن معیار دانشوری عمل نموده به آن مسودات که هر مصرع از آن ماه آسمان فلک‌معانی و خورشید جهان‌تاب جهان سخندانی بود، حبیب و کنار حلقهٔ اهلیّت و استعداد، محمّد قاسم خلف خواجه محمّدعلی اصفهانی، مشهور به سراجا، که از جملهٔ آدمی زادگان اصفهانیان است، را گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند و جمع و تدوین این زاده‌های طبع آن آزادمرد که هر یکی از غایت معانی بلند و مضامین دلپسند در عالمی نگنجد، فرمان داد ....

بعد اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرّقهٔ ایشان را، که در سفائن و مجموعه‌ها ثبت بود، بعضی از مستعدّان بر آن افزودند چنانکه قریب به ۸۰۰۰ بیت به نظر درآمد چنانکه سراجا به این سعادت موفّق گشته امتثال امر نمود و در عرض یک‌سال و نیم بعد از مشقّت بسیار کلیّاتی مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و قطعه و ترکیب و ترجیع‌بند ترتیب داد و الحق در این کار ید بیضا نمود چرا که این مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم گشت. بغایت مغشوش و ابتر بود و این قطعه در باب ترتیب و تاریخ این کلیّات از نتایج طبع وقّاد سراجا، جامع این کلیّات می‌باشد، که نوشته است....

«در زمانی که این ژرف خدمت را به تقدیم رسانید، و این حق بر مولانا عرفی انداخت، در شهر برهانپور در صوبهٔ خاندیش این قطعه و کتاب را به نظر

اصلاح ایشان می‌رسانید، و راقم از حواشی‌نشینان آن بزم فیاض بود، مقبول و مستحسن افتاد و به انواع صلات و انعامات سرافراز گردید و الحال این کلیّات در کتابخانهٔ عالی است. الحق هیچ یک از فصحای زمان به این دیوانی نیستند.»

مقدّمهٔ کلیّات عرفی که توسط ناظم تبریزی گردآوری شده مشتمل برهمان اطّلاعات مهم است. علاوه بر تأیید این واقعیت که عرفی هنگام مرگ نسخهٔ اشعار خود را نزد خانخانان فرستاده می‌نویسد، که در سال ۱۰۳۱ [۱]هجری قمری به خاطر خانخانان آمد که کلیّات عرفی باید تدوین شود. آنگاه او محمّد قاسم خان سراجا پسر محمّد علی اصفهانی را به تدوین و ترتیب آن منصوب کرد.

وی اضافه می‌کند که دورانی که خانخانان در جنگ داخلی میان شاهزاده خرّم و پدرش جهانگیر شاه مشغول بود، سراجا، که از خانخانان برخی گله‌ها داشت، فرصتی به دست آورد تا همراه آن مسودات از آنجا بگریزد. و هنگامی که به ارادهٔ حج به راه مکّه افتاد، او در بندر سورت با ناظم برخورد کرد و هر دو سفر خود را در یک کشتی آغاز نمودند و در این سفر ناظم در به دست‌آوردن مسودات از سراجا موفّق شد و دیوانی تدوین کرد مشتمل بر ۱۵۰۰۰ بیت و سال تکمیل آنرا در مادّهٔ «طی ترتیب» بیان کرد او این را اضافه هم می‌کند که پس از آن، آن مسودات همراه باروبنه سراجا به وسیلهٔ برخی از صحرانشینان به سرقت رفت. او در این ضمن می‌نویسد:

«تا آنکه در سنهٔ احد و ثلثین بعدالف به خاطر عرفان مآثر نوّاب عالیشان اعنی میرزا عبدالرحیم المشهور به خانخانان خطور کرد که مولانا حقّ مدّاحی و مصاحبت در گردن ما بسیار دارد و ما اینکه به موجب وصیّت کلیّات او را تا امروز ابتر گذاشته مدوّن نکرده‌ایم، آئین مروّت نیست، هر آینه در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود. امر فرمود تا مسودات اشعار مولانا را که دستخط او بود و در عین حیات خود به کتابخانهٔ نواب ذی‌شأن فرستاده بود که یتیمان خلف

۱- در نظم گزیده (نسخهٔ دانشگاه علی‌گره) ناظم نوشت که برای تدوین کلیّات عرفی سراجای اصفهانی در سنهٔ ۱۰۳۳ هـ گماشته شده بود ولی این درست نمی نماید زیرا که از تاریخ ترتیب دیوان که سراجا برآورده‌بود، یعنی "ترتیب داده" سال ۱۰۲۶ هجری بر می‌آید. از تاریخ ترتیب برآوردهٔ خود ناظم یعنی "طی ترتیب" هم ۱۰۳۱ برمی‌آید پس چطور ممکن است که سراجا در سنهٔ ۱۰۳۳ برای تدوین کلیّات گماشته شده باشد.

او را چون دُرّ یتیم آویزهٔ گوش اشتهار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمان صاحب شعور خود، چراغ شبستان اهلیّت سراجا محمّد قاسم، پسر محمّد علی اصفهانی، را مأمور به تدوین آن فرمود.

از قضا نواب همان سال در خدمت شاهزادهٔ جم‌قدر فریدون‌شکوه شاه جهان سلطان خرّم به قصد اخذ تخت جهانگیری متوجّه دارالسلطنت آگره شدند و سراجا مذکور به سبب پایان این خدمت در برهانپور توقّف نمود.

مومی‌الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشت به قدر حالت خود رعایتی نمی دید، فرصت غنیمت شمرده به قدم فرار، اختیار سفر خجستهٔ اثر مکّهٔ معظمه زادها اللّه شرفا نمود. و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجّه مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسودات اشعار مولانا را درکسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته به نظر درآورد. مشاهده شد که به غیر از دیوان ۸۰۰۰ بیتی مشهور او اشعار گرانمایه و گفتار بلند پایهٔ بسیاری از او در پردهٔ خفا مستور مانده، هوس ترتیب و ترقیم آن جواهر زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد، تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا ننشست تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید.

چون طریق ترتیبش به قدم سعی زودتر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طی ترتیب" ظهور نمود و عدد ابیات به عقد ۱۵۰۰۰ بیت منتهی گشت. اتّفاقاً در همان سفر مسودات مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور، عربان بادیه دزدیدند و این نسخه را چون فقیر جمع نموده بود، نوعی نشد که اشعار مولانا یک بارگی معدوم گردد....

مخفی نماند که به غیر از این ۱۵۰۰۰ بیت [۱]بدون ۶۰۰۰ بیت دیگر از اشعار آبدار او به طریقی که سببش به راقم ظاهر نیست، ضایع و ابتر شده چنانکه خود در این غزل به آن اشاره کرده:

۱- دیوان "باشد" ولی در نسخهٔ دانشگاه عثمانیه "بدون" است که درست نمی‌نماید.

عمر در شعر به سر کرده و در باخته‌ام　　عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
رسد شرح هنر چون نشود محو که من　　شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام

چون همهٔ نویسندگان مذکور در بالا دارای آثاری ارزشمند بوده و تقریباً از جمله معاصران عرفی هستند، لذا انتظار این بوده که ایشان در بارهٔ زندگی و آثار عرفی اطّلاعات مستند به دست دهند. امّا بیانات مختلف و متضّاد آنان نیاز به بررسی دقیق و مشروح دارد.

بیان عبدالنبی فخرالزمانی در مورد تکمیل کلیّات عرفی تنها این قدر درست است که عرفی مجموعه‌ای حاوی شش هزار شعر از دست داده بود امّا قسمت دیگری از بیان او یعنی اینکه عرفی در زندگانی خود هیچ یک از مجموعه‌های اشعارش را تدوین نکرده، درست نیست زیرا عرفی خودش به تکمیل این چنین دیوان در سال ۹۹۶ هجری اشاره کرده است و همچنین بیان او در تعداد اشعاری که در کلیّات عرفی یافت می‌شود، نیز درست نیست چه علاوه بر بیانات ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی دست کم سه نسخه از کلیّات عرفی هنوز وجود دارد که مشتمل‌اند بر سیصد بیت بیش از تعدادی که عبدالنبی ذکر کرده است[۱]. عبدالنبی نیز دچار سوء تفاهمی شده به طوری که می‌گوید علاوه بر مجموعهٔ مشتمل بر ۱۲۵۰۰ بیت که توسط برخی از دوستان عرفی گردآوری گشت، ۶۰۰۰ بیت دیگر عرفی گم شده بود.

بیان ناظم تبریزی که هر چند از این حیث جالب و مهم به نظر می‌رسد که این تنها منبع است که از آن معلوم می‌شود که سراجا تنها شخصی بوده که با همراه داشتن مسودات اشعار عرفی در غیاب خانخانان از برهانپور گریخته و این مسودات سرانجام توسط برخی از اعراب صحرانشین به سرقت رفته تا اندازه‌ای درست است. بر طبق همین سند خانخانان عبدالرحیم سراجا را به تدوین کلیّات عرفی در سال ۱۰۳۱ هجری مأمور کرد و همان سال سراجا با مسودات کلام عرفی گریخت و ناظم آنهارا در بندر سورت از او بازپس گرفت و کلیّات عرفی را ترتیب داد. امّا به طوری که عبدالباقی نوشته، کلیّات عرفی در سنهٔ ۱۰۲۶ هجری توسط سراجا ترتیب داده شده بود و سراجا از عبارت "ترتیب داده" مادّهٔ تاریخ استخراج کرده بود. ممکن است که پس از ترتیب، نقل همان نسخهٔ کلیّات عرفی که در کتابخانهٔ خانخانان گذاشته شده بود، توسط سراجا به

۱- یکی از آنها در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو، دیگری در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده و سومی در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه در حیدرآباد نگهداری می‌شود. بعلاوه یک نسخه کلیّات عرفی که در کتابخانهٔ سلطنتی نگهداری می‌شود، به قول فهرست نویس آن کتابخانه دارای ۱۴۰۰۰ بیت است.

دست ناظم افتاده و او آنرا در یک ماده نقل کرده.

از عبارت دیباچهٔ ناظم تبریزی این موضوع روشن می‌شود که آن بعد از دیدن دیباچهٔ عبدالباقی نوشته شده زیرا که جمله‌ها در هر دو دیباچه اختلافی با یکدیگر ندارند و از این روشن می‌شود که حقیقتاً ناظم می‌دانست که کلیّات عرفی توسط سراجا ترتیب داده شده و او فقط بر بنای آن کلیّات که در یک ماه نقل کرده، مدّعی ترتیب کلیّات عرفی شد.

علاوه بر ناظم خود شاهنوازخان تنها تذکره نویس است که ادعای ناظم را در بهارستان سخن ذکر کرده است با این عبارت [۱]:

«غریب‌تر آنکه ناظم تبریزی در تذکرهٔ خود آورده که در سنهٔ ۱۰۳۳ خانخانان شخصی را به تدوین اشعار مولانا عرفی، که حسب وصیّت وی ترتیب نیافته بود، مأمور فرمود اتّفاقاً آن شخص بنابر رنجشی که از خانخانان داشت با مسودات فرار نمود من در بندر مخا او را دیدم و مسودات را به مبالغه از او گرفته ترتیب داده ۱۵۰۰۰ بیت شد. و این خلاف واقعه ظاهر می‌شود چه هر جا بر کلیّات عرفی دیباچه‌ای دیده شد، جمع سراجا نوشته‌اند، نه ترتیب ناظم.....»

از این عبارات بهارستان سخن روشن می‌گردد که اگر چه شاهنوازخان ادّعای ناظم را ذکر کرده ولی بر آن اعتبار نمی‌کرد. امّا این به هر حال درست است که ناظم اثر سراجا را نقل کرده دعوی تدوین کرد زیرا که یک نسخهٔ کلیّات عرفی که دارای مهرهای ناظم تبریزی و برخی از مردم بزرگ و برجسته مثل تیپوسلطان، توسط این نویسنده شناسائی شده است و آن نسخه حالا هم در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد نگهداری می‌شود.

امّا این نسخه که دست‌نویس ناظم می‌نماید فقط ۱۱۷۱۴ بیت دارد. و نه ۱۵۰۰۰ چنانکه ناظم بیان کرده است. علّت آن ممکن است از بین رفتن برخی از اوراق آن به مرور ایّام باشد. مثل عبدالنبی فخرالزمانی، ناظم نیز دچار سوءتفاهمی شده طوری که او می‌گوید که ۶۰۰۰ بیت عرفی از دست رفته علاوه بر ابیاتی است که او آن را به شکل کلیّات عرفی شامل بر ۱۵۰۰۰ بیت تدوین کرده بود.

۱- بهارستان سخن (چاپ مدراس) ص ۴۱۹

بیان عبدالباقی نهاوندی در بارهٔ تکمیل کلیّات عرفی حقایق و واقعیّات درست را بازگو می‌کند. در آن هنگام وی خودش درخدمت خانخانان مأموریت داشت و به گفتهٔ خودش، با سراجا که اثر خودش را بدو نشان داد و اشعار عرفی را برایش خواند[۱]، همکاری کرده است.

اشعار عرفی چنانکه ملّاعبدالقادر بدایونی در منتخب‌التواریخ خاطرنشان کرده است آنقدر از قبول عام برخوردار بود که مردم نقل‌های دیوان او را خریداری و به عنوان تبرّک آنرا نگهداری می‌کردند[۲] و یا برای دوستان خودشان می‌فرستادند.

ممکن است که بعضی از مردم بسیاری از این اشعار را داشته باشند که در نسخه‌های عمومی درج نبودند[۳] و ایشان آن اشعار را به سراجا تحویل داده باشند تا آنرا در نسخه‌ای که او ترتیب می‌داد بیاورد[۴]. عبدالباقی این نکته را توضیح نداده که تعداد اشعار که در آغاز کار فقط ۸۰۰۰ بود، به وقت اختتام چطور به ۱۴۰۰۰ افزایش یافت و این امر موجب تولید این اشتباه در بسیاری از اذهان شده که سراجا اشعار غیر مستند را نیز در دیوان آورده.

این دانشمندان سعی می‌کنند که با دلایل گوناگون ثابت نمایند که در نسخه‌های موجود نه تنها تعداد اشعار به اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای فرق دارد بلکه چگونگی اشعار نیز آنقدر باهم اختلاف دارد که این عقیده را که همهٔ اشعار موجود در آن توسط همان شاعر گفته شده باشد، مشکل و دشوار می‌سازد[۵]. در حمایت و طرفداری از فرضیهٔ به عنوان دلیل مبتنی بر قرائن

۱- عبدالباقی نهاوندی در دیباچهٔ خود می‌نویسد: «و آن مسودات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم گردید.

۲- «او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می‌خرند». منتخب‌التواریخ (چاپ کلکته) ج ۲، ص ۲۸۵

۳- حتّی هم‌اکنون برخی از این نوع اشعار و بعضی منتخبات یافته می‌شوند و دو غزل از این نوع در این نسخه گنجانده شده.

۴- عبدالباقی در دیباچهٔ کلیّات عرفی می‌نویسد: «بعد اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس، بعضی اشعار متفرّق ایشان را که در سفائن و مجموعه ثبت بود، بعضی از مستعدّان بر آن افزودند چنانکه ۷۰۰۰ بیت به نظر در آمد.

۵- آقای محمّدعلی داعی الاسلام پرفسور بازنشستهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد هم در گفتار خود تحت عنوان «عرفی شیرازی» که در مجلهٔ اسلامک کلچر شمارهٔ ژانویهٔ ۱۹۲۹ میلادی و در مجلهٔ ارمغان سال نهم شمارهٔ ۵،۶،۷، ماه شهریور، آذر، آبان ۱۳۲۷ هجری شمسی به چاپ رسیده و هم در کتابچهٔ خود به عنوان «شعر و شاعری عرفی شیرازی» که در سال ۱۳۶۵ هجری قمری در حیدرآباد انتشار یافت، این نظریه در اظهار داده‌اند. و

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

می‌گویند که کلیّات عرفی چون پس از ربع قرن از درگذشت عرفی تدوین یافته، لذا مجال بزرگی برای تحریف در مسودات وجود دارد. و اینکه در خلال این مدّت دراز بسیاری از اشعار گویندگان کم اهمیّت که شیوهٔ آنان در برخی موارد با سبک عرفی شباهت داشته به نام عرفی شهرت یافته باشد. و سراجا در طبقه بندی کردن اشعار حقیقی و خالص ممکن است مرتکب خطا شده باشد. به عقیدهٔ این نویسنده این گمان کاملاً بی‌اساس است . و اینجا دلایل خوبی برای اظهار این عقیده وجود دارد که کلیّاتی که سراجا گردآوری کرده مشتمل بر اشعار درست و صحیح عرفی است به طوری که صمصام‌الدولهٔ شاهنوازخان بیان کرده است،[1] تعداد ۶۰۰۰ بیتی که به نام غیر مستند و غیر موثّق شهرت یافته، نشان می‌دهد که مجموعهٔ گم شده بار دیگر توسط سراجا، که تحت حمایت و سرپرستی خانخانان امکانات گسترده‌ای در اختیار داشت، پیدا شده.

از یکی از نامه‌های عرفی (که بر صفحهٔ ۱۴۵ نقل شده) برمی‌آید که مجموعهٔ مشتمل بر ۶۰۰۰ بیت توسط عرفی به یکی از آشنایان او تحویل داده شده بود. شخصی که نزد عرفی آنقدر موثّق و معتبر بوده که بیاض اشعار خود را به او تحویل داده، نمی‌تواند آن اندازه غیر مسئول

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

همچنین شادروان پروفسور یوسف حسین موسوی در اثر خود "ارمغان شیراز" می‌نویسد: «ذوق ادبی سراجا، هر چه بوده باشد بهر حال هدف او رضایت خان‌خانان بوده و او در این راستا از هیچ کوششی دریغ نداشت. خان‌خانان آنچنان در امور مملکت مشغول بود که وقت مطالعه عرفی و تحلیل و تجزیه مسائل مطرح از طرف سراجا را نداشت. بالاخره کار به آنجا کشید که در زمانیکه عرفی به اوج شهرت خود رسیده بود کار سراجا به او آسیب رساند.»

آقای داعی‌الاسلام در ضمن اشعار الحاقی چهار غزلیّات عرفی را که با مصرع‌های زیر آغاز می‌شوند ذکر کرده‌است و می‌نویسد: «آیا می‌شود کسی که غزل اول و دوم را گفته است غزل سوم و چهارم را بگوید یا کسی که غزل سوم و چهارم را گفته است می‌تواند غزل اول و دوم را بگوید؟ اگر غزل سوم و چهارم کلام عرفی است هر مبتدی هم عرفی است....»

غزل اول ـ بدیرا از حرم صوفی که می برقع گشود اینجا

غزل دوم ـ در باب طبیعت نفشردیم قدم را

غزل سوم ـ دل چو به غم شاد زیست مهر و وفا زو طلب

غزل چهارم ـ صد قول به یک زمزمه طی می‌کنم امشب

به خیال این نویسنده غزلیّات سوم و چهارم هم دارای آهنگ عرفی هستند. نیز، غزل سوم هم در نسخهٔ کتابخانهٔ ملک نوشته ۱۰۱۰ هجری قمری یافته می‌شود و غزل چهارم در نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس سنا وجود دارد که به قول دکتر مهدی بیانی گویا به خط خود عرفی است. این هر دو نسخه‌های قبل گردآوری کلیّات عرفی توسط سراجا مدوّن شده بود. اشعار که شامل این هر دو نسخه‌اند توسط سراجا گردآوری نشده‌اند.

۱- بهارستان سخن (چاپ مدراس) صفحات ۴۱۸ ـ ۴۱۹

باشدکه برای تعقیب و پیدا کردن کتاب مهمی که مشتمل بر زحمات همهٔ عمر تحویل دهنده باشد، تلاشهای خود را کنار گذاشته از آن دست کشد.

شخصی که مسئول از دست دادن آن بیاض بود، یقیناً باید آن را پیدا کرده به سراجا واگذار کرده باشد که تحت دستور خانخانان به سراغ اشعار عرفی رفته تلاشهای خود را ادامه می‌داد.

بازیافت دیوان گمشدهٔ عرفی این حقیقت را نیز مورد تأیید قرار می‌دهد که دیوان تدوین شده توسط سراجا (که هشت نسخهٔ آن در اختیار این نویسنده است و یکی از آنها از آن نویسنده است) مشتمل بر تعداد زیادی از قصاید و قطعات بود که نشان دهندهٔ برخی از اشاره‌ها مربوط به پیش‌آمدها است که در ایران رخ داده و هم نمایشگر برخی از جنبه های زندگی عرفی در آن کشور است. این گونه اشعار پس از تکمیل دیوان اوّل در سال ۹۹۶ هجری نمی‌تواند گفته شده باشد زیرا پس از آنکه عرفی از ایران به هند مهاجرت کرد بار دیگر به آنجا برنگشت. درستی این نوع اشعار بیرون از اشتباه است چه در بیشتر این اشعار شیوهٔ عرفی منعکس است. به هر حال این یک واقعیّت است که برخی از اشعار قسمت مورد اشتباه کلیّات عرفی از پایهٔ عمومی اشعار عرفی پست‌تر به چشم می‌رسد. اما این به آن جهت است که این گونه اشعار از جمله اشعاری بوده که عرفی در اوایل زندگی گفته است و انتظار نمی‌رود که آنها دارای همان خصایص خوبی باشند که اشعار بعدی او دارند اشعاری که عرفی آنها را هنگامی گفته که در صحبت حکیم ابوالفتح و خانخانان هوش و فهم او به حّد رشد رسیده بود. بعلاوه، این اشعار چون از دست رفته بود عرفی فرصتی به دست نیاورد تا در آنها تجدید نظر کند و آنرا ترتیب قطعی دهد. بنابراین، اختلاف چگونگی اشعار دیوان عرفی را نباید مبتنی بر این دیدگاه دانست که دیوان ترتیب‌دادهٔ سراجا مشتمل بر اشعار غیر واقعی یا مردود بوده باشد.

از این گذشته، کسی که خانخانان او را برای تدوین دیوان عرفی برگزید یک مرد عادی و عامی نبود[۱].

۱- عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی ج ۳، ص ۱۳۵۴ دربارهٔ سراجا می‌نویسد:
«محمّد قاسم مشهور به سراجا ..... ازجمله اهالی دارالسلطنت اصفهان است و همواره در آن شهر معزّز و مکرّم و صاحب جمعیت و اسباب بوده و سراجا در اهلیّت از انصار و اقران خود بغایت در پیش است و در اسالیب علم موسیقی و ادوار وقوفی به کمال دارد و آن فنّ شریف را نیکو ورزیده و مهارتی تمام دارد چنانکه استادان آن در امور مشکله و مشکلات دقیقهٔ آن فن بااو صحبت می‌داشتند و در وادی اهلیّت نیز از همگنان وا نمی‌ماند. مدتّی

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

علاوه بر اینکه او هنرمندی ماهر و موسیقی دانی بزرگ بود، از ذوق ادبی نیز برخوردار بود و قبل از ورود به هند در صحبت گویندگان و دانشمندان زادگاه خود اصفهان به سر برده و نیز شعر می‌گفت.(۱)

وی از نه سال پیش به دربار خانخانان بستگی داشته و خانخانان از هوش و استعداد وی به کلی اطلاع داشته و اگر او برای کار مزبور شخص مناسب نمی‌بود خانخانان البتّه آنرا بـه او واگذار نمی‌کرد. علّتی وجود ندارد که درستی مأموریت وی را مورد تردید قرار دهـیم و بـرای متمایز کردن اشعار واقعی عرفی از اشعار غیر واقعی یا مشکوک او را فاقد صلاحیّت تصور کنیم.

از بیان عبدالباقی نهاوندی این نکته روشن می‌شود که عبدالباقی خودش کار سراجا را دیده بود و بدان اطمینان داشت. از بیانات عبدالباقی نیز آشکار می‌شود که سراجا پس از تکمیل کلیّات، از خانخانان جایزهٔ خوبی نیز گرفت و این امر دلالت می‌کند که خانخانان کلیّات گردآوردهٔ سراجا را به دقّت مورد مطالعه قرار داده و زحمات او را مورد ستایش و تمجید قرار داده. اگر این کار به طور رضایت بخش انجام نمی‌شد و اگر آن مشتمل بر ۶۰۰۰ بیت غیر واقعی بـود نـه زحمات وی هیچ گاه مورد ستایش قرار می‌گرفت و نه جایزه‌ای به او داده می‌شد. این کـار در مدّت یک سال و نیم انجام یافت و این امر به جای خود دلیلی است بر اینکه کـار مـزبور در شتابزدگی انجام نگرفته است.

اختلاف تعداد اشعار در نسخه‌های مختلف کلیّات عرفی را به عنوان دلیل بر وجود اشعار غیر واقعی در کلیّات عرفی نمی‌توان ارائه کرد. از بیانات عبدالقادر بدایونی برمی‌آید کـه کـلام

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

این وادی را به پای سعی و اجتهاد پیموده .... و در اصفهان که وطن اصلی او است همیشه با موزونان و مستعدّان به سر می‌برده و از موزونیّت ذاتی و اثر صحبت مستعدّان طبع نظمی نیز به هم رسانیده. اگر چه به گفتن اشعار نپرداخته شعر بسیار با موزونان سنجیده و از دارالسلطنت مذکور .... به تاریخ ۱۰۲۴ هجری به جمع و تـرتیب ابکار افکار حسان‌الزمان مولانا عرفی شیرازی .... معمول گردید....

الحق بعد از مشقّت بسیار در مدّت یک سال هلالی .... به اختتام و شیرازه رسانید و در آنجا ید بـیضا نـمود و کلیّات مشتمل بر ۱۴۰۰۰ بیت .... ترتیب داد.»

۱- طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ نصرآبادی (ص ۱۲۸) می‌نویسد:

«محمّد قاسم سراجا نام دارد و در فنّ نقاشی زرنگار .... مرتبه‌ای است که به رخسار زرافشان سیم وشان را در عرق شرم دارد و از اثر تردستی‌اش از ابر تصویر گوهر بارد.... در صفاهان پیوسته با موزونان محشور و از نمک صحبتش بزم عزیزان پر شعور است. تتبّع بسیار از متقدّمین و متأخّرین نموده در امتیاز سخن طبیعتش خالی از دقّت نیست.»

عرفی آنقدر از قبول عام برخوردار بود که مجموعه‌های اشعار او هر کجا به فروش می‌رسید، این مجموعه‌ها ظاهراً مشتمل بر همهٔ کلام عرفی نبوده[۱] و چون نسخهٔ موثّق کلیّات عرفی پس از ۲۷ سال از درگذشت او تهیّه شده و آن هم به علّت نگهداری شدنش در کتابخانهٔ خانخانان نمی‌توان به سهولت از آن نقل کرد، نقل‌های مجموعه‌های غیر موثّق و ناتمام که مشتمل بر همهٔ اشعار عرفی نبودند، نیز گردآمده باشند و این امر طبیعی است که این چنین نقلها حاوی همهٔ آثار گوینده نبوده. بعلاوه، چنانکه قبلاً اشاره شد، همان نسخه‌ها و مسودات پس از آنکه از کتابخانهٔ خانخانان به سرقت رفت به دست ناظم تبریزی افتاد که برای بررسی کردن کامل فرصتی به دست آورد امّا او اشعار را پاک نکرد چنانکه از این امر آشکار است که کلیّات گردآوردهٔ او دارای اشعار بیش‌از کلیّات گردآوردهٔ سراجا است.

حتّی اگر، چنانکه پرفسور موسوی گفت، سراجا فقط برای حمایت خانخانان مطابق دستورش کلیّات عرفی را تدوین کرد. در مورد ناظم تبریزی هیچ گونه انگیزه یا تشویقی وجود نداشت زیرا او فقط بدین اراده آنرا گردآوری کرد تا آثار یک شاعر بزرگ را از نابودی نجات دهد. مطالعهٔ ضمیمهٔ یکم تا چهارم[۲] روشن می‌سازد که برخی از غزل‌ها، قصاید، قطعه‌ها، رباعیّات، اشعار مثنوی و اشعار متفرّق، که هیچ یک در دیوانهای عرفی، چاپی یا خطی، یافت نمی‌شود و تنها در نسخهٔ گردآوردهٔ سراجا وجود دارد، در نسخهٔ گردآوردهٔ ناظم تبریزی نیز وجود دارد. این امر دلیلی کافی است بر اینکه ناظم در مورد اصلیّت آن مواد شکّی نداشته است. که سراجا بر بنای آن پنج سال قبل خودش کلیّات عرفی را گردآوری کرده بود.

۱- این امر همواره بلکه هم اکنون معمول بوده و هست که گویندگان در غزل و قصیده بسیاری از اشعار را می‌سرایند. آنگاه برخی از اشعار خود را، قبل از اینکه تودهٔ مردم آنرا از بر کنند، شامل دیوان کنند. در مورد عرفی، غزلهائیکه در زندگانی او از قبول عام برخوردار شدند براستی آنهایی بودند که عرفی خودش آنها را در دیوان اوّل شامل کرده باشد یا به دیگران تحویل داد. در این غزل‌ها و قصاید او همهٔ اشعار سرودهٔ خود را شامل نکرده باشد. سراجا بر اساس همهٔ مسودات پراکنده کلیّات عرفی را تدوین کرد و این نسخه‌ها دارای آن همه اشعار خوب و ناخوب باشد که عرفی گفته. ممکن است که عرفی اگر خودش دیوان خودش را ترتیب داده باشد، برخی از اشعار را محو و نابود کرده باشد ولیکن سراجا این کار را نکرده.

کلیّات ترتیب‌دادهٔ سراجا دو غزله‌ها دارد و از این روشن است که یک غزل منتخب باشد و دیگر مشتمل بر اشعار پس مانده باشد که آن ها را عرفی در دیوان اوّل شامل نکرد ولی سراجا آنها را یافته در دیوان ترتیب دادهٔ خود شامل کرد. پس دیوان ترتیب دادهٔ سراجا مشتمل بر اشعار خوب و ناخوب است. ولی اینهمه اشعار سرودهٔ عرفی هستند.

۲- اثر موجوده (جلد اول) مشتمل است بر غزلیّات و در این تنها ضمیمهٔ اوّل مربوط به غزلیّات شامل است.

بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد به قول بدایونی عرفی آنقدر قبول عام یافته بود که حتی در زندگیش آثار او به عنوان تبرّک میان مردم به فروش می‌رسید. بنابراین حتماً خیلی از مردم باید اشعار پیشین عرفی را خوانده باشند. کلیّات گردآوردهٔ سراجا برای استفادهٔ عموم مردم در دست بود و اگر در آن غزلهای مشکوک و نادرست نیز می‌بود، بسیاری از مردم که برخی از آنها با عرفی آشنایی داشتند، اشتباه‌های سراجا را البتّه به او نشان می‌دادند. یا به خانخانان اطّلاع می‌دادند.

بسیاری از مجموعه‌های اشعار عرفی که قبل از اثر سراجا گردآوری شده تا کنون وجود دارند و لااقل پنج اثر از آنها مورد استفادهٔ نویسندهٔ این سطور قرار گرفته این نسخه‌ها بالخصوص نسخه‌های چهارم، دهم، و سی و چهارم درستی تعداد بسیاری از غزل‌ها راکه در کلیّات گردآوردهٔ سراجا یافت می‌شوند، مورد تأیید قرار می‌دهند. بسیاری از اشعار قسمت غیر موثّق کلیّات عرفی که توسط سراجا گرآوری شده، در منتخبات تذکره‌های مختلف یافت می‌شود. برخی از آنها مشتمل بر اشعاری هستند که در هیچ یک از نسخ کلیّات ، به شمول کلیّاتی که توسط سراجا و یا ناظم تبریزی تدوین شده، یافت نمی‌شوند[۱]. شمول این اشعار در تذکره‌های معاصر

۱- به طور مثال در عرفان‌العاشقین اشعار زیر در منتخبات عرفی شامل هستند:

(۱) سوزد به داغ رشک جگرگوشهٔ خلیل — چون تیغ دوست ذبح کند گوسفند را

(۲) شب فراق از آن ناله بر لبم نرسید — که پای ناله زسوز دلم پر آبله بود

(۳) هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما — ما به بوی نافه در دنبال آهو مانده‌ایم

یار تن سنگو زخمی در تذکرهٔ خود انیس‌العاشقین و بندرابن خوشگو شعر زیر را در منتخبات عرفی ذکر کرده است.

چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حسرت — مسلمان گفت کاین کافر چه استادانه می‌رقصد

یاتقی کاشی در خلاصة‌الاشعار خود شعر زیر را در منتخبات عرفی ذکر کرده است و این شعر در منتخب‌التواریخ نیز یافت می‌شود:

زمانه برگ مرا هر کدام درد نوشت — که من بدیدهٔ جانش روم به استقبال

یا علاءالدین کامی در نفایس‌المآثر تحت منتخبات کلام عرفی شعر زیر را ذکر کرده‌است.

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غمت — پاک می‌سازد زگریه چشم خونبار مرا

و یا ملاعبدالقادر بدایونی در اثر خود منتخب‌التواریخ اشعار زیر را به عرفی نسبت داده

گرد سرت گشتی و کردی طواف — کعبه اگر بال و پری داشتی

زمانه مرگ مرا بر کدام درد نوشت — که من به دیدهٔ جانش نکردم استقبال

و یا نظام‌الدّین احمد در طبقات اکبری شعر زیر را در منتخبات اشعار عرفی ذکر کرده است و عبدالقادر بدایونی و غلامعلی آزاد هم آن را به عرفی نسبت داده‌اند.

کسی که تشنهٔ لب ناز توست می‌داند — که موج آب حیات است چین پیشانی

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

درستی آنها را محقّق می‌کنند و آن غزلها را هم که این اشعار بدان وابسته‌اند درست ثابت می‌کنند.

از بیانات بالا روشن می‌شود دیوانی که سراجا ترتیب داده دیوانی مستند و دارای اشعار واقعی عرفی است. پس کلیّات حاضر بر نقل‌های نسخهٔ سراجا، نسخهٔ ناظم تبریزی، و نسخه‌هائیکه قبل از تکمیل نسخهٔ سراجا گردآوری شده (که برخی از آنها حتی در زندگانی عرفی نوشته شده بودند) و بعضی از نقل‌های دیوان و کلیّات و منتخبات قصاید که موثّق و قابل اعتماد محقّق شده‌اند اساس دارد. بعلاوه، برخی از تذکره‌ها نیز مورد استفاده بوده‌اند بخصوص تذکره‌های خلاصةالاشعار، عرفات‌العاشقین، میخانه، نفایس‌المآثر، هفت اقلیم، منتخب‌التواریخ، طبقات‌اکبری، مخزن‌الغرائب، ریاض‌الشعراء، انیس‌العاشقین، آتشکده، سفینهٔ خوشگو و منتخبات عرفی که در این تذکره‌ها یافته شد در تصحیح اشعار عرفی به اندازهٔ زیاد سودمند بوده در برخی از این تذکره‌ها اشعاری یافت شد که در هیچ‌یک از مجموعه‌های اشعار عرفی یافت نمی‌شود و برخی از آنها در پاورقی‌های صفحات پیشین ذکر شده.

شرحهای گوناگون قصاید عرفی که توسط دانشوران برجسته مثل ملّامنیرلاهوری، قطب‌الدین فارغ، ملّاشفیع سنبهلی، میرزاجان، سراج‌الدّین علی خان آرزو، عوض رای مسرّت و ملّاعبدالرحیم به زبان فارسی نوشته شده و ترجمهٔ شرح ملّاقطب‌الدّین فارغ که توسط ابوالحسن فرید آبادی به زبان اردو برگردانده شد. و شرح عجیب و غریب که عبدالمجیدخان در زبان اردو نوشت، هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

بعضی از سفینه‌ها و بیاضها که در کتابخانه‌های معروف هند و ایران نگهداری می‌شوند هم مورد استفاده قرار گرفته‌اند و رقعه‌های مولانا عرفی عموماً از این سفینه‌ها و جُنگ‌ها گرفته شده‌اند. بعضی از این نسخه‌های کلیّات عرفی و مجموعه‌های اشعار او، هم سفینه‌هارا، در صفحات آینده معرّفی خواهم کرد.

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

و یا آذر در آتشکده شعر زیر را به عرفی نسبت داده است.

ببین در مقتل دست آزمائیها چه بی‌قدرم که زخمم ناتمام افتاد و خجلت گشت قاتل را

پرفسور محمّد ولی‌الحق انصاری
استاد و رئیس بخش فارسی (بازنشسته)
دانشگاه لکهنو هندوستان

بخش نثر

قسمت دوّم

معرفی و شناخت نسخ

«او و حسین ثنائی ازشعر عجب طالعی دارند
هیچ کوچه و بازاری نیست کـه کتاب فروشان
دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و
عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می‌خرند.»

منتخب‌التواریخ

معرفی نسخه‌ها

نسخه‌های مهم کلیّات عرفی که درتدوین این کتاب به کار برده شده‌اند:
نسه‌های کلیّات عرفی که اکنون در جاهای مختلف نگهداری می‌شوند به سه قسم تقسیم می‌شود.

۱ـ برخی از آنها نقل‌های نسخهٔ گردآوری سراجا هستند. هشت نسخه از این گونه (که همهٔ آنها ناتمام هستند، و هیچ کدام از آنها دارای چهارده هزار بیت نیست) در دست این نویسنده آمده اما نسخهٔ اصلی تاکنون پیدا نشده است. نسخه‌های نمرهٔ یک و پنج از این نوع، که مشروح آنها در صفحات آینده درج می‌شود، دارای بزرگترین تعداد اشعار عرفی هستند که در یک نسخهٔ واحد یافت می‌شوند.

۲ـ نوع دیگر از کلیّات عرفی نسخه‌ای است که ناظم تبریزی ادعای ترتیب آن می‌کند. این نسخه تاکنون مجهول مانده بود و حالا به توسط نگارندهٔ این سطور برای نخستین بار به جهان شعر و ادب عرضه می‌شود.این نسخه که در نوع خود منفرد است در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد هند نگهداری می‌شود و شاید نسخهٔ اصلی کلیّات عرفی است که توسط ناظم تدوین شده و او آنرا استنساخ کرده و هم دارای مهر اوست. از این نوع یک نسخهٔ دیگری در فهرست کتابخانهٔ پاکستان یافت می‌شود که متعلّق به استاد محمّد شفیع می‌باشد.

۳ـ نوع سوم از نسخه‌های کلیّات عرفی آنهایی هستند که حتی قبل از تکمیل کلیّات عرفی به دست سراجا یا ناظم، توسط برخی از دانشمندان و خوش‌نویسان تهیه شده و یا نقل‌های این گونه نسخه‌ها هستند. تعداد آنها بسیار است و اغلب از نقل‌های کلیّات عرفی که اکنون وجود دارد به همین طبقه بستگی دارد. این نسخه‌ها، چنانکه روشن است، دارای تعداد اشعار کمتری از آنهایی هستند که در نسخه‌های نوع اول و دوم یافت می‌شود. امّا بعضی از آنها دارای ارزش زیادی هستند زیرا چند تا از آنها در حیات عرفی یا فقط چند سال پس از درگذشت او نقل شده‌اند. بعضی از نسخه‌های هر سه نوع که در این کلیّات مورد استفاده قرار گرفته به ترتیب تاریخ و نیز طبق ارزش و اهمیت نسخه به رشتهٔ تحریر[1] درآورده شده است.

نسخه‌های طبقهٔ اوّل

نسخهٔ یکم:

این نقل کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجاست که چند سال قبل در کتابخانهٔ جلسهٔ تهذیب،

۱- چون نسخه‌های مختلف در یک زمان به دست نیامده نمره‌ها بر نسخه‌ها هنگامی داده شده که به دست آمدند.

لکهنو (هند) یافته شد و بعداً به کتابخانهٔ تاگور دانشگاه لکهنو انتقال یافت. این نسخه و نسخهٔ دیگر که در دست این نویسنده است بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت به طوری که گفته شد نسخهٔ پنجم یکی از بهترین نسخه‌های کلیّات عرفی است. که اکنون وجود دارد و نگارنده آنها را دیده است. و در بارهٔ آن دلایل و براهین دارد که بنابر آن می‌توان یقین کرد که اینها بهترین نسخه‌های کلیات عرفی هستند که تا به حال بدست آمده‌اند.

این نسخه دارای ۴۴۳ ورق یا ۸۸۳ صفحه است. و با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود. این دیباچه مشتمل بر ۱۳ صفحه و هر صفحه دارای ۱۷ سطر است و صحیح‌تر از نقل دیباچه‌ای می‌باشد که در نسخهٔ حبیب‌گنج (نسخهٔ دوم) یافت می‌شود. نه تنها در این معنی که این دارای غلطهای کمتری است بلکه بنابر وجود جملاتی که عبدالباقی نام خود را در آن ذکر کرده‌است و آن جمله‌ها در نسخهٔ دوم وجود ندارند. به دنبال دیباچهٔ رسالهٔ نفیسه می‌آید که مشتمل بر ۱۴ صفحه است و یکی از بهترین نقلهای این کتابچه است که تا کنون به دست آمده است.[۱] بخش نظم این از مثنوی «مجمع‌الابکار» آغاز می‌شود که در ۸۴ صفحه آمده است. و هر صفحه عموماً دارای ۱۷ سطر است و تعداد اشعار این مثنوی به طور کلی ۱۴۰۸ بیت است. بخش دیگری که در ۲۱۰ صفحات آینده آمده (از ورق ۷۵ تا ۱۶۱) به قصیده اختصاص دارد که تعداد آنها ۸۶ است.[۲]

(نسبت به ۵۲ که در نسخهٔ چاپی تهران و ۶۶ در نسخهٔ حبیب‌گنج نسخهٔ دوم) و تعداد اشعار آنها به طور کلی ۳۲۹۷ است.

قسمت ابتدائیهٔ این بخش دارای سی‌وپنج منظومه می‌باشد که در هیچ یک از مجموعه‌های چاپی قصاید عرفی یافت نمی‌شود.[۳] بسیاری از آنها ناقص هستند. آنها هم با

۱- این کتابچه (رسالهٔ نفیسه) که کمیاب نیست بازهم در نسخه‌های گوناگون اختلاف دیده می‌شود در برخی از نقلها (بخصوص در نسخهٔ چاپی تهران) بسیاری از فقره‌ها (پاراگراف‌ها) از بین رفته‌اند. در نسخهٔ موزهٔ بریتانیا (نسخهٔ ۲۸) پاراگرافهای گوناگون با مکاتیب و اثرهای منثور دیگر عرفی باهم آمیخته شده. درست‌ترین نقل این رساله آن است که با نسخهٔ سوم پیوسته است.

۲- به راستی تعداد این گونه آثار ۸۹ است اما سه تا از آنها قسمتی از ترکیب‌بند است و در تحت بخش قصیده مکرر نوشته شد.

۳- این قصائد ناتمام در چند نسخهٔ دیگر هم وجود دارد و بر اساس دو نسخهٔ خطی که در ترکیه یافت شد آقای دکتر نعیم‌الدّین بعضی از آنها را زیر عنوان «قصاید غیر معروف عرفی شیرازی» انتشار داده است ولی بعد

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

ارزش می‌باشند چه آنها هم اطلاعاتی مربوط به احوال عرفی در ایران ارائه می‌کنند و هم نشان دهندهٔ سرپرستان او در ایران هستند مثل شاه اسماعیل دوم[۱] و شاهزاده پری‌خانم‌خان دختر شاه‌طهماسب [۲] و غیره. بعلاوه، آنها معیار گویندگی عرفی را قبل از ورود به هندوستان واضح می‌کنند. در پنج صفحهٔ اخیر این بخش پاره‌ای از اشعار هستند که ولو در مدح و ستایش بعضی از مردم گفته شده، اما آنها واقعاً قطعات یا اشعار پراکنده هستند. پس از قصاید، بخش غزلیّات آغاز می‌شود که در ۱۹۳ ورق آمده است. (از ب ۱۶۲ تا ب ۳۶۴) که از آن جمله ۳۸۵ صفحه اوراق نوشته و دارای ۵۶۶۸ بیت هستند یعنی بزرگترین تعدادی که در نسخهٔ واحد یافت می‌شود. قسمت دیگر از صفحهٔ ۳۵۵ آغاز می‌شود و بر اشعار متفرقه و قطعات مشتمل است. این قسمت در هفتادوهشت صفحه گنجانده شده است که از آن جمله چهل صفحه به اشعار متفرقه یا غزل‌های ناتمام اختصاص دارد و تعداد این گونه اشعار به ۷۵۰ بیت می‌رسد. قطعات این بخش از صفحهٔ ۳۷۵ (الف) آغاز می‌شود و مشتمل است بر ۳۱ صفحه. تعداد آنها ۶۹ می‌باشد. و تعداد اشعار آنها ۴۱ بیت است. از این گذشته ۱۹ بیت پراکنده و دو دوبیتی نیز به این قطعات اضافه شده است. پس از قطعات (که در ورق نمرهٔ ۳۹۰ الف به پایان می‌رسد) ترکیب‌بندی است

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

از انتشار این قصاید ناتمام تقریباً بیست قصیدهٔ ناتمام دیگر در نسخ ۱، ۵ هستند که تا حال انتشار نیافته‌اند و شامل این کلیّات‌اند. یک نسخهٔ کلیات عرفی که در کتابخانهٔ ملی کلکته (NATIONAL LIBRARY, CALCUTTA, INDIA) نگهداری می‌شود هم دارای این قصاید نادرست است.

۱- او فرزند دوم شاه طهماسب بود و در خلال عهد پدر خود در قلعهٔ قهقهه برای چندین سال زندانی بوده. پس از درگذشت پدر و کشته شدن برادر بزرگ خود در ۲۴ ماه صفر سال ۹۸۴ هجری (۲۳ ماه مه سال ۱۵۸۶ میلادی) بر تخت سلطنت نشست و حدود یک سال حکومت کرد و در این مدت کوتاه غیر از محمد خدابنده همهٔ برادران خودش را کشت. سرانجام وی خودش در ماه (رمضان ۱۳، سال ۹۸۵ مطابق ۲۴ نوامبر سال ۱۵۷۷ میلادی) به وضع اسرارآمیز جهان را بدرود گفت.

۲- دختر دوم شاه طهماسب بود و با پرویز بدیع‌الزمان ازدواج کرد. وی همواره در خدمت پدر خود به عنوان مشاور بود. دربارهٔ او، اسکندربیک منشی می‌نویسد: «شاهزاده پری خانم که به وفور عقل و دانش از سایر بنات مکرمه اعتبار تمام داشت.... در خدمت والد بزرگوار و گرامی به غایت معتبر بود و خلایق در مهام مشکل به خدمت علیه‌اش توسل جسته بوسیلهٔ ایشان صورت می‌یافت. و از وفور عقل و دانش در ملازمت همایون اعلی‌مشیر و مشارالیه بود» پس از درگذشت پدر وقتی که حیدرمیرزا به عنوان پادشاه اعلام کرده شد وی دستگیر شده اما خودش را آزاد ساخت و حیدرمیرزا را به قتل رسانید و اسماعیل میرزا را برای به دست آوردن تخت یاری کرد. امّا اسماعیل دوم هم او را احترام و ارزشی نداد. بعضی‌ها عقیده دارند که در توطئهٔ علیه اسماعیل‌میرزا که به مرگ او منتهی شد دست پری‌خانم نیز بود

مشتمل بر ۱۰۸ بیت و چنین آغاز می‌شود. «نوای مدح که سنجی دلا مبارکباد».. بعداً یک بند مکّمل و برخی اشعار از بند دیگر که به مصراع «آنکه بوسش به آستین ندهد» آغاز می‌شود، وجود دارد. این هر دو منظومه مشتمل بر ۱۲۸ بیت هستند و شامل ۸ صفحه است. بااین ترکیب‌بندها به ورق ۳۹۴ الف این قسمت کلیات به اتمام می‌رسد و از صفحه ۳۹۴ ب مثنوی «خسرو شیرین»[۱] آغاز می‌شود که در ۲۷ صفحه گسترده شده است. و مشتمل بر ۴۳۶ بیت است. دنبال این مثنوی ساقی‌نامه که دارای ۱۹۳ بیت است بر ۱۲ صفحه گسترده است. این قسمت به صفحهٔ ۴۱۳ الف به پایان می‌رسد و از صفحهٔ ۴۱۳ ب رباعیات آغاز می‌شود و اختتام آن به صفحهٔ ۴۴۳ ب نسخه به پایان می‌رسد.

تعداد رباعیات در این نسخه ۳۶۱ است. مختصراً، این نسخه دارای دو مثنوی با ۱۸۴۴ بیت، یک ساقی‌نامه با ۱۹۳ بیت، ۸۶ قصیده با ۳۲۹۷ بیت، ۸۶۰ غزل با ۵۶۶۸ بیت، ۷۶۹ بیت از غزلهای ناتمام، ۶۷ قطعه با ۴۱۵ بیت، دو ترکیب‌بند با ۱۲۸ بیت و ۳۶۱ رباعی مشتمل بر ۷۲۲ بیت و ۲ دوبیتی مشتمل بر ۴ بیت، است و بدین ترتیب مجموعهٔ تعداد اشعار نسخه ۱۳۰۴۰ بیت می‌باشد.

با اینکه این نسخه دارای بیشترین تعداد شعر است، برخی از منظومه‌هائی که در نسخه‌های دیگر یافته شد، در این نسخه موجود نیست. پس دو قصیده[۲] که با مصراعهای زیر آغاز می‌شود، مثل دیگر نسخه‌های مهم کلام عرفی، در این نسخه هم وجود ندارند.

(۱) بهار رفت خزان آمد و گذشت جوانی

(۲) بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار

همچنین این نسخه شامل ترجیع بندها نیست که در آن بیت‌های زیر را تکرار می‌کنند.

(۱) چون دست نمی‌دهد خیالت　　دست من و دامن خیالت

(۲) بنشینم و در غم تو سوزم　　تا شمع مراد برفروزم

این ترجیع بند ها در یکی از نسخه‌های تهران (نمرهٔ ۸) و نسخهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد

۱- در این نسخه نام اصلی داده نشده و چون در کلیات عرفی که هنگام زندگانی او نوشته شده بود (نسخهٔ چهارم) نام این مثنوی خسرو شیرین است، لذا همان نام ذکر کرده شد.

۲- این قصاید که آنها را دکتر نعیم‌الدین در چند نسخه کلیات عرفی در ترکیه یافت و به چاپ رسانید، به نظر نمی‌آیدمتعلق به عرفی باشد و نگارندهٔ این اثر آنهارا در نسخه‌ای در هند یا ایران نیافت. در جلد دوم اثر موجود، این قصاید تحت کلام مشکوک یا مردود عرفی جا داده شده‌اند.

(نسخهٔ ۱۷) یافت می‌شوند.

همچنین مثنوی ترجیع‌بند نمونه‌ایکه در آن عرفی گویندگان معاصر را هجو و حکیم ابوالفتح را ستایش کرده است، که در چندین نسخهٔ مثل نسخهٔ هشتم و هفدهم و نسخهٔ بیست‌ونهم یافت می‌شود، در این نسخه موجود نیست. با این حال شامل بزرگترین تعداد اشعار است و بنابراین **در تدوین نسخهٔ حاضر به عنوان نسخهٔ اساسی انتخاب شده است.** در این نسخهٔ مهم اسم کاتب و سال کتابت نیامده است، اما کاغذش به همان اندازه کهنه به نظر می‌آید و معلوم می‌شود که در نسخهٔ دیگران همان اهمیت یعنی نسخهٔ پنجم به کار برده شده، که این نسخه در حدود ۱۰۷۰ هجری نقل شده. نسخهٔ کرم‌خورده است اما نه به اندازه‌ای که خواندن آن ممکن نباشد. زیرا که نسخه در خط نستعلیق معمولی نوشته شده.

حدس زده می‌شود که خطاط پیشه‌ور [حرفه‌ای] آن را نقل نکرده و کسی از دانشوران آنرا برای خود از نسخه گردآوردهٔ سراجا رونویسی کرده است.

نسخهٔ دوم

این نسخه گردآوردهٔ سراجا است که حالا در کلکسیون حبیب‌گنج در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه اسلامی (علی‌گره هندوستان) نگهداری می‌شود.

هیچ یک از این نسخه‌ها در جهان ادبیات معروف نبوده[۱] تا آنکه در سال ۱۹۲۲ میلادی مولانا حبیب‌الرحمان خان شیروانی در گفتاری که در مجلهٔ ماهنامهٔ «معارف» شمارهٔ ماه نوامبر ۱۹۲۲ میلادی به چاپ رسیده، برای نخستین بار جهان ادب را از وجود آن با خبر کرد که برخی از نجبای دهلی یک سال قبل به او فروخته بودند. این نسخهٔ باارزش و مهم که همراه نسخه‌های خطی دیگر و کتابهای چاپی کتابخانهٔ حبیب‌گنج حالا به کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه علی‌گره انتقال داده شده است، در سال ۱۰۷۰ هجری قمری توسط محب‌علی‌بن‌حاجی‌یوسف شیرازی استنساخ شده است.

۱- علامه شبلی نعمانی در بارهٔ نسخهٔ کلیات عرفی که توسط سراجا تدوین یافته، در شعر عجم، جلد سوم می‌نویسد:

«عبدالباقی مقدمه‌ای بر آن نوشت و در آن مقدمه شرح حال عرفی و واقعیات زندگی او را ثبت کرد. متأسفانه این نسخه نایاب است و گر نه به‌گمان غالب مطالعهٔ آن مسائل جالب توجه را روشن می‌ساخت»

این نمونهٔ نفیس خوش‌نویسی و گل‌کاری و آرایش عصری است و دارای ۶۲۴ صفحه و شانزده سطر است. امّا برخی از اوراق که مشتمل بر قصاید بوده از بین رفته است.

این نسخه از دیباچهٔ مهم عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود که مشتمل بر ۱۵ صفحه است. سیزده صفحهٔ بعدی به «رسالهٔ نفسیه» اختصاص دارد. به دنبال این قسمت منثور، مثنویهای عرفی، «مجمع‌الابکار» و «شیرین فرهاد»[۱] آمده‌است.

اوّل‌الذکر شامل ۸۸ صفحه و دارای ۱۳۵۴ بیت و ثانی‌الذکر مشتمل بر ۲۷ صفحه و دارای ۴۳۰ بیت است. پس از آن نوبت به قصیده می‌رسد که تعداد آنها ۶۶ است و تعداد اشعار آنان در حدود ۲۷۵۰ بیت می‌باشد و به دنبال آن ترکیب‌بندی می‌آید (که دارای ۱۰۱ بیت است.) و با این مصراع آغاز می‌شود.

«نوای مدح که سنجی دلامبارکباد» پس از آن ترجیع‌بندی است مشتمل بر ۱۴۱ بیت و با این مصراع آغاز می‌شود. «ای حسن تو برتر از چه و چون». بعد آن ۳۲ قطعه با ۲۶۸ بیت شامل نسخه‌اند. سپس ۵۲۱ غزل می‌آید با ۳۴۳۴ بیت و در پایان ۲۳۲ رباعی قرار دارد که بعضی از آنها ناقص هستند این نسخه به طور کلی دارای ۸۹۴۲ بیت است یعنی در حدود ۵۰۵۸ بیت کمتر از نسخهٔ اصلی ترتیب دادهٔ سراجا و این امر محقق می‌کند که هر چند آن پس از گذشتن ۴۴ سال از ترتیب دادن نسخهٔ سراجا نقل شده، بازهم از نسخهٔ اصلی که در کتابخانهٔ خان خانان نگهداری می‌شد، مستقیماً نقل نشده بلکه این نسخه نقل برخی از نقل های ناتمام نسخهٔ اصلی است. این نسخه هم عاری از غلط نیست و در کار تصحیح متن و تنظیم مجدد کلیات عرفی نمی‌توان کاملاً بدان اعتماد کرد. قسمتهائی که قصیده و غزل و مقدمه را در بر می‌گیرد مذهَّب است.

نسخهٔ پنجم

نسخهٔ سوم این ردیف است که مشتمل بر تقریباً همان تعداد اشعار است که بر نسخهٔ اول

۱- نام این مثنوی در نسخه‌های مختلفه اختلاف دارد. در برخی از نسخه‌ها «شیرین و فرهاد» «فرهاد و شیرین» و «خسرو شیرین» «شیرین خسرو» ضبط شده است.

(نسخهٔ دانشگاه لکهنو) یافت می‌شود و از حیث برخی از جنبه‌ها مهمتر از آن نسخه است. این نسخه در تصرف شادروان پرفسور یوسف حسین موسوی، استاد راقم سطور، بود و او در کمال مهربانی به بنده داده بود.

این نسخه که یکی از زیباترین نمونه‌های نقاشی و پاک‌نویسی است و شامل سال کتابت هم هست از حیث تاریخ نیز مهم می‌باشد زیرا که دارای دو مهر شاه مغول هندوستان، جهاندارشاه است. یکی از آنها در پایان مثنوی مجمع‌الابکار و دیگری در اختتام نسخه. در آغاز نسخه مهری از شخصی به نام کهنیالان نیز یافت می‌شود امّا معلوم نیست او چه شخصی بوده‌است. اسم خوش‌نویس در نسخه نیامده است ولی از ترقیمه معلوم می‌شود که سال ۱۰۷۹ هجری کتابت شده. این نسخه و نسخهٔ یکم مشابهت شگفت‌آوری دارد و اگر تفاوت معمولی در برخی از واژه‌ها و تعداد اشعار در برخی از منظومه‌ها یافت نمی‌شد، ممکن بود آنها را نقل یکدیگر قرار داد. این امر به هر صورت حتمی است که هر دو از نسخهٔ خاص و عمومی نقل شده‌اند. و یا از دو نسخه چنان نقل شده که نقل یک نسخه مخصوص بوده‌اند. امّا این نسخهٔ مخصوص هم نسخهٔ مخصوص کلیّات عرفی اصلی نمی‌تواند همان باشد که سراجا تدوین کرده زیرا که اگر همین باور باشد، اشعاری که در ذیل نسخهٔ اول حواله داده شده که در هر دو نسخه یافت نمی‌شود، از دست نمی‌رفت. این نسخه اگر چه به زیباترین خط نوشته شده است امّا دارای غلطهائی هم هست و سببش عیان می‌باشد زیرا که این نوشتهٔ خوش‌نویس پیشه‌ور [حرفه‌ای] است و نسخهٔ اول نوشتهٔ برخی از دانشمندان می‌باشد که برای خود کلیّات عرفی را نقل کرده بودند. نسخهٔ زیر در پنج بخش تقسیم شده است. هر یکی از آنها با صفحهٔ آراسته و مزیّن آغاز می‌شود. بخش اول که در ۲۶ صفحه گسترده است، شامل دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی و رسالهٔ نفسیه می‌باشد. و این هر دو پاره‌های نثر نسبت به آنچه که در نسخه‌های دیگر است تا حد زیادی درست تر پاک‌نویسی شده است. بخش دوم مشتمل بر مثنوی «مجمع‌الابکار» می‌باشد روی صفحات میان ۲۷ تا ۱۰۲ گسترده و دارای ۱۴۰۳ بیت است. و هر کدام از صفحات دارای ۱۹ بیت می‌باشد.

چنانکه قبلاً گفته شد، بر صفحهٔ آخر این نسخه مهر امپراطور جهاندارشاه (که نبیرهٔ شاهنشاه بزرگ اورنگ زیب عالمگیر بود) یافت می‌شود. بخش سوم این نسخه از صفحهٔ ۱۰۳ آغاز می‌گردد و مشتمل بر قصاید، برخی از قطعات و رباعیات است و برخی از اشعار متفرّق از

قطعات و قصاید تعداد منظومات تحت بخش ذیلی قصاید، که از صفحات ۱۰۳ تا ۲۸۵ آمده، ۸۹ است. اما مثل نسخهٔ اول در این نسخه هم سه پاره‌ها که یکی از آنها دارای ۹ شعر است و از مصرع «چو فال مدح تو کلکم به لوح المثنیٰ زد» و دیگر که دارای ده شعر است از مصرع «نسیم مدح که از نخل جان گل‌افشان است» و سوم که مشتمل بر سیزده شعر است و از مصرع «زهی شکوه که بر وی شکوه مفتون است» آغاز یابند واقعاً قسمتهای ترکیب‌بند هستند که در میان قصاید محسوب شده‌اند و بدین ترتیب تعداد قصاید، مکمل یا ناقص، فقط ۸۶ می‌شود. و آنها دارای ۳۳۴۳ بیت هستند (نسبت به ۳۲۹۷ بیت در نسخهٔ اول). تعداد قطعات و رباعیات که در آخرین صفحات این قسمت یافت شده‌اند (از صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۰)به ترتیب ده (۱۰) و یک (۱) است و تعداد اشعار مربوط به آن ۳۲ می‌باشد.

۲ـ تعداد اشعار متفرق این قسمت سی‌ویک (۳۱) است. قسمت چهارم این نسخه که از صفحهٔ ۲۹۱ آغاز می‌شود و به صفحهٔ ۶۲۶ به پایان می‌رسد کاملاً به غزلیّات اختصاص دارد که تعداد آنها ۸۵۵ است با ۵۶۵۵ بیت (در نسخهٔ اول تعداد غزلیات ۸۶۰ است با ۵۶۶۸ بیت). قسمت پنجم و آخرین این نسخه که با یک لوح آغاز می‌شود، از صفحهٔ ۶۲۷ شروع می‌گردد و به صفحهٔ ۷۵۶ به پایان می‌رسد که آخرین صفحهٔ نسخه است. ۳۱ صفحهٔ اوّلیه‌اش (از صفحهٔ ۶۲۷ تا ۶۵۷) مشتمل است بر اشعار پراکنده از غزلیات و غزلیات ناقص. تعداد مجموعهٔ این چنین اشعار ۵۷۷ است. به دنبال این اشعار متفرّق قطعات آغاز می‌شوند که از صفحهٔ ۶۵۷ تا صفحهٔ ۶۸۳ گسترده‌اند. علاوه بر قطعات واقعی، که تعداد آنها ۶۶ است با ۴۳۱ بیت، این بخش دارای ۵ رباعی و ۱۷ بیت مفرد است.[۱] جزو قسمت دوم که از صفحهٔ ۶۸۲ آغاز می‌شود مشتمل بر ترکیب‌بندها است. یکی از آنها با این شعر آغاز می‌شود.

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد　　تهوّر نفس نغمه‌زا مبارک باد

کامل و دارای ۱۰۸ شعر است و دیگری که با شعر

آنکه بوسش به آستین ندهد　　شرفش بوسه بر جبین ندهد

آغاز می‌شود تنها یک بند و چهار بیت بند دیگر دارد و به صورت موجود مشتمل است بر بیست شعر. این جزو قسمت در صفحهٔ ۶۸۹ به پایان می‌رسد از آنجا مثنوی خسرو شیرین آغاز می‌شود که دارای ۴۳۵ بیت است و به صفحهٔ ۷۱۳ اختتام می‌یابد و از همان صفحه

۱- در نسخ هشتم و هفدهم این ابیات مفرد در تحت «معمیات» یافته می‌شوند.

ساقی‌نامه مشتمل بر ۱۹۲ بیت آغاز می‌شود. آخرین جزو این قسمت پنجم این نسخه از صفحهٔ ۷۲۳ تا صفحهٔ ۷۵۶، مشتمل است بر ۳۰۸ رباعی یا ۶۱۶ بیت رباعی.

خلاصه اینکه این نسخهٔ مهم تعدادی شعر از انواع مختلف به صورت زیر دارد.

۱ـ مثنوی (یعنی سه مثنوی مجمع‌الابکار، خسرو شیرین و ساقی‌نامه) ۲۰۳۰ بیت

۲ـ قصاید (۸۶).....۳۲۴۳ بیت

۳ـ غزلیّات (۸۵۵).....۵۶۵۵ بیت

۴ـ قطعات (۶۶ با ۴۲۱ بیت در قسمت مخصوص قطعات و ده با ۳۲ بیت در قسمت قصاید) ۴۵۳ بیت

۵ ـ رباعیات (۳۱۴ - ۳۰۸ در قسمت مخصوص، پنج همراه قطعات و یک در قسمت قصاید) ۶۲۸ بیت

۶ـ ترکیب‌بند (۲).....۱۲۸ بیت

۷ـ اشعار متفرق (۵۷۷ در قسمت اشعار گوناگون، ۱۷ با قطعات و ۳۱ در قسمت قصاید) ۶۲۵ بیت

کل تعداد اشعار در نسخه .....۱۲۸۶۲ بیت

نسخهٔ هشتم

نسخهٔ دیگر، چهارمین از همان نوع یعنی نقل کلیات ترتیب دادهٔ سراجا، آن است که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران نگهداری می‌شود (مخطوطه برشمارهٔ ۱۰۲۶) که دربارهٔ آن آقای یوسف شیرازی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مزبور اشاره کرده است.

در این نسخه سال استنساخ و نام استنساخ کننده هیچ جا ذکر نشده بلکه طبق بیانات ابن‌یوسف چنان به نظر می‌رسد که آن در نیمهٔ اول از قرن یازدهم یعنی در خلال ۲۵ سال از ترتیب آن توسط سراجا، نقل شده. (اگر بیانش درست باشد، باید اعتراف کرد که این نسخه قدیم‌تر از سه نسخه‌ای است که قبلاً ذکر شد). ابن یوسف گزارش می‌دهد که این یکی از نسخه‌های تمام دیوان عرفی است. (ولو برخی از اوراقش از دست رفته است) و مشتمل بر

۱۲۲۵۴ بیت است.[۱] و می‌گوید:[۲] «دیوان عرفی شیرازی - این نسخه از نسخ کاملهٔ دیوان این شاعر بوده. برگهای آن افتاده. نویسنده از خود و سال نگارش نام نبرده. ظاهراً در نیمهٔ اوّل قرن یازدهم نوشته شده .... و تمام ابیات نسخه موافق شمارهٔ بالا ۱۲۲۵۴ بیت می‌گردد.»

با توجه و مهربانی آقای هاشم کاردوش، رایزن سابق فرهنگی سفارت ایران در هند این نویسنده فتوکپی این نسخه را به دست آورد. این نسخه در زیباترین و روشن‌ترین خطّ نستعلیق نوشته شده و به شش بخش تقسیم می‌شود. دو صفحهٔ اول از سه بخش نخست کاملاً آراسته و منقّش است و سه بخش اخیر از لوحها آراستگی دارند. این نسخه با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود که در روی چهارده صفحه گنجانده است.[۳] به دنبال آن بخشی می‌آید که دارای قصاید است که در روی ۱۹۴ صفحه آمده است. و هر یک از صفحات ۱۹ بیت دارد. این بخش در صفحهٔ ۲۰۸ به اختتام می‌رسد. مجموع تعداد قصاید ۷۶ است و از قصاید نادر که تنها در چند نسخه که در هند و ایران و ترکیه نگهداری می‌شود فقط ۲۴ قصیده در این نسخه شاملند.

مجموع تعداد اشعار قصاید ۳۱۴۴ محسوب می‌شود به دنبال قصاید، قسمت غزل است که قسمت بزرگ بخش سوم را تشکیل می‌دهد که از صفحهٔ ۲۰۹ آغاز می‌شود.

مجموع تعداد غزلیّات ۸۱۹ و تعداد اشعارشان ۵۴۰۸ شمرده می‌شوند. این بخش به هر حال ناقص است زیرا در خاتمهٔ آن «ی» تنها ۵ غزل از سی‌ویک غزلی که در نسخه‌های اول و پنجم یافت شد، در این نسخه وجود دارد. و صفحهٔ ۵۷۵ با سه شعر از غزلی به پایان می‌رسد که به مطلع زیر آغاز می‌شود.

گوش او بر جان غم فرسوده بودی کاشکی یا سر این شکوه‌ها نگشوده بودی کاشکی

و صفحهٔ بعد یعنی صفحهٔ ۵۷۶ با یکی دیگر از انواع شعر یعنی قطعات آغاز می‌شود که تعداد آنها فقط پنج است با سی‌ویک بیت. به دنبال این قطعات پانزده پاره‌ها با عناوین گوناگون می‌آیند که بر روی هم بیست‌و یک بیت دارند. (این اشعار در نسخه‌های اول و پنجم نیز وجود دارند. اما در دو نسخهٔ اولین یعنی نسخهٔ اول و پنجم آنها با قطعات آمیخته شده‌اند و در نسخهٔ

۱- طبق برآوردهٔ این نویسنده در صورت موجود تعداد اشعار فقط ۱۱۹۵۶ است.

۲- فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، تهران، نمره ۱۰۲۶ - ص ۵۲ - ۳۵۱.

۳- نمره شماری صفحات این نسخه چنان به نظر می‌رسد که در تاریخ بعدی به عمل آمده زیرا پس از صفحهٔ ۵۷۵ بعضی از اوراق که مشتمل بر غزلیّات و قطعات هستند، از بین رفته امّا نمره شماری صفحات کاملاً درست است. و پس از صفحهٔ ۵۷۵، صفحهٔ ۵۷۶ می‌آید.

مزبور در آخر تحت عنوان جداگانه یعنی «معمیات» یافت می‌شوند. دو ترکیب‌بند که با اشعار زیر آغاز می‌شوند:

ای حسن تو بر تر از چه و چون　　سبحان اللّه به حسن بی‌چون

و

گفتی که دلت ز غصّه چون نیست　　خون است دلم زغصّه چون نیست

و اشعار زیر که در آن به طور بیت‌های بند به کار برده شده‌اند، آخرین قسمت این بخش را تشکیل می‌دهند:

چون دست نمی‌دهد خیالت　　دست من و دامن خیالت

و

بنشینم و در غم تو سوزم　　تا شمع مراد برفروزم

این هر دو ترکیب بند در روی صفحات ۵۸۰ تا ۵۹۶ گنجانده شده است. و نخستین منظومهٔ مشتمل بر چهارده بند است با ۱۴۵ شعر. و دومی مشتمل است بر دوازده بند همراه یک صد شعر.

بخش بعدی یعنی بخش چهارم دارای ۶۰۵ شعر گوناگون از غزلیّات است که در صفحات ۵۹۲ تا ۶۵۷ آمده برخی از این اشعار قسمتی از غزلیّات نسخهٔ اول و پنجم هستند که در غزلیات نسخهٔ موجود نیستند.

بخش دیگر با مثنوی مثالی تشکیل [۱] شده که نیمهٔ اول آن که در آن شاعر گویندگان حریص معاصر را مورد هجو و تمسخر قرار داده است، در صورت قرار دادی است . اما در بخش دوم که در آن گوینده ستایش و تمجید حکیم ابوالفتح می‌کند، مشتمل بر بندها است که در شکل مثنوی هستند اما در آخر هر بند شعر زیر را تکرار کرده است:

نام ممدوح قافیه مدح است　　فاش گویم حکیم ابوالفتح است

قسمت پنجم نسخه به مثنویات و ساقی نامه اختصاص دارد. آخرالذکر دارای ۱۹۰ بیت است. که در صفحات ۶۶۵ تا ۶۷۶ آمده‌اند، به دنبالش مثنوی مجمع‌الابکار است که دارای

۱- دکتر نعیم‌الدّین، رئیس بخش فارسی و اردو در دانشگاه مهاراسترا، اورنگ‌آباد این مثنوی را در نسخهٔ دانشگاه عثمانیه (مخطوطه نمرهٔ ۱۷) یافت و آنرا مثنوی کامل خیال کرده در مجّلهٔ اسلامک کلچر شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی به عنوان «یک مثنوی غیر معروف عرفی شیرازی» به چاپ رسانید.

۱۴۰۹ بیت است. و در ۸۵ صفحهٔ این نسخه گنجانده شده است. (یعنی از صفحهٔ ۶۷۶ تا صفحهٔ ۷۶۰) بعداً خسروشیرین، که دارای ۴۱۷ بیت است و در صفحهٔ ۷۸۶ به پایان می‌رسد و این آخرین مثنویهای این قسمت در نسخه است. بخش ششم که آخرین بخش‌های نسخه است به رباعیات اختصاص دارد. و تعداد آنها فقط ۱۹۰ می‌باشد. تعدادی بسیار کم از رباعیات نیز هست که در نسخهٔ اول و پنجم یافت می‌شوند.

هر چند که این نسخه رسالهٔ نفسیه و چند منظومهٔ مهم مثل ترجیع بند، برخی از قصاید و غزل، اکثریتی از قطعات و برخی از رباعیات را ندارد، اما از حیث داشتن تعداد اشعار آن در ارزش فقط از نسخه های اول و پنجم کم است. ولی آن مشتمل بر برخی از منظومات نادر است که حتی در نسخه‌های مذکورهٔ بالا هم یافت نمی‌شوند[۱].

اگر چه این نسخه اغلاطی دارد، امّا آنقدر نیست که ارزش آنرا کاهش دهد.

نسخهٔ هفتم

این نسخه نقل دیگری است از کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجا و در کلکسیون شخصی راجه محمودآباد در لکهنو هند نگهداری می‌شود. که با خط شکستهٔ زیبا نوشته شده. سال کتابت و اسم خوش‌نویس جایی ذکر نشده امّا از کاغذ آن برمی‌آید که این جدیدترین نسخه‌هاست.

از این قبیل (یعنی نقلهای نسخهٔ سراجا) کاتب پس از آنکه کتابت این نسخه را به پایان رسانید، با نسخهٔ دیگر مقایسه کرد و در حاشیه ابیاتی افزوده است. نسخه دارای تحریری از مجمراصفهانی، گویندهٔ معروف دورهٔ قاجاریه نیز می‌باشد.

مثل نسخه‌های دیگری از این قبیل، این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود و به دنبال آن رسالهٔ نفسیه وجود دارد. قسمت نظم از قصاید آغاز می‌گردد و تعداد مجموعشان ۶۶ (با ۲۷۷۷ بیت) است. بعد از قصاید ۵۲۰ غزلیات (با ۳۴۰۹ بیت) یافت می‌شوند. بعداً مثنوی مجمع‌الابکار می‌آید که دارای ۱۳۵۴ بیت است و از پس آن مثنوی دیگر، خسرو شیرین، است با ۴۲۵ بیت. سپس ترکیب‌بندی است که با شعر زیر آغاز می‌شود:

نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد　　تهوّر نفس نغمه‌زا مبارک باد

۱- مثلاً همچو شاعران معاصر، دو ترکیب‌بند و بعضی از اشعار متفرقه.

این نظم دارای ۹ بند با ۱۰۶ بیت است و پس آن ترجیع‌بندی است با ۱۳ بند که مجموع تعداد اشعار آن ۱۲۶ شمرده شد. این ترجیع بند با شعر زیر آغاز می‌شود:

ای حسن تو برتر از چه و چون　　سبحان‌اللّه زحسن بی چون

تعداد کل اشعار در این مجموعه ۸۵۸۵ است و هر چند که آن خالی از اغلاط نیست، بازهم بسیار مهم است. و بنابراین در این اثر مورد استفاده قرار گرفته است.

نسخهٔ دوازدهم

این نسخهٔ ششم است از نقل های کلیات عرفی گردآوردهٔ سراجا است که در موزهٔ سالارجنگ در حیدرآباد (هندوستان) نگهداری می‌شود[۱] و یکی از نفائس آن موزه است. هر چند مثل نسخهٔ دوم (نسخهٔ حبیب‌گنج در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره) در این نسخه هم بسیاری از اشعار که در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم یافت می‌شوند، وجود ندارد. امّا از حیث تزئین و آرایش نسبت به نسخه‌های دیگر ارزش زیادی دارد.

درست مثل نسخه‌های دیگر از این قبیل، این نسخه نیز با دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود که دارای عنوان بسیار زیباست. به واژه‌های «دیباچهٔ کلیّات عرفی شیرازی». دو صفحهٔ اول این دیباچه در تزئین و آرایش منفرداند و از نمونهٔ هنرهای زیبا می‌توان شمرد. این دیباچه در شش ورق با یازده صفحه مسطور آمده است. از صفحهٔ ۷ (الف) رسالهٔ نفسیه آغاز می‌شود و تا صفحهٔ ۱۱ (الف) ادامه دارد. از صفحهٔ ۱۱ (ب) ابتدای بخشی است که مربوط به منظومات و اولین نظم این قسمت مجمع‌الابکار است که تحت لوح زیبا آغاز می‌شود. این مثنوی تا صفحهٔ ۴۰ (الف) ادامه دارد و مجموع تعداد ابیاتش ۱۲۹۵ است نسبت به ۱۴۰۸ ابیات در نسخهٔ اول. بعداً از ورق ۴۰ (ب) مثنوی دیگر، خسرو شیرین آغاز می‌شود که دارای ۴۱۷ بیت است و در ۲۰ صفحه گنجانده شده. پس آن ۲۲ بیت ساقی‌نامه وجود دارند. بخش دیگر این نسخه متعلق به قصاید از صفحهٔ ۵۰ (ب) با لوح بسیار زیبا آغاز می‌شود. مجموع تعداد قصاید که در این نسخه شاملند، ۵۶ است با ۲۵۹۲ بیت قصیده. از آن جمله ۱۳ قصیده (مکمل یا غیر مکمل) از آن گروه منظومات‌اند که در کمتر نسخه‌ها یافت می‌شوند. به دنبال قصاید، بخش قطعات است که از ورق

۱- نمره ۱۵۲

۹۹ (ب) آغاز می‌شود. تعداد جملهٔ قطعات در این نسخه ۳۳ می‌باشد و به طور کلی ۳۲۵ بیت در آن شاملند.

پس از قطعات از ورق ۱۰۷ (ب) که با لوح زیبا مزیّن است بخش مربوط به غزلیّات آغاز می‌شود و تا صفحهٔ ۱۹۳ (الف) ادامه دارد. این بخش دارای ۵۲۱ غزل (با۳۴۳۴ بیت) است. آخرین قسمت این نسخه مربوط به رباعیّات است که تعدادشان فقط ۱۴۳ می‌باشد بر روی هم این نسخه دارای ۸۳۷۱ بیت است. آخرین صفحهٔ این نسخه جملهٔ زیر را در بر دارد که از آن نام خوش‌نویس، مقصودعلی شیرازی، و سنه و ماه کتابت ۴ صفر ۱۰۶۴ هـ. ق. (۱۵ دسامبر ۱۶۵۸ میلادی) برمی‌آید:

«تمت کتاب به عون‌الملک‌الوهاب تمام شد و دیوان افصح‌المتأخرین مولاناعرفی شیرازی به تاریخ ۴ شهر صفر ۱۰۶۴ هجری کتبه‌العبدالمذنب مقصود علی شیرازی».

این نسخه دارای سه مهر باهم است به واژه‌های زیر:

مبشرالملک ۲۰۶ و سیداطهرعلی خان و محمّد باقرفدوی شاه عالم باد شاه غازی

نسخهٔ بیست ونهم

این نسخه نقل دیگری از کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجا است که آن را این نویسنده در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران [1] یافت. در این نسخه نام کاتب و سال کتابت ذکر نشده امّا بر طبع بیانات عبدالحسین حائری، فهرست‌نگار، این نسخه در اوایل قرن یازدهم کتابت شده اگر این اندازه درست است، این نسخه قدیمی‌تر از دیگر نسخ این نوع می‌باشد. که قبلاً معرفی شدند.

این نسخه با لوح زیبا و دو صفحهٔ مزیّن و مرصّع از دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی آغاز می‌شود امّا چنان می‌نماید که صفحهٔ اولینش از بین رفته و به جای آن، صفحهٔ اولین بخش رباعیّات که بعد از بخش غزلیّات می‌آید، یافت می‌شود.

همین طور دو صفحهٔ قبل صفحهٔ آخرین این دیباچه بعد اختتام رباعیّات یافت می‌شود. و آخرین صفحهٔ دیباچه، (صفحهٔ دوازدهم این نسخه) دارای ترقمه نیز می‌باشد. در صورت موجوده بخش اوّل مشتمل بر دیباچهٔ نهاوندی بر دوازده صفحهٔ نخست این نسخه گسترده است.

۱- ذکر آن در فهرست کتابخانهٔ مزبور بر صفحهٔ ۳۲۶ در جلد هشتم با نمرهٔ ۲۵۲۴ آمده است.

از صفحهٔ سیزدهم با لوح زیبا و دو صفحهٔ مزیّن بخش مثنوی آغاز می‌شود و مثنوی مجمع‌الابکار در ۷۸ صفحهٔ آینده گنجانده شده است. تعداد اشعارش ۱۳۶۴ است و بعد آن از صفحهٔ ۹۱ تا صفحهٔ ۱۱۵ مثنوی دیگر، شیرین خسرو، با ۴۲۴ شعر یافت می‌شود. بخشی که به قصاید بستگی دارد از صفحهٔ ۱۱۶ با یک لوح زیبا و صفحهٔ مزیّن و آراسته آغاز می‌شود و تا صفحهٔ ۲۷۸ ادامه دارد. مجموع تعداد قصاید و تعداد اشعار در آن علی‌الترتیب ۶۵ و ۲۸۰۰ است. بعد این قصاید در همان بخش ترکیب‌بندی است مشتمل بر ۷ بند با ۸۱ شعر که از صفحهٔ ۲۷۸ تا صفحهٔ ۲۸۲ ادامه یافته است. (واقعاً" این ترکیب بند مشتمل است بر ۸ بند و ۹۳ شعر امّا بندی با دوازده بیت به طور جداگانه در میان قصاید یافته می‌شود. آخرین قسمت این بخش از صفحهٔ ۲۸۳ تا ۲۹۹ مشتمل است بر ۳۳ قطعه با ۲۶۵ شعر. بخش چهارم که غزلیّات را در بر دارد نیز با لوح قشنگ و دو صفحه از صفحات آراسته از صفحهٔ ۳۰۲ از اشعار زیر آغاز می‌شود:

عنایت تو چنان زد صلای معموری — که در دیار محبت دل خراب نماند
تهٔ پیالهٔ حسن تو را مه کنعان — چنان کشید که رشحی به آفتاب نماند
بده به دست عنایت عنان عرفی را — ببین که نیم قدم در ره صواب نماند

و به صفحهٔ ۵۱۵ موجود، به پایان می‌رسد و آن هم ورقی باید با آخرین اشعار غزلیات و اولین اشعار رباعیات ولی چنان می‌نماید که از بین رفته است. تعداد غزلیّات در شکل موجود این نسخه ۵۰۳ و تعداد اشعار در آن ۳۳۵۷ است. رباعیات از صفحهٔ ۵۱۶ (در شکل موجودهٔ نسخه) آغاز می‌شود و به صفحهٔ ۵۵۱ به پایان می‌رسد. تعداد آنها ۱۵۶ است اما طوری که قبلاً ذکر شد، پنج رباعی دیگر بر صفحهٔ اولّین این نسخه یافت می‌شود و بدین ترتیب در این نسخه تعداد رباعیّات ۱۶۱ است با ۳۲۲ بیت. چنانکه قبلاً ذکر شد دو صفحهٔ آخر این نسخه یعنی صفحات ۵۴۲ و ۵۴۳ دارای جزو آخرین دیباچهٔ نهاوندی هستند که در صفحهٔ ۵۴۳ هم به اختتام نمی‌رسد.

باید متذکّر شود که فتوکپی این نسخه که این نویسنده با خود دارد فاقد دو صفحه از بخش قصیده‌ای است که ۳۶ بیت دارد و با مصرع زیر آغاز می‌شود:

«سپیده دم که زدم آستین به شمع شعور» بنابراین دو ورق این نسخه یکی از بخش قصیده و دیگری از بخش غزلیّات کم می‌نمایند.

نسخهٔ زیر بیان نمونهٔ زیبای خط نستعلیق است که روی کاغذ سمرقندی نوشته شده.

صفحات ۲-۱ ، ۱۴-۱۳ ، ۹۲-۹۱ ، ۱۱۶-۱۱۵ و ۳۰۲-۳۰۱ مطلا ، مذهّب و دارای لوحهای زیبا هستند و جدول آن عموماً زرد و لاجوردی است.

مجموع تعداد اشعار در این نسخه ۸۳۵۷ است (مجمع‌الابکار با ۱۳۶۴ بیت ، شیرین خسرو با ۴۲۴ بیت ، قصاید با ۲۸۰۰ بیت ، ترجیع‌بند با ۹۳ بیت غزلیّات با ۳۳۵۴ بیت و رباعیّات با ۳۲۲ بیت) و در آن هیچ‌یک از منظومات نادر و مهم مثل ساقی‌نامه، مثنوی در هجو شعرای معاصر، ترکیب‌بند و رسالهٔ نفسیه شامل نیست.

نسخهٔ سی و پنجم

این نسخهٔ دیگر (نسخهٔ هشتمین) همین نوع یعنی نقل نسخهٔ گردآوردهٔ سراجا، می‌باشد که در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نگهداری می‌شود[۱]. در فهرست کتابخانهٔ مزبور تعداد ابیاتی که در این نسخه یافت می‌شوند، ۱۴۰۰۰ ذکر شده که درست نیست. فهرست‌نگار پس از مطالعهٔ دیباچهٔ عبدالباقی خیال کرده که این نسخه مکمل گردآوردهٔ سراجا هست که واقعاً ۱۴۰۰۰ شعر داشته است. ولی تعداد واقعی ابیات را که در این نسخه وجود دارد نشمرده است. حقیقتاً این نسخه کامل نیست و تنها دارای دیباچهٔ عبدالباقی نهاوندی، بخش قصاید و قسمت غزلیّات است.

این نسخه، مثل دیگر نسخه‌های این نوع، از دیباچهٔ نهاوندی آغاز می‌شود و این دیباچه در ۱۴ صفحه آورده شده است. و دو صفحهٔ اولینش به اندازهٔ زیادی آراسته و مزیّن به لوح قشنگ و تذهیب هستند. بعد بخش قصاید آغاز می‌شود که بر ۱۷۴ صفحه مشتمل است و هر صفحه دارای ۱۹ بیت است. و در این قسمت با قصاید معروف قصاید نادر (مکمل یا غیرمکمل) هم شاملند و کل تعداد آنان ۷۵ است و با ۳۱۸۶ بیت قصیده. دو صفحهٔ اولین این بخش هم خیلی مزیّن و دارای لوح عالی هستند بخش سوم مشتمل بر ۸۴۸ غزل با هفتاد بیت هم با دو صفحهٔ مزیّن که دارای لوح خیلی قشنگ هم هستند، آغاز می‌شوند. و بر ۳۴۵ صفحه گسترده است.

این نسخه اگر چه در همهٔ معانی خوب است، ولی ناقص می‌باشد و در آن مثنویات ،

۱- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، جلد دهم ، ۳۰۳۳

ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، قطعات و رباعیات شامل نیستند و در این صورت به جای ۱۴۰۰۰ شعر که در فهرست ذکر شده دارای فقط ۸۸۵۶ بیت قصیده و غزل است. به هر حال این نسخه یکی از نسخه‌های بسیار مهم است. دراین معنی که مشتمل است بر همهٔ غزلیّات که در نسخهٔ اول و پنجم یافت می‌شوند و تعداد اشعار قصیده هم تقریباًهمان است که در این دو نسخه یافت می‌گردند، این امر تصدیق و توثیق می‌کند، که همهٔ این غزلیّات و قصاید اصلی هستند.

به طوری که گفته شد این نسخه ناکامل است و اگر مکمل بود از نسخهٔ اول و پنجم اهمیّتش کمتر نبود. نسخهٔ زیر که ناتمام است ترقیمه ندارد ولی از کاغذش ظاهر می‌شود که آن در ورق یازدهم نوشته شده است. کاتب هم معلوم نیست.

به طور مختصر تعداد قصائد و غزلیات و تعداد ابیات آنها که در این هشت نسخه، که نقل نسخهٔ گردآوردهٔ سراجا هستند به این شرح است.

نمرهٔ نسخه	تعداد قصاید	تعداد اشعار قصاید	تعداد غزلیات	تعداد اشعار غزلیات
۱	۸۶	۳۲۹۷	۸۶۰	۵۶۶۸
۲	۶۶	۲۷۵۰	۵۲۱	۳۴۳۴
۵	۸۶	۳۳۴۳	۸۵۵	۵۶۵۵
۷	۶۶	۲۷۷۷	۵۲۰	۳۴۰۹
۸	۷۶	۳۱۴۳	۸۱۹	۵۴۰۸
۱۲	۵۶	۲۵۹۲	۵۲۱	۳۴۳۴
۲۹	۶۵	۲۸۰۰	۵۰۳	۳۳۵۷
۳۵	۷۵	۳۱۸۶	۸۴۸	۵۶۷۰

فهرست کتابخانهٔ سلطنتی چنین می‌نماید که دو[۱] نسخه دیگر از این نوع (یعنی دارای دیباچهٔ نهاوندی و رسالهٔ نفسیه) در آن کتابخانه نگهداری می‌شوند ولی بدبختانه نتوانستم از آنها استفاده بکنم همین طور از فهرست آقای منزوی چنان می‌نماید که نسخهٔ وی این نوع در[۲]

۱- شمارهٔ ردیف ۳۲۰ و ۳۲۱ در فهرست دیوان های خطی محفوظ در آن کتابخانه .

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد سوم ، ردیف ۲۴۶۹۱ .

ذخیرهٔ فرهاد معتمد هم نگهداری می‌شود. آقای منزوی در مجلد هفتم فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان نسخهٔ دیگر همین نوع را نشان داده است که در موزهٔ ملی کراچی محفوظ است و مطابق این فهرست آن در ۱۰۷۶ استنساخ شده است. پس تعداد نسخه‌های کلیّات عرفی که از نسخهٔ اصلی گردآوردهٔ سراجا نقل شده‌اند، به دوازده می‌رسد و هشت نسخه را در اثر موجوده به کار برده‌ام.

نسخهٔ قسم دوم (ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی)

نسخهٔ هفدهم

علاوه بر دوازده نسخهٔ مذکور که همه نقل های کلیات عرفی گردآوردهٔ سراجا هستند نسخهٔ دیگر مهم، آن است که در کتابخانهٔ عثمانیه ، حیدرآباد (هندوستان) نگهداری می‌شود[۱].

چنانکه قبلاً ذکر شده، مسودات کلام عرفی که بر مبنای آن سراجا کلیّات عرفی را درست کرد، در سال ۱۰۳۱ هجری به دست محمّد صادق ناظم تبریزی افتاد و او در چند روز نقل دیگری از کلیات عرفی را درست کرد، که در بارهٔ آن در تذکرهٔ خود نظم گزیده، اشاره کرد. (سوای شاهنوازخان هیچ یک از تذکره نویسان بعدی آن را ذکر نکرده‌اند) امّا ناظم ندانست که سراجا قبلاً این کلیّات را ترتیب داده است. خوشبختانه طی جستجوی مسودات کلام عرفی برای تدوین این اثر، بنده در دانشگاه عثمانیه به کلیّات مزبور بالا برخوردم[۲]. که ثابت می‌کند این نسخه که دارای دیباچهٔ ناظم نیز هست و در پایان آن دیباچه مهرش وجود دارد نسخهٔ حقیقی گردآوردهٔ ناظم است، که او به خط خود نوشت. و چنان به نظر می‌رسد که آن در تصرّف بعضی از اشخاص برجسته و ممتاز صورت گرفته است و روی برگ اول این نسخه کلمات زیر وجود دارد:

«عبدالوهاب خان فدوی پادشاه غازی احمد شاه بهادر[۳]»

۱- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه (ص ۶۷۲)، نمرهٔ ۵۷۶.

۲- بر بنای این نسخه دکتر نعیم الدین قسمتی از مثنوی عرفی را در اسلامک‌کلچر(شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) به چاپ رسانیده اما وی به ارزش این نسخهٔ مهم آشنا نشده آنرا فقط در نسخهٔ قدیم نوشته است.

۳- او شاید برادر محمد علی خان والاجاه نواب ارکات (در جنوب هند) باشد.

و در همان صفحه عبارتی وجود دارد که در آن وضع نسخه بیان شده است ونمایشگر نام دیگر یعنی «میرزامحمدعلی» است. عبارت سوم بدین قرار می‌باشد:

«داخل روزنامچهٔ کتابخانهٔ سرکار تحویل جیورام به تاریخ ۸ شهرربیع‌الاول ۴۳»

تصدیق دیگر که به دنبال مهر محمّدسعید[۱] قرار دارد، به طور زیر است:

«به تاریخ نهم شهر ذیقعدةالحرام سنهٔ ۳ مطابق سنهٔ ۱۱۱۶ هجری این کتاب را از نزد سیادت‌پناه محمدطاهر جیو اردستانی خویش حکیم‌الملک که ساکن محل بندراند در مقام گریز در اثنای مرور از آن جااز مشارالیه خرید نموده شد. من متکلّمات اقل‌الخلیفه‌لاشی‌فی‌الحقیقت‌العبدابن‌العبدمحمدسعید.» ورق ۱ (الف) نیز دارای امضاء و مهری است اما این مهر آن قدر بد وضع شده که تنها واژه «عالمگیر» روشن است. امضاء هم خراب شده اما کلمات زیر خوانده می‌شود.

«کلیّات عرفی .... سنهٔ ۱۰۹۰ .... داخل عاریت شده»

بر همان صفحه مهرهای تیپوسلطان [۲] و فرزندش شاهزاده محمد معزّالدین به کلمات زیر وجود دارند.

«سلطان محمد معزالدین سنهٔ ۱۲۲۳» «تیپوسلطان»

مهری با واژهٔ «یا مجیر» روی صفحهٔ نمرهٔ ۱ (الف)، نمرهٔ ۶ (الف) و در صفحات دیگر هم یافت می‌شود. صفحهٔ نمرهٔ ۵ (الف) که آنجا دیباچهٔ ناظم تبریزی به پایان می‌رسد، دارای مهر ناظم است به قرار زیر:

«محمّد صادق ناظم تبریزی»

صفحهٔ نمرهٔ ۱۱۹ (ب) و بعضی از صفحات بعدی نیز دارای مهر با کلمات زیر هستند.

«محمد موسی رضامجیر سنهٔ ۱۲۸۲ هـ»

این نسخه بر کاغذهای دست ساز قهوه‌ای رنگ باریک و مهره‌کشیده نوشته شده است و کمی کرم خورده است اما درست کرده شده. سال کتابت و نام کاتب و جائی که آنجا کتابت شده ذکر نشده اما از مهر ناظم تبریزی این امر روشن است که نسخهٔ اصلی ناظم است که به دست

۱- ممکن است که آن محمدسعیدخان باشد که در قشون تیپو سلطان منصب دار نظامی بود.

۲- تیپوسلطان (TIPU SULTAN) حکمران مملکت خدادمیسور (در هند جنوب) بود و در دفاع آزادی وطن خودعلیه انگلیسهادر سنهٔ ۱۷۹۹ میلادی در سری‌رنگاپتم شهید شد.

خودش نوشته و از عبارت زیر دیباچهٔ ناظم عیان است که آن دوران سفر حج از بندر سورت در سنهٔ ۱۰۳۱ نوشته شده بود:

«مومی‌الیه از رهگذر بخشی که سابقاًاز ثواب داشتی .... فرصت غنیمت شمرده و به قدم فرار اختیار سفر خجستهٔ اثر مکّهٔ معظمه .... نمود و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجّهٔ مقصد شدیم و در اثنای راه .... مسودات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته به نظر درآورد.... هوس ترتیب و ترقیم آن جواهر زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد.... تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید.....تاریخش از حروف "طی ترتیب[۱]" ظهور نمود.»

به هر حال این نسخه در صورت موجود بودن مشتمل است بر ۱۱۹۵۶ شعرنه، بر پانزده هزار بیت چنانکه ناظم در نظم گزیده و هم در دیباچهٔ کلیّات عرفی ادعا کرده است[۲]. به هر صورت این نسخه هم مثل نسخه‌های نمرهٔ ۱ و ۵ یکی از مهمترین نسخه‌های کلیات عرفی است و مثل آنها در کار گردآوری اثر موجود کاملاً مورد استفاده قرار گرفته است.

این نسخه در شکل کنونی با دیباچهٔ ناظم آغاز می‌شود که روی هشت صفحهٔ اول گسترده است. ۸۵ قصیده، به ترتیب الفبا ترتیب داده شده‌اند به دنبالش می‌آیند و روی صفحات ۲۲۸ بعدی گسترده‌اند و تعداد اشعارشان تا به ۳۲۸۳ بیت می‌رسد (نسبت به ۸۶ قصیده در هر دو نسخهٔ اول و پنجم به همراه ۳۲۹۷ و ۳۳۴۳ بیت بالترتیب). بعد قصاید چهار ترکیب‌بند و ترجیع‌بند هستند و آخرین آنها که دارای یک‌ونیم بند با بیست بیت، منظومهٔ ناتمام است.

بخش بعدی مشتمل بر مقطعاتی است که روی صفحات از ۲۶۵ تا ۳۰۱ گسترده‌اند تعداد آنها ۷۷ و تعداد اشعار آنها ۴۵۷ است. به دنبال این قطعات اشعار تحت عنوان «معمیّات» یافته می‌شوند و مجموع تعداد آنها ۳۰ می‌باشد و در صفحات ۳۰۱ تا ۳۰۸ آمده‌اند پس از معمیّات ۲۸ شعر متفرق هستند (به شمول ۲ دو بیتی‌ها) که بر روی صفحات ۳۰۸ تا ۳۱۱ آمده‌اند و تقریباً همان هستند که در نسخهٔ پنجم پس از قصاید یافت می‌شوند. نظمی که دنبال این اشعار

۱- طی = ۱۹ و ترتیب = ۱۰۱۲ پس سال ترتیب ۱۰۳۱ هجری است نه، ۱۰۳۳ چنانکه در نظم گزیده ذکر شده.
۲- در این نسخه ترتیب اشعار در قصاید.و غزلیّات تقریباً همان است که در نسخهٔ اول و پنجم، اما در نسخهٔ موجود بسیاری از غزلیّات که در ردیف آنند، از بین رفته و ممکن است به علت تلف شدن بعضی از اوراق باشد. صفحات نسخه بدون شماره هستند.

یافت می‌شود مجمع‌الابکار است که در ۹۹ صفحهٔ این نسخه گنجانده شده است و مشتمل است بر ۱۴۲۶ بیت (به مقابلهٔ ۱۴۰۸ بیت در نسخهٔ اول و ۱۴۰۳ اشعار در نسخهٔ پنجم) بعد مثنوی «فرهادو شیرین» می‌آید که در صفحات از ۴۱۲ تا ۴۴۳ ادامه یافته است و دارای ۴۳۳ بیت است (مقابل به ۶۳۶ بیت در نسخهٔ اول و ۴۳۵ در نسخهٔ پنجم). مثنوی سوم [۱]در این نسخه همانا ساقی‌نامه‌ای است که ۱۴ صفحه را در بر گرفته. مثنوی چهارم یک مثنوی مثالها است که از هجو گویندگان معاصر آغاز می‌شود و به ستایش و تمجید حکیم الوالفتح به پایان می‌رسد و در قسمت دوم خود به طور بندها نظم شده است. این مثنوی از صفحهٔ ۴۴۸ تا ۴۵۷ آمده و دارای ۱۳۶ بیت است. بخشی که مربوط به غزلیّات می‌باشد از صفحهٔ ۴۵۸ آغاز می‌شود و در ۱۶۶ ورق آمده است و در صفحهٔ ۷۹۰ به پایان می‌رسد. مجموع تعداد غزلیّات در این نسخه ۶۳۳ است همراه با ۴۲۵۲ بیت نسبت به ۸۶۰ غزل همراه با ۵۶۶۸ بیت در نسخهٔ اوّل، ۸۵۵ غزل با ۵۶۵۵ بیت در نسخهٔ پنجم، ۸۱۹ غزل همراه ۵۴۰۸ بیت در نسخهٔ هشتم و ۸۴۸ غزل با ۵۶۷۰ بیت در نسخهٔ سی‌وپنجم. به دنبال غزلیّات قسمتی مربوط به غزلیّات ناقص[۲] و اشعار متفرّق است. این بخش در ۶۴ صفحات (از ۷۹۱ تا ۸۵۵) آمده‌است و مشتمل است بر ۵۲۵ شعر (در مقابل ۷۵۰ شعری که در بخش مشابه در نسخهٔ اول و ۵۷۷ شعر در بخش مشابه در نسخهٔ پنجم و ۶۰۵ بیت در بخش مشابه در نسخهٔ هشتم) یافت می‌شوند.

بخش رباعیّات در ۲۹ برگ است (از صفحهٔ ۸۳۶ تا ۹۱۴) و تعداد مجموع آنها ۲۸۷ است همراه با ۵۷۴ بیت (نسبت به ۳۶۳ رباعی در نسخهٔ اوّل، ۲۳۲ در نسخهٔ دوّم، ۳۱۴ در نسخهٔ پنجم، ۱۹۰ در نسخهٔ هشتم، ۱۶۱ در نسخهٔ بیست‌ونهم و ۱۹۴ در نسخهٔ هفتم).

در ضمن نقل دیگری در مجموعهٔ شخصی پرفسور محمّد شفیع در لاهور وجود دارد و منزوی در فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان به آن اشاره کرده است و متأسفانه نگارنده نتوانسته است که ازاین نسخه استفاده کند.

نسخه‌های قسمت سوم

۱- طوری که در پاورق صفحهٔ پیشین ذکر شده صفحات این نسخه بدون شماره هستند و شماره‌ها که اینجا ذکر شد مطابق شماره‌هائی است که این نویسنده بر فتوکپی این نسخه داده. سبب کمی اشعار اتلاف اوراق دربخش‌های غزل و باعیّات و غیره می‌باشد.

۲- نسخه‌های اوّل و پنجم و هفدهم تنها نسخه‌هایی هستند که در آن این بخش مخصوص مشتمل بر اشعار متفرّق وجود دارد.

(علاوه بر نقل‌های نسخهٔ سراجا یا ناظم تبریزی)

نوع سوم از نسخه‌های موجود کلیّات عرفی آنهائی هستند که با کلیّات عرفی ترتیب دادهٔ سراجا یا ناظم هیچ‌گونه ربطی ندارند. تعداد آنها قابل ملاحظه است و علاوه بر کتابخانه‌های معیاری در بسیاری از کلکسیون‌های شخصی یافت می‌شود و برخی از آنها آنهائی هستند که حتّی قبل از اثر سراجا کتابت شده. از آن جمله لااقل سرنسخه یعنی نسخهٔ چهارم، ششم و دهم است که در بارهٔ آن احتمال غالب است که در زندگانی عرفی نوشته شده بودند. از آنها نسخه‌ای است که ترقیمه هم دارد و مطابق آن سه سال قبل از وفات عرفی نقل شده بود. در تدوین نسخهٔ موجود این نسخه به طور نسخهٔ چهارم به کار برده شده است. علاوه بر این چهار نسخه از نسخه‌های دیگر خیلی مهمی، در کتابخانه‌های هندوستان و ایران و ترکیه و اروپا و باکسان علم دوست آنجا نگهداری می‌شوند و تعداد آن خیلی زیاد است . چند نسخه‌ای هم از این نوع را در تدوین این نسخه به کار برده‌ام و در صفحات آینده ذکر چند تا از آنها خواهد آمد.

نسخه‌های دورهٔ زندگانی عرفی

نسخهٔ چهارم:

مستندترین و قدیمی‌ترین همهٔ نسخه‌های کلام عرفی است که در کلکسیون شخصی این نگارنده است و در تدوین این اثر همان طرح به طور نسخهٔ چهارم مورد استفاده قرار گرفته است. این تنها نسخهٔ نوشتهٔ زندگانی عرفی است که در سال کتابت آن در خاتمهٔ نسخه ذکر شده که محتملاً ذی‌قعدهٔ سال ۹۹۷ هجری است.[۱] این نسخه روی برگ (الف) دارای مهر قطب‌شاه

۱- سطور زیر نمایشگر کتابت آن هستند:

«تحت هذاالکتاب بالخیروالصواب کلیّات عرفی شیرازی به تاریخ شهر ذی‌قعده روز یک شنبه ۹۹۰۴»

رقم آخرین این عدد سال، روشن نیست. چون در ماه ذی قعده روز یک شنبه در سنهٔ ۹۹۷ دو اتّفاق می‌افتد این رقم را هفت می‌خوانم. این نمی‌تواند چهار شود زیرا این نسخهٔ کلیّات حداقل دارای یک قصیده‌ای است که در سنهٔ ۹۹۷ سروده شده بود.

است. و واژه‌های مهر به قرار زیر هستند: «سلطان محمّد قطب‌شاه[1] بندهٔ شاه نجف». نام کاتب هیچ جا ذکر نشده اما در پایان کلیّات شعر زیر یافت می‌شود.

به یادگار نوشتم من این کتابت را دگر خط من لایق کتابت نیست (کذا)

که نشان می‌دهد که این نسخه توسط خوش‌نویس معروف یا پیشه‌ور [حرفه‌ای] نوشته نشده. این نسخه در خط نستعلیق معمولی تحریر شده است و نسبت به نسخه‌های دیگر که در تدوین این اثر به کار برده شده‌اند درست‌تر نقل شده و در آن غلطها مثل نابودنی است.

این نسخه‌ها بخشی آغاز می‌شود که مربوط به قصائد است. صفحهٔ اولش دارای لوح رنگین است (هیچ‌یک از صفحات دیگر دارای تزئین و آرایش نیست). این بخش در ۱۳۹ صفحه گنجانده شده است و ۴۵ قصیده همراه با ۲۱۳۳ بیت در آن وجود دارد و میان آنها ترکیب‌بندی است که با مصرع «نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد» آغاز می‌شود که مشتمل بر ۹ بند با ۱۰۲ بیت است. (این منظومات به ترتیب الفبای عربی مدوّن نشده) بلافاصله پس از آخرین قصیده از صفحهٔ ۱۳۹ بخش قطعات آغاز می‌شود، که دارای ۳۰ منظومه است و مجموع تعداد اشعارشان به ۲۲۸ می‌رسد. این بخش در ۱۵۴ صفحه به پایان می‌رسد و قسمت غزل از صفحهٔ ۱۵۶ آغاز می‌شود. مجموع تعداد این غزلیّات ۴۷۰ است و اشعاری که در آن شامل است تعدادشان به ۳۱۲۲ می‌رسد. اینها در ۱۱۰ برگ جای داده شده‌اند همراه با ۲۱۸ صفحه سطور. از صفحهٔ ۳۷۱ (که آنجا غزلیّات به پایان می‌رسند) و بخش رباعیّات آغاز می‌شود و در ۱۹ برگ با ۳۶ صفحه نوشته ادامه یافته است و مجموع تعداد رباعیّات در این بخش ۲۰۰ است.

بخش دیگر این نسخه مربوط به مثنوی‌هااست. این بخش در ۲۱ برگ جای داده شده است (با ۴۱ صفحهٔ نوشته شده) و از صفحهٔ ۴۰۸ این نسخه آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۴۴۸ به پایان می‌رسد که آنجا این نسخه هم به اختتام می‌رسد. از این مثنویها مجمع‌الابکار مشتمل است بر ۳۳۶ بیت منتخب. در مثنوی دیگر خسروشیرین هم تعداد ابیات کمتر است یعنی فقط ۳۲۷. بدین ترتیب این نسخه بر روی هم رفته دارای ۲۱۳۳ بیت قصیده، ۱۰۶ بیت ترکیب‌بند، ۳۱۲۲ شعر غزلیّات، ۴۰۰ بیت رباعیّات و ۶۶۳ بیت مثنویات است و مجموع تعداد ابیات در این نسخه به ۶۴۲۴ بیت می‌رسد.

۱- حکمران ریاست گو لکنده در جنوب هند که از ۲۴ ژانویه ۱۶۱۲ میلادی تا ۱۱ فوریه ۱۶۲۶ حکمرانی کرد.

نسخهٔ ششم

نسخهٔ دیگری که در باره‌اش ادعا شده که در پایان قرن دهم کتابت شده همان نسخه‌ای است که راجع به آن ابن‌یوسف شیرازی در فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی در این الفاظ ذکر کرده[۱]:

«در دیوان عرفی شیرازی: این نسخه به خط نستعلیق خوب نگارش یافته و نخستین دیوان عرفی است. ظاهراً در اواخر قرن دهم نوشته شده برگها با طلا و لاجورد جدول کشی شده است.»

توسط التفات رایزن سابق فرهنگی سفارت ایران در هند به دست آوردن فتوکپی این نسخه توفیق یافتم. این نسخه مشتمل است بر تعداد اشعار کمتر از اشعاری که در دیگر نسخه‌ها یافت می‌شود امّا روشن نشد که آقای ابن‌یوسف آن را چطور «نخستین دیوان عرفی» گفته است. این نمی‌تواند «دیوان اوّل» باشد که عرفی خودش آن را در سال ۹۹۶ هجری قمری گردآوری کرده و مطابق رباعی زیر دارای بیست‌وشش قصیده و دویست‌وهفتاد غزل و هفتصد بیت قطعه و رباعی بوده

این طرفه نکات سحری و اعجازی
چون گشت مکمل به رقم‌پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت
"اوّل دیوان عرفی شیرازی" = ۹۹۶هجری)
۳۷+ ۷۱+ ۳۶۰+ ۵۲۸

احاد مصراع تاریخ = ۱+۶+۴+۶+۱+۱+۷ = ۲۶ (تعداد قصاید)

عشرات مصرع تاریخ = ۳۰+۱۰+۵۰+۷۰+۸۰+۱۰+۱۰+۱۰ = ۲۷۰ (تعداد غزلیّات)

مآت مصرع تاریخ = ۲۰۰+۳۰۰+۲۰۰ = ۷۰۰

۱-این نسخه همان است که احمد منزوی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی به شمارهٔ ۲۴۶۵۷ ذکر کرده. امّا مطابق احمد منزوی آن دارای ۳۷۰۰ بیت است ولی این نویسنده درآن فقط ۳۴۸۸ بیت شمار کرد.. ابن یوسف شیرازی در فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی آن را به شمارهٔ ۱۰۲۷ (صفحات ۵۲ - ۳۵۱) ذکر کرده است.

زیرا که در نسخهٔ موجود تعداد قصاید و غزلیّات به ترتیب ۲۴ و۳۴۸ بیت و مجموع تعداد اشعار قصعات و رباعیّات فقط ۲۵۷ است نه که ۷۰۰ چنانکه از رباعی مذکور برمی‌آید.بعلاوه، چنانکه قبلاً ذکر شد، طبق بیان ناظم تبریزی هنگامی که سراجا با همهٔ مسودات عرفی به اراده حج سفر می‌کرد بعد از تدوین دیوان توسط ناظم آن مسودات توسط مردم ریگستان به سرقت رفت و در صورت غیبت آنها نمی‌توان دریافت که کدام یک از او در قصیده وغزل درآن دیوان اوّل شامل بودند. اگر از "دیوان نخستین" مراد ابن یوسف دیوان گمشدهٔ عرفی است، آن هم درست نیست زیرا دیوان مذکور مشتمل است بربعضی از منظومات که در آثار چاپ شده هم یافت می شوند.

به عقیدهٔ این نویسنده این یکی از مجموعه‌هایی به نظر می‌رسدکه به گفتهٔ ملّاعبدالقادربدایونی (صاحب منتخب‌التواریخ) در دوران حیات عرفی تهیّه شده[۱]بود.بدون تردید این نسخه به خط نستعلیق زیبا نوشته شده امّا تعداد غلط ها در آن بسیار است.این امر نشان می‌دهد که در آن هنگام تقاضای زیاد برای دیوان عرفی وجود داشته و دیوان مورد نظر نیز توسط خوش‌نویسی برای کسب پول نوشته شده بود.این نسخه جز این ارزش دیگر ندارد که چنانکه ابن یوسف ذکر کرده است.از جمله نسخه‌هائی است که‌در زمان عرفی نقل گردیده است.[۲]این نسخه‌ها یک بخش مربوط با قصاید آغاز می‌شود واین بخش در صفحهٔ ۸۶ به پایان می‌رسد. مجموع تعداد قصاید، چنانکه نوشته شد فقط ۲۴ است که به طور کلی دارای ۱۰۲۵ بیت هستند. در این بخش از صفحهٔ ۲۷ تا ۶۰ در پاورق و حاشیهٔ اشعار شیخ سوری نقل شده‌اند. از صفحهٔ ۸۶ بخش قطعات آغاز می‌شود و در صحفهٔ ۹۹ به پایان می‌رسد و مجموع تعداد آنها پانزده است با ۱۸۱ بیت. دنبال قطعات بخش غزلیّات است که با ۳۴۳ منظومه بعدی رباعیّات آغاز می‌شود که تعداد آن ۳۸ است. این نسخه در صفحهٔ ۲۶۷ (برگ ۱۳۴ الف) به پایان می‌رسد و به طور کلی مشتمل است بر ۳۴۸۸ شعر، قصیده و قطعه و غزل و رباعی.

۱-ملّابدایونی نوشته « او و حسین ثنائی عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان هردو کس را در سر راه گرفته ایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می‌خرند»

۲-«اساسی که بر آن ابن یوسف این نسخه را از نوشتهٔ اواخر قرن دهم خیال می‌کندبر این نویسنده روشن نیست.»زیرا که‌نه سال کتابت آن ونه نام کاتب آن در نسخه موجود است . فقط از کاغذ اندازه توان کرد که آن کی نوشته شده.

نسخهٔ دهم

نسخهٔ دیگر بسیار زیبا از دیوان عرفی در کتابخانهٔ تاگور در دانشگاه لکهنو (هندوستان) وجود دارد. آن زمانی در تصرف یک دانشمند از برهمن کشمیری،پندیتا بیچ ناتحوکول پسر رتن ناتحوکول،[۱] که یکی از سکنهٔ منصورگر، لکهنو بود، قرار داشت. کاغذ و تذهیب و آرایش این نسخه نمایشگر این امر است که آن در عهد اکبرشاه نقل شده و امکان آن دارد که حتّی در زمان عرفی کتابت شده[۲] و ممکن است که مثل نسخهٔ ششم این هم یکی از نسخه‌هایی باشد که به گفتهٔ بدایونی، در حیات عرفی نوشته شده بود برای کسب پول و یا برای دادن، هدیه و تبرّک به کسی از هندوستانیان یا عراقیان.

این نسخه به خط شکستهٔ نستعلیق زیبا روی پایگاه ۲۰ سانتی متر و ۱۱ سانتی‌متر نوشته شده و تا اندازه‌ای توسط کرمها و آب زیان دیده. آن روی ۱۴۱ برگ گسترده است امّا برخی از اوراق آخرین مشتمل بر غزلهای ردیف و، ه، ی، و هم بسیاری از رباعیّات از بین رفته‌اند. این نسخه به هر حال در صفحه‌ای به پایان می‌رسد که دارای چهار رباعی است که پس از صفحه‌ای می‌آید که روی آن بخش غزلیّات ردیف "ن" به اختتام می‌رسد و بخش غزلیّات در ردیف "و" آغاز می‌شود با غزلی از مصرع زیر: «تو ای زاهد برو افسانهٔ باغ ارم بشنو»

این نسخه ولو که ناتمام و ناقص است، مشتمل است بر تعداد بزرگی از غزلیّات و بسیاری از آنها چنان هستند که تا کنون چاپ نشده‌اند و تنها در نسخه‌های نادر و مکمّل مثل ۱،۵،۸،۱۷،۳۵ یافت می‌شوند و این امر را توثیق می‌کنند که غزلیّات غیر معروف و غیر چاپ شده شامل این پنج نسخه حقیقتاً مال عرفی هستند و آنها را الحاقی نباید شمرد. و از این رو این نسخه دارای ارزش و اهمیت است. نسخه نیز به درستی کتابت شده و در شکل ناقص موجود به طور کلّی ۶۱۲ غزل همراه با ۴۱۲۸ شعر در بر دارد و این تعدادی است تقریباً برابر تعداد اشعاری

۱- ممکن است که این رتن ناتحوکول، همین باشد که سرشار تخلّص می‌کرد و یکی از نویسندگان بزرگ زبان اردو به شمار می‌رود.

۲- یادداشت زیر بر این نسخه تأیید این امر را می‌کند.(این یادداشت تقریباً هفتاد سال قبل نوشته شده)
«ایچ این تکرو - ۴ پارک‌رود، لکهنو فیض‌آباد ـ ۱۹۳ برای فروش. بها دویست روپیه یا نزدیک - دیوان عرفی - اثر معروف عرفی، گویندهٔ ایرانی دربار اکبر شاه بزرگ. این نسخه به دست یکی از بزرگترین خوش‌نویسان آن عصر نقل شده گمان غالب است که بیش از سیصد سال قدمت دارد.» (ترجمه از انگلیسی)

که در نسخهٔ ۱۷ است (بخش غزلیّات این هر دو نسخه ناقص است و اگر کامل بود امکان زیاد هست که تعداد غزلیّات و اشعار در آن برابر غزلیّات و اشعار غزلیّات که در نسخ اوّل و پنجم و سی‌وپنجم هستند بوده یعنی زیاده از پنج‌هزاروششصد بیت)

نسخهٔ سی و شش

این یکی از نسخه‌های بسیار قدیم دیوان عرفی است که کاغذ و خط آن نشان می‌دهد که از نسخه‌هائی است که حتی قبل از گردآوری کلیّات عرفی توسط سراجا کتابت شده بودند. بدبختانه این نسخه هم ناتمام است و هیچ جا تاریخ کتابت آن درج نشده و سوای برگ ۱۳۶ صفحهٔ دیگر دارای مهر هم نیست که کتابت نسخه را نشان بدهد و این مهر هم کاملاً خوانا نیست.

این نسخه توسط همکار و دوست این نویسنده آقای دکتر خان‌محمّدعاطف به بنده اهدا شد و اکنون جزئی از کتابخانهٔ شخصی بنده را تشکیل می‌دهد و آن در ۱۴۹ صفحه گنجانده شده است که از آن جمله آخرین سیزده صفحه مشتمل بر ۱۵۴ رباعی می‌باشد و آخرین صفحات این بخش از بین رفته. روی ۱۳۶ برگ بخش اوّلین، غزلها قرار دارد که تعداد آن ۶۲۲ است که از جمله آنها ۳۶ غزل بر حواشی یافت می‌شوند و چنان به نظر می‌رسد که در زمانهای بعدی کتابت شده.

غزلها در حدود ۴۳۰۰ بیت است و تعداد اشعار رباعی ۳۰۸ است و بدین ترتیب این نسخه به طور کلی دارای ۴۶۰۰ بیت می‌باشد.

این نسخه مهم است نه تنها از دیدگاه قدمت بلکه بدین جهت که بسیاری از غزلیّات که معمولاً مشکوک و مردود تصوّر کرده می‌شدند، از روی این نسخه، که قبل از تدوین کلیّات عرفی توسط سراجا نقل شده، درست و حقیقی می‌نماید.

نسخهٔ سی و هفتم

آقای احمد منزوی در صفحهٔ ۲۴۳۷ در فهرست خود نسخه‌ای (به شمارهٔ ۱۴۶۵۵) را نشان داده است که در کتابخانهٔ مجلس سنای سابق نگهداری می‌شده و در بارهٔ آن نوشته که گویا از خود سراینده است. در دوران سفر اوّلین به ایران این نویسنده این نسخه را دید و فتوکپی‌اش را

بدست آورد و بر صفحهٔ اولینش عبارت زیر از دکتر مهدی بیانی یافت:[۱]

«مسودهٔ دیوان عرفی، که ظاهراًبه خط عرفی است»
امرداد ماه ۱۳۳۷ "مهدی بیانی"

زیر این عبارت مهر کتابخانهٔ مهدی بیانی است که از آن روشن می‌شود که حقیقتاً این نسخه متعلق به دکتر مهدی بیانی بوده و از کتابخانه‌اش به کتابخانهٔ مجلس سنا منتقل گشته است.

چنانکه مهدی بیانی نوشته،این نسخه به ظاهر مسوده می‌نماید و اکثر اشعار آن قلم زده و ترمیم شده‌اند[۲] و به ظاهر بنابراین ترمیمات آقای دکتر مهدی بیانی به این نتیجه رسیده که این مسوده به خطّ عرفی است و او خودش بر اشعارش نظر ثانی کرده ترمیمات را انجام داده، و الّا نشان دیگری نیست که ثابت کند این خط عرفی است[۳]. این نسخه خط عرفی باشد یا نباشد اینقدر حتمی است که این نسخه بسیار قدیمی است و ممکن است که از آن نسخه‌ها باشد که در حیات عرفی شیرازی نوشته شده باشند و اگر این طور باشد، در آن صورت هم این نوشتهٔ بعد از

۱- رئیس سابق کتابخانهٔ سلطنتی

۲- مثلاً در قصیدای که با مصراع «ز آسمان و زمین مژده ناگهان آمد» آغاز می‌شود در شعر زیر:

بیا بیا که ز اقبالت ای بهشت نهم　　زمانه برتر از امید کامران آمد

«ای بهشت نهم» از «ای بهشتی نظم» ترمیم شده. همین طور در عقیده که از این مصرع با «تبارک‌الله از آن آسمان شتاب کرنگ» آغاز می‌شود در چند جا ترمیم یافت می‌شود. همین طور در دیگر قصاید و در غزلیّات هم هست مثلاً در غزل مسلسل در مدح اکبرشاه در این مصراع: «که باشد بر سر من سایهٔ ایوان شاه اینجا» "سایهٔ ایوان شاه" از "سایهٔ عالم پناه" ترمیم شده. در بعضی اشعار اصلاً مصرع ها غلط نوشته شده بودند و بعد درست کرده شدند مثلاً در اصل نسخهٔ مثنوی بود:

آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن　　روبه از بی‌جگری رم کند از بیشهٔ ما

مصرع اولی غلط است و بر حاشیه درست کرده شده به این طور: اندر آن بیشه که ما شیر ویم آفت نیست.

۳- در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه‌ای است از دیوان حافظ که ترقیمهٔ زیر دارد:

«علی‌طریق المکاتبه بیدالمذنب الّراجی
به خالق‌الاجدابن مخفور زین الدّین محمّد عرفی»

از این ترقیمه می‌نماید که این نسخه به خط عرفی نوشته شده زیراکه اسم پدرش خواجه زین‌الدین و سیّدی محمّد تخلّص عرفی بود. خط این نسخه از خط مسودهٔ مذکوره مختلف است اما در این مسوده خط بعضی ترمیمات از خط این دیوان حافظ مماثلت دارد. پس امکان دارد کسی دیگر این نسخه را نوشته و عرفی خود آن را دیده و بعضی از اشعار آن را قلمزد کرده و در بعضی دیگر ترمیمات نموده است. نمونهٔ دیگری از خط عرفی به نظر این نویسنده نیامد امّا از دیباچهٔ نهاوندی روشن است که عرفی خوش‌نویس بوده است.

۹۹۷ هجری است زیرا که آن دارای قصیده‌ای است که در تغزیت حکیم ابوالفتح[۱] و تهنیت عبدالرحیم خانخانان سروده شده و به این مطلع آغاز می‌شود:

ز آسمان و زمین مژده در فغان آمد که آفتاب زمین، تاج آسمان آمد

این نسخه که از اوّل و آخر ناتمام است، و در صورت موجود از بخش قصیده آغاز می‌شود. و این بخش که تا صفحهٔ ۶۸ گسترده است، دارای ۳۲ قصیده و یک ترکیب‌بند است اما بر صفحهٔ چهارم اشعار غزلیّات عرفی هم یافت می‌شوند. بعد از آن بخش قطعات آغاز می‌گردد و در صفحهٔ ۸۴ خاتمه می‌یابد. بخش بعدی مشتمل بر مثنویات است و با ساقی نامه آغاز می‌شود به دنبال آن مثنوی مجمع الابکار است که به صفحهٔ ۳۸ ختم می‌شود. بعد ترجیع‌بندی است در مدح حکیم ابوالفتح. بخش غزل از صفحهٔ ۱۴۰ آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۲۲۴ به اتمام می‌رسد و در همین صفحهٔ نسخه در شکل موجود به طور ناتمام به اختتام می‌رسد.. در حاشیهٔ بخش غزلیّات اشعار دیگران مثل شفائی، اختری، عزّتی، نقی، شاپور و حسنی و غیره هم یافت می‌شوند.

چنانکه گفته شد این نسخه اگر چه قدیمی است ولی نوشتهٔ عرفی نیست و بر مبنای قدمت آن، آن را به عنوان نسخهٔ ۳۷ در تدوین کلیّات موجود به کار برده‌ام.

نسخهٔ شانزدهم

نسخهٔ دیگر قدیمی از کلیّات عرفی که در باب آن تصور می‌شود که در عهد اکبراعظم کتابت شده در کتابخانهٔ رضا رامپور (هندوستان) نگهداری می‌شود و منزوی به آن اشاره کرده و نوشته است:[۲]

«.....نسخه، که یکی از آنها به روزگار سراینده پیش از ۹۹۹ نوشته شده "یادداشتهای مهدی غروی، مجّلهٔ وحید : ۳۵ : ۴۸"»

این یکی از نسخه‌های زیباو منقّش آثار عرفی است که مشتمل بر برخی از نقاشی‌های مینیاتوری است و فقط بر بنای آنها تعیین زمان کتابت آن می‌توان کرد زیرا که سال تهیهٔ نسخه

۱- حکیم ابوالفتح شیرازی در سنهٔ ۹۹۷ هجری رخت از جهان بر بست.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد سوم، صفحهٔ ۲۴۳۷

هیچ‌جا ذکر نشده ولو که نام کاتب شیخ جمال الدین در خاتمهٔ کلیّات یافت می‌شود. این نسخه دارای همهٔ آثار عرفی نیست و این امر طبیعی است زیرا که آن قبل از تدوین کلیّات عرفی توسط سراجا کتابت شده و می‌نماید که یکی ار آن نسخه‌هاست که ملّا بدایونی ذکر کرده. ارزش این به حیث دیوان عرفی از این جهت زیاد نیست بلکه آن یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های آثار عرفی است و یکی از نمونه‌های زیبا از خوش‌نویسی و نقاشی است.

این نسخه با کتابچه‌ای تحت عنوان «گناه صغیره و کبیره» از قلم محمّدبن علی (که ظاهراً بعداً افزوده شده) آغاز می‌شود و بعد از پانزده صفحهٔ این رساله پنج صفحهٔ آخرین این بخش دارای قسمت آخرین رسالهٔ نفسیّه است. و بعد مثنوی مجمع‌الابکار آغاز می‌شود که بر ۸۴ صفحه گسترده و دارای ۱۱۳۴ بیت است. ۳۲ صفحهٔ بعدی به مثنوی دیگر "خسروشیرین" اختصاص دارد که دارای ۴۲۰ بیت است. بعد این بخش دو مثنوی، بخش قصیده آغاز می‌شود و به طور کلّی تعدادشان شامل یک ترجیع‌بند ۳۹ است گسترده بر ۱۳۹ صفحه و دارای ۱۸۴۵ بیت. بعد قصائد بیست و دو صفحه بر سی قطعه مشتمل‌اند و تعداد مجموعهٔ اشعار قطعات ۲۷۱ است. پس از قطعات بخش رباعی است که در سی‌وچهار صفحه گنجانده شده و دارای ۱۶۲ منظومهٔ این نوع است. غزلیّات که تعدادشان ۴۲۱ است، با ۲۷۱۵ بیت بر ۲۲۸ صفحهٔ آخرین این نسخه گسترده‌اند. به طور کلّی این نسخه مشتمل است بر ۶۷۰۹ بیت.

چند نمونهٔ دیگر از نسخه‌های مهم و با ارزش

۱ـ نسخهٔ سوّم

این نسخهٔ مهم در کتابخانهٔ آزاد، دانشگاه علی‌گره (هندوستان) وجود دارد. ولو که تعداد اشعار در آن کمتر از آن است که در نسخ مهم دیگر یافت می‌شود، باز هم ارزش آن بنابر درستی و شمول آن بر برخی از نظمهائی است که در هیچ یک از نسخه‌های دیگر یافت نمی‌شود.

از ترقیمه‌ای که در پایان نسخه وجود دارد روشن است که آن در سال ۱۰۵۷ هجری قمری در جهان آباد توسط سیّد کرم‌الله‌ابن سیّداحمد استنساخ شده و از خط نسخه که نستعلیق معمولی

است و از درستی آن چنین به نظر می‌رسد که کاتب از جملهٔ دانشوران بوده نه از خوش‌نویسان حرفه‌ای.

این نسخه با غزلیّات آغاز می‌شود و در ۱۹۴ صفحهٔ اولّین گنجانده شده است. تعداد مجموع آنها ۶۸۰ است با ۲۵۲۲ بیت. از صفحهٔ ۹۷(ب) قسمت رباعیّات آغاز شده در صفحهٔ ۱۲۴ (ب) به پایان می‌رسد و تعداد مجموع آنها ۲۶۵ است. سپس قسمتی آغاز می‌شود که به قصائد مربوط است و اولین قصیده با مطلع زیر آغاز می‌گردد:

ای متاع درد در بازار جان انداخته　　گوهر هرسود در جیب زیان انداخته

امّا بعد ورق اولّین این بخش به نظر می‌آید چند تا ورق افتاده است و قصاید با مصرعهای زیر که بر آن اوراق باشند روی حاشیهٔ اوراق از دیگر نسخه‌ای نقل شده تا نسخه به پایهٔ تکمیل برسد.

۱ـ ای برزده دامن بلا را　　۲ـ تبارک‌الله از این آسمان شتاب کرنگ

۳ـ دگر صفیر طبیعت به سازآگاهی　　۴ـ رفتم ای غم ز در عمر، شتابان رفتم

۵ ـ اقبال کرم می‌گزد ارباب همم را　　۶ـ ای مرا به زشتی اعمال نومیدی گواه

امّا این قصاید که در حاشیه نوشته شده اکنون ناخوانا است زیراکه بعضی از قسمت‌های آن هنگام صحافی کردن بریده شده و روشنائی هم گسترده. تعداد قصاید در این نسخه فقط پنجاه است و بخش مربوط آنها در صفحهٔ ۲۰۱ به پایان می‌رسد. روی همان صفحه ساقی‌نامه با هفتاد بیت آغاز می‌شود و بعد از آن بخش قطعات از صفحهٔ ۲۰۴ (ب) آغاز شده و در صفحهٔ ۲۱۶ به اختتام می‌رسد. تعداد قطعات ۳۹ است و آنها به طور کلّی دارای ۳۰۸ شعر هستند.

قسمت بعدی مربوط به مثنویّات است و از این جهت بسیار مهم است که دارای برخی از اشعاری است که در نسخه‌های دیگر یافت نمی‌شود. این قسمت از صفحهٔ ۲۱۶ (ب) آغاز می‌شود از اشعار مثنوی خسرو شیرین که به طور کلّی ۲۶۳ هستند. مثنوی دیگر، مجمع‌الابکار، از صفحهٔ ۲۲۵ (ب) آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۲۷۳ (الف) به پایان می‌رسد و جمعاً دارای ۱۴۰۷ بیت است.

بعد پاره‌های پراکنده از مثنویهای ناقص و ناتمام و گوناگون آغاز می‌شود و به طور کلی ۲۲۰ شعر در این نوع هستند. این مثنویها با ابیات زیر آغاز می‌شوند:

۱ـ ای نـادره طـبع وحـی پـرواز　　جـبریل جـناح عـرش پـرواز
۲ـ روزی از کـوچه‌ای درویشـی　　جگـر از داغ قـناعت ریشـی
۳ـ عندلیبی در قـفس دارد خـروش　　عشق گلزارش زند در سینه جـوش
۴ـ شتاب آورید ای عـزیزان شـتاب　　کـه آمـد جگـر گـوشهٔ آفـتاب

آخرین بخش این نسخه مشتمل است بر اثر منثور "رسالهٔ نفسیّه" که تا اندازهٔ زیادی به درستی استنساخ شده.

۲ـ نسخهٔ سیزدهم

این نیز نسخهٔ خوبی است که در موزهٔ سالار جنگ، حیدرآباد (هندوستان) نگهداری می‌شود و مثل نسخهٔ دوازدهم (نوشتهٔ مقصورعلی شیرازی در سنهٔ ۱۰۶۴ هـ ق) که در همان کتابخانه محفوظ است به اندازهٔ زیادی آراسته و در آغاز هر یک از بخش‌ها دارای عنوانهای نفیسی است.

این نسخه با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و بعد از آن مثنویّات مجمع‌الابکار و خسروشیرین یافت می‌شوند که به ترتیب ۱۲۸۱ و ۴۳۲ بیت دارند. پس از آن بخش قصیده می‌آید که دارای سی‌وهشت منظومه این نوع با ۱۸۲۸ بیت است.

ترکیب‌بند که به شعر:

نـوای مـدح کـه سـنجی دلا مـبارک بـاد　　تـهوّر نـفس نـعمه‌زا مـبارک بـاد

آغاز می‌شود، شامل این بخش است امّا دارای فقط هفت بند با هشتادو دوشعر است و تعداد قطعات و رباعیّات به ترتیب ۲۸ و ۱۵۱ با ۲۵۷ و ۳۰۲ شعر است. بزرگ‌ترین بخش این نسخه مشتمل است بر غزلیّات که تعداد آنها ۴۰۷ و تعداد ابیاتشان ۲۵۹۰ است تعداد مجموع اشعار در این نسخه ۶۷۷۲ است. نسخه شامل ۲۶۷ صفحه است و به اندازهٔ قابل ملاحظه‌ای به درستی و خوبی استنساخ شده. سال کتابت و نام کاتب هیچ جا ذکر نشده.

۳ـ نسخهٔ پانزدهم

(کاتالوگ نمره ۱۴۶۴ دواوین)

این نسخه از بهترین هفت نسخهٔ آثار عرفی است که در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد وجود دارد و علاوه بر اینکه نمونهٔ خوبی از خوش‌نویسی است، نمونهٔ نفیسی از آرایش گُلی و تزئینات رنگی هم است.

این نسخه با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و دو صفحهٔ اوّلش مزیّن و مذّهب و دارای آرایش گلی است به دنبالش مثنوی مجمع‌الابکار است شامل بر ۹۳ صفحه نوشته و دارای ۱۳۶۵ بیت. مثنوی دوم شیرین و فرهاد است مشتمل بر ۴۰۳ بیت. بعد بخش قصائد است دارای سی و پنج منظومه آن نوع که عموماً در همهٔ نسخ یافته می‌شود و تعداد مجموع ابیات این قصاید ۱۷۹۶ است. تعداد قطعات فقط بیست‌ودو می‌باشد و هیچ یک از آن نادر و کمیاب نیست. بزرگترین بخش نسخه مشتمل است بر غزلیّات که تعداد آنها ۴۲۷ است و تعداد مجموع اشعار این بخش ۲۵۹۰ می‌باشد. تعداد رباعیّات در این نسخه قابل ملاحظه است ولی نظمی مثل ترکیب‌بند یا ترجیع‌بند وجود ندارد، تعداد اشعار نسخه ۶۶۳۵ است.

نام خوشنویس محمّدامین ضبط شده امّا سال ومحل کتابت هیچ جاذکر نشده‌است.

۴ـ نسخهٔ بیست و دوّم

گذشته از نسخهٔ دوم که قبلاً ذکر شد، در کلکسیون حبیب گنج در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره نسخهٔ مهم دیگری وجود دارد. سال کتابت نسخه با اینکه ذکر شده، باز هم روشن نیست و می‌توان آن را سال ۱۰۲۶ یا ۱۰۳۶ هر دو خواند امّا به گمان غالب این سال ۱۰۳۶ هجری است و اسم کاتب عبدالصمدبن عبدالقادر صدیقی می‌باشد. نسخه به خط بدی نوشته شده و از قصائد آغاز می‌شود و تعدادشان ۴۸ است با ۲۳۱۲ بیت. بعد قصائد، بخش قطعات است که تعدادشان ۳۱ است با ۱۸۲ بیت بعد از آن بخش مثنویّات آغاز می‌شود و دارای مثنویّات مجمع‌الابکار (با ۱۲۶۳ شعر) و خسرو شیرین (با ۳۵۶ شعر) است. سپس بخش غزل است دارای ۴۰۶ منظومه با ۲۷۰۶ بیت و رباعیّات آخرین قسمت این نسخه را تشکیل می‌دهند و تعدادشان ۲۵۵ است با ۵۱۰ بیت. تعداد مجموع اشعار این نسخه ۷۳۳۴ می‌باشد و چیزی درخور ذکر در این نسخه وجود ندارد بجز اینکه این نسخهٔ کهن است. بعضی از صفحات

آخرینش ناقص و ناتمام هستند.

۵ ـ نسخهٔ بیست و سوّم

نسخهٔ قدیمی و مهم دیگری که در سال ۱۰۳۲ هجری نوشته شده و قسمتی از آن در حدود ۱۰۲۹ هجری کتابت شده در کتابخانهٔ مولانا آزاد، علی‌گره نگهداری می‌شود. این نسخه چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از صفحات اصلی خود را از دست داده که در تاریخ بعدی نقل کرده بدان افزوده شده تا نسخه به پایهٔ تکمیل برسد.

نسخه از قصائد آغاز می‌شود و با جمع ترکیب‌بند و ترجیع‌بند تعداد آن پنجاه و دو می‌شود. هشتاد و دو صفحهٔ اوّل این نسخه به خط نورالله است. سپس دو ورق به خط خوش‌نویسی عهد بعدی است و بعد از آن به خط خوش‌نویس اصلی ادامه می‌یابد تابه صفحهٔ ۱۲۸ جائی که صفحات اصلی عوض کرده شده و دوازده قصیده باقیمانده به خط غلامعلی است.

تعداد مجموع قصاید، چنان که گفته شد، ۵۲ است و تعداد مجموع اشعارشان به ۲۶۸۴ می‌رسد که از آن جمله ۷۳۸ بیت که در ۳۶ صفحه مشتمل است، به خط اصلی نیستند.

بعد قصائد، قسمت قطعات است که ۲۴۰ صفحه را در بر دارد امّا به استثنای دو صفحه که مشتمل بر ۱۰ قطعه‌اند، صفحات باقیمانده تعویض گردیده و تعداد مجموعهٔ اشعار قطعات در این نسخه ۳۲۲ است. به دنبال قطعات بخش غزلیّات است که از صفحهٔ ۲۱۰ آغاز می‌شود و در صفحهٔ ۴۸۵ به پایان می‌رسد و سراسر این قسمت مشتمل است بر ۳۵۷۵ بیت غزل (که تعداد آن ۵۶۰ است).

همهٔ این بخش به خط خوش‌نویس اصلی است. از این گذشته، قسمتی که مربوط به رباعیّات است نیز دارای ۶۰ غزل است که شامل صفحات تعویضی است و تعداد اشعارشان ۳۶۷ است. بدین طریق تعداد مجموعه اشعار غزلیّات در این نسخه ۶۲۰ می‌باشد که از آن جمله ۵۶۰ شعر به خط خوش‌نویس اصلی است و شصت شعر باقیمانده به خط خطّاطی است که به عهد بعدی بستگی دارد و تعداد مجموع اشعار غزلیّات ۳۹۵۲ است که از آن جمله ۳۵۷۵ به خط نورالله است و باقیمانده ۳۶۷ شعر به خط غلامعلی است.

بخشی که مربوط به رباعیّات است واقعاً درمیان دو قسمت غزلیّاتی که در بالا بدان اشاره

شد جا داده شده و قسمت اولینش که مشتمل بر ۲۲۶ رباعی است توسط نورالله در سال ۱۰۲۹ هجری نوشته شده و قسمت بعدی که دارای بیست و یک رباعی می‌باشد توسط غلامعلی استنساخ شده.

پس از این رباعیّات ، سه تا رباعی وقطعه وجود دارند که در نسخهٔ دیگر سوای نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت نمی‌شوند. این رباعیّات و قطعه به صورت زیر هستند و ظاهراً نمی‌توانند اثر طبع عرفی باشند.

آمد بوجود چون شهنشاه جهان — نیکو خلقی به رخ چو ماه تابان
تاریخ زنام و لقبش گفت به من — شاهزاده سلیم شاه سلطان جهان
۳۲۳+ ۱۴۰+ ۳۰۶+ ۱۵۰+ ۵۹
۹۷۸

ای ز آمدنت خاطر عالم خوشنود — در مقدم تو گشت زیانها همه سود
در باغ ولایت تو در باغ جهان — زیب گل گلزار جهان خواهد بود
۱۹+ ۵۰+ ۲۵۸+ ۵۹+ ۶۱۶+ ۱۲
۱۰۱۴

المنّة لله که ز لطف سبحان — آمد خلفی به خانهٔ شاه جهان
چون کرد زمانه فخرازآمدنش — تاریخ ولادت طلب از "فخر جهان"
۸۸۰+ ۵۹
۹۳۹

تولّد شاهزاده شد اجمیر — کان دل باخته ازآن سرکو
بین که از بهر سال تاریخش — ظفر وفتح می‌نماید رو
۹۰۰+ ۸۰
۹۸۰

قسمت آخرین نسخه مربوط به مثنویّات است. از آن مجمع‌الابکار که توسط نورالله نقل شده دارای ۱۰۸۷ بیت است و بر ۸۴ صفحه شامل است و ۱۷ صفحهٔ باقیمانده(دارای ۲۴۴ بیت) صفحات عوض شده‌اند که خوش‌نویس دیگری نوشته. پس مجموع تعداد اشعار این مثنوی ۱۳۳۱ است. مثنوی دیگر خسروشیرین مشتمل است بر ۴۱۱ بیت که همه به خط نورالله نوشته شده‌اند. از یادداشتی که در پایان این مثنوی وجود دارد چنین بر می‌آید که نسخهٔ اصلی در سال ۱۰۳۲ هجری به تکمیل رسید و در شکل موجود آن مشتمل است بر ۹۲۳۷ شعر همه اصناف

سخن.

۶ـ نسخهٔ بیست و پنجم

این نسخه با وجود اینکه ناقص است امّا تنها نقل معتبر و موثق کلیّات عرفی است[۱] که در کتابخانهٔ خدابخش بانکیپور، پتنه (هندوستان) نگهداری می‌شود. مثل نسخه‌های دیگر از آثار عرفی این نسخه نیز با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود که از ورق یک (الف) تا ورق پانزده (الف) را شامل است و در صفحهٔ آخرین رساله فقره‌ای جداگانه استنساخ شده[۲] تحت عنوان "رقعه که در هنگام نزع فرموده" و با جملهٔ "ای نفس گلبانگ لاف خردمندی و تزویر...." .از برگ ۱۵ (ب) مثنوی مجمع الابکار آغاز می‌شود امّا برخی از صفحات آخرینش از بین رفته است. و رشتهٔ این نظم در صفحهٔ ۵۸ (ب) با شعر:

«همنفسی کرد ز وی جستجوی　　کاین همه زاری ز چه داری بگوی»

ناگهان گسسته می‌شود. بلافاصله پس از شعر مذکور بالا روی صفحهٔ ۵۹ (ب) نوشتهٔ زیر وجود دارد: «تمام شد کتاب خسرو شیرین من کلام ملّا عرفی».

که نشان می‌دهد که در نسخهٔ اصلی بعد از مثنوی مجمع‌الابکار مثنوی خسرو شیرین وجود داشته و حالا با قسمتی از مجمع‌الابکار از بین رفته. پس از بخش مثنوی یعنی از ورق ۵۹ (ب) قصاید آغاز می‌شود و تعداد مجموعهٔ آنها ۳۸ است با ۱۸۹۴ بیت به دنبال آنها از صفحهٔ ۱۳۴ (ب) بخش قطعات آغاز می‌شود. این بخش دارای سی‌وپنج قطعه با دویست‌و هفتاد و پنج بیت است. بخشی که مربوط به غزلیّات است از صفحهٔ ۱۴۵ آغاز می‌شود امّا برگها دارای غزلیّات در ردیف "ب" و "ت" و بعد در ردیف "ش" تا ردیف "م" از بین رفته‌اند و تعداد مجموعهٔ غزلیّات درکلیّات به شکل موجود فقط ۳۵۰ است با ۲۲۴۰ بیت. بخش آخرین این کلیّات که از برگ ۲۴۰ آغاز می‌شود مربوط به رباعیّات است و به طور کلّی تعداد آنها ۱۵۸ است.

چنانکه ظاهر است، این نسخه ناقص می‌باشد و در آن تعداد مجموع برگها ۲۵۹ است با

۱- نمرهٔ ۵۰۵/۲۵۳ در فهرست آن کتابخانه .

۲- در نسخهٔ کلیّات عرفی که در دائرهٔ شاه‌علیم، اله‌آباد (هند) نگهداری می‌شود این فقره نیز در تحت همان عنوان جداگانه ذکر شده. ممکن است عرفی در آخرین ایّام حیات خود رسالهٔ نفسیّه را نوشته باشد واین فقرات مخصوص که به راستی جزو رسالهٔ نفسیه‌اند ممکن است در بستر مرگ نوشته شده باشند.

۵۹۲۷ بیت. نسخه به خط نستعلیق خوبی بر اوراق با حاشیه‌های رنگین و مذهّب و دارای عنوانهای آراسته نقل شده. اسم خوش‌نویس و سال کتابت جایی ذکر نشده است.

۷ـ نسخهٔ بیست و ششم

این نسخهٔ ناتمام در کلکسیون سبحان‌الله در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه علی‌گره (هندوستان) وجود دارد. چند تا از برگهای اوّلینش از بین رفته و در شکل موجود آن از قصاید آغاز می‌شود که تعداد آنها پنجاه است و دو تا از آنها در حاشیه استنساخ شده‌اند پس از ۲۲ قصیده ترکیب‌بندی است با مصرع آغاز «نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد» و بعد قصاید باقیمانده بر ۵۶ صفحه مشتمل است. بدین ترتیب این بخش دارای ۵۰ قصیده و یک ترکیب‌بند است شامل ۱۲۲ صفحه با ۱۹۵۰ بیت. از برگ ۷۱ بخشی مربوط با غزلیّات آغاز می‌شود که شامل ۲۸۳ صفحهٔ آینده می‌شود و تعداد مجموع اشعار در این بخش ۳۲۴۵ است. آنگاه مثنوی در هجو دوستان منافق است با ۱۰۸ بیت. بعد این بخش قسمت قطعات است که شامل ۲۲ صفحه است و رباعیّات در حاشیه‌های صفحات نسخه استنساخ شده. اسم خوش‌نویس هیچ جا ذکر نشده. سال کتابت در پایان نسخه نوشته شده است ولی به طوری خراب شده که خواندنش ممکن نیست. ارزش این نسخه تنها بدین جهت است که آن دارای مثنوی هجو معاصرین است که نادر و کمیاب می‌باشد و فقط در چند نسخهٔ دیگر یافت می‌شود.

۸ ـ نسخه بیست و هفتم

درکتابخانهٔ مولانا آزاد، علی‌گره نسخهٔ خوب دیگری از کلیّات عرفی وجود دارد، این نسخه درسال ۱۰۶۵ هجری قمری توسّط عبدالجبّار شاگرد خوش‌نویس معروف میرعماد استنساخ شده. این مجموعه نیز با قصائد آغاز می‌شود که ۷۲ صفحهٔ اوّل این نسخه را در بر دارد و تعداد آنها ۵۰ است با ۲۳۷۰ بیت. پس از قصائد بخش قطعات آغاز می‌شودکه شامل ۳۴ صفحه است. تعداد این قطعات فقط ۴۲ است ولی این بخش دارای ترکیب بندی (که به این مصرع آغاز می‌شود: "نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد") و نیز ترجیع‌بندی (با این مصرع آغاز

می‌شود: "ای حسن تو برتر از چه و چون") هم است و با شامل بودن آنها تعداد مجموع اشعار در این بخش به حدود ۵۱۶ می‌رسد. به دنبال این بخش، بخش مربوط به غزلیّات می‌آید که شامل ۲۳۳ صفحه است و تعدا مجموع اشعار غزلیّات در این مجموعه در حدود ۳۴۶۱ است. پس از غزلیّات بخش رباعیّات است که مشتمل بر ۳۲ صفحه و تعداد آن‌ها ۱۹۵ است. آخرین بخش این نسخه شامل مثنویّات بوده و در واقع این بخش مهم‌ترین بخش‌های این نسخه است که علاوه بر مثنوی مجمع‌الابکار (با ۱۴۲۱ ابیات از ورق ۲۲۴ "ب" تا ۲۶۵ "الف") و خسرو شیرین (گسترده از برگ ۲۷۱ "الف" تا ۲۸۳ "ب" با همراه ۴۳۹ شعر) دارای پاره‌های سه مثنوی دیگر است که از صفحهٔ ۲۶۵ "الف" تا ۲۶۷ "ب" ادامه دارد با ۹۷ بیت.[۱] هیچ یک از این پاره‌ها بجز نسخهٔ سوم (نوشتهٔ ۱۰۵۷) در نسخهٔ دیگر یافت نمی‌شوند. بعد این پاره‌های مثنوی در خدمت دوستان منافق و در مدح حکیم‌ابوالفتح به این مصرع آغاز «آمدم چون دوا شفیق و نفیض» و از صفحهٔ ۲۶۷ (ب) تا ۲۶۹ (الف) ادامه یافته است و پس از آن ۶۳ بیت ساقی‌نامه یافت می‌شود، از وزق ۲۶۹ (الف) تا ۲۷۱ (الف). تعداد مجموع اشعار در این بخش در حدود ۲۰۷۸ است و تعداد اشعار در نسخه ۸۶۰۰ بیت.

نسخه با خط نستعلیق خوبی نوشته شده است و بخش‌های قصائد و غزلیّات با لوح‌های قشنگ و زیبا آغاز می‌شوند.

۹ـ نسخهٔ بیست و هشتم

این نسخه‌ای است که دکتر ریو در فهرست خود بدان اشاره کرده[۲] و راجع به اثر موجود مراجعه و مشورت بدان لازم دانسته شده چه آخرین قسمت از این نسخه مشتمل بر اثر منثور گوینده است که دربارهٔ آن دکتر ریو می‌نویسد (ترجمه):

«هشتم ـ مجموعه‌ای از نثر پاره‌ها ـ نخستین نثر پاره نامه‌ای است که عرفی طی بیماری خود نوشته که در آن وضع ذهن خود در حضور مرگ را مورد

۱-به گفتهٔ علاالدولهٔ کافی، عرفی در استقبال خمسهٔ نظامی به سروران پنج مثنوی همّت ورزید امّا سه مثنوی از این نوع به تکمیل رسیدند. گذشته از ساقی‌نامه، فقط ممکن است که این پاره‌های مثنویات از آن سه مثنوی ناکامل باشند که عرفی آغاز کرده ولی به تکمیل نرسانید.

۲- فهرست نسخه‌های خطّی فارسی در موزهٔ بریتانیا، جلد دوم ، ص ۶۶۷، نمرهٔ Add.16793

شرح قرار می‌دهد. بعد بعضی از سخنرانیهائی است مربوط به موضوعات اخلاقی و مذهبی، مقدّمه‌ای بر فالنامه‌ای که برای اکبرشاه گردآوری شده، و نامه‌ای بر پزشکی به مناسبت، به حال آمدن خود و همین‌طور.»

این نویسنده فتوکپی این نسخه رابه دست آورد و آن مشتمل است بر ۲۷۶ برگ و هر صفحه مطابق ترقیمه در صفحهٔ آخرین یافت می‌شود.

سال استنساخ آن ۱۰۶۲ هجری است. این نسخه در هشت بخش توزیع شده وهر یک از آنها با عنوانی زیبا آغاز می‌شود. نخستین صفحه‌اش با وجودی که در عکس کاملاً آشکارا و روشن نیست، دارای فهرستی است که مطابق قول دکتر ریو ار آن مهاراجه تکیت رای، وزیر نواب اوده (در هند) است. بخش اوّلین این نسخه به غزلیّات بستگی دارد و در صفحهٔ ۹۷ به پایان می‌رسد.این غزلیّات در تعداد ۴۳۶ هستند با ۲۷۷۷ بیت. بخش دیگر که صفحهٔ اوّلینش نیز با لوح آغاز می‌یابد مربوط به قصائد است که تعدادشان ۵۲ است با ۲۳۷۴ بیت. این بخش از صفحهٔ ۹۹ (ب) تا ۱۷۳ (الف) ادامه یافته است و بعد آن از صفحهٔ ۱۷۴ الف بخش مربوط به مثنوی آغاز می‌شود با لوح زیبا. اوّلین مثنوی مجمع الابکار است که شامل ۳۱ صفحه است وبه‌طور کلّی دارای ۱۰۱۴ بیت می‌باشد (برخی از برگهای این قسمت از بین رفته به‌نظر می‌رسد).

از برگ ۲۸۶ الف مثنوی دیگر، خسرو شیرین، باعنوانی زیبا که در وسط صفحه قرار دارد، آغاز می‌شود وبه‌طور کلّی این مثنوی دارای ۳۵۳ شعر است. بعد از صفحهٔ ۲۱۷ ب مثنوی در هجو معاصرین و مدح حکیم ابوالفتح با لوح زیبا آغاز می‌شود که شامل چهار صفحه (با ۱۰۷ بیت) است.صفحهٔ ۲۲۱ الف دارای لوحی‌است و در پشت آن (یعنی از صفحهٔ ۲۲۱ ب) بخش قطعات آغاز می‌شود که تا برگ ۲۳۲ ادامه یافته است وبلافاصله پس از آن رباعی در تاریخ تولّد شاهزاده سلیم وسه رباعی دیگر منظومات همین قسم، که در نسخه بیست و سوّم هم وجود دارند، یافته می‌شوند[1] امّا چنان به چشم می‌رسد که اینها از نتیجهٔ فکر دیگران هستند. از صفحهٔ ۲۳۲ (ب) بخش رباعی که در تعداد ۲۲۰ هستند، آغاز می‌شود و تا برگ ۲۵۱ (ب) ادامه می‌یابد. بخش منثور که مشتمل بر اقتباسات است که دکتر ریو بدان اشاره کرده، از برگ ۲۵۲ (الف) آغاز

۱-آن‌ها از صفحات ۶۵-۶۶ ذکر شده‌اند.

می‌شود. این مشتمل است بر رسالهٔ نفسیّه، بعضی نامه‌ها و برخی از فقره‌های مربوط به فالنامه که برای اکبرشاه تهیّه شده، امّا شیوهٔ بی‌ترتیبی که در نقل پیش گرفته شده به منفعت این بخش لطمه زده است. در این بخش فقرات رسالهٔ نفسیّه و خطوط و نامه‌ها که عرفی به دیگران نوشت، به طوری به‌هم آمیخته‌اند که درست کردن آنها کاری است خیلی دشوار. این بخش شامل ۲۷ صفحه است و برای تدوین آثار منثور عرفی خیلی مهم است.

نسخه‌های دیگر خطی کلیّات عرفی

علاوه بر نسخه‌هائی که در بالا ذکر شد بسیاری از نسخه‌های خطی دیگر در کتابخانه‌های ایران و ترکیه و اروپا و پاکستان و افغانستان و هندوستان هم یافت می‌شوند واز آنها فقط چند تا (یعنی یک‌صدوبیست) را آقای منزوی در فهرست خود ذکر کرده[۱] است. برخی از آنها مستند و معتبر می‌باشند و دارای اشعاری و منظوماتی هستند که نادر و کمیاب‌اند.

یکی از آن جمله در تصرّف آقای کمال ادیب بیگ در دانشگاه آنقره است که دکتر نعیم‌الدین بدان مراجعه کرده و در آن ۱۸ قصیده نادر یافته و در مجلّهٔ انگلیسی "فرهنگ اسلامی" (Islamic culture) به چاپ رسانیده و هم در صورت کتابچه‌ای جداگانه تحت عنوان «بعضی از قصاید غیر معروف عرفی شیرازی» آنها را بعد تصحیح به کمک برخی از نسخه‌های مهمی که در کتابخانهٔ موزه قونیه و کتابخانهٔ ملّت، استامبول نگهداری می‌شوند، انتشار داد.

گذشته از نسخهٔ بیست و هشتم، که قبلاً ذکر شده برخی از نسخه‌های آثار عرفی در موزهٔ بریتانیا می‌باشد. یکی از آنها (که بر نمرهٔ ۲۹۷۹ در ضمیمهٔ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در موزهٔ بریتانیا ذکر شده) در سال ۱۰۴۳ نقل شده بنابر اینکه نسخه قدیمی است دارای برخی از ارزشهاست امّا مشتمل بر هیچ نظم نادر و اشعار کمیاب نیست. در کتابخانهٔ اندیاآفس نیز دو نسخه از کلیّات عرفی است که در خور ذکر است. یکی از آنها که به شمارهٔ ۱۴۵۱ در فهرست نسخه‌های خطّی فارسی در آن کتابخانهٔ ذکر شده، مشتمل است بر قصاید، غزلیّات ،قطعات، رباعیّات و مثنویّات مجمع‌الابکار و خسروشیرین، اما هیچ یک از آثار نادر مثل ساقی‌نامهٔ رسالهٔ نفسیّه مثنوی در هجو شعراء و غیره وجود ندارد. تنها ارزشی که آن دارد قدمت است زیراکه آن در

۱- صدها نسخهٔ مهمی که در کتابخانه های هند نگهداری می‌شوند، در این فهرست ذکر نشده.

سال ۱۰۲۱ هجری نوشته شده و یکی از آن نسخه‌هاست که قبل از تدوین کلیّات عرفی توسط سراجا درست شده بود.

نسخهٔ دوم که در سال ۱۰۶۶ هجری نوشته شده بود به شمارهٔ ۱۴۵۲ همان فهرست ذکر شده. این نسخه با رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و به دنبال آن مثنویهای مجمع‌الابکار و خسروشیرین یافت می‌شوند. آنگاه به ترتیب قصاید، قطعات، غزلیّات و رباعیّات می‌آیند. برخی از نسخه‌های کلیّات عرفی در کتابخانه "بوداین" نیز نگهداری می‌شوند و به شمارهٔ ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، در فهرست کتابخانهٔ مزبور ذکر شده و همهٔ آنها بجز شمارهٔ ۱۰۵۲[1] مشتمل بر تنها اشعاریست که عموماً در نسخه‌ها یافت‌می‌شوند. دو نسخه از کلیّات عرفی در کتابخانهٔ دانشگاه "کمبریج" نیز نگهداری می‌شوند امّا تفصیلات آنها در فهرست کتابخانه ذکر نشده. در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه (هندوستان) علاوه بر نسخهٔ پانزدهم که قبلاً ذکر شده، برخی از نقلهای دیوان عرفی یا مجموعه قصائد عرفی نیز هست امّا هیچ یک از آنها (بجز نسخه‌ای که به شمارهٔ ۲۵۷ در فهرست چاپی آن کتابخانه ذکر شده که دارای مثنوی نادر در هجو شعراء معاصر است) اهمیتی ندارد. علاوه بر دو نسخه موزهٔ سالارجنگ (حیدرآباد هند) که قبلاً ذکر شده (نسخهٔ دوازدهم و سیزدهم) برخی از مجموعه‌های آثار عرفی در آن موجود است که از آن جمله نسخه‌هائی به شماره‌های ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۸۱، در فهرست آن کتابخانه درخور ذکر است.

همین طور در کتابخانهٔ آصفیه علاوه بر نسخه‌ای که قبلاً ذکر شده (نسخهٔ پانزدهم) هفت نسخهٔ دیگر نیز وجود دارد که یکی از آن جمله (شماره ۲۲ دیوان) که به دست میرعلی خراسانی نقل شده دارای برخی از ارزشهاست و مشتمل است بر مثنویّات ، قصاید، غزلیّات و رباعیّات علاوه بر نسخهٔ ۱۶ که ذکر شده، کتابخانهٔ رضا، رامپور (هندوستان) دارای نسخهٔ پر ارزش دیگری نیست. در کتابخانهٔ دانشگاه الله‌آباد هم نسخهٔ مهمی از کلیّات عرفی موجود است. نسخهٔ دیگر از آثار عرفی در تصرّف آقای جعفرحسین در لکهنو بود و از او به دست شادروان پرفسور یوسف حسین موسوی رسید. این نسخهٔ خیلی مهمی است ولی به علت مرگ ناگهانی استاد موسوی

۱- از فهرست چنان می‌نماید که در صفحهٔ ۲۵ (الف) این نسخه، مثنوی کوچکی هست که از این شعر آغاز می‌یابد.

سایهٔ او بود که درباغ ناز　　بود تماشائیی گلهای راز

این مثنوی در نسخهٔ دیگری یافت نشد و چون این نسخه را نیز نتوانستم ببینم، آن را نتوانستم شامل آثار موجود بدانم

تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

نتوانستم که آن را به دست آورده استفاده کنم.

کتاب‌فروشی هراوئز آلمان HARASSOWITZ Book Sellers هم نسخهٔ خطی قشنگ‌عرفی را داشتند که این نویسنده آن را در نمایش کتابها در تهران مورد مطالعه قرار داد[۱].

این نسخه دارای پنجاه قصیده با ۲۴۵۵ بیت است که شامل هشتادوهشت صفحه ابتدائی نسخه است. پس از آنها ترکیب‌بند با ۱۰۶ بیت و ترجیع بند با ۱۳۸ بیت وجود دارند. تعداد قطعات سی و هفت است با۲۹۷ بیت که بعد ترجیع بند یافت می‌شود. پس از قطعات بخش غزلیّات است با ۴۴۰ منظومه دارای ۲۸۶۹ بیت. بعداً مثنویات مجمع‌الابکار و خسروشیرین هستند با ۱۱۹۳ و ۳۸۷ بیت. تعداد رباعیّات ۱۴۴ است و نظم آخرین نسخه ساقی نامه است با ۶۵ بیت و به طورکلی نسخه دارای ۷۷۹۸ بیت است. این نسخه در این معنی مهم است که دارای قطعه‌ای است که در دیگر نسخه‌ها یافت نمی‌شود و با بیت زیر آغاز می‌یابد:

دریا دلا ز بی مددی‌های روزگار　　دارم دلی که سوزدم از شرم آن زبان

این قطعه شامل اثر موجوداست. همین طور غزلی که فقط در چند نسخه، مثل دهم، هفدهم، هجدهم،و بیست و هشتم یافت شد و با مطلع زیر آغاز می‌شود دراین نسخه هم وجود دارد[۲].

ز خوان نطق چو دادی غذای جان مرا　　حلاوتی بده از حدّ خود بیان مرا

علاوه بر نسخهٔ شماره ۲۵۹۴ که در اثر موجود به صورت نسخهٔ بیست و نهم به کار برده شده است مجلس «شورای ملی تهران» دارای چند تا نسخهٔ دیگر کلیّات و دیوان عرفی است[۳] ولی از آنها چندتایی مهم هستند. از این نسخه شمارهٔ ۲۰۹ (که به طور نسخهٔ چهل و یک در اثر موجود به کار برده شده) اگر چه آغاز و پایان ندارد دارای قسمتی از رسالهٔ نفسیّه هست که از آن نسخه آغاز می‌شود.

بعضی از قطعات مولانا عرفی است که یکی از آنها در شرح بیماری خود به خانخانان نوشته بود و پس از آن بخش‌های قصاید و قطعات و غزلیّات و رباعیّات و سه مثنوی (ساقی‌نامه، خسروشیرین و مجمع‌الابکار) یافت می‌شوند ولی در آنها منظومهٔ نو و نادر نیست.

۱- در ماه آگست سال ۱۹۷۶ میلادی. این نسخه به صورت نسخهٔ چهلم به کار برده شده است.

۲- در اثر موجود این نسخه به صورت نسخهٔ چهل به کار برده شده

۳- شماره ۲۵۹۵، ۲۵۹۶، ۲۵۹۷، ۲۵۹۸، ۱۰۲۷، ۸۴۳ ف، ۵۱۷ به، ۱۰۳۶ (از این شماره و ۱۰۲۷ به صورت نسخه‌های ششم و هفتم به کار برده شده‌اند). ۳۳۸۸ ف، $\frac{۲۳۳۶}{۸}$ ۳۰۱۲ اف، ۲۶۱۱ و ۲۵۷۱ ف، ۶۷۸ ن

اهمیت این نسخه فقط از این حیث است که دارای چند رقعه مولانا عرفی است و نیز یک قصیده دارد که نادر است. نسخهٔ کلیّات عرفی به شمارهٔ ۲۵۹۶ دارای قصاید نادر است و از این رو ارزش تمام دارد و در درستی اثر موجود به طور نسخه ۴۲ به کار برده شده است. تعداد اشعار در قصاید مختلفه هم به طوری است که در نسخهٔ اول و پنجم یافت می‌شود مثلاً در این نسخه هم تعداد اشعار در قصیدهٔ ترجمةالشوق ۲۲۰ است.

تعداد اشعار در این نسخه به ۸۱۰۰ می‌رسد. نسخهٔ شمارهٔ ۲۵۹۷ ناقص است و در شکل موجود فقط ۶۰۰۰ بیت دارد. نسخهٔ شمارهٔ ۲۵۹۸ نسخهٔ معمولی است در خط نستعلیق هندی و تنها اهمیّتش این است که یادداشتهای ملک الشعراء بهار را دارد. نسخهٔ شمارهٔ ۲۳۸۸ (ف) که دارای بیش از ۸۷۰۰ بیت است فقط از این حیث مهم می‌باشد که قصیده‌ای که از مطلع زیر آغاز می‌شود به طور درست نقل شده:

منم که شسته‌ام از لوح مدعا نیرنگ　　نه تشنگی کش آبم و آرزو خُن رنگ

نسخه به شمارهٔ $\frac{۲۳۳۴}{۸}$ از این حیث قدری اهمیّت دارد که دارای رسالهٔ نفسیّه هم هست. نسخهٔ ۶۷۸(اف) دارای دو قصیدهٔ نادرست است که با این مطلع آغاز می‌شود:

آن طوطی‌ام برگ و برش داغ و اخگر است　　زاغ و تـــذر و بـــاغچهٔ او ســـمندراست

زهـــی نـــظام ز شـرع تـو دیـن و دنـیی را　　تـــرا نـــیابت و شـــاهی مـــلک تـــعالی را

این نسخه به صورت نسخهٔ ۴۴ به کار برده شده است. نسخهٔ شماره ۴۴۸۸ هم از این حیث اهمیّتی دارد که دارای رسالهٔ نفسیّه است که به طور درست استنساخ شده.

در کتابخانهٔ سپهسالار نسخه‌های دیوان عرفی بر شماره‌های ۲۹۶، ۷۱۵۷، ۱۱۵۴، ۲۹۸، ۴۶۲، و ۲۹۷ یافت شدند ولی نسخه‌ای از این مهمتر نیست. دربارهٔ نسخهٔ شمارهٔ ۲۹۶ که دارای ۴۲۰۰ بیت است منزوی نوشته که پس از گردآوری دیوان اوّل عرفی گردآورده شد ولی از شکل موجود نسخه این درست نمی‌نماید. نسخه به شمارهٔ ۴۶۲ نسخهٔ قدیمی است که در سال ۱۰۱۴ هجری نوشته شده بود امّا فقط دو تا مثنوی و چهار مجلس تصویر است.

در کتابخانهٔ دانشگاه مشهد هم نسخه‌ای از کلیّات عرفی است که دارای منظومات زیر می‌باشد با ۹۵۴۸ بیت.

۱ـ قصائد	از ابتدا	تا صفحهٔ ۱۴۱	دارای	۳۵۳۰	بیت
۲ـ ساقی نامه	از ابتدا	تا صفحهٔ ۱۴۹	دارای	۹۰	بیت

۳ـ غزلیّات	از ابتدا	تا صفحهٔ ۴۰۰	دارای	۴۳۰۰ بیت
۴ـ قطعات	از ابتدا	تا صفحهٔ ۴۱۹	دارای	۳۰۰ بیت
۵ ـ رباعیّات	از ابتدا	تا صفحهٔ ۵۶۶	دارای	۵۱۰ بیت
۶ـ مثنوی مجمع‌الابکار		تا صفحهٔ ۵۴۱	دارای	۱۳۳۵ بیت
۷ـ مثنوی خسروشیزین		تاصفحهٔ ۵۷۰	دارای	۴۸۳ بیت

این نسخه به خط سیّد محمّدبن محمود حسینی توفانی در قسطنطنیه از چهارشنبه ۱۷ صفر ۱۰۵۳ تا سلخ رجب ۱۰۵۵ استنساخ شده بود. نسخه به خط نستعلیق است و صفحاتش مزیّن و آراسته هستند. بخش قصاید باسرلوح قشنگ آغاز می‌شود، صفحهٔ ۴۲۰ دارای یک پیشانی زمینهٔ طلا و مثنوی مجمع‌الابکار شامل یک سر لوح است و در هامش در صفحهٔ اوّل با طلا گل و بوته‌اندازی شده و میان سطور این دو صفحه طلااندازی دندان موشی و هم چنین دو صفحهٔ اوّل مثنوی خسرو شیرین دارای یک پیشانی زمینه طلاست. نسخه قشنگ است ولی منظومهٔ نادر ندارد. آن به صورت نسخهٔ ۵۰ در اثر موجود به کار برده شده‌است.

نسخهٔ دیگری که در اینجا باید معرفی شود نسخه‌ایست که در کتابخانهٔ موزهٔ ملّی دهلی، نگهداری می‌شود. و در این اثر به طور مأخذ چهل ونه به کار برده شده‌است. نسخه‌ای که در سنهٔ ۱۰۱۸ استنساخ شده از رسالهٔ نفسیّه آغاز می‌شود و اوّلین صفحاتش دارای طلااندازی و آرایش هستند.

بخش دیگر مشتمل بر قصاید از صفحهٔ نوزدهم آغاز می‌شود و دو صفحهٔ اوّل این بخش هم خیلی مزیّن و با آرایش هستند.این بخش که دارای ترکیب بند هم هست در صفحهٔ ۱۶۵ به پایان می‌رسد و از صفحهٔ دیگر بخش قطعات یافت می‌شود. دو صفحهٔ اوّلین این بخش هم خیلی زیبا و دارای آرایش طلاکاری هستند. بخش غزلیّات از صفحهٔ ۱۸۶ آغاز می‌شود و به صفحهٔ ۴۰۰ به اختتام می‌رسد. صفحات اوّلین این بخش هم خیلی با آرایش هستند و در آخرین صفحهٔ این بخش غزلیّات این ترقیمه است. «تحت الغزلیّات مولانا عرفی سلخ ربیع‌الاوّل سنهٔ ۱۰۰۸». از صفحهٔ ۴۰۱ بخش رباعیّات آغاز می‌شود و مثل بخش‌های دیگر دو صفحهٔ اوّلین این بخش هم خیلی بازینت هستند، ولی این بخش نا تمام است و در شکل موجود نسخهٔ این رباعیّات بر ۲۳ صفحه گسترده‌اند.

بخش مثنویّات در نسخهٔ موجود ناقص وجود ندارد. نسخه به خط خیلی قشنگ

نستعلیق استنساخ شده است. در دانشگاه تهران (کتابخانهٔ مرکزی) علاوه بر نسخهٔ شمارهٔ ۳۰۳۳ که قبلاً ذکر شده (نسخهٔ ۳۵) چند نسخهٔ دیگر بـه شـمارهٔ ۴۴۸۸/۲ (نـوشتهٔ ۱۰۳۰ هـجری)، ۲۴۶۴/۱۵ هم نگهداری می‌شوند ولی هیچ یک از آن ها دارای اهمیت چندان نیست.

در کتابخانهٔ ملک تهران، چندتا نسخهٔ قدیمی کلیّات عرفی نگهداری می‌شود. از آن ها نسخهٔ شمارهٔ ۵۵۸۱ قدری با ارزش است. این از رسالهٔ نفسیّه آغاز می شود که تا صفحهٔ ۲۱ ادامه دارد. درصفحهٔ ۲۲ چند شعر ساقی‌نامه یافت می شود، بعد بخش قصاید یافت می شود و تعداد اشعار ۳۲ قصیده و یک ترکیب‌بند و بالغ بر ۱۶۰۰ است. بخش قطعات دارای ۳۰۶ بیت. بعد قطعات بخش غزلیّات در اوج زیبایی وصفحات مطّلا و مذهَّب آغاز می‌شود. این بخش شامل ۱۹۸ صفحه است و امّا مثل قصائد تعداد غزلیّات در اینَ نسخه خیلی کم است و فقط ۲۳۵۴ بیت می‌باشد. پس از بخش غزلیّات قسمت رباعیّات است که تعدادشان به ۱۹۶ می‌رسد.. بعداً مثنوی مجمع‌الابکار است و نسخه در هفده شعر باقیماندهٔ ساقی‌نامه به اختتام می‌رسد. تعداد مجموع ابیات در این نسخهٔ قدیم ۶۵۱۷ است به این صورت:

قصاید	۱۸۲۵ بیت
مقطعات	۳۰۶ بیت
غزلیّات	۲۳۵۴ بیت
رباعیّات	۳۹۲ بیت
مثنویات	۱۶۱۶ بیت
ساقی‌نامه	۲۴ بیت

این نسخه بسیار زیبا است و به خط پاکیزهٔ نستعلیق نوشته شده و اوراقی که از آن بخش نثر و قصاید و غزلیّات آغاز می‌یابند خیلی مزیّن و آراسته‌اند. رباعی زیر که در این نسخه وجود دارد در جای دیگر یافت نمی‌شود.

مـژگان نـبود بگـرد چشـم مـن زار　　غـیرت بـره نـظاره‌ام ریـخته خـار
در دیده سیاهیم نه از مردمک است　　جذب نگهم ربـوده خـال از رُخ یـار

نسخهٔ شمارهٔ ۵۲۹۰ نسخهٔ دیگری است قدیمی که در کتابخانهٔ ملک نگهداری می‌شود. آن در سنهٔ ۱۰۲۲ توسط آقابیگ نقل شده و دارای ۴۹۸۹ بیت است بدین صورت:

قصاید	۱۲۰۵ بیت

مقطعات	۱۸۲ بیت
غزلیّات	۲۳۷۴ بیت
رباعیّات	۲۲۸ بیت

نسخه با خط پاکیزه نوشته شده است و کاتبش هندوستانی می‌نماید. این نسخه به عنوان مأخذ ۴۶ به‌کار برده شده و از قدیم ترین نسخ کلیّات عرفی است که در کتابخانهٔ مذکور محفوظ است و به شمارهٔ ۴۹۴۰ در فهرست آن کتابخانه ذکر شده است. این نسخه توسط محمّدالکاتب در سنهٔ ۱۰۱۰ هجری قمری نقل شده است. نسخه دارای ۲۳ قصیده است با ۱۰۴۹ بیت. بعد قصاید بخش قطعات است با ۱۹۷ بیت و بخش غزلیّات دارای ۱۱۲ منظومه است. مثنوی مجمع‌الابکار آخرین منظومهٔ این نسخه و شامل ۴۵۸ بیت است.

نسخه بدون آرایش است ولی خوش خط و نسبتاً درست نوشته شده است. چند نسخهٔ دیگر کلیّات عرفی هم در کتابخانهٔ ملک نگهداری می‌شود. نسخه‌ای به شمارهٔ ۴۹۴۵ توسط سیّدمحمّدبن جعفرکاتب در سنهٔ ۱۱۸۴ کتابت شده و در آن تعداد اشعار فقط ۳۸۰۰ است. همین طور نسخهٔ دیگری است به شمارهٔ ۴۸۶۸ ولی این هم دارای ارزش نیست.

آقای منزوی در جلد سوّم فهرست نسخه‌های خطّی پنج مجموعه کلام عرفی را که در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد نگهداری می‌شوند، به شماره‌های ۱۷۸۶۳، ۱۷۸۶۴، ۲۴۶۶۹، ۲۴۶۷۱، ۲۴۶۹۳ - نشان داده است در دوران بررسی نسخه‌ای باارزش در آن کتابخانه یافت شد. به شمارهٔ ۱۷۸۶۳ (فهرست کتابخانهٔ آستان قدس نمرهٔ ۴۹۴۴) مجموعه‌ای است از اوراق پراکنده، این مجموعه از مثنوی مجمع‌الابکار با صفحهٔ مطلّا و مذهّب آغاز می‌شود و بعد از ۴۱۱ بیت مثنوی قصیده‌ای یافت می‌شود بعد ۲۲۴ بیت دیگر این مثنوی هست. سپس از صفحهٔ ۳۹ مثنوی شیرین خسرو آغاز می‌شود که مشتمل بر ۳۰ صفحهٔ است و دارای ۴۱۸ بیت می‌باشد. بعداً بخش قصاید است دارای ۳۷ منظومه با ۱۸۵۸ بیت و در میان این قصاید ترکیب‌بندی است با ۱۲۱ بیت، بعد این بخش، قسمت قطعات است شامل بر ۲۲ صفحه با ۲۸۲ بیت، پس از آن ورقی دارای اشعار مثنوی است و سپس بخش غزلیّات آغاز می‌شود. این بخش شامل ۹۶ برگ و دارای ۲۵۰۰ بیت است. بعداً بخش رباعیّات می‌باشد با ۲۱۳ منظومه. این نسخه غیر مربوط و ناقص است و بخش غزلیّات از غزل آخرین ردیف "تا" آغاز می‌شود. بخشهای مختلف نسخه با لوحهای زیبا آغاز می‌شوند.

نسخهٔ دیگری در آن کتابخانه به شمارهٔ ۹۵۲۸ فهرست کتابخانه ذکر شده است. این هم نسخهٔ برگ افتاده است و ورق اولّین رسالهٔ نفسیّه وجود ندارد از صفحهٔ بیست و هشتم مثنوی مجمع‌الابکار آغاز می‌شود و دارای ۱۳۲۱ بیت است. سپس با لوح رنگین و زیبا مثنوی شیرین‌خسرو که دارای ۴۰۴ بیت است آغاز می‌شود. بخش قصاید ۱۹۸۵ بیت در بر دارد. بخش قطعات هم با لوح زیبا آغاز می‌شود و دارای ۲۷۸ بیت است. بخش آخرین این نسخه مشتمل بر غزلیّات می‌باشد که تعداد اشعارشان به ۲۵۵۰ بیت می‌رسد. نسخه قدیمی است ولی سال استنساخ هیچ جا ذکر نشده.

مجموعه‌های آثار عرفی که در بالا ذکر شدند، آنقدر باارزش و اهمیت نیستند که همهٔ آنهاقابل مقایسه باشند. فقط منظومات نادر که در آنها وجود دارند برای مقایسه به کار برده شده‌اند.

مجموعه‌های قصاید در هند بی‌شمار هستند و تنها در لکهنو در کتابخانه‌ها و یا صاحبان علم‌دوست تعداد آنها به صدها می‌رسد. پس پنج مجموعهٔ این نوع در دانشگاه لکهنو است و همان قدر در ذخیرهٔ شخصی راجهٔ محمود آباد و برخی در کتابخانه‌های ندوةالعلما و دیگر مدارس دینی نگهداری می‌شوند. تقریباً همهٔ آنها مشتمل بر همان قصاید هستند که در نسخه‌های چاپی یافت می‌شوند. یکی از این گونه مجموعه‌ها (نسخهٔ بیست و یکم) که متعلق به این نویسنده است، واقعاً قسمتی از کلیّات عرفی به نظر می‌رسد. علاوه بر چهل‌وپنج قصیده که معمولاً در همهٔ نسخه‌های قصاید یافت می‌شوند، دارای چند غزل هم هست. این نسخه توسّط خوش‌نویسی که "تحماکرواس" نام داشت نقل شده و از این جهت ارزشی دارد که شرحی روی حاشیهٔ آن نوشته شد. چنانکه ذکر شد، مجموعه‌های قصاید عرفی در هند فراوان است. و علاوه همهٔ کتابخانه‌های مهم هندوستان مثل کتابخانهٔ خدابخش پتنه، کتابخانهٔ رضا، رامپور، موزهٔ سالارجنگ حیدرآباد، کتابخانهٔ آصفیّهٔ حیدرآباد، کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، کتابخانهٔ دانشگاه مدراس، کتابخانهٔ دانشگاه هندو بنارس، کتابخانهٔ دانشگاه اسلامی علی‌گره، کتابخانهٔ مدرسهٔ محمّدی مدراس، کتابخانهٔ شرقی مدراس (Oriental Public Library)، کتابخانهٔ مرشدآباد (بنگاله،) آنها در هر خانوادهٔ صاحب علم یافت می‌شوند امّا بدون استثناء همگی مشتمل بر همان قصاید معروف هستند. کتابخانهٔ ملّی، کلکته (National Library) هم دارای نسخه‌ای است که اصلاً نقل نسخهٔ سراجا می‌نماید در حالت موجود نسخه‌ای ناقص است و تنها یک ورق از

دیباچهٔ نهاوندی دارد بخش غزلیّات در این نسخه کم ولی بخش قصیده بخش مهمّی است زیرا که تقریباً همان قصاید که نادر به شمار می‌روند، در این بخش نسخه شاملند.

آثار چاپی

کلیّات عرفی برای اولیّن بار در سال ۱۳۰۸ هجری قمری (مطابق ۱۸۹۰ میلادی) در مطبع سپهر ناصری بمبئی چاپ و نشر یافت و چنانکه ناشر ذکر کرده است، این نسخهٔ چاپی مبنی بر نسخهٔ خطی بود که آنرا در کشمیر یافتند و از آن وقت تقریباً ۹۰ سال پیش‌تر نقل شده بود. در مورد نشر این نسخهٔ چاپی یادداشت ناشر، که ذیلاً نقل می‌شود، پر از اطّلاعات است.

«بعد از تفحّص و تجسّس بسیار نسخهٔ اصلی آن شاعر فرزانه که متجاوز از ۹۰ سال است در کشمیر به خط مغرب بودند، (کذا) و تمام اشعار قصاید و غزلیّات با ترتیب ضبط و ربط داده بودند، به دست آمد....»

این نسخه شامل ۳۲۱ صفحه است. ۱۵۳ صفحه اولّینش به قصاید اختصاص دارند و تعداد جمع اشعار قصائد متجاوز از ۲۴۰۰ است. صفحات ۱۵۴ تا ۲۸۶ متعلّق به غزلیّات است و تعداد اشعارشان تقریباً ۱۸۶۰ می‌باشد. از صفحات ۲۸۷ تا ۲۹۳ بخش قطعات است. از صفحهٔ ۲۹۴ تا ۳۲۱ بخش رباعیّات می‌باشد دارای ۱۰۸ منظومه.

این نسخه که به خیال این نویسنده اولّین نسخهٔ چاپی آثار عرفی است، در همهٔ اقطاع عالم که آنجا فارسی رایج است مشتمل بر اشعاری است کمتر از آنچه در نسخه‌های معیاری کلیّات عرفی یافت می‌شوند و حالا مشکل می‌توان پیدا کرد و تنها در کتابخانه‌های معروف وجود دارد. این نگارنده آن را فقط در کتابخانهٔ آصفیّهٔ حیدرآباد یافت.

در ایران تا آنجا که می دانم کلیّات عرفی قبل از نسخهٔ چاپی که آقای غلامحسین جواهری در سال ۱۹۵۸ میلادی انتشار داد، هیچ وقت به چاپ نرسیده. این چاپ تهران که به عنوان مأخذ شمارهٔ ۹ مورد استفاده قرار گرفته، مشتمل است بر ۸۶۹۶ بیت از سه نوع کلام به این صورت:

تعداد قصاید ۵۲ شامل ۲۴۸۷ بیت، غزلیّات ۵۶۴ شامل ۳۶۷۰ بیت، قطعات ۴۰ شامل ۳۲۰ بیت، رباعیّات ۱۹۲ شامل ۳۸۴ بیت، مثنویّات (به شمول شیرین فرهاد با ۲۸۱ بیت،

مجمع‌الابکار با ۱۰۷۸ بیت و ساقی‌نامه با ۴۸ بیت) جمعاً ۱۴۰۷ بیت، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند ۲۲۸ بیت. تعداد اشعار در این نسخهٔ چاپی کلیّات عرفی بیشتر از آن است که در چاپ بمبئی یافت می‌شود.

باز هم در این نسخهٔ چاپی قریب به ۵۵۰۰ شعر وجود ندارد[۱] و بحد سیصد غزل (برخی از آنها در چاپ نولکشور نیز یافته می‌شوند)، بیست و پنج قصیدهٔ تمام و ناقص، بیش از دویست رباعی، بیست و شش قطعه، یک مثنوی و چند مظومهٔ دیگر که در نسخه‌های خطّی معیاری وجود دارند، ناقص است. و در منظومات که در آن شامل هستند هم تعداد اشعار کمتر از آن است که در نسخه‌های مهّم یافت می‌شوند.

به طور مثال در این نسخهٔ چاپی در ساقی‌نامه فقط ۴۸ شعر است. در صورتی‌که واقعاً این نظم دارای ۴۲۱ بیت می‌باشد. همین طور مثنوی خسرو شیرین دارای تنها ۲۸۱ بیت است در صورتی‌که تعداد اشعار در این مثنوی بیش از ۴۳۰ است. وضع مثنوی مجمع‌الابکار نیز همین طور است که در آن تعداد ابیات فقط ۱۰۹۹ می‌باشد نسبت به ۱۴۰۰ در نسخه‌های مستند و معتبر. وضع قصاید و غزلیّات نیز همین طور است که در بسیاری از آنها تعداد اشعار کمتر از آن است که در نسخه‌های مهم یافت می‌شود[۲]. بخش منثور مشتمل بر تنها رسالهٔ نفسیّه است امّا این هم بسیار ناقص می‌باشد و بسیاری از فقره‌های آن که در نسخه‌های مهم یافت می‌شود از بین رفته.

این نسخهٔ چاپی جواهری هم مثل نسخهٔ چاپی نولکشور عاری از غلطها نیست و بسیاری از آنها به علّت بی‌اعتنائی و بی‌توجهی در این نسخه راه یافته‌اند.[۳] همین طور راجع به

۱- آقای جواهری در تهیّهٔ این نسخهٔ چاپی ادعّا کرده است، که این نسخه مبتنی بر ده نسخه کلیّات عرفی است ولی نسخه‌های مهمی که در کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شوند، (مثل نسخهٔ هشتم و بیست و نهم و سی‌وپنجم که همه در کتابخانه های تهران هستند) مورد استفاده قرار نگرفته‌اند. همین طور نسخه‌هائی که در هندوستان و ترکیه وجود دارند.

۲- برای تطبیق اشعار در چاپ مخصوص نولکشور و جواهری و نسخه‌های مهم لطفاً به ضمیمهٔ اوّل در آخر این اثر نگاه کنید.

۳- بطور مثال تحت عنوان "ذکر اقوال تذکره‌نویسان" زیر عنوان "عرفی و مذهب تشیع" آقای جواهری داستانی از تذکرهٔ مرآةالخیال نقل کرده که بر طبق آن روزی که عرفی به دربار اکبری معرفی شده برای خوار کردنش ابوالفضل از او پرسید، "در مذهب شما زاغ حلال است یا حرام؟" امّا عرفی ساکت ماند.آنگاه برادر ابوالفضل، شاعر معروف فیضی پرسید "در مذهب شما خوک حلال است یا حرام؟" باز هم عرفی جواب نداد آنگاه شاه

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

احوال عرفی آقای جواهری از برخی از تذکره‌ها اقتباسها نقل کرده است امّا بجز یکی از آنها بقیه در تاریخ بسیار بعدی نوشته شده و دربارهٔ احوال و اوضاع عرفی دارای اطّلاعات مستند و معتبر نیستند.

قطع نظر از نسخه‌های چاپی کلیّات عرفی، دیوان غزلیّات عرفی و مجموعه‌های قصائد عرفی به طور جداگانه بارها به چاپ رسیده و مثنوی شیرین و فرهاد به طور جداگانه انتشار داده شده. دیوان غزلیّات عرفی اولّین بار در سال ۱۲۹۷ هجری قمری (مطابق ۱۸۰۸ میلادی) توسط چاپخانهٔ نولکشور، کپنور (هند) طبع و انتشار یافته. این نسخهٔ چاپی علاوه بر غزلیّات و قطعات و رباعیّات ، مثنوی مجمع‌الابکار را نیز در بر دارد. بخشی که مربوط به غزلیّات است شامل ۱۱۴ صفحهٔ اوّل است و تعداد مجموع غزلیّات ۵۷۴ است با ۳۶۱۳ بیت[۱]. به دنبال غزلیّات بخش قطعات از صفحهٔ ۱۱۵ تا ۱۲۳ ادامه یافته است. سپس رباعیّات می‌آید که از صفحهٔ ۱۲۳ تا ۱۳۸ ادامه دارد. آخرین بخش نسخه از صفحهٔ ۱۳۹ تا ۱۷۸ به مثنوی مجمع‌الابکار اختصاص دارد. در اثر موجود این نسخهٔ نولکشور به عنوان مرجع یازدهم مورد استفاده قرار گرفته. چاپ دوم دیوان عرفی با همان تعداد اشعار که در چاپ اوّل یافته شد، بار دیگر در سال ۱۹۱۵ میلادی انتشار

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

خودش پرسید که چرا پاسخ نمی‌دهی ؟ آنگاه عرفی گفت "جواب این مسئله بدیهی است که هر دو گُه می‌خورند" مطابق داستان واقعی سؤالات توسط ابوالفضل و فیضی پرسیده شده بودند و آقای جواهری خودش در نخستین فقره نام ابوالفضل و فیضی ذکر کرده است ولی بعد در همان عبارت آقای جواهری فیضی را از "حنفی" عوض کرده می‌نویسد " عرفی جواب نداد. بعد از لمحه‌ای حنفی پرسید که در مذهب شما خوک حلال است یا حرام؟". ولی باید توجه داشت که شهنشاه‌اکبر و ابوالفضل و فیضی هر سه وسیع‌المشرب بودند و کسی جسارت نتوانست کرد که پیش اکبر سؤالی چنین رکیک از کس دیگر مربوط به مذهب بکند. همین طور عرفی هم وسیع‌المشرب بود و در بارهٔ مذهب عقیدهٔ او از این اشعارش ظاهر می‌شود:

اهلیّت عرفی ز همین یاب که هرگز — در مذهب و ملّت به کسش جنگ نبوده است

چنان با نبک و بد عرفی بسر بر کز پس مردن — مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر باغبان — با یاسمن ورزم ادب تعظیم شمشادش کنم

همین طور است وضع اشعار غزلیّات و قصاید و رباعیّات و غیره و صفحه‌ای از نسخه عاری نیست که غلطها ندارد.

۱- دو غزل در ردیف "م" و چهر در ردیف "د" مکرّر چاپ شده‌اند.

یافت[۱]. اما این نسخه هم عاری از غلط‌هائی نیست که در چاپ اول وجود داشت.

قصاید عرفی نیز بارها به چاپ رسیده. تنها در هندوستان در حدود پانزده ناشر آنها را گاه‌گاهی به چاپ رسانیده‌اند. تا آن حد که بنده آن را تعقیب کردم، آنها برای اولین بار در کلکته به سال ۱۲۵۴ هجری قمری (مطابق ۱۸۳۹ میلادی) به چاپ رسیده‌اند. بعد در سنهٔ ۱۲۶۰ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۴ میلادی) آنها در مطبع حسنی توسط امیر حسن رضوی چاپ شدند. این نسخهٔ چاپی مشتمل است بر پنجاه و یک قصیده، بیست و پنج قطعه، یک ترکیب‌بند و یک ترجیع‌بند و یک ترجیع‌بند و بر حاشیهٔ صفحاتش تفسیری است. از مولوی قدرت احمدگوپاموی ومقبول احمد گوپاموی ولی از عبارت زیر پیدا می‌شود که این شرح وتفسیر مبنی است بر شرح شفیع سنجعلی و شرح عبدالرحیم صفی‌پوری.

«للّه الحمدوالمنه که از شرح مولوی‌عبدالرحیم مترجم قاموس وشرح محمّدشفیع‌سنجعلی که قول دو شارع یکی منیرلاهوری و دوّم قطب‌الدین‌دهلوی نقل می‌کنند وبرهر دو ردّ وقدح می‌نویسد نسخهٔ خشی ومصحح به خشی مولوی‌قدرت‌احمد سلمه و هم تحقیقات جناب خودشان دیگر لغات واصطلاحات و بعضی معانی از شرح فاضل میرزاجان و شرح خان‌آرزو که به یاد فقیر بود برای استفادهٔ شائقین از کیا....»

«نثر خاتمه مترّشحهٔ خامهٔ عطار ونظیر خواجه محمّد بشیر صاحب

..... وحسن حواشی خوش او اتر از زلف مشکبار سنبل چرا بلبلان زبانها به شوقش فتیلهٔ داغ نیز فروزند که تردستی مشّاطه عرق ریزیهای چند بلیغ فاضل کامل عارف بالله احمدمولوی‌قدرت، احمدلازال‌ظلال‌فیوضی متوطنان گوپاموی من مضافات بیت‌السلطنت لکهنو سر منشأ خوش‌نویسان روزگار اکبرعلی‌خان‌دهلوی گوش وگردن ناسورهٔ این نسخهٔ مرغوب را به حُلل مرصّع‌کار و گوشوارهٔ یاقوت‌نگار تزئین تحشیه وتصحیح و کتابت آرایش حوران بهشتی بخشیده نواحی مزیّنهٔ شواهد صفحات را خیزت جبین نورافکن عروس

۱- در صفحهٔ آخرین این نسخهٔ چاپی سال ۱۹۱۵ میلادی یادداشتی است که از آن ظاهر می‌شود که این طبع چهارمین دیوان عرفی است که از مطلع نولکشور انتشار یافت.

خورشید گردانیده است.»

سال طبع این نسخه در خاتمهٔ قصیدهٔ چهل و پنجم ذکر شده که با مصرع "چیست آن جوهر هدایت فن" آغاز می‌شود و پس از آن شش قصیدهٔ باقیمانده است و به دنبال آن قطعات وترکیب‌بند و ترجیع‌بند هستند. دو چاپ (Edition) دیگر از همان قصاید توسط همان مطبع حسنی به چاپ رسیده امّا سال طبع آن معلوم نیست. در اثر موجود این نسخهٔ چاپی مطبع حسنی از حیث مرجع سی مورد استفاده قرار گرفته.

سوّمین بار مجموعهٔ عرفی در سال ۱۲۶۱ هجری قمری (مطابق ۱۸۴۵ میلادی) توسط مولوی‌نصیرالدین‌دهلوی در مطبع مرتضوی محلهٔ محمودنگر، لکهنو به چاپ رسید.این نسخه نیز مشتمل بر همان ۵۱ قصیده، ۲۵ قطعه، یک ترکیب‌بند و یک ترجیع‌بند است که توسط نسخهٔ چاپ مطبع حسنی مزبور انتشار یافته بود واین همه منظومه هم به طوری است که در نسخهٔ مطبع حسنی یافت می‌شود. مثل نسخهٔ مطبع حسنی این نسخه نیز سال طبع در خاتمهٔ چهل‌وپنجم ذکر شده. تعلیقات و حاشیه‌های این نسخه نیز مبنی بر شرح عبدالرحیم وشرح شفیع‌سنجعلی است به همان شیوه‌ای که در نسخهٔ حسنی وجود دارد.

به طور کلی این نسخه چاپ تازه‌ای از نسخهٔ چاپی امیرحسن‌رضوی است ولو که هیچ جا ذکر آن نشده. در اثر موجود این نسخه به عنوان مرجع ۲۴ به کار برده شده. پس از دو سال از نسخهٔ چاپی مطبع مرتضوی قصاید عرفی برای چهارمین بار در ۱۲۶۶ هجری قمری (مطابق ۱۸۵۰ میلادی) در مطبع مولوی‌غلام‌قادر، مدرس به چاپ رسید. مطبع نولکشور، لکهنو برای اوّلین بار این قصاید را در سال ۱۲۸۰ هجری (مطابق با ۱۸۶۳ میلادی) به چاپ رسانید.

مثل نسخه و طبع مرتضوی این نسخه نیز مبتنی است بر نسخهٔ مطبع حسنی بلکه می‌توان گفت که چاپ جدید او است.

حاشیه‌ها و شرح اشعار نیز همان است که در نسخهٔ چاپی سیّدامیرحسین یا مولوی‌ناصرالدّین وجود دارد. و مثل آنها سال طباعت در پایان قصیدهٔ چهل‌وپنجم یافت می‌شود. در ماه سپتامبر سال ۱۸۷۲ میلادی مطبع نولکشور بار دیگر این مجموعهٔ قصاید را به چاپ رسانید و همان مطبع در سال ۱۸۷۶ میلادی چاپ دیگری را انتشار داد و پس از دو سال یعنی در سال ۱۲۹۵ هجری (مطابق ۱۸۷۸ میلادی) چاپ چهارمین آن چاپخانه انتشار یافت. در سال ۱۸۸۰ میلادی چاپ پنجم قصاید عرفی از مطبع نولکشور منتشر گشت و در سال ۱۸۸۸

همان مجموعه بار دیگر یعنی بار ششم از همان چاپخانهٔ سعادت انتشار یافت. یک سال پیش از آن یعنی در سال ۱۸۸۷ ترجمهٔ انگلیسی از قصاید منتخب عرفی در کلکته به چاپ رسید. چاپ تازه از این قصاید در سال ۱۳۰۸ هجری (مطابق سال ۱۸۹۳ میلادی) از مطبع احمدی‌کانپور، در سال ۱۳۲۲ هجری (مطابق سال ۱۹۰۴ میلادی) از مطبع [۱] قیّومی کانپور، و هم از طبع رزّاقی‌کانپور[۲] و هم از مطبع نولکشور کانپور انتشار یافت. در سنهٔ ۱۹۲۴ میلادی مطبع نولکشور هشتمین بار این قصاید را انتشار داد و قبل از آن در سنهٔ ۱۳۳۴ هجری (مطابق سال ۱۹۱۶ میلادی) چاپ تازه از مطبع مجیدی‌کانپور هم انتشار یافته بود. این نسخه مثل نسخهٔ مطبع احمدی، نسخهٔ مطبع قیّومی، نسخهٔ مطبع رزّاقی، و هم نسخهٔ نولکشوری مشتمل بر همان ۵۱ قصیده، ۲۵ قطعه و دو ترکیب‌بند و ترجیع‌بند است. که اصلاً توسط امیرحسن‌رضوی در سنهٔ ۱۲۶۰ هجری قمری از مطبع حسنی چاپ شده بود. این نسخه ولو که مثل چاپهای دیگر که ناشران مختلف انتشار داده‌اند نقل نسخهٔ مطبع حسنی است ولی به بعضی نسخه‌های دیگر نیز مراجعه شده و بعضی جاها برخی از اختلافها نیز ذکر گردیده است که در نسخه‌های چاپی امیرحسن و مرتضوی یافت نمی‌شود[۳].

در سنهٔ ۱۹۲۴ میلادی شیخ‌مبارک‌علی از لاهور چاپ تازه‌ای از قصاید عرفی انتشار داد و این بار هجدهم بود که آنها در چاپخانه‌های مختلف و جاهای گوناگون در هند انتشار یافته بود. پس از چهار سال که از انتشار این دو نسخه گذشته بود چاپی توسط مطبع نولکشور و شیخ‌مبارک‌علی، در سال ۱۳۴۷ هجری (مطابق ۱۹۲۸ میلادی) مطبع حمیدی‌کانپور چاپ تازه‌ای انتشار داد و در همان سال چاپ تازه‌ای (چاپ نهمین) از مطبع نولکشور هم انتشار یافت.

چندی پیش از سال ۱۹۴۴ میلادی مطبع نولکشور چاپ دهم خویش را انتشار داد و در سال ۱۳۶۳ هجری (مطابق ۱۹۴۳ میلادی) همان ناشر یازدهمین بار قصائد عرفی را به چاپ رسانید[۴] و از آن هنگام هیچ‌یک از چاپهای تازه ازمطبع مذکور انتشار نیافته است. نسخهٔ چاپی قصاید عرفی توسط انوارالمطابع لکهنو و مطبع مسیحی نیز انتشار یافته امّا این نسخهٔ انوارالمطابع به طور خاص برای دانشجویان بود. آخرین مجموعهٔ قصاید عرفی در سنهٔ ۱۹۶۰

۱- در ؟؟؟؟؟ اثر موجود این نسخه به عنوان مرجع ۱۸ مورد استفاده قرار گرفته.

۲- مرجع ۳۳ برای اثر موجود.

۳- در اثر موجود این چاپ نسخهٔ مجیدی به عنوان مرجع ۳۱ مورد استفاده قرار گرفته است.

۴- مرجع ۲۰ در اثر موجود.

میلادی توسط دکتر نعیم‌الدّین در هند انتشار یافت. حقیقتاً این مجموعه‌ای است از ۲۰ قصیدهٔ نادر که وی در خلال گردش در ترکیه در چند نسخهٔ خطی نادر یافت و تحت عنوان "برخی از قصاید غیر معروف عرفی شیرازی" آنها را انتشار داد و به نتیجهٔ تحقیق مزید اشعار اضافی برخی از قصاید معروف عرفی را هم در مجّلهٔ اسلامی علی‌گره (شمارهٔ ژون ۱۹۶۰ میلادی) به چاپ رسانید و پس از دو سال در دسامبر ۱۹۶۲ میلادی برخی از قطعات نادر عرفی را در همان مجّله منتشر کرد. (این همه قصائد و قطعات نادر به استثنای یکی، در نسخ اوّل و پنجم و هفدهم نیز یافت می‌شوند و در این نسخه‌ها آنها صحیح‌تر از آن نقل‌ها هستند که دکتر نعیم‌الدّین در کتابخانهٔ ملّت استامبول و کتابخانهٔ دانشکدهٔ زبان، تاریخ و جغرافی آنقره یافتند.

قصیدهٔ اضافی که به مصرع: «بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار» آغاز می‌شود در نسخ ۱، ۵، ۱۷ نیست و آن حقیقتاً الحاقی و مردود می‌نماید زیرا که آن در مدح برخی از امراء شاه‌حسین گفته شده است و در سرپرستان و حامیان عرفی کسی مربوط به دربار شاه‌حسین نمی‌نماید).

علاوه بر آثار چاپی مذکورهٔ بالا یکی از مثنویهای عرفی مستقلانه انتشار یافته است. این مثنوی عبارت است از شیرین و فرهاد که در مطبع بوستان‌العاشقین در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (مطابق ۱۸۷۸ میلادی) انتشار یافت. (مثنوی دیگر، مجمع‌الابکار، چنانکه گفته شد، در دیوان چاپی شامل است). قسمتی از مثنوی که در هجو گویندگان معاصر و مدح حکیم‌ابوالفتح است وسیلهٔ دکتر نعیم‌الدّین در مجلّهٔ "اسلامک‌کلچر" (جلد ۳۳ شمارهٔ ۴، اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) چاپ شد. سخن راز، منتخبی از اشعار فارسی است که توسط پرفسور ضیاءالحق‌بدایونی گردآوری شده، نیز دارای دو تا از قصاید عرفی است که به مصرع «چهره‌پرداز جهان رخت کشد چون به حمل» و «ز خود گردیده بربندی چه گویم کام جان بینی» آغاز می‌شوند. این اثر چاپی نیز در مقایسهٔ قصاید عرفی مورد استفاده قرار گرفته است.

مراجع دیگر

علاوه بر نسخه‌های خطّی و چاپی از کلیّات عرفی و قصاید و دیوان غزلیّات ، برخی از اشعار غیر معروف و نامه‌های عرفی نیز در سفائن و بیاضهای مختلف، که در کتابخانه‌های گوناگون در هند و ایران نگهداری می‌شوند، هم در تذکره‌ها هم یافت می‌گردند. بیاض شمارهٔ ۱۰۸۸ (کیتولاگ انگلیسی شمارهٔ ۱۰۹۸) در کتابخانهٔ شرقی و عمومی خدابخش بانکیپور، پتنه یکی از همین نوع مجموعه‌ها است. این بیاض به خط زیبا و به اندازهٔ زیادی آراسته است و علاوه بر منتخبانی از نثر و نظم مشتمل بر مخمسی است که به عرفی نسبت داده شده که در جایی دیگر یافت نشد[۱]. در همان بیاض نامه‌ای وجود دارد که عرفی به نظیری نوشته در بارهٔ شامی که نظیری به عرفی تقدیم کرده بود[۲]. بیاض مهمی دیگر که در همان کتابخانه هست دارای شمارهٔ ۱۹۹۵ می‌باشد. این بیاض مشتمل بر نامه‌ای است که خانخانان به عرفی نوشته. و در آن نامهٔ دیگری متعلّق به شال نیز وجود دارد ولی در آن مخاطب نامه شکیبی است، نه که نظیری.

بیاضهای شمارهٔ ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۱۰۳، و ۱۱۰۴ در همان کتابخانه نیز دارای اشعار منتخبهٔ عرفیست. بیاض‌باسطی که در باستان شناسی ایالتی اترپردیش نگهداری می‌شود و دارای چند شعر عرفی است هم، به کار برده شده.

سفینه‌ای به نام مجموعةالشعراء تألیف تسلّی که در کتابخانهٔ تاگور، دانشگاه لکهنو نگهداری می‌شود و در سال ۱۲۲۵ نوشته شده بود مشتمل بر اشعار هم‌وزن و هم قافیهٔ گویندگان مختلف است که اشعار عرفی را هم دارد. که آن نیز مورد استفاده قرار گرفته است. رساله‌ای تحت عنوان «رسالهٔ در جواز شعر» مشتمل بر مقدمهٔ عبدالباقی برکلیّات عرفی است که زینت کتابخانهٔ شخصی این نویسنده می‌باشد.

در درستی دیباچه نهاوندی، آن نیز مورد استفاده قرار گرفته. در حیدرآباد نیز هم برخی از این گونه بیاضها و سفائن یافت می‌شود. مهم‌ترین آنها سفینهٔ شمارهٔ ۲۰۲/۸۰۸۰۶ است با عنوان «مجموعهٔ منشآت و رقعات» که در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه نگهداری می‌شود. این نسخه

۱- این مخمس توسط این نویسنده در مجلهٔ فروغ‌اردو، لکهنو به شمارهٔ ۱۹۶۶ به چاپ رسید. در بیاض اصلی آن را در برگ ۱۴۸۱ (الف) می‌توان دریافت.

۲- در بیاضهای دیگر مخاطب این نامه شکیبی یا ظهوری است.

دارای نامه‌هائی است که عرفی آنها را نوشته یا آنها به او نوشته شده و چند تا از این نامه‌ها با عنوانات زیر هستند.

۱ـ رقعهٔ مولانا عرفی به حسین ثناتی

۲ـ رقعهٔ مولانا عرفی به ظهوری در فرستادن شال

۳ـ مرزا جعفر به مولانا عرفی نوشته[۱].

۴ـ مولانا عرفی به مرزا جعفر نوشته

۵ ـ مولانا عرفی به جهت گم شدن سفینه نوشته

در کتابخانهٔ آصفیه بیاض شمارهٔ ۴۶۱ (نن انشا) نامه‌ای از شیخ علائی به مولانا عرفی است. در همان کتابخانه هر چند اوراق پراکنده است پنج شعر در مدح حضرت علی یافت شد که در سال ۱۱۱۲ هجری توسط محمد زمان نوشته شده بود. این اشعار جای دیگر یافت نشد و مشکوک می‌نماید.

در کتابخانهٔ مولانا آزاد در دانشگاه علی‌گره هم سفینه‌هائی[۲] هست که در آن چند تا از نامه‌های عرفی یافت می‌شد. در ایران هم در کتابخانه‌های مختلف، و جُنگ‌ها و سفینه‌ها و مجموعه‌هائی است که دارای اشعار عرفی و نیز رقعات او می‌باشد. فقط در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران یازده جُنگ و مجموعه است. که در آن رقعات عرفی به حکیم‌ابوالفتح؛ شیخ‌فیضی؛ خانخانان‌عبدالرحیم؛ ملّاظهوری؛ یا حسین ثنائی و به دیگران یافت شده است.[۳] علاوه بر آن تقریباً پانزده جُنگ و مجموعهٔ دیگر در همان کتابخانه منتخبات اشعار عرفی را در بردارد و از آنها چند تا مثل ۳۷۶۵ و ۴۳۱۳ خیلی باارزش هستند زیراکه اوّلاً از حیث قدمت مهم است و ثانیاً دارای کلام شعرا، تا زمان کلیم و صائب است و در ضمن کلام عرفی که از صفحهٔ ۹۶ آغاز می‌یابد، عرفی را "مولاناشیخ‌عرفی" نوشته شده و این روشن می‌سازد که اگر چه اسمش سیّدی‌محمّد بود ولی او حقیقتاً سیّد نبود و با طائفه شیوخ ربط داشت. بیاض بر شمارهٔ ۴۳۲۳ دارای هزلیّات است.

سه قطعه هزلیه که در نسخهٔ چاپی جواهری هم زیر عنوان مطایبه وجود دارد و یک

۱- این نامه در برخی از بیاضهای دیگر نیز یافت شد و در آن نامه‌نویس خانخانان است نه که میرزا جعفر.

۲- بیاض شمارهٔ ۱۶۷ (ذخیرهٔ‌حبیب‌گنج)و شمارهٔ ۸۹۱۰۵۵۲۸ و۲۵۳/۵۰(ذخیرهٔ‌سبحان‌الله)

۳- شمارهٔ ۲۴۶۴، ۲۴۶۵، ۲۵۹۱، ۲۹۴۴، ۲۹۵۰، ۳۰۹۸، ۳۳۴۹، ۴۳۳۲، ۴۷۳۶، ۴۸۶۴، ۴۹۸۰

رباعی و یک قطعه فحش دیگر هم در این بیاض وجود دارد که در جائی دیگر یافت نشد.

در کتابخانهٔ ملّی تهران هم تقریباً بیست جُنگ و بیاض نگهداری می‌شود که دارای آثار عرفی است. از آنها جُنگ به شمارهٔ ۳۴۵۷ دو تا رقعه مربوط به عرفی دارد. جُنگ به شمارهٔ ۲۳۲۷ نقل نامهٔ خانخانان و جواب عرفی را دارد و جُنگ ۲۶۶۲ از این حیث ارزشی دارد که در آن دو شعر که در زیر نوشته می‌شود، به نام عرفی یافت شد که علاوه بر بیاض به شمارهٔ ۱۰۹۸[۱] محفوظ در کتابخانهٔ بانکی‌پور (هند) به جای دیگر یافت نشد.

الماس ره عشق چنان کارگر افتاد — کز دیدهٔ صبرم همه خون جگر افتاد
در بادیهٔ عشق تو از بسکه دویدم — اعضای وجودم همه از یکدگر افتاد

در کتابخانهٔ مجلس سنا دست کم چهار بیاض دارای آثار عرفی است و از آن به شمارهٔ ۴۰ حامل نامهٔ خانخانان است به عرفی. در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد علاوه بر سه نسخهٔ دیوان و کلیّات عرفی (شمارهٔ ۴۹۴۴، ۴۷۱۵، ۹۵۲۸) چهار مجموعهٔ دیگر نگهداری می‌شد که دارای آثار عرفی است و از آنها در (دو تا به شمارهٔ ۴۴۹۳ و ۴۹۵۱ رقعات عرفی به فیضی و خانخانان یافت می‌شود. کتابخانه‌های سپهسالار و ملک که دارای نقل‌های دیوان عرفی هستند سفینه‌ای ندارند که دارای رقعات عرفی باشند. به جهت مجموعی در بیاضها و سفینه‌ها و مجموعه‌ها که در کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شوند، فقط همان چند رقعهٔ عرفی یافت شد که بنده آن را در بیاض‌های کتابخانه‌های هند یافتم. علاوه بر منظومات که در بیاضها به شمارهٔ ۴۳۱۳ و ۲۶۶۲ یافت شد، در بیاض به شمارهٔ ۲۱۰۸ غزلی یافت گردید منسوب به عرفی که در زیر نقل می‌شود.

دمی که لعل تو آلودهٔ شراب شود — مرا ز رقت جان مرغ دل کباب شود
فتاده خال به محراب ابرویت بسجود — چو تبدوی که پرستار آفتاب شود
سواره می‌گذری من ز شوق دیدارت — خوشست حلقهٔ چشمم ترا رکاب شود

۱- در این بیاض مخمسی است دارای پنج بند و این دو شعر در بندهای زیر هستند:

تا دل به تمنای تو عالی گُهر افتاد — صد کشتن اندیشه بهر خطر افتاد
دل نیست که برکوی تو بر یکدگر افتاد — الماس ره عشق چنان کارگرافتاد
کز دیدهٔ صبرم همه لخت جگر افتاد

تا شربت رسوائی عشق تو چشیدم — پیراهن ناموس به شکرانه دریدم
جانا به تو دارم دل و از خویش رمیدم — در بادیهٔ عشق تو از بسکه دویدم
اعضای وجودم همه از یکدگر افتاد.

همه جمال تو را هر کجا که خیمه زند | زمین سرشتهٔ جانش همه کباب شود
به هر چمن که چو آب حیات بخرامی | دهان مرده به زیر زمین پر آب شود
شنیده‌ام که جهان خراب می‌خواهی | به چشم گریه کنم تا جهان خراب شود
به خنده می‌روی و میکشی مرا عرفی | نعوذبالله اگر برستم عتاب شود

همین طور در مجموعهٔ به شمارهٔ ۵۹۹۶ که به ظاهر در قرن یازدهم گردآورده شده و مطالبی به قلم های دیگر برآن افزوده گردیده قصیده‌ای است منسوب به عرفی ولی این هم گفتهٔ عرفی شیرازی نمی‌نماید[۱].این قصیده در زیر نقل می‌شود:

قصیده در اندر رؤیا و مرگ

زان پیش کز کمان قضا ناوک سمّ | بر سینه آید و کندت روح رم (کذا)
نخل حیات ما به‌ره صرصر اجل | از عالم وجود به دروازهٔ عدم
زنهار دل منه بدین پنج روز عمر | با خود خیال کن که کجا رفت باب و عم
شادی مکن به دولت ده روزهٔ جهان | تا کام می‌برند ترا با هزار غم
از ذوق شهد هر که برآن جام لب نهاد | زهرش به لب رسید و نماندش مجال دم
جام جهان نمای که جم را به‌دست بود | زانجام رفت زهر اجل در گلوی جم
مویت سپید گشت و دلت آنچنان سیاه | عمرت به صد رسید و تو در فکر بیش و کم
سوی مزار بگذر و چشم خرد گشای | بنگر که چیست حال بزرگان محتشم
پا بر زمین ز روی ادب نه که گشته خاک | چندین هزار به ز تو در زیر هر قدم
طاعت کن و بسوز گناهان خویش را | تا روز مرگ وارسی از محنت و الم
در روز مرگ دست نگیرد کسی ترا | جز دوستی سرور دین هادی امم
ابن عم رسول خدا مرتضی علی | شاه نجف، امیر عرب، خسرو عجم
شاهی که جبرئیل به درگاه قدر او | خود را همیشه داشته از جملهٔ خدم

۱-این بیاض قدیمی نیست و اشعار به نظر نمی‌آید متعلق به عرفی شیرازی باشد. در همین زمینه عرفی قصیده‌ای در مدح امیرالمومنین گفته که به این مطلع آغاز می‌شود.

چون گرد باد آه ز خاکم کشد علی | بر فرق روزگار نشاند غبار غم

قصیده که در مجموعهٔ ۵۹۹۶ یافت می‌شود در آن قسمت بیاض است که بعداً اضافه شده و از شعر ۱۸ پیدا است که آن در مدح شاه صفی گفته شده پس نمی تواند از عرفی شیرازی باشد.

از لطف اوست حاصل محصول هر دوکون — باشد منافق آنکه نداند ولی نعم
بیش از بنای دهر به سی‌صدهزار سال — بودند مصطفٰی و علی همنشین بهم
دریای رحمتش نزند بر سپهر موج — از ابر نوبهار نریزد بخاک نم
تا فرش خاک بر زبر آب روشن است — تا سایه است مهر برین نیلگون خیم
پاینده باد دولت شاه صفی دین — سلطان با ولایت و سردار با حشم
اعدای دین تو بجهنم کند مقام — جای موالی تو بود روضهٔ ارم
گر بیندم بروز چنین خصم مرتضٰی — گردد ز دیده کور زبانش شود لکم
عرفی بخاک پای کسی سجده کن که او — از طاعت درش شده پشت سپهر خم
میدار چشم برکرم مرتضٰی علی — روزی که گردی از گنه خویش متهم
اوّل بآب چشمه کوثر وضو کند — جبریل اگر بخاک درت گرخورد قسم

علاوه بر سفائن و جُنگها، در میان منتخبات اشعار عرفی در تذکره‌های مختلف برخی از اشعار هستند که جای دیگر یافت نمی‌شوند. تذکره ها و اثرهای تاریخی که منتخبات اشعار عرفی در آن یافت می‌گردند و در تدوین این اثر از آن استفاده شد، به قرار زیر هستند:

(۱) خلاصة‌الاشعار — (۲) عرفات العاشقین — (۳) مجمع‌الخواص
(۴) هفت اقلیم — (۵) اکبر نامه — (۶) منتخب‌التواریخ
(۷) طبقات اکبری — (۸) نفایس‌المآثر — (۹) مآثر رحیمی
(۱۰) میخانه — (۱۱) آتشکده — (۱۲) ریاض‌الشعراء
(۱۳) مجمع‌النفائس — (۱۴) کلمات‌الشعراء — (۱۵) سفینهٔ خوشگو
(۱۶) نتایج‌الافکار — (۱۷) انیس‌العاشقین — (۱۸) مخزن‌الغرائب
(۱۹) منتخبات اللطایف — (۲۰) گنج سخن — (۲۱) خزانهٔ عامره
(۲۲) ید بیضا — (۲۳) مرآة‌الخیال — (۲۴) مجمع‌الفصحا

شرحهای مختلف قصائد عرفی نیز مورد استفاده قرار گرفته که ذیلاً نقل می‌شوند:

(۱) فیض بازار قطب‌الدین فارغ (چاپ‌نولکشور):

نسخهٔ قصائد که نزد فارغ بود، موثّق و مستند نبود و بدین جهت جرح او در بسیاری موارد خالی از اشتباه نیست. ابوالحسن فریدآبادی در ترجمهٔ اثر فارغ آن اشتباهات را دور کرد.

(۲) کارنامهٔ فیض از شفیع سنجعلی (نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده):

شارع ادعا می‌کند که از چند سلسله معانی اشعار از خود عرفی به او رسید.

(۳) شرح الشراح جان افزا از عوض رای مسرت:

دو نسخهٔ خطّی این شرح یافت می‌شوند، یکی در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و دیگری در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده (در کتابخانهٔ خدابخش آن را به عنوان شرح خان آرزو فهرست نگاری کرده‌اند.) شرح خوب و مستند است.

(۴) شرح قصاید عرفی از قلم ملّامنیرلاهوری:

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ خدابخش مورد استفاده قرار گرفته.

(۵) شرح قصاید عرفی از قلم خانخانان:

نسخهٔ قلمی در کتابخانهٔ خدابخش نگهداری می‌شود. واقعاً این شرح میرزاجان (پدر میرزامظهر جان‌جانان، شاعر معروف) به چشم می‌رسد امّا روی غلاف آن را به عنوان "شرح مولاناخانخانان" ذکر کرده که به طور آشکارا غلط است.

(۶) شرح ملّااحمدبن رحیم صفی‌پوری:

نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ خدابخش و نسخهٔ چاپی در کتابخانهٔ ندوةالعلماء ، لکهنو وجود دارد و هر دو مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

(۷) شرح مترجم قصائد عرفی از قلم محمّد ابوالحسن فریدآبادی (چاپ نولکشور):

این ترجمهٔ اردو شرح قطب‌الدّین فارغ است ولی از آن سودمندتر می‌باشد.

(۸) شرح قصاید عرفی از قلم خان آرزو:

نسخهٔ شخصی این نویسنده مورد استفاده قرار گرفت.

(۹) شرح عجیب و غریب از قلم عبدالمجیدخان (شرح در زبان اردو)

برخی از اشعار عرفی به عنوان شاهد در فرهنگ‌ها یافت می‌شود. فرهنگ‌های زیر مورد مطالعه قرار داده شده:

(۱) فرهنگ جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسن انجو: (متأسفانه در این فرهنگ هیچ یک از اشعار عرفی یافت نشد.

(۲) چراغ هدایت تألیف سراج‌الدّین علی‌خان آرزو: دو شعر عرفی در این فرهنگ نقل شده شعر سوم هم که از عرفی است به صائب نسبت داده شده است.

(۳) مصطلحات وارسته چاپ مطبع نولکشور: در این اثر تنها سه شعر عرفی نقل شده.

(۴) بهار عجم (چاپ نولکشور): تعداد زیادی از اشعار و قطعات عرفی در هر دو مجله به طور سند نقل شده و این اشعار در اثر موجود مورد استفاده قرار گرفته است.

چاپ حاضر

چنانکه قبلاً ذکر شد، نسخه‌های خطّی و چاپی مختلف از آثار عرفی مشتمل بر آثار گوناگونی از اشعار او است و اختلاف در تعداد اشعار تا به هزارها می‌رسد. بنابراین ضمیمه‌های IV, III, II, I, تهیه کرده تا اختلافهائی را که در نسخه‌های خطّی و چاپی مختلف وجود دارد، نشان داده شود، از آن روشن خواهد شد که حتی در منظومه‌هائی که در نسخه‌های مختلف یافت شود تعداد اشعارشان یکسان و یکنواخت نیست[۱]. هیچ نسخه‌ای وجود ندارد که مشتمل بر همهٔ منظومه‌ها و اشعار باشد که در نسخه‌های مختلف یافت می‌شوند. حتی نسخه‌هائی که مشتمل بر

۱- حتی اگر تعداد یکسان است لازم نیست که اشعار نیز همان قدر باشد. مثالها وجود دارد که در یک مظومه یک شعر مخصوص از بین رفته است که در نسخهٔ دیگری موجود است که در آن بعضی اشعار دیگر از بین رفته.

بزرگترین تعداد اشعار است فاقد برخی از منظومه‌های مهم می‌باشد[۱].

در چاپ حاضر تلاشها بدین امر مبذول شده که همهٔ منظومه‌های مستند و موجود گردآوری شود و چون نسخهٔ اوّل قدیمی است و هم مشتمل بر بزرگترین تعداد منظومات و اشعار است، آن نسخه اساس قرار داده شد امّا مثل نسخه‌های دیگر این نسخه نیز عاری از غلط نیست و این غلطها را به کمک نسخه‌های دیگر برطرف کرده‌ام و منظوماتی که در این نسخهٔ اساسی نیامده است از نسخه‌های دیگری که دارای آنها هستند شامل کرده‌ام. ترتیب منظومات در نسخه‌های مختلف از یکدیگر جداگانه است. برخی با قصائد آغاز می‌شود و بعضی با غزلیّات، بعضی با مثنویّات و بعضی دیگر با آثار منثور عرفی.

گردآورنده این نسخه را به قرار زیر ترتیب داده است:

بخش نثر مشتمل بر:

۱ـ مقدمهٔ گردآورنده: در این مقدمه فقط کلام عرفی مورد بررسی قرار داده شده و از تدوین کلیّات عرفی بحث شده است.

۲ـ معرفی نسخه‌ها: در این قسمت بخش نثر نسخه‌های مختلف کلیّات و دواوین عرفی و دیگر منابع که در این اثر استفاده شده‌اند آورده شده و آنها را به تمامی معرفی کرده‌ام.

۳ـ خلاصهٔ احوال عرفی: در این قسمت احوال زندگانی عرفی شیرازی را بر مبنای اطّلاعاتی که در تذکره‌های مهم و معاصر یافت می‌شود مختصراً ذکر کرده‌ام، برای احوال تفصیلی به مقالهٔ نویسنده تحت عنوان "حیات عرفی کالحقیقی مطالعه" (به زبان اردو) که در شمارهٔ مارس تا سپتامبر سنهٔ ۱۹۶۷ میلادی در ماهنامهٔ برهان، دهلی چاپ شده می‌توان مراجعه کرد.

۴ـ اقوال تذکره‌نویسان معروف در بارهٔ حیات و آثار عرفی شیرازی: برخی از گفته‌های نویسندگان معاصر راجع به احوال و شخصیّت وی از آثار آنان نقل شده. برای این مقصد گفته‌های علاءالدولهٔ کافی، نظام‌الدّین احمد، ابوالفضل علامی، صادق‌افشار، عبدالباقی نهاوندی، تقی اوحدی، تقی‌الدّین کاشی، عبدالقادر بدایونی، امین‌احمدرازی، عبدالنبی فخرالزمانی نقل شد زیرا آنان اشخاصی هستند که نه تنها معاصر عرفی بودند بلکه بعضی از آنها

۱- اینگونه کسری‌ها در جای خود نشان داده شده است.

با عرفی روابط نزدیکی هم داشتند.

۵ـ دیباچهٔ نهاوندی: این دیباچه بر اساس متن‌هائی که در نسخه‌های ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ و هم در کتابچه‌ای به عنوان "رساله در جواز شعر" که متعلّق به خود نویسنده است و مشتمل بر دیباچهٔ نهاوندی می‌باشد آماده شد.

۶ـ دیباچهٔ ناظم تبریزی: این دیباچه تنها بر نسخهٔ هفدهم مبتنی است زیرا در نسخهٔ دیگر یافت نشد.

۷ـ رسالهٔ نفسیّه: این رساله هر چند که خیلی کمیاب و نادر نیست تنها در نسخه‌های مستند که تعدادشان محدود است یافت می‌شود امّا در همهٔ این نسخه‌ها نه تنها غلطهای استنساخی وجود دارد بلکه حتّیٰ جمله‌ها و فقره‌ها یکسان نیستند و در برخی از نسخه‌ها بعضی فقره‌ها از بین رفته است.

در اثر موجود این رساله از نسخهٔ شمارهٔ ۱ آورده شده که در آن به نظر می‌رسد که این رساله به طور کامل آمده است و همهٔ استنساخ تقریباً همان است که در نسخه‌های سوم و پنجم یافت می‌شود. برای تصحیح آن از نقل‌هائی که در نسخه‌های دوم، دوازدهم، بیست و هشتم و غیره موجود است استفاده شد. نسخهٔ شمارهٔ ۴۴۸۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هم به کار برده شده. این رساله در نسخهٔ چاپی کلیّات عرفی (گردآوردهٔ آقای جواهری) هم وجود دارد ولی کاملاً ناقص است و بسیاری از فقره‌ها در آن یافت نمی‌شود. باز هم برای مقایسه از آن هم استفاده شده است. (این رساله در نسخه‌های کلیّات عرفی در کتابخانهٔ ملک (شمارهٔ ۵۵۸۱)، در کتابخانهٔ ملّی (شمارهٔ ۲۵۹۵)، در کتابخانهٔ آستان قدس (شمارهٔ ۹۵۲۸) هم یافت شد ولی نتوانستم که با آنها مقایسه بکنم).

۸ـ منشآت و مکاتیب: تعداد همهٔ این آثار منثور ۱۳ است. آنها در بیاضهای شمارهٔ ۱۰۹۰، ۱۰۹۸، ۱۹۹۵ و تذکرهٔ محمدعلی تمنّا، که در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه و بیاض شمارهٔ ۸۰۸۰۶، که در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، و بیاض شمارهٔ ۴۶۱ که در کتابخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد و مجموعه‌های شمارهٔ ۸۹۱۰۵۵۲، ۵۰/۲۵۳، ۱۶۷ در کتابخانهٔ مولانا آزاد علی‌گره هم در بیاضها و جُنگها که در کتابخانه‌های ایران[1] نگهداری می‌شوند و هم در نسخهٔ کلیّات عرفی

۱- کتابخانهٔ دانشگاه تهران: مجموعهٔ ۲۴۶۴، مجموعهٔ ۲۴۶۵، مجموعهٔ ۲۵۹۱، کلیّات ۲۹۴۴، جُنگ با شمارهٔ

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

در موزهٔ بریتانیا (نسخهٔ خطی شمارهٔ بیست و هشتم)، یافت شده‌اند[۱]. برخی از نامه‌هائی که به عرفی نوشته شده بنا بر ارزش و اهمیت آن همچنین در این بخش آورده شد. در یکی از این نامه‌ها که دربارهٔ شال نوشته شده نامهای مخاطب در سفینه‌های مختلف گوناگون می‌باشد. در بیاض بانکی‌پور شمارهٔ ۱۰۸۸ نام مخاطب ملّا نظیری است. در بیاض ۱۹۹۳ در همان کتابخانه مخاطب ملّاشکیبی می‌باشد، در بیاض شمارهٔ ۸۰۸۰۶ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه شمارهٔ ۱۰۹۰ در کتابخانهٔ بانکی‌پور، جُنگ ۳۰۹۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران، جُنگ شمارهٔ ۳۳۴۹ در همان کتابخانه، جُنگ شماره ۳۴۵۷ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی و هم در نسخهٔ بیست و هشتم این نامه به ملّاظهوری خطاب شده است.

ولی در مجموعهٔ ۲۵۹۱، محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران نویسندهٔ رقعه مولاناظهوری است و مخاطب مولانا است. این نامه در جُنگ شمارهٔ ۴۸۶۴ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هم یافت شد ولی آنجا نام مخاطب درج نشده و نامه به عنوان زیر آغاز می‌شود.

«رقعهٔ مولانا عرفی نوشته وقتی که شال به جهت وی فرستاده بود.»

همین طور در مجموعه‌هائی که در دانشگاه علی‌گره (هند) نگهداری می‌شوند ودارای این نامه هستند هم اسم مخاطب ذکر نشده و احتمال قوی است که نویسندهٔ این نامه عرفی است و مخاطب ملّاظهوری. همین طور نامه که با جملهٔ «یار فطنت و دوست فطرت» آغاز می‌شود بر طبق بیاض شمارهٔ ۱۹۹۵ در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و جُنگ شماره ۳۰۹۸ در کتابخانهٔانشگاه تهران، بیاض شمارهٔ ۴۴۹۳۵ در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد، در جُنگ شمارهٔ ۴۸۶۴ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران، در منشآت شمارهٔ ۴۰ در کتابخانهٔ مجلس سنا توسط خانخانان نوشته شده اما مطابق بیاض شمارهٔ ۸۰۸۰۶ محفوظ در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد این نامه توسط میرزا جعفر اصفهانی به ملّاعرفی نوشته شده این نامه‌ها هر جا که یافته شده‌اند به طور درست استنساخ

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

۲۹۵۰، ۳۰۹۸، ۳۳۴۹، ۴۳۳۲، ۴۷۳۶، ۴۸۶۴، ۴۹۸۰.

کتابخانهٔ آستان قدس، مشهد: بیاض شمارهٔ ۴۴۹۳، ۴۹۵۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی، تهران: جُنگ شمارهٔ ۳۴۵۷، ۲۳۲۷

کتابخانهٔ مجلس سنا، تهران : منشئات شمارهٔ ۴۰

۱- این نامه‌ها و پاره‌هائی از رسالهٔ نفسیّه در کلیّات عرفی (شمارهٔ ۲۵۹۵) محفوظ در کتابخانهٔجلس شورای ملّی تهران هم موجود است.

نشده‌اند و خیلی غلط دارند. سعی من بر آن بوده است که آنها به درستی انتشار یابند امّا عاری ساختن از هر گونه نقص امکان ناپذیر می‌نماید.

۹ـ پاره‌هائی از آثار منثور دیگر: مقدّمهٔ عرفی بر برخی از فالنامه‌ها که برای اکبرشاه نوشته شده بود در نسخهٔ بیست و هشتم یافت شد. این مقدّمه نه تنها اشتباههای استنساخی فراوان دارد بلکه فقره‌ها و عبارت‌های آن با فقره‌ها و عبارت‌های رسالهٔ نفسیّه و نامه‌های عرفی با هم آمیخته شده. این مقدّمه در اثر موجود تا حدّی که ممکن بود به درستی ارائه شده است. هیچ یک از نقلهای آن در جای دیگر یافت نشد. برخی از نثرپاره‌های دیگر که در همهٔ نسخه‌ها یافت شد نیز در این بخش شامل‌اند. نقل آنها هم جای دیگر یافت نشد.

بخش نظم مشتمل بر:

غزلیّات:

بخش غزلیّات قسمت بزرگ این چاپ را در بر گرفته است. و به طور کلی تعداد آنها زائد از هشتصد و هشتاد است و اشعاری که در آن یافت می‌شود تقریباً ۶۰۰۰ بیت است (۵۹۹۶). این بخش نیز مبتنی بر نسخهٔ دانشگاه لکهنو (نسخهٔ اول) است که تقریباً یکسان و مشابه است به نسخهٔ پنجم که از آنِ این نویسنده می‌باشد و غزلیّاتی که در نسخهٔ موجود آورده شده مورد تأیید نسخهٔ پنجم و دیگر نسخه‌های خطی علی‌الخصوص نسخهٔ دوم، سوم، چهارم، ششم، هفتم، هشتم، دهم، دوازدهم، شانزدهم، هفدهم (نسخهٔ ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی)، بیست‌ودوم، بیست‌وسوم، بیست‌وپنجم، بیست‌وششم، بیست‌وهفتم، بیست‌ونهم، سی‌وپنجم و سی‌وششم قرار گرفته است. نسخه‌های دیگر مثل نسخهٔ خطی مجلس سنا (شمارهٔ ۳۰۵) که دکتر مهدی بیانی آن را از خط سراینده دانسته‌اند، و نسخه‌های چاپی غلامحسین جواهری و نولکشوری (نسخهٔ نهم و یازدهم) و چند نسخهٔ دیگر که در کتابخانه‌های رضا و خدابخش نگهداری می‌شوند، هم برای مقایسه و تصحیح اشعار به کار برده شده‌اند.

برخی از غزلیّاتی که در دو نسخهٔ مذکور در بالا (نسخهٔ اول و پنجم) و نیز در نسخهٔ هفدهم یافت نشد از دیگر نسخه‌های خیلی مهم مثل نسخهٔ سوم و دهم و بیست و هشتم گرفته

شده‌اند[۱]. از جمله این غزلها تنها ۵۷۶ غزل انتشار یافته و باقیمانده بیش از سیصد غزل نادر و کمیاب هستند[۲]. که تنها در بعضی نسخه‌های مهم و مستند یافت شدند. صحّت و درستی همهٔ این غزلیّات به چاپ نرسیده مورد توثیق این واقعیت قرار گرفته که بسیاری از آنها لااقل در بیش از پنج نسخهٔ خطی یافت شدند که اعتبار آن به خوبی مسلّم است در بارهٔ مقایسه و اختیار نمودن درست‌ترین شکل اشعار به نسخه‌های سوم و چهارم و پنجم و دهم و هفدهم و سی‌وپنجم و سی‌وششم اهمیّت و ارزش زیاده داده شده که نسبت به نسخه‌های دیگر دارای غلطهای کمتری هستند.

بخش غزلیّات ناتمام و اشعار گوناگون از غزلیّات و قصائد:

در نسخه‌های اول، پنجم، هشتم و هفدهم[۳] بخش جداگانه‌ای وجود دارد که در آن اشعار غزلهای ناتمام و تنها ابیات غزلیّات گردآوری شده. در همهٔ این چهار نسخه برخی از اشعار مجرد قصاید و قطعات در پایان قصاید نیز یافت شدند و در نسخ هشتم و هفدهم برخی از اشعار

۱- به طور مثال غزلی که با مصراع «اینکه آرایش صورت نبود پیشهٔ ما» آغاز می‌شود فقط در نسخه‌های دهم و بیست‌وهشتم یافت شد و بر بنای آنها آورده. همین طور غزلی که با مصراع «ز خوان نطق چو دادی غذای جان مرا» فقط در نسخه‌های دهم و هفدهم یافت شد، و غزلیّاتی که با مصرع‌های زیر آغاز می‌شود: (۱) «نه چنان پرده زده ذوق نگاه تو مرا» (۲) «ای دل منشین ، خیز که بیباک تو تنها» (۳) «شب آمد مرا سامان بیارائید محفلها» تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد. همچنین غزلی که با مصراع: «من به راهی می‌روم آنجا قدم نامحرم است» آمده، تنها در نسخهٔ دهم یافت شد. غزلی که با مصراع: «بختی که مرا لب بلب جام رسد نیست» در نسخه‌های دهم و هشتم یافت شد. غزلی که با مصراع: «فتنه را از جلوه سروت پی شرمنده است» در نسخه‌های هشتم و هفدهم یافت شد. غزلیّاتی که با مصرعهای زیر آغاز می‌شود: (۱) «شاهین ناز از پس عمری هوا گرفت» (۲) «وای آن شکسته بالی که در آشیان بماند» (۳) «تو حسن خود چه شناسی چنانکه باید بود» (۴) «خوش زبانی شب به کنج خانقه در کار بود» تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شدند. غزل با مصراع «دل کز نظر شد آن صنم آفتاب نام» تنها در نسخهٔ دهم یافت شد. غزل با مصراع: «چند چون اهل آبرو در پی آبرو روم» فقط در نسخه‌های چاپی نولکشور و جواهری یافت شد.

۲- فهرست مصرعها که با آنها این غزلیّات آغاز می‌شوند می‌توان در ضمیمهٔ ا دید. این ضمیمه نشان دهندهٔ غزل‌های مختلف است و هم تعداد اشعار در آنها که در نسخه‌های چاپی و خطی مختلف یافت می‌شوند. شماره‌های آن پس از ستون چهارم سر این بیان قرار دارد. نسخه‌های چاپی آن شمارهٔ ۹ (چاپ تهران) و شمارهٔ ۱۱ (چاپ نولکشور) و مقایسهٔ اشعار تحت این ستونها با ستون چهارم از این بیان عکس روش از غزلیّات چاپ شده را تهیه کند.

۳- نسخهٔ اوّل محفوظ در دانشگاه لکهنو؛ نسخهٔ پنجم محفوظ در کتابخانهٔ شخصی این نویسنده؛ نسخهٔ هشتم محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران؛ نسخهٔ هفدهم محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد.

معمیّات نیز یافت می‌شود. درست مثل نسخهٔ اوّل، که اساس نسخهٔ حاضر است، و نسخهٔ پنجم که علاوه بر چند لفظ در چند شعر از نسخهٔ اوّل اختلافی ندارد، همهٔ این گونه ابیات متفرّق و غزلهای ناتمام در این بخش جداگانه اثر حاضر گردآوری شده است. برخی از این نوع اشعار متفرق که بجز تذکره‌ها در جای دیگر یافت نشده نیز در این بخش جا داده شده است. در نسخه‌های یکم و پنجم، این اشعار بر طبق الفبائی ترتیب داده نشده امّا در اثر حاضر آنها بر طبق الفبا گردآوری شده‌اند.. اشعاری که تحت عنوان «معمیّات» در نسخه‌های هشتم و هفدهم یافت شدند و در نسخه‌های اوّل و پنجم از جمله اشعار متفرّق یافت می‌شوند، پس از قطعات آورده شده‌اند.

بخش قصاید:[۱]

تعداد مجموع قصاید در اثر حاضر ۸۸ است دارای ۳۵۳۳ بیت. برای این بخش هم نسخهٔ اول اساس قرار داده شده و همهٔ ۸۴ قصیده که در این نسخه و نیز در نسخهٔ پنجم یافت می‌شود در اثر حاضر آورده شده. این ۸۶ قصیده مشتمل بر همهٔ ۵۲ قصیدهٔ چاپی است که در چاپهای جواهری و کشوری و حسنی و غیره وجود دارد و هم شامل ۱۸ قصیده است که دکتر نعیم‌الدین آنها را انتشار داده است.

بدین ترتیب در اثر حاضر ۱۶ قصیدهٔ تمام یا ناتمام که با مصرعهای زیر آغاز می‌شوند (که همهٔ آنها در نسخه‌های اوّل و پنجم و هفدهم و در بعضی نسخه‌های دیگر یافت شدند)[۲] قصایدی هستند که تاکنون به چاپ نرسیده‌اند.

۱ـ ای صبحدم که ناصیهٔ شاه‌روزگار	در مدح شهنشاه جلالدین اکبر
۲ـ دوش در پردهٔ نشیب و فراز	در منقبب امیرالمومنین علی‌ابن ابی‌طالب کرم الله وجهه
۳ـ بسکه از ذوق تماشای تو می‌رقصد نگاه	در مدح شهنشاه اکبر
۴ـ زهر را در جام هجران می کنم	قصیدهٔ ناتمام ـ اسم ممدوح پیدابیست

۱- این بخش شامل جلد دوم اثر حاضر است که بعداً چاپ خواهد شد. همین طور بخش‌های دیگر کلیّات عرفی هم شامل جلد دوم هستند.

۲- بنگرید به ضمیمهٔ II در جلد دوم این اثر که نمایانگر قصاید در نسخه‌های خطی و چاپی مختلف است .

۵ ـ دراین هوا سزد از فیض اعتدال بهار	اسم ممدوح پیدا نیست
۶ـ زهی نگاه تو شاهین فتنه را پرواز	قصیده در مدح حکیم ابوالفتح یا عبدالرحیم‌خانخانان
۷ـ جهان ز شمع جمال که شد چنین پر نور	قصیده در مدح شهنشاه جلالالدین اکبر
۸ ـ این سخن مدعی که می‌سنجی گناهست و گناه	قصیده ناتمام ـ نام ممدح معلوم نیست
۹ـ ای سایهٔ همای تو معمار روزگار	قصیدهٔ ناتمام ـ نام ممدوح ظاهر نمی‌شود
۱۰ـ ای خیال غمزه‌ات نشترشکن در چشم خواب	قصیده ناتمام بدون اسم ممدوح
۱۱ـ تا به سیل فتح شستی گرد آشوب مصاف	قصیده ناتمام ـ نام ممدوح ظاهر نیست
۱۲ـ دل خرسند از غم شادمان است	قصیده ناتمام ـ اسم ممدوح پیدا نیست
۱۳ـ پای طاووس طبیعت به حنا بستم باز	قصیده اخلاقی می‌نماید
۱۴ـ وقت آن شد که دگر بار سفر بربندم	قصیده ناتمام ـ اسم ممدوح ظاهر نیست
۱۵ـ مرحبا این همه توفیق زمین بوسی شاه	اسم ممدوح ظاهر نیست
۱۶ـ ای مسند جلال تو بالا نشین عرش	قصیده ناتمام در نعت سیدالمرسلین

علاوه بر این هشتادو شش قصیده که در بالا ذکر شد دو قصیدهٔ دیگر که به مصرعهای زیر آغاز می‌شود:

۱ـ بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار

۲ـ بهار رفت خزان آمد و گذشت جوانی

که توسط دکتر نعیم‌الدین بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ دانشکدهٔ زبان وتاریخ و جغرافی، آنقره، نسخهٔ کتابخانهٔ ملّت، استامبول و نسخهٔ کتابخانهٔ موزه قونیه انتشار یافتند، نیز در این اثر آورده شده است. از این دو قصیده که به مصراع: «بیا که دیدهٔ نرگس ز خواب شد بیدار» آغاز می‌شود اگر چه در نسخه‌های ترکیه یافت شده ولی این نویسنده آن را در نسخه‌هائی که در هندوستان یا ایران نگهداری می‌شود نیافت. علاوه بر این از بیت سی‌وسه[1] پیداست که این در مدح کسی که «انیس شاه‌حسین» بوده گفته شده و عصر شاه حسین قبل از دورهٔ عرفی شیرازی بود ممکن است که این اثر عرفی کمانگر تبریزی باشد که قبل از عرفی شیرازی مدّاح شاه‌طهماسب

۱- جلیس مسند عزّت انیس شاه‌حسین — که خلق روی زمین را به اوست استظهار

بود. این قصیده با قید اثر مردود عرفی در اثر موجود وارد شده است.

قصیدهٔ دیگر که با مصراع: «بهار رفت و خزان آمد و گذشت جوانی» آغاز می‌شود هم اگر چه در نسخه‌ای در ایران یا هندوستان یافت نشد امّا شعر زیر غمّاز فطرت عرفی است و آن را نباید رد کرد:

برای نان چو سگان بر درت نیامده‌ام　　کجا تعلّق جانی، کجا تملّق نانی

این قصیده در اثر حاضر آمده است امّا با قید «اثر مشکوک». در نسخه‌ای از کلیّات عرفی (شمارهٔ ۲۵۹۵) که در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی علاوه بر نامه‌های کمیاب و نادر و رسالهٔ نفسیّه، بر ورق ۴۴[۱] قصیده‌ای هم یافت می‌شود با قوافی «انتظار و ناگوار و امیدوار» و ردیف «گره». این قصیده هم نادر است و جز در نسخه‌ای که در کتابخانهٔ رضا نگهداری می‌شود در جای دیگر دیده نشد. این قصیده نیز به عنوان «اثر مشکوک» در اثر حاضر وارد شده است.

علاوه بر قصائد کمیاب و چاپ نشده که در بالا ذکر شد، تعداد اشعار برخی از قصاید که قبلاً انتشار یافته‌اند در اثر موجود بیشتر از آن است که در نسخه‌های چاپی یافت می‌شوند. به طور مثال در قصیدهٔ «ترجمةالشوق» در نسخهٔ چاپی تعداد اشعار ۱۸۳ است ولی بر اساس نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم در اثر حاضر تعداد آنها ۲۲۴ می‌شود. همین طور در قصیدهٔ «زبدةالالهام» در چاپ جواهری تعداد اشعار فقط ۸۷ است (و در چاپهای هندوستان فقط ۷۷ می‌باشد) امّا در اثر موجود تعداد اشعارش به ۱۰۴ می‌رسد. اشعار اضافی در این قصیده نه تنها در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم یافت شد، بلکه دکتر نعیم‌الدّین آنها را در دو نسخهٔ خطی در استانبول نیز یافته و در مجّلهٔ علوم اسلامیهٔ علی‌گره (شمارهٔ ژوئن ۱۹۶۰ میلادی) انتشار داده است.

بخش قطعات:

در نسخهٔ اوّل، ۶۹ قطعه در بخش قطعات وجود دارد و هشت پاره‌های دیگر در بخش اشعار متفرّق پس از قصاید یافت می‌شود. هشت پاره‌های دیگر در نسخهٔ هفدهم و یکی در کتابخانهٔ موزهٔ قونیه هم یافت شد علاوه بر این در بیاض ۴۳۱۳ در دانشگاه تهران یک قطعه

۱- اوراق ماقبل این نسخه افتاده‌اند و با آنها ابیات ابتدائی این قصیده هم ضایع شده و با نبودن آنها نمی‌توان گفت که ممدوح کدام است.

فحش هم یافت شد ولی در این منظومات چند رباعی و چند منظومهٔ دیگر نیز وجود دارد. بدین طریق چاپ موجود دارای ۷۶ قطعه است. پس از انتشار ۳۴ قطعه توسط دکتر نعیم‌الدین به همراه مقاله‌اش که در مجلهٔ علوم اسلامیهٔ (دسامبر ۱۹۶۲ میلادی) انتشار یافته (که از آن جمله ۳۳ پاره‌ها بر نسخهٔ دانشگاه عثمانیه «نسخهٔ هفدهم» مبتنی است) حالا اغلب این قطعات کمیاب و نادر نیست و تنها قطعاتیکه از اشعار زیر آغاز می‌شود تاکنون انتشار نیافته است.

۱ـ ای بتان مارا که از جور شما ناشکیبایی یکی صد می‌شود
۲ـ عنایت تو چنان زد صلای معموری که در دیار محبت دل خراب نماند
۳ـ هوای مدح که بازم به معز پیچانست که صد بهشت گل عطسه‌ام بدامانست
۴ـ آداب پیاله دادن تو افغان که نه هشت دامن پاک
۵ ـ بر فراز اشهبی کز جملهٔ انعامهاست هم عنان بودم زمانی بایکی از دوستان
۶ـ کسی‌که معنی اوهست فرح صورت‌بین به پست کردنم او را فلک برانگیزد
۷ـ دوش در بزم چند دخترکی از ذکر ذکر در میان آمد
۸ ـ دریا دلا ز بی مددیهای روزگار دارم دلی که سوزدم از شرم آن دهان

قسمت معمیّات که دارای بیست‌وشش منظومه است در اثر موجود بعد از قطعات جا دارد.

بخش ترکیب‌بند و ترجیع‌بند:

معمولاً یک ترکیب‌بند که با شعر:

«نوای مدح که سنجی دلا مبارک باد ترانهٔ نفس نغمه‌زا مبارک باد»

آغاز می‌شود و یک ترجیع‌بند دیگر که شعر اولینش:

«ای حسن تو برتر از چه و چون سبحان‌الله ز حسن بی چون

در نسخه‌های خطی عرفی یافت می‌شود و در مجموعه‌های چاپی هم فقط این دو منظومه وجود دارد. این امر باعث شگفتی است که در نسخه‌های یکم و پنجم که بزرگترین تعداد اشعار را در بر دارد ترجیع‌بند مذکور بالا به طور ترکیب‌بند وجود ندارد. اگر بندهایش به طور پاره‌های قصاید موجود هستند. در آن نسخه ها ترکیب‌بند دیگری که ناتمام و ناقص است[۱] و

۱- این منظومه مشتمل بر تنها یک بند و چهار بیت است لذا به ظاهر آن ترکیب‌بند و نیز ترجیع‌بند می‌تواند

تنها یک بند کامل و چند شعر دارد، یافت می‌شود. در نسخه‌های هشتم و هفدهم ترجیع‌بند دیگری با سیزده بند که با مصراع: «گفتی که دلش ز غصه چون شد» آغاز می‌شود نیز یافت می‌گردد. در اثر حاضر همهٔ این چهار منظومه که یکی از آنها ناقص و ناتمام است آورده شده است.

بخش مثنویات:

علاءالدولهٔ کافی در نفایس‌المآثر بیان کرده است که عرفی در پیروی و تقلید نظامی پنج مثنوی را به سرودن آغاز کرده بود امّا تنها سه منظومهٔ این نوع را به پایهٔ تکمیل رسانید. حالا سه مثنوی مکمل که معمولاً یافت می‌شود مجمع‌الابکار، خسرو شیرین و ساقی‌نامه است. از جملهٔ این مثنویها مجمع‌الابکار در دیوان چاپی نولکشور و هم کلیّات چاپی جواهری شامل است.

خسروشیرین، چنانکه ذکر شد، توسط مطبع بوستان‌العاشقین به طور جداگانه انتشار یافته و نیز جزء چاپ جواهری است.

ساقی‌نامه اولین بار در نسخهٔ جواهری چاپ شد. در این همه نسخه‌های چاپی تعداد اشعار خیلی کمتر از اشعاری است که در این منظومات در نسخه‌های خطی مستند یافت می‌شود[۱]. علاوه بر این مثنویها، منظومه‌ای که قسمت اولینش مثل مثنوی و بخش آخرین مثل ترجیع‌بند است [۲] در چند نسخهٔ معتبر مثل نسخهٔ هشتم (نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران)، نسخهٔ هفدهم (نسخهٔ دانشگاه عثمانیه)، نسخهٔ بیست‌وششم (محفوظ در ذخیرهٔ سبحان‌الله در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره)، نسخهٔ بیست‌وهفتم (محفوظ در ذخیرهٔ قطب‌الدین در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره)، نسخهٔ بیست‌وهشتم (نسخهٔ موزهٔ بریتانیا) و نیز در مجموعهٔ قصاید عرفی که در کتابخانهٔ دانشگاه لکهنو نگهداری می‌شود، یافت می‌گردد و برخی از اشعار آن در

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

باشد امّا چون مصراع دوم از بیت: «بندی از مدح غایبانه شنو» نشان می‌دهد که این بیت آخرین بند نمی‌تواند باشد، از این امر روشن است که آن قسمتی از ترکیب‌بند است.

۱- در چاپ جواهری مجمع‌الابکار ۱۰۷۸ بیت در بر دارد. شیرین و فرهاد دارای ۲۸۱ بیت و ساقی‌نامه ۴۸ بیت دارد. در چاپ نولکشور مجمع‌الابکار دارای ۱۳۶۴ بیت است.

۲- در نیمهٔ این منظومه که به طور مثنوی است ، گویندگان معاصر را هجو گفته است و نیمهٔ آخر که به صورت ترجیع‌بند است در مدح حکیم ابوالفتح می‌باشد. دکتر نعیم‌الدین بر اساس نسخهٔ هفدهم تنها نیمهٔ اول را در اسلامک‌کلچر (انگلیسی) حیدرآباد (شمارهٔ اکتبر ۱۹۵۹ میلادی) انتشار داده است.

نسخهٔ دوم (محفوظ در ذخیرهٔ حبیب‌گنج در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره) هم وجود دارد. همهٔ این چهار مثنوی بعد از تصحیح متن از کمک همه نسخه‌های خطی و چاپی که در آن یافت می‌شوند، در اثر حاضر آورده شده است و در آنها تعداد اشعار بدین طور است:

(۱) مجمع‌الابکار ..... ۱۴۲۶ بیت

(۲) خسروشیرین ..... ۴۳۱ بیت

(۳) ساقی‌نامه ..... ۱۹۵ بیت

(۴) هجویهٔ معاصرین.. ۱۱۰ بیت

علاوه بر این چهار مثنوی ، در دو نسخهٔ خطی مستند کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره که به توسّط سیّدکرم‌الله (نسخهٔ سوم) و عبدالجبّار (نسخهٔ بیست و هفتم) استنساخ شده، چند پاره‌های دیگر از مثنویات دیگر نیز یافت شد و در چاپ حاضر آورده شده[۱]. تعداد مجموع اشعار این پاره‌ها ۲۱۸ است.

بخش رباعیّات:

رباعیّات عرفی در نسخه‌های چاپی دیوان و کلیّات او وجود دارد امّا تعداد آنها در نسخهٔ چاپی نولکشور تنها ۲۱۱، در نسخهٔ چاپی جواهری فقط ۱۹۲، و در نسخهٔ چاپی بمبئی فقط ۲۱۶ است. در چاپ حاضر بر اساس منظومات این نوع که در نسخه‌های مختلف، بخصوص در نسخه‌های اول و پنجم و هشتم و هفدهم یافت شدند و نیز در سفائن و جُنگ‌ها وجود دارد، ۴۰۲ رباعی گنجانده شده و بدین طریق در این چاپ در حدود ۱۸۶ رباعی دیگر آمده است که تا کنون به چاپ نرسیده است.

بخش منظومات متفرق و پراکنده:

در پایان اثر حاضر دو منظومهٔ کوتاه وجود دارد که به شکل نسخه‌های خطی در کتابخانهٔ خدابخش پتنه و کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد یافت شد. همچنین پنج منظومهٔ دیگر که در نسخه‌های یکم و پنجم و هفدهم در بخش مربوط به قصاید پس از قصائد وجود دارد نیز در این

۱- ممکن است که این پاره‌ها از مثنویات اکبرنامه، لیلی‌مجنون و غیره باشند که عرفی در پیروی خمسهٔ نظامی بسرودن آغاز کرده بود و نتوانست به پایان ببرد.

بخش آورده شده است. منظومهٔ اولّین مخمسی است که در بیاض شمارهٔ ۱۰۸۸ (محفوظ در کتابخانهٔ خدابخش) یافت شد و از مصراع: «تا دل به تمنای تو عالی گهر افتاد» آغاز می‌شود. به طور مخمس این منظومه در جای دیگر یافت نشد ولی دو بیت که بر آن مصرعها چسبیده شده‌اند در جُنگ شمارهٔ ۲۶۶۲ (محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی،تهران) نیز یافت شد و در زیر نقل می‌شود:

الماس ره عشق چنان کارگر افتاد　　کز دیدهٔ صبرم همه لخت جگر افتاد

در بادیهٔ عشق تو از بسکه دویدم　　اعضای وجودم همه از یکدگر افتاد

(این اشعار غزل می‌نمایند که عرفی در تضمین حافظ شیرازی.[۱] سروده باشد و بعداً بر آن مصراعها چسبیده آنرا مخمس ساخته باشد). منظومهٔ دیگر در مدح امیرالمؤمنین حضرت‌علی(ع) در نسخه‌ای مشتمل بر چهار ورق که در کتابخانهٔ آصفیه تحت شمارهٔ ۲۵۱۴ نگهداری می‌شود یافت شد. این منظومه توسط محمدزمان‌ذاکر در سال ۱۱۱۲ هجری قمری استنساخ شد. اعتبار این منظومه مثل منظومهٔ قبلی مورد توثیق از منابع دیگر، خصوصاً دواوین و کلیّات عرفی، قرار نگرفته است. پنج منظومهٔ دیگر که در نسخه‌های اول و پنجم و هفدهم یافت شد طوری هستند که نمی‌توان آن ها را درجه بندی کرد زیرا آنها نه ابیات غزل هستند، نه پاره‌های قصیده و نه قطعات (زیرا که آنها دارای مطلع هستند و مطابق قول قیس رازی «قطعه» مطلع ندارد) لذا آنها در بخش منظومات متفرّق آورده شده‌اند.

چاپ حاضر روی هم رفته مشتمل بر ۱۴۱۷۰ بیت است به این طور:

۱ـ غزلیّات	۵۹۹۵	"
۲ـ غزلیّات ناقص و دیگر اشعار مجرد	۶۱۵	"
۳ـ قصائد	۳۵۳۳	"
۴ـ قطعات	۳۷۹	بیت
۵ ـ معمّیات	۳۴	"
۶ـ چهار ترکیب‌بند و ترجیع‌بند	۳۹۹	"
۷ـ مثنویات	۲۳۸۰	"

۱- مطلع غزل حافظ بدین طور است:

پیرانه سرم، عشق جوانی به سر افتاد　　وان راز که در دل بنهفتم، بدر افتاد

(الف) مجمع‌الابکار	۱۴۲۶	"
(ب) خسرو شیرین	۴۳۱	"
(ج) هجو گویندگان معاصر	۱۱۰	"
(د) ساقی‌نامه	۱۹۵	"
(ه) مثنویهای دیگر	۲۱۸	"
۸ ـ رباعیّات	۸۰۴	"
۹ـ منظومه‌های دیگر	۳۱	"

چنانکه قبلاً ذکر شده، باستثنای چند، تقریباً همهٔ منظومه‌ها و اشعار لااقل در سه نسخهٔ بسیار مهم پیدا می‌شوند و به عقیدهٔ این نویسنده او در یافتن سراغ چهارده‌هزار و اندکی شعر که در کلیّات عرفی گردآوردهٔ سراجا شامل بود و مسودات آن بعداً به دست ناظم تبریزی رسیده و بر اساس آن، او کلیّات عرفی را بار دیگر ترتیب داده[1]، موفّق شده است، به عنوان مقایسه نسخه‌های خطی و چاپی گوناگون که قبلاً ذکر شده و مورد استفاده قرار داده شده‌اند (تعداد این نسخه‌ها تقریباً ؟؟؟؟؟ می‌باشد) و برای اختیار نمودن درست‌ترین شکل هر گونه توجه مرعی شده امّا غلطهای همهٔ این نسخه‌های خطی و چاپی آنقدر زیاد هستند که با آنکه بهترین تلاشها در این راه به خرج داده شده، برخی از اشعار و جمله‌های نثر نیز هستند که حالا هم مفهوم آنها روشن نمی‌شود.

در نسخهٔ موجود پاورقی‌ها به دو صورت درست شده است. پاورقی‌های اوّل به طرف آن اشعار اشاره می‌کنند که در تذکره‌ها و بیاضها در تحت انتخاب کلام یافت می‌شوند یا در جُنگ‌ها به طور اسناد ذکر شده‌اند. چنین اشعار علاوه بر اظهار مقبولیّت شاعر اصالت آن غزلها را که دارای آن اشعار باشند ثابت می‌کنند. پاورقی‌های دیگر روشنگر اختلافات نسخ در نسخه‌ها و سفینه و تذکره‌های مختلف هستند. سعی شده که اختلافهای همهٔ نسخه‌های مهم در این پاورقی‌ها جا یابند تا خوانندگان محترم بتوانند مشخص کنند که نسخه‌های متعدّد چه قرأت‌ها را دارند و قرأتی که قبول کرده شد در کدام نسخه یافت می‌شود.

۱- ناظم تعداد اشعار نسخهٔ خودش را پانزده هزار بیت گفته است.(قسمت ششم، صفحهٔ ۱۲۴، سطر ۱۰)

بخش نثر

قسمت سوم

خلاصهٔ احوال عرفی شیرازی

۱ـ اسم ... سیّدی محمد حسین

۲ـ لقب ... جمال‌الدین

۳ـ تخلص ... عرفی

۴ـ زادگاه ... شیراز (در کوچه سختویه نزدیک محلهٔ قصاب‌خانه)

۵ ـ سال پیدایش ... ۹۶۳ هجری قمری

۶ ـ ورود به هندوستان ... در شهور ۹۹۲ هجری قمری از راه دریا

۷ـ رسیدن به فتح پورسیکری دارالحکومت شهنشاه اکبر ... ۱۹ ربیع‌الاول سنهٔ ۹۹۳ هـ. ق.

۸ ـ رسیدن به دربار اکبری ... قبل جمادی الاول سنهٔ ۹۹۷ هـ. ق.

۹ـ ممدوحین عرفی در هندوستان - (الف) حکیم ابوالفتح (ب) عبدالرحیم خانخانان
(ج) شهنشاه اکبر (د) شاهزاده سلیم

۱۰ـ وفات در مرض اسهال در لاهور به تاریخ ماه شوال سنهٔ ۹۹۹ هـ. ق. (هجدهم امرداد)

۱۱ـ تدفین (عارض) در مقبرهٔ میر حبیب‌الله، لاهور

۱۲ـ انتقال استخوانهای عرفی به مشهد و بعد نجف اشرف توسط میر صابر اصفهانی در سنهٔ ۱۰۲۷ هـ. ق.

۱۳ـ تاریخ انتقال استخوانهای عرفی از هند به نجف اشرف به گفته رونقی همدانی : بکاوش مژه از هند تا نجف

۱۴ـ تدفین در نجف اشرف؛ ... مابین دیوار حصار نجف و مقام حضرت صاحب‌الزمان در زمینی که مجیره گویند. در سنهٔ ۱۰۲۸ هـ. ق.

خلاصهٔ احوال عرفی شیرازی

احوال عرفی شیرازی تقریباً در همهٔ تذکره‌های مهم که از اواخر قرن دهم تا کنون نوشته شده‌اند یافت می‌شود. معاصرین وی یا تذکره نویسان که آثار خود را پس از درگذشت عرفی به پایان رسانیده‌اند خودشان عرفی را دیده یا احوالش را از کسانیکه او را دیده بودند بهم رسانیدند و ظاهراً در بیانات این تذکره‌نویسان معاصر یا قریب‌العهد او نبایستی هیچ گونه اختلافی روی دهد امّا واقعاً این طور نیست. اختلافات در میان تذکره‌نویسان اولیه در مورد احوال عرفی و شعر و اندیشه‌های او منجر به ایجاد داستانهای بی‌سروته و بیهوده در بارهٔ او شده و تذکره‌نویسان بعدی بدون اینکه آنها را مورد بررسی دقیق قرار دهند به شیوهٔ مخصوص خود نه فقط تکرار آن داستانها را کردند بلکه بدون هیچ گونه اشاره یا دلیلی فقط برای اینکه داستانها را هر چه جالب‌تر و زیباتر ارائه کنند در آن چیز ها افزودند که می‌توان آن را «کردار کشی» نامید[۱].

در زمان عرفی چندین تذکره و آثار دیگر نوشته شده بودند که انتظار می‌رفت که در آن مطالب درستی دربارهٔ عرفی خواهد بود. این جور کتابها که سرفهرست قرار دارد، بدین قرار است:

(۱) نفایس‌المآثر (تألیف علاءالدوله کافی)

(۲) طبقات اکبری (تألیف خواجه نظام‌الدین احمد)

(۳) اکبر نامه و آیین اکبری (تألیفات ابوالفضل علّامی)

(۴) هفت اقلیم (تألیف امین احمد رازی)

(۵) منتخب التواریخ (تألیف ملّاعبدالقادر بدایونی)

۱- مثلاً داستان عشق عرفی به شاهزادهٔ سلیم شاهنوازخان که آثار خودش آفتاب جهان نما بعد از صد سال فوت عرفی تألیف کرد اول کسی است که ذکر عشق عرفی به شاهزادهٔ سلیم کرده است و آن را اتهام گردانیده. بعد شاهنوازخان فقط واله داغستانی (مؤلف ریاض‌الشعرا)، ابوطالب تبریزی (مؤلف خلاصة‌الافکار) و حسین قلی‌خان عاشقی (مؤلف نشترعشق) نویسندگانی هستند که تأیید قول شاهنوازخان کرده‌اند ولی ایشان هم این را فقط اتهام قرار داده‌اند. در قرن موجود شبلی نعمانی در جلد سوم شعرالعجم این داستان مهمل را تشهیر کرد. همین طور در بارهٔ مرگ عرفی شاهنوازخان و عاشقی نوشته‌اند که به عشق شاهزادهٔ سلیم متهم کرده مسموم ساختند. واله داغستانی و ابوطالب تبریزی نیز مرگش را نتیجهٔ حسد حسّادش قرار داده‌اند. امّا همهٔ تذکره‌نویسان معاصر سبب درگذشت او را مرض اسهال قرار داده‌اند و چیزی مربوط به داستان عشق و در نتیجهٔ آن مسموم شدن عرفی ننوشته‌اند.

(۶) مجمع‌الخواص (تألیف صادقی افشار)
(۷) درج‌النفایس (تألیف شیخ منوّربن عبدالکریم)
(۸) خلاصة‌الاشعار (تألیف تقی کاشی)
(۹) عرفات العاشقین (تألیف تقی اوحدی)
(۱۰) مآثر رحیمی (تألیف عبدالباقی نهاوندی)
(۱۱) میخانه (تألیف عبدالنبی فخرالزمان)
(۱۲) نظم گزیده (تألیف محمد صادق ناظم تبریزی)
(۱۳) بزم‌آرا (تألیف علی‌بن محمود الحسینی)
(۱۴) نتایج‌الشعرا (تألیف عبدالرحیم کلامی)
(۱۵) مجالس المؤمنین (تألیف ملانورالله شوشتری).

احوال عرفی در همهٔ آثار نویسندگان معاصر او به استثنای مجالس‌المؤمنین یافت می‌شود.

بعلاوه، دیباچه‌هائی که توسط عبدالباقی نهاوندی و ناظم تبریزی بر کلیّات عرفی نوشته شده از جمله مهم ترین مراجع احوال زندگانی عرفی به شمار می‌رود. بر طبق اطلاعاتی که از این مراجع به دست می‌آید عرفی شیرازی به یک خانوادهٔ برجستهٔ شیرازی بستگی داشت. نام پدر بزرگش جمال‌الدین سیّدی و به لقب چادرباف معروف بوده. اسم پدرش زین‌الدین علی بلوی بود و به منصب وزارت داروغهٔ شیراز انتصاب داشته است.

دربارهٔ سنهٔ ولادت عرفی همهٔ تذکره‌نویسان خاموش هستند امّا اکثریت آنها اتفاق دارند که او در سن سی‌وشش سالگی درگذشت. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که او در سنهٔ ۹۶۳ چشم به جهان گشوده باشد. در بارهٔ اسم عرفی هم اختلافاتی در بیانات تذکره‌نویسان معاصر وجود دارد. تقی اوحدی نام او را جمال‌الدین سیّدی نوشته و عبدالباقی نهاوندی سیّدی محمد ضبط کرده است و عبدالنبی فخرالزمانی نام واقعیش را محمّد حسن می‌نویسد. در این صورت می‌توان حدس زد که نام اصلیش سیّدی محمدحسن و لقبش جمال‌الدّین باشد[۱]. در مورد

۱- از لفظ «سیّدی» گمان نباید کرد که او سید علوی بوده. در جُنگ نمرهٔ ۳۷۶۵ که در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود او را «شیخ عرفی» نوشته‌اند و همین حقیقت است. بندرابن خوشگو و دیگران که او را سیّد نوشته‌اند اشتباه کرده‌اند.

تخلّص وی، که عرفی باشد، عبدالباقی نهاوندی آورده‌است که پدرش وزیر داروغهٔ شیراز بوده لذا بنابر مسئولیتهای شرعی و عرفی که پدرش به عهده داشت او برای خودش تخلّص عرفی پیش گرفت. دربارهٔ احوال عرفی در شیراز همین قدر اطلاعات به دست آمده که او با مستعدّان شیراز و دیگران مثل وحشی بافقی به بحث و مباحثهٔ شاعرانه می‌پرداخت و بدین ترتیب او توانسته قدرت و توانائی خود را در طبع‌آزمائی هرچه بیشتر به معرض نمایش گذارد.

به علاوه او از هوش و استعداد علمی خوبی برخوردار بوده و خط نسخ، خوب می‌نوشت و در موسیقی و ادوار هم به قدر وسع دخالت داشت و در اشعار زیر خودش به این طرف اشاره کرده:

فغان ز خامهٔ عرفی که کمترین طغراش　　شکست خامهٔ مانی و کلک یاقوتش

خراب زمزمهٔ تازهٔ توام عرفی　　که عقل ازین نفس تازه مست می‌گردد

خراب معرفت عرفیم که هر سخنش　　به شهر قدس ادیب عقول می‌گردد

نامه‌ام داده نشان از چمن گلشن وحی　　خامه‌ام کرده زبان در دهن شاهد راز

و اگر بیان خانی‌خان (مؤلف منتخب‌اللباب) را درست فرض کنیم که می‌گوید: عرفی شیرازی آنقدر طبع رسا داشت که در شروع ایام از تحصیل علم و درس از اکثر کتب متداوله فارغ شده او فارغ التحصیل دروس متداوله بود. به علاوه از خود کلام عرفی برمی‌آید که در علوم عقلیه مهارت کامل داشته و بر افکار حکیمانهٔ خود ناز می‌کرده چنانکه گوید:

زهر هنر که زنم لاف امتحان شرط است　　بیازمای، مکن پیش از امتحان انکار

بلی کلیمم و کاذب نبوتم، کو نیل؟　　بلی خلیلم و ناپخته دعوتم، کو نار؟

در مورد استادان عرفی از بیانات تقی اوحدی همین قدر معلوم می‌شود که او به مولانا حسین کاشی ارادت داشت و پیشرفتی که در آغاز کار در هنر شعر به دست آورد مرهون تربیت مولانای مزبور بوده امّا پس از ورودش به هند حکیم‌ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خانخانان در تربیتش کوشیدند.

در طول حیات عرفی در ایران مطلبی از احوال عرفی از نویسنده‌ای به دست نیامده ولی از کلام عرفی پیداست که او به تهران و نیز به نجف اشرف رفته است. چند قصیدهٔ غیر معروف در مدح اعضای خانوادهٔ صفوی مثل شاه‌اسماعیل دوم و شاهزادهٔ پری‌خانم یافت می‌شود و از آن می‌توان استنباط کرد که او در پایتخت (اصفهان) هم بوده است.

در مورد ورود عرفی به هند روایات معاصرین با هم اختلاف دارند ولی درست همان است که عبدالباقی نوشته. یعنی تشجیع و تشویق امرای هند اوّل او را به دکن آورد و بعد او به فتح پور سبکری رسید. سبب به دکن آمدن او نه فقط این است که از راه دریا، دکن از شیراز نزدیک‌تر است بلکه قبل از ورودش هموطنش حکیم فتح‌الله شیرازی (که بر طبق بیانات قدرت‌الله شوق، مؤلف «جام‌جهان‌نمای» عرفی مبتنی او بود) در آن سرزمین اقامت داشت ولی متأسفانه وقتی که عرفی به دکن رسید، فتح‌الله شیرازی از دکن به فتح‌پور رفته بود.

در دکن عرفی در احمدنگر اقامت داشت ولی به گفتهٔ امین‌احمدرازی، مؤلف هفت اقلیم: «درآن ولایت او را ترقی چنان که باید دست نداد. لاجرم متوجهٔ هند گردید[۱].»

و در تاریخ ۱۹ ربیع‌الاول سال ۹۹۳ هجری قمری (مطابق ۱۰ /ماه مارس سنهٔ ۱۵۸۵ میلادی) به فتح پورسبکری رسید و به گفتهٔ عبدالقادر بدایونی «بیشتر از همه با شیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب آمد ... و آخر بنابر وضع قدیم شیخ که با هر کس هفته‌ای دوست بود در میانه شکر آبها افتاد و او به حکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد» در آن زمان بر طبق توصیهٔ حکیم ابوالفتح عرفی قصایدی در مدح عبدالرحیم خانخانان گفت و هم در آن هنگام به دربار اکبر و شاهزاده سلیم راه یافت. پس از درگذشت ابوالفتح در سال ۹۹۷ هجری قمری عرفی به خانخانان پیوست و این رابطه تا واپسین دم حیات عرفی ادامه داشت.

وی اواخر ایام عمر خود را در لاهور به سر برد و در آنجا نیز مورد حسادت برخی حاسدان قرار گرفت [۲] و بر طبق بیانات ابوالفضل مرگ او در همان شهر در سال ۹۹۹ هجری قمری در ماه امرداد به تاریخ هجده اتفاق افتاد. عبدالباقی نهاوندی هم آنرا مورد تأیید قرار داده

۱- تقی کاشی به خلاف این نوشته که : «مدتی در احمدنگر رحل اقامت انداخته در آن دیار مسکن گزید و مردم آن دیار چون به استعداد و قدرت وی در شاعری پی بردند، لوازم تعظیم و تکریم وی را به جای آوردند. به خیال این نویسنده بیان امین‌احمدرازی درست است. زیرا که هنگام ورود عرفی به دکن در احمدنگر حکمران آن یا کسی دیگر مربی علم و فضل نبود.

۲- عرفی در دو منظومهٔ هجویهٔ خود به این دوستان منافق اشاره کرده است.

می‌نویسد: «به تاریخ شوال ۹۹۹ در لاهور دار فانی را وداع گفت». در مورد درگذشت عرفی تذکره‌نویسان انواع روایتها و حکایتها را آورده‌اند. بعضی می‌گویند که حسودان وی، او را زهر داده و برخی فیضی را متهم به قتل او می‌کنند و بعضی می‌گویند به علّت عشق وی به شهزاده سلیم او را مسموم کردند. امّا از بیانات معاصرانش این داستانها بی‌سروته و لغو می‌نماید و واقعیت تنها همین قدر است که او به مرض اسهال درگذشت و در هنگام مرگ سی‌وشش سال داشت.

در مورد تدفین وی همهٔ تذکره‌نویسان اتفاق دارند که در لاهور صورت گرفت امّا کشن چندر اخلاص در تذکرهٔ خود «همیشه بهار» اضافه کرده که وی در مقبرهٔ حبیب‌الله به خاک سپرده شده. امّا این تدفین وی موقّتی بود و در سال یک هزار و بیست‌وهفت هجری استخوانهای او به نجف اشرف انتقال داده شد و بر طبق بیان عبدالنبی فخرالزمانی این کار را میرصابراصفهانی انجام داد. بندرابن‌خوشگو در اثر خود «سفینهٔ خوشگو» در این امر اطلاعات زیادی بهم رسانیده و بر طبق بیان وی کسی که استخوانهای عرفی را به نجف رسانید، اوّل آنها را برای دو ماه در مشهد مقدس به امانت گذاشت پس از آن به نجف اشرف انتقال داد و بر طبق بیانات رشیدکاشی سیدحسن‌حسینی‌نقیب‌النقبای آنجا در سال یک‌هزاروبیست‌وهشت، آن استخوانها را بیرون از حصار نجف به جایی که به نام بحیره معروف است و خرید کردهٔ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود مابین دیوار حصار نجف و مقام صاحب‌الزمانی به خاک سپرد. و خواسته بود که عمارتی هم بر او ایجاد کند.

احوال مذکور در بالا مبنی بر بیانات تذکره نویسان معاصر است و خوانندگان گرامی می‌توانند آنها را در صفحات آینده به طور مشروح مورد مطالعه قرار دهند. تذکره‌نویسان بعدی برای زیب داستان چیزهای ساقط از اعتبار بر این واقعات مستند افزودند که از آن جمله داستان عشق عرفی به شاهزاده سلیم است. همهٔ این داستانها را این نویسنده در یکی از گفتارهای خود مورد بررسی دقیق قرار داده که می‌توان در اثر اردوی او به نام «عرفی شیرازی» مورد مطالعه قرار دهند

در بارهٔ مشرب عرفی و عقاید مذهبی او روایات گوناگونی انتشار یافته است. کسانی هستند که اورا ملحد و دشمن خدا قرار داده و دیگران سعی می‌نمودند که مذهب او را شیعه یا سنّی ثابت کنند. او در عنفوان جوانی به بیماری آبله مبتلا شد محمودطرقی در بارهٔ او رباعی زیر

راگفت[۱]:

دی زین بلو جامه به ماتم بدرید — کایام بروی عرفی ملحدرید
از آبلهٔ فرنگ ای همنفسان — دیگر نتوان جمال سیّدی را دید

پس از مرگش ملّاعبدالقادر بدایونی سال وفاتش را در فقرهٔ «دشمن خدا ۹۹۹ هجری = ۶۰۵ +۳۹۴ دریافت. همین طور شیرخان لودی در مراةالخیال (که دویست سال پس از وفات عرفی نوشته) داستانی آورده است که از آن تشیّع عرفی ظاهر می‌شود و در زمان حال آقای غلامحسین‌جواهری در دیباچهٔ خودش بر کلیّات عرفی هم در آن داستان تحریف کرده تشیع عرفی را ثابت می‌کند. بر خلاف این هر دو شادروان آقای منظور حسین موسوی استاد سابق دانشگاه دهلی، که خودش شیعهٔ اثنا عشری بود بر مبنای شعر زیر:

کز جهان در یثرب آرم روی و در گوش آیدم — «مرحبا[۲] یاامتی» از مرقد مولای من

عرفی را از اهل تسنن می‌شمرد و محقّق بزرگ هندوستان آقای قاضی‌عبدالودود، که خودش را ملحد می‌گفت، هم بر مبنای نبودن ذکر عرفی در مجالس‌المؤمنین و چند مورد دیگر با آقای موسوی اتفاق نظر دارد.

نویسندهٔ این مقاله این روایات را به خاطر نیاورده سعی کرده است که مسلک عرفی را در آثار منظوم و منثور او بجوید و به این نتیجه رسیده که الحاد و دشمنی با خدا فقط اتهامی است بر این شاعر بزرگ و توانا. زیرا که در بسیاری از اشعارو پاره‌های نثر که همه در آثار او موجود است پیداست که عرفی نه فقط موّحد بلکه پیرو شرع اسلام هم بود و پیروی بزرگان دین و صاحبان عرفان را برای رسیدن به منزل حقیقت لازم می‌دانست چنانچه در اشعار زیر در یک قصیدهٔ معروف خود گفته:

نگنجد نور خورشید ازل در ظرف هر دیده — به آب دیدهٔ مردان نگر تا عکس آن بینی
تو خفّاشی، ز نور مه قیاس نور خورمی‌کن — ترا سود این بود، گر نور خوربینی زیان بینی
نظر از پیشگاه شرع بر کاخ حقیقت کن — تو کژ اندیشی، آن بهتر که صدر از آستان‌بینی

۱- میخانه: (ترتیب دادهٔ احمد گلچین معانی)، چاپ تهران در سنهٔ ۱۳۴۰ هجری شمسی، صفحهٔ ۹۵۶

۲- در خیال آقای موسوی این شیوهٔ تخاطب به اهل تسنّن بستگی دارد. نویسندهٔ این مقاله نمی‌داند که آقای موسوی تا چه حد درست گفته. او این قول آقای موسوی را از شاگردش دکتر شریف حسین قاسمی، رئیس بخش فارسی در دانشگاه دهلی شنیده است.

قصاید غرّای او در نعت سیّدالمرسلین صل‌الله و علیه و سلم و منقبت امیرالمؤمنین و امام المتّقین علی‌ابن ابی‌طالب هم شاهد هستند که او شخصی مذهبی و پیرو شرع اسلام بود و از قصیدهٔ دیگر که با این مطلع آغاز می‌شود:

کردم ز شراب ناب توبه　　وز کردهٔ ناصواب توبه

پیداست که در سنّ سی‌سالگی[۱] او از باده نوشی و دیگر منهیات توبه کرده. مسئلهٔ شیعه بودن یا سنّی در کلامش مبهم است[۲] و در خیال این نویسنده او فقط مسلمان بود. بالاتر از تشیع و تسنّن وبه طبقهٔ اهل عرفان بستگی داشت چنانکه از رسالهٔ نفسیه و قصاید و غزلیّات و هم از مثنویّات روشن است . تعظیم همهٔ ادیان مشربش و جستجوی حقیقت و تلاش حق (مطابق اصول دین اسلام) مسلکش بود و صدها شعر او بر این دلالت می‌کنند و فقط چند تا از آنها اینجا نقل می‌شود.

عاشق هم از اسلام خراب است و هم از کفر　　پروانه چراغ حرم و دیر نداند

****

اهلیت عرفی زهمین یاب که‌او را　　درمذهب و ملّت به کسی جنگ نبوده‌ست

****

دعای بی اثری دارم و هزاران حیف　　مگر مرا به تهی دستی دعا بخشند

****

عرفی دم نزعست و همان مستی تو　　آیا به چه مایه بار بستی تو(کذا)
فرداست که دوست نقد کونین بدست　　جویای متاعست و تهی دستی تو

****

یارب بر عفوت به پناه آمده‌ام　　سرتابه قدم غرق گناه آمده‌ام
چشمی به کرم بخش کز غایت شوق　　بی‌دیده به امّید نگاه آمده‌ام

****

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کزپس‌مردن　　مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند

۱- سی سال زنفس معصیت زاد　　اکنون دهدش سراب توبه

۲- مدح حضرت علی و دیگر افراد خانوادهٔ رسول ثبوت تشیّع یا تسنّن نیست زیرا که هر دو فرقهٔ این بزرگان دین را محترم دارند و شعرای هر دو مسلک قصایدی در مدح ایشان گفته‌اند.

****

از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر باغبان　　با یاسمن ورزم ادب تعظیم شمشادش کنم

****

کردار عرفی هم مسأله‌ای است مورد اختلاف. تقی‌الدّین کاشی می‌نویسد که: «جماعتی که وی را دیده‌اند و به صحبت او رسیده گفته‌اند مردی خوش طبع و ظرافت دوست بود». فیضی هم مدّاح اخلاق او هست و دربارهٔ آن در یکی از نامه ها نوشته[۱]:

«به حق دوستی که ازین عظیم‌تر سوگندی نمی‌داند که به بلندی و وفور قدرت و ایجاد معانی و چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقّت نظر فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده و از تهذیب اخلاق چه گوید که از خاکی نهاد شیراز ذاتی می‌باشد نه کسی ...»

ولی‌ابوالفضل، خواجه نظام‌الدین و در پیرویش ملاعبدالقادر بدایونی و عبدالنبی فخرالزمانی او را صاحب عجب و نخوت و خودبینی و ملزم به بی‌ادبی و زبان طنز گشودن در حق پیشینیان دانسته و عبدالباقی نهاوندی هم در این زمینه اشارتی کرده است .

نویسندهٔ این مقاله در اثر خودش در زبان اردو به عنوان «عرفی شیرازی» در این ضمن بحث کرده است و به این نتیجه رسیده که «خودبینی» و «زبان طنز گشودن در حق باستانیان» هم تهمتی است بر عرفی. در آن دور شاهنشاهی که بیچاره شاعر نمی‌توانست که چیزی جز مدح آقای خودش بگوید اگر کسی پیش ممدوحان خود به این طور نغمه سرا می‌شود:

من مدح گرم لیک نه هر جائی و طامع　　گردن نه نهم منّت هر بذل و کرم را
دستان نزند بلبل من بر گل هر شاخ　　باید گل خورشید مراین صوت و نغم را
یک منعم و یک نعمت ویک‌منّت‌ویک‌شکر　　صد شکر که تقدیر چنین راند قلم را
گر جاهلی آوازه دهد این چه ترانه است　　حاجت ببر از پیش، چه بسیارو چه کم را
گویم که برو، ژاژمخا، بادمپیما　　این پایه مسلّم نبود حاتم و جم را
سلطان و گدا در طلب جامه و نان اند　　تا باز بگیرند جسد را و شکم را
ممکن هنرش چیست، بیک در طلبیدن　　عیبش چه، بهر در شدن ایثار نعم را
یارب مده این عیب که زحمت بدهم باز　　در یوزهٔ این زشت براهین و حکم را

****

۱- بحواله شعرالعجم، جلد سوم، صفحهٔ ۹، این نویسنده با وجود تلاش نتوانست که این نامه را پیدا کند.

شکر طالع کند و چون نبود شکر گزار — آن یک اندیش که چشمش به تو افتاد اول
صله نپذیرد این حسن طلب نشماری — خود تو دانی که چها کرده به امّید و امل
او که پروانهٔ قدر است نسوزد زین نار — او که عمّامهٔ عرش است نیفتد به وحل
صله برهان گدائی و ستایشگری است — بر ثنا گسترت این آیه مبادا منزل
آنچه دادی و دهی گر چه بمعنی صله است — صلهٔ دوستیش باد نه مدح و نه غزل

بیچاره چاکران و مصاحبان هرجائی و طامع از این طور کلام جز خودبینی و غرور چه توانند فهمید؟ حق این است که هر آنچه مایهٔ غرور و خودبینی شمرده شده حقیقتاً اظهار شرافت نفس و مناعت و نمونهٔ فخریه نگاری است که در آن عرفی حتی از خاقانی گوی سبقت برده. این هم درست است که عرفی در حق باستانیان زبان طنز گشوده ولی این هم از لوازم فخریه نگاری است. در ادب فارسی و حتی خاقانی که برای زبان طنز گشودن در حق او عرفی را مطعون کرده‌اند مجرم این جرم است به حدّی که بر حسّان‌بن ثابت، صحابی رسول مقبول در شعر زیر زبان طنز گشوده است:

رشک نظم من خورد حسّان ثابت را جگر — دست نثر من زند سحبان و ایل را قفا

و در قصیدهٔ دیگر رودکی و عنصری را ریزه‌خور خوان خود قرار داده است:

شاعر ساحر منم خوان معانی مراست — ریزه‌خور خوان من رودکی و عنصری

و در هندوستان امیرخسرو دهلوی و نظامی گنجوی را هدف طنز قرار داده گفته است:

دبدبهٔ خسرویم شد بلند — زلزله در گور نظامی فکند

و معاصر عرفی ابوالفیض فیضی در حق خسرو گفته:

بود اگر در هند خسرو طوطی شکرشکن
حالیا من در سخن گویی ازو شیرین ترم

و بعد از عرفی طالب آملی خود را پیمبر سخن و سنایی و خاقانی را امّت خودش خوانده.

پیمبر منم معجزات سخن را — سنایی و خاقانی از امتانم
کلیم‌الله دانشم بی‌تکلّف — کلام‌الله نطق نازل نشانم

حقیقت همین است که در شعر فارسی فخریه نگاری فنی است و مطابق این فن مقصود تعلّی تذلیل کسی دیگر نباشد. اگر همین طور است چرا فقط عرفی را هدف ملامت می‌سازند و

از دیگران مثل خاقانی، خسرو، فیضی، طالب و غالب دهلوی صرف‌نظر می‌کنند؟

در مورد سبک عرفی همین قدر می‌توان گفت که تذکره‌نویسان معاصر او را «مخترع طرز تازه» قرار داده‌اند که امروز به نام سبک هندی معروف است و ایجاد زیبایی در سخن توسط کاربرد استعارات و کنایات و ترکیبهای قشنگ و زیبا و ایجاد معنی باریک و دقیق و لطیف و توجّه بر معنویّت و افکار بلند از جمله خصایص آن طرزی است که عرفی ایجاد کرده و نمونه‌های آن در همهٔ اصناف سخن عرفی، مخصوصاً در قصاید و غزلیّات می‌توان دریافت کرد.

حالا که همهٔ سخنهای وی پیش خوانندگان گرامی است، تبصره کردن بر آن گونه، حدس زدن در بارهٔ افکار و اندیشه‌های او خواهد بود.

پایان

بخش نثر

قسمت چهارم

اقوال تذکره نویسان در بارهٔ حیات و شاعری مولانا عرفی

«مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میانهٔ مردم معتبر است .... و این طور شهرتی که او را بهم رسیده، هیچ یک از امثال و اقوام او را به هم نرسیده و نخواهد رسید».

عبدالباقی نهاوندی

«شعر زیبای تو رخشنده‌تر از لؤلؤی تر نظم غرّای تو پاکیزه‌تر از آب زلال»

تقی‌الدّین کاشی

«شاعری است عالی مقام، ساحری معجز کلام، گوهری خجسته نظام که مخترع طرزی است تازه با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه ..... الحق از شهرت و تازه‌گوئیها به منزلی رسیده که بالاتر از آن ممکن نیست».

تقی اوحدی

«او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می‌خرند.»

عبدالقادر بدایونی

اقوال تذکره نویسان معاصر

۱ـ علاءالدوله کافی قزوینی[۱] «اصلش از شیراز است و بیشتر در آنجا نشو و نما یافته و طبع سلیمش به اقسام شعری موافق است و حالا که سنهٔ ست و تسعین و تسعماته هجری است در سلک هم‌صحبتان جالینوس‌الزمانی مقرب حضرت الخاقانی حکیم ابوالفتح گیلانی انتظام دارد. و همیشه سخنان بی‌نظیر ازو سر می‌زد و پنج کتاب همچو خمسهٔ نظامی بنا کرده می‌گوید و سه کتاب از آن گفته والحق نیکو گفته. این چند بیت از نتایج طبع وقّاد اوست.[۲]»

۲ـ خواجه نظام‌الدین احمد[۳] «جوانی بود صاحب فطرت و فهم عالی داشت و اقسام شعر نیکو گفتی. امّا از بس عجب و نخوت پیداکرده بود از دلها افتاد و به پیری نرسید و در عنفوان جوانی به مرض اسهال درگذشت. او دیوان شعر و مثنوی دارد. بر سبیل یادگار این چند بیت ازو تحریر یافت».

۳ـ امین احمد رازی[۴] «شاعری شهد کلام شیرین سخن بود و نظمش عذوبت سلسبیل و نثرش خاصیت فرات و نیل دارد. جزالت با سلاست آمیخته و لطافت با متانت جمع آمده.

نظمش اندر هر عبارت جنّتی آراسته　　نثرش اندر هر اشارت عالمی پرداخته

و او ابتداءً از بندر جرون به دکن وارد شد. در آن ولایت او را ترقی چنانکه باید دست نداد

۱- نفایس المآثر: نسخهٔ علی‌گره؛ نسخهٔ دیگر درکتابخانهٔ رضا، رامپور، ورق ۱۱۲ (ب)

۲- اشعار نتیجه راکه در تذکره‌ها یافت می‌شوند در پاورقیهای صفحات غزلیّات و قصاید و قطعات و رباعیّات می‌توان دید.

۳- طبقات اکبری، جلد دوم ، صفحهٔ ۴۸۹ (مطبوعهٔ ایشیاتک سوسائتی، کلکته (هندوستان)

۴- هفت اقلیم، الاقلیم الثالث ، صفحهٔ ۱۴۸ (مطبوعهٔ ایشیاتک سوسائتی، کلکته (هندوستان)

لاجرم متوجه هند گردید. مسیح‌الدین حکیم‌ابوالفتح در نقطهٔ اول بر حقیقتش آگاهی یافته به تربیتش پرداخت و به تدریج ریاض احوالش از این نوع التفات حکمت پناهی نضارت یافته به ساحری در شاعری نام برآورد و چون شجر اقبال حکیم مزبور به صرصر فنا بر کنده شد، سپهسالار عبدالرحیم خانخانان در استرضای خاطرش کوشید و شهرتش بیش از بیش گشت. و در آن اثنا احوالش مسموع باریافتگان حضرت شاهنشاهی گردید، در سلک بندگان خاص انتظام یافت و پس از چند روز به مرض اسهال نقش حیاتش از صفحهٔ روزگار شسته شد. این دو رباعی را در وقت رحلت گفته:

عرفی دم نزعست و همان مستی تو — آخر به چه مایه بار بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف — جویای متاع است و تهی دستی تو
یارب بر عفوت به پناه آمده‌ام — سر تابه قدم غرق گناه آمده‌ام
چشمی به کرم ببخش کز غایت شوق — بی‌دیده به امّید نگاه آمده‌ام

اگر چه اشعار نیک بسیار دارد اما بنا بر اختصار به قلیل اکتفا کرده شد. آنچه نوشته می‌شود برهان این دعوی و مصداق این معنی است.»

۴ـ عبدالقادر بدایونی[۱] «جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و اقسام شعر نیکوگفتی امّا از بس عجب و نخوت پیداکرداز دلها افتاد و به پیری نرسید اول که از ولایت به فتح‌پور رسید بیشتر از همه با شیخ‌فیضی آشنا شد والحق شیخ هم با او خوب پیش آمد و در این سفر اخیر تا قریب انک در منزل شیخ می‌بود و مایحتاج‌الیه او از وی به هم می‌رسید و آخر بنابر وجه قدیم شیخ که به هر کس هفته دوست بود در میانه شکر آبها افتاد و او به حکیم‌ابوالفتح ربطی پیدار کرد و از آنجا به تقریب سفارش حکیم به خانخانان مرتبط شد و روز به روز او را هم در شعر و هم در اعتبار ترقی عظیم روی داد. روزی به خانهٔ شیخ فیضی آمد. چون سگ بچه‌ای را به شیخ مخلوط دید، پرسید که این مخدوم‌زاده را چه نام است. شیخ گفت «عرفی» او در بدیهه گفت «مبارک[۲] باشد» و شیخ بسیار درهم و برهم شد اما چه فایده.

او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب

۱- منتخب التواریخ، جلد سوم صفحات ۸۶ - ۲۸۵، مطبوعه ایشیاتک سوسائتی از بنگال، کلکته
۲- مبارک اسم پدر فیضی بود.

فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرّک می‌خرند. به خلاف شیخ فیض که چندین زرهای جاگیر صرف کتاب و تذهیب تصانیف خود ساخته و هیچ کس بدان مقید نمی‌شود مگر همان یک سواد که خود به اطراف فرستاده. مصرع "قبول خاطر و لطف سخن خداداد است" دیوان اشعار و مثنوی دارد در بحر مخزن‌اسرار که مشهور آفاق است. این چند بیت بر سبیل یادگار ازو تحریر یافت.»

۵ ـ ابوالفضل علّامی[۱] «شایستگی از ناحیهٔ گفتار او می‌تابد و فیض‌پذیری از سخن او پیداست. از کوتاه‌بینی در خود نگریست و در حق باستانیان زبان طنز گشود. غنچهٔ استعداد نشگفته پژمرد.»

«هجدهم[۲] ـ عرفی شیرازی رخت هستی بربست. دری از سخن‌سرائی برگشوده‌بودند. اگر در خود ننگریستی و زندگی را به شایستگی سپردی و زمانه لختی فرصت دادی، کار او بلند شدی، در این نزدیکی این رباعی برسنجیده بود.

عرفی دم نزعست و همان مستی تو — آخر به چه مایه بار بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف — جویای متاعست و تهی دستی تو

۶ ـ صادقی افشار، کتابدار شاه عباس کبیر[۳] «از شیراز است و طبع خوبی دارد. در هر فن بی‌نظیر است به مخزن اسرار شیخ نظامی جواب گفته لیکن پیش از آنکه به انجام رساند وفات یافته است. در اواخر عمر به هندوستان رفته مدّتی در آنجا ماند و عاقبت در لاهور وفات یافت. دیوان کامل دارد و جملهٔ اهل نظم، اشعار دلفریب وی را پسندیده‌اند. این رباعی از اوست:

عرفی دم نزعست و همان مستی تو — آخر به چه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف — جویای متاعست و تهی دستی تو

و از قصاید اوست .... »

۱- آئین اکبری ،صفحهٔ ۱۹۶ (مطبوعهٔ مطبع اسماعیل ، دهلی)
۲- اکبر نامه، جلد سوم، صفحهٔ ۶۲۳ (مطبوعهٔ مطبع نولکشور، لکهنو)
۳- تذکرهٔ مجمع‌الخواص (به زبان ترکی جغتایی ترجمهٔ دکتر عبدالرسول خیالپور، مطبوعهٔ چاپ خانهٔ اختر شمال، تبریز، سال ۱۳۲۷ هجری شمسی)

۷ـ تقی‌الدین کاشی [۱] «مولانا عرفی ـ بغایت خوشگو و ظریف طبع و درست سلیقه است و از اقران قیدی و مولانا قدریست و بلکه به صفای ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم بر سایر شعرای فارسی امتیاز تمام دارد و جماعتی که وی را دیده‌اند می‌گویند که به رعنائی و خودرائی، علم اشعریت بر می‌افرازد و دقیقه‌ای از دقائق ظرافت و خوش طبعی نسبت به مستعدان فرو نمی‌گذارد. انشاءالله‌تعالی چنانکه کسب شاعری نموده و به سبب فطرت ذاتی در آن فن ترقی حاصل کرده سلامت نفس نیز پیدا کند. چه طبع سلیم را نفس سلیم می‌باید و این چند بیت از انتخاب اشعار آن جناب است ...»

«مولانا عرفی [۲] بغایت خوشگو، لطیف‌طبع و خوش سلیقه است و از اقران مولانا قدری و قیدی است بلکه به صفای ذهن سلیم و ذکاء و طبع مستقیم بر سایر شعرای فارسی امتیاز تمام دارد و گاهی به گفتن قصیده نیز مبادرت می‌نماید و در آن وادی معنی خوب و ابیات بلند گفته. امّا جماعتی که وی را دیده‌اند و با او مخالطت نموده می‌گویند در این اوقات به رعنائی و خودرأیی علم اشعریت بر می‌افرازد و دقیقه‌ای از دقایق خوش طبعی و ظرافت نسبت به مستعدان فرو نمی‌گذارد و انشاءالله چنانکه کسب شاعری نموده و به سبب حیلهٔ تمام در آن فن مرتبه‌اش از دیگران افزوده، سلامت نفس نیز پیدا کند که طبع سلیم را نفس سلیم می‌باید. اما مزاح و هزل و ظرافت بر اقوال و افعال مضحک اقدام نمودن است و آن بر دو معنی بود. چون مزاح شیرین و لطیف باشد و طبایع از آن فرح یابند و به خنده آیند حتی آن کس که نسبت به وی ظرافت کند این قسم مزاح جایز است زیرا که از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌وعلیه‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دیگر نفوس کامله این معنی به کرّات به ظهور رسیده و شرحش در کتب تواریخ مسطور است و بنااست براین گفته (الهزل‌فی‌الکلام‌کالملح‌فی‌الطعام). اما با وجود این نقصانی دارد و آن، این است که قدر و وقع مزاح کننده در نظر مردم خصوصاً نسبت به .... نقصان برد چنانکه سلمان فارسی امیرالمؤمنین علیه السلام را در وقت آنکه به زبان هسته خرما بر وی زدی، گفت دوم آن است که ظرافت را به مرتبه‌ای رساند که از آن زیان دینی و دنیوی از مال و جاه و غیر آن پدید آید و آن معنی منهیت از جمله ..... امّا اشعار غزل و قصیدهٔ مولاناعرفی آنچه به فقیر رسید کمال عاشقی و حالت سوختگی از آن ظاهر است و از شیوهٔ مدحش نهایت

۱- خلاصة‌الاشعار، نسخهٔ اندیاآفس (نمرهٔ ۱۰۵۰۳۱۱۲=۶۶۸)، ورق ۲۳۵

۲- خلاصة‌الاشعار، نسخهٔ کتابخانهٔ رضا ، رامپور (هندوستان)، صفحهٔ ۲۰۳

فصاحت و پختگی ظاهر، چنانکه توان گفت که از شعرای معروف است و هیچ کمی ندارد لیکن ستم ظریفان به واسطهٔ عناد، این معنی را قبول ندارند و حمل بر خوشامد می‌نمایند. از اشعارش این دعوی مبرهن می‌شود و حاجت بیّنهٔ دیگر ندارد.»

«[۱] نهایت خوشگو و لطیف طبع و درست سلیقه است و از اقران مولانا غیرتی و قیدی و قدری شیرازی است بلکه به صفای ذهن سلیم و ذکای طبع مستقیم از سایر شعرای فارس و عراق امتیاز دارد، و بگفتن قصیده نیز مبادرت می‌نماید و در آن وادی معانی خوب و ابیات مرغوب بلند از گنجینهٔ خاطر به عرصهٔ ظهور می‌آورد. در اوایل حال شاعری در شیراز که موطن آن جناب است ساکن بودی و با شعرا و مستعدان آن دیار مباحثه و مناظره می‌نمود تا آنکه او را بر قوانین شعر اطلاع تمام پیدا شد و به حل و عقد نظم و افانین سخن وقوف بیش از وصف حاصل گشت . در سال ۹۹۲ هجری قمری او از راه دریا از فارس به جانب هند خرامید و مدّتی در احمدنگر رحل اقامت انداخته در آن دیار مسکن گزید و مردم آن دیار چون استعداد و قدرت وی را در شاعری دانستند، لوازم تعظیم و تکریم به جای آوردند و در آن اوقات اشعار خوب از قصیده و غزل در سلک نظم ترتیب نمود و فضل شاعری خود را بر اقران و اکفا مثلاً مولانا ظهوری و ملک قمی و دیگر شعرای آن نواحی ظاهر فرمود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه و افکار عجیبه خصوصاً در قصیده و غزل و رباعی و مثنوی بر لوح اعتبار منقوش ساخت و بسیاری از معانی و مضامین که از شعرای متقدمین و متأخرین مکتوم مانده بود، قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت و بی شائبهٔ اغراق و مبالغهٔ حقایق غزلیاتش به مثابه بر صفحاتِ خواطر عالی نقش بسته که اشعار موزون فارس و عراق جز در کاشانهٔ نسیان بودن وجهی ندارد و دقایق ابیات قصائدش به مرتبه برالسنهٔ خاص و عام افتاد که منظومات و افکار اهل خراسان و ماوراءالنهر را ..... آن جز در زاویهٔ خمول و انزوا بودن مناسبت دیگر نیست. شعر

شاد باش ای سخنت قبلهٔ ارباب کمال — که حرامست مگر بر قلمت سحر حلال

شعر زیبای تو رخشنده تر از لؤلؤی نثر — نظم غرای تو پاکیزه تر از آب زلال

و بیّنهٔ این دعوی چند قصیده و غزل است که دراین اوقات به این جانب ارسال داشته و به واسطهٔ تزئین این خلاصه داخل این اوراق گشته والحق از آن اشعار کمال شاعری و حالت عاشقی ظاهر می‌شود و از آن طرز سخن نهایت فصاحت و پختگی مبیّن می‌گردد چنانکه توان

۱- مطابق نسخهٔ خطی علی‌گره، هندوستان

گفت از هیچ شاعری وا نمانده و همتا ندارد. امّا ستم ظریفان این زمان و حسودان این دوران این معنی را قبول ندارند و این توصیف را حمل بر اعتقاد غیر واقع می‌نمایند ولیکن از اشعارش که در این خلاصه ثبت‌اند صدق این مدعا ظهور می‌یابد و حاجت بیّنهٔ دیگر ندارد. جماعتی که وی را دیده‌اند و به صحبت او رسیده می‌گویند مردی خوش‌طبع و ظرافت‌دوست بود. و با وجود خودرأیی و اشعریت با مستعدان و شعرای زمان در حین ملاقات دقیقه‌ای از دقایق خوش‌طبعی فروگذاشت نمی‌نمود. و لطایفی که میان او و شعرای دیار هند خصوصاً شیخ ابوالفیض فیضی و دیگر کسان گذشته در میان خوش طبعان مشهور است. انشاالله چنانکه کسب شاعری نمود به سبب جدّ تمام در آن فن مرتبه‌اش از امثال و اقران افزوده سلامت نفس نیز پیداکند و طبع سلیم را نفس سلیم می‌باید، امّا مزاح و هزل و ظرافت بر اقوال و افعال مضحک اقدام نمودن است و آن بر دو معنی منقسم بود. چون آن مزاح شیرین و لطیف باشد طبایع از آن فرح یابد و به خنده آید حتی آن کس که نسبت به وی ظرافت کند. این قسم مزاح جائز است زیرا که از حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام و دیگر نفوس کامله این معنی بکرّات به ظهور رسیده و شرحش در کتب تواریخ و اخلاق مسطور است و بنابراین گفته‌اند:

(الهزل‌فی‌الکلام‌کالملح‌فی‌الطعام) امّا با وجود این نقصانی دارد و آن، این است که وقار و وقع مزاح‌کننده در نظر مردم خصوصاً نسبت به فهم نقصان پذیرد چنانکه سلمان فارسی امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را در وقت آنکه او هستهٔ خرما بروی زدی گفت ..... دوم آن است که ظرافت را به مرتبه‌ای رساند که از آن زیان دینی و دنیوی از مال و جاه و غیره پدید آید و آن معنی منهیّت و از جمله ..... امّا مولانا عرفی چون از دکن به طرف لاهور شتافت و در آن جا عزّت بیش از وصف یافته رحل اقامت انداخت. گویند در شهور سنهٔ اثنی و الف هجریه در هند درگذشت و در مرض‌الموت این دو رباعی بر زبانش جاری گشت:

ای مرگ مرا زیار شرمنده مکن — نومیدم از آن گوهر ارزنده مکن
یار آید وجان رود، خدایا نفسی — مهلت ده و در قیامتم زنده مکن

عرفی دم نزعست و همان مستی تو — آیا به چه مایه بار بر بستی تو
فرداست که دوست نقد فردوس بکف — جویای متاع است و تهی دستی تو

۸ ـ عبدالباقی نهاوندی « مسندنشین ملک سخن طرازی ملّاعرفی شیرازی از غایت علوّحسب و سمونسب و اشتهار از مدحت مادحان و وصف واصفان مستغنی است چنانکه خود گفته. بیت :

تیغ زبانش فکند بر سر هم مهر و ماه　　شهرت او را حلال ملک عجم داشتن

شاعری بلندسخن و کاملی صاحب فطن. مخترع طرز تازه‌ای است که الحال در میانهٔ مردم معتبر است و مستعدان وسخن سنجان و نکته شناسان پسندیده و معقول دانسته تتبع او نمایند. چندان ابداع معنی غریبه و مضامین عجیبه در ابیات عارفانهٔ عاشقانه که او کرده هیچ کس نکرده و این طور شهرتی که او را به هم رسیده هیچ یک از امثال و اقران او را به هم نرسیده و نخواهد رسید. چه امثال و اقران ، که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی و انوری و سعدی و شیخ نظامی را در زمان حیات این اشتهار در قصیده و غزل و مثنوی نبوده. شهرت او به جائی رسیده بود که دیوان غزلیّات و قصاید او را سخن‌سنجان و نکته دانان تعویذوار بر بازوی خود بسته شب و روز با خود همراه می‌داشتند و تمامی اشعار آبدارش در سفائن خواطر خاص و عام منقوش و مسطور.

چون در دارالافاضل شیراز به سن رشد و تمیز رسید و علم شاعری برافراشت با مولانا غیرتی و سایر شعرای آنجا شاعریها کرد.مستعدان اعتباری تمام از او گرفتند و خود را در اقسام شعر یگانه و ممتاز می‌دانست. این ابیات او که در قصیده‌ای در مدح ابن‌والاجاه گفته شاهد این معنی است :

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز　　بهر چه غنیمت نشمارند عدم را
بسم‌الله ز اعجاز سخن جان ده شان باش　　تا من قلم اندازم و گیرند قلم را
اوّل ره این نظم خود ایشان بسپردند　　پس باز نمودیم بهم منزل هم را
بالله که نه لاف و نه گزاف، آیهٔ صدق است　　حاسد بود آن کو شمرد کذب قسم را

تا گوهر آدم نسیم باز نایستد　　ز آبای خود ار بشمرم اصحاب کرم را
اقبال سکندر به جهانداری نظمم　　برداشت به یک دست قلم را و علم را
نوبت بمن افتاد، بگویید که دوران　　آرایشی از نو بکند مسند جم را

و مستعدان این زمان بعضی از غایت رشک و برخی به جهت صغر سن و خامی که در

طبیعتش بود این سخن را مکابره دانسته قبول این معنی از او نمی‌کردند و در مجالس و محافل به کنایه و صریح اظهار رطب و یا بسی که در کلامش بود، می‌کردند. به قصد آن که مس دانش و طبیعت خود را به اکسیر اصلاح و تمیز این گلدستهٔ بند گلشن معنی زر خالص سازد، احرام حریم آستانش که مطاف دانشوران هر فن است بسته، به آن سعادت استسعاد یافت. در اثنای راه به خدمت نواب غفران‌پناه، رضوان جایگاه حکیم‌ابوالفتح گیلانی که از مشاهیر اکابر زمان و عمدهٔ‌عیان روزگار بود، رسید و قصاید غرّا در مدح ایشان پرداخت و به دولت تربیت و راه نمونی آن عالی‌جاه منظور نظر کیمیا اثر این دانش پژوه گردیده و در سلک زمرهٔ مدّاحان و مصاحبان و مجلسیان منتظم گردید و به اندک فرصتی به یمن تربیت شاگردی و مدّاحی این دانای رموز انفسی و آفاقی پختگی تمام و ترقّی مالاکلام در منظوماتش به هم رسید چنانکه رسمی قلندر در قصیده‌ای که به مدح آن سپهسالار گفته، بیان نمود.

ز یمن مدح تو آن نغمه سنج شیرازی — رسید صیت کلامش به روم از خاور
به طرز تازه ز مدح تو آشنا گردید — چو خوبروی که یابد ز ماشطه زیور

و نام اصلی این فرید زمان خود خواجه سیّدی محمّد است و شرح احوال خیرمآل ایشان مفصلاً از دیباچه‌ای که راقم برکلیّات حقیقت آیات این مالک ملک سخنوری نوشته، ظاهر می‌شود. و رسالهٔ موسوم به نفسیه در نثر نیز نوشته که درویشان و صوفیان در سرلوحهٔ دفتر تصوف می‌تواند شد. و سبب عرفی تخلص نمودن این دانشور آن است که چون پدرش بعضی اوقات در دیوان حکام فارس به امر وزارت داروغهٔ دارالافاضل شیراز مشغول بود، مناسبت شرعی و عرفی را منظور داشته عرفی تخلّص کرد و چندان ابداع معانی نمود که مخزن گوش جهانیان را پر لآلی شاهوار ساخت و اشعارش در میان فرق انام شهرت تمام یافت. اهل عراق و فارس و خراسان و ترکستان و هندوستان و اقصای بلاد عالم با شعریت و تازه‌گویی و نادرسخنی او قایل گشتند و اشعار او را بر امثال و اقران او ترجیح نهادند و کوس یکتائی و بی‌مثلی در زمان خود به دولت مداحی این سخن‌شناس نکته دان زد واز غایت علّو فطرت و نهایت بلندی طبیعت هیچ کس را شاعر نمی‌دانسته و این معنی از این ابیاتش معلوم می‌شود:

ز بس که لعل فشاندم به نزد اهل قیاس — یکیست نسبت شیرازی و بدخشانی
کنونکه یافت چو من سرمه‌سای در شیراز — خرد ز دیده کشد سرمهٔ صفاهانی
ببین که تافته ابریشمش چه خامی یافت — ز تاب اطلس من شعر باف شروانی

زمانه، بین، که مرا جلوه داد تا از رشک — بداغهای پس از مرگ سوخت خاقانی
گرفت روی زمین جمله آفتاب صفت — بعون تیغ زبان شهرتم به آسانی
بخند ای در و دیوار روزگار خراب — که بر زمانه زدم تکیهٔ سلیمانی
ز همعنانی طبعم به شاعر شروان — بعهد کودکیم فارس کرده شروانی

و به صلات و انعامات محظوظ و بهره‌ور شده. الحق هیچ شاعری را این رتبه و منزلت و حالت در ملازمت پادشاهان زمان و اکابر دوران به هم نرسیده بود که او را به هم رسید چنانچه در ایّام ملازمت کرنش و تسلیم به صاحب خود نمی‌کرد و به هر طرزی و روشی که میخواسته در مجالس می‌نشسته و اهل عالم تقدیم او را قبول می‌نموده‌اند و از زخارف دنیوی به دولت این سرور صاحب همتّان بی‌نیاز بوده. اگر ایراد انعام و احسان و صله و تربیتی که آن سخندان از این عالی‌جاه یافت، کرده شود، زبان و بیان دیگر باید و تصنیفی علیحده شاید انشاء کرد. به مجرد اختصار اولی است. او نیز در متمادی عمر خود به شکر احسان ایشان به غیر از مدّاحی و خدمت آن جناب به امری دیگر نپرداخت و اکثر دیوان این فصاحت شعار به مدح این سزاوار مدحت است. در اوایل شاعری دیوانی مشتمل بر ۲۶ قصیده، ۲۷۰ غزل و ۷۰۰ بیت قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی را در تاریخ آن فرموده:

این طرفه نکات سحری و اعجازی — چون گشت مکمل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — اوّل دیوان عرفی شیرازی

و عدد آحاد[۱] مصرع تاریخ را با عدد قصیده که بیست‌وشش است موافق یافته، و عشرات را با غزل، که دویست‌وهفتاد غزل باشد، و مآت را به ابیات قطعه و رباعی که هفتصدوبیست بیت باشد[۲] مساوی پیدا کرده و الحق در این تفکّر ید بیضا نموده. و قبل از ترتیب این دیوان شش‌هزار بیت ازابکار افکار ایشان از ایشان تلف شده چنانچه خود در این باب فرمودند:

۱- احاد: ا/۱ و/۶ د/۴ د/۶ ا/۱ ا/۱ ز/۷ = ۲۶

عشرات: ل/۳۰ ی/۱۰ ن/۵۰ ع/۷۰ ف/۸۰ ی/۱۰ ی/۱۰ ی/۱۰ = ۲۷۰

مآت : ر/۲۰۰ ش/۳۰۰ ر/۲۰۰ = ۷۰۰

۲- این درست نمی‌نماید هفتصد باشد.

عـمر در شـعر بسـر کـرده و در بـاختهام | عـمر در بـاخته را بـار دگـر بـاختهام
العـطش مـی‌زند از تشـنه لبـی هـر مـویم | کـه قـدح‌های پُـر از خـون جگـر بـاختهام
شـاید ار تـلخ کشـم نـاله ز حـرمان سـخن | طـوطی گـرسنه‌ام، تـنگ شکـر بـاختهام
رصد شرع هنر چـون نشـود مـحو کـه مـن | شش هـزار آیت احکـام هـنر بـاختهام
سـاقی مـصطبهٔ نـطقم و مـی‌ریختهام | طـایر بـاغچهٔ قـدسم و پـر بـاختهام
کشوری کش طرف کوچه دو هفت‌اقلیم‌است | بـهر ویـرانـه دهـی زیـروزبر بـاختهام
گفته گر شد ز کفم شکر که ناگفته بجاست | از دو صـد گـنج یکـی مشت گُـهر بـاختهام
صد مصیبت که در هر سـخنم مـدغم بـود | گـریه و نـاله بسـی شـام و سـحر بـاختهام

به تاریخ شوال سنهٔ نهصدو نود ونه در لاهور جهان فانی را وداع نموده به عالم جاودانی شتافت و می‌گویند که این رباعی را در حالت نزع فرمود:

عرفی دم نزعست، همان مستی تـو | آیـا بـه چـه مـایه بـار بـربستی تـو
فرداست که دوست نقد کونین بکف | جویای متاع است و تهی دستی‌تو

و مسودات اشعار خود را هنگام نزع به کتابخانهٔ آن حضرت که مکتب‌خانهٔ اهل عرفان است فرستاد که مرتب و مدوّن سازند. این حـقیقت شـناس نـیز بـوصیّت آن فـارس مـضمار سخنوری و فصاحت عمل نموده به جمع و ترتیب آن امر فرمود و در انـدک زمـانی از عـالم پریشانی به شیرازهٔ جمیعت رسیده مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصاید و غزلیّات و رباعیّات مقطعات و مثنوی به حسن سعی سراجای اصفهانی ترتیب یافت و اشعاری که از آن سخندان در میانهٔ مردم بسیار مشهور است جمع کردهٔ منشیان این آستان می‌باشد و تتبع خمسهٔ شیخ نظامی علیه‌الرحمة نیز نموده‌اند. اشعار دُرر نشان ایشان بسیار است.»

۹ـ تقی اوحدی [۱] «اشعر شعرا، افصح فصحا، زبدةالمـتاخرین، عـمدةالمـتکلّمین، صاحب دستگاه بی‌نیازی، فارس یکران نکته سازی، شجاع میدان یکه تـازی ، خـاتم سـلیمان سرافرازی، عنقای قاف سخن پردازی ، جبریل سـدرهٔ بـلندپروازی، مـولاناجمال‌الدیـن عـرفی شیرازی وجمال‌الدین سیّدی‌بن زین الدین علی بلوی بن جمال‌الدین سیّدی شیرازی مشهور به خواجهٔ چادرباف، شاعری است عالی مقام، ساحری معجزکلام، گوهری خجسته نظام که مخترع

۱- عرفات‌العاشقین، مخطوطه کتابخانهٔ خدابخش پتنه

طرزی است تازه، با ملاحت و فصاحت بی‌اندازه و وی در ولایت سخن حاکمی است صاحب تصرف و در اقالیم بیان خسروی خالی از تکلف . صیت بیانش عالمگیر است، پرتو ضمیرش خورشید تأثیر است. سطر سطر مصارعش سرمشق طبیعت متأخرین شده و فردفرد سعود معنیش سرمایهٔ فرط [۱] متکلمین . الحق از شهرت و تازه‌گوییها به بلاغت رسیده که بالاتر از آن ممکن نیست. به‌گوی توفیق از میدان پادشاهان عرصهٔ معانی و فارسان افراس فارسی ربوده. اکثر تازه‌گویان تتبع روش وی می‌نمایند و مرکب فکرت اکثر در سنگلاخ متابعت او بسر در آمده[۲] چه جادهٔ مستقیم راست به راست گوئی را از دست داده از هنجار رهروی او در بیشهٔ گمراهی متحیّر بمانده‌اند. چون کلاغ شیوهٔ رفتار کبک دری نیافته، طرز رفتن خود را فراموش کرده‌اند. چه خیالات رقیقهٔ دقیقهٔ تازه بلند آوازه. نمکین خوش‌مزهٔ او نه بسر حدّی است که پای فکرت هر کوته اندیش بساحت آن تواند رسید. و وی در هند به فیض صحبت شیخ فیضی و فتوح خدمت حکیم ابوالفتح و شرف خدمت جلال‌الدین اکبر و مدّاحی و ملازمت نورالدین جهانگیربن اکبر که در هدایت ملقب به شاهزاده سلیم بود رتبهٔ کمال و عظمت جلالش ترقی درخور نمود به شهرت بیش از قیاس در رسید و ... نزد دانا و کانا مطبوع شد. خاص و عام از کودن و شعر فهم همه از کلام او چه به احتیاج ذوق و چه به تقلید محظوظ‌اند.

اقسام سخن وی از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی همه در غایت کمال است. اگر بعضی از ابیات او به نظر قاصران کوته‌اندیش چون ادراک ایشان معوج باشد یا شاهد لفظی ملیح به لباس استعاره ناصح واقع شود و یا نامستحسن نماید، جای اعتراض نیست و اگر ردّ آن کنند، از عدم انصاف و نقص تمیز خواهد بود. چگانه راقم این مقال در عنفوان حال چون در جادهٔ شانزده‌سالگی قدم وجود در نهادم، از صفاهان که مولد و موطن اصلی است متوجّهٔ شیراز شدم که منزل آبا و اجداد او بود و در آنجا به خدمت و صحبت مولانا عرفی رسیدم و پنج سال قبل از آنکه وی متوجهٔ سفر هند شود اکثر اوقات در ملازمت او و شعراء دیگر که مجتمع بودند، چچنانکه چند جا ذکر آن شده، اشعار بسیار از بابا فغانی و غیره طرح می‌شد و در آن اثنا میان وی و مولانا وحشی که در یزد بود مکالمات و مکاتبات و مباحثات غایبانه واقع بود.

۱- ممکن است که این "فرحت" باشد.

۲- در نسخهٔ خطی همین طور است. ممکن است که به این طور باشد:«به سر درآمده و جادهٔ مستقیم و راست را از دست داده از هنجار رهروی او در بیشهٔ گمراهی متحیّر مانده‌اند و چون کلاغ ....»

در آن وقت سنّ وی تخمیناً به سر حد سی‌سالگی رسیده بود و اتحّاد وی با مخلص به سرحدی بود که اکثر شعرا در رشک بودند. وفات او در لاهور می‌باشد و مرقدش آنجا است. دیگر حالات او از شهرت احتیاج به شرح ندارد و ما در صحبت بعضی از اعزه بعد از وفات او اکثر اشعارش را در صفاهان و غیره مطرح ساخته از قصیده و غزل گفته‌ایم چنانکه در تذکرةالعاشقین و تبصرةالعارفین مذکور و مرقوم است.»

۱۰ـ عبدالنبی فخرالزمانی [۱] «افصح الفصحا و املح‌الشعرای عصر خود بوده، اشعار او همه خوش لفظ و معنی واقع شده. در شیوهٔ استعاره کردن ممتاز و در فن تازه‌گویی بی‌انباز است. تکلف هر طرف اصناف منظومات امثال و اقران خود را بر طاق نسیان نهاده و عروس مضمون را از لباس الفاظ مرغوب زینت و آرایش دیگر داده در این جزو زمان همه کسی به روش او به از او حرف نمی‌تواند زد ولیکن در ساقی‌نامه چندانی کار نساخته و به اتمام نرسانیده. یک قصیده از قصاید او که در مدح ساقی کوثر به رشتهٔ نظم در آورده به تلافی ساقی‌نامه در این تألیف بر بیاض برد. به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته پروری در ایام حیات خود دیوان ترتیب نداده.

فامّا بعد از فوت او یکی از دوستان یک جهتی او این دیوانی که الحال در میان مردم است، مرتب ساخته و عدد ابیات آن همگی از قصیده و غزل ومثنوی و غیره قریب به دوازده‌هزاروپانصد بیت است و شش هزار بیت دیگر از ابیات مرغوب آن یگانهٔ عصر خود در آب افتاده چنانچه در این چند بیت اشارت بدین معنی نموده است :

عمر در شعر بسر برده و در باخته‌ام — عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
ز صد شرع هنر چون نشود محو که من — شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام
العطش می‌زند از تشنه بسی هر مویم — که قدحهای پر از خون جگر باخته‌ام
گفته گر شد زکفم شکر که ناگفته بجاست — از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته‌ام

حقیقت حال آن عندلیب گلستان نکته‌پردازی را از خالویِ او شمس‌الانام شیرازی استماع نموده در این اوراق پریشان تحریر نمود امّا چون این ضعیف مآل حال آن طوطی شکّرمقال از او استفسار نمود گفت: نام پدر عرفی خواجه بلوی شیرازی است و مولد خودش نیز در آنجا واقع

۱- میخانه، چاپ تهران از صفحهٔ ۲۱۵ تا ۲۲۷ و میخانه، چاپ لاهور صفحات ۱۷۵ تا ۱۸۱

شده و این خواجه بلو در شهر مذکور در دفتر خانه‌های شاهی به شغلی از اشغال حکّام آنجا اشتغال داشته و نام پسرش محمّد حسین بود. در صغر سن در میان مردم به مولانا سیّدی ملقب گردید و در اوایل جوانی به وادی شعر گفتن افتاده. هر چه ازو سر می‌زد خالی از رتبه نبود. یاران اهل شیراز به او عرفی تخلص دادند و سبب برآمدن او از شیراز از این رهگذر است که در سن چهارده و پانزده حسن او قبولی تمام عیاری به هم رسانده بود و آبله نکشیده تا چون سال عمرش به بیست رسید، آبلهٔ سرشاری برآورد. بعد از انقضای اشتداد و استخلاص آن الم تغییری در چهرهٔ او به هم رسید چنانچه هر کس او را می‌دید از او تنفر می‌کرد و مولوی از این مقدمه بغایت آزرده و در هم بود و به خاطر نمی‌رسانید که چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند.

از غرور جبلّی [۱] که در سر داشت بنابر آن از وطن خروج کرده به هندوستان که خانهٔ نشو ونمای نکته سنجان و دارالعیار خردمندان است، آمد و به سعادت خدمت افلاطون ثانی حکیم‌ابوالفتح گیلانی که یکی از ارکان دولت قاهرهٔ شهریار گردون اقتدار، پادشاه فلک قدر خورشید اشتهار جلال الدین اکبر شاه غازی بود، مستسعد گردید و از فیض تربیت آن صاحب عیار دانش از منزل حضیض پستی به مقام اوج بلندی رسید و اشعار در مدح مربّی خود گفت. چون [۲] میانهٔ حکیم مذکور و نواب سپهسالار عبدالرحیم خانخانان اخلاص و اتحّاد روزبروز در تزاید و تضاعف بود، به عرفی فرمود تا قصیده‌ای در مدح خان جم نشان[۳] گفته به گجرات فرستد. مولوی به فرمودهٔ مخدوم عمل نموده قصیدهٔ غرایی در مدح خان سپهسالار[۴] منظوم ساخته بدان ملک فرستاد. وقتی که آن درّ آبدار زیب گوش [جان] خان عالی مقدار گردید، ممدوح صلهٔ لایقی از آنجا به جهت مادح فرستاد. الحق که آن قصیده را بغایت خوب گفته. این چند بیت متفرقه از آن قصیده به جهت استشهاد مقدماتی که در ذکر مولانا عرفی مسطور شده مؤلف کتاب عبدالنبی فخرالزمانی در این تألیف حنیف بر بیاض برد تا هنگام مطالعهٔ این نسخه صدق قول او بر خردمندان ظاهر گردد.

مطلع و حسن مطلع ثانی آن قصیده

.....

۱- نسخهٔ لاهور = جهل ؛ نسخهٔ تهران جبلی.

۲- نسخهٔ لاهور = قصیدهٔ ؛ نسخهٔ تهران = قصیدهٔ غرّا

۳- نسخهٔ لاهور = خان جم نشان گفته.

۴- نسخهٔ تهران = خان سپهسالار منظوم ساخته.

بر رای انور خردمندان و ضمیر ضیاگستر دانشمندان مبرهن است که مولانا عرفی هیچ عیبی به غیر از بی‌ادبی نداشته چنانکه شیخ نامی گرامی شیخ نظامی را بد یاد می‌نموده و سخنان ایشان را به نظر در نمی‌آورده و با آنهمه دانش این بی‌دانشی به جای آورده. آری، غرور غفلت او را از این معنی غافل کرده بود که: ع تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف

و نسبت به اکابر به مانند بد مستان بی‌حوصلگی نباید کرد که خمار آن دردسر بی‌عاقبتی می‌آورد. رباعی:

عیبست عظیم برگزیدن خود را — وز خلق جهان زیاده دیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت — دیدن همه کس را و ندیدن خود را

تا دید از خود آنچه دید که هنوز سنّش به چهل نرسیده بود که در لاهور در سنهٔ تسع و تسعین و تسعماته (۹۹۹) عالم فانی را غافلانه و بی‌عافیتانه وداع کرد که: بیت

هر جوانی که بی‌ادب باشد — گر به پیری رسد، عجب باشد

سیادت و نقابت پناه میرعلاءالدولهٔ قزوینی تاریخ فوت آن فرید زمان را چنین پیدا کرده و به رشتهٔ نظم درآورده: تاریخ

افسوس که زود عرفی از عالم رفت — نادیده به کام دنیی از عالم رفت
چون معنی محض بود از آن گفت خرد — تاریخِ وفات «معنی از عالم رفت» = ۹۹۹ھ
۱۷۰ + ۸ + ۱۴۱ + ۶۸۰

روزی از روزها به تقریبی از وزارت پناه، عزت و معانی دستگاه میرزانظام قزوینی که بخشی دیوان دارالقیس کشمیر بود، شنیدم که گفت: وقتی که خبر بیماری عرفی به سمع مبارک جمجاه‌انجم سپاه جلال‌الدین اکبر پادشاه رسید به من حکم فرمود تا من به بالین او رفته بر مآل احوالش اطلاع یابم و حقیقت مردن و زیستن او را بعد از ملاحظه به عرض اقدس رسانم. چون نزدیک او شدم، دیدم که کار بر او دشوار شده و نفسش به شمار افتاده پرسیدم که چه حال داری؟ جواب داد که: دو شش، شش و پنج و هر چه از او پرسیدم همین جواب گفت. برگشته حقیقت حال آن شکسته پروبال را به عرض ایستادگان بارگاه جلال رسانیدم. پادشاه و اعیان دولت قاهره از استماع این مقدّمه تعجّب بسیار نمودند. مؤلّف کتاب میخانه عبدالنبی فخرالزمانی به عرض معتقدان ارباب ولایت می‌رساند که باطن حضرت شیخ نامی گرامی نگذاشته که عرفی در وقت رحلت با ایمان از عالم فانی به عالم باقی رود چرا که در دم واپسین به جای کلمهٔ شهادت آن

مزخرفات بر زبانش جاری شده و از سعادت ایمان عرض کردن که سرمایهٔ مسلمانی است و با خود به آخرت بردن محروم مانده.

اگر چه تحریر این مقدمه بعضی از اعزه را که معتقد سخنان عرفی‌اند خوش نخواهد آمد فامّا فقیر معذور است چراکه باطن اولیاء این ضعیف را بر سر بیان این فقره آورد. خلاصهٔ سخن آنکه هنگام تسوید ذکر مولانای مغفور عزیزی درویش نام که خالی از حالتی نبود مثنوی مولوی معنوی در دست به کلبهٔ احزان این کمترین دردمندان آمد و بی‌آنکه بر شغل بنده اطلاع یابد، مثنوی گشود و این چند بیت از آن کتاب خواند: مثنوی

از ادب پر نور گشت است این فلک — وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
بُد ز گستاخی کسوف آفتاب — شد غرازیلی ز جرأت ردّ باب
از خدا خواهیم توفیق ادب — بی‌ادب محروم مانداز لطف رب

چون این سه بیت مثنوی از زبان آن درویش به گوش این فقیر رسید، به خاطر رسانید که این اشارتی است از جانب الله بنا بر سروش غیبی، از روی ضرورت شمّه‌ای از بلندپروازی آن شهباز عرش نکته‌پردازی مرقوم قلم شکسته رقم گردانید والّا به این کمینه این قسم جرأتی نسبت به آن نکته‌دان سخن آفرین هیچ نسبتی نداشت و من‌العجائب آنکه بعد از تحریر این کلام در شبی از شبهای جمعه مؤلف این تألیف چنان در واقعه دید که عرفی در فضای وسعت نمای گلشن که آتش رشک در جان گلستان ارم می‌زد و داغ حسرت بر دل بوستان خورنق می‌نهاد، همراه همان درویش، درویش‌نام، می‌خرامید و در عین سیّاری رو به سوی این ضعیف نموده به این عبارت کم و کاست گفت: ای فخرالزمانی هیچ می‌دانی که من چه مایه پشیمانی از پریشان گفتن خود می‌کشم و به تخصیص از بی‌ادبیهائی که نسبت به حضرت شیخ گرامی نظامی از من سر می‌زد؟ گفتم نه، گفت به خدا که در حیّز گمان و امکان نمی‌آید. بر تو پوشیده نماند که ایزد تعالی مرا از برای مدّاحی امیر بحقّ مؤمنان و امام متقیان، مظهر عجائب و مصدر غرایب علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) آمرزید. اولیاء سخن نیز از تقصیرم گذشتند به تخصیص شیخ بزرگوار نظامی به صلهٔ قصیدهٔ نان و خیار که در منقبت امیرالمؤمنین حیدر کرار گفته‌ام، لیکن از خجالت عفو او تا قیامت بر نمی‌آیم، آنچه در فلان روز این درویش خیر اندیش در باب بی‌ادبی من از شعر مولوی معنوی بر تو خواند حق بر طرف او بود. اکنون این آزاد مرد نیز از لطف ایزد سبحان به ما مهربان شده، فردا به تو خواهد گفت.

چون شهباز عرش نکته‌پردازی، مولانا عرفی شیرازی در عالم واقعه سر رشتهٔ کلام بدین مقام رسانید، حصار باغی در میان آن سرزمین به نظر کمترین درآمد که در آن باز بود و در درونش گلهای الوان بر فراز شاخهای درختان و جنب لباس برگهای زمردین و زرنگاری به جلوه درآمده و مرغان خوش‌الحان بر منابر قضبان به نغمه سرایی مشغول گشته. بیت

درو هر مرغ را عیش فراخی　　نه جستی سالی از شاخی به شاخی

عرفی به درون آن باغ در آمد و در آن حدیقه را چنان مجکم بست که این حقیر از صدای در بیدار شد و در میانهٔ دو نماز آن روز همان مرد جهانگرد نزد من آمد و کیفیت واقعه را به طریقی که بنده دیده بودم بیان کرد. پس از آن گفت: ای فخرالزمانی من‌بعد با خود عهد کردم که هرگز ارباب معنی را بد یاد نکنم و بر اصحاب سخن حجّت نگیرم، سخن هر چه باشد.

اکنون این ضعیف سه بیت آن دیوان نکته‌دانی که در مقطع زندگانی از روی انصاف گفته و به وی بازگشتی از آن می‌آید در سلک تحریر می‌کشد، چراکه مناسبت ابیات به سیاق این کلام به اعتقاد خود بهتر از کنایات او که به اکابر دارد می‌داند. شعر

بازوی همتم آن روز چو قیمت بشکست　　که بتابیدن سرپنجهٔ مردان رفتم
من چه بودم؟ حلبی شیشهٔ لعلی صهبا　　پای‌کوبان به کجا؟ بر سر سندان رفتم
چون صبا رخصت گشت چمنم بود و لیک　　چون تماشائی خایف به خیابان رفتم

کسی که نعت سیدالمرسلین بغایت خوب و منقبت امیرالمؤمنین بی‌نهایت مرغوب گفته و چند بیتی از زبان او در اواخر عمر سر زده که دلالت بر معذرت بلندپروازی او کرده باشد، یقین است که بخشایندهٔ بی‌منّت او را به تصدیق حضرت رسالت و به محبّت شاه ولایت از رشحات سحاب فیض و قطرات غمام فضل خود محروم نخواهد ساخت.

بر رأی انور ارباب هنر پوشیده نماند که هنگام تحریر به تحقیق پیوست که ملک‌الشعرای خراسان میرزافصیحی در سنهٔ ۱۰۲۷ شخصی از هرات به لاهور فرستاده بود که استخوان مولوی مغفور را به مشهد مقدّس برد. دو روز قبل از آنکه کس میرزافصیحی به لاهور رسد، میرصابرصفاهانی که یکی از یاران اهل این خجسته فرجام است، استخوان عرفی به نجف اشرف روانه ساخته بود. سبحان‌الله نتیجهٔ این بیت او به ظهور رسید: بیت

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　اگر به هند بخاکم کنند و گربه تتار

و مولانا رونقی همدانی به موجب الهام مضمون مصرع ثانی این بیت را تاریخ استخوان

بردن مولوی به نجف اشرف پیدا کرده به رشتهٔ نظم درآورده:[۱] تاریخ

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی — که آسمان پی پروردنش صدف آمد
چو عمر او بسر آمد زگردش گردون — شکست بر صف دلهای پر شعف آمد
بگوش چرخ رسانید حرف جانسوزی — که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
«بکاوش مژه از گور تا نجف بروم» — فکنده تیر دعایی که بر هدف آمد
رقم زد از پی تاریخ رونقی کلکم — «بکاوش مژه از هند تا نجف آمد»

۳۲۹+ ۵۲+ ۸+ ۵۹+ ۴۰۱+ ۱۳۳+ ۴۵
= ۱۰۲۷ هجری قمری

بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نماند که میر مذکور[۲] از برای خاطر بیت مسطور جسد مولانا عرفی را به آستانهٔ متبرّکهٔ حضرت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین فرستاده و به نیابت جدّ خود صلهٔ شعر او را بدو رسانیده. زهی سعادتمندی فرزندی که مدّاح پدر را ندیده و نشناخته از خاک مذلّت بردارد و پس از مردن وی از گفتهٔ او کامش برآورد و از بتکدهٔ هندش به کعبهٔ نجف رساند به تخصیص درین جزو زمان که ارباب دول به احوال گزیدهٔ سخنوران زنده نمی‌پردازند تا به مردگان چه رسد. سخنورانی که در این ایّام در حیات‌اند وجود فایض‌الجودش را کیمیای مس افلاس می‌دانند چراکه به استطاعت قلیل جمعی کثیر به تقریبی از خدمتش به فیض می‌رسند و به قدر مقدور در رعایت آشنا و بیگانه خود را معاف می‌دارد. بیت

۱- در این ضمن خوشگو می‌نویسد: «میرصابر اصفهانی .... بعد از سی‌سال هلالی استخوانهای نعش او را به قلندری داد و مبلغ‌ها به او عنایت کرد که به نجف اشرف برساند. و آن آزادمرد به دوش همّت برداشته و به پای سعی به مشهد مقدّس رضا رسیده. دو ماهش در آن خاک سپرد. بعد برآورده به نجف اشرف برسانید و رشید کاشی در آن وقت که هزاروبیست‌وهشت هجری بود در نجف اقامت داشت می‌گوید که من در خدمت سیّدحسن، نقیب‌النقباء نجف بودم. استخوانهای ملّاعرفی را بعد از سی‌سال هلالی که از فوت او گذشته بود در بیرون حصار نجف در زمینی که بحیره گویند و از زر خریدهٔ امام مفرّض الطاعة‌علی‌بن‌ابی‌طالب است و اکثر علمای امامیه بر آنند که صحرای محشر همین جا خواهد بود، مابین دیوار حصار نجف و مقام حضرت صاحب‌الزمان مدفون ساختیم و در آن روز سیّد حسین حسینی خیرات و احسانها نمود و ارادهٔ ساختن عمارت بر سر قبر او کرد.» سفینهٔ خوشگو، صفحهٔ ۳۶۹ (نسخهٔ مجلس شورای ملّی تهران)

۲- نواب صدیق حسن خان در تذکرهٔ شمع انجمن میر صابر را یکی از اقربای میرزا سلیمان وزیر سلطان‌محمدصفوی نوشته است و شعر درج ذیل را به او منسوب کرده است:

نه از ناز است گر حرفش به لب ناآشنا گردد — سخن را خوش نمی‌آیدکزان لبها جدا گردد

و بندرابن‌خوشگو می‌نویسد: «میر صابر اصفهانی که از مستعدان و موزونان بود و درخدمت نواب غیاث بیگ طهرانی اعتمادالدوله که پدر نورجهان بیگم باشد وزارت داشته.»

الهی بـر هـمین مـنوال دارش　　سعادت کن نصیب روزگـارش

این چند بیت از واردات طبیعت ایشان است.

۱۱ـ محمّد صادق ناظم تبریزی[۱] «یکه‌تاز مـیدان بـلاغت و شـهسوار مـضمار فصاحت بوده کلام شورانگیزش نمک‌پاش دلهای دردمندان و چاشنی سخنان حـلاوت‌آمیزش غیرت‌افزای تبسّم نوشخندان مخفی نماند که در حین نزع مسودات اشعار خود به یکی از خادمان خود سپرده. از آن تاریخ، آن پردگیان مجلهٔ فکر در کنج کتابخانه مستور بودند تا در سنهٔ ۱۰۳۳ خانخانان شخصی را به این امر برگزید که آن جواهر منظوم را در سلک ترتیب منتظم سازد.

اتفاقاً آن شخص مسودات را برداشته به سبب آزردگی که از خانخانان داشت فرار نمود. فقیر در بندر مخا او را دیده مسودات عرفی را خواه‌نخواه ازو گرفته تـرتیب داده جـمع نـمود. تمامی اشعار او پانزده هزار بیت شد. او در لاهور در سنهٔ ۹۹۹ در سنّ سی‌وشش سالگی وفات یافت و یکی از مستعدان تاریخ آن فقیه «استادالبشر» یافته. در سنهٔ ۱۰۲۷ به مقتضای شوق که اظهار [آن] در آن بیت مشهور کردهٔ خود نعش او را در ارض نجف اشرف مدفون ساختند و رونقی همدانی از جهت این سعادت تاریخی نظم کرده که مصرع تاریخ همگی شد که "بکاوش مژه از هند تا نجف آمد". و این ابیات منتخب غزلیّات معجز آیات اوست ....»

۱- نظم گزیده، ورق ۱۱۴ (نسخهٔ خطی در کتابخانهٔ مولانا آزاد، دانشگاه علی‌گره)

بخش نثر

قسمت پنجم

دیباچهٔ

کلیّات عرفی شیرازی

از

عبدالباقی نهاوندی

« طرز متقدمین و متأخرین که قبل از زمان سخن سنجی و نکته گذاری او در میدان فصاحت اسب بلاغت رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه‌ای که الحال در میان مستعدان ربع مسکون پسندیده است به میانهٔ مردم عالم آورده »

حمدی که نخستین پایه‌اش[۱] معراج دانشمندان سزد و توحیدی که اولین حرفش سر لوحهٔ مجموعهٔ دانایان را شایان[۲] باشد مجموعهٔ طراز دیوان حقیقت و دفتر پیرای کتاب طریقت و معرفت و[۳] ستایش‌گری خالقی را سزاست که رسوم شرعی و عرفی در میانهٔ اولاد و امجاد بنی آدم گذاشت و به[۴] دو حرف کن عالم و آدم را به قلم قدرت نگاشت و به صور مختلفه و زبان متغایره[۵] نوع انسان را در یک[۶] حقیقت موجود گردانید و یکی را هادی و راهنمای صاحب ایمان و[۷] ارباب ابقان و دیگری را باعث ضلالت و عصیان طایفه‌ای از اهل طغیان نمود و حکمتی[۸] در ضمن هر یک از این دو حکمت بالغهٔ متضاد نهاد[۹]. وجه[۱۰] فعلی که عبث باشد در این کارخانه روا نیست. و شفیعی و راهنمایی[۱۱] به جهت عاصیان امّت و گمراهان خلقت[۱۲] مثل سیدالمرسلین و خاتم‌النبین بخلق[۱۳] فرستاد و اولاد و اصحاب و خلفای اورا الفت[۱۴] شریعت غرا و ملّت بیضای او کرامت کرد[۱۵] و قرآن مجید و فرقان عظیم را به میانهٔ ما عاصیان[۱۶] فرستاد و از[۱۷] ماضی و مستقبل خبر داد تا[۱۸] متابعان فرمان مجید و پیروان

۱- ن ۱۲۰۵، ۳۵ = مایه؛ ن ۸۰۱، ۱۳۸ = پایه

۲- جمله درست نمی‌نماید ولی در همهٔ نسخ همین طور است.

۳- ن ۵، ۱۳۸ = معرفت ستایشگری ؛ ن ۱، ۳۵ = معرفت و ستایشگری

۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = به دیدهٔ حرف کن ؛ ن ۲، ۸، ۱۲ = به دو حرف کن

۵- ن ۵، ۳۵ = متغایره ؛ ن ۱، ۱۳۸ = متغاثر و

۶- ن ۳۵ = در حقیقت ؛ ن ۱، ۵ و غیره = در یک حقیقت

۷- ن ۱، ۸ = ایمان و ارباب ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۳۸ = ایمان ارباب

۸- ن ۱۲،۲ = حکمتی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = حکیمی

۹- ن ۱۲، ۱۳۸ = نهاده ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = نهاد

۱۰- ن ۱۲ وجه فعلی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = وجه فعلی

۱۱- ن ۷ = شفیعی به جهت ؛ ن ۳۵ = شفیعی و رهنمای که به جهت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = شفیعی و راهنمای به جهت

۱۲- ن ۷ = ضلالت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = خلقت

۱۳- ن ۷ = به خلق عالم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = بخلق

۱۴- ن ۲ = الفت ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = طریقت

۱۵- ن ۲ = گردد ؛ ن ۱۳۸ = کرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = کرامت کرد

۱۶- ن ۱، ۵ = به میانهٔ عاصیان ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = به میانهٔ ما عاصیان

۱۷- ن ۱۷ = فرستاده از ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۷، ۳۵ = فرستاد و

۱۸- ن ۵، ۱، = خبر داد، متابعان فرقان ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = خبر داد تا متابعان فرقان

رسول صاحب دید به طریق مستقیم شریعت گرایند[۱] و از این رهگذر مستوجب بهشت عنبرسرشت آیند و گمراهان و اهل شرکت دوزخ آرایند. نیک بخت کسانی که از گلزار[۲] معرفت بوی و از دفتر دانش حرفی و از نهال توفیق بری داشته باشند و در این دو روزه حیات مستعار حمد پیرا و نعمت‌آرا طاعت‌گرا باشند و از روز ازل نیک بخت به عالم غدار و جهان ناپایدار آمده و هواجس نفسانی و مطلب شیطانی را ملازم نباشند بمنه وجوده[۳]. بر ضمایر قدسی مآثر منتظمان عالم دانش و بینش و موزونان عرصهٔ آفرینش و نکته سنجان طور نکته‌دانی و صاحب عیاران دارالعیار معانی پوشیده[۴] و مخفی نیست که از زمان هبوط آدم پاک بر این تودهٔ خاک به[۵] هر وقتی نوعی از علوم بین‌الناس جلالت و قدری می‌یافته است و حکمای آن اقوام[۶] و علمای آن ایام در آن عمل می‌کوشیده‌اند و منهاج نبوت به آن استدراج می‌پوشیده‌اند چنانکه به عهد[۷] نوح علیه‌السلام علم دعوت و عزیمت، به روزگار ابراهیم علیه‌السلام آتش پرستی[۸]، به دور[۹] موسی (ع) سحر و کیمیا، و به زمان عیسی علی‌نبیناعلیه‌السلام[۱۰] حکمت و طبابت و مهتران آن قوم بر آن علم دعوی نبوت می‌کرده‌اند و این علوم را معجزه می‌دانسته‌اند. پس قدرت بی‌علّت الهی چنان اقتضاء نمود که انبیای اولوالعزم صلوات‌الله علیهم اجمعین را به جهت ابطال[۱۱] آن ادیان و گوشمال ایشان مبعوث گردانید.

چنانچه معجزهٔ نوح علیه‌السلام[۱۲] دعای او بود و معجزهٔ ابراهیم علیه‌السلام دخول

۱- ن ۱، ۵، ۲۹ = گرایند ؛ ن ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = گرد آیند

۲- ن ۷ = گلشن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = گلزار

۳- ن ۷ = وجوده و بعد بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = بمنه وجوده

۴- ن ۷ = پوشیده نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹، ۱۳۸ = پوشیده و مخفی نیست

۵- ن ۲، ۱۳۸ = به وقتی ؛ ن ۱، ۷، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = به هر وقتی

۶- ن ۲، ۱۲، ۱۳۸ = اقوام ؛ ن ۱، ۱۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = قوم

۷- در همهٔ نسخ "بعد" است ولی "به عهد" درست می‌نماید

۸- ن ۱۳۸ = آتش پرستی و عزیمت ؛ ن ۱، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آتش پرستی

۹- ن ۱۳۸ = به روزگار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = به دور

۱۰- ن ۷ = عیسی علی‌نبیناعلیه السلام ؛ ن ۱۳۸ = عیسی علی نبیناوعلیه‌السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عیسی ؛ ن ۳۵، ۲۹ = عیسی علی نبینا

۱۱- ن ۷، ۲۹ = ابطال ادیان ؛ دیگر همهٔ نسخ = ابطال آن ادیان

۱۲- ن ۷ = نوح علیه‌السلام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نوح

او[۱] در آتش و معجزه موسی علی نبینا و علیه‌السلام[۲] عصای مبارک او بود که آن آلات[۳] و ادوات سحر[۴] را فرو برده و معجزهٔ عیسی علیه‌السلام[۵] دم او بود[۶] که مرده‌ها[۷] را زنده کردی. بوقت ظهور[۸] خاتم‌النبیین فصاحت و بلاغت به نوعی اشتهار یافته بود که فصحای عرب بدین علم دعوی نبوت می‌کردند وامیّةبن‌ابی‌صلت که پیشوای مشرکین بود "وآیت"[۹] کریمه‌الشعرا یتبعهم‌الغاوون در حق آن گمراه نزول[۱۰] گردید و رسم دعوی باطل کردن (کذا) و قرآن عظیم[۱۱] سبحانی مبطل مزخرفات شیطانی فصحای عرب شد. الحق[۱۲] سخنی را رتبهٔ عالی است علمی که قرآن شکنندهٔ آن باشد کم علمی نیست.

گر نبودی سخن چه گفتی کس — دُرّ معنی چگونه سفتی کس
گر بدی گوهری ورای سخن — او فرود آمدی بجای سخن

و پایهٔ فصاحت و بلاغت رفیع ومنیع[۱۳] است و حضرت ختمی پناه شعرا و فصحا را معزّز و مکرّم می‌داشتند[۱۴] و در اخبار و حدیث است که مدح آن سرور کائنات می‌گفته‌اند و در مجلس آن[۱۵] سرور می‌خوانده‌اند و صله می‌یافته‌اند و قبل از بعثت حضرت رسالت‌پناه[۱۶] شعرا را حکما می‌گفته‌اند و می‌نوشته‌اند و هرکس[۱۷] که در علم شعر ماهر بودی او را ماءالسما

۱- ن ۲۹ = دخول در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵ = دخول او در
۲- ن ۸، ۳۵ = موسی علی‌نبینا و علیه‌السلام ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۱۲ = موسی
۳- ن ۱، ۵، ۷ = که آلات ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = که آن آلات
۴- ن ۷ = ساحران ؛ دیگر همهٔ نسخ = سحر را
۵- ن ۷ = عیسی علیه‌السلام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = عیسی
۶- ن ۷ = دم آن حضرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = دم او
۷- ن ۱۳۸ = مرده ؛ ن ۱، ۵، ۲، ۸، ۳۵ = مرده‌ها ؛ ن ۲۹ = مرده‌ها را
۸- ن ۷ = ظهور با هزار نور؟ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = ظهور
۹- این آیت فقط در نسخ دوازدهم و سی‌وپنجم یافت شد.
۱۰- ن ۱، ۵ = نزول گردید ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = نزول کرده
۱۱- ن ۱۳۸ = قران عظیم ؛ دیگر همهٔ نسخ = قران عظیم سبحانی
۱۲- ن ۳۵ = و الحق ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = الحق
۱۳- ن ۱، ۵ = وسیع ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = منیع
۱۴- ن ۲، ۷، ۱۳۸ = داشته‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ = می‌داشتند
۱۵- ن ۲۹ = او ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = آن
۱۶- ن ۲، ۸ = رسالت پناه ؛ ن ۱، ۷، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رسالت
۱۷- ن ۲، ۷، ۸، ۱۲، = کس که در ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = هرکس در

لقب بوده و حکایت خواهر جاریهٔ قبطیه که حسان بن ثابت به صله شعر از حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله و سلم یافته اظهر من‌الشمس است وبه ذکر آن مصدّع نمی‌شود[۱]. امام‌المتقین و یعسوب‌الدین[۲] علی‌ابن‌ابی‌طالب‌علیه‌السلام و اکثری از کبار تابعین و مشایخ طریقت به گفتن اشعار رغبت نموده‌اند و در هر قرن و زمان از فحول[۳] استادان این فن می‌بوده‌اند چنانکه در زمان پادشاهان عرب[۴] جریر و اعشی و متنّبی و امراءالقیس و حسّان و فرزدق و دیگر استادان[۵] این فن امتیاز تمام داشته‌اند و در زمان پادشاهان اسلام خصوصاً جمعی که بعد از هجرت[۶] سیّد انام بوده‌اند مثل عنصری و رودکی و فردوسی طوسی و انوری و خاقانی و ادیب صابر و ابوالفرج رونی و کمال‌الدین[۷] اسماعیل صفاهانی و مولانای روم و شیخ نظامی و امیرخسرو دهلوی و دیگر اکابر، که ایراد اسامی ایشان طول تمام دارد، بوده‌اند و کوس استادی و لمن‌الملکی زده‌اند. و بعد از این[۸] امیران کلام نیز جمعی دیگرند[۹] که اسب فصاحت و بلاغت در میدان دانشوری رانده‌اند[۱۰]. و تا زمان[۱۱] پادشاه دانادل سخن شناس سلطان حسین میرزای بایقرا که آن جماعت را[۱۲] الحال موزونان متقدمین می‌گویند ایشان را طرز[۱۳] سخن خاص و

۱- ن ۳۵ = و به ذکر او مصدع نمی‌شود و امام ؛ ن ۱۳۸، ۵، ۱ = به ذکر آن مصدع نمی‌شود امام ؛ ن ۲۹ = به ذکر آن مصدع نمی‌شود و امام

۲- ن ۷ = یعسوب‌الدین مظهرالعجائب و مظهرالفرایت و سفرق‌الکتابت اسدالله‌غالب کل غالب و مطلوب کل طالب ابی‌الحسنین علی‌بن ابی‌طالب ؛ در دیگر همهٔ نسخ به طوری که نوشته شد.

۳- ن ۳۵ = فحول قول استادان ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = فحول استادان

۴- ن ۷ = زمان پادشاهان عرب ؛ ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = زمان عرب

۵- ن ۸، ۳۵ = استادان این فن امتیاز داشته‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = استادان امتیاز تمام داشته‌اند

۶- ن ۱، ۵ = بعد از هجرت حضرت نبوی بوده‌اند ؛ ن ۲ = بعد از هجرت سیّد انام می‌بوده‌اند ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بعد از هجرت سیّد انام بوده‌اند.

۷- ن ۲۹ = کمال‌الدّن اسمعیل صفاهانی ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۳۸ = کمال‌الدین اصفهانی ؛ ن ۱، ۸ = کمال اصفهانی ؛ ن ۳۵ = کمال‌اسماعیل

۸- ن ۳۵ = از ان ؛ ن ا، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = از این

۹- ن ۷ = جمعی دیگرند که ؛ ن ۵، ۳۵ = جمعی دیگر است ؛ ن ۲ = جمعی دیگر است که ؛ ن ۲۹ = جمعی دیگر اسب .

۱۰- ن ۲۹ = زده‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = رانده‌اند

۱۱- ن ۲، ۲۹ = اند و تا زمان ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = اند تا زمان

۱۲- ن ۲۹ = را تا الحال ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = را الحال

۱۳- ن ۱، ۵، ۱۲۸ = طرز خاص و روش پسندیده بود ؛ ن ۲۹ = طرز خاص و روشی پسندیده بود ؛ ن ۸، ۳۵ = طرز سخن خاص و روش پسندیده بود ؛ ن ۷ = ایشان را طرز خاص و روش پسندیده

روش پسندیده بوده[۱] و در آن فن یدبیضا نموده‌اند. و در زمان میرزای مومی‌الیه مولاناعبدالرحمن‌جامی و میرعلی‌شیرنوائی و بابافغانی و اهلی‌شیرازی و مکتبی‌شوشتری[۲] و خواجه آصفی و میرشاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده‌اند و طرز و روشی خاص[۳]، که از قدما تجاوز نموده[۴] به طرزی که الحال در میان مستعدان نزدیک می‌باشد، اختیار نموده سخن‌آفرینیها کرده‌اند و آن طرز را مستعدان و سخن سنجان پسندیده به آن رغبت نموده‌اند و دواوین قدما[۵] از آن سه رهگذر حجله نشین سراپردهٔ صندوق و زاویه گزین طاقهای منازل گشت و چون آن سخن‌سنجان سر در نقاب خاک کشیدند،[۶] جمعی دیگر صاحب عیار دارالعیار نکته‌دانی شدند مثل شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهیجانی و مولانا محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی. این طبقه نیز[۷] آن طرز را اختیار نموده و اندکی[۸] به روش متأخرین آشناتر شده‌اند تا آنکه نوبت جهانداری ولایت سخن به میرزاقلی میلی و خواجه حسین ثنایی و ولی دشت بیاض و محمّد میرک صالحی و قاضی نورالدین اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولاناملک و میروالهی قمی و صبری ساوجی و حضوری قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میرصبری روزبهان[۹] و هلالی همدانی و میرزا حسابی نطنزی و شیخ علی‌نقی کمره‌ای و دیگر سخن‌سرایان بلاد عراق و خراسان[۱۰] رسید. این طبقه یکباره منکر طرز متقدمین شده و خواجه حسین ثنایی بیشتر از همه قدم در وادی تازه‌گویی[۱۱] نهاد.

۱- ن ۱۲ = داشتند ؛ ن ۲۹ = بوده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بود

۲- ن ۲۹، ۳۵ = مکتبی ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = مگسی شوشتری

۳- ن ۳۵، ۱۳۸ = روشی خاص که ؛ ن ۲۹ = طرز و روشی که

۴- ۲۹، ۳۵ = نموده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳۸ = نموده‌اند

۵- ن ۲۹ = دواوین قدما از آن رهگذر جمله نشین سراپردهٔ صندوق و زاویه‌گزین ؛ ن ۱، ۵ = و این قدما از آن سه رهگذر حجله نشین سراپردهٔ صندوق ؛ ن ۳۵ = از آن رهگذر حجله‌نشین سراپردهٔ صندوق دواوین قدما و زاویه‌گزین

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کشیدند و جمعی دیگر ؛ ن ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = کشیدند، جمعی دیگر

۷- ن ۱، ۲، ۵، ۱۲ = غیر ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = نیز

۸- ن ۲، ۱۲ = اند و ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اندکی ؛ ن ۲۹ = اندک ؛ ن ۳۵ = اند که

۹- ن ۸، ۳۵، ۱۳۸ = روزبهانی ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۲۹ = روزبهان

۱۰- ن ۲، ۱۳۸ = بلاد خراسان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۲۹، ۳۵ = بلاد عراق و خراسان

۱۱- ن ۷، ۱۳۸ = وادی تازه نهاد ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = وادی تازه‌گویی نهاد

با آنکه ضمیری صفاهانی و محتشم کاشی و دیگرانی[۱] که آن[۲] طرز را پسندیده[۳] می‌داشته‌اند[۴] در قید حیات بودند و استاد آن زمان بودند این جماعت یکباره خود را از آن طرز و روش بیگانه ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت که آغاز تازه‌گویی و زبان وقوع در هم بود بغایت خوش آمده، اشعار آبدار[۵] ایشان را در سفائن خاطر خود ثبت می‌نمودند[۶] و هر چه بر زبان حقیقت بیان ایشان می‌گذشت به دستور باد صبا در سراسر ایران و توران سیّار می‌شد[۷] تا آنکه روزگار میدان سخنوری و عرصهٔ فصاحت و دانشوری را بوجود فایض‌الجودحسّان‌الزمان‌مولاناعرفی شیرازی بیاراست و عنان یکران سخن را بر کف کافیش نهاد[۸] و بکر معانی در حبالهٔ طبعش درآورد[۹] و چشم روزگار را به زادن نونهالان[۱۰] گلعذار[۱۱] معانی روشن و گوش عالمیان را به استماع آن لآلی شهوار مخزن دُرّ عدن گردانید و طرز متقدمین و متأخرین که قبل از زمان سخن‌سنجی و نکته‌گذاری او[۱۲] در میدان فصاحت اسب بلاغت رانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه[۱۳] که الحال در میان[۱۴] مستعدان ربع مسکون پسندیده است به[۱۵] میانهٔ مردم عالم آورده فاضلان[۱۶] این فن و استادان این علم به این طرز

۱- ن ۲۹، ۲، ۱۳۸ = دیگران ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = دیگرانی

۲- ن ۱۳۸ = این ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = آن

۳- ن ۲، ۱۳۸ = پسندیده‌اند و خوش می‌داشته‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = پسندیده می‌داشته‌اند

۴- ن ۳۵ = داشته‌اند، در قید حیات بودند و استاد آن زمان بوده‌اند، این جماعت ؛ ن ۲ = می‌داشته‌اند در قید حیات بودند و استادان زمان بودند این جماعت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = داشته‌اند و این جماعت

۵- ن ۱، ۲، ۷، ۵، ۸، ۲۹ = اشعار آبدار ایشان را در سفائن خاطر ؛ ن ۳۵ = اشعارات ایشان را در سفائن خاطر ؛ ن ۱۳۸ = اشعارات در سفائن خاطر

۶- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = می‌نمودند ؛ ن ۱، ۸، ۱۲ = می‌نموده‌اند

۷- ن ۲ = می‌شد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می‌شود ؛ ن ۱۳ = بود ؛ ن ۲۹، ۸، ۱۳۸ = می‌بود

۸- ن ۲، ۱۳۸ = نهاد دیگر معانی ؛ ن ۳۵، ۲۹، ۵، ۱ = نهاد و بکر معانی

۹- ن ۳۵ = درآورده ؛ ن ۱، ۷، ۸، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = درآورد

۱۰- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نونهالان ؛ ن ۱۳۸ = نونهال

۱۱- ن ۱، ۲۹ = گلزار ؛ ن ۵، ۱۳۸ = گلعذار ؛ ن ۳۵ = گلعذاران

۱۲- ن ۵، ۲، ۸، ۱۹، ۱۳۸ = او ؛ ن ۱۲، ۳۵، ۱ = آن

۱۳- ن ۱ = تازه‌گویی ؛ ن ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = تازه

۱۴- ن ۳۵، ۱۳۸ = در میدان ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹ = در میان

۱۵- ن ۲ = میانه ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = به میانهٔ

۱۶- ن ۱۳۸ = آورده و فاضلان این فن و استاد این علم آورده به این طرز ؛ ن ۸ = آورده استادان این علم و

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

معتقد شده پایهٔ سخنوری و مدار نکته‌پردازی را بدان نهادند.

و شیخ ابوالفیض فیضی در هندوستان و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم‌رکنای مسیحی و حکیم شفائی اصفهانی و مولانا شانی تکلو و سائر مستعدان و موزونان این روزگار طرز خود را به طرز او آشنا ساختند[۱] و نفوذ و تأثیر[۲] سخن را در سکّه خانهٔ معنی به نام نامی خود مسکوک ساخت[۳]. و خطبهٔ پادشاهی ملک سخن و دانشوری بر منبر معانی به نام نامی خود خواند[۴] و این کارنامه را میان اهل عالم به یادگار گذاشت[۵] و پیش از او[۶] دیگری به این طرز و روش مشغول[۷] نشده و حرف نزده. و در اوایل که طبعش به این طریق سخن گفتن میل نمودی از او پسندیده نمی‌داشتند و حمل بر بعض مقدمات می‌نمودند. و این رتبه و حالت از شرف تربیت و اصلاح صاحب اقبال[۸] و سخن شناس قدردانی یافت که مربی و تربیت کنندهٔ تمامی مستعدان ربع مسکون است. و او را[۹] به این طرز[۱۰] سخن سنجی و نکته گذاری[۱۱] دانش به دانایان[۱۲] آموز و چراغ[۱۳] دودمان سخن افروز، قدر فزایندهٔ متاع منیر هنر[۱۴]، گلدستهٔ بند گل گلشن معانی، صاحب تمیز سخنان اهل دینی، قدرشناس بیدار بخت،

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

فاضلان این سخن به آن طرز معتقد شده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده فاضلان این فن و استادان این علم به این طرز معتقد شده

۱- ن ۳۵ = ساخته‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۱۳۸ = ساختند

۲- ن ۱۲ = نفوذ و تأثیر سخن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نقود تأثیر سخن (نقود تأثیر سخن بهتر می‌نماید)

۳- ن ۱۲، ۳۵ = ساختند ؛ ن ۲، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = ساخت

۴- ن ۱۲، ۳۵ = خواندند ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۱، ۲۹، ۳۸ = خواند

۵- ن ۸، ۳۵ = گذاشتند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = گذاشت

۶- ن ۸ = از آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازو

۷- ن ۲، ۷، ۱۳۸ = مستقل نشد و حرف نزد و در اوایل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۲، ۲۹ = منتقل نشد و حرف نزد و در اوایل ؛ ن ۳۵ = مشغول نشده و حرف نزد و در اوایل ؛ ن مشغول نشده و حرف نزده در اوایل

۸- ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اقبال سخن شناس ؛ ن ۲۹ = اقبال و سخن شناس

۹- عبارت درست نمی‌نماید. ممکن است به این طور باشد، «او این طرز سخن‌سنجی ....»

۱۰- ن ۸، ۳۵ = طریق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = طرز

۱۱- ن ۱۲، ۲۹، ۳۵ = نکته گذاری دانش ؛ ن ۱، ۵، ۷ = نکته گذاری ؛ ن ۲، ۱۳۸ = نکته گذاری و دانش

۱۲- ن ۲۹، ۳۵ = به دانایان آموز و ؛ ن ۱۳۸ = به دانایان آموزد

۱۳- ن ۱، ۵ = چراغ دودمان قدر فزاینده متاع منیر ؛ ن ۱۲ = چراغ دودمان سخن افروز قدر فزایندهٔ متاع منیر ؛ ن ۲۹، ۳۵ = چراغ دودمان سخن افروز، قدر فزایندهٔ متاع منیر

۱۴- ن ۱، ۲، ۵ = منیر ؛ ن ۲۹، ۳۵ = هنر

براندازهٔ تاج و تخت خانخانان که صاحب و قبله‌گاه او بود، راهنمائی کرد[۱].

و این چراغ از انوار[۲] فکرت طبع عالی او افروخت و این نام نامی به دولت تربیت و اصلاح ایشان به هم رسانید.

الحال شروع[۳] در مطلب رود و حقیقت حال مولانا عرفی رقم کرده آید. فرزند[۴] خلف خواجه زین‌الدین علی بلوی[۵] شیرازی است و پدر بزرگوار ایشان گاهی به پیشوائی حومهٔ شهر شیراز[۶] و گاهی وزیر داروغهٔ آن[۷] شهر بودی که مولانا عرفی بعضی مقدمات علمی را طی نموده[۸] بود و کسب حیثیات[۹] عالیه نموده[۱۰] و خط نسخ را بغایت[۱۱] نیکو می‌نوشت و در موسیقی و ادوار به قدر وسع[۱۲] وقوفی داشت و به صحبت شعرا میل پیدا می‌کرد و رو به وادی شعر و شاعری نهاد. و چون پدرش وزیر داروغه بود مناصب شرعی و عرفی را منظور داشته عرفی تخلص کرد. و اسم ایشان سیّدی محمد است و سلسلهٔ ایشان را در ولایت[۱۳] قدر و منزلتی بوده و چون یک چند در دارالافاضل شیراز با موزونان به سر برد و اشعار آبدار از بحر طبع به ساحل ظهور رسانید، قدم در وادی تازه‌گویی نهاد و استادی و مرشدی در آن وادی می‌طلبید. در این اثنا صیت آوازهٔ[۱۴] سخن سنجی و زمزمهٔ نکته‌دانی و حقیقت موزونان ایران و هندوستان مثل مولانا شکیبی اصفهانی و نظیری نیشاپوری و یوقلی بیگ انیسی شاملو و

۱- ن ۷، ۸، ۳۵ = کرده ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = کرد و

۲- ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = این چراغ از فکرت طبع عالی او افروخت ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = این چراغ از انوار فکرت طبع عالی او افروخت

۳- ن ۸، ۲۹، ۳۵ = الحال شروع در مطلب رود ؛ ن ۵ = الحال در مطلب رود ؛ ن ۷ = الحال مطلب در معلب رود ؛ ن ۱، ۲، ۱۲، ۱۳۸ = مطلب در طلب رود

۴- ن ۲، ۱۳۸ = خلف ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = فرزند خلف

۵- ن ۱ = علوی بلونی است ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = علی بلوی

۶- ن ۱، ۵ = حومهٔ شیراز ؛ ن ۸ = شهر شیراز ؛ ن ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = حومهٔ شهر شیراز

۷- ن ۲ = داروغهٔ شهر ؛ دیگر همهٔ نسخ داروغهٔ آن شهر

۸- ن ۲۹ = نموده بود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نموده

۹- ن ۸، ۳۵ = حسنات ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹ = حیثیات

۱۰- ن ۷ = کرده ؛ دیگر نسخ = نموده

۱۱- ن ۲ = نسخ را نیکو ؛ دیگر نسخ = نسخ را بغایت نیکو

۱۲- ن ۱، ۵، ۷ = بقدر وسع ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹ = بقدر

۱۳- ن ۱، ۲، ۷، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = ولایت فارس ؛ ن ۳۵ = فارس

۱۴- ن ۸، ۳۵ = آوازهٔ صیت سخن سنجی ؛ ن ۱، ۲، ۱۲، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = صیت آوازهٔ سخن‌سنجی

شریف کاشی[۱] و کافی سبزواری و بقائی خراسانی و میرمغیث محوی و غنی همدانی و دیگر مستعدان در دربارش، سامعه‌افروز او گشت و حقیقت[۲] تربیت این نکته‌دانان در خدمت این سپهسالار به او رسید، قصد بندگی و ملازمت نمود[۳] و مس وجود خود[۴] را به اکسیر اصلاح این خلاصهٔ دودمان علی‌شکری زر خالص[۵] ساختن پای همت در رکاب سعی و اجتهاد در آورده[۶] به هندوستان درآمد.

و چند[۷] روز قبل از آنکه خود را بدان دارالعیار رساند[۸]، به خدمت علامهٔ زمان و افضل فضلای دوران نواب غفران‌پناه رضوان جایگاه[۹]، جنت آرامگاه حکیم ابوالفتح گیلانی، که از مقربان پادشاه ظل‌الله جلال‌الدین محمداکبر پادشاه هندوستان بود رسید[۱۰] و در آن زمان خواجه حسین ثنایی و سید محمد نجفی و حیاتی گیلانی و بسیاری از شعرای نامی که در خدمت[۱۱] مشارالیه می‌بودند،[۱۲] دریافتند و[۱۳] فضل و قدرت خود را بر ایشان ظاهر ساخت و بسیار مستحسن و مقبول طبع حکیم مومی‌الیه و آن سخن‌سرایان سخن شناس افتاد. و شیخ ابوالفیض فیضی که از[۱۴] باریافتگان پادشاه و ملک‌الشعراء[۱۵] آن زمان بود[۱۶] و به شرف استادی پادشاهزادگان کامگار بختیار[۱۷] نامدار مشرف بود و[۱۸] و از فحول شعرای روزگار

۱- ن ۲۹، ۳۵ = شریف کاشی ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = شریعت کاشی

۲- ن ۵، ۳۵، ۲۹ = حقیقت و تربیت ؛ ن ۱، ۱۳۸ = حقیقت تربیت

۳- ن ۲، ۱۳۸ = ملازمت این نکته ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۷، ۸ = ملازمت

۴- ن ۲۹ = مس دانش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مس وجود

۵- ن ۸، ۳۵ = ساخت و ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹ = ساختن

۶- ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = آورد و به هندوستان ؛ ن ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده به هندوستان

۷- ن ۳۵ = و چند روز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = چند روز

۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = رساند ؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = رسانید

۹- ن ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = رضوان جایگاه ؛ ن ۱، ۲، ۷، ۵، ۸، ۱۲ = رضوان جایگاه جنت آرامگاه

۱۰- ن ۳۵ = رسیده در آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = رسید و در آن

۱۱- ن ۲۹ = ملازمت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = خدمت

۱۲- ن ۳۵ = می‌بوده‌اند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می‌بودند

۱۳- ن ۲۹، ۱۳۸ = دریافت و فضل ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دریافت فضل

۱۴- ن ۲۹ = که بار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = که از بار

۱۵- ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸، ۲۹ = و ملک‌الشعراء ؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ملک‌الشعراء

۱۶- ن ۷، ۸ = بود و به شرف ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = بود به شرف

۱۷- ن ۲۹ = کامگار بختیار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = کامگار بختیار نامدار

۱۸- ن ۱، ۲، ۵، ۱۳۸ = بود از ؛ ن ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۸ = بود و از

است و بعد از امیرخسرو دهلوی بهتر[۱] از وی در هندوستان کسی برنخاسته، بـه صـحبت او میل پیدا کرد. و طرز و روش تازه که اختراع او بود استماع نموده پسـندیده داشت و سـنجیده دانست. و به قدر رعایتی از حکیم مومی‌الیه یافته و بعد از آن خود را به دربار فیض آثار صاحب دولتی که در هوای[۲] بندگی او بسیاربودند[۳] رسانید و بشرف صحبت مستعدان آن بزم فیّاض و شاگردی آن ذی‌شأن[۴] مشرف شد و شرح اعزاز و احترامی که از این[۵] سپهسالار نسبت به این زبدهٔ فصحا واقع شده، از مآثررحیمی[۶]، که راقم این کلمات عبدالباقی نهاوندی به نام نامی این سپهسالار رقم‌زدهٔ کلک سوانح‌پیما نموده در خاتمهٔ[۷] احوال این بلاغت شعار فصاحت[۸] دثار ظاهر می‌شود[۹] و این مجمل[۱۰] را مجال ایراد آن نیست. و در ایّام بندگی ایشان و دگر ایّـام همیشه به گفتن ابیات عاشقانه عارفانه میل می‌نمودند[۱۱] و قـدر افـزای فـضل و رتـبهٔ خـود می‌بودند[۱۲]. و قریب به شش هزار[۱۳] بیت از ابیات آبدار ایشان به سببی که بر راقم ظاهر[۱۴] نیست مهجور و ابتر شد چنانکه در این بیت فرموده :

رصد شرع هنر چون نشود محو که مـن　　شش هـزار آیت احکـام هـنر بـاخته‌ام

و در ایّام مصاحبت و ملازمت ایشان به دستوری معزّز و مکرّم بوده که کرنش و تسلیمی

۱- ن ۲۹ = در هندوستان بهتر از وی برنخاست ؛ ن ۸، ۳۵ = بهتر از وی در هندوستان کسی برنخاسته ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = بهتر از وی در هندوستان برنخاسته

۲- ن ۲، ۱۳۸ = در هوای او بسیار بودند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = در هوای بندگی او بسیار بودند.

۳- ن ۱۳۸ = بودند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = بود

۴- ن ۱، ۵ = شاگردی آن ذی‌شأن ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = شاگردی ایشان ؛ ن ۸، ۳۵ = شاگردان ایشان

۵- ن ۸، ۳۵ = از آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = ازین

۶- این جمله در نسخ دوم و دوازدهم موجود نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = از مآثر رحیمی که راقم این کلمات عبدالباقی نهاوندی ؛ ن ۷، ۱۳۸ = از مآثررحیمی که رقم‌زدهٔ کلک سوانح‌پیما نموده

۷- ن ۱، ۵ = در خاتمهٔ احوال ؛ ن ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = در خاتمهٔ در احوال

۸- ن ۲۹ = آثار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳، ۳۵، ۱۳۸ = دثار

۹- ن ۲ = شود ؛ ن ۸ = کرد ؛ ن ۳۵ = می‌گردد ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می‌شود

۱۰- ن ۳۵ = محل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۹. ۱۳۸ = مجمل

۱۱- ن ۸، ۳۵ = می نمودند ؛ ن ۲۹ = می‌نمود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = نمودند

۱۲- ن ۳۵ = می‌نمودند ؛ ن ۷ = می‌بوده‌اند ؛ ن ۱، ۵ = می‌بودند ؛ ن ۲، ۲۹، ۱۳۸ = بودند

۱۳- ن ۲۹ = قریب شش هزار ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = قریب به شش هزار

۱۴- از یک نامهٔ عرفی که شامل این اثر است پیداست که آن مجموعهٔ کلام به یکی از دوستان عرفی داده شده بود و او آنرا گم کرد.

که در هندوستان[۱] مقرر و معمول است که به پادشاهان[۲] و اکابر و اعیان می‌کنند به هیچ کس نمی‌کرد و در مجالس[۳] و محافل بر همه کس تقدیم می‌نموده[۴] و اهل[۵] زمانه به جهت طبیعت عالی و ابیات متعالی تقدیم او را قبول داشتند. و بغایت[۶] بلند همت و عالی فطرت بوده[۷] تا آنکه. به تاریخ[۸] نهصدو نودونه هجری در دارالسلطنت لاهور در سنّ سی‌وشش سالگی متقاضی اجل بساط عمرش در نوشت و مرغ روحش از شاخسار عالم فانی به گلستان جهان[۹] جاودانی شتافت و یکی از مستعدان "استادالبشر" تاریخ آن قفیهٔ ناگزیر یافته و او در همان شهر مدفون شد. آخر از نتیجه این بیت که در[۱۰] مداحی سرور اولیا فرموده:

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　اگر به هند به خاکم کنند[۱۱] وگر به تتار

میرصابر اصفهانی نعش او را به تاریخ سنهٔ ثمان و عشرین و الف از لاهور به نجف اشرف نقل نموده در آن ارض مقدس مدفون ساخت و آرزوی به خاک بردهٔ مولانا را آن نیک بخت برآورد. و هنگام[۱۲] وداع این دار فنا مسوّدات[۱۳] اشعار افکار ابکار خود را به کتابخانهٔ این عالی‌شأن فرستاده التماس نمود که به یمن همت[۱۴] و توجه این شاهسوار[۱۵] مضمار دانش و مرکز سخندانی از پریشانی به جمعیت گرایند و آن نازک نهالان گلزار معانی و نوباوگان بوستان طبیعت این خسرو[۱۶] ثانی به دستیاری توجه و تربیت به شیرازهٔ جمیعت درآیند. و از این

۱- ن ۳۵ = هند ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = هندوستان

۲- ن ۸، ۳۵ = پادشاه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = پادشاهان

۳- ن ۱، ۵، = و در مجالس بر همه کس ؛ ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و در مجالس و محافل بر همه کس

۴- ن ۲، ۱۳۸ = می‌نمودند ؛ ن ۲۹ = می‌نموده‌اند ؛ ن ۱، ۸، ۵، ۳۵ = می‌نموده

۵- ن ۷ = اهل آن زمانه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = اهل زمانه

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بغایت بلند همت ؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = و بغایت بلند همت

۷- ن ۲۹، ۱۳۸ = بود ؛ ن ۱، ۳۵ = بوده ؛ ن ۵ = بود

۸- ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = بتاریخ نهصدونودونه ؛ ن ۲۹ = نهصدونودونه

۹- ن ۱۲، ۱۳۸ = گلستان جاودانی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلستان جهان جاودانی

۱۰- ن ۲، ۸ = مدح سرائی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = مداحی

۱۱- ن ۱۲،۲۹ = کنی و گر به تتار ؛ ن ۱، ۵ = کنند و گر به ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۱۳۸ کنند اگر به تتار

۱۲- ن ۱، ۵، ۸ = و در هنگام ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = و هنگام وداع

۱۳- ن ۲۹ = اشعار و افکار و ابکار ؛ ن ۱۳۸ = اشعار و افکار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = اشعار افکار ابکار

۱۴- ن ۸، ۱۲، ۲۹، = به یمن توجه این ؛ ن ۳۵، ۵، ۱۳۸ = به یمن همت توجه این ؛ ن ۷ = به یمن توجهٔ آن

۱۵- ن ۷، ۳۵ = شاه سوار ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۲۹ = شاهوار

۱۶- ن ۱، ۵ = خسروشانی ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = خسروثانی ؛ ن ۱۲، ۱۳۸ = خسروانی ؛ ن ۷= خرده‌دانی

رهگذر که تربیت کرده و پروردهٔ این سپهسالار باشد[۱] صدرنشین محافل عالمیان گردند مرتّب و مدوّن[۲] سازند.

این بزرگ دانا را سوگواری گوناگون روی داد که چنان سخندان نکته‌گذار و چنین قسطاس دانشوری و سعدی ملک سخنوری نماند[۳] و این طور دانایی رخت بربست. و آنچه لازمهٔ بزرگی بود در ممات نیز به عمل آمد و آن مسوّدات که تمامی به خط ید آن دانش‌پژوه[۴] بود در کتابخانهٔ عالی ایشان که مکتب‌خانهٔ اهل عرفان است مدتی بود و بعضی[۵] موانع وصیّت و التماس او را در تعویق انداخته بود تا آنکه به تاریخ هزاروبیست‌وچهار هجری[۶] حقوق خدمت و مداحی او این مقدمه[۷] را در خاطر خطیر این سپهسالار آورده[۸] به وصیت آن معیار دانشوری عمل نموده به آن مسوّدات که هر مصراع از آن ماه آسمان فلک معانی و خورشید جهانتاب جهان سخندانی بود جیب و کنار سرحلقهٔ[۹] اهلیت و استعداد محمد قاسم خلف خواجه محمدعلی اصفهانی مشهور به سراجا که از جمله آدمیزادگان اصفهان است [را] گلزار معانی و گلشن جاودانی ساختند. و به جمع و تدوین این زادهای طبع[۱۰] آن آزادمرد که هر یکی از غایت معنی بلند و مضامین دل‌پسند[۱۱] در عالمی نگنجد، فرمان داد. اگر چه مولانا مومی‌الیه در ایّام حیات خود دیوانی از[۱۲] قصیده و غزل و قطعه و رباعی ترتیب داده بود و این رباعی که آحاد مصرع تاریخ با عدد قصیده و عشرات با عدد غزل و مآت به ابیات قطعه و رباعی موافق است، در تاریخ آن دیوان گفته:

۱- ن ۲۹ = باشند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = باشد

۲- ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵ = مدفون ؛ ن ۲ = مدون

۳- ن ۲۹ = نماید ؛ ن ۱۳۸ = بماند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = نماند

۴- ن ۷ = دانش نژاد ؛ ن ۲، ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = دانش پژوه

۵- ن ۸، ۳۵ = مواضع ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۲۹، ۱۳۸ = موانع

۶- ن ۷ = از هجرة ؛ دیگر همهٔ نسخ = هجری

۷- ن ۲۹، ۱۳۸ = متقدمه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مقدمه

۸- ن ۳۵، ۱۳۸ = آورده به وصیّت آن ؛ ن ۲، ۵، ۱۲، ۲۹ = آورده و به وصیّت آن ؛ ن ۸ = آورده بود و بوصیّت آن

۹- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = سرحلقه ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۳۸ = حلقه

۱۰- ن ۲۹ = زادهای طبیعت آن ؛ ن ۳۵ = زادهای آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ وغیره = زادهای طبع آن

۱۱- ن ۲، ۷ = دلپذیر ؛ ن ۲۹ = دلبند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵، ۱۳۸ = دل‌پسند

۱۲- ن ۷ = غزل و قطعه و رباعی ؛ ن ۲، ۳۵، = قصیده و غزل و قطعه و رباعی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قصیده غزل و رباعی ؛ ن ۱۲ = قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مثنوی

این طرفه نکات[۱] سحری و اعجازی — چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت — اول دیوان عرفی شیرازی

بعد از اختیار نمودن سفر آخرت این مسافر عالم قدس بعضی اشعار متفرقهٔ ایشان را که در سفائن و مجموعه‌ها ثبت بود بعضی از مستعدان بر آن افزودند چنانکه قریب به هفت هزار بیت به نظر در می‌آمد[۲] تا آنکه[۳] سراجا به این سعادت موفق گشته امتثال امر فرمود و در عرض یک‌سال و نیم بعد از مشقّت بسیار کلیّاتی [۴] مشتمل بر چهارده هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی و قطعه و ترکیب و ترجیع ترتیب داد و الحق در این کار ید بیضا نمود چرا که آن مسوّدات در هنگام مقابله و ترتیب گاهی سامعه‌افروز راقم می‌گشت. بغایت مغشوش و ابتر بود. و این قطعه در باب ترتیب و تاریخ این کلیّات از نتایج طبع وقّاد سراجا، جامع این کلیّات است که نوشته[۵] است:

عرفی آن واضع[۶] سخن که برو[۷] — رشک دارد روان شروانی
نه که شروانی است در رشکش — بلکه رونی و هم صفاهانی
بعد چندی[۸] چو جای بودن نیست — رفت از این دیر ششدر فانی
ماند ازو دُرّ شاهواری چند — کش قرین نیست بحری و کانی
صورتی چند، جمله با معنی — خلفی چند، جمله روحانی
لیکن آن جملگی پراکنده — همه از بی‌سری وسامانی
آنقدر مهلتش[۹] نداد اجل — که به ترتیب شان شود بانی
گفت با دوستان بگاه[۱۰] وداع — کای عزیزان جسمی و جانی

۱- ن ۷ = کتاب ؛ دیگر همهٔ نسخ = نکات
۲- ن ۲۹ = در می‌آید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۸ = درمی‌آمد
۳- ن ۲۹ = تا آنکه ؛ ن ۱، ۵ = چنانکه ؛ ن ۱۳۸ = چنانچه
۴- ن ۲، ۷، ۱۲، ۱۳۸ = کتابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کلیّاتی
۵- «که نوشته است» فقط در نسخهٔ ۱، ۵ یافته شد
۶- ن ۲۹ = صانع ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = واضع
۷- ن ۷ = ازو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۱۳۸ = برو
۸- ن ۲، ۳۵ = که ؛ ن ۵، ۸، ۱۲ =
۹- ن ۲۹ = مهلتی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مهلتش
۱۰- ن ۲۹ = بوقت ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = بگاه

برسانید زادهای مرا — بجناب معلّم ثانی
ببر کان بریدکانی را — سوی عمان ببرید عمّانی
هیچ دانی که چیست آن مرکز — که تو عمّان و کانش می‌دانی
دست را وی که می‌کند[۱] بجهان — گاه کافی و گاه عمّانی
صاحب علم و حلم و سیف و قلم — خان خانان، سکندر ثانی
آنکه در روز بار می‌رسدش — که سکندر کندش دربانی
چون کمالات را بود معدن — سزد ار عقل اوّلش خوانی
دید چون زادهای عرفی را — جمله محسود لعل پیکانی
همه مانند در ولیک یتیم — جمله چون رازهای پنهانی
بعد یک چند بنده را فرمود — که دهم شان نظام دیوانی
مدّتی چند خون دل خوردم — تا که جمع آمد از پریشانی
هم به اقبال صاحب کامل — هم بتوفیق لطف یزدانی
جامع انتظام این اوراق — شد سراجای خان خانانی
از خرد خواستم چو تاریخش — گفت «"ترتیب داده" / ۱۰۱۲+ ۱۴ نادانی
۱۰۲۶ هجری قمری

در زمانی که این ژرف خدمت را به تقدیم رسانید[۲] و این حق[۳] بر مولانا عرفی انداخت در شهر برهان‌پور صوبهٔ خاندیش این قطعه و کتاب را به نظر اصلاح ایشان برسانید[۴] و راقم از حواشی‌نشینان آن بزم فیاض بود مقبول و مستحسن افتاده[۵] و به انواع صلات و انعامات سرفراز گردید و الحال این کلیّات در کتابخانهٔ عالی است و الحق هیچ یک از فصحای زمان به این خوش دیوانی نیستند.

اگر روزگار امانش می‌داد ترقیّات کلّی می‌نمودند[۶] و ده برابر این بالقوه‌اش به فعل

۱- ن ۱۲، ۱۳۸ = می‌نهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = می‌کند
۲- ن ۳۵ = رساند ؛ ن ۱۳۸، ۲۹، ۵ = رسانید
۳- ن ۲، ۱۳۸ = این حق را ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = این حق
۴- ن ۳۵، ۵ = می‌رساند ؛ ن ۲۹، ۱۳۸ = می‌رسانید ؛ ن ۷ = برسانید
۵- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = افتاده بانواع ؛ ن ۱۳۸ = افتاده و به انواع
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۳۵ = می‌نمودند ؛ ن ۲، ۷، ۲۹، ۱۳۸ = می‌نمود

می‌آمد[۱]. و مستعدان به نوشتن این کلیّات میل پیدا کردند و اکثری نویسانیدند. و الحال کلیّاتی که در میانهٔ[۲] مستعدان[۳] معتبر است از این جا نقل شده و این سپهسالار قدردان چنانچه در ایّام حیات به این طبقه لطف و عنایت داشتند در ممات نیز به افکار[۴] ابکار ایشان دارند[۵] و تربیت کرده و مداحان خود را از خاک مذلّت برمی‌دارند و گلدستهٔ مجالس و محافل می‌سازند وامثال این طایفه را به الطاف و اشفاق سرفراز می‌نمایند[۶].

امیدوار به درگاه الهی چنان است که سایهٔ[۷] مرحمت و الطاف این گلدسته بند گل گلشن معانی بر سر اهل زمان، به تخصیص موزونان و مستعدان، تا قیام قیامت مستدام و پاینده باد بحق محمّد(ص) و آله الامجاد.

تمت دیباچهٔ کلیّات مولانا عرفی شیرازی علیه‌الرحمة

۱- ن ۳۵ = می‌آبد ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۳۸ = می‌آمد

۲- ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = در میانهٔ ؛ ن ۲، ۷ = در میان

۳- ن ۷، ۸، ۳۵، ۱۳۸ = مستعدان هندوستان ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = مستعدان

۴- ن ۸، ۳۵ = به افکار ابکار ایشان ؛ ن ۱، ۵، ۱۲ = ابکار و افکار ایشان ؛ ن ۲ = به‌ابکار افکار ایشان

۵- ن ۳۵ = نیزدارند ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = دارند

۶- ن ۷ = می‌فرمایند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = می‌نمایند

۷- ن ۷ = مرحمت و شفقت و الطاف آن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۱۳۸ = مرحمت و الطاف این

بخش نثر

قسمت ششم

دیباچهٔ

کلیّات عرفی شیرازی

از

محمّد صادق ناظم تبریزی

«چراغ شبستان اهلیت سراجا محمد قاسم‌بن محمدعلی اصفهانی را مأمور به تدوین و ترتیب آن فرمود. از قضا نواب همان سال در خدمت شاهزادهٔ جم‌جاه فریدون شکوه شاه جهان سلطان خرّم به قصد اخذ تخت جهانگیری متوجّه دارالسلطنة آگره شدند و سراجای مذکور به سبب پایان این خدمت در برهان پور توقف نمود. و مومی‌الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشته .... فرصت غنیمت شمرده به قدم فرار اختیار سفر خجسته‌اثر مکّهٔ معظمه .... نمود و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجهٔ مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسوّدات اشعار مولانا را در کسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته ..... در مدّت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقید گردید.»

دیباچهٔ کلیّات عرفی[۱]

از

محمدصادق ناظم تبریزی

بسم‌اللّه الرحمٰن الرحیم

حسن آرای صورت احکام شرعی و قدر افزای معنی کلام عرفی تعریف مقال متکلمی و توصیف کمال متکلمی[۲] تواند بود. که تغرای[۳] فرمان شرعی و انشای دیوان عرفی را به زیور امر و نهی حکمت بالغه آراسته و نهال بارور ایجاد را در سرابستان خلقت کشجرة طیبه اصلها ثابت و فرعهای فی‌السماء به ید قدرت کامله پیراسته و از اصل و فرع آن شجره ثمرهٔ مختلفهٔ نفوس انسیه و وجود قدسیهٔ انس و ملک را به حلاوت رسیدن رسانید و به قلم قدرت دیباچهٔ دفتر فضایل انسان را به شرف کریمه و لقدکرمنا بنی‌آدم مشرف گردانید. و نامهٔ اعمال هر فردی را به توقیع قسمت اولی گذرانید. یکی "را" هادی و مقتدای اصحاب ایمان ضلالت عریان از لباس سعادت دو جهان فرمود. و رسولی را مثل حضرت سیدالمرسلین و خاتم‌النبین صاحب تاج و اللواء المشرف به تشریف دنافتدلّی

محمد آنکه زد بر بام افلاک — شکوه شاهی‌اش رایات لولاک

شرف بخشیدهٔ جاه رسالت — فروغ چهرهٔ ماه رسالت

شفیع عامیان امّت و هادی گمراهان خلقت ساخته، تا همهٔ گمراهان و گنهکاران از مایدهٔ خوان رحمت و گوشهٔ دامان مغفرت بی‌نصیب و محروم نمانند. و اولاد کرام او را که بر اوج آسمان امامت و ولایت‌اند، سرور اخیار روزگار و معجز آثار لیل و نهار گردانیده، تا منازل شرف

۱- این دیباچه فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد. زیرا که نسخهٔ دیگر وجود ندارد، کلیّتاً درست نکرده شد.

۲- درنسخهٔ "متکلمی" است ولی به گمان غالب این متعلمی است

۳- طغری ؟

مدارج کمال آفتاب شریعت و ماه طریقت از خط دائرهٔ دامان[۱] آن دین پروران مطهّر خارج نباشند. سعادتمندترین که از هوای افتادگی شبستان و از طوق آزادگی فرمان آن شهنشاهان تخت آفرینش جدا نبوده، گوهر اخلاص آن خاصان حریم اختصاص را در صدف سینه پرورش دهد و طوطی ناطقه را از شکر نعت و منقبت‌شان چاشنی شیرین بیانی و شربت رطب‌اللسانی چشاند:

نعت و مدح نبی و اولادش — هر که را نیت بیان باشد
ایمن از آتش عقوبت شد — بلبل گلشن جنان آمد

بر ضمیر حقایق‌پذیر ناظمان عقدالجواهر دانش و بینش و جوهرشناسان عرصهٔ آفرینش مخفی نماند که هر علمی را نتیجهٔ معیّن و هر فنی را ثمرهٔ مبین است. نتیجهٔ فصاحت و ثمرهٔ بلاغت فیض کلام سعادت انجامی است که مزیّن به سپاس حقایق اساس حضرت رب رحیم و نعوت نبی‌کریم و مدائح ائمهٔ واجب تعظیم و تسلیم بود، متضمن سعادت نجات دینی و دنیوی باشد. چون این فقیر حقیر کثیرالتقصیر اعنی محمدصادق‌الشهیر به نام ناظم‌التبریزی با دل کسیرو زبان تقصیر لوح سبق منقبت و تختهٔ ابجد مدحت حضرات ائمهٔ طاهرین را از ابتدای طلوع صبح صادق شعور آیینه‌وار در نظر دارد و آنچه از اخلاص خود در آن مشاهده نماید به قدر حوصله از آن خبر می‌دهد به نسبت هم سبقی در دوستی صاحب فطرتان این دبستان به جان و دل می‌کوشد، چنانچه اشعار هر یک از این طرزطرازان نغمه‌پرداز را علی قدرالامکان به دست آورده مرتّب و مدوّن ساخت و مدّتی در دام اشتیاق کلیّات اشعار سرآمد فصحای روزگار رصدبند افلاک خیالات بلند عقده گشای سررشتهٔ افکار دل‌پسند مفتاح طلسم دقیقه پرداز [ی] اعنی مولاناعرفی‌شیرازی گرفتاری تخلّص می‌کرد.

تا آن که در سنهٔ احد و ثلثین بعد الف به خاطر عرفان مآثر نواب عالی‌شأن اعنی میرزاعبدالرحیم المشهور به خانخانان خطور کرد که مولانا حق مداحی در گردن ما بسیار دارد و ما اینکه به موجب وصیّت کلیّات او را تا امروز ابتر گذاشته [مدوّن] نکرده‌ایم، آئین مروّت نیست هر آیینه در تدوین و ترتیب آن اقدام باید نمود. امر فرمود تا مسوّدات اشعار مولانا راکه به دستخط او بود و در حین رحلت خود به کتابخانهٔ نواب فرستاده بود که یتیمان خلف او را چون دُرّ یتیم آویزهٔ گوش اشتهار سازد، حاضر ساختند و از جمیع ملازمان صاحب شعور خود چراغ شبستان اهلیت سراجامحمدقاسم‌ابن‌محمدعلی‌اصفهانی را مأمور به تدوین و ترتیب آن فرمود.

۱- در اصل نسخه "دمان" است.

از قضا نواب همان سال در خدمت شاهزادهٔ جم‌جاه فریدون شکوه شاهجهان سلطان خرّم به قصد اخذ تخت جهانگیری متوجهٔ دارالسلطنة آگره شدند و سراجا مذکور به سبب پایان این خدمت در برهانپور توقف نمود و مومی‌الیه از رهگذر رنجشی که سابقاً از نواب داشته و به قد [ر] حالت خود رعایت نمی‌دید فرصت غنیمت شمرده و به قدم فرار اختیار سفرخجسته اثر مکّهٔ معظّمه زادهااللّه شرفاً نمود. و نوعی شد که مخلص ایشان را در بندر سورت ملاقات کرد. در یک کشتی متوجهٔ مقصد شدیم و در اثنای راه از خصوصیات مذکور مخبر شده مسوّدات اشعار مولانا را درکسوت چاپلوسی و نرم‌جویی از او گرفته به نظر درآورد. مشاهده شد که به غیر از دیوان هشت هزار بیتی مشهور او اشعار گرانمایه و گفتار بلند پایه بسیاری از او در پردهٔ خفا مستور مانده، هوس ترقیم و ترتیب آن جواهر زواهر معرفت در سر شوریده تازه شد تا زمان فراغ در تحریک حصول مطلب نفسی از پا ننشست تا آنکه این گلدستهٔ ظرافت و مجموعهٔ لطافت در مدّت یک ماه در قید رشتهٔ ترتیب و شیرازهٔ تدوین مقیّد گردید.

چون طریق ترتیبش به قدم سعی زودتر از زود طی شد، تاریخش از حروف "طی‌ترتیب[۱]" ظهور نمود و عدد ابیات به پانزده‌هزار بیت منتهی گشت. اتفاقاً در همان سفر مسوّدات مولانا را با بعضی اسباب سراجای مذکور عربان بادیه دزدیدند. و این نسخه را چون فقیر جمع نموده بود، نوعی نشد که اشعار مولانا یکبارگی معدوم گردد. و احوال فرخنده مآل آن شاهباز اوج پرواز فضای قبول آنچه به گوش هوش این مدهوش بزم جرعه نوشی رسید بر این نهج است که اسم شریف[۲] مولانا خواجه زین‌الدین علی‌بلوی شیرازی است.

والد مرحومش گاهی به منصب پیشوایی ناحیهٔ حومه و گاهی به وزارت داروغگان عرف اشتغال داشته. وجه تخلّص عرفی از این مناسبت مفهوم است. حاصل [این] که در اوایل شعور بعضی مقدمات علمی را طی نموده، خط نسخ را بغایت نیکو می‌نوشته و در موسیقی و ادوار وقوفی به قدر داشته. چون قدم به پای موزونیت نهاد، زبان معجز بیان [را] به ادای نغمه‌سپاری و نوای سحرپردازی آشنا نمود.

یک چند در دارالافاضل شیراز با موزونان زمان مشق سخن‌گستری می‌فرمود و به انشای

۱- $\frac{\text{طی ترتیب}}{۱۰۱۲ + ۱۹}$ = ۱۰۳۱ هجری قمری

۲- چنان می‌نماید که اینجا لفظ "پدر" گذاشته شده است زیرا که زین‌الدین علی بلوی اسم پدر عرفی بود نه اسم خودش.

ابیات عاشقانه صبر و قرار از دلهای بیتابان گوی شوق می‌ربود تا زمانی که از بهار ریاض تازه‌گویی نکهتی بر مشام شعورش رسیده مانند نسیم نوروزی بیگانه از آرامش ساخت و دل عندلیب طینتش را هوای سیر و سفر تازه شد. به امید اینکه شاید به راهنمایی و مقتدایی رسیده به مقصد توان رسید مستعد پرواز می‌بود. در این اثنا صحبت بلند آوازگی و زمزمهٔ تازگی طرز سخن‌سنجی شیخ ابوالفیض فیضی به سمع او آشنا گردید و به تحریک اشتیاق پای همّت او با رکاب سعی آشنا ساخت تا به سواد کشور هندوستانش رسانید. ابتدای آشنایی و مدح‌سرایی او با خدّام علامةالاطباء حکیم ابوالفتح گیلانی، که یک از مقرّبان بارگاه جلال‌الدین‌اکبر بود دست داد.

و در آن زمان خواجه‌حسین ثنائی و سیّدی محمد نجفی و ملّا حیاتی گیلانی [و] بسیاری از شعرای نامی در ملازمت حکیم مذکور هنگامهٔ سخن‌سرایی و معرکهٔ معنی‌آرایی راگرم داشته. و مولانا عرفی چون نقد گفتار خود را به آن صرّافان کیمیای سخن در میان آورده جلوهٔ استحسان نمود، شیخ فیضی با وجود تقرب بزم اکبرشاهی و تفضّل استعداد غیر متناهی و خطاب ملک‌الشعرائی ، میل به مجالست و مصاحبت او پیداکرده، تلاش دیدن او کرد. وچون طرز سخن گستری و معنی پروری و روش تازه را که مخترع او بود، در طبع مولانا به چندین پایه برتر مشاهده کرد، انصاف داده نوادر افکار او را پسندیده و سنجیده داشت و چون مولانا از حکیم‌ابوالفتح رعایتی به قدر می‌دید، در آشنایی امرا و سلاطین را بر ناصیهٔ امل مسدود ساختهٔ گوهر عزّت خود را به خواری مدح خسیسان زمان نمی‌فروخت و اینکه در اواخر به مدح خانخانان زبان [گشاد] و گرفتار دایرهٔ مصاحبت او گردید، از اثر رابطهٔ حکیم‌ابوالفتح و خان مشارٌالیه بود. و در ایّام ملازمت او صدرنشین مجمع شعراء و ظرفاء می‌بوده و اشعار شوق‌انگیز از طبع گهرخیزش زیاده از آن چهرهٔ ظهور نموده که در حوصلهٔ تقدیر گنجد.

مخفی نماند که به غیر از این پانزده‌هزار بیت بدون[1] شش هزار بیت دیگر از اشعار آبدار او به طریقی که سببش به راقم ظاهر نیست ضایع و ابتر شده چنانچه خود در این غزل اشاره‌ای به آن کرده.

عمر در شعر بسر برده و در باخته‌ام — عمر در باخته را بار دگر باخته‌ام
ر صد شرع هنر چون نشود محو که من — شش هزار آیت احکام هنر باخته‌ام

و او بغایتی در میان امراء و سلاطین معزّز بود که کرنش و تسلیم که در میان اهل هند

۱- دیوان ؟

رسم است که زیردستان در مقام تواضع بزرگان به جای می‌آورند وی با هیچ کس از آن فعل[۱] نمی‌آوردند و در مجالس و محافل بر همه کس تقدیم می‌نمودند و اهل زمان به جهت حسن طبیعت بلندش تقدیم او را مضایقه نکرده ممنون بوده‌اند. و بسیار عالی همّت بود و در سال نهصدونودونه هجری که سی‌وشش سال از سن شریفش طی شده بود، در ملک لاهور از عرصهٔ فنا به عالم بقا رحلت فرمود و یکی از اهل استعداد تاریخ آن واقعهٔ ناگزیر را از لفظ «استادالبشر» ۹۹۹هجری بیرون آورده.

چون مرغ روح مولانا در شاخسار روضهٔ انوار نشیمن ساخت، جسدش مدت بیست‌وهشت سال در خاک لاهور مدفون بود تا آنکه به جهت مداحی خاندان نبوی و اخلاص دودمان مرتضوی و تأثیر تمنایی که در بیت :

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　اگر به هند بخاکم کنی و گر به تتار

از فرط اشتیاق کرده بود، و سال بیست‌وهشتم بعد الف سیادت‌پناه میرصابر صفاهانی نعش او از زمین لاهور به ریاض ارض اشرف نجف اقدس نقل فرمود و آرزوی خاک بردهٔ او را آن نیک بخت از آن خاک مراد حاصل نمود و تاریخ این حالت سعادت انجام را بمدغت و تاری اعزی[۲] (کذا) رونق هنگامهٔ خوش بیانی رونقی همدانی در این قطعه منتظم ساخت.

یگانه گوهر دریای معرفت عرفی　　که آسمان پی پروردنش صدف آمد
چو عمر او بسر آمد ز گردش دوران　　شکست بر صف دلهای پر شعف آمد
بگوش چرخ رسانید حرف جانسوزی　　که عمرم از تو چو در معرض تلف آمد
بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　فکند تیر دعایی و بر هدف آمد
نوشت از پی تاریخ رونقی کلکم　　«بکاوش مژه از گور تا نجف آمد»

و مولانا در ایّام حیات خود دیوانی مشتمل بر هفت‌هزار بیت ترتیب داده به عرصهٔ اشتهار انداخته بود چنانچه از این رباعی آثار تعداد اصناف اشعار و تاریخ ترتیب معلوم می‌شود:

این طرفه نکات سحری و اعجازی　　چون گشت مکمّل برقم پردازی
مجموعه طراز قدس تاریخش یافت　　«اول دیوان عرفی شیرازی» = ۹۹۶ هجری
۳۷+　۷۱+　۳۶۰+　۵۲۸

مخفی نماند که قصاید آن دیوان موافق عدد آحاد مصرعهٔ تاریخ است و غزل موافق عدد

۱- به عمل ؟
۲- اعنی ؟

عشـرات آن مـصرع و [اشـعار] قـطعه و ربـاعی مـوافـق عـدد مآت. بـیست‌وشش قـصیده و دویست‌وهفتاد غزل و هفتصد «ابیات» قطعه و رباعی بوده. الحال که به یمن توفیقات الهی این کلیّات بهجت آیات صورت ترتیب و معنی تدوین پذیرفته امیدوار است که ناسخ جمیع نسخ گردیده همواره منظور نظر طرزشناسان ادای تازه و مقبول دل قدردانان نغمه‌های بلند آوازه باشد. از شرّ ناخن تصرّف جهّال و حسّاد ایمن باد.

بخش نثر

قسمت هفتم

رسالهٔ نفسیّه

« حقیقت موت در باختن فرصت تحصیل کمالات
و سعادات است و هر نفس که به ناشایستگی
از عمر طی می‌شود در شمار مدّت موت است »

رسالهٔ نفسیّه

بسم‌اللّه الرحمٰن الرحیم

حمدی، که از نهایت شایستگی منزّه از شائبهٔ تعیّن[۱] و تخصیص[۲] آید و اجمال آن در حوصلهٔ اندیشهٔ گنجیدگان ذروهٔ کمال گنجایش پذیر نیفتد[۳]، مرخداوندی[۴] که صفت شایستگی مخصوص[۵] صفات شایستهٔ ذات اوست و سپاسی[۶] که از غایت گرانمایگی جوهر[۷] عبودیّت را از عهدهٔ ایثار فطرت خویش برآورده[۸] ترقی را[۹] مجال حرکت محال افتد. هرمنعمی[۱۰] را که مذاق طبیعت امکان فرومایه را به نعمت[۱۱] مصداق کریمه لایُکلّف‌اللهنفساًالاّوسعها لذّت[۱۲] آرام‌و حلاوت تسلّی عطاکردن نمک چش آلاء و نعماء اوست و درودی[۱۳] که از فرط لیاقت به میزان جوهرشناسان[۱۴] گنجینهٔ نبوت هم ترازوی گوهر یکتای[۱۵] سرور اصفیا و خاتم انبیا تواند بود. و از روان الهام‌پذیر ما بر ذات والا صفات او و

۱- ن ۲۸ = تخمین و تخصیص ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، = تعیّن و تخصیص ؛ ن =۱۳۸ تعیّن تخصیص

۲- ن ۷ = آید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = آمده

۳- ن ۱، ۳، ۵ = پذیر نیفتد ؛ ن ۲، ۹، ۱۳۸ = پذیرفته ؛ ن ۲۸ = پذیرفتند

۴- ن ۱، ۳، ۵، ۹ و غیره = خداوندی ؛ ن ۱۳۸ = خداوند

۵- ن ۳، ۱۳۸ = مخصوص صفات شایستهٔ ذات ؛ ن ۱، ۲، ۵ = مخصوص شایستهٔ ذات ۹ = مخصوص صفات ذات شایستهٔ

۶- ن ۲ = ستایشی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۹، = سپاسی

۷- ن ۹ = جواهر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = جوهر

۸- ن ۱۳۸ = آورده ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = برآورده

۹- ن ۹ = و ترقی را ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲، ۲۸، ۱۳۸ = ترقی را

۱۰- ن ۳، ۱۳۸ = منعمی ؛ ن ۵ = هر منعمی ؛ ن ۱، ۳، ۹، ۲۸ = مر منعمی

۱۱- ن ۲، ۱۳۸ = فرومایه را بر نعت مصداق کریمه ؛ ن ۹ = فرومایه را به مصداق کلمهٔ کریمه ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = فرومایه را به نعمت مصداق کریمه

۱۲- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = لذّت آرام و حلاوت تسلّی عطاکردن نمک چش آلاء و نعماء اوست

۱۳- ن ۲ = دورودی که ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = و دورودی که ؛ ن ۲، ۱۳۸ = اوست و درودی

۱۴- ن ۳، ۹ = به میزان جواهر شناسان ؛ ن ۱۳۸ = به میزان شناسان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸ = به میزان جوهر شناسان

۱۵- ن ۹ = یکتا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = یکتای

ثنائی که برگزیدهٔ ذات عدالت سرشت اوست بر اولاد و اصحاب او باد، و بالله‌التوفیق.

ای نفس خودی که با خود در سخنی و موعظه می‌سنجی و حکمت می‌فروشی و تصوّف می‌نمائی[۱] یکی گوش دار و بشنو که چه می‌گویم[۲] و تا شنفتی درکاربند[۳]. ساعت خوش مکن که کس ضامن فرصت[۴] تو نیست. اینک[۵] رفتی و تهی‌دست رفتی[۶] وقبولت نکردند و راهت ندادند و بازت نفرستادند. و در وحشت‌گاه[۷]تحیّر و تفکّر و تحسّر و تأسّف پای در گل درماندی[۸] و از جملهٔ آنان بودی که به کردار[۹] و رفتار شایسته در ناز و نعیمی[۱۰] در آغشته اندک[۱۱] فرصت اندیشهٔ شکر آن ندارند[۱۲]. چه جای شکر اینکه[۱۳] از مصیبت تو آزاد و سالم‌اند.

ای نفس سالها در بازار[۱۴] دنیا فروشندهٔ تزویر و ریا بودی و در صیدگاه مزاج دانی دام و دانهٔ طبیعت[۱۵] می‌آراستی و یک یک از[۱۶] ابنای زمان را به دام فریب و فسون در می‌کشیدی.

۱- ن ۹ = تصوف میناعی ؛ ن ۱۳۸ = تصوف بینائی ؛ ن ۵ = تصوف مینمائی ؛ ن ۲، ۳ = تصوف می‌نمایی ؛ ن ۲۸ تفوق می‌نمایی

۲- ن ۲۸ = چه می‌گویم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹ = چه می‌گوئی ؛ ن ۱۳۸ = چه می‌کنی

۳- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = درکاربند، ساعت خوش‌مکن ؛ ن ۹ = درکارساعت خوش‌گوش

۴- ن ۹ = کس ضامن فرصت خود نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = کس ضامن فرصت نیست ؛ ن ۲۸ = کس ضامن فرصت تو نیست

۵- ن ۹ = نیک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۵ = اینک ؛ ن ۱۳۸ = این‌که

۶- ن ۵ = رفتی و تهی دستی و قبولت ؛ ن ۱۳۸ = رفتی و تهی دستی که ؛ ن ۹ = رفتی و تهی دست رفتی و

۷- ن ۱، ۵ = وحشتگاه تجرّد و تفکر و تحسّر و تأسف ؛ ن ۱۳۸،۹ = وحشت گاه تحیّر و تأسف ؛ ن ۳، ۲۸ = وحشت گاه تحیّر و تفکر و تحسّر و تأسف

۸- ن ۵ = درماندی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = ماندی

۹- ن ۹ = برکردار شائسته ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸ = بکردار و رفتار شائسته ؛ ن ۳ = به کردار و رفتار شائسته ؛ ن ۱۳۸ = به کردار و کردار شائسته

۱۰- ن ۹، ۱۳۸، ۲ = ناز و نعمت ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نعیمی

۱۱- ن ۲۸ = اندک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۳۸ = اندکه

۱۲- ن ۲، ۱۳۸ = نداری ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = ندارند

۱۳- ن ۱۳۸ = که جای شکر این که از مصیبت تو سالم و آزادند ؛ ن ۵ = چه جای شکر این که از مصیبت تو آزاد و سالم‌اند ؛ ن ۹ = چه جای شکر که از مصیبت تو سالم‌اند

۱۴- ن ۱۳۸ = در بازار فروشندهٔ ؛ ن ۹، ۵، ۱ وغیره = در بازار دنیا فروشندهٔ

۱۵- ن ۱۳۸ = به عبث ؛ ن ۹ = طبیعت ؛ ن ۱، ۵ = بتبعت ؟

۱۶- ن ۹ = یک‌یک ابنای زمان ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = یک‌یک از ابنای زمان

خواستم که دام ترا باز چینم و ترا در دام عزلت اندازم و آسیب[۱] فریب تو را از مردم و آفت زبان[۲] ترا از نامردم[۳] دور دارم.

ترا درزندان اعتزال[۴] و تنهایی در کشیدم[۵] و چون در نگریستم جمیع[۶] معاملات شید و ریا[۷] و فریب و فسون که با هر یک از ابنای زمان از راه مزاج دانی درمیان داشتی بی‌علت[۸] تنها با خویش در میان داری. اکنون[۹] بازگرد و زنهار بازگرد و اگر بازگشت به راه حق نکنی، به عادت اوّل بازگرد که اولی است زیرا که آنچه ساده‌لوحان از تو به رایگان درنپذیرند[۱۰] تو به گنج[۱۱] شائگان[۱۲] از خویش می‌خری و این سرمایهٔ خرسندی به کسالت آراسته و این معارض عظمت است.

ای[۱۳] نفس مشرک غیر اندیش عونت کیش، اگر به گمان[۱۴] شماتت دشمنان از زشتی

۱- ن ۹ = وآسیب فریب ترا از مردم دور دارم ترا از زندان اعتزال ؛ ن ۱۳۸ = و آسیب و فریب ترا از مردم و آفت و زبان ترا در زندان اعتزال به زنجیر تنهائی در کشیدم ؛ ن ۵ = و آسیب فریب ترا از مردم و آفت زبان ترا از تو نا مردم دور دارم ترا در زندان اعتزال وتنهائی در کشیدم

۲- ن ۲۸ = زبان ؛ دیگر همهٔ نسخ = زبان

۳- ن ۲۸ = از توانا مردم ؛ ن ۱،۲ = مردم ؛ ن ۳ = نا مردم ؛ ن ۵ = تو نا مردم

۴- ن ۳، ۲۸ = در اعتزال به زنجیر تنهائی ؛ ن ۹، ۱۳۸ = اعتزال بزنجیر تنهائی ؛ ن ۱، ۵، = اعتزال و تنهائی

۵- ن ۹ = برکشیدم ؛ ن ۵، ۱، ۳، ۱۳۸ = در کشیدم

۶- ن ۹ = جمع ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = جمیع

۷- ن ۳، ۱، ۱۳۸ = شید و ریا و فریب و فسون ؛ ن ۵، ۲ = شیدوریا در فریب و فسون ؛ ن ۹ = شید و ریا

۸- ن ۹ = به علت تنهائی خویش ؛ ن ۵ = بی علتی تنها با خویش ؛ ن ۱۳۸ = بی علت تنها، خویش ؛ ن ۱، ۲، ۳ = بی علت تنها با خویش

۹- ن ۱، ۵ = اکنون بازگرد و زنهار و بازگرد و اگر ؛ ن ۹، ۲۸، ۱۳۸ = بازگرد و اگر بزگشت ؛ ن ۳ = ازگر و زنهار بازگرد و اگر بازگشت

۱۰- ن ۲، ۹، ۱۳۸ = درپذیرند ؛ ن ۲۸ = در نپذیرد ؛ ن ۱، ۳ = نپذیرند

۱۱- ن ۱، ۲، ۳، ۱۳۸، ۵، ۹ = تو به گنج ؛ ن ۲۸ = و به گنج

۱۲- ن ۹ = و این سرمایهٔ خرسندی بکسالت و این معارض عظمت است ؛ ن ۲۸ = ...در نپذیرد گنج شایگان از خویش وبه این سرمایه خرسندی و می‌خری بکسالت غفلت است ؛ ن ۱، ۵ = تو به گنج شایگان از خویش می‌خری و این مایه و غفلت خرسندی بکسالت و علت است ؛ ن ۳ = و این سرمایهٔ خرسندی بکسالت و غفلت است ؛ ن ۲ = سرمایهٔ این خرسندی نه کسالت و غفلت است ؛ ن ۱۳۸ = ...در نپذیرند تو به گنج شایگان از خویش می‌خری و سرمایهٔ این خرسندی بکسالت و غفلت است

۱۳- این بند در نسخهٔ نهم یافته نشد

۱۴- ن ۲۸ = به کمال شماتت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = به گمان شماتت

و فرومایگی خویش ملولی، ترا بشارت باد که آسوده‌تر کس[۱] توئی چه اگر دشمنان چون تو نامقبول و فرومایه باز مانند[۲] چندان در دهشت[۳] زشتی خویش فرو شوند که اگر ناصیه بر ناصیه ایشان کوبی[۴] ادراک ملاقات نکنند و دوستان بدین صفات متصّف نیز درشمارند. و اگر به اندیشهٔ تحسین دوستان در تحصیل صفای گوهر و حسن آرایش خویش به زحمت[۵] اندازی، باکدورت و زشتی در ساز و آسوده باش که اگر ایشان را بدون[۶] آلایش نیست تو آئینهٔ صافست، جمال[۷] در مقابل است که روی توّجه از وی به سوی تو برتافتن یا همه خودپرستی هم در اتصّاف[۸] تو در نگنجد و نیز نگذارند و چون در نگذارند[۹] نتوانند و دشمنان در این پایهٔ[۱۰] متمکن نیز در این حساب‌اند. و اگر آلایش اندیشهٔ رد و قبول دوست و دشمن و لوث گمان هستی[۱۱] موهوم خویش در چشمه سار نسیان غسلی برآورده از جنابت اندیشه‌های باطل برآوردی همّت[۱۲] بر صراط مستقیم آورده بر اثر روشنائی نیت صالح گام طلب[۱۳] را سبک داشته عنان تسلیم در دست[۱۴] جاذبهٔ مطلب اصلی گذاشته[۱۵] ازکشمکش خوف و رجا و ردّ و قبول بر آسانی[۱۶] زود آگه در رسی[۱۷] و دریابی به آنچه در رسیدنی است و در یافتنی

۱- ن ۱، ۵ = کسی ؛ ن ۱۳۸ = کس

۲- ن ۱۳۸ = دشمنان اگرچه نامعقول و فرومایه باز دانند ؛ ن ۱، ۵ = دشمنان اگر چون تو نامقبول و فرومایه باز مانند

۳- ن ۱، ۵ = چندان به زشتی خویش فرو شوند ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = چندان در دهشت زشتی خویش فرو شوند

۴- ن ۱، ۵، ۱۳۸ = ایشان ادراک ملاقات نکنند ؛ ن ۲، ۳ = ایشان کوبی، ادراک ملاقات نکنند

۵- ن ۱، ۳، ۵ = به زحمت اندازی باکدورت ؛ ن ۲، ۱۳۸ = به زحمت اندری به کدورت ؛ در ن ۲۸ این جمله ناتمام است

۶- ن ۲، ۱۳۸ = بدون نیّت تو آئینه صاف است ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بدون آلایش نیّت تو آئینه صاف است

۷- ن ۱، ۵، ۱۳۸ = جمال ؛ ن ۲ = جمالی ؛ ن ۳، ۲۸ = با جمالی

۸- ن ۱۳۸ = اتّصاف تو ؛ ن ۵ = انصاف تو

۹- ن ۲۸ = بگذارند ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = نگذارند

۱۰- ن ۲۸ = نیزمتمکن در این چه سانند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = متمکن نیز در این حسابند

۱۱- ن ۲، ۱۳۸ = کما هستی ؟ ؛ ن ۱، ۵ = گمان هستی ؛ ن ۳ = لوث گمان هستی

۱۲- ن ۲۸ = همیشه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = همت

۱۳- ن ۱، ۲، ۵، = گام را ؛ ن ۱۳۸ = گام طلب را

۱۴- ن ۲، ۱۳۸ = در جاذبهٔ مطلب اصلی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸ = در دست جاذبهٔ مطلب اصلی

۱۵- ن ۱۳۸، ۲۸ = گذاشته ازکشمکش ؛ ن ۵، ۲، ۱، = و ازکشمکش ؛ ن ۳ = که ازکشمکش

۱۶- ن ۱۳۸ = برآسای ؛ ن ۱، ۵ = برآسانی

۱۷- ن ۱۳۸ = آگه رسی ؛ ن ۱، ۵ = آگه در رسی

است[۱] و گفتنی که آنچه در ذمّهٔ ما داشتی همین بود.

پس اگر گوییم همین[۲] باز گفته شود و اگر محتاج به تکرار[۳] گفت و شنودی با خویش می‌گوئی و می‌شنوی[۴] و چون ملول شوی با عرفی در میان می‌نه[۵] که ما را به کاری داشته‌اند عالی‌شأن و فرصت حال تنگ است و توفیق آینده معلوم نه اللهمّ ارزقنا بحق الکاملین.

ای نفس[۶] دوزخ میدان فتنه است و بهشت دکّان عشوه و اعراف خوابگاه نفوس و درگاه خدای عزّوجل[۷] گرداب ناز و نعمت ابدیه و تو در وسط چهارراه مذکوره، که منادی‌گاه سعادت و شقاوت است، بر براق استعداد سواره ایستاده گوش حیرت[۸] و دیدهٔ بصیرت باز گشاده در دستی عنان و در دستی تازیانهٔ[۹] راهبر دهند. گوش اجابت بر ندای طلب گذاشته "راهبر، دامن هدایت برزده و گام اولّین برداشته" بر تو نگران و مقصود ترا جویان. اکنون تو دانی[۱۰] والدعا.

ای نفس[۱۱] بدان و آگاه باش که آدمی را دو مذاق متبائن است. یکی مذاق غرور و حرونی[۱۲] و این علّت تراکم جهل و غشاوت[۱۳] و چشم بستگی است و دیگر مذاق تجربه و نرم‌لجامی و این موجب تصاعد[۱۴] علم و تسلّط و آراستگی[۱۵] است و در هنگام خامی[۱۶] و

۱- ن ۱۳۸ = به آنچه در رسیدنی و در یافتنی است که آنچه ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بانچه در رسیدنی‌است و دریافتنی که آنچه ؛ ن ۲۸ = به آنچه در رسیدنیست و دریافتنی و گفتنی که آنچه

۲- ن ۱، ۵ = همین بار ؛ ن ۱۳۸ = همین باز

۳- ن ۱۳۸ = بتکراری ؛ ن ۵ = بتکرار

۴- ن ۱،۵=می‌گوئی‌ومی‌شنو ؛ ن ۲،۱۳۸=می‌گوئی‌ومی‌شنوی ؛ ن ۲۸=می‌گوومی‌شنو ؛ ن ۳=می‌گوئی‌ومی‌شنود

۵- ن ۲، ۱۳۸ = نه ؛ ن ۱، ۳، ۵ = می‌نه

۶- این بند در نسخ ۹ و ۱۳۸ موجود نیست

۷- ن ۵=و درگاه‌خدای‌عزّوجل و گرداب‌ناز و نعمت‌ابدیه ؛ ن ۱=و درگاه‌خدای‌عزّوجل گرداب‌ناز و نعمت‌ابدیه

۸- ن ۱، ۵، ۲۸ = حیرت ؛ ن ۲، ۳ = خبرت

۹- ن ۳ = تازیانهٔ راهبر دهنده گوش اجابت به زندان طلب ؛ ن ۱،۵ = تازیانه و دامن هدایت بر زده ؛ ن ۲۸ = تازیانه راهبر دهند گوش اجابت بر ندای طلب گذاشته براهبر دامن هدایت بر زده

۱۰- ن ۲۸ = والسلام علی‌من‌الهدی ؛ ن ۱، ۳، ۵ = والدعا

۱۱- این بند در نسخهٔ ۱۳۸ وجود ندارد

۱۲- ن ۲۸ = غرور جوانی ؛ ن ۹ = غرور(غرور جوانی) ؛ ن ۱، ۵ = غرور و حرونی

۱۳- ن ۳، ۲۸ = غشاوة چشم بستگی ؛ ن ۱، ۲، ۵ = غشاوة و چشم بستگی

۱۴- ن ۲، ۹، ۲۸ = تصاعد ؛ ن ۱، ۵ = تقاعد

۱۵- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = وارستگی ؛ ن ۳ = و آراستگی

۱۶- ن ۳، ۲۸ = هنگام خامی ؛ ن ۹ = هنگامی خامی ؛ ن ۹ = هنگام خامی.

ناتمامی احساس[۱] و ادراک هر دو بر[۲] نقیض نفس‌الامر[۳]. پس[۴] اگر خواهند که دربوستان معاملات[۵] نوباوه‌ای دهند[۶] که مذاق اوّل را از آن کیفیّت حلاوت احساس افتد، باید باز داد بلکه به خاک افکنده پایمال کرد که تلخ است. و اگر از دارالشفای مجاهدات تریاکی چشانند که مذاق ثانی را از آن نشأة مرارت[۷] ادراک افتد باید گرفت و ابرام در سؤال[۸] کرد که شیرین است و چون همیشه بر این منوال احساس و عقیده را بر این [۹] داشتهٔ حسن ظن و حمایت عقیده و گماشتهٔ[۱۰] احساس را در ازدحام شک مغلوب و عقیدهٔ گماشتهٔ احساس را در حمایت حسن ظن غالب[۱۱] دارد تحفّظ[۱۲] عادت و تصادم مواظبت و تعقیب مجاهدات[۱۳] رفته رفته به حدّی[۱۴] رسد که حواس معزول مطلق گردیده علمی نصیب شود بر صراط مستقیم و ذوقی حاصل آید مدرک[۱۵] و سلیم که تلخ را تلخ و شیرین را شیرین ادراک[۱۶] کند و اینجاست[۱۷] حدّ اعتدال و توقف کمال. اللهم ارزقنابحق[۱۸]الحق‌ونبی‌مطلق.

۱- ن ۱، ۲، ۵ = اجناس ؛ ن ۳، ۹، ۲۸ = احساس

۲- ن ۹ = به نقیض ؛ ن ۱، ۵ = بر نقیض

۳- ن ۹ = نفس لامی ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نفس الامر

۴- ن ۳ = پش اگر خواهند که از بوستان ؛ ن ۱، ۵ = پس اگر در بوستان ؛ ن ۹ = پس اگر بوستان ؛ ن ۲۸ = پس اگر از بوستان

۵- ن ۹ = مراودات ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = معاملات

۶- ن ۳، ۲۸، ۹ = نو باوه دهند ؛ ن ۱، ۵ = نو باوه هند

۷- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = مرارت ؛ ن ۹ = مراد

۸- ن ۹ = ابرام سوال ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = ابرام در سوال

۹- ن ۹ = براین ؛ ن ۱، ۳، ۵ = مباین ؛ ن ۲۸ = بیابین ؟

۱۰- ن ۳، ۲۸ = گماشته ؛ ن ۱، ۵ = گذاشته ؛ ن ۹ = داشته حسن ظن غالب گردد

۱۱- ن ۹ = عقیده را بر این داشته حسن ظن غالب گردد ؛ ن ۱، ۵ = عقیده را در حمایت ظن غالب دارد ؛ ن ۳ = عقیده را در حمایت حسن ظن غالب دارد ؛ ن ۲۸ = عقیدهٔ گماشتهٔ احساس را در حمایت حسن ظن غالب دارد

۱۲- ن ۹ = به حفظ عادت ؛ ن ۱، ۵ = به تحفظ عادت و تصادم مواظبت و تعاقب مجاهدت ؛ ن ۲۸ = به تحفظ عادت و تصادم مواظبت و تعقب مجاهده

۱۳- ن ۲۸ = مجاهده ؛ ن ۱، ۵، ۹ = مجاهدت

۱۴- ن ۹ = بحدّت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = به حدّی

۱۵- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = مدرک و سلیم ؛ ن ۹ = به درجهٔ سلیم

۱۶- ن ۹ = درک ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = ادراک

۱۷- ن ۱، ۵ = و از این جاست ؛ ن ۳، ۹، ۲۸ = و این جاست

۱۸- ن ۳ = بحق‌السالکین ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸ = اللهم ارزقنا بحق‌الحق و بنی مطلق

عـرفی در مـعرفت گشـودن تـا کـی　　خود گفتن و خـود هـم شـنودن تـا کـی
بـــیداردلان را دل شـــبها روز است　　تـو روز نـه‌دیده‌ای، غـنودن تـا کـی

ای نفس اگر حق تعالی جل و جلاله و عم نواله سلسلهٔ قهر را به دست لطف نجنبانیدی[۱] وجود را جز وحدت ذات او تعالی و تقدس جلوه‌گاهی نماندی و اگر آستین لطف را به دست[۲] قهر نیفشاندی، عدم را جز تنگنای ماهیت شریک ذات بی‌همتای[۳] او پناهی نبودی. و دریائی از نوش لطف و[۴] زهر قهر برآمیخته علی‌الدوام[۵] از تلاطم آثار تجلیّات جمالی و جلالی در جزر و مد است و اجزای هر یک از ضدّین[۶] متلاطم به مقتضای طبیعت[۷] در انجذاب و اتصال یکدیگر و اجتناب و انفصال از آمیزش ضد خود ساعی و کامیاب. گاهی تجلّی طبیعت جمال اجزای مادّهٔ لطف را منزه از آلایش اضداد نموده لطفی بخشد و نضجی[۸] دهد تا درّ مکنون[۹] گردد.

گاهی تعدّی نشأة جلال اجزای[۱۰] مایهٔ قهر[۱۱] را مجرد از آمیزش بیگانه[۱۲] ساخته بر مقتضای ماهیت خود اقتدار[۱۳] بخشد که نهنگی[۱۴] پدید آید. و دنیا و مافیها جزیره‌ای است

۱- ن ۹، ۲۸، ۱۳۸ = بجنبانیدی ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نجنبانیدی

۲- ن ۱، ۲، ۵ = به دست قهر نیفشاندی ؛ ن ۹ = به دست نیفشاندی ؛ ن ۲۸ = به دست قهر بیفشاندی

۳- ن ۱ = بی متناهی او ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = بی همتای او

۴- ن ۱، ۵ = دریائی از لطف و زهر قهر ؛ ن ۹ = دریائی از نوش لطف و نیش قهر ؛ ن ۳، ۱۳۸ = دریائی از نوش لطف و زهر قهر ؛ ن ۲۸ = دریائی از نوش و لطف و زهر و قهر

۵- ن ۲۸ = فی‌الدوام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = علی‌الدوام

۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = ضدین متلاطم ؛ ن ۹ = از صدعین متلاطم ؛ ن ۲۸ = چندین تلاطم

۷- ن ۹ = بمقتضای طبیعت غرق جذب، انجذاب و وصل‌واتصال بیک‌دیگر و گرم اجتناب و انفصال و احتراز از آمیزش ضد خود سراسر ساعتی کامیاب وگاهی بیتاب و گاه تجلّی جلال طبیعت جمال اجزای ماده را منزه از آلایش اضداد نموده لطفی بخشد و نضجی دهد ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = به طوری که نوشته شد

۸- ن ۲، ۵، ۱۳۸، ۳ = نموده نضجی دهد درّ ؛ ن ۹ = نموده، لطفی بخشد و نضجی دهد تا درّ ؛ ن ۱ = نموده نضجی نمودهد

۹- ن ۲، ۹، ۸ = تا در مکنون گردد ؛ ن ۱۳۸ = در مکنون گردد ؛ ن ۳، ۱، ۵ = در مکنون متکون گردد ؛ ن ۲۸ = در همگون

۱۰- ن ۲، ۱۳۸ = جزای ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = اجرای ؛ ن ۹ = اجزاء

۱۱- ن ۳ = قهر مجرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = قهر را مجرد

۱۲- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = بیگانه ساخته ؛ ن ۹ = بیگانهٔ خود ساخته

۱۳- ن ۹، ۲ = اقتداری بخشد ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = اقتدار بخشد

۱۴- ن ۲، ۹ = که نهنگی ؛ ن ۱، ۵ = نهنگی ؛ ن ۲۸ = نهنگ

درمیان این دریا. اکنون ساکنان این جزیره[۱] را مطلب درّ مکنون و مانع نهنگ[۲] است. نه از نهنگ دل جمع کردن به دانائی سزاوار و نه از گوهر ناامید نشستن به تهیدستی[۳] سازگار.

ماحصل این کلام آنکه دارندهٔ معجون خوف و رجا که صاحب نشأهٔ جامعه است نزد من[۴] به مراد نزدیک‌تر آمده است[۵]. اگر احیاناً[۶] گروهی از مستمعان را به تعبیر[۷] این گوهر و نهنگ احتیاج افتد[۸] مراد به تکون گوهر افاضه نور معرفت الهی است که ثمرهٔ تحصیل آن زندگی ابدی است، و مقصود از نهنگ تراکم ظلمت جهل و تعلّقات نفسانیه است که نتیجهٔ آن هلاکت جاودانی[۹] می‌باشد. علی‌من‌اتبع‌الهدی[۱۰].

ای نفس بدان و آگاه باش که سرشت آدمی را در نشأة اولی[۱۱] به هیچ روی از تغیّر و تقلّب که لازم ماهیت این نشأة[۱۲] است گریزی نیست.

چه حکمت بالغهٔ الهی به جهت امکان برداشت و فروگذاشت اقدام استعداد نفوس مردم[۱۳] در مدارج و معارج[۱۴] کمال اقتضای تغیّر و تقلّب[۱۵] در نهاد این نشأة گماشته[۱۶]

۱- ن ۹ = این دریا و جزیره را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = این جزیره را

۲- ن ۹ = مانع نهنگ است اینک نه از نهنگ ؛ ن ۱، ۳، ۲۸ = مانع نهنگ نه از نهنگ ؛ ن ۵ = مانع نهنگ است نه از نهنگ ؛ ن ۱۳۸ = درّ مکنون نهنگ نه از نهنگ

۳- ن ۱۳۸ = نه از گوهر امید نشستن به تهی دستی سازگار ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸ = و نه از گوهر نا امید نشستن به تهی دستی سازگار ؛ ن ۱، ۵ = و نه از گوهر نا امید نشستن تهی دستی سازگار

۴- ن ۹ = بدو ایمن‌تر و بمراد نزدیکتر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸ = امن تر به مراد نزدیک‌تر ؛ ن ۲، ۱۳۸ = نزد من به مراد نزدیک‌تر

۵- ن ۹ = نزدیکتر آمده است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = نزدیک‌تر است

۶- ن ۱۳۸ = واگر گروهی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = واگر احیاناً گروهی ؛ ن ۹ = اگر احیاناً گروهی

۷- ن ۹ = به تعبیر این گوهر و نهنگ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = به تعبیر گوهر و نهنگ ؛ به تعبیر گوهر و نهنگ

۸- ن ۹ = احتیاج باشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = احتیاج افتد

۹- ن ۱۳۸ = آن جاودانیست ؛ ن ۵ = آن هلا جاودنی ست ؛ ن ۱، ۲، ۹ = آن هلاکت جاودانیست

۱۰- ن ۳ = والدعا ؛ ن ۲۸ = علی‌من‌اتبع‌الهدی ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸، ۹ = جمله اختتام پذیر است ولفظی نیست

۱۱- ن ۹ = در نشأهٔ اولی هیچ روی از ؛ ن ۱۳۸ = در نشأهٔ دل به‌هیچ‌روی از ؛ ن ۱، ۵ = در نشأهٔ اولی به‌هیچ‌روی از

۱۲- ن ۹ = که ماهیّت این نشأة است ؛ ن ۵ = که لازم مهیته این نشأة است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = که لازم ماهیّت این نشأة است

۱۳- ن ۲، ۱۳۸ = بقوم مردم ؛ ن ۳ = اقدام استعدام نفوس مردم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۹ = اقدام استعداد نفوس مردم

۱۴- ن ۲۸ = مخارج ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = معارج

۱۵- ن ۲ = تغلب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = تقلب

۱۶- ن ۱، ۵ = کاسته ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۱۳۸ = گماشته

است و عنان تأثیر و تصرّف در پنجهٔ[۱] اقتدار وی گذاشته نازل شدگان حیّز[۲] این نشأة را اگر چه از آن جهت[۳] که منزل ایشان است مالک این نشأةاند از آن جهت که طبیعت این نشأة را به مقتضای حکمت در نهاد ایشان اثری کامل و تصرفی شامل[۴] واقع است مملوک وی‌اند و مملوک را جز به اطاعت روی نیست و در این صورت ظاهراً چنان[۵] می‌نماید که مراد از تکلیف[۶] همگی اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات نه این باشد که به هیچ وجه[۷] تغییر عملی[۸] و تقلب خلقی در سرشت مردم پدید نیاید[۹] چه این مقام[۱۰] خاصهٔ انبیاست صلوات‌اللّه‌علیهم‌اجمعین، که نزول ایشان به امر حق در این نشأة به جهت تکمیل مملوکان این نشأة و تحریک و تحرّک[۱۱] ایشان از حضیض[۱۲] مملوکیت[۱۳] به ذروهٔ مالکیت[۱۴] است و نسبت انبیا بدین نشأة جز بر این[۱۵] پایه و مایه[۱۶] نیست. و این نسبت فی‌الحقیقت به امتیان و مستکملان[۱۷] باز می‌گردد و نسبت ایشان بانشأه اخرویه[۱۸] است که لازم [۱۹] حقیقت آن آرام

۱- ن ۹ = قبضه ؛ ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = پنجه

۲- ن ۲، ۱، ۲۸، ۱۳۸ = خبر ؛ ن ۵ = خر ؛ ن ۹ = حیّز

۳- ن ۹ = این نشأةاند ازان که جهت طبیعت این نشأة را ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = این نشأة را اگر چه ازان جهت که منزل ایشان است مالک این نشأةاند ازان جهت که طبیعت این نشأة را

۴- ن ۹ = اثرکامل‌وتصرّف شامل،مملوک ویند ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = اثری کامل وتصرّفی شامل واقع مملوک ویندو

۵- ن ۹ = چنین ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = چنان

۶- ن ۹ = مراد از تکلّف اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات ؛ ن ۵ = مراد از تکلیف همیشگی اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات ؛ ن ۱۳۸ = مراد از تکلیف همگی اتصاف به حسنات و انحراف از سیّئات

۷- ن ۵، ۲ = به هیچ وجه چه ؛ ن ۱۳۸، ۹ = به هیچ وجه

۸- ن ۹ = تغییر علمی ؛ ن ۱۳۸ = تغییری علمی ؛ ن ۵ = تغیّر عملی

۹- ن ۹ = نیامده ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = نیاید

۱۰- ن ۹ = چه این امر خاصّه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۳۸ = چه این خاصّهٔ ؛ ن ۱ = چه این مقام

۱۱- ن ۹ = تحریک و تحرک ایشان ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = تحریک ایشان

۱۲- ن ۹ = حضیض ؛ ن ۱، ۵ = حیز ؛ ن ۱۳۸ = خیر

۱۳- ن ۲، ۲۸، ۱۳۸ = مملوکست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = مملوکیت

۱۴- ن ۱، ۹، ۵ = مالکیت است و ؛ ن ۱۳۸ = مالکیت و

۱۵- ن ۹ = جز بر این ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = جز این ؛ ن ۲۸ = جز زیان

۱۶- ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = مایه ؛ ن ۱، ۵ = پایه ؛ ن ۹ = پایه و مایه

۱۷- ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = مستکملان باز می‌گردد ؛ ن ۲، ۱۳۸ = متکلمان یاد کرد

۱۸- ن ۹ = بالکلیه بانسبیت اخروی است ؛ ن ۱، ۵ = با نشأة اخرویه است ؛ ن ۳، ۲۸ = بالکلیه با نشأة اخرویه است ؛ ن ۲، ۱۳۸ = بالکلیه با نشأة جزیه است

۱۹- ن ۹ = که لازمهٔ تحقق آن ؛ ن ۳، ۵، ۲۸ = لازم حقیقت آن ؛ ن ۲، ۱۳۸ = که لازم حقیقت آن

ابدی و یک‌رنگی سرمدی است بلکه مراد از تکلیف مذکوره[۱]

آن است که خواه در حالت صعود از حضیض سیّئات به اوج حسنات و خواه در هنگام هبوط از اوج حسنات به حضیض سیّئات. نیّت مردم بر ایثار اعمال خیر و حرکات ایشان به اندازه اختیار و اقتدار از نشیب به فراز[۲] دلیل صدق این مقصود افتد چه مورد انماالاعمال‌بالنیّات همین منزل است.

و چون ملکهٔ حرکات ارادی نفسانی[۳] بر جادهٔ نیات خیر[۴] و اخلاق حمیده واقع شود، هر چند متابعت[۵] حرکات جسمانی[۶] به حکم مخالفت و ضدّیت و خلاف در جمیع مراتب سلوک صورت‌پذیر نیفتد[۷] بهترین روزی که علاقهٔ نفسانی و رابطهٔ جسمانی از یکدیگر باز گسلد و اثری[۸] ازکشاکش و مخالفت طرفین باقی نماند ملکات[۹] خیر و نیات حسنه و حسن کمالات را سزاوار آمده نفس مردم در ناز و نعیم[۱۰] خویش آرامش پذیرد[۱۱]، آرامش ابدی و ناز و نعیم سرمدی اللهم‌ارزقنابحق‌السالکین. چون چنین است، باید که صاحبان این نشأة و سالکان

۱- ن ۱، ۵ = بلکه مراد از تکلیف مذکوره آن است که خود را در حالت صعود از حضیض سیّئات به اوج حسنات و خواه به هنگام هبوط از اوج حسنات به حضیض سیّئات ؛ ن ۹ = خواه در حالت صعود از حضیض سیّئات به درجهٔ حسنات و خواه در هنگام هبوط از اوج حسنات به حضیض سیّئات ؛ ن ۱۳۸ = مراد از تکلیف مذکوره آن است که خواه در حالت صعود از حضیض سیّئات

۲- ن ۱، ۳، ۵ = اقتدار از نشیب به فرار مقصود افتد ؛ ن ۱۳۸ = و اقتدار ازو نشیب و فراز مقصود افتد ؛ ن ۹ = و اقتدار از نشیب به فرار دلیل صدق این مقصود افتد

۳- ن ۲، ۱۳۸ = ارادی نفسانی بر جلوهٔ نیات ؛ ن ۵، ۱، ۳ = آزادی نفسانی بر جادهٔ نیات ؛ ن ۹ = ایزدی نفساً بر جادهٔ نیات

۴- ن ۲، ۱۳۸ = نیات خیزد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸ = نیات خیر و

۵- ن ۳، ۲۸ = مطابقت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۳۸ = متابعت

۶- ن ۹ = جهانی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = جسمانی

۷- ن ۳، ۲۸ = صورت پذیر نیفتد ؛ ن ۵ = ضرورت پذیر نیفتد ؛ ن ۱۳۸ = صورت پذیرفته ؛ ن ۹ = سلوک پذیرفته ؛ ن ۱ = سلوک پذیر نیفتد

۸- ن ۲۸ = و اثری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹ = اثری

۹- ن ۹ = ملکات خیر و نیات حسنه و حسن کمالات را سزاوار آمده ؛ ن ۳، ۲۸ = ملکات نیات خیرات و کمالات را سزاوار آمده ؛ ن ۱، ۵ = ملکات نیات خیر نیاتِ خیرات و کمالات را سزاوار آمده ؛ ۲۸ = ملکات نیات خیر نیابت خیرات و کمالات را سزاوار آمده ؛ ن ۱۳۸ = ملکات نیات خیر نیابت خیرات و کمالات که سزاوار آمده

۱۰- ن ۱۳۸ = در ناز و ملکات خویش ؛ ۱، ۵ = در ناز و نعیم و ملکات خویش ؛ ن ۹ = در ناز و نعیم ملکات خویش

۱۱- ن ۹، ۱۳۸ = آرامش پذیرد، آرامش ابدی و ناز و نعیم سرمدی ؛ ن ۵ = آرامش ابدی و ناز نعیمی سرمدی

طریق[۱] که مملوکان وی‌اند، اگر احیاناً عدم موافقتی[۲] از یکدیگر مشاهده کنند، روی از مشاهده برتافته به مطالعهٔ نهاد خویش که بازیچهٔ دست مقتضیات و دستخوش تصرّفات این نشأةاست، مشغول شوند. و آیینهٔ خاطر را از غبار یکدگر ظلماتی ندارند که مهبط انوار قدس است و فرروگاه واردات قدسی [۳] در موارد خویش[۴] به اندازهٔ مناسب است که ظلمت ضدّ نور[۵] است بلکه به نیّت توافق[۶] از طرفین قناعت نموده[۷] در فعلیّت آن معاون یکدیگر باشند تا چون به فعل آیند[۸] هر یک بوجهی از کمال نصیبی یابند و چون در خیر[۹] قوت باز ماند، نیت خیر در نفس ایشان نیابت کمال کند. والسلام والاکرام[۱۰].

ای نفس[۱۱] انبساط اندیش منقبض بدان و آگاه باش که انبساط بر دو نوع است، روحانی و نفسانی. انبساط روحانی ناشی از وصول به مبدأ است و انبساط نفسانی ناشی[۱۲] از وصول به مطالب شهوانی. و آدمی در آغاز شعور[۱۳] به مقتضای غلبهٔ قوای حیوانی بر قوای انسانی بالطبع مایل به شهوات است و میل نفس به شهوات مثمر پریشانی خاطر و اضطراب مدرکه است چه[۱۴] مطلوبات[۱۵] شهوانی را افراد نامحصور است. و صاحب شهوت اگر به واسطهٔ

۱- ن ۹ = باید که صاحبان این نشأة و سالکان طریق که مملوکان ویند ؛ ن ۲۸ = باید که صاحبان این نشأة که مملوکان ویند ؛ ن ۱۳۸، ۱، ۵ = باید که صاحبانن این نشأة که مملوکان ویند.

۲- ن ۹ = احیاناً طریق موافقی ؛ ن ۵ = احیاناً عدم موافقتی ؛ در نسخه ۱۳۸ عبارت از «اگراحیاناً....درموارد خویش» موجود نیست.

۳- ن ۵ = و دو رو واردات ؛ ن ۹ = و فرودگاه واردات ؛ ن ۳ = و ورود واردات

۴- ن ۹ = و فرودگاه واردات قدسی که ظلمت ضد نور است ؛ ن ۳، ۵، ۲۸ = و ورود واردات در موارد خویش باندازهٔ مناسبت و ظلمت ضد نور است ؛ ن ۱۳۸ = باندازهٔ مناسب است و ظلمت ضدّ نور است .

۵- ن ۲۸ = انوار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۳۸ = نور

۶- ن ۹ = و چون به نیت توافق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = بلکه به نیت توافق

۷- ن ۹ = قناعت شود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = نموده

۸- ن ۱، ۱۳۸ = به فعل آیند ؛ ن ۹، ۲۸ = به فعل آید ؛ ن ۳ = به فعل آیدم

۹- ن ۹ = و چون در حین تکامل باز مانند، نیت ؛ ن ۱۳۸ = و چون در خیر قوت بازماند، نیت خیر در نفس اشیانسبت نیابت کمال نکنند ؛ ن ۵ = چون در خیر قوت باز ماند نیت خیز در قفس ایشان نیابت کمال کند

۱۰- ن ۲۸ = والسلام والاکرام ؛ن ۱، ۳، ۵ = والدعا

۱۱- این بند در نسخ دوم و نهم و ۱۳۵ یافته نشد اما در نسخهٔ ۴۱ هست.

۱۲- ن ۴۱، ۲۸ = نفسانی ناشی از وصول به مطالب ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نفسانی به مطالب

۱۳- ن ۳ = جوانی ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱ = شعور

۱۴- ن ۲۸، ۴۱ = چه ؛ ن ۱، ۳، ۵ = و

۱۵- ن ۵ = مظلومان ؛ ن ۳، ۴۱ = مطلوبات

فرومایگی و تنگدستی از تحصیل بعضی مطالب شهوانی بازماند، چون مطلق شهوت مرغوب و مطلوب اوست، به اندیشه[۱] و طمع از آن باز نماند[۲].

پس لابد همیشه پریشانی خاطر موجود است و هر ذرّه از خاطر به شهوتی خاص متوجه و[۳] تا خاطر جمع نگردد، وجدانی المطلب نگردد، و تا وجدانی المطلب نگردد، قابل فیض نگردد از برای آنکه موجب قابلیت فیض شباهت و مناسبت به مبدأ است . و[۴] امّا انبساط روحانی که ناشی از وصول به مبدأ است چون مطلوب واحد است، جز یک فرد ندارد خاطر همیشه جمع و علی‌الدوام قابل فیض. و این نوع انبساط اکثر مؤخر از انبساط نفسانی واقع شود.

همچنین که انبساط بر دو نوع است، انقباص نیز بر دو نوع می‌باشد. انقباض نفسانی و انقباض روحانی. امّا انقباض نفسانی از نایافت مطالب شهوانی برانگیخته[۵] شود و چون مطالب[۶] انقباض شهوانی نامحصور است، افراد انقباض نفسانی هم[۷] نامحصور باشد. امّا انقباض روحانی از عدم وصول[۸] به مبدأ ناشی گردد. در این صورت چون مطلب یک فرد[۹] دارد، انقباض نیز باید یک[۱۰] فرد داشته باشد. و هر دو نوع انقباض باعث جمعیت خاطر گردد چه[۱۱] هر گاه انقباض نفسانی روی دهد و اندوه شهوانی طغیان کند، روابط[۱۲] اندیشه‌ها و تدبیرها از تحصیل[۱۳] دیگر مطالب گسسته شود، خاطر همگی متوجه به رفع آن قبض گردد. و

۱- ن ۳ = اندیشهٔ، طمع ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱ = اندیشه و طمع

۲- ن ۲۸، ۴۱ = نماند ؛ ۱، ۳، ۵ = ماند

۳- ن ۳ = متوجه تا خاطر جمع وجدانی المطلب نگردد قابل ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = متوج تا خاطر جمع نگردد وتا وجدانی المطلب نگردد، قابل فیض نگردد ؛ ن ۲۸ = و تا خاطر جمع نگردد و وجدانی المطلب نگردد قابل فیض نگردد

۴- ن ۱، ۳، ۵، ۴۱ = امّا انبساط روحانی ؛ ن ۲۸،۴۱ = و انبساط روحانی

۵- ن ۱، ۵، ۲۸ = برانگیخته شود ؛ ن ۳ = واقع شود ؛ ن ۴۱ = از نایافت مطالب شهوانی نامحصور است.

۶- ن ۱، ۵، ۲۸ = مطالب شهوانی نا محصور است ؛ ن ۳ = مطالب انقباض نفسانی

۷- ن ۱، ۳، ۲۸، ۴۱ = هم ؛ ن ۵ = نیز

۸- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = وصول به مبدأ ناشی گردد ؛ ن وصول مبدأ است و

۹- ن ۵ = تکفیر انقباض است ؛ ن ۱، ۳، ۴۱ = یک‌فرد دارد

۱۰- ن ۵ = نیز یکدور داشته باشد ؛ ن نیز یک فرد داشته باشد

۱۱- ن ۵، ۴۱ = چه هرگاه ؛ ن ۳ = چه به هرگاه

۱۲- ن ۴۱ = رابطهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۵ = روابط

۱۳- ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱ = از تحصیل دیکر مطالب ؛ ن ۳ = از تحصیل طالب

اگر به اندیشه و تدبیر رفع آن نتواند[۱] به دعا و تضرع مرتفع سازد. چه در این صورت خاطر وجدانی [۲] المطلب است. و مستعد فیض دعای مستجاب گردد. و لیکن جمیعتی که مبدأش انقباض نفسانی است حامل[۳] تفرقه و پریشانی است، چه رفع این قبض[۴] به حصول مطلب شهوانی شود. و چون آن قبض مرتفع گشت به مقتضای حرص که لازمهٔ شهوت است، هر ذرهٔ خاطر به جهت شهوتی خاص متوجه گردیده و همان تفرقه و پریشانی که بود باز روی نماید. امّاجمیعتی که منشاأش انقباض روحانی است که عدم وصول به مبدأ است، باز[۵] متضمن جمیعتی اقوی ازوست چه آن عقده[۶] ملال چون کشاکش پذیرد به مطلبی واحد[۷] رسد که فرازش مطلبی نبود و از آن جنس مطلبی یافت نگردد پس به مطلوب خود آرام گرفته همیشه خاطر متوجه آن[۸] دارد و مورد فیض لامتناهی[۹] گردد ابدالآباد.

و اکنون[۱۰] باید که تو ای[۱۱] نفس ملال و قبضی که رو نموده با ملال و متألّم نباشی[۱۲].

بلکه از آن جهت در الم درآویزی[۱۳] که ملال نفسانی است نه روحانی و تدبیر و اندیشه را در رفع ملال منصوب بسازی[۱۴] بلکه اندیشه و تدبیر را در تبدیل آن ملال به ملال روحانی برگماری تا بعد از آن در ارتفاع ملال کوشیده دریچهٔ انبساط ابدی و عشرت سرمدی بر روی دل تو گشاده گردد. والسلام‌علیکم‌ورحمة‌اللّه‌وبرکاته.

۱- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = نتواند ؛ ن ۱، ۵ = نتوان نمود
۲- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = وحدانی المطلب ؛ ن ۵ = وجدانی المطلب
۳- ن ۲۸، ۳ = حاملهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = حامل
۴- ن ۵ = فیض ؛ ن ۱، ۳، ۴۱ قبض
۵- ن ۲۸ = باز قبض جمیعتی اقوی ؛ ن ۵، ۴۱ = باز متضمن به جمیعتی اقوی
۶- ن ۳، ۲۸، ۴۱ = آن عقده ؛ ن ۱، ۵ = عقده
۷- ن ۴۱ = احد ؛ ن ۱، ۳، ۵ = واحد
۸- ن ۴۱ = او ؛ ن ۱، ۳، ۵ = آن
۹- ن ۴۱، ۵ = نامتناهی ؛ ن ۱، ۳ = لامتناهی
۱۰- ن ۴۱ = و اکنون ؛ ن ۱، ۵ = اکنون
۱۱- ن ۵، ۴۱ = از ؛ ن ۱ = ای
۱۲- ن ۵ = نباشی و بلکه ؛ ن ۴۱، ۱ = نباشی بلکه
۱۳- ن ۵ = آویزی ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۱ = در آویزی
۱۴- ن ۵، ۴۱، ۲۸ = نسازی ؛ ن ۳ = بسازی

ای نفس جبّار عدیم‌القدرت در دیوان قیامت که خداوند[۱] سمیع و بصیر و عادل و جبار[۲] قدیر پاداش و پادافره بر روی معاملان[۳] بازار به شریعت و روندگان دیوسار طبیعت بازگشاید[۴] و به ایشان نماید[۵] آنچه نماید. اگر فرضاً کسی تو را آسیب رساند و یا مذمّتی کند[۶] آیا جبین خشم بر می‌افروزی[۷] و تیغ انتقام برمی‌کشی یا نه. اگر گویی "بلی"، بگویم «زهی[۸] بی شرمی و خودپرستی[۹] زهی دروغ زنی و ابلهی». صدق عزیمت این معنی را از[۱۰] تو که باور دارد؟ و اگر گویی که با وجود حضور و بصیرت و قدرت و عدالت و[۱۱] صفات ثبوتیه خدایی متصدی پاداش[۱۲] و پادافره است، مرا شرم آید که خود را فاعل[۱۳] انگاشته اندیشهٔ انتقام بدل[۱۴] راه دهم و نیز محتاج نباشم[۱۵]. گویم اگر مضمون قول خویش را تصدیق نموده گوئی همان خدای آخرت است که خدای دنیا است و صفات[۱۶] ثبوتیه که مر او را در آخرت ثابت

۱- ن ۳، ۲۸، ۴۱، ۵، ۲، ۱ = خداوند ؛ ن ۹ = خداوندگار

۲- ن ۳، ۲۸ = جبّار و قدیر در پاداش و باد آفراه بر روی معاملات بازار شریعت و روندگان دیوسار طبیعت ؛ ن ۹ = بصیر و عادل و جبّار است پاداش و باد آفراه ؛ ن ۴۱ = سمیع بصیر عادل جبّار قدیر در پاداش و بادافراه بروی معاملات بازار شریعت و روندگان دیو سار طبیعت ؛ ن ۱۳۸ = بصیر عادل جبّار پاداش و افره بر روی معاملان بازار شریعت روندگان دیو سار طبیعت ؛ ن ۵ = بصیر عادل جبّار پاداش بار بر روی معاملان بازار شریعت و روندگان دیو سار طبیعت

۳- ن ۲۸ = معاملات ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۳۸، ۴۱ = معاملان

۴- ن ۱۳۸ = گشایند و ؛ ن ۴۱ = گشاده ؛ ن ۱، ۵، ۹ = گشاید و

۵- ن ۴۱، ۹، ۵، ۱ = نماید آنچه نماید اگر ؛ ن ۱۳۸ = نماید و آنچه اگر

۶- ن ۹ = بد مستی کند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = مذمتی کند ؛ ن ۲۸ = صدمتی کند

۷- ن ۱۳۸ = چنین بر می‌افروزی ؛ ن ۵ = جبین چشم ؛ ن ۳، ۲۸، ۴۱ = جبین خشم ؛ ن ۹ = چنین خشم

۸- ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱ = گویم زهی دروغ زنی ؛ ن ۹ = زهی دروغ زنی و ابلهی ؛ ن ۱۳۸، ۲ = زهی فروغ و دروغ زنی و ابلهی

۹- ن ۹، ۴۱ = گویم زهی بی شرمی و خودپرستی ؛ ن ۱۳۸ = زهی بی‌شرمی و خودپرستی ؛ ن ۲ = گویی بلی، بی‌شرمی و خودپرستی ؛ ن ۵ = بگویم زهی بی‌شرمی و خودپرستی

۱۰- ن ۴۱ = راکه باور دارد ؛ ن ۱۳۸، ۵، ۹ = از تو که واور دارد

۱۱- ن ۴۱ = که ؛ ن ۵، ۱، ۱۳۸، ۹ = و

۱۲- ن ۹ = که با دانش و بادافراه ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸، ۲۸ = پاداش و بادافره

۱۳- ن ۹ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۳، ۱۳۸، ۴۱ = فاعل

۱۴- ن ۵ = به خود؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = به دل

۱۵- ن ۳ = باشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = نباشم

۱۶- ن ۹، ۴۱، ۱۳۸ = همان صفات ؛ ن ۲ = همهٔ صفات ؛ ن ۱، ۵ = صفات

است در دنیا نیز ثابت است. چرا از مذمّت[۱] اصحاب خبث و مضرّت ارباب ظلم جبین خشم[۲] برمی‌افروزی و تیغ ستم برمی‌کشی و اصلاً شرم نداری.

و اگر دانی[۳] که واقع است و علّتش[۴] ندانی، من دانم، ترا آگاه کنم[۵] آن روز ترا نیز نزد[۶] خدای عزوجل میبرند به امر خدای و حضور حق[۷] مشاهدهٔ تست.

ظهور حق غرور طبع را منتفی دارد. و لاجرم شرم می‌داری و آن روز[۸] ترا نزد خدای تعالی می‌باید[۹] رفت به معاونت شرایط عبودیت و خدائی[۱۰] را بر خود خاطر خواهی یافت تا صفت[۱۱] شرم که لازم فیض حضور[۱۲] است در تو پدید آید، نزد خدای نرفته و او را بر خود حاضر نیافته. لاجرم غرور طبع ظهور حق را مختفی[۱۳] دارد، نه از خود شرم داری نه از خدای، و آنانکه تحصیل مقام قرب[۱۴] حق نموده‌اند همیشه در حضورند.

نزدیک ایشان هر روز، روز قیامت است. دنیا راکه سرمایهٔ[۱۵] شرمندگی و عذاب است

۱- ن ۴۱ = چرا مذمّت اصحاب خبث ارباب و مضرت ظلم ؛ ن ۵، ۲۸ = چرا از مذهب اصحاب خبث و مضرت ارباب ظلم ؛ ن ۹، ۱۳۸، ۱، ۲، ۳ = چرا از مذمت اصحاب خبث و مضرّت ارباب ظلم

۲- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = جبین خشم برمی‌افروزی ؛ ن ۹ = خشم بر آنان می‌افزایی

۳- ن ۹ = و اگر دانی واقع است ؛ ن ۵، ۴۱، ۱۳۸ = اگر دانی که واقع است ؛ ن ۳ = اگر ندانی که واقع است

۴- ن ۲، ۱۳۸ = و وقتش ندانی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۴۱ = و علّتش ندانی

۵- ن ۹ = آگاه گردانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = آگاه کنم

۶- ن ۹ = به نزد خدای تعالی برند ؛ ن ۱، ۲، ۱۳۸ = نزد خدای عزوجل می‌برند ؛ ن ۵ = نیز نزد خدای عزوجل می‌برند ؛ ن ۴۱ = نزد خدا

۷- ن ۲۸ = حضور حق مشاهد است ؛ ن ۹ = حضور حق مشاهدهٔ تو است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = حضور حق مشاهدهٔ توست

۸- ن ۵، ۹، ۱ = آن روز ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = امروز

۹- ن ۹ = می‌باید رفت به مدد شرایط ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = می‌باید رفت به معاونت شرایط

۱۰- ن ۹ = خدای را بر خود حاضر خواهی یافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸ = خدای بر خود حاضر یافت ؛ ن ۱۳۸ = خدای را بر خود حاضر یافت ؛ ن ۴۱ = خدای را بر فدای خاطر یافت

۱۱- ن ۱، ۵ = و شرم که ؛ ن ۲، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = تا صفت شرم که

۱۲- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = لازم حضور ؛ ن ۹ = لازم فیض حضور

۱۳- ن ۹، ۲۸، ۴۱ = مخفی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۳۸ = مختفی

۱۴- ن ۴۱ = و نه از آنان که تحصیل مقام قرب نموده ؛ ن ۱، ۵ = آنان که تحصیل مقام قرب حق نموده ؛ ن ۳، ۹، ۲۸ = آنان که تحصیل مقام قرب نموده ؛ ن ۱۳۸ = آنان که تحصیل مقارب قرب نموده

۱۵- ن ۲۸ = سایهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۴۱، ۱۳۸ = سرمایهٔ

نداشته‌اند و آزاد و سالمند[۱] و دنیای ایشان حصّه‌ای[۲] از آخرت است. و آنانکه همیشه به طاعت دنیا و مقتضیات[۳] و منسوبات او مشغول بوده‌اند و سرمایهٔ آخرت که آزادی و آسودگی است به دست نیاورده‌اند شرمگین و معذّب[۴] خواهند بود و آخرت ایشان تتمهٔ دنیاست. اکنون بکوش تا از طائفهٔ اوّل باشی نه از جماعت ثانی. والسلام‌والاکرام

ای نفس وظیفهٔ علماء ظاهر جز آن نیست که بر کاوش وسواس بیگانگی و تراوش فضولات فرزانگی بدیهات را به سر حد نظریات رسانیده، در مراجعت بکوشند[۵] و سراسیمه در راه باز مانند و با[۶] در کرده‌های گوارنده توفیق‌آمیز[۷] را با تلخی و ناگواری شبهات برآمیخته با نهایت بدل جهد در چاشنی مرارت بازگذارند[۸] و ساده‌لوحان تسلّی شده را، که اکثر اهل الجنةالبلها در شأن ایشان وارد است، به تحصیل[۹] امری که بدانش یافت نگردد متشوق[۱۰] ساخته از آرامش دستگاه ساده‌لوحی در فشار[۱۱] تنگنای دلیل و برهان مبتلا سازند. نعوذباللّه‌منهم.

چراغ بزم یقینم نه شمع اهل دلیل که از دمیدن افسون این وآن میرد[۱۲]

هیچ دلیل و برهان بر جهل و کوته‌نظری[۱۳] ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان

۱- ن ۱، ۵ = آزاده از سایلند ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = آزاد و سالمند

۲- ن ۱، ۵ = از حصّهٔ آخرت ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = حصّه‌ای از آخرت

۳- ن ۱۳۸ = بطاقت و مقتضیات ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = به طاعت دنیا و مقتضیات ؛ ن ۹ = بطاعت و نیاز مقتضیات

۴- ن ۴۱ = مغضوب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۳۸ = مغضب

۵- ن ۱، ۵ = کوشیده ؛ ن ۹، ۲۸ = بکوشند ؛ ن ۲، ۳، ۱۳۸ = کوشند و

۶- ن ۱۳۸ = یا درکرده‌های ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = باورکرده‌های

۷- ن ۳، ۵، ۲۸ = توفیقی را ؛ ن ۲ = توفیق را ؛ ن ۹ = توفیق‌آمیز را

۸- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = بازگذارند ؛ ن ۳ = باز نگذارند

۹- ن ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = به تحصیل امری که ؛ ن ۲۸ = در تحصیل امری که ؛ ن ۹ = خلیفگی عالم امر راکه

۱۰- ن ۱۳۸ = نگردد متشوق ساخته از آرایش دستگاه ساده‌لوحی ؛ ن ۹ = نگردد از آرامش دستگاه ساده‌لوحی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸ = متشوق ساخته از آرامش دستگاه ساده‌لوحی

۱۱- ن ۹ = در قبای ؛ ن ۱، ۵، ۳، ۱۳۸ = فشار

۱۲- ن ۹ = مبرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = میرد

۱۳- ن ۹ = بر جهل و کوته نظری ابداع نیست زیراکه ابداع موقوف به ثبوت است، دست بر دامن دلیل و برهان زده‌اند ؛ ن ۲ = بر جهل و کوته‌نظری ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان نیست زیراکه در اثبات آنکه ابداع دلیل و برهان زده‌اند ؛ ن ۱۳۸ = بر جهل و کوته نظری ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان نیست زیراکه در اثبات آنکه ابداع دلیل و برهان نیز موقوف به ثبوت او دست در دامن دلیل و برهان زده‌اند ؛ ن ۳ = بر جهل و کوته نظری

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

نیست. زیرا که در اثبات آنکه ابداع دلیل و برهان نیز موقوف به ثبوت او. دست در دامن دلیل و برهان زده‌اند و احاطهٔ مدلولی را که بر دلیل محیط است در دایرهٔ دلیل طمع دارند، هیهات هیهات.

اگر جویندهٔ دانش[۱] را مطلب آن است که مباحث طبعی و مطالب الهی به متانت و استقامت دلایل[۲] و براهین پیراسته این پایه را ذروهٔ کمال شمرد، لمس ضریر[۳] را به شهادت بصیر برگزیند، بی‌دانشی خوشتر. اگر بینش آن است که به مشایعت مسائل و هدایت دلایل[۴] رفته‌رفته خود را به حد دانش که عالی حصاری است اساسی رسانیده ضعف[۵] کاوکاو ناخن اندیشه[۶] و کوتاهی کند متفکر را به خود باز نماید و اندازهٔ عجز و بیچارگی را شناخته التجا به درگاه مفتح‌الابواب برد تا استحقاق[۷] کشاکش در به رویش بازگشاید.

بیا عرفی در دانش فروبند — بدستانی که می‌سنجی فروخند
بدانش حدّ نادانی توان یافت — کجا شاید خدای غیب دان یافت
ولی زین[۸] نکته از دانش نمانی[۹] — بخوان تا درد نادانی بدانی
چو دانستی که دانستن محال است — مخوان دیگر که این فرجام حال است

ای نفس منتخب اوقات لیل و نهار سحر است و منتخب اوقات سحر وقتی است که اشک گرم از مژگان به دامن پیوندد و آه سرد از سینه بر لب جوشد و روی از[۱۰] اطاعت خود

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان نیست موقوف به ثبت او ؛ ن ۲۸ = بر جهل و کوته نظری ارباب استدلال اقوی از دلیل و برهان زده‌اند

۱- ن ۱۳۸ = راهش ؛ ن ۱، ۵، ۹ = دانش

۲- ن ۱۳۸ = استقامت و دلیل براهین ؛ ن ۵، ۹، ۱، ۳ = استقامت دلایل و براهین

۳- ن ۱۳۸ = لمس ضریر بر شهادت و بر شهادت بصیر ؛ ن ۵، ۹ = لمس ضریر را بر شهادت بصیر

۴- ن ۹ = روایت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = دلایل

۵- ن ۹=رساند ضعف‌الماس کاو ؛ ن ۵=الماسی رسانیده ضعف‌کاکاو ؛ ن ۱۳۸=الماسی رسانیده و ضعف‌کاوکاو

۶- ن ۱۳۸، ۹، ۵ = ناخن اندیشه ؛ ن ۲۸ = ناخن اندوه

۷- ن ۹ = استحقاق در ؛ ن ۹ = استحقاق

۸- ن ۱۳۸ = یک ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = زین

۹- ن ۲۸ = بمانی ؛ ن ۱۳۸ نمانی ؟ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = نمالی

۱۰- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۴۱ = روی از اطاعت خود ؛ ن ۱۳۸ = روی اطاعت خود را

برتافته به اطاعت و عبادت[۱] معبود مشغول باشی[۲]. ترا مباد که از عبادت شرمنده و هم از معبود منفعل. زهی[۳] سعادت ابدی کسی را که مالک آن وقت تواند شد بلکه هر وقتی که از اوقات لیل و نهار چنان گذراند[۴] که عمرش در سحر گذشته باشد. الحمد لله والمنّة.

ای نفس قدر منعم حقیقی عم‌نواله[۵] چنان باید شناخت که اگر ابدالآباد درجحیم[۶] موظف باشند[۷] از[۸] مأکول و مشروب جحیم، که زقوم و حمیم است آفریده و فرستادهٔ حق روی شکرگزاری برنتابند که آن هم نعم‌النعیم است[۹] که طائفهٔ ممتنع‌الوجود از آن محرومند بلکه به نسبت آن انعام نازش باید کرد که منعم بغایت عظیم‌الشأن است و نسبت انعام چنین منعم بهر کیف که بوده باشد فخری است که در حوصلهٔ استعداد اسعد موجودات[۱۰] بمراد در نمی‌گنجد پس شکر او چگونه تواند گزارد و شناسائی حق نعمت او آن است[۱۱] که تا شکر نعمتی به تمامه نگذارد[۱۲] پذیرائی نعمت دیگر بودن حرام شمارد. پس اگر اولین نعمت حمیم و زقوم[۱۳] بودی به انصاف و استحقاق از آن بر نتوانستی[۱۴] گذشت.

۱- ن ۹ = به طاعت و عبادت معبود ؛ ن ۱، ۱۳۸، ۴۱ = به طاعت معبود ؛ ن ۵ = بر طاعت معبود

۲- ن ۹ = مشغول باش ؛ ن ۱۳۸ = مشغول باشد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴۱ = مشغول باشی

۳- ن ۹ = سعادت ابدی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۱۳۸، ۴۱ = زهی سعادت ابدی

۴- ن ۱۳۸ = گذارند ؛ ن ۵، ۹، ۴۱ = گذراند

۵- ن ۱۳۸، ۲ = حقیقی چنان باید شناخت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۴۱، حقیقی عم نواله چنان باید شناخت

۶- ن ۹ = در قعر دوزخ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱ = در جحیم ؛ ن ۱۳۸ = زحیم؟

۷- ن ۱۳۸، ۴۱ = باشند ؛ ن ۵، ۹ = باشد

۸- ن ۹ = باشد که از مأکولات و مشروبات جحیم که ز قوم و حمیم است بچشد، روی از شکرگزاری حق ؛ ن ۱، ۵ = باشد از مأکول و مشروب جحیم که ز قوم و حمیم است آفریده و فرستادهٔ حق روی و شکرگزاری بر نتابد ؛ ن ۱۳۸ = باشند از مأکول و مشروب جحیم، که ز قوم و حمیم است، و آفریده فرستادهٔ حق شکرگزاری بر نتابد ؛ ن ۴۱ = باشد از مأکول و مشروب جحیم که ز قوم و حمیم است فرستادهٔ حق روی شکرگزاری بر نتابد

۹- ن ۹ = نعم‌النعیم است بلکه به نسبت آن انعام نازش باید کرد ؛ ن ۱، ۲، ۵ = نعمت است که طایفهٔ ممتنع‌الوجود از آن محرومند بلکه به نسبت آن انعام نازش باید کرد ؛ ن ۲، ۱۳۸ = نعمت است که طایفهٔ ممتنع‌الوجود از آن محروم بلکه به نسبت او به انعام چنین منعم بهر کیفیتی که بوده باشد فخریست

۱۰- ن ۹ = در حوصلهٔ اسعد وجودات؛ ن ۱، ۵ = در حوصلهٔ استعداد اسعد موجود است ؛ ن ۱۳۸ ، ۴۱ = حوصلهٔ استعداد اسعد موجودات

۱۱- ن ۱۳۸ = نعمت است ؛ ن ۵، ۹ = نعمت آن است ؛ ن ۴۱ = نعمت او آن است

۱۲- ن ۹، ۱۳۸، ۵ = نگدارد ؛ ن ۴۱، ۱ = تمامی نگدارد

۱۳- ن ۹ = حمیم و ز قوم حمیم بودن ؛ ن ۱،۲،۳،۴۱،۱۳۸ = حمیم و ز قوم بودی ؛ ن ۲۸،۵= جحیم و ز قوم بودی

۱۴- ن ۹ = نتوان ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = نتوانستی

گو دل اندازهٔ[۱] نعمت شناس — تا طلبم[۲] نعمت و دارم سپاس
شمع طلب بر نفروزیم، به — در تب امیّد بسوزیم[۳]، به
تا طلبم وای که دل خون کنم — خواهشم آموخته‌ای چون کنم

والدعا.

ای نفس بدان و آگاه باش که این جهان فانی به جمیع اجزا به سایهٔ آن[۴] جهان باقی است. خیرات این جهان فانی سایهٔ ناز و نعیم خلد و رضوان است و شرور این جهان سایهٔ نوایب و مصائب عذاب نیران[۵] امّا قبل از تحقیق و تمیز اشخاص[۶] و مشاهدهٔ مطابقت ضلال با هر یک[۷] از بینندگان این جهان را سایهٔ خیر و سایهٔ شر یکسان مشاهده افتد چه مشاهدهٔ حسن و قبح در اشخاص میسّر است و در ضلال ممکن نیست. پس جویندهٔ خیر را معرفت حسن و قبح اشیا حاصل نگردد مگر آنکه[۸] سیر منازل حقیقت آن جهان را بر سلوک مسالک معرفت این[۹] جهان مقدم دارد. تا بعد از اشراف[۱۰] نظر بر متابعت اصول و فروغ دو جهانی تمیز حسن و قبح اشیا بر نهج صواب میسّر گردد. اگر کسی را بر سبیل اتفاق نظر بر صواب[۱۱] افتد نه بر طریق تحقیق، از صواب دید چنین کس[۱۲] آمن نتوان بود[۱۳] بلکه بنای چنین صواب در حکم بینندهٔ

۱- ن ۹ = دانندهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = اندازهٔ

۲- ن ۹ = تا طلبد رنج و ندارد هراس ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = تا طلبم نعمت و دارم هراس ؛ ن ۲۸ = تا طلبم نعمت و دارم سپاس

۳- ن ۲، ۳، ۹، ۴۱ = بسوزیم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۱۳۸ = نسوزیم

۴- ن ۴۱ = این ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = آن

۵- ن ۵ = میزان ؛ ن ۴۱ = تیران ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = نیران

۶- ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸ = تحقیق و تمیز اشخاص ؛ ن ۴۱ = تحقیق در تمیز اشخاص ؛ ن ۱، ۵ = تحقیق و تمیز اشفاق

۷- ن ۱۳۸، ۱، ۵، ۴۱ = با هر یک بینندگان ؛ ن ۳ = با هر یک از بینندگان

۸- ن ۱۳۸، ۱، ۵ = مگر آنکه ؛ ن ۴۱ = مگر که ؛ ن ۲۸ = دیگرآنکه

۹- ن ۱، ۵ = این ؛ ن ۴۱ = آن

۱۰- ن ۴۱، ۱، ۵، ۱۳۸ = تا بعد از اشراف نظر بر مطابقت اصول و فروع دو جهانی ؛ ن ۲۸ = تا بعد از اشراف نظر متابعت اصول و فروع دو جهانی ؛ ن ۳ = تا بعد از شرف نظر و در مطابقت اصول و فروع دو جهان

۱۱- ن ۱۳۸ = ثواب ؛ دیگر نسخ = صواب

۱۲- ن ۳، ۲۸ = آن کس ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = چنین کس

۱۳- ن ۱۳۸، ۵ = نتواند ؛ ن ۴۱ = آمن نتوان بود ؛ ن ۲۸ = کسی نتوان

خطاست چه آن نوع[۱] معرفت را جز[۲] در مقام تحقیق به مشاهدهٔ نظر قدس حاصل نتوان کرد[۳]. دلایل و برهان در این مقام اعمی‌اند تا به نظر اتفاق چه رسد[۴]. والدعا.

ای نفس فرومایهٔ غلطاندیش خواهش[۵] نفس برادران یوسف[۶] تواند و ابلیس گرگ یوسف. اکنون دریاب که سزاوار عداوت[۷] کیست. این نفس فرومایه محتاج گوهری هست بغایت گرانمایه[۸] و ارزنده و بی شبیه و بی همتا[۹] و یگانه و اصحاب نفاق ترابه دعوی[۱۰] نسبت آن گوهر[۱۱] آلوده‌گرد شاهراه گردانند و ارباب وفاق را به حمل ودیعت آن گوهر در لحیهٔ عطا فرو برند[۱۲] شنوندگان[۱۳] صفات آن گوهر را از حلاوت و لطافت قول بهشتی[۱۴] مرتب داشته در سایهٔ طوبی نشانند و گروندگان ذات آن گوهر را مفتاح گنجینهٔ عطا بخشیده از آستین همّت بهشت افشانند و جوهر[۱۵] طلبان اعمی[۱۶] را به پاداش لمس آن گوهر بر سر[۱۷] هر

۱- ن ۴۱، ۲۸ = چه آن نوع معرفت را ؛ ن ۳ = چه این نوع معرفت را ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = چه نوع معرفت

۲- ن ۲۸ = خیر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = جز

۳- ن ۱۳۸ = نتواند کرد ؛ ن ۴۱، ۵، ۱ = نتوان کرد

۴- ن ۳ = والدعا ؛ ن ۲۸ = السلام علی من اتبع الهدی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = بر لفظ "رسد" جمله تمام می‌شود

۵- ن ۴۱، ۱، ۳ = خواهش برادران ؛ ن ۱۳۸، ۲ = چون برادران ؛ ن ۵ = خواص برادران ؛ ن ۹ = خواهش نفس برادران ؛ ن ۲۸ = حواس برادران

۶- ن ۹، ۱ = یوسف تواند ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۴۱، ۱۳۸ = یوسف اند ؛ ن ۲۸ = یوسف علیه السلام اند

۷- ن ۵ = عذاب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۴۱، ۱۳۸ = عداوت

۸- ن ۱، ۵ = گران مایه ؛ ن ۹، ۴۱، ۱۳۸ = گرامی

۹- ن ۵ = بی یگانه ؛ ن ۹، ۴۱، ۱۳۸ و غیره = یگانه

۱۰- ن ۲۸، ۴۱ = اصحاب نفاق را بدعوای ؛ ن ۱، ۳، ۹ = اصحاب نفاق ترا بدعوی ؛ ن ۵ = اصحاب اتفاق را بدعوی

۱۱- ن ۵، ۹ = نسبت آن آلودهٔ ؛ ن ۱۳۸ = نسبت او آلوده ؛ ن ۴۱، ۲۸ = نسبت آن گوهر آلوده

۱۲- ن ۱۳۸ ار گوهر روز جحیم عطا فرو برند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۴۱ = آن گوهر در طبهٔ عطا فرو برند ؛ ن ۲۸، ۳ = در چمچه عطا فرو بردند

۱۳- ن ۹، ۱۳۸ = و شنوندگان ؛ ن ۱، ۴، ۴۱ = شنوندگان

۱۴- ن ۱۳۸ = قول مرتب داشته ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۹، ۲۸ = قول بهشتی مرتب داشته

۱۵- ن ۹، ۱۳۸ = و جوهر طلبان ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = جوهر طلبان

۱۶- ن ۱، ۵، ۹، ۴۱ = اعمی را بپاداش ؛ ن ۱۳۸ = اعمی بپاداش

۱۷- ن ۵ = برسر هر آب کشی دیدهٔ بصیرت تغییر نماید ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۱۳۸، ۴۱ = برسر انگشتی دیدهٔ بصیرت تعبیه نماید ؛ ن ۹ = برسر هر انگشتی دیدهٔ بصیرت تعبیه نماید

انگشتی دیدهٔ بصیرت تعبیه نمایند و[۱] جوهرشناسان بصیر را به جزای شایستگی رخصت مشاهده[۲] آن گوهر عطا فرمایند. دانی که آن گوهر کدام است؟ گوهر دریای احدیت، جگر گوشهٔ سحاب صمدیت اعنی معرفت واجب تعالی و تقدس. اکنون تو اهل بینش[۳] نیستی که عذر حیرانی مشاهده را مسموع[۴] نادانسته ترا بر تعمیر استعداد خویش برگمارم. از اهل دانش هم نیستی تا آسایش قناعت[۵] و التذاذ لمس را به ملامت دون همتی به تشویش افراط[۶] نیاز مبدل ساخته گریهٔ شوق را به روشنگری آیینهٔ چشم بصیرتت[۷] برانگیزانم.

از طایفهٔ ثالثی[۸] که نفوس معطله‌اند نعوذبالله‌منهم نه سزاوار تحسین[۹] و نه شایستهٔ نفرین امّا مروّت را چنان می‌بینم که ترا بر تضرع[۱۰] و گریستن دعوت کند و از تکلیف مصیبت خویش داشتن بر تو منّت نهد. حالا[۱۱] مهم این نیت چون باتمام برسد کمال آن مهم را به مهمّی اعلی‌تر از آن خواهد رسانید[۱۲]. والدعا

ای نفس گلبانگ لاف خردمندی و تزویرت گوش عرش و فرش را آلوده[۱۳] کرده. اینک

۱- ن ۹، ۱، ۱۳۸، ۵، ۲۸ = وجوهر ؛ ن ۴۱ = جوهر

۲- ن ۹ = رخصت مشاهدهٔ آن گوهر ؛ ن ۱۳۸ = بمشاهدهٔ آن گوهر ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۴۱ = مشاهدهٔ آن گوهر هم مشاهدهٔ آن گوهر

۳- ن ۹ = بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = بینش

۴- ن ۹ = مجموع ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = مسموع

۵- ن ۹ = تا آسایش قناعت التذاذ دانش را ؛ ن ۱۳۸ = آسایش قناعت و التذاذ لمس را ؛ ن ۱، ۵، ۴۱ = آسایش قناعت التذاذ نفس را

۶- ن ۹ = افراد ؛ ن ۱، ۵، ۴۱، ۱۳۸، ۲۸ = افراط

۷- ن ۵ = بصیرتت ؛ ن ۱۳۸، ۴۱، ۲۰، ۹، ۱۸ = بصیرت

۸- ن ۹ = از ثالثی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۴۱، ۱۳۸ = از طایفهٔ ثالثی

۹- ن ۲۸ = تحسینی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۴۱، ۱۳۸ = تحسین

۱۰- ن ۹ = بر تضرع و گریستن دعوت کند ؛ ن ۲۸ = بر تضرع و گریستن منت نهد ؛ ن ۵، ۴۱ = به تضرع گریستن دعوت کند

۱۱- ن ۹ = نهد، حالا چون منت به اتمام رسید کمال آن مهم ترا به مهم اعلی‌تر خواهد رسانید ؛ نهد مهم نیت چون به اتمام رسد ..... ؛ ن ۵ = نهد، عالم مهم این است که چون باتمام رسد کمال آن مهم را به اعلی خواهند رسانید ؛ ن ۱۳۸ = حالا مهم نیت چون باتمام رسد کمال آن مهم ترا به مهمی اعلی ازو خواهد زسانید

۱۲- ن ۹، ۲ = خواهد رسانید ؛ ن ۱، ۵، ۱۳۸ = خواهند رسانید

۱۳- ن ۹ = رنجه گردانده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = آلوده کرده

مرا[۱] مشکل پیش آمده. در حل[۲] آن تدبیری[۳] خردمندانه نمای تا بواقع[۴] برآسایم یا تزویری[۵] شعبده‌بازانه بیارای تا در سایهٔ فریب[۶] آن کمر سعی برگشایم. نی‌نی، دانم که در لاف خردمندی صادق نه‌ای. برهان مجو که با وجود علم‌الیقین[۷] فرصت نه چنان ارزان است که به جهت امکان اسکات[۸] جاهلی حرف استدلال توان نمود. تو ماندی و لاف تزویرت آمنّاوصدّقنا. اکنون ای نفس با این همه فرح[۹] تزویر و شید[۱۰] و شعب و تلبیس و کید مرا فرجهٔ تدبیری[۱۱] به هدیه فرست تا در تنگنای حیرت آن مشکل راه بیرون شدن آماده[۱۲] یابم یا شعبهٔ تلبیسی[۱۳].

به تحفه کرامت کن تا در اثر[۱۴] ازدحام دهشت آن مشکل قدم بر جادهٔ هزیمت برگشایم. دانی مشکلم کدام است ؟ مشکلم آن است که خود را با یک جهان آلایش به نزد علم خداوندی[۱۵] حاضر می‌یابم[۱۶] و راه گریز نمی‌بینم[۱۷]. هان ای نفس عاجز شدی. دیگر زبان از لاف و تزویر و شید و تلبیس و کید در بند و در شهربند[۱۸] خجالت ابدی محبوس[۱۹] باش.

۱- ن ۱۳۸، ۵ = اینک مشکلی پیش آمده ؛ ن ۹ = اینک مرا مشکلی پیش آمده

۲- ن ۹ = حق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = حل

۳- ن ۱۳۸ = تدبیر ؛ ن ۹، ۵ = تدبیری

۴- ن ۲، ۳، ۹، ۱۳۸ = بواقع ؛ ن ۵ = توابع

۵- ن ۹ = تعویری ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = تزویری

۶- ن ۲، ۵، ۱۳۸ = سایهٔ فریب آن کمر سعی بر گشایم ؛ ن ۹ = سایهٔ حیرت کمر سعی برگشایم ؛ ن ۳ = سایهٔ آب کمر همت برگشایم

۷- ن ۳، ۵ = علم یقینی ؛ ن ۲، ۹ = علم‌الیقین

۸- ن ۲، ۳، ۵ = اسکات ؛ ن ۹ = امکان اسکات

۹- ن ۱۳۸ = فوج ؛ ن ۵ = فرح

۱۰- ن ۹ = لعب و ؛ ن ۱۳۸ = شعب و ؛ ن ۵ = شعب

۱۱- ن ۹ = تدبیری ؛ ن ۵، ۱، ۲ = تزویر

۱۲- ن ۹ = آماده‌ایم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۳۸ = آماده یابم

۱۳- ن ۵ = تلبیسی ؛ ن ۹ = تلبیس

۱۴- ن ۹ = تا از ازدحام آن مشکل هر قدم بر جادهٔ هزیمت برگشایم ؛ ن ۲، ۱۳۸ = تا ازدحام دهشت او مشکل قدم بر جادهٔ هزیمت برگشایم ؛ ن ۳ = تا در اثر ازدحام ..... ن ۱، ۵ = به طوری که نوشته شده

۱۵- ن ۹، ۱۳۸، ۲ = خداوند ؛ ن ۵، ۳ = خداوندی

۱۶- ن ۹، ۲ = حاضر یابم ؛ ن ۳، ۵، ۱۳۸ = حاضر می‌یابم

۱۷- ن ۹ = نیستم ؛ ن ۲، ۳، ۱۳۸ = نمی‌بینم ؛ ن ۱، ۵ = نمی‌یابم

۱۸- ن ۱۳۸ = شهربند در خجالت ؛ ن ۹، ۵ و غیره = شهربند خجالت

۱۹- این بند و بند آینده در نسخ ۴۱ و ۲۸ نیافته شدند.

ای نفس دیده باشی که مردم پیش‌اندیش کارآگاه در تنبیه[۱] غفلت‌پیشگان نیز[۲] نوشته‌اند که زود باشد که آرزو کنند[۳] که کاش ما را به دنیا باز فرستادندی[۴] تا تلافی عمر گذشته به شایستگی و بایستگی[۵] کردیمی و سودی[۶] ندهد. امروز ترا در دنیا ساعتی صدبار بیش در این مقام[۷] می‌بینم و هیچ آرزوئی آن دولت[۸] که در عین آنی نمی‌کنی زیرا که حقیقت موت در باختن فرصت تحصیل کمالات و سعادات است و هر نفس[۹] که به ناشایستگی از عمر طی می‌شود در شمار مدت موت است.

ای نفس[۱۰] بدان و آگاه باش که دایم در خجالت [نباشی] و سرمنه که بسر بردی و کاری نکردی و دستی کوتاه کشیدی و سر خجالت پیش انداختی. هان بشتاب در بادیهٔ هلاک و ناتوانی و دست نیاز برآر و عمر خویش را ضایع نگذار و امید بدرگاه جل‌وعلاء دار تا مراد تو دو جهان خوش برآوری و از خود درگذر تا گذرانندت و خواهی[۱۱] ..... رسانندت تا مگر در وادی محبت رسی و به درجهٔ سعادت آشنا شوی. آمین‌یارب‌العالمین

واللّه الموفق و المعین تمّت الرسالة نفسیة بعونه تعالی...

۱- ن ۱۳۸ = پیشه ؛ ن ۱، ۵، ۹ = تنبیه

۲- ن ۱۳۸ = نیز نوشته‌اند ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۹ = نوشته‌اند

۳- ن ۱۳۸ = کند ؛ ن ۵، ۹ = کنند

۴- ن ۹ = فرستادندی ؛ ن ۵، ۱۳۸ = باز فرستادندی

۵- ن ۹ = به شایستگی کردیمی ؛ ن ۱۳۸ = به شایستگی و بایستگی کردمی ؛ ن ۱، ۵ = به شایستگی و بایستگی کردیمی

۶- ن ۵، ۹ = و سودی ندهد ؛ ن ۱۳۸ = سودی ندهد

۷- ن ۹ = بیش می‌بینم ؛ ن ۲، ۳، ۵ = بیش در آن مقام می‌بینم ؛ ن ۱۳۸ = بیش در این مقام می‌بینم

۸- ن ۹ = این دولت که در آنی ؛ ن ۱۳۸ = آن دولت که در عین آنی ؛ ن ۲، ۳ = آن دولت که در عین آنی ؛ ن ۱، ۵ = دولت که در عین آنی

۹- ن ۱۳۸ = هر نفس که ؛ ن ۵، ۹ = و هر نفس که

۱۰- این بخش تنها بر نسخهٔ شمارهٔ ۴۴۸۸ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران یافته شد.

۱۱- ناخواندنی است.

بخش نثر

قسمت هشتم

رقعات مولانا عرفی شیرازی

ومتعلق به او

« عقل را چه دیدم ؟ دانشمندی مصروع که از صرع برخاسته دهشت‌ناک به هرسو می‌نگرد و تقاضای دانش خواهد که زبانش به قول حق برگشاید، استیلای نشأة صرع زبانش را زیر دندان زجر خاید. »

رقعهٔ اول[۱]

(رقعهٔ عرفی شیرازی که در جواب یکی از اصحاب استعداد که مجموعهٔ اشعارش را عاریت خواسته گم کرده بود)

شهادت‌نامهٔ[۲] فرزندان معنوی که به تحریک سعادت ازلیه[۳] جهت تحصیل ذروهٔ شهادت[۴] که متکمّل[۵] نفوس قدسیه[۶] و مستلزم وصول سعادت[۷] ابدیه است، دست مصاحبت از آغوش کاملان[۸] شهرستان لاهوت[۹] برداشته در دامان[۱۰] مکتبستان روستائی ناسوت درآویخته[۱۱] بودند. در اثنای انتعاش نفس[۱۲] تجرّد شعار به نظر استفادت منظر[۱۳] در آمده باعث افراط انتعاش خاطر علایق شکن گردید.[۱۴] آن مایه گوارنده آب شکر که از دریای اندیشه در حوصلهٔ جداول[۱۵] زبان و بیان نگنجد روانه گردید.[۱۶] در اثنای مطالعهٔ شهادت نامه

۱- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ بانکی‌پور پتنه (مأخذ ۷۰)، مجموعهٔ منشیات ۸۰۸۰۶، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد (مأخذ ۱۳۱)، کلیّات عرفی در موزهٔ بریتانیا، لندن (مأخذ ۲۸) و نسخهٔ کلیّات عرفی نوشتهٔ سال ۱۰۵۰ هجری در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (مأخذ ۴۱) یافته شد.

۲- ن ۲۸، ۴۱ = شهادت نامه ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = مقتل نامه

۳- ن ۷۰، ۱۳۱ = ازلی ؛ ن ۲۸، ۴۱ = ازلیه

۴- ن ۷۰ = شهامت ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱ = شهادت

۵- ن ۴۱ = مستکمل ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = متکمل

۶- ن ۲۸ = قدسی ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۱۳۱ = قدسیه

۷- ن ۱۳۱ = وصول سعادت ابدیه ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱ = وصول ابدیه

۸- ن ۴۱ = کلان ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = کاملان

۹- ن ۴۱، ۱۳۱ = شهرستان لاهوت برداشته در ؛ ن ۲۸ = شهرستان لاهوت است، برداشته در ؛ ن ۷۰ = شهرستان لاهوت در

۱۰- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰ = دامان ؛ ن ۱۳۱ = دامن

۱۱- ن ۲۸، ۴۱ = درآویخته ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = آویخته

۱۲- ن ۲۸ = انفاس ؛ ن ۱۳۱ = آن نفس ؛ ن ۴۱، ۷۰ = انتعاش

۱۳- ن ۴۱، ۱۳۱ = منظر ؛ ن ۷۰ = منتظر ؛ در ن ۲۸ این جمله موجود نیست

۱۴- ن ۴۱ = گردید ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = گردیده

۱۵- ن ۴۱ = جدول ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = جداول

۱۶- ن ۴۱ = گردانید ؛ ن ۲۸، ۷۰ = گردید ؛ ن ۱۳۱ = گرداند

از هاتفی استماع افتاد که در خلوت‌سرای قرب یکی از فرزندان شهید از غایت[۱] حرص نزدیکی معشوق حقیقی معنی خود را صورت حال دانسته[۲] در آیینهٔ ماهیت خود[۳] مشاهده می‌کرد و به آنچه مشاهده می‌افتاد ناطق گردیده[۴] می‌گفت که:

من که از کشته شدن هم دلم آرام نیافت　　جای آن نیست[۵] که منّت‌کش قاتل باشم

جایی که شهید را شهادت مطلب افتد، دعوی وارث خطاو خجلت[۶] قاتل بیجا خواهد بود. زیاده در این باب چه نویسد.

رقعهٔ دوم[۷]
(رقعه‌ای که خانخانان[۸] عبدالرحیم در بیماری ملّا عرفی به اونوشته)

یار فطنت و دوست فطرت ملّا[۹] عرفی. از[۱۰] کوفت ظاهری[۱۱] خود کلفت باطنی[۱۲] قرین خاطر قدردانی[۱۳] تصوّر نموده خبر[۱۴] چگونگی طبیعت سحرآفرین خود را

۱- ن ۲۸ = از غایت حرص به نزدیک ؛ ن ۴۱ = غایت حرص نزدیکی معشوق حقیقی ؛ ن ۷۰ = غایت حرص شهادت بنزدیک معشوق حقیقی

۲- ن ۱۳۱ = دانسته در آن ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰ = داشته در آینه

۳- ن ۱۳۱ = خود را ؛ ن ۷۰، ۲۸، ۴۱ = خود

۴- ن ۴۱ = گردید ؛ ن ۲۸ = گردیده

۵- ن ۲۸، ۴۱ = نیست ؛ ن ۷۰ = است

۶- ن ۲۸، ۴۱ = خجلت ؛ ن ۷۰، ۱۳۱ = خجالت

۷- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ بانکی‌پور پتنه (مأخذ ۷۰)، ۱۹۹۵، بانکی‌پور (مأخذ ۷۱)، ۸۹۱۰۵۵۲۸، علی‌گره (مأخذ ۷۲)، ۴۰ مجلس سنا تهران (مأخذ ۱۱۶)، ۵۰/۱۶۷ علی‌گره (مأخذ ۶۹)، ۸۰۸۰۶ کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد (مأخذ ۱۳۱)، ۴۸۶۴ دانشگاه تهران (مأخذ ۱۰۳)، ۴۹۵۱ آستان قدس مشهد (مأخذ ۹۴)، ۴۴۹۳ آستان قدس مشهد (مأخذ ۹۳)، یافت شد.

۸- در ن ۱۳۱ عنوان این نامه به این طور است ؛ «میرزا جعفر اصفهانی به مولانا عرفی نوشته». در همهٔ دیگر مأخذها این نامهٔ خانخانان است

۹- ن ۱۳۱، ۹۳، ۹۴ = مولانا ؛ ن ۸۹، ۱۰۳ و دیگر مأخذ = ملّا

۱۰- ن ۱۳۱، ۹۴ = را از ؛ ن ۸۹، ۹۳، ۱۰۳ = از ؛ ن ۷۲ = که از

۱۱- ن ۸۹ = ظاهری و کلفت باطنی ؛ ن ۹۴، ۹۳، ۱۱۶، ۱۰۳ = ظاهری خود کلفت باطنی

۱۲- ن ۷۰ = کلفت باطنی ؛ ن ۹۴، ۸۹، ۱۰۳ = کلفت باطنی ؛ ن ۹۳ = کلفت قرین خاطر

۱۳- ن ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، ۸۹، ۷۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۶ = قدردان ؛ ن ۶۹ = قدردانی

۱۴- ن ۷۱، ۶۹، ۱۱۶ = جز ؛ ن ۷، ۱۳۱، ۷۲، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = خبر

موقوف به پرسش[۱] هر روزه نداشته اطلاع می‌داده باشند. حضرت حق[۲] تعالی در خیر و شرّ و نیک و بد[۳] غیر صلاح حال ظاهری[۴] و باطنی بندهٔ[۵] بی‌چارهٔ خود را نخواسته[۶] است. چون حوصله‌ها در خور بشریّت[۷] است به همین قدر محنت پسند نموده تا صحّت[۸] عاجل نصیب کند. از چیزهائی[۹] که به گوش نرسیده[۱۰] و از آنچه به تازگی به زبان جاری گشته[۱۱] باشد بفرستند که باعث[۱۲] خوشحالی خاطر[۱۳] خواهد بود و[۱۴] اندک گرانی که این امیدوار[۱۵] مرتبهٔ عالیهٔ رضا را پیش آمده[۱۶] بود رفع شد. اکنون[۱۷] صحّت[۱۸] شما مطلوب است. با[۱۹] اموال روزی به خیر. بانبی‌آله‌وامجاد[۲۰].

۱- ن ۷۰، ۷۱، ۸۹، ۱۱۶ = پرسیدن ؛ ن ۱۳۱، ۷۲، ۶۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = پرسش

۲- ن ۱۱۶ = الله‌تعالی ؛ ن ۹۴، ۱۰۳ = و حضرت‌حق‌تعالی ؛ ن ۹۳ = چون حق‌تعالی ؛ ن ۸۹ = حق‌سبحانه‌وتعالی

۳- ن ۹۳ = نفع و ضرر ؛ ن ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۶، و غیره = نیک و بد

۴- ن ۹۳، ۹۴، ۸۹، ۷۰، ۱۳۱، ۶۹، ۱۱۶=غیرصلاح‌حال‌ظاهری‌وباطنی؛ن ۷۱، ۱۰۳، ۷۲=غیرصلاح‌ظاهری‌وباطنی

۵- ن ۸۹، ۱۱۶ = بندهٔ خود ؛ ن ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = بندهٔ بیچارهٔ خود

۶- ن ۹۳ = خود را نخواسته ؛ ن ۹۴ = خود را ندانسته ؛ ن ۱۱۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲ و غیره = خود نخواسته

۷- ن ۸۹ = در خورد بشریّت ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۹۴ = در خور بشریّت ؛ ن ۱۳۱ = در خور آن نیست

۸- ن ۶۹ = پسند نمود تا صحت عاجل ؛ ن ۹۴، ۱۳۱ = پسند نموده تا صحت عاجل ؛ ن ۸۹، ۷۲، ۷۰ = پسند نموده صحت عاجل ؛ ن ۱۱۶ = پسند نموده صحتی عاجل ؛ ن ۱۰۳ = پسندیده نموده صحت عاجل ؛ ن ۷۱ = پسند دانسته صحت عاجل

۹- ن ۹۴، ۸۹ = و از خبرهای ؛ ن ۹۳، ۷۰، ۷۱ و غیره = از چیزهای ؛ ن ۱۰۳ = از چیزها

۱۰- ن ۱۳۱، ۷۲، ۷۰، ۹۳، ۹۴ = نرسیده ؛ ن ۶۹، ۷۱، ۸۹، ۹۴ = رسیده

۱۱- ن ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۹ = جاری گشته ؛ ن ۶۹، ۱۳۱ = رو داده ؛ ن ۹۳ = وارد شد ؛ ن ۹۴ = رو داده باشند ؛ ن ۱۰۳ = شما [رو] داده باشند

۱۲- ن ۹۳ = موجب ؛ ن ۹۴، ۱۰۳ = که ؛ ن ۷۲، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱ = باعث

۱۳- ن ۷۲ = باعث خوشحالی خاطر بود ؛ ن ۷۰ = باعث خوشحالی خواهد بود ؛ ن ۱۰۳، ۹۴، ۹۳، ۸۹، ۷۱، ۱۳۰ = باعث خوشحالی خاطر خواهد بود

۱۴- ن ۹۳، ۸۹، ۱۰۳ = اندک گرانی ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۳۱ و غیره = و اندک گرانی

۱۵- ن ۸۹ = که این سلسله علیه رضا را ؛ ن ۱۳۱ = که آن ناطق می‌گردد امیدوار مرتبهٔ علیه رضا را ؛ ن ۷۲، ۷۰، ۷۱، ۹۳، ۹۴ = که این امیدوار مرتبهٔ علیه رضا را

۱۶- ن ۹۴ = پیش آمد ؛ ن ۹۳، ۱۰۳ و غیره = پیش آمده بود

۱۷- این جمله فقط در نسخ ۹۳، ۹۴، ۱۰۳، ۱۳۱ یافته شد

۱۸- ن ۹۳، ۹۴، ۱۰۳ = صحّت ؛ ن ۱۳۱ = صحبت

۱۹- ن ۹۳، ۱۰۳ = به اموال روزی ؛ ن ۱۳۱ = با معمول روزی

۲۰- فقط در نسخهٔ ۱۰۳ یافته شد.

رقعهٔ سوم[۱]

نسیم عاطفتی که در این ولا از مهب الطاف و اعطاف نواب خانی بـریاض آمـال ایـن سرگشتهٔ بادیهٔ هجران و معتکف بیت‌الاحزان حرمان وزیده. حقّا که از نسایم آن در دوحهٔ مراد غنچهٔ امید شکفته و گل داد خندان گشت. چون دعوی اشتیاق این ساکن بیت‌الحزن فـراق در محکمهٔ اخلاص به‌گواهی آن حضرت که شاهد عدل است به ثبوت رسیده و به شیوع پیوسته در آن مرض نمی‌ماند. هادی‌القلوب‌به‌علی‌القاب.

رقعهٔ چهارم
جواب[۲] رقعهٔ خانخانان[۳]
(این مکتوب محبت اسلوب در وقت بیماری نوشته شده[۴])

صاحبا[۵]، خداوندگارا،

امتداد زمان[۶] حرمان گفت و شنود[۷] حاضرانه[۸] مولد[۹] سوی ادب گردیده[۱۰] ارادهٔ

۱- این رقعه فقط در بیاض شمارهٔ ۴۹۵۱ محفوظ درکتابخانهٔ آستان قدس مشهد(مأخذ ۹۴)یافت شد. تخاطب این نامه از عبدالرحیم خانخانان می‌نماید.

۲- این رقعه در بیاض شمارهٔ ۱۰۹۰ بانکی‌پور (مأخذ ۷۰)، ۸۹۱۰۵۵۲۸ علی‌گره (مأخذ ۷۲)، ۸۰۸۰۶ دانشگاه عثمانیه (مأخذ ۱۳۱)، کلیّات عرفی در موزهٔ بریتانیا (مأخذ ۲۸)، کلیّات عرفی درکتابخانهٔ مجلس شورای ملّی تهران (مأخذ ۴۱)، تذکرهٔ محمدعلی تمنا (مأخذ ۷۵)، بیاض ۳۰۹۸ کتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۸۹)، ۴۸۶۴ کتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۱۰۳)، نمرهٔ ۴۰ درکتابخانهٔ مجلس سنا تهران (مأخذ ۱۱۶)، کلیّات ۲۹۴۲ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۹۲) یافت شد.

۳- رقعهٔ دوم این بخش کلیّات

۴- این عبارت تنها در نسخهٔ ۲۸ یافت شد

۵- این الفاظ تخاطب فقط در ن ۴۱ و ۸۹ یافت شد.

۶- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۸۹، ۷۲، ۷۵، ۱۱۶ = امتداد حرمان ؛ ن ۱۰۳، ۱۳۱ = امتداد زمان حرمان

۷- ن ۱۰۳، ۱۳۱ = شنید ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۷۵، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = شنود

۸- ن ۲۸ = حاضر از ؛ ن ۱۱۶ = خاصه از ؛ ن ۱۳۱ = حاضران ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۷۵، ۴۱، ۱۰۳ = حاضرانه

۹- ن ۱۰۳، ۱۳۱ = مواد ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۱۶ = مولد

۱۰- ن ۷۲ = گردید و ؛ ن ۴۱ = گردید ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۱۶، ۱۳۱، ۸۹، ۱۰۳، ۷۵ = گردیده

تصدیع مکالمهٔ غایبانه به‌وسیلهٔ ترجمان قلم از دل برانگیخته هرچند زبان ادب به‌این بیت‌که[۱]:

خبر نیافته عرفی ز طبع نازک دوست زبان گز قلم اینجا چه[۲] جای مکتوب است

ناطق می‌گردد اشتیاق[۳] مکالمت اشفاق بی‌اندازهٔ آن خداوند را منظور داشته تجاهل می‌ورزد. اکنون اگر از دقایق[۴] مراتب بیماری[۵] روزافزون و تکسّرات گوناگون نوشته‌آید[۶] باطناب انجامیده موجب[۷] ملال خاطر قدسی مناظر[۸] گردد. چند کلمه[۹] از دقائق حالت نزع که بیگانگان را هول و دهشت و آشنایان را من و سلوت[۱۰] می‌افزاید، نوشته می‌گردد[۱۱] که قلم قدم[۱۲] بر آخرین نقطهٔ آن حال[۱۳] که محل[۱۴] انتقال است گذاشته مراجعت واقع شده. صاحبا! چه گویم[۱۵] سررشتهٔ[۱۶] معاملهٔ دل و زبان از دست[۱۷] رفته بود[۱۸].

آنچه دل بر آن[۱۹] ناطق بود خلاف آن بر زبان جاری می‌شد[۲۰] و آنچه زبان بر آن[۲۱]

۱- ۷۲ = بیت مترنم است ؛ ن ۱۳۱ = بیت است که ؛ ن ۱۱۶، ۲۸، ۸۹، ۷۰، ۱۰۳، ۴۱ = "بیت که" و بعد شعر "ناطق می‌گردد" ؛ ن ۷۵ = "بیت" و بعد شعر "ناطق می‌گردد"

۲- ن ۴۱، ۷۵، ۱۱۶ = نه ؛ ن ۱۰۳، ۸۹، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = چه

۳- ن ۱۳۱ = استیناف ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۸۹، ۷۵ = اشتیاق

۴- ن ۴۱، ۲۸، ۷۵، ۱۱۶ = از دقایق ؛ ن ۹۲، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = دقایق ؛ ن ۸۹ = وقایع

۵- ن ۱۱۶، ۸۹، ۹۲، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱، ۱۰۳ = مراتب بیماری ؛ ن ۷۵ = مراتب بیماری روزافزون

۶- ن ۷۲، ۸۹، ۷۰، ۷۵، ۱۳۱، ۴۱، ۱۱۶ = نوشته‌آید ؛ ن ۲۸ = کوشیده‌اند ؛ ن ۱۰۳ = نوشته آمد

۷- ن ۷۵ = به موجب ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۱۰۳، ۱۳۱ = موجب

۸- ن ۲۸، ۱۰۳، ۱۳۱، ۴۱، ۱۱۶ = مناظر ؛ ن ۸۹، ۷۲ = مقاطر ؛ ن ۷۰ = مظاهر

۹- ن ۸۹ = کلمهٔ وقایع حال ؛ ن ۷۵، ۲۸ = از وقایع حالت ؛ ن ۱۰۳ = کلمه از وقایع حالات ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = دقایق حالت

۱۰- ن ۸۹، = من و سلوی ؛ ن ۱۱۶، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = من و سلوت

۱۱- ن ۲۸، ۱۳۱، ۷۵، ۱۰۳ = نوشته گردد ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۱۶ = نوشته می‌گردد

۱۲- ن ۱۳۱ = قلم قدم بر ؛ ن ۱۷۰ = قدم را به ؛ ن ۷۲ = قدم در ؛ ن ۲۸، ۷۵، ۱۰۳، ۸۹، ۱۱۶، ۴۱ = قدم بر

۱۳- ن ۸۹، ۱۰۳ = ارتحال ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵ = آن حال ؛ ن ۱۱۶ = الحال

۱۴- ن ۷۰، ۱۳۱، ۲۸، ۴۱، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳ = محل ؛ ن ۷۲ = مُحل

۱۵- ن ۷۲ = چه کنم ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳ = چه گویم

۱۶- ن ۱۳۱ = که سر رشتهٔ ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳ = سررشته

۱۷- ن ۴۱ = از دل ؛ ن ۲۸، ۸۹، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۳۱ = از دست

۱۸- ن ۷۵، ۱۰۳، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲ = رفته بود ؛ ن ۱۱۶ = رفته ؛ ن ۸۹ = رفته از

۱۹- ن ۱۱۶، ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۵ = دل بر آن ؛ ن ۱۳۱، ۷۲ = بر دل

۲۰- ن ۲۸، ۷۵، ۴۱ = می‌گشت ؛ ن ۱۱۶، ۱۳۱، ۷۰، ۸۹، ۱۰۳ = می‌شد ؛ ن ۷۲ = باشد

۲۱- ن ۸۹ = زبان بر آن ناطق می‌گشت ؛ ن ۱۱۶، ۲۸، ۴۱، ۷۵، ۷۲، ۷۰، ۱۰۳ = زبان بر آن نطق می‌گشاد

نطق می‌گشاد، ضدّ آن بر ضمیر[۱] دل می‌گذشت. اگر[۲] در موافقت دل نطق[۳] و زبان توجه نموده می‌شد[۴]، قوّت تمیز از حفظ هیئات[۵] اتفاقی[۶] عاجز آمده شیوهٔ تعطیل[۷] برمی‌گرفت[۸] و صورت معقولیت[۹] از هر دو برمی‌خاست و افاعی[۱۰] افعال[۱۱] سیّئه را که هر یک[۱۲] در مقام لهو و لعب دنیای فریب درپوشیده حوری[۱۳] و رضوانی می‌نمود از پوست برآمده زهر ندامت[۱۴] در کام مرارت فرجام می‌ریختند[۱۵]. اطفال اعمال حسنه را که انتظار تولّد ایشان[۱۶] در رحم هلاک[۱۷] کرده بود.

یک‌یک[۱۸] به سوی مونت[۱۹] زنده گردیده تشنیع متولّد[۲۰] ناشده مردن خویش را

۱- ن ۷۰، ۱۳۱، ۱۰۳، ۸۹، ۱۱۶ = ضدّ آن بر ضمیر دل می‌گذشت ؛ ن ۴۱ = ضدّ آن بر ضمیر می‌گذشت ؛ ن ۲۸ = و چندان بر ضمیر دل نمی‌گذشت

۲- ن ۸۹ = اگر موافقت ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۲۸، ۱۱۶ = اگر در موافقت

۳- ن ۷۲، ۷۰، ۷۵، ۲۸، ۱۰۳، ۱۱۶ = نطق دل و زبان ؛ ن ۱۳۱ = نطق و زبان ؛ ن ۴۱ = دل نطق و زبان

۴- ن ۲۸، ۴۱، ۷۲، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶ = نموده می‌شد ؛ ن ۱۳۱ = نموده باشند

۵- ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۵، ۱۳۱، ۱۰۳ = هیئت ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = حیات

۶- ن ۱۳۱، ۷۰، ۸۹، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳ = اتفاقی ؛ ن ۱۱۶ = اتفاقیه ؛ ن ۴۱ = اتفاق ؛ ن ۲۸ = التفات

۷- ن ۲۸، ۱۰۳، ۷۲، ۸۹، ۷۰، ۷۵، ۴۱، ۱۱۶ = تعطیل ؛ ن ۱۳۱ = تعلیم

۸- ن ۷۲، ۷۰، ۸۹، ۱۱۶ = برمی‌گرفت ؛ ن ۱۳۱، ۷۵، ۴۱ = برمی‌گزید ؛ ن ۱۰۳ = می‌گزید

۹- ن ۱۳۱ = مفعولیت ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۰، ۷۵، ۱۰۳، ۱۱۶ = معقولیت ؛ ن ۷۲ = مقبولیت

۱۰- ن ۴۱ = و افاعی ؛ ن ۲۸، ۱۱۶، ۸۹ و دیگر نسخ = افاعی

۱۱- ن ۸۹ = اعمال ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳، ۱۳۱ = افعال

۱۲- ن ۷۲ = هر یک در مکان ؛ ن ۱۳۱ = هر یک جا در مقام ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶ = هر یک در مقام

۱۳- ن ۲۸ = حورانی و رضوانی می‌نمودند ؛ ن ۷۰ = حوری و رضوانی می‌نمود ؛ ن ۱۱۶ = حوری در صورتی می‌نمود ؛ ن ۱۳۱ = حوری در صورت می‌نمود ؛ ن ۸۹، ۷۲، ۱۰۳، ۷۵ = حوری و رضوانی می‌نمودند ؛ ن ۴۱ = حوری و رضوان می‌نمودند

۱۴- ن ۸۹ = قدامت ؛ دیگر همهٔ نسخ = ندامت

۱۵- ن ۲۸، ۴۱، ۱۰۳، ۱۳۱، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶ = می‌ریختند ؛ ن ۷۲ = می‌رخشند ؛ ن ۷۰ = ریختند

۱۶- ن ۱۳۱ = احتمال ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶ = انتظار ؛ ن ۱۳۱ = که ؛ ن ۴۱ = انتظام

۱۷- ن ۱۰۳، ۴۱، ۷۲، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۲۸ = هلاک ؛ ن ۸۹ = مفاک

۱۸- ن ۷۲ = یک‌یک به سوی موت زنده گردانیده ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵ = یک‌یک بسوی موت زنده گردیده ؛ ن ۱۱۶ = یک‌یک سوی موت زند گردید ؛ ن ۱۰۳ = یک‌یک سوی موت گردیده ؛ ن ۱۳۱ = و هر یک به سوی ..... ؛ ن ۴۱ = یک‌یک به سوی مونت زنده گردید ؛ ن ۸۹ = یک‌یک به سوی مودت زنده گردید.

۱۹- ن ۸۹ = مودت ؛ ن ۴۱ = مونت ؛ ن ۲۸، ۱۰۳، ۱۱۶، ۷۰، ۷۵ = موت

۲۰- ن ۱۳۱ = تولید خویش را ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۲۸، ۴۱ = متولد ناشده مردن خویش را ؛ ن ۷۵ = متولد شده مردن

پیش یک‌یک از حواس[۱] و قوای برده به حلّ[۲] تقصیری بر من[۳] درست[۴] می‌کردند. طغیان مرض احتمال شفا را از شهربند مزاج سیلی زنان سر به صحرای آوارگی داده[۵]. امّید صحت پیراهن تسّلی را به نیل یأس درکشیده آرایش حلقهٔ ماتمتان گردیده. و هم[۶] را چه دیدم؟ خفّاشی که چاشتگاه از هیبت صدایی[۷] بیدار گشته از خوابگاه سراسیمه پرواز گیرد[۸] و فی‌الحال[۹] از تابش[۱۰] نور آفتاب بر خاک فتور افتاده[۱۱] از بی‌بصری[۱۲] خویش با شقاوت خود[۱۳] رازگوید. عقل را[۱۴] چه دیدم؟ دانشمندی مصروع که از صرع برخاسته دهشت‌ناک به هر سو نگرد. تقاضای دانش[۱۵] خواهد[۱۶] که زبانش به قول حق برگشاید[۱۷]، استیلای نشأة صرع زبانش را در زیر دندان زجر خاید. دنیا مثل پیراهن کثیفی که کشمیری بیماری از تن برآورده[۱۸] افگنده باشد، موجب نفرت جان[۱۹] پاک گردیده.

ادامهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

خویش را؛ ن ۸۹ = متولد ناشده مردن خود را

۱- ن ۱۰۳، ۱۱۶ = قوی و حواس؛ ن ۲۸ = حواس و قوای؛ ن ۴۱ = حواس و قوی

۲- ن ۷۲ = تعجیل؛ ن ۸۹، ۱۱۶، ۴۱، ۳۸، ۱۰۳، ۷۰، ۱۳۱ = بحل

۳- ن ۷۵ = هر دم؛ ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، و غیره = بر من

۴- ن ۸۹ = راست؛ ن ۴۱، ۱۱۶، ۲۸ و غیره = درست

۵- ن ۷۵ = باشد؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶، ۱۳۱ = داده

۶- ن ۲۸ = و همه؛ ن ۷۲ = اهم؛ ن ۱۳۱، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۴۱، ۱۱۶ = و هم را

۷- ن ۲۸، ۴۱، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۳۱ = صدای؛ ن ۸۹ = صدا

۸- ن ۲۸، ۴۱ = گیرد؛ ن ۸۹، ۱۱۶، ۱۳۱، ۷۲، ۱۰۳ = می‌نمود؛ ن ۷۰ = نماید؛ ن ۷۵ = کرد

۹- ن ۱۰۳، ۴۱ = و فی‌الحال؛ ن ۱۱۶، ۸۹، ۲۸ = فی‌الحال

۱۰- ن ۴۱ = از تابش بر خاک فتور؛ ن ۳۸، ۷۵، ۸۹ = از تابش نور بر خاک فتور؛ ن ۱۰۳ = از تابش نور بر خاک قبور؛ ن ۱۳۱ = از تابش نور آفتاب بر خاک فتور؛ ن ۷۰، ۷۲، = از تابش بور بر خاک فتور

۱۱- ن ۷۵ = افتاد؛ ن ۱۰۳، ۷۰، ۷۲، = می‌افتاد؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۱۶، ۸۹ = افتاده

۱۲- ن ۷۰، ۸۹، ۱۱۶ = بی‌پروازی؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۱۰۳، ۴۱، = بی‌بصری؛ ن ۷۲ = بی‌پروائی

۱۳- ن ۲۸=خود رازگویند؛ن ۷۰،۷۵،۸۹،۱۰۳،۱۱۶،۴۱ = خود رازگوید؛ن ۷۲ = رازگوید؛ن ۱۳۱= خودرامی‌گفت

۱۴- ن ۱۳۱ = عمل را چه دیدم؛ ن ۴۱ = عقل را چو دیدم؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶ = عقل را چه دیدم

۱۵- ن ۴۱، ۷۹، ۲۸، ۱۱۶ = تقاضای دانش؛ ن ۷۰، ۷۲ = و تقاضای

۱۶- ن ۷۵ = خواهد بود؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶، ۲۸ = خواهد

۱۷- ن ۱۱۶، ۲۸، ۷۵، ۴۱ = برگشاید و؛ ن ۸۹، ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = برگشاید.

۱۸- ن ۷۵، = برآورده؛ ن ۴۱، ۸۹، ۱۱۶ = برآورده افکنده؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۳۱، ۱۰۳ = بر افکنده

۱۹- ن ۸۹، = نفرت جان گردید؛ ن ۴۱، ۲۸، ۱۰۳، ۷۰، ۷۲ = نفرت جان پاک گردیده

آخرت مثل[۱] هاتفی که هر دم[۲] ندای در دهد[۳] و خواهد که وجودش مشاهده نباشد دمبدم[۴] جان سراسیمه را به سوی خود خوانده[۵] و خود را به وی ننموده[۶]. وداع هستی مانند پیغام درشت[۷] بر زبان[۸] قاصد شرمگین‌ترین[۹] نیستی و دست گران آمده. سلام نیستی[۱۰] مانند خودستایی نوهنرمندان تنگ ظرف دمبدم از دل[۱۱] برلب سایه‌انداز گردیده[۱۲]. توجّه[۱۳] نواب صاحبی بر دروازهٔ[۱۴] شهر عدم[۱۵] نشسته و حجّازهٔ اجل را به زانو درآورده محمل جان را ازکوهان وی بازگشاده انتظار می‌کشد[۱۶] که جواب التماس بخشایش این فرصت[۱۷] به تاراج[۱۸] داده از دیوان رحمت نامتناهی[۱۹] الهی بر نفس[۲۰] اجابت[۲۱] سرشت نواب

۱- ن ۸۹ = شاید ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳ = مثل

۲- ن ۴۱ = مردم را ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۱ = هر دم

۳- ن ۸۹ = در دهد و خواهد که وجودش ؛ ن ۱۱۶ = در دهد و وجودش خواهد و نباشد ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۴۱، ۲۸، ۷۵، ۱۰۳، = ۱۳۱ در دهد و وجودش مشاهده نباشد.

۴- ن ۱۱۶، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹ = دمبدم جان سراسیمه را ؛ ن ۴۱، ۸۹، ۱۰۳ = دمبدم جان سراسیمه ؛ ن ۱۳۱ = جان دم بدن سراسیمه ؟

۵- ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۰۳، ۴۱، ۷۹ = خوانده ؛ ن ۷۲، ۱۱۶، ۱۳۱ = خواند

۶- ن ۱۳۱ = به سعی بنماید ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = ننموده

۷- ن ۷۵ = درت ؛ ن ۱۳۱ = دوست ؛ ن ۴۱، ۱۱۶، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳ = درشت

۸- ن ۲۸ = بزبان آوردهٔ قاصد ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۳۱، ۷۵، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = بر زبان قاصد ؛ ن ۸۹ = در زبان قاصد

۹- ن ۱۱۶، ۲۸ = شرمگین‌ترین نیستی و دست‌گران ؛ ن ۱۰۳ = شرمگین گران آمده ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۸۹ = شرمگین بر تن هستی دوست گران ؛ ن ۴۱ = شرمگین بر تن هستی و دست گران

۱۰- ن ۲۸، ۸۹، ۴۱، ۷۲، ۷۰ = سلام نیستی ؛ ن ۱۳۱ = سلامتی

۱۱- ن ۱۱۶ = دهل ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹ = دل

۱۲- ن ۴۱، ۸۹، ۷۵، ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = گردیده ؛ ن ۱۰۳ = گشته.

۱۳- ن ۱۰۳، ۲۸، ۸۹، ۴۱ = توجهٔ نواب صاحبی ؛ ن ۷۰، ۷۲ = توجهٔ نواب صاحبم ؛ ن ۱۳۱ = توجهٔ نواب صاحب ؛ ن ۱۱۶ = توجهٔ نواب صاحبی‌ام

۱۴- ن ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹ = بر در دروازهٔ ؛ ن ۲۸ = بر دروازهٔ ؛ ن ۴۱، ۱۱۶ = بر در و دروازهٔ

۱۵- ن ۷۵ = شهر عدم حجازه عدم را ؛ ن ۸۹، ۲۸، = شهر عدم نشسته حجازهٔ اجل را ؛ ن ۱۰۳ = شهربند عدم نشسته ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۱۶ = شهر عدم نشسته و حجازهٔ اجل را ؛ ن ۴۱ = شهر در ؟ عدم نشسته حجازه اجل را

۱۶- ن ۲۸، ۷۰، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶، ۴۱ = می‌کشید ؛ ن ۷۲، ۱۰۳، ۱۳۱ = می‌کشد.

۱۷- ن ۱۳۱ = آن فرصت ؛ ن ۷۰ = فرصت ؛ ن ۲۸، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = این فرصت

۱۸- ن ۷۵ = بتاراج حال از ؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۶، ۲۸، ۴۱، ۱۳۱ = بتاراج داده از

۱۹- ن ۱۳۱ = رحمت نامتناهی الهی ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۴۱، ۱۱۶ = رحمت الهی

۲۰- ن ۱۰۳ = به نفس ؛ ن ۷۵، ۸۹، ۲۸، ۴۱ = بر نفس ؛ ن ۱۱۶ = نبض

۲۱- ن ۷۰، ۷۲، ۱۱۶ = حیات سرشت ؛ ن ۸۹ = اجازت سرشت ؛ ن ۲۸، ۷۵، ۱۰۳، ۱۳۱، ۴۱ = اجابت سرشت

قبله‌گاهی[۱] فرودآید[۲].

الحمدالله[۳] والمنه که تقرّب[۴] آن مخدوم[۵] در دادگاه الهی معلوم همگنان گشت و پروانچهٔ تجدید حیات این مخلص از دیوان رحمت[۶] نامتناهی حاصل گردید[۷]. اکنون التماس از عطوفت آن پروردهٔ نعیم اسرار الهی و سرگروه[۸] جنود فیوضات نامتناهی آن است که توجه عالی بر این مصروف دارند که تتمهٔ حیات مجهول‌الکمیت بر وجهی طی شود که[۹] چون این نوبت قفل از در قفس گشوده گردد[۱۰] مرغ روح به بال[۱۱] بشاشت پر گشاید[۱۲] نه سر خجالت[۱۳] در زیر بال درکشد. صاحبا![۱۴] از مرض تازه[۱۵] که امّید صحت[۱۶] به جهت شگون[۱۷] خاتم‌الامراض خطابش داده[۱۸] چنین معلوم می‌شود که ایّام حرمان ملازمت به طول

۱- ن ۷۰ = قبله گاهم ؛ ن ۱۱۶ = قبله گاهی‌ام ؛ ن ۱۳۱ = قبله گاه ؛ ن ۲۸، ۷۲، ۷۵، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱ = قبله گاهی

۲- ن ۱۱۶ = فرود آمده ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳، ۱۳۱ = فرود آید

۳- ن ۸۹ = الله‌الحمد ؛ ن ۸۹، ۴۱ = الله‌الحمدوالمنة ؛ ن ۲۸ = بعد الله‌الحمد و المنت ؛ ن ۷۰، ۷۲ = الحمدالله‌والمنة

۴- ن ۷۲ = قرب ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۸۹، ۷۵، ۱۳۱، ۴۱، ۱۱۶ = تقرب ؛ ن ۱۰۳ = تقدم

۵- ن ۷۰ = مخدوم در درگاه ؛ ن ۲۸، ۷۵، ۸۹ = مخدوم درگاه الهی ؛ ن ۴۱، ۱۱۶، ۷۲، ۱۰۳ = مخدوم در درگاه الهی

۶- ن ۲۸، ۷۰، ۸۹، ۱۰۳، ۴۱، ۱۱۶ = رحمت نامتناهی ؛ ن ۱۳۱ = رحمت الهی ؛ ن ۷۲ = متناهی

۷- ن ۱۳۱ = گشت ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳ = گردید ؛ ن ۷۵ = کرد.

۸- ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۱۰۳، ۷۵، ۱۳۱، ۷۰ = سرگروه جنود فیوضات ؛ ن ۷۲، ۱۱۶ = سرگروه فیوضات ؛ ن ۷۰ = سرگروه فیوضات اسرار نامتناهی

۹- ن ۷۰ = که چون این نوبت قفل در قفس ؛ ن ۱۳۱ = و قفل از در نفس ؛ ن ۷۵، ۱۰۳، ۷۲ = این نوبت قفل از در قفس ؛ ن ۲۸ = که چون این کشیده گردد ؛ ن ۱۱۶ = که چون این نوبت قفل از قفس ؛ ن ۸۹ = که چون این نوبت قفل ار در کشیده گردد

۱۰- ن ۷۲ = کشیده شود ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۱۳۱ = گشوده گردد ؛ ن ۸۹، ۴۱، ۱۱۶، ۷۵ = کشیده گردد

۱۱- ن ۸۹، ۴۱ = ببال ؛ ن ۲۸، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۳ = بال

۱۲- ن ۸۹، ۴۱ = پر کشاید ؛ ن ۷۵، ۱۰۳، ۲۸، ۷۰ = برگشاید

۱۳- ن ۷۵ = نه سر خجالت در زیر پرکشد ؛ ن ۱۰۳ = نه سر خجالت در زیر بارکشد ؛ ن ۸۹ = نه سر خجلت در زیر بال درکشد ؛ ن ۱۱۶ = و سر خجالت در زیر بال درکشد ؛ ن ۲۸ = نه سر به خجالت در زیر بال درکشد ؛ ن ۴۱ = نه سر خجالت در زیر بال درکشد

۱۴- ن ۴۱، ۲۸، ۸۹ = صاحب ؛ ن ۱۱۶ ، ۷۰ = خداوندا ؛ ن ۸۹ = صاحبا

۱۵- ن ۲۸، ۸۹، ۴۱ = مرض تازه ؛ ن ۱۱۶، ۷۲، ۷۰ = امروز

۱۶- ن ۲۸، ۷۵، ۷۲، ۸۹، ۱۱۶ = امید صحّت ؛ ن ۷۰ = امید صحبت ؛ ن ۴۱ = امید که صحبت

۱۷- ن ۴۱، ۷۰، ۱۱۶ = شگون ؛ ن ۸۹، ۷۲، ۲۸، ۷۵ = سکون

۱۸- ن ۴۱، ۸۹، ۲۸، ۱۱۶ = خطابش داده چنین ؛ ن ۷۵ = خطابش که چنین ؛ ن ۷۰، ۷۲، ۱۳۱ = خطابش دادند چنین

می‌انجامد. معالجان وعدهٔ حمام به یک ماه دیگر می‌دهند. این بار[۱] بغایت بر دلم گرانی می‌کند والا[۲] بار جراحت بدنی را استخوان و پی می‌کشد[۳] تصدیع از اندازه[۴] برگذشت. محّل دعاست. الله‌تعالی ذات[۵] والاصفات آن منبع[۶] ذوق را طائر کنگرهٔ عرش گرداناد و از ایثار جواهر کمال بر فرق استعداد تربیت یافتگانش خصوصاً عرفی محتاج، منت نهاد.

بحق[۷] محمدواله‌واصحابه‌الامجاد

رقعهٔ پنجم [۸]

(رقعه که مولانا عرفی به حسین ثنانی نوشته)

عمرها رفت که زبان[۹] مروّت سرشت[۱۰] ملازمان از[۱۱] پرسش حال تنها ماندگان تلخ کام احساس مرارت[۱۲] ننگ نفرموده‌اند. و اگر به مقتضای اشتهای[۱۳] روحانی حلوای وحدت نوش‌جان می‌فرمایند، تشویش[۱۴] هجوم مگسان هماطیران قدس از دست و دهان[۱۵] حلاوت

۱- ن ۴۱، ۸۹، ۲۸، ۱۱۶ = این بار بغایت بر دلم ؛ ن ۷۵ = این بار بر دلم بغایت

۲- ن ۸۹، ۴۱، ۲۸، ۱۱۶ = و الّا ؛ ن ۷۰، ۷۲ = الا

۳- ن ۱۱۶، ۲۸ = جراحت بدنی را استخوان و پی می‌کشد ؛ ن ۷۲، ۴۱ = جراحت بدنی را استخوان و پی می‌کشند ؛ ن ۷۰ = جراحت بدنی را استخوان و پی می‌گشاید

۴- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۲ = اندازه برگذشت ؛ ن ۸۹ = اندازه گذشت ؛ ن ۱۰۳ = اندازه درگذشت

۵- ن ۲۸ = ذات واجب الاذعان ؛ ن ۴۱، ۸۹، ۱۱۶، ۷۰، ۷۲، ۷۵ = ذات والاصفات

۶- ن ۲۸، ۴۱، ۸۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵ = آن منبع ؛ ن ۱۰۳، ۱۱۶ = منبع

۷- ن ۴۱ = بحق محمد و آله و اصحاب‌الامجاد ؛ ن ۸۹، ۲۸، ۱۰۳ = بحق محمد و آله الامجاد

۸- این رقعه در بیاض ۸۰۸۰۶ دانشگاه عثمانیهٔ هند (مأخد ۱۳۱)، کلیّات عرفی در موزهٔ بریتانیا (مأخذ ۲۸)، کلیّات عرفی در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی سابق تهران (مأخذ ۴۱)، بیاض نمره ۲۴۶۵ و ۲۵۹۱ (مأخذ ۷۸ و ۸۲) محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران یافت شد. در بیاض ۲۴۶۵ تخاطب به حکیم‌ابوالفتح است

۹- ن ۲۸ = که با زبان ؛ ن ۱۳۱، ۷۸، ۸۲، ۴۱ = که زبان

۱۰- ن ۲۸، ۷۸، ۴۱ = مروّت ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = مروّت سرشت

۱۱- ن ۲۸، ۷۸، ۸۲، ۴۱ = از ؛ ن ۱۳۱ = آن

۱۲- ن ۲۸، ۴۱ = مرارت ننگ نفرموده ؛ ن ۷۸ = مرارت نیک نفرموده ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = مرارت نفرموده

۱۳- ن ۸۲ = استشمام ؛ ن ۲۸، ۷۸، ۴۱، ۱۳۱ = اشتهای

۱۴- ن ۸۲ = و تشویش ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۷۸ = تشویش

۱۵- ن ۲۸ = دست دودمان حلاوت ؛ ن ۴۱ = دست و دهان خلافت ؛ ن ۷۸ = دست و زبان حلاوت ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = دست و دل حلاوت

سنج[۱] دور باد و اگر با[۲] مخدّرات عشرت سرای معانی خلوت دارند عشرت مخلّد و نتیجهٔ معاشرت سریع‌الظهور باد و اگر از رهگذر سوانح روزگار غبار کدورتی بر آیینهٔ ضمیر الهام تصویر[۳] نشسته، اشعاری بفرمایند[۴] که موافقت ظنّی[۵] به مشارکت یقینی مبدل[۶] شود و اگر عیاذاًبالله از آنجا که شعبده بازیهای سپهر[۷] بازیچهٔ طراز سیمیا پرواز است از ناصیهٔ اعمال مخلصان حجیم‌الاخلاص نقش تقصیری که فی‌الحقیقت نمودنی[۸] بوده است مشاهده افتاده[۹] بیگناهان انتقام دوست را حوصلهٔ تأخیر عقوبت نیست. به هر حال[۱۰] جوابی که معشّر بر کیفیت حال بوده باشد شفقت فرمایند. امّید که غیر از[۱۱] دو احتمال اول[۱۲] را در حوصلهٔ وقوع گنجایشی نبوده باشد.

والسلام‌علی من اتبع‌الهدی.

۱- ن ۷۸ = که سنج دور باده ؛ ن ۲۸ = سنج ورود باده ؛ ن ۸۲، ۴۱ = سنج و در باده

۲- ن ۷۸، ۴۱، ۲۸، ۱۳۱ = و اگر ؛ ن ۸۲ = و اگر چنانکه

۳- ن ۴۱ = تصوّر ؛ ن ۸۲، ۷۸، ۲۸، ۱۳۱ = تصویر

۴- ن ۲۸، ۴۱ = بفرمایند ؛ ن ۷۸، ۸۲، ۱۳۱ = فرمایند

۵- ن ۴۱ = موافقت ظنی به مشارکت یقینی ؛ ن ۲۸ = موافقت ظن بشارت یقینی ؛ ن ۸۲ = موافقت ظنی به مشارکت یقین ؛ ن ۱۳۱ = موافقت ظن به مشارکت یقین ؛ ن ۷۸ = موافقت ظنی را به مشارکت یقینی

۶- ن ۷۸، ۲۸، ۴۱ = سازد ؛ ن ۸۲، ۱۳۱ = شود

۷- ن ۸۲ = فلک ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۸، ۱۳۱ = سپهر

۸- ن ۸۲ = نمودنی نموده است ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۷۸ = نمودنی بود است

۹- ن ۷۸، ۸۲، ۱۳۱ = مشاهده افتاده ؛ ن ۴۱ = شاهد افتاد

۱۰- ن ۱۳۱، ۸۲ = به همه حال ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۷۸ = به هر حال

۱۱- ن ۲۸، ۴۱، ۷۸، ۸۲ = غیر دو ؛ ن ۱۳۱ = غیر از دو

۱۲- ن ۲۸ = دل را ؛ ن ۴۱، ۱۳۱، ۷۸، ۸۲ = اوّل را

رقعهٔ ششم[۱]

(به خدمت[۲] محبوب‌القلوبی ملاظهوری نوشته)

خجسته شالی که نسیم جامهٔ عنبربیز[۳] ماه کنعان و شمیم حلّهٔ عبیرآمیز[۴] غلمان و حوران[۵] به هوای دریوزهٔ عطر پیرامن[۶] دامنش سایر و زایرند، رسید. مانند سجادهٔ[۷] طاعات رایااندیشان صوامع تزویر و طامات آرایش دوش رعونت[۸] و امتیازشو[۹] به مشابه طوق عبودیت طاعت[۱۰] پیشگان معابد[۱۱] صدق و صفا طراز گردن عزت و افتخار گردید. سبحان‌الله این چه نرم‌قماشی است که دوش و گردن را از معانقه و دست را از لمس[۱۲] آمیزش ساعد[۱۳]

۱- این رقعه در کلیّات عرفی محفوظ در موزهٔ بریتانیا (ن ۲۸)، کلیّات عرفی محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق تهران (نسخهٔ ۴۱)، در بیاض ۱۰۸۸ (ن ۱۹۱)، ۱۰۹۰ (ن ۷۰)، ۱۹۹۵ (ن ۷۱)، هر سه محفوظ در کتابخانهٔ خدابخش پتنه هند، مجموعه منشئات ۸۰۸۰۶ (ن ۱۳۱) محفوظ در دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد، بیاض ۵۰/۲۵۳ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره هندوستان (ن ۷۳)، ۸۹۱۰۵۵۲۸ در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره (ن ۷۲)، مجموعه به شمارهٔ ۲۵۹۱ (ن ۸۲)، جنگ ۳۰۹۸ (ن ۱۰۳)، جنگ ۳۳۴۹ (ن ۹۰)، هر سه در دانشگاه تهران ، جنگ ۴۸۶۴ (ن ۱۰۳)، دانشگاه تهران یافت شد و نیز در ۳۰۹۸ (ن ۸۹) دانشگاه و جنگ ۳۴۵۷ مجلس شورای ملی (ن ۱۲۰) یافت شد

۲- در ن ۸۲ نامه از طرف ملاظهوری به عرفی است. مطابق ن ۱۰۳، ۲۸، ۱۹۱، ۷۰، ۱۳۱، ۷۲، ۹۰ این نامهٔ عرفی است به ملاظهوری و مطابق ن ۱۹۱ نامه به ملانظیری نوشته شده بود

۳- ن ۷۱، ۷۳، ۲۸، ۱۹۱، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۱۰۳، ۱۲۰، ۹۰ = عنبر بیز ؛ ن ۴۱ = عنبر آمیز ؛ ن ۸۲ = عبیربیر ؛ ن ۱۳۱ = مشک بیز

۴- ن ۱۹۱، ۷۳، ۷۲ = عطرآمیز ؛ ن ۷۱، ۸۹، ۹۰ = عبیرآمیز ؛ ن ۴۱، ۷۰، ۲۸، ۱۰۳، ۸۷ = عنبرآمیز

۵- ن ۹۰، ۱۰۳ = حوران و غلمان ؛ ن ۱۲۰ = قلمان و حوران ؛ ن ۴۱، ۷۱، ۷۲، ۲۸، ۷۳ = رضوان ؛ ن ۷۰، ۱۳۱، ۱۹۱، ۸۹، ۸۲ = حوران

۶- ن ۹۰ = عطر دامنش ؛ ن ۱۰۳ = عطر پیرامن را سائر ؛ ن ۲۸، ۴۱ و دیگر همهٔ نسخ = عطر پیرامن دامنش

۷- ن ۹۰ = به طرز سجادهٔ ؛ ن ۴۱، ۲۸ و دیگر نسخ = مانند سجّادهٔ

۸- ن ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۲۸، ۴۱ = رعونت‌واعتبار ؛ ن ۷۰ = رعونت ؛ ن ۱۹۱، ۱۳۱، ۱۰۳، ۹۰، ۸۹، ۱۲۰ =رعونت‌امتیاز

۹- ن ۱۲۰، ۸۲، ۱۰۳ = شدوبه‌مشابه ؛ ن ۱۳۱، ۴۱، ۸۹، ۱۹۱ = ومشابه ؛ ن ۱۰۳ = وبمشابه ؛ ن ۲۸، ۹۰ به‌مشابه

۱۰- ن ۸۹، ۴۱ = عبودیت طاعت پیشگان ؛ ن ۲۸ = عبودیت‌پیشگان ؛ ن ۸۲، ۱۹۱، ۱۲۰، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، ۷۳، ۱۰۳ = عبودیت سکّان ؛ ن ۹۰ = عبودیت و سکّان

۱۱- ن ۲۸ = مجابد ؛ ن ۴۱ و دیگر همهٔ نسخ = معابد

۱۲- ن ۴۱ = دست را از لمس آمیزش ؛ ن ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳، ۷۲ = دست را از لمس و آمیزش ؛ ن ۱۲۰، ۱۳۱ = دست از لمس و آمیزش

۱۳- ن ۱۲۰، ۴۱، ۷۳، ۱۰۳، ۲۸، ۹۰، ۷۰ = ساعد سیمین و سینهٔ بلورین ؛ ن ۸۹ = ساعد و سینهٔ بلورین ؛ ن ۱۳۱ = سینهٔ بلورین و ساعد سیمین

سیمین و سینهٔ بلورین حوری نژادان کشمیر و طراز مستغنی دارد[۱]. تبارک‌الله این چه شکسته[۲] رنگی است که آرزوی[۳] مشابهتش تخم یرقان در ساحت رنجوری نرگس‌زار[۴] آهو چشمان هرات و شیراز می‌کارد.[۵]

این[۶] شال که وصفش نه حد تقریر است — آیات رعونت مرا تفسیر است
نامش[۷] نکنی قماش کشمیر، کزو[۸] — صد رخنه به کار مردم کشمیر است

این[۹] شال که داده صد کتان را الزام[۱۰]
رنگ از رخ زرد من گرفتست[۱۱] بوام
تا گونهٔ زعفران ز وی[۱۲] نسبت خواست[۱۳]
در خنده زدن لب و دهان است تمام

۱- ن ۹۰ = مستغنی پندارد ؛ ن ۱۰۳، ۸۹، ۸۲، ۲۸، = مستغنی می‌دارد ؛ ن ۴۱، ۱۹۱، ۷۰، ۷۱ و غیره = مستغنی دارد

۲- ن ۴۱، ۷۱، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۸۲، ۲۸ = چه شکسته رنگ است ؛ ن ۱۹۱، ۱۰۳ = چه رنگ است ؛ ن ۱۳۱ = چه رنگ که

۳- ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، = از روی ؛ ن ۹۰، ۸۹، ۸۲، ۱۹۱، ۷۰، ۱۲۰ = آرزوی

۴- ن ۹۰ = نرگس آهو چشمان ؛ن ۴۱ و غیره = نرگس زار آهو چشمان

۵- ن ۸۲ = می‌نگارد ؛ ن ۸۹، ۱۰۳، ۹۰، ۴۱، ۲۸، ۱۹۱، ۷۰، ۷۱، ۱۳۱، و غیره = می‌کارد.

۶- ن ۷۳، ۱۳۱، ۲۸، ۴۱، ۹۰، ۱۰۳، ۸۹، = این شال ؛ ن ۷۱، ۷۰، ۷۲، ۱۹۱، ۸۲، ۱۲۰ = آن شال

۷- ن ۷۲، ۱۹۱، ۱۳۱، ۲۸، ۸۹، ۸۲، ۴۱، ۱۲۰ = نامش نه کمی ؛ ن ۷۳ = نامش نه بری ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۹۰، ۱۰۳ = ناخن فگن

۸- ن ۷۰ = بود ؛ ن ۴۱، ۲۸، و دیگر همهٔ نسخ = کزو

۹- ن ۲۸، ۴۱، ۱۳۱، ۸۹ = این ؛ ن ۷۰، ۷۱، ۸۲ = آن (این رباعی در نسخ ۷۲، ۷۳، ۱۹۱، ۹۰، ۱۰۳ = یافت نشد)

۱۰- ن ۸۹، ۷۱، ۱۳۱، ۴۱ = الزام ؛ ن ۲۸ = آلام ؛ ن ۷۰ = آرام

۱۱- ن ۸۹ = گرفته بوام ؛ ن ۴۱ = گرفتست توام ؛ ن ۲۸، ۷۰ = گرفتست بوام

۱۲- ن ۱۳۱ = به آن ؛ ن ۲۸ = برو ؛ ن ۷۰، ۸۹ = بوی ؛ ن ۴۱، ۷۱ = زوی

۱۳- ن ۷۱، ۷۰، ۲۸، ۴۱، ۸۹ = خواست ؛ ن ۱۳۱ = جست

این[۱] شال که یادگار[۲] صد دوش و تن است
آرایش دوش[۳] لعبتان دکن است
بس نازک و باریک و[۴] درشت آمده است
گوئی به صفت پردهٔ ناموس[۵] من است

زیاده[۶] حد وصف نداشت. عاقبت امور به خیر باد.

رقعهٔ هفتم[۷]

(ملّا عرفی در معذرت تهمتی به شیخ فیضی نوشته[۸])

معصیتی که نسبتش به طبیعت[۹] عصمت سرشت ارباب بزم[۱۰] وفاق روا می‌دارند[۱۱] از طینت[۱۲] معصیت گرای[۱۳] رعایای نفاق صدورش بدیع[۱۴] می‌نماید بلکه ظن غالب آن

۱- ن ۲۸، ۸۹، ۴۱، ۷۳ = این شال ؛ ن ۷۱، ۷۰، = آن شال (این رباعی در نسخ ۸۲، ۹۰، ۱۰۳، ۱۹۱، ۷۲، ۱۳۱ یافت نشد)

۲- ن ۲۸، ۴۱، ۷۰، ۷۱، ۸۹ = یادگار ؛ ن ۷۳ = آرایش

۳- ن ۲۸ = دوش لعبتان چین و دکن ؛ ن ۷۱، ۷۰، ۷۳، ۴۱ = دوش لعبتان دکن ؛ ن ۸۹ = لعبتان شهر دکن.

۴- ن ن ۴۱ = درشت ؛ ن ۲۸، ۷۰ = درست

۵- ن ۲۸، ۸۹ = تزویر ؛ ن ۴۱ = تدبیر ؛ ن ۷۰، ۷۳، ۷۱ = ناموس

۶- ن ۴۱ = آثار نوادر مرحمت و اشفاق مانند ایثار جواهر دعای عرفی مشتاق از ننگ منزه‌باد (کذا) ؛ ن ۷۰، ۷۱ = زیاده حد وصف نداشت . عافیت امور بخیر باد؛ ن ۱۰۳ = والسلام ؛ ن ۲۸ = آثار نوادر مرحمت و اشفاق مانند. ایثار جواهر ذاتی عرفی مشتاق ننگ تأمل (کذا) منزه باد. والدعا.

۷- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰، خدابخش، پتنه (ن ۷۰)، مجموعهٔ انتخاب رقعات شمارهٔ ۵۰/۱۶۷۰، دانشگاه علی‌گره (ن ۶۹)، کلیّات عرفی در موزهٔ برطانیه (ن ۲۸)، بیاض ۴۴۹۳ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس، مشهد (ن ۹۳)، جنگ ۴۸۶۴ دانشگاه تهران (ن ۱۰۳)، کلیّات عرفی در مجلس شورای ملی سابق تهران (ن ۴۱) یافت شد.

۸- عنوان رقعه باین طور هست: ن ۱۰۳ = رقعه که مولانا عرفی به شیخ فیض نوشته ؛ ن ۹۳ = رقعه که مولانا عرفی شیرازی به مولانا شیخ فیضی آگره نوشته ؛ ن ۷۰ = ملاعرفی در معذرت به تهمتی به شیخ فیضی نوشته.

۹- ن ۴۱، ۲۸، ۱۳، ۷۰، ۶۹ = طبیعت ؛ ن ۹۳ = طینت

۱۰- ن ۴۱، ۷۰، ۹۳، ۶۹، ۱۰۳ = ارباب وفاق ؛ ن ۲۸ = ارباب بزم وفاق

۱۱- ن ۲۸ = روا می‌دهد ؛ ن ۷۰، ۶۹، ۱۰۳، ۹۳، ۴۱ = روا می‌دارند

۱۲- ن ۴۱، ۲۸، ۱۰۳، ۷۰، ۶۹ = طینت ؛ ن ۹۳ = طبیعت

۱۳- ن ۴۱ = معصیت گذاری ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰، = معصیت گرای

۱۴- ن ۲۸، ۴۱، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = بدیع ؛ ن ۹۳ = بعید

است[۱] که موثرات عالم علوی[۲] که حاملهٔ نُطُف[۳] سوانح و زایندهٔ اطفال[۴] حوادثند حوصلهٔ قبول مایهٔ این نطفهٔ بدیع‌الوجود نداشته باشند. تعمیر پایهٔ[۵] نطفگی و تخمیر مایهٔ[۶] طفولیت و تسهیل[۷] زادن و تعین اسم خود را[۸] احتمال[۹] چند است مرهون[۱۰] باشد[۱۱] محالات و اغلط ممتنعات بنابراین مقدّمات که عقل اول را ملزم و نفس کلّی[۱۲] را ابکم دارد صدور[۱۳] این سانحهٔ بدیعه متضمّن یکی از این[۱۴] سه وجه است. اوّل ساده‌لوحی[۱۵] ولوح طبیعت[۱۶] رنگ‌آمیز مانی[۱۷] و حاشیهٔ[۱۸] صدر پیش‌گاه نگارخانهٔ چینی[۱۹] چگونه ساده تواند بود. دوم بدگمانی[۲۰] در حق دوستان یقینی[۲۱]، و این خود مباد که ثبوت بطلانش محتاج[۲۲] دلیل و برهان نیست. سوم عداوت طالع بدشگون و خاصیت[۲۳]

۱- ن ۷۰، ۹۳، ۲۸، ۱۰۳، ۴۱ = آن است ؛ ن ۶۹ = این است

۲- ن ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰، ۲۸ = علوی که حاملهٔ ؛ ن ۴۱ = علوی حامله

۳- ن ۴۱ = نطفهٔ ؛ ن ۶۹، ۷۰، ۲۸، ۹۳، ۱۰۳ = نطفِ

۴- ن ۱۰۳ = اطفال حوصلهٔ قبول ؛ ن ۹۳، ۴۱، ۷۰، ۶۹ = اطفال حوادثند حوصلهٔ قبول ؛ ن ۲۸ = اطفال حوادثند قبول

۵- ن ۲۸، ۱۰۳، ۴۱ = مایهٔ ؛ ن ۹۳، ۷۰، ۶۹ = پایهٔ

۶- ن ۴۱ = مادّه ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = مایهٔ

۷- ن ۲۸، ۹۳، ۶۹، ۷۰، ۱۰۳ = تسهیل زادن ؛ ن ۴۱ = تفین زادن

۸- ن ۴۱ = اسم خود را ؛ ن ۲۸، ۶۹، ۷۰، ۹۳، ۱۰۳ = اسم خود

۹- ن ۲۸، ۷۰، ۴۱، = احتمال چند ؛ ن ۶۹ = احتمالی چندان ؛ ن ۹۳ = احتمال چندان ؛ ن ۱۰۳ = احتمالی چند

۱۰- ن ۲۸ = مرهوق ؟ ؛ ن ۹۳، ۱۰۳، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = مرهون .

۱۱- ن ۴۱ = شد ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = باشد

۱۲- ن ۲۸، ۴۱ = کلی ؛ ن ۹۳، ۱۰۳ ، ۶۹، ۷۰ = کل

۱۳- ن ۹۳ = صدور سانحه ؛ ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = صدور این سانحه

۱۴- ن ۲۸، ۴۱، ۹۳، ۱۰۳ = از سه ؛ ن ۶۹، ۷۰ = ازین سه

۱۵- ن ۲۸ = ساده لوح طبیعت ؛ ن ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰، ۴۱ = ساده لوحی و لوح طبیعت

۱۶- ن ۲۸، ۴۱، ۹۳ = رنگ ؛ ن ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = زنگ

۱۷- ن ۹۳، ۲۸، ۱۰۳، ۴۱ = مانی ؛ ن ۶۹، ۷۰ = ما

۱۸- ن ۹۳ = صدر پیشگاه ؛ ن ۴۱، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = حاشیهٔ صدر پیشگاه

۱۹- ن ۱۰۳ = چین ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۹۳، ۶۹، ۷۰ = چینی

۲۰- ن ۱۰۳، ۲۸ = گمانی در حق ؛ ن ۹۳، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = بد گمانی در حق

۲۱- ن ۴۱ = تعین ؟ ؛ ۲۸، ۹۳، ۶۹، ۷۰، ۱۰۳ = نقیتی

۲۲- ن ۱۰۳ = محتاج به دلیل ؛ ن ۲۸، ۴۱، ۹۳، ۶۹، ۷۰ = محتاج دلیل

۲۳- ن ۴۱ = و خاصه ؛ ن ۲۸، ۹۳، ۱۰۳، ۷۰ = خاصیت

بخت واژگون عرفی که سعادت مشتری را نحوست ذنب و دریچهٔ آفتاب[۱] را دروازهٔ شب می‌گرداند[۲] و شکل این معنی را بر صحیفهٔ[۳] اندیشهٔ ابد اعیان کن فیکون حکم صورت شیرین[۴] بر لوح بیستون دارد. تفاوت این[۵] است که آن[۶] در نهایت حسن است و این در غایت زشتی. بنابراین خجالت مآبی صورت است و رنجش ملازمان[۷] بی‌معنی.

زمن به کیش محبّت[۸] خطاست رنجیدن که اطلاع برین بخت واژگون داری

رقعهٔ هشتم[۹]

(ملّاعرفی به سفارش تاجری به یکی از امراء نوشته)

در بدو ازل[۱۰] که فیاض حقیقی جل شأنه[۱۱] صورت عالم کون و فساد را، که بارگاه معاملات اصحاب استکمال است، از لوح مشتبت بر صحیفهٔ شهادت شرف نگارش عطا فرمود، هر یک از اسمای صفات را با صانع[۱۲] صنعت خاص و ابداع بدعتی ممتاز، که مقتضای ماهیت اوست، منسوب[۱۳] داشت تا از انواع صنایع و بدایع گوناگون سرمایهٔ لایق و پیرایهٔ موافق

۱- ن ۲۸، ۷۰، ۹۳، ۱۰۳، ۴۱ = آفتاب ؛ ن ۶۹ = خورشید

۲- ن ۹۳ = می‌سازد ؛ ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = می‌گرداند

۳- ن ۴۱، ۱۰۳ = بر صفحهٔ اندیشهٔ ابد اعیان ؛ ن ۲۸ = بر صحیفهٔ ابد اعیان ؛ ن ۹۳، ۶۹، ۷۰ = بر صحیفهٔ اندیشهٔ ابد اعیان

۴- ن ۱۰۳ = حکم شیرین و بیستون ؛ ن ۴۱، ۹۳، ۶۹، ۷۰ = حکم صورت شیرین بر لوح بیستول ؛ ن ۲۸ = صورت شیرین بر لوح بیستون.

۵- ن ۹۳ = آن ؛ ن ۱۰۳، ۲۸، ۴۱، ۶۹، ۷۰ = این

۶- ن ۱۰۳ = او در غایت حسن است و این در نهایت زشتی ؛ ن ۴۱، ۲۸، ۶۹، ۷۰، ۹۳ = آن در نهایت حسن است و این در غایت زشتی.

۷- ن ۲۸، ۴۱، ۹۳، ۱۰۳ = ملازمان ؛ ن ۶۹، ۷۰ = ما

۸- ن ۴۱، ۲۸ = مروّت ؛ ن ۹۳، ۱۰۳، ۶۹، ۷۰ = محبّت.

۹- این رقعه فقط در یک بیاض که در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه (هندوستان) نگهداری می‌شود و در کلیّات عرفی در موزهٔ برطانیه (مأخذ نمره ۲۸) یافت شد. در ن ۲۸ این عبارت بعد رقعهٔ شانزدهم در تسلسل هست به خلاف بیاض که در آن مثل رقعه هست با عنوانی اختلاف نسخ بر صفحهٔ آینده نوشته شده‌اند.

۱۰- ن ۲۸ = بدوال ؛ بیاض = بدو ازل

۱۱- ن ۲۸ = جل ثناوه ؛ بیاض = جل شانه

۱۲- بیاض = با صانع صنعت خاص ؛ ن ۲۸ = به اوضاع صنعتی خاص

۱۳- ن ۲۸ = منصوب ؛ بیاض = منسوب

ترتیب نموده، کارگاهی[۱] سامان پذیرد که هر یک از سوداگران صوری و معاملات معنوی[۲] از گنجینهٔ فیض سرمایهٔ مناسب استعداد برداشته بیع متاعی که در ولایت طبیعت ایشان رایج و سودمند آید در سر[۳] گیرند[۴] و از در بازاز این کارگاه درآید، تهیدست و نابهره‌مند باز نگردد. از آن جمله منصب اسم[۵] مبارک مسبّب‌الاسباب آن است که حاضرانه و غایبانه اسباب گوناگون برانگیزد تا معاملان مذکور را، که برادران نوعی‌اند، حسب‌المقدور در امداد و اعانت[۶] یکدیگر کوشش درآورده حیات[۷] را به پیرایهٔ حسنات مزیّن دارد. مصداق این[۸] کلمات ملتسات[۹] (کذا) عبور خدمت فضایل و کمالات شعار افادت و افاضت آثار نادرالعصری مولانا شاه‌محمد به درگاه نواب حکومت و سلطنت‌پناه، عظمت و شوکت دستگاه، شجاعت و عدالت انتباه، حقایق و معارف آگاه، ملاذالمسلمین و معاذالمؤمنین خملدالله‌ملک و سلطنت الی‌یوم‌الدین است، که سبب زیارت آن درگاه است. مولوی مشارٌالیه را به حکم سعادت رود. سبب سفارش مخلص به سبب نواب امداد و اعانت اوست، امداد و اعانت نواب است او را به مقتضای اهلیّت او. این هر سه سبب موجب تحصیل حسنات جهات ثلاثه است برای عقده‌گشایی عالم را. مستور نماند که مولوی مشارٌالیه را چندان نیست که خراج و عشور به آن بیرون آورد طرف نقصان را بر سود رجحان نباشد. بنابراین التماس از خلق کریم و لطف عمیم آن خداوند می‌نماید که پروانه به مشارٌالیه عنایت نموده از معاوضه او را به عنایت مسلمی سرفراز دارند تا در حالت مراجعت افزایش شکر عنایات و الطاف گردد. یک نفر دیگر به جهت بعضی اختیار به جانب شیراز

۱- ن ۲۸ = کارگاه باطن پذیرد ؛ بیاض = کارگاهی سامان پذیرد

۲- ن ۲۸ = معاملان معنوی که از ؛ بیاض = معاملات معنوی از

۳- ن ۲۸ = در سیر گیرند ؛ بیاض = در سر گیرند

۴- ن ۲۸ = گیرند در بازار این کارگاه تهیدستی و نابهر[ه]مندباز نگردند ؛ بیاض = گیرند و از در بازار این کارگاه در آید، تهیدست و نابهره‌مند باز نگردد.

۵- ن ۲۸ = اسم مسبب الاسباب ؛ بیاض = اسم مبارک مسبب الاسباب

۶- ن ۲۸ = اعانت ؛ بیاض = رعایت

۷- ن ۲۸ = جهات را به پیرایهٔ حسنات ؛ بیاض = حیات را به پیرایهٔ حسنات

۸- ن ۲۸ = این کلمهٔ طیبه ؛ بیاض = این کلمات ملتسات ؟

۹- در نسخهٔ ۲۸ عبارت رقعه به طور زیر است: و مصداق این کلمهٔ طیبه معامله موجه ملازم خواجه حسین مرحوم است بر والله مصحعه که سبب سفارش فقراست به شمار و اعانت او سبب اعانت شماست او را در یافتن حق خویش و سبب ادای دین خواجه حسین مرحوم و این هر سه سبب موجب تحصیل حسنات و جهات ثلاثه است . والسلام الاکرام

فرستاده شد که هر آنچه مسلمی به مشارٌالیه نیز التفات فرماید، علاوه دیگر عنایات و الطاف خواهد بود. از اقسام نظم منتخبی به نظر سعادت اثر خواهد رسید. از روی توجّه مرحمت به نظر درآورده هر جا که محتاج به اصلاح بوده باشد شفقت دریع نفرموده[۱] به ترتیب اصلاح مزیّن خواهند داشت. غرض عرض اخلاص ازلی و ارتباط لم‌یزلی بود به زاویهٔ اطناب نرفت. (کذا)

رقعهٔ نهم[۲]

ملّاعرفی به یکی از آشنایان نوشته

چه نویسد از اندوهی که منفعل ساز محنت یعقوبی و چه گوید از المی که نشتر روح درد ایوبی، بلکه آتشی است نایر که نار نمرود به سبب او گلزار خلیل و شعله است .

گداز زاد نسیم شهپر جبرئیل. امّا آه از آن ساعت که سحاب نامهٔ دوستان کوثری نکرده و تشنگان کربلای فراق را به طراوت عبارت شادکام نفرمودی چندان آن عطش نگرفتی که .....[۳] قیامت آن شد ب ... نه پنبه در گلویم چکاندی و عقوبت قیامت عذرخواه کشتی رجا ... امّید صادق که از رشحات خامهٔ عنبرین شمامهٔ این مسموم خشک سالی هجران را هم بر این منوال شاداب و برومند فرمایند تا محتاج مرحمت قیامت و مردمی خورشید نگردد.

رقعهٔ دهم[۴]

رقعهٔ[۵] مولانا عرفی به خانخانان

چندان مفارقتی[۶] که حسن دقایق شیوه های اخلاص[۷] را که درستی[۸] مواصلت از

۱- از این جمله پیداست که این نامه به حکیم‌ابوالفتح نوشته شد زیرا که از «خودبینی» عرفی این بعید بود که به کسی دیگر التماس اصلاح بر اشعارش بکند.

۲- این نامه فقط در یک بیاض که در کتابخانهٔ خدابخش پتنه نگهداری می‌شود یافت شد

۳- عبارت روشن نیست و به طوری که یافت شد نقل گردیده.

۴- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ پتنه (ن ۷۰)، کلیّات عرفی در موزه برطانیه (ن ۲۸)، کلیّات ۲۹۴۴ در دانشگاه تهران (ن ۹۲) و بیاض ۴۷۳۶ در دانشگاه تهران (ن ۱۰۲) یافت شد.

۵- این عنوان در ن ۱۰۲ یافت شد. در ن ۹۲ عنوان رقعه است «مولانا عرفی به یکی از اعزه نوشته»

۶- ن ۱۰۲ = مفارقی ؛ ن ۹۲، ۷۰، ۲۸ = چندان مفارقتی

۷- ن ۹۲ = اخلاص که ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۹۲ = اخلاص را

۸- ن ۱۰۲، ۹۲، ۲۸ = در هستی ؛ ن ۷۰ = درستی

دیدهٔ بصیرت محجوب بود و مشاطهٔ عقیده ازلی[۱] در حجله‌خانهٔ فطرت بـه آرایش گـری آن منصوب ،بدستیاری اشتیاق ملازمت[۲] از حجاب غفلت به در[۳] آورده دیدهٔ ادراک این مخلص را از شرف مشاهده ممنون ساخته و[۴] کمیت قدر وصال را، که طول وعرض امکان از احاطهٔ آن معترف به عجز[۵] بود، پذیرای سمت تزاید نموده[۶] عقل را در ورطهٔ حیرت انداخته. سبحان الله عجب سهوی افتاده[۷]. فوایدی[۸] که به حسب اتفاق در روزگار فراق نصیب آمده بود[۹] در صدر[۱۰] کلام تفرس بیان از نتائج مفارقت شمرده تحسین نمود. اکنون نشأه یک جهتی و یک زبانی[۱۱] که زیرکان بی‌درد عیب و ساده‌لوحان جوانمرد[۱۲] هنر می‌شمارند مانع است از آنکه عمر نوح از برای خود فرض کرده[۱۳] ورق برگرداند و ادای شمّه‌ای از زیـانهای[۱۴] صـوری و معنوی که از مفارقت آن خداوند به جان زار و جسم نزار رسیده در عهدهٔ[۱۵] خویش گیرد. الحال مصلحت دید خرد آن است که از شیوهٔ نثر احتراز نموده در پناه نظم گریزد[۱۶] تا شکوهٔ فراق و

۱- ن ۲۸، ۷۰ = ازلی در ؛ ن ۹۲ = ازل در ؛ ن ۱۰۲ = ازلی

۲- ن ۱۰۲ = ملازمت حجاب ؛ ن ۷۰، ۹۲ = ملازمت از حجاب ؛ ن ۲۸ = ملازمت [در] حجاب

۳- ن ۲۸، ۱۰۲ = برآورده ؛ ن ۷۰، ۹۲ = به در آورده

۴- ن ۱۰۲ = ساختهٔ کمیّت ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = ساخته و کمیّت

۵- ن ۱۰۲ = معترف به عجز و قصور بود رأی همّت تزائد ؛ ن ۴ = معترف به عجز بوده پذیرای سمت تزاید ؛ ن ۲۸، ۷۰ = معترف به عجز بود پذیرای سمت تزاید

۶- ن ۲۸، ۱۰۲، ۷۰ = نموده ؛ ن ۹۲ = نمود

۷- ن ۹۲، ۲۸ = افتاد ؛ ن ۱۰۲، ۷۰ = افتاده

۸- ن ۲۸، ۷۰ = فواید که ؛ ن ۹۲، ۱۰۲ = فوایدی که

۹- ن ۲۸، ۷۰ = و ؛ ن ۹۲، ۱۰۲ = در

۱۰- ن ۲۸ = و صد کلام نوش از زبان نتایج ؛ ن ۷۰ = صدر کلام اثرش زبان از نتایج ؛ ن ۹۲ = صد کلام نغزش زبان از نتایج ؛ ن ۱۰۲ = صدر کلام تفرّس بیان از نتایج

۱۱- ن ۱۰۲ = یک زمانی ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = یک زبانی

۱۲- ن ۲۸، ۷۰، ۱۰۲ = جوانمرد ؛ ن ۹۲ = جوان

۱۳- ن ۲۸ = فرض نمود ورق گردانید و ؛ ن ۷۰، ۹۲ = فرض کرده ورق برگرداند ؛ ن ۱۰۲ = قرض نموده ورق برگرداند.

۱۴- ن ۱۰۲ = زیانهای ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۹۲ = زبانهای

۱۵- ن ۱۰۲ = در عهد خویش ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = در عهدهٔ خویش

۱۶- ن ۱۰۲ = گریزد یا شیوهٔ فراق و رمز اشتیاق از پردهٔ نظم ؛ ن ۲۸، ۷۰، ۹۲ = گریزد تا شکوهٔ فراق و زمزمهٔ اشتیاق را از پردهٔ نظم

زمزمهٔ اشتیاق را از پردهٔ نظم برانگیخته این شیوه را بنای[۱] تازه نام تواند نهاد.

دل بی رخت از گلاب[۲] پژمرده شود　　جان بی‌لبت از شراب پژمرده شود
بی‌روی تو چون گل از دم سرد خزان　　از آه من آفتاب پژمرده شود

به صدر[۳] مسند وصل توام چنان مشتاق
که بوسه‌های ملائک به آستان مشتاق
اسیر دام تو گردم که هیچگه در وی
نبوده طایر جنّت به بوستان مشتاق
زحال سینهٔ مجروح من خبر دارد
کسی که بوده به معشوق مهربان مشتاق
بگو به[۴] وصل که مشتاق این چنین عرفی
که هست بر سر[۵] موی تو یک جهان مشتاق

صاحبا، احوال این مخلص بدین منوال است که از بیماریهای گوناگون به یمن توجه آن خداوند اثری نمانده الا جراحت معلوم نیست[۶]. آن نیز چشمش به صحت گراید، انشاءالله‌تعالی عنقریب شرف ملازمت را، که سرمایهٔ[۷] افتخار دو جهان است، خواهد[۸] دریافت. الله‌تعالی ذات شریف آن زبدهٔ آفرینش را از آلایش اسباب[۹] یگانگی در خلوتگاه قرب

۱- ن ۱۰۲ = بیان تازه توان نهاد ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = بنای تازه نام تواند نهاد
۲- ن ۹۲ = کباب ؛ ن ۱۰۲، ۲۸، ۷۰ = گلاب
۳- این اشعار سوای این نامه در نسخهٔ سوم یافت شدند.
۴- ن ۳، ۹۲، ۱۰۲ = بگو به وصل ؛ ن ۲۸، ۷۰ = به کوی وصل
۵- ن ۲۸، ۳، ۱۰۲ = هر ؛ ن ۹۲، ۷۰ = بر
۶- ن ۱۰۲ = معلوم، نیست چشمش به صحبت گرم شود ؛ ن ۹۲ = معلوم، آن نیز چشمش به صحبت گرد می‌شود ؛ ن ۲۸ = معلوم، آن نیز چشمش به صحبت گرم می‌شود ؛ ن ۷۰ = معلوم، آن نیز .... صحبت گراید.
۷- ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = سرمایهٔ افتخار ؛ ن ۱۰۲ = افتخار
۸- ن ۲۸، ۷۰، ۱۰۲ = خواهد دریافت ؛ ن ۹۲ = درخواهد یافت
۹- ن ۱۰۲ = یگانگی خلوتگاه قرب نفریس داراد ؟ ؛ ن ۹۲، ۷۰ = بیگانگی در خلوتگاه قرب مقدس داراد ؛ ن ۲۸ = بیگانگی خلوتگاه قرب مقدس داراد

مقدس داراد. و روشن‌دل[۱] باش پرواز آن خلاصهٔ ارباب بینش را پروانهٔ[۲] شمع جمال خویش گرداناد و شیشهٔ انوار جمال خویش را از آیینهٔ دل آن[۳] برگزیدهٔ ارباب ذوق بر دیدهٔ بصیرت ارباب شوق منعکس گردانیده[۴] بخشی به عرفی محروم رساناد. بحق محمدوآله‌الامجاد.

رقعهٔ یازدهم[۵]

(نورالدین محمّد ظهوری در تعریف ملّاعرفی گفته)

به ملعهٔ طور افاضتش چراغ علم روشن است و به رشحهٔ بحر افادتش ریاض خرد خرّم و مزّین. شکر نعمت تربیتش بر ذمّت ادای سخن پروردگان واجب. و حق حک و اصلاح کلک و کزلکش بر دیباچهٔ کلام عدیم السهوان لازم و ثابت، به آب چشمهٔ خامه[۶] خواب تیره روزی از دیدهٔ بخت سخن شسته و به باد دامن نامه خاک بی‌رونقی از چهرهٔ قدر هنر رفته، شاهین لفظ معنی شکار[۷] از نقوط تقویت امتیازش سیمرغ احتشام، و تذرو نکتهٔ رنگین کلامان به جلوهٔ تحسین انصافش طاووس خرام. به صرّافی بصیرتش از کمال ناقص عیاران در یوزه[۸] گداز، و به میّادین تمیزش پا بر معنی[۹] کوته خردان بقدر گلیم الفاظ دراز[۱۰]، از زبان کلک واسطی مولدش نکته با همه یونانی و در مجلس رموز دانش خراسانیان همه هندوستانی، از نزاهت و رطوبت کلام معجزنظامش خواندن جوهر لطافت و شنیدن موجهٔ طراوت برآورده. نثری چون نظم ثرّیا ذی‌مرتبه و نظمی چون کوکب مرصوده شمرده:

گشته از رتبهٔ تفکر او — آسمان پایه آستان سخن
پنجهٔ دقتش چو گردد بند — به گسستن رود میان سخن

۱- ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = روشن دل ؛ ن ۱۰۲ = دل روشن
۲- ن ۱۰۲ = را شمع جمال خویش ؛ ن ۲۸، ۹۲، ۷۰ = را پروانهٔ شمع جمال خویش
۳- ن ۲۸ = دل آن ارباب ذوق ؛ ن ۹۲، ۱۰۲، ۷۰ = دل آن برگزیدهٔ ارباب ذوق
۴- ن ۲۸ = گردانیده بخش به عرفی ؛ ن ۱۰۲ = گردانیده به عرفی ؛ ن ۹۲ = گردیده بخشی به عرفی ؛ ن ۷۰ = گردانیده بخشی به عرفی
۵- این رقعه در بیاض ۱۰۹۰ خدابخش پتنه (ن ۷۰) و در دیگر بیاض در کتابخانهٔ دانشگاه علی‌گره یافت شد
۶- ن بیاض ۱۰۹۰ = خانه ؛ بیاض علی‌گره = خامه
۷- ن بیاض علی‌گره = شکاران ؛ بیاض پتنه = شکار
۸- "در یوزه" درست می‌نماید امّا در بیاضها "دوبوته" است
۹- بیاض علی‌گره = پای معانی ؛ بیاض پتنه پا بر معانی
۱۰- بیاض علی‌گره = دراز، از زبان کلک ؛ بیاض بانکی‌پور = دراز، زبان کلک

بهر طوفان به جرعه‌ای غلطند | چون دهد جام امتحان سخن
مـــنّت طـبع نکـته‌پردازش | بـر سـراپـای داسـتان سـخن
فکـر پـر مـایهٔ سـحر خـیزش | مـیر شـبگیر کـاروان سـخن
نـتوان ظـلم بـر قـوافـی کـرد | حـبّذا عـدل قـهرمان سـخن
لفـظ پـهلو بـدزدد از مـعنی | مرحـبا ضـبط پـاسبان سـخن

دیوان حقایق بنیانش خود عالمیست مشحون از دلایل قدرت ربّانی و جهانی است مملو از شواهد سخن[۱] آفرین صنع سبحانی. در بوستان بزم احبّا دسته‌دسته گل در بر[۲] دمیدن و در میدان رزم اعدا نیزه نیزه زخم جگر در قد کشیدن. از عقاقیر تلخ مواعظ کام غفلت محو لذّت آگاهی و به بار تازیانهٔ نصائح توسن حرفی نفس گرم جولان خوش راهی. با تُنُک ورزی کلماتش مجال دقّت موشکافان محال و با رفتگی عباراتش مغز لآلی ناسفته در گرد انفعال. از لطائف حروف الفاظ را زیور لؤلؤ نهادی و از اصالت الفاظ معانی را طراز والانژادی. چنگ رشک بهاریات درگریبان نسرین ارم و طبل دمدمهٔ[۳] سطحیات بر گوشهٔ بام دیر و حرم. حکایت درد و داغ همه ناله خیز و شعله‌زای و سخنان شور و جنون همه هنگامه‌گیر و زنجیرخای. فطانت خمخانه[۴] نوش نشانهٔ خاقانی، بلاغت پرده‌پوش فصاحت سحبانی. پنجهٔ علوی عزم در دامن همّت عیسی دزدی و ریشهٔ نمو غور در زمین تارک قارون بردی. نگاشتهٔ خامه چون[۵] کتابه به پیش طاق تمنا به تمکین نشسته بشارت متانت شوخی نواخته. کرشمهٔ حلاوت چاشنی‌گیر ادای حال و رقاص ترانهٔ قال. شعر و غزل نمک خوان شوق، زور قصیده تعویذ بازوی صبر.

۱- بیاض پتنه = شواهد صنع سبحانی ؛ بیاض علی‌گره = شواهد سخن‌آفرین صنع سبحانی
۲- بیاض پتنه = در بر دمیدن ؛ بیاض علی‌گره = در بروئیدن
۳- بیاض پتنه = دمدمه ؛ بیاض علی‌گره = دبدبه
۴- بیاض پتنه = فطانت خمخانهٔ ؛ بیاض علی‌گره = خمخانهٔ
۵- بیاض پتنه = چون ؛ بیاض علی‌گره = پنج

رقعهٔ دوازدهم[۱]

رقعهٔ[۲] الاخری من مولانا عرفی

مخلص‌ترین[۳] مشتاقان[۴] عرفی، جواهرگنجینهٔ صدق و عبودیت، که جگر گوشگان ارجمندی و سرمایهٔ تاج سربلندی است، و زواهر حدیقهٔ دعوت و تحیّت، که پرورش آموز آب و هوای برومندی و آرایش افروز رنگ و بوی آرزومندی است، نثار آستان و ایثار دامان نواب مخدومی جالینوس‌الزمانی گردانیده، خود را به امید توجه فیاض مذکور خاطر قدسی‌مآثر می‌گرداند. معذرت نانوشتن نامه‌های شوق‌آمیز که بیگانگان آشناروی[۵] را علّت ازدیاد آشنائی ظاهری و آشنایان بیگانگی[۶] دشمن را باعث تهمت بیگانگی باطنی است به این مصرع اکتفا[۷] می‌نماید. «من خود کنم آغاز بپایان که رساند.»

طی کردن تعظیمات[۸] شایسته و تفریغات[۹] منشیانه[۱۰] را اگر[۱۱] مصرع مذکور[۱۲] معذرتی ناقص تواند بود خوی فشانی‌های ناصیهٔ شرم و ادب عذرخواه است از جمله عاریتها که طبیعت خودپرست[۱۳] بدون استحقاق از مبداء فیاض جهت خودنمائی گرفته به منصب پایمردی قناعت نکرده بی‌شرمانه[۱۴] به خود نسبت می‌دهد. بعضی نوشته به خدمت

۱- این رقعه در جنگ شمارهٔ ۳۰۹۸ درکتابخانهٔ دانشگاه تهران (ن ۸۹)، کلیّات عرفی در موزهٔ برطانیه (ن ۲۸) و کلیّات عرفی در مجلس شورای ملی سابق تهران (ن ۴۱) یافت شد

۲- این عنوان فقط در ن ۸۹ یافت شد

۳- حقیقتاً این نامه به حکیم ابوالفتح نوشته شده است

۴- ن ۲۸ = مشتاقان ؛ ن ۸۹، ۴۱ = مشتاق

۵- ن ۲۸ = آشنا روی علّت ؛ ن ۴۱، ۸۹ = آشناروی را علّت

۶- ن ۲۸، ۴۱ = آشنایان بیگانگی دشمن را باعث تهمت بیگانگی ؛ ن ۸۹ = آشنایان را بیگانگی

۷- ن ۲۸ = التفات ؛ ن ۸۹، ۴۱ = اکتفا

۸- ن ۸۹ = توجهّات ؛ ن ۲۸، ۴۱ = تعظیمات

۹- ن ۸۹ = تفریغات ؛ ن ۲۸ = نفریغات ؟ ؛ ن ۴۱ = نفریقات ؟

۱۰- ن ۸۹، ۴۱ = منشیانه ؛ ن ۲۸ = متشابه ؟

۱۱- ن ۲۸ = که ؛ ن ۴۱، ۸۹ = اگر

۱۲- ن ۸۹ = مذکور ننمودن معذرتی ؛ ن ۲۸، ۴۱ = مذکور معذرتی

۱۳- ن ۸۹، ۴۱ = خودپرستی ؛ ن ۲۸ = خودپرست

۱۴- ن ۴۱، ۸۹ = بی‌سرمایه ؛ ن ۲۸ = بی‌شرمانه

فرستاده[۱] به نظر افادت[۲] اثر درآورده اصلاح خواهند فرمود. ایام مفارقت مختصر باد.

رقعهٔ سیزدهم[۳]

اظهار شوق[۴] آرزومندی غایبانه و ایثار عبادات مستحقات[۵] منشیانه جمیعتی[۶] به جماعتی کنند که رابط محبت[۷] ایشان صوری و مکالمهٔ ایشان لسانی و ضروری بود. الحمدالله‌والمنته نسبت دوستی ما با یکدگر از لوث این روش مظهر است. احوال چگونگی حالات را طایفه از یکدیگر شنوند و با یکدیگر گویند که همیشگی موزونیت[۸] حوادث و سوانح را علی‌الدوام متصور[۹] نداشته در زمان ورود حادثه و سانحه متألم و متعجب باشند و در مدّت خفای ورود سوانح[۱۰] تن به خواب غفلت در داده خود را آسوده و خوشحال پندارند[۱۱] و قلب[۱۲] ایشان از آرام غفلت[۱۳] نفس در اضطراب اندیشه و هم در نفس ایشان از آلام حوادث به معونت اطمینان قلب در آرامگاه رضا و تسلیم بمنه وکرمه.

۱- ن ۲۸ = فرستاده ؛ ن ۴۱، ۸۹ = فرستاد

۲- ن ۲۸ = به نظر افادت اثر درآورده اصلاح خواهد فرمود ؛ ن ۸۹ = به نظر اقبال اصلاح خواهند فرمود ؛ ن ۴۱ = به نظر افتاده از در آورده اصلاح خواهند فرمود .

۳- این رقعه در کلیّات عرفی محفوظ در موزهٔ برطانیه (ن ۲۸) و کلیّات عرفی محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق تهران یافته شد (در ن ۴۱). در ن ۲۸ عبارت بر صفحهٔ آینده هم متصل عبارت این رقعه به الفاظ «بمنته کریمه» بعد «رضا و تسلیم» یاقت شد

۴- ن ۴۱ = شوق آرزومندی ؛ ن ۲۸ = اظهار شوق آرزومندی

۵- ن ۴۱ = مستعات ؟ ؛ ن ۲۸ = مستحقات

۶- ن ۴۱ = جمیعتی ؛ ن ۲۸ = جماعتی

۷- ن ۴۱ = محبت ؛ ن ۲۸ = محب

۸- ن ۴۱ = موزویت ؟ ؛ ن ۲۸ = موروبت

۹- ن ۴۱ = متصوّر نداشته ؛ ن ۲۸ = منظور داشته

۱۰- ن ۲۸ = ورود سوانح ؛ ن ۴۱ = ورود و سوانح

۱۱- ن ۴۱ = پندارند ؛ ن ۲۸ = می دارند

۱۲- ن ۲۸ = قلب ایشان ؛ ن ۴۱ = و قلب ایشان

۱۳- ن ۴۱ = و قلب ایشان از آرام غفلت نفس در اضطراب اندیشه وهم در نفس ایشان از آلام حوادث به معونت اطمینان قلب در آرامگاه رضا و تیلسم ؛ ن ۲۸ = قلب ایشان از آرام حوادث بعونت اطمینان قلب در آرامگاه رضا و تسلیم

رقعهٔ چهاردهم[۱]

بمنه کریمه طی تکلّفات[۲] رسمیه را به هزارگونه‌گونه[۳] آرایش رسمی و تکلّفی[۴] بر آستین[۵] و شرح[۶] شوق آرزومندی، که نظر کوتاه‌نظری و تُنُک مایگی فرصت[۷] نویسند و محتاج به بیان و مأیوس[۸] از پایان است. اغماض عین[۹] از حذر[۱۰] خویش نموده دعوای[۱۱] اتحاد را به کلمهٔ جامعهٔ برهان عدم احتیاج[۱۲] تحریر آن ساختن و غمّازی عیب خویش را در نظر اصحاب درد[۱۳] بهترین هنر پنداشته فصلی در بیان عیوب نفس که ملکات[۱۴] آنرا به جهت کامرانی قوتین[۱۵] جذب و رفع به جهان می‌جوید، به عبارات منشیانه و استعارات شاعرانه پرداختن و مجموع[۱۶] آن را چشمهٔ منشأت عبارت نوردان فصاحت شعار و[۱۷] قبلهٔ مدرکات عالی فطرتان بلاغت دثار دانستن وقتی گنجایش دارد که ملال[۱۸] رزق گداز[۱۹] و اندوهی رعونت پرداز یبوست دماغ را بر[۲۰] رطوبت و[۲۱] تفرقهٔ حواس را بر جمیعت راجح نداشته باشد

۱- این عبارت در ن ۲۸ میان پاره‌های رسالهٔ نفسیه و هم در ن ۴۱ یافت شد. در ن ۲۸ متصل نامه‌ای است که قبلاًنوشته شد ولی در ن ۴۱ این عبارت از نامهٔ پیشین ربطی ندارد.

۲- ن ۴۱ = تکلفّات ؛ ن ۲۸ = تکلیفات

۳- ن ۲۸ = هزارگونه ؛ ن ۴۱ = هزارگونه گون

۴- ن ۴۱ = تکلفّی ؛ ن ۲۸ = تکلیفی

۵-در هر دو نسخ این لفظ به همین طور نوشته است.

۶- ن ۴۱ = شرح شوق آرزومندی ؛ ن ۲۸ = شرح شوق و آرزومندی

۷- ن ۴۱ = فرصت نویسند و ؛ ن ۲۸ = فرو نویسنده

۸- ن ۴۱ = مأیوس از ؛ ن ۲۸ = مالوث از

۹- ن ۲۸ = عین ؛ ن ۴۱ = عینی

۱۰- ن ۲۸ = حذ ؛ ن ۴۱ = حذر

۱۱- ن ۲۸ = دعوای اتحاد ؛ ن ۴۱ = جوابی اتحاد را

۱۲- ن ۲۸ = احتیاج ؛ ن ۴۱ = انچناج

۱۳- ن ۴۱ = درد ؛ ن ۲۸ = در

۱۴- ن ۴۱ = ملکات ؛ ن ۲۸ = امکان

۱۵- ن ۴۱ = قوتین جذب و رفع ؛ ن ۲۸ = قوانین جذب و دفع

۱۶- ن ۴۱ = مجموع ؛ ن ۲۸ = مجموعه

۱۷- ن ۲۸ = و قبلهٔ ؛ ن ۴۱ = قبلهٔ

۱۸- ن ۴۱ = ملالی

۱۹- ن ۴۱ = رزق گدار ؛ ۲۸ = رزق گذار

۲۰- ن ۲۸ = بر رطوبت ؛ ن ۴۱ = برطوبت

۲۱- ن ۲۸ = وتفرقهٔ حواس را ؛ ن ۴۱ = ؟؟؟؟؟؟

نه[۱] وقتی که نوشداروی مزاج روزگار با مرض در پرخاش و مسندنشین پیشگاه افتخار صاحب فرّاش باشد.

رقعهٔ پانزدهم[۲]
(رقعهٔ[۳] مولانا عرفی در نصیحت دوستی)

حصول مرادات اصحاب سعادت را وقتی دست دهد که نفس خود را در خطرات اندازد و مناسب حال ازمنهٔ سلطنت آن است که مانند عجائز در خانه نشستن را پیشهٔ خود نسازند. قناعت خاصّهٔ طبیعت بهایم است. جاه و حشمت ارباب دولت را ملایم است. هیچ طایری بی‌پرواز در آشیانهٔ مطلوب نزول ننماید و هیچ شمشیری بی‌تحریک بریدن خصم کارگر نیاید.

تیغ فولاد تا نجنبانی　　نبرد گر چه آبدار بود

رقعهٔ شانزدهم[۴]

حکیم مطلق عزت نه عالم مجاز را بر طبق عالم حقیقت ممهّد گردانیده آثار امور قدیم ملکوتی را در البسهٔ حوادث ملکی جلوه می‌دهد تا بیگانه دلان آشناروی را غشاوهٔ بیگانگی بر دیدهٔ فرزانگی پوشانیده ظاهر امر را به لمس واهمهٔ متخیّله آنکه صورتی قیاسی با خود مقرّر داشته از احساس امور متناقضه گاهی متألم و گاهی متبسّم باشد نتوانست جلوه‌گاهی جهل و آشنا دلان بیگانه روی را حدث نظر ارزانی داشته باطن امر را از ورای حجاب حدثان مشهود دیدهٔ بصیرت گردانیده ادراک امور متضاده ثمرهٔ تنبیه گردانیده از ادراک امور متضاده ثمرهٔ تنبیه کرامت فرموده مصلحت امر را به ایشان نماید به مقتضای کریمه لاتأسواعلی‌مافاتکم‌ولاتفرحوابمااتیکم نی از شادی متبسم و نی از اندوه متألم باشند. این است آرامگاه علم و گروه بین‌الطایفتین را که

۱- ن ۲۸ = نه وقتی که ؛ ن ۴۱ = وقتی که

۲- این نامه فقط در جنگ شمارهٔ ۳۴۵۷ محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سابق تهران (مأخذ۱۲۰) بر صفحهٔ ۱۷۲-۱۷۱ بین حکیم ابوالفتح یافت شد. اگر چه از عنوانش می‌نماید که این نامهٔ عرفی است به یکی از دوستان او ولی این بین رقعات حکیم ابوالفتح به خانخانان و میرزا جعفر و دیگران وجود دارد و چنان می‌نماید که این رقعهٔ حکیم ابوالفتح است به عرفی شیرازی .

۳- این عنوان مطابق عنوان است که در بیاض مزبور یافته شد.

۴- در نسخهٔ ۲۸ بعد این عبارت که رقعه می‌نماید در تسلسل عبارت رقعهٔ هشتم یافت شد

متشوّقان و متعلّمانند و مامدعن بساطین (کذا) مجاز و حقیقت در جبلت گذشته، در کشاکش احساس و ادراک جهتین مضطرب داشته بعضی را به پیشبرد جاذبهٔ اقبال در مرسلهٔ سعادت طایفهٔ ثانی، که جواهر دریای علمند، منتظم داشت تا حرمان زدگان برون‌نشین مجازی رصد مشاهدهٔ پردگیان حقیقی پرواز در آورده در سلسلهٔ پاس قصد نمایند.

رقعهٔ هفدهم[۱]

معذرت جواب مکتوب ناموسی‌لله‌الحمدوالمنته که آیات وافی‌البرکات و اعوای علو اتحاد (کذا) به حدی از طرفین واضح و لایح آن است که چون از طرف ملیایه (کذا) بر مکتوب می‌افکند طرفی دیگر غیر آن را جواب می‌شمارد و نزد ارباب وفاق و چون دویم نوبت سایه‌انداز می‌گردد گمان تحریر شکایت مسلمه است. جواب نانوشتن را در خاطر اصحاب عادت مجال خطور نیست. رسول و قاصد و پیغام و نامه حاجت نیست که در میان من و تو همین من و تو. بسم. والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی .

رقعهٔ هجدهم[۲]

رقعهٔ ملّاعرفی در تعزیت[۳]

حکیم مطلق عزشأنه هر حادثه و سانحه که از[۴] ممکن غیب در پیشگاه شهادت جلوه می‌دهد، عطیه است ناطق بر سرّی از اسرار حکمت عازضه و عاطفیّت ناظر بر قسمتی[۵] از اقسام عدالت شامله تا مستمعان و مبصران روحانی را به آن پیغام مستمعی و بصری بر انواع

۱- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت شد بعد از پارهٔ رسالهٔ نفسیه که از «ای نفس منتخب اوقات لیل و نهار سحر است»آغاز یابد وبه جملهٔ « اوقات لیل و نهار چنان گذارند که عمرش در سحر گذشته باشد والحمدالله و المنته» به اختتام رسد رقعه به طوری که یافته شد، نقل کرده شده است و به جایها مفهومش روشن نیست.

۲- این رقعه در دو نسخ کلیّات عرفی محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه ملی تهران و موزهٔ برطانیه (نسخ ۲۸ و ۴۱) و در جنگ نمرهٔ ۳۰۹۸ محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه تهران (مأخذ ۸۹) یافت شد

۳- این عنوان فقط در ن ۸۹ است

۴- ن ۲۸ = از عیب ممکین ؟ و عاطفست ناظر بر قسمی از اقسام عدالت حکمت .... در پیشگاه شهادت جلوه می‌دهد ؛ ن ۴۱، ۸۹ = به طوری که نوشته شد

۵- ن ۴۱ = قسمتی ؛ ن ۸۹ = قسمی

عطیه و عطوفت خویش دانا[۱] و بینا گردانیده طریقهٔ شکرگزاری[۲] را که وسیلهٔ اضعاف[۳] آن عطایا و عطوفات است، مرعی دارند و خود را مستحق دیگر[۴] الطاف و عنایات الهی داشته[۵] منتظر تشیّید[۶] و تأیید و تدبیر عطیهٔ سانحه که نوبت ظهور نقابش[۷] برمی‌گشاید گاه در ژندهٔ[۸] اندوه ملالت[۹] و گاه در حلّهٔ شادی و بشاشت جلوه‌گر می‌گردد. شاهد قسم اوّل سانحهٔ مفارقت برادران گرامی سلمهم‌اللّه‌وابقاهم[۱۰] که در هدایت حال منشاهٔ اندوه و ملال بود و در ثانی الحال که خبر حادثهٔ خطیر[۱۱] که در تسخیر قلعهٔ اعدای دین رو[۱۲] نموده بود استماع افتاد. دانست که حکمت در مفارقت آن بود[۱۳] که چون این ضعیف را مشاهده[۱۴] و امثال آن سانحه طاقت نبوده[۱۵] مراجعت قسمت[۱۶] ازلی به اعانت[۱۷] تدبیر کس ممکن نیست، آن عارضه در ایّام غیبت روی نماید.در طریقت هر چه پیش سالک آید، خیر اوست.

از آن جهت آن مایهٔ شکر که توانست گذارد، همچنین باید که آن برادران نیز حکمت آن واقعهٔ عظیم[۱۸] را در عطیهٔ آگاهی از غفلت و قلّت[۱۹] شکرگزاری دانسته فوت خواجه حسین را

۱- ن ۴۱؛ ۸۹ = دانا گردانیده ؛ ن ۲۸ = دانا و بینا گردانیده

۲- ن ۲۸ = طریقهٔ شکر گزاری که ؛ ۴۱، ۸۹ = طریقهٔ شکر گزاری را که

۳- ن ۲۸ = اصناف ؛ ن ۴۱، ۸۹ = اضعاف

۴- ن ۲۸ = دگر ؛ ن ۴۱، ۸۹ = دیگر

۵- ن ۴۱ = داشته ؛ ن ۲۸، ۸۹ = دانسته

۶- ن ۴۱، ۸۹ = تشیید و تأیید و تدبیر عطیهٔ سانحه که ؛ ن ۲۸ = نشیند و یابند و نیز هر عطیهٔ سانحه که ؟

۷- ن ۲۸ = تقابش ؛ ن ۴۱، ۸۹ = نقاش

۸- ن ۸۹ = زمرهٔ ؛ ن ۴۱ = زنده ؛ ن ۲۸ = ژنده

۹- ن ۲۸ = اندوه و ملامت ؛ ن ۸۹، ۴۱ = ملالت

۱۰- ن ۲۸ = ابقاهم ؛ ن ۴۱، ۸۹ = بقاهم

۱۱- ن ۲۸ = خطیره ؛ ن ۴۱، ۸۹ = خطیر

۱۲- ن ۴۱، ۸۹ = رو ؛ ن ۲۸ = روی

۱۳- ن ۲۸ = بوده ؛ ن ۴۱، ۸۹ = بود

۱۴- ن ۴۱ = مشاهده و امثال آن ؛ ن ۲۸، ۸۹ = مشاهدهٔ امثال آن

۱۵- ن ۲۸ = نبوده و ؛ ن ۴۱، ۸۹ = نبوده

۱۶- ن ۲۸ = قسم ازلی ؛ ن ۴۱، ۸۹ = قسمت ازلی

۱۷- ن ۴۱ = با غایت تدبیر ؛ ن ۲۸، ۸۹ = باعانت تدبیر

۱۸- ن ۴۱، ۲۸ = عظیم را ؛ ن ۸۹ = عظیم

۱۹- ن ۴۱ = غفلت و قلب شکر گزاری ؛ ن ۲۸، ۸۹ = غفلت و قلّت شکر گزاری

مطمع نظر داشته تتمهٔ[۱] حیات را جهت طاعت و عبادت معبود[۲] جل‌جلاله گرامی شمارند و طاعت را به شکر توفیق طاعت مستثنی[۳] می‌کرده باشند. والسلام‌و الاکرام[۴]

رقعهٔ شیخ علائی به مولانا عرفی[۵]

(نقل محبت نامه‌ای که شیخ علائی به سوی مولانا عرفی شیرازی نوشته)

عـمرها گشـتم بـراه وصـل و مـهجورم هـنوز

آمـدم بسـیار نـزدیک تـو مـن، دورم هـنوز

هزار سلسلهٔ دعا و صد هزار قافلهٔ ثنا که زیب و زیور گوش و گردن شاهد بیان و عروس [زبان ؟] توان ساخت. نثار بزم خجسته و تحفهٔ محفل شگفتهٔ عالی حضرت، عیسی طبیعت .... مصلحت معلم قواعد سخنوری، ممهد مقاصد فصاحت گستری، صیرفی مخزن اسرار الهی،.... لآلی شاهوار کماهی، خازن خزائن نیک‌اختری، نقاب (کذا) دفائن خاقانی و انوری، زبدهٔ اصحاب درک و بلاغت، عمدهٔ ارباب فهم و فراست، پیشوای جمهور عقل و کیاست، مورخ حسن سیرت، دستورالعمل دفاتر فطنت و بصیرت، خوان نکته دانی اهلیت را نمک چشم دانائی و قابلیت را مردمک، مالک رقاب ملک معانی، صدق ادراک و شیرین بیانی، خجلت ده شعرای متقدمین و متأخرین. بیت

به گوهر زبانی [به] معجز بـیانی وحـیدالزمـانی فـریدالادانـی

دُر یکتای درج زندگانی، نوباوهٔ بوستان کامرانی، افصح‌الفصحای ابلغ‌البلغا نادرهٔ روزگار، خلاصهٔ هر پنج و چهار، خسرو شهرستان دانائی، شهسوار عرصهٔ ...، قافله سالار معرکهٔ دانش، سردفتر عساکر بینش، مهر....آفرینش، گل سرسبز دانش منشان عالم قدس، حکیم دانای .... عقل و تجسس، فهرست دفاتر اقلیم آگاهی، دیباچهٔ نسخهٔ کماهی، فرهنگ کتب فضل و کمال، معیار نقدینهٔ قال و مقال، برگزیدهٔ شاهنشاهی، محفل آرای خلوت ظلّ‌الهی ، دیهیم فرق سرفرازی،

۱- ن ۴۱، ۸۹ = تتمه ؛ ن ۲۸ = نتیجه

۲- ن ۸۹، ۴۱ = معبود ؛ ن ۲۸ = معهود

۳- ن ۲۸ = مثنیٰ ؛ ن ۸۹، ۴۱ = مستسنی

۴- ن ۲۸ = والسلام والاکرام ؛ ن ۸۹ = والدعا

۵- این نامه فقط در بیاض شمارهٔ ۴۶۱ (مأخذ ۶۸) محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیهٔ حیدرآباد هندوستان یافت شد و به طوری که به نظر درآمده بود نقل می‌شود.

اکلیل [دست] بی‌نیازی، مولانا عرفی شیرازی می‌گراند و خود را یکی از هواخواهان و معتقدان آن مجموعهٔ فضل وکمال می‌داند.

به خدای که آفرینندهٔ سیزده عالم و پیدا کنندهٔ از ما وطین است که از آرزوی صحبت مسرّت اثر و خبر بهجت سیر آن عیسی‌دم، خضر مقدّم به نوعی بیتاب و به نحوی در اضطراب است که در جنّت آن بی‌آرامیها از آب دور افتاده را صبر و سکون می‌تواند شمرد (کذا) و محنت مفارقت و مهاجرت آن مسح‌الزمان بر وجهی هجوم آورده و بر طریقی غلو نموده که عالم عالم درد و جهان جهان الم و جیحون جیحون ستم روزگار ناهموار و محسن ایّام ناهنجار را خرّمی و خوش دلی نام می‌توان نهاد.

آری، دلی را که خود گروی صحبت آن یاری باشد، کدام چیزش مشغول توان ساخت و جانی را که آموختهٔ دریافت ملاقات مثل آن در گفتاری بود به کدام حرف و صوت و فسانه و فسونش به وادی دیگر توان انداخت. بلی ! تشنهٔ بزم وصال دوستان حال را وصول آب حیوان بعید سراب است و مشتاقان جنّت بزم محبان یکدل و یکزبان را دخول بهشت، دوزخ و عذاب طبیعت طفلی نیست که در مکتب ارتکاب به سبق تزویر و تعلیم کم تأثیر از هوای عید وصال آن معدن کمال باز آید و شوق طایری نیست که به دانهٔ پر بهانهٔ مکر و حیله‌ای فریب خورد. اگر چه به ظاهر چشم بخت به تماشای جمال جهان‌آرای آن یگانهٔ آفاق و نادرالعصر به استحقاق منور می‌گردد و لذّت شربت وصال آن زبدهٔ چهار آخشیج به ذائقهٔ هوس نمی‌رسد امّا به باطن کار این مشتاق لقای شربت بجز افشاندن تخم محبت ایشان در زمین دل دیگر هیچ نیست و به غیر از نشاندن نهال آرزوی آن دوست در جهانی در چمن جان کاری ندارد.

همیشه در مشغلهٔ کندن نقش خیال وصال آن خلاصهٔ حواس پنجگانه دل را مشتغل می‌دارد و هوش را بر این مهم می‌گمارد و پیوسته روی نیاز بر زمین عجز و انکسار می‌مالد، و دست دعا بر آسمان افتخار برآورده می‌نالد و سعادت ملازمت و دولت مواصلت را بالغدّووالاصال از پروردگار ایزد متعال امل وسائل ست (کذا). امید که تیر دعا بر هدف اجابت رسیده باشد و تب دوری و بلای مهجوری به سر آمده و نهال امیدواریهای ظاهری و باطنی به بر آید. «انَّ قرمبٌ مُجیبٌ» فصیح‌اللسان را حیرت در حیرت و دل را تعجب در تعجب در گرفته. از مثل شما محب فراموشکاری نمودن چه لایق است و یکپارگی همچون ابوالفضل دوستی را از گوشهٔ خاطر محو و .... فرمودن (کذا)

عزیز من، جان من قطعه

دو دوست را کـه بـهم الفـتی ست مـی‌باشد
کـه بـهر هـیچ جـدایـی ز یکـدگر نکـنند
بـدی بسـهو نـبینند و در نـظر نـارند
بـدی نـدیده، بـجز نـیک را نـظر نکـنند
رواست آب مـحبّت بـران دو یک جـهتی
کـه خـاکشـان بـفشاری و ....نکـنند

خدا نخواسته باشد از ابوالفضل تقصیری سر برزند که نسبت به آن برگزیدهٔ انفس و آفاق باشد. این مقدمه ممکن‌الوجود نیست و اگر هم به مضمون الانسان مقصّراللّسان سهوی یا خطای رفته باشد، از شما چشم داشت این معنی نداشت که اظهار ناکرده و اخبار نافرموده در صدد خاطر گرفتگی شوند که کدورتی در دل خود راه دهند چه دوستی است که به اندک فتوری و قلیل‌الوجود قصوری حرف رنجش بر زبان راند، تا تصور و تخیل کلفت را در وهم و فهم خود جای دهد که گفته‌اند: مصرع «سرنپیچی اگرت سنگ ببارد بر سر»

رنگ محبّت اصلی به صیقل کدورت عارض فرعی زدوده نگردد، و نقش حقیقی مودّت جبلّی از صفحهٔ دل دوستان صمیمی به سیلاب خطاب و عتاب حدّتی لاحقی شسته نشود و شما دوستی و یک جهتی چون من مخلص که امروز به عنایت ایزد تعالی و تقدّس کوس یگانگی در میدان فرزانگی می‌نوازم و به حریف ولای چوگان مودّت می‌بازم، و بر این استواری محبت و استحکام مودّت خویشتن می‌نازم، ولیکن از آن طرف اگر احیاناً رشتهٔ اتحّاد گسسته گردد و ابواب اخلاص قدیمی بسته شود، در این صورت مرا چه چاره است. نرسد که مرتکب این سست محبتّی نگردد، و بدین طریقه به هیچ وجه من‌الوجوه جرأت ننمایند که شیوهٔ محبّت منشان مودّت روشان چنین نیست. الله‌تعالی دوستان یکدل را از توفیق علی‌الحقیق روزی گرداناد.

رقعهٔ بیستم[۱]

«حکیم مطلق عزّشأنه اطفال دودمان امکان را که افراد انواع انسانند، در معلمهٔ حکمت بالغه تربیت می‌نماید. از آن جمع کدام به جوهر عالی‌تر و به دانش سزاوارتر از مقام طفولیت استعداد به حدّ بلوغ کمال رسانیده که تاج سروری بر تارک فطرت او گذاشته کمر از لشکر ملکی را بر میان عاطفتش بربسته و خزینهٔ عالم ملک را در دست حوصلهٔ تدبیر او می‌گذارد و تحصیل سروری عالم ملکوت را نهایة التزام عالی‌همتان خجسته فرجام است در ضمن انتظام امور جهان و جهانیان که مستلزم ایثار جواهر عدل و احسان است به جوهر شریف و گوهر لطیف او حوالت نموده مقتضای تحلقوباخلاق‌الله را از شرافت جواهر و لطافت گوی او جلوه‌گری خواهد و جلوهٔ اسرار مقتضیات لطیفهٔ مذکوره را هر آیینه اسباب گوناگون و علل بوقلمون در کار است و اسباب و علل مذکوره بر دو نوع است. نوع آنکه صور آن مطابق معانی است و هر دو یک حکم شامل و نوع دیگر بر خلاف این صور آن را حکمت است و معنی آن را حکم دگر. و هر دو نوع باز بر دو قسمت است ، قسمتی آنکه مطابقت و مخالفت صور هر یک در نوعین با معانی بحدّی که به نظر (کذا) ثانی از مشاهدهٔ آن و قسمتی دیگر آن که انطباق و اختلاف قضیتین مذکورتین در مجب‌اند. مجفیت (کذا) چنانکه ثانی به مشاهدهٔ آن از نظر اوّل نیازمندتر است بناعلیه (کذا) چشم‌داشت محجوبان پریشان احوال آن است که جاری‌کنندهٔ احکام که عقده‌گشائی انتظام و اصلاح دهندهٔ احوال خواص و عام است در اموری که به مقتضای پریشانی احوال از طبایع ایشان به صورت تقصیر صادر می‌شده باشد نظر عنایت از عدم شایستگی و سهواندیش مصادر پوشیده عنان نظر ثانی را در پنجهٔ حسن ظن گذاشته در جادهٔ تحقیق امور مطلق دارد تا از غبار کدورت برون تاخته در لاله‌زار حقیقتم جولان نماید، وداع صدق را در دل پژمردهٔ گلها از تربیت بازمانده مشاهده فرموده آب تربیت به جوی بازآورده و طراوت بخش گلهای پژمرده گردیده زلیخاوار اسباب گلزار تربیت، که افزایش آب و رنگ بوستان نظام گلیست، مستثنی کرد و تتمهٔ این کلمات طیبات آن بود که نواب مستطاب تقصیر سیمای تقصیر عاصی منزّه از عصیان عرفی پژمرده جان را بعد از تحقیق وقوع ولاد آن عدای (کذا) عفو معاصی سرگرم ساخته شرمندگی تهمت تقصیر معلوم را از جگر خواری او منع فرمایند، والدعافی‌هوظاهر»

۱- این عبارت هم نامه می‌نماید و بعد از اختتام رقعهٔ عرفی به نام شیخ فیضی (رقعهٔ هفتم) فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت شد و به طوری که یافت شد نقل می‌شود. ظاهراً مکتوب‌الیه این نامه هم فیضی است.

رقعهٔ بیست و یکم[۱]

«آثار نوادر مرحمت و اشفاق مانند ایثار جواهر ذاتی عرفی مشتاق ننگ تناسل منزه‌باد. والدعا.

تنش بناز طبیبان مستمند مباد　　وجود نازکش آزردهٔ گزند مباد

چون توجه خاطر فیض گستر شمارا به ایشان در حین صحت مزاج استدعای و دعای صحت‌بخش گنجایش نخواهد داشت علی‌من اتبع‌الهدی»

پارهٔ نثر[۲]

«دیر است که نبض دل در دست دارم و همگی حواس وی بود تا به استعمال جان داروی محبت الهی که خواص آن از مطالعهٔ تصانیف حکماء روحانی معلوم کرده به صحّتش باز آورم و خون این نیم کشت اهمال را از گردن خویش ساقط کنم و قطعاً محسوس نمی‌گردد و اشفا (کذا) واحسرتا. الحال محتاج آیینه که به جهت تحقیق آمد[ه] شد خداوند خاطر می‌یابم و راه گریز نمی‌بینم.»

پارهٔ نثر[۳]

«و نشأ اعتدال در میانه مرعی باید داشت تا از زخم ناخن عیب جویان بدرگ که جراحت است بر ناصوری، مشرف و محظوظ باشند که مستلزم نسیان است و نسیان ملایکه مفتون است اگر بی‌اختیار نویسی نامهٔ شوق برداشت و فروگذاشت و املاء و انشاء را را به نظر در نپیوندد که از هر بیتش دریچه‌ای بر فضای عالم محصور اشتیاق برگشاید. با وجود آن عذرالحصار قوافی و

۱- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم بعداز نامهٔ عرفی به ملاظهوری متعلّق به شال (رقعهٔ ششم) یافت شد و ممکن است که جزو آخرین آن نامه باشد. ولی در نسخه‌های دیگر این وجود ندارد. به طوری که یافت شد اینجا نقل می‌شود

۲- این سطور در تسلسل نامهٔ بیست‌ویکم که در بالا نقل شده تا در نسخهٔ بیست‌ویکم یافت شد ولی از آن مربوط ننماید. به طوری که یافت شد نقل می‌شود.

۳- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم پس پارهٔ رسالهٔ نفسیه که از «ای نفس انبساط انگیز بدان و آگاه باش که انبساط بر دونوع است ....» آغاز یابد و به جلمهٔ «عشرت سرمدی بروی تو گشاده گردد. والسلام‌علیکم و رحمةالله و برکاته» ختم می‌شود، یافت شد و به طوری که نوشته بود نقل می‌شود. مفهوم عبارت به طور کلی روشن نیست

انقطاعی که لازم موزونیت است درگریزد دلیری نمودند در تحریر کلامی که نیز خانگی و جاوید عمری بامتداد آن تهی‌مایه‌تر از فرصت نویسد مهجور است به مجرد عذر مسموع طغیان برق و به مدهوشی و رفع منصه تهمت ایشانند جز از فراموشی و رفع خبر نتیجهٔ ابلهی و کوته‌نظری نتواند بود. والسلام‌والاکرام.»

پارهٔ نثر[۱]

«آنچه بگفتم هر چند ناگفتنی بود مستمع را سود نداشت. الهی بلند بنیان معنی طراز صورت شکن [را] کحل‌الجواهر مشاهدهٔ انوار تجلیّات ذات و آثار صفاتی خود کرامت فرمای تا دیدهٔ بصیرت را بهارستان حیرت ساخته به زنگ زدودن آیینهٔ تیره‌دلان بپردازند که آن جمع پریشان را چون صیقل هدایت نوآیینهٔ طرازی هست در این دیده‌وران حیران را مثل جمال آیینهٔ نوپردازی نه. والسلام‌والاکرام.»

پارهٔ نثر[۲]

«زیبنده‌ترین نقشی که بر بیاض دیدهٔ ادراک ارباب شعور از تمتع لمن‌الکاس جمال آن سواد بوستان جنّت توان ساخت، حمد صانعی است که اوراق مجموعهٔ کائنات را از انواع طبایع گوناگون و افراد بوقلمون فراهم آورده به شیرازهٔ مناسبات صوری و معاملات معنوی منتظم داشت و خامهٔ شریعت مصطفوی را به نگارش درآورده صحائف الوان طبع انسان را به نگاشتهٔ اذعان نظم جواهر نیشتر[۳] (کذا) مزیّن گردانیده اولاد طیبه و اصحاب او را به منصب نقل برداشتن و دست به دست گردانیدن ممتاز و سرفراز فرموده آمدگان و آیندگان شایسته و ناشایسته را اجازت استماع آن ارزانی داشته نقل صحیحی به عرفی حاجتمند کرامت فرموده قبلهٔ

۱- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم یافت شد بعد اختتام پارهٔ رسالهٔ نفسیه که از جمله «ای نفس قدر منعم حقیقی عم نواله چنان باید شناخت ...» آغاز یابد و به شعر :

تا طلبم وای که دل خون کنم　　خواهش آموختهٔ چون کنم

اختتام پذیرد، یافت شد. ظاهراً این پارهٔ آخرین رسالهٔ نفسیه می‌نماید ولی در نسخه‌ای مربوط به آن رساله یافت نشد. این پاره به طوری که یافت شد نقل می‌شود.

۲- این عبارت فقط در نسخهٔ بیست‌وهشت یافت شد بعد پارهٔ اول رسالهٔ نفسیه و به طوری که یافت شد نقل می‌شود.

۳- در نسخه «نیشتر» است امّا این «بیشتر» می‌نماید.

الشکر والمنته حمد منزه از شایبهٔ علّت و سپاس مقدّس از رابطهٔ نعمت مرخداوندی را که به مقتضای شایستگی و سزاواری به زبان حال داشت، زدکان شکوه عزّت و جلال و لسان مقال پرورش پذیرفتگان نعمت تجلیّات جمال به حمد و سپاس خویش گویا گردیده صورت گویایی خود را در حجابی حکمت از دیدهٔ بصیرت محجوب داشت تا آن پردگیان سرای نادانی شنوای به او نسبت داده خود را گویای حمد و سپاس شناسند وز غم باطل ایشان را وسیلهٔ عنایت ابدی و عطفت سرمدی گردانیده جایزهٔ حسن عمل را بر احتیاج ایثار فرماید محمدله‌ثم‌حمداله و در دریای جواهر ثنای خویشتن سرائی از در یوزهٔ مشیّت الهی فراهم آمده از روان احساس پذیر ما نتار تارک معلای زیبندهٔ تاج لولاک لماخلقت‌الافلاک توتیای دیدهٔ نا[1] آمدهٔ پیش ارباب بینش کیمیای مسهای مورچانه خوردهٔ آفرینش چکیده لبالب شهد نبوت گره ناگشای عهد محبت بی‌قیمت بازار اندیشه فروشان اولیا و انبیا تنها نشین به خانه قاب فوسین اوادنی‌محمد مصطفی‌صلی‌الله‌وعلیه‌وسلم و درود نامحدود بر آل و اصحاب او باد.»

پارهٔ نثر[2]

«دیباچهٔ فالنامه»

«حمدی و سپاس مر خداوندی را که حضرت آفتاب عالم افروز را شمع چمن آرای آفرینش ساخته کواکب و سیاره را پروانه‌وار از مشاهدهٔ انوار طلعتش به چرخ درآورده هر کوکبی را تأثیر خاص کرامت فرموده مجموع کواکب را مثل حرفهاو لفظها بر اوراق آسمان طرح نموده فالنامه مهیا ساخته که اثر ها و حادثه‌های گذشته و در حال آینده را از مطالعهٔ رحمهای او برون می‌توان نوشت.

نسخهٔ این فالنامه را در کنار دانش پادشاهی صورت و معنی فرمانروای انس و جان، آرایش بارگاه عدل و احسان، شاهسواری عرصهٔ دولت کامگاری، یگانه گوهر تاج سلطنت و شهریاری، چراغ انجمن آرای دودمان بنی‌آدم، نوبهار عالم‌افروز بوستان ارم، عدل طرازندهٔ

۱- "ما" درست‌تر می‌نماید.

۲- این فقط در نسخهٔ بیست‌وهشت یافت شد و به طوری که یافت شد نقل می‌شود. عبارت مسلسل مابعد بظاهر از این مربوط نیست و بر ورق آینده و به طور پارهٔ نو نوشته می‌شود

حاجات مرغ و ماهی، سرگروه مقرّبان درگاه الهی، شاهباز اوج حکومت و عدل پردازی، جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلدالله ملکه و سلطانه، گذشته تا مرادات و مقصودات نیازمندان عالم خاک را این فالنامه باز دانسته از گنجینهٔ احسان خویش در دامن هر یک گذاشته آفاق را از شکر سخاوت خویش لبالب گرداند:

دایم دل شاه فیض را مسکن باد　　دستان لب عدوی او شیون باد

چندان که دهد نور چراغ خورشید　　زو انجمن دولت شه روشن باد

خاک‌نشین آستانهٔ اخلاص فلان عرضه می‌دارد که چون منیراعظم عطیه‌بخش عالم را حضرت آفریدگار جل‌جلاله و عم‌نواله سرچشمهٔ نعمت‌های بیکران آفریده، هر نعمتی و مقصدی که از روی آن در خاطر خاکیان گذر تواند داشت از پرتو احسان او صورت پذیر می‌گردد و این معنی بر همه کس روشن نیست و منزّه شائبهٔ نهی جاهلان را از نادانی این کار این معنی راهزن باشد. فالنامه از مجموعه اسامی حضرت آفتاب که حضرت اقدس اعلی به جمیع آن امر فرموده بودند به اسم مبارک حضرت اقدس اعلی‌بقاعدهٔ علم جفر طرح نموده هر یک از ابنای روزگار مراد خود را در دل گرفته از آن بازجویند.

دانندهٔ تصنیف آن تصنیف[۱] به قانونی معیّن حرفهای مفرد از آن بیرون آورد که صاحب فال به ترتیب آن حروف را خود ملاحظه نموده بیتی بیابد بر زبان فارسی یا هندی که مضمون آن حکایت از چگونگی نیت و مقصود او کند و این دلیل باشد که حضرت آفتاب عالمیان [را] سرچشمهٔ جمیع مرادات و مقصودات است و ذات حضرت اقدس اعلی افتد.

پارهٔ نثر[۲]

..... « تار و پود البسهٔ الفاظ و عبارات رشته و تافتهٔ صنعت پیشگان عالم ملک است و آب و رنگ شاهدان منزه از لباس معانی و مدرکات تراوش گرفته چشمهٔ قدس و نگارش‌پذیر خامهٔ ملکوت . و همچنانکه مخدرات پرده سرای جسمانی نگار را بر هنگی زشت و پوشیدگی زیباست و خاکیان محرم‌سرای معنوی را برهنگی زیبا و پوشیدگی زشت، چه شاهدان جسمانی منزلت صوری زانست بقید و به چشم

۱- در نسخه "تصنیف" است ولی به "صفت" درست‌تر می‌نماید.

۲- این عبارت در تسلسل عبارت دیباچهٔ فالنامه یافت شد ولی از آن بی‌ربط می‌نماید

مزیّنه موجب افزایش جمال است چنانچه مشاهدهٔ لب به اشتهاد می‌گشاید و صاحب جمالان روحانی انجمن من‌فی را به مقتضای اطلاق و تجرّد التباس و آرایش لباس نازنینان چنانکه برهنه در آغوش که ناطقه درآمدن شاهدان من‌فی بر آن استدلال می‌نماید. حقّا که اگر تنگدستی و تنک مایگی در یوزه‌پیشگان مخلّد گرد حواس را افادت و استقامت ضرور نیافتندی، فیاض پیشگان مجرّد نهاد معانی با البسهٔ الفاظ و عبارات تن در ندادی[۱]. وقتی از اوقات ماضی که مخصوص به الهام تجویز فال بود شایستهٔ تنبیه ارباب استعداد داستانی فراهم آمده بود. از آن جمله دویست[۲] بیت شهادت این مطلب را مناسبت منزّه از شائبهٔ خودفروشی نوشته می‌آید:

سخن هر چند ملک‌آرای جان است　　رعیّت زادهٔ گوش و زبان بود

بلی، دانستنیها کز جهان بود　　افادات زبان تشویش جان بود

بنابراین باید که صاحبان طبع سلیم[۳] و معاملات علیم و تعلیم، در هنگام ابباحت گویائی و ضرورت شنوایی معنی مفرد و لذیذ صافی را عبارات لطیف ساده دانی در پوشند[۴] تا چنانکه[۵] شیشهٔ حلبی را به جهت سادگی و لطافت شراب صافی به رنگ خود برمی‌آورد. عبارت ساده [و] لطیف تن به تصرف معانی در داده آب و رنگ معانی برداده چندان در غلظت و تراکم عبارات کوشند که معانی را حوصلهٔ برداشت آن نبوده نزار و ضعیف گردیده مستحیل به الفاظ گردد. وگر صورت بین معنی اندیش در تماشاگاه امثله و اشباه درآید. صدق این معنی از نسب نازک بدنان یک تهی پوش (کذا) هندوستان با ستمنان (کذا) انطاسی بر دوش خرامشاهد (کذا) تواند کرد و خود چه جای این سخنان است که چون به نظر حقیقت در نگریم لفظ را با معنی هیچ وجه پیوندی ممکن نیفتد چه نسبت لفظ را با معنی نسبت شکل عنصری است با نفس ناطقه که امتزاج و اندراج و اتّصال و تألیف و تداخل و حلول را به آن نسبتی صورت پذیرد و تحقیق آن است که لفظ علامت است مقصود با لذات و نزدیک بینان مطلق‌النظر که محرمان اسرار اله اند مقصود بالطبع‌اند چه ایشان را معانی را معینهٔ بی‌آلایش و یقین الفاظ مشاهد است به وجهی که در مستی و هوشیاری در خواب و بیداری بر ترک مشاهده قادر نیستند امّا چون این

۱- در اصل نسخه "ندای" است

۲- در اصل نسخه "دویست" است ولی "دو" باید باشد.

۳- اصل نسخه "سلیم او" . فقط واو عطف درست می‌نماید

۴- در اصل نسخه "پوشید" است .

۵- در اصل نسخه "چنانچه" است .

طایفه نادر و قلیل آید و حکم اکثر بر آن قاعده قیاسی باطل و هر یک از ابنای نوع بر دریچهٔ استعداد خویش به مقتضای حصّهٔ بصیرت مشاهدهٔ معانی را امید دارد قابل و مخدرات معانی در غایت علوشان و از کوتاهی نظر جویندگان با همه بی‌احتیاجی بعلامی (کذا) در حجاب و نظر عموم بایثار فیض مسر طالبان را با همهٔ بی‌احتیاجی بعلامی مبین. لاجرم بـه اعـمال آن مـایهٔ علامتی که افادهٔ شأن ایشان راکافی بود اقدام باید نمود و نیز به آن جهت ثبات اثر و دوام فیض مقصود به آرایشی که بر اصل فایق نیاید بخل نباید ورزید چه این مایه آرایش نزلهٔ تقویت بدن است به جهت القای صحّت مزاج که مقصود از آن تحصیل کمالات روحانی و بین ذات نفسانی است نه توفیق آرایش جسمانی و مطالب شهوانی. وانگه آرایش لفظ را بر معنی گزیند تا شیوهٔ مساوات مرعی دارد. دوش بر دوش کسی است که زیور جسمانی را بر زینت روحانی گـزیده باشد یا مساوی داشته و اگر بالکلیه دست فصاحت از آرایش الفاظ در آستین اعـراض کشـیده معانی را به عبارت شکسته بسته بیان کند و عدم حسن الفاظ را در نهد معانی مؤثر داشته نوادر معانی را از افواه (کذا) وابسته هوشمندان در ظلمت آباد نسیان انـدازد و خـاصیت گـویایی و شنوایی باطل سازد. حکیم زیان کاری که با وجود سوءالمزاج دست از مـعالجه بـاز داشـته در تصحیح بدن بکوشد تا اعتدال مزاج راکه معلمهٔ بازار داد و ستد فیوضات و کمالات است به سیلاب ناپروایی فرو می‌راند. حاصل کلام آنکه عبارت که جوهر مجرّد معنی را به منزلهٔ جسد است به شمار کیفیات عناصر گرم و نرم و سبک و فتن (کذا) باید.

«والسلام علی من اتبع الهدی»

پارهٔ نثر [۱]

«انجمنی که از مطالع مشاهده طلوع می‌نماید بعد از طی تصنیف دایره صورت‌پذیر است و چون در نصف دایره‌ها بط در نصفی صاعد باشد الا آفتاب عمر که در طلوعش باهبوط توامان است و چون به نطفه حفظ (کذا) رسد محو می‌گردد زیراکه مایهٔ عمر هر فرد در ازل معین گردید از کاهش و افزایش جعلی منزّه است. پس از زمان تولّد که به منزلهٔ محل طوع است تا هنگام فوت که مشاهده الیه نقط حضیض است انافانا در کاهش است که هبوط از آن تعبیر کرده باشد.

۱- این پاره نثر فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم بعد از رقعهٔ بیستم یافت شد و به طوری که در آن نسخه یافت شد نقل می‌شود

بنابراین سالک راه تحقیق و مالک ملک توفیق باید گذاشتن هر لحظه را مدتی شدید بشمارد یعنی آن پشیمانی و پریشانی و تحیّر و تأسّف و خوف که در حالت فوت از اعمال ناصواب و اندیشهٔ عذاب رو می‌دهد تصوّر می‌نموده باشد تا لحظهٔ آینده را به غفلت بگذارد و تا دریافتن هر لمحه را حیاتی جدید نگارد. یعنی آن مایه کوشش و مجاهده که ذی‌حیات در قصور ثلاثه آن مکلّف است به مقتضای کریمه لایکلّف‌الله‌نفساًالاّوسعها در فعلیهٔ شمایل عبودیت حضرت احدیت بجای می‌آورده باشد تا آن لمحه چون گذاشته شود، دندان حسرت بر سر انگشت ندامت نیفشارد.

خود چه جای این سخن است که هر عنوان شایسته که گذرانیدهٔ نظر شود نظر بفوق آن مرتبه جای تحسّر و تأسّف و مراتب نامتناهی هیات هیات و در فرصتی که عرفی شیّاد انجمن آرای این نعمات عذوبت‌آمیز شود انگیز را به کاوش و مضراب طبع‌آزمای از شاه پردهٔ قانون حقیقت تراوش می‌دهد، نظر عدم از استماع و استعداد و نغمه‌گشاینده بر سینهٔ سیماب محارضهٔ او نگارد، در سمع قبول پذیرد که حرمان از تمتع کلام امیرالمؤمنین و امام المتقین علی‌ابن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌تعالی‌عنه انظرابی‌ماقال ولاتنظرانی‌من‌قال موجب خسران وی است. والدعا.»

پارهٔ نثر[1]

«حالامهم این است [که] جان به اتمام رسد کمال آن مهم بر ابلهی اعلی از آن خواهد برسانید. اگر دوستان یقبنی را عذر تقصیرات التفاتیه (؟) که استغنای آن در عهدهٔ حوادث فلکیه است منافی به ثبوت صداقت نمی‌بود وجه تقصیر ملازمت که همیشه مستلزم بهجت و بالفعل از شراکت عبارت داغدار کدورت است به فصیح‌ترین عبارتی به سمع شریف می‌رساند. بعدالحمدوالمنته که فصاحت به رسمیات مراحمت لازم نگردید، الباقی‌عبدالتلافی‌والسلام.»

۱- این عبارت رقعه‌ای می‌نماید و فقط در نسخهٔ بیست‌وهشتم بعد پارهٔ رسالهٔ نفسیه که: «این نفس فرومایه محتاج گوهری» آغاز یابد و به جملهٔ «سزاوار تحسینی و شایستهٔ نفرین امّا مروّت را چنان می‌بینم که تو را به تضرّع و گریستن منّت نهد.» اختتام می‌پذیرد، یافت شد و طوری که یافت شد نقل می‌شود

پارهٔ نثر[۱]

به ناز طبیبان نیازمند مباش. وجود نازکش آزردهٔ گزند مباد. چون توجهٔ خاطر فیض‌گستر شمارات این در حین صحبت مزاج مصنف دعای خیر ایشان یافته در هنگام انحراف مزاج دوستداری وفای صحّت بخش گنجایش نخواهد داشت. دیر هاست که نبض دل از دست دادم و همگی حواس متوجه احساس حرکت کوته که خاکی[۲] از مژدهٔ یکدمهٔ حیات وی بود تا به استعمال جانبداری محبّتِ الهی که خواص از مطالعهٔ تصانیف حکمای روحانی معلوم کرد به سختیش باز آورم و چون این می‌گشت اهمال نیازگران خویش ساقط کنم. قطعاً نمی.... واحسرتاالحال محتاجیم.... به جهت تحقیق آمد و شد نفس بر دماغش کنم و در .... آیینه چندان روشن اثر تیرگی نفس از وی محسوس گردد و یافت نمی‌شود .... که شب یلداست و شبستان ما را چراغی نه تا بحدی تاریک و ظلمانی است که به روشنی چراغ همسایگان روشن نمی‌گردد مگر آفتاب آیینه در دست طالع شود و از شگاف بالین این بیمار طلوع کند که وقت شکست دلش به یک پای مسیحی و .... نورانی از در درآید که افاضهٔ یمن قدمش بر اعجاز دم سبقت تواند نمود. فی‌استغفرالله نسیم عنایتی از دوست باید که شمیم عبادت[۳] بمشامش در رسانید حیاتی تازه و صحتی بی‌اندازه کرامت فرماید.

رنج مسیح و سعی اجل سودمند نیست　　مائیم و صد مشام و امیدی ببوی دوست

اگر بی‌اختیار بویش بار شوق برداشت افراد (کذا) گذاشت املا و انشا را به ..... ورنه پیرایهٔ دگر که بر تپش دریچه بر قضای[۴] عالم نامحصور اشتیاق برگشاید با وجود آن در حمایت عذر عذرا به حصار توانی و انقطاعی که لازم موزونیت است درگریزد. دلبری نمودن در تحریر کلامی که تیر خاکی و جاوید عمری به امتداد آن تهی‌مایه‌تر از فرصت نویسند مهجور است به مجرد عذر مسموع طغیان شوق و مدهوش و رفع مظنهٔ تهمت‌اندیشان از فراموشی جزء نتیجهٔ ابلهی و کوته‌نظری نتواند بود.

۱- این عبارت که به ظاهر غلط نقل شده است و عاری از معنی می‌نماید فقط در نسخهٔ ۴۱ بعد عبارت رقعهٔ چهاردهم یافت شد و به طوری که یافت شد شامل این کلیّات کرده می‌شود. مفهومش روشن نیست .

۲- حاکی ؟

۳- عیادت ؟

۴- فضای ؟

بخش نظم

از آن تتبع حافظ رواست بر عرفی
که دل بکاود و درد سخنوری داند

قسمت

غزلیّات عرفی شیرازی

قصیده نظم هوس پیشگان بود عرفی
تو از قبیلهٔ عشقی، وظیفه‌ات غزل است

غزل سرا شد و پا بر قصیده زد عرفی
کدام منفعت از ویحک و زهی برداشت

ردیف "الف"
(تعداد غزلیّات ۷۴)

(۱)

زخوان[۱] نطق چو دادی غذای جان مرا — حلاوتی بده از حمد خود زبان مرا
مرا بخوان طلبیدی که تا مگس رانم — نگفتی آرزوئی هست میهمان مرا
همه زیان گران مایگی خویشتنم[۲] — مگر بسود مبدّل کنی زیان مرا
عنانم از ره باطل بسوی خویش بتاب — بمن دراز مهل[۳] بیش ازین زیان[۴] مرا
ربوده[۵] چنگل عشقم زآشیانهٔ قدس — بمرغ رحمت خود بخش آشیان مرا
هنوز طفل رهم کز نگاه[۶] عشوه‌گری[۷] — سَر[۸] بهشت شود راهزن عنان[۹] مرا
مرابه عقل[۱۰] سپردی هزار شکر، کنون — دیانتی بده از لطف پاسبان مرا
خوش[۱۱] آنکه‌عشق‌بپرسدنشان‌هستی‌من — زخود بجویی و گویی باو نشان مرا
بکش[۱۲] بجور ولیکن بمقدرت شویم — مبین که تاب نگاه تو نیست جان مرا(کذا)
من از عدم بتو پیغام میفرستادم — که مرد عشق نیم، دوختی دهان[۱۳] مرا
ببخش کجرویم را بشرط آنکه بحشر — نگویمت[۱۴] که تو خود داشتی عنان مرا

۱- این غزل فقط در نسخ دهم و هفدهم و بیست و هشتم و سی‌و ششم یافت شد.
۲- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶، = خویشتنم؛ ن ۱۷ = خود گشتم
۳- ن ۱۰ = بهل ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶، = مهل
۴- ن ۱۰، ۳۶ = زیان؛ ن ۱۷ ، ۲۸ = زبان
۵- ن ۱۷ = ربود ؛ ن ۳۶ = ربوده؛ ن ۱۰، ۲۸ = چه بود
۶- ن ۱۰، ۲۸ = کز نگاه ؛ ن ۱۷، ۳۶ = گر بگاه
۷- ن ۱۰ = جلوه‌گریست؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = عشوه‌گری
۸- ن ۲۸ = سری؛ ن ۱۰ = سوی ؛ ن ۱۷، ۳۶ = سر
۹- ن ۱۰، ۲۸ = عقل ؛ ن ۱۷، ۳۶ = فعل
۱۰- ن ۱۰، ۲۸ = عقل؛ ن ۱۷، ۳۶ = فعل
۱۱- این شعر فقط در نسخ هفدهم یافت شد
۱۲- این شعر فقط درنسخ هفدهم یافت شد
۱۳- ن ۱۰، ۲۸ = زیان ؛ ن ۱۷، ۳۶ = دهان
۱۴- ن ۱۰ = نگویمت که مخورد آتش غمان مرا؛ ن ۱۷، ۳۶ = نگویمت که تو خود داشتی عنان مرا؛ ن ۲۸ = نگویمت که بخون داشتی عمان مرا

چه پوشی از نظر خلق ای که نتوانی[۱] نهفته داشت[۲] زخود زشتی[۳] نهان مرا
ببخت خویش بنازم که حمد حق عرفی بحسن یوسفی آراست کاروان مرا

(۲)

نه[۴] چنان برده زره ذوق نگاه تو مرا که برد بیم ستم از سر راه تو مرا
آمدی جلوه کنان بادو جهان عشوه و ناز وه که پامال بلا کرد سپاه تو مرا
چه بلا دلکشی ای جلوه‌گه یار،که هست ذوق طوبی زتماشای گیاه تو مرا
من ضمان گنهت می‌شوم ای غیر، مترس تو دعا کن که بسوزد بگناه تو مرا
خونبهای دو جهانست نگاهت، فریاد که[۵] بشرم ابد افکند نگاه تو مرا
سوزم ازدوریش‌ای‌مرگ،خوش‌آن‌لحظه‌که‌بخت از[۶] غم هجر فرستد به پناه تو مرا

(۳)

ای[۷] دل منشین، خیز، که بیباک تو تنها با شیشهٔ می رفته به گلگشت چمنها
نومید ز بالین که برخاسته، یارب کز نرگس تر ژاله فشاند به سمنها
این قوت حسن است که دلهای اسیران زلف تو برون میکشد از چاه ذقنها
ماندند غریبان به قریب[۸] تو درین شهر چندانکه گرفتند عزاشان بوطنها
گرعشق زلیخا نشود یار، کی او را تشریف جوانی برد از چهره شکنها
عرفی گنهت چیست که آن گل نکند گوش هر چند که از حال تو گوییم سخنها

---

۱ - ن ۱۷ = بتوانی؛ ۱۰، ۲۸، ۳۶ = نتوانی
۲- ن ۱۰ = دار ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = داشت
۳- ن ۱۰ = رشتهٔ ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۶ = زشتی
۴- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۵- در اصل نسخهٔ هفدهم این اشعار همین طور هستند که نوشته شدند ولی اگر مصرع (۲)به مصرع اول بیت بعد مربوط بشود معنی روشن می‌شود. همین طور شعر دیگر هم درست می‌توان کرد.
۶- متن پاورقی ۵ برای این پاورقی مصداق دارد.
۷- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد امّا مطلعش و شعر چهارم در مجمع‌النفایس هم در انتخاب کلام عرفی یافت می‌شود
۸- ن ۱۷ و مجمع‌النفایس (نسخهٔ نوشته سنهٔ ۱۱۷۹ م بانکی‌پور) = فریب تو ؛ مجمع النفایس (نسخهٔ نوشتهٔ سنهٔ ۱۱۹۶ م ، بانکی پور) = بقریب تو

(۴)

شب[۱] آمد، ای مرا سامان بیارایید محفلها — بشویید از میِ بیغش غبارِ کینه از دلها
برید آهسته تابوت شهیدان یک‌نفس، باشد — درین ره محملِ من هم شود همراهِ محملها
بکویت هر طرف خاکی به‌آب دیده گِل کردم — که تعمیری کنم قصر محبت را به این گلها
مهل کاین قبله‌گه خاکی نماند، تیغ بیرون‌کش — که از کوی تو سیل آب چشمم برد بسملها
بهر گامی از آنرو دورتر گردیدی از مقصد — که رو برتافتی از راه و کردی قطع منزلها
زآب چشم خویش افتاده عرفی بازدر بحری — که امواجش گه طوفان نیاید سوی ساحلها

(۵)

تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ[۲] افکار ما — سایهٔ گل برنتابد گوشهٔ دستار ما
باعثی دارد رواج سبحه کو تزویر کو[۳] — تا ببندد[۴] صد گره بر رشتهٔ زنّار ما
ما لب آلوده بهر توبه بگشاییم[۵]، لیک — بانگ عصیان می‌زند ناقوسِ استغفارِ ما
آتش افروز تب عجزیم[۶] و کس هرگز ندید — جوش تبخال[۷] شفاعت بر لب زنهار ما
مرحبا ای چاره، آسان میگشایی[۸] کار خلق — ناخنی بس تیز داری رخنه‌ای در کار ما
ساکن میخانهٔ ما باش عرفی زانکه هست[۹] — چشمهٔ نور و صفا[۱۰] در سایهٔ دیوار ما

۱- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم بنظر افتاد در زمینهٔ حافظ و حکیم شفایی و غیره
۲- ن ۹، ۱۷، = خاطر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۹، ۲۹، ۳۶، ۳۵ و غیره = سینهٔ
۳- ن ۲۹ = گر تأثیر او؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ غیره = کوتزویر کو
۴- ن ۳۶ = نه‌بندد ؛ دیگر همه نسخ = ببندد
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۱۹، ۳۵، = نگشاییم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۳۶، و غیره = بگشاییم
۶- ن ۱۰، ۱۱، بهار عجم = هجریم ؛ دیگر همه نسخ = عجزیم
۷- بهار عجم = خوش‌حال؛ دیگر نسخ = تبخال
۸- ن ۱۰ = می‌نمایی؛ دیگر همه نسخ = می‌گشایی
۹- ن ۱۱، ۱۲، ۱۴ = نیست؛ و دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = هست
۱۰- ن ۳۶ و خلاصه = نور صفا ؛ دیگر همه نسخ = نور و صفا

(۶)

گفتگوی غم یعقوب بود پیشهٔ ما
بوی پیراهن یوسف دهد اندیشهٔ ما

اندران بیشه که ما شیر وییم[۱] آفت نیست
روبه از بی‌جگری رم کند از بیشهٔ ما

کوهکن صنعت ما داشت ولی فرق‌بسیست[۲]
قوّت بازوی دل می‌طلبد تیشهٔ ما

در[۳] دل ما غم دنیا غم معشوق شود[۴]
باده گر خام بود پخته کند شیشهٔ ما

عرفی افسانه تراشی بخموشی بفروخت
لله‌الحمد که آزاد شد از پیشهٔ[۵] ما

(۷)

بجز نیش بلا مرهم مبادا سینه ریشان را
عداوت بادل من[۶] باد زهرآلوده[۷] نیشان‌را

بمن بیگانگان[۸] راکی دل همصحبتی ماند
که با من صحبت غم میکند بیگانهٔ خویشان را

۱- ن ۱۱ = دمیم ؛ ن ۱۷، ارمغان، ۳۶ (اصلاح) = دلیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض، نفایس، خوشگو = وییم

۲- ن ۱۰ = بود ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه = بسی‌ست

۳- ن ۸ = با ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات و خلاصه = در ؛ ن ۳۶ = از

۴- ن ۱۰ بود ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = شود

۵- غزلیات حکیم شفائی و نظیری نیشاپوری و سلیم طهرانی درین زمین هستند

۶- ن ۱۰ = خود دیگر همه نسخ بشمول عرفات و ریاض = من

۷- ن ۱۷، ۳۵ = آلود ؛ دیگر همه نسخ = آلوده

۸- ن ۱۰ = بیگانه راکی خود ؛ دیگر همه نسخ = بیگانگان را

دمی صد چشمه بیتابی زدل می‌زاید[۱] و شادم[۲]
که محکم[۳] نیست ایمان محبّت صبر کیشان را

نه با من، با یکی از اهل[۴] دل خود دوستی میکن
ولی در کار هست آخر سَرِ زلف پریشان را

عذاب دوزخ آشامان[۵] به آتش چون[۶] کند ایزد
مگر در سینهٔ آسودگان[۷] اندازد ایشان را

برو[۸] عرفی بکوی[۹] بیغمان، برمژدهٔ[۱۰] مرهم[۱۱]
که اینجا[۱۲] با نمک هم نیست لطفی سینه ریشان را

(۸)

بدیر آ[۱۳] از حرم صوفی[۱۴] که می برقع گشود[۱۵] اینجا
از آنجا آنچه می جویی[۱۶] بمیخواران نمود اینجا

۱- ن ۵ (حاشیه) = می جوشد ؛ خلاصه = می‌راند ؛ دیگر همه نسخ = می‌زاید ؛ ن ۲۹ = می تابد
۲- ن ۶ = شاید ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، و غیره = شادم
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = ممکن ؛ همه دیگر نسخ = محکم
۴ - ن ۴ = اهل چون خود ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه، ریاض، نفایس، و غیره = اهل دل خود
۵- مجمع‌النفایس(سنهٔ ۱۱۷۹ هجری) = آتش آشامان ؛ سفینه، مجمع‌النفایس(سنهٔ ۱۱۹۶ ه) و دیگر نسخ = دوزخ آشامان
۶- ن ۱۰ = کی ؛ عرفات و خلاصه و آتشکده و ریاض و دیگر همه نسخ = چون
۷- آتشکده = افسردگان ؛ ریاض و نفایس و دیگر همه نسخ = آسودگان
۵ - ن ۲؛ ۲۹ = مرد ؛ دیگر نسخ مثل ۳، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۷، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = برو
۹- ن ۱ = بکام ؛ دیگر همه نسخ = بکوی
۱۰- ن ۲، ۶، ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۳۶ = پژمرده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۲۵، و غیره = برمژدهٔ
۱۱- ن =۶ درهم ؛ دیگر همه نسخ مرهم
۱۲- ن ۱۰ = که در آنجا نمک هم نیست لطفی ؛ ن ۴ = که اینجا با نمک لطفی بودم ؛ دیگر همه نسخ = که اینجا با نمک هم نیست
۱۳- ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹ و غیره = آ
۱۴- ن ۶ = ساقی؛ن ۹، ۱۷ = زاهد؛ن ۱۳ = عرفی؛ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۹، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = صوفی
۱۵- ن ۱۰ = رقع بر گشود ؛ دیگر همه نسخ = می برقع گشود
۱۶- ن ۲۹ = می‌خواهی ؛ دیگر همه نسخ = می‌جویی

همان زنگی که آنجا در دل اسلامیان بینی
مغان را نیز بود امّا صفای می زدود اینجا
بیا در زمرهٔ رندان[۱]، درآ بیباک و می درکش[۲]
که بد مستی نمیداند[۳] بجز فریاد عود اینجا
محبّت شمع بزم قدس و ما[۴] پروانه‌ازبیرون[۵]
چه حالست این نمیدانم چراغ آنجاو دود اینجا
به هر سو می‌روم بوی چراغ کشته می‌آید
مگر وقتی[۶] مزار کشتگان عشق بود اینجا
نوای نغمهٔ منصور عرفی نفر[۷] میدانی
ولی تن زن که خاموشند ارباب شهود اینجا

(۹)

بزهر تشنه لبم، با شکر چه کار مرا — درازبادشبم، با سحر چه کار مرا
مرا نشاط تماشا به[۸] ازبهشت‌وصال[۹] — بقسمت[۱۰] کم و بیش ثمر چه کار مرا
ز بهر کاوش دل اهل درد نیش طلب — من و نگاه تو، با نیشتر چه کار مرا
مرا فریب دهد ناله و بغم[۱۱] گوید — زمن[۱۲] ترانه شنو، با اثر چه کار مرا

۱- ن ۹ (حاشیه) = مردان ؛ دیگر همه نسخ = رندان
۲- ن ۶، ۸ = وز آب پاک در می‌کش ؛ ن ۳۹ = در آبیباک می‌درکش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ و غیره = در آبیباک و می‌درکش
۳- ن ۸، ۱۰ = نمیدانند جز ؛ دیگر همه نسخ = نمی‌داند بجز
۴- ن ۶ = من ؛ دیگر همه نسخ = ما
۵- ن ۱۱، ۲۳ = پروانهٔ بیرون ؛ دیگر همه نسخ = پروانه از بیرون
۶- ن ۲۳ = روزی ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه و نفایس = وقتی
۷- ن ۱۷ = تنگ ؛ ن ۶ = خوب ؛ دیگر همه نسخ = نفر
۸- ن ۹، ۱۷ = به ؛ دیگر همه نسخ و ریاض = بس
۹- ریاض = مراد ؛ دیگر همه نسخ = وصال
۱۰- ن ۵، ۸، ۱۱، ۳۵ = قیمت ؛ دیگر همه نسخ = قسمت
۱۱- ن ۸ = بدل ؛ ن ۲۳ = باو ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، =بغم
۱۲- ن ۱، ۳۵ = زمی ؛ دیگر همه نسخ = زمن

ز نـــاز شـــربت کـــوثر نـــمی‌چشیدم، آه بآتش دل و داغ جگـــر چـــه کـــار مـــرا
من و شکستن افغان بـه سینه در شب غـم بـنغمه سـنجی مـرغ سـحر چه کار مرا
چـرا ز عـرفی جـانباز[۱] سـر نـمی‌طلبی فـدای تـیغ تـو جـانم، بسر چـه کـار[۲] مـرا

(۱۰)

مـــنم کـه یـافته‌ام ذوق صـحبت غـم را بـصبح عـید دهـم وعـده شـام مـاتم را
اگـر[۳] بـحور بـهشتت نـظر فـتد، دانـی کـه حسن دوست چـه آراسته‌ست عـالم را
ز لاف صـبر بسـی نـادمیم[۴] ، طـعنه مـزن مـــروّتی، کـه مـلامت بـلاست مـلزم را
بـــلذّت ابـــد[۵] از زخـــم او دلا مـــژده کـــه داد بـــی اثـــری انـفعال مـرهم را
هـــوای بـاغ مـحبّت بـغایتی گـرم است کـه هـیچ سـبزه نـدیده‌ست روی شـبنم را
ز هـــر[۶] دو مـنفعلم تـا بـهم بسـنجیدم حـــلاوت لب دلدار و تـــلخی غـــم را
قـبول عشـق عـنانم گـرفت عـرفی و بـرد بـــخلوتی کـــه تـــصوّر نـبود مـحرم را

(۱۱)

چـــرا خـــجل نکـــند چشـم اشکـبار مـرا
کـــــه آرزوی دل آورده در کـــــنار مـــرا
بـــراه عشـق بگـیرم[۷] زشـوق بـال و پـری
کـه نـی پـیاده شـمارند و نـه[۸] سـوار مـرا

---

۱ - ن ۶ = بیچاره دیگر همه نسخ = جانباز
۲- درین زمین غزل نظیری هم باید دید = او می‌گوید ؛
اگـر قـضا و قـدر ز آسمان فـرود آیـد من و خیال تو، با خیر و شر چه کار مـر
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ به نظر می‌آید
۴- ن ۱۰ = نادمم ؛ ن ۹ = در همیم ؛ دیگر همه نسخ = نادمیم
۵- ن ۹ = اثر ؛ دیگر همه نسخ = ابد
۶- این شعر فقط در نسخ ۶، هشتم یافته شد
۷- ن ۱۱، ۲۳، ۲۸ = نگیرم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگیرم
۸- ن ۴، ۲۹ = نی ؛ ن ۵، ۶، ۹، ۱۷ = نه

فـــغان[۱] ز نشأهٔ دون هـــمتی کـزین شـادم
کـــه هـــیچ کـــام نـــیارد بـــانتظار مـــرا
نه رام مردم اهلم[۲]، نه صید مـرشد[۳] شـهر[۴]
نشســـتهام کـــه نســـیمی کـند شکـار مـرا
زبـیم فـتنهٔ[۵] شـادی چـو کـودکان هـمه عـمر
غـــمت گـرفته در آغـوش[۶] و در کـنار مـرا
میا[۷] بملک[۸] عـدم یـا چـنان مکـن[۹] عـرفی
کـه بـیغمی بشـناسد[۱۰] دران[۱۱] دیـار مـرا[۱۲]

(۱۲)

روشن شـد آفـتاب مـحبّت[۱۳] ز داغ مـا — از داغ مـا بگـیر حسـاب چـراغ[۱۴] مـا
ما خار و گل ز چشمهٔ ز هر آب می‌دهیم — کـوثر حـلاوتی[۱۵] نـرساند بـباغ مـا
مـحمل بسـومنات روان کـن کـه یـافتی — ای[۱۶] کعبه رو که گم شده‌ای در سراغ ما

۱- در نسخهٔ دهم این شعر بطور زیر است :
فغان ز نشهٔ دون همتی کزین شادم — که نی پیاده شمارند نی سوار مرا
۲- ن ۸ = اهل ؛ دیگر همه نسخ = اهلم
۳- ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = مردم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰ و غیره = مرشد
۴- ن ۲۸ = دهر ؛ دیگر همه نسخ = شهر
۵- ن ۱۰ = فتنه و شادی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = فتنهٔ شادی
۶- ن ۹ = چوآغوش در ؛ دیگر همه نسخ = در آغوش و در
۷- ن ۱۰، ۱۷ = بیا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = میا
۸- ن ۸ = زملک ؛ دیگر نسخ = بملک
۹- ن ۱۰ ، ۱۷ = بکن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۳۶ و غیره = مکن
۱۰- ن ۸ = بشتابد ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۹ = نشناسد ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۷ = بشناسد
۱۱- ن ۴، ۱۰ = دران ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = درین
۱۲- در این زمین غزل نظیری هم می‌توان دید.
۱۳- ن ۱۰ = محبّت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = چراغش
۱۴- ن ۲۹ = فراغ ؛ دیگر نسخ ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = چراغ
۱۵- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = حلاوتی ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = طراوتی
۱۶- ن ۱۰ = هان ؛ دیگر نسخ = ای

در خواب غفلتیم ولی[۱] زان چراغ حسن — دود کرشمه چرخ[۲] زند در دماغ ما
بی‌فیض نور اگر نشوند[۳] اهل انجمن — پروانه[۴] را بسینه در آید چراغ ما
هر چند کز فراغت ما غم خورد حسود — احباب را نصیب مبادا[۵] فراغ ما
عرفی خجل مباش که نشناخت روزگار — گلبانگ عندلیب ز دستان زاغ ما

(۱۳)

دلم در کعبه[۶] رو کرده است و همت جوید از دلها
که خواهد ماندش از پی[۷] کعبه‌ها درطی منزلها[۸]
تو افلاطون، ولی اندیشه[۹] را چین بر جبین مفکن
در آن[۱۰] وادی‌که جزحیرت‌نداند[۱۱] حل[۱۲] مشکلها
بباد[۱۳] شرطه و سعی[۱۴] معلم دل مبند اکنون
که از طغیان دریا در ته آب است ساحلها
بدل تخم غمی میکار و می‌چین خوشهٔ[۱۵] اشکی
که دهقان وفا[۱۶] جمع[۱۷] آورد زین کشت حاصلها

۱- ن ۱ = وازان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی زان
۲- ن ۱۰ = موج ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = چرخ
۳ - ن ۱۰ = اگر شنوند ؛ ن ۲، ۲۹ = اگر نشوید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = اگر نشوند
۴- ن ۱، ۵ = پروانهٔ به سینه ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = پروانه را به سینه
۵- ن ۲، ۳۶، ریاض = مباد از فراغ ما ؛ ن ۲۹، ۳۵ = مبادا فراغ ما
۶- ن ۱۰، ۱۷ = کعبه رو کردست ؛ ن ۲۸ = کعبه اس رو کرد ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = کعبهٔ رو کرد و همت ؛ ن ۱، ۳۵ = کعبه رو کرده همی
۷- ن ۱؛ ۱۱ = بی ؛ دیگر نسخ = پی
۸- غزل در زمین حافظ است
۹- ن ۱۰ = اندیشهٔ ؛ دیگر نسخ = اندیشه را
۱۰- ن ۱۰ = این ؛ دیگر نسخ = آن
۱۱- ن ۹، ۱۱ = ندانی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نداند
۱۲- ن ۱۷ = طی ؛ دیگر نسخ = حلّ
۱۳- ن ۲۳ = بیا در شرطه ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷ و غیره = بباد شرطه
۱۴- ن ۵ = در سعی ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وسعی
۱۵- ن ۱، ۱۷ = دانهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = خوشهٔ
۱۶- ن ۵ = امل ؛ ن ۳۶ = عمل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵ و غیره = وفا
۱۷- ن ۱۰ = گرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جمع

مثالی گویمت عامی صفت بردار از آن نقشی[۱]
جمال کعبه نتوان دید طی ناکرده منزلها
اگر با میر محفل رمزی از دیر مغان گویم
جرس بگشاید و ناقوس بربندد به محملها
خرابات مغان است این که معماران ایوانش
خوی پیشانی روح‌القدس ریزند برگلها
خدا را خانقاه کهنه[۲] را صوفی به رندان ده
که ایوانهابسازند و بیارایند محفلها
چو خون‌آلوده فردا[۳] خیزم و بر گرد[۴] او گردم
شهیدان محبت را ز حسرت خون شود دلها
تماشا دوستی عرفی ولیکن وای بر جانت
اگر بردارد از پیش نظر توفیق حائلها

(۱۴)

ای فوج عشق تاختنی بر سپاه ما — وی موج حسن ریختنی بر نگاه ما
سر[۵] گرمی آفتاب گداز است زینهار — ای سایهٔ هما بگریز از کلاه ما
این برق وه چه قیمت خود ناشناس بود — کز دست کهربا بربایند کاه ما
افتاده‌ایم در بن چاهی که تاابد — تحت‌الثریٰ ز بیم[۶] نبیند به چاه‌ما
تن درلباس عصمت و دل درپلاس[۷] کفر — از غازه لاله‌گون شده روی سیاه ما
این[۸] توتیا بچشم ملایک رساندنی‌ست — بس نیست تا حوالی لب دود آه ما

۱- ن ۱۷ = پندی ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نقشی
۲- ن ۱، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = کهنه را ؛ ن ۲، ۵، ۱۰، ۳۶، ۹ = کهنهٔ
۳- ن ۱، ۲، ۲۹، ۳۵ = عرفی ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ و غیره = فردا
۴- ن ۱۷ = گرد دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرد او
۵- ن ۱۷ = هر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سر
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹ = بیم ؛ ن ۲۳ = وهم ؛ ن ۸ = سهم
۷- ن ۱۰، ۳۶ = پلاس ؛ ن ۲۳ = لباس ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = تلاش
۸- ن ۱۰ = ای ؛ دیگر همه نسخ = این

هان ای سحاب گریه[۱] فروریزگرم و تلخ[۲] باشد زبام[۳] کعبه بروید[۴] گیاه ما
راه حسابگاه قیامت که پی[۵] برد گرد غمت اگر ننشیند[۶] براه[۷] ما
عرفی همه به[۸] است که هنگام بازیافت مهری بلب نهد نفس عذر خواه ما

(۱۵)

زان[۹] لب همه دشنام بود ملتمس ما
آری[۱۰]، همه بر زهر نشیند مگس ما
آن[۱۱] کعبه روانیم که صد قافلهٔ درد
مست‌اند زآشوب[۱۲] صدای[۱۳] جرس ما
می نوش و میندیش درین کوچه که شبها
ساغر زده با محتسب آمد[۱۴] عسس ما

---

۱ - ن ۱۰ = دیده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریه
۲- ن ۲۹ = گرم و سرد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = گرم و تلخ
۳- ن ۳۵ = ز روی ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = ز بام
۴- ن ۸ = بر آید ؛ دیگر همه نسخ = بروید
۵- ن ۱۰، ۳۵، ۳۶ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = می
۶- ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نه نشیند ؛ ن ۸، ۲۹ = بنشیند
۷- ن ۳۵، ۳۶ = ز راه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹ = براه
۸- ن ۱۰، ۲۳، ۳۶ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = بس
۹- در این زمین غزل حکیم شفائی هم باید دید به این مطلع:
پروانه بود دست نشان مگسِ ما صد بار صف شعله شکستست خس ما
۱۰- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = صد شکر که ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ریاض = آری همه
۱۱- ن ۱۳ =
آن کعبه روانیم که در بادیهٔ راز خاموشی جاوید صدای جرس ما
در دیگر نسخ بطوریکه نوشته شد
۱۲- ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = آواز ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = آشوب
۱۳- ن ۱۷ = نوای ؛ دیگر همه نسخ = صدای
۱۴- ن ۲۹ = آید ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آمد

گل روید[۱] و خندد بگلستان[۲] و بگلشن[۳]
در[۴] باغ ارم نیست[۵] هوای[۶] قفس ما
در عرش نهیب ادبش باز[۷] ندارد
گاهی که شود[۸] گرم[۹] عنان فرس ما
بنشسته[۱۰] بذوقی که صد آشوب قیامت
از شهد غم او نرماند[۱۱] مگس ما
خاکستر[۱۲] پروانه طلبکار سموم است
ای باد مسیحا مفشان گل بخس ما
عرفی طلب کام روا نیست، وگر نه
دریای اثر موج زند از نفس ما

(۱۶)

بگاه جلوه از آن[۱۳] تافت روی زیبا را — که جان ز شرم بماند[۱۴] درآستین مارا
نظر بجان[۱۵] و دل آن پرغرورنگشاید[۱۶] — که سیر دیده نبیند متاع یغمارا

۱- ن ۸ = آید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = روید
۲- ن ۳۶ = ز ؛ ن ۵ و غیره = به
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = گلشن ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = گلبن
۴- ن ۱۷ = چون ؛ دیگر همه نسخ = در
۵- ن ۲۸، ۲۹ = هست ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیست
۶- ن ۳۶ = نشاط ؛ ن ۲۸ = بساط ؛ ن ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = هوای
۷ - ن ۱۷، ۲۸ = بار ندادند ؛ دیگر همه نسخ = باز ندارد
۸- ن ۸ = شوم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = شود
۹- ن ۱۷، ۲۳ = گرم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نرم
۱۰- ن ۲۳ = ننشست ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنشسته
۱۱- ن ۸ = او نرهاند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = او نرماند ؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۹ = او برماند ؛ ن ۱۷ = آخر نزند کس
۱۲- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۱۳- ن ۱۳ = ازو یافت ؛ ن ۲۳ = ازان یافت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض = ازان تافت
۱۴- ن ۸، ۹، ۱۴، ۱۱، ۲۸، ۳۶، ریاض = نماند ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = بماند ؛ ۳۵ = ندارد
۱۵- ن ۹، ۱۱ = بحال دل ؛ دیگر همه نسخ = بجان و دل
۱۶- ریاض = بگشاید ؛ دیگر همه نسخ = نگشاید

امید مغفرت[۱] این بس مراکه هم امروز ز مـن[۲] کشـید غـمت انـتقام فـردا را
باین جمال چو آیی برون ز معجر[۳] عشق ز کـام خـلق بـری[۴] لذّت تـماشارا
لبت به خنده[۵] مرا میکشد، چه بدبختم که داده خوی اجـل بـخت مـن مسیحارا
چو یوسفم گذرد در بهشت برصف[۶] حور نشان دهم بـه تـو هـر گـام صـد زلیـخارا
اگـر اجـازت عـرفی اشـاره فـرماید تـهی کـنم ز گـهر گـنج رمـز و ایـما را

(۱۷)

بـاز مـاتم نـو شـد ایـن جـان بـلا فـرسوده را
وه کـه از دل بـرکشید[۷] ایـن آه دردآلوده[۸] را
آفتاب حسـن او جـایی کـه گـردد پـرده سـوز[۹]
از تـماشا مست سـازد دیـدهٔ نگشـوده[۱۰] را
داستان عافیت سودی[۱۱] ندارد، هرزه چـند[۱۲]
رو، بـخاموشی فـروش[۱۳] ایـن قـصهٔ بـیهوده را
چون بروی مدعاساید[۱۴] کسی؟حیف‌است‌حیف
چـهره‌ای بـر آسـتان نـامرادی سـوده را

۱- ن ۹، ۱۱ = امید مغفرتت ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = امید مغفرت این
۲- ن ۹، ۱۱ = که می‌کشند غمت ؛ دیگر همه نسخ = زمین کشید غمت
۳- ن ۳۵ = زمعجز ؛ ن ۱، ۲ = به معجز ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = بمعجز
۴- ن ۱۰، ۲۸ = بری ؛ ن ۱۷ = برو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = برم
۵- ن ۲ = غمزه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = خنده
۶- ن ۲۹ = در صف حور ؛ ن ۱۰، ۲۸ = و حیف خورد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بر صف حور
۷ - ن ۱۷، ریاض = برکشد ؛ ن ۲۳ = چون کشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = برکشید
۸- ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ریاض = آه دردآلوده ؛ ن ۱، ۵ = آه دود آلوده ؛ ن ۳۵ = دود آه آلود
۹- ن ۸ = سود ؛ دیگر همه نسخ و ریاض = سوز
۱۰- ریاض = بگشوده ؛ در همه دواوین = نگشوده
۱۱- ن ۱۷ = سوزی ؛ ریاض و دیگر همه نسخ = سودی
۱۲- ن ۵، ۸ = هرزه خند ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = هرزه چند ؛ ن ۲۹، ۳۶ = هرزه حند؟
۱۳- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = فرست ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۶، ریاض = فروش
۱۴- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = ساید ؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ماند

مـــانمیدانـــیم شـــید، از بـــام دیـــر[۱] آویـــختیم
خـــــرقه‌ای از دود آتش‌خـــانه‌ها انـــــدوده را
عشقم از شـغل صـنم بـا اهـل دوزخ[۲] یـار کـرد
تـــا بـــه داغ مـــن بسـوزد مـردم آسـوده را
عـرفی از آلودگـی غـم نـیست، مـنشین نـاامـید
ابـــر رحـــمت دوست دارد دامـــن[۳]آلوده‌را[۴]

(۱۸)

هـــمه جـــویند بـــهشت و مـــن بـیباک[۵] آنـجا
کـــه فـــزایـــد[۶] المـــی بـــر دل صـدچاک آنـجا
ای بهشت از چمن و[۷] بـوی گـلت شـرمی بـاد
کـــه نـیاسود کســی بـیدل غـمناک[۸] آنـجا
کـــی دران بـــادیه مـانند[۹] قـدم[۱۰] سـوختگان
کـــه نـه بـا شـعله سـتیز و خس‌وخـاشاک آنـجا

۱- ن ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = از بام دیر آویختیم ؛ ن ۱، ۲۹ = از بام و بر آویختیم ؛ ن ۱۰ = اینک بدوزخ سوختیم ؛ ن ۲۸، ۳۶ = اینک بدوش انداختیم

۲- ن ۱،۱۰ = با اهل دوزخ یاد کرد ؛ ن ۲۹ = با اهل دوزخ بارکرد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = با اهل دوزخ یار کرد ؛ ن ۲۸ = دوزخ نازکرد

۳- ن ۲۳، ۲۹ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = دامن

۴- غزل شفائی هم درین زمین است باین مطلع :

خانه‌زاد اضطرابم جان دردآلود را　　خط آزادی نوشتم خاطر آسوده را

۵ - ن ۱۰، ۱۱، ۳۶ = غمناک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض = بیباک

۶- ن ۱۰ = فشاند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = فزاید

۷- ن ۸ = از چمن و بوی گلی شرمت ؛ ن ۱۰ = از چمن و بوی گلت شرمی ؛ ن ۱، ۲۳ = از چمن و کوی گلت شرمت ؛ ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = از چمن کوی گلی شرمت ؛ ن ۳۵ = از چمن بوی گلی شرمت

۸- ن ۱۰ = دمی بیدل و غمناک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = کسی بیدل و غمناک

۹- ن ۱۰ = ماند ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = مانند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = باشد

۱۰- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۹ = قدم سوختگان ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = قدم سوفتگان

جانب صید گهی[۱] میکشدم شوق، که‌نیست
سر آهوی حرم لایق فتراک آنجا
طلب خون شهیدان که کند از تو به حشر
تیغ کین گر کشد این غمزهٔ بیباک آنجا
طرفه رسمی متعارف شده در شهر وصال
که شمارند هنر شیوهٔ امساک آنجا
در مزاری که منم خفته، چو ماتم‌زدگان
غم و اندوه فشانند به سر خاک آنجا
ساقیا دفن کن از بعد هلاکم جایی
که بود بر سر[۲] من سایه فکن تاک آنجا
عرفی و میکده و می، من و بزمی که مدام
زهر چشم است بخاصیت تریاک آنجا

(۱۹)

تا خیالت کرده مشغول هم‌آغوشی مرا — باز می‌دارد[۳] ز افغان ذوق[۴] خاموشی مرا
صید آن صیاد بیمهرم که نازش[۵] تاابد — نیم بسمل دارد از تیغ فراموشی مرا
اضطراب[۶] شوق بیهوشی گدازد ورنه هست — هر نگاهت مایهٔ صدساله بیهوشی مرا
حوض کوثر یارب از آتش لبالب کن نه آب[۷] — گر نصیبی هست فردا زان قدح نوشی مرا
در لحد عرفی کفن سازم سیاه از دود دل — تا باهل حشر بنماید سیه پوشی مرا

۱- ن ۲۹ = کسی ؛ دیگر همه نسخ = گهی
۲- ن ۸، ۲۳، ۲۸، ۳۶، ریاض = که بود سایه فکن بر سر من ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ وغیره = که بود برسر من سایه فکن
۳- ن ۳۵ = می‌دارد فغان از ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، و غیره = میدارد ز افغان
۴- ن ۱۰ = رسم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = ذوق
۵- انیس = صیدش ؛ دیگر همه نسخ = نازش
۶- ن ۱۰ = اضطراب شوق را بیهوش دارد ارنه هست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = اضطراب ذوق بیهوشی گدازست ارنه هست ؛ ن ۳۶ = اضطراب شوق بیهوشی گدازد ورنه هست
۷- ن ۸، ۱۰ = نه آب ؛ ن ۳۶ = به آب ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = که من ؛ ن ۲۹ = نه ز آب

(۲۰)

بادا بشارت[۱] دل محنت شناس[۲] ما — کامد[۳] غمی بکندن[۴] شهر حواس[۵] ما

ای خوشدلی بسوز که دشت[۶] ملامت است — آرایش[۷] عنان دل بیهراس ما

ای عیش تلخ شو که زجام قبول عشق — مست تبسّم است لبِ التماسِ ما

ازبهر عقل نوحه گر ایمان ودین، که کو[۸] — آن شحنه‌ای که داشت ازین پیش پاس ما

ازشهر دل[۹] بلند شد افغان[۱۰] که حیف حیف — زین قصرهای عیش[۱۱] سلامت اساس ما

ای دل بریز بادهٔ عشرت که می‌دهند — لبریز کرده از پی اندوه کاس ما

ای[۱۲] جان بسوز جامهٔ راحت که میکنند[۱۳] — ازشعله تار و پود حریر لباس ما

عرفی ستم‌پذیری مابین که در ازل — میرفت بر زبان ملامت سپاس[۱۴] ما

(۲۱)

برآورم به دل و جان در سرایی را — که آورم بدرون وی[۱۵] آشنایی را

چو جان و دل همگی سدّ راه غیر[۱۶] کنم — بحیرتم که چه سازم نثار پایی را

۱- ن ۱۰ = بشارت ؛ ن ۸ = بشارت این ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = بشارت ای

۲- ن ۱۳ = سپاس ؛ دیگر نسخ = شناس

۳- ن ۱۰ = کاید ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کامد

۴- ن ۱۰ = بدیدن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکندن

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هراس ؛ ن ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = حواس

۶- ن ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دست ؛ ن ۱، ۲، ۸ = دشت

۷- ن ۱۰ = در آتش ؛ دیگر همه نسخ = آرایش

۸- ن ۳۵ = رفت ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = کو

۹- ن ۱، ۵، ۲۹ = خراب ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = بلند

۱۰- ن ۲۹ = افغان ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = افغان که

۱۱- ن ۱، ۵ = نیش ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیش

۱۳ - ن ۱۰، ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = جان

۱۳- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میکند ؛ ن ۱، ۲، ۸، و غیره = می‌کنند

۱۴- ن ۳۵ = شناس ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ = سپاس

۱۵ - ن ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وی ؛ ن ۱۰ = دل

۱۶- ن ۱۰ = عشق ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیر

برون[۱] کنم غم و بزم از طرب کنم لبریز — کـه میل نیست بـه بیگانه آشنایی را
عنان دهـم نـفس غـم‌شمار را بـر دوست — که نـیست حـوصلهٔ کـوه غـم صـبایی را
بگـــریه مست تـبسّم کـنم لبش آنگـه — بـرون دهـم[۲] جگـر آلوده مـاجرایـی را
چه آرزوست که عرفی بیان کند امروز[۳] — روان کـــنید بـتحصیل ایـن دعـایی را

(۲۲)

زاهـد بـرو از دیـر و بـجو[۴] راه حـرم را — آلوده بـه تـزویر مکـن بـیت صـنم را
منعم مکن اندیشه کزین شیوه چه[۵] زاید — از نعمت و زر حامله کن جیب شکـم را
بستیم[۶] لب و پای طلب نـیز شکستیم — از بـی‌طلبان مـژده دهـید اهـل کـرم را

(۲۳)

گر بود با دل[۷] سـر پـیوند گـیسوی تـرا — از چه می‌پوشد ز چشمم هر نفس روی ترا
میدهد طور تو ای بدخو گواهی کو مباش — جامهٔ خـونین بـمحشر کشـتهٔ خـوی تـرا
خاطرم از پرسش روز جزا هم جمع نیست — بسکه مـی‌بینند مـردم در مـیان روی تـرا
از تظلم بسکه کـردم دادخـواهـان را دلیـر — رشک صحرای قیامت سـاختم کـوی تـرا
وقت مردن چون سر عرفی گرفتی در کنار — کاش می‌غلطید و مـی‌بوسید زانـوی تـرا

۱- ن ۱ = برون غم است درون«از» طرب کنم لبریز ؛ ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره دیگر نسخ = بطوریکه نوشته شد.

۲- ن ۸، ۲۸، ۳۶ = دهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = برم

۳- ن ۲، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = یاران ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = امروز

۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = مجو ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بجو

۵- ن ۳۵ = که ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = چه

۶- در نسخهٔ هشتم اشعار زیر که یکی از آنها در قصیده‌ای هم یافته می‌شود اضافه برین اشعار هست. درین ضمن غزل دیگر در همین زمین بر صفحات آینده دیده می‌شود.

نـوبت بـمن افـتاد بگـویید کـه دوران — آرایشـــی از نـو بکـند مسـند جـم را
در بحث دل و عشق تصرف نتوان کـرد — در خون کشد این مسئله برهان حکم را

۷- ن ۲۳ = پیوند با دل مشک ؛ دیگر همه نسخ = با دل سر پیوند

(۲۴)

از حیات این یک نفس[۱] دارم، برافکن پرده را
شربت دیداربخش این جان بلب آورده‌را
چون بجورت خو گرفتم مهرکمترکن که نیست
لذّت از شهد وفا زهر ستم پرورده را
باز چشمم خون فشان شد زان[۲] نگاه گرم، آه
چون تسلّی سازم‌این شیون[۳] بیاد[۴] آورده را
گر بگویم لذّت زخمی که بر جانم[۵] زدی
خون بجوش آید ز غیرت صید[۶] بسمل کرده‌را
وه چه رحمت این بهل عرفی که ریزم[۷] خون خود
زندگانی تلخ باشد زهر حسرت خورده‌را

(۲۵)

یکی[۸] مغبچه می‌نوش بباز[۹] ایمان را
تا یکی پیش بری بدعت[۱۰] شیّادان را[۱۱]؟

---

۱ - ن ۱۰ = امید دارم ؛ ن ۲، ۵، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این یک نفس دارم
۲- ن ۳۵ = از نگاه گرم آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹ = زان نگاه گرم آه ؛ ن ۲۸ = کرد آن نگاه گرم را ؛ ن ۱۰، ۳۶ = کرد آن نگاه گرم آه
۳- ن ۱۰ = شیوه ؛ دیگر همه نسخ = شیون
۴- ن ۲۳ = نهاد ؛ ن ۱، ۲، ۵، وغیره = بیاد
۵- بهار عجم = بر جان خورده‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶،وغیره = بر جانم زدی
۶- ن ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = صید ؛ بهار عجم = مرغ
۷- ن ۱، ۵ = بریزم ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، مخزن، ریاض = که ریزم
۸ - ن ۹، ۲۸ = تا یکی ؛ ن ۳، ۸، ۳۵، ۳۶، ۵،وغیره = با یکی
۹- ن ۹، ۱۱ = بیار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = بباز
۱۰- ن ۹، ۱۱ = بری ملعهٔ شادروانرا ؛ ن ۳۶ = بری بدعت شادروانرا ، ن ۲۸ = بری بدعت صیّادان را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۴، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = بری بدعت شیّادانرا
۱۱- در نسخه سوم این مطلع بطور زیر یافته شد:
ورعت کوه ره آمد، بشکافم آنرا با یکی مغبچه می‌نوش و بباز ایمانرا

این مزاریست که صد چون تو دران[۱] مدفونست
که تو امروز بران[۲] طرح کنی ایوان را
جمله در کشتی نوح‌اند[۳] حریفان در خواب
ورنه هرگز ننشانید قضا طوفان را
بحث در[۴] ردّ و قبول بت ترسابچه است
ورنه از کفر زبونی نبود[۵] ایمان را
چون اثر در تو کند عشق که اعجاز[۶] مسیح
مرده را جان دهد آدم نکند حیوان را
همنشین[۷] پر حذر و من غم دل گویم باز
زهر در کاسه و تکلیف کنم مهمان را
جنس دین[۸] را چه کساد آمده عرفی در پیش
که بجز مرده ز حافظ نخرد قرآن را

(۲۶)

ندادی اذن منزل ساختن گر لطف شاه اینجا
مرا کی حدّ آن بودی که سازم جایگاه اینجا
ازان در زیر ایوان شه این منزل بنا کردم
که باشد بر سر من سایهٔ لطف[۹] اله اینجا

۱- ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دران ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = درو
۲- ن ۱۰ = تا که امروز دران ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که تو امروز بران ؛ ن ۲، ۹، ۱۱ و دیگر نسخ = که تو امروز براو
۳- ن ۱۰، ریاض = توحید حریفان ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نوحند حریفان ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = نوحند و خریفان
۴- ن ۸، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۵، ۲۳، ۲۹ = ما ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸ = با
۵- ن ۱۰ = نشود ؛ دیگر همه نسخ = نبود
۶- ن ۳ = انفاس ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۰ وغیره = اعجاز
۷- این بیت فقط در نسخهٔ سوم یافته شد.
۸- ن ۱، ۲۹، ۳۵ = جان را ؛ ن ۲۸ = دنیا ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۳۶ = دین را
۹- ن ۵، ۳۵ = سایهٔ لطف تو شاه ؛ ن ۱۰، ۳۶ = سایهٔ ایوان شاه ؛ ن ۱، ۲، ۵، (حاشیه)، ۸ = سایهٔ لطف الهٰ

زمین و آسمان گر دشمنم باشد چه غم دارم
که دارد قرب شاهم[۱] از حوادث در پناه اینجا

چوگرد[۲] مقدم شه زیب دامانم شود، دانی
که دامان را رسد صد ناز بر طرف کلاه اینجا

اگر نه گاهی اینجا سایهٔ شاه جهان[۳] افتد
عجب دارم که افتد پرتو خورشید و ماه اینجا

خدایا[۴] این[۵] عمارت را پسندد شاه تا خواهم[۶]
بتقریب صله آزادی اهل گناه اینجا

بیا ای حاسد ظلمت سرشت اینجا مصفّا[۷] شو
که یابد[۸] جوهر آیینه دلهای سیاه اینجا

کجا باغ ارم را لطف این منظر[۹] شود[۱۰] حاصل
که میروید زفیض قرب شه گلهای جاه اینجا

چه باشد جان، بپایش گوهر اخلاص میریزم[۱۱]
کسی خواهم[۱۲] بیارد مژده کامد پادشاه اینجا

خدارا ای مصوّر صورت شه را رقم فرما
که هر گه در حرم باشد بسازم سجده‌گاه اینجا

۱- ن ۱۰ = آنم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = شاهم
۲- این بیت فقط در نسخ هشتم و دهم و سی وپنجم و سی وششم یافته شد.
۳- ن ۱۰، ۳۶ = شه فیض بخش افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = شاه جهان افتد
۴- ن ۸ = خدارا ؛ ن ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۶، و غیره = خدایا
۵- ن ۵، ۲۹، ۳۶ = کاین ؛ دیگر نسخ = این
۶- ن ۳۵ = می‌خواهم ؛ ن ۱، ۸، ۳۶ = تا خواهم
۷ - ن ۲۳ = صفا بنگر ؛ ن ۲، ۲۹ = صفا ده شو ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = مصفّا شو
۸- ن ۲، ۸، ۲۹ = که نبود جوهر آیینهٔ دلها ؛ ن ۱۰ = که یابد صیقل آیینهٔ دلهای ؛ ن ۲۳، ۳۵، ۳۶ = که یابد جوهر آیینهٔ دلهای
۹ - ن ۲، ۱۴ = منزل ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = منظر
۱۰- ن ۲، ۱۲ = بود ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شود
۱۱- ن ۱۰ = افشاندن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میریزم
۱۲- ن ۱۰، ۳۶ = کسی خواهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کسی باشد

تـماشا گـر[۱] بـقدر حسـن مـنظر مـیکنی عـرفی
نگـاهی جـانب فـردوس دارد صـد نگـاه ایـنجا

(۲۷)

به‌بزم[۲] وصف آن گل خـوش بـود سـاغر کشـیدنها
بـــرویش دیـــدن و مسـتانه پـیراهـن دریـدنها
نگـــویم بـــیگنه خـــونم مـریز، امّـا بـیاد آور
پس از خـــونریزی مـن از تأسـف لب گـزیدنها
نسـازد از خـدنگ دیگـرم[۳] بسـمل چـومیدانـد[۴]
کـه نـاوک خـوردهٔ[۵] او را بـود ذوق[۶] از تـپیدنها
چو جان دادی بدردش زنده باش ایدل که در محشر
نـــباشد مـــانع نـــظّاره شـــرم آرمـــیدنها
حدیث دوستان بـاد[۷] است در گـوشم دگـر عـرفی
چـه آرد بـر سـرم بـا ایـن نـصیحت نـاشنیدنها

(۲۸)

که[۸] بی‌شرمانه از من گوید ایـن پـیغام راحت را
که یکـچندی بـرنج از مـا و بشکـن عـهد الفت را
چـه دانـد کـام شـهدآلود غـفلت پـیشگان تـلخی
بـلی ! بـاید چشـانیدن بـما زهـر نـدامت را

۱- ن ۱۰ = تماشا را بقدری ؛ ن ۲، ۸، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = تماشاگر بقدری
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۷ - ن ۵ = دیگری ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵،نفایس = دیگرم
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = نمیداند ؛ ن ۸ = چو میداند ؛ نفایس = که میداند
۵- ن ۱۷، ۳۵ = خوارهٔ ؛ نفایس = خوردهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خوار
۶- ن ۱، ۵، ۸ = ذوقی از طپیدنها؛ ن ۱۷، ۳۵ = ذوق از تپیدنها ؛ نفایس = ذوق تپیدنها
۷ - ن ۱ = یاد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷،۳۵ = باد
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

بریز ای دل متاع راحت و فریاد کن[۱] کاینک
بگیرد هر که میخواهد، بهل کردیم قیمت را
حرامم باد ذوق عشق اگر تا جان و دل باشد
بلب دندان فشارم یا گزم[۲] انگشت حسرت[۳] را
زنند از ذوق ارواح شهیدان غوطه‌ها در خون
چه خوش مرغابیان هستند دریای محبّت را
چو عرفی با خیال آن صنم خوش عشرتی دارم
برو جای دگر ای غم فروچین طرح صحبت را

(۲۹)

اگر[۴] حجاب نبندد لب تمنّا را — دگر عنان ندهم شوق بی‌محابا را
اگر ز طور دلم شعله‌ای بلند شود — ز راه طور بتابد عنان موسی را
بعهد او ز که جویم علاج تلخی کام — که زهر میچکد از شهد لب مسیحا را
مده بصبر فریبم که در محلّهٔ ما — بعافیت نخرد کس دل شکیبا را
بدفع طعنه کسی[۵] دوست را نموده به غیر — حرام باد می دوستی زلیخا را

(۳۰)

بعد[۶] هزار سال اگر جلوه کند بخاک ما — تازه شود بکام او چاشنی هلاک ما
جان غم او گرفت و گشت از بر ما کناره جو — تا نکشد بعشق او منّت اشتراک ما
داشت دل تو گه گهی میل مروّت[۷] ای فلک — اینهمه بی اثر مهل نالهٔ دردناک ما[۸]

۱- ن ۵، ۸، ۱۷ = کن ؛ ن ۱ = کش ؛ ن ۳۵ = زن
۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = یاگزم ؛ بهار عجم = می‌گزم
۳- ن ۱، ۸ = حیرت ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، بهار عجم = حسرت.
۴ - این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. غزلی از حکیم شفائی هم درین زمینه است.
۵- در تمام نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ "کسی" هست
۶- این غزل هم فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ هست
۷- ن ۱، ۵، ۸ = مرادت ؛ ن ۱۷، ۳۵، بهار عجم = مروّت
۸- بهارعجم = را

کشتهٔ حسرتیم ما بهر نشانه[۱] همنشین — بر سر نعش ما فکن جامهٔ چاک چاک ما[۲]
عرفی اگر نظر کنی از ره معرفت، بود — حبل متین اهل دل[۳] دامن دلق چاک ما

(۳۱)

تا چند بی تو زهر شود می بکام ما — بوسی نگیرد از لب لعل تو جام ما
هرگز[۴] نیافتیم رسولی که بی‌حسد — در گوش چون تویی نرساند پیام ما
بنشین و خون دختر رز را حلال[۵] کن[۶] — تر کن لب فرشته ز آب حرام ما
زانرو[۷] که بی‌گنه دل مامیگزی،[۸] ملک[۹] — صد جا بنامهٔ تو نوشته‌ست نام ما
در خلوتی که دختر رز نیست عیش نیست — داغ است شیخ شهر زعیش مدام ما
بیطالعیم ورنه درین طرفه صیدگاه — در[۱۰] راه مرغ رام فتاده‌ست دام ما
صبح گدا و شاه ز خورشید روشن است — گر قادری، ببخش چراغی بشام ما
ما را بکام خویش بدید و دلش بسوخت — دشمن که هیچگاه مبادا به کام ما
مردیم و جاودانه غم ناگزیر دوست — گوید بروزگار دلیل دوام ما
ما[۱۱] ملک سلطنت بگدایی گرفته‌ایم — تا[۱۲] سایهٔ همای بود جغد بام ما

۱- ن ۱۷، ۳۵ = نشانه ؛ ن ۸ = نشان
۲- این شعر فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دین ؛ ن ۱، ۵ = دل
۴ - ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هرگز نیافتیم رسولی ؛ ن ۳، ۱۱، ۲۳، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۶، ریاض، مخزن = در روزگار نیست رسولی
۵ - ن ۸ = خلاص ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حلال
۶- ن ۲، ۱۲ = دان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کن
۷- ن ۱، ۳۵ = زانگه ؛ ن ۲۳ = زانرو ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = زان دم
۸- ن ۳، ۳۶ = می‌گزی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = بنگری
۹- ن ۱۲ = به‌تنگ ؛ ن ۱، ۳، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = ملک ؛ ن ۵ = فلک ؛ ن ۲ = به‌ننگ ؛ ن ۲۹ = زننگ
۱۰- ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = در رهگذر مرغ فتاداست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = در راه مرغ رام فتاداست
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۳، ۳۶ یافته شد. در نسخ ۲، ۸، ۱۲، ۲۳ این طور زیر دیده شد:
برویم جاودانه غم ناگزیر دوست — تا سایهٔ همای بود جغد بام ما
و در نسخهٔ هشتم شعر ما بعد باین طور یافته شد
تا ملک سلطنت بگدایی گرفته‌اند — گوید بروزگار دلیلی دوام ما
۱۲- ن ۸ = تا ؛ دیگر همه نسخ = ما

عرفی بجور پیر مغان همتی، اگر گویی جواب حافظ شیرین کلام ما[۱]

(۳۲)

قسمت[۲] چو خواهش آموخت درویش و پادشارا
این[۳] مایهٔ فنا جست، وان[۴] سایهٔ همارا
اینک دعا روان[۵] شد ای آه درد پیوند
در جلوه‌گاه تأثیر بیشی بود[۶] دعارا
ای سرمهٔ سعادت، وی توتیای رحمت
بیهوده چند گیرم جام جهان نمارا
معشوق در بهشت است عاشق بدوزخ امّا
بیگانگی[۷] محالست دلهای آشنارا
من جاهلم، نیارم از خوب و زشت دم زد
هر کس[۸] دلیل دارد ملزم کند شمارا
گر در قیامتت هست این ناز[۹] عالم آشوب
خوش آفتی‌است[۱۰] در پیش هنگامهٔ جزارا
شکر جفای معشوق[۱۱] در ذمتم[۱۲] بماناد
گر با وفا[۱۳] بسنجم[۱۴] کیفیت جفارا

۱- ن ۱، ۲، ۸، ۳۵ = تا ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = با ؛ ن ۳۶(حاشیه) = همسایهٔ

۲- این غزل در جواب غزل معروف حافظ است.نظیری هم درین زمین غزلی خوب گفته باین مطلع:
مستی ربوده از کف هستی زمام ما مطرب نمیدهد خبری از مقام ما

۳- ن ۸ = این نامهٔ فنا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = این مایهٔ فنا ؛ ن ۱۰ = آن آفتاب حسنت این سایهٔ هما را

۴- ن ۱، ۵ = وان ؛ ن ۲۸ = وین ؛ ن ۱۷، ۳۵ = آن ؛ ن ۳، ۸، ۳۶ = این

۵- ن ۱، ۳، ۳۶ = روان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = روا

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بود ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۳، ۳۶ = مده

۷- ن ۳، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = نتوان زهم جدا گفت ؛ دیگر همه نسخ = بیگانگی محال است

۸- ن ۱۰ = هر کس دلیل دارد ملزم کند شمارا ؛ ن ۱،۲،۳،۵،۸،۱۷،۲۸،۳۵،۳۶= گر تو دلیل داری الزام ده قضا را

۹- ن ۱،۵ ای‌یار ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = این ناز

۱۰- ن ۳۵ = آتشیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، = آفتیست

۱۱- ن ۳ = جانان ؛ دیگر همه نسخ = معشوق

۱۲- ن ۱۰ = قربتم ؛ دیگر همه نسخ = ذمّتم

۱۳- ن ۱۰، ۲۸ = جفا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = وفا

۱۴- ن ۸ = نه‌سنجم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ وغیره = بسنجم

بـد دشـمنست عـرفی بـا وی مـورز خـصمی
بسـیار خـصم کشـته‌ست از خـجلت مـدارا

(۳۳)

دردی[۱] از غـمزهٔ بـیمهر تـو در دل جـان را — کـه بـرو رشک بـود خـاصیّت درمـان را
ای که گفتی چکنم کز دل تـوخون بـچکد[۲] — بـا فـلان گـوی کـه بـر هـم نـزند مـژگان را
غم مخور گر بتو سلطان ننشست ای درویش — آیـد آن روز کـه هـمخوابـه شـوی سـلطان را
جـان بـباد از غـم بـیفایده دادن سـهل است — گـرتوانـی تـو نگـه داشـتنی کـن جـان را
عرفی امشب شب وصل است مـدارا تـا کـی — کـه شـبستان تـو شـرمنده کـند طـوفان را

(۳۴)

مـدّتی[۳] شـد کـز لبـاس درد عـریانم چـرا — دست بـیدادی نـمیگیرد گـریبانم چـرا
هر قدم[۴] صد جا بـه راه کـعبهٔ کـویش، دگـر — از گـرانـباری امـید نـیستی مـانم چـرا
شـوق تـا دامـن گـریبانم بـدرّد چـاک‌چـاک — مـحرم رازی نـمیدوزد گـریبانم چـرا
درد عشـقت[۵] در تـمنای هـلاک خـویشتن — تا سحر هر شب نمیسازد[۶] خداخوانـم چـرا
بعد ازین عرفی مرا هست آدمی خواندن غلط — من کـه عـاشق نـیستم خـوانـند انسـانم چـرا

(۳۵)

بس که[۷] بود بدرد و غم عشق تو رهنمون‌مرا — زمـزمهٔ طـرب کـند سـوز غـمت فـزون مـرا
گر نـبود گـل و سـمن در تـه خـوابگـاه مـن — بس بود این کـه افکـند غـمزهٔ او بـخون مـرا

۱- این غزل که در زمین حافظ است فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۵، ۸، ۱۷، نفایس = بچکد ؛ ن ۳۵ = نچکد
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد.
۴- ن ۵ = صد ؛ ن ۱، ۱۷، ۸، ۳۵ = هر
۵- ن ۸ = عشقت ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = عشقش ؛ ن ۱ = عشق
۶- ن ۱۷ = همسازد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نمیسازد
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

بس کـه بـود بسوی غـم مـیل دل بـلاطلب نشأه فـزای غـم بـود بـادهٔ لاله‌گـون مـرا

(۳۶)

اگر[۱] آسایش دل خـواهـم از درد تـو خـون بـادا
وگرخاری زدل بیرون کـنم[۲]، در جـان درون بـادا
نخواهم جرعهٔ کامی کـه صـدچشمش بـود درپـی
بکـــام دشـمنان جـام مـرادم سـرنگون بـادا
ترّحم[۳] می‌کنم بر ناصح و بـرخـویش مـی‌گویم
که چون من در کمند چون تو بی‌رحمی زبون بادا
دریغ از[۴] یکدم آسایش ز دردت[۵]، ده غلط گفتم
مـعاذالله چـه آسـایش، دلم از درد خـون بـادا
چـو از کـام تـو بـرگردیده عـرفی مـاه مـن دایـم
عـنان کـام دل در دست بـخت واژگـون بـادا[۶]

(۳۷)

ای باغ[۷] تو رنگین چـمن از خـون دل مـا آشـــفتگی زلف تـــو مـــجنون دل مـا
از تـــربیت شـمع رخت آیـنه زاری‌است در انـــجمن وصـل تـو بـیرون دل مـا
فـارغ شـود از تشـنگی خـون دو عـالم گـر غـمزهٔ شـوخت بـچشد خـون دل مـا

۱- این غزل هم فقط در پنج نسخهٔ مذکور یافت شد.
۲- ۱۷ = کشم ؛ دیگر نسخ = کنم
۳- ن ۱۷ = ترحّم می‌کنم بر ناصح و بر خویش میگویم ؛ ن ۱، ۵ = ترحّم می‌کنم بر ناصح خود طفل خودرای
۴- ن ۱ = ار ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از
۵- ن ۱ = در دم وه ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = دردت وه ؛ ن ۳۵ = ز درد و وه
۶- اشعار سوم و پنجم در نسخ ۸، ۳۵ نیافته شد
۷- این سه شعر غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

(۳۸)

فـارغیم ای عـاملان[۱] شـهر ز احسـان شـما
کشت و کـار مـا نـمیگنجد[۲] بـمیزان شـما

رندیم ای مـیر[۳] دیـوان جـزا[۴] ثـابت مکـن[۵]
مـن صـبوحی کـرده مـی‌آیم بـدیوان شـما

نـیست غـم ز آلودگـی ای سـالکان راه عشـق
دست کـوثر مـیفشاند گـرد دامـان[۶] شـما

آفـتاب مـا طـلوع از مشـرق[۷] یـثرب نـمود
فـارغم ای مـصریان از مـاه کـنعان شـما

رفـته‌رفته کـار خـود مـی‌ساختم نـاپایدار
گـر نـه گشـتی دسـتگیرم فـیض احسـان شـما

شب گذشت و جام می لب تر نکرد،[۸] ای زاهدان
مـجلس رنـدان نـدارد طـاقت شأن شـما

دست عدل ای سینه‌ریشان گر نبخشد[۹] مرهمی
طاق کسری بشکند[۱۰] چـاک[۱۱] گـریبان شـما

۱- ن ۱،۵ = عاملان شهر ؛ ن ۸ = عالمان شهر ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = عاملان حشر
۲- ن ۱۰ = ارزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گنجد
۳- ن ۱۰ = پیر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = میر
۴- ن ۱۰ = دیوان قضا ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۶ = دیوان جزا
۵- ن ۲۸ = کنی ؛ دیگر همه نسخ = مکن
۶- ن ۹، ۱۱ = ایوان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دامان
۷- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = مشرق یثرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جانب یثرب
۸- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لب تر نکرد ای زاهدان ؛ ن ۵، ۱، ۲۸ = لب تر نکردی زاهدان ؛ ن ۹، ۱۱ = لب تر نه کردی زاهدا
۹- ن ۱، ۸ = نه‌بخشد ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ببخشد
۱۰- ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بشکند ؛ ن ۹، ۱۱ = میکند ؛ ن ۱ = نشکند
۱۱- ن ۱۷ = خاک ؛ دیگر همه نسخ چاک

عرض مال ای منعمان برمیکشان بی صرفگیست[۱]
خـرج یک بـزم شـراب مـاست سـامان شـما

از تبسّم بر لب[۲] ای خوبان چـرا مـنّت نـهید[۳]
این ملاحت[۴] با نـمک هست از نـمکدان شـما

سوخت عرفی از حجاب ای ناکسان کوی عشـق
شـرم حـرمت بـر نـتابد روی مـهمان شـما

(۳۹)

هـرگز[۵] آرایش صـورت نـبود پـیشهٔ مـا
صـله از غـمزهٔ شـیرین طـلبد تـیشهٔ مـا[۶]

عشـق مـی‌آمد و شـیران جـهان مـی‌گفتند
کاین سـمومیست کـه آتش زده در بـیشهٔ مـا

قوت بازوی عشق است که صد ره[۷] سوزیم
از رگ و ریشـهٔ فـردوس کشـد ریشـهٔ مـا

گوهر[۸] وذرّه وخورشید مگر[۹] نتوان تافت[۱۰]
بـه کـه در پـردهٔ حـیرت شـود انـدیشهٔ مـا

نـفع غـم‌پیشگی از مـا طـلبیدی عـرفی
فـرصتی بـاد کـه بـنیاد کـنی پـیشهٔ مـا[۱۱]

(۴۰)

بخون[۱۲] ما زده غم پنجه در شکنجهٔ مـا
عجب‌تر آنکه چکد خون غـم زپـنجهٔ مـا

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بی صرفگیست ؛ ن ۹، ۱۱ = بی‌حرمتیست ؛ ن ۲۸ = بر میگشای خرقه را ؛ ن ۸، ۱۰ = بی‌صرفه گشت

۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = برلب ای خوبان ؛ ن ۲۸، ۳۶ = برلب خوبان ؛ ن ۹،۱۱ = برسرخوبان

۳- ن ۲۸ = نهد ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵ = نهند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = نهید

۴- ن ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = ملاحت با نمک هست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ملاحتها نمک بست

۵ - ن ۱۰ = ای‌که ؛ ن ۲۸، ۳۶ = هرگز

۶- غزل دیگری درین زمین بر نمره (۷) نوشته شده است. درین زمین نظیری هم غزلی خوب گفته باین مطلع

ببریدن نرود ذوق تو ز انـدیشهٔ مـا
سالها پنجه بهم داده رگ و ریشهٔ ما

۷- ن ۱۰، ۲۸ = صد ره سوزیم ؛ ن ۳۶ = سد ره شویم

۸- ن ۲۸، ۳۶ = گوهر ذرهٔ خورشید ؛ ن ۱۰ = گوهر و ذره و خورشید

۹- ن ۱۰ = بگو ؛ ن ۳۶ = نکو ؛ ن ۲۸ = مگر

۱۰- ن ۱۰، ۳۶ = یافت ؛ ن ۲۸ = تافت

۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱۰، ۲۸، ۳۶ یافته شد و مفهوم بیشتر اشعارش روشن نمی‌نماید.

۱۲- این غزل فقط در نسخ ۱۰، ۳۶ یافته شد و مفهوم بیشتر اشعارش واضح نمی‌شود

اگر نه چین[۱] جبین افکند حمایت عشق — به آسمان بگذارد زمین شکنجهٔ[۲] ما
زمومیایی تسلیم نو امید مباد — شکسته خاطری از روزگار رنجهٔ[۳] ما
چو نقدهای تو از گنج معنوی عرفی — برون نیامده[۴] نارفته شیخ[۵] گنجهٔ ما

(۴۱)

امید عیش[۶] کجا و دل خراب کجا — هوای[۷] باغ کجا طایر کباب کجا
به‌می نشاط جوانی بدست نتوان کرد — سرور باده کجا نشأهٔ‌شباب کجا
بدون کلبهٔ رندان کجاست خلوت شیخ — حریم کعبه کجا مجلس شراب کجا
بلای دیده ودل را ز پی شتابانم — کسی نگویدم[۸] ای‌خانمان خراب کجا
بلند همتی ذرّهٔ[۹] داغ می کندم — وگرنه ذرّه کجا، مهر آفتاب کجا
نوای عشق ابد می‌سرود عرفی دوش — کجاست مطرب و آهنگ این رباب کجا

(۴۲)

کارگاه عقل و دین ویران شد از تعمیر ما
خار و گل در آتش است از خامی تخمیر[۱۰] ما
شوخ طبعان را نباشد کنج خلوت فیض بخش
سبحه[۱۱] در بازی گه طفلان شمارد پیر ما

---

۱ - ن ۱۰ = اگر جبین حسین افکند ؛ ن ۳۶ = اگر نه چین جبین افکند
۲- ن ۱۰ = نه آنچنان بگذارد زمین شکنجهٔ ما ؛ ن ۳۶ = بآسمان بگذارد زمین شکنجهٔ ما
۳- ن ۱۰ = خسته ؛ ن ۳۶ = رنجهٔ
۴- ن ۱۰ = نا ؛ ن ۳۶ = تا
۵- ن ۱۰ = هیچ ؛ ن ۳۶ = شیخ
۶- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = امید عیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = امید عشق
۷- ن ۱۰ = نوای زاغ کجا و پر کباب کجا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هوای باغ کجا و طایر کباب کجا
۸- ن ۱۷، ۳۶ = گوید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۹ = گویدم
۹- ن ۱۰ = بلند همّتی از ره وداع می‌کندم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ و غیره = بلند همّتی ذره داغ می‌کندم
۱۰- ن ۱ = تخمیر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تدبیر
۱۱ - ن ۱ = سبحه را ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سبحه در

صد هزاران صورت است امّا همه تمثال دوست
غیر یک صورت نسازد خامهٔ تصویر ما
شاهد تقصیر ما گر دل رباید دور نیست
کلک رحمت میگشاید چهرهٔ تقصیر ما
ای که دایم چهرهٔ[۱] مقصود می‌بینی بخواب
سربالین کی نهی گر بشنوی تعبیر ما[۲]

(۴۳)

ای[۳] لاله زار حسن تو فردوس باغها — اندیشهٔ وصال تو عطر دماغها
زنهار چون پیاله دهی رو شگفته دار — تا سلسبیل خون نشود در ایاغها
آوارگی نتیجهٔ شوقست، ور نه من — از رهبران گمشده دارم سراغها
دیوانگان بادیه میرند بیشتر — سودائیان بوی[۴] تو در کنج باغها
زنهار یک نگه[۵] بغلط سوی ما فگن[۶] — کز گوشه‌های چشم تو داریم داغها
گر گم شود فروغ نظر بازی از جهان — روشن کنم ز دیدهٔ عرفی چراغها

(۴۴)

از نو نوشت[۷] و داد دل آرمیده را — غمنامه‌های شسته[۸] و صد ره دریده را
شادم که در تپیدن خاصی مکنده‌ام — هر ذرّه از وجود دل آرمیده را

۱- ن ۱، ۵ = چهره ؛ ن ۳، ۳۶ = شاهد
۲- این هر دو غزلیّات در جواب غزلیّات حافظ‌اند
۳- غزل حکیم شفائی هم درین زمین هست با این مطلع:
ای در دلم زگرمی خون تو داغها — وان داغها بزم محبّت چراغها
۴ - ن ۲۸ = موی ؛ ن ۱۰ = کوی ؛ ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = بوی
۵- ن ۱ = نگاه غلط ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نگه بغلط
۶- ن ۱۰، ۲۸ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مگن
۷- ن ۱، ۸، ۱۶ = از تو نوشت و داد ؛ ن ۵ = از نو نوشته داد ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = از نو نوشت و داد
۸- ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = سینهٔ ؛ ن ۱۷ = کهنهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شستهٔ

آلماس ریزه کس نخرد در دیار عشق — کانجا بتوتیا نبود صلح دیده را
آورده‌ام بکف سرزلفی که بردلم — شب کرده صبح عافیت نادمیده را
تأثیر[۱] حسن دوست ندارد خیال دوست — آب دگر بود ثمر نامکیده را
عرفی بزیر تیغ مشو مضطرب، که هست — اجری دگر شهید بخون در تپیده[۲] را

(۴۵)

از نالهٔ شبانه اثر برده‌ایم ما — ناموس گریه‌های سحر برده‌ایم ما
باد مراد اگر نوزد دمبدم چه باک — کشتی ز موج فتنه[۳] بدر برده‌ایم ما
راهی که خضرداشت‌زسر[۴]چشمه‌دوربود — لب تشنگی ز راه دگر برده‌ایم ما
سود متاع ما چه بود کز دیار عمر[۵] — مژگان[۶] خشک و دامن[۷] تر برده‌ایم ما
سرمای عافیت نشناسیم کز ازل — در گرم[۸] سیر عشق بسر برده‌ایم ما
محمود[۹] اگر هما بدر عشق برده بود — پروانه‌های سوخته پر برده‌ایم ما
خامی نرفت عرفی و گشتیم بحر و بر — بنشین که آبروی سفر برده‌ایم ما

(۴۶)

تا تیز کرده‌ای به‌سیاست نگاه را — صد منّت است بر دل عاشق گناه را
از گفتگوی سرد دم گرم بهتر است — هر چند دلگشای نیابیم[۱۰] آه را
از ناز کرد حفظ نگاهی که ذوق آن — دارد حرام چاشنیِ صد نگاه را

۱- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد.
۲- شفائی هم در این زمین غزلی خوب گفته باین مطلع:
شادی بلاست جان بغم آرمیده را — خوش راحت است روی فراغت ندیده را
۳- ن ۸ = فتنه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خیز
۴ - ن ۲۹ = بسر ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = زسر
۵- ن ۶ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = عمر
۶- ن ۲۳ = دامان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مژگان
۷- ن ۲۳ = دیدهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دامن
۸- ن ۱۰ = گرم و سرد عشق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = گرم سیر عشق
۹- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۱۰ - ن ۵، = ۱۷ = بیابیم ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = نیابیم

ای روی غم سیاه که از شرم گریه‌ام[۱] بر پشت پای دوخته چشم سیاه را
تلخی بعیش او نرساند ملال من از ماتم گدا چه زیان عید شاه را
فردا بخلق تا بنمایم عطای دوست ثابت کنم بخویش دو عالم[۲] گناه را
هر گه رهم فتاد بصحرای معرفت[۳] با برق در معامله دیدم گیاه را
عرفی طمع مدار مدارا[۴] ز خوی دوست در دل نگاه دار سراسیمه آه را

(۴۷)

هردم زند هوس به چراغ دگر مرا رسوا کند ز[۵] شکوهٔ داغ دگر مرا
گو بوی گل بسوز دماغم که داده‌اند[۶] از بهر بوی دوست دماغ دگر مرا
مشتاق شمع طورم و هردم هجوم[۷] شوق آلوده میکند بچراغ دگر مرا
هر محرمی که می‌کنم از وی سراغ دوست محتاج میکند بسراغ دگر مرا
عرفی نوا مجو که حریفان نه‌بلبلند هردم مکش[۸] بنغمه زاغ دگر مرا

(۴۸)

دادم بچشم او دل اندوه پیشه را غافل که مست می‌شکند زود شیشه را
ای مدعی مکوش[۹] که محکم گرفته است عشق همیشه دامن حسن همیشه را
در بیستون بصورت شیرین نگاه کن تا حسن[۱۰] چون بسنگ فرو برده ریشه را

۱- ن ۱۰ = دیده‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶، ریاض = گریه‌ام
۲- ن ۱، ۵ = بخویش و بعالم ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۳۶ = بخویش دو عالم
۳- ن ۱۰ = عافیت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = معرفت
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = عرفی طمع مدار مدار از خوی دوست ؛ ن ۲، ۲۳، ۲۹ = عرفی طمع مدار مدار از خلق دوست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عرفی مکن فغان که عزیز است کوی دوست ؛ ن ۶ = عرفی طمع مدار مروت ز خوی دوست ؛ مخزن = عزفی طمع مدار مدار آرزوی دوست ؛ ن ۳۵ = عرفی مکن فغان که غریب است خوی دوست.
۵ - ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = به ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۲۳، ۳۶ = ز
۶- ن ۵ = دیده‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = داده‌اند
۷- ن ۲۳ = سموم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = هجوم
۸ - ن ۳۵، ۳۶ = بکش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = مکش
۹- ن ۳، ۶، ۹، ۲۹، ریاض = مکوش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بکوش
۱۰- ن ۹، ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، مخزن، ریاض = حسن

فرهاد را چه ذوق که او با وجود دل　　در کار نقش[۱] سنگ کند زخم تیشه را
عرفی ببین فسردگی کشت ماهتاب　　امشب که در بغل ننهادیم شیشه را

(۴۹)

گرفتم این که[۲] شب در خواب کردم[۳] پاسبانش را
ادب کی میگذارد تا ببوسم آستانش را
صبا از کوی لیلی گر وزد بر تربت[۴] مجنون
کند آتش فشان چون شمع مغز استخوانش را
بر[۵] آمد جان ز تن وان زلف جوید[۶] آنچنان مرغی
که از دامی شود آزاد و جوید آشیانش را
زغیرت پیچ و تاب افتاد[۷] در رگهای‌جان من
همانا دست امّید کسی دارد عنانش را
ز ننگ آن، قدم هرگز به‌روی آستان ننهد
که ناگه شب نهان بوسیده باشم آستانش را
دلم گم گشت و غمهای جهان عرفی طلبگارش
بدنبال غم[۸] افتم تا مگر یابم نشانش را

۱- ن ۱۱ = زخم ؛ ن ریاض = نفس ؛ دیگر همه نسخ = نقش
۲- ن ۹، ۱۷، نتایج، انیس، مخزن، آتشکده = اینکه ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات و ریاض = آنکه
۳- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = سازم ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات = کردم ؛ ن ۳۵ = دیدم
۴- ن ۲۳ = جانب ؛ دیگر همه نسخ = تربت
۵- عرفات = برون شد جان ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = برآمد جان
۶- ن ۹ = زلف جوید آنچنان مرغی ؛ ن ۱۷ = زلف میجوید جوان مردی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = زلف می‌جوید جوان مرغی
۷- ن ۵، ۳۶، ریاض = افتاده ؛ ن ۲۸، ۲۹، ۳۵ = افتاد
۸- عرفات = دل ؛ دیگر همه نسخ = غم

(۵۰)

خیز و بجلوه آب[۱] ده سرو چمن طراز را
آب و هوا زیاده کن باغچهٔ نیاز را

صورت حال چون شود بر تو عیان که می‌برد
ناز تو جنبش از قلم چهره گشای راز را

آه که طبل جنگ زد آنکه بگاه[۲] آشتی
چاشنی ستم دهد لطف الم گداز را

تا ز رمیده آهوان صید گه تو پر شود
نیم نفس عنان بده[۳] شیوهٔ ترکتاز را

تا حرم فرشتگان از دل و دین تهی شود
رخصت جلوه‌ای[۴] بده حجله‌نشین ناز[۵] را

ای که گشوده چشم جان در طلب حقیقتی
طرف نقاب بر فکن پردگی مجاز را

شربت ناز را کند تلخ بکام دلبران
عرفی اگر بیان کند چاشنی نیاز را

(۵۱)

عشق کو تا در بیابان جنون آرد مرا — تشنه سازد بر لب دریای خون آرد مرا
آنکه میخواهد که غم آتش زند درخانه‌اش[۶] — گو به عشرتخانه از بهر شگون[۷] آرد مرا
از می طامات خوش لایعقلم‌مطرب‌کجاست — تا بهوش از نغمه‌های ارغنون آرد مرا

۱- ن ۱۰ = ساز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ وغیره ریاض و بهارعجم = آب
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۸ = بوقت ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگاه
۳- ن ۸ = مده ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۵ = بده
۴- ن ۱۰ = جلوه می‌بده ؛ ن ۳ = جلوه می‌دهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جلوهٔ بده ؛ ن ۶، ۲۳ = جلوه گر دهد ؛ ن ۲۸ = جلوهٔ برد ؛ ن ۳۵ = عشوهٔ بده
۵- ن ۹ = حجله نشین راز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حجله نشین ناز
۶ - ن ۲۸، ۳۵ = خانه‌ام ؛ ن ۱، ۶، ۱۰، ۱۷ و غیره = خانه‌اش
۷- ن ۲، ۶، ۸، ۹، ریاض = شگون ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، و غیره = سکون

در بهشتم کن خدایا تا نمانم[۱] شرمسار — تا کی[۲] از شرم گنه دوزخ برون آرد مرا
عیسی آسایش گزیند سامری تلخی‌کشد — گر[۳] محبّت بر سر سحرو فسون آرد[۴]مرا
میبرد اندیشه‌ام از کعبه[۵] در دیر مغان — میبرد باری نمیدانم که چون آرد مرا
تیشهٔ[۶] فرهاد مژگانست فرمان ده که عشق — دستها بربندد و بر بیستون آرد مرا
گر بنالم[۷]عرفی‌ازعقل‌وخردمعذور[۸]دار — من‌به‌این[۹]وادی‌نه‌خودآیم[۱۰]جنون‌آردمرا

(۵۲)

در باغ طبیعت نفشردیم قدم را — چیدیم و گذشتیم گل شادی و غم را
کویت بمن افتاد بگویید که دوران — آرایشی از نو بکند مسند جم[۱۱] را
در بحث دل و عشق تصرف نتوان‌کرد — ور خون کشد این مسئله برهان حکم[۱۲] را
الماس بود طعنه شنو از جگر ما — بیهوده به زهر آب مده تیغ ستم را
ما سجده بر سایهٔ[۱۳] دیوار کنشتیم — از بی ادبان پرس حرمگاه صنم را
در روضه چو[۱۴] بااین دهن تلخ بخندم — بس غوطه که در زهر دهم باغ ارم را

۱- ن ۳۶ = بمانم ؛ دیگر همه نسخ = نمانم
۲- ن ۶ = تاکی ؛ ن ۲۳ = ترسم ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاکه ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = ناگه
۳- ن ۱۷،۳۵ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۷، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۵- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در کعبه از دیر مغان ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸ = از کعبه در دیر مغان
۶- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. وحشی بافقی هم درین معنی گوید:

ای‌صبا از من بگو فرهاد بی‌بنیاد را — تخم ننگی در میان عشق بازان کاشتی
کوه را با تیشه کندن بی‌حیا از بهر چه — تیشهٔ آهن چه می‌کردی تو مژگان داشتی

۷- ن ۲، ۲۹، ۳۵ = بنالد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = بنالم
۸- ن ۱۷ = منظور ؛ دیگر همه نسخ = معذور
۹- ن ۹ = بدین ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = باین
۱۰- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نه خود آیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = خود آیم نه
۱۱ - این شعر در یک قصیده هم شامل است.
۱۲- ن ۴، ۲۳، ۳۶ = برهان و حکم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸ و غیره = برهان حکم
۱۳ - ن ۱۰ = ما سجده بر کعبه و دیوار کنشتیم ؛ ن ۵ = در روضه برسایهٔ دیوارکنشتیم ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹، ۲۸، ۳۶ و غیره = بطوریکه نوشته شد.
۱۴- ن ۲۳ = که ؛ دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۷، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹ و غیره = چو

عـرفی غـم دل گـر طـلب جـان کـند از تـو　　زنـــهار بـرافشـان و مـرنجان دل غـم را

(۵۳)

ز وصـلش یـافتم ذوقـی کـه نـبود انـتقام آنـرا
کسی هـرگز چـنین داغـی بـدل نـنهاد[۱] هـجران را
بســوی آفــتاب از نـاز نگشـاید نـظر لیکـن
کـند صـد شـیوه ضـایع تـا بـرد یک ذرّه ایـمان را
چـنین دل مـرده مـنشین ای‌کـه نـقد عـصمتی داری
در مــیخانه زن کــانجا فـروشند آب حـیوان را
اگر[۲] ساقی تـو بـاشی بـا دل جـمع از لحـد فـردا
بــدیوان جــزا آرم شــراب آلوده دامــان را
بـبخشا خـلق را یـارب جـحیم اقـطاع مـن گـردان
مسنج اعمال زشت من کـه طـاقت نـیست مـیزان را
تو با این غمزه چـون آیـی بـصید انـداختن، شـاید
کـه در دل نـاخن شـاهین خـلد کـبک خـرامـان را
همان عشقی که از وی بر خـلیل آتش گـلستان شـد
کـنون دریـای آتش مـیکند بـر مـن گـلستان را
خوشم باناکسیهای[۳] خود ای عرفی که عقل من[۴]
پــریشان از پشـیمانی نکـرد آن نـا پشـیمان را
سـفال[۵] از بـهر مـی‌جستم و در دیـر مـغان نـاگـه
خـضر [بـر] سـنگ دلهـا زد سـبوی آب حـیوان را

۱- ن ۲۳، خلاصه = ننهاده دورانرا ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ریاض = ننهاد هجرانرا
۲- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ دهم نیستند
۳ - ن ۲، ۸، ۲۹ = ناخوشی‌های ؛ ن ۱۰، ۳۶ = ناکسی‌های
۴- ن ۲، ۸، ۱۰ = قبل از من ؛ ن ۲۳، ۲۹، ۳۶ = قتل من
۵- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ ۳۶ زیاده هستند ولی اشعار۳ و ۴ درین نسخه نیستند.

گـذر کـن بـار دیگـر بـر شـهید جلوهٔ حسـنت
که با این حسـن صـد ره مـیتوان کشـتن شـهیدان را

(۵۴)

می‌کش و مست عشوه[۱] کن نـرگس مـی‌پرست را
مـیکدهٔ کـرشمه کـن گـوشهٔ چشـم مست را
کـی دل هـرزه گـرد مـا گـوشه‌نشین شـود، مگـر
تـیر تـو یـادش آورد قـاعدهٔ نشست را
آمـده فـوج تـازه‌ای[۲] جـمله شـهادت آرزو
خـیز و شـراب دشـنه[۳] ده غـمزهٔ تـیزدست[۴] را
خیز و سـماع شـوق کـن، چـند[۵] بـحکم عـافیت
در شکـنی بگـوش دل[۶] زمـزمهٔ الست را
زلف شکـن‌فروش را از[۷] دل مـن مـتاع بـخش[۸]
یـاد زمـانه ده ز نـو قـاعدهٔ شکست را
گرم زیـارت حـرم[۹] گشـته زبـی[۱۰] خـودی ولی
یـا صـنم است بـر زبـان عـرفی بت‌پـرست[۱۱] را

۱- ن ۱۲، ۱۷، ۲۳ = عشوه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = شیوه
۲- ن ۲۸ = فیض تازه رو ؛ دیگر همه نسخ = فوج تازهٔ
۳- ن ۲، ۲۵ = شراب عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ = شراب دشنه ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شراب ودشنهٔ
۴- ن ۶ = نیم مست ؛ ن ۱۱ = نیز مست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = تیز دست
۵- ن ۱۷ = خند ؛ دیگر نسخ = چند
۶- ن ۱ = ببزم دل ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگوش دل
۷- ن ۸ = از ؛ ن ۳، ۴، ۱۰، ۵، ۳۶ = بر ؛ ن ۱ = در
۸- ن ۳،۶ = کن ؛ ن ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = کش ؛ ن ۱۰ = بخش
۹- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۶، ریاض = حرم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰: ۳۵ =دلم
۱۰- ن ۶، ۹ = ولی ز بیخودی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ریاض = ز بیخودی ولی
۱۱- ن ۱، ۵ = می ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و ریاض = بُت

(۵۵)

کوی عشق است، همه[۱] دانه و دام است اینجا
جلوهٔ مردم آزاده[۲] حرامست اینجا

هرکه‌بگذشته[۳]درین[۴]کوی‌ببند[۵]افتاده‌ست
طایر بی‌قفس و دام کدام است اینجا؟

آنکه هر گام نلغزید[۶] درین کو، بد رفت
صفت[۷] راه روان لغزش گامست اینجا

عشرت بزم تو زان است[۸] که محنت برماست
صبح آن[۹] ناحیه وقت است که شام است اینجا

برو[۱۰]، از عشق چنین معرکه‌ای شیخ[۱۱] حرم
طفل را شیوهٔ بازیچه حرامست اینجا

در حرم ذکر بت ای دیرنشین خاص تو نیست[۱۲]
لله‌الحمد که این زمزمه عامست اینجا

شوق موسی چه که آن مه چو برآید[۱۳] بربام
شعلهٔ طور کمند[۱۴] افکن بامست اینجا

۱- ن ۵، ۲۹، گنج سخن = است، همه ؛ ن ۹، ۳۶ وغیره = است و همه
۲- ن ۱۰ = آزاد ؛ ن ۹، گنج سخن = آسوده ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = آزاده
۳- ن ۴، ۹، ۱۰ = بگذشت ؛ ن ۱، ۱۷،۵، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = بگذشته
۴- ن =۲ ارین ؛ دیگر نسخ درین
۵- ن ۱ = زپا ؛ ن ۹ = بلند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ و غیره = ببند
۶- ن ۶، ۹، ۱۱، ۳۵ = آنکه هر گام بلغزید درین کو برفت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نلغزید درین کو بد رفت
۷- ن ۲۳ = شیوه ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = صفت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = صفت
۸- ن ۲۳ = رانروست ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = زانست
۹- ن ۱۰، ۲۹ = این ؛ ن ۸ = او ؛ دیگر همه نسخ آن
۱۰- ن ۲، ۳، ۹، ۱۱، ۲۹ = بر در عشق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶، بهارعجم = بر در عشق ؛ ن ۸ = بر در عقل
۱۱- ن ۲۳ = عقل فضول ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شیخ حرم
۱۲- ن ۸، ۹، ۱۲، گنج سخن = تونیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = من است
۱۳- ن ۳ = چو رسد بر لب بام ؛ دیگر همهٔ نسخ = چو برآید بربام
۱۴- ن ۹ = کمند لب بام ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و غیره = کمند افکن بام

سرّ تقدیر[۱] درآن[۲] حلقه[۳] رسد پخته[۴] بگوش[۵]
سر این[۶] مسئله مگشای[۷] که خامست اینجا
عشق بنشست[۸] ز پا در ره جویایی قرب[۹]
زاغ اندیشه همان کبک خرامست اینجا
عرفی از هر دو جهان می‌رمد[۱۰] الّا در دوست
همه جا وحشی از آن است که رامست اینجا

(۵۶)

نی مهر دوست بینم[۱۱]، نی کین دشمنان را
یک طور[۱۲] دوست دارم بیمهر و مهربان را
غم میکشد عنانم، من هم شتاب دارم
از من دعا[۱۳] بگویید یاران شادمان را
مستانه گر[۱۴] بتازم، عیبم مکن که شوقش
پر میدهد[۱۵] به مرکب، سر میدهد[۱۶] عنان را

۱- ن ۲۳ = توحید ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۴، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = تقدیر
۲- ن ۱، ۵، ۸ = بآن ؛ ن ۲۸، ۲۹ = ورآن ؛ گنج سخن، ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = دران ؛ ن ۳۵ = درین
۳- ن ۶،۹ = حلقه ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = نشأه
۴- ن ۲، ۲۹ = شحنه ؛ ن ۱، ۵ = نکته ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = پخته
۵- ن ۲۸ = خموش ؛ دیگر همهٔ نسخ = بگوش
۶- ن ۶ = سلسله ؛ دیگر همه نسخ = مسئله
۷- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸ = بگشای ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = مگشای
۸- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنشست ؛ ن ۳، ۸، ۱۷ = ننشست
۹- ن ۹ = ره جویای فریب ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = جویائی قرب
۱۰ - ن ۲۹ = می‌زند ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = می‌رمد
۱۱- ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بینم ؛ ن ۶، ۹ = خواهم
۱۲- ن ۹ = جور ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = طور
۱۳- ن = ۹ سلام گویید ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دعا بگویید
۱۴- ن ۱۷ = چون ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = گر
۱۵- ن ۱۱ = گر می‌دهد ؛ ن ۷، ۱۷، ۳۶ = بر می‌دهد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۵ و غیره = پرمی‌دهد
۱۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۷، ۲۹، ۳۵ = سرمی ؛ ن ۱۱ = نرمی ؛ ن ۴، ۳۶ = می می‌دهد ؛ ن ۱۰ = دامن درد

بشنو ترانهٔ عشق ای بلبل بلاغت
بیدار ساز[۱] گوشت[۲] در خواب کن زبان را
گفتم بگوش توفیق کای دشمن مروّت
تا کی فراق خرمن این مور ناتوان را
گفتا[۳] مروّت این است[۴] کز پا[۵] درافگنیمش
تا آنکه جوید[۶] از غیر، در[۷] خود بیابد[۸] آن را
آوارگی‌ست رهبر در وادی محبت
طوفان بود معلم دریای بیکران را
عرفی بگیتی از خلد آمد که باز گردد
غافل که تازه پرواز گم سازد آشیان را[۹]

(۵۷)

نداد نور شراری چراغ هستی ما — گلی نچید ز شاخی درازدستی ما
عنایت صمدی ردّ کفر ما نکند — اگر کمال پذیرد صنم‌پرستی ما
سر فتادگی ما به فرش میساید — کلاه فخر[۱۰] بلندی ربود پستی ما
ز نیم مستی ما[۱۱] زان کرشمه میبارد[۱۲] — که چشم شاهد عشقست[۱۳] نیم مستی ما

۱- ن ۱، ۵، ۱۰ = دار ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ساز
۲- ن ۱۰ = گوش ؛ دیگر همهٔ نسخ = گوشت
۳- ن ۲۸ = گفتم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گفتا
۴- ن ۲۹ = است این ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ : و غیره = این است
۵- ن ۹ = کز خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کزپا
۶- ن =۲ خوهد ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه = جوید
۷- ن ۹ = از ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۳۶ و غیره = در
۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = ببیند ؛ ن ۳۵ = نه بیند ؛ ن ۲، ۳، ۵، (حاشیه)، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = بیابد
۹ - سلیم طهرانی هم درین زمین غزل سروده باین مطلع:
آن بلبلم که هرگاه از دل کشم فغانرا — از خون خود چون ساغر می پرسازم آشیانرا
۱۰- ن ۱۰ = فقر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۶ = فخر
۱۱- ن =۸ نازآن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ و غیره = ما زان
۱۲- ن ۱ = می‌سازد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌بارد
۱۳- ن ۲۸ = مستست ؛ دیگر همه نسخ عشقست

دمی که عشق بتازد[۱] به قلب ما عرفی بتاج عرش نشیند غبار هستی ما

(۵۸)

التفاتی نیست با امّید مطلوب مرا
مرحمت با یأس[۲] باشد خوی محبوب مرا
تا بحال من کند اندیشه‌های باطلش
پیش او در آتش اندازید مکتوب مرا
در حجاب افتاده زین غمنامه[۳] می‌ناید[۴] برون
دشمنی با خویش تا کی جان محجوب مرا
گفتگوهای دل شوریده‌ام[۵] باطل مدان
بهره‌ای از هوشمندی هست[۶] مجذوب مرا
گریه را ذوقیست کان را تهمتی باعث بسست
ور نه یوسف در گریبانست یعقوب مرا
حسن ناز و عشوه[۷] خواهد مردمی شرم[۸] و ادب
حسن[۹] اهلیت دهد آزار محبوب مرا
ناصبوری گر کند عرفی دلم عیبش[۱۰] مکن
ناصبوری شرط اسلام است ایوب مرا

۱- ن ۹ = بتان زد ؛ دیگر همهٔ نسخ = بتازد
۲- ن ۱۰ = پایان نباشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۲۹، ریاض = بایأس باشد
۳- ن ۱ = خمخانه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، وغیره = غمخانه
۴- ن ۱۷ = ماند ؛ ن ۳، ۴، ۲۳، ۵، ۲۸ = ناید ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = آید ؛ ن ۱ = باید ؛ ن ۲۸ = نامد ؛ ن ۳۶ = تابد
۵- ن ۱۰ = دیوانه‌ام ؛ ن ۹ = شوریده را؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶، ۲۹، ۳۵ = شوریده‌ام
۶- ن ۳۶ = مست ؛ ن ۱، ۶، ۳۵ = نیست ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸ = هست
۷- ن ۶ = غمزه ؛ ن ۹ = جلوه ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشوه
۸- ن ۲، ۸ = خلق ؛ دیگر همهٔ نسخ = شرم
۹- ن ۵ = حسن و اهلیّت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = حسن اهلیّت
۱۰- ن ۹ = منعش ؛ دیگر همه نسخ = عیبش

(۵۹)

در نوبهار باده ننوشد کسی چرا
می در پیاله، زهد[۱] فروشد کسی چرا
مرغان چنین بشوق[۲] بهاران چنین بذوق[۳]
همراه بلبلان نخروشد کسی چرا
سر رشتهٔ معامله در دست قسمت است
با دشمنان بمهر نجوشد کسی چرا
صد دشمنم[۴] بخون بحل[۵] و تشنه[۶] دوست هم
این بی‌خمار باده ننوشد کسی چرا
چون دمبدم عنایت توفیق ممکن[۷] است
در تنگنای نزع نکوشد کسی چرا
هم دوستیست عرفی و هم رفع[۸] دشمنیست
عیب غنیم و دوست نپوشد کسی چرا

(۶۰)

شب تا سحر کند عجز تا بوسم آستانرا
آخر سفارشی[۹] کن بیدرد پاسبان را

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زهد ؛ ن ۸، ۱۷ = زهر
۲- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = بذوق ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = به‌شوق
۳- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = بشوق ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۱۷ و غیره = بذوق
۴- ن ۱، ۵ = دشمنان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دشمنم
۵- ن ۲۸ = بهل ؛ دیگر همهٔ نسخ بحل
۶- ن ۱، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = و تشنه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تشنه
۷- ن ۴ = دشمن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۳۶ = ممکن است
۸- خلاصه = دفع ؛ دیگر همهٔ نسخ = رفع
۹- ن ۴، ۱۰، ۱۱ = سپارشی ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه و ریاض = سفارشی

کین را بمهر مفروش[۱] ای عشوه[۲] دوست دشمن
زین بهترک فراگیر یاران خرده‌دان را[۳]
تا کی فروشم آخر[۴] بیسود گوهر مهر[۵]
هر چند گفته باشم من دوستم زیان را
من بلبل[۶] بهشتم امّا درین گلستان
در روز بد نهادم بنیاد آشیان را
پروای گلشنم[۷] نیست امّا بموسم گل
آب و هوای گلشن آتش کند عنان را
عشقم ببست[۸] وافکند در پیش در دو محنت[۹]
سلطان شکار لاغر بخشد ملازمان را
عرفی نکرده صیدی در دشت معرفت لیک
بنشانده پر بناوک[۱۰] بر بسته[۱۱] زه کمان را

(۶۱)

نوشدارو نشأهٔ علّت نهد[۱۲] در جان[۱۳] ما — در خمار معجز افتد عیسی از درمان ما
آبروی شمع را بیهوده نتوان ریختن — صد شب یلداست در هر گوشهٔ زندان ما

۱- ن ۹ = بفروش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۶ = مفروش
۲- ن ۱: ۵، ۱۷، ۳۵ = عشوه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = عشق
۳- ن ۱۰ = نکته دان ؛ ن ۲۳ = مهربان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خرده دان
۴- ن ۱۰ = ای‌جان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آخر
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ دیگر همه نسخ مثل ۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = مهر
۶ - ن ۹ = مرغ بهشت بودم ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول سفینه، خلاصه، عرفات = من بلبل بهشتم
۷- ن ۸ = گلشنم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کشتنم
۸- خزانه، عامره = عشق تو بست ؛ ن ۲، ۱۹ = عشقت ببست ؛ ن ۱،۵،۸،۱۰،۱۷،۳۵،۳۶وغیره = عشقم ببست
۹- خزانه، عامره = درد مارا ؛ ن ۴، ۵، ۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = درد و محنت
۱۰- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = تیر ناوک ؛ ن ۲، ۴، ۳۶ و غیره = پر بناوک
۱۱- ن ۱، = ۲ برسینه زد ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بربسته زه ؛ ن ۵ = برسینه زه
۱۲- ن ۱۶، ۱۷، ۲۹ = دهد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = نهد
۱۳- ن ۸، ۱۰ = برجان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = درجان

ما خجل، امّا سخن در صنعت مشّاطه است — گر نمود کفر دارد شاهد[۱] ایمان ما
زخمها برداشتیم و فتحها کردیم لیک — هرگز از خون کسی رنگین نشد میدان[۲] ما
چشم اگر بازاست وگر[۳] پوشیده از هم نگسلد — آمد و رفت نظر در[۴] دیدهٔ حیران ما
نی زعصمت پاکدامانیم کز ناموس و ننگ — میکند آلودگی پرهیز از دامان ما
معنی روشن برون می‌جوشدم عرفی ز دل — در سیاهی می نگنجد چشمهٔ حیوان[۵] ما

(۶۲)

از بسکه در معارضه دیدم مثالها
عاجز[۶] شدم ز کشمکش احتمالها[۷]
با آنکه هیچ مطلب ممکن روا نشد
دل خوش نمی‌کنیم[۸] مگر از محالها
آنجاست[۹] برگ[۱۰] عیش که هر سوفشانده‌اند[۱۱]
پروانه‌های سوخته پرها و بالها
مشغول درد خویش[۱۲] چو مستان عشق‌باش[۱۳]
همدرد[۱۴] و همنشین، و عیان نیست حالها

۱- ن ۲۳ = صورت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاهد
۲- ن ۹، ۱۰ = دامان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = میدان
۳- ن ۴، ۳۶ = وگر ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = اگر
۴- ن ۱۰، ۲۳، ۳۵، خلاصه = از ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = در
۵- این غزل در زمین نعمت‌الله کرمانی سروده شده است باین مطلع:
بندهٔ سلقی ما شو تا شوی سلطان ما — جان فدا کن تا شوی جانان ما ای جان‌ما
۶- ن ۲۸ = فارغ ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عاجز
۷- ن ۱، ۳۵ = ماه و سالها ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = احتمالها
۸- ن ۱، ۳۵ = نمیکنم مگر از احتمالها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹: ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نمیکنیم مگر از محالها
۹- ن ۱۰ = اینجا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آنجا
۱۰- ن ۹ = بزم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵،۳۶،(حاشیه)، = برگ
۱۱- ن ۹، ۳۵ = فتاده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = فشانده
۱۲- ن ۴، ۶، ۱۰، ۲۸ = عشق ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خویش
۱۳- ن ۱۰ = داشت ؛ ن ۲۳ = شو ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = باش
۱۴- ن ۱، ۴، ۵، ۳۴ = همدرد و همنشین و عیان ؛ ن ۲ = همدرد و همنشین، عیان ؛ ن ۱۰ = همدرد همنشین که عیان ؛ ن ۹ = همدرد و همعنان عیان

در ملک عشق هر که شفا یابد[۱] از مرض
رسوای خلق[۲] گردد و گویند سالها
صد ره گشود[۳] پرده و نشناخت چشم عقل
با آنکه آشنا شده بود از مثالها
گه‌گه[۴] فتد ز طاق دل دوستان ولی
خورشید را زیان نرسد زین[۵] زوالها
عرفی دگر به انجمن بیغمان نشست
کز جام جم شراب کند در سفالها

(۶۳)

گریه[۶] برجوشانم و شویم دل دیوانه را
تا کنم آرایش از بهر صنم بتخانه را
کی به این[۷] شوق ازوصال‌شمع‌گرددکامران
بال اگر از شعلهٔ آتش بود پروانه را
از بساط عشق[۸] و بازار ازل برچیده‌ام
این نگاه حسرت و این گریهٔ مستانه را
باز[۹] در بزمی قدح گیرم به لب کانجا مدام
ساقی از آتش[۱۰] لبالب میکند پیمانه را
عشق‌رابدنام[۱۱]کردی‌سینه‌برآتش‌مسای[۱۲]
شعله[۱۳]نوشی‌کن،بهل‌بازیچهٔ‌پروانه‌را

۱- ن ۱ = یافت ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = یابد
۲- ن ۱ = عشق ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خلق
۳ - ن ۲، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گشود ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گشاد ؛ ن ۳، ۴، ۸ = گشوده
۴- ن ۹، ۱۰، (حاشیه) = هرگه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گه‌گه
۵- بهارعجم = از وبالها ؛ همهٔ نسخ دیگر = زین زوالها
۶- ن ۱۰ = گریه‌ای جوشانم ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گریه برجوشانم
۷- ن ۱۷ = آن ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = این
۸- ن ۸ = عشق و بازار ازل ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشق بازار ازل
۹- ن ۲، ۸، ۱۰ = باز در بزمی ؛ ن ۳۶ = در گلستانی
۱۰- ن ۲۸ = حسرت ؛ ن ۱۰، ۳۶ = حیرت ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = آتش
۱۱- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = شرمنده ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، خلاصه = بدنام
۱۲- ن ۲، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = مسای ؛ ن ۸ = منه ؛ ن ۱۰، ۱۷ = متاز
۱۳- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = شعله نوش ایدل ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = شعله نوشی کن ؛ خلاصه = شعله پوش ایدل

ناله‌ای کردم ز جورش، گفت جایی[۱] کاشنا — رنجه گردد چون بیازارد[۲] کسی بیگانه را
پارهٔ دل میخورم عرفی ز قربانگاه عشق — مرغ آتش خواره[۳] جز اخگر نخواهد دانه‌را

(۶۴)

چراغ[۴] عشق بگلخن[۵] شود دلیل مرا — بگشت گلشن[۶] خود میبرد خلیل مرا
زباغ وصل[۷] ثمر خواهم آنقدر که دهد — کجا نظر بکثیر است یا قلیل مرا
رو ای مگس بمگس‌ران مساز محتاجم — که منفعل نکند بال جبرئیل مرا
علاج تشنگیم خون دل کند، ور نه — ز روی لب[۸] گذرد نهر سلسبیل مرا
دلم زجور خسیسان[۹] الم کشد ور نه — نمی‌گزد[۱۰] ستم مردم اصیل مرا
تمام خون شده‌ام بخت کو که غمزهٔ دوست — بشاهراه شهادت کند دلیل[۱۱] مرا
فغان[۱۲] ز جلوهٔ حسنت که باسخاوت‌عشق — بپر فشاندن جان میکند بخیل مرا
چگونه باورم آید ز اهل حسن وفا — که کرده حسن تو ملزم به صد دلیل مرا
کجاست عرفی مجنون که تازیانهٔ او — ز کوی عقل[۱۳] بر آرد[۱۴] هزار میل مرا

۱- ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = جای کاشنا ؛ ن ۲۸ = جان و آشنا
۲- ن ۲۳ = بیاد آرد ؛ ن ۲۹ = نیازارد ؛ ن ۲، ۱۰، ۳۶ و غیره = بیازارد (مفهوم این شعر روشن نمی‌شود)
۳- ن ۸ = مرغ آتش‌خوار کی لذّت شناسد دانه‌را ؛ دیگر نسخ بشمول ۲۹، ۳۶ به همین طور که نوشته شد.
۴- ن ریاض = چرا نه عشق ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۲۹، ۳۶ = چراغ عشق
۵- ن ۱، ۵ = گاشن ؛ ن ۱۳ = گابن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹،(حاشیه)، ریاض = گلخن
۶- ن ۱۱، ۱۷ = گلخن ؛ دیگر همه نسخ = گلشن
۷- ن ۲۳ = عشق ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ و غیره = وصل
۸- ن ۱، ۵، ۸ = دل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = لب
۹ - ن ۱۰ = بخیلان ؛ دیگر نسخ = خسیسان
۱۰- ن ۲، ۸، ۲۹، مخزن، ریاض = کشد ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره = گزد
۱۱- ن ۵ (حاشیه) = دلیل ؛ ن ۵ (متن) = سبیل ؛ (این شعر در نسخه‌های چاپی و هم بیشتر در نسخه‌های خطی "مثل ن ۳۶" یافته نمی‌شود)
۱۲- این شعر فقط در نسخه‌های ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۱۳- ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ریاض = عقل ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق
۱۴- ن ۲، ۶ = براند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = برآرد

ردیف « ب »
(تعداد غزلیّات ۳)

(۶۵)

دل که[۱] بغم‌شادزیست‌مهر[۲]ووفازو[۳]طلب
غم چو گوارا فتاد برگ و نوا زو[۴] طلب
یا به دعا غیر درد از در یزدان[۵] مخواه
یا بطلب گر خوشی ترک دعا[۶] زو طلب
چون روش عهد ما کرد فلک واژگون
تشنه رسی چون به خضر زهر فنا زو طلب
آنکه کشد یک شراب زو مطلب دُرد و صاف
وانکه[۷] خورد نوش[۸] و زهر درد و دوا زو طلب
از چه روی نزد شیخ جانب عرفی شتاب
مطلب اگر های و هوست، خیز، بیا، زو طلب

(۶۶)

صد قول به یک زمزمه طی میکنم امشب
مستی نه باندازهٔ می میکنم امشب
مجنون ترا قبله اجابت ز دعا برد[۹]
هنگام دعا روی به حی میکنم امشب

۱- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = که ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = چو
۲- ن ۶ = برگ و نوا ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = مهر و وفا
۳- ن ۶ = زان ؛ دیگر همه نسخ = زو
۴- ن =۶ زان ؛ دیگر همه نسخ = زو
۵- ن۲۳=از در جانان ؛ ن ۶=هیچ ز یزدان ؛ دیگر نسخ مثل ۱،۲،۵،۷،۸،۹،۱۰،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶وغیره=از در یزدان
۶- ن ۲۹ = وفا ؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = دعا
۷- ن ۱، ۲ = آنکه ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = وانکه
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱ = نوش زهر ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوش و زهر ؛ ن ۲۸ = نیش و زهر
۹- ن ۱، ۵، ۱۱ = بود ؛ دیگر همه نسخ = برد

آن خنده که دی ساغر جم[۱] داشت[۲] به‌خورشید
بـر جـام جـم و مـجلس کَی مـی‌کنم امشب
نگشـود[۳] درِ گـفت و شـنودم بـه مشـایخ[۴]
ایـن داد و سـتد بـا دف و نـی میکنم امشب
هـمّت نـه مـتاعیست کـه ارزد بـتفاخر
ایـن زمـزمه[۵] بـا حـاتمِ طَی میکنم امشب
تـا کـی طـلب از وادی راحت[۶] کـندم دور
ایـن نـاقه دریـن مـرحـله پی میکنم امشب
عـرفی لب مـن درد بـه افـغان نگشـوده‌ست
ایـن نـاله بـفرمودهٔ مَـی[۷] مـیکنم امشب

(۶۷)

هـمانا[۸] مـدعی حـال مـرا بـیند خـراب امشب
کـه در پـرسیدن حـالم نـدارد اضـطراب امشب
برنگی در[۹] خـمار آمـد بـرم کـز[۱۰] سـرگرانـیها
مرا مـیکشت اگـر پـیدا نـمی‌کردم شـراب امشب
ز شـوخیها دلم را خـون نـمی‌سازد خـیال او
مگر در سینه از افسانه دل[۱۱] باشدبه‌خواب‌امشب

۱- ن ۱۰ = من ؛ ن ۲۳ = می ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = جم
۲- ن ۲، ۲۹ = داد ؛ دیگر همه نسخ = داشت
۳- ن ۶ = بگشود ؛ ن ۴ = نگشوده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نگشود
۴- ن ۶ = بمناجات ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ و غیره = بمشایخ
۵- ن ۶ = عربده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زمزمه
۶- ن ۴، ۱۰، ۱۲، ۲۹ = همت ؛ ن ۳۵ = رحمت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = راحت
۷- ن ۲۹ = نی ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ و غیره = می
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۹- ن ۱۷ = از ؛ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در
۱۰- ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = از
۱۱ - ن ۸، ۱۷ = افسانهٔ دل باشد ؛ ن ۱، ۵ = افسانهٔ دل جوید ؛ ن ۳۵ = افسانهٔ دل شد

مکش[۱] پا از سر بالین عرفی امشب ای بدخو
که حال خستهٔ عشق تو می‌بینم خراب امشب

ردیف « ت »
(تعداد غزلیّات ۱۹۱)

(۶۸)

بر[۲] میان فتنه شوخی طرفِ[۳] دامانی شکست
ترکتاز غمزه[۴] هر سو فوج ایمانی شکست[۵]
ملک حسن از شیوه[۶] خالی کرد تا گشتم[۷] خراب
کافرستانی بهم زد تا[۸] مسلمانی شکست
شکر طالع میکنم[۹] با آنکه از پایم فکند
زانکه هر خاری بپایم در[۱۰] گلستانی شکست
هر که با آن نامسلمان یکنفس[۱۱] همراه شد
با خدای خویش در هر گام[۱۲] پیمانی شکست

۱- ن ۱،۵ = مکش پا عرفی امشب از بالین این بدخو ؛ ن ۸،۱۷،۳۵ =مکش پاازسربالین عرفی‌امشب‌ای‌بدخو
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۹ = در ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بر
۳- خلاصه = باز ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرف
۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = ترکتاز غمزه‌اش هر گوشه خاقانی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد.
۵- غزل شفائی به مطلع زیر هم باید دید:
گر چه هردم میتوان عهدی و پیمانی شکست　　آنقدر پیمان نمی‌بندی که بتوانی شکست
۶- ن ۱۷ = عشوه ؛ دیگر همه نسخ معه ریاض = شیوه
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض، عرفات = خالی کرد تا گشتم خراب ؛ ن ۱۰ = خالی گشت، گشتم من خراب ؛ ن ۹، ۱۱ = خالی گشت تا گشتم خراب
۸- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، خلاصه، ریاض = تا ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۲۸ = نا
۹- ن ۳۵ = می‌کند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹ ۱۰ و غیره دیگر نسخ = میکنم
۱۰- ن ۱۰ = از ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۷، ۲۹، ۳۵، منتخب‌التواریخ و طبقات اکبری = در
۱۱ - ن ۹ = یک‌زمان ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۷، ۳۵ و غیره = یک‌نفس
۱۲- ن ۱۰ = کار ؛ ن ۹ = گاه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = گام

قابل درد[۱] محبّت کس نیامد[۲] در وجود
رنگ روی خویش را هرکس[۳] به‌دستانی شکست
گر سلیمان است وگر[۴] موری به‌این معنی گداست
هر که دست از آبرو شست او لب[۵] نانی شکست
شید صوفی طالبان کعبه را گمراه کرد
نامسلمانی درآمد فوج ایمانی شکست
تا دل عرفی شکست، آشوب در عالم فتاد
این نه موری بود، پنداری سلیمانی شکست

(۶۹)

یک سخن[۶] نیست که خاموشی از آن بهتر نیست
نیست علمی که فراموشی از آن بهتر نیست
اینک اصحاب[۷] حرم[۸] حاضر و انواع[۹] صلاح
گو صلاحی که قدح نوشی از آن بهتر نیست
گر چه از همنفسان جمله وفا می‌بینم
آن وفا کو که جفا[۱۰] کوشی از آن بهتر نیست
خرمن[۱۱] انس به یک جرعهٔ مستی مفروش
کان متاعیست که بیهوشی از آن بهتر نیست

۱- ن ۶، ۹، ۱۰، ۱۶، منتخب، طبقات = درد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸ و غیره = رنج
۲- ن ۶، ۸، ۱۰، ۲۸، طبقات = نیاید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶، خلاصه، مخزن، منتخب = نیامد
۳- ن ۵، ۲۹ = هریک ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هرکس
۴- ن ۳، ۴، ۵، ۲۸ = ور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دگر ؛ ن ۱۷ = اگر
۵- ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، خلاصه = شست و لب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = شست او لب
۶- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = سخنی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصه، منتخب‌التواریخ = یک سخن
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = اصحاب ؛ ن ۳۵ = انواع ؛ ن ۱۲ = ارباب
۸- ن ۹ = کرم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ و غیره = حرم
۹- ن ۹ = ارباب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = انواع
۱۰ - ن ۱، ۵، ۸ = جفا کیشی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جفا کوشی
۱۱- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. معنیش روشن نیست. "خرمن انس" بطوریکه نوشته است " خرمن اینست" هم می‌توان خواند.

نیست هشیاری آسوده‌دلان قابل راز
این قدر هست که بیهوشی از آن بهتر نیست
گفتیم[۱] عیب تو عرفی به چه پوشیم، بگو
هر لباسی[۲] که تو میپوشی از آن بهتر نیست

(۷۰)

ما تشنه لب و چشمهٔ حیوان نفس ماست
درویش جهانیم و هما در قفس ماست
آن کعبه روانیم که در بادیهٔ راز
خاموشی جاوید فغان جرس ماست
آن زهرپرستی[۳] که بود در شکرستان
بیگانه ز خاییدن شکّر مگس ماست
ما[۴] دست و دهن سوختهٔ لقمهٔ[۵] عشقیم
دوزخ جگرش آبله ریز از نفس ماست[۶]
از لذّت امّید تماشای تو مردن
در باغ[۷] تمنّا[۸] ثمر پیش رس ماست[۹]

۱- ن ۲۹ = کیستم ؛ ن ۱، ۳، ۸، ۳۵، ۳۶ = گفتم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = لباسی ؛ ن ۲، ۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = لباسش
۳- ن ۱،۵ = پرستان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پرستی
۴- ن ۳۵ = تا ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ و غیره = ما
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = اقمهٔ ؛ ن ۲ = نغمهٔ
۶- این شعر در نسخهٔ ۳۶ در غزل دیگر در همین زمین (غزل نمره ۱۱۴) است.
۷- در نسخ ۲، ۱۰ این مصرع بطور ذیل است: "در باغ تماشا ثمر پیش رس ماست" ولی در نسخهٔ ۴ باین طور است "از باغ تمنا ثمر نیم رس ماست" و در دیگر نسخ (بشمول ریاض) مثل ۳، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶ باین طور است "در باغ تمنا ثمر پیش رس ماست"
۸- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = تماشت ؛ دیگر نسخ = تمنّا
۹- در نسخهٔ ۱، ۵ بجای شعر مذکور شعر زیر یافته شد:

داغی که امان یابد ازو سینهٔ دوزخ — در باغ تمنّا ثمر نیمرس ماست

و در نسخهٔ دهم این هر دو اشعار (شعر نمره ۴۶۱ و ۴۶۲) درین غزل شامل‌اند ولی در نسخهٔ مذکور بجای "امان یابد" "امان جوید" است. غزل دیگر در همین زمینه بر نمره ۱۱۵ دیده می‌شود.

مـــرغان اجـــابت هـــمه بـــریان و کـبابند
در روضهٔ[۱] خلدی که نسیمش نـفس مـاست[۲]
عــرفی کس مـا هـر کـه شـود حـیله فـروشست
در بـیکسی آویـز کـه بـی[۳]گـفت کس مـاست

(۷۱)

مست و بـد خـویم و هـمصحبت جـانانهٔ مست
فـــتنه انگـیز بـود انس[۴] دو هـمخانهٔ مست
هـــمه مـــحتاج شـرابـیم ولی سـاقی عـدل
نـــدهد سـاغر هشـیار چـو[۵] پـیمانهٔ مست
قـول اربـاب خـرد دستکش صـد غـرض است
هـیچ افسـانه چـنان نـیست کـه افسـانهٔ مست
ابـله[۶] و مست و خـردپیشه و هشیار یکیست
مـصلحت دان طـلبی، رو سـوی فـرزانـهٔ مست
شـور عـالم هـمه جـمعست دران نـرگس شـوخ
مـــجمع فـــتنه و آشـوب بـود خـانهٔ مست
دوش بـــا عـرفی دیـوانـه زدم جـامی چـند
چـه بـلا فـیض دهـد صـحبت دیـوانـهٔ مست

(۷۲)

ایـــما[۷] و اشـــارت نـــه بـــاندازهٔ راز است
ایـن رشـته بـانگشت[۸] نـه‌پیچی کـه‌درازاست

۱- ن ۹ = در روضهٔ خلدی ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = در باغ دعائی
۲- در نسخهٔ ۳۵ این شعر شامل غزل دیگر (غزل نمره ۱۱۵) شامل است.
۳- ن ۷ = می ؛ ن ۴ = پی ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = بی
۴- ن ۹ = آتش و همخانه ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = انس دو همخانهٔ
۵- ن ۹ = به ؛ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چو
۶- ن ۴، ۶، ۸، ۱۰ = ابلهٔ مست و خرد پیشهٔ هشیار ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ابله و مست و خرد پیشه و هشیار
۷- ن ۹(اضافات)، ۱۱ = بیدادگر روی تو اندازهٔ ؛ در دیگر همهٔ نسخ بطوریکه نوشته شد.
۸- ن ۹ = باریک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بانگشت

عشـــق آفت ســـلطان بـــود آرایش بـــنده
ایـن مسـئله[۱] در نسخهٔ مـحمود و ایـازاست
یـــــارب تـــو نگـــهدار دل خـــلوتیان را
کـــان مـغبچه مست‌است‌ودرصـومعه‌بازاست
خـــونابهٔ حســـرت‌چکدم[۲]ازمـــژه‌هرگاه[۳]
بـینم کـه[۴] خـداونـد کسـی[۵] بـنده نـواز است
زیـــن[۶] قـهقههٔ عـیش کـه‌باکـبک‌دل‌ماست
بـــاور نـتوان کـرد کـه در چـنگل بـاز است
مـاهیت[۷] هـر چـیز کـه انـدیشه کـند فـهم
بـر حـق نکـنی حـمل کـه در تـحت مـجاز است
مـــا بـی بـصر و لیک دریـن جـادهٔ هـموار
نـالیم کـه ره جـمله نشیب است و فـرار است
بـا شـیفتهٔ بت چـه کـند وعـظ تـو ای شیخ
ســـجاده بـــینداز کـه هـنگام نـماز[۸] است
گـر دوست بـصلح آمـدم ای مـحرم[۹] وحـدت
گو[۱۰] حجله بیارای[۱۱] که اینجا همه نـاز است

۱- ن ۹ = سلسلهٔ ؛ ن ۵ و غیره مسئله
۲- ن ۹،۱۱، انیس = چکد از هر مژه ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول آتشکده، ریاض، بیاض باسطی = چکدم از مژه
۳- ن ۱۰، انیس = هر دم ؛ ن ۱، ۵ = ناگاه ؛ مجمع‌الفصحا = هرجای ؛ ۴ = هرگام ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۳۶، آتشکده، ریاض، بیاض باسطی = هرگاه
۴- ن ۸، انیس = چو ؛ دیگر همهٔ نسخ معه آتشکده و ریاض و بیاض باسطی و غیره = که
۵- آتشکده = یکی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۶، و ریاض = کسی
۶- ن ۱، ۵ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = این ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۶ = زین
۷- این شعر و پنج شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۲، ۳۵ یافته شدند.
۸- ن ۱، ۵، ۸ = نیاز ؛ ن ۱۷، ۳۵ = نماز
۹- ن ۸ = ای همدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای محرم
۱۰- ن ۱۷ = گه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گو
۱۱- ن ۸ = میارای ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بیارای

تـــــا دل شـــنود آیت راز از حـــرم دوست
اینها که نوشتند[۱] و بخواندند نه راز است
هـــر چند که عرفی پی تحقیق شتابد
مشتاب بدنبال[۲] که او بیهده تاز[۳] است

(۷۳)

شب عشـــاق ز روز دگـــران در پـــیش است[۴]
مرگ[۵] این طایفه بسیار زجان در پیش[۶] است
مـــن از آن عـافیت[۷] انـدیشی خـود مـیدیدم
کـه بـلاهای چـنینم ز جـهان در پیش است[۸]
مـن هـمان روز کـه جـولان تـو دیـدم، گفتم
کـه فـرامـوشیم از دست و عنان در پیش است
چـه غـم از پـرده دریـهای غـنیم[۹] است مـرا
کـه بـرانـداختن نـام و نشـان در پیش است
برو ای عقل، منه[۱۰] منطق و حکمت[۱۱] پیشم
کـه مـرا نسـخهٔ غـمهای فـلان در پـیش است

۱- ن ۱۷ = نوشتند و بخواندند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بخواندندن و نوشتند.
۲- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = بدنبال ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زدنبال
۳- ن ۱۷، ۲۹، ۳۵ = باز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = تاز
۴- ن ۱، ۹ = در پیشست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۶ = در بیش است
۵- ن ۱، ۵ = مرگ ؛ ن ۳۶ = هرکه
۶- ن ۱، ۹ = در پیشست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۶ = در بیش است
۷- ن ۵، ۳۵ = عاقبت ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = عافیت
۸- در چند نسخ مثل ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ نیافته شد
۹- ن = ۹ نمیم است ؛ ن ۳۵ = غنیمت که مرا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = غنیم است
۱۰- ن ۱، ۵ = عقل، منه ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عقل و منه
۱۱- ن ۱۰ = حکمت منطق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ریاض = منطق حکمت ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = منطق و حکمت ؛ ن = ۳۵ حکمت و منطق

پنبه[۱] در گوش منه گر نزنم حرف، که من
در سخن هر سر مویم ز زبان در پیش است
یک عبارت ز فراق تو نیارم بزبان
کش نه هیهات ز دنبال و فغان در پیش است
رفت عرفی ز پی عقل و بجایی نرسید
گر چه صد مرحله از کون و مکان در پیش است

(۷۴)

گر می نخورده‌ای ز منت انفعال چیست
این[۲] خوی[۳] زشرم ریخته،این‌رنگ[۴]آل‌چیست؟
کی لازمست باده کشیدن زجام زر
مقصود اگر می است قصور سفال چیست؟
گفتی ز جور کیست دلت خون، مگر[۵] نه‌ای
آگه زبیزبانی من، این سؤال چیست[۶]؟
فردا که تلخکام دلا خیزی از غمش
دانی که چاشنی غم بیزوال چیست
حیرت[۷]نگرکه‌مست‌نگاهست[۸]چشم،ومن[۹]
آگه نیم که شرم چه و انفعال چیست

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۱، ۸، ۱۰، ۲۹ = این ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ای
۳- ن ۹،۱۰ = خوی ز شرم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون شرم
۴- ن ۹ = رنگ و حال ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رنگ آل
۵- ن ۸ = مگر ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۵، آتشکده = اگر
۶- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. شعر ۳ در انیس‌العاشقین و آتشکده هم منتخب شده اشت.
۷- ن ۱ = جرأت ؛ ن ۱۱ = حسرت ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حیرت
۸- ن ۹ = سجود است ؛ دیگر همهٔ نسخ = نگاهست
۹- ن ۴ = چشم و من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = چشم من

مـــردیم عـــرفی از غـــم آن طـــفل خـــورد ســـال
مـعلوم مـــا نشـد کـه بـر آن[۱] نـو نـهال چـیست

(۷۵)

هـــم صـــومعه را فـــیض بـدستور نـمانده‌ست
هـــم گـــوشهٔ آتشکـــده را نـــور نـمانده‌ست
بـــا آنکـــه نـــه مـــن چشـم نـــه او پـــرده گشـــاید
تـــاب نـــظرم بـــر رخ مـــنظور نـمانده‌ست
ذوق دل ریشـــم کـــه شـــناسد کـــه دریـــن عـــهد
یک زخـــم نـــمک خـــوردهٔ نـاسور نـمانده‌ست[۲]
از دار شـــفا فـــیض گسســـتن نـــه صـــلاحست
ایـــن نـــقص طـبیب است کـه رنـجور نـمانده‌ست
دیشب نـــفسم تـــیز نشـــد، گـــفت، هـــمانا
کـــان نـــاله فـــروش شب دیـجور نـمانده‌ست
آن کـــز اثـــر کشـــف و کـــرامـــات تـوان[۳] یـافت
بـــا خـــلق جـــهان گـــوی کـــه مستور نـمانده‌ست
مســـتی و خـــرابـــی مـــبر از حـــد کـــه بـــعالم
غـــیر از دل بـــیرحـــم تـــو مـــعمور نـــمانده‌ست
چـون[۴] لب نگشـاید[۵] بـانالحق کـه زبس عشـق
جـــایی گـــرهی در دل مـــنصور نـــمانده‌ست

۱- ن ۹ = آن ؛ ن ۳۶ = برای ؛ ن ۱، ۵ و غیره = این
۲- این اشعار فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند.
۳- ن ۸، ۳۵ = توان گفت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = توان یافت
۴- این غزل در زمین خواجه حافظ سروده شده است . مطلع حافظ باین طور است:
بی نور رخت روز مرا نور نماندست وز عمر مرا جز شب دیجور نماندست
۵- ن ۱، ۴، ۵ = بگشاید ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نگشاید

بـــی‌نشأهٔ ذوقـــی نـــبود خـــفته[۱] و بـیدار
در صـــومعه و مـــیکده مـخمور نـمانده ست
بـــیمار تـــو کش زنـــدگی از شـدّت درداست
امّـــید هـــلاکش بـــدم صـــور نـمانده ست
بـاور نکـنم گـر چـه اناالحق زده، کز[۲] عشـق
صـــد راز دگـــر در دل مـــنصور نـمانده ست
نام تـو چـه پست و چـه بـلند ایـن چـه مـرادست
بس شـــهرهٔ آفـــاق کـه مشـهور نـمانده ست
عـــرفی ار نـــی گـــو بشـــنو آیت یـاسی[۳]
دیـریست کـه ایـن قـاعده در طـور نـمانده ست

(۷۶)

کســـی کـه بـر اثـر مـدعای خـویشتن است
کشـــیده تـیغ سـتم در قـفای خـویشتن است
کسی که معنی تـوفیق[۴] و شأن مـطلب یـافت[۵]
اگـــر مـــلول نشـیند بـجای خـویشتن است
چـــنان ز فـــیض قـــناعت بـعیش مشـغولم
کـه نـفس کـام‌طلب در عـزای[۶] خـویشتن است
هـزار مـعجزه بـنمود عشـق و عـقل جـهول[۷]
حـــضور امّت انـــدیشه‌های خـــویشتن است

۱- ن ۹، ۱۷ = خفتهٔ بیدار ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خفته و بیدار
۲- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = کز
۳- ن ۱۷ = بایاس ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = یاسی ؛ ن ۱۰ = یاسین
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = امکان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و ودیگر نسخ = توفیق
۵- ن ۴، ۹، ۱۰ = دید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت
۶- ن ۹ = غذای ؛ ن ۳۶ = غزای ؛ ن ۵ = عذای
۷- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = جهول ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فضول

بشمع[۱] نازم و خرسندیش که خود همه جا
ملال بخش خود و دلگشای خویشتن است
امید هست که روزی خجل شوی ز جفا
که این معامله‌ام با وفای خویشتن است
عدیل فطرت[۲] عرفیست همّت ساقی
که حاتم دگران و گدای خویشتن است

(۷۷)

گر[۳] بدیرم طلبد مغبچهٔ حور سرشت
بیم دوزخ برم از یاد چو[۴] امیّد بهشت
نسبت سبحه و زنّار دو صد رنگ آمیخت
ورنه این رشته[۵] همانست که بیرنگ[۶] سرشت[۷]
عشرت رفته مجو باز که دهقان فلک
تخم هر کشته که بدرود دگر بار نکشت
عشق[۸] آن برهمن سوخته صادق مشمار
که نه[۹] خاکسترش آرند پی طرح کنشت
ناز بیهوده مکن، در بگشا ای رضوان
بوداع آمده‌ام، نی بتمنای بهشت

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند.
۲- ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = فطرت ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = همّت
۳- این غزل در زمین خواجه حافظ است به این مطلع:
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت — که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
۴- ن ۱۰ = چو آیم ببهشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چو امید بهشت
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = این رشته ؛ ن ۱۰، ۱۷ = این شیوه
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مریم ؛ ن ۲، ۳۶ = آدم ؛ ن ۹، ۱۱ = بیرنگ
۷- ن ۱۷ = بسرشت ؛ ن ۸، ۹ = سرشت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = میرشت
۸- این ابیات فقط در نسخ ۱ ۵ ۸ ۱۷ ۳۵ = یافته شدند
۹- ن ۱۷ = نه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز

کعبه[۱] در ماتم اسلام سیه میپوشد
مگر آن آفت دین مست برآمد[۲] ز کنشت
ساغر می چو دهی بوسه ز پی نیز بده
تا[۳] ندامت نکشم گر نکنندم به بهشت
ترک دین در ره معشوق گناهست[۴] ولی
نه گناهست که در نامه توانند نوشت
این قدر کعبه پرستی که تو داری عرفی
از تو آید که کنی منع من از طوف کنشت

(۷۸)

شکستن دل ما کار زور بازو نیست
هلاک اهل وفا جز بنوشدارو نیست
بعیب جویی مجنون[۵] بدم[۶]، ولی گویم
خوشا دلی که تسلّی بچشم آهو نیست
سمن[۷] ز تربیت از لاله پایدارترست
وگرنه نیست گلی[۸] در جهان که خود رو نیست
چگونه[۹] در خم بازوی چاره خواب کند
سری[۱۰] که همدم دردست و بار[۱۱] زانو نیست

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۳۵ = برآید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برآمد
۳- ن ۹ = بند امت به کشم گر بکنندم به بهشت ؛ ن ۱، ۴، ۵ = تا ندامت نکشم گر بکنندم به بهشت ؛ ن ۱۰،۱۷ = تا ندامت نکشم گر فکنندم به بهشت ؛ ن ۳۶ = تا ندامت نکشم گر نکنندم به بهشت
۴- ن ۱۰ = حرامست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گناهست
۵- ن ۱۷ = مردم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مجنون
۶- ن ۱۰ = ز پر دلی گویم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بدم ولی گویم
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سخن ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۶ = سمن ؛ در نسخ مطبوعه ۹، ۱۱ این مصرع باین طور است:
چنین گلی نه از این لاله‌زار دهر برست
۸- ن ۹، ۱۱ = سخن ؛ ن ۴ = سمن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گلی
۹- ن ۹، ۱۱ = علاج زخم نه با روی چاره خواست کند ؛ ن ۱۰ = چگونه در خم بازوی صبر خواب کند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چگونه در خم بازوی چاره خواب کند
۱۰- ن ۹، ۱۱ = سرم که ؛ ن ۱۰ = کسی که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سری که
۱۱- ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ = بار ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۳۵ = بار

زفیض طبع کسی سحر ساز شد عرفی
وگرنه چون دگران شاعریست جادو نیست

(۷۹)

راحت آلوده بآن سینه که افگار تو نیست
نوش[۱] در شربت او[۲] باد که بیمار تو نیست
مگر آن طایفه را دل نبود ورنه مرا
نیست یاور که دلی دارد و بیمار[۳] تو نیست
مژدهٔ وصل تو با آنکه نگنجد به دو کون
نا امیدی به دو عالم چو طلبگار[۴] تو نیست
زاهد از مستی و آلودگیم منع چرا
این گلی نیست که بر گوشهٔ دستار تو نیست
آه ازین حوصلهٔ تنگ و ازان حسن فزون[۵]
که دلم[۶] در گله از حسرت دیدار تو نیست
برهمن[۷] تو چه زنی طعنه که در معبد ما
سبحه‌ای نیست که آن غیرت زنّار تو نیست
عرفی از درد که میری که[۸] بچندین تلخی
لذّتی نیست که در مردن دشوار تو نیست

۱- ن ۲ = نیش ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نوش
۲- ن ۱۰، ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = او
۳- این تکرار قافیه درست نمی‌نماید. این شعر در نسخ چاپی نیست. "افکار" بهتر می‌نماید
۴- ن ۱۰ = گرفتار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = طلبکار
۵- ن ۹ = فزون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلند
۶- ن ۳، ۸ = که دلم را طلب از شربت دیدار ؛ ن ۱۰ = که دلم در گله از حسرت دیدار ؛ ن ۴، ۳۶ = که دلم را گله از حسرت دیدار ؛ ن ۱، ۵ = که دلم را خبر از حسرت دیدار ؛ ن ۲، ۹ = که دلم را طلب شربت دیدار
۷- ن ۱۰ = برهمن تو چه زنی طعنه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ای برهمن چه زنی طعنه
۸- انیس‌العاشقین = تو ؛ دیگر همهٔ نسخ = که

(۸۰)

ای نوشداروی دل عاشق فگارمت[۱]
ای بادهٔ نشاط ابد[۲] در خمارمت

هرگز ندیده‌ام[۳] گل مقصود در کنار
ای تخم اشک چند بدامن بکارمت

ای مطلب بلند، دلم در هوای تو
در باخت بال و پر، بخدا می‌سپارمت

بخت ار مدد کند که بمن مهربان شوی
دست امید و یاس بگردن درآرمت

من[۴] دشمن رقیب نگردم[۵] بقرب دوست
گر نیک خواه یار منی، دوست دارمت

دشنام ناکسان مده ای[۶] مدعی، بشرم
تا متهم بشیوهٔ انصاف دارمت

عرفی ترا معامله با دوستان[۷] بود
من نیستم که هر چه کنی واگزارمت

(۸۱)

ای دل طمع مدار که بیغم[۸] گذارمت وین[۹] هم قبول کن که بجان دوست دارمت

۱- ن ۱۰ = بکارمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فکارمت
۲- ن ۱۰ = بدرد خمارمت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = ابد در خمارمت
۳- ن ۱۰ = نکرده‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ و غیره = ندیده‌ام
۴- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای
۵- ن ۸ = نکردی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = نگردم
۶- ن ۱۰، ۳۶ = ار می دهی ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۵ و غیره ای‌مدعی
۷- ن ۱۰ = دوستان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = راستان
۸- ن ۱۰ = با غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بی‌غم
۹- ن ۱۰ = زین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = وین

تاراج عافیت نبود کار دوستان — این[1] هم ز دوستیست که دشمن شمارمت
دست امید کی کشم از دامنت، که من — خواهم که دست عیش[2] بگردن درآرمت
صد ره شکسته‌ای دلم از جور، هیچگاه — نگشاده‌ای[3] نقاب که معذور دارمت
عرفی زآه و ناله خموشی، دگر بیا — تا زخمهای سینه بناخن نکارمت

(۸۲)

مرا[4] نه حسن عبادت نه زشتی عملست
متاع من دل مجذوب و مستی ازلست
یکیست نقد حکیمان و جنس نادانان
هر آنچه در کتب حکمتست در مثلست
کسی که گشته بتقلید آدمی سیرت
نه آدمیست همانا، ز آدمی بدلست
بجنگ زاهد و صوفی خوشی، بگلشن رو
میان بلبل و زاغ چمن همان[5] جدلست
من از حدوث و قدم خامشم ولی گویم
نظر بمدّت آینده عهد ما ازلست
قصیده نظم هوس پیشگان بود عرفی
تو از قبیلهٔ عشقی، وظیفه‌ات غزلست

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = این هم دوستیست ؛ ن ۹ = وین هم ز دوستیست ؛ ن ۱۰، ۳۶ = این هم ز دوستیست
۲- ن ۱۷، ۳۵ = یاس ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عیش
۳- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نگشاده‌ای ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = نگشوده‌ای
۴- حافظ گوید:
درین زمانه رفیقی که خالی از خللست — صراحی می صاف و سفینهٔ غزلست
سلیم طهرانی نیز درین زمین غزلی سروده باین مطلع:
بنای توبهٔ زاهد بهار در خلل است — می دو آتشه عمر دوباره را بدلست
۵- ن ۴، ۵(حاشیه)، ۹، ۱۰، ۳۶ = زاغ چمن همان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زاغ چمان بسی

(۸۳)

غـــزلی گـــفته‌ام، آن بـــاعث گـفتار کـجاست
نـو گـلی چـیده‌ام، آن گـوشهٔ دسـتار کـجاست

یک ســـبومی بـــدر صـــومعه آرم، کـه دگـر
مـــیفروشان بشـــناسند[۱] کـه بـازار کـجاست

خـــرمنی[۲] انـــده دنـیا بـجوی گـو بـفروش
آنکـه[۳] دانـد کـه سـر کـوچهٔ خـمّار کجاست

آب[۴] و رنگ چـــمنم آمـــده از طـــبع بـهار
مـــا کـــجاییم و تـماشاگـه گـلزار کـجاست

عشـق کـاریست کـه لایـق بـرواج افـتاده‌ست
ور نـه در کـون و مکـان لایـق ایـن کـار کجاست

گـــام اوّل بســـر[۵] بت نـــهم انـــدر طـلبش
گـر بـدانـم[۶] کـه گشـایندهٔ زنّـار[۷] کجاست

عشـق[۸] خـورشید قـیامت بـود ای راحت دوست
در بـــیابان جـــزا ســـایهٔ دیـــوار کـــجاست

عـــرفی از پـرده بـرون آکـه جـهان گـلزارست
ایـــن تـــماشا بســـراپـردهٔ پـندار کـجاست

(۸۴)

رسید[۹] مژده و قاصد مقیم خرگه ماست کـه بـرگزیدهٔ تـوفیق جـان آگـه مـاست

---

۱ – ن ۴، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = بشناسند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشناسند
۲– ن ۳۶ = خرمن ؛ ن ۱ و غیره = خرمنی
۳– ن ۱، ۵ = وانکه ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آنکه
۴– ن ۱، ۵ = ابر یکسو چمنم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ و غیره = آب و رنگ چمنم
۵– ن ۱۰ = که بسویش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = بسر بت
۶– ن =۱۰ برانم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = بدانم
۷– ن ۱۱ = اسرار ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زنّار
۸– این بیت فقط در نسخ ۱، ۵ یافت شد.
۹– غزل در زمین غزل خواجه حافظ است :
خیال روی تو در هر طریق همره ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

کسی که چاه ملامت براه ما می‌کَند — بریسمان خود اکنون فتاده در چه ماست
ز شیخ شهر شنو درس و علم ما آموز — که هر چه ردّ مشایخ بود موّجه ماست
خروش[۱] ولولهٔ عالمان شهر آشوب — گناه حوصلهٔ تنگ و ظرف[۲] بی‌ته ماست
مقیم شهپر[۳] عنقاست محمل عشّاق — ازین چه باک که صد کوه[۴] فتنه در ره‌ماست
ز طوف درگه دارا نتیجه‌ای مطلب — که آستانهٔ دولت[۵] دل مرفّه ماست
مباش غمزده عرفی ز زلف‌وقامت‌دوست — جزای همّت عالی و دست کوته ماست

(۸۵)

چُست[۶] آمده بمعرکه، آئین کار چیست
دشمن کدام[۷] و مطلب ازین[۸] کارزار[۹] چیست
چون خار و گل ز شاخچهٔ عدل میدمند[۱۰]
این عین تازه‌رویی و آن[۱۱] شرمسار چیست
هم[۱۲] زهر چشم و هم نگه از باب خوبی است
پس دم زدن که این خوش و آن ناگوارچیست
غم نعمت است خوردنی امّا زخوان عشق
ای اهل روزگار غم روزگار چیست

۱- ن ۹، ۳۵، ۳۶ = خروش و ولوله ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ و غیره = خروش ولوله
۲- ن ۱۰=بخت‌کوته؛ن ۹=حرف بی‌ته؛ ن ۳۵ = ظرف کوته ؛ دیگر نسخ مثل ۱،۴،۵،۸،۱۷،۳۶وغیره = ظرف بی ته
۳- ن ۱۰ = شهر جو عنقا ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شهپر عنقا
۴- ن ۴، ۸، ۱۰ = صد کوه و دشت ؛ ن ۱۷ = صد سنگ فتنه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = صد کوه فتنه
۵- ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = دولت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = جانان
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چُست ؛ ن ۱۰ = پست ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = مست
۷- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = کدام و ؛ ن ۱۷ = گداز و ؛ ن ۱۰ = بکام
۸- ن ۱، ۵ = مطلب این ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = مطلب ازین
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱ = کار و بار ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کارزار
۱۰- ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ = می‌دمد ؛ ن ۹ و دیگر همه نسخ = می‌دمند
۱۱- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = این ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۶ = آن
۱۲- ن ۱، ۸، ۳۵ = چون ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۵، ۱۰، ۳۶ = هم

اندیشه در حریم وصالست منتظر
معشوق اگر[۱] شناخته است، انتظار چیست

تو راز خود نهفته نهشتی[۲] ز رازدار
امّید پرده‌پوشیت از رازدار چیست

نظم جهان[۳] چو بوقلمونست ریو و رنگ
پس عیب زاهدان مشعبد شعار چیست

افتاده در میانهٔ گرداب کشتیم
من رسته‌ام، بگو غم اهل کنار چیست

معشوق در میانهٔ جان،[۴] مدعی کجاست
گل از دماغ می‌دمد، آسیب خار چیست

گر کار را شناخته‌ای، دست ازو مدار[۵]
در فکر آن مباش که انجام کار چیست

این باده خون حوصلهٔ ما بخاک ریخت
اکنون شناختیم که قدر خمار چیست

در حیرتم که با نسق حکمت ازل
مشتی فضول را طمع اختیار چیست

ای دلفریب خرمن گل[۶] رابببین‌که‌باز[۷]
محروم[۸] اشکبار ترا در کنار چیست

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷ = چون ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۴، ۳۵، ۳۶ = اگر

۲- ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = نهشتی ؛ ن ۱، ۹، ۱۷، ۳۶ = بهشتی

۳- ن ۳، ۴، ۳۶ = نظم جهان بوقلمونست ؛ ن ۱۰ = رنگ جهان بوقلمونست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نظم جهان چو بوقلمونست

۴- ن ۱۷ = جان شد کجاست او ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = جان مدعی کجاست

۵- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰ = بدار ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مدار

۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گل ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = خود

۷- ن ۱۰ = چشم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = باز

۸- ن ۱، ۵ = محروم و اشکبار ترا ؛ ن ۱۰ = محروم و اشکبار و ترا ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = محروم اشکبار ترا

عـــرفی هـــمیشه تشـــنهٔ شـــمشیرناز[۱] بـــود[۲]
تـــا مـــطلبش ز زمـــزمهٔ زیـــنهار چـیست

(۸۶)

ترک[۳] جان در ره آن سرو روان اینهمه نـیست
عشق اگر نرخ نهد، قیمت جـان ایـنهمه نـیست
مـــرد هـــمّت نـــیم امّـا بـقناعت شـادم
کانچه محصول زمین ست و زمان، اینهمه‌نیست
آخـــر از شـــعبده دلگـیر شـود شـعبده‌باز
دل قوی دار که دستان[۴] جـهان ایـنهمه نـیست
صـنعتی[۵] بـه ز ریـا نـیست مگـر زاهـد را
ورنـه چـون بـاد بـروت دگـران ایـنهمه نـیست
منزل صـلح مـیان[۶] تـو دراز است و مـغان[۷]
ورنه از[۸] دین تو تا کیش[۹] مغان اینهمه نیست
شـوق[۱۰] مـا راه تـماشاگـه خـود نشناسد
ورنـه آرایش گـلزار[۱۱] جـهان ایـنهمه نـیست

۱- ن ۹ = یار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ناز
۲- ن ۴، ۱۰ = باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بود
۳- این غزل در جواب غزل حافظ شیرازیست باین مطلع:
حـاصل کـارگه کـون و مکـان ایـنهمه نـیست باده پیش آر که اسباب جهان ایـنهمه نـیست
۴- ن ۱۰ = بستان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = دستان
۵- ن ۴، ۹، ۱۱ = صفتی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷،۳۵،۳۶ = ضعتی
۶- ن ۱۷ = دراز است میان من تو ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = میان تو دراز است و مغان ؛ ن ۹، ۱۱ = میان تو دراز است فغان ؛ ن ۱ = میان تو دراز است مغان
۷- ن ۹، ۱۱ = فغان ؛ دیگر همهٔ نسخ مغان
۸- ن ۴، ۹، ۱۱ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از
۹- ن ۴، ۸، ۱۷، ۳۶ = تا کیش مغان ؛ ن ۱، ۵ = تا کیش بتان ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = با کیش مغان
۱۰- ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و دیگر همهٔ نسخ = شوق
۱۱- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = گلزار جنان ؛ ن ۸، ۱۷ = بازارجنان ؛ ن ۳۵ = مارا ز جنان ؛ ن ۱، ۵ = بازار جهان

حـــرفهٔ جـلوه نگـه‌داشـتن حسـن بـلند[۱]
بـــا نـظربازی کـوته نـظران ایـنهمه نـیست
بـاغبان را مگـر از عشـوهٔ[۲] گـل دل بگـرفت
ورنـه پـژمردگی بـیم خـزان ایـنهمه نـیست
کس در گـــوش بـــراز دل مـــا نگشـــاید
ورنـه در مـجلس مـا بـند زبـان ایـنهمه نـیست
خـــضر تـوفیق مگـر راهـبرت شـد عـرفی
ورنه خود رهبری[۳] نام و نشان ایـنهمه نـیست

(۸۷)

آن[۴] فتنه‌ای که از تو مـرا التـماس نـیست
یا[۵] نیست یا بملک دلم روشناس نـیست
گـــر خـــلق پـــاسبان مـتاع سـلامتند
محنت متاع ماست که محتاج پاس[۶] نیست
بـا گـفته[۷] در مسـاز کـه گـفتار پـرده است
هر نکته‌ای که گـفته شـود بـی‌لباس نـیست
شیر[۸] آیدم براه[۹] و برو[۱۰] به غلط کـنم
ورنه براه عشـق کسـی[۱۱] بـیهراس نـیست
مـــنزل شـــناس عشـــق گـرامـی بـود، ولی
منزل چو نیست، قیمت منزل شناس نیست
عـرفی بشکـر نـعمت غـم کـو تـهی مکـن
کز دوست دشمنان بتراز ناسپاس[۱۲] نیست

۱- ن ۸ = مبند ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = بلند
۲- ن ۱۰ = عشق گل ؛ دیگر همهٔ نسخ عشوهٔ گل
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = راهبر نام و نشان ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = رهبری نام و نشان
۴- ن ۹ = این ؛ ن ۳۶ و غیره = آن
۵- ن ۱۱ = یا هست او بملک دلم ؛ ن ۱۷ = یا نیست تا بملک دلم ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۳۵، ۳۶ = یا نیست یا بملک دلم
۶- ن ۱ = یاس ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ وغیره = پاس
۷- ن ۱۰ = نا گفته در رسالهٔ گفتار ؛ دیگر نسخ بشمول ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = با گفته در مساز که گفتار
۸- ن ۱، ۱۱ = شرم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = شیر
۹- ن ۱۰ = زراه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = براه
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = برو بر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = برو به
۱۱- ن ۱۰، ۳۶ = کسی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = مگس
۱۲- ن ۱ = نا شناس ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۶ و غیره = نا سپاس

(۸۸)

مـرا دو خـضر عـنانگیر[۱] بـاید از چپ و راست
کـه کـجروی نکـنم، ورنـه عـزم راه خـطاست

عـجب کـه بـاورم آیـد ز راحت انـدیشی
کـه آفـتاب قـیامت بـه[۲] سـایهٔ طـوبی است

بـملک صـدق گـنه را بـعفو دشـمنی است
جـزا[۳] و جـرم دریـن خـطّه کـاه و کـاهرباست

تو می بـجام کـن و پـیش لب رسـان[۴] و مـترس
کـه گـر مـوافـق تـقدیر نـیست، تـوبه بـجاست

بـمیوه‌ای[۵] کـه رسـد دست امـیدوارم کـن
کـه دست کـوته و شـاخ بـلند دام بـلاست

ز بسکـه نـور جـمالش ز پـرده مـیجوشد[۶]
نـیافتم کـه نـقابش حـریر یـا دیـباست

از آن بـمن گـرویدند طـایران حـرم
کـه هـر نـوا کـه شـنیدم شـناختم ز کـجاست[۷]

چـو در وجـود خـود از مـردمی نـیابم هـیچ
عـرق ز نـاحیه بـیرون جـهد کـه شـرم بـجاست[۸]

۱- ن ۱ = عناندار ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۰ و غیره = عنانگیر

۲- ن ۱۰، ۱۱ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = به ؛ ن ۴، ۹ = نه

۳- ن ۱۰ = جزای حرم درین خطه‌گاه خود بریاست ؛ ن ۱۱ = جزای جرم درین خطه جزو کاه ریاست ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۴، ۳۵ و غیره = جز او جرم درین خطه‌گاه و کاهرباست

۴- ن ۳۵ = بیار ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = رسان

۶- ن ۹ = بمیوه تا که رسد ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بمیوهٔ که رسد

۶- ن ۱، ۵ = می‌پوشد ؛ ن ۹ = می‌جوشید ؛ ن ۳۶ = می‌جوشند ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = می‌جوشد

۷- ن ۱، ۱۰ = زکجاست ؛ ن ۳۵ = که بلاست ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = که کجاست

۸ - ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = شرم کجاست ؛ ن ۱ = شرم اینجاست ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = شرم بجاست

ولی بشـــــرم فـــرومایه دل نـــباید[۱] بست
کـــه ایـــن مـــتاع زبـون بـازماندهٔ یـغماست
چه شد که گفتهٔ عـرفی‌ست مـحض[۲] نکـته مگـر
هـر آن نـفس کـه گـلی زان شکـفت، بـاد صبـاست

(۸۹)

از[۳] دل یوسف غمی در کنج زندان برنخاست
کز پریشانی فغان از پیر کـنعان بـرنخاست[۴]
وه که تا لبهای ما آلوده از جـامی[۵] نکـرد[۶]
تشنگی از طرف جوی آب حیوان بـرنخاست
باغبان عشق با رضوان[۷] بدعوی گفت، خـیز
تـا در هـر بـاغ بگشـاییم رضـوان بـرنخاست
کـوشش پـروانـه بـر کـاهل‌تنان روشـن نشـد
شمع را تا[۸] شعلهٔ حسن از گریبان برنخاست
عشـــق را نـــازم کـــه شـــاه‌حسن در بـــزم ازل
بهر وی تعظیم کـرد از بـهر ایـمان بـرنخاست
بـــی‌نیازی کـــن کـــه گـــرد کـــوچهٔ افـــتادگی
دامن[۹] دریوزه تـا نگـرفت آسـان بـرنخاست

۱- ن ۴، ۹، ۳۶ = نشاید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نباید
۲- ن ۱ = محض ؛ ن ۵، ۸ = فیض
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = از ؛ ن ۱۷ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = بر
۴- درین زمین غزل شفائی هم باین مطلع هست:
لالهٔ چون لاله‌ات زین تـنگ بستان بـرنخاست سنبلی چون طرّه‌ات خاطر پریشان برنخاست
۵- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = افغان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جامی
۶- ن ۱۰ = که کرد ؛ ن ۱، ۴، ۵ وغیره = نکرد
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = با رضوان بدعوی ؛ ن ۱۷ = با دعوی برضوان
۸- ن ۱۷ = با ؛ دیگرهمهٔ نسخ = تا
۹ - ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دامن دریوزه ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱ = دام را دریوزه

تا دل تحت‌الثری از کشتگان عشق سوخت
لیک دودی[۱] از شهادت‌گاه ایشان برنخاست

تند باد غم بسی رو بر دل عرفی نهاد
چون[۲] محیط از موج[۳] سالم بود طوفان برنخاست

(۹۰)

صد شکر کز اقبال غم و لشکر آفت
در مملکت عشق، نشستم بخلافت

هر چند که در خورد جمالت نظری نیست
حیفست که پنهان بود این[۴] حسن و لطافت

با دختر رز دست در آغوش برقصم[۵]
گو[۶] محتسب شهر مکن[۷] ترک خلافت

سرمایهٔ[۸] کامی که خرد منتظر اوست
دادیم ندیمانه بسیلاب ظرافت

وادی حقیقت به خرد طی نتوان کرد
اینجا قدم درد کند طی مسافت

(۹۱)

گر عشق نهد قسمت من خواری[۹] وآفت
خواری به حمیّت[۱۰] بکشم نی به لطافت

زال فلک انعام شبانروزی بیداد
هرگز نکند فوق زهی نقص خرافت

روزی که نوشتند[۱۱] نسب‌نامهٔ کونین
ما را به غم عشق تو کردند اضافت

شادیست[۱۲] گوارنده ولی حیف که هرگز
بر خوان غم خود نه‌نشستی[۱۳] به ضیافت

---

۱ - ن ۳۶ = دوری ؛ همهٔ نسخه‌های دیگر = دودی
۲- ن ۹ = چون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، بهارعجم = کین
۳- بهارعجم = اوج ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = موج
۴- ن ۸، ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن
۵- بهارعجم، ۹، ۳۶ = برقصید ؛ ن ۱۰ = برقصم
۶- ن ۹ = گو ؛ بهارعجم = کو
۷- ن ۸، ۱۷ = بگو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۶ = مکن ؛ ن ۱۰ = بکن ؛ ن ۳۵ = مگو
۸- ن ۱۷ = هرنامهٔ ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = سرمایهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = سرنامهٔ
۹- ن ۳۶ = خواری آفت
۱۰- ن ۱۰، ۳۵ = بجمیعت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بحمییت
۱۱ - ن ۱ = نسب نامه کونین نوشتند ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۳۶ = نوشتند نسب نامهٔ کونین
۱۲- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = شادیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شادیست
۱۳- ن ۱، ۵، ۳۶ = نه‌نشستی ؛ دیگر نسخ = نه‌نشینی

هر چندکه‌شمشیربه[۱] بیگانه‌برانند[۲] بر حوصلهٔ عشق مکش تیغ ظرافت
آلودگی از دامن من[۳] دور نگردد گر چشمهٔ کوثر کنمش صرف نظافت[۴]
این راه چه یک گام چه صد مرحله عرفی تا شوق[۵] نباشد نشود طی مسافت

(۹۲)

درد نایافت ز بیدردی اقبال منست ورنه مقصود من افتاده بدنبال منست
باقضا[۶] سینهٔ من صاف‌نگرددهرچند[۷] شکوهٔ من همه از جانب اهمال منست
هرگز از محنت ایّام نبودم آزاد فتنه همزاد[۸] من و حادثه‌همسال[۹]منست
آستینی که دو عالم بت و زنّار دروست گر بمعنی نگری، نامهٔ اعمال منست
عرفی ادبار[۱۰] پریشانیم از یاد ببر کانچه ادبار بود پیش تو اقبال منست

(۹۳)

تا کوکبهٔ رحمت جاوید بلند است بخت طلب و طالع امّید بلند است
آوازهٔ رندی بجهان پست نگردد تا زمزمهٔ جام ز جمشید بلند است
باگلخنیان[۱۱] باش که بدنامی راحت از سایه نشینان گل و بید بلند است
چون شیونیان همدمی ما بگرفتند[۱۲] از محفل ما نغمهٔ ناهید بلند است

۱- ن ۱، ۵، ۸ = تو ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = برانند ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = نراند
۳- ن ۱ = او ؛ ن ۱۰ = تو ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۶ = من
۴- ن ۴، ۳۶ = نظافت ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = لطافت
۵- ن ۱۰ = ذوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = شوق
۶- ن ۹ = فضا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = قضا
۷- ن ۱، ۵، ۱۰ = هرگز ؛ ن ۸ = گرچه ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = هرچند
۸- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = همراه ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۶، خلاصه = همزاد
۹- ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۵، (حاشیه)، ۹، ۳۶، خلاصه = همسال ؛ ن ۱، ۵ = همبال ؛ ن ۱۷ = دنبال
۱۰- ن ۹، ۳۶ = اصلاح ؛ ن ۱، ۵ = ادبار
۱۱- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = باگلخنیان باش که بدنامی راحت ؛ ن ۹ = تاگلخنیانش گه بدنامی راحت ؛ ن ۱۰ = ماراگل احساس به بدنامی راحت
۱۲- ن ۱، ۵، ۹ = بگرفتند ؛ ن ۳۶ = نگزینند

عـرفی‌خبر[۱]ازجـلوهٔمعشوق[۲]نـدارد[۳] بـا ذرّه بگـویید کـه خـورشید بـلند است

(۹۴)

بـخت جـم و کـاووس عـنانش بکـف تست
پـیش آمـدن از بـخت و کشش از طـرف تست
وصـفی نـبود کـان شـرف[۴] ذات تـو گـردد
جـز بـندگی شـاهجهان کـان شـرف تست
بـا[۵] سـاز و نـوا بـاش و بـبین تـا چـه سـرودم
ای آنکـه سـنان نـای تـو و نـعره دف تست
نشکسـته[۶] عـدو، نـامهٔ فـتح تـو نـوشتم
دولت خـبرم داده[۷] کـه فـتح از طـرف تست
چـون نشکـنی[۸] آخـر صـف اعـدا کـه بـعالم
هـر جـا کـه دعـایی [۹] بـاثر، مـردصف[۱۰] تست
عـالم چـو بگیری، چـه گـرفتی؟ وطـن خـویش
تـو گـوهر اقـبالی[۱۱] و عـالم صـدف تست
در خـواب شب‌آلوده بـخون دیـد خـدنگت
تعبیر جز این نـیست کـه دشـمن[۱۲] هـدف تست

۱- ن ۱۰ = بجز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خبر
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مقصود ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = معشوق
۳- ن ۱۰ = نداند ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ندارد
۴- ن ۳۶ = صفت ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیره = شرف
۵- ن ۱۰ = برگ و نوا باش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = ساز و نوا باش
۶- ن ۹، ۱۱ = بشکسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشکسته
۷- ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷ = داد ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = داده
۸- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = بشکنی ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشکنی
۹- ن ۹ = دعائست ماثر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ دعائی باثر
۱۰- ن ۹ = صدف ؛ دیگر همه نسخ = مرد صف
۱۱- ن ۳۵، ۳۶ = تو گوهر اقبالی و عالم ؛ ن ۵ = تو گوهر اقبال دو عالم ؛ ن ۱، ۴، ۸ = تا گوهر اقبال دو عالم
۱۲- ن ۹، ۱۱ = عالم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دشمن

این خواب[۱] نه[۲] کذب است و کجا کذب[۳] شناسد
این[۴] بنده که پروردهٔ آب و علف تست
عرفی چه شگفت است[۵] که آن مقبل خیّر[۶]
دانسته که راهش به دل پر شعف تست

(۹۵)

منزلگه دلها همه کاشانهٔ عشقست
هر جا که دلی گم شده در خانهٔ عشقست
ویرانهٔ[۷] جاوید بماند دل بی‌عشق
آن دل شود آباد که ویرانهٔ عشقست
فرزانه در آید به پریخانهٔ مقصود
هر کس که درین بادیه دیوانهٔ عشقست
پیمانهٔ[۸] زهر فلکم تلخ نسازد
این حوصله تلخی کش پیمانهٔ عشقست
هر کس بلبش[۹] گرم شود چشم تبسم
با او منشینید[۱۰] که بیگانهٔ عشقست
دل خانهٔ عشقست بنزد همه کس لیک
معشوق شناسد که کجا خانهٔ عشقست

۱- ن ۹، ۱۱ = قول ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = خواب
۲- ن ۱، ۵ = که ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۶ = نه ؛ ن ۴ = ته
۳- ن ۳۶ = کذب ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، و غیره = دیده
۴- ن ۱، ۵، ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = آن
۵- ن ۹، ۱۱ = چه همی گفت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰ وغیره = چه شگفت است
۶- ن ۱ = باخیر ؛ ن ۴، ۸، ۱۰ = ناچیز ؛ ن ۳۶ = خیّر ؛ ن ۵ = تاخیر
۷- ن ۱۷ = دیوانه ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۹، ۳۶ = ویرانهٔ
۸- ن ۱، ۵ = پیمانه ز بهر فلکم ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیمانهٔ زهر فلکم
۹- ن ۱۰ = که شبی گرم شود چشم تبسّم ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به لبش گرم شود چشم تبسّم ؛ ن ۱، ۵ = به لبش گرم بود چشم تبسّم
۱۰- ن ۱، ۵، ۹ = نه نشینید ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۶ = منشینید

عرفی دل و دین باخته‌ای تن[۱] زن و خوش باش
اینها ثمر تربیت[۲] دانهٔ عشقست

(۹۶)

از نور آتشین[۳] نفسم خانه روشنست
بیرون برید شمع که کاشانه روشنست

نازم بفیض عشق که در خانقاه و دیر
چشم[۴] چراغ و شمع بپروانه روشنست

از حسن دوست‌دمبدم‌اسرارگفتنی‌ست[۵]
هر چند قدر گوهر یکدانه روشنست

صد شمع سوختم که خرد پیش‌پا[۶]ندید
پنداشتم که دیدهٔ فرزانه روشنست

ای شیخ شهر تیره دلانرا چراغ باش
دلهای ما ز گریهٔ مستانه روشنست

محرم چه آگه از[۷] الم بی نصیبی است
داغیست این که بر دل بیگانه روشنست

گفتی "زعشق یافت دلت روشنی" بلی[۸]
آتش بخانمان زده را خانه روشنست

عرفی خطای ما و تو محتاج عذر نیست
عذر خطای مردم دیوانه روشنست

(۹۷)

بازم[۹] ز داغ سوختهٔ خانه روشنست
امشب چراغم[۱۰] از دل پروانه روشنست

یابد زکفر و دین گهر[۱۱] راز دیده ور
از نور فیض کعبه و بتخانه روشنست

۱- ن ۹ = دلخوش اوباش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تن زن و خوش باش
۲- ن ۳۶ = تربیت ؛ ن ۱ = کاشتهٔ ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، = کاشتن
۳- ن ۱۷ = آتشین نفسم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = آخرین نفسم ؛ ن ۹ = یار چون نفسم
۴- ن ۱ = چشم چراغ و شمع ؛ ن ۵، ۸، ۹ = چشم و چراغ شمع ؛ ن ۳۶ = چشم و چراغ و شمع
۵- ن ۹ = گفتن است ؛ ن ۱،۴،۵،۸، و غیره = گفتنیت
۶- ن ۹ = بیش بر دمید ؛ ن ۱۱ = پیش بر دمد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = پیش پا ندید
۷- ن ۱۰ = آگهی ز ازل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = آگه از الم
۸- ن ۹ = گفتی که روشن است مرا خانهٔ امید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد
۹- ن ۴ = نازم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ و غیره = بازم
۱۰- ن ۱، ۵ = چراغ ؛ ن ۸، ۳۶ وغیره = چراغم
۱۱- ن ۸، ۳۶ = گهر راز دیده در ؛ ن ۱، ۵ = گهر از دیدهٔ تو نور

نـازم بـحسن دخـتر رز کـز صـفای[۱] او — چشـم صـراحـی و دل پـیمانه روشـنست
در جـان بکـار دانـهٔ رنـدی کـه نـخل آن[۲] — ذوق بهار و میوه‌اش از دانـه[۳] روشـنست
ازدوست‌راز[۴]خـویش‌نهان‌کردن‌ابـلهی‌ست — اکـنون‌که‌پیش‌محرم‌وبـیگانه‌روشنست
بـا عـرفی از نشـاط خـرابـات دم نـزن — بـر جـغد ذوق گـوشهٔ ویـرانـه روشـنست

(۹۸)

عـهد حسـنش روزگـار دست بـرد آتشست
صـاف آتش حسـن او، خـورشید درد آتشست
خان[۵] و مـان عـالمی از آتش حسنش بسـوخت
در قـمار خـانه سـوزی روز[۶] بـرد آتشست
تشـنگان عشـق را کـی دل بـرد[۷] آب حـیات
ایـن مـتاع آمـاده بـهر دسـتبرد آتشست
عرفی اندر عشـق اگـر نـاقص بـود افسـرده نـیست
صـید عشـق ارخـام بـاشد نـیم خـوردآتشست

(۹۹)

مـی‌مغانه کـه از دُرد شـور و شـر صـافست
بـه مـحتسب نـدهی قـطره‌ای کـه اصـرافست
امـام شـهر ز سـر جـوش خـم نـپرهیزد[۸]
نـزاع بـر سـر تـه شـیشه‌های نـاصافست

۱- ن ۳۵ = صفای آن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = صفای او
۲- ن ۸، ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = آن
۳- ن ۸ = خانه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دانه
۴- ن ۱۷ = راز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = درد
۵- ن ۹ = جان و مال ؛ ن ۱۷ = خانمان ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خان و مان
۶- ن ۱۰، ۳۶(حاشیه) = دست برد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳: = روز برد
۷- ن ۱۷ = کی‌دل دهد آب حیات ؛ ن ۴: ۹ = پی‌دل برد آب حیات ؛ ن ۱، ۵، ۳۵،۳۶ = کی‌در برد آب حیات
۸- ن ۹ (حاشیه) = نیندیشد ؛ ن دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نپرهیزد

مـذمّت مـی و مـطرب ز گـمرهی چـه عـجب[۱]
کـــه شـیوه‌دانـی شـیدش بـهین او صـافست

لبـــاس صـــورت اگـــر واژگـــون کـنم، بـینند[۲]
کـــه خـــرقهٔ خشـــنم جـامهٔ طـلاباف است

گـــرفتم آنکـــه[۳] بـهشتم دهـند بـی طـاعت
قـبول کـردن و رفـتن نـه شـرط انـصافست[۴]

خـــیال مـــغبچه‌ای مـــیپزم[۵] کـــه غـمزهٔ او
بـــلای صـــومعه داران ز قـــاف تـــا قـافست

اگـــر بـــصحبت[۶] عـرفی بسـهو بـنشینی[۷]
بگـوش پـنبه فـرو نـه کـه سـر بسـر لافست

(۱۰۰)

[۸] اگر چه بوی محبت زقـاف تـا قـافست هـــنوز نـافهٔ آهـوی عشـق در نـافست

۱- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = عجب است ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه عجب

۲- ن ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بینند ؛ ن ۹ = شاید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۱۰، ریاض = مپسند

۳- مجمع‌النایس = اینکه ؛ دیگر همهٔ نسخ = آنکه

۴- ن ۱۷ = اوصافست ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = انصافست

۵- ن ۹ = می‌زنم ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۱ = میبرم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = میپزم

۶- ن ۹ = نصیحت ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = به‌صحبت

۷- ن ۹ = بشنوی ؛ دیگر همهٔ نسخ = بنشینی

۸- این غزل و غزل پیشین در زمین خواجه حافظ به مطلع زیر سروده شده است. دیگر شعرا مثل حکیم شفائی و نظیری‌نیشابوری هم درین زمین غزلها سروده‌اند و مطالع ایشان هم در زیر نوشته شده‌اند.

کـنون کـه بـر کـف گـل جـام بـادهٔ صـافست به صدهزار زبان بلبلش در اوصافست «حافظ»
مـرا کـه صیّت جـهان گشته قـاف تـا قـافست زبان بـه کـام ادب بـی‌نیاز از لافست «شـفائی»
بشـــرح حـــالت مـــن نـامها در اطـرافست هـزار قـافله در زیـر بـار اوصـافست «نـظیری»

در نسخه‌های مختلف اشعار این غزل ناتمام باشعار غزل پیشین آمیخته شده‌اند. پس در نسخه سوم این مطلع شامل غزل پیشین است ولی در نسخ اول وپنجم وهشتم و هفدهم این شعر با اشعار مابعد در تحت اشعار متفرقه یافته شد. شعر دوم این غزل هم در نسخ ۱، ۵، ۱۷ در تحت ابیات متفرقه یافته شد. شعر سوم در نسخ ۱، ۵، ۱۷ درتحت غزل پیشین است ولی در نسخهٔ هشتم در بین ابیات متفرق بنظر درآمد. همین طور اشعار چهارم و پنجم در نسخ ۱، ۵، ۱۷ در غزل پیشین یافته شدند ولی چون در دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۶ وغیره آنها در غزل ۹۹ نبودند، این دو ابیات را هم درین غزل شامل کرده‌ام.

تبیره شب دل صوفی نمود آینه صاف — محل صبح شود روشنش که ناصافست
به هردکان بتو بستم[۱] وظیفه‌ای واعظ — شنیده‌ام که مناسب دکان علّافست
گرفت هستی موهوم و آب حیوان داد — اگر چه باده فروشم بصیر و صرّافست
می مغانه بگیر ای فقیه و غمزه مکن — بغمزهٔ تو که اوّل ز مال اوقافست

(۱۰۱)

خوناب آتشین ز سر من گذشته است — وین سیل[۲] آتش از جگر من گذشته است
مرغ هوای خلدم و تا پر گشوده‌ام — صد تیر غم ز بال و پر من گذشته است
تا داده‌ام بعشق تو دل بر زبان خلق — دایم حکایت از خطر من گذشته است
دل مرغ صید[۳] گشته،کنون‌کارباقضاست — کار از فغان و الحذر من گذشته است
بر عیش تلخ من مبر ای مدعی حسد — سیلاب زهر بر شکر من گذشته است
هر گه که دیده‌ام گل روی خیال دوست — در رنگ دشمن از نظر من گذشته است
از من[۴] کجا نصیحت عرفی سزد که او — عیبش ز پایهٔ هنر من گذشته است

(۱۰۲)

صد فوج عشوه[۵] از نظر من گذشته‌است — تا شهسوار عشوه‌گر من گذشته است
چون[۶] بگذرد ز جور که از راه تجربه — بر ناله‌های بی‌اثر من گذشته است
بیچاره عافیت که ز وی تا بریده‌ام — عمرش بجستن خبر منِ گذشته است
هر جا که بگذرم بطلب نقش پای غم — کان فتنه جوی[۷] بر اثر من گذشته است

۱- ن ۳۵ = ننویسم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = بتو بستم
۲- ن ۱۰ = آتش تن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سیل آتش
۳- ن ۱۰ = مرغ صید گشته ؛ ن ۹ = صید پر شکسته ؛ ن ۱۷ = صید عشق گسته ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = صید سیر گشته ؛ ن ۳۶ = صید شیبر گشته ؛ ن ۱ = مرغ سیر گشته
۴- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = من ازکجا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ = از من کجا
۵- ن ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ و غیره = عشوه
۶- ن ۱۰ = چون بنگرد بخود که نه از راه تجربه ؛ ن ۹ = چون بگذرد ز جور ؛ ن ۱۱ = چون نگذرد ز جور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چون نگردد به جور
۷- ن ۳۶ = خوی ؛ ن ۱، ۵، وغیره = جوی

شـــادی بـدستگیریم آمـد، مـرا نـیافت　　صد نیزه آب غـم ز سـر مـن گـذشته است
عرفی ببزم قـدس بـرایـن نـظم گـوهرین[۱]　　کـانجا حکـایت از گـهر مـن گـذشته است

(۱۰۳)

پیر کنعان چمنش گوشهٔ بیت‌الحزن است　　هر کجا بوی گلی باد[۲] رسـاند، چـمنست
هر که از بـندگی خـویش[۳] مـرا بـاز خـرد　　بـندهٔ اویـم اگـر زاهـد اگـر بـرهمنست
حـدّ حسـن تـو ز ادراک نشـاید دانست　　ایـن سـخن نـیز بـاندازهٔ ادراک مـنست
هـر کسـی را قـدم مـا نـبود در ره عشـق[۴]　　هر که در جامهٔ مـا بـود، کـنون در کـفنست
عشـق از آدم و حـوّا مـتولّد شـده‌است　　تازه برخاسته این شعله و آتش کـهنست[۵]
صـلهٔ شـعر بـعرفی شکـر آرد طـوطی　　خبرش نیست که او طوطی‌شکّر[۶] شکنست

(۱۰۴)

گو،[۷] دل ازمـن‌جمع‌دارآنکس‌کـه‌بامن‌دشمنست
هر که خود را دوست میدارد بدشمن دشمنست[۸]

۱- ن ۹ = گوهری ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۸ = گوهرین
۲- ن ۱، ۵ = باد ؛ ن ۳۶ = یاد
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۱۶، ۳۵، ۳۶، مخزن = خویش ؛ ن ۴، ارمغان شیراز = نفس
۴- ن ۳۶ = درد ؛ ن ۱، ۵، و غیره = عشق
۵- ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = شعله و آتش کهن است ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ارمغان شیراز = شعلهٔ آتش کهن است
۶- ن ۳۶ = گوهر ؛ ن ۱، ۵ و غیره = شکر
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دل ز من گو ؛ ن ۱۱، هفت اقلیم = گو ز من دل ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گو دل از من ؛ خلاصه = رو ز من دل
۸- غزلیّات صائب و شفائی هم درین زمین باید دید با مطلع زیر:
بـا حـجاب جسـم خـاکـی جـان روشـن دشـمنست
مغز چون گردید کامل پوست بر تن دشمنست «صائب»
خـصم خـود بـودم ولی چـون غیر بـا مـن دشـمنست
آنقدر راضی شدم از خود که دشمن دشمنست «شفائی»

در حصار عافیت بیذوق[۱] را آرام نیست
آنکه[۲] ذوق فتنه در یابد بمأمن دشمنست

گوش معزولست در خلوتگه ارباب راز
دود شمع خلوت ایشان بروزن دشمنست

بسکه دیدم جور دشمن دشمنم با جور دوست
آنکه در آتش بود با نار ایمن دشمنست

بسکه در کامم اثر کرده‌است ذوق اتفاق
باورم ناید که زاهد با برهمن دشمنست

دوستی با دشمنم نی[۳] بهرمهرانگیزی‌است[۴]
دوستی را دوست دارم[۵] ورنه دشمن دشمنست

بسکه لذّت میبرم از دشمنی‌های[۶] غمت
همچو جانش دوست دارم هرکه[۷]بامن‌دشمنست

در پذیرم صد غم و نگشایم از ناموس لب
دل بماتم دوست امّا لب به شیون دشمنست

درد عشقست این[۸] طبیبا[۹]زحمت‌دارومکش
هر که این خارش خلد در پا به سوزن دشمنست

[۱۰] در نگیرد صحبت عرفی به شیخ صومعه
کو به زیرک دشمن و عرفی به کودن دشمنست

۱- ن ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بیدرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = بیذوق
۲- ن ۱۷ = هرکه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = آنکه
۳- خلاصه = بی ؛ هفت اقلیم = نه ؛ دیگر همه نسخ = نی
۴- ن ۱، ۳، هفت اقلیم = انگیز تست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، وغیره = انگیزیست
۵- ن ۲۸ = دوست می‌دارم که دشمن ؛ دیگر همهٔ نسخ = دوست دارم ورنه دشمن
۶- ن ۶، ۹ = چاشنی‌های ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = دشمنی‌های
۷- ن ۶، ۹ = گرچه ؛ دیگر همه نسخ = هرکه ؛ ن ۲۹ = آنکه
۸- ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طبیبا زحمت دارو مکش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = طبیبا در دوا زحمت مکش ؛ ن ۲۹ =طبیب اندر دوا زحمت مکش ؛ ن ۱۷ = طبیبا زحمت دارو مده ؛ ن ۲۸ = ای طبیبان درد و زحمت را مکش
۱۰- خان آرزو در مجمع‌النفایس این بیت را در منتخبات میرزا صائب نوشته است

(۱۰۵)

یک شمه از صلاح[۱] می ناب گفتنی‌ست
با زاهدان سرودی ازین باب گفتنی‌ست
هرگز شکست[۲] توبه ملولم نداشته[۳]
این نکته در میانهٔ اصحاب گفتنی‌ست
ای محرم وصال، غم دورماندگان
بشنو، که حال تشنه به سیراب گفتنی‌ست
نتوان ز گفتگو بحقیقت رسید، لیک
افسانه‌ای ز گوهر نایاب گفتنی‌ست
دیدم بخواب کان[۴] لب لعلم بکام بود
گر واقعی[۵] ست ور[۶] غلط،این خواب گفتنی‌ست
ابله کسی که عیب خود از دوست نشنود
با دوستان حکایت[۷] ازین باب گفتنی‌ست
در آتشم، درون و برون جوش می‌زند
این حرف در میان تب و تاب گفتنی‌ست
عرفی مگو به تیره شب هجر حرف می
حرفیست این که در شب مهتاب گفتنی‌ست

(۱۰۶)

هرگز مگو که کعبه زبتخانه خوشتر است
هر جا که هست جلوهٔ جانانه، خوشتر است

۱- ن ۳۶ = ز اصلاح ؟ ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۹ = در صلاح ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = از صلاح
۲- ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۶ = شکست ، ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵ = شکیب
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = نداشته ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ = نداشت است
۴- ن ۱ = کان می‌لعلم ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کان لب لعلم ؛ ن ۲۸ = دیدم بخواب خوش که بدستم پیاله بود (این مصرع حافظ می‌نماید)
۵- ن ۴، ۹ = واقعی‌است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، مجمع‌النفایس = واقعست
۶- ن ۴، ۹ = ور ؛ ن ۱۷ = اگر ؛ ن ۲۸ = گر ؛ دیگر همه نسخ = وگر
۷- ن ۱، ۵، ۹ = حکایت این باب ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حکایت ازین باب ؛ ن ۲۸ = حکایت زین باب

بـــا بـــرهمن حـــدیث مـــحبّت رواست، لیک
در دام طـــایر حـــرم ایـــن[۱] دانـه خـوشتر است

تسبیح و زهد[۲] خـوش بـود امّـا دریـن دو روز
جـوش گـلست، شـیشه و پـیمانه خـوشتر است

با نـوش و نـیش مـردم عـاقل[۳] کـرشمه‌هاست
هـــمصحبتی بـــه مـــردم دیـــوانـه خـوشتر است

[۴] بـــی‌تلخی غـــرض نـبود شـــهد عـــاقلان
هـــمسایگی[۵] بـه مـردم دیـوانـه خـوشتر است

گـــر در بـــهشت بـــاده کشـــی[۶] فـتنه گـل کـند
ســـاغر کشـــی بـه گـوشهٔ مـیخانه خـوشتر است

در صحبتی که شرم و ادب نیست، فـیض نـیست
ز آنـــرو مـــرابـــه صـحبت بـیگانه خـوشتر است

کـــــــفران نـــــعمت گـــــله‌مندان بـــــی‌ادب
در کـیش[۷] مـن زشکـر گـدایـانه خـوشتر است

گـــر[۸] شـــرط دوســـتی‌نشناسی بـحسن شـمع
اوّل مـــحبّت تـــو بـــه پـــروانـــه خـــوشتر است

۱- ن ۹ = آن ؛ در دیگر زاید از لیست نسخ = این

۲- ن ۹ = تسبیح زهد ؛ دیگر همه نسخ = تسبیح و زهد

۳- ن ۲، ۹ = عالم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = عاقل

۴- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ (که همه نقلهای نسخهٔ سراجا هستند) و نسخه ۱۷(ترتیب دادهٔ ناظم تبریزی) یافت شد و این همه مهم ترین نسخ کلیّات عرفی هستند. مصرع ثانی این بیت از مصرع ثانی شعر پیشین زیاد مختلف نیست. زیراکه این شعر در دیگر نسخ نیست ممکن است که عرفی این شعر را قلمزده باشد ولی چون سراجا و ناظم آن را در مسوّدات مغشوش یافتند، شریک دیوان کردند.

۵- ن ۱۷ = همچاشنی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = همسایگی

۶- ن ۹ = باده خوری ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = باده کشی

۷- ن ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = پیش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = کیش

۸- این شعر در معتبر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۲، ۱۷ موجود نیست ولی در دیگر نسخ که هم مثل آنها اعتبار تام دارند مثل ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ موجود است. درنسخهٔ چاپی ایران هم وجود دارد.

عـــرفی مـــنال بـــیهده، احـــوال دل مگـــوی
کـــز نـــاله‌های بـــی‌اثـر[۱] افسـانه خـوشتر است

(۱۰۷)

وای کـه مستانه یـار جـعد[۲] پـریشان شکست
ســـاغر لبـریز کـفر بـر سـر ایـمان شکست
چون گـل رخسـار[۳] دوست‌زآتش‌می‌برفروخت
شـمع شـبستان گـداخت، رنگ گـلستان شکست
لشکر[۴] غم‌صف‌ببست،عـیش[۵] گـریبان‌بدوخت
خـــندهٔ‌یارایـــن‌شکافت،گـــریهٔ‌ماآن‌شکست
از دل ثـــابت قـــدم دوش سـخن مـی‌گذشت
نشـتر[۶] طـعن گـریز در جگـر جـان شکست
جـــام و قـــدح را مکـن بـیهده در کـار مـن
رو، کـه سـبوی مـرا چشـمهٔ حیوان شکست
چون به ازل‌حسن‌دوست‌خوان‌مـلاحت[۷] کشـید
در دهـن[۸] زخـم مـا عشـق نـمکدان شکست
بسکـه بـه عـالم نـماند عـافیت از عشـق تـو
قـــیمت آسـودگان[۹] قـدر شـهیدان شکست

۱- ن ۱، ۴، ۵ = بیهوده ؛ دیگر نسخ مثل ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بی‌اثر
۲- ن ۱۰ = زلف ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و ریاض = جعد
۳- ن ۱۰، ۱۱ = رخسار او ؛ ن ۱۷ = رخساره را ؛ ن ۱، ۵ = رخسار خویش ؛ ن ۴، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و ریاض = رخسار دوست
۴- اشعار ۳، ۴، ۵ این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شدند و در دیگر نسخ بشمول ن ۴، ۲۹ موجود نیستند
۵- ن ۱۰ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عیش
۶- ن ۱۰ = دشنه طعن کرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نشتر طعن گریز
۷- ن ۹ = ملامت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ملاحت
۸- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جگر زخم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = دهن زخم
۹- ن ۱۱، ارمغان شیراز = آزادگان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آسودگان

چـــاشنی داغ[۱] دل روزی هـــر کـام نـیست
ورنـه لب نـان عشـق گبر و مسلمان شکست
هـــمّت عـرفی بـبزم خـوان مـحبّت کشـید
ذوق نـعیم بـهشت در بـن دنـدان شکست[۲]

(۱۰۸)

صـــد شکـر کـه بـتخانهٔ انـدیشه خـرابست
نـــاقوس و بـــتش در گـــرو بـــادهٔ نـابست
با قسمت[۳] خود هر که تو بینی جـم و داراست
مـحتاجی مـردم هـمه زانسوی حسابست[۴]
در دایـــرهٔ عـــالم تســـلیم جـــهت نـیست
نـی رو بسوی لطف و نـه پشتم بـه عـتابست
ســـیرابـــی و لب تشـنگی از هـم نشـناسیم
ایـــنست کـــه آسـایش مـا عـین عـذابست
حـــرمان مـــرا شـــوق دهـد نشأهٔ مـقصود
آن شـیب[۵] کـه بـا سینهٔ گرم است، شبابست
گـــر کـــبک دل مـا نـزند قـهقههٔ شـوق[۶]
مـــعذور هـمین دار کـه در چـنگ عـقابست
تـــوفیق بـــهانه‌است، اگـــر عـــازم راهـــی
بشـــتاب کـــه ســـرمایهٔ تـوفیق شـتابست

۱- ن ۴ = درد ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ و غیره = داغ
۲- حسین ثنائی مشهدی در همین زمین قصیده‌ای گفته است باین مطلع:
درد خدنگت بجان لذّت درمان شکست خار جفایت بدل رونق بستان شکست
۳- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = قیمت ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱ = قسمت
۴- ن ۱، ۵ = مساب ؟؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = حساب
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = آن شیب که با سینهٔ گم است شبابست ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = بس تشنه فرو مرد و ندانست که آبست
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۳۶ = ذوق ؛ ن ۹، ۱۷، ۳۵ = شوق

بیگانه نمانید[۱] که در چشمهٔ مقصود
بس[۲] تشنه فرو مرد و ندانست که آبست
دی پیر مغان گفت: "دلم سوخت که عرفی
جویای رموزست ولی بیهده یابست

(۱۰۹)

جز در پناه وصل و دل استوار دوست — کس عافیت گمان نبرد در دیار دوست
قاتل چنین خوشست که بیرحمتر شود — از التماس دشمن و از زینهار دوست
از[۳] مهروکین دو روی‌مشوکاشناکی‌ست — تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست
یک آب و رنگ داشت به باغ قبول ما — فصل خزان دشمن و وقت بهار دوست
صد تن شهید شهوت‌ویک‌تن‌شهیدعشق — آنهم به سعی غمزهٔ مردم شکار دوست
هرگز بهار لطف و خزان ستم نبود — در بوستان حسن همیشه بهار دوست
بر سر کلاه عزّت[۴] عشقم حرام باد — گر وقت صحبتش ننهم در کنار دوست
عرفی بحال نزع رسیدی و به شدی — شرمت نیامد[۵] از دل امیدوار دوست

(۱۱۰)

گر تکیه گاه گلخن و گر مسند جم است — رویم بروی محنت و لب بر لب غم است
ما ناز[۶] نیکنامی[۷] عصمت نمی‌کشیم — رندی[۸] حریف ماست که بد نام عالم است

۱- ن ۱۷ = ممانید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نمانید
۲- در نسخهٔ نهم (مطبوعه) و چهارم این شعر نیافته شد ودرین دو نسخ بجای اشعار ۵، ۸ این غزل شعر ذیل یافته شد.

حرمان مرا شوق دهد نشهٔ مقصود — بس تشنه فرو مرد و ندانست که آبست

در نسخهٔ ۱۷ این هر دو اشعار هستند ولی مصرع ثانی شعر ۸ باین طور هست:
آن شیب که در سینهٔ گرمست شبابست.
۳- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۴- ن ۱۰ = عشرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عزّت
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۸، مخزن، آتشکده، ریاض = نیاید ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، انیس = نیامد
۶- ن ۱، ۵، ۱۰ = بار ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناز ؛ ن ۱۷ = باز
۷- ن ۹، ۳۶ = نیکنامی و عصمت ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹ = نیکنامی‌عصمت ؛ ن ۱۰ = نیکنامی‌صحبت
۸- ن ۱۰ = زاهد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رندی ؛ ن ۱۷ = رند

صد سیل فتنه آمد و گردی ز جا نرفت — قصر مراد ماست که موقوف یک نم است
اسلام کی[۱] زروی مسلمانیم بجاست؟ — بازیچه‌ای بعادت[۲] طفلانه محکم است
جز در کنار و دوش ملامت نیارمید[۳] — این بیقرار دل که جگر گوشهٔ غم است
ای داغ[۴] دل بجوش که ردّ و قبول عشق — هنگامه چین دعوی[۵] الماس ومرهم‌است
عرفی تمام لاف مسلمانی است لیک — تا لب گشوده‌ایم بصد رنگ ملزم است

(۱۱۱)

ای دل پیاله گیر که وقت صبوح تست — کردند[۶] جمله فتح و محلّ فتوح تست
آیینه‌ای که صورت معنی نمایدت — دستت اگر نسوخته، در جیب روح تست
اسباب عفو[۷] را چه بما[۸] جلوه‌میدهی — ما توبه دشمنیم و ستم بر نصوح[۹] تست
اهل قبول را به فلک بر مسیح وار — این گریهٔ من است نه طوفان نوح تست
یاران ز شیر دختر رز در صبوحی‌اند — عرفی تو جام زهر بکش، کین صبوح تست

(۱۱۲)

اندوه هجر پیشرو شادی منست — جویای آفتابم و شب هادی منست
آزادگی[۱۰] نه کام شناسای بندگیست — نشو و نمای بندگی آزادی منست

۱- ن ۱ (اصل)، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = کی ؛ ن ۱ (اصلاح)، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نی ؛ ن ۳۵ = نه
۲- ن ۲۹، ۳۵ = بعالم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بعادت
۳- ن ۱۰ = نیافتند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیارمید
۴- ن ۸ = ای مرغ دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای داغ دل
۵- ن ۱، ۸، ۳۵ = دعوی الماس و مرهم ؛ ن ۵ = دعوی الماس مرهم ؛ ن ۱۷ = دعوی و الماس مرهم
۶- ن ۱، ۵ = کردند جمله فتح و محل ؛ ن ۱۱ = کز فیض جمله فتح محل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = کردند جمله فتح محل
۷- ن ۱۰ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عفو را
۸- ن ۱۰ = بلا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = بما
۹- ن ۸، ۱۰، ۲۹ = صبوح ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نصوح
۱۰- ن ۱۰ = آزادگی بکام شناسی نه بندگیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = آزادگی نه کام شناسای بندگیست ؛ ن ۳۵ = آزادگی ز کام شناسای بندگیست

زودآ[۱] که توتیا شود این بیستون هجر — زینسان که زیر تیشهٔ فرهادی منست
تا خواندهام[۲] که هیچ گره بیگشاد نیست — تلخی فروش هجر تو قنّادی منست
خضرم بچشمه خواندوترسم‌خجل‌شود — زین خاک چشمه خیز که در وادی منست
طغیان شوق بین که گمارد[۳] بکشتنم — اندوه را که فخر به همزادی منست
بلبل سرشت را غزل شوق ما[۴] نواست — عرفی تو گوش باش که این وادی[۵] منست

(۱۱۳)

تنها نه دلم بادهٔ نابش همه خونست — مغز قلم و مرغ کبابش[۶] همه خونست
دلها شکند وز دل ما یاد نیارد — چون بشکند این خم که‌شرابش‌همه‌خونست
ما جام سؤالیم در آن دوره[۷] که ساقی — در شیشهٔ مضمون جوابش[۸]همه‌خونست
ای غم ز دلم‌دست‌بکش[۹]وین‌گل‌سیراب — بر تابه مجوشان که گلابش همه خونست
از شور[۱۰] دل مامشکن‌توبه‌که‌این‌مست — آن می که چنین کرده خرابش همه خونست
خون میکشم از کاسه دران بزم که مطرب — در کاسهٔ طنبور و ربابش همه خونست
عرفی نکنی ترک دل ریش مکیدن[۱۱] — این[۱۲] میوهٔطوبی‌ست‌که‌آبش‌همه‌خونست

(۱۱۴)

دوش بختم دامنی در چنگ داشت — وز گل روی نگاهم رنگ داشت

۱- ن ۱۰ = دردا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زودآ
۲- ن ۹ = نا خواندهٔ ؛ ن ۱۷ = نا خواندهام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶، بهارعجم = تا خواندهام
۳- ن ۱۰ = گمارد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کمان زد ؛ ن ۱۷ = کلان زد
۴- ن ۱۰ = تا ؛ ن ۸، ۹ = ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = با
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = زبان هادی منست ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = که این وادی منست
۶- ن ۹،۱۱ = مغز کتابش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ کبابش
۷- ن ۱۷، ۳۵ = دوره که ساقی ؛ ن ۱، ۵ = دورهٔ ساقی ؛ ن =۸ دور که ساقی
۸- ن ۸ = مضمون و جوابش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = مضمون جوابش
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مکش ؛ ن ۱۷ = بکش
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = سوز ؛ ن ۱۰، ۳۵ = شوق ؛ ن ۴، ۳۶ = شور
۱۱- ن ۹، ۱۱ = چکیدن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مکیدن
۱۲- ن ۸ = کاین ؛ ن ۹ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = این

بسکه می‌شد التماس دل قبول — از تمنّای شهادت[۱] ننگ داشت
[۲] آنکه شد سیراب از آن لبها، منم — چشمهٔ کوثر گلوی تنگ[۳] داشت
در خیالم شکر[۴] بود و شکوه بود — نغمه‌ام یارب کدام آهنگ داشت
عشق کی با جان ما[۵] دشمن نبود — شعله با خاشاک دایم جنگ داشت
نقشبند حسن عرفی را[۶] ربود — کز[۷] دل فریاد نقش[۸] سنگ داشت

(۱۱۵)

باز[۹] آتش غم دست در آغوش خس ماست — دشنام[۱۰] طرب قفل گشای نفس ماست
جمّازهٔ ما تا به ره کعبه روان است — رقصان حرم از ذوق نوای جرس ماست
آن چشمهٔ شهدیم[۱۱] که از[۱۲] عین حلاوت — مرغ حرم و طایر قدسی مگس ماست
داغی که امان جوید[۱۳] ازو[۱۴] سینهٔ دوزخ — در باغ محبّت ثمر نیمرس ماست

۱- ن ۱۰ = نگاهش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شهادت
۲- این شعر میرزا در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۳- ن ۸ = سنگ ؛ ن ۱۷، ۳۵ تنگ
۴- ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکر بود و شکوه بود ؛ ن ۱۰ = دوش شکر شکوه بود
۵- ن ۱۶، مخزن = من ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ما ؛ ریاض = با
۶- ن ۱۷ = زار بود ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۶ = را ربود
۷- ن ۱۰ = کو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹ = کز ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = گر
۸- ن ۴، ۹، ۳۵ = فرهاد و نقش سنگ ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = فرهاد نقش سنگ
۹- ن ۱۰ = تا آتش غم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باز آتش غم
۱۰- در نسخهٔ ۱، ۵، ۱۷ این مطلع در ذیل اشعار متفرق هم یافته شد ولی آنجا این مصرع باین طور هست: آتشکده درد بجیب نفس ماست.
۱۱- ن ۹ = جسم شهیدیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ چشمهٔ شهدیم
۱۲- ن ۱۷ = در ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از
۱۳- ن ۳۵ = یابد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = جوید
۱۴- ن ۳۵، ۳۶ = ازان ؛ ن ۵، ۲۹ وغیره = ازو

عمریست که در زیر لگد مرده سگ نفس
وز[۱] خاطر ما[۲] جمع همان در مرس ماست
عرفی کس ما هر که بود حیله فرو شست
در بیکسی آویز که بیگفت کس ماست[۳]

(۱۱۶)

خوش می‌تپم بخون[۴] که به تیرم چنین زده‌ست
باز این چه ناوک است که عشق از کمین زده‌ست
غیرت به زهر کرده بدل خون قدسیان
تا تیغ غمزه بر دل روح‌الامین زده‌ست
مشکل که مرگ[۵] روی به میدان ما نهد
از بسکه فتنه صف به یسار و یمین زده‌ست
سوزی[۶] نماند در دل[۷] دیوانگان[۸] عشق
تا نیستی بشمع دلم آستین زده‌ست
نیشی‌ست زهر داده و مشغول کاوکاو
مهری که عشق بر لب جان حزین زده‌ست
ناقوس عشق میزنم و رقص میکنم
بوی کدام مغبچه بر[۹] مغز دین زده‌ست

۱- ن ۹ = از ؛ ن ۱۷، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = وز
۲- ن ۱۰ = من ؛ ن ۱۷ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نا
۳- این مقطع درین غزل فقط در نسخهٔ دهم یافته شد. در دیگر نسخ این مقطع غزل ۷۰ هست
۴- ن ۴ = بخون که تیرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بخون که بتیرم
۵- ن ۱۰ = هجر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مرگ
۶- ن ۹ = سوزی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شوری
۷- ن ۴ = در صف ؛ ن ۲، ۱۰، ۲۹ = در دل ؛ ن ۸ = بر دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = درسر
۸- ن ۴ = شوریدگان ؛ ن ۱۰، ۲۹ = دیوانگان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پروانگان
۹- ن ۵، ۱۰ = در ؛ دیگر همه نسخ = بر

عرفی نماند، هیچ به درویشی‌اش سری
از بسکه باده[۱] با من خلوت گزین زده‌ست

(۱۱۷)

مگر زمانه اسیر کمند آه منست
که نازبالش امید تکیه‌گاه منست
ز[۲] دیدن تو هوس پاک[۳] بین شود چون عشق
دمی که حسن تو آلودهٔ نگاه منست
صحیفه‌ای که نگردد ز آب رحمت پاک
گمان برم که سیه نامهٔ گناه منست
دو عالم از اثر شعلهٔ جمالت[۴] سوخت
بجز دیار[۵] محبّت، که در پناه منست
بباغ عشق بنازم[۶] که با ملک گوید[۷]
که آبروی تو از شبنم گناه منست
نوشته است به صحرای دل به هر ذرّه
که وصل دلبر کنعان به جیب چاه منست
گذشت یوسف و ایام حسن او عرفی
بنازدار[۸] که این عهد پادشاه منست

(۱۱۸)

ما را به طرب نسبت و پیوند حرامست بر اهل محبّت دل خرسند حرامست

۱- ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = می به مردم خلوت نشین ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و غیره = باده با من خلوت نشین
۲- ن ۲، ۲۹ = به ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = ز
۳- ن ۱۷ = هوسناک ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = هوس پاک
۴- ن ۱۶، مخزن = گرمی‌نگاه تو ؛ ریاض = گرمی‌نگاهش ؛ ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شعلهٔ خجالت
۵- ن ۱۶، مخزن، ریاض = دیار ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = متاع
۶- ن ۱۷ = بنازم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نیارم
۷- ن ۱، ۵، ۱۷ = گوید ؛ ن ۸، ۳۵ = گویم
۸- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = بناز دار ؛ ن ۱، ۱۸ = نیاز دار

در مذهب ما تشنه‌لبان شربت کوثر — بی‌چاشنی آن لب چون قند حرامست
ناصح مگشا لب که گنهکار نه گردی — در شرع ملامت زدگان پند حرامست
از وصل مجو کام که در باغ محبّت — چندین ثمر نخل برومند حرامست
زندانی[۱] غم باش که در شرع محبت — صیدی که نشد کشته درین بند حرامست
دارم هوس دیدن ماهی که برویش — غیر از نظر لطف خداوند حرامست
یارب چه بلائیست که در مذهب خوبان — دشنام حلالست، و شکر خند حرامست
محرومی یعقوب ازان بود که بگزید — شرعی که دران دیدن فرزند حرامست
عرفی بود از میکدهٔ درد[۲] قدح نوش — آن باده بنوشد که بگویند حرامست

(۱۱۹)

از آن ز شربت صلحم هوای پرهیز است
که آتش تب شوقم[۳] نه آنچنان تیز است
حیا نهشت[۴] که این دانه‌های اشک نیاز
بخاک عجز فشانم، که آشتی خیز است
چو زلف باز کنی ناله خیزد از دلها[۵]
که دام ما همه این[۶] طرهٔ دلاویز است
رسید نخل مرادم بغایتی ثمرش
که ناوزیده[۷] نسیم طلب ثمرریز است

۱- ن ۹ = زندانی غم شو که بصحرای محبت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ریاض = زندانی عم باش که در شرع محبت
۲- ن ۱۰ = از میکده آن رند قدح نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸: ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = از میکدهٔ درد قدح نوش
۳- ن ۱۰ = عشقم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوقم
۴- ن ۱۷ = بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهشت
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ملکوت ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = دلها
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این ؛ ن ۱۰ = آن ؛ ن ۸ = در
۷- ن ۵ = تا وزیده

زطـــره مشک بـــدامـــان کـــوهکن بـاشد
اگـر چـه تکـیهٔ شـیرین بـدوش پـرویز است
ســـمند ســعی چــه بـیهوده رانــی ای فــرهاد
کــه هــمعنانی گـلگون نـصیب شـبدیز است
چگـــونه مـــانع نـــظاره‌ام شـوی کـه مـرا
زشوق[۱] روی تـو سـر تـا قـدم نگـه خـیز است
ســـتیزه تـــاخت بـــمیدان امـتحان عـرفی
عنان کشیده چه داری که وقت[۲] مهمیز است[۳]

(۱۲۰)

زو چه میخواهی دلاگـرنازواسـتغناست[۴]هست
بیوفائیهاست،[۵] دارد، رنجش[۶] بیجاست،هست
ای[۷] که گویی بااسیران‌شـیوه‌های‌اوچـهاست[۸]
ناز هست و عشوه‌هست‌وهرچه‌دردافزاست،هست

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = ز شوق روی تو سر تا قدم ؛ ن ۱۷ = ز روی شوق تو سر تا قدم ؛ ن ۱۰ = که شوق طور سرم تا قدم ؛ خلاصه = ز شوق روی تو تا صد قدم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که وقت ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = محل
۳- وحشی هم درین زمین غزل سروده باین مطلع:
عتاب اگر چه بما در مقام خونریز است و لیک تیغ تـغافل نـه آنـچنان تـیز است
۴- ن ۸، ۱۰، ۱۶ = استفتات هست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = استفناست هست
۵- ن ۵ (اصلاح شده) = بیوفائی دارد و هم رنجش بیجاست هست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیوفائیهاست، دارد، رنجش بیجاست هست ؛ ن ۹ = بیوفا تنهاست دارو رنجش بیجاست هست
۶- ن ۸، ۱۰، ۱۶ = رنجش بیجاست ؛ دیگر نسخ = رنجش بیجاست و ؛ ریاض = رنجش بیجاست.
۷- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای که گوئی با اسیران شیوه‌های او چهاست ؛ ن ۱، ۵ = ای که می‌گوئی اسیران شیوه‌های او کجاست ؛ ن ۵ (ترمیم شده) = ای که گوئی با اسیران شیوه‌های او کجاست ؛ ن ۱۰ = ای که می‌گوئی بگو با شیوه‌های او چهاست
۸- ن ۱، ۲، کجا ؛ دیگر نسخ = چها

این که[۱] آئین وفاداری ندانـد نـیست،[۲]لیک[۳]
هرقدر گویند[۴] مستغنی وبـی پـرواست هست
چون نسوزی[۵] عالمی را وه‌چه‌کـم‌داری‌زحسـن
چـهرهٔ زیـباست، داری، قـامت رعـناست، هست
ورد او در سینه میماند چه غم کـو[۶]جـان‌برد[۷]
آنــچه مــارا بــاعث نــا آرمــیدنهاست، هست
عرفی از بزمت اگـر بـیرون کـند، بـیوجه نـیست
نــالهٔ بــی اخــتیار و گـریهٔ بـیخواست[۸] هست

(۱۲۱)

آنــم[۹] کـه پـای تـابسرم[۱۰] عـجب طـاعتست
شب زنده داریـم[۱۱] بـتراز خـواب غـفلت است
خــواهــی بکـعبه روکـن و خـواهـی بسـومنات
دل بد مکن که شش جـهت از بـهر طـاعت است
بـیرون بـود حـلاوت[۱۲] و تـلخی ز مـدح و ذم
ردّ و قــبول مــا هــمه از روی عــادت است

۱- ن ۱۰ = آنکه ؛ ن ۳۵ = ای‌که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = این‌که
۲- ن ۴، ۱۰، ۲۹ = هست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیست
۳- ن ۹ = حال ما آن نازنین گر چه بداند نیست لیک ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بطوریکه نوشته شد.
۴- ن ۱۰ = گویید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = گویند
۵- ن ۹، ۱۱ = فروزی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نسوزی
۶ - ن ۹، ۱۱، ۲۹ = گر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کو
۷- ن ۳۵ = رود ؛ دیگر همهٔ نسخ = برد
۸- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بی‌خواست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیخاست
۹- ن ۳۶ = آنم ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = آنی
۱۰- ن ۳۶ = سرم ؛ دیگر همهٔ نسخ سرت
۱۱- ن ۳۶ = داریم ؛ دیگر همهٔ نسخ داریت
۱۲- ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حلاوت و تلخی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰ = حلاوت تلخی

مپسند در ثبوت شجاعت هلاک خصم
گردن به تیغ نه که شهادت شجاعت است
احباب را سلام[۱] و وداعی ضرور هست[۲]
این شیوه‌ها وسیلهٔ مهر و محبّت است
غافل مرو که تا در بیت‌الحرام عشق
صد منزلست و منزل اوّل قیامت است
عرفی مخوان بشاعر بی فضل شعر خویش[۳]
نزد حکیم[۴] بر که نه شعر است، حکمت است

(۱۲۲)

صد زخم[۵] تازه بر دلم از طعن مردم است
مشتی نمک بپاش، چه ضبط تبسّم است
ناصح برو که نیست حدیث تو دلفریب
این شیوه خاص آن لب شیرین تکلّم است
از یار التماس جفای دگر کنم
دستم بدامنش نه ز روی تظلّم است
زین فتنه‌ها که حسن تو انگیخت در جهان
صد داغ رشک در[۶] دل افلاک[۷] و انجم است
بر نعمت وصال بود چشم بیغمان
عشاق را چه ذوق زعیش و تنعّم است

۱- ن ۵، ۹، ۳۶ = سلام و وداعی ؛ ن ۲۹ = سلام وداعی ؛ ن ۵ (حاشیه) = دعائی
۲- ن ۱، ۵، ۱۷ = ضرورتست ؛ ن ۱۰ = ضرور هست ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ضرور نیست
۳- ن ۱۰ = عرفی تو شاعری، غزل شعر خویش را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عرفی مخوان بشاعر بی‌فضل شعر خویش
۴- درین شعر اشارهٔ لطیف است به حکیم ابوالفتح گیلانی که فیلسوف عهد و تربیت کننده و ممدوح عرفی بود
۵- ن ۲۹ = ظلم ناز؟؛ ن ۴، ۹، ۲۹ = جای ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۳۶، ریاض و غیره = ضبط
۶- ن ۹، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۷- ن ۱، ۵ = آفاق ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = افلاک

افـــغان کـــه لاله‌گـــون نشـود چـهرهٔ امـید
زیـن تـلخ بـاده‌ای کـه دریـن نـیلگون خـم است
بـــر زخـــم کـاریم چـه نـهی مـرهم امـید
زخـمی دگـر، کـه کـار بـرون از تـرحّـم است
عـرفی بکـام دل کـه نـماید رهـم بـه عشـق؟
ایـن وادیـی بـود کـه درو خـضر هـم گـم است

(۱۲۳)

زلفت نهد ار[۱] سلسله در[۲] پای قـیامت
آسـوده شـود دهـر زغـوغای[۳] قـیامت
[۴] از جلوهٔ بالای تـو در دهـر فـتد شـور
یـعنی بـود آشـوب تـقاضای قـیامت
گـر جـلوه نـدادی قـد طـوبی صفتانرا
ایـن سـعی نـبردی چـمن آرای قـیامت
فردا که رود[۵] جانب محشر چه[۶] نجنبد
هـــنگامهٔ آشـوب تـو بـالای قـیامت
این فتنه و آشوب نه اسباب جمال‌انـد[۷]
درحسـن تـو جـمع آمـده اجـزای قـیامت
فـردا کـه فشـانم ز جگـر نـیش، بـیابند
صد خـرمن[۸] الماس بـصحرای قـیامت
جوش غم و درد است دگر[۹] در دل عرفی
ای فـتنه بـرون[۱۰] آ بـتماشای قـیامت

---

۱ - ن ۳۵ = بود از ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نهدار
۲- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ و غیره = در
۳- ن ۱۰ = سودای ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غوغای
۴- این بیت در چند نسخ خیلی مهم مثل ۲۹، ۳۶ نیست
۵- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = روی ؛ ن ۹ = شود ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = رود
۶- ن ۲۹ = چه نجنبد ؛ ن ۵، ۹ = چو نجنبد ؛ ن ۱، ۴، = بچنند ؛ ن ۸ = چو دیدند ؛ ن ۲، ۱۰ = ن ۱۷، ۳۵. ۳۶ = چو به چیند ؛ ن ۲، ۱۰ = ببخشد
۷- ن ۵، ۹، ۲۹ = جمالند ؛ ن ۴، ۳۵، ۳۶ = جمالست
۸- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خرمن ؛ ن ۸ = دشنه ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹ = تیشهٔ
۹- ن ۱، ۵، ۸ = مگر ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دگر
۱۰- ن ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = درون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰ = برون

(۱۲۴)

گر شوم صد سال محروم از وصال روی دوست
دیده نگشایم مگر وقتی که آیم سوی دوست

تا قیامت هر سر مویم جدا در خون طپد
گر بآرامم نیاید[۱] رخصت از هر موی دوست

در دل پژمرده‌ام[۲] صد کوه درد افشرد پای
هیچ بادی بر ندارد گرد من از کوی دوست

مژده باد ای دل که بهر ناوکی‌کان خاص تست
شهپر هاروت جوید غمزهٔ[۳] جادوی دوست

لذّت[۴] تنها نشیمنها[۵] نمیگنجد بکام
ای[۶] ادب برخیز از راهم که رفتم سوی دوست

ای‌مسیحا زانو از لطفم[۷] بزیر سر منه
عهد این شوریده سر مشکن بخشت کوی دوست

بُلهوس در جامه و عاشق نگنجد در کفن
گر نسیمی آید و گوید که دارم[۸] بوی دوست

کس نمی‌رنجد[۹] زعرض‌مهرعرفی‌منع[۱۰] بس[۱۱]
من ز دل پرسیده‌ام، او می‌شناسد خوی[۱۲] دوست

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیاید ؛ ن ۱۱ = نباشد ؛ ن ۴، ۹، ۱۷ = نیابد

۲- ن ۱۷، ۳۵ = در دل بر ذره‌ام ؛ ن ۱، ۵ = در دل پرمرده‌ام

۳- ن ۱ = عشوه ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = غمزه

۴- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = تلخی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = لذّت

۵- ن = ۹ شبها نشینانم ؛ ن ۲۹ = نشینانت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = تنها نشینها

۶- ن ۹ = ای اجل کوه از رهم بستان که تنها رفتم ؛ ن ۸ = ای ادب برخیز از راهم که رفتم ؛ ن ۱، ۱۰، ۲۹ = ای ادب کوه از رهم بستان که رفتم ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ای ادب کوه از رهم بستان که رفتم

۷- ن ۱۰ = نطقم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = لطفم

۸- ن ۹ = داری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارم

۹- ن ۲ = ترسد ؛ ن ۱۱ = پیچد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رنجد ؛ ن ۲۹ = گنجد

۱۰- ن ۳۵ = پند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ و غیره = منع

۱۱- ن ۲ = بین ؛ ن ۲۹ = ومن ؛ ن ۹ = کن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بس

۱۲- ن ۹ = بوی ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خوی

(۱۲۵)

دوش دل ناگشته سیر از وصل اوبیهوش[۱] گشت
لیک شادم کز فغان در محفلش[۲] خاموش گشت
مُردم از این غم که ناگه نیشها در[۳] وی[۴] خلد
دوش چون دل با خیال یار[۵] هم آغوش[۶] گشت
آنکه دوش و دست او سجّاده و تسبیح داشت
جام می‌برکف برون آمد سبو بر دوش گشت
جان و دل دیدند هرگه[۷] بی‌نقابش در سخن
این تمامی[۸] چشم گردید،آن سراسر[۹] گوش گشت
من خدنگ نالهٔ شب دُزدم از لذّت بدل
غافلان گویند عرفی از فغان خاموش گشت

(۱۲۶)

ای دل حدیث صبر شنیدن ز بهر چیست
زهر است در پیاله، چشیدن[۱۰] ز بهر چیست
ای نیش غم که مرهم آسایش منی
در زخم سینه نرم خلیدن ز بهر چیست

۱- ن ۹ = مدهوش ؛ ریاض و دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بیهوش
۲- ن ۱۰ = مجلسش ؛ ریاض و دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = محفلش
۳- ن ۲، ۲۹ = بر ؛ دیگر همه نسخ = در
۴- ن ۸، ۳۵ = دل ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وی
۵- ن ۸ = دوست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یار
۶- ن ۴، ۱۰ = دست آغوش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم آغوش
۷- ن ۳۶ = هرکس ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ = هرکه
۸- ن ۳۶ = تماشا ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ و غیره = تمامی
۹- ن ۹، ۱۰ = تمامی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سراسر
۱۰- ن ۲ = کشیدن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = چشیدن

ای زهـر[۱] فـتنه کـز تـو مـرا تشـنگی فـزود
زان نـیش غـمزه دیـر چکیدن[۲] ز بـهر چـیست
کشت[۳] وفـای غـیر نـرست ای‌نسـیم وصـل
چـندین بشـوره‌زار وزیـدن ز بـهر چـیست
در حـیرتم کـه بـلهوسان چـون ز زهـر[۴] عشـق
جـامی نـمیکشند، چشـیدن ز بـهر چـیست
بـرخسـته‌ای کـه تشـنهٔ نـومید مُـردنست
افسـون التـفات دمـیدن ز بـهر چـیست[۵]
تـو حسـن لایـزالی و مـن عشـق بـیزوال
مـا هـر دو آتشـیم، رمـیدن ز بـهر چـیست
ایـن دشت[۶] را سـموم نسـیم است و شـعله آب
ای[۷] سـبزهٔ‌امـید دمـیدن ز بـهر چـیست
عـرفی خـمار عشـق عـذابـیست بس عـلیم
جـامی بکش، عـذاب کشـیدن ز بـهر چـیست

(۱۲۷)

از بسکـه جـور کـرد بـدل غـم کـه آشـناست
داغـم[۸] بـهشت صـحبت مـرهم کـه آشـناست

۱- ن ۱۰ = آن زهر فتنه‌ای که مرا ؛ ن ۱، ۱۷ = آن زهر فتنه کز تو مرا ؛ ن ۹ = ای زهر فتنه کز تو مرا ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = وی زهر فتنه کز تو مرا
۲- ن ۱۰ = درد مکیدن ؛ ن ۳۵ = دیر خلیدن ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = دیر چکیدن
۳- ن ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کشت وفای غیر نرست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = کشت وفا عزیزتر است
۴- ن ۱۰ = ز درد عشق ؛ ن ۲، ۲۹ = ببزم عشق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز زهر عشق
۵- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد. در نسخهٔ ۸ در ذیل ابیات متفرقه هست
۶- ن ۴ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = دشت
۷- ن ۲،۹ = این سبزه را امید دمیدن ؛ ن ۱،۴،۵،۸،۱۷،۳۵ = ای سبزهٔ امید دمیدن ؛ ن ۲۹ = این سبزهٔ امید دمیدن
۸- ن ۸ = داغم به‌دل به‌است ز مرهم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹: ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = داغم بهشت صحبت مرهم

تـــا طـــی[۱] کـــنند بـی‌ادبـان وادی غـرور
بـــیگانگی نـــموده بـه مـحرم کـه آشـناست
گـــر آشـــنا کســـیست کـــه اهـلیّتیش هست
بـــنما یکـــی ز مـــردم عـالم کـه آشـناست
از بسکـــــه دل رمـــیده ز بـــیگانگان بـــود
بـــیگانه وار مـی‌زید[۲] آن هـم کـه آشـناست
زحـــمت مکش طـــبیب کـــه بـیمار عشـق را
دارو نـــداد عـــیسی مـــریم کـــه آشـناست
از بسکـه رخـنه‌هاست[۳] دریـن سینه ای اجـل
ره[۴] تـا ابـد بـجان نـبرد غـم[۵] که آشناست
عـــرفی تـــو آشـنا نشـناسی طـرب مـجوی
مـــحکم بگـــیر دامـــن مـاتم کـه آشـناست

(۱۲۸)

نـــعره زد عشـق و دیـن مـا بگـریخت — کـــفر نـــیز از کـــمین مـا بگـریخت
بس کـــه شـــد ابـــر گـــریه آتشـبار — تـــخم عـــیش از زمـین مـا بگـریخت
در دم نـــــزع یـــاد غـــم کـــردیم — نـــفس واپســـین مـــا بگـــریخت
[۶] عشـق بـرخـواست بـادو عـالم عـجز — آبـــــرو از جـــبین مـــا بگـــریخت
بـــاز کـــردیم دیـــده بـــر رخ دوست — نگـــه شـــرمگین[۷] مـــا بگـــریخت
زآتش دل چـــــراغ بـــــر کـــــردیم — ســـایه از هـــمنشین[۸] مـا بگـریخت

۱- ن ۱، ۵ = تا کی ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = طی
۲- ن ۳ = رمد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زید
۳- ن ۶ = زخمهاست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رخنه‌هاست
۴- ن ۳، ۸، ۱۷ = رو ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ره
۵- ن ۶ = دم ؛ دیگرهمهٔ‌نسخ = غم
۶- این شعر در چند نسخه‌جات مهم مثل ۴، ۱۷، ۳۶ موجود نیست.
۷- ن ۱۰ = آتشین ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شرمگین
۸- ن ۲، ۹، ۱۷ = سایهٔ همنشین ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = سایه از همنشین

شـــــوق دیـــــدار حـــمله‌ای آورد ادب از آســـــتین مـــــا بگـــریخت
دســـتی[۱] از آســـتین بـــرون کـــردیم[۲] نـــام[۳] مـــا از نگـــین مـــا بگـــریخت
دست عـــــرفی نـــقاب راز گشـــود خـــــرد تـــیزبین مـــا بگـــریخت

(۱۲۹)

ســـنبلی کـــو لاله را در بـــر کشـــد گـــیسوی تست
لاله‌ای کـــو نـــاز[۴] بـــر ســـنبل فـــروشد روی تست
آهـــوی مستی کـه در بستان حسن[۵] عشـوه خیز
دمـــبدم بـــر عشـــوه غـلطد نـرگس دلجـوی[۶] تست
ســـاحری[۷] کـــز آســـتین افشـــاندن افســـون او
آتش اعـــجاز مـــیرد[۸] غـــمزهٔ جـــادوی تست
مشـــهدی کـــانجا مســـیح آیـــد بـــامّید هـــلاک
وز[۹] گمان ناکسی شرمنده[۱۰] گرد کـوی تست[۱۱]
شـــعلهٔ ســـوزنده‌ای کـــز غـــایت تـــاثیر او
آتش دوزخ گـــریبان پـــاره ســـازد خـــوی تست

۱- ن ۱۰ = دست ؛ دیگر نسخ بشمول ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = دستی
۲- ن ۲۹ = کردم ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = کردیم
۳- ن ۹ = ادب از آستین ؛ ن ۱۰ = نام یار از نگین ؛ ن ۸، ۳۶ = نام ما از نگین ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = نام راز از نگین
۴- ن ۹ = ناز بر سنبل فروشد روی ؛ ن ۲۹ = ناز بر سنبل فشاند روی ؛ ن ۲، ۸ = ناز بر سنبل کند ابروی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در کنار سنبل آید
۵- ن ۲، ۹، ۲۹ = عشق عشوه خیز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حسن عشوه خیز
۶- ن ۹، ۲۹ = جادوی ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلجوی
۷- ن ۱۷ = جادوی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ساحری
۸- ن ۱، ۲، ریاض = می‌زد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میرد
۹- ن ۱۰ = درکمال ؛ ن ۱،۵،۸،۳۶ = وزگمان ؛ ن ۲،۹ = وزکمال ؛ ن ۱۷ = ازکمال ؛ ن ۴،۲۹،۱۷(حاشیه) = از گمان
۱۰- ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹ = شرمنده میرد ؛ ن ۱، ۵ = شرمنده گرد ؛ ن ۱۷، ۳۵ = شرمنده گردد
۱۱-در نسخهٔ ۲۹ مصرع اولی شعر ۴ با مصرع ثانی شعر ۵ مربوط است و مصرع اول شعر پنجم با مصرعهٔ ثانی شعر چهارم ربط دارد. (مفهوم این دو اشعار بطوریکه هستند روشن نیست.

(۱) بـــالشی کـــز آرزوی او ســـر روح‌الامـــین
هست لبـــریز از هـــوای خســـتگی زانـــوی(۲) تست

(۳) آن نســـیمی کـــز هـــوای او دمـــادم در بـــهشت
عـــطسه(۴) مـــیریزد دمـاغ مـاه کـنعان،بـوی(۵) تست

(۶) از تـــماشای رخت مشکـــل کســـی لذّت بـــرد
بس کـه مـردم را(۷) حـواس آشـفته از گـیسوی تست

عرفی از وصفش(۸) زبانت(۹) سود و کس گوشی نکرد
بس کـه(۱۰) مـردم چـون صبا آشـفتهٔ گـیسوی تست

(۱۳۰)

ای‌ســـینه‌حبس(۱۱)ایـن‌نفس‌نیلگون‌بسست — شدمشت(۱۲)دودخـرمن‌آتش،کـنون‌بسست
گو صـلح کـن زمـانه و گـو یـار شـو فـلک — بـا اهـل دل عـداوت بـخت زبـون بسست
ریـزم دعـای راحت(۱۳)وچـینم‌نثار(۱۴)درد — فـیض دعـــای مـــن اثـــر واژگـون بسست

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۱ = رابوی تست ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = زانوی تست
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد.
۴- ن ۱، ۸ = عطر ؛ ن ۵، ۱۷ = عطسه
۵- ن ۱۷ = روی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بوی
۶- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ هست. در دیگر نسخ مثل ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ و غیره مصرعه ثانیش مصرعه ثانی مقطع این غزلست.
۷- در اصل نسخهٔ ۱۷ "از" هست ولی ازآن معنی روشن نیست.
۸- ن ۱۰ = وصفش ؛ ن ۱، ۴، ۵ (ترمیم)، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وصفت ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = وصف
۹- ن ۱۰ = زبانت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = زبانش
۱۰- ن ۱ = بسکه هردم چون صبا آشفتهٔ گیسوی تست ؛ ن ۵، ۳۵ = بسکه مردم چون صبا آشفتهٔ گیسوی تست ؛ ن ۱۷ = بسکه هر ساعت پریشان‌تر ز جعد موی تست ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ریاض = بسکه مردم را حواس آشفته از گیسوی تست
۱۱- ن ۱۰ = ای سینه بس کن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = ای سینه حبس ؛ ن ۹، ۱۷، ۳۵ = ای سینه حبس ؛ ن ۳۶ = ای سینه جنس
۱۲- ن ۱۰ = مشت خاک ؛ ن ۴ = مشت درد ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مشت دود
۱۳- ن ۱۰ = رحمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = راحت
۱۴- ن ۲۹ = چشم نثار ؛ ن ۱، ۲ = چینم ثمار ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چینم نثار

نبض دلم گرفتی و رنگ رخت شکست　　دانستی[۱] ای مسیح که چونم، فسون بسست
بسیار خون مخور که در انصاف اهل ذوق　　کونین را حلاوت یک مشت خون بسست
عرفی بریز[۲] می بلب العطش زنان　　ما را گلوی تشنه و جام نگون بسست

(۱۳۱)

دورم از کوی[۳] تو، جا در زیر خاکم بهتر است
زندگی تلخست با حرمان، هلاکم بهتر است
خستهٔ عشقم سرود من ندارد لذّتی
از سرود عیش آه دردناکم بهتر است
من که مجروح خمارم مرهم راحت چه سود
جای مرهم، بر جراحت برگ تاکم بهتر است
گر نه گشتی،[۴] در[۵] فراقم سوختی، منّت منه
من که در دوزخ بزندانم، هلاکم بهتر است
ره بامّیدم مده عرفی که بیباکم بسی
من صلاح خویش دانم ترس[۶] و باکم بهتر است

(۱۳۲)

[۷] بختی که مرا لب بلب جام رسد، نیست　　آغاز خماری که به انجام رسد، نیست
دلها همه دانسته بدام تو در آیند　　مرغی که سراسیمه درین دام رسد، نیست
فریاد که با شمع و چراغ حرم و دیر　　آن شعله که داغش بمن خام رسد، نیست

۱- ن ۳۶ = دانستم ؛ دیگر همه نسخ = دانستی
۲- ن ۱۷ = مریز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = بریز
۳- ن ۸، ۳۵ = روی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = کوی
۴- ن ۵، ۹، ۳۵ = بکشتی ؛ ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷ = نه کشتی
۵- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = از
۶- ن ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ترس و باکم ؛ ن ۱۷ = ترک و تاکم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، = ترسناکم
۷- این غزل فقط در نسخهٔ هشتم و هفدهم یافته شد امّا مطلع و شعر چهارم در نسخهٔ هشتم هم نیستند.

مـا نشأهٔ مـقصود چـه دانـیم کـه ایـن مـی　　آن مایه که از خم بلب جـام رسـد، نـیست
.....در دیـــــدهٔ مـــــن نـــور　　چندانکه نگاهم بلب بام رسـد، نـیست[۱]
عـمریست کـه از دیـر بـرون آمـده عـرفی　　تـوفیق کـه در کـعبهٔ اسـلام رسـد، نـیست

(۱۳۳)

هوش[۲] اگر ناخن[۳] زند بر دل، شراب‌نـاب‌هست
ور سبو از می تهی گـردد، خـمار و خـواب هست
ای‌که‌گویی‌باعث غم جوی[۴] و غمگین روی‌بـاش
غم ز بیباکـی[۵] نـدارم ورنـه خـود اسـباب هست
از خـــیالت هـــر شـــبم بـــام ودر دل روشـــنست
مـــاه، گـــو، طـــالع مشـــو، درکـــوی‌مامهتاب‌هست
گـــــر نـــمی ارزم بـــوصلت زار زو مـــنعم مکـــن
در دل عـــــاشق هـــزاران مـــطلب[۶] نـــایاب‌هست
ابـــله آن بـــیدرد کـــه انـــدیشد کـــه اهـــل عشـــق را
عافیت در[۷] مردن و آسودگی در[۸] خواب هست
مـــــنّت ده قـــطره آب ای‌دیـــده بـــرمن تـــا بکـــی
در ســـفال هـــر سگِ کـــوجرعه‌ای‌زیـــن‌آب‌هست

۱- این فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد بطوری که نوشته شده است
۲- ن ۹ = نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = هوش
۳- ن ۲، ۸ = بر دل زند ناخن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناخن زند بر دل ، ن ۹ = ناخن زند در دل
۴- ن ۱۰ = باعث غم باش و غمگین رو مباش ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۶ = باعث غم جوی و غمگین رو مباش ؛ ن ۱، ۴، ۹، ۳۵ = باعث غم جوی و غمگین رو مباش ؛ ن ۲، ۵، ۱۷ = باعث غم جوی، غمگین روی باش
۵- ن ۹ = بیتابی ؛ دیگر خمهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷ = بیباکی
۶- ن ۱۷ = مصلحت ؛ دیگر همهٔ نسخ و ریاض = مطلب
۷- ن ۸، ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و خلاصه = با
۸- ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = یا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و خلاصه و غیره = در

دل تهی‌کن عرفی،این غم رابه‌دل نتوان گذاشت[۱]
دوستان را[۲] گر نباشد، دشمنانرا تاب هست

(۱۳۴)

منم که طاعت بت لازم سرشت منست
اگر به کعبه عبادت کنم، کنشت[۳] منست
اگر چه حسن عمل نیست اجر اینم‌هست[۴]
که چشم اهل مروّت به‌فعل زشت منست
روم به دوزخ و شکر بهشت میگویم
که این به نزد مکافات من بهشت منست
کنار کشت و لب جو به غم زیان دارد
میان دایرهٔ غم کنار کشت منست
بگیر آینه عرفی ببین سرانجامم
که هر چه صورت حال تو سرنوشت منست

(۱۳۵)

خاموشی من قفل نهانخانهٔ عشقست
افسانهٔ من نالهٔ[۵] مستانهٔ عشقست
دیوانه[۶] دل من که[۷] در او فتنه زند جوش
گنجیست که آرایش ویرانهٔ عشقست

۱- ن ۹ = نهفت ؛ ن ۵، ۸ = گذاشت ؛ ن ۳ = گداخت
۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گرنباشد دوستانرا ؛ ن ۹، ۲۹، مخزن، خلاصه، ریاض = دوستانرا گرنباشد
۳- ن ۵، ۱۰ = بهشت ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹ = کنشت
۴- ن ۳۶ (حاشیه) = بس ؛ دیگر نسخ = هست
۵- ن ۹ = ناله ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = گریه
۶- ریاض = ویرانه دیگرنسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دیوانه
۷- ن ۹ = کم ؛ دیگر همهٔ نسخ = که

شوریده شد از ناخن عشق این دل صدچاک[۱]
این زلف پریشان شدهٔ شانهٔ عشقست
صد دشنه خورد عقل[۲] که خاری کشد از پا
اینها گل آنست که بیگانهٔ عشقست
از[۳] منطق[۴] و حکمت نگشاید در مقصود
اینها همه آلایش[۵] افسانهٔ عشقست
هر شمع که در انجمن دهر برافروخت
گر آتش طور است که[۶] پروانهٔ عشقست
عرفی دل افتاده‌ام از کعبه چه جویی
دیریست که او فرش صنمخانهٔ عشقست

(۱۳۶)

در محبّت درد اگر بیحد دوا بسیار هست
ریش اگر ناسور شد، الماس در بازار[۷] هست
گر زلطفم ناامید، امیدوارم از عتاب
گر ندارم سبحه بر[۸] کف بر[۹] میان زنّار هست
شستن لوح گنه دستور ابر رحمتست
ورنه سیل اشک عذر و آب استغفار هست

۱- ن ۹، ۳۵ = چاک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ (حاشیه) = شاخ
۲- ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = عقل
۳- ن ۲۹ = در ؛ ن ۵، ۹ = از
۴- ن ۵، ۹ = منطق حکمت ؛ ن ۲۹، ۳۶ = منطق و حکمت
۵- ن ۳۶ = آرایش ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ = آرایش
۶- در مهم نسخ که (مفهوم روشن نیست)
۷- ن ۱، ۸ = هم درکار هست ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۹،۱۷،۳۵، و غیره = در بازار هست ؛ ن ۲۹ = هم بسیار هست
۸- ن ۵، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۳۶ = بر
۹- ن ۱، ۵، ۱۷ = در ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = بر

ای طبیب همّت احسانی، که در شهر[۱] امید
نیست درمانی و در هر گام صد بیمار هست
درس معنی را کهن اوراق کس در کار نیست
دیده بگشا کین رقم بر هر[۲] در و دیوار هست
معنی زنّار بستن گر مقیّد بودنست
در درون خرقهٔ روح‌الامین[۳] زنّار هست
نیست غم گر یاسمین و سنبلم در باغ نیست
تا بلذّت[۴] بشکنم در دیدهٔ[۵] دل خار هست
عرض جنت کم کن ای رضوان که در بستان[۶] عشق
میوهٔ تلخ و گل پژمرده‌ای در بار[۷] هست
گر دلم تنگ است و کامم[۸] تلخ عرفی باک‌نیست
دیدهٔ زهرآشنا و گریهٔ بسیار هست

(۱۳۷)

برو مسیح که فکر فراغ من غلط است
غلط مکن[۹] که علاج دماغ من غلط است[۱۰]
نشان پای من آوارگی بجست ونیافت
بدشت گم شدگیها سراغ من غلط است

۱- ن ۳۵ = سحر ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = شهر
۲- ن ۲۹ = در ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۳- ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = روح‌الامین ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = روح‌القدس
۴- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = برغبت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بلذّت
۵- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = دیدهٔ ؛ ن ۵، ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = دیده و دل
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گلزار عشق ؛ ن ۱۰ = باغ بهشت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = بستان عشق
۷- ن ۸ = درکار ؛ ن ۳۵ = در هر بار ؛ ن ۳، ۴، ۲۹، ۳۶ = بر بار ؛ ن ۱، ۶، ۱۰، ۱۷ = در بار ؛ ن ۵، ۹ = در بازار
۸- ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = خونم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = کامم
۹- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷ = مبین ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مکن
۱۰- ن غزل ثنائی مشهدی هم درین زمین است

ز استخوان هما باغ و دشت معمور است
ترانهٔ گله‌آلود زاغ من غلط است
نه عندلیب چمن‌زادم، از بهشت مگوی
ز گلخن آمده‌ام، گشت باغ من غلط است
حلاوتی که توان یافتن بخون[۱] جگر
شکستن هوسش در دماغ من غلط است
کنون که لذّت الماس[۲] از نمک رویافت[۳]
کرشمه سنجی مرهم به داغ من غلط است
[۴] اگر به کعبه دهندم نشان، به بتکده رو
که واژگون شده نعلم سراغ من غلط است
متاز بر اثر نور وعظ من عرفی
که شبروی[۵] به فروغ چراغ من غلط است

(۱۳۸)

تا چشم عشوه‌ساز تو مهمان فتنه است — شیرین تبسّمت نمک خوان فتنه است
یارب چه فتنه‌ای که به عهد تو روزگار — در گوشه‌ای نشسته و حیران فتنه است
ناز آفت و کرشمه بلا، عشوه دلفریب — یاران حذر کنید که طوفان[۶] فتنه است
از فتنهٔ غمش به که نالیم؟ چون مدام — دیوان شاه‌حسن درایوان فتنه است
گل گل فتاده پرتو رویت در انجمن — این بزم عیش نیست، گلستان فتنه است
اسباب دلبری همه چشمش بفتنه داد — در عهد حسن او که بسامان فتنه است

۱- ن ۹ = ز ؛ دیگر همهٔ نسخ به
۲- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹ = الماسم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = الماس
۳- ن ۲، ۱۱ = رو تافت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو یافت ؛ ن ۹ = ره یافت ؛ ن ۱۷ = در یافت
۴- این شعر فقط در نسخهٔ دهم هست. در دیوان ثنائی مشهدی هم کمی تغیر وجود دارد (کذا)
مرا به بتکده گرهم بکعبه بری — که واژگون زده نعلم سراغ من غلط است
گمان غالب هست که این شعر عرفی نیست.
۵- ن ۱۷، ۳۵ = پیروی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۶ = شبروی
۶- ن ۱۷، ۳۵ = دوران ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶، و غیره = طوفان

چون راز فتنه فاش نگردد که چشم او — در خواب هم سرش بسر[۱] ران فتنه است
عرفی چگونه حفظ دل خود کند که باز — چشم کرشمه‌ساز تو درآن[۲] فتنه است

(۱۳۹)

از شوق تو این ناله گرانمایه متاعست — کین شعلهٔ دل نام دگرمست سماع است
در معرکهٔ عشق زبون شو که درین رزم[۳] — هرکس که بصدرنگ شهید است شجاع است
زین باغ مجو بهره که هر میوه که‌چینند[۴] — بی‌آبی ایام مکید است و فقاع است
سیماب بود قفلِ درِ گوشِ تو، ورنه — صد نغمهٔ[۵] مستانه طلبگار سماع است
گوش شنوا جوی که در بزم تأمّل[۶] — بر بستن لب موجب صد گونه صداع است
تا عشق ببازار دلم شعله فروشد — بر چیده دکان دوزخ و دلّال متاع است
عرفی یکی از جیب بر آور سر مستی — این محمل عمرست‌که بر[۷]دوش‌وداع است

(۱۴۰)

کوی عشقست این که در هر گام صد عاقل گمست
تا قیامت جان فراموشست اینجا، دل گمست
وه چه راهست اینکه در صد سال یک‌منزل‌نیافت
آنکه[۸] در هر نیم گامش طی صد منزل گمست
تلخی جان‌دادنم بنگر که تا[۹] روز جزا
ننگ[۱۰] قتلم در هجوم لذّت قاتل گمست

۱- ن ۱، ۵ = به سر ران ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگریبان
۲- ن ۳۶ (حاشیه) = دیوان ؛ دیگر همه نسخ = درآن
۳- ن ۴، ۲۹ = بزم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = رزم
۴- ن ۶ = چینی ؛ ن ۸ = چیدند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = چینند ؛ ن ۵ = چیند ؛ ن ۳۶ = بینند
۵- ن ۹ = نعره ؛ ن ۱، ۵، ۹ (حاشیه) و غیره = نغمه
۶- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = تامّل ؛ ن ۹ = تکلّم
۷- ن ۲۹ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بر
۸- ن ۲، ۱۷ = ای‌که ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵ = آن که
۹- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = در
۱۰- ن ۲ = پیک ؛ ن ۱۱ = تنگ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۸: ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ننگ

یار در دل هست اگر دل[۱] نیست با من گو مباش
کعبه در محمل بود، غم نیست گر محمل گمست
[۲] بحر عشقست این، دلا اندیشهٔ ساحل مکن
موج این بحر نهایت سوز را ساحل گمست
اینکه میگویند[۳] درها میگشاید دست بخت[۴]
تا در دل می‌شنو[۵] امّا کلید دل گمست
در هجوم چاره‌اندیشی[۶] نه عرفی گشته گم
عقل رهبر هم درین اندیشهٔ باطل گمست

(۱۴۱)

گلزار حسن تازه ز روی چو ماه اوست
گلدستهٔ فریب بدست نگاه اوست
مائیم وکشت[۷] باغ محبّت که سربسر
زهراب داده نیش ملامت گیاه اوست
مرغان قدس گرد سرش جوش میزنند
این شاخ طوبیست نه طرف کلاه اوست
آن رهروی که شاد بترک تعلّق است
بت سنگ راه و بت‌شکنی سدّ راه[۸] اوست

۱- ن ۶، ۸ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = دل
۲- این شعر فقط در نسخ ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۲۹ = میگویید ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = میگویند
۴- ن ۹ = غیب ؛ ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵
۵- ن ۶ = می‌شوم ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، مجمع‌النایس = می‌شنو
۶- ن ۱۷ = اندیشی ز عرفی ؛ ن ۹، ۳۵ = اندیشی عرفی ؛ ن ۱، ۴، ۸ = اندیشی نه عرفی
۷- ن ۱، ۹ = مثیم کشت باغ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸ = مثیم و کشت باغ
۸- ن ۱۰ = سدّ راه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = سنگ راه

یوسف که هست پیرهن عصمتش درست
آنجا که حجله‌گاه[۱] زلیخاست چاه اوست
عیشی زیاده هست[۲] ز عیش بهشت لیک
آن عافیت نصیب شهید نگاه اوست
در سینه بی اجازت او بیش ازین مباش
ای جان ادب خوشست که[۳] این جلوه گاه اوست
گفتم کرشمه‌ات[۴] دل عرفی بخون کشید
گفت از کرشمه پرس که گوید گناه اوست

(۱۴۲)

[۵] صد چشمهٔ زهر از لب داغ دل‌ماریخت — غم روغن تلخی بچراغ دل ما ریخت
ساقی چو می عشق تو می‌کرد بساغر — هر صاف که آمد بایاغ دل ما ریخت
هرگرد ملالی[۶] که برفتند ز دلها — عشقت همه بر روی فراغ دل ما ریخت
فریاد که هر دل که بدیوار غم او — برکوفت سری، خون ز دماغ دل ماریخت[۷]
آبی که بنوشید خضر وه[۸] که ز مژگان — در بادیهٔ غم بسراغ دل ما ریخت
آن گریه که برگشت بدل از ره[۹] دیده — صد دانهٔ الماس بداغ دل ما ریخت
عرفی جگر افشان نبود نالهٔ هرکس[۱۰] — این برگ ز گلدستهٔ باغ دل ما ریخت

۱- ن ۱، ۱۰، ۱۱ = جلوه‌گاه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = حجله‌گاه
۲- ن ۶، ۱۷ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، خلاصه = هست
۳- ن ۱۰، ۱۱ = که ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، مخزن، خلاصه، ریاض، ۲۹، ۳۵ = نه
۴- ن ۹، ۳۵ = کرشمهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹ = کرشمه‌ات
۵- غزل شفائی هم درین زمین ولی به اختلاف قافیه با مطلع زیر باید دید:
در بوتهٔ غم عشق چوآب و گل ماریخت — برداشت کف خونی و رنگ دل ما ریخت
۶- ن ۴ = ملامت ؛ ن ۱، ۲۹، ۳۵ = بلای ؛ ن ۶ = لباسی ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = ملالی
۷- بیدل می‌گوید:
هر که پاکج میگذارد خون دل ما میخوریم — شیشهٔ ناموس عالم در بغل داریم ما
۸- ن ۱ = ز دل ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، و غیره = بدل
۹- ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ره ؛ ن ۴، ۹، ۳۵ = در
۱۰- ن ۱۷ = کس ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹ و غیره = دل

(۱۴۳)

تـــدبیر[۱] پـــریشانیم انـــدازهٔ کس نـــیست
اجـــزای مـــرا مـــنّت[۲] شـــیرازهٔ کس نـــیست

لیلی[۳] طلبی؟ چشم[۴] و قدم شو که درین دشت
غـــمّاز جـــرس هـــمره[۵] جـــمّازهٔ کس نـــیست

مـــا شـــیونیان نـــغمه نـــدانـــیم، کـــه مـــارا
گـــوشیست کـــه بـــر شـــعبهٔ[۶] آوازهٔ کس نـــیست

مـــاییم و کـــهن بـــرگ و بـــر بـــاغچهٔ عشـــق
چشـــم دل[۷] مـــا بـــر ثـــمر تـــازهٔ کس نـــیست

هـــر جـــامه کـــه بـــیماری دل رنگ[۸] رز اوست
بـــر دوش مـــن افگـــن کـــه بـــاندازهٔ کس نـــیست

عـــرفی مـــرو[۹] از مـــیکده در صـــومعه، کـــانجا
[۱۰]کس را غم مـخموری و خـمیازهٔ کس نـیست

(۱۴۴)

نـــالهام پـــرورش آمـــوز نـــهال[۱۱] اثـــر است
در بـــهارت بـــنمایم کـــه ســـرا پـــا ثـــمر است

۱- ن ۱، ۱۲، ۲۹، ۳۵ = تدبیر ؛ ن ۹، ۱۳، ۱۶ = درمان ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹(اضافات)، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = اصلاح
۲- ن ۹(اضافات) = نسبت ؛ ۱، ۶، ۳۵ = حاجت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶، و غیره = منّت
۳- ن ۱۷ = لیلی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۹(اضافات)، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سلمی
۴- ن ۹(اضافات) = چشم قدم ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = چشم و قدم
۵- ن ۱ = برسر ؛ دیگر نسخ بشمول ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = همره
۶- ن ۹(اضافات) = نغمه ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = شعبه
۷- ن ۹(اضافات)، ۱۱ = چشم‌دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چشم و دل ما
۸- ن ۶ = برگ و بر اوست ؛ ۹ = رنگ بر اوست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = رنگ رز اوست
۹- ن ۶ = عرفی مرو از صومعه در مدرسه ؛ ن ۱۰ = عرفی مرو از صومعه در میکده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = عرفی مرو از میکده در صومعه
۱۰- در نسخهٔ ۳۶ قبل از این شعر مصرع ثانی زیر هم یافته شد: زانسوی طلب راندم و آوازهٔ کس نیست
۱۱- ن ۳۶ = نهالی

ناله در سینهٔ من یکنفس آرامش نیست
در دلش[۱] نیز اثر کرده چه کامل اثر است

رهرو بادیهٔ عشق ترا در هر گام
نیستی پیشرو و عمر ابد بر اثر است

شرم دار ای نمک، این زخم فریبی بگذار
که دل زخم[۲] من انباشتهٔ نیشتر است

گرد بازارچهٔ عشق بگردم[۳] که در او
عافیت سینه[۴] فروشست و بلا دشنه گراست

عشق را سینهٔ تنگ[۵] و دل گرمست[۶] ضرور
حسن نقشیست[۷] که هر لوحی[۸] ازان بهره‌ور است

[۹] دلق گلدوز خرد صوفی کج مانده کلاه
هدهد باغچهٔ صومعه طاووس پر است

دامن برهمن آلوده برآمد، هشتم
دست در دامن صوفی زدم آن نیز تر است[۱۰]

ای مغنّی ز می و مغبچه دستان میزن
که جز این قول گلوسوز همه دردسر است

۱- ن ۶ = در دلش نیز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در دل خویش

۲- ن ۸ = دل زخم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل و چشم

۳- ن عرفات = نگردم ؛ نسخ چون ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = بگردم

۴- ن ۹، عرفات = عافیت شیشه فروشست و بلا شیشه‌گراست ؛ ن ۶ = عافیت دشنه فروش است و بلا دشنه‌گراست ؛ ن ۱ = عافیت سینه فروش است و بلا عشوه‌گراست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عافیت سینه فروش است و بلا دشنه‌گراست

۵- ن ۱، ۲، ۹، ۲۹ = گرم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تنگ

۶- ن ۱، ۲، ۲۹ = تنگ ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرم

۷- ن ۳۶ = تعبیست ؛ ن ۹ و دیگر همه نسخ = نقشیست

۸- ن ۱۷ = که هر لوح ازان ؛ ن ۶ = که موج رخ ازان ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که هر لوحی ازان

۹- این شعر و شعر ۱۰ تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند.

۱۰- این اشعار فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵(در ذیل اشعار متفرق) یافته می‌شود.

زایـــر دیـــر کـــجا، زاهـــد و اصـــحاب حـرم
عـــیب بـازیچهٔ مـا سـعی شـما راهـبر[۱] است
عـــرفی[۲] از نـــغمه چکـاند نـفسم آب حـیات
عـــندلیب چـــمن قـــدس ازان نـــغمه بـر است

(۱۴۵)

منم کـه از غـم مـحرومیم جـدایـی نـیست
مـــیانهٔ مـــن و امـید آشـنایی نـیست
هـــزار جـــان گـرامـی فـدای دل بـادا
که با وجـود فـنا از غـمش رهـایی نـیست
غبار تـنگدلی[۳] بـر جـهان نشسـته چـنان
که هیچ گوشه‌ای از بـهر دلگشـایی نـیست
مـن و بـهشت مـحبّت کـه آب کـوثر او[۴]
بـغیر خـون دل و زهـر بـینوایـی نـیست
ازان بـــدرد دگـــر هـــر زمـــان گـرفتارم
کـه شـیوه‌های تـرا بـاهم آشـنایی نـیست
بـیاکـه‌حسن‌به‌طور[۵]دلست‌شـعله‌فروز[۶]
مـرو بـوادی ایـمن کـه روشـنایی نـیست
سؤال نیک و بد از مـا نـمیکنند بـه حشـر
گـناه اهـل مـحبّت بـجز رهـایی نـیست
زعشـق حـالت عـرفی سـؤال کـردم، گـفت
هنر بسیست کسی را که بیوفایی[۷] نـیست

(۱۴۶)

هـــیچگه نـــالهٔ مـن گـوش‌زد آن مـه نـیست
ویـن کـمندیست کـه از بـام فـلک کـوته نـیست

۱- مفهوم این بیت روشن نیست. اگر بجای "راهبر" "را هنر" بخوانیم قدری واضح می‌شود.
۲- ن ۸ = عرفی از نغمه چکاند ؛ ن ۱، ۱۷، ۳۵ = عرفی نغمه چکانم
۳- ن ۱، ۵ = چنان ز درد دلم کائنات لبریز است ؛ ن ۹ = چنان ز دود دلم کائنات لبریز است ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۳۶ = غبار تنگدلی بر جهان نشسته چنان
۴- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۳۶ = او ؛ ن ۳۵ = آن
۵- ن ۱۷ = بطور است ؛ ن ۹ = ز طور دلست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بطور دلست
۶- ن ۱، ۵ = جلوه فروز ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۶ = شعله فروز
۷- ن ۳۶ = بیعنایی ؛ دیگر نسخ بشمول ن ۵ = بیوفایی

آنچنان مست جمالست[۱] که شب تا به سحر
میکشد جام و زکیفیت می آگه نیست
پر حذر باش که در چه نفتد یوسف دل
کین زمان اهل مدد را گذری بر چه[۲] نیست
هردم از انجمنی می‌شنود بوی تو دل
هر نفس گر به دری روی نهد، گمره نیست
سعی ما[۳] بی اثر از طبع وفا دشمن تست
گر تو دامن نکشی[۴] دست کسی کوته نیست
پیش عرفی مده از دست عنان کاین شیّاد
خویش را بُلْه نموده[۵]ست ولی ابله نیست؟

(۱۴۷)

دل به صد ره می‌رود امّا مراد دل یکیست
راه اگر بسیار باشد، باش گو منزل یکیست
شوق دیدارست کز[۶] هر دل بکامی لب گشاد
عالمی در گفتگو و خواهش سایل[۷] یکیست
گر تعلّق نیست اسباب جهان مردود ماست[۸]
صد هزاران پرده پیش دیده و حایل یکیست
عالمی در جلوه و عاشق نبیند خیر دوست
گر ز مجنون پرسی اندر کاروان محمل یکیست

۱- ن ۶، ۸ = حجاب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جمال
۲- ن ۹ = به ؛ ن ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۶ و غیره = بر
۳- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ریاض = ما
۴- ن ۲،۲۹=دامی‌نکشی ؛ ن ۳۵=دامن‌بکشی ؛ ن ۱،۴،۱۰،۳۶،ریاض=دامن‌نکشی ؛ ن ۵،۸،۹،۱۱،۱۷=دامن‌بکشی
۵- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نمودست ؛ دیگر چند نسخ و خزانهٔ عامری = نموده است
۶- ن ۱۷ = کو هر دل بذوقی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = کز هر دل بکامی
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹ = گفتگوی خواهش و سایل ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = گفتگو و خواهش سایل
۸- ن ۶، ۹ = ماست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیست

دوست[۱] و دشمن را[۲] بخون غلطان‌کنم‌عرفی‌ولی
دوست دارم دشمنی کو را زبان[۳] و دل یکیست[۴]

(۱۴۸)

حیرت ملازم گل رخسارهٔ کسیست[۵]
دیوانگی نتیجهٔ نظارهٔ کسیست
از[۶] جام کینه‌ام چو رود مست و خوی[۷] چکان
میبارد از رخش که ستمکارهٔ کسیست
غمخواره[۸] نیست هر که بود غمگسار خویش[۹]
بیچاره آنکه منتظر چارهٔ کسیست
فارغ ز خیرگی[۱۰] نگرد روی آفتاب
این دیده آزمودهٔ نظارهٔ کسیست
از خاک کشتگان[۱۱] تو هر گل که میدمد[۱۲]
معلوم می‌شود که دل پارهٔ کسیست

۱- ن ۶ = دوست و دشمن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۶ و غیره = دوست‌دشمن
۲- ن ۱۰ = راکنم غلطان بخون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = را بخون غلطان کنم
۳- ن ۳ = زبان با دل ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره همه نسخ دیگر = زبان و دل
۴- حکیم شفائی هم درین زمین غزلی سروده باین مطلع:
سینه را از قطره‌های خون دل بسمل یکیست　　صد گره در کار دارم کز ازینها دل یکیست
۵- ن ۶ = یکیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کسیست
۶- ن ۱، ۵ = از کام کینه ؛ ن ۳، ۶ = از خوی کینه ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = از جام کینه
۷- ن ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ریاض = خوی چکان ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۱ = خون چکان ؛ ن ۳۵ = خوی فشان
۸- ن ۲، ۵ = غمخواره ؛ ن ۳۶ و دیگر نسخ = غمخوار
۹- ن ۹ = غمگسار خویش ؛ ن ۴، ۱۰ = غمگسار دوست ؛ ن ۲ = غمگسار جوست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمگسار جوی
۱۰- ن ۲ = تیرگی ؛ ن ۵، ۳۶ و دیگر همهٔ نسخ = خیرگی
۱۱- ن ۱۷ = تشنگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = کشتگان
۱۲- ریاض = می‌دمید ؛ دیگر همهٔ نسخ می‌دمد

عـــرفی در آب و آتش اگـــر مـیرود، رواست
بـــــازش مـــیاورید کـــه آوارهٔ کســـیست

(۱۴۹)

دریـا فـراخ و کشتی مـا بـی مـعلم است — وین[۱] درد ازین زیاده که پایان موسم است
آنـــانکه لاف مـــرتبهٔ قـرب مـیزنند[۲] — پهلو تهی کنند[۳] ز امکان که مـلزم[۴]است
گر صد دلیل نـقل[۵] ز فـیض خـردکنند[۶] — ما دشمنیم[۷] با خرد اندیشه حـاکـم است
هـر نکـته‌ای‌کـه‌هست‌بوجهی‌توان‌شـناخت — تـاوان جـهل بـیخردان بـر مـعلّم است
مـا خـود ز کـبر تکـیه بـهمّت زدیـم لیک — درویش را مـعامله بـا جـود مـنعم است
هر چند شـرم دوست خـلافش قـبول کـرد — معلوم شد ز کوشش عرفی که مـجرم است

(۱۵۰)

آتشـــــین لالهٔ دل[۸] صـــــد ورقست — هـــر ورق مـــایدهٔ صـــد طـــبق است
عشـــــق مـــیگویم[۹] و مـــیگریم زار — طـــفل نـــادانـــم و اوّل ســـبق است
حـــــرف مـــقصود نـــمیریزد زود[۱۰] — خـــامهٔ طـــالع مـــا تـــنگ شـــق است
عشـــق مـــی‌بازم و مشکـــل کـــه مـــرا — مـــوبمو صـدق مـن عشـقست (کـذا)[۱۱]

۱- ن ۹، ۲۹ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = وین
۲- ن ۲۹، ۳۶ = می‌زنید ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ و غیره همه نسخ = می‌زنند
۳- ن ۲۹، ۳۶ = کنید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۵ و غیره = کنند
۴- ن ۸، ۱۷ = مکرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = ملزم
۵- ن ۳۵ = نقص ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = نقل
۶- ن ۲، ۴، ۶، ۱۰ = کنند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کند
۷- ن ۵ = دشمنیم و یا خرد ؛ ن ۹، ۲۹ = دشمنیم با خرد
۸- ن ۲، ۲۸ = گل ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۹- ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، عرفات، منتخب‌التواریخ، طبقات‌اکبری، آتشکده، یدبیضا = گویم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۳۶، ریاض = خوانم
۱۰- ن ۸، ۹ = ازو ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، بهارعجم = زود
۱۱- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. مصرعه ثانی ناموزون است

گـــل غـــم[۱] ز آتش تـــن[۲] مـــیجوشد　　شـــیشهٔ دل ز غـــمش پـــر عـــرق است
از[۳] کـــتابی کـــه مـــنش خـــاتمه‌ام　　لوح مـــــحفوظ نـــخستین ورق است
عـــرفی ار[۴] عـــیب تـــو گـــفتند[۵] مـرنج　　هـــرچـــه در حـــق تـــو گـــویند، حـق است

(۱۵۱)

گر نخل وفـا بـر نـدهد چشـم تـری هست　　تـــا ریشـــه در آبست امـــید ثـــمری هست
هـــر چـند رسـد آیت یـاس از در و دیـوار　　بر بـام و در دوست پـریشان نـظری هست
هرگز نـزدم دست بـه کـیشی ز سـر صـدق　　از بســتن زنّـــار مـــغانم خـــطری[۶] هست
مـــنکر نشـوی گـر بـغلط دم زنـم از عشـق　　این نشأه مراگـر نـبود[۷]، بـا دگـری هست
آن دل کـــه پـــریشان شـــود از نـــالهٔ بـــلبل　　در دامنش آویز که با وی[۸]خبری[۹]هست
هرگز قـدمی[۱۰] غـم ز دلم دور نـبوده‌ست　　شادیست که او را سر و برگ سـفری هست
[۱۱] چندین به پریشانی آن طره چـه نـازی　　در زلف تو از زلف تو آشـفته سـری هست
تـــا گـــفت خـــموشی بـــتو راز دل عـــرفی　　دانست که در[۱۲] نـاصیه غـمّازتری هست

(۱۵۲)

نه[۱۳] گفتن و نشـنودن زبـان‌وگوش‌منست　　هزار نغمه‌گره[۱۴] بر[۱۵] لب خموش‌منست

۱- ن ۲۸، ۳۶ = من ؛ ن ۵، ۹، ۲۹ و غیره = غم
۲- ن ۱۰ = تن ؛ ن ۸، ۲۹ = ما ؛ ن ۴، ۲۸ = غم ؛ ن ۶، ۱۷، ۳۵ = من ؛ ن ۱، ۵ = دل
۳- ن ۱۰ = آن ؛ ن ۶ = هر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از
۴- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ار ؛ ن ۱۶، ۲۸ = از
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = گفتیم ؛ ن ۱۶، ریاض = گوییم ؛ ن ۶، ۹ = گفتند
۶- ن ۸ = خبری ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ و غیره = خطری
۷- ن ۶ = این نشأه اگر نیست مرا ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ و غیره = این نشأه مراگر نبود
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، هفت‌اقلیم، آتشکده = باوی ؛ ن ۱۰ = او را ؛ ن ۶، عرفات، مجمع‌النفایس = با او
۹- ن ۳۵ = اثری ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ و غیره = خبری
۱۰- ن ۶ = قدر ؛ ن ۹ = قدری ؛ ن ۲۹، ۳۶ = قدم ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۷،۸،۱۰،۱۵،۱۶،۱۷،۲۲،۲۹،۳۵،۳۶ = قدمی
۱۱- این بیت فقط در نسخهٔ نهم یافته شد و با سبک عرفی مطابقت ندارد.
۱۲- ن ۹ = در ؛ دیگر همهٔ نسخ = از
۱۳- ن ۱، ۵ = بیار باده که وقت سماع جوش منست ؛ دیگر همهٔ نسخ چون ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نگفتن و نشنودن زبان و گوش منست
۱۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = نکته ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = نغمه
۱۵- ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۲، ۲۹، ۳۵، خلاصه = در

میی[۱] که میرود امروز در گلوی دو کون — کمینه جرعهٔ تـه شیشه‌های دوش منست
به محفلی که اسیران کشند خون جگر — سرود انجمن افغان[۲] نوش نوش منست
نوای صور که گویند مرده زنده کند — حکایتیست، وگر هست، هم خروش منست
[۳] ز سوز آتش دوزخ حکایتی میرفت — دلم به ناله در آمد که نیم[۴] جوش منست
دگر خمار نشستن نشان دلسردیست — بیار باده که وقت سماع و جوش منست
نهم جنازهٔ عرفی بدوش و می‌نازم[۵] — که ساق عرش محبّت‌بروی‌دوش‌منست[۶]

(۱۵۳)

نوشیم شربتی که شکرها درو گمست — داریم منزلی[۷] که سفرها درو گمست
صد روشنی‌ست در تتق[۸] تیره روزنم[۹] — فیروز شام من که سحرها درو گمست
درطبع صدکرشمه‌وتأثیر[۱۰]جلوه‌نیست[۱۱] — آن دلبری که سحر و هنرها درو گمست[۱۲]
[۱۳] وارسته کردعشقم[۱۴]ازآسیب‌هرفراغ — نازم به زخم دل که سپرها درو گمست

۱- ن ۹ = به می ؛ ن ۵، ۲۹ وغیره = میی
۲- ن ۱، ۹ = افروز ؛ باقی همه نسخ = افغان
۳- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شدند. شعر پنجم در نسخهٔ هفتم و سی‌پنجم هم است.
۴- ن ۸ = وقت ؛ ن ۱۷، ۳۵ = نیم
۵- ن ۶، ۹، ۳۵ = فخر کنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۱۰، ۱۷ و غیره = می‌نازم
۶- غزل حکیم شفائی با مطلع زیر هم درین زمین است:
منم که پایهٔ عرش سخن بدوش منست — منم که نغمهٔ روحانیان خروش منست
۷- ن ۱ = منزلی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = عزلتی
۸- ن ۸ = افق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تتق
۹- ن ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = روزنم ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶، خلاصه = روزیم
۱۰- ن ۱۷ = تأثیر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = تحریک
۱۱- ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۶ = نیست ؛ دیگر نسخ = هست
۱۲- ظاهراً اینطور مینماید که عرفی این بیت وبیت هشتم این غزل مستقلاً دو بیت جداگانه پرداخته است که به همین شکل در نسخهٔ هفدهم موجود است ولی احتمال دارد که شاعر بعد از نظر ثانی مصرع اوّل این بیت و مصرع دوّم آن بیت را با هم پیوند داده بشکل یک بیت واحد در آورده باشد که در همهٔ نسخه به همینگونه است
در طبع صد کرشمه و تاثیر تحریک جلوه نیست — این نخل خشک بین که ثمرها درو گمست
۱۳- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۱۴- ن ۱۷ = عشق ز آسیب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عشقم از آسیب

(۱) بـا مـیوه‌ای بـرآمـده(۲) کـوتاه دستیم — کـز دیـدهٔ بـهشت نـظرها درو گـمست

طالع ببین(۳) کـه بـر اثـر(۴) یـاس مـیرود — این(۵) نـالهٔ حـزین کـه اثـرها درو گـمست

خیز ای شمال بخت که زورق بـرون بـریم — زین موج فتنه‌خیز(۶) که سرها درو گمست

(۷) صد گـونه شـعله در دل آهـم‌نهفته‌است — این نخل خشک بین که ثمرها درو گمست

(۸) ای برهمن مناز بـه ایـن رشـتهٔ ضـعیف — زنّـار عشـق بـین کـه کـمرها درو گـمست

کی مرد ماست هـر کـه نـهدداغ‌بـرجگـر(۹) — داغـیست داغ مـا کـه جگـرها درو گـمست

عرفی به عیب دوستی‌ار شهره‌ای(۱۰) چه غم — عـیبست دوسـتی کـه هـنرها درو گـمست

(۱۵۴)

مـژدگانی کـه جـنون را بسـرم(۱۱) کـاری هست
درد را بـــا دل ســـودا زده بـــازاری هست

قـــفل المـــاس بـــیارید کـــه زخـــم دل مـــا
سربسر گشـته دهـن بـر سـر(۱۲) گـفتاری هست

ایـــنقدر ســـنگ دلی نـــیست گـــمانم بکســـی
مگـــر از راه تـــو در پـــای اجـــل خـــاری هست

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۲- ن ۱، ۱۷ = برآمده ؛ ن ۵ = برآمد و ؛ ن ۸ = برآید
۳- ن ۱۰ = نگر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ببین
۴- ن ۲۹ = در اثر ؛ ن ۵، ۳۶ و غیره = براثر
۵- ن ۲۹ = از ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = این
۶- ن ۸، ۹، ۳۵ = موج فتنه خیز ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = موج خیز فتنه
۷- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد.
۸- این شعر فقط در نسخ ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۹- ن ۲۹ = برگلی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جگر
۱۰- ن ۱۰ = ار شهره شد ؛ ن ۱، ۴ = از شهره‌ای ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ار شهره‌ای
۱۱- ن ۳ = به دلم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = بسرم
۱۲- ن ۱۰ = در پی ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۶، خلاصه، نفایس، ریاض = برسر

ای مسیحا اثری با[۱] نفست نیست، ملاف
امتحانی بکن، اینک دل بیماری هست
ای دل ریش بخر لذّت صد زخم که باز
غمزه الماس فروش آمد[۲] و بازاری هست
محرم خلوت عاشق نه چراغست[۳] و نه شمع
آفتاب ار نرسد[۴]، سایهٔ دیواری هست
لنترانی نشود گر ادب‌آموز کلیم
ما چه دانیم که حرمانی[۵] و دیداری هست
دلم آن کافر عامیست که در گوشهٔ دیر
پیر گردید و ندانست که زنّاری هست
غمزه چون تیغ زند[۶]، لب مگشا[۷] ای عرفی
که به تحسین تو کیفیت زنهاری[۸] هست

(۱۵۵)

[۹] مرا که شیشهٔ دل گر زیارت سنگ است — کجا دماغ می ناب و نغمهٔ چنگ است
فغان ز عشوهٔ شوخی که وقت تنهایی[۱۰] — بهانه‌ای بخود آغاز کرده در جنگ است

۱- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، طبقات‌اکبری = با
۲- ن ۸ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = آمد ؛ ن ۳۵ = آمده
۳- ن ۹، ۲۹ = چراغست نه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چراغست و نه
۴- ن ۱۷، ۲۹ = نبود ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = نرسد ؛ ن ۶، ۳۶ = برسد
۵- ن ۲۹ = حرمانی دیداری ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = حرمانی و دیداری
۶- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = کشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = زند
۷- ن ۸ = بکشا ؛ ن ۹، ۱۰ = مگشا ؛ ن ۱، ۳، ۵ = نکشا
۸- ن ۱، ۱۵، ۱۷ = گفتاری ؛ ن ۳۵ = بسیاری ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = زنهاری
۹- ن ۲۲
کجا دماغ می‌ناب و نغمهٔ چنگ است — مرا که شیشهٔ دل زیارت سنگ است
دیگر همهٔ نسخ بشمول هفت‌اقلیم، عرفات، ریاض، سفینه، بطوریکه نوشته شد.
۱۰- ریاض = بیتابی ؛ دیگرنسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = تنهائی

به عود شیون ما زخمه چون زدی بشنو — که‌این نوای خراشیده[۱] بس‌خوش آهنگ است
مرا که شغل هم‌آغوشیست با زنّار — اگر بسجده دهم دست، دوستی[۲] ننگ است
به اینکه[۳] کعبه نمایان شود ز پا منشین — که نیم گام جدایی هزار فرسنگ است
هزار دیر بدل دارم از صنم معمور[۴] — لباس کعبه بدوشم منه[۵] که بس تنگ است
بگوش نالهٔ ما گفته‌ای که بی‌اثری — بلی، اثر نکند در دلی که از سنگ است
[۶] بهانه جوی تو عرفی به ناز عادت کرد — به‌آشتی مرواکنون‌که صلح هم جنگ‌است[۷]

(۱۵۶)

مرو به بادیه گردی که زرق[۸] و شیدائی‌ست
برهنگی مطلب کان لباس رعنائی‌ست
زبان ببند و نظر باز کن که منع کلیم
کنایت از ادب آموزی تقاضائی‌ست
دماغ یوسف اگر تر کنند[۹] کف ببرد[۱۰]
ازین[۱۱] شراب که در ساغر تماشائی‌ست

۱- ن ۳ = خراشنده ؛ نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خراشیده
۲- ن ۹ = راستی ؛ دیگر نسخ = دوستی
۳- عرفات، سفینه = بآنکه ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول خلاصه، هفت‌اقلیم، نفایس‌المآثر = باینکه
۴- ن ۱۰ = لبریز ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = معمور
۵- ن ۹ = منه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مده
۶- دیگر مشاهیر شعرا هم درین زمین غزلها کفته‌اند. مثلاً سوری می‌گوید:
بخصم رفتهٔ ما را کسی دهد پیغام — بیا که ما سپر انداختیم اگر جنگ است
مطلع غزل سلیم طهرانی باین طورست:
میان عافیت و روزگار ما جنگست — مدار شیشهٔ ما هم چو آب بر سنگ است
و غزل بیدل عظیم آبادی در بحر دیگر باین مطلع آغاز می‌شود.
جنگ تو صلح و صلح تو جنگست — ای بقربانت این چه نیرنگست
۷- امّا حافظ بر خلاف معتقد است که :
میان عاشق و معشوق فرق بسیار است — چو یار ناز نماید شما نیاز کنید
۸- ن ۱، ۵ = ننگ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، عرفات، خلاصه = زرق
۹- ن ۲۹ = کند ؛ ن ۵، ۹ و دیگر همهٔ نسخ = کنند
۱۰- ن ۴ = برد ؛ ن ۶، ۳۵ = نبرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = ببرد
۱۱- ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = ازان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = ازین

نـــقاب مـــیکشد، ای دل تـــمام حـــوصله شـــو
کـــه بـــاز وقت شـــراب کـــرشمه پـــیمائی‌ست
چـــنین کـــه بـــر دم شـــمشیر[۱] و دشـــنه مـــی‌غلتم
حســـود را رســـد ار گـــویدم کـــه هـــرجـــائی‌ست
شـــهید عـــاطفت آن کـــرشمه‌ام کـــز[۲] مـــهر
تـــمام نـــقش طـــرازی و مشـــهد آرائـــی‌ست
بشوق دوست چه سازم کـه در شـریعت[۳] عشـق
خـــیال[۴] بـــی‌ادبـــی و نگـــاه[۵] رســـوائـــی‌ست
مگـــو کـــه نـــیست گـــنهکارتر ز مـــن عـــرفی
کـــه ایـــن حـــدیث گـــرانـــمایه لاف یکـتائی‌ست

(۱۵۷)

مـــوج زن در دل خـــیال آن لب مـــیگون گـــذشت
آب حیوان بـین کـه از دریـای آتش چـون گـذشت
تـــا دلی آوردم و ایـــن فـــتنه‌ها بـــرداشـــتم
از گرانـباری چـها بـر[۶] خـاطر گـردون[۷] گـذشت
بـــا مـــن گـریان چـه داری رو کـه تـا نـزدیک مـن
هر قدم می‌باید از صد دجله و جیحون[۸] گـذشت

۱- ن ۶ = شمشیر فتنه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = شمشیر و دشنه ؛ ن ۲۹ = شمشیر دشنه
۲- ن ۸، ۹ = که ز مهر ؛ ن ۱۰ = که بلطف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = کز مهر
۳- ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷ = طریقت ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۳۵، نفایس‌المآثر، منتخب‌التواریخ = شریعت ، ن ۵، عرفات = طریقهٔ
۴- ن ۱۶، مخزن، منتخب‌التواریخ = نگاه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، نفایس‌المآثر = خیال
۵- ن ۱۶، مخزن، منتخب‌التواریخ = خیال ؛ دیگر همهٔ نسخ = نگاه
۶- ن ۳۵ = از ؛ ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ = بر
۷- ن ۶ = مجنون ؛ دیگر همهٔ نسخ = گردون
۸- ن ۲۹ = دجله،جیحون ؛ دیگرهمهٔ نسخ چون ۵، ۹ و غیره = دجله و جیحون

[۱] در درون باغ عشرت عمر ما بگذشت، لیک
عمر دیگر در پشیمانی هم از بیرون گذشت
کاروان عمر ما کش نوشدارو بار بود
دایم از سیلاب زهر و جویبار خون گذشت
نقش پا[۲] بنمایدت گر زانکه[۳] پی گم می‌کنی
کز کدامی کوچه عرفی آمد و مجنون گذشت

(۱۵۸)

کوی عشقست اینکه[۴] مرغ سدره اینجا[۵] پر گذاشت
خوشدلی آمد که تاج غم رباید، سر گذاشت
عقل دل را در طریق عشق رهبر شد، ولی
تیز دستی[۶] کرد و در اوّل قدم رهبر گذاشت
آمد از شهر ازل با عالمی هوش و خرد
بیوفا دل در عنان برتافتن اکثر[۷] گذاشت
[۸] ریش مجنون کی شناسد ذوق زخم من که عشق
نیشتر چید از ره او، سایهٔ نشتر گذاشت
دلگشایی خویش را سنجید با دلبستگی[۹]
زان کلید اینجا شکست و قفلها[۱۰] بر در گذاشت

۱- بیدل گوید:

یک چند باسباب طرب کوشیدم — آخر قدح یأس فنا نوشیدم
زان پیش که سر کشیم در پردهٔ خاک — از موی سفید خود کفن پوشیدم

۲- ن ۱۷، ۳۵ = ما ؛ ن ۲ = تا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹ = پا
۳- ن ۵ = گر آنکه ؛ دیگر نسخ = گر زانکه
۴- ن ۶ = آنکه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اینکه
۵- ن ۶، ۹ = آنجا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اینجا
۶- ن ۹ = تیز دستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تیز بینی
۷- ن ۸ = یکسر ؛ دیگر همهٔ نسخ = اکثر
۸- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد.
۹- ن ۹ = دلتنگیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلبستگی
۱۰- ن ۱۰ = قفل را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قفلها

راحت[۱] آمد تا گشاید قفل انده[۲] از دلم
از کلید[۳] و دست خود یک مشت خاکستر گذاشت
آتشین مرغ دلم را[۴] میدمد صد بال و پر
در گلستانی که جبریل‌امین شهپر گذاشت
[۵] هر کجا عرفی هوای کاوش زخمش ربود
ناخنی در زد به ریش و خرمن اخگر گذاشت

(۱۵۹)

هر خنده‌ای دریچه گشایندهٔ غمیست
هر انتعاش تاب ده قفل ماتمی‌ست
دل زنده ساز[۶] و قدر مسیح و مرا بسنج[۷]
غافل[۸] مباش،آن نفسی بود و این دمی‌ست
حیفست حیف بس مکن از کاوش دلم
هر ناله را خراشی[۹] و هر گریه رانمی‌ست

۱- ن ۸، ۲۹ = دوزخ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = راحت
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = انده از دلم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = آتشگاه عشق ؛ ن ۹ = آتشگاه غم ؛ ن ۳ = قفل امید
۳- ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کلید و دست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷ = کلیددست
۴- ن ۳۶= آتشین مرغ دلم را می‌دمد صد بال و پر؛ ن ۲۹= آتشین مرغ دلم عرفی می‌دهد صد بال و پر؛ ن ۲، ۸ = زآتشین مرغ دلم عرفی دهد صد بال و پر؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آتشین مرغ دلم را می‌دهد صد بال و پر
۵- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۶- ن ۶ = دار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ساز
۷- ن ۴، ۳۶ = قدر مسیح و مرا مسنج ؛ ن ۱ = قدر مسیح مرا مسنج ؛ ن ۵ = و قدر مسیح مرا مسنج ؛ ن ۲۹ = قدر مسیح و مرا بسنج ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = و قدر مسیح مرا بسنج
۸- ن ۱، ۵ = غافل ازین مباش که این نیز عالمست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰ = غافل مباش آن نفسی بود و این دمست ؛ ن ۲۹ = غافل مباش این نفسی بود و آن دمست ؛ ن ۳۵ = غافل مشو که آن نفسی بود این
۹- ن ۲، ۳، ۹ = خروشی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خراشی

الماس را بخون جگر پرورش دهند
زخم کدام بوالهوسش میل مرحمی‌ست[۱]
باغیست گریه در جگر تشنه‌ام کزان[۲]
صد لاله‌زار سوخته در زیر شبنمی‌ست
منّت جهان جهان و ستم هیچ تا بکی
آن نعمت زیاده و این منّت کمی‌ست[۳]
کی ناخن تو عهد می از دل گشایدم
ای توبه دست باز کش این قفل محکمی‌ست
هر کس که دید عرفی و این شور های[۴] و هوی
غافل ز زیر[۵] پرده گمانش که آدمی‌ست

(۱۶۰)

وه که از دوختن این چاک گریبان رفته‌ست
این شکافیست که تا دامن ایمان رفته‌ست
بحوالی تن از شرم نیاید[۶] فردا[۷]
جان آنکس که ز هجران تو آسان رفته‌ست
لذّتی یافته کام دلم از ناوک او
کز گلوی هوسم[۸] چاشنی جان رفته‌ست

۱- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ در این غزل و در نسخهٔ ۸ در بین اشعار متفرق یافته شد.
۲- ن ۳۶ = گران ؛ ن ۸ = کزو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = کزان
۳- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند
۴- ن ۱۰ = شورهای وی ؛ ن ۱۷ = شورهای شوق ؛ ن ۹، ۳۶ = شورهای او ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹ = شورهای های و
۵- ن ۴ = غافل و زیر پرده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غافل ز زیر پرده
۶- ن ۱۷ = نیاید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = نیاید
۷- ن ۳۵ = فریاد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = فردا
۸- ن ۳۵ = نفسم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = هوسم

رفت آن آفت دیـــن از بـــرم، ای هـــوش بـــیا
تـا بـبینم[۱] کـه چـها بـر سـر ایـمان رفـته‌ست
هر کـه از یـار بـه تـن[۲] دور بـجان[۳] نـزدیکست
ظلم[۴] آنست[۵] که بر سدره[۶] نشینان رفته‌ست[۷]
همّت[۸] این[۹] بود[۱۰] که لب تشنه بمیرد عـرفی
ورنه صـد بـار بسـر[۱۱] چشـمهٔ حـیوان رفـته‌ست

(۱۶۱)

کسـی کـه دیـده بـه حسـن تـو آشـنا کـرده‌ست
هـزار گـنج[۱۲] گـهر صـرف تـوتیا کـرده‌ست
اگـر چـه تشـنهٔ[۱۳] لطـفم، مسـاز مـغرورم[۱۴]
کـه هـر چـه بـا مس مـن کـرده کـیمیا کـرده‌ست
بـبین چـه آفت جـانی کـه هـر کـه دیـد تـرا
نـه از بـرای تـو از بـهر خـود[۱۵] دعـا کـرده‌ست

۱- ن ۴ = ببینی ؛ باقی همهٔ نسخ = ببینم
۲- ن ۱۰ = به تن ؛ ن ۸، ۱۷ = به دل
۳- ن ۱۰ = بجان ؛ ن ۸، ۱۷ = به تن
۴- ن ۱۷ = ستم ؛ ن ۸، ۱۰ = ظلم
۵- ن ۸، ۱۷ = این ؛ ن ۱۰ = آن
۶- ن ۸،۱۷ = صدر نشینان ؛ ن ۱۰ = سدره نشینان
۷- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۰، ۱۷ یافته شد
۸- ن ۳، ۹، ۳۵ = قسمت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، عرفات، خلاصه، نفایس‌المآثر، ریاض = همّت
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۵، مخزن، عرفات، خلاصه، ریاض، و غیره = این ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۱۰ = آن
۱۰- ن ۱۰ = است ؛ ن ۱۰(بجای دیگر) و دیگر نسخ = بود
۱۱- نفایس‌المآثر = سر چشمهٔ حیوان ؛ ریاض، عرفات، خلاصه، و دیگر نسخ کلیّات = بسر چشمهٔ حیوان
۱۲- ن ۶، ۱۰ = گنج و گهر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = گنج گهر
۱۳- ن ۱۰ = بستهٔ لطفم ؛ ن ۱۱ = کشتهٔ لطفم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ و غیره = تشنهٔ لطفم
۱۴- ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = معذورم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = مغرورم
۱۵- ن ۱، ۵ = من ؛ دیگر همهٔ نسخ = خود

کسی که روی وی از قبله گشته[۱] در دم‌مرگ[۲]
بدان که در ره دل روی بر قفا[۳] کرده‌ست

بیار باده و آماده ساز مجلس عیش
که شیخ صومعه با نفس خود صفا[۴] کرده‌ست

چو دل شناخت سر رشته گشت معلومش
که بارها[۵] بکف آورده و رها کرده‌ست

گرت نحوست چند افکند[۶] به درویشی
غمین مشو که ستم سایهٔ هما کرده‌ست

زنور زاده مرا چشم و طلعت خورشید
بکوی سرمه فروشان مرا گدا کرده‌ست

کسی که بهر جفای تو کرده خو به ستم
برو بسوز که بر خویشتن جفا کرده‌ست

دلیل جوهر عرفی همین دقیقه بس است
که اختراع سخنهای آشنا کرده‌ست

(۱۶۲)

هر گاه که از مهر بکین میل تو بیش است — اوّل نمک سینهٔ ما باش که ریش است
زندان بود آمیزش آن[۷] کز ره عادت — در کشمکش صحبت بیگانه و خویش است
دانم که شفیق‌اند طبیبان همگی[۸] لیک — مرهم که نه معشوق نهد دشمن ریش است

۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = گشت ؛ دیگر نسخ = گشته
۲- ن ۸ = نزع ؛ دیگر نسخ = مرگ
۳- ن ۸، ۹، ۱۱ = در قفا ؛ ن ۱۰ = با تو اقتدا
۴- ن ۱۰ = جفا ؛ ن ۵ = چها ؛ ن ۱، ۳، ۸ و دیگر همهٔ نسخ = صفا
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = بارها ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = دمبدم
۶- ن ۳۵ = آورد ؛ ن ۴ = افکنی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ وغیره = افکند
۷- ن ۱، ۵ = ما ؛ ن ۳۵ = او ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = آن
۸- ن ۶، خزانهٔ عامره = همه لیکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = همگی لیک

معشوق در آغوش و مرا آئنه در[۱] کف از بس که دلم شیفتهٔ زشتی خویش است
با کعبه‌روان انس نگیرد دل عرفی دایم قدمی چند ازین قافله پیش است

(۱۶۳)

زبان ز نکته[۲] فرو ماند و راز من باقیست
بضاعت سخن آخر شد و سخن باقیست
گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت
هزار شمع بکشتند و انجمن باقیست
نماند قاعدهٔ مهر کوهکن به جهان
ولی عداوت پرویز و کوهکن باقیست
کسی که محرم باد صباست میداند
که با وجود خزان رنگ یاسمن باقیست
ز شکوهای جفایت[۳] دو کون پر شد لیک
هنوز رنگ ادب[۴] بر رخ سخن باقیست
مگو که هیچ تعلّق نماند عرفی را
تعلّقی که نبودش بخویشتن باقیست

(۱۶۴)

گر نوش وفا قحط شود، نیش کفافست
آن روز[۵] که مرهم نبود ریش کفافست

۱- ن ۱۰ = بر ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶، خلاصه و غیره = در
۲- خلاصه = زبان زگفتِ ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۶، ریاض و غیره = زبان ز نکته ؛ ن ۱۷ = زبان خامه ؛ ن ۳۵ = زبان تکته
۳- ن ۹(حاشیه) = جفای تو دهر پر شد لیک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جفایت دو کون پر شد لیک
۴- ن ۳۶ = وفا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹(حاشیه)، ۲۹ و غیره = ادب
۵- ن ۱۱ = امروز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن روز

آنـــرا کـــه در گـــنج ســـعادت نگشـــایند[۱]
تشـــویش تـــمنّای کـــم و بـــیش کـفافست
بـــی ســـلسله جـنبان ســتم چـرخ نـجنبد[۲]
بـــیگانه ســـتم گـر نکـند، خـویش کـفافست
در مـــنحلهٔ عشـــق ســـرانگشت[۳] فـرو بـر
گـــر شـــهد مـــیسّر نشـود، نـیش کـفافست
گـر سـلطنت دنـیی[۴] و دیـن جـمع نکـردیم[۵]
پـــیشانی شـــاه و دل درویش کـــفافست
عـــرفی بـــه ره تـــجربه زیـــن پس نـنشیند
مـــحنت زده را واقـــعهٔ نـــیش[۶] کـــفافست؟

(۱۶۵)

دلم بـزخـم تـو جـان داد و بـی‌طپیدن نـیست
کـه کشـتهٔ[۷] تـو نـصیبش ز آرمـیدن نـیست
گـــذشت و ســوختم از انـتظار و بـاز[۸] نـدید
دریـــن دیـــار مگـر رَسـمِ بـاز دیـدن نـیست
ز جـــور[۹] تـــا نـــبرم نـارمش گـمان هـرگز
ســتیزه کـارِ مـرا ذوقِ لب گـزیدن[۱۰] نـیست

۱- ن ۵ = بگشایند ؛ ن ۹، ۳۶ = نگشایند
۲- ن ۹، ۳۶ = بجنبد؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = نجنبد؛ ن ۳۵ = نه جنبید
۳- ن ۱، ۵ = فرو بر سر انگشت ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سر انگشت فرو بر
۴- ن ۱، ۵، ۸ = دینی دون ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دینی و دین
۵- ن ۱، ۱۰ = نگردد ؛ ن ۹ = نکردیم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ = نکردم
۶- ن ۱، ۵ = بیش ؛ ن ۹، ۳۶ = نیش
۷- ن ۶ = که کشتهٔ نفست جای ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = که کشتهٔ تو نصیبش ز
۸- ن ۵، ۳۵ = یار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = باز
۹- ن ۱۰ = ز جور تا نبرم نامش از گمان هرگز ؛ ن ۶ = زجور تا نبرم نازش گمان هرگز ؛ ن ۱۷ = زجور تا نبرم نازمش گمان هرگز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۳۵ = زجور تا نبرم نارمش گمان هرگز ؛ ن ۳۶ = زجور تا نبرم نادمش گمان هرگز
۱۰- ن ۱، ۵ = آرمیدن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لب گزیدن

ز بـاغ وصـل چـه حـاصل،[۱] دلا[۲] تـصور کـن
که میوه بر سر شاخست و دست چیدن نیست

بـتربتم[۳] بگـذر ای مسـیح دم زنـهار
کـزین زیـاده مـرا تـاب آرمـیدن نـیست

دلم کـباب شـد از قـصهٔ[۴] غـمت عـرفی
مگـو مگـو کـه مـرا طـاقت شـنیدن نـیست

(۱۶۶)

ای پندگو دلم مخراش، این‌فسانه‌چیست؟ مُردم ز غیرت، این سخن محرمانه چیست؟
نـازم بـتوسن سـتمِ او کـه هـیچ گـاه آگـه نشـد کـه چـاشنی تـازیانه چـیست؟
گـر غـمزه‌ات مـراد اسـیران نـمیدهد حور و ملک شهید درین آستانه[۵] چیست؟
طـوف حـریم کـعبهٔ دل فـیض مـیدهد ای زایر[۶] حرم غرض ازطوف‌خانه‌چیست؟
نـالم چـنان بـدرد کـزو خـون چکـد ولی دل گویدم‌چه‌بی‌غمی‌است،این‌ترانه‌چیست؟
مـن مست غـوطه در تـه دریـای آتشم آگه نـیم کـه شعله کـدام و زبـانه چـیست
[۷] صد ناوک بـلا ز نگـاهش گشـاد یـافت دل تـاب ایـن نـیاورد امّـا نشـانه چـیست
ای مـرغ دل بـه‌صیدگهی بـال بـرگشا آزاد مـاندن ایـنهمه در آشـیانه چـیست
نقش وجود آصف[۸] دوران چـو رو نـمود معلوم شد که حاصل طرح زمـانه چـیست
عـرفی شکـایت‌ازسـتم‌یار[۹]بـی‌غمی‌ست شرمی ز اهل درد بدار، این فسـانه چـیست

۱- ن ۱، ۵ = حاجت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶،عرفات = حاصل

۲- ن ۴، ۱۱ = دلا تصوّر کن ؛ ن ۹ = شود همان گیرم ؛ ن ۲، ۲۹ = کنون همان گیرم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفات = مرا همان گیرم

۳- ن ۹ = ز تربتم بگذرای ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = به تربتم بگذرای ؛ ن ۳۶ = بتربتم بگذاری

۴- ن ۲، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = غصّهٔ ؛ ریاض و دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ = قصّهٔ

۵- ن ۱۷ = آشیانه ؛ دیگر همهٔ نسخ = آستانه

۶- ن ۹ = طایر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زایر

۷- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شدند.

۸- ظاهر نیست که از آصف دوران هدف عرفی کدام است.

۹- ن ۱ = چرخ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = یار

(۱۶۷)

نشأهٔ مـــخموریم بـــا مســـتی مـجنون یکـیست
صد شرابم هست در ساغر کز آنـها خـون یکـیست
از فســـون عـــافیت بـــر مـیفروزم روی زرد[۱]
در مـزاج مـــن بـخار[۲] دوزخ و افسـون یکـیست
بـــر ســـر فـرهاد کـز جـام مـحبّت بیخود است
ســـایهٔ شـیرین و زخـم تـیشهٔ[۳] گـلگون یکـیست
هـر جـفایی کـز تـو[۴] آیـد مـیکند گـردون هـمان
سـوزم از غـیرت کـه آئـین تـو و گـردون یکـیست
داغ بر[۵] هم بس که پیوستم نشـان از دل[۶] نـماند
پیش ازین صد داغ بر[۷] دل داشتم، اکنون یکیست
گـــر مـــزاج آب و آتش را یکـــی دانـــد چـه عـیب
آنکـــه گـوید اشک عـرفی بـا دُر مکـنون یکـیست

(۱۶۸)

من بلبل آن گل که گـلابش هـمه خـونست — مـرغابی آن بـحر کـه آبش هـمه خـونست
خـــونم بگـــلو ریـــز کـــه بـــیمار مـــحبّت — آشوب نشان تب و تـابش هـمه خـونست
از صید بخون گشته مپرسید[۸]، کـه صـیّاد — آرایش فـتراک و رکـابش هـمه خـونست

۱- ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = درد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = زرد
۲- ن ۴، ۳۶ = بخار و دوزخ و افسون ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = بخار دوزخ وافسون ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بخار دوزخ و افیون ؛ ن ۶ = بخار آتش و افسون
۳- ن ۲، ۲۹ = تیشه و گلگون ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تیشهٔ گلگون
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کز تو می‌آید کند گردون؛ مجمع‌النفایس = کز تو می‌آمد کند گردون؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰ = کز توآید می‌کند گردون ؛ ن ۹ = گر تواند می‌کند گردون
۵- ن ۳۵، عرفات = بردل ؛ ریاض، عرفات، مخزن و دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = برهم
۶- ۱۶، مخزن = من ؛ ریاض و دیگرهمهٔ نسخ = دل
۷- ن ۱، ۲۹، عرفات = در ؛ دیگر همهٔ نسخ بر
۸- ن ۶ = میپرسید ؛ ن ۱، ۳۵ = بپرهیز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹ و غیره = مپرهیز

دیوانهٔ عشقیم که آن[۱] شاهد سرمست — حسنش همه‌زخم‌است‌ونقابش‌همه‌خونست
کوثر لب خشک و جگر تشنه‌فرستد[۲] — در بادیهٔ عشق که آبش همه خونست
آبش چه و سرچشمه کدامست، مپرسید — صحرای محبّت که سرابش همه خونست
[۳] من کشتهٔ شوخی که دم قتل اسیران — از نعل فرس تا به رکابش همه خونست
عرفی غم دل باز نپرسی که دل ما — مستست[۴] ز جامی که‌شرابش‌همه‌خونست

(۱۶۹)

حسنش نیازمند تماشا[۵] زناز نیست
امّا ز ذوق جلوهٔ خود بی‌نیاز نیست
آرایش وجود قبول[۶] حوادث است
زانسو گذر مکن که در فتنه باز نیست
پیمان سعی مگسل[۷] اگر کار مشکل‌است
رهرو ملول گر نشود، ره دراز نیست
دایم دلم ز دولت نایافت[۸] فربه[۹] است
این موم را ز آتش دوزخ گداز نیست
لفظیست[۱۰] خوشدلی که زمعنیست بی‌نصیب[۱۱]
اندوه معنی که بلفظش نیاز نیست

۱- ن ۲، ۴، ۱۷ = آن ؛ ن ۳۶ = او ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۳۵ = این
۲- ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = فروشد ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶، خلاصه = فرستد
۳- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۰ یافت شد.
۴- ن ۱۶، مخزن = مستست ز جامی که جوابش همه خونست ؛ در دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستست که در جام جوابش همه خونست
۵- ن ۱۲ = تماشا و راز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = تماشا و ناز ؛ ن ۱۰ = تماشای ناز ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = تماشا ز ناز
۶- ن ۱۰ = محل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، خلاصه = قبول
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مگسل ؛ ن ۹ = بگسل
۸- ن ۲، ۵، ۸، ۲۹ = نا یاب ؛ ن ۱ = دیدار ؛ ن ۱۱ = دریافت ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، خلاصه = نا یافت
۹- ن ۱۱ = خوشتر ؛ دیگر همهٔ نسخ = فربه
۱۰- ن ۹ = طفلیست ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = لفظیست
۱۱- ن ۶، ۹ = بی‌نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = نا امید

مغرور بد گهر شکند نان امتیاز
والاگهر وظیفه خور امتیاز نیست
(۱) حسن آبروی خویش نهد در بهای عشق
محمود را معامله‌ای با ایاز نیست
(۲) پرواز عقل را چه اثر در هوای حسن
این کبک را معامله با شاهباز نیست
عرفی تمیز نیک و بد از خود فروشی است
هر جا رعونتی(۳) نبود احتراز(۴) نیست

(۱۷۰)

نا(۵) زنده جهان از تو به آرایش آفت — ای آفت آسایش و آسایش آفت
تا دیده(۶) فلک شیوهٔ آفت گری تو — یک لحظه نیاسود ز فرمایش آفت
باید همه آفت شد اگر امّت عشقی — راضی نشود عشق بآلایش آفت
چندانکه دلم آفت عشقت‌طلبد(۷)،نیست — در حوصلهٔ عشق تو گنجایش آفت
آراستی از آفت نازت دل عرفی — ای ناز دل‌آرای تو آرایش آفت

(۱۷۱)

شبم به خفتن و روزم به ژاژخایی رفت — غرض که مدّت عمرم به بینوایی رفت
زناز راندی و دانم(۸)، ولی(۹)نیایم(۱۰)باز — که این معامله با طبع روستایی(۱۱) رفت

۱- این شعر فقط در نسخ ۴، ۵حاشیه)، و ۱۰ یافت شد.
۲- این شعر فقط در نسخ ۴ و ۱۰ یافت شد (و این هر دو نسخ خیلی مهم هستند).
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = رعایتی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = رعونتی
۴- ن ۱ = امتیاز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ = احتراز
۵- ن ۱۰ = ای‌تازه جهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نا زنده جهان
۶- ن ۴، ۱۷، ۳۵ = دید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹ = دیده
۷- ن ۶، ۹ = طلبیدست ؛ ن ۱ = طلب نیست ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = طلبد نیست
۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = دانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۳۶ = و دانم
۹- ن ۲، ۲۹ = همی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ولی
۱۰- ن ۲۹، ۳۵ = نیابی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۶، ۸، ۹، ۳۶ = نیابم ؛ ن ۵ = بیایم
۱۱- ن ۱، ۸، ۹ = روشنائی ؛ ن ۳، ۴، ۵ و غیره = روستائی

هـــزار رخـــنه بـدام و مـرا ز سـاده‌دلی تـــمام عـمر بـه انـدیشهٔ رهـایی رفت
بـیافت[۱] عشـق دُرِ شـبچراغ در ظـلمات اگـر چـه عـقل بـدنبال[۲] روشـنایی رفت
مـقرّبان هـمه بـیگانه‌انـد بـر در[۳] دوست غرور داشت[۴] که نامش بـه آشـنایی رفت
ز شیخ صومعه جستم نشـان عـرفی، گـفت بـه آسـتان بـرهمن بـچهره[۵] سـایی رفت

(۱۷۲)

ما[۶] نگوییم[۷] که در شهر[۸] ستمکاری هست
هـــمه دانـند کـه مـا را بـتو بـازاری هست
حدّ مـن نـیست کـه گـردم[۹] ار نـی گـوی ولی
دوست دانـد کـه مـرا قـوّت گـفتاری هست
گو[۱۰]ادب چشم مرا بـاز مـپوش از رخ دوست
ایـن نگـاهیست کـه شـایستهٔ دیـداری هست
بـــار تکـــلیف کشـــیدن نـه ز آزادگـیست
ور نه در هر بـن مـویم بت و زنّـاری هست[۱۱]
تـو کـه زیـنسان بـه تـطاول عـلم افـراشـته‌ای
زلف بگشـای و ببین، هـیچ گـرفتاری هست؟

۱- ن ۳، ۲۹، ۳۶ = بیافت ؛ ن ۱، ۵ و غیره = نیافت ؛ ن ۹ = میافت؟
۲- ن ۵، ۱۱ = ز دنبال ؛ ن ۱، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = بدنبال
۳- ن ۳۵ = در ره ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بر در
۴- ن ۳۶ = داشت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹ و غیره = بود
۵- مجمع‌النفایس = بحبهه ؛ همه نسخ دیگر = بچهره
۶- ن ۱، ۵ = ما ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = من
۷- ن ۱، ۵ = نگوییم ؛ ن ۶، ۹ = ندانیم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، و دیگر همهٔ نسخ = نگویم
۸- ن ۱، ۵ = که در شهر ؛ دیگر همهٔ نسخ = که درین شهر
۹- ن ۱۱ = که در پیش تو گویم سخنی ؛ ن ۳، ۱۰ = که گردم ز پی کوی دلی ؛ ن ۸ = که گردم ارنی سنج ولی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = که گردم ارنی گوی ولی
۱۰- ن ۸، ۹ = گو ادب چشم مرا باز مپوش از رخ دوست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گو ادب چشم من و ناز بپوشان رخ دوست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۶، ۲۹ = گو ادب چشم من و ناز مپوشان رخ دوست
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد.

نـــه بـــاندازهٔ بـــازوست کـمندم، هـیهات
ور نـه بـا[۱] گـوشهٔ بـامیم سـرو کـاری هست
ســـاکـــن کـعبه کـجا دولت دیـدار کـجا
ایـن قـدر هست کـه در سایهٔ دیـواری هست
مـــردم کـــار گـــه عشـق هـنرمندانـند[۲]
بـیستون گـر نشکـافند[۳]، دگـر کـاری هست
دل عـرفی نـه یکی قـطرهٔ خـون، فـولادست
از ســـتم سـیر مشـو گـر دگـر آزاری هست

(۱۷۳)

مـمنون[۴] تـرکتازی گـردون دل مـنست — آمـــادهٔ هـــزار شـــبیخون دل مـنست
هـرگز نـیامدش[۵] بـه غـلط مـحملی بسـر — بـیهوده گـرد وادی مـجنون دل مـنست
صـــد لاله‌زار داغ شکـــفته‌ست در[۶] دلم — برگ گلی ز صـد چـمن افـزون دل مـنست
هر دل تـرانـه کـرد[۷] بآهـنگی[۸] آشـنا[۹] — در مـــاندهٔ فسـانه و افسـون دل مـنست
تـنها نـه آشـیانهٔ[۱۰] خـود مـیکند خـراب — ویـرانـه سـاز مـلک فـریدون دل مـنست
دلهـا و سـینه‌ها هـمگی شـاد و بـی‌خراش — مـجروح سـینهٔ مـن و مـحزون دل مـنست
در دور صـبر سـینهٔ عـرفیست جـام زهـر — در بزم شـوق شـیشهٔ پـر خـون دل مـنست

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = با
۲- ن ۱، ۲۹، ۳۵ = هنر میدانند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷ و غیره = هنر مندانند
۳- ن ۱، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بشکافند ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۴، ۵، ۶، ۱۰ و غیره = نشکافند
۴- ن ۹، ۱۰ = مجنون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، وغیره = ممنون
۵- ن ۱، ۵، ۱۷ = نیایدش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، خلاصه = نیامدش
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، و غیره = در
۷- ن ۲، ۸، ۲۹ = کرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = کرده
۸- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹ = آهنگی ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = آهنگ
۹- ن ۶ = آشتی ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = آشنا
۱۰- ن ۱۷ = آستانهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = آشیانهٔ

(۱۷۴)

دلم بـــه قـبلهٔ[۱] اسـلام مـایل افـتاده‌ست
صـــنم تـــراش مـــن از کـفر غـافل افـتاده‌ست

مـــرا مـــعامله در کـــوچه‌ایست بـــا مـرهم
کـه صـد مسـیح بیک زخـم بسمل افتاده‌ست

بـه دیـر مـیرود، ای کـعبه جـو، رهت، فـریاد[۲]
کـه مست خـوابی و آتش بـه محمل افتاده‌ست

ز طـــوف کـــعبه مـــبادا کـه نـا امـید شـوم
مـــدد کـــنید کـه جـمّازه در گـل افـتاده‌ست

مـن از فـریب عـمارت گـدا[۳] شـدم، ورنـه[۴]
هـــزار گـــنج بـــه ویـــرانـهٔ دل افـتاده‌ست

فـــغان ز گـــرمی خـــون حـــلال کشـتهٔ مـا
کـــه تـیغ عـربده از دست قـاتل افـتاده‌ست[۵]

چگـونه گـریه نـجوشد[۶] کـه چشم حیرانـم[۷]
بـــه آفـــتاب[۸] قـــیامت مـــقابل افـتاده‌ست

ز بـهر[۹] جـود کـریمی کـه تشنهٔ[۱۰] طـلبست
هـــزار پـــایه[۱۱] گـداتـر ز سـایل افـتاده‌ست

۱- مجموعةالشعرا(تسلّی)، ۳۶ = کعبهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و دیگر نسخ = قبلهٔ
۲- ن ۳، ۸، ۲۹، ریاض = هیهات ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = فریاد
۳- ن ۵، ۲۹، ۳۵ = گذشته‌ام ؛ ن ۹، ۱۱ و دیگر نسخ = گدا شدم
۴- ن ۲۹ = ورنی ؛ ن ۵، ۹، ۲۵ و غیره = ورنه
۵- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد.
۶- ن ۱۱، عامره، خزانه = بجوشد ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نجوشد
۷- ن ۱، ۵، ۱۰ = گریانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، نتایج، خلاصه، خزانه = حیرانم
۸- ن ۱، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = به ؛ ن ۹ = که
۹- ن ۱۱ = بحر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹ = بهر
۱۰- ن ۱ = مایهٔ ؛ ن ۲۹ = بستهٔ ؛ ن ۱۱ = تشنه در ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تشنهٔ
۱۱- ن ۸ = بار ؛ ن ۲ = مایه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = پایه

ز بـــار درد ســـبک مـــایه‌دان شـــهیدی[۱] را
کـه در مـحیط مـحبّت بـه سـاحل افـتاده‌ست
بـــر آســـتان مـــحبّت شـــهید شـد عـرفی
بـــرهمنی بـــه در کـعبه بسـمل افـتاده‌ست[۲]

(۱۷۵)

لطـــفت گـــهر[۳] عـــتاب بشکست — دل راتب[۴] اضـــطراب بشکست
بـــد مست مـــن آســـتین بـرافشـاند — پـــیمانهٔ آفـــتاب بشکست
زلفت بـــه جـــهان فکـــند آشـــوب — در دیـــدهٔ فـــتنه خـــواب بشکست
پـــیغام وصـــال در دمـــاغم — صـــد شـــیشهٔ پـــر گـــلاب بشکست
تـــا لاله و ســـنبلت دمـــیدند — گل خـون شـد و مشک نـاب بشکست[۵]
ایـــن نـــاله کـــه در جگـر شکسـتیم — ســـیخیست کـــه در کـــباب بشکست
صـــد گـــوهر راز وقت اظـــهار — از غـــایت اضـــطراب بشکست
گـــفتی کـــه دلت شکســـتهٔ کـیست — در زیـــر لبـــم جـــواب بشکست
عـــرفی دل مـــا چـــو طـــرهٔ یـــار — در پـــنجهٔ پـــیچ و تـــاب بشکست

(۱۷۶)

چشمم[۶] به[۷] نهالیست[۸] که خورشید[۹] بَرِاوست
طـــوبی خس زیبا[۱۰] چـــمنی کین شجراوست[۱۱]

۱- ن ۱۱ = شهیدان ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = شهیدی را
۲- درین زمین غزلیّات شعرای دیگر مثل شفائی و آملی و اطهری و غیره هست و شعر زیر آملی در نسخهٔ دهم هم یافت شد.

زمانه دشمن و من بیزبان و بخت زبون — تو رحم اگر نکنی کار مشگل افتاد است

۳- ن ۲، ۸، ۱۲ = کمر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گهر
۴- ن ۱، ۵ = رایت ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = را تب
۵- این شعر در نسخهٔ چاپی ایران نیست.
۶- ن ۱۱ = ماهم ؛ ن ۲، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۹ = داغم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چشمم
۷- ن ۱، ۷، ۱۱ = نه ؛ ن ۲، ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۹ = ز ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = به
۸- ن ۳ = جمالیست ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهالیست
۹- ن ۹، ۲۹ = الماس ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خورشید
۱۰- ن ۱۰ = زیبا و چمن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زیباچمنی
۱۱- مصرع دوم مطلع این غزل بدینصورت دارای مفهوم روشن نیست.

مرغی که حرم را شرف از نسبت او بود
جاروب حرمگاه صنم بال و پر اوست
گه زهر فشاند نمکش[۱] گه زند آتش[۲]
زینگونه بسی تعبیه‌ها در شکر اوست
نقصان ادب نیست که آمیخته با شمع[۳]
پروانه که امّید فنا راهبر اوست
غم همره جان رفت و نرفتیم به منعش
با وی ز ازل آمده و همسفر اوست
آمیزش از آن عیب بود کافت قید[۴] است
مرغی که بود شعله‌پرست این هنر[۵] اوست
عشق از طلب صحبت رضوان[۶] بود آزاد[۷]
زهد است که دست هوسش در کمر اوست
هر گرد که از خاک شهیدان تو خیزد
صد قافله درد ابدی بر[۸] اثر اوست
از طعن کس آزرده نگردد دل عرفی
داغی که نسوزد ز نمک بر جگر اوست

(۱۷۷)

عشق کو تا نو کنم با درد[۹] پیمانی درست
از فغان در شهر نگذارم گریبانی درست

۱- ن ۹ = به لبم ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹ = نمکش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بمگس
۲- ن ۹ = آبش ؛ ن ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره آتش
۳- ن ۳۶ = آمیختهٔ شمع ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = آمیخته با شمع
۴- ن ۳، ۱۷ = قند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، = قید ؛ ن ۲۹، ۳۵ = مید ؟ (مفهوم این مصرع روشن نمی‌شود)
۵- ن ۹(پاورق) = اثر ؛ دیگر همهٔ نسخ = هنر
۶- ن ۸ = رندان ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رضوان
۷- ن ۲، ۱۲ = تو دارد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بود آزاد
۸- ن ۹ = در ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۹- ن ۳۶ = خویش ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = درد

نیست[۱] عیبی گر بود سامان عیشم ناتمام
عیب باشد سفرهٔ[۲] درویش را نانی درست

با وجود آنکه عشق آورد صد داروی تلخ
بهر درد ما نشد اسباب درمانی درست

صید عشق[۳] ار خام[۴] باشد نیم خورد[۵] آتشت
نیست در خوان محبّت مرغ بریانی درست

کاش داغ هجر جانم را ز غم نگداختی
تا فدای عشوهٔ او کردمی جانی درست

مردم[۶] و با صد شکاف از کف[۷] گریبانم نهشت
وای گر بودی بدست غم گریبانی درست

گشت کفرآلود ایمانش[۸] ز طعن قدسیان
هر که در ایّام حسنت داشت ایمانی درست

با همه کج نغمگی خندند زاغان[۹] چمن
عندلیبی گر زند ناگاه دستانی درست

چند عرفی بندهٔ فرمان خود باشد کسی
بندگی را می‌کنم[۱۰] نسبت به سلطانی درست

۱- ن ۲، ۸، ۲۹ = نیست عیبی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غم ندارم
۲- ن ۲۹ = گر بود درویش را ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سفرهٔ درویش را
۳- ن ۶ = غم ؛ ن دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عشق
۴- ن ۱، ۵ = ار خورد ؛ ن ۶ = گر خام باشد ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۹ = از جام باشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۳۵ = ارخام باشد
۵- ن ۱، ۵ = نیم خورد او بسست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیم خورد آتش است
۶- ن ۶، ۹ = تا نه مردم صد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مردم و با صد ؛ ن ۱۱ = تا نبردم صد
۷- ن ۱، ۵، ۸ = از غم ؛ ن ۱۷ = از دست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = از کف
۸- ن ۲۹ = دامانش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = ایمانش
۹- ن ۶ = مرغان ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ریاض، بهارعجم = زاغان
۱۰- ن ۶ = کند ؛ دیگر نسخ = کنم

(۱۷۸)

امـــید صـــلحم ازان نـــاشکیب ایـــوبیست
که دشمن آشتی‌انگیز و دوست مـحجوبست[۱]
هـمین عـطیّه بـه هـر حـال خـوش دلم دارد
کـه هـر چـه رفت بـعنوان خـیر مـحسوبست[۲]
تـهی بسـاطی ایـن عـهد بـین کـه بـی مـن وتـو
زمـــانه نـــازکش و آفـــتاب مـــحبوبست
نســیم پــیرهنش هـــوش مـــی‌برد، ورنـه
بـــه‌رود نـــیل ز کـنعان دو گـام یـعقوبست
خـــبر نـــیافته عـرفی ز طـبع نـازک دوست
زبـان بگـز قـلم ایـنجا، نـه جـای مکتوبست

(۱۷۹)

بـدل ز رفـتن جـانم چـه عـیشهاست کـه نـیست
نکرده[۳] جابغمش تنک صد صفاست که نیست
مرا ز چشـم تـو هـر شیوه‌ای کـه بـاید[۴] هست
هـمین نـهفته نگـه‌های آشـناست کـه نـیست
ز فـتنه‌های جـمال تـو هـر کـه بـود رمـید
کنون رمیده ز حسنت همین حیاست کـه نـیست
دلی کـه چشـم تـو بـیمارش از کـرشمه نکـرد
بـناز بـالش غـم تکیه‌اش سزاست کـه نـیست

۱- ن ۶ = محبوب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره = محجوب
۲- ن ۸ = مطلوب ؛ دیگر همهٔ نسخ = محسوب
۳- ن ۶ = نکرده جا به غم او چه صد جفاست ؛ ن ۹ = نکرده جای غمش تنگ صف صفاست ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹ = نکرده جا بغمش تنگ صد صفاست ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نکرده جا بغمش تنگ صد صفاست ؛ ن ۳۶ = نکرده جان بغمش تنگ صد جفاست
۴- ن ۱ = ناید ؛ ن ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = باید

نـهاده مـرهم لطـفی بـه دل کـه در دو جـهان
بغیرت[۱] از دل چاکم همین وفاست[۲] که نیست
پس از هلاک درآمد به سینه یار[۳] و بگفت[۴]
که نیم جان تو عرفی چه شد کجاست که نیست

(۱۸۰)

برق حسنی کز فروغش دیدهٔ ادراک سوخت
شعله در عالم زد و آسودگی را پاک سوخت
مرد عشقست آنکه هر جا آتشی افروخت حسن[۵]
خویش را پروانه‌وش بر وی زد و بی‌باک سوخت
بـر مـزارم جـلوه کـرد آن آفتاب از هـر طـرف
پـرتو رویش دل آسـودگان را خـاک سـوخت
ای که زخم صیدت آتش مـی‌فشاند جـای خـون
احـترازی کـن کـه ایـنک رشـتهٔ فـتراک سـوخت
گر چنین سوزم به‌گوشَت می‌رسد صبحی که‌دوش
آه آتشـــناک عـرفی مـنظر افـلاک سـوخت

(۱۸۱)

به عقل مشوره تا کی کنی، ایاغ کجاست — پیاله‌ای که مشوش کند دماغ، کجاست
نـوای مـرغ چـمن گـریه آورد ورنـه — مرا به این همه ماتم هوای باغ کجاست
بروی غیر چه خندی بـه مـن[۶] تـبسّم کـن — نمک مپاش به هر دل، ببین که داغ کجاست

۱- ن ۶ = بعزّت ؛ ن ۲۹ = بغیر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بغیرت
۲- ن ۴، ۲۹، ۳۵ = خداست ؛ ن ۱، ۲، ۱۷ = جداست ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = وفاست
۳- ن ۲ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = یار
۴- ن ۹، ۱۷، ۲۹ = نگفت ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = بگفت
۵- ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = حسن
۶- ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = بمن ؛ ن ۵ = همین

مشو ز نور تجلّی به پرتوی خرسند — نکو ببین که درین انجمن چراغ کجاست
ترنّم تو کجا عرفی و ترانهٔ خصم — نوای نغمهٔ بلبل کجا و زاغ کجاست

(۱۸۲)

پیش ازین چهرهٔ بیتابیم این رنگ نداشت — دل غم‌دوست‌به‌آسودگی[۱] این‌جنگ‌نداشت
خونم اکنون جهد از زخم کزین پیش مرا — شوق روی تو در آغوش چنین تنگ‌نداشت
این زمان گوش کن افغان مرا کز این پیش — نغمهٔ شوق من[۲] این لذّت آهنگ نداشت
راه‌پیماتر ازین باش کزین[۳] پیش دلا — وادی شوق تو[۴] این منزل‌وفرسنگ‌نداشت
پیش ازین عرفی اگر در دلت این سوز[۵] نبود — آتشین روی تو هم این دل‌چون‌سنگ‌نداشت

(۱۸۳)

معشوق گل تازه و عاشق گل[۶] خام است — این است که تأویل اناالحق نه تمام است
در شرع[۷] بتان باده حلالست و لیکن — با محتسب شهر ننوشتی، که حرام است
از بس که در آن کوچه[۸] فغان آمده دلها — آواز دل خود نشناسم که کدام است
در صومعه شد پیر[۹] مغان صبحدمی، گفت — شمعی بفروزید درین خانه که شام است
اسرار پس پرده ز بیرون نتوان خواند — این نکته پی راحت بیگانه تمام است[۱۰]
کامل نشود آدمی از خلوت و طاعت — این نکته گران است بر آن طبع که خام است

۱- ن ۱ = آلودگی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آسودگی
۲- ن ۸ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = من
۳- ن ۱۷ = باش دلا کزاین پیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش کزین پیش دلا
۴- ن ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تو
۵- ن ۸ = نور ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سوز
۶- ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گل
۷- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شرع
۸- ن ۸، ۱۷ = کو به فغان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دران کوچه فغان
۹- ن ۱۷ = شد صبحدمی پیر مغان ؛ ن ۸، ۳۵ = شد پیر مغان صبحدمی ؛ ن ۱، ۵ = صومعهٔ صبحدمی پیر مغان
۱۰- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بطوریکه این شعر و شعر بعدی نوشته شد ولی مطابق نسخهٔ ۸ این اشعار بطور زیر است:

اسرار پس پرده ز بیرون نتوان خواند — این نکته گران است بر آن طبع که خام است
کامل نشود آدمی از خلوت و طاعت — این نکته پی راحت بیگانه تمام است

یک لغزش[۱] مستانه و صد ساله عبادت — فهمیدن این مسئله موقوف دو جام است
فرصت شد و نگشود زطاعت در فیضم — شمعی بدر خلوتم آرید که شام است[۲]
هر کس نشناسندهٔ راز است وگرنه — اینها همه راز است که معلوم عوام است[۳]

(۱۸۴)

در راه عشق عافیت ما شهادتست — امروز جانفشانی[۴] و فردا شهادتست[۵]
بر[۶] خوان عشق در خور ما نیست نعمتی — این ماحضر که هست مهیّا، شهادتست
عمری که تلخ کردهٔ زهر[۷] فراق اوست — نامش نهند زندگی، امّا شهادتست
ما جمله دست و تیغ به خونریز بسته‌ایم — زان کشته[۸] می‌شویم که اولیٰ شهادتست
هنگامهٔ شکنجهٔ غم می‌کنیم[۹] گرم — پامال کشتگان[۱۰] تماشا شهادتست
عرفی شهید گشت بذوقی که تا ابد — حسرت فزای خضر و مسیحاشهادتست[۱۱]

(۱۸۵)

[۱۲]گریه همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست
لذّت آرامش آن دل که تپیدن دانست

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = سجدهٔ مستانه ؛ سفینهٔ خوشگو = لغزش مستانه
۲- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد.
۳- این غزل که در کم نسخ یافته می‌شود در زمین معروف شیخ سعدی گفته شد. دیگر شعرای معروف هم درآن غزل گفته و مطالع چند در زیر نقل می‌شود:

سعدی: بر من که صبوحی زده‌ام خرقه حرامست — ای مجلسیان راه خرابات کدامست
حافظ: گل در برو می بر کف و معشوقه بکامست — سلطان جهانم به چنین روز غلامست
نظیری: ذوقی بکمال است و وصالی بدام است — امروز بما مصلحت عشق تمام است

۴- ن ۱۰ = جانفروشی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جان فشانی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر
۷- ن ۱۰ = کردهٔ زهر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کرده بزهر
۸- ن ۱۰ = کشته گشته‌ایم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷،۳۵ = کشته می‌شویم
۹- ن ۱۰ = چون کنیم ؛ ن ۱، ۵، ۷ = می‌کنیم ؛ ن ۳۵ = هین کنیم ؟
۱۰- ن ۱۰ = تشنگان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کشتگان
۱۱- این مقطع فقط در نسخهٔ ۱۰ یافت شد.
۱۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.

سوزن و رشتهٔ[۱] روح‌الله و مریم نشناخت
دست ما تا[۲] روش جامه دریدن دانست
در میان خس و خاشاک من افتاده بماند
طایر عشق که در عرش پریدن دانست
لذّت زخم چو زخم دگرش باد حرام
صید زخمی که بهر گوشه دویدن دانست
[۳]در لب کوثر و در سایهٔ طوبی بچکد
خون صید تو که از زخم چکیدن دانست
نوشخندی که به دلها نمکش باید ریخت
آنکه در سینهٔ احباب خلیدن دانست
آب کوثر ز رگ و ریشه آتش بکشم[۴]
لبم اکنون که بخندید ومکیدن دانست
عرفی از مجلس ما خیز که در شیون ماند
هر که اینجا نفس گرم کشیدن دانست

(۱۸۶)

دلم ز شوق جمال ندیده لبریز است — صراحیم ز می ناچکیده لبریز است
عذاب رشته و سوزن مده که خانهٔ ما[۵] — ز جامه‌های گریبان دریده لبریز است
کدام صید زد از شوق ناوکش فریاد — که صیدگاه ز صید رمیده لبریز است
قرار[۶] اهل سلامت ز رشک[۷] می‌سوزد — که خلوتش ز لب آرمیده لبریز است

۱- ن ۳۵ = سوزن و رشته روح‌الله و مریم نشناخت ؛ ن ۵ = سوزن و رشتهٔ روخ‌الله مریم نشناخت
۲- ن ۳۵ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = تا
۳- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد.
۴- ن ۱۷، ۳۵ = بکشم ؛ ن ۱، ۳ = نکشم
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = جامهٔ ما ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = خانهٔ ما
۶- ن ۱۷، ۳۵ = مزار ؛ ن ۱ = قرار ؛ ن ۸ = هزار ؛ ن ۵ = فرار
۷- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = ننگ ؛ ن ۱، ۸ = رشک

هجوم شوق تماشا و منع شرم ببین که دامنم ز نگاه چکیده لبریز است
برو ببادیه عرفی که شهر و کوچهٔ عشق ز کشتگان در آتش تپیده لبریز است

(۱۸۷)

شمع نفسم دوش ز داغ گله خون ریخت
از شعله دل و سینهٔ پروانه برون ریخت
هر عطر که در پیرهن عشق[۱] ازل بود
حسن[۲] از شکن سلسلهٔ غالیه‌گون ریخت
عقل آیت فرزانگی از اهل خرد خواند
عشق آمد و بشکافت دل خویش و جنون ریخت
عشرت می صافی بقدح ریخت و لیکن
بی‌بهره بماندیم که در جام نگون ریخت
عرفی دل بیمار ترا چاره هلاک است
این فوج بلابین که برین صید زبون ریخت

(۱۸۸)

نه همین آرزوی شادی عالم هوس است
گر به اندوه کسی میل کند، هم هوس است
عیب زهد ار بکنم غایت بی‌انصافیست
اینقدر هست که این شیوه مرا کم هوس است
جنس کمیاب و خریدار به هر کوچه[۳] هزار
عافیت را چه تفاوت که مرا کم هوس است

۱- ن ۳۵ = حسن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عشق
۲- ن ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = حسن
۳- ن ۸، ۳۵ = گوشه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کوچه

هیچ کس نیست که از وی طمع جانم[۱] نیست
بس که جان دادنم از درد دمادم هوس است

(۱۸۹)

کسی که از خرد اسباب آگهی برداشت — بدان که زاد بیابان[۲] گمرهی برداشت
گدای عقل به مهمان‌سرای معنی رفت — ز دست[۳] دهشت[۴] ازو کاسهٔ تهی‌برداشت
خوش آمد این صفت از صوفیم که درره‌عقل — دو گام نازده گلبانگ گمرهی برداشت
حسد رواست بران کس که در دکانچهٔ عشق — بداد علم فلاطون و ابلهی برداشت
غزل سرا شد و پا بر قصیده زد عرفی — کدام منفعت از ویحک و زهی برداشت

(۱۹۰)

دیوانگی[۵] که بادیه گرد دماغ ماست — رقصان ز تازیانهٔ تشویش داغ ماست
ناموسِ کَی بباغ بهشتش رضا دهد[۶] — پژمردگی که پرورش آموز باغ ماست
کوثر بخویش نازد و گیرد مزاج دهر[۷] — گر گویمش که شبنم خلد فراغ ماست
آن شعله‌ای که در جگر طور در گرفت — روشن بصر ز سرمهٔ دود چراغ ماست
آن شربتی که زهر فروشد[۸] بکام مرگ — در چشمهٔ حیات غلط، در ایاغ ماست
اسلام جامهٔ حرم از کفر ما خرد — طاووس در معاملهٔ رنگ، زاغ ماست
عرفی نسیم عشق دل سنگ می‌گزد — این عطسه تاب خوردهٔ مغز[۹] دماغ ماست

۱- ن ۱۷ = حالم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جانم
۲- ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بیابان ؛ ن ۱، ۸ = بپایان
۳- ن ۸ = ز دست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بدست
۴- ن ۱۷، ۳۶ = دشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دهشت
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دیوانگی که بادیه گرد ؛ ن ۱۰ = دیوانگی بادیه گرد
۶- ن ۱۰ = کنند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دهد
۷- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دهر ؛ ن ۱، ۵ = زهر
۸- ن ۱۰ = فرستد ؛ ن ۱۷ = فروش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فروشد
۹- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مغز دماغ ؛ ن ۱ = مغز ایاغ

(۱۹۱)

آنکه از ترکیب آب و گل تن هر فرد ساخت
آن پری‌وش را ز رعنایی، مرا از درد ساخت
توتیای درد و غم می‌خواست بهر عالمی
آسمان در جلوه‌گاه او تنم را گرد ساخت
از محبّت کی پشیمان گردم، ای ناصح خموش
کز دم افسرده آتش را نشاید سرد ساخت
خواستم تا جان فدای او کنم، خندید و گفت
بیش ازین نتوان همی با جان غم پرورد ساخت
عرفی اکنون تلخ‌تر شد خواب در چشمت که باز
طوف کوی مهوشی ماه ترا شب‌گرد ساخت

(۱۹۲)

لطیفه‌ای بزبان از دماغم افتاده‌ست — لذیذ میوه‌ای از نخل باغم افتاده‌ست
کسی نمی‌خرد از من وگرنه تا در دل — متاع بیخردی از دماغم افتاده‌ست
دمی که بی تو بلب مانده‌ام پیالهٔ می — هزار قطرهٔ خون از[1] ایاغم افتاده‌ست
نسیم ذوق ندارد گل خرد عرفی — هوای بیخردی در دماغم افتاده‌ست
ز بسکه بی‌ادبی کرده‌ام بکعبهٔ شوق — شب وصال ز چشم چراغم افتاده‌ست[2]

(۱۹۳)

دل[3] آتشی افروخت کزو هر دو جهان سوخت
زین پیش که دل سوخت همانا بتوان سوخت

۱- ن ۱۷، ۳۵ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = در

۲- این بیت در سه غزل نسخهٔ اول و در غزل نسخهٔ پنجم و هشتم بشکل مشترک آمده است مگر در همین سه نسخه در یکجا مصراع اول به این گونه است: ز بسکه بی ادبی کرده‌ام به کعبهٔ شوق و در جالی دیگر این نسخه‌ها این طور است: زبسکه شیوهٔ پروانگی ز حد بردم (متوجه شوید به غزل ۲۳۶)

۳- این سه اشعار فقط در نسخهٔ ۱۷ یافت شد. غزلیّات شعرای دیگر مثل شفائی هم درین زمین هست به ادنی تغیر قافیه.

هر چند که پروانه شود بی‌ادب، او را
تا مصلحت عشق نباشد، نتوان سوخت
حیرت قدحی داد که از درد و غم دوست
در دل سخنی گم شد و از شوق زبان سوخت

(۱۹۴)

کیست در پرده که دلهای بنی آدم ازوست
چشم[۱] دیدار نصیب و دل نامحرم ازوست
ای[۲] که گفتی غمت از دوست بود[۳] شکوه خطاست
صبر شاهیست که تحریک شکایت هم ازوست
تهمت آلودگی ما ز بداندیشان نیست
از حکیمیست که تهمت کشی مریم ازوست
می‌نمود آنچه ازو داشت یکایک دل ریش
گفتم این ریش ز که؟ گفت که این مرهم ازوست
نه دماغ تو که زلف تو هم آشفته مباد[۴]
از نسیم تو که آشفتگی عالم ازوست
صبر ایّوب گر آن[۵] است که شهرت دارد
باورم نیست که عرفی به صبوری کم ازوست

(۱۹۵)

تا[۶] دلم زان زلف مشکین‌درکمندافتاده‌است ای بسا دلها که از ذوقش به بند افتاده است

۱- ن ۱۷ = چشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دل
۲- ن ۱، ۵ = این که ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ای که
۳- ن ۸، ۱۷ = بود؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = شود
۴- ن ۱۷ = مباش؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مباد
۵- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر آن ست؛ ن ۱ = گر این است
۶- این غزل فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم یافت شد ولی مطلعش فقط در نسخهٔ هفدهم هست

پیش ازین بر[۱] راز عشق‌اندیشه‌ام‌محرم‌نبود — این زمان در گفتگوی چون و چندافتاده‌است
کوتهی از کوتهی ما بر عنایت بسته‌ایم — زان شکایتهای گستاخان بلند افتاده است
ما[۲] عنایت دوستیم امّا عبادت دشمنیم — هم نه سهوست‌این‌اگرکس‌بهره‌مندافتاده‌است
گفتگوی توبه فرمایان و قول واعظان — در نمی‌گیرد بعرفی خوش بلند افتاده است

(۱۹۶)

فغان[۳] که از چمن حسن نو گلی برخاست — بخون بیگنهان بی تأمّلی برخاست
نظر به آینه افگن وزین[۴] مرو در تاب — که ناله‌ای ز دل بی‌تحمّلی[۵] برخاست
چنان بناز بر آورده غیر را کامشب — ز[۶] محفلش بگمان تغافلی برخاست
مگر جنازهٔ عرفی کنون روان گردید — که از مصیبتیان شور و غلغلی برخاست

(۱۹۷)

ای[۷] دل بسر توبه چو باز آمدنت نیست — می نوش و طرب جو که بساز آمدنت نیست
صد گونه سبب طی شد و یک دل نشکستی — امشب که دل بر سر ناز[۸] آمدنت نیست
مادام که در صومعه هنگامه طرازی[۹] — ره سوی نهان‌خانهٔ راز آمدنت نیست
یک رنگ شو و کعبه درآ ور به حریمت — حاجت بره دور و درازآمدنت نیست
تا سیم و زری، در تو تصرّف کند آتش — یاقوت چو گشتی، به گدازآمدنت نیست
اندیشه درین راه تبه کردن عمر است — در تاختن افزای که باز آمدنت نیست
مخمور و پریشان رسی از صومعه عرفی — پیداست که پروای بساز آمدنت نیست

۱- ن ۵ = در راز عشق؛ ن ۱۷ = بر راز عشق؛ ن ۱ = در راه عشق
۲- مفهوم این بیت روشن نیست
۳- این غزل فقط در نسخهٔ اول و پنجم و هشتم و هفدهم و سی و پنجم یافت شد
۴- ن ۳۵ = ازین مرو در تاب؛ ن ۸ = ازین مرو درمات؛ ن ۱، ۵ = درین مرو در تاب؛ ن ۱۷ = وزین مرو در تاب
۵- ن ۸، ۱۷ = تحملی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = تأملی
۶- ن ۱، ۵ = که ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ز
۷- این غزل فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم بنظر آمد و مطلعش فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۸- ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۵ = باز
۹- ن ۵ = هنگام طرازی ؛ ن ۱، ۱۷ = هنگامه طرازی

(۱۹۸)

سینهٔ ریش از عدم آوردم[۱] و آسوده رفت
عصمتم آمد ز بیت المقدس و آلوده رفت

تا صباح امشب اجابت گرد لب میگشت لیک
همتم بین کز لبم حرف دعا نشنوده، رفت

حیف کز هنگامهٔ تلخابه‌نوشان وفا
کام زهراندیش مابی ذوق نوش اندوده رفت

بخت خواب آلود ما تا سر بزانو[۲] ماند، مرد
وه که یک ساعت بکام خویشتن نغنوده رفت

در[۳] حصول عافیت مردیم بیدردانه حیف
گنج فرصت در سر اندیشهٔ بیهوده رفت

آمد و رفتن به یک جوهر نویسد آنکه، او
نوحهٔ دل‌زندگان بر مردگان نشنوده[۴] رفت

مژده[۵] باد ای زخم مرهم دشمن [و] الماس دوست
کامشب از بالین مسیحا دست برهم[۶] سوده رفت

مست ذوق عرفیم کز ملک هستی تا عدم
در میان شعله رقصان رفت و بس، آسوده رفت

(۱۹۹)

هزار[۷] شور به دل زان لب و تبسّم هست ولی کیم ز حیا فرصت تکلم هست

۱- بهار عجم = آورده و ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آوردم
۲- ن ۱۷ = زانو؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ببالین
۳- این شعر فقط در نسخ هشتم و هفدهم و سی و پنج یافت شد
۴- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۵- در هر دو نسخ ۱۷ و ۳۵ این مصرع باین طور است = مرده باد ای زخم مرهم دشمن الماس دوست
۶- فقط در نسخ ۱۷ و ۳۵ یافت شد
۷- این بیت فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم یافت شد اما مطلع فقط در نسخه هفدهم است

وضو چگونه بزمزم روا بود که مرا　　زخاک دیر مغان رخصت تیمّم هست
غبار گشته و او را ز ذوق کشتن من　　هنوز چاشنئی در لب تبسّم هست
چنان مکن که بملک وفا شوی بدنام　　که در طبیعت ما عادت تظلّم هست
نوای حرمت می چون برآید از منبر؟　　که حصّهٔ من و واعظ هنوز در خم هست

(۲۰۰)

شهره بود این که شب فرقت یاران سالیست
چون بدیدیم،غلط، سالی ازان شب حالیست
مژده‌ای می‌دهم، ای سوختهٔ[۱] عشق، متاب
عالمی[۲] هست که این عالم از آن تمثالیست
طلب رؤیت خورشید کند از خفّاش
هر که این راز[۳] ندانست[۴] چه فارغ بالیست
شیخ تزویر کند در عمل و من تقصیر
گنه او ظلمانی[۵]، گنه من حالیست[۶]
دمبدم فال چه گیرم که چه می‌آید پیش
هر چه پیش آیدم[۷] از حادثه فرّخ فالیست
آب و رنگی که به صد شعبده بر خود بسته‌ست
طی کن از[۸] شاهد گیتی و ببین[۹] چون زالیست[۱۰]

۱- ن ۱۰ = سوختهٔ عشق مشتاب؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = سوخته قوت بشتاب؛ ن ۹ = سوخته فوت نبات؛ ن ۳۶ = سوختهٔ فوت شباب
۲- ن ۱۰ = نیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هست
۳- ن ۳۶ = راه ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۹ و غیره = راز
۴- ن ۱۰ = بدانست؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = ندانست
۵- ن ۴، ۹، ۵، ۳۶ = ظلمانی ؛ن ۱، ۱۷، = ظلماتی
۶- ن ۱۰ = جالیست ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ = حالیست ؛ ن ۱، ۴، = خالیست
۷- ن ۴، ۱۰ پیش آیدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = پیش آید ازین؛ ن ۳۶ = پیش آید ازان
۸- ن ۴ = بصد شعبدهٔ بر خود بست ؛ ن ۹ = بصدد شعبده بر خود بست است ؛ ن ۱۰ = پیدا کردی
۹- ن ۴، ۹ = و به بین ؛ ن ۱۰ = که ببین
۱۰- این بیت فقط در نسخ ۴، ۹، ۱۰ یافت شد

تـــا بـــه کـــیفیت طـــاعت نگـــرستم عـــرفی
روشـــنم گشت کـــه هـــر کـوشش[۱] مـن اهـمالیست

(۲۰۱)

المـــاس جـــفای تـو بـجام دل ریش است
من قاصدم، این حرف پـیام دل ریش است

از نـــامهٔ عشـق ای دل آسـوده چـه جـویی
ســرتاسر ایـــن نـامه سـلام دل ریش است

در بـــاغ دگـــر دست بـــه ســنبل نـنهادم[۲]
تا زلف تـو دیـدم کـه مـقام دل ریش است

هر چند بظاهر نـه دلی هست نـه جـانی[۳]
از زلف تو پیداست کـه دام دل ریش است

هر جا دل ریش است کـند طـوف حـریمم
غمخانهٔ من بیت[۴] حرام دل ریش است[۵]

امّـید وصـال تـو کـه سـرمایهٔ هسـتی‌ست
مرغی‌ست که[۶] بر گوشهٔ بام دل ریش است

بـــا ریش مـــحبّت چـه کـند مـرهم و دارو
ایـــنها هـــمه انـدیشهٔ خـام دل ریش است

عرفی سـخن تـلخ بـه جـانان نـتوان گـفت
امّـــا چـــه تـوان کـرد، پـیام دل ریش است

(۲۰۲)

یـــا ســرّ قـــدر مـایهٔ انـدیشه و بـیم است
یا نسخهٔ این مسئله بسیار سـقیم است[۷]

نـــی‌نی غـــلط ... نـــغمه ... نســـرودم
بیرون دهـم آن راز کـه در پـرده مـقیم است

در بـــاغ ســـمندر چـــو تـــذرو است و....
چون فهم شد این نکته نه امید و نه بیم است

ایـــن نکـــته اگـــر نـــیست گـــوارا بـمذاقت
شـــاید کـــه دلت شـیفتهٔ نـاز و نـعیم است

واعظ چو بعرفی بشنید این سخنان، گـفت
دیـــوانـــهٔ نشـــناخته کـــوثر زحـــمیم است

چون محتسب این زمزمه بشنید، برآشـفت
پنداشت که خمخانه تهی کرده نـدیم است

۱- ن ۴، ۱۰ = طاعت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کوشش
۲- ن ۱ = بنهادم ؛ ن ۱۷، ۳۶، ۳۵ = نه‌نهادم
۳- ن ۳۶ = نه خونی ؛ ن ۵، ۳۵ = نه جانی
۴- ن ۳۵ = پیش خرام ؛ ن ۸، ۳۶ = بیت حرام
۵- این بیت فقط در نسخ هشتم و سی و پنجم و سی و ششم یافت شد
۶- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بر
۷- این غزل فقط در نسخهٔ سی و ششم یافت شد. زیرا که کاغذ کرم خورده‌است خواندن اولین سه اشعار بطور درست ممکن نیست.

علامهٔ شهر این سخنش گوش‌زد افتاد — انگاشت که غارت زدهٔ طبع سلیم است
من گفته بخود کاین به از آنست که جمعی — گویند جهان حادثه گوئی که قدیم است
برهان حکیمانه مکن ضایع و تن زن — این عرفی جاهل نه فلاطون حکیم است

(۲۰۳)

درماندهٔ دیار رضا مرد چاره نیست — فرزند این دیار بجز هیچ کاره نیست
مستی گزین که طالع دردی کشان عشق — محکوم آسمان و زبون ستاره نیست
هر کس که با معلّم بحر رضا نشست — در آرزوی باد مراد و کناره نیست
جان شهید عشق عزیز است[۱] پیش دوست — امّا بقدر و قیمت دلهای پاره نیست
کس طعم کارها[۲] نچشد در جهان فیض — آنجا که نیست بیم فساد، استخاره نیست
ارباب[۳] جذبه شرح دهندش بصد زبان — رازی که بر حقیقت خود آشکاره نیست
پژمرده تا بکی نشود[۴] در کف ستم — برگ گلیست جوهر دل، سنگ خاره نیست
عرفی چه سود کثرت غم، ذوق غم خوشست — تحصیل این متاع به وزن و شماره نیست

(۲۰۴)

پیغام‌گذار من و معشوق صبا نیست — آنکو به نفس زنده بود، محرم ما نیست
دردی که دوائیش نباشد نبود لیک — ما[۵] راست مزاجی که سزاوار دوا نیست
بد نامی ما شهرهٔ عالم شد[۶] و شادیم — کین ملک[۷] غریبست، کس از مردم مانیست
عرفی در مقصود به یارب[۸] نگشایند[۹] — توفیق کلیدیست که در دست دعا نیست

۱- ن ۳ = نزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = پیش
۲- ن ۱ = کار ما ؛ ن ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کارها
۳- ن ۱۷ = در باب ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ارباب
۴- ن ۳، ۳۶ = نشود؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = بشود
۵- ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = ما
۶- ن ۱۷ = شده شادیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، = شد و شادیم
۷- ن ۳ = شهر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ملک
۸- ن ۳ = به یارب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ببازی
۹- ن ۸ = نگشاید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = نگشایند

(۲۰۵)

گر نفهمد کفر و دین عاشق مگو معذور نیست
کین لغتها در دیار دوستی مشهور نیست
برهمن گویا ز بی‌ناموسیم همخانه شد
کز شبستان من امشب ذره‌ای بی‌نور نیست
عشق را نازم که در جایی شهیدم می‌کنند
کش[۱] مسیح آرایش تابوت[۲] کس مقدور نیست
هست[۳] در بزم محبّت دایمش بزم جهان
بر لب هر کس که جامی از می منصور نیست

(۲۰۶)

دل شهید اوست کز وی کس نشان هرگز نیافت
ناوک او آشنایی با کمان هرگز نیافت
آن شکار افکن سوار آیا[۴] که باشد؟ کز ستم
عالمی را کشت و دستی بر عنان هرگز نیافت
مست آن ذوقم که عمری با خیال او دلم
در حکایت بود و جنبش بر[۵] زبان هرگز نیافت
بیخودی‌های دلم را بین که با آن دلفریب
داشت صد خلوت[۶] که خود را در میان هرگز نیافت

۱- لفظ "کش" مناسب نیست ـ بر خلاف لفظ "کز" بسیار بجا می‌نماید امّا این لفظ در هیچ نسخه نیست
۲- ن ۳۵ = تابوت و کس ؛ ن ۸ = تابوت کش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = تابوت کس
۳- این بیت فقط در نسخه هفدهم یافت شد
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آیا که ؛ ن ۱۰ = آنجا که ؛ ن ۸ = آباد
۵- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر
۶- ن ۱۰ = جلوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خلوت

بوی گل بر وی حرامست آنکه خاری در[۱] جگر
از ترنّمهای مرغ بوستان هرگز نیافت
بندهٔ مرغ دلم کو در هوای حسن دوست
آنچنان گم شد که راه آشیان هرگز نیافت
حیرتی دارم که[۲] عرفی چون[۳] زید کو در جگر
ناوکی زان غمزهٔ نامهربان هرگز نیافت

(۲۰۷)

ضمیر روشن من پرتوی ز داغ دلست — چرا[۴] که داغ غم عاشقی چراغ دلست
ز داغ عشق چراغی بنه بخانهٔ دل — صفای خاطر[۵] روشن دلان ز داغ دلست
دلم بشعلهٔ حسن کسان نمی‌گردد[۶] — که دود مشعل[۷] حسن تو در دماغ دلست
نظر بداغ درون کرده زان شکفته شوم[۸] — که داغهای درون لاله‌های باغ دلست
دگر[۹] بدام خود آورده‌ای دل عرفی — که باز از سر زلف تو در سراغ دلست

(۲۰۸)

مگر ترا خبر از بی‌زبانی ما نیست — که وعده‌های ترا حاجت تقاضا نیست[۱۰]
دل تو هست مگر آتش طلب‌افروز — که خشم و ناز تو هرگز کدورت افزانیست
حجاب مانع نظارهٔ تو است و رقیب — گمان برد که مرا رخصت تماشا نیست

۱- ن ۱ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در
۲- ن ۱۰ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که
۳- ن ۱۰ = چون ز پیکان در جگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چون زید کو در جگر
۴- ن ۱۰ = چراغ داغ غم عشق شبچراغ دلست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چرا که داغ غم عاشقی چراغ دلست
۵- ن ۱۰ = خاطر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = باطن
۶- ن ۱، ۱۰ = نمی‌گیرد؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نمی‌گردد
۷- ن ۱۰ = شعله ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مشعل
۸- ن ۵، ۳، = شگفته شود؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = شگفته شوم ؛ ن ۱، ۵ = شگفت شوم
۹- ن ۸ = مگر ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دگر
۱۰- این غزل فقط در نسخ ۵ و ۳۵ یافت شد

خوشم ز روشنی باطنش که هرچه ازو — بخاطرم گذرد، احتیاج ایمانیست
حدیث ما و تو تا روز حشر خواهد بود — حدیث عشق نه امروز هست و فردا نیست
تو باز میل بخون گشته عرفی خود کن — که احتیاج بجان بخشی مسیحا نیست

(۲۰۹)

مرا بکوی تو شادم که اعتباری نیست — که در دل کسی آنجا زمن غباری نیست
مکن که نالهٔ آزردگان[۱] اثر دارد — شکست خاطرم[۲] ای قوم سهل کاری نیست
مرا بجور نکشتی و می‌کشد اینم[۳] — که همچو عهد تو بر عمر اعتباری[۴] نیست
چه لذّت است ز صد زخم تیر صیدی[۵] را — که بهر بسملش از پی دوان سواری نیست
ز بی‌مداری صلح تو می‌توان دانست — که همچو صلح تو، جنگ ترا مداری نیست
ز پیشدستی تیغ اجل به حشر چو من — ز ناامیدی خوی تو شرمساری نیست
وفای وعده بمحشر[۶] مکن چو عرفی را — غرض ز وعده بجز ذوق انتظاری نیست

(۲۱۰)

آب حیوان آتش و باد مسیحا آتش است
هر که داغش کرده‌ای، داند که اینها آتش است
هر بن مو ز آتش دل دودگاه گلخن[۷] است
برنیاید[۸] این[۹] چنین دود از کسی تا آتش است

۱- ن ۱، ۵ = که در دل آزادگان ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نالهٔ آزردگان
۲- ن ۱۷، ۳۵ = شکست خاطر این قوم؛ ن ۱، ۵، ۸ = شکست خاطرم ای قوم
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = آنم ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷ = اینم
۴- در نسخه ۳۵ مصراع اول بیت سوم به مصرع ثانی بیت چهارم مربوط است
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تیر صیدی را ؛ ن ۱۰ = بر دل صیدی
۶- ن ۱۰ = به مردن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = به محشر
۷- ن ۵ = دود آه گلخن ؛ دیگر نسخ = دودگاه گلخن
۸- ن ۸، ۱۰ = بر نیاورد ؛ ن ۱، ۱۷ = بر نیاید؛ ن ۵، ۳۵ = برنیامد
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این ؛ ن ۱۷ = آن

شمع گرید از غم و پروانه می‌سوزد تنش
در نهادش مهربانی هست[۱]، امّا آتش است
فاش خواهم گفت دعویهای عرفی پیش خلق
راست گویم در مزاج من مدارا[۲] آتش است

(۲۱۱)

دلم که سحر تمنّاش[۳] باطل افتاده‌ست
ز تیغ غمزهٔ او نیم بسمل افتاده‌ست
کرشمهٔ تو[۴] ز محمل نوید زخم دهد
که صد شهید به دنبال محمل افتاده‌ست
بکوی عشق ز دریوزه دست باز مکش
که حاتم آمده اینجا و سائل افتاده‌ست
بملک وصل روی؟ برنشین به توسن[۵] درد
که عافیت به ره[۶] دوست در گل[۷] افتاده‌ست
بکوی عشق ز هستی چگونه لاف زنم
که زندگانی جاوید بسمل افتاده‌ست
در آن محیط مرا تکیه گاه طوفانست
که صد شهید ز موجش[۸] به ساحل افتاده‌ست

۱- ن ۱۰ = هست ما ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیست الاّ
۲- ن ۱ = ما ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = من
۳- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سحر تمناش ؛ ن ۸، ۱۰ = بهر تمناش
۴- ن ۱، ۵ = که به ؛ ن ۱۰ = توز ؛ ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = که ز
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = در نشین به هوش درد ؛ ن ۸، ۱۰ = برنشین بتوسن درد
۶- ن ۳۵ = بدر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = بره
۷- ن ۸ = در گل ؛ ن ۱۰، ۳۵ = کاهل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کامل
۸- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = موجی ؛ ن ۵ = مونی؟ ؛ ن ۱۰ = موجش

کـــرشمه‌ای ز عـــنایت بکـار[۱] عـرفی کـن
بـه ایـن گـناه بگیرش کـه قـابل[۲] افـتاده‌ست

(۲۱۲)

آلوده‌ای و صـــحبت جـانانت آرزوست! — در می نشسته، پـاکـی دامـانت آرزوست
ما دیده بسته‌ایـم و تـو دزدیـده در نگـاه — ما چاک دل، تـوچاک گـریبانت آرزوست
شوق وصال یار، و نظر بر[۳] جمال غیر! — دست از طلب بدار که حـرمانت آرزوست
شـــرمندگانه طـاعت بت مـی‌بری ولا — کـفرت حـرام بـاد، کـه ایـمانت آرزوست
بـرگ حـیات[۴] اوّل و آنگـاه زیب تـخت — ای بوالهوس که تخت سلیمانت آرزوست
بنشین[۵] دمی که بر تو فشانیم درد[۶] دل — گـر غـوطه‌ای بـخون شـهیدانت آرزوست
دست نگـــاهبان شکـــر بسـته‌ای، ولی — تـــحریک آسـتین مگس رانت آرزوست
عـرفی بـجای گـریه نشـاندی نگـاه را — یـــعنی نـــظارهٔ رخ جـانانت آرزوست

(۲۱۳)

دوش بی‌روی‌توچشمم‌تاسحرچـون[۷]مـی‌گریست
بود محروم از تماشای تو و خـون[۸] مـی‌گریست
گـر نـبود آثـار مـرگ ازمـن عـیان[۹] امشب، چـرا
هر که از بالین من می‌رفت بیرون، مـی‌گریست[۱۰]

۱- ن ۸، ۳۵ = بحال ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = بکار
۲- ن ۵ = قاتل ؛ ن ۸ = قایل ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = قابل
۳- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۸، ۳۵ = بر
۴- ن ۸، ۳۵ = ترک حیات ؛ ن ۱، ۵ = برگ حیات
۵- این شعر فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۱۷ = دود ؛ ن ۸، ۳۵ = درد
۷- ن ۱ = چون ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خون
۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = خون ؛ ن ۳۵ = چون
۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = امشب عیان از من، چرا ؛ ن ۱، ۵ = از من عیان امشب، چرا
۱۰- وحشی بافقی همین مضمون را بطور زیر نظم کرده:
مگر در من نشان مرگ ظاهر شد که می‌بینم — رفیقان را نهانی آستین بر چشم تر امشب

آنکه چشمم خون فشان می‌دیدوخندان‌می‌گذشت
گـر ز حـالم آگـهی مـیداشت اکـنون مـی‌گریست
قـــطرهٔ خـــونابه تأثـیر نـمک در دیـده داشت
شب که چشم از شوق آن لبهای میگون می‌گریست
گرنه دشمن[۱]ذوق‌ازوصلت‌فزون‌برد[۲]،ازچه‌بود[۳]
دوش چشمم بی‌رخت از هر شب افزون می‌گریست
کاش دیدی حـال مـن تـا خـنده بـر مـجنون زدی
از ترّحم، آنکـه[۴] بـر احـوال مـجنون مـی‌گریست
تا چه بی‌لطفی به عرفی کرده بود آن مـه کـه دوش
پـا هـنوز از مـحفلش نـنهاده بـیرون مـی‌گریست

(۲۱۴)

نی[۵] همین از خوی گرمش جـان مـن در آتشست
او هـم از گـرمی خـوی خـویشتن در آتش است
گـر چـنین خـواهـد نـمودن روی گـرم آن افـتاب
جان من سهل است گر سوزد، سخن در آتش است
بسکـــه از داغ دلش هـــر دم تـراود خـون گـرم
تـا قـیامت عـرفی خـونین کـفن در آتش است

(۲۱۵)

داغ عشقت بـر سـراپـای مـن[۶] مـحنت کش است
شـعلهٔ عشـقم، سـراپـای وجـودم آتش است[۷]

۱- ن ۱۷ = ذوق دشمن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دشمن ذوق
۲- ن ۳۵ = برد ن ۵ = بود
۳- ن ۱۷ = رو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بود
۴- ن ۳۵ = ای که ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آنکه ؛ ن ۵ = ایکه؟
۵- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۸ = خجلت کش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = محنت کش
۷- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۸، ۳۵ = یافت شد

آن سری کز ناز در پایش[۱] نمی‌آید[۲] فرود
ذوقها دارد که اکنون پایمال ابرش[۳] است
آنکه دایم نیم‌خورد جام او را می‌کشید
یک دو روزی میرود کز جام حسرت می‌کش است
شمع من امشب به صد دل گرمی[۴] دوش است بار
دوش اندک گرمیی می‌کرد، امشب آتش است

(۲۱۶)

رفتن بسجده بهر نکویان زمن خوش است
یعنی که طاعت صنم از برهمن خوش است[۵]
کامم به تیغ غمزه رها کن، که غیر را
با خلعت مراد و مرا با کفن خوش است[۶]
چون نغمهٔ مراد[۷] ز پرویز بشنود
گویی که با سرود غم کوهکن خوش است
آن چاشنی[۸] درد تو داند[۹] که می‌نهد
الماس بر[۱۰] جراحت و بر زیستن[۱۱] خوش است

۱- ن ۸، ۱۷ = بر پایش ؛ ن ۱، ۵ = در پایش ؛ ن ۳۵ = بربالش
۲- ن ۱۷ = همی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نمی
۳- ن ۱، ۵ = آتش ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ابرش
۴- ن ۱۷ = بصد دل گرمی دوش است باز ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = که با صد گرمی دوش است باز ؛ ن ۵ = که با صد گرمی دوش است بار
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۷- ن ۸، ۳۵ = مراد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نشاط
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چاشنی درد ؛ ن ۱۷ = چاشنی که درد
۹- ن ۱۷، ۳۵ = داند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دارد
۱۰- ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بر
۱۱- ن ۱، ۵ = بر زیستن ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = با

خـود را بکش دلا کـه چـو مـجنون بـراه مـرگ
بـهر مـن و تـو دلبـر پیمان‌شکن خـوش است
عـرفی وفـای یـار بـود مـوجب فـراغ
بـنشین کـه عـاشقی، روش کـوهکن خـوش است

(۲۱۷)

بـه[۱] کـرم‌هـای دوست سـوگند است — کـه دلم بـی‌گناه در بـند است
درد مـن درد پـیر کـنعان نـیست[۲] — مـهر دشـمن نـه مـهر فـرزند است
عـهد بشکست و از چـنان بـد عـهد — ایـن شکسـتن بـجای پـیوند است

(۲۱۸)

ازتـو بـیداد و ز مـن خـواهش زنـهار خـوش است
کم مباد این روش و شیوه که بسیار خوش است[۳]
شـرط کـن کـز نگـه خـود نکـنی مـحرومم
تـا بگـویم کـه نگـاه تـو چـه مـقدار خـوش است
جسـتجوی تـو کـند مـدّعی از روزن و بـام
ورنـه او کـی بـه نگـاه در و دیـوار خـوش است
وه کـه امـروز نشـان داد[۴] و تـو بـدخو بـودی
آنکه می‌گفت دلم دوش که بسیار خـوش است[۵]
ای کـه گـویی ز پـیش[۶] آه کشـان چـند روی
چـه کـنم آه کـه آن قـامت و رفـتار خـوش است

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- ن ۸ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = است
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱ = داده ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = دارد ؛ ن ۸ = دار
۵- مفهوم این شعر روشن نیست
۶- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زپیش ؛ ن ۱ = که ز پیش

ای کـــه بـــردار کشـــی از جـــهت کـفر مـرا
رســـن دار مـــن از رشـــتهٔ زنّـار خـوش است
هـمچو منصور ز وحدت همگی یـار[۱] شدم
عـرفی ایـن زمـزمه ما را بسرِ دار خـوش است

(۲۱۹)

تـــا شـــیشه‌گـری قـاعدهٔ سـنگ نـبوده‌ست
کس[۲] را سر رحمت بـه دل تـنگ نـبوده‌ست[۳]
انـــصاف دهـــم تـــا قـدمم[۴] راه‌گـزین است
هـــیچش بـــرهِ مـــردمی آهـــنگ نـبوده‌ست
در کـــام نـــبوده‌ست گـــوارا مـــی تـــلخم
تـــا گـــوش بـفریاد نـی و چـنگ نـبوده‌ست
کـــونین ز پـی مـاند و نگشـتم بـتو نـزدیک
طـی کـردن ایـن[۵] راه بـه فـرسنگ نـبوده‌ست
تـــا گـــوشهٔ اورنگ جـــفاهای بـــتان است
شـاهی چـو تـو بـر گـوشهٔ اورنگ نـبوده‌ست
یک ذرّه نگـــنجد غـــم مـــا در دل کس، لیک
یک مو[۶] دل ما بـر[۷] غـم کس تـنگ نـبوده‌ست
فـــردا کـــه شـــود مشـهد مـا قـبلهٔ عشـاق
مـــعلوم تـو گـردد کـه وفـا نـنگ نـبوده‌ست

۱- ن ۱، ۸ = بار ؛ ن ۳۵ = یار شدیم ؛ ن ۵ = بار شدم؟
۲- ن ۱۷ = کس را سر رحمت بدل تنگ نبودست؛ ن ۱، ۵، ۸، = معشوق به دلجوئیش آهنگ نبود است ؛ ن ۳۵ = معشوق به دل خوبیش
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱ = قدمش ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = قدمم
۵- ن ۱، ۵، ۸ = طی کردن ازین راه ؛ ن ۱۷، ۳۵ = طی کردن این راه
۶- ن ۱، ۵ = یک سو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = یک مو
۷- ن ۱ = در ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بر

اهـــلیّت عـــرفی زهـــمین یـــاب کـــه هـــرگز
در مـــذهب و مـــلّت بـــه کسی جـنگ نـبوده‌ست

(۲۲۰)

گـــر تـــماشای گـــل روی تـــرا ایـــن لذت است
تاب این حالت ندارم صرفه‌ام در حسـرت است[۱]
پـــیش ازیـــن زان مـــانعت بـــودم کـــه دل بـیدرد بـود
این زمان گر می‌روی از سینه ای جان، رخصت است
مـــحملم بـــرناقه بست ایـــنک اجـــل،ای غـــم بـیا
تا بگیرم خوش در آغوشت کـه وقت رحـلت است
ای اجـــل شـــرمنده از روی تـــوام زانـــرو کـــه مـن
نـیم جـانی داشـتم، اکـنون تـمامی حسـرت است
گـــردلم[۲] از غـــم شکـایت مـی‌کند، خـونم بـریز
کشتنش واجب بود هر کس که کـافر نـعمت است
گـــر بـــه بـزمت کـمتری مـی‌آید، از عـرفی مـرنج
جـــان مـــن غـــیر آشـــنایی مـــانع او غـیرت است

(۲۲۱)

بگـــریه[۳] از بـــرم آن ســـرو نـازنین بـرخـاست[۴]
نشسته هر که به پهلوی مـن، چـنین بـرخـاست[۵]

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد
۲- ن ۱، ۵ = گر دلم از غم شکایت می‌کند ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دل ز غم خوردن
۳- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یـافت شـد و عـموماً آنـها را کـه فـقط در چـند نسـخ مخصوص هستند، الحاقی می‌شمارند ولی انتخاب ازان در تذکرهٔ مهمی مثل خلاصة‌الاشعار روشن می‌سازد که آنها اصلی هستند و ممکن است که شامل دیوان اوّل بوده باشند که گم شده بود ولی بخیال این نویسنده به وقت ترتیب کلّیات عرفی بتوسط سراجا اصفهانی یافت شد.
۴- در ن ۱، ۵ املا "برخواست" است
۵- در ن ۱، ۵، املا "برخواست" است

بـــه عـزم عـربده پـیشم نشست و مـن از درد
چـنان بـه گـریه نشستم کـه شـرمگین بـرخـاست
رمـــیده مـــرگ[۱] ز بـــالین مـــن رود گـویا
کـه غـمزهٔ سـتم انگـیزش از کـمین بـرخـاست
نـموده روی تـو روح‌الامـین بـخوابـم و گـفت
کـه طـرح چـهرهٔ یـوسف ز روی ایـن بـرخـاست
بـه صـحن صـومعه نـاقوس عشـق نـاله فکـند
چون آن بت از پی ایمان[۲] اهـل دیـن بـرخـاست
کشـــید یـــار[۳] خـدنگی و صـد هـزار شـهید
ز شـوق نـاوک او بـی‌سر از زمـین بـرخـاست
چـــنان بـــه تـیغ زد آن غـمزه دوش عـرفی را
کـــه از نـــهاد اجـــل بـانگ‌آفرین بـرخـاست

(۲۲۲)

بـلهوس کـو راگـریبان تـا بـدامـن چـاک نـیست
گـر لبـاس کـعبه پـوشد، دامـن او پـاک نـیست
خـار راه مـن مشـو ای بـوالهـوس، مـن عـاشقم
آتش ســوزنده را انـدیشه از خـاشاک نـیست
جان من فتراک شوخی[۴] چون‌تو بی‌سرناخوش‌است
ورنـه بـی‌سامان سـر مـن لایـق فـتراک نـیست
تـا اجـل دلهـای پـر حسـرت بـرد در زیـر خـاک
چون دل من هیچ گنج حسرتی در خـاک نـیست

۱- ن ۸ = هر که ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = مرگ
۲- ن ۱۷، ۳۵ = ایمان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ناموس
۳- ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۸ = یار ؛ ن ۵، ۳۵ = باز
۴- ن ۱، ۵، ۸ = جان من فتراک شوخی چون تو بی سر ناخوش است ؛ ن ۳۵ = جان من فتراک شوخی چون تو بی پروا خوش است؛ ن ۱۷ = جان بفتراک تو شوخی چونتو ناخوش است؟

تـا گـناهم چیست عـرفی کـان چـنان نـازک دلی
کُشت زارم و زهـلاک چـون مـنی غـمناک نـیست

(۲۲۳)

مـدار صـحبت[۱] مـا بـر حـدیث تشـنه لبـیست
کـه اهـل هـوش عـوام‌انـد و گـفتگو عـربیست[۲]
قـبول خـاطر مـعشوق شـرط دیـدار است
بـحکم شـوق تـماشامکن کـه بـی ادبـیست
قـدم بـرون مـنه از جـهل یـا فـلاطون شـو[۳]
که گر میانه[۴] گزینی[۵]، سـراب و تشـنه لبـیست
کـه لاف حسـن ادب[۶] زد، بگـو بـبزم[۷] مـغان
بـیا، کـه آئـینهٔ دوست[۸] شـیشهٔ حـلبیست
اگـر بـه دخـتر رز دیـن و دل بـرافشـانم
مـلامتم نکـند کس جـوانـی و عـزبیست[۹]
نگـویمت بگـزو[۱۰] عـامیانه مـی‌گویم
بـهوش بـاش کـه انکـار کـیش بـولهبیست
به آسمان و زمـین خشـم[۱۱] و نـاز کـودکی است
صـلاح کـار هـمین تـرک مـدعا طـلبیست

۱- منتخب‌التواریخ = مجلس ما ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۹ و غیره = صحبت ما
۲-این غزل درزمین معروف غزل حافظ هست و دیگر شعرامثل حکیم شفائی و نظیری نیشابوری درین زمین غزلها گفتند
۳- منتخب التواریخ = باش ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و خزانهٔ عامره و غیره = شو
۴- منتخب‌التواریخ و دیگر نسخ = گر ولی در یک نسخه در میانه گزینی هم هست
۵- ن ۱۰ = گزائی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱،۴،۵،۸،۹،۱۷،۳۵،۲۹،۳۶و خلاصة،عرفات و خزانهٔ عامره و غیره= گزینی
۶- ن ۵ = حسن و ادب ؛ ن ۲۹، ۹، ۳۵ و غیره = حسن ادب
۷- ن ۱ = بدیر مغان ؛ ن ۱۰ = به پیر مغان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = ببزم مغان
۸- ن ۱، ۵، ۲۹ = آئینهٔ دوست ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آئنه در دست
۹- ن ۹ = عذبیست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = عزبیست
۱۰- ن ۳۵ = بگزو ؛ ن ۲۹، ۹ = بکرو؟
۱۱- ن ۹ = چشم ناز ؛ ن ۲۹ = چشم ونار ؛ ن ۵، ۳۵ = خشم و ناز

به تنگ حوصلگی شهره زان شدم که مرا
می صبوح ز[۱] ته شیشه‌های نیم شبیست
شراب و مغبچه زاهد بهل به ترسایان
بورز زهد که اینها خلاف شرع نبیست
نکاح دختر رز[۲] دوش بود با عرفی
هنوز قاضی شهرش نشسته در طبنیست

(۲۲۴)

خشم و ناز تو بلای دل و دین می‌بایست
فتنه‌ای همچو تو در روی‌زمین‌می‌بایست[۳]
پیش اغیار نشستی و بد من گفتی
همه لطفی به منت بود، و همین می‌بایست
کشتی از ناز و گذشتی و ندیدی از پی
روش دوستی این بود، چنین می‌بایست
گر جنونم نگهت داشته در خانه، مرنج
چون تو آشوب دلی خانه‌نشین می‌بایست
گرد هستی چو فشاندیم ز دامن عرفی
از ره دوست غباری بزمین می‌بایست

(۲۲۵)

اگر نه خشم[۴] ترا ننگ از هلاک منست
چه آتشیست که در جان دردناک منست
دلی نماند که از آه من نسوخته، آه
چه آتشست که در طبع آب و خاک منست
ز غصه مُردم و افغان که یار را خبری
که نیست ذوقی ازان مژدهٔ هلاک منست[۵]
ببین بجامهٔ چاکم، ببین که آن گل را
چه خنده‌ها بگریبان چاک‌چاک منست
تو آن نه‌ای که به عرفی وفا کنی بیوجه
محبّت تو ز تأثیر عشق پاک منست

(۲۲۶)

آنم که نسبتم به شهیدان ناز تست
صیت شهادتم سبب امتیاز تست

۱- ن ۱۷ = و ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز
۲- ن ۲،۵،۱۷،خلاصة = دوش بود با عرفی ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶=بود دوش باعرفی ؛ ن ۱ = دوش بودعرفی‌را
۳- این غزل و غزل بعد فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، یافت شد
۴- ن ۳۵ = خشم ؛ ن ۵ = چشم
۵- مفهوم این بیت مطلقاً روشن نیست

عـام است نـیم راحت بـاغ بـهشت، لیک تسکـین نـاز و غـمزهٔ راحت گـداز تست
عـالم گـرفت لشکـر نـاکـامی، ای مـراد توسن برون جهان، کـه دم تـرکتاز[۱] تست
ای غم ز انفعال تو مردم کـه صبح و شـام ایـــن روی نـــاپسند بـخاک نـیاز تست
امّـــید را شـــهید کـــند در دل مـــلک تیری کزان[۲] هلاکم و در کیش نـاز تست
ای شـــیخ بـهر روشـنی دل بـدیده کش خـــاک کـلیسیا کـه بـفرق نـماز تست
عـــرفی مـباد سـرمه کش دیـدهٔ کـلیم گـردی کـه مـعتکف بـدر کـنج راز تست

(۲۲۷)

نشاط وصل و غم انـتظار هـر دو یکـیست فراغ مستی و درد خمار هـردو یکـیست[۳]
چنین[۴] که شیوهٔ اربـاب درد نـاکـامیست چه ناامید و چـه امـیدوار، هـردو یکـیست
کسـی کـه شـعله بـرافـروزد از شـرر، دانـد که آن[۵] دوستی خار و خارهردویکیست[۶]
عنان بدست کشش داده می‌رود[۷] این قوم پیادهٔ ره عشـق و سـوار هـردو یکـیست[۸]
چـه زهـر درد بـنوشی چـه شـربت کـوثر تراکه سینه نـباشد فگـار، هـردو یکـیست
مـــراکـــه آتش غـم داغ داغ مـی‌سوزد چراغ محفل و شـمع مـزار هـردو یکـیست
نـهان شـو از نـظر مـدعی کـه بـدبین را نگاه حسرت و بوس و کنار هردو یکیست
به جم بگـوی کـه دوری مکـن زمسکـینان که نزد اهل فنا[۹] تخت و دار هردو یکیست
نـیازموده مـده دل، گـمان مـبر عـرفی که درد عشق و غم روزگار هـردو یکـیست

(۲۲۸)

ساقی قـدحی کـانچه حـلالست حـرامست دُردی، که بما هر چه زلالست، حرامست[۱۰]

۱- ن ۸، ۳۵ = امتیاز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = ترکتاز
۲- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کزان ؛ ن ۱، ۵ = تیری که زان
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱۷ = ببین که ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چنین که
۵- ن ۵ = که آن دوستی خار و خار ؛ ن ۳۵ = که آن دوستی و خار خار
۶- مفهوم شعر روشن نیست
۷- ن ۱۷ = می‌رود این قوم؛ ن ۱ = می‌روند ای قوم ؛ ن ۵، ۳۵ = می‌روند این قوم
۸- این شعر در نسخهٔ هشتم نیست
۹- ن ۳۵ = وفا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = فنا
۱۰- این غزل فقط در نسخه‌های خطی ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، یافت شد که هم نقل های نسخهٔ سراجا هستند

بر سنگ خرد زن قدح لعل که در دیر — آن باده که ظرفش نه سفالست، حرامست
ای خضر میالا لب ازین چشمه و می‌نوش — آن جرعه که بی‌مستی و حالست، حرامست
بریان نکند عشق دل بوالهوسان را — مرغی که پریشان پر و بالست، حرامست
دزدیدن حرف ونگه از جیب لب و چشم — در شرع مروّت[۱] نه حلالست، حرامست
جامی که دماغ دل ازان تازه نگردد — گر خون غم و زهر ملالست، حرامست
عرفی ز طبیعت نتوان یافت هدایت — هر حکم که در شرع خیالست، حرامست

(۲۲۹)

بعد عمری دیدمش، بر خشم و ناز[۲] افزوده است
چشم بد دور از جمالش[۳]، امتیاز افزوده است[۴]
شیوهٔ عاجزکشی افزوده ترک غمزه را
کم نگاهی نیز بر اسباب ناز افزوده است
حیرتی دارم که ذوق جلوه را چون کرده گم
آنکه هر یک شیوه را صد برگ و ناز افزوده است
راه ارباب حقیقت می‌زند عشق مجاز
بسکه حسنت رتبهٔ عشق مجاز افزوده است
منّتی بر شرع دارد عابد ما زانکه او
شیوه‌های نو بر آداب[۵] نماز افزوده است
گفتی ار دوشینه عرفی دیده‌ای حالش بگو
دیده‌ام، بسیار بر عجز و نیاز افزوده است

۱- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = مروّت ؛ ن ۱ = محبّت
۲- ن ۱۷ = خشم ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خشم و ناز
۳- ن = ۱۷، ۳۵ = از تبانش؟ ؛ ن ۵ = از سالش ؟ ؛ ن ۸ = طبانش؟ ؛ ن ۱ = جمالش
۴- این غزل فقط در نسخه‌های خطی ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد که همه نقل های نسخهٔ سراجا هستند
۵- ن ۱ = ارباب نیاز ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آداب نماز

(۲۳۰)

غم ارباب دل از شادی عالم کم نیست — برو ای عیش که ما را گله‌ای از غم نیست[۱]
شیون آغاز کن ای مطرب اگر پیش منی — که مصیبت زده را جز هوس ماتم نیست
بی‌سبب چند توان غمزده‌ای را آزرد — جان من، از ستم و جور مروّت کم نیست
گو، بیا، سودهٔ الماس ببین بر جگرم — آنکه می‌گفت کهن ریش ترا مرهم نیست
ای که گویی زچه آن مه بتو گرمی نکند — وه چه گرمی، کشد اینم که تغافل هم[۲] نیست
طرفه سیریست که هر چند تفحّص کردیم — کس درین واقعه بیگانه‌تر از محرم نیست
عرفی از بادهٔ محنت همه چون ما مستند — جام عیش است که در انجمن عالم نیست

(۲۳۱)

عتاب اگر چه همان در مقام خونریز است — ولیک تیغ تغافل نه آنچنان تیز است[۳]
دلیریی که دلم کرد می‌زند در صلح — به اعتماد نگه‌های رغبت‌انگیز است
مریض طفل مزاج‌اند عاشقان، ورنه — علاج رنج تغافل دو روز پرهیز است
جگر زد آبله، وز دیده می‌چکد خوناب — که بخت شور بریش جگر نمک‌ریز[۴] است
رقیب عزّت خود گو مبر، که بر در عشق — حریف کوهکنی نیست آن که پرویز است
بذوق جستن فرهاد می‌رود گلگون — تو این مبین که عنان بر عنان شبدیز است

(۲۳۲)

فتنه را از جلوهٔ سروت پی شرمندگیست — عشق باز از گردش چشم تودربازندگیست[۵]
داشتم جانی و در اوّل نظر کردم نثار — بعد ازین[۶] نظّارهٔ او موجب شرمندگیست
کی بزهر چشم ازان لبها توان قطع امید — نخل امّید[۷] مرا پایان در آب زندگیست

۱- این غزل فقط در نسخه‌های خطی ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، یافت شد که همه نقل های نسخهٔ سراجا هستند
۲- ن ۱، ۵ = کم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = هم
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۳۵ = بریش جگر نمک بیز است ؛ ن ۸ = بریش جگر نمک ریز است؛ ن ۱، ۵ = بریش نمک جگر بیز است
۵- این سه اشعار فقط در نسخ هشتم و هفدهم یافت شد
۶- ن ۸ = ازان ؛ ن ۱۷ = ازین
۷- ن ۸ = ترا ؛ ن ۱۷ = مرا

(۲۳۳)

شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست
اینک دو اسبه تاخت نگاهم بسوی دوست
بر سنگ زد پیالهٔ خضر آنکه نوش کرد
خونابهٔ شراب[۱] نمای سبوی دوست
ای جان کباب شو، جگر خویش[۲] را مسوز
ترسم تو نیز تلخ شوی در گلوی دوست
رنج مسیح و سعی اجل سودمند[۳] نیست
ماییم[۴] و صدمشام بامید بوی دوست
سازد ببرگ لاله بدل برگ یاسمن
تشویش این نگاه مبیناد روی دوست
عرفی شکایت از ستمش[۵] بی‌سبب مکن
چندی[۶] خوشست ساختنی هم بخوی[۷] دوست[۸]

(۲۳۴)

ما مهر[۹] و ما محبّت و ما آرزوی دوست با ما[۱۰] کسی چگونه توان جستجوی دوست

۱- ن ۳۵ = سراب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شراب
۲- ن ۱، ۵ = جگر ریش ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جگر خویش
۳- ن ۱، ۵ = بی‌نصیب ، دیگر نسخ مثل ۲۹، ۳۶، ۳۵، ۵ (حاشیه) = سودمند
۴- ن ۳۶ = ماییم، صد مشام و امیدی ؛ن ۱، ۵، ۳۵ = ماییم و صد مشام بامید بوی دوست ؛ ن ۳، ۹، ۱۷، ۹ = ماییم و صد مشام و امیدی ؛ ن ۴، ۸ = ماییم و صد مشام امیدی
۵- ن ۲، ۸، ۲۹ = ستمش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = ستم
۶- ن ۲ = چندین ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = چندی
۷- ن ۹ = ببوی ؛ ن ۳۵ = بجوی ؛ ن ۵ = بخوی
۸- این غزل و غزل بعدی در نسخ هفدهم و بیست و پنجم بطور دو غزلیات یافت شد ولی در دیگر نسخ این بطور یک غزل است ولی تعداد اشعار مختلف است
۹- ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۴، ۱۲، ۱۷، = با مهر و با محبت و با آرزوی ن ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۵، ۳۶، خلاصة = ما مهر و ما محبت و ما آرزوی
۱۰- ن ۲۹ = ماناکسی؛ ن ۹ = با ما کسی

ای کفر و دین حلال کنیدم، که می برم — اینک ز دیر و کعبه سلامی[۱] بکوی دوست
طالع شود ز هر سر مویم صد آفتاب — هرگه به سینه جوش زند شوق روی دوست
گاهی که ما توییم و تو ما اندکی بچش — زان شربتی که زهر کنی در گلوی دوست
زهریست آشنا کُش و کیفیتش حلال — این باده کم مباد ز جام و سبوی دوست

(۲۳۵)

بر عیش دل مبند که او را ثبات نیست — در دام غم درا که امید نجات نیست[۲]
از بی زری شناس که در عالم فنا — چیزی که عیب ماست بغیر از حیات نیست[۳]
گر غم بسوخت ز آتش من باد عمر من — ای[۴] خوشدلی منازکه غم[۵] درحیات نیست
آن مایهٔ غمی که بیک گوشهٔ دلست — گنجایشش بحوصلهٔ کاینات نیست
جمعیت ملامت[۶] و دردم بغایت است — کش[۷] مایهٔ عذاب قیامت زکات نیست
آن شعله را به سینه فرو می‌خورم که من — تا لب گشوده‌ام اثر از کاینات[۸] نیست

(۲۳۶)

این که[۹] هر لحظه کنی شیوهٔ آهنگ خوش است
شیوه[۱۰] این است گهی صلح و گهی جنگ خوشست[۱۱]

۱- ن ۹ = پیامی ؛ دیگر نسخ مثل ۲۹، ۳۶ = سلامی
۲- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- ن ۱، ۵ = این ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ای
۵- ن ۸ = که در غم حیات نیست ؛ ن ۵، ۳۵ = که غم در حیات نیست
۶- ن ۱، ۵ = ملامت ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ملامت و
۷- ن ۱، ۵ = کین ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کش
۸- ن ۱، ۵ = اثری ز زکات ؛ ن ۸ = اثر کاینات ؛ ن ۱۷، ۳۵ = اثر از کاینات
۹- ن ۳۵ = ای که ؛ ن ۵ = این که
۱۰- ن ۱۷ = شیوهٔ نیست؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شیوه این است
۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، = یافت شد

آن کـــه[۱] تکـــلیف بـــه عـیشم کـنی از لطـف، تـرا
عـــیش خـوش بـاد کـه مـا را بـدل تـنگ خـوشست
مـن نگـویم کـه مکُش[۲] ایـن سـر و ایـن تـیغ، اگـر
دل بـــیباک تـــو بـــا نسـبت ایـن نـنگ خـوشست
در ره عشـــــق تـــو از پـــا نکشـــم خـــار و روم
بسکـه طـی کـردن ایـن مـنزل و فـرسنگ خـوشست
مـــن کـــه بـــا نـاله و آهـم، چـه بـه بـزمم طـلبی
خـــوردن بـــاده بآواز نـــی[۳] و چـــنگ خـــوشست
چـــند گـــویی کـــه خـوشست آن قـد رعـنا عـرفی
گـر تـوانـی کـه در آغـوش کشـی تـنگ، خـوشست

(۲۳۷)

عشق را نـازم کـه هـر کس دیـد[۴] ایـمانش بسـوخت
هـر کـه را دردی کـرامت کـرد، درمـانش بسـوخت[۵]
قـــطره‌ای در دامـــن عـیسی[۶] ز مـژگانم چکـید
شـعله‌ای از دامـنش جست و گـریبانش بسـوخت
بـرق عشـقم خـنده[۷] زد بـر زایـر دیـر و حـرم[۸]
ایـــن گـــریبان دل و آن دامـن جـانش بسـوخت

۱- ن ۱۷ = ای که ؛ ن ۵، ۳۵ = آن که
۲- ن ۵ = مکش ؛ ن ۳۵ = بکش
۳- ن ۱ = دف ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نی
۴- ن ۱۰ = یافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دید
۵- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۱۰ = قطره‌ای در دامن عیسی زمژگانم چکید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = قطرهٔ در دامن ناصح ز مژگان تاچکید ؛ ن ۱۷ = قطرهٔ در دامن ناصح ز مژگان ناچکید
۷- ن ۱۰ = طعنه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خنده
۸- ن ۵ = دیر حرم؛ ؛ ن ۳۵، ۱ = دیر و حرم

از لبم می ریخت دوش افسانهٔ باغ خلیل
از عدم برخاست فریادی که بستانش بسوخت
در محبّت تشنه‌ای کش نام زهر آمد به لب[۱]
آب یاقوت وفا در چشمهٔ جانش بسوخت
وه کدامین نوحه‌گر دودی[۲] فشاند از دل که دوش[۳]
شمع رحمت گشت و بر خاک شهیدانش بسوخت
روح[۴] قدس آمد بمنع عرفی از عشق صنم
مشت خونی ریخت در کامش[۵] که ایمانش بسوخت

(۲۳۸)

به دل چه[۶] نوری از آن شبچراغم‌افتاده‌ست — هزار گنج بدست دماغم افتاده‌ست[۷]
نیوفتاده[۸] ز کشتم رها کن ای رضوان — وگر فتاده، نه از کشت باغم افتاده‌ست
اگر به خلد گریزم مرا بدست آرند — چنین که لشکر غم در سراغم افتاده‌ست
شبی گذشت که در خون گرم می‌غلطم — نگه کنید که مرهم ز داغم[۹] افتاده‌ست
زبسکه شیوهٔ پروانگی[۱۰] ز حد بردم[۱۱] — شب وصال ز چشم چراغم افتاده‌ست

۱- ن ۱۰ = جام زهر از لب چکید؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نام زهر آمد بلب
۲- ن ۱۰ = بی‌ادب ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نوحه گر؛ ن ۱، ۵ = ناله گر
۳- ن ۱۰، ۳۵ = دوش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دوست
۴- ن ۱۰ = جبریل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = روح قدس
۵- ن =۱۰ بر جانش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در کامش
۶- ن ۱۷ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = چو
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد
۸- ن ۱، ۱۷ = بنوفتاده ؛ ن ۵، ۳۵ = نیوفتاده (مفهوم این بیت قطعاً روشن نیست)
۹- ن ۸، ۳۵ = ز داغم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = به داغم
۱۰- ن ۱۷ = مردانگی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پروانگی
۱۱- این شعر در غزل ۱۹۲ هم شامل است و آنجا هم بر مبنای بشمول ن ۱، ۵، ۸، شامل شده است ـ در همین سه نسخ در این غزل مصرع اول بطوری هست که نوشته شد

(۲۳۹)

گر شب[۱] وصل بمن منّت آسایش داشت　　از غـمت دامـن آسـودگی آلایش داشت[۲]

از پـــی آمـدنت دوش ز اسـباب امـید　　محفل شوق چه گویم که چه آرایش داشت

زان همین مست می حسـن‌تویی‌کین‌باده[۳]　　همه در حوصلهٔ جـام تـو گـنجایش داشت

(۲۴۰)

از حـرم جسـتم خـبر، گـفتند کس در خـانه نـیست

رو بـــدیر آورد دل، گـــفتند دام و دانـــه نـیست

حالت شیخانه[۴] جستم[۵]، اشک‌ریزان می فروش

گـفت بـعد از لای خـم جـز گـریهٔ مستانه نـیست

مشـــنو ار گـویند نـازش کـرد عـرفی را شـهید

شهر عشقست و هزار آشوب بـی‌افسـانه نـیست[۶]

(۲۴۱)

ز چشم عشق مگـر[۷] بـانگ تـوتیا بـرخـاست[۸]

کـه گـرد سـوخته‌ای از مـزار مـا بـرخـاست[۹]

چگـــــونه دامـــــن پـــرهیز را نـــیالایم

کـه از مـیان مـن و آرزو[۱۰] حـیا بـرخـاست

۱- ن ۱، ۵ = گر چه شب وصل بمن منت آسایش داشت؛ ن ۱۷، ۳۵ = گر شب وصل بمن منت آسایش داشت

۲- این غزل فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم و سی و پنجم یافت شد

۳- ن ۱ = حسن کهن باده تویی ؛ ن ۵ = حسن بوی کهن باده ؛ ن ۱۷، ۳۵ = حسن تویی کین باده

۴- ن = ۱ = شبخانه ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = شیخانه (در همه نسخ شبخانه هست ولی میخانه درست می‌نماید)

۵- ن ۱، ۵ = چشم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جستم

۶- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد

۷- ن ۱، ۵ = دگر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = مگر

۸- این غزل هم فقط در نسخ ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد. در نسخ ۱، ۵، ۸، "برخواست" هست

۹- در نسخ ۱، ۵، ۸ = "برخواست" هست

۱۰- ن ۱، ۵ = در آرزو ؛ ن ۸، ۳۵ = من و آرزو

ز نـــاامـیدی عـرفی کـه یـاد کـرد؟ کـه بـاز
هـــزار شـــعله ز آتشکـــده دعـــا بـرخـاست

(۲۴۲)

جـــنگ آتش، آشـــتی آتش، مـــدارا آتشست
خـوش سـر و کـاری ازان بـدخو مـرا بـا آتشست
آب حـیوان مـی‌کنم[۱] در جـام و آتش مـی‌خورم
بـاده بـا شـاهد مـی نـاب است و تـنها[۲] آتشست
باده خـواهـی؟ بـاش تـا از خـم بـرون آرم کـه مـن
آنـــچه در جـــام و ســـبو دارم مـهیّا، آتشست
گو[۳] مکافات مـحبّت سـلسبیل و شـهد[۴] بـاش
دوزخ آشـــامان عشـــقت را تـــمنّا آتشست[۵]
جنّت آمـد اجـر[۶] مـظلومان، ولی مـظلوم عشـق
جـــنتش امـروز شـمشیر است و فـردا آتشست
با که گویم سرّ این معنی که نـور حسـن[۷] دوست
بـا دمـاغ مـن گـل و بـا چشـم مـوسی آتشست
هم سمندر باش و هم ماهی که در جیحون عشـق
روی دریـــا ســـلسبیل وقـعر دریـا آتشست[۸]

۱- ن ۱۶، مخزن = می‌کشم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = خلاصة، ریاض = می‌کنم
۲- ن ۳ = است ، تنها ؛ دیگر همه نسخ مثل ن ۱، ۲، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = است و تنها
۳- ن ۱۷ = کم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گو
۴- ن ۱۷ = داشت؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = باش
۵- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ اول و پنجم و هفدهم و سی و پنجم در تحت این غزل و در نسخهٔ هشتم در تحت ابیات پراکنده یافت شد
۶- ن ۱، ۵ = بهر ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = اجر
۷- ن ۶ = حسن روی دوست ؛ ن ۹ = نور روی دوست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و ریاض = نور حسن دوست
۸- غالب دهلوی گفته: بی‌تکلف در بلابودن به از بیم بلا قعر دریا سلسبیل و روی دریا آتشست

دوست را محکوم[۱] کس دیدن بود جانسوزتر[۲]
ورنه در جان زلیخا شرم سودا آتشست
حسن جنسی نیست کانرا سیم و زر باشد بها
خان‌ومان[۳] کاروانی را زلیخا آتشست
عرفی از اندیشهٔ بیهوده باز آ، چاره نیست[۴]
سرنوشتت[۵] یا بهشت جاودان یا[۶] آتشست

(۲۴۳)

بیدلی کو تا ازو پرسم دل آواره چیست
از مزاج دل تفاوت تا بسنگ خاره چیست
عهد[۷] پیش از خاطرم شد عشق کو تا بنگرم
بیوفائیهای بخت و شومی[۸] سیّاره چیست
چارهٔ آخر ضرور است از پی تحصیل درد
من ندانم[۹]، هر که می‌داند بگوید چاره چیست
بسکه خو کردم به بی‌ذوقی ندانم[۱۰] در جهان
جلوهٔ روی نکو بهر چه و نظّاره چیست
آنکه می‌دزدد[۱۱] نزاکت نام مرهم از لبش
کی شناسد شکر[۱۲] زخم غمزهٔ خونخواره چیست

۱- ن ۶ = محبوب ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۳، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = محکوم
۲- ن ۹ = جانکاه ؛ دیگر همه نسخ = جانسوز
۳- ن ۴ = خان و مانی؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خان و مان ؛ ن ۹، ۱۷ = خانمان
۴- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چیست؟ ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ خلاصة = نیست
۵- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = سرنوشت ما ؛ ن ۴، ۶، ۱۰، ۳۶، خلاصة = سرنوشتت یا
۶- ن ۱۷، ۳۵ = یا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶، و غیره = یا
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۲۹، ۳۵ = بیش ؛ ن ۹ = پیش
۸- ن ۶ = گردش ؛ ن ۱۰، ۲۹ = شومی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۵، ۳۵ = شوخی
۹- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = نگویم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = ندانم
۱۰- ن ۲۹ = ندیدم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۵، ۱۷، ۳۵ = ندانم
۱۱- ن ۹ = می‌شوید ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = می‌دزدد
۱۲- ن ن ۱، ۵، ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شکر ؛ ن ۱۰ = ننگ ؛ ن ۱۰ (حاشیه) = ذوق

آنکـــه چـــین آســـتینها را بـــرابـــر مـــی‌کند
چون بداند ذوق چاک‌جامهٔ[۱] صـد پـاره چـیست
عرفی اینها بـا کـه گـویی عشـق مـی‌بازد[۲] ز تـو
زود خواهی گـفت کـاین بـیهوده را کـفّاره چـیست

(۲۴۴)

دو عـــالم ســـوختن نـیرنگ عشـقست
شـــهادت ابـــتدای جـــنگ عشـقست
هـــر آن گـــرد بـــلا کـــز دهـر خـیزد
دلیـــل شـــوخی شـــبرنگ عشـقست
کـــجا پـژمرده گـردد غـنچهٔ شـوق[۳]
کـه یکسـر آب عشـق و رنگ عشـقست
دمـــاغ آشـــفته‌ای داریـــم دل نـــام
که سر تـا پـای صـلح و جـنگ عشـقست
مگس[۴] را رغـبت[۵] پـروانگـی سـوخت
وگـرنه قـتل[۶] عـرفی نـنگ عشـقست

(۲۴۵)

گـرد مـحنت بـطوف[۷] مـنزل مـاست
زهـــر، لب[۸] تشـنهٔ[۹] غـم دل مـاست
بـــرق دانش[۱۰] فـروز[۱۱] جـوهر کـل
دود انـــــدیشه‌های بـــاطل مـــاست
در مـــــبندید بـــــر رخ رضـــوان
کـــو[۱۲] ز عـهد الست سـایل مـاست

۱- ن ۱۰ = سینهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = جامهٔ
۲- ن ۱ = سازد ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = بازد؛ ن ۳، ۴، ۵، ۹ = بارد
۳- ن ۸ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شوق
۴- ن خوشگو = مگر از ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره = مگس را
۵- ن ۹ = حسرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = رغبت
۶- ن ۱۱ = مثل ؛ دیگر همه نسخ = قتل
۷- ن ۹ = ز طوف ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = به طوف
۸- ن ۱، ۵ = لب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غم
۹- ن ۱، ۵ = تشنهٔ غم دل ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تشنه لب دل ؛ ن ۲۹ = تشنه لب هم از دل
۱۰- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱ = آتش ؛ ن ۱، ۴، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = دانش
۱۱- ن ۴، ۹ = فروش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = فروز
۱۲- ن ۱۰ = کو ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = که

هر چه روید ز کشتزار ملال[۱] ریشهٔ آن[۲] دویده در گِل ماست
تا قیامت غبار ناکامی پرده باف دریچهٔ دل ماست
دل[۳] اگر بسمل غم است، چه باک زندگانی هلاک بسمل ماست
کعبهٔ ما ازین توان دانست که دل تنگ درد محمل ماست
نقش دیباچهٔ سیه‌رویی شکل آئینهٔ مقابل ماست
عرفی از موج غم ترا چه غم است[۴] موج خیز ملال ساحل ماست

(۲۴۶)

تا[۵] روی دلفریب تو بستان آتشست
دل مرغ نغمه سنج گلستان آتشست
یارب چه آتشی[۶] تو که چندین هزار داغ
از شعلهٔ[۷] جمال تو بر[۸] جان آتشست
گر مست حیرتیم ز روی تو دور نیست
آتش پرست واله و حیران آتشست
افسرده را نصیب نباشد دل کباب
آن یابد[۹] این نواله که مهمان آتشست
ای طایر بهشت زباغ[۱۰] دلم حذر
کاین لاله‌زار داغ[۱۱] گلستان آتشست

۱- ن ۶ = امل ؛ و دیگر همه نسخ = ملال
۲- ن ۸ = او ؛ ن ۶ = وان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آن
۳- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۹ = چه اندیشم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = ترا چه غمست
۵- تسلّی = آن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹، = تا
۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = آفتی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = آتشی
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، = از تندی مزاج تو ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶، خلاصة، تسلّی = از شعلهٔ جمال تو؛ ریاض‌الشعرا = از تاب شمع روی تو
۸- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ ، ریاض = بر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶، خلاصة = در
۹- ن ۲، ۸، = باید ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = یابد
۱۰- ن ۴، ۱۰ = داغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باغ
۱۱- ن ۳۶ = داغ و گلستان ؛ دیگر همه نسخ مثل ۹، ۵، ۳۵ و غیره = داغ گلستان

خـــون شـــهید عشـــق جـهان را فـرو گـرفت
کشـــتی مســـاز نـوح کـه طـوفان آتشست
مســتم[۱] بـه مـحفلی کـه در آن[۲] آتش جحیم
تـــه جـــرعه‌ای ز ســـاغر مســـتان آتشست
افـــتاده دامـــن دل عـــرفی بـــدست عشـــق
یـــعنی کـــه دست شـــعله بـدامـان آتشست

(۲۴۷)

زخـــم از دهـــان تـــیغ ربـودن نـزاع مـاست
تســـلیم گشـــتن و نـــتپیدن ســـماع مـاست
ای[۳] القـــتال[۴]، ســـوز جـدایـی در آسـتین
کـــز دودمـــان تـــفرقه‌زاد اجـتماع مـاست[۵]
ای[۶] بـی‌ترانـه وجـد کـن و هـای هـوی[۷] سـوز
کـز[۸] آسـتین کـرشمه نـریزد[۹] سـماع مـاست
در بیع‌گاه[۱۰] دیـر و حـرم هـر کـجا کـه هست[۱۱]
رنگ[۱۲] شکسـته و دل پـر خـون، مـتاع مـاست

۱- ن ۱، ۴، ۵ = هستم ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مستم
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، = دران ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درو
۳- ن ۱، ۵ = ای ؛ ن ۸، ۳۵ = آن
۴- ن =۱۷ اتصال ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = القتال
۵- این شعر و شعر بعد در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۵ = ای
۷- ن ۸، ۳۵ = وجد کن‌های دهوی سوز ؛ ن ۱، ۱۷ = وجد کن ای های و هوی گوی ؛ ن ۱، ۵ = وجد کن و های و هوی سوز
۸- ن ۵ = کز ؛ ن ۳۵ = گر
۹- ن ۸ = بریزد ؛ ن ۱۷ = پذیرد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نریزد
۱۰- ن ۲، ۲۹، خلاصة = پیشگاه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بیع‌گاه
۱۱- ن ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۵ = هست
۱۲- ن ۸ = بال ؛ ن ۵ = رنگ ؛ ن ۱، ۶، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = دین

صد فوج ناز و عشوه[۱] بمیدان طلب که باز
جنگ و ستیزهٔ تو ز عجز شجاع[۲] ماست
چون راحت آیدت[۳] بسلام[۴] ای رفیق درد
آغوش برگشای که وقت وداع ماست
آن[۵] آستین بشمع زن و دود دل فشان
کز بود خویش سایه ندید اطلاع ماست
آن[۶] داستان ماتمیان سنج نوحه دوست
کز نغمه در گریز بود استماع ماست[۷]
عرفی نوای مرغ تو در هیچ باغ نیست
این نغمه خاصهٔ چمن اختراع ماست

(۲۴۸)

خبری خواهم ازان کوی که اعزازی هست
از برون عرض[۸] نیازی، ز درون[۹] نازی هست
گاه‌گاهی به دغا یک دو بساطی می باز
مشق این شیوه ضرور است، دغا بازی هست

۱- ن ۸ = عشق ؛ ن ۹ = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشوه
۲- ن ۸، ۳۶ = چنگ ستیزهٔ تو و عجز شجاع ؛ ن ۴، ۱۱، ۲۹ = جنگ ستیزهٔ تو و عجز شجاع ؛ ن ۹ = جنگ و ستیزهٔ تو حریف شجاع ماست ؛ ن ۱۰، ۲۹ = جنگ و ستیزهٔ تو و عجز شجاع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = جنگ و ستیزهٔ تو ز عجز شجاع
۳- ن ۴ = آیدم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = آیدت
۴- ن ۳ = بوداع ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = بسلام
۵- این شعرفقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۶- ن ۱ = ای ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = آن
۷- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۸- ن ۱۷ = خلاصة = عرض و نیازی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عرض نیازی
۹- خلاصة = برون ؛ ریاض و دیگر نسخ = درون

هـای هـائی زمـن ای بـلبل عشـرت[۱] بشـنو
در مـصیبتکده هـم[۲] مـرغ خـوش آوازی هست
آتشـین[۳] بـال و پـرم دود بـر آرد ز قـفس[۴]
گـر بـدانـم[۵] کـه مـرا رخـصت پـروازی هست
چـمنی دیـد و هـوای خـوش و پـرواز گرفت
کبک مسکین[۶] چه خبر داشت که شهبازی هست
عـرفی آن زلف سـبک دست کـمندش گیر است
مـانده چـین بـر سـر چـین در خـم انـدازی هست

(۲۴۹)

تـا خـط بگـرد آن لب شـیرین[۷] شـمایل است
شب در مـیان[۸] عـیسی و خـورشید حـایل است
آنـرا کـه جـذب[۹] شـوق مـنست و شـتاب مـن
فـرسنگهاش[۱۰] کـعبه ز دنـبال مـحمل است
از گـل چگـونه پـای بـاندیشه بـر کشـم
کـاندیشه نـیز در ره او[۱۱] پـای در گـل است

۱- ن ۲۹ = غیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، خوشگو و غیره = عشرت
۲- ن ۲، ۸، ۲۹ = مصیبت کده‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مصیبت کده‌هم
۳- نتایج‌الافکار = آتش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصة و غیره = آتشین
۴- ن ۲، ۱۷ = نفس ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = قفس
۵- ن ۱۱ = ندانم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۳۵، ۵، ۹، خلاصة و غیره = بدانم
۶- ن ۱ = کبک بیچاره ندانست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ و غیره = کبک مسکین چه خبر داشت
۷- ن ۳۵ = میگون ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۶، ۹، ۱۱ و غیره = شیرین
۸- ن ۱۱ = ابری میان ؛ نسخ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۷، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شب در میان
۹- ن ۵، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، = شوق ؛ ن ۱۰ = عشق (در نسخه‌های چانی و نیز در بعضی نسخ خطی مثل ن ۳۶ این شعر موجود نیست)
۱۰- ن ۱، ۵ = فرسنگهای ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فرسنگهاش
۱۱- ن ۱۷ = دیدهٔ او ؛ نسخ ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره و نیز در ریاض = در ره او

از کفر[۱] عشق باک ندارم[۲] که روز حشر
آموزگار[۳] کفر منست آن که سایل[۴] است

در ملک عشق کس نشناسد غم معاش
سنگ و سفال کوچهٔ او[۵] پارهٔ دل است

آن کو براه عشق[۶] چو عرفی شتاب کرد
فرسنگهاش کعبه ز دنبال محمل است[۷]

(۲۵۰)

آن[۸] متاعم من که اینجا لایق بازار نیست
تا چه فهمد زین سخن آن کش بمعنی کار نیست

هیچ[۹] صاحب‌دل‌درین[۱۰] میدان‌صنعت[۱۱] کارنیست
کوبدل‌محتاج‌ترازصورت‌دیوارنیست

عشق ناوک ریز و یک مویم[۱۲] تهی از یار نیست
باورم ناید که هر مویی ز یار افگار نیست

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = از کفر و عشق؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ و غیره = کفر عشق
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، = باک ندارم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۱۷، = باز ندارم ؛ ن ۲، ۲۹ = باز ندانم ؛ ن ۳۶، ۳۵ = باز مدارم
۳- ن ۶ = آمرزگار ؛ ن ۹ = آماجگاه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = آموزگار
۴- ن ۶، ۸، ۹ = آنچه شامل ؛ ن ۱ = آنچه در دل ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۵ = آنکه سایل ؛ ن ۳۵ = آنچه سایل
۵- ن ۱۷، ۱۱ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = او
۶- ن ۱۱ = کفر ؛ ن ۸، ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = کعبه
۷- ن ۱۱ = شباب ؛ دیگر همه نسخ = شتاب
۸- در بیت دوم و مقطع مصرع ثانی اختلافی ندارد. ممکن است که عرفی نخست بطور بیت گفته باشد که در نسخ اول و دوم و چهارم و پنجم به همین گونه است و بعداً آنرا با کمی تغییر مقطع قرار داده که در نسخ سوم و هشتم و ششم و نهم همین طور است . در نسخ اول و پنجم این بیت هم مثل بیت شعر و هم مثل مقطع موجود است. دیگر شعرا مثل غالب دهلوی هم باین طور کرده‌اند.
۹- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ هفتم و هشتم یافت شدند
۱۰- ن ۸ = میدان ؛ ن ۷ = ایوان
۱۱- ن ۸ = صنعت ؛ ن ۷ = صورت
۱۲- ن ۲، ۵، ۳۵ = ریز ، یک مو؛ ن ۱، ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۹، ۳۶ و غیره = ریز و یک مو

بـرهمن چـون بست زنّـارم، مـغان گـفتند حـیف
کـاین زمـان در کـافرستان عـزّت[۱] زنّـار نـیست
مـی‌تراود مـی بـجام و جـام[۲] مـی‌آید بـه لب
نیست بـاکـی گـر بـبزم عشـق کس هشـیار نـیست
شرمسار از همّت[۳] عشـقم کـه در هـنگام نـزع[۴]
اضـطراب جـان سـپردن مـانع دیـدار نـیست
باسر هر موی تو هر ضعف[۵] را صد دعوی است[۶]
گر چه یک مو از کسی طـبع تـو مـنّت دار نـیست
انـتظار نـو بـهار از تـنگ[۷] چشـمیهای مـاست[۸]
صد تماشا[۹] هست در گلخن کـه در گـلزار نـیست
سـوزن عـیسی بـیفگن، رشـتهٔ مـریم بسـوز
خلوت وصلست هان[۱۰] آلودگان[۱۱] را بار نیست
هان ره عشقست[۱۲] و کـج رفـتن نـدارد بـازگشت
جـرم را ایـنجا عـقوبت هست، اسـتغفار نـیست
هر سر مویم کـلیمی[۱۳] لنـترانـی نشـنویست[۱۴]
ناز[۱۵] گو بگشای[۱۶] لب، اینجا ادب در کار نیست

۱- ن ۶ = حرمت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = عزّت
۲- ن ۱۰ = جام من افتد زکف ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جام می‌آید بلب
۳- ن ۲، ۱۰، = شرمسار همّت ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شرمساز از همّت
۴- ن ۳ = که هنگام وداع ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = که در هنگام نزع
۵- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = هر ضعف ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۳۵، ۳۶ = هر عضو؛ ن ۲۹ = هر صفرا
۶- ن ۸، ۱۷ = صد دعوتست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = صد دعویست
۷- ن ۲ = تنگ دستی ؛ عرفات = تنگ بختی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = تنگ چشمی
۸- ن ۶ = تست ؛ دیگر همه نسخ بشمول ریاض و خلاصة = ماست
۹- ن ۴ = ورنه ذوق است ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صد تماشا هست
۱۰- ن ۱، ۱۷ = یان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصة = هان
۱۱- ن ۹ = آسودگان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آلودگان
۱۲- ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = کج رفتن ندارد ؛ ن ۲۹ = کج رفتی ندارد ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = کز رفتن ندارد
۱۳- ن ۲، ۶، ۹، ۲۹، ۱۱ = کلیمی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = کلیم
۱۴- ن ۱، ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹ = بشنوست ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشنویست
۱۵- ن ۱، ۹، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = باز ؛ ن ۵، ۳۵، ۴، ۱۷ = ناز
۱۶- ن ۶، ۳۵، ۳۶ = مکشای ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۱۱، ۲۹، ۲، ۳، ۱۷، ۳۶ = بکشای

آن نگـــه کـز چشـم او کـردم تـحیّل گـر مـرا
مایهٔ صـد سـاله حیرانـی شـود، بسیار نـیست[۱]
مـــعنی زنّـار بسـتن گـر اطـاعت کـردن است
خـرقهٔ روح‌الامـین هـم خـامی از زنّـار نـیست[۲]
داغ شـــرم رســـتگاران آتشـــم در جـــان زنـد
ورنـه چـندان[۳] از عـذاب دوزخـم آزار نـیست[۴]
اضـطرابـی دارم از شـوقت کـه تـا روز ابـد[۵]
بـــیم آرامـــیدن از حـــیرانـــی دیـدار نـیست
مـی‌روی بـا غـیر و مـی‌گویی بـیا عـرفی تـو هـم
لطف فرمودی، برو، کاین پـای را رفـتار نـیست[۶]

(۲۵۱)

گذشت و بر من مسکین[۷] ببین چه حال گـذشت
کـه شـاهباز بـه کـبک[۸] شکسته بـال گـذشت
ز غـــــمگساریم ای دوســـــتان بـــیاسایید
کـــه دردهـــا ز فسـون، کـارها ز قـال گـذشت

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸ (متفرق اشعار)، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = چندان ؛ ن ۱، ۵ = در آن
۴- این شعر و شعر بعد فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ موجود است
۵- ن ۱۷ = وصل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = روز
۶- آن طوریکه از روش عرفی در تعین ابیات غزل برمی‌آید هیچ غزل وی شامل شانزده بیت نیست در حالیکه این غزل دارای همین اندازه ابیات هست. ظاهرا چنین می‌نماید که ابیات شماره ۱ و ۲ که تنها در نسخ هفتم و هشتم و ابیات شماره ۱۲ ، ۱۳، ۱۴، و ۱۵ که فقط در نسخ اول و پنجم و هشتم وجود دارد در اصل یک غزل را بدون مقطع تشکیل می‌داده‌اند پس ظاهراً این دو غزل است که اشعار هر دو غزل مخلوط شده‌اند.
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۲، ۳، ۱، ۱۷، ۳۵ = مسکین ؛ ن ۱۰ = بیدل ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۶، مخزن ، خلاصة، ریاض و غیره = عاجز
۸- ن ۹ = مرغ ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصة و ریاض = کبک

مـــــلال عـــــالمیان دمـــبدم دگـــرگونست
مـنم کـه مـدّت عـمرم بـه یک مـلال گـذشت
هـــمین بسست دلیـــل بـــقای عـــالم عشـق
کـــه یک شب غـم او در هـزار سـال گـذشت
بـباغ طبع تـو عـرفی، کـه خـلد[1] تـازگی است،
هـر آن نسـیم کـه بگـذشت بـر نـهال گـذشت

(۲۵۲)

غـــمگساری در لبـاس دشـمنی مـحبوبی است
خشـم و نـاز آرایش بـیرون بـزم[2] خـوبی است
گر بسنجی[3] درد من ظـاهر شـود کـین اضـطراب
هـــم تـــرازوی مـــتاع طـــاقت ایـوبی است
از هـــوس آزادم امّـــا آنـــچه دل را مـــی‌گزد
اشـــتیاق یـــوسفی و گـــریهٔ یـــعقوبی است
ســـدره در آب و گـــلم پـژمرده مـی‌گردد ولی
در نـهادم شـعله را نشـو و نـمای[4] طـوبی است
شـرح درد مـا نـباشد گـفتنی، عـرفی خـموش
زحـمت قـاصد مـده کـین داسـتان مکـتوبی است

(۲۵۳)

تـاج زرگـر بـودش فـتنه‌ای[5] از بـهر خـودست
فـتنه ایـن است کـه در زیـر کـلاه نـمد است

۱- ن ۹ = که خلد و نار یکیست؛ ن ۲۹ = خلد نازکی است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خلد تازگیست ؛ ن ۱۱ = صید تازگیست

۲- ن ۶ = آرایش بزم نمود خوبی است؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آرایش بیرون بزم خوبی است؛ ن ۹ = آرایش ایوان بزم خومی است ؛ ن ۱۱ = آرایش بیرون و بزم خوبی است.

۳- ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹ = بسنجی ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۱۱ = بسختی ؛ ن ۳۶ = بسختی؟

۴- ن ۱۰ = نشو و نما آشوبی ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشو و نمای طوبی

۵- ن ۱۰ = فتنه نه از بهر خود ست؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فتنه‌یی از بهر خودست

معنی تجربه بشناس و ره تجربه گیر
تا بدانی که ترا ظلم و عدالت مدد است
در میان خزف[۱] و گوهرم اندیشه بجاست[۲]
من که دی هر چه نکو یافتم امروز بد است
گر شود جامه بدل شخص مبدّل نشود
هر کجا یا صنم آید بزبان، یاصمد است
حسد تهمت آزادی سروم بگداخت
این مرادیست که بر تهمت او[۳] هم حسد است[۴]
رقم هندسه عرفی منه اشعار مرا
هر چه زین باغ بروید گل روی سبد است

(۲۵۴)

آن شیوه که غارتگر صد قافله جان نیست
در سلسلهٔ حسن تواش نام و نشان نیست
بی‌لطفیت از ترک ستم گشته یقینم
این[۵] تلخی جان دادنم[۶] از زهر گمان[۷] نیست
دل صاحب دردیست که در حالت شیون
با آه خراشیده دل ماتمیان نیست

۱- ن ۱، ۵ = صدف ؛ ن ۵ (حاشیه) ، ۳۵، ۲، ۸، ۱۰، ۹، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خزف
۲- ن ۳۶ = کجاست ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۱، ۹، و غیره = بجاست
۳- ن ۹، ۱۷ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵، ۲۹، ۳۶، هفت‌اقلیم، ریاض = او
۴- ن ۱، ۵ = صد حسد است ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، هفت اقلیم، ریاض = هم حسدست
۵- ن ۱، ۵ = آن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = این
۶- ن ۹ = کندنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = دادنم
۷- ن ۱۰ = بهر گمان ؛ ن ۹ = تیر و کمان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = زهر گمان

زنهار مخر گر همه شبلی بفروشد[۱]
آن گوهر نایاب که در هیچ دکان نیست
در روز جزا دست شهیدان محبت
دستیست که گیرندهٔ دامان و عنان[۲] نیست
نومید مشو عرفی و افکنده عنان باش
هر چند که از کعبهٔ مقصود نشان نیست

(۲۵۵)

از تو کس زمزمهٔ مهر و وفا نشنیده‌ست
بلکه گوش تو هم[۳] این زمزمه‌ها[۴] نشنیده‌ست
از[۵] تو بیمهر کسی نام وفا نشنیده‌ست
از تو این شوخ دلم غیر جفا نشنیده‌ست
باورم نیست که همسایهٔ[۶] حسنست و هنوز[۷]
صیت دل بردن آن[۸] غمزه حیا نشنیده‌ست
غیرتم بین که برآرندهٔ حاجات هنوز
از لبم نام تو هنگام دعا نشنیده‌ست
جذبهٔ[۹] شوق نسیم تو رساند به مشام
ورنه کس بوی تو از باد صبا نشنیده‌ست

۱- ن ۴، ۵، ۳۵ = بفروشد ؛ ن ۱ = بفروشند
۲- ن ۱۷ = دامان و عیان؛ ن ۹، ۳۶ = دامان عنان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۹، ۳۵، = دامان و عنان
۳- ن ۱، ۵، ۱۷ = از این ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خوشگو، هفت اقلیم، ریاض = هم این
۴- خوشگو = زمزمه را ؛ دیگر نسخ = زمزمه ها
۵- در نسخهٔ هشتم این شعر بر دیگر اشعار این غزل اضافه است
۶- ن ۵ = هم صحبت ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵ و غیره = همسایهٔ
۷- ن ۲ = حسنست و وفا ؛ ن ۲۹ = حسنست وفا ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵ = حسنست هنوز ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۳۶ = حسنست و هنوز
۸- ن ۹ = دل بردن او بوی وفا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل بردن آن غمزه حیا
۹- ن ۶ = جذبهٔ عشق ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = شوق

مـــن و مـــحنتکدهٔ غـم کـه درو صـد بـیمار
مـرده از درد و یکـی بـوی شـفا نشـنیده‌ست[۱]
درد از آن مـــونس دلهـــای شـهیدان وفـاست
که ازان بسته لبان[۲] حـرف دوا[۳] نشـنیده‌ست[۴]
بـدگمان گـر شـده بـاشیم[۵]، مشـو رنـجه کـه کس
مـــهربان شـــوخ ســـتمکاره‌نما نشـــنیده‌ست
غـــم حســـن آتش دلســـوختگانست، فـــغان
کـــه طـــرب آمـد و آوازهٔ مـا نشـنیده‌ست[۶]
بـــرو از صـومعه در دیـر مـغان چـون عـرفی
کـه در آن روضـه کسـی بـوی ریـا نشـنیده‌ست

(۲۵۶)

صومعه دیدم، بجز مشتی[۷] بـروت و بـاد نـیست
جـز عـصای آبـنوس و شـانهٔ[۸] شـمشاد نـیست
بـــی‌نفس اربـاب مـعنی زنـدگانی مـی‌کنند[۹]
لیک یک مو بر تن[۱۰] این جمع[۱۱] بی‌فریاد نیست

۱- این شعر تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- ن ۸، ۱۷ = بسته لبان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پسته لبان
۳- ن ۱، ۵ = حرف وفا ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = حرف دوا
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دیده شد
۵- ن ۱۰ = گر شده باشم نشوی رنجه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر شده باشیم مشو رنجه
۶- این بیت تنها در نسخ ۲، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶ یافته شد.
۷- ن ۴ = مشت بروت و باد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵ = مشتیٔ بروت و باد
۸- ن ۱۷ = سایهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، و غیره = شانهٔ
۹- ۳۵ = می‌کند ؛ ن ۵ = می کنند
۱۰- ن ۲۹ = در تن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برتن
۱۱- ن ۳۶، خلاصة ؛ این قوم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = این جمع

وصف جنّت کم کن ای رضوان[۱] که در بستان عشق[۲]
سرو[۳] و سوسن[۴] بیشمارست و یکی آزاد نیست

تهنیت جزو مصیبت پیش ما عیبست[۵] عیب
عید را در شهر ما رسم مبارکباد نیست

طوف کوی عشق کن زاهد بلی، بیت‌الحرام
تازه و معمور هست امّا به این بنیاد نیست[۶]

دانه‌ای طاووس کمتر چین که در گلزار عشق
غیر بلبل صید دام و دانه صیاد نیست

بیستون ما ز فیض تور حسن[۷] آیینه است
تیشهٔ بازیچه اینجا در کف فرهاد نیست

در[۸] جهان دوستی و بر زبان[۹] دوستان
آن[۱۰] لغت کز وی بیابی معنی بیداد، نیست

(۲۵۷)

گشود برقع و طوفان[۱۱] حسن عالم سوخت
متاع شادی و غم[۱۲] آنچه بود، در هم سوخت

۱- ن ۳، ۳۶ = واعظ ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۳۵ و غیره = رضوان
۲- ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = ما ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عشق
۳- ن ۴ = غیر اهل صید دام و دانهٔ صیاد نیست؛ در دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شده
۴- ن ۳ = نسرین ؛ دیگر همه نسخ = سوسن
۵- ن عرفات = عیب است و ننگ ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عیب است، عیب
۶- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ شامل غزل و در نسخهٔ هشتم در ذیل اشعار متفرق یافت شد
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نور حسن ؛ ن ۸، ۹، ۱۰ = نور و حسن
۸- ن ۸ = از ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۹- ن ۳، ۶، ۸، ۱۷ = بر زبان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در زمان ؛ ن ۹ = در زبان
۱۰- ن ۲۹ = این ؛ ن ۸ = او ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = آن
۱۱- ن ۸ = طومار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۶، ۲۹، ۱۷، ۳۵، ریاض = طوفان
۱۲- ن ۱۰ = آنچه ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصة، ریاض = جمع

کـــه زد بـــداغ دلم دامـــن کـرشمه کـه بـاز
به نیم شعله هـمه خـان ومـان[۱] مـرهم سـوخت
فـــروغ حســـن کـه در گـلشن بـهشت افـتاد؟
کـه بـرگ لاله و گـل در مـیان شـبنم سـوخت
بـه العطش مگشـا[۲] لب کـه خـضر وادی عشـق
گـلوی تشـنه بـه آب حـیات و زمـزم سـوخت
خـــراب سـاقی عشـقم کـه جـام و جـرعهٔ او
کـــلیم را کـــف دست و مسـیح را دم سـوخت
دگـــــر ز دل نکـــنیدم ســـؤال کـــین آتش
به یک شرر که بـرافشـاند عـالمی غـم سـوخت[۳]
دلم بگـــــوشه‌نشینان قـــــدس مـــی‌لرزد
که حسن او گل شوخی نچید[۴] و عـالم سـوخت
بـــلوح[۵] مـــرقد پـــروانـه ایـن رقـم دیـدم
که آتشی[۶] که مرا سوخت خویش را هم سوخت
عـلم[۷] بـه تـختهٔ تـابوت زن کـه آتش مـرگ
هـــزار تـخت سـلیمان و افسـر جـم سـوخت
خوشم که سوخت دو کون از غمت[۸] و این خوشتر
کـه کس بـداغ دل عـرفی از غـمت کـم سـوخت

۱- ن ۹، ۱۷ = خانمان ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خان و مان
۲- ن ۹، ۱۷ = بگشا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مگشا
۳- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- ن ۴، ۶، ۹، ۲۹، خلاصة = نچیده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نچید و
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، آرزو/ صائب = مشهد پروانه ؛ خلاصة، ریاض = مرقد (لوح بر مرقد باشد نه بر مشهد که جای شهادت است)
۶- آرزو/صائب = شعلهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آتشی
۷- این بیت تنها در نسخ هفدهم و سی‌و پنجم یافت شد. در نسخهٔ هشتم هم در ذیل اشعار پراکنده هست
۸- ن ۶ = از غم و ازان خوشتر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۲۹، ۸، ۳۵، ۳۶ ، ریاض = از غمت و زین خوشتر ؛ ن ۹ = از غمت زان خوشتر

(۲۵۸)

گر دل عنان فرصت از آغاز می‌گرفت — کام ابد ز طالع ناساز می‌گرفت
گر سایهٔ همای سعادت نمی‌گذاشت — کبک دری ز چنگل شهباز می‌گرفت
گر در کمین وسوسه هشیار می‌نشست — جاسوس طبع خانه برانداز می‌گرفت
گر در فریب‌گاه سلامت نمی‌غنود — صد دزد خانگی بدر راز می‌گرفت
پیمانهٔ غرور لبالب نمی‌کشید — گر ساغری ز مردم طنّاز[۱] می‌گرفت
گر می گذاشت غمزهٔ ساقی بدست صبر — از دست او پیاله بصد ناز می‌گرفت
یک جام بی‌تبسّمم[۲] اکنون نمی‌دهد — مستی که زهر چشم ز من باز می‌گرفت
عرفی ز پافتاده همین بود در جهان — مرغی که کام خویش ز پرواز می‌گرفت

(۲۵۹)

زخم کاویدن، برو الماس بستن کار کیست
رسم غمخواری نکو می‌داند، این غمخوار کیست
مشتری بودن نه حدّ ماست در بازار[۳] دوست
چشم بستیم از متاع، آخر ببین بازار کیست
هر که عجزی کرد نبود قابل کشتن، ببین
تا اثر با الامان و خواهش زنهار کیست[۴]
شرمی ای رضوان بسی بر سایهٔ طوبی مناز
تا چه می‌سنجی ببین این سایهٔ دیوار کیست[۵]

۱- ن ۹ = غمّاز ؛ ن ۵، ۳۵ و غیره = طنّاز
۲- ن ۱۱ = بی‌تبسّمی ؛ ن ۳، ۸، = بی تبسمم ؛ ن ۳۵ = می‌تبسمم ؛ ن ۱ = می‌تبسم ؛ ن ۵ = می‌تبسّم ؛ ن ۴ = از تبسم ؛ ن ۶ = بی‌تبسّم
۳- ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوست
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد
۵- این بیت و بیت بعد در نسخه ۱، ۵، ۸، ۳۵ بر اشعار این غزل اضافه است و در نسخهٔ هشتم در ذیل ابیات پراکنده یافت شد

ای انـاالحـق از لب مـنصور گـم شـو تـا نـهد[۱]
داغ بـــر دلهـــا و گـــوید ســربلند از دار کـیست
این وصال جاودان وین لطف[۲] روزافـزون دلا[۳]
مـنّتم بـر دیـده، لیک از گـریهٔ بسـیار کـیست
طـــعنه[۴] بـــر آرایش دست و مـیان مـا مـزن
چـون نـه‌ای آگـه کـه نـاقوس کـه و زنّـار کـیست
لب[۵] بـدندان دست در زیـر زنـخ دارد مسـیح
گفته‌ای ای هـمنشین گـویا کـه ایـن بـیمار کـیست
از شـهیدان کـوچه‌های قـدسیان عـرفی پـر است
زهـره‌ای داری، بگـو کـز غـمزهٔ خـونخوار کـیست

(۲۶۰)

لب فـــرو بسـتن نـاصح گـرهی بـر بـاد است
صـد ره ایـن بست و گشـادم ز لب او یـاد است[۶]
گل حسـن تـو بـود در هـمه[۷] فـصلی پـر[۸] بـار
بـــلبل بـــاغ تـــو[۹] از شـوق بـهار آزاد است
آدمـی را ز هـمه چـیز[۱۰] نـفس مـنتخب است
در نـفس مـنتخب آنست کـه بـا فـریاد[۱۱] است

۱- ن ۸ = نهند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نهد
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = حسن ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶، = لطف
۳- ن ۹ = روز افزون او؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۴، ۲۹، ۳۶، = روز افزون دلا
۴- ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = خنده ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۳۵، ۴، ۳۶ = طعنه
۵- ن ۱، ۵، ۳۵، = مهر بر لب ، دست در زیر زنخ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = لب بدندان دست در زیر زنخ.
۶- این ابیات تنهادر نسخ ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶، (حاشیه) یافته شد.
۷- ن ۶ = گل حسن تو بود در همهٔ فصل بهار ؛ در دیگر نسخ بطوری که نوشته شد
۸- ن ۹ = بر باد؛ ن ۳، ۴، ۱۰، = پر بار
۹- ن ۹ = بلبل باغ نوا از همه غم ؛ ن ۳ = بلبل باغ من از فصل بهار آزاد است؛ ن ۱۰ = بلبل باغ تو از فصل بهار آزاد ست
۱۰- ن ۱۰ = جنس ؛ ن ۹، ۳ = چیز
۱۱- ن ۴، ۹ = با فریاد ؛ ن ۱۰ = بی‌فریاد

عـرفی ار تـوبه ز مـی کـرده نـماند مـحجوب
تـوبهٔ رنـد خـرابـات شکست آبـاد است

(۲۶۱)

مـن بـراهـی مـی‌روم کـانجا قـدم نـامحرم است
از مقامی حـرف مـی‌گویم کـه دم نـامحرم است[۱]
مـا اگـر مکـتوب نـنوشتیم، عـیب مـا مکـن
در مـیان راز مشـتاقان قـلم نـامحرم است
عـرفی از بـزم نشـاط مـا حـریفان غـافلند
هـر کـجا مـا جـام مـی‌گیریم جـم نـامحرم است

ردیف ثای مثلثه

(۲۶۲)

گـلچین عشـق شـو، بـخرد واگـذار بـحث
تـا بـاغ ذوق را نکـند خـارزار[۲] بـحث
انصاف[۳] و ذوق را طرف بـحث خـویش سـاز[۴]
از خـلوت ضـمیر بـه مـجلس مـیار بـحث
زان قـال را ز انـجمن حـال رانـده‌انـد
کـز روی خـامشی نشـود شـرمسار بـحث
در بـحر عـلم اگـرچـه سـزاوار رهـبریست
کشـتی شُـبهه را نـبرد بـر کـنار بـحث

۱- این اشعار تنها در نسخهٔ دهم یافت شد.
۲- ن ۸، ۳۵ = خار و زار ؛ ن ۹ = خوار خار ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خار زار؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶ = خارخار
۳- ن ۶، ۸ = انصاف و ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = انصاف دوق
۴- ن ۱۱، ۲، ۳، ۲۹ = دار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۸، ۶، ۳۵، ۳۶، = ساز

سیلاب فتنه خانهٔ دین را خراب کرد
از بسکه بر عقیده بود فتنه بار بحث
بیم است کز مباحثه عامی[۱] شود حکیم
از بسکه شُبهه می نهدش بر[۲] کنار بحث
سعی غرور بین که بنزد مباحثان
مطلب تمام گشت و همین[۳] برقرار بحث
بگذر ز کسب علم که آلوده کرده‌اند[۴]
هر مطلب تمام به چندین هزار بحث
عرفی حریف[۵] تیر زبان نیست هان فقیه
بستان پیاله و مکن اندر[۶] خمار بحث

ردیف جیم فارسی

(۲۶۳)

منصور و اناالحق زدن[۷] از دار و دگر هیچ — ماییم و لبالب شدن از یار[۸] و دگر هیچ
گر راه به[۹] مرهم کدهٔ عشق بیابی[۱۰] — الماس بنه بر دل افگار و دگر هیچ

۱- ن ۱، ۵ = خامی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = عامی
۲- ن ۱، ۴، ۹، ۲۹، = بر ؛ ن ۵، ۸، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = در
۳- ن ۱۰ = همین ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = همان
۴- ن ۹ = گشته‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۳۶ و غیره = کرده‌اند
۵- ن ۱۱ = حریف تیز ربان نیست ؛ ن ۹ = غریب تیز ربا نیست ؛ ن ۳۶ = غریب نیز زبانیست ؛ ن ۵، ۳۵، = غریب تیره زبانیست
۶- ن ۱۱، ۳۶ = مکن اندر خمار بحث ؛ ن ۹، ۵، ۳۵ = پیالهٔ و مکن در خمار بحث
۷- ن ۲، ۱۰ = منصور اناالحق زده بردار ؛ ن ۶، ۹ = منصور و اناالحق زدن از دار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = منصور و اناالحق زدن دار ؛ ن ۳، ۴، ۳۶، عرفات = منصور و اناالحق زدن و دار ؛ در مجموعةالشعرا (تسّلی) مصرع اول بطور مصرعه ثانیست مصرع ثانی بطور مصرع اولی
۸- ن ۳۵ = شدن یار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶، ۹، = شدن از یار
۹- ن ۱۷ = در راه چو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گر راه به
۱۰- ن ۳، ریاض = نیابی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = بیابی

بـر لوح مـزارم بـنویسید پس از مـرگ — کای[۱] وای ز محرومی دیدار و دگر هیچ
از کـعبه گـر ایـن بـار بـرونم[۲] بگـذارنـد — نـاقوس بـدست آرم و زنّـار و دگـر هـیچ
عرفی بـغلط شـهره بـه زرقست[۳] بـبینید — صد گل زده بر گوشهٔ دسـتار و دگـر هـیچ

(۲۶۴)

ماییم و دلی سـر بسـر افکـار و دگـر هـیچ — گر چیز دگر نیست، غم یار[۴] و دگـر هـیچ
عمر ابد و راحت[۵] جاوید مـن ایـن است — درد تـو وجـان دادن دشـوار و دگـر هـیچ
صـد شـیوهٔ[۶] جـانسوز بـود بـرهمنی را — مـاییم و هـمین بسـتن زنّـار و دگـر هـیچ
نـازیم بـه مـحنت کـدهٔ عشـق کـه در وی — یأس است و پریشانی بسیار[۷] و دگر هیچ
مـردیم و نـدیدیم ز صـد کـام یکـی لیک — بردیم همین حسرت دیدار[۸] و دگـر هـیچ
این جوی عسل جـوید و آن چشـمهٔ کـوثر — ما[۹] را چه گواراست غم یـار و دگـر هـیچ

ردیف حای مهمله

(۲۶۵)

نـــزدیک لب رســـانده شکســتیم جـام صـلح
دشـــمن غـــیور بـــود نـــبردیم نـــام صـلح

۱- خوشگو ، آتشکده، ریاض ، عرفات = ای وای ؛ هفت اقلیم، و دیگر نسخ = کای وای ؛ انیس‌العاشقین = فریاد
۲- ن ۲، ۱۰ = بدیرم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = برونم
۳- ن ۶ = برقص است ؛ دیگر همه نسخ = بزرقست
۴- ن ۱۰ = در وی نبود غیر غم یار؛ ن ۱۷ = گر درد دگر نیست غم یار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گر چیز دگر نیست غم یار
۵- ن ۱۷ = رحمت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = راحت
۶- ن ۱۷ = شیوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = شیون
۷- ن ۱۰ = بیمار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسیار
۸- ن ۱۰ = حسرت بسیار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = حسرت دیدار
۹- ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ما را چه گواراست غم یار ؛ ن ۱، ۵ = عرفی چه که اوراست غم یار

ناکرده صلح خشم[۱] نمودی[۲] و این سزا[۳] ست
آنـــرا کـــه اعـــتماد کـــند[۴] بـــر دوام صـلح
دیـــریست کـــز زیـــارت مـــا بـــهره‌مند نـــیست
بـــتخانهٔ عـــداوت و بـــیت الحـــرام صـلح
آنـــانکه حســـن[۵] و عشـــق مـــوافـــق شـــناختند
بـــر جـــنگ لایـــزال نـــهادند نـــام صـلح
از شـــوق مـــی‌تپید و زبـــیم تـــو عـــمر هـــا
مـــرغ دلم رمـــیده[۶] نـــمی‌گشت رام صـــلح
ای دور بـــاش غـــمزه رهـــم ده کـــه بـهر شـوق[۷]
گـــیرم ز التـــفات نـــهانش[۸] پـــیام صـــلح
عـــرفی تـــمام عـــمر ســـتم دیـــد و صـبر کـرد
هـــرگز نـــیافت[۹] مـــرغ تـــلافی بـــدام صـلح

ردیف خای معجمه

(۲۶۶)

چـــنان غـــم تـــو بـــه آزار جـان مـا گستاخ — کـــه بـــا رخ تـــو نگـــه‌های آشـــنا گســـتاخ
قبای‌نازچو[۱۰] پوشی[۱۱] جدازمن،یادآر[۱۲] — کـــه‌می‌گشادکسی‌بندایـــن‌قباگســـتاخ

۱- ن ۱۱ = چشم ؛ دیگر همه نسخ = خشم
۲- ن ۹ = نمودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = نمودی
۳- ن ۳ = رواست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = سزاست
۴- ن ۳، ۶ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره نیز ریاض = کند
۵- ن ۳۵ = عشق و حسن ؛ ن ۵، ۹، و غیره = حسن و عشق
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دلم رمیده ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = دل رمیده
۷- ن ۶ = ذوق ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵، ۱۱، ۹، ۳۶ و غیره = شوق
۸- ن ۶ = نهانم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهانش
۹- ن ۴ = نداشت ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۳، ۶، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = نیافت
۱۰- ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶، آرزو، انیس‌العاشقین = چو
۱۱- انیس‌العاشقین = در برکنی؛ خلاصة، ریاض و دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۹، ۱۱ = پوشی جدا؛ ن ۲۹ = پوشی زمن
۱۲- ن ۹ = ز من بیاد آور ؛ ن ۲، ۲۹، = زمن جدا یاد آر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، انیس = جدا زمن یاد آر

نهال قدّ ترا رشک شاخ گل گفتم — بشاخ گل نوزد بعد ازین صبا گستاخ
به عشق ساده رسدمحرمی‌نه[۱]عقل‌فضول — کجاست قرب ادب پیشه و کجا گستاخ
ادب ز من طلبد[۲] شوخ آشنا رویی — که از تبسّم او می‌شود حیا گستاخ
از آن سبب در بیگانه کوفت حسن غیور — که با کرشمهٔ او هست آشنا گستاخ
عطای دوست شرابی دهد کزان آید — گناه‌پیشه به هنگامهٔ جزا گستاخ
در آن مقام که از ناز حسن[۳] دلگیر است — از آن مترس که بیگانه‌ای، درآ گستاخ
نیافت ره بحریم یگانگی عرفی — که همّتش به ادب بود و مدعا گستاخ

ردیف دال مهمله

(۲۶۷)

عشرت گیتی اگر صحبت یوسف باشد
نه‌پذیری مگرت میل تأسّف باشد
حسدت بر هنر[۴] افزود و به آن[۵] می‌ماند
که یکی[۶] ز اهل نظر دشمن یوسف باشد
در ره عشق توقف نپسندی[۷]، هر چند[۸]
تا ابد هر قدمش[۹] جای توقّف[۱۰] باشد

۱- ن ۱۰، ۱۱ = به ؛ ن ۶، ۱۷ = ز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه
۲- ن ۲۹، خلاصة = شوق ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شوخ
۳- ن ۳، ۶ = از حسن ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از ناز حسن
۴- ن ۳۶ = هنر اندیش ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره = هنر افزود ؛ ن ۱۱ = بر سر امروز
۵- ن ۳۴ = و بآن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۱۱ = به آن ؛ ن ۴، ۹، = بدان ؛ ن ۲۹ = همان
۶- ن ۳ = کسی ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۸، ۱۰، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یکی
۷- ن ۲، ۶ = نه‌پذیری ؛ دیگر نسخ بشمول ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و ریاض = نه‌پسندی
۸- ن ۱ = هرگز ؛ ن ۹ = ورنه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = هر چند
۹- ن ۲، ۲۹ = قدمت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره نیز ریاض = قدمش
۱۰- ن ۹ = تأسف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = توقّف

عـالم شـهر بـعلم آفت دیـن شـد چـه بـلاست[۱]
غـلطانـدیش کـه طـبعش بـه[۲] تـصرّف بـاشد
این همه عالم و آدم[۳] که شـنیدی[۴] عشـق است
گـــر بـــعاشق فـــتد ایـــن نـــام تکـلّف بـاشد
نکـــته‌ای چـــند بگـــویم ز حـــقیقت عـرفی
لیک وقـــتی کـــه تـــرا ذوق تـــصوّف بـاشد

(۲۶۸)

خـوبان چـو بـهم گـرمی بـازار فـروشند
بـا هـم[۵] بـنشینند و خـریدار فـروشند
مـا نـامه و قـاصد نشـناسیم و[۶] نـبینیم
اربـــاب نـــظر دیـــده بـدیدار فـروشند
حـیران شـدگان تـو بـه خـورشید قـیامت
آســودگی ســایهٔ[۷] دیـــوار فـــروشند
مـــا مـعتکف گـوشهٔ تـنهایی خـویشیم
آن کـــعبه روانـــند کـــه رفـتار فـروشند
مشکـن قـفس مـا کـه تـذروان چـمن گـرد
پـــرواز بـــه مـــرغان گـرفتار فـروشند
روشن مکن ای مـه شب دیـجور کـه عشّـاق
انـــدوه دل خـــود بشب تـــار فـروشند
بـا آنکـه یـقین است کـه در گـلشن فـردوس
صد گـل بـه تـهی دستی هـر خـار فـروشند
زیـن دست تـهی در غـلط افـتم کـه مـبادا
قـــفل در و خـــار سـر دیـوار فـروشند
عرفی تو گهر جمع کن امروز که ایـن جـنس
بســـیار خـــرند آخـر و بسـیار فـروشند

(۲۶۹)

دلی[۸] چـو شـعلهٔ[۹] حسـن تـو فـرد مـی‌خیزد
کـه چـون فـغان مـن از مـغز[۱۰] درد مـی‌خیزد

۱- ن ۹ = شد چه عجب ؛ ن ۱، ۵ = شهر بلاست؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه بلاست
۲- ن ۱، ۵، آرزو = متصرف ؛ دیگر نسخ بشمول ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = به تصرف
۳- ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵، ۹ = عالم و آدم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = آدم و آدم
۴- ن ۲، ۶، ۳۵، ۸، ۲۹ = که شنیدی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = که شنفتی ؛ ن ۱۱ = که بمعنی
۵- ن ۵، ۸، ۳۵ = کنجی ؛ ن ۱، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ و غیره = با هم
۶- ن ۱ = ندانیم ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه‌بینیم
۷- ن ۱ = سایه به دیوار ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ و غیره = سایهٔ دیوار
۸- ن ۸ = چه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ = چو
۹- ن ۱۱ = مشعل حسن تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۲۹، ۱۰، = شعلهٔ حسن تو ؛ ن ۳۶ = شمع حسن تو
۱۰- ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، = از مغز ؛ ن ۱۷ = از روی ؛ ن ۶ = امروز

نـــه مـــرد بـــادهٔ عشـقی وگـرنه در طـلبت
فـــغان ز جـــوش خُـــم لاجـورد مـی‌خیزد
مبین به غرو[۱] زلیخا، مصاف عشقست[۲] ایـن
کـــه گـــرد فـــتنه ز بـنیاد مـرد مـی‌خیزد
بـــه آتش دل مـن خـویش را مگـر سـنجید
کـــه دوزخ از جگـرش آه سـرد مـی‌خیزد[۳]
بـــه بـزم کـعبه روان کـم‌نشین کـزان مـجمع
هـــمیشه مـــردم بـــیهوده گـــرد مـی‌خیزد
هـــزار بـــادیهٔ خـــون دلم کشـــیده[۴] ولی
هـــمان ز بـزم تـو بـا روی زرد مـی‌خیزد[۵]
اگـــر فســـانه شـــمارم وگـــر تـرانـه زنـم
تـــو گـــوش دار کـــه از روی درد مـی‌خیزد
شـهید مـضطربی[۶] خـاک شـد مگـر بـه رهت
کـــه بـــی‌نسیم ز راه تـــو گـــرد مـی‌خیزد
تـــرانـــه‌ای بشـنو کـه از هـزار نـغمه طـراز
یکـــی چـو عـرفی دسـتان نـورد مـی‌خیزد

(۲۷۰)

هنوز خسته دلم تکیه[۷] بـر عـدم مـی‌زد — که بـا گـلوی خـراشیده بـانگ غـم مـی‌زد
هنوز سینه[۸] و تشویش غم وجود نداشت — که دست لطف تو سیلی بروی غم می‌زد[۹]

۱- ن ۱، ۵ = به عشق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = به عجز ؛ ن ۳۶ = به غرو
۲- ن ۱ = مردست این ؛ ن ۸، ۳۵ = عشق اینست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۹، ۱۷ = عشق است این؛ ن ۳۶ = عشقست؟
۳- این بیت تنها در نسخ ۷، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۳۵، ۳۷، هست
۴- ن ۱، ۵، ۸ = کشیده ؛ ن ۷، ۳۵ = کشید
۵- فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این بیت یافته شد
۶- ن ۶، ریاض = مضطرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = مضطربی
۷- ن ن ۱۱ = راه ؛ ن ۹، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = تکیه
۸- ن ۱، ۵ = سینه و تشویش غم ؛ ن ۳۵ = شیشهٔ تشویش وغم
۹- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد

قضا هنوز نیفکنده بود طرح کنشت | که بوسه بی‌ادبی بر در صنم می‌زد
هنوز حسن بکاری[۱] ندیده بود صلاح | که ترک غمزه به دل ناوک ستم می‌زد
هنوز سایه‌نشین آفتاب حسن[۲] به زلف | که فتنه دست برآن[۳] زلف خم‌بخم می‌زد
بجان دوست که فصّاد غمزه[۴] نیش نداشت | که آتش از رگ بیمار دل علم می‌زد
بکعبه آمد[۵] عرفی زکفر توبه نمود | به این نشانه که ناقوس در حرم می‌زد

(۲۷۱)

ز ذوق درد بیرونم درون را مشتعل[۶] دارد
سراپای وجودم در محبّت حال دل دارد[۷]
من آن مستم که تأثیر می لعل دل آشوبی
دلم را در میان آب حیوان مرتحل[۸] دارد[۹]
از آن دارد سیه رو این دلم را سیلی غیرت
که از غم سینه‌کوبان عالمی در زیر گل دارد
فغان از جلوهٔ[۱۰] حسنی که دلهای شهیدان را
ز ننگ آرمیدنهای حیرانی خجل دارد
گل امّید ما را آفت پژمردگی نبود
که باغ آرزوی ما هوای معتدل دارد

۱- ن ۱۱، ۳۶ = نگاری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، و غیره = بکاری
۲- ن ۹ = بزلف ؛ ن ۳۶، ۳۵، ۱۱، ۵، ۱ و غیره = ز زلف (مفهوم مصرع روشن نیست)
۳- ن ۳۶، ۹ = دران ؛ ن ۵، ۱۱، ۳۵ = بران
۴- ن ۶ = فتنه ؛ ن ۱۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ = غمزه
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۰، ۳۵ = آمد و ؛ ن ۴، ۶، ۷، ۱۱، ۲۹، ۳۶، = آمده
۶- ن ۱۱، ۹ (اضافات) = مشتعل ؛ ن ۹، ۱، ۴، ۵، ۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = منفعل
۷- در نسخ ۱۱ و ۹ (اضافات) مصرع اول مصرع ثانیست و مصرع ثانی مصرع اولی
۸- ن ۸، ۱۷ = مضمحل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مرتحل
۹- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۱۰- ن ۱، ۵ = طعنهٔ ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جلوهٔ

بـعهد حسـن او گـاهی تـبسّم بـینی از لبـها[۱]
کـه گـویی مـردهٔ صـد سـاله‌ای در سـینه دل دارد
یکی صد شد عذاب اهل عصیان کز[۲] لحد عرفی
ز خـون گـرم دل سـیلی بـدوزخ مـتّصل دارد

(۲۷۲)

گـر بـاد شـوم، بـر تـو وزیـدن نگـذارنـد
ور[۳] حسن شوم، روی تو دیدن نگـذارنـد
مـا را لب امـید گـزیدن شـده مشکـل
زو شـیرهٔ مـقصود مکـیدن نگـذارنـد
تا سرزده شـادی ز دلم سـوخته[۴] از عشـق
ایـن سـبزه ازیـن خـاک دمـیدن نگـذارنـد
این رسم قدیم است کـه در گـلشن مـقصود
بـر خـاک بـریزد گـل و چـیدن نگـذارنـد
گر شربت و گر زهر، بلب چون رسد این جام
بـاید هـمه نـوشید[۵]، چشـیدن نگـذارنـد
مـا مـعتکف کـعبهٔ اُنسـیم[۶] کـه در وی
بـیهوده بـه هـر گـوشه[۷] دویـدن نگـذارنـد
از تـربیت آب و هـوا در چـمن عشـق
نـخلی کـه شـود خشک، بـریدن نگـذارنـد
در سینه خـلی هـردم و از گـرمی صـحبت
غـمهای تـو دل را بـه تـپیدن نگـذارنـد
پـیداست از آن حسـن و نـظر بـازی عـرفی
کـاین بـلبل ازیـن بـاغ پـریدن نگـذارنـد

(۲۷۳)

آه[۸] ازیـن دل کـز گـریبان غـمی[۹] سـر بـرنزد
صد مصیبت[۱۰] رفت و دست شیونی بر سر نزد

۱- ن ۹ (اضافات) ، ۲۹ = دلها؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = لبها
۲- ن ۶ = در ؛ ن ۳، ۳۵ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = کز ؛ ن ۳۶ = گر
۳- ن ۳، ۹، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = گز
۴- ن ۲، ۲۹ = ز دلم سوخته از عشق ؛ ن ۴ = ز دل سوختهٔ عشق ؛ ن ۱۳، ۳۶ = ز دلم سوخته عشقست ؛ ن ۱۱ = بدلم سوخته عشقت ؛ ن ۳، ۶ = ز دلم سوختهٔ عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ز دلم سوخته عشقت
۵- ن ۱، ۱۱، ارمغان شیراز = نوشند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = نوشید
۶- ن ۱۱ = معتکف کعبه نشینیم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره = معتکف کعبهٔ اُنسیم
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گوشه ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰ = کوچه
۸- ن ۱۱ = گر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = آه
۹- ن ۱۱ = گریبانی غم ؛ ن ۹، ۵، ۳۵ و غیره = گریبان غمی
۱۰- ن ۹ = قیامت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = مصیبت

آه ازین بیغم که با صدگونه[۱] فرصت هیچ گاه
نشتری[۲] نشکست در جان، سینه بر خنجر نزد
با وجود آنکه زهر بی‌غمی نوشد مدام[۳]
زهر خندی بر مزاج عافیت پرور نزد
با وجود آنکه در ره، کعبهٔ مقصود داشت
گرد گمراهی برآمد بر در دیگر نزد[۴]
یا چنین غوغا که در این بزم شورانگیز بود
شیشه‌ای نشکست[۵] و سنگی بر سر ساغر نزد
در چنین بزمی که یک پروانه دارد صد چراغ
با همه پروانگی گرد چراغی پر نزد
وقت عرفی خوش که نگشودندچون‌دربررخش[۶]
بر در نگشوده ساکن شد، در دیگر نزد[۷]

(۲۷۴)

گر در کام دل از بخت زبون بگشاید[۸]
گره از رشتهٔ ما سحر و فسون بگشاید
آنکه می‌گفت منم کار فروبسته[۹] گشای
اینک آورده‌ام، این عقده کنون بگشاید

۱- ن ۱۰ = وقت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = گونه (در نسخه‌های چاپی این شعر نیست)
۲- ن ۳، ۳۶ = نشتری نشکست در جان سینه بر خنجر نزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بر نگاهی دل نه‌بست و سینه بر خنجر نزد
۳- ن ۱، ۵، ۸، = نوشیده‌ام ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوشد مدام
۴- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافته شد
۵- ن ۳، ۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشکست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، = بشکست
۶- ن ۲۹ = در را بر رخش ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶، ۹، ۱۱ = در بر رخش
۷- این غزل مسلسل است و فاعل همه جا دل عرفی است
۸- در نسخ یازدهم و پنجم ردیف "نکشاید" هست ولی در نسخ سی‌وپنجم و سی‌وششم و نهم "بگشاید" ردیف هست
۹- ن ۱۰ = گره بسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فرو بسته گشای

بسکه ماندیم درین دار فنا[۱]، گو که زلطف
در این خیمهٔ بی‌بند و ستون بگشاید
سینه بر تیغ مزن یک نگه از دوست طلب
که زهر موی تو صد چشمهٔ خون بگشاید
جای این[۲] است اگر صبر[۳] کنم با این درد[۴]
که به طعنم لب ارباب سکون بگشاید
نوحه در سینه نمی‌گنجد و لبها بسته
لب این طایفه را[۵] زمزمه چون بگشاید
چشم بر ناوک آنم که به آهوی حرم
به کمان آید و بر صید زبون بگشاید
آشکارا اگرم تیغ زند غیرت[۶] عشق
از برون زخم ببندد[۷] ز درون بگشاید
بنمایم ز تو[۸] دلهای ملایک[۹] در بند
هر که آن[۱۰] سلسلهٔ غالیه‌گون بگشاید
زایر کعبه فرو مانده بگو تا ز حرم
غرفه بربست[۱۱] صنم بهر شگون بگشاید(کذا)[۱۲]

۱- ن ۱۷ = دام فنا ؛ ن ۱۰ = دار فنا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دیر فنا (در نسخه‌های چاپی نیست این بیت)
۲- ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن است؛ ن ۱، ۵ = این است
۳- ن ۱، ۵، ۱۱ = که گر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اگر
۴- ن ۱۷ = با دردش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = با این درد
۵- ن ۶، ۸، ۹، ۱۱ = از ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۴، ۳۵، ۳۶ = را
۶- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۶ = عفت عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = غیرت عشق
۷- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = ببندد ؛ ن ۱، ۳۵، ۵، ۸، ۱۷ = به‌بندی ؛ ن ۱۰، ۱۱ = نه‌بندد
۸- ن ۵ = ز تو ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ و غیره = بتو
۹- ن ۱۱ = دلهای ملامت ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۹ = دلهای ملایک
۱۰- ن ۱۰ = هر که این ؛ ن ۹ = اگر از ؛ ن ۱۱ هرگز این ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هر که آن
۱۱- بربست درست نمی‌نماید ممکن است که بر پشت باشد
۱۲- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد

عرفی آمد دگر[۱] ای همنفسان کز غم و درد
بر دل ما در آشوب و جنون بگشاید

(۲۷۵)

آن دل که به هجر تو ز آرام[۲] بر آید
زودش به مصیبت زدگی نام برآید
پر زهر دهد ساغر و شیرین نکند لب[۳]
آن[۴] حوصله‌ام کو که به این[۵] جام بر آید
انسی[۶] بغمت[۷] جان نگرفتست[۸] که از تن[۹]
تا حشر اجل گر کند ابرام برآید
گر زلف تو در صومعه زنّار فشاند
آوازهٔ کفر از در اسلام برآید
مشکل که شود نغمه سرا[۱۰] در چمن خلد[۱۱]
مرغی که به پژمردگی[۱۲] از دام برآید

۱- ن ۳۶ = وگر ؛ ن ۹، ۱۱ ، ۵، ۳۵ و غیره = دگر
۲- ن ۳۶ = به آرام ؛ ن ۹، ۱۱، ۵، ۳۵ و غیره = ز آرام
۳- ن ۸، ۳۵ = کام ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = لب
۴- ن ۲۹ = این ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ و غیره = آن
۵- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶، = کو که باین جام ؛ ن ۱، ۵ = کو که برین جام ؛ ن ۳۵ = کو که به این بام ؛ ن ۶، ۹ = کو که بدین جام ؛ ن ۱۱ = گو که باین جام
۶- ن ۱۱ = آتش ؛ ن ۲۹ = دستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = انسی
۷- ن ۲۹ = به غمش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به غمم ؛ ریاض = به غمت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = به غم
۸- ن ۳، ۴، ۱۱، ۲۹ = بگرفتست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = نه گرفتست
۹- ن ۱۰ = از من ؛ ن ۲۹ = از بن ؛ ریاض = ازین ؟ ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از تن
۱۰- ن ۳، ۱۱ = نغمه گشا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = سرا
۱۱- ن ۲، ۲۹ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خلد
۱۲- ن ۵ = که پژمردگی ؛ ن ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ و غیره = که به پژمردگی

ما را که برد نام ببزم تو که از ما[۱۴]
در مجمع ماتم‌زدگان نام برآید
آن سوختگانیم که گر آتش دوزخ
سنجند بداغ دل ما، خام برآید
زان با تو نگویم بد عرفی که مبادا
نامش بزبان تو بدشنام[۱۵] برآید

(۲۷۶)

تا کی از لب گهر آن مست تکلّم ریزد
این نمک چند بریش[۱۶] دل مردم ریزد
طرفه حالیست که دارد اثر زهر ستم
جرعهٔ لطف، که در جام ترحّم ریزد
مُردَم از دردسر، و صاف نشد کو ساقی
کز من این جرعه[۱۷] بگیرد، به ته[۱۸] خُم ریزد
همه ماتم زدگانیم و برین هست گواه
مشت خاکی که صبا بر سر مردم ریزد
وای بر من که غیوری[۱۹] ز کفم دل بربود
که گرش دست دهد، خون[۲۰] تبسم ریزد

۱۳- ن ۵ = که پژمردگی ؛ ن ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ و غیره = که به پژمردگی
۱۴- ن ۱۲ = ما را ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = از ما
۱۵- ن ۳۵ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ و غیره = بدشنام
۱۶- ن ۳۶ = برش بر دل مردم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بریش دل مردم
۱۷- ن ۸، ۳۵ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱ ۱۷، ۳۶ = جرعه
۱۸- ن ۱۱ = بسر خم ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۹ = به ته خم (در نسخه ۳۶ مصرعهٔ ثانی مقطع از مصرع اول این بیت مربوط است و همین طور مصرعهٔ ثانی این بیت به مصرع اول مقطع ربط دارد.) درین بیت ظاهراً مفهوم "صاف نشد" در مصرعهٔ اولی روشن نمی‌شود.
۱۹- ن ۱، ۵ = صبوری ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = غیوری
۲۰- ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۱۱ = خون به تبسّم ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، = خون تبسّم

طـایر[۱] گـلشن عشـقیم کـه در فـصل خـزان
از لب بـــلبل ایـــن بـــاغ تـــرّنم ریـــزد
عـــرفی آن غـمزه بـلائیست کـه در روز جـزا
نـــیشتر[۲] بـــر دل اربـــاب تـــظلّم ریـــزد

(۲۷۷)

زبـــوی بـــاده دلم آب و رنگ مـــی‌گیرد ز نـــام تـــوبه‌ام آئـــینه زنگ مـــی‌گیرد
ز مـحتسب مکـن انـدیشه، زود باده بیار کـــه او گـــناه بـر اهـل درنگ مـی‌گیرد
دلم زکـوی خـرابـات دور کـرد[۳] و هـنوز خـبر زکـوچهٔ نـاموس و نـنگ مـی‌گیرد
بـملک هستی مـا رو نـهاده[۴] سلطانی که ما به صلح دهیم او بـه جنگ مـی‌گیرد
هـــلاک جـــوهر شـمشیر نـاز خـوبانم کـه تـا ز زخـم جداگشته زنگ[۵] مـی‌گیرد
هـجوم عشـوه و نـاز[۶] است بـر دل عـرفی سـپاه کـیست کـه شـهر فـرنگ مـی‌گیرد

(۲۷۸)

آن مست نـــاز کـــز نگـــهش مـــی فـروچکد
خـــون تـــرحم[۷] از دم شـــمشیر او چکـــد
دارم گـمان کـه نـامهٔ عـصیان شـود سـپید[۸]
یک[۹] قطره اشک[۱۰] اگر زپی شست و شو چکد

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- ن ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیشتر ؛ ن ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نیشتر ؛ ن ۱۱ = نشتری
۳- ن ۳۵، ۳۶، = کرد و ؛ ن ۵، ۱۱ = کرده
۴- ن ۵ = نازد نهال سلطانی ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = مارو نهاده سلطانی ؛ ن ۳۵ = رو نهاد ؛
۵- هفت اقلیم = رنگ ؛ دیگر همه نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زنگ
۶- ن ۳۶، ۹، ۴، ۶ = عشوه و ناز ؛ ن ۵، ۳۵ = عشوهٔ ناز ؛ ن ۱۱ = عشوهٔ یار
۷- ن ۱۷ = ستیزه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۹ = ترّحم
۸- ن ۲، ۲۹ = شود سپید ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ۹ = شود سفید
۹- ن ۹ = یک قطره ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ده قطره
۱۰- ن ۱ = خون ؛ ن ۶، ۸، ۱۰، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اشک

احـــباب گـل فشـان بـه لب جـویبار و مـن
خـونم ز دیـده جـوشد و بـر طـرف جـو چکـد
مـــن تـــلخی از مـــلامت دشـمن نـمی‌کشم
ایـــن شـــربت از دمـــاغ مـرا در گـلو چکـد
گـــر سـر دهـیم گـریه، بـبینی کـه اشک مـا
تـنها نـه از مـژه کـه ز هـر تـار مـو چکـد
عشـق ار چـنین شکـنجه کـند، خـون کـاینات
آن مـــایه نـیست کـز دل مـوری فـرو چکـد
عـرفی بکـاوش آمـده یـارب بـهل[1] کـه بـاز
آنـــها[2] کـه از دلم[3] چکـد از گـفتگو چکـد

(۲۷۹)

دل[4] خستگان که بستهٔ تدبیر[5] مـی‌شوند — نـا رسـته از کـمند بـه زنـجیر مـی‌شوند
خـوابـی نـدیده‌انـد کـه مـیمون اثـر بـود — آنـــانکه پـــای بستهٔ تـعبیر مـی‌شوند
بـرگی ز بـوستان خـرابـی[6] نـچیده‌انـد — جـمعی کـه مـایه‌گستر تـعمیر مـی‌شوند
این ناوک از کمان که آید؟[7] که[8] هر طرف — صـید افگـنان نشـانهٔ ایـن تـیر مـی‌شوند
این فتنه از کجاست؟ کـه مستان شیر گیر — گـــردن نـهاده بستهٔ زنـجیر مـی‌شوند
ایـن[9] شاهباز کیست؟ کـه در صیدگاه او — مـرغان بـال بسته هـما[10] گیر مـی‌شوند

۱- ن ۹ = بهل که من ؛ ن ۱۰ = بهل که باز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = مهل که من
۲- ن ۱۷ = اینها ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = آنها
۳- ن ۱، ۵ = بر دلم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از دلم
۴- ن ۹ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۵- ن ۵ = زنجیر ؛ ن ۱ = نخچیر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تدبیر
۶- ن ۴، ۳۶ = خزانی ؛ ن ۹، ۱۱، ۱، ۵، ۳۵، = خرابی
۷- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = آمد ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۶، = آید
۸- ن ۳۶ = ز ؛ ۹، ۱۱، ۵، ۱، ۳۵ و غیره = که
۹- عرفات = آن ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = این
۱۰- ن ۵، ۸، ۳۵، = هما ؛ ن ۳، ۹، ۱۱، ۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = هوا

عرفی چه حالتست که در شهر بخت ما　　نازاده کودکان به رحم پیر می‌شوند

(۲۸۰)

دگر خلوت به عشرتخانهٔ خمار می‌ماند
ز وجد صوفیان صد حقّه[۱] باز از کار می‌ماند

چنان بر عشرت ده روزه بلبل بسته‌ای[۲] دل را
که پنداری[۳] درین گلشن گلی پر بار[۴] می‌ماند

خزان و چون[۵] و چند او دراز افسانه‌ای دارد
همین گویم[۶] کزین گلشن به بلبل خار می‌ماند

نماند یک نفس درد سنان دشمنم در دل
ولی از دوست گر خاری خلد، بسیار می‌ماند

کسی کز بهر طاعت[۷] ماند اندر کعبه یک ساعت
اگر داند حساب مطلب از صد کار می‌ماند

تمامی عمر با اسلام در داد و ستد بودم
کنون می‌میرم و از من بت و زنّار می‌ماند

ندامت رنگ حرفی بر زبان می‌آورد عرفی
به دستان نفاق‌آلود[۸] استغفار می‌ماند[۹]

۱- ن ۲، ۳، ۴، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = حقه باز ازکار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حلقه باز از کار ؛ ن ۶، ۹ = حلقه بازنّار

۲- ن ۶ = بسته‌ای دل را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۱۱ = حسد داری ؛ ن ۹ = فسد دارد

۳- ن ۹ = پندارد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پنداری

۴- ن ۱۰ = که گل بی‌بار ؛ ن ۶ = گل بی‌خار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵ = گلی بر بار ؛ ن ۵ = گلی دربار ؛ ن ۱۷ = گلی پر بار ؛ ن ۱۱ = گل پربار ؛ ن ۱ = به بلبل خار

۵- ن ۳۶ = خزان و چند و چون او ؛ ن ۱، ۵ = خزان و چون و چند او ؛ ن ۹ = خزان حسن گل دور و دراز؛ ن ۱۱ = خزان جور زلف او دزار

۶- ن ۲، ۲۹ = دانم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گویم

۷- ن ۲۹ = مانده ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۳۵، و غیره = ماند

۸- ن ۹ = فغان آمیز ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نفاق آلود ؛ ن ۵ = اتاق‌آلود ؛ ن ۱۷، ۲۹ = نفاق آلوده

۹- در نسخه یازدهم ردیف "می‌باید" هست

(۲۸۱)

اهل معنی سر به صحرای درونم[۱] داده‌اند
جلوهٔ شیرین نشان در بیستونم داده‌اند

نیست غم گر برده‌اند از جیب عقلم نقدهوش
در تلافی گوهر گنج جنونم داده‌اند[۲]

دیگران در انتعاش از نغمه و من در ملال
وه چه ذوقی از نوای ارغنونم داده‌اند

از تماشای درون بزم رازم بی‌نصیب
رخصت نظّاره گاهی از برونم داده‌اند

بسته‌ام صد رخنه از دین تا به تعمیر حرم
خشتی از بیت‌الصنم بهر شگونم[۳] داده‌اند

تاب زخم ناوک صیدافگنانم[۴] نیست‌حیف
کز شکارستان دل صید[۵] زبونم داده‌اند

مژدهٔ افسون هاروتم پریشان‌تر[۶] کند
من که باطل نامهٔ سحر و فسونم داده‌اند

گر ننوشم آب حیوان عیب گیرند و رواست
من که در طفلی بجای شیر خونم داده‌اند

قوت آهی نه و در سینه چندین گونه[۷] درد
تیشه را بگرفته و صد بیستونم داده‌اند[۸]

جاودان ماند بگرداب ملامت[۹] زورقم
این بشارت عرفی از بخت زبونم داده‌اند

(۲۸۲)

دوش دل آرایش بزم تمنّا کرده بود
دیدهٔ امّید را مست تماشا کرده بود

جان زشرم ناکسی داخل نمی‌شد در بدن
در حریم سینه کز[۱۰] اوّل غمت جاکرده بود

وصل لیلی مطلب مجنون نبود، او را مدام
لذّت آوارگیها دشت پیما کرده بود

ای طبیب از آه من‌کون‌ومکان‌درآتشست[۱۱]
گرد ما می‌داشت درد من، مسیحا کرده بود

۱- ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = درونم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = جنونم

۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد

۳- ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهر شگونم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰ = بهر سکونم

۴- ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = افگنانش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = افگنانم

۵- ن ۱۱، ۳۶ = صیدی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۹ = صید

۶- ن ۳۶ = پریشان برکند ؛ ن ۱۱، ۵، ۳۵ = پریشان تر ؛ ن ۹ = مژدهٔ اپریشانش کند فسون هاروتم؟

۷- ن ۱، ۵، ۱۰ = گونه ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = کوه

۸- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۱۰ یافت شد

۹- ن ۲، ۳، ۲۹، ۱۱ = محبّت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۹، ۳۵، ۳۶ = ملامت

۱۰- ن ۳۵، ۳۶ = گر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷ و غیره = کز

۱۱- ن ۳۶ = در آتشند ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = آتشست

حسن را از شیوه‌ها گاهی بود[۱] میلی به ناز ورنه موسی بی‌طلب صدره تماشا کرده بود
در ملامت صبر کن عرفی که آخر فیض عشق زین چمن گلها بدامان زلیخا کرده بود

(۲۸۳)

گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد بال فرشته فرش کنم، تا برو[۲] چکد
امّید را بکُش بجفایی که تا ابد اشک مصیبت از مژهٔ آرزو چکد
بعد از هلاک اگر بفشارند خاک من هم خون دل تراود و هم آبرو چکد
آن تشنگی بعشق فروشم که تا ابد آب حیات از دم شمشیر او چکد
عرفی درآ بنوحه که بسیار بی‌غمیم[۳] باشد ز دیده قطرهٔ اشکی فرو چکد

(۲۸۴)

چه فتنه در دل آن عشوه ساز[۴] می‌گذرد که گرم روی[۵] بر اهل نیاز می‌گذرد
درین غمم که مبادا نگردمش[۶] به ضمیر چو حرف اهل دل از امتیاز می گذرد
به دل گذشتی و با آنکه عمر ما بگذشت هنوز[۷] دل ز بر جان بناز می‌گذرد
بشهر عشق بنازم[۸] که ساکنانش را تمام عمر به عجز و نیاز می‌گذرد
بروی جان[۹] در دل بسته غیرتم گویا که در حریم دل آن دلنواز می‌گذرد

۱- ن ۲، ۱۰، ۲۹، = میلی بود گاهی نیاز ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = گاهی بود میلی بناز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷ = گاهی بود میل نیاز

۲- ن ۳۶ = فرو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = برو

۳- ن ۱۷ = در آبه نوحه طرازی که بی‌غمیم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۳۶ = در آبنوحه که بسیار بی‌غمیم؛ ن ۹ = در آبه‌نوجه که بسیار بی‌غمی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در آبنوحه که بسیار بی‌غمم

۴- ن ۳۵ = فتنه ساز ؛ ن ۸ = فتنه خار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = عشوه ساز

۵- ن ۹، ۲، ۴، ۲۹، ریاض = که ناشگفته ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که گرم روی

۶- ن ۹ = بگردمش ؛ ن ۱۱ = بگیرمش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بکردمش ؛ ن ۲، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = نکردمش

۷- ن ۱۱ = هنوز در دل و بر جان نیاز می‌گذرد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۶، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هنوز دل زبر جان بناز می‌گذرد

۸- ن ۳۶ = نیازم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = بنازم

۹- ن ۱۰ = بروی جان ز درون بسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بروی جان در دل بست ؛ ن ۹ = برای جان در دل بست

سزد ز غیرت اگر مانعم شوی زان راز[۱] که در میان من و بی‌نیاز[۲] می‌گذرد
خراب حالی دلها ببین که آن مغرور بعهد حسن و جوانی و ناز می‌گذرد
به غیرتم که ز تغییر رنگ می‌یابند گهی که در دلم آن دلنواز می‌گذرد
عنان دین و دل آنجا ز کف رود عرفی که آن[۳] کرشمه به این[۴] ترکتاز می‌گذرد

(۲۸۵)

چنانکه در چمن روضه خس نمی‌گنجد بباغ حسن گیاه هوس نمی‌گنجد[۵]
ز زخم ناوک درد تو لذّتی گیرم[۶] که آن بحوصلهٔ ذوق کس نمی‌گنجد
از آن دلم همه ترکان گرم[۷] خو طلبد[۸] که در حوالی آتش مگس نمی‌گنجد
در آ به سینه و صد کوه[۹] غم بنه بر[۱۰] دل مبین که در دل تنگم نفس نمی‌گنجد
بگو[۱۱] بباغ بهشت آی و دلگشایی بین[۱۲] که بلبل[۱۳] دل من در قفس نمی‌گنجد
صباح و شام در آن کوچه می‌کشد[۱۴] عرفی که ترس شحنه و بیم عسس نمی‌گنجد

(۲۸۶)

ای گریه ریزشی که بلا کم نمی‌شود سیلی که گرد جور و جفا کم نمی‌شود

۱- ن ۱۷ = آن را ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، = ۳۶ زان راز
۲- ن ۱، ۳، ۵ = من او بی‌نیاز ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من و بی‌نیاز
۳- ن ۲ = این ؛ ن ۴، ۵، ۱، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = آن
۴- ن ۹ = بدین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باین
۵- در نسخ ۲، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۹ مصرع اولی بطور مصرع ثانی و مصرع ثانی بطور مصرع اولی هست
۶- ن ۱۰ = دارم ؛ ن ۹، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گیرم
۷- ن ۲، ۳، ۹ = تند خو ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرم خو
۸- ن ۱۱ = طلبند ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶، ۹، غیره = طلبد
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، = گونه ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۳، ۹، ۱۱، ۳۶ = کوه
۱۰- ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = بر
۱۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = بگو ؛ ن ۳، ۹، ۳۵، ۳۶ = مگو
۱۲- ن ۱۰، ۲۹ = کن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بین
۱۳- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = که بلبل دل من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که مرغ تنگ دلان
۱۴- ن ۴ = می‌رود ؛ ن ۱، ۵ = می‌کند ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کشد

آوارگی[۱] ز پی، بعدم رفتم و هنوز / شادم که ترکتاز بلاکم نمی‌شود[۲]
در عالم وجود نمی‌گنجم و هنوز / یک موی اتّحاد فنا کم نمی‌شود[۳]
آبی نماند در ثمر طوبی و هنوز / لذّت چکانی غم ما کم نمی‌شود[۴]
فصل خزان رسید[۵] و به آخرکشیدلیک / بوی گل از نسیم صبا کم نمی‌شود
نازم به آن کرشمه که نعمت فشانیش / بر فتنه های روز جزا کم نمی‌شود
صحّت[۶] در آرزوی دلم مردوهمچنان[۷] / از لطف او امید دوا کم نمی‌شود
نازم بحسن و عشق که از جام اتّحاد / مستند و در میانه[۸] حیا کم نمی‌شود
خاصیت نیاز نگه کن که جود دوست / عالم گرفت و فقر گدا[۹] کم نمی‌شود
خواهی به گلشنم برو خواهی به‌چشمه سار / دردم به نقل[۱۰] آب و هوا کم نمی‌شود
خون می‌چکد ز طاعت عرفی هزارجیف / کز دامنش[۱۱] غبار ریا کم نمی‌شود

(۲۸۷)

کدام لحظه دلم گرد غم نمی‌گردد / هلاک درد و فدای الم نمی‌گردد
کدام زهر بلا در سفال می‌ریزم / که آب در دهن جام جم نمی‌گردد
فغان که از خرد و عشق کرده‌ایم قبول / دو کارخانه که همراه[۱۲] هم نمی‌گردد
هوای صومعه راهست[۱۳] نشأه‌ای‌کزوی[۱۴] / کسی به رندی و مستی علم نمی‌گردد

۱- ن ۹ = آوارهٔ رهی بعدم هستم و ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آوارگی ز پی بعدم رفتم و
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- این بیت و بیت پنج و شش در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد . شعر ششم در نسخه نهم هم نیست
۴- این بیت فقط در نسخ ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۱۰ یافت شد
۵- ن ۱۰ = گذشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵
۶- ن ۱، ۱۱، ۱۷ = صحبت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صحّت
۷- ن ۱، ۵ = آنچنان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = همچنان
۸- ن ۳۶ = مستند، در میانه حیا ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = مستند و در میانه ؛ خوشگو = مستند از میانه
۹- ن ۱۰، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فقر گدا ؛ ن ۱، ۵، ۸، = فقر و گدا ؛ ن ۶ = حرص گدا
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = به شعل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = به نقل
۱۱- ن ۲، ۱۰، ۲۹= کز باغ او نسیم ریا ؛ ن ۶= کز طاعتش غبار هوا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶= کزدامنش غبار ریا
۱۲- ن ۳۶ = دو کارخانه که در دست هم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، و غیره = دو کارخانه که همراه هم
۱۳- ن ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = هست
۱۴- ن ۲۹ = دگری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کزوی

ز طوف[۱] کعبه چه لذّت، دمی که سلطانی — زسیل حسن بگرد حرم نمی‌گردد
به زخم عشق نیرزد که زهر خندهٔ او — ملامت گل باغ ارم نمی‌گردد (کذا)
مدار جلوه دریغ از دلم که خرمن حسن — بخوشه چینی آئینه کم نمی‌گردد
خراب مسأله حیرتم که گاه نزاع — به هیچ حکم زبان حکم نمی‌گردد[۲]
چرا رفیق شهیدان نمی‌شود عرفی — مگر روانه[۳] به شهر عدم نمی‌گردد

(۲۸۸)

دودی ز دل برآمد و خون جوش می‌زند — خون می‌چکد زعقل و جنون جوش می‌زند
ای سامری زیاده کن افسون و دم که باز — دردم برغم سحر و فسون جوش می‌زند
پژمرده گشته بود کهن[۴] داغهای دل — در لاله‌زار خنده کنون جوش میزند
تا دوزخم[۵] بفال برآمد، بهشت را[۶] — اندوه بر برون و درون جوش می‌زند
در وادیی گمم که ز دلهای تشنگان[۷] — چندین هزار چشمهٔ خون جوش می‌زند
تا زخم دل گشوده و در خون نشسته‌ام[۸] — در آتشم درون و برون جوش می‌زند
عرفی کجاست غمزهٔ بی‌قید او، که باز — در صیدگاه صید زبون جوش می زند

(۲۸۹)

بسی در کوفتم تا بوی خیر[۹] از میفروش آمد[۱۰]
عجب کز آبروی سرد من[۱۱] یک دل بجوش آمد

۱- این شعر و شعر بعد (۶) تنها در نسخهٔ هفدهم بر اشعار این غزل اضافه هستند
۲- این شعر در نسخهٔ ۸، ۱۷، ۳۵ بر اشعار این غزل اضافه هست
۳- ن ۹ = روانهٔ شهر عدم ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = روانه به شهر عدم
۴- ن ۹ = زغم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کهن
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دو زخم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۱۱، ۳۶ = جنّتم
۶- ن ۳۶ = ما ؛ دیگر نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = را
۷- ن ۲ = کشتگان ؛ ن ۱۱ = بستگان ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تشنگان
۸- ن ۹ = ایم ؛ ن ۳۵، ۳۶ = ام
۹- خلاصة‌الاشعار = تا خود خبر ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۴، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تابوی خیر
۱۰- در خلاصة‌الاشعار ردیف "آید" است
۱۱- ن ۹ = سرد ما ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶، ۲۹ و غیره = سرد من

بمیدان شهادت می‌برند[۱] اینک بصد ذوقم
بشارتها که از خاک شهیدانم[۲] بگوش آمد
ازین عهد شباب تیزرو آسایشی بستان
که امشب[۳] یأس می‌آید اگر امّید دوش آمد
دل شوریده‌ای دارم که هر گه بهر تسکینش
نصیحت را فرستادم، پریشان و خموش آمد
خدایا کشتگان عشق را گنج دو عالم ده
که اینک در قیامت زخم ما لذّت فروش آمد
ندانم سلسبیلم داد یا کوثر، همین دانم
که ساقی[۴] ریخت آبی در دلم کاتش بجوش آمد
دگر هنگامهٔ آشوب صدجا چیده می‌بینم
مگر از بادهٔ حیرت[۵] دل عرفی به[۶] هوش آمد

(۲۹۰)

بحمدالله که بازم نشأهٔ رندی بجوش آمد
قدح گر داشتم بر لب، سبویی هم بدوش آمد[۷]
کدامین لب ندانم باز جام باده می‌نوشد
که از نوشین لبان قدح بانگ نوش نوش آمد
کشیدم برقع از رویی که حسن عالم افروزش
به پیش دیدهٔ نامحرمان خورشیدپوش آمد

۱- ن ۳۶ = می‌برد ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = می‌برند
۲- ن ۹ = از خون شهیدانم ؛ ن ۶ = از خاک شهیدانت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۴، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = از خاک شهیدانم
۳- ن ۹ = فردا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۹، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = امشب
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = رضوان ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۹ = ساقی ؛ ن ۴ = ساقت؟
۵- ن ۲ = دلت ؛ دیگر همه نسخ مثل ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ = دل
۶- ن ۵، ۶، ۱۷، ۹ = بجوش ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، غیره = به هوش
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. شعر دوم این غزل در نسخ ۹، ۲۸ مخلوط به اشعار غزل پیشین هم یافته شد.

همانا میزند کوس شهادت عشق کز شادی
بصد زنجیر غم این قطرهٔ خونم بجوش آمد
بهشتم خارخار عافیت، سیراب غم گشتم
گذشت از نیشترزار دلم، صد چشمه نوش آمد[۱]

(۲۹۱)

کسی که رو به[۲] حریم رضا نمی‌آرد
نوید وصل بسویش صبا نمی‌آرد
کسی بزمرهٔ ارباب دل ندارد راه[۳]
که تحفه‌ای ز نعیم بلا نمی‌آرد
به آب عشق بتازم که گر کسی دل من
برد به چشمهٔ او، بی‌صفا نمی‌آرد
زهی شکیب[۴] که دست کرشمه بستن دوست[۵]
هنوز حسن به روی حیا نمی‌آرد
کسی دگر ز که جوید کلید گنج مراد
که قرب عجز و قبول دعا نمی‌آرد
بعالمی کندم آفتاب فتنه کباب
که کس پناه به ظلّ هما نمی‌آرد
دل اجل شکند ورنه کو دمی کز دوست
هزار قافلهٔ جان صبا نمی‌آرد

۱- این شعر تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۲- ن ۲۹ = ره ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = رو
۳- ن ۱۱ = ندارد راز ؛ دیگر همه نسخ = ندارد راه
۴- ن ۵ = شکست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکیب
۵- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۹، = دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوش

تـــوان بـــبام تـــو پـــرواز کـــرد بـــعد از مـــرگ
ولی[۱] بکـــوی تـــو کس نـــعش مـــا[۲] نـــمی‌آرد
ازان بـــه مـــیکده بـــرگشتم از حـــرم کـــانجا
کســـــی کـــرشمهٔ زرق و ریـــا نـــمی‌آرد
نگـــفته[۳] شکـــر تـــو عـــرفی نـــمی‌شود تسلیم
مگـــو کـــه رســـم شـــهیدان بـــجا نـــمی‌آرد

(۲۹۲)

دگـــر مـــراد بگـــرد حـــصول مـــی‌گردد — دعـــا بکـــعبهٔ حســـن قـــبول مـــی‌گردد
مگـــر بـــه مـــرحلهٔ بـــی‌نشانی افـــتادیم[۴] — کـــه ره ز بـــادیهٔ عـــرض و طـــول مـــی‌گردد
ندا ز عرش محبّت به گـــمرهان ایـــن است — کـــه در مـــدینهٔ مـــا صـــد رســـول مـــی‌گردد
خلاف عهد نخواهی به غم مصاحب شـــو — کـــه عـــافیت بـــه نـــسیمی مـــلول مـــی‌گردد
بـــود عـــطیّهٔ دیـــوان نـــاامـــیدی و بس — حـــواله‌ای کـــه بگـــرد حـــصول[۵] مـــی‌گردد
بـــه التـــماس شـــهادت بـــدیر و کـــعبه مـــرو — کـــه در مـــزار شـــهیدان قـــبول مـــی‌گردد
خـــراب مـــعرفت عـــرفیم کـــه هـــر ســـخنش — بـــه شـــهر قـــدس ادیب عـــقول مـــی‌گردد

(۲۹۳)

لب تو گر نمک افشان به هر جگر[۶] باشد — عیان شود کـــه درون کـــه ریشتر بـــاشد[۷]

۱- ن ۱، ۲ = بلی ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ولی (در نسخ ۳۵، ۱۱ این شعر نیست)
۲- ن ۲، ۸، ۳۵، ۲۹ = نعش ما ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نقش ما ؛ ن ۹ = نقش پا
۳- ن ۲ = به کعبه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگفته
۴- ن ۲، ۳، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = افتادم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = افتادیم
۵- ن ۶، ۹، ۱۰ = حصول ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = وصول
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = افشان هر جگر ؛ ن ۲ = افشن بهر جگر
۷- در نسخ ۲، ۱۲، ۱۵، ۲۹ اشعار اول و دوم این غزل با اشعار سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم اشعار غزل ما بعد آمیخته شده‌اند و به این طور درین نسخ فقط یک غزل درین زمین مشتمل بر هفت اشعار مذکوره یافت می‌شود در نسخ چهارم؛ نهم این غزل مطلقاً نیست . در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این غزلیات بطوریکه نوشته شد یافت می‌شود.

نه عندلیب بهشتیم، مرغ[۱] آن باغیم — که شعله در چمن او گیاه تر باشد
عنان چگونه ز میدان عشق باز کشیم — که اوّلین طلب افغان الحذر باشد
نه جنّت است، جزای شهید او اینست — که در غمش به شهید وفا سمر[۲] باشد

(۲۹۴)

گرم دعای ملک خاک رهگذر باشد — به هر کجا که نهم پای، نیشتر باشد
در آفتاب طلب کشت بخت ما همه عمر — نیافت سایهٔ نخلی که بارور باشد
امید عافیت از مردن[۳] است، و می‌ترسم — که مرگ دیگر و آسودگی دگر باشد
ببال خویش منال ای هما به گلشن عشق — درین چمن قفس مرغ بال و پر باشد
مده[۴] بشارت طوبی که مرغ همّت ما — بر آن درخت نشیند که بی‌ثمر باشد
به آتش جگر[۵] تشنگان نگردد خشک — ز آب دیدهٔ ما دامنی که تر باشد
تمام[۶] آتشم[۷] و ناله بی‌اثر عرفی — فغان دوزخیان را کجا اثر باشد[۸]

(۲۹۵)

از مرگ من آن عشوه نما را که خبر کرد
آن فتنهٔ ماتم‌زده‌ها را که خبر کرد
افسانهٔ غمهای تو گویند به نوحه
از درد دلم اهل عزا را که خبر کرد

۱- ن ۳۵ = بهشتیم و مرغ ؛ ن ۲۹، ۵، ۱ = بهشتیم ، مرغ
۲- در نسخه پنجم "سمر" است و در نسخه سی‌وپنجم "ثمر" ولی کسی ازین دو حرف مفهوم واضح نمی‌شود
۳- ن ۲، ۲۹ = از مرگ بود دانستم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ و غیره بشمول عرفات = از مردن ست و می‌ترسم
۴- ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶=مده بشارت طوبی که مرغ همّت ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵=بباغ عشق بنازم که زاغ وطاووسش
۵- ن ۱، ۳۶ = کشتگان ؛ ن ۶ = خستگان ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = تشنگان
۶- در نسخهٔ هفدهم این مقطع غزل پیشین است
۷- ن ۶ = آتشم ؛ دیگر همهٔ نسخ بشمول ۹، ۵، ۲۹، ۳۵ = آتشم و
۸- این غزل در زمین امیر خسرو سروده شده است . مطلع غزل خسرو این است :
اگر زحال ما آن شوخ را خبر باشد — بسوزد ار دلش از سنگ سخت‌تر باشد

در داوری مـــا و دل آن غـــمزه بـــلا شـــد
ایـــن[۱] مـعرکه آرای جـزا راکـه خـبر کـرد[۲]
داغ‌انـــد شـــهیدان غـــم از لذّت آن[۳] زخـــم
از کـــام دلم اهـــل فـــنا راکـــه خـــبر کـرد
آتش بـــلب افـــتاد[۴]، نـــمی‌دانـم ازیـن درد
مـن بـیخود و دل مست، دعـا راکـه خبر کرد
گـــــویند کـــه آشـــفتگیی هست دران زلف
زیـن غـم، کـه فـزون باد، صبا راکـه خبر کرد
تـــیغ از جگـــرم تـــافته بـر سینهٔ خـود زد
از لذّت ایـــن زخـــم بـــلا راکـــه خـبر کـرد
بـــدنام[۵] شـــد از شـــومی نگشـــودن کـارم
زیـن طـرفه گـره ظـلّ هـما راکـه خـبر کـرد
بـــودند بـــهم گـــرم نگـــاه مـن و مـعشوق
بـــیگانگی آمـــوز[۶] حـیا راکـه خبر کـرد
خـــلد تـــو نگـــیرند[۷] شـــهیدان مـحبّت
از جـود[۸] تـو ایـن مشت گدا راکـه خبر کرد
در صـــومعه زهّـــاد نـــهان بـــاده گســـارند
از شـیوهٔ مـــا اهـــل ریـا راکـه خبر کـرد
عـــرفی بـتو رنـدان تـه خـم لطـف نـمودند
از تـــیرگیت اهـــل صـــفا راکـــه خـبر کـرد

۱- ن ۳۵ = این ؛ ن ۹ = ای
۲- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این شعر و شعر بعدی و شعر (۷) بر دیگر اشعار غزل اضافه است
۳- ن ۱، ۵، ۸ = آن ؛ ن ۱۷، ۳۵ = این
۴- ن ۱۷ = افتاده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افتاد
۵- این شعر فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۶- ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۳۶، آرزو = آموز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض = انگیز
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹ = بگیرند؛ ن ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶، ۳۵، ریاض = نگیرند
۸- ن ۴ = وصل تو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره و نیز ریاض = جود تو

(۲۹۶)

دل نشد[۱] فرزانه و عقل از فسون[۲] دلگیر شد
بر جنون[۳] افزودمش تا قابل زنجیر[۴] شد[۵]

یافتم تغییر رنگی چون ببالینم نشست
گر چه استغنای حسنش مانع تغییر شد

بسکه تابوتم گرانبار از دل پر حسرتست
خلق از همراهی تابوت من دلگیر شد

گر ترا بی‌مهر گفتم شکوه مقصودم نبود
شکر[۶] درد خویشتن کردم که بی‌تأثیر شد

تا قیامت کاش از هر ناوکی لذّت برد[۷]
آنکه در جولانگهی صیدافکنان نخجیر شد[۸]

با وجود آنکه جرم از جانب عرفی نبود
بیزبانی بین که چون قایل[۹] بصد تقصیر شد

۱- ن ۱۱، ۲۹ = بشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نشد

۲- ن ۴ = جنون ؛ ن ۳ = ادب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فسون

۳- ن ۱۰ = ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد ؛ ن ۴، ۱۷ = بر جنون افزودمش ناقابل رنجبیر شد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = بر جنون افزودمش تا قابل زنجیر شد

۴- در نسخه دهم مطلع این غزل به این طور هست

دل نشد فرزانه و عقل از فسون دلگیر شد　　ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد

و بعد از این بیت هست:

نسبت دل با خود دیدم بسی کم مایه بود　　بر جنون افزودمش چون قابل زنجیر شد

۵- این دو غزل می‌نماید و اشعارش پراکنده شده. پس در نسخهٔ بیست و نهم هفت اشعار بطور یک غزل است و یک مطلع و یک شعر (که بطور غزل ۲۹۷ نوشته می‌شود) به جائی دیگر هست ولی مصراع ذو اشعار این دو غزلیّات شامل هر دو غزلیات هست در دیگر نسخ مثل ۵، ۱۷، ۳۵ این همه اشعار بطور یک غزل است

۶- ن ۶ = بی‌زبانی بین که چون قابل بصد تقصیر شد ؛ ن ۹، ۱۷ = شکر درد خویشتن کردم که بی‌تأثیر شد ؛ ن ، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شکر درد خویشتن گفتم که بی‌تأثیر شد

۷- در اصل نسخه هفدهم "برم" هست ولی این درست نمی‌نماید

۸- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد.

۹- ن ۶، ۹، ۳۶ = قابل ؛ ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = قایل

(۲۹۷)

باز[۱] دل را دست امّید تو دامنگیر شد — ملک شوقم را فریبی در پی تعمیر شد[۲]

کیست تا گوید به شیرین کز هوای جلوه‌ات — آب چشم کوهکن جاری بجوی شیر شد[۳]

دست بر دل ماندم و بردیده بستم آستین — ناله بی‌لذّت برآمد، گریه بی‌تأثیر شد[۴]

(۲۹۸)

اگر ز کاوش[۵] مژگان او دلم خون شد — خوشم که بهر من اسباب گریه افزون شد

دم هلاک بروی تو بسکه حیران بود — دلم نیافت که جان کی ز سینه بیرون شد

کدام قطرهٔ خوی[۶] لیلی از جبین افشاند — که گاه گریه نه[۷] بیرون ز چشم مجنون شد

۱- اولین دو اشعار این غزل فقط در نسخه بیست و نهم بطور علیحده یافت شدند. شعر سوم فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ شامل غزل ماقبل (۲۹۶) بود. از مطالعهٔ غزلیات عرفی پیداست که او در غزلیات خود تکرار قافیه نمی‌کند. زیرا که در غزل پیشین قافیه بی‌تأثیر نظم شده است ، پس این شعر که فقط در پنج نسخ هست جزو اوغزل نمینماید و آن را با این دو اشعار شامل کرده هر سه اشعار را بطور یک غزل شمار می‌شود

۲- این شعربصورت مختلفه درغزل پیشین هم‌درچندنسخ شامل هست. پس‌درنسخ ۲،۳،۲۹آن بطور زیرهست:

نسبت دل با خرد دیدم بسی کم مایه بود — ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد

در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ در غزل پیشین این بیت بطور زیر است:

باز دل را دست امید تو دامن گیر گشت — ملک شوقم را فریبت در پی تعمیر شد

زیرا که این بیت را بطور مطلع این غزل بکار برده‌ام، این را در غزل (۲۹۶) بطور شعر شمار نکردم

۳- این بیت هم در چند نسخ دیگر در غزل پیشین (۲۹۶) بشکل مختلفه شامل کرده‌اند پس در نسخ ۲۹، این بیت بطور زیر هست:

در دل شیرین فتاد از سوز آشوبی که ناز — آب چشم کوهکن داخل بجوی شیر شد

در نسخهٔ ۴ بطور زیر هست :

در دل شیرین فتاد از شیر آشوبی که باز — آب چشم کوهکن داخل بجوی شیر شد

در نسخهٔ ۳۶ این بیت باین طور هست:

در دل شیرین فتاد از شیر آشوبی مگر — آب چشم کوهکن داخل بجوی شیر شد

در نسخ ۱، ۵، ۳۵ این بیت بطوری که هست جزو غزل پیشین است. در نسخ چاپی (۱۱، ۹) هم این بیت جزو غزل پیشین است ولی در مصرع ثانی بجای لفظ «جاری»، "داخل" یافته شد.

۴- چنانکه نوشته شد، این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بطور شعر غزل پیشین است و در همه نسخ بطوری هست که نوشته شد

۵- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و ریاض = زکاوش ؛ آرزو/صائب (نسخه سنه ۱۱۷۹) = بکاوش

۶- ن ۳۵ = خون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۳۶، ۲۹ و غیره = خوی

۷- ن ۱۱ = گریه برون از دو چشم ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گریه نه بیرون ز چشم

امید من به محبّت زیاده چون نشود — که دوش کوهکن آرامگاه گلگون شد
ز بت نه گوشهٔ چشمی به چین ابرویی — بحیرتم که دل برهمن زکف چون شد
فغان ز طبع تو عرفی بگوبگو[۱] کز نو[۲] — تتبعت سبب شهرت همایون شد

(۲۹۹)

ترسم اهل ورع از شوق[۳] شرابم بکشند — به بهشتم[۴] بفریبند[۵] و به خوابم بکشند
در دم نزع اگر توبه ز می خواهم کرد — بهتر آنست که رندان بشرابم بکشند
من که بیدار نخواهم شدن از موی سپید — جای[۶] آنست که در عهد شبابم بکشند
چون ز آسیب شبیخون نتوانم جان برد — دارم امیّد که نارفته بخوابم بکشند
سخنی در دلم آمد[۷] که اگر گفته شود — اهل تحقیق بناگفته[۸] جوابم بکشند
با یزیدم که اناالله[۹] بزبان می‌آرم — گو مریدان که همین دم بشتابم بکشند
عرفی از صومعه بگذار[۱۰] که بیرون آیم — گر پسندی که به[۱۱] شوق می نابم بکشند

(۳۰۰)

خوش آن که حیرتم از جلوهٔ جمال تو باشد
هجوم گریه‌ام از بادهٔ وصال تو باشد

۱- ن ۹، ۳۶ = بگو مگو ؛ ن ۲۹، ۱۱ = مگو بگو ؛ ن ۵، ۴، ۱، ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰ = بگو بگو؛ ن ۳۵ = مگومگو؟
۲- ن ۴، ۹، ۱۷ = کز نو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کز تو
۳- ن ۱، ۵، = ذوق ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق
۴- ن ۶ = به نهفتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = به بهشتم
۵- ن ۲۹ = بفرستند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = بفریبند
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = وقت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۹، ۱۱، ۳۶، ۹، و غیره = جای
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۱۱، = آمد ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۲۸، ۳۶ = آید
۸- ن ۶، ۹، ۱۰ = به ناگفته جوابم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه ناپخته جوابم
۹- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = اناالله ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = اناالحق
۱۰- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بگذار ؛ ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = مگذار
۱۱- ن ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ز شوق ؛ ن ۱، ۵، = به ذوق ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵ = به شوق

نمی‌کشی که به محشر وبال باشد، و غافل[۱]
که گر هلاک نسازی مرا، وبال تو باشد
چنین که حسن ترا فتنه[۲] دوست کرده ندانم
برای اهل قیامت چه در خیال تو باشد
بوصل[۳] چون نگدازد[۴] ز حسرت[۵] تو اسیری[۶]
که مانع نگهش بیم انفعال تو باشد
ز ضعف خوش[۷] به هلاکم امیدواری[۸] و ترسم
که زنده مانم و این باعث ملال تو باشد
دم وداع ندیدم کسی به حال تو عرفی
مگر کسی که دل از جان کند بحال تو باشد

(۳۰۱)

باز شاهین امیدم اوج پروازی کند
کبک شوقم در هوای وصل شهبازی کند
تا نشانی هست در ره از سم گلگون فیض[۹]
بانگ بر شبدیز جان زن تا سبک تازی کند
با هوسناکان نفاق‌آمیز دارم صحبتی
عندلیب قدس با زاغان هم‌آوازی کند

۱- ن ۱۷، ۳۵ = غافل ؛ ن ۱،۶، ۵، ۸ = فاعل (این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ یافت شد)
۲- ن ۱، ۵ = چنین که حسن ترا فتنه کرده دوست ؛ ن ۲، ۲۹ = چنین که حسن تراکرده فتنه دوست ؛ ن ۳ = چنین که فتنه ترا ذوق دوست کرد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چنین که حسن ترا فتنه دوست کرده ؛ ن ۹ = چنین که حسن ترا جلوه دوست کرده.
۳- ن ۲۹ = ز وصل ؛ ن ۵، ۳۵، ۱۱، ۹، ۳۶ و غیره = به وصل
۴- ن ۱، ۵ = نگذارم ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نگذارد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹ = نگدازد
۵- ن ۲۸، ۲۹ = حیرت تو ؛ دیگر نسخ بشمول ۵، ۶، ۳۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶، ریاض = ز حسرت تو
۶- ن ۲۸ = شهیدی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = اسیری ؛ ن ۱۱ = سزاست؟
۷- ن ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۶، ریاض = خوش به بلاکم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸ = خویش هلاکم
۸- ن ۱۱ = امید و می‌ترسم ؟ ؛ در دیگر همه نسخ = امیدواری و ترسم
۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = وصل ؛ ن ۶ = یار ؛ ن ۲، ۴، ۳۶، ۹، ۱۱، ۲۹ = فیض ؛ ن ۱ = شنید؟

دیـن اگـر ایـن است کـاین جمع پـریشان را بـود
برهمن بر اهـل دیـن شـاید[۱] کـه طـنازی[۲] کـند
راز عشقست[۳] این تـراوش مـی‌کند از کس مـرنج
گـر بـود روح‌الامـین مـحرم، کـه غـمّازی کـند
صـحبت بـیگانه بـندد دست شـوخیهای عشـق
عشـق را در پـرده بـر تـا بـا[۴] دلت بـازی کـند
فوج شادی را بخون افکنده دیگـر[۵] غـم کـجاست
کـافرین بـر دست و تـیغ عـرفی غـازی کـند

(۳۰۲)

چـو مـرغ سـدره کـه در آشـیان بـیاساید
بـه چـین سـنبل زلف تـو جـان بـیاساید[۶]
بـرانـم از در یـار[۷] ای ادب کـه یک چـندی
ز نـنگ بـوسه‌ام آن آسـتان بـیاساید
بـه لذّتـی بـرمت نـام در مـیان سـخن
کـه از حـلاوت آن داسـتان بـیاساید[۸]
ز رشک حـوصله‌ام آسـمان بـود دل ریش
کـرشمه‌ای، کـه دل آسـمان بـیاساید

۱- ن ۱، ۵، ۲۸ = باید ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید
۲- ن ۹ = غمّازی ؛ دیگر همه نسخ = طنّازی
۳- ن ۱۱ = راز عشق از این ؛ ن ۹، ۳۶، ۳۵، ۲۹، ۵، و غیره = راز عشقست این
۴- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷ = بر ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با
۵- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، = غم ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = دل
۶- در نسخه نهم و عرفات مصرع اولی بطور مصرع ثانی و مصرع ثانی بطور مصرع اولی هست
۷- ن ۴ = در نازای ادب ؛ ن ۲۸ = در یاران ادب ؛ ن ۳۶ = در یاری ، اب ؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در یارای ادب
۸- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافت شد

ز بسکه[۱] مانده شود آسمان در[۲] آزارم
هزار سال پس از من جهان بیاساید
به اوج عشوه ز آثار نوک غمزهٔ تو
دل غنودهٔ روحانیان بیاساید[۳]
مکن هلاک به بازیچه‌ام، بزن زخمی
که خون چکان لبم از الامان بیاساید
مبر بخلد[۴]، ببر سوی دوزخم[۵]، کانجا
زبوی سوختگان[۶] مغز جان بیاساید
چنان به ماتم دل در غمت کنم شیون
که کشتگان غمت را روان بیاساید
فغان که تلخ سرشتند پیکرم عرفی
نشد که زاغی[۷] ازین استخوان بیاساید

(۳۰۳)

آواره دلی کو روش خیر[۸] نداند
پر[۹] آبلهٔ پایی که ره سیر[۱۰] نداند
عاشق هم از اسلام خرابست[۱۱] و هم[۱۲] از کفر
پروانه چراغ حرم و دیر نداند

۱- ن ۱۱ = دلش که ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زبسکه
۲- ن ۲۹ = ز آزارم ؛ ن ۵، ۹، ۳۶، ۱۱، و غیره = در
۳- این بیت فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = خلد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ۹، ۱۱ = باغ
۵- ن ۲۹ = گلشنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دوزخم ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۱، ۳۶ = گلخنم
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سوختگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = سوختگی
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = موری ؛ ن ۲، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶، = زاغی
۸- ن ۱۰، ۱۷، ۱۱ = خیر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سیر
۹- ن ۲ = هر ؛ ن ۲۸ = بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پُر
۱۰- ن ۱۰، ۱۷، ۱۱، = سیر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = خیر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دیر
۱۱- ن ۶ = جدا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خوشگو، آرزو، عرفات، و غیره = خراب
۱۲- ن ۱۷، ۲۹، ۱۱ = است، هم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۴، ۳۵، ۳۶، خوشگو = است و هم

زنهار مکاوید دلم، کاین[۱] مغ سرمست
آئین شر و قاعدهٔ خیر نداند
جز با دل عرفی نزنم نغمهٔ منصور
کیفیت این زمزمه را غیر نداند

(۳۰۴)

بیا که نغمه‌سرایان[۲] نفس به نی بستند
پیاله را بلب شیشه‌های می بستند
دلی که مایهٔ آزادگیست، بیدردان
بذوق سلطنت روم و ملک ری بستند
فسانه‌ها[۳] که ببازیچه روزگار سرود[۴]
کسان[۵] به مسند[۶] جمشید و تاج کی بستند
بیا بملک قناعت که دردسر نکشی
زقصّه‌ها که به همّت فروش طی بستند
دلم به فصلِ خزان زاد و در بهاران مرد
ببین که کی در هستی گشود و کی بستند
چو یاسمین خود ای باغ وصل خندان باش[۷]
که بلبلان تو دست خزان و دی بستند
کلید توبه خریدم برای قفل بهشت
ولی چه سود که دستم بجام می بستند

۱- ن ۱، ۵ = کان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کاین
۲- ن ۵، ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = سرایان ؛ ن ۲، ۹، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = گشایان
۳- ن ۱۷ = نشانه‌ها ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فسانه ها
۴- ن ۱، ۴، ۵ = سپرد؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرود
۵- ن ۲۸ = بذوق ؛ ن ۶ = کیان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = کسان
۶- ن ۳ = مجلس ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مسند
۷- ن ۲۸ = شو ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باش

بگـــو ز عــرفی مــجنون بــه لیــلی[۱] مــحرم
کـــه بــر اسـیر تــو راه طــواف مــی بســتند

(۳۰۵)

دوش کـز عشـق تـو دل عـیب سـلامت مـی‌کرد
نـاگـوارایـی[۲] غـم کـار حـلاوت مـی‌کرد
جـان بـرفت ای[۳] غـم و هـمراه نـرفتی[۴] گـویا
این گنه داشت[۵] که عمری بتو عادت[۶] می‌کرد
دوش کـــائینهٔ دل داشـــتمش پـــیش نـــظر
تـاب دل بـین کـه تـماشای قـیامت مـی‌کرد
آن کـه[۷] تـوفیق مـرا بـرگ فـراغت[۸] مـی‌داد
کاش خون در دلم[۹] از درد[۱۰] قـناعت مـی‌کرد
گـرنه مـقصود دلم تـلخ‌تر از حـرمان[۱۱] بـود
کـی دعـا دست در آغـوش اجـابت مـی‌کرد
گـرنه دوشـینه اجـل بـهر تـو مـی‌مرد، چـرا
کشـتن خـلق بـناز تـو حـوالت[۱۲] مـی‌کرد

۱- ن ۲ = چو لیلی ؛ ن ۲۹ = نه لیلی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = به لیلی
۲- ن ۳۶ = ناگواری غمم ؛ ن ۹ = ناگوارائی او ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۲۹و غیره = ناگوارایی غم ؛ ن ۱۱ = ناگواری غم؟
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = از ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ای
۴- ن ۸، ۹، ۳۶ = برفتی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵ = نرفتی ؛ ن ۲۹ = مرفتی ؟
۵- ن ۹ = بود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = داشت
۶- ن ۱۷ = غارت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره عادت
۷- ن ۴، ۹ = آن که ؛ ن ۱، ۱۱ = ای که ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = این که
۸- ن ۱۷ = ترک فراغت ؛ ن ۶ = برگ قناعت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برگ فراغت
۹- ن ۱، ۵، ۶، ۲۸ = خون دلم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون در دلم
۱۰- ن ۱، ۵، ۲۹ = از بهر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = از درد
۱۱- ن ۲۹ = هجران ؛ ن ۱۱ = هزیان ؛ ن ۵، ۳۵ = حرمان
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حوالت ؛ ن ۱۰ = وصایت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = وصیت

گیسوی حور پریشانی ماتم نشناخت
ورنه کی سنبلی گلشن[۱] جنّت می‌کرد
دوش ایمان بدلم عرض سخاوت می‌داد
هرچه می‌ریخت به دل ناز تو غارت می‌کرد[۲]
بعد مردن بجهان شد زر عرفی رائج
کاش در حین حیات این همه شهرت می‌کرد[۳]

(۳۰۶)

بباغ عشق تذرو طرب[۴] حزین میرد — چو میوه‌خیز شود شاخ، میوه‌چین میرد
به کیش برهمنان آن کس از شهیدان است — که در عبادت بت روی بر زمین میرد
ز زخم کفر محبّت نمی‌برد لذّت — همان بهست که زاهد به درد دین میرد
اجل نیامد[۵] و مردم که خستهٔ غم عشق — دو روز پیشتر از روز واپسین میرد
چراغ بزم یقینم نه شمع اهل دلیل — که از دمیدن افسون آن و این میرد
عبیر طرهٔ حورش غبار آئنه است — کسی که گرد ره دوست بر جبین میرد
مزن ترانهٔ تحسین به شعر من عرفی — که شمع طبع من از باد آفرین میرد

(۳۰۷)

بحکم[۶] عشق[۷] چو بر اهل صدق[۸] ره گیرند
گناهکار به‌بخشند و بی‌گنه گیرند

۱- ن ۱ = گوشهٔ ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گلشن
۲- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۱۹، ۳۵ یافت شد. در نسخ ۸، ۳۵ این بطور یک شعر غزل است امّا در نسخهٔ ۱۷ این بطور مطلع ثانیست
۳- غنی کشمیری همین خیال را باین طور نظم کرده :
نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد — که بعد از مرگ آهو نافه بیرون می‌دهد بو را
۴- ن ۱، ۵ = چمن ؛ ن ۲ = خرد ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۸، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرب
۵- ن ۵، ۸، عرفات نیامد و ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیامده
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = به ملک ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۲، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۶ = به حکم
۷- ن ۱۳ = شوق چو پر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عشق چو بر ؛ ن ۱۲ = آنکه چو بر ؛ ن ۳۶ =عشق‌که‌بر
۸- ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صدق

مـــجو تـجمّل شـاهی کـه در ولایت عشـق
گـــدا بـــه تـخت نشـانند و بـادشه گـیرند
چـه ظـلمت است کـه بـینندگان نـمی‌دانـند
کـــه شـــبچراغ ســـتانند یـا شـبه گـیرند
خـــمیر مـــایهٔ آســـایش است لای شـراب
بگـو کـه صـاف کشـان جرعه‌ای ز تـه گـیرند
کـــمند کـوته و بـازوی سست و بـام بـلند
بـــمن حـــواله[1]، و نـــومیدیم گـنه گـیرند
رضـای دوست اگـر در عـذاب جـاوید است
ازین چـه بـه[2] کـه هـمه طـاعتم گـنه گیرند[3]
در[4] مـعامله مگشـا[5] بـه کشـوری عـرفی
کـــه خـــرده بـر گـهر آفـتاب و مـه گـیرند

(۳۰۸)

عـیدی[6] چـنین کـه زاهـد انـدوه دیـن نـدارد
نـــاید[7] زدل[8] کـه مـا را انـدوهگین نـدارد
مردم به عید قربان در عـیش و مـن بـحسرت[9]
کان[10] حسرت شـهادت عـیدی چـنین نـدارد

۱- ن ۹ = مکن حواله که ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات ، خلاصة = بمن حواله و
۲- ن ۹، ریاض = ازین چه به ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چنان زیم
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ریاض‌الشعرا یافت شد.
۴- ن ۲۹ = درین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۵- ن ۱۰، ۱۱ = بکشا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = مکشا
۶- ن ۲، ۲۹ = عیدی چنان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۱، ۹، ۳۵، ۳۶ = عیدی چنین
۷- ن ۱۰ = باید ؛ ن ۳، ۳۶ = نابد ؛ دیگر نسخ ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناید
۸- ن ۲، ۲۹ = دلش که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = ز دل که
۹- ن ۲، ۳، ۴، ۲۹، = بحیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بحسرت
۱۰- ن ۱، ۵ = کو تهمت شهادت ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = کان تهمت شهادت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹ = کان حسرت شهادت

صورت نبسته فرهاد کارش وگرنه شیرین
کو یک نفس که گلگون در زیر زین ندارد
کافرتر است زاهد از برهمن و لیکن
او را بت است در سر، در آستین ندارد
در خلوت ار بجاهست[۱] این طول وعرض طاعت
باور کنم[۲] که زاهد خود را برین ندارد
این دیر عشق و دردی حور و ملک بطاعت
جز دوست کیست کاین جا[۳] رو بر زمین ندارد
آنها که دانی ای دل از زاهدان بیدین
ظاهر مکن به عرفی، کو نیز دین ندارد

(۳۰۹)

گر اوستاد قسمت اندازه گم نمی‌کرد
مجموعهٔ تمنّا شیرازه گم نمی‌کرد
گر[۴] جنس[۵] وقت را دل قیمت شناس می‌بود
هم داشتی کهن را هم تازه گم نمی‌کرد
از تلخی خمارم می‌گشت ساقی آگاه
در[۶] زهر خند[۷] اگر لب خمیازه گم نمی‌کرد
درمان درد مجنون ناید ز دست لیلی
ورنه ره بیابان جمّازه گم نمی‌کرد

۱- ن ۱۰ = بخواب است ؛ ن ۱، ۳۵، ۲۹ = بجام ست ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۵، ۱۷ = بجا هست
۲- ن ۶، ۹، ۲۹ = مکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کنم
۳- ن ۳۵ = کانجا ؛ ن ۹ = این جا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = کاین جا
۴- ن ۱۷ = کو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گر
۵- ن ۲۹، ۳ = جنس و نقد دل را ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جنس وقت را دل
۶- ن ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵ = و غیره = وز
۷- ن ۲، ۲۹ = زهر خنده کز لب خمیازه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = زهر خند اگر لب خمیازه

دل در حصار معنی در رفته بود عرفی
گر چشم خوابناکش دروازه گم نمی‌کرد

(۳۱۰)

آنجا که بخت بد به نقاضت[۱] غلو کند
کاری که یاس هم نکند آرزو کند
بس[۲] جا نهال مهر[۳] فشاندیم وخشک‌شد
تا ریشه در زمین که محکم فرو کند
طالب[۴] به کام می‌رسد ار سعی کامل است
بازش مدار اگر به غلط جستجو کند
داروی عیسوی به قدح داشتم ولی
مشفق نداشتم که مرا در گلو کند
غسل شهید عشق به آتش سزد نه آب
چون شعله را به آب کسی شست و شو کند
این بی‌غمی که با دل عرفی سرشته‌اند
پر صبر بایدش که به درد تو خو کند

(۳۱۱)

آن طره چون الم بسر دوش می‌زند — ناز سبک عنان به صف هوش می‌زند
زنهار گوش[۵] باش درین بزم دلنشین — تا نغمه حلقه‌ای بدر گوش می‌زند
من در نفس‌گدازی[۶] و این عشق بدگمان[۷] — قفلم[۸] هنوز بر لب خاموش می‌زند

۱- ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = تقاضا ؛ ن ۱، ۳، ۶، ۸، ۱۰ = تقاضت؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = نقاضت
۲- ن ۱۰ = هر جا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض، ۲۹ = بس جا
۳- ن ۱، ۵، ۱۰ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ریاض و غیره = مهر
۴- ن ۶، ۸، ۳۵ = تالب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = طالب
۵- ن ۲، ۲۹، ۱۱ = هوش باش ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوش باش
۶- ن ۳۵، خوشگو = گذاری ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = گدازی
۷- ن ۱، ۵، ۱۲ = بی‌گمان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خوشگو، آرزو/صائب = بدگمان
۸- خوشگو، آرزو/صائب = مهرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = قفلم

ای خاک مست شو که ز غیرت امام شهر　　سنگی به جام رند قدح نوش می‌زند
در صیدگاه غمزهٔ او تا بروز حشر　　امّید در میانهٔ خون جوش می‌زند
عرفی به[۱] اهل هوش حرامست جام درد　　عشق این صلا به مردم بی‌هوش می‌زند

(۳۱۲)

در ره سودای او فرزانه در خون می‌رود
آشنا بر برگ گل[۲]، بیگانه در خون می‌رود
ساغر آسودگان غلتد چو مستان در شراب
میکشان عشق را پیمانه در خون می‌رود
بسکه خون آلود خیزد دود از شمع دلم
در هوای محفلم پروانه در خون می‌رود
از برون لب ندانم چون شود لیک آگهم
کز ته دل تا لبم افسانه در خون می‌رود
گریه در خواب و جگر پر ریش[۳] و مژگان در سماع[۴]
ناله مستور و نفس مستانه در خون می‌رود
از نگاه گرم عرفی دیده مالامال بود
گریه زد موجی و آتش‌خانه در خون می‌رود

(۳۱۳)

بجهان چه کار سازم که بساختن نیرزد　　بکدام ملک تازم که بتاختن نیرزد
ز متاع[۵] هر دو عالم چه شناسم‌وچه‌یابم[۶]　　که بیافتن نشاید، بشناختن نیرزد

۱- ن ۸، ۲۹ = بر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = به
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در آتش و ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱ = بر برگ گل ؛ ن ۲۹ = در برگ گل
۳- ن ۳۶ = جگر بر شش؟ ؛ ن ۶ = پر ریش ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = پر نیش
۴- ن ۱۱ = در دماغ ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در سماع
۵- ن ۲۹ = به متاع ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز متاع
۶- ن ۱، ۵ = بینم ، ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یابم

نه تو مرد دلنوازی نه دل آنقدر[۱] بعزت[۲] که گر از نوا بیفتد، بنواختن نیرزد
همه قلب را چه سوزی؟ مگداز[۳] سیم قلبی که ورای[۴] سیم خالص بگداختن نیرزد
بکرشمهٔ تو عرفی دل و دین بباخت لیکن نه چنان دلی و دینی که بباختن نیرزد

(۳۱۴)

گفتگو عین صداع است ار چه سرگوشی بود بعد حیرت مایهٔ آرام خاموشی بود
بادهٔ حکمت کشیدم نشأهٔ غفلت[۵] فزود در مزاج من خرد داروی بیهوشی بود
بایدش[۶] چون من مسیحا بود در اعجاز دم هر که او با آفتابش میل همدوشی بود
گر غرورت می‌دهد تقوی، ره میخانه گیر ای بسا تقوی که در ضمن قدح‌نوشی بود
تا نبندی لب نگردد صاف عرفی دانشت[۷] باده پالائی[۸] شراب[۹] راز خاموشی بود

(۳۱۵)

در ازل رفتم به سیر[۱۰] کعبه، دیّاری[۱۱] نبود
آمدم در دیر، راهب بود و بیکاری[۱۲] نبود
کفر و دین در کعبه و دیر از ازل بودند لیک
صلح و جنگی بر سر تسبیح و زنّاری نبود

۱- ن ۲، ۲۹ = آنچنان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آن قدر
۲- ارمغان شیراز = که سازی ؛ ن ۱۱ = که شاید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بعزّت
۳- ن ۹ = بگذار ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = بگداز ؛ ن ۲۹ = مگداز
۴- ن ۲۹ = ورای ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برای
۵- ن ۳۵ = نشأه بر غفلت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۹، ۱۱، ۳۶ و غیره = نشأهٔ غفلت
۶- ن ۱۰ = بایدم چون او مسیحا؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بایدش چون من مسیحا؛ ن ۱۱ = ماند اندر چون مسیحا
۷- ن ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دانشت ؛ ن ۳ = مشربت ؛ ن ۱۱ = ذائقه؛ ن ۲۸ = مرتبت
۸- ن ۱۱ = بادهٔ لای ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره باده پالای
۹- ن ۴ = عشق ؛ ن ۳ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = راز
۱۰- ن ۱۰، ۱۷ = طوف ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سیر
۱۱- ن ۱، ۶، ۲۹، ۴ = دیّاری ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۱۷ = و یاری ؛ ن ۳۶ = کعبه و دیاری؟
۱۲- ن ۴، ۹، خلاصة، گنج سخن = پیکاری ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیکاری (بی‌کاری)

در سبک روحی مثل بودند طاعت‌پیشگان
از مصلّای ریا بر دوش کس[۱] باری نبود

سیر کوی زاهدان کردم، چها دیدم مپرس
هیچ سربی کوبش سنگی[۲] و دیواری نبود

باز کردم دیده را دزدیده در باغ مجاز
مشت[۳] زاغی بود و دستانی[۴] و جز خاری نبود

در تماشاگاه[۵] حسن اهل نظر بودند جمع[۶]
دیده‌ها بگشوده[۷] و محروم دیداری نبود

بر سر خم رفتم، از[۸] اهل خرابات مغان
اوّلین جوش خم می‌بود و هشیاری نبود

دشنه می‌خایید شریان وفاداران، ولی
الامانی برنیامد بانگ زنهاری نبود

از لب هر ذرّه‌ام خون اناالحق می‌چکید
طعنهٔ نامحرم و اندیشهٔ داری نبود

عشق بود امّا دل خود می‌گزید و جان خویش
بود بیماری ولی ممنون تیماری[۹] نبود

عشق اگر غم داد و جان و دل ستد عیبش مکن
بیع اوّل بود و آشوب خریداری نبود

۱- ن گنج سخن = دوش کین ؛ دیگر همه نسخ = دوش کس
۲- ن ۲۹ = جنگی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سنگی
۳- ن ۹ = چند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = مشت
۴- ن ۲، ۲۹ = زاغی بود و بستانی و ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = زاغی بود و دستانی و ؛ ن ۱۱ = زاغی آشنایان بود
۵- ن ۲ = تماشای گلش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تماشاگاه حسن
۶- خلاصه = لیک ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = جمع
۷- ن ۳، ۲۹، ۳۶ = نکشوده ؛ ن ۲، ۸، ۴، ۹، ۱۱، ۳۵، ۱۷ = بکشوده
۸- ن ۱۷ = از اهل ؛ ن ۱۱ = و زاهل؟ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و ؛ گنج سخن، آرزو = وز
۹- ن ۴، ۲۹ = ممنون بیماری ؛ ن ۱۱ = مجنون بیماری ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ممنون تیماری

نیک سنجیدیم در میزان وحدت حسن و عشق[۱]
بـود فـرقی در مـیان و لیک بسیاری نبود[۲]
هـمچو[۳] لذّت در شـدم در ریشهٔ دلهـای ریش
راست گـویم چـون دل مـن چـاشنی زاری نبود
داسـتان هسـتی[۴] عـرفی و دعـویهای او
این زمـان گـویا بـرآمـد[۵] در ازل بـاری[۶] نبود

(۳۱۶)

عشـق اگـر مـرد است، مـرد[۷] تـاب دیـدار آورد
ورنـه چـون مـوسی بسـی آورد و بسـیار آورد
تـا فـریبد ابـلهان را از مـتاع روی دست[۸]
آسـمان پـیش از تـو یـوسف را بـبازار آورد
جـان بـزخـم نـاوکی دادم کـه شکـر لذّتش
در قـیامت هـر سـر مـویم شکـربار آورد
بسکه زخم[۹] غمزه‌اش[۱۰] خوردم، زمین مشـهدم
خـرمن خـنجر بـجایی بـوتهٔ خـار آورد
کـافری دان عشـق راکـز شـغل مـن گـروا رهـد
گـردن روح‌القـدس در قـید زنّـار آورد

۱- ن ۱ = حسن و عشق ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق و حسن
۲- این بیت در چند نسخ مهم خطی مثل ۴، ۲۹، ۳۶ و در نسخ چاپی (ن ۹، ۱۱) نیافته شد
۳- ن ۱۷ = هر چه ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = همچو
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، گنج سخن = مستی ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هستی
۵- ن ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ = در آمد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶، گنج سخن = برآمد
۶- ن ۱۱ = یاری ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = باری ؛ ن ۵ = باری
۷- ن ۹ = مرد او ؛ عرفات = چون من ؛ ن ۴ = مردی ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، خلاصة، ریاض، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرد
۸- ن ۳، ۵، ۱۰، ۲۹ = دوست ؛ ن ۱، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصة، عرفات، ریاض، بهار عجم = دست
۹- ن ۹ = نیش ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = زخم
۱۰- خلاصة = غمزه خوردم، از زمین مشهدم ؛ ن ۱،۴،۵ = غمزه‌اش خوردم زمین مشهدم ؛ ن ۶،۸،۹،۱۷،۳۵،۱۱ = غمزهٔ خوردم، زمین مشهدم ؛ ن ۳۶ = غمزه خوردم، در زمین مشهدم ؛ ن ۲۹ = غمزهٔ خوردم، زمین شد منهدم

مگـــذر از دارالشـــفای عشـق کـز بـهر عـلاج
هـر نـفس آیـد مسیح ایـن جـا[۱] و بـیمار آورد
موبمویم دوست[۲] شد، ترسم که استیلای عشـق
یک انـــاالحـق گـوی دیگـر بـر سـر دار آورد
ای کـه عـرفی را مسلمان خـوانـده‌ای، او را بکـاو
تـــا زکـــفرآبـــاد دل بـــتهای پـــندار آورد

(۳۱۷)

دردکـــیشان هـــمه نـاموس‌کُش کـیش هـمند
غمگسار[۳] هم و ناسور کـن[۴] ریش[۵] هـمند[۶]
صـبح تـا شـام گـدای هـم و شب تـا بـه سحر
شکـــر در یـــوزه‌گـــذار دل درویش هـــمند
زان بـــصورت نشـــناسند[۷] بـه آمـیزش هـم
کـه بـخلوت گـه مـعنی هـمه در پیش هـمند
دست ازیـن جـمع پـریشان بگـذاری[۸]، کـایشان
هـمه بیگانهٔ خـویش‌انـد ولی[۹] خـویش هـمند
کـفر و دیـن را بـبر از یـاد کـه ایـن فـتنه‌گـران
در بـــدآموزی مـــا مـــصلحت‌انـدیش هـمند

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹ = این جا ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = آن جا
۲- ن ۲۹ = عشق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دوست
۳- خلاصه = نمک مرهم ؛ ن ۳۶ (اصلاح) = غمگساران هم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمگسار هم
۴- ن ۱۰ = ناسورگر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناسور کن
۵- ن ۱۱ = نیش ؛ دیگر همه نسخ = ریش
۶- قافیهٔ این غزل یقیناً به شکل اضافت بر ردیف آورده شده است. (همند) که ردیف را تشکیل می‌دهد به معنای (یک دیگراند) استعمال شده است
۷- ن ۱۱، ۳۵ = بشناسند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نه‌شناسند
۸- ن ۱۱ = بنمایی ؛ ن ۶، ۸ = مگذاری ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگذاری ؛ ن ۱۷ = بگذاری
۹- ن ۶، ۹ = همه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی

عرفی این نکته به مجموعهٔ احباب نویس
که محبّان وفا تازه کن ریش همند

(۳۱۸)

تشنه‌ام، رطل گران خواهم گزید — آتش[۱] آتش نشان[۲] خواهم گزید
آنچه بگزینم نه‌گیرند[۳] ارز من — انتعاش ابلهان خواهم گزید
جنّت ار عرض متاع خود دهد — آنچه نستانند[۴] ازان خواهم گزید
گر بخون خوردن دهندم اختیار — خون گنج شایگان خواهم گزید
نفس گر یوسف شود[۵] در نیکویی — گرگ یوسف را بران خواهم گزید
در وجود آزار دل بگزیده‌ام — در عدم آرام جان خواهم گزید
این ندانستم که از بخت زبون — آنچه عرفی خواهد آن خواهم گزید

(۳۱۹)

ذوق در خاک طپیدن اگر از دل برود
تا ابد کشتهٔ ناز از پی قاتل برود
بوداع[۶] که مرا می‌بری ای دل، بگذار
که بمیرم من و جان از پی محمل برود
بحر عشقست و به هر گام هزاران گرداب
این نه بحریست کزو[۷] گشته بساحل برود

۱- ن ۳، ۹ = آتشم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آتش
۲- ن ۱۰، ۲۹ = آتش فشان ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آتش نشان
۳- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = نگیرن ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = بگیرند
۴- ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۲۹ = بستانم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نستانند ؛ ن ۱۰ = بستانند؛ ن ۹، ۳۶، خلاصه = نستانم
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = شود ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۱۷ و غیره = بود
۶- ن ۴، ۹، ۱۷، = یواع ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۱۱ = بوداعی
۷- ن ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کزو گشته بساحل ؛ ن ۱، ۵ = کزان گشته بساحل ؛ ن ۱۷ = کزو تخته بساحل ؛ ن ۶، ۱۰ = که کشتی سوی ساحل ؛ ن ۹ = که کشتیش بساحل

گـــر[۱] بـمیرم مـنما چـهره بـمن روز وصـال
حســـرت روی تـو حـیفست کـه از دل بـرود
آیـــد انگشت گـــزان روز جـــزا در مـــحشر
آنکـــه ابـــله بـه جـهان آیـد و عـاقل بـرود
چـــارهٔ کـــار ز تـــدبیر نـــیاید، هـــیهات
کـو رسـولی کـه بـر جـادوی بـابل بـرود[۲]
گـر بـمانم قـدمی، آن کـند ایـن[۳] جـذبهٔ شـوق
کـــه دل دوست ز دنـــبالهٔ مـــحمل بـرود[۴]
تـا بـه زانـو بـه گـل از گـریه فـروشد عـرفی
ور[۵] چـنین گـریه کـند تـا مـژه درگـل بـرود

(۳۲۰)

کـو فـنا تـا زخـمها شـمشیر بـر[۶] مـرهم نـهند
بـی‌خودی و هـوشمندی سـر بـپای هـم نـهند
عـمر فـرصت کـوته است و دست یـغمایی دراز
تـنگ چشـمان را بگـو تـا بـرگ عشـرت کـم نـهند
گـــر فشـانم[۷] دود دردی[۸] بـر دل آسـودگان
تـهمت بـیدردی صـد سـوز بـر مـاتم نـهند

۱- ن ۳۶ = گو ؛ دیگر همه نسخ = گر
۲- این بیت فقط در نسخ ۳، ۹، ۲۹، ۳۶ یافت شد
۳- ن ۹ = از ؛ ن ۲۹، ۳۶ = این
۴- این شعر فقط در نسخ ۹، ۲۹، ۳۶ یافت شد
۵- ن ۳۵ = وز ؛ ن ۱۷، ۳۶، ۹، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = در
۶- ن ۹ = در ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۷- ن ۱۱ = گو فتادم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرفشانم
۸- ن ۱۰ = دود و دردی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دود دردی ؛ ن ۹ = درد دردی ؛ ن ۱۱ = دور دروی؟

رحمتش[۱] گر فضل[۲] دارد خانه را[۳] خندان‌کند
زخمها را تا بچاک جامه‌ها مرهم نهند
اشک ریزان ترا نازیم کز لخت جگر[۴]
یک چمن گل در کنار قطرهٔ شبنم نهند
اهل دل عرفی اگر یابند فرمان طرب[۵]
قصر شادی را بنا هم در زمین غم نهند

(۳۲۱)

کنون که دیده خریدیم، باغها گم شد — شکست توبه، شراب از ایاغها گم شد
برای گمشدگان صد سراغ حاضر بود — مرا چو نام برآمد، سراغها گم شد
براه باد[۶] نشاندیم صد هزار دماغ — چو بوی دوست برآمد، دماغها گم شد
ستیزه‌ای که کند با عنایت آمیزش — که در حلاوت الماس داغها گم شد[۷]
بشاخ سنبل زلفی دلم نشیمن کرد — که زیر سایهٔ برگیش[۸] باغها گم شد
بروزگار من ای شمع آفتاب مخند — که در سیاهی روزم چراغها[۹] گم شد
رسید محمل عرفی به آستان بهشت — زعیش خانهٔ جنّت فراغها گم شد

(۳۲۲)

سرم[۱۰] ز وصل نهالی[۱۱] بلند خواهد شد — زمانه از گل و خس نخلبند خواهد شد

۱- ن ۱، ۸ = زحمتش ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۱، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رحمتش
۲- ن ۹ = گر فضل ؛ ن ۱۱ = ور فعل ؛ ن ۲۹ = گر فعل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر قفل
۳- ن ۲۹ = جامه را چندان کناد ؛ ن ۴، ۹، ۵، ۳۵، ۳۶، ۱۷ = خانه را خندان کند؛ ن ۱۱ = خانه را خندان کنند.
۴- ن ۳ = خون جگر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لخت جگر
۵- ن ۱، ۳ = طلب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرب
۶- ن ۲، ۳ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = باد
۷- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۸- ن ۱، ۵ = برگش ایاغها ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برگیش باغها
۹- ن ۴ = چراغها ؛ ن ۱، ۴، ۲۸، ۲۹، ۹، ۳۵، ۳۶ = فراغها
۱۰- ن ۱، ۵ = صدم ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرم
۱۱- ن ۱۰، ۱۱، ۱۷ = نهانی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = نهالی ؛ ن ۴، ۶، ۸ = نهال

کسی که نوحه نکردی به ماتم دل تنگ — حریص زمزمهٔ زهرخند[۱] خواهد شد
مراد بر اثر غیر گومران بشتاب — که باز طالع ما ارجمند خواهد شد
بحیرتم ز غزال رمیدهٔ مقصود — که صید این دل کوته کمند خواهد شد
گلوی غیر نماید وداع شربت کام — که ناگوارتر از زهر پند خواهد شد
لبم دهد مگسان امید را مژده[۲] — ز زهر خندهٔ ما نوشخند خواهد شد
ز عود قافیه غم[۳] نیست در میان غزل — که یار چون بپسندد[۴]، پسند خواهد شد
بیا کلیم که آن آتشی که می‌طلبی — ز طور سینهٔ[۵] عرفی بلند خواهد شد

(۳۲۳)

مجنون تو هر دم روش تازه نسازد
بد نامیت آرایش[۶] آوازه نسازد
اجزای مرادم[۷] همه جمع آمد[۸] و امّید
کش ناز[۹] تو بی‌بهره ز شیرازه نسازد
ما مست[۱۰] و تنک حوصله و همّت ساقی
در باده زند جام و به اندازه نسازد
چاکم به دل افکن که نه نیکوست که شاهی
معمور کند شهری و دروازه نسازد

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹ = زهر خند ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هرزه خند
۲- ن ۶ = وعده ؛ ن ۱، ۳، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مژده
۳- ن ۹ = ردیف و قافیه ؛ ن ۳۶ = ز غور قافیه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، = زعود قافیه
۴- ن ۷، ۹، ۲۹ = نه پسندد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = به پسندد
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ز شیشهٔ دل عرفی ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ز طور سینهٔ عرفی
۶- ن ۳۶ = آرایش و آوازه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = آرایش آوازه
۷- ن ۱۱ = مروت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرادم
۸- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آمد و امّید ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = آمده امّید
۹- ن ۱۱ = تاز ؛ دیگر همه نسخ = ناز
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۱۷، = ما مست تنک حوصله و همّت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ما مست و تنک حوصله و همّت ؛ ن ۱۱ = دریاست بیک حوصله رحمت

در بـزم دی ای دل مکـن افـغان کـه کس آنـجا
بـا نـغمهٔ بـی شـعبه[۱] و آوازه نسـازد
نـازم بـه صـفای مـه کـنعان کـه زلیـخا
گـر غـیرت حـورست کـه بـی‌غازه نسـازد
جـمّازه بـنازد[۲] کـه فـلک جـلوهٔ لیـلی
آرایش پـرمحمل و جـمّازه نسـازد[۳]
مـرهم بـه ازان داغ کـه در حـالت بـهبود
هـمسایگی داغ نـواش[۴] تـازه نسـازد
عرفی بکش این جام و بیاسا[۵] که نه عیب است
گـر تشـنه لبـی چـون تـو بـه خـمیازه نسـازد

(۳۲۴)

حـدیث عشـق جـان‌فرسا[۶] مگـویید — بـدانـید[۷] ایـن سـخن[۸]، امّـا مگـویید
مـتاع مـن[۹] نـمی‌ارزد بـتاراج — حکـایت بـا مـن از یـغما مگـویید
بـه طـور مـا نگـنجد مـنع دیـدار — ولی ایـن راز بـا مـوسی مگـویید
چـو نـاحق کشـتگان او شـمارند[۱۰] — بـحق زخـم او کـز مـا مگـویید
قـیامت را ز پـی هشـتیم و رفـتیم — دگـر افسـانهٔ فـردا مگـویید
چـه بـاشد جـان فشـانی ایـن حکـایت — بـدست و آسـتین مـا مگـویید

۱- ن ۱۰ = با نغمه و با شعبه و اندازه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با نغمهٔ بی‌شعبه و آوازه ؛ ن ۴ = با نغمه پی شعبه و آوازه
۲- ن ۱۷ = بنازد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بتازد
۳- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۶ = تواش ؛ دیگر نسخ = نواش
۵- ن ۳۵ = بیارا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = بیاسا
۶- ن ۳۵ = غم‌فرسا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جان فرسا
۷- ن ۱۷ = پورزید ؛ ن ۱۰، ۱۲، ۱۳ = بدانید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بدزدید ؛ ن ۱۱ = بدزدان
۸- ن ۲۹ = حدیث ؛ دیگر همه نسخ = سخن
۹- ن ۹ = متاع جان و دل ؛ ن ۱۷ = متاع من همی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۹، ۱۱، ۱۰، ۳۵، ۲۹ = متاع من نمی
۱۰- ن ۹، ۳۶ = شمارید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شمارند

نشـــــانی از دل عـــرفی نـــیاورد[۱] دگـــر غـم را جـهان پـیما مگـویید[۲]

(۳۲۵)

خوش آن محفل که از گـرمی شـرابـم رو بسـوزانـد
بهر جـانب کـه غـلطم، داغ مـن[۳] پـهلو بسـوزانـد
میا در باغ مـا رضـوان، کـه نـخل آرای ایـن گـلشن
بـه هـر جـانب کـه رو آرد نسیمش رو بسـوزانـد
لبـم گـر بـا تـرّنم آشـنا گـردد دریـن مسـتی
صـد آتش خـانه از یک نـعرهٔ یـاهو بسـوزانـد
ز مهر[۴] ای عـافیت زانـو نـرنجانی[۵] کـه ازگـرمی
سـر شـوریدهٔ مـن عشـق را زانـو بسـوزانـد
اگـر یک دم نـفس در دل نگـهدارم، ز هـر مـویم
جهد برقی که چـندین خـانه از هـر سـو بسـوزانـد
چنان[۶] با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مـردن
مسـلمانت بـه زمـزم شـوید و هـندو بسـوزانـد

(۳۲۶)

دلبران[۷] نـی دل بـناز[۸] و عشـوه غـافل مـی‌برند
می کشند از عـاقلان[۹] صـد رنـج تـا دل مـی‌برند
کشـــتگان غـــمزهٔ مـــعشوق در روز جـــزا
جـمله غـیرت بـر قـبول کـار قـاتل مـی‌برند

۱- ن ۳۶ = نیارد ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، و غیره = نیاورد
۲- در نسخهٔ یازدهم ردیف "بگویید" هست
۳- ن ۳۵ ، ۳۶، ۲۹، ۵ = می ؛ ن ۱، ۱۷، ۹ = من ؛ ن ۱۱ = در
۴- ن ۲۹، ۹، ۳۶ = ز مهر ای عافیت ؛ ن ۵، ۳۵ = ز مهر این عافیت ؛ ن ۱۱ = ز بهر عافیت
۵- ن ۳۶ = برنجانی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۱۱، ۳۵ = نرنجانی ؛ ن ۹ = مرنجانی
۶- ن ۹ پاورق = چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، ریاض = چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن ؛ ن ۱ = چنان یا نیک و بد عرفی تو سر کن ؛ ن ۹، ۱۱ = چنان با نیک و بد عرفی بسر بر
۷- ن ۶، ۹ = دلبران نه دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۴، ۳۵، ۲، ۳۶، ۱۱ = دلبران نی دل ؛ ن ۲۹ = دلبرانی دل
۸- ن ۳۶ = نیاز و عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = بناز و عشوه ؛ ن =۱۱ بناز و عشق
۹- ن ۱۷ = عاشعان ؛ ن ۸، ۱۱، ۳۵ = عاقلان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۶، ۲۹ = غافلان

نگسلی از کاروان کعبهٔ دل، کز شتاب[۱]
می‌گذارندت بخاک عجز[۲] و محمل می‌برند
هر کجا شمعیست، روشن می‌کنند از بهر بزم
شمع جان هر گاه روشن شد، ز محفل می‌برند
گرچه ارباب تعلّق[۳] وقف طوفانند[۴] لیک
رخت اگر کمتر بود کشتی به ساحل می‌برند
زحمت[۵] اصحاب[۶] دیرازکعبه‌جویان[۷] برترست
ره‌بسی طی می‌شود تاپی[۸] به‌باطل[۹] می‌برند
با سبک روحان کن آمیزش که چون ماندی[۱۰] براه
بار غم بر دوش دل منزل به منزل می‌برند
فتنه شو بر اهل دل عرفی که از حسن قبول
مرده را جان می‌دهند و زنده را دل می‌برند

(۳۲۷)

نرنجم گر به بالینم مسیحا دیر می‌آید
که می‌داند بر بیمار[۱۱] از جان سیر می‌آید

۱- ن ۱۱ = کعبه‌ای دل گر؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کعبهٔ دل کز شتاب
۲- ن ۲ = به حال عجز تا دل می‌برند؛ ن ۲۹ = بخاک عجز تا دل می‌برند؛ ن ۹، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بخاک عجز و محمل می‌برند؛ ن ۱۱ = بخاک عجز، محمل می‌برند
۳- ن ۱۰ = یقین خود؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = تعلق
۴- ن ۹ = خود باشند لیک؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = طوفانند لیک
۵- ن ۸ = نعمت؛ آرزو/صائب = رحمت؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زحمت
۶- ن ۱۰ = اصحاب دیر از؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۹، ۳۵، ۳۶ = حجاج دیر از؛ ن ۴ = ایزد زدیر و
۷- ن ۳۶ = جانان؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ و غیره = جویان
۸- ن ۶، خوشگو، آرزو/صائب، ۹ = تاره؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاپی؛ ن ۱۱ = پیرو
۹- ن ۱، ۵ = به منزل؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به باطل
۱۰- ن ۱، ۵، ۳۶، ۱۱ = که ماندی چون ز راه؛ ن ۹، ۳۵، ۲۹ = که چون ماندی ز راه
۱۱- ریاض = ترا بیمار از جان؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر بیمار از جان

خرد همدوش عشق آید[۱] به[۲] میدان، وه چه ظلمست این
که روباه مزوّر همعنان شیر می‌آید
شهنشاهی به[۳] ملک دلبری در ترکتاز آمد
که چتر[۴] نور حسنش مهر و مه در زیر می‌آید
نمکسائی کن ای عشق از برای زخم بیدردان
که زخم[۵] ما نمک سود از دم شمشیر می‌آید
منم آن مست عرفی کز لب شیون طراز[۶] من
ترنّم[۷] زود می‌رنجد تبسّم[۸] دیر می‌آید

(۳۲۸)

بندهٔ دل شوم که او خون فراغ می‌خورد
خدمت درد می‌کند، نعمت داغ می‌خورد
طوبی خلد عافیت می نخرم به مشت خس
زانکه تذرو این چمن طعمهٔ زاغ می‌خورد
از چمنی نمی‌برد میوهٔ برگزیده‌ای[۹]
آنکه وظیفهٔ ثمر از همه باغ می‌خورد
این چمن محبّت است الحذر ای بهشتیان
بوی گل بهشت ما مغز دماغ می‌خورد

۱- ن ۳۶، ۲۹، ۱۱، ۹، ۵، ۳۵ = آمد ؛ ن ۱۷ = آید
۲- ن ۱۷ = ز ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به
۳- ن ۱۷ = ز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = به
۴- ن ۹ = که نور طلعتش را ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که چتر نور حسنش
۵- ن ۳، ۱۰ = که ریش ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که زخم ما ؛ که زخم با
۶- خلاصة = شیون‌گزار ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شیون طراز
۷- ن خلاصة = تبسّم ؛ ن ۱، ۴، ۹، ۲۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = ترّنم ؛ ن ۵ = نرنجم؟
۸- خلاصة = ترّنم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = تبسّم
۹- ن ۱۱، ۲۹ = برگزیده را ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = برگزیده‌یی

بی‌ادب است موسیم ره[۱] مدهش به طور عشق[۲]
کولب[۳] شعله می‌گزد خون[۴] چراغ می‌خورد

می نخورد کباب هم آنکه بذوق آرزو
کاسهٔ زهر می‌کشد، سینهٔ داغ[۵] می‌خورد[۶]

عرفی تشنه را ز من مژده که گریه ایستد[۷]
آب حیات از کف[۸] خضر سراغ می‌خورد

(۳۲۹)

حرم جویان[۹] دری را می‌پرستند — فقیهان دفتری را می‌پرستند
گروهی زشت خویند اهل دنیا[۱۰] — که زیب و زیوری را می‌پرستند
مبر غیرت که عشّاق مجازی — ز خود ناخوشتری را می‌پرستند
عجب دارم ز دین اهل عصیان — که دامان‌تری را می‌پرستند
از این دعوی به شیخ[۱۱] و برهمن ماند — که هریک داوری را می‌پرستند
برافکن پرده تا معلوم گردد — که یاران دیگری را می‌پرستند
ز اهل درد شو عرفی که این جمع — گرامی گوهری را می‌پرستند

۱- ن ۱۱ = ره بدهی نه بطور ؛ ن ۱، ۹، ۵، ۴، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = ره مدهش به طور
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۱۳، ۲۹، ۳۶ = خود
۳- ن ۱۱ = کوکب ؛ دیگر همه نسخ = کولب
۴- ن ۱۰ = خون چراغ ؛ ۱، ۵، ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شمع و چراغ
۵- ن ۱۳ = سینه زاغ ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۹، = سینهٔ داغ ؛ ن ۲۹ = شیشهٔ داغ
۶- این بیت در نسخ ۲، ۸، ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۵، بر دیگر اشعار غزل اضافه نیست
۷- ن ۵، ۲۹، ۱۷ = گریه ایستد؛ ن ۸، ۳۵ = گربه‌ایستد ؛ ن ۲، ۹، ۳۶، ۱۱ = نه ایستد
۸- ن ۹ = لب ؛ ن ۱۱، ۳۵، ۳۶، ۲۹، ۵ = کف
۹- ن ۱۱ = پویان ؛ ن ۱، ۵، ۴، ۶، ۸، ۱۷، ۳۶، ۳۵، ۲۹ = جویان
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، = اهل دنیا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = اهل دانش
۱۱- ن ۴، ۳۶ = دعوی شیخ و برهمن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۱۱، ۹ = دعوی به شیخ و برهمن ؛ ن ۲۹ = دعوی شیخ و برهمن ؛ ن ۲۹ = دعوی شیخ و برهمن

(۳۳۰)

دل مـــارا بـــفسون جـــادوی بـــابل نـــبرد
هـــر کـــه از بـــهر[۱] وفـــا جـــان نـــدهد، دل نـبرد

گـر کشـی[۲] رنگ وفـا مـی‌شکند[۳] ورنـه بـحشر
دست مـــــا آب رخ دامـــــن قـــاتل نـــبرد

بـــیخودی راه نـــماید بـــه تـــو مـجنون تـرا
هـــرگز از بـانگ جـرس راه بـه مـحمل نـبرد

بـحر غـم جـمله کـنارست گـر از خـود گـذری
کشـــتی اهـــل فـــنا مـــنّت ســـاحل نـبرد

هـــر کـــه انـدیشهٔ او چشـمهٔ کـوثر نشـود[۴]
پـــی بـه شـیرینی آن شکـل و شـمایل نـبرد

دم شـــــمشیر بـــود رهگـــذر عشـــق، ولی
هـــر کـــه ایـن ره نـرود، پـی بـدر دل نـبرد

ســینه خـالی مکـن از درد کـه مـرد ره عشـق
گـــر سـبکبار[۵] شـود راه[۶] بـه مـنزل نـبرد

هـمه عـدلست و جـزا بـر مـن و فـاعل[۷] دگـری
عـــقل کـــل راه بـــاین نکـــتهٔ مشکـل نـبرد

عـــازم هـــیچ غـــم‌آباد نگـردد غـم دوست[۸]
کـــه مـــرادست در آغـــوش حـمایل نـبرد[۹]

۱- ن ۲۹ = از راه وفا ؛ ن ۱۰ = او بهر وفا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از بهر وفا

۲- ن ۱، ۱۰، ۲۹ = گر کسی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گر کشی ؛ ن ۱۱ = کی کسی (مفهوم مصرع اولی روشن نیست)

۳- ن ۱۱ = می‌طلبد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = می‌شکند

۴- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = نکند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = نه شود

۵- ن ۱۷، ۱۱ = سبکسار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = سبک بار

۶- ن ۶، ۱۰ = راه ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = بار

۷- ن ۹، عرفات = غافل ؛ ن ۱۱ = عاقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فاعل

۸- ن ۱۰ = غم عشق ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = غم دوست

۹- این شعر در چند نسخ مهم مثل ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت نشد

عـــرفی آن شـــمع در آورد[۱] بـــه مـــحفل کـــورا
خـــجلت جـــلوهٔ خـــورشید ز مـــحفل[۲] نـــبرد

(۳۳۱)

چـــون عشـــق بت ز کـــعبه بـــه دیـرم حـواله کـرد
تســـبیح شکـــرگو شـــد و نـــاقوس نـــاله کـــرد
بـــــر آســـــتان دیـــــر نـــــهادیم روی گـــــرم
هـــر ذرّه صـــد مـــعامله بـــا رنگ لاله کـــرد
آب حـــیات چـــون طـــلبد کس کـــه بـــخت مـــا
ایـــن زهـــر هـــم ز خـــون جگـــر در پـــیاله کـــرد
آن نـــــعمتی کـــــه دوزخ ازان کـــامران بـــود
در خـــوان عشـــق دست مـــنش یک نـــواله کـــرد[۳]
مـــجموعه ســـاز عشـــق[۴] الم نـــامهٔ مـــرا
نـــاخوانـــده بـــرد و خـــاتمهٔ صـــد رســـاله کـــرد
تـــیغی کـــه تـــافت روز جگـــر گـــوشهٔ خـــلیل
امـــروز عشـــق بـــر ســـر عـــرفی حـــواله کـــرد

(۳۳۲)

مـــرا دردیست کـز داروی راحت بـیش[۵] مـی‌گردد
فـــلک بـــیهوده بـــر گـــرد دکـــان خـــویش مـی‌گردد

۱- ن ۱۰ = بر افروز ؛ ن ۵، ۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = در آورد
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = به محفل ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۶ = ز محفل
۳- این شعر در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هست
۴- ن ۶ = عشق و الم نامهٔ مرا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشق الم نامهٔ مرا
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷ = پیش ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = ریش

ببین کز نشتر مژگان او بختم چه پیش آورد[۱]
که موی بستر سنجاب برمن نیش می‌گردد
بنوعی دیده‌ام از گریهٔ بسیار نازک شد
که گر بر لاله[۲] و ریحان گشایم، ریش می‌گردد
دل گم گشته‌ام گویا دگر در سینه باز آمد[۳]
که چون صفهای مورم درد و غم در پیش‌می‌گردد
فلک چندان تنک مایه است با این گرم بازاری
که یک جو عافیت گر بخشدم، درویش می‌گردد
ندانم عرفی این غم دوستی را از کجا آورد[۴]
که در[۵] دنبالهٔ غمهای بیش از پیش می‌گردد

(۳۳۳)

نخورم زخم دران کوچه که مرهم باشد
نشوم کشته در آن شهر که ماتم باشد
خجل آن کشته که چون تیغ کشد غمزهٔ دوست
احتیاجش به دم عیسی مریم باشد
گفتگوهای حکیمانه نیالاید[۶] عشق
واگذارید[۷] که این نکته مسلّم باشد
عقل را کرده‌ام از مغلطه خاموش، بلی
صرفهٔ بی‌ادب آنست که ملزم باشد

۱- ن ۹، ۳۶ = آرد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = آورد
۲- ن ۶ = سوسن و نسرین ؛ ن ۱۷ = لاله و گل می ؛ عرفات لاله نسرین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لاله و ریحان ؛ ن ۱۱ = لالهٔ ریحان؟
۳- ن ۹ = آید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آمد
۴- ن ۹ = آموخت ؛ ن ۴، ۸، ۲۹، ۳۶، ۱۱ = دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = آورد
۵- ن ۹ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از
۶- ن ۱۱، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نیالاید؛ ن ۱، ۵ = بیالاید ؛ ن ۳۵ = نپالاید
۷- ن ۱۷ = بگذارید ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱، ۹ = واگذارید

نیم جو درد[۱] به کس ندهم و این هم[۲] هنرست
ای خوش آن بخل که آرایش حاتم باشد
عرفی از گریه نیاساید و طوفان برخاست
جم و کی نیست که او را غم عالم باشد

(۳۳۴)

خم بجوش آمد[۳] بگو چون توبه اکنون نشکند
توبه‌ای کز بی‌شرابی کرده‌ام چون نشکند[۴]
در چمن هرگز نکرد[۵] آن سروقامت جلوه‌ای[۶]
کز خجالت باغبان صد نخل موزون نشکند
بر دهانش زن گر[۷] آرد نام همّت بر زبان
تشنه‌ای کو جام جم بر فرق جیحون نشکند
گرد هم جامی بعشّاق از شراب شوق[۸] دوست
بوی لیلی گر برآید رنگ مجنون نشکند
در بیان شعر عرفی وقت آن خوش کز حسد
لفظ را بر لب نپیچد شأن مضمون نشکند

(۳۳۵)

بیا که در چمن انتظار آب نماند جمال شاهد امیّد در نقاب نماند

۱- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = نیم جو درد ؛ ن ۶ = نیم جو زر ؛ ن ۹ = نیم خورد تو بکس؟(در نسخ ۱، ۵، ۳۵، ۱۱ این شعرنیست)
۲- ن ۱۷ = آن هم ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۶ = این هم
۳- ن ۱۲ = آید ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۱ = آمد
۴- ن ۲، ۵، ۱۱، خلاصه = بشکند ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ریاض = نشکند
۵- ن ۱۰ = نگشت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = کرد
۶- ن ۱۰ = جلوه‌گر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = جلوه‌یی
۷- ن ۹، ۲۹، عرفات = که ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳، ۷، ۳۵ = گر ؛ ن ۳۶ = دگر از نام همّت؟
۸- ن ۶ = ذوق دوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۹ = درد خویش ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شوق دوست

ز بسکه چشمهٔ امیّدنم بداد برون — فریب تشنه لبان نیز در سراب نماند
کدام مسأله عشق[۱] تو در میان افکند — که عقل معرفت افروز[۲] در جواب نماند
عنایت تو چنان زد صلای معموری — که در دیار محبّت دل خراب نماند
ته پیالهٔ حسن ترا مه کنعان — چنان کشید که رشحی به آفتاب نماند
هدایتی، که ز تزویر امّتان عناد — امید معرفت آموزی[۳] از کتاب نماند
ز بس ملال طراوت گداز محرومی — عروس صبر[۴] مراحالت شباب نماند
بده بدست عنایت عنان عرفی را — مبین[۵] که نیم قدم در ره صواب نماند

(۳۳۶)

هجران شب تار ما ندارد — غم عقدهٔ کار ما ندارد[۶]
ما جان به هوای گل فشانیم — گل میل کنار ما ندارد
گر عزم سفر کند خوشش باد — جان طاقت بار ما ندارد
فردوس شراب دارد امّا — پیمانه‌گسار ما ندارد
هر کس که رهین حرف وصوتست — پیغام نگار ما ندارد
ساقی می ناب دارد امّا — در خورد خمار ما ندارد
از بسکه رمیده‌ایم و ترسان — غم میل[۷] شکار ما ندارد
عرفی نه ز دوست، دشمنانست — امّا غم کار ما ندارد

(۳۳۷)

ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد — هست بیگانهٔ ما هر که الم نشناسد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق تو ؛ ن ۹، عرفات = شرح تو
۲- ن ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، خلاصه = افروز ؛ ن ۱، ۸ و غیره = آموز
۳- خلاصة = افروزی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آموزی
۴- ن ۱ = طبع ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صبر
۵- ن ۱، ۲۸ = ببین ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = مبین
۶- این غزل در زمین امیر خسرو گفته شد . مطلع امیر خسرو درج ذیل هست
گل رنگ نگار ما ندارد — بوی خوش یار ما ندارد
۷- ن ۶ = میل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوق

من و آن غمزه که چون تیغ برآرد ز نیام[۱] طایر بتکده و مرغ[۲] حرم نشناسد
دردم اینست که با اینهمه حسن آن دلخواه[۳] شیوه‌ها را همه یارست و ستم نشناسد[۴]
یارب آن کس که نهد تهمت شادی بر من تا ابد کام دلش لذّت غم نشناسد
ما شهیدان شهادتگه عشق ازلیم زخم ما مرهم و الماس ز هم نشناسد
شرم باد از صنم آن برهمنی را که اگر در حرم دیده گشاید بصنم نشناسد
دل عرفی بود آسوده ز هر بود و نبود در جهانی که وجود[۵] است عدم نشناسد

(۳۳۸)

در چمن حوروشان انجمنی ساخته‌اند
چشم بد دور بهشتی چمنی ساخته‌اند
ننشیند دل این طایفه در قصر بهشت
که به معمورهٔ دلها وطنی ساخته‌اند
چون بسنجند به فرهاد مرا یا مجنون
که ببازیچهٔ هر یک سخنی ساخته‌اند
ای برهمن بنگر معبد صوفی، دریاب[۶]
کاین طرف‌نیز بت و برهمنی ساخته‌اند
حلّه ها سوخته‌اند اهل بهشت از غیرت
تا شهیدان تو گلگون[۷] کفنی ساخته‌اند
تیر آن غمزه حلالست، ولی[۸] جمعی را
که ز دل جامه و از جان بدنی ساخته‌اند

۱- ن ۱۰، ۱۷ = نیام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = میان
۲- ن ۹ = صید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ
۳- ن ۱۷، ۳۵ = دلجو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دلخواه
۴- این بیت و بیت ششم فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۵- ن ۳، ۹ = وجود است و عدم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = وجود است عدم
۶- ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و ریا ؛ ن ۹ = ریا ؛ ن ۱۷ = دریاب ؛ گنج سخن = ز ریا ؛
۷- ن ۱، ۵ = خونین کفنی ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ = گلگون کفنی
۸- گنج سخن = بلی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ولی

حـــذر از انـــجمن عشـــوه نـــمایان کـایشان
عـــالمی ســـوخته و انـــجمنی ســـاخته‌انـد
دل خـراب[۱] غـم او بـود کـه از[۲] شـهر وجـود
آمـــد[۳] آوازه کـه جـانی و تـنی سـاخته‌انـد
لذّت شـعر تـو عـرفی بـهمه[۴] عـالم گـفت
کـه تـرا مـایل شـیرین[۵] دهـنی سـاخته‌انـد

(۳۳۹)

ز فـــتنه‌ای دل و جـــانم پـــیاله[۶] بـــردستند
کـــه نـاز و عشـوه ز تأثـیر صـحبتش مسـتند
چگـــونه مـــی بـــمیان آورم دریـــن مـجلس
که بـاده حـوصله سـوز است و جـمله بـد مسـتند
کـــدام بـــزم نـــچیدم کـه تـنگ حـوصلگان
بـبوی مـی کـه شـنیدند[۷] شـیشه نشکسـتند
مگـو[۸] بـه تـجربه[۹] جـامی بـده کـه نشـنیدم
کـه شـیشه‌ای کـه شکسـتند[۱۰] بـاز پیوستند

۱- ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹ = خراب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = شهید
۲- ن ۱۰، ۹ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = از
۳- ن ۲، ۹ = آمد آواز ؛ ن ۱، ۵، ۸، = آه آوازه ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = آمد آوازه
۴- تسلّی = همه عالم بگرفت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهمه عالم گفت
۵- ن ۱، ۲ = سخنی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دهنی
۶- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بر ؛ ن ۲، ۹، ۱۷، ۲۹ = د
۷- ن ۳، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۳۵ = شنیدند ؛ ن ۲۹ = بشنیدند ؛ ن ۲ = نشمیدند
۸- ن ۸، ۳۵ = بگو ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = مگو
۹- ن ۲۹ = مگو به تجربه جامی ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۳۶ = مگو به تجربه جامی ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = بگو به تجربه جامی
۱۰- ن ۹ = بشکستند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = که شکستند

هلاک صحبت رندان[۱] بی‌شر و شورم
که بوی می نشنیدند[۲] و تا ابد مستند
زنند[۳] طعنه به محشر بهشت جویان را
که این گروه رعایای همّت پستند
بیا به دیر مغان، آبرو مبر عرفی
که از برون[۴] و درون در بروی ما بستند

(۳۴۰)

عصمت از لعل لبت گرد هوس می‌گردد
قند[۵] مفروش که سیمرغ مگس می‌گردد
ناله‌ای می‌کشم[۶] از درد تو گاهی، لیکن
تا به لب می‌رسد از ضعف نفس می‌گردد
در بهاران همه کس همدم مرغ چمن است[۷]
دل من همنفس مرغ قفس می‌گردد
بندهٔ عشقم و آئین دیارش، کانجا
در بدر شعله بدنبالهٔ[۸] خس می‌گردد
از قبولست نه از حیله که عرفی همه شب
می‌کشد باده و همراه عسس می‌گردد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یاران ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶، ۱۶ = رندان
۲- ن ۳، ۸، ۱۶ = شنیدند ؛ ن ۲۹ = بشنیدند ؛ ن ۲ = بشمیدند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نه شنیدند
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض = زنند روز جزا طعنه ناامیدان را ؛ ن ۳، ۱۰، ۳۶ = زنند طعنه به محشر بهشت جویان را
۴- ن ۱، ۵، ۳۶ = که از درون و برون ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = که از برون و درون
۵- ن ۲۹ = فتنه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = قند
۶- آرزو = می‌کنم ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌کشم
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = اند ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۶ = اند
۸- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = به دنباله ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = ز دنباله

(۳۴۱)

از ازل[۱] حسن و محبّت بهم اندوخته‌اند
این دو شمعست که از یکدگر افروخته‌اند

عشوه و ناز و تغافل که بریزد[۲] ز بتان[۳]
شیوه‌هایی[۴] است که از همدگر آموخته‌اند

ما[۵] فرو رفته به بحر[۶] غم بی‌پایانیم[۷]
جامهٔ ما نه[۸] باندازهٔ ما دوخته‌اند

رفع لب تشنگی از شعله نکردست کسی
مگر آن جمع که در آتش دل سوخته‌اند

بندگان تو که در عشق خداوندانند[۹]
دو جهان را به تمنای تو بفروخته‌اند

عرفی آنانکه به تحقیق مسایل مستند
خون خود[۱۰] خورده و زان چهره برافروخته‌اند

(۳۴۲)

فتادگان سر[۱۱] خود را بخاک پا بخشند
بجان خرند شهادت که[۱۲] خون بها بخشند

۱- ن ۹ = از ازل حسن و محبت بهم اندوخته‌اند دو چراغ‌اند که از یک دگر افروخته‌اند
دیگر همه نسخ مثل ۲، ۴، ۵، ۳، ۶، ۸، ۱، ۲۹، ۳۵، خلاصه ، آزاد = این صفا حسن و محبت زهم اندوخته‌اند این دو شمعست که از یکدگر افروخته‌اند

۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ندارد ز ؛ ن ۹ = بریزد ز ؛ ن ۱۰ = بریزند

۳- ن ۲، ۲۹ = ز ایشان ؛ ن ۶ = پایان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ز بتان

۴- ن ۹ = شیوه‌هائی است که از هم دگر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = شیوه‌ها را همه گوئی زهم

۵- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = ما ؛ آرزو/صائب سدهٔ ۹، ۱۱ = نا ؛ آرزو/ صائب سنهٔ ۱۱۹۶ = تا

۶- ن ۲۹ = رفتهٔ بحر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ و غیره = رفته به بحر

۷- ن ۹ = بی‌سامانیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = بی‌پایانیم

۸- ن ۳۶ = ز ؛ دیگر همه نسخ = نه

۹- ن ۳۶ = خدارا دانند ؛ ن ۵ = خداوندانند

۱۰- ن ۱۰ = دل ؛ ن ۲، ۲۹ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = هم

۱۱- ن ۴ = چو سر خود به ؛ ن ۵ و دیگر نسخ = سر خود را به

۱۲- ن ۱۰ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = که

خـدا گـواست کـه گـر جـرم مـا هـمین عشـقست
گـــناه گـــبر و مســـلمان بـجرم مـا بـخشند

مـــریض عشـــق بـه زنـجیر بـند نـتوان کـرد
درآن دیـــار کـــه بـــیمار را شـــفا بـــخشند

بگـــاه عـــفو گـــناه از پـی رعـایت عـدل[۱]
جـزای خـویش دهـندت ز شـرم مـا بـخشند

نـــظر ز نـنگ بـدوزد[۲] گـدای کـوچهٔ عشـق
از آن مـــتاع کـــه در ســـایهٔ هـــما بـــخشند

چـه مـایه شکـر مـروّت کـنیم اگـر زهّـاد[۳]
خـــطای مـــا بـــه زبـــردستی قـضا بـخشند

ز ردّ عـذر[۴] چـه غـم گـر[۵] جزا بـود، تـرسم
کـــه عـذرها نـپذیرند[۶] و جـرم مـا بـخشند

بـه اهـل فـیض[۷] نشین در حـریم گـلشن عشـق
که گـر نسیم صبا خـوش کـنی، صبا[۸] بـخشند

چه خواهی ای فلک از اهل دل شکـنجه بس است
عـــطیّه هـــا کـــه پـــذیرفته‌انـد، وابـخشند

نـخست گـوهر خـویش[۹] آیـدش بـچنگ اگـر
کـــلید گـــنج گـــدایـی بـه پـادشا بـخشند

۱- ن ۱، ۵ = بذل ؛ ن ۱۱ = دل ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عدل

۲- ن ۲۹ = نه دوزد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹ = بدوزد ؛ ن ۳۵ = بدزود

۳- ن ۳۶ = فرهاد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = زهّاد

۴- ن ۲، ۳، ۶، ۲۹ = ز روز عذر ؛ ن ۱ = زرد عمر ؛ ن ۵ = زرد و عذر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = زرد عذر

۵- ن ۱۰ = چون ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گر

۶- ن ۲۹ = عذرها نه‌پذیرند ؛ ن ۵، ۹، ۱، ۳۶، ۸ = عذر ما نه‌پذیرند ؛ ن ۳۵ = عذر ما بپذیرند

۷- ن ۹ = به اهل درد ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = به اهل فیض (در نسخه ۴ و ۲۹ این شعر موجود نیست)

۸- ن ۹ = صفا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = صبا

۹- ن ۹ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶، ۲۹ و غیره = خویش

دعـــای بـــی‌اثـــری دارم و هـــزاران جـــرم
مگـــر مـــرا بـــه تـــهی‌دستی دعـا بـخشند
بـــضاعتی بکـــف آور کـــه تـــرسمت فـردا
بـــخوی فشـــانی[1] پـــیشانی حـیا بـخشند
امـــــید هست کـــــه بـــیگانگی عـــرفی را
بـــــدوستی ســـــخن‌های آشـــنا بـــخشند

(۳۴۳)

گـر در عشـق زنـی، تـاب مـلامت بـاید
دلی[2] آمـــادهٔ آشـــوب قـــیامت بـاید
در قـبول نـظر عشق هـزاران شـرط است
اوّل از عـــافیت رفـــته نـــدامت بـــاید
تـا یکی شـاهد مـعنی بکشـد بـند نـقاب
عـــمر هـا بـر در انـدیشه اقـامت بـاید
حسن سلمی نه تماشاگه هـر بُـلهوس است
چشمی از دیدن جـزوی بـه سـلامت بـاید
طاقت سایه نـداریـم چـو[3] انـدیشه کـنیم
پـنجه در پـنجهٔ خـورشید قـیامت بـاید
عرفی از زمزمه[4] ثابت نشود دعوی عشق
هـمه صـاحب نـظرانـیم مـلامت[5] بـاید

(۳۴۴)

در[6] محبّت لبِ خشک و دلِ تر مـی‌خندد
مست و مخمور درین بـزم شکـر مـی‌خندد
اهـــلِ دل خـــنده‌زنانند و نـمی‌بیند کس
لبِ ایـن جـمع بـه آیـینِ دگـر مـی‌خندد
ای کلیم آتشِ ایمن گُلِ مـقصود تـو نـیست
بـه تـمنّای مـحالِ تـو شـجر مـی‌خندد
هست[7] با سوزِ تو شوقی که شهیدِ سِتمت
بـدنش مـضطرب افـتاده و سـر مـی‌خندد

۱- ن ۱، ۵، ۹ = فشانی ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۲۷، ۳۵، ۳۶ = فشاندن
۲- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = دلی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = دل
۳- ن ۹، ۳۵ = چو ؛ ن ۳۶ = و چو ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = چه
۴- ن ۹ = مرتبه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زمزمه
۵- ن ۱، ۵ = ملامت ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = علامت
۶- ن ۱۳ = از محبّت لبِ خشک و لبِ تر ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵ = در محبّت لبِ خشک و دلِ‌تر ؛ ن ۲۲ = محتسب با لبِ خشک و لبِ تر ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ و غیره = در محبّت لبِ خشک و لبِ تر
۷- این بیت و دو بیت بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

ذوق ناکامیِ ما را ز دعا یاب که هست — گریه آلوده و بر سعیِ[۱] اثر می‌خندد
آب شمشیرِ غمت آن فرح‌انگیز می است — که شهید تو ز لب تا به جگر می‌خندد
دیده از شاهد امیّد فرو بند و ببین — که لبِ شام بصد ذوقِ سحر می‌خندد
کم مباد آب و هوای چمن ما که درو — گلِ پژمرده به از لالهٔ تر می‌خندد
دل عرفی بود آن مرغِ خزان[۲] پرورده — که به حبس قفس و بستنِ پر می‌خندد

(۳۴۵)

که دست در خم می زد که خون ما جوشید؟
که برفروخت، که در[۳] چشم ما حیا جوشید؟
هزار آبله از هر نفس فرو[۴] ریزد
چنین که از ته دل تا لبم دعا جوشید
چنان ملامت واعظ[۵] مرا پریشان کرد
که عذر معصیتم از لب قضا جوشید
براه عشق کسی گرم رو[۶] بود که اگر
قدم نهاد بالماس، جای پا جوشید
ترانه‌ای که چمن را بخون گرم گرفت؟
که ناگذشته[۷] برو، سینهٔ صبا جوشید
کرشمه‌ای که بر اصحاب درد عرفی تاخت[۸]
که خون گرم شهیدان هزار جا جوشید

۱- ن ۱، ۵، ۱۷ = سعیِ اثر ؛ ن ۸، ۳۵ = نازِ اثر
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بخون پرورده ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خزان پرورده
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = بر ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در
۴- ن ۱، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = فرو ؛ ن ۵، ۳۶ = برون
۵- ن ۱۰، ۱۱، ۳۶ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = واعظ
۶- ن ۹ = بود گرم رو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گرم رو بود
۷- ن ۳۵ = ناگذشته ؛ ن ۱، ۸ = ناگذشت ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = تاگذشت
۸- ن ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = درد می‌تازد ؛ ن ۸ = درد عرفی باخت ؛ ن ۱، ۳۵ = درد عرفی تاخت ؛ ن ۵، ۱۷ = درد عرفی ماخت ؟

(۳۴۶)

کرشمه دست در آغوش نوشخند تو باد — غبار فتنه سراسیمهٔ سمند تو باد
دمی که آتش حُسن تو شعله خیز شود[۱] — هزار مردمک دیده‌ام سپند تو باد
سری که حلقهٔ فتراک دوست[۲] می‌افتد — مروتست که گویند در کمند تو باد
بمدعی چه دعاهای بد نه‌کردم لیک — دلم نداد که گویم اسیر بند تو باد
دلی که کام بجوید، دلی که جان بدهد[۳] — ز خوش معاملگان وفا[۴] پسند تو باد[۵]
مباج عید و صالم بهشتیان گویند — که نوش خندهٔ ما مست زهر خند تو باد
خموشی که بود چشمه زای حیرانی — به بخت خویش دلا نوحهٔ بلند تو باد

(۳۴۷)

دوش در دیر مغان بودیم و کس با ما نبود
گفتگوها رفت و تشویش نفس با ما نبود
رو نکردیم از حرم یک بار در آتشکده
کز حریمش دامن خاشاک و خس با ما نبود
صد قدم رفتیم دور از کوی او وز بس حجاب[۶]
اضطراب یک نگاه باز پس با ما نبود
نعمت فردوس بر ما[۷] ریختند امّا نشد
کام لذّت یاب، چون ذوق مگس با ما نبود
طایر قدسیم[۸] و ننشینیم[۹] از شاخی بشاخ
کز هوای دل[۱۰] دو صد دام و فقس با ما نبود

۱- ن ۱ = بود ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = شود
۲- ن ۹ = اسب عشق افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دوست می‌افتد
۳- ن ۱۷ = ندهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بدهد
۴- ن ۱، ۵ = جفا ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = وفا
۵- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد
۶- ن ۳۵ = بس در حجاب ؛ ن ۲۹ = وز بس حجاب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = در بس حجاب
۷- ن ۳۶ = باما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = برما
۸- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = خلدیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = قدسیم
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = ننشستیم ؛ ن ۸ = بنشستیم ؛ ن ۲۹ = ننشینیم
۱۰- ن ۹ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ئل

عـادت دل مـا نـمی‌دانـیم کـان[۱] نـاآشنا[۲]
تا به ما بستند عـهدش، یک نـفس بـا مـا نـبود

(۳۴۸)

روی گـرمی کـو کـه داغـم بـاز بـوی خـون دهـد
مـرهمی بگـذارد وخـونابه‌ای بـیرون دهـد
سـودهٔ المـاس راغـم[۳] داده آمـیزش بـزهر
مست لذّت بـیدلی کـورا[۴] ازیـن مـعجون دهـد
گـر زمـام از پـنجهٔ نـاز آورد لیـلی بـرون
نـاقه را سـر در حـریم سـینهٔ مـجنون دهـد
مست نـازی[۵] کـو کـه در بـزم مـحبّت از دلم
شـربت حـیوان ستاند، سـاغر پـر خـون دهـد[۶]
چـون لب فـرهاد بـوسه جـلوه گـاه دوست را
نـیم بـوسی بسکـه در جـولانگه گـلگون[۷] دهـد
مـن نـخواهـم مـرد، او بـیهوده زحـمت مـی‌کشد
لذّتی کین زخـم دارد صـید او جـان چـون دهـد[۸]
وه چـه بـزم دلگشـایست ایـن کـه اهـل درد را
نـالهٔ مـاتم نشـان از نـغمهٔ قـانون دهـد

۱- ن ۹، ۳۶ = کاین ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = کان
۲- ن ۸، ۳۵ = دیر آشنا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = ناآشنا
۳- ن ۹، ۲۹ = داغم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = راغم
۴- ن ۲، ۹، ۱۷، ۳۶ = بیدلی کورا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیدلی راکو
۵- ن ۱، ۵ = مست ناز او ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = مست نازی کو
۶- فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱۰، ۱۷ = مجنون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = گلگون
۸- ن اشعار از ششم تا دهم در نسخهٔ هفدهم نیافته شد

چون کنم ترک جگر خوردن که عشق این لقمه[۱] را
چاشنی از زهر[۲] بخشد پرورش در خون دهد
ای طبیب این جا دگرگونست قانون علاج
شربتی فرما که ما را درد روز افزون دهد
این تفاوت هست در مشرب نه در تأثیر عشق
ور نه یک می نشأه نتواند که دیگرگون دهد[۳]
کی شود عرفی دلم از گریه خالی، ور[۴] شود
هر مژه صد چشمه و هر چشمه صد جیحون دهد

(۳۴۹)

عرض کردیم به زاهد که ریا نفروشد
کفر اندوده[۵] به اسلام بما نفروشد
گو بنه بر سر دل منّت و بسیار بنه
آنکه بیماری دل را به شفا نفروشد
عاشق آن است که گر جان دهد از ناکامی
گرمی سینه بتأثیر[۶] دعا نفروشد
حُسن آن جلوه‌فروش است که با این همه ناز[۷]
ذوق یک شیوه بصد شرم و حیا[۸] نفروشد

۱- ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = لقمه ؛ ن ۱، ۹، ۳۶ = نغمه
۲- ن ۱ = زخم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زهر
۳- در نسخهٔ ۳۶ این بیت بطور زیر هست:
این تفاوتها ز مشرب دان نه از تاثیر عشق　　زانکه یک می‌نشأه نتواند که دیگر گون دهد
۴- ن ۹، ۲۹ = ور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ وغیره = گر
۵- ن ۳۵ = اندوه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = اندوده
۶- ن ۱۷ = به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = این مایهٔ ناز ؛ ن ۲، ۲۹ = بااین همه ناز
۸- ن ۲۹ = بصد کرم و حیا ؛ ن ۵، ۳۵ = شرم و حیا

بوی پیراهن یوسف اگر این است، رواست
که بصد جان کرشمه[۱] بصبا نفروشد
گر فروشنده بهای مه کنعان داند
بمتاع دو جهانش بخدا نفروشد
مرد سودای محبت بود آنکس عرفی
که دهد عیش ابد مفت و بلا نفروشد

(۳۵۰)

دارم ز زخم غمزهٔ او لذّتی که بود — امّا نمانده[۲] جان مرا طاقتی که بود
اکنون که میتوان طلب نیم عشوه کرد — دردم ببین که نیست مرا جرأتی که بود
شیرین اگر زدیدهٔ فرهاد گم شود — باور مکن که کم شود آن رغبتی که بود[۳]
نگرفت[۴] جان بیاری هجران زمن اجل — یعنی که هست با غمش آن الفتی که بود
یک مو ز عشق گر شده کم اعتراض کن — زان رو که مانده حُسن به آن حالتی که بود
حرمان ز حد گذشت ولی چهرهٔ نیاز — دارد[۵] به آستان حرم نسبتی[۶] که بود
از دیدنت نمردم و نا دیدنت نکشت[۷] — دردا[۸] که دارم از تو همان خجلتی که بود
بی‌بهره کشتگان تو من‌بعد از آنکه برد — کام شهید ناز تو هر لذّتی که بود
عرفی به سجدهٔ صنم افزود رغبتم[۹] — یعنی زیاده گشت مرا طاعتی که بود

(۳۵۱)

آنچنان زآتش بیداد مرا می‌سوزد — که ستم می‌گزد انگشت و بلا می‌سوزد

۱- ن ۱۷ = جان گرانمایه ؛ ن ۳۵ = جان کرشمه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = جان و کرشمه
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = نماند ؛ ن ۲، ۹، ۳۵، ۳۶ = نمانده
۳- این شعر و دو شعر بعدی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هستند
۴- ن ۸، ۱۷ = بگرفت ؛ ن ۱، ۵ = نگرفت
۵- ن ۴، ۲۹ = دارم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دارد
۶- ن ۱ = نسبتی ؛ ن ۱۷، ۲۹ = منّتی ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نیّتی
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ریاض = بکشت ؛ ن ۸، ۳۵، ۳۶ = نکشت ؛ ن ۲۹ = بکشت؟
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = افغان ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۹، ریاض، ۳۶ = دردا
۹- ن ۹ = عزّتم ؛ ن ۱، ۵ = رغبتی ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رغبتم

آنـــچنان آتش رنـــجوری بـیمار سـتم[۱] شـعله‌زن گشت کـه امّـید شـفا مـی‌سوزد
نـاامیدی ز تـو رو[۲] کـرد بـمحراب[۳] نیاز کـــه ز تأثـــیر دم گـــرم دعـا مـی‌سوزد
دل گـرمیست مـرا ز آتش عشـقت کـه اگـر آه سـردی بکشـم، هـر دو سـرا مـی‌سوزد
اثـر شـعلهٔ نـاکـامی دل بـین، کـه هـمای گـر بـرو سـایه کـند، بـال هـما مـی‌سوزد
کـی دمـاغ تـو مـعطر کـند از بـوی صـفا بـزم زاهـد کـه درو عـود ریـا مـی‌سوزد
رو به هر سو که کنم جلوه کند شـاهد حُسـن آن کـلیمی‌است کـه از شـوق لقـا مـی‌سوزد
آتش شـــوق مـحیط دل مـن گشـته، ولی هر سر مـو شـده داغـی و جـدا[۴] مـی‌سوزد
تـا بـروی تـو شـود گـرم نگـاهش عـرفی مـــی‌گدازد ز خـجالت، ز حـیا مـی‌سوزد

(۳۵۲)

طـــریق دلبـــری تـــو مگـــر پـــری دانـــد
کـــه آدمـــی نـــه بـدین شـیوه دلبـری دانـد
کسـی کـه هـر بـن مـژگان بـصد کـرشمه سپرد
ســزد کـه هـر سـر مـوییش نشـتری[۵] دانـد
طـمع ز جـان[۶] بـبرد تـا[۷] بـدل غـمش نَـنهد
کســـی کـــه عـادت آن تـرک لشکـری دانـد
ادب ز چشـــمهٔ لب‌تشـــنگی دهـــد آبـــم
کـــدام خـضر بـدین چشـمه[۸] رهـبری دانـد

۱- ن زآتش رنجوری بیمار ستم ؛ ن ۹، ۳۶ = آتش رنجوری بیمار ستم ؛ ن ۳۵ = زآتش بیماری نومیدستم ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹ = آتش بیماری رنجور ستم؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = آتش نومیدی بیمار ستم
۲- ن ۹ = نا امیدی ز توام کرد ؛ ن ۲۹ = نا امیدی تو رو کرد ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = نا امیدی ز تو رو کرد
۳- ن ۹ = بمحراب نماز ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = بمحراب نیاز ؛ ن ۳۵ = به امید نیاز
۴- ن ۱۷ = صبا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جدا
۵- ن ۲، ۲۹ = نشتری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلبری
۶- ن ۲ = طمع ز جان ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = زجان طمع
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = ببرد یا ؛ ن ۲۹ = ببرد تا ؛ ن ۲ = نبرد یا ؛ ن ۱۰ = برد یا
۸- ن ۲، ۲۹ = درین ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بدین

حـــذر ازانکـــه بـــد و نـــیک آهـوان حـرم
ز فـــربهی[۱] نگـــرد بـــاز[۲] لاغـــری دانـد
کسی که اینهمه حُسنش دهند بی[۳] آن نیست
کـــرشمه‌ای ز حســـاب ســـتمگری دانـــد
کســی کـه هـر سـر مـو را دهـد طـبیعت دل
درو گـــــریز کـــه او کـــیمیاگـــری دانـــد
اگـــر بـه هـیچ نـهد[۴] گـهرش جـدل نکـند
گـــهر فـــروش گـــر انـصاف جـوهری دانـد
ز پـــا درافـتد[۵] و بـرخـاستن[۶] مـحال بـود
کســـی کـــه رهـــروی عشـق سـرسری دانـد
بـــزر چگـــونه تـــوان لعـــل آفـتاب خـرید
گـــرفتم آنکـــه کســـی کـــیمیاگـــری دانـد
ازان[۷] تـــتبع حـافظ رواست[۸] بـر[۹] عـرفی
کـــــه دل بکـــاود و درد ســـخنوری دانـــد

(۳۵۳)

بـــرهمن کـــی ره اســـلام از بـیم سـتم گـیرد
بـهل تـا سوی دیـر آیـد، اجـازت از صـنم گـیرد

۱- ن ۱ = بفربهی ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز فربهی
۲- ن ۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶، آتشکده = یاز
۳- ن ۱، ۱۷ = پی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بی
۴- ن ۱، ۵ = وگر به هیچ عمل گوهرش ؛ ن ۹ = اگر به هیچ دهد جوهرش ؛ ن ۳، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اگر به هیچ نهد گوهرش ؛ ن ۱۷ = اگر نهد یکی گوهرش
۵- ن ۱، ۵ = درآید ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۶ = درافتد
۶- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = برخاستن ؛ ن ۵ = برخواستن
۷- ن ۹، ۳۶ = بران ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = ازان
۸- ن ۹ = زداست ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رواست
۹- ن ۹، ۳۶ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۲۷، ۳۵ = بر

طـواف کـعبه[۱] کـردم بـا دل پـر آتش و تـرسم
کـه نـاگـه شـعله‌ای[۲] در بـال مـرغان حـرم گـیرد

اگـر مـحروم[۳] گـردد دل ز شـوق[۴] آتش دوزخ
زصـد دریـای آتش لذّت[۵] یک شـعله کـم گـیرد

ز آه سـرد زاهـد تـیره گشت[۶] آیـینهٔ ایـمان
دلا، عکسـی بـیفکن تـا فـروغ[۷] جـام جـم گـیرد

دل افـتاده را چـون دست گـیرد غـم کـه مـی‌یابد
بـعهد شـادی وصـلت دلی تـا دست غـم گـیرد

دلم[۸] دایـم بـجولانگاه شـاه حُسـن ازان مـاند[۹]
کـه چـون آیـد سـپاه نـاز،راه پـرستم گـیرد[۱۰]

بکـن حـفظ بـهشت ای بـاغبان مـنما بـمن کـوثر
مـباد از یـاد آن لب شـعلهٔ آهـم عـلم گـیرد

خیال چشم او چـون بـا خـود از عـالم بـرد عـرفی
هـزاران فـتنه و آشـوب در شـهر عـدم گـیرد

۱- ن ۹ = طواف کعبه کردم با دل پر آتش و ترسم ؛ ن ۲، ۲۹ = دل پُر آتشم دارد طواف کعبه و سوزم ؛ ن ۴، ۱۷ = طواف کعبه‌ای دارد دل پُر آتش و سوزم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طواف کعبه دارد دل برآتش سوزم و سازم ؛ عرفات = طواف کعبه‌ای دارد دل پُر آتش و ترسم ؛ ۳۶ = طواف کعبه‌ای دارد دل بر آتش و سوزم

۲- عرفات (حاشیه) = شعله در بال و پر مرغ حرم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شعله‌ای در بال مرغان حرم

۳- ن ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = آزاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹ = محروم

۴- ن ۱، ۵، ۲۹ = زشوق ؛ ن ۹، ۱۷ = زذوق ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = زسوز

۵- ن ۴، ۳۶ = آفت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = لذّت

۶- ن ۳۵ = گشت تیره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = تیره گشت ؛ ن ۲ = تیره شد

۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = طریق ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = فروغ

۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = دلم ؛ ن ۳۵ = دلا

۹- ن ۱۷ = ازو مانده ؛ ن ۸، ۳۵ = ازان مانده ؛ ن ۱، ۵ = ازان ماند

۱۰- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

(۳۵۴)

آنم که تلخیم ز غم افزون نوشته‌اند — راز دلم به سینهٔ مجنون نوشته‌اند[۱]
چون کم شود جنون که مسیحادمان حُسن — حرز کرشمه بر لب افسون نوشته‌اند
ای دیده اشک گرم میفشان بروی خاک — تفسیر گریه را در مکنون نوشته‌اند
طرح خرابی دو جهان میکند ازان — بازیچه‌های[۲] ناز تو بیرون نوشته‌اند
بر لوح راز نام شهید[۳] خیال تو — لذّت‌شناس زخم شبیخون نوشته‌اند
آنم که ذوق دردشناسان غم مرا[۴] — سر جوش لذّت[۵] غم مجنون نوشته‌اند
عرفی علاج[۶] تلخ دهانان هوشمند — بر نوش خندهٔ لب میگون نوشته‌اند

(۳۵۵)

نگرفتم[۷] از تو جامی سرم این خمار دارد — به ره تو دیر مردم، دلم این غبار دارد
ببهانهٔ ترّحم نکُشی[۸] مرا و گر نه — سرخون گرفتهٔ من به بدن چه کار دارد
دل تنگ[۹] عیش ما راکه شمارد از صبوران — که هزار زخم دندان جگرش فگار دارد
سخنم ازان نباشد بر اهل عیش[۱۰] روشن — که چو باد کوچهٔ غم نفسم غبار دارد
ز متاع شیوه حُسنت بود آن گران[۱۱] تحمّل — که ز عشوه چشم بندد، ز کرشمه عار دارد

۱- آقای غلام‌حسین جواهری در نسخهٔ کلیّات عرفی مرتبهٔ خود نوشته‌است(بر صفحهٔ ۳۲۷):
«این غزل بنظر می‌رسد که الحاقی باشد چون در سایر نسخ نیست. بعلاوه مضمون جالبی نظیر سایر آثار عرفی ندارد». مرتّب اثر حاضر از آقای جواهری متفّق نیست زیراکه این غزل در لیست نسخ کلیّات و دواین عرفی یافته شد. تراکیب و استعارات مخصوص به عرفی درین غزل هم یافته می‌شود.
۲- ن ۲ = تاریخ‌های ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بازیچه‌های
۳- ن ۱، ۵ = نتم شهیدان خال تو ؛ ن ۱۷ = نام شهیدان خیال تو ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نام شهید خیال تو
۴- ن ۲۹ = درد شناسان عشق را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = درد شناسان غم مرا
۵- ن ۲، ۹، ۲۹ = نعمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لذّت
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = صلاح ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = علاج
۷- ن ۹ = بگرفتم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگرفتم
۸- ن ۸ = بکشی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نکشی ؛ ن ۲۹ = مکشی
۹- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دل تنگ عیش مارا ؛ ن ۹ = دل خون گرفتهٔ من ؛ ن ۲، ۲۹ = دل خون چکان مارا
۱۰- ن ۲، ۴، ۲۹، ۳۶ = عیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = عشق
۱۱- ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گران ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کزان

بعدم چگونه زینسان نرویم مست و غلطان — که ز پا فتادگان را سر رشته‌دار دارد[۱]
ز شهید غمزهٔ او دهد این نشانه[۲] عرفی — که هزار شمع حسرت بسر مزار دارد

(۳۵۶)

مرا چو در شب هجر اضطراب بگذارد — قرار در دل و در دیده خواب بگذارد
برای شربت بیمار عشق او رضوان — گل بهشت بعزم گلاب بگذارد
عطای او به گنه جلوه‌ای[۳] کند فردا — که رستگار[۴] ز ننگ ثواب بگذارد
دمی که شمع من آید ز انجمن بیرون — ز نور شعلهٔ حُسن[۵] آفتاب بگذارد
کجاست خلوت وصلی و صحبت گرمی — که در میانه ز غیرت حجاب بگذارد[۶]
بشمع روی تو نزدیکی هوس دارم — که از ملامت دوری نقاب بگذارد
ز اضطراب هلاکی[۷] نظاره کن عرفی — که حیرت رخ یار اضطراب بگذارد

(۳۵۷)

مقیم کعبه که عیب شرابخانه کند
به این بهانه حدیث می مغانه[۸] کند
دلم چگونه نازد بصیدگاه کسی
که شوق ناوک او کار تازیانه کند
شکوه عشق نگه کن که موی مجنون را
فلک به شعشعهٔ آفتاب شانه کند

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۹ = فسانه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشانه ؛ ریاض = نشان
۳- ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶(اصل) = جلوهٔ کند ؛ ن ۳۶(حاشیه) = جلوه می‌کند ؛ ن ۲، ۴، ۱۷ = جلوه گر کند
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = که بیگناه ز رشک صواب بگذارد ؛ ن ۱۷، ۳۵ = که بیگناه ز رشک ثواب بگذارد ؛ ن ۹ = که بیگناه ز ننگ ثواب بگذارد ؛ ۴، ۱۱، ۳۶ = که رستگار ز ننگ ثواب بگذارد ؛ ن ۲۹ = که بیگناه ز ننگ صواب بگذارد
۵- ن ۹ = او ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسن
۶- فقط در نسخ ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱۰ = هلاک نظارهٔ عرفی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هلاکی نظاره کن عرفی
۸- ن ۱، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = می و مغانه ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶، ریاض = می‌مغانه

کسی که خاک درت را کشد چو سرمه بچشم[۱]
ببین ! چه بی ادبیها به آستانه کند
ستم فروش در آ، وز زمانه باک مدار
که خوش‌معاملگی بیشتر زمانه کند
جحیم با همه اسباب[۲] سوختن عرفی
ز برق عشق تو در یوزهٔ زبانه کند

(۳۵۸)

نسیم صبح[۳] چو برگ سمن فرو ریزد
جگر ز نالهٔ مرغ چمن فرو ریزد
فلک نظر به که دارد که پیش غمزهٔ او
هزار ناوک جادوفکن فرو ریزد
اجل به صید گه ناز او شود پامال
ز بسکه بر سر هم جان و تن[۴] فرو ریزد
اگر شکسته دلم آستین بر افشاند
جهان جهان غمش از هر شکن فرو ریزد
شکافت[۵] گریه دلم را، رها کن ای حسرت[۶]
که خوشه خوشه ز مژگان من فرو ریزد
اگر بحدّ تقاضای حُسن جلوه کند
ز آستین صنم برهمن فرو ریزد[۷]

۱- ن ۳۶ = سرمهٔ چشم ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = سرمه بچشم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سامان ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = اسباب
۳- ن ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = صبح
۴- ن ۱۷ = سر هر جان و تن ؛ ن ۱۰ = سر هم جان ز تن ؛ ن ۱،۲،۴،۵،۸،۹،۱۱،۲۹،۳۵،۳۶ = سر هم جان و تن
۵- ن ۴، ۳۶ = شگاف ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = شگافت
۶- ن ۱ = ای‌حسرت ؛ ن ۱۱ = از غیرت ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای‌حیرت
۷- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این شعر بر دیگر اشعار غزل اضافه است

نـــهفته بـــر لب شـــیرین اگـــر زنـــی انگشت
فســـــانه‌های غـــم کـــوهکن فـــرو ریـــزد
که لاف حوصله زد، گو بـمان دمـی[۱] کـه لبـم[۲]
حـــدیث عـــرفی خـــونین کـفن فـرو ریـزد

(۳۵۹)

دوش ذکـر شـیخ و شـاب از پـردهٔ عشـاق بـود
دیده‌شان بر ساقی و دل شان به می مشتاق بود[۳]
مـن نـدانـم فـقه یـا شـعر است، دانـم کین کـتاب
گر نـه پـیش مـیفروشان در[۴] گـرو، در طـاق بـود
نـعمت شـاه و گـدا را رنگ نشـناسم کـه مـن
لخت دل خـــوردم مـــدام و طـالعم رزّاق بـود
عـابد از حُسـن تـوجه چـون نـباشد بـهره‌مند
کش دم طـاعت نـظر بـر حـور سیمین‌ساق بـود
هجر[۵] بر معشوق بود آفت نـه بـر مـا، زانکـه مـا
بـر یکـی مشـتاق و او بـر عـالمی مشـتاق بـود
در جگـر خـوردن ز طـالع نـیستم مـمنون[۶] بـلی
انـــتخاب از طـالع امّـا فـیض حـق رزّاق بـود
چـون بـمستی کشـف شـد دانسـتنیها بـر دلم
در[۷] شـراب نـاب شسـتم هـر چـه در اوراق بـود

۱- ن ۹ = گو بمان دمی ؛ ن ۲، ۴، ۳۶ = گو بیا دمی
۲- ن ۵ = بهم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لبم
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در
۵- ن ۳۵ = هجر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سحر
۶- ن ۸ = ممنون ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مجنون
۷- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۵، ۸ = وز

(۳۶۰)

زندگی بخشم فسون لعل خندان تو شد ور نه آن جانی که با من بود قربان تو شد[۱]
کشتهٔ سرو خرامان توام، منت منه نخل تابوتم اگر سرو خرامان تو شد
شمع بالین من بیمار بی‌تقریب مرد امشب ای مه ظاهراً خوابم[۲] بقربان تو شد
تا سحرگاه جزا بر هم نخواهد آمدن چشم گریانی که شام مرگ حیران تو شد
پیش ازین عرفی چنین رسوا نبودم در غمش باعث رسوایی[۳] من چشم گریان تو شد

(۳۶۱)

لبش هرگز بدشنام من ناکام نگشاید
ز دل صد چشمه خون از[۴] بهر یک دشنام نگشاید
مه من بر لب بام است و من با غیر در حرفم
که مشغولش کنم، باشد نظر بر بام نگشاید
چنان زنّار مهر نامسلمان زاده‌ای بستم
که چشمم تا ابد بر چهرهٔ اسلام نگشاید
بشمشیر تغافل بسملم کن، چیست این گرمی
کسی از بهر صید نیم بسمل دام نگشاید
گهی[۵] چشمت بمن غافل نیفتد کین دل بدخو
به روی خود در صد آرزوی خام نگشاید
بکشتن نیستی لایق، رها کن دامنش عرفی
چه عجز است این، برو، کاین عقده را ابرام[۶] نگشاید

۱- این غزلیّات در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱۷ = جانم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خوابم ؛ ن ۳۵ = خواهم
۳- ن ۱، ۵، ۸ = گریانی ؛ ن ۱۷، ۳۵ = رسوائی
۴- ن ۳۵ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از
۵- ن ۸،۱۷ = گهی غافل بمن چشمت نیفتد کین دل بدخو؛ ن ۱،۵ = گهی چشمت بمن غافل نیفتد کین دل بدخو
۶- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ابرام ؛ ن ۱، ۵ = آرام

(۳۶۲)

دلم گـــاه از جـدایـی گـه ز داغ رشک خـون بـاشد
دلی[۱] کین حال دارد، یک نفس آسوده چـون بـاشد[۲]
شـراب آلوده از مـجلس گـلی بـیرون فـرست امشب
کـــه بـیرون مـاندگان را مـرهم داغ درون[۳] بـاشد
به غیر افزون بود لطف وی از من،[۴] رسم عشقست این
کـه درمـان کـم دهـند آنـرا[۵] کـه درد دل فـزون بـاشد
مـــرنج از نـاز و اسـتغنای او، شـرمی بـدار ای دل
کسی را کان چنان حُسنی بود خواهـی کـه چـون بـاشد
دو روزی در فـریبش داشـتی وز[۶] سـادگی عـرفی
هـمان لطـفی کـه بـود اوّل تـرا خـواهـی کـنون بـاشد

(۳۶۳)

گـر نـه مـجنون رخت از کـوی هـوس بـیرون کشـد
نـاقه کـی مـیخواست لیـلی را سـوی مـجنون کشـد
تـــا بـــه رغـمم بـر نگـردد مـی‌شوم پـنهان ازو
جذب شوقم[۷] چون ز دست[۸] دشمنش بیرون کشد
بـلهوس را نـیست بـاکـی[۹] از جـدایـی، روزگـار
انـــتقام وصـــل یـار از وی نـدانـم چـون کشـد

۱- ن ۳۵ = دلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دلی
۲- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۳- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درون ؛ ن ۱، ۵ = جنون
۴- ن ۱، ۵ = از من عشقت این ترسم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = از من رسم عشقست این
۵- ن ۱۷، ۳۵ = آنرا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اورا
۶- ن ۸، ۳۵ = وز ؛ ن ۱، ۵ = در (در نسخ ۱، ۱۷ این مصرع ناتمام است)
۷- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جذب شوقم ؛ ن ۱، ۵ = جذب شوقش
۸- ن ۱۷، ۳۵ = بزم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دست
۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = چون باک ؛ ن ۱، ۵ = باکی

دشمن از حد می‌برد شادی و می‌ترسم که دوست
نامهٔ قتل مرا خط بر سر مضمون کشد
من ضمان رنجهای عالمم، زانرو فلک
درد عالم را رقم تنها برین[۱] محزون کشد
می‌کند از پاکدامنی[۲] چو عرفی احتراز
آنکه بیباکانه با هر کس می گلگون کشد

(۳۶۴)

خون شد[۳] دل شکفته، به آن کو نمی‌رود — من می‌روم به این شغف[۴] واو نمی‌رود[۵]
مجنون چه جور دید ز لیلی که هر طرف — از شوق چشم او پی آهو نمی‌رود
آنرا که ذوق بردن دل نیست جان[۶] من — با این فریب و عشوه بهر سو نمی‌رود
افشرده پای شوق دلم سعی کم کنید — تابوت من بزودی ازین کو نمی‌رود
بیهوده عرفی اینهمه بی[۷] او گریستی — از دل بگریه حسرت آن رو نمی‌رود

(۳۶۵)

خوش آن کز توسنی[۸] آن گل بخون کردن فرود آید
بهر کس تیغی افرازد، بقتل من فرود آید[۹]

۱- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = برین ؛ ن ۱، ۵ = همین
۲- ن ۳۵ = پاک دانائی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دامانی
۳- ن ۱، ۵ = خون شد دل شگفته ؛ ن ۱۷، ۳۵ = چون شد که دل شگفته
۴- ن ۸، ۱۷ = شغف و او ؛ ن ۱، ۵ = شفقت او ؛ ن ۳۵ = شعف واو
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = جان من ؛ ن ۳۵ = جای من
۷- ن ۱۷ = با او ؛ ن ۱ = او بی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بی او
۸- ن ۱، ۵ = کز توسنی آن گل بخون کردن ؛ ن ۳۵ = کز توسن آن گل بخو کردن
۹- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد

شهنشاه جهان عشقم و هر جا که بنشینم
سپاه[۱] درد و انده هم به پیرامن فرود آید
خوش آن کاید برم گل در گریبان کرده از گلشن
میانش چون گشایم گل ز پیرامن[۲] فرود آید
منم پیغمبر اهل محبّت زین سبب دایم
ز معراج بلا جبریل غم بر من فرود آید
بهر دل حُسن او پرتو نیندازد، دلی[۳] باید
که بر وی[۴] نور برق وادی ایمن فرود آید
بلای هجر او تا چند آید بر سر عرفی
بلای این چنین یارب که بر دشمن فرود آید

(۳۶۶)

بجز مهر تو از گلزار جان من نمی‌روید
بغیر از شعلهٔ آتش ازین گلشن نمیروید
ز غیرت چون گشایم چشم‌گاه جلوهٔ حُسنت
که از خال سیه جز دیدهٔ روشن نمی‌روید
نمی‌تازد به آهنگ شکاری هیچگه بیرون
که صیدی[۵] از ره آن[۶] ترک صیدافکن نمی‌روید
ز شوقت روید از دل شعله، آری از گلستانی
که آتش آب او باشد، گل و سوسن نمی‌روید

۱- ن ۳۵ = سپاه درد ؛ ن ۵ = پیاده درد
۲- ن ۳۵ = پیراهن ؛ ن ۵ = پیرامن
۳- ن ۱، ۵ = ولی ؛ ن ۳۵ = دلی
۴- ن ۱؛ ۵ = بروی ؛ ن ۸، ۳۵ = دروی
۵- ن ۱، ۵ = ترکی ؛ ن ۸، ۳۵ = صیدی
۶- ن ۳۵ = روان ترک ؛ ن ۵ = ره آن ترک

بروی شمع[۱] من بین ای که جویی آتش موسی
مدام این گل زنخل وادی ایمن نمی‌روید
مجو از تربت ما سبزهٔ نو رسته، گوشی کن
که از خاک شهیدان تو جز شیون نمی‌روید
فغان کز جور تیغ او نمی‌گردد تنی[۲] بی سر
که باز از شوق این گلشن سری از تن نمی‌روید
عجب آب و هوایی دارد این دیر کهن عرفی
که تخم مهر می‌کاریم[۳] و جز دشمن نمی‌روید

(۳۶۷)

مرغی[۴] از بام تو آهنگ پریدن دارد — که به هر گوشه کمانی به‌کشیدن دارد
آنچنان پرده گشایی که کسی، پنداری — جلوهٔ حُسن ترا طاقت دیدن دارد
شادم از سنگ دلیهای بتم[۵] کز سر ناز — درد دلهای مرا تاب شنیدن دارد
برو ای همنفس، آسوده شو، این‌ماتم‌چیست — کی هلاکی[۶] چو منی جامه دریدن دارد؟
با چنین درد گران عمر ابد می‌طلبد — بسکه دل در غم او ذوق تپیدن دارد
رفتم از ره بفریب تو، ندانستم حیف — کز پی این کلفت و انگشت گزیدن دارد؟
بندهٔ حوصلهٔ عرفیم و صبر دلش — که می درد ترا تاب کشیدن دارد

(۳۶۸)

چون من به غمت زار نشستن که تواند؟ — با درد ابد یار نشستن که تواند؟
اکنون که چمن غیرت گلزار بهشت است — در سایهٔ دیوار نشستن که تواند؟

۱- ن ۸، ۳۵ = بروی شمع من بین ای‌که جویی آتش موسی ؛ ن ۱، ۵ = بروی آتش من بین‌که خوی‌آتش موسی
۲- ن ۱، ۵ = سری بی تن ؛ ن ۸ = تنی بی سر ؛ ن ۳۵ = تنی بی سیر
۳- ن ۳۵ = می‌کارم بجز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = می‌کاریم و جز
۴- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۵- ن ۱۷ = تنگدلیهای بت شیرینی ؛ ن ۸ = سنگ دلیهای بتم کز سرناز ؛ ن ۱، ۵ = تنگ دلیهای تنم کز سرناز
۶- ن نسخ ۵، ۳۵ و غیره = هلاک

در بـزم تـو کـارامگـه تشـنه لبـانست / بـی‌شربت دیـدار نشسـتن کـه تـوانـد؟
در بزم محبّت همه از شوق تو مستیم / در مـیکده هشـیار نشسـتن کـه تـوانـد؟
زین سان که بـه دل نـیش زنـد نـغمهٔ بـلبل / در گـوشه گـلزار نشسـتن کـه تـوانـد؟
روشـــن کـــنم از آتش دل روز سـیاهم / بـی شـمع شب تـار نشسـتن کـه تـوانـد؟
یک لحظه برو عرفی ازیـن مـیکده بـیرون / دایـم بـرِ بـیمار نشسـتن کـه تـوانـد؟

(۳۶۹)

نـه هـمین خسـته دل مـا حـذر از غـم دارد / غـم او نـیز سر صحبت دل کـم دارد[۱]
مـا نگـوییم مـنه مـرهم المـاس، بـنه[۲] / می‌توان یافت که هر ریش چـه مـرهم دارد
آتشـین داغ مـن از هـر چـه بـود در عـالم / مشت خـاکسـتری از پـنبه و مـرهم دارد

(۳۷۰)

بـتان کـه مـحنت اهـل نـظر نـمیدانـند / بـغیر جـور طـریق دگـر نـمیدانـند[۳]
هـلاک مـردم کـوتاه دست دامـن وصـل / که دست شوق بـطرف[۴] کـمر نـمیدانـند
خـراب طـور اسـیران آرزو سـوزم / کـه آه و نـاله بـرای اثـر نـمیدانـند
بدام و دانه چه حاجت، بیا که ایـن مـرغان / هـنوز خـاصیّت بـال و پـر نـمیدانـند
ز غـیرتم دل مـجنون هـزار داغ نـهاد / هـنوز داغ مـرا ریشـتر نـمیدانـند
ز بـینوایـی مـا گـو کـه عشـرتی گـیرند / کسـان کـه بـی‌هنری را هـنر نـمیدانـند
به خـنده‌ای دل عـرفی شکـار خـود گـردان / کـه طـوطیان تـو ذوق شکـر نـمیدانـند

(۳۷۱)

شـرمسارم کـز غـم هـجران دلم تـا خسـته[۵] شـد
نـالهٔ پـیوسته‌ام از ضـعف جسـته جسـته شـد[۶]

۱- این غزل در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۳۵ = وبنه ؛ ن ۵ = بنه
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد امّا در نسخ ۱، ۵ مطلع و مقطع نیست
۴- ن ۱۷ = طوف ؛ ن ۱، ۵ = طرف
۵- ن ۳۵ = کنده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خسته
۶- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

خوش به آسایش بخوابید امشب ای همسایگان
کامد[۱] اینک ضعف نزع و نالهام آهسته شد

از هجوم صبر چون غم راز دل مانع شوم
کی بمشت خس ره طوفان آتش بسته شد

از تپیدن‌های دل در سینه‌ام شرمی بدار
ای که میگویی شهید او زغم وارسته شد

گاه شرم و گاه حسرت سوزدم عرفی که دل
نیم بسمل ماند و یار از تیغ راندن خسته شد

(۳۷۲)

رهرو بادیهٔ[۲] عشق هراسان نرود — دامن دین[۳] نکشد از پی ایمان نرود[۴]
شهر دل خاصهٔ سلطان محبّت گردید[۵] — بعد ازین عامل[۶] تقدیر[۷] بدیوان نرود
نکته‌گیری نکند غیر بران دل شده‌ای — کز حریم تو بدرگاه سلیمان نرود
عشق[۸] ثالث چه شود گر طلب من باشد — چون نگویی که فلان ناید و بهمان نرود
خضر، اگر آب حیاتش بدل جام دهند، — تشنه میرد بسر چشمهٔ حیوان نرود
در محلّی که شوی زیب ده مجلس خاص — کز دل من هوسش مشکل و آسان نرود
پرده‌دار تو اگر مژدهٔ دیدار دهد — صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود

۱- ن ۱، ۵ = کامد اینک ؛ ن ۳۵ = کانیکه آمد ؛ ن ۸ = کانیک

۲- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰ = بادیهٔ ؛ ن ۴، ۱۲، ۲۹ = بتکدهٔ

۳- ن ۱،۵، ۹، ۱۲ = دین ؛ ن ۴، ۲۹، ۳۶ = دل

۴- این غزل در نسخ ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۲۹، ۳۶ یافته شد. امّا تعداد ابیات این غزل در نسخ ۱، ۵ هشت است. دراین دو نسخ فقط بیت اول، سوم، چهارم،پنجم، ششم، هفتم، دهم و دوازدهم وجود دارد. ولی در دیگر نسخ مثل نهم، بیست و نهم، سی‌ششم، چهارم، دهم، دوازدهم، پانزدهم به این‌گونه نیست و ابیات اول، دوم، هشتم، نهم، یازدهم، هفتم در آنها موجود است. ظاهراً اینگونه پیداست که مجموعاً این ابیات دو غزل را تشکیل می‌داده‌اند که مطلع درین شکل در هر تمام نسخ مشترک است و مقطع در هیچ یک از نسخ وجود ندارد.

۵- ن ۱۰، ۲۹ = کردند ؛ ن ۴، ۹، ۲۹ = گردید

۶- ن ۹ = عاقل ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عامل

۷- ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = تدبیر ؛ ن ۱۰ = تقدیر

۸- ن ۱ = عشق ؛ ن ۵ = شقّ

باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا — تیغ برکف بسر خاک شهیدان نرود
پا منه بر سر بالین اسیران، کاینجا[۱] — هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود
شوق بزم تو به تفصیل نیارم گفتن — مجملی گویم و این نیز بپایان نرود
بروم بر دم خنجر که بدان[۲] بیباکی — سایهٔ مرغ هوا برگل و ریحان نرود
آنکه از خاک درت بوسه تواند چیدن — دست و دامان امیدش بگلستان نرود

(۳۷۳)

بهشت[۳] خاص[۴] شما زاهدان نماز کنید
درون روید به فردوس و در فراز کنید
ز ابر جلوهٔ هستی نیاز می‌بارد
بجلوه گاه عدم در شوید و ناز کنید
دلم ز جنّت[۵] آرایش وجود گرفت
بیا[۶] و فارغم از این ره دراز کنید
فساد صحبت ناجنس در مقام خودیست
پس از مصاحبت[۷] خویش احتراز کنید
نه جای خواب و[۸] خموشیست صیدگاه جهان
حدیث واقعهٔ کبک و شاهباز کنید

۱- ن ۲۹ = کانجا ؛ ن کاینجا
۲- ن ۹ = بدان ؛ ن ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = بآن
۳- آن طوریکه ظاهر می‌شود عرفی این غزل را به پیروی یکی از غزلیّات مشهور حافظ شیرازی سروده که بعضاً شباهت‌های لفظی و استثناً نزدیکی معنوی نیز بچشم می‌خورد. مطلع غزل حافظ این طور است:
معاشرام گره از زلف یار باز کنید — شبی خوش است به این قصه‌اش دراز کنید
۴- ن ۵ = خاص ؛ ن ۳۶ = عارض
۵- ن ۱ = زجنّت آرایش وجود ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۶ = ز خست آرایش وجود
۶- ن ۱ = بیا و ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۶ = پیاده
۷- ن ۹ = پس‌از مصاحب ناجنس ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = پس از مصاحبت خویش
۸- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = خواب و خموشیست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = خواب خموشیست

جمال‌دوست[۱] که‌خودرابعشق‌ننمودست[۲]
عیان شود[۳] اگر از خویش پرده باز کنید
مصاحب دل[۴] عرفی شوید اگر خواهید
که استماع سخنهای جانگداز کنید

(۳۷۴)

خوبان شهر و کو[۵] همه[۶] در مسکن منند — گه شمع بزم و گاه گل دامن دامنند
آنانکه آهوان حرم را کنند صید — در آرزوی ناوک صید افگن منند
منمای زاهدا در اهل هدایتم[۷] — آنانکه رهبرند ترا، رهزن منند
امشب که نور[۸] خلوتم از شمع روی تست — خورشید ومه وظیفه‌خور روزن منند
تا داردم[۹] جمال تو گلخن[۱۰] فروز عشق — طوبی و سدره خار و خس گلخن منند
از بسکه رام گشته و رم کرده‌ام ز جور[۱۱] — خوبان این دیار همه دشمن منند
عرفی نوای نوحه برآرم که اهل درد — لبها گشاده منتظر شیون منند

(۳۷۵)

گر خدایار دلنواز نداد — بنوازش مرا نیاز نداد
آنکه خوی پلنگ داد مرا — دل و طبع زمانه‌ساز نداد
دردم افزود روز کوته وصل — که سزای شب دراز نداد

۱- ن ۱۰ = خویش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = دوست
۲- ن ۳۵ = پیمودست ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸ = ننمودست ؛ ن ۳۶ = بنمودست
۳- ن ۳، ۴ = شود نمودگر ؛ ن ۳۶ = شود نموده‌گر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = عیان شود اگر
۴- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دل
۵- ن ۹ = شهر بین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = شهر و کو
۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = همه در ؛ ن ۳۶ = که درین
۷- ن ۱۰ = سلامتم ؛ ن ۹ = ندامتم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هدایتم
۸- ن ۹ = روی ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نور
۹- ن ۹ = دارم از ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = داردم
۱۰- ن ۸، ۹، ۳۵ = گلشن ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۶ = گلخن
۱۱- ن ۳۶ = حور ؛ ن ۳۵ = خود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷ = جور

گردش دهر باغ بخت مرا — نوبهار چمن طراز نداد
چون بخود دوستت کنم که فلک — مهر تیهو به شاهباز نداد
آنکه هر شام را سحر داده است — یک نشیب مرا فراز نداد
سیم قلب حیاتم[۱] از خسّت — چرخ دایم گرفت و باز نداد
تا بنازم کشد در آخر کار — اوّلم[۲] خو به خشم و ناز نداد
بسکه عرفی بزرق شهرت داشت — قلب او را کسی گداز نداد

(۳۷۶)

من نگویم که صنم بشکن و زنّار مبند — گویم ار هست ولی، جز[۳] بغم یار مبند[۴]
گر متاعی بود ارزنده، بده جان و بگیر — دیده طفلانه به آرایش بازار مبند
دوست نزدیک در آمد به چه اندیشه دری — جامهٔ نو مفگن در بر و دستار مبند
هر متاعی که ببازار قیامت نخرند[۵] — گر همه عشق بود دور کن و بار مبند

(۳۷۷)

من آن مرغم که دستان وفایی می‌توانم زد
میان بلبلان گاهی نوایی[۶] می‌توانم زد
عنان و دست من فرمانبر آن همّتند، ار نه[۷]
بمیدان طلب تیغ دعایی می‌توانم زد
نزد زخم دگر، هر چند غلتیدم بخون لیکن
هنوز امّیدوارم، دست و پایی می‌توانم زد

۱- ن ۹ = حیات ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حیاتم
۲- ن ۹ = اوّلم دیدگام باز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اوّلم خو ببخشم و ناز
۳- ن ۱، ۵ = خو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = جز
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱ = بخرند ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نخرند
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عندلیبان بر نوای ؛ ن ۲، ۲۹، ریاض = بلبلان گاهی نوایی
۷- ن ۲ = آری ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ار نه ؛ ن ۲۹ = ارنی

تهی دستند و سامانم بغارت می‌رود ور نه[۱]
دو عالم بخشش غم را صلایی می‌توانم زد
مرا هم[۲] نغمه سازید ای تذروان حرم با خود
که من هم مرغ این باغم، نوایی می‌توانم زد
مکن عیبم که در رندی و مستی بی‌غم عرفی
من آن رندم که آه بی‌ریایی[۳] می‌توانم زد

(۳۷۸)

باید آنانکه هواداری دلها نکنند
عشوه را سلسله جنبان تمنّا نکنند[۴]
تشنگانی که شوند از دم تیغت سیراب
شربت آلود لب از جام مسیحا نکنند
وعدهٔ وصل حرامست مگر جمعی را
که بمیرند ز حرمان و تقاضا نکنند
عرفی[۵] آن طایفه را در حرم دوست[۶] ره است
که بود رخصت دیدار و تماشا نکنند

(۳۷۹)

نکته‌ای گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد
دودی افشاندیم و ایمان بر[۷] سر ایمان نهاد

۱- ن ۵، ۳۵ = ور نه ؛ ن ۲۹ = ورنی
۲- ن ۱۷ = ده نغمه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = هم نغمه
۳- ن ۱۷، ۳۵ = بی‌ریایی ؛ ن ۱، ۵ = بی‌نوایی
۴- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شدند
۵- در خلاصه این مصرع بطور دیگر نوشته است امّا خط مسخ شده‌است و خواندن ممکن نیست.
۶- ن خلاصه = وصل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دوست
۷- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بر

مـــن غـــذای دوزخ، امّـــا لاف مـــقبولی زدم
در جنان هم مـی‌توان صـد دوزخـم بـر جـان نـهاد
دست کـرد از آسـتین بـیرون نسـیم بـاغ دوست
یـــاسمین زاری بـــه جـیب دلبـر کـنعان نـهاد

(۳۸۰)

زایـر[۱] کـعبه کـه در دیـرنه مـحرم بـاشد — چـون ز نـادیدن روی صـنمش غـم بـاشد
نـــیم کشت غـــم او را بـدل آه و فـغان — شکـر بـیگانگی از صـحبت مـرهم بـاشد
تـاب طـوفان تـو ای گـریه نـدارد عـالم — این بنا را نه اسـاسیست کـه، مـحکم بـاشد
شـغل دیـنداری زاهـد شـود آن دم مـعلوم — کـــه دلش بـرهمن بـتکدهٔ غـم بـاشد

(۳۸۱)

گه از ثواب شکـایت گـه از گـنه تـا چـند؟ — حدیث غیر تو، ای روی من سیه، تا چند؟
ز حُسـن دوست طـلب روشـنایی جـاوید — فـروغ یـافتن[۲] از آفـتاب و مـه تـا چـند؟
کـنون کـه دیـدهٔ افـتاده‌بین نـدارد کس — کسی ملول نشـیند بـه قـعر چـه تـا چـند؟

(۳۸۲)

بـــزیر تـیغ غـمت خـون گـرفته‌ای چـنداند
کـه لاله‌وار بـه خـون مـی‌تپند و خـرسندند[۳]
کسـی بـه مـحرمی ارزد کـه فـارغ از شـرط است
نـــه آن گـروه کـه مـحبوس عـهد و سـوگندند

۱- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ = یافته شدند
۲- ن ۱۷ = یاسمن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافتن
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد امّا مطلعش فقط در نسخهٔ ۱۷ است.

بحُسن خویش چه[۱] بینی، ببین که[۲] جورکشان
باین وفا که تو داری چه مایه خرسندند
مزاج عشق ندارد قرار و[۳] بیقدر است
وگر نه اهل وفا بر شهان خداوندند
گذر کن از من و[۴] عرفی و بعد ازان بشمار
که دوستان وفادار در جهان چندند

(۳۸۳)

باز مرغ دل ندارد احتراز از دام درد
گاه‌گاهی می‌نشیند بر کنار بام درد[۵]
درد عشقت گاه در جان است و گاهی در دلست[۶]
جلوهٔ حُسن تو گویا برده است آرام درد
دل نه از شوق[۷] تماشای خجالت شد زجا
درد عشق آمد درون سینه کرد اکرام درد

(۳۸۴)

از خم زلف دلاویز تو جان بر می‌دهد
وه چه شاخ است اینکه مرغش زاشیان بر می‌دهد[۸]
روبباغ عشق کن ای طالب گلزار خلد
زان چمن طوبی وزین طوبی سنان بر می‌دهد

۱- ن ۱ = چو ؛ ن ۵ = چه
۲- ن ۱۷ = به جورکشان ؛ ن ۱، ۵ = که جورکشان
۳- ن ۱۷ = قرار و بیقدر ؛ ن ۱، ۵ = قرار بیقدر
۴- ن ۱۷ = من و عرفی ؛ ن ۵ = من عرفی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱۷ = بر دلست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در دل است
۷- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد

چـون فـدای آب و خـاک دل نگردم کز گلش
هـر گـیاه غـم کـه بـرکندم هـمان بر مـی‌دهد
گـر نـدارد اعـتمادی بـر وفـای مـن، چـرا
نشـتر ذوقـم ز زخـم امـتحان بـر مـی‌دهد
ای مسـافر در هـوای آسـتان بـوس وصـال
لب بـخون دل بشـو کـان آسـتان بر مـی‌دهد[۱]

(۳۸۵)

شود دردم[۲] فزون با مدعی چون گرم کین گردد
که از اهل هوس تا با کـه دیگر هـمنشین گردد[۳]
به لطفش اینقدر آورده‌ام با خود که چـون[۴] مـیرم
نه از مرگم شود خوشحال و نـی انـدوه‌گین گردد
بود هـر جـا هـوسناکـی بـه عشـقش مـتهم سـازم
کـه آن نـامهربان نـاگـاه بـا او هـمنشین گـردد

(۳۸۶)

تو مست از جام عیش و من ز اشک لاله‌گون خود
دهد کـیفیّت غـم تشـنه لب را نـم بـخون خـود[۵]
بـعالم هـر کـه طـوف کـعبهٔ غـم آرزو دارد
مـن غـم‌دیده را جـوید کـه سـازد رهـنمون خـود
مـده بـیهوده افسـون ای فسـونگر بـهر درد مـن
که میدانـم دلت جـمعست بسـیار از فسـون خـود

۱- این شعر فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۲- ن ۸، ۳۵ = ذوقم ؛ ن ۱، ۵، ۷ = دردم
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۸ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = چون
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

مـــرا[۱] مـــحروم کـــردی از تـــماشای جـــمال او
بـــبین ای غـــیر در آئـــینه روی بـــدشگون خـــود
مـــلامتها ز خـــود مـــی‌بینم و دم بـــر نـــمی‌آرم
بـبین عـجر[۲] مـحبّت را کـه گـردیدم زبـون خـود
تـــو هـــم دیـــوانـــه‌ای گـــویا طـــبیبا از غـــم یـــاری
کـــه گـــیری در عـــلاجم بـهر افشـای جـنون خـود
مـــنم کـــوه بـــلا در ســـینه آن فـــرهاد کـــز عـــالم
بـــرد هـــمره بـــصحرای قـــیامت بـــیستون خـــود
چو از ناکامی عرفی دلت خوش می‌شود، من هـم
عـــنان کـــام دل دادم بـــه بـــخت واژگـــون خـــود

(۳۸۷)

دوســـتان زخـــم مـــرا مـــرهم بـــهبود کـــنند
کـــه جـــراحت بشـــناسند ونـــمکسود کـــنند[۳]
عشق و سـلطانی[۴] و خـدمت طـلبی از مـعشوق
بـــیغمان شـــاید اگـــر خـــنده بـــه مـــحمود کـــنند
شـــیوه ایـــن است بـــتان را کـــه الم‌شـــان مـــرساد
کـــه دل ســـاده ربـــایند و غـــم انـــدود کـــنند

(۳۸۸)

آنکـه[۵] مـا را هـوسی داد کـه بـایستی داد دل مـا هـم بـه کسـی داد کـه بـایستی داد

۱- ن ۸، ۳۵ = مرا ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بود
۲- ن ۱۷ = عجز و محبت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عجز محبت
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱۷، ۳۵ = عشق و سلطانی و خدمت طلبی ؛ ن ۱، ۵ = عشق سلطانی و خدمت طلبی ؛ ۸ = عشق سلطانی خدمت طلبی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد

آنکه درد تو عطا کرد و دوا با تو گذاشت — خسته را دردرسی داد که بایستی داد
آنکه ما را به تمنّای لبت شیفته کرد — هر شکر را مگسی داد که بایستی داد
آنکه شادی و طرب را بدلم رو[1] ننمود — غم و اندوه بسی داد که بایستی داد
آنکه از راز ازل سینهٔ عرفی انباشت — در بیانش نفسی داد که بایستی داد

(۳۸۹)

من[2] تشنهٔ آن درد که درمان نپذیرد — شرحیست دران قصّه که پایان نپذیرد
بفروش که بازار چو چشمم بتو گرمست — حُسن است متاع تو و نقصان نپذیرد
گو همّت اگر داری ازین شیوه گذر کن — آنکس که بران است که احسان نپذیرد
گفتی که طرب تحفه فرستم بتو با غم — غم بر اثر غم که دلم[3] آن نپذیرد

(۳۹۰)

عقل بجستن[4] تو گم در تو خیال کی رسد
جام بلور خشک لب می به سفال کی رسد[5]
بلبل پر فکنده‌ام هم ز برون باغ تو[6]
مضطرب اوفتاده‌ام تا پر و بال کی رسد
کی بجلال تو رسد علم کس این سخن بهل
تو ز جلال برتری در تو جلال کی رسد

(۳۹۱)

بیار دست گهی در کمر توانی کرد — که زهر را بخیال شکر توانی کرد[7]

۱- ن ۱۷ = ره ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رو
۲-این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۳- ن ۸ = دلم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = دل
۴- ن ۸، ۳۵ = نخست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بجستن
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵ = خود ؛ ن ۸، ۳۵ = تو
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

گهی ز سنگدلیهای[۱] خویش راضی باش — که گریه‌های مرا بی‌اثر توانی کرد
غریب سنگدلی، قیمت وفا بشناس — که روز مردن ما دیده تر توانی کرد
علاج کار بنوعی دگر مکن زنهار — اگر بگریهٔ شام و سحر توانی کرد
چو در مجاهده کوشی ز مردمی بگریز[۲] — که در میانهٔ ایشان بسر توانی کرد
قدح ز مغبچه مستان شراب تلخ منوش[۳] — اگر علاج خمار از شکر توانی کرد[۴]
به شاهراه دلم خار فتنه چندان ریز — که بی‌ملاحظه در وی گذر توانی کرد

(۳۹۲)

آنکه[۵] نظارهٔ حُسن تو تمنا می‌کرد — کاش اول طلب جان شکیبا می‌کرد
آنکه تا حشر شهید تو بخون در می‌خفت — طاعت جلوهٔ حُسن تو مهیا می‌کرد
عقبت طاعت زاهد به جوی نگرفتند — بیخبر فخر به تسبیح و مصلّی می‌کرد
خضر دوشینه به اصحاب خرد تا دم صبح — سخن از منفعت آبلهٔ پا می‌کرد
توبه می‌داد مرا شیخ و گمانم این بود — که مگر قصهٔ اسکندر و دارا می‌کرد
در ازل حُسن ترا شاهد خلوتگه غیب — از پس غرفهٔ نگشوده تماشا می‌کرد
معنی شرم و ادب گر طلب دیدار است — پس همان بی‌ادبی هاست که موسی می‌کرد
تاب دیدار بمقدار تجلّی بخشند — ور نه کی دیده بحُسن تو تماشا می‌کرد
دشمنان را به شهیدان تو رحم آمد و دوش — تا به حدّی که اجل کار مسیحانی می‌کرد

(۳۹۳)

خرّم آن قوم که دست غم یاری گیرند
عهد بندند و ز کونین کناری گیرند[۶]

۱- ن ۳۵ = تنگ دلی‌های ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سنگ دلیهای
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زمردمی بگریز. (نه مردمان مگریز درست‌تر نماید ولی در نسخه‌ای نیست)
۳- ن ۹ = مباش ؛ ن ۳۵ = منوش
۴- این بیت و بیت بعدی فقط در نسخ ۸، ۳۵ = یافته شد
۵- این غزل در زمین خواجه حافظ است و فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- این غزل فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

ترکتاز فلکم کشت و نکردند احباب
که عنان از کف دیوانه سواری گیرند
رخصت پیر مغان باید، اگر نه، چه زیان
که دو جامی زپی دفع خماری گیرند
نتوانند مشایخ به همه دانه و دام
که زطفلان خرابات شکاری گیرند
دوستان منتظرانند که چون وقت آید
همه آتش شده در خرمن یاری[1] گیرند
گر بخضری نرسد اهل طلب[2] مکث خطاست
بهتر آنست که دنبال غباری گیرند
ساقیا باده ز اندازه[3] فزون ده که دگر
همه منصور نوایان سر داری گیرند
دل بکن عرفی ازان جمع که از بلهوسی
هر نفس فالی و هر دم پی کاری گیرند

(۳۹۴)

به دشمن جان دهی در دین او چیزی بجا باشد
اگر دانی که اندر عهدهٔ همّت چها باشد[4]
حجاب آب و رنگ از روی هستی گر براندازی
همانا در میان دود و آیینه صفا باشد
ادب باید ادب، کین شیوه گر کس طی کند یکدم
شود بیگانه گر با عشق صد سال[5] آشنا باشد

۱- ن ۱ = ماری ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = یاری
۲- ن ۱ = فلک ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = طلب
۳- ن ۳۵ = اندوه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اندازه
۴- این غزل فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱ = بار ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = سال

وداع هر که فرماید مرا حُسن غیور او
در آغوشش نیارم وقت رفتن گر جفا[۱] باشد
مرا در خلوتی با دوست عرفی همنشین خواهم[۲]
که گر نامحرمی باشد دران خلوت، صبا باشد

(۳۹۵)

شبی که از همه شبها مصیبتم کم بود
کسی که بیش دلش سوخت بهر من، غم بود[۳]
ز بهر[۴] نشأه دردم وجود بخشیدند
وگر نه در عدمم عافیت مسلّم بود
همین به موسم شیب[۵] این چنین قدم خم نیست
که از غم تو به عهد شباب هم خم[۶] بود
بزخم غمزه فرستاد و مرهم از الماس
چو واشگافتم، آن زخم نیز مرهم بود[۷]
هزار صاحب جام جهان نمای بمرد
کسی که نام وی از جام زنده شد، جم بود
بسی معامله کردند و بار بربستند
ولی کسی که گران مایه رفت،[۸] آدم بود[۹]

۱- ن ۸، ۳۵ = وفا ؛ ن ۱، ۵ = جفا
۲- خواهم درست نمی‌نماید "باید" درست‌تر است
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۳، ۵ یافته شد اما مطلعش فقط در نسخهٔ ۳ هست
۴- ن ۳ = برای نشأهٔ دردت وجود بخشیدند ؛ ن ۱، ۵ = ز بهر نشأه دردم وجود بخشیدند
۵- ن ۱، ۳ = شب این چنین ؛ ن ۵ = شب آنچنین (شب درست نمی‌نماید. شیب باشد)
۶- در هر سه نسخ غم است ولی "خم" درست می‌نماید
۷- این شعر در نسخهٔ ۳ نیست. فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد
۸- ن ۱ = بود ؛ ن ۵ = رفت
۹- این شعر در نسخهٔ ۳ نیست. فقط در نسخ ۱، ۵ یافته شد

شـــدم بـــه صـحبت پـیر مـغان و رشـتهٔ کـفر
دو تـا نکـردم ازان رو کـه سـخت[۱] مـحکم بـود
زهـــر شکســته دهــی[۲] حــاتمی بــرآیــد لیک
کسـی[۳] کـه هـمّت خـود را نـهفت حـاتم بـود
به قـیل و قـال مکـن تکیه، کـار بـا حـال[۴] است
بســـا حـــریف کـــه الزام داد و مـــلزم بـــود
هــمه بسـعی تـو عـرفی نشـد خـرابـی مـن
تـو سـعی کـردی و امـداد از فـلک هـم بـود

(۳۹۶)

بتان[۵] که دیـن و دل از مـردم حـرم بـردند
مـتاع مـا، کـه نـیرزد بـه هـیچ، هـم بـردند
هــزار گــنج تــهی شـد ولی هـر آن گـوهر
کـه کـم بـهاتر از اسـلام بـود کـم[۶] بـردند
عــجب تـر آنکـه فـرومایگان بـرند گـمان
کــه از خــزانـهٔ مـا سـیم یـا[۷] درم بـردند
لبــاس کــعبه کـه مـجموعهٔ شـهادت بـود
بـخاک فـتنه‌کشـان تـا در صـنم بـردند
یکــی لبــاس کــه هــر تــار بـود زنّـارش
بـــروی دست بـــه آرایش حـرم بـردند
مکین[۸] دل که رقم سـنج لی‌مـع‌اللّـه بـود
بسعی یا مِی ازان[۹] نقش ایـن رقـم بـردند
هــوای کــعبهٔ شــادی ز سـر بـنه عـرفی
کــه مـوکشان دل مـارا بـه دیـر غـم بـردند

۱- ن ۳ = نیک ؛ ن ۱، ۵ = سخت
۲- ن ۳ = دمی ؛ ن ۱، ۵ = دهی
۳- ن ۳ = همت از و نام یافت ؛ ن ۱، ۵ = کسی که همت خود را نهفت
۴- ن ۳ = حال ؛ ن ۱، ۵ = جان
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۳۵ = کم ؛ ن ۵ = هم
۷- ن ۱ = با ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = یا
۸- ن ۱، ۸ = نگین ؛ ن ۵، ۳۵ = مکین
۹- ن ۳۵ = ازو ؛ ن ۵ = ازان

(۳۹۷)

گاهی[۱] که عارض او دیدار می‌فروشد — رضوان پی خریدن گلزار می‌فروشد
ای کبک کوهساری ای سرو بوستانی — حاضر شوید کان شوخ رفتار می‌فروشد
ای طوطیان قدسی نرخ شکر بپرسید[۲] — کان لعل نوش‌پرور گفتار می‌فروشد
آیین دین فروشی از زاهدان عجب نیست — امروز برهمن نیز زنّار می‌فروشد
این قوم عشق‌بازان مشتی مزّورانند — این عشق می‌تراشد آن یار می‌فروشد[۳]
هر کس که بهر فردوس طاعت فروش گردد — بهر خریدن کفر دیدار می‌فروشد
ما جنس دل فروشیم[۴] امّا بصد کرشمه — عرفی به نیم عشوه بازار می‌فروشد

(۳۹۸)

بوده‌ام با او، خبر از حالت دوشم کنید
دوش بیخود بودم امشب نیز بیهوشم کنید[۵]
من به آن بدخو چه گفتم او جواب من چه داد
باز گویید این حکایتها و مدهوشم کنید
بر لب آمد جان، وداع من کنید ای درد و غم
چون وصال او دمی دستی در آغوشم کنید

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۵، ۳۵ = پرسید ؛ ن ۱، ۹ = بپرسید
۳- در همه نسخ این شعر این‌طور است:
این باغبان ندانم مستست یا بخواب‌است — این عشق می‌تراشد آن یار می‌فروشد
ولی باین طور دو لخت است و بر دو مصرع از یک دیگر مربوط نیست. در نسخهٔ ۳۵ این شعر بطور زیر هم یافته شد .بعد از مقطع و این درست هست :
این قوم عشقبازان مشتی مزوّرانند — این عشق می‌تراشد آن یار می‌فروشد
مصرع "این باغبان ندانم مستست یا بخواب است" محتاج مصرع ثانی هست که جائی یافته نشد. (در نسخ ۵، ۸، ۳۵ "این باغبان" هست ولی در نسخهٔ ۱ "ای باغبان" است
۴- ن ۱، ۵، ۸ = فروشیم ؛ ن ۳۵ = فرستیم
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

غمزه‌اش چون دشنه راند و خنده‌اش[۱] بخشید جان
نیش ها در دل فروزان چشمهٔ نوشم کنید

(۳۹۹)

گر[۲] مردم عالم همه را یار توان کرد
شاید که بکام دل خود کار توان کرد
یک مست نیابی که اناالحق نزند لیک
منصور ازین طایفه بردار توان کرد
در مقنعهٔ رابعه و خرقهٔ معروف
یک رشته ندیدیم که زنّار توان کرد
گر[۳] چاشنی لذّت بیفایده این است
صد لخت جگر بر سر این کار توان کرد
گر گوش توان کرد بدرد دل عرفی
با سنگدلی گریهٔ بسیار توان کرد

(۴۰۰)

کو[۴] سحر غمزه‌ای که بت از جیب دین کشد
با کینه مهر ورزد و از مهر کین کشد
بیرون پرده کافر و دیندار بنگرید[۵]
این حور[۶] عین نگارد و آن نقش چین کشد
جامی که زهر خنده زند بر لب مسیح
بیمار و[۷] دست بر نفس واپسین کشد
فردا که مست عفو شوم بر[۸] در بهشت
غم دامنم بگیرد و در آستین کشد

۱- ن ۵ = راند و خنده‌اش ؛ ن ۳۵ = راند و خنده چون ؛ ن ۸ = راند خنده‌اش
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱ = ار ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = گر
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۵ = کافر دیندار بنگرید ؛ ن ۳۵ = کافر دیندار بتگرند ؛ ن ۱ = کافر و دیندار بنگرید
۶- ن ۳۵ = حور و عین ؛ ن ۱، ۵ = حور عین
۷- ن ۱ = بیمار دوست ؛ ن ۵، ۳۵ = بیمار و دست
۸- ن ۱، ۸ = بر ؛ ن ۵، ۳۵ = تا

شوخی مکن به نرگس[1] باغ ای گل بهشت
کان خون لاله از جگر یاسمین کشد

(۴۰۱)

می[2] که در کام سرنگون غلتید — از گلو تا لبم بخون غلتید
گل بریزند کز لب شیشه — خنده در جام سیم‌گون غلتید
تازدم ساغری ز بوی دلم — مست شد باده، در درون غلتید
دی تبسّم چکان ز عقل گذشت — بوی می تند شد، جنون غلتید
زهر جستم، لبم تبسّم کرد — بانگ کوثر زدم بخون غلتید
هر گهم بوی دل گزید دماغ — در نم اشک بیستون غلتید

(۴۰۲)

هرگز[3] مرا چنین نمکی در جگر نبود — تا بود، این جراحت ازین ریشتر نبود
از گفتگوی ناصحم افزود درد دل — آخر فسانه خواندن او بی‌اثر نبود
دوشینه بود غمزهٔ او مرهم دلم — امّا چه مرهمی؟ که کم از نیشتر نبود
بیهوش بودم امشب و شرمنده‌ام کنون — کز چاشتی درد تو دل بی‌خبر نبود

(۴۰۳)

این[4] ناله کز درون جست آسان برون نیامد[5]
نشناخت روی لب را تا جان برون نیامد
از بزم عیش هرگز عزم برون نکردی
کز پیش رویت از ما صد جان برون نیامد

۱- ن ۸، ۳۵ = نرگس ناز ای‌گل بهشت ؛ ن ۵ = نرگس باغ ای‌گل بهشت ؛ ن ۱ = نرگس باغ ای‌بهشت گل
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱، ۵، ۱۷ = نیابد ؛ ن ۸، ۳۵ = نیامد

نـــنشسته رفـــتم از دیـــر تـــا دل زره نگـــردد
دل مـــاند و زان[۱] گـــذشتم ایـــمان بـــرون نـیامد
تـــا هـــوش بـــود مـــی‌زد بـر مـا عسس شـبیخون
اکـــنون کـــه مست گشـــتیم ســـلطان بـرون نـیامد
از گـــریه خـــون فشـــاندیم دریـــای آتشـــی[۲] زان
کـــز عـــهدهٔ شـــرارش طـــوفان[۳] بـــرون نـــیامد

(۴۰۴)

هـــرگز[۴] دلم نـــدید شـفا را کـه تب نکـرد — آهـــی نـزد کـه دام و کـمندی طـلب نکـرد
انگشت بر لبم مـزن ای عـافیت کـه عشـق — در بـــاب نـوشخند سـفارش بـه لب نکـرد
ای خضر زهر خـنده بـه دُردی کشـان مـزن — آب بـقا چـــه کـــرد کـــه آب عـنب نکـرد

(۴۰۵)

ز تـــاب تب شب غـم بسـترم چـنان گـردد — کـــه بـــرگ یـاسمن افشـانی ارغـوان گـردد
چـنان دهـــان تـــرا در خـــیال بـــوسه زنـم — کـــه حـــور را ز هـوس آب در دهـان گـردد
نگـــــاه کـــــار تـــبسّم کـــند دران حـــالت — کـــه حُســـن مـــایل دلجـــویی نـهان گـردد

(۴۰۶)

اهـــل هـــوس کـــه آتش مـــا تـیز مـی‌کنند — چون شعله سر کشد، همه پـرهیز مـی‌کنند
ای بی‌غمان[۵] حذر که غزالان مست ناز[۶] — فـــتراک غـــمزه عـــافیت آویـــز مـــی‌کنند
بـر خـون کشـتهٔ تـو مـلایک زنـند جـوش — این شـهد را بـبین کـه مگس ریـز مـی‌کنند

۱- ن ۵ = زان ؛ ن ۳۵ = زو
۲- ن ۱۷ = آتشین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آتشی
۳- ن ۵ = دریا(این لازماً غلط است)
۴- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بی‌غمان ؛ ن ۱ = منعمان
۶- ن ۵، ۸، ۳۵ = غزالان مست باز ؛ ن ۲، ۹، ۲۹ = غزالان مشک بار ؛ ن ۱، ۱۷، ۳۶ = غزالان مست ناز

شمشیر غمزه تند شد، آهنگ قتل کن[۱] کاین تیغ را بجان[۲] و جگر تیز می‌کنند
معمور باد سینهٔ عرفی که درد و غم[۳] تعمیر این زمین[۴] بلاخیز می‌کنند

(۴۰۷)

کی دل ز طعن مردم بیغم خجل شود
او عاشق است، ازین سخنان کم خجل شود[۵]
سهل است اگر طبیب ندارد علاج من[۶]
کز خستهٔ تو عیسی مریم خجل شود
چون از پی جنازه تبسّم کنان روی
دلسوز کشته‌ای تو ز ماتم خجل شود
زخم دگر حوالهٔ این نیم کشته کن
تا کی برت ز خواهش مرهم خجل شود
محرم به یار گفت بد من، خوش آنکه یار
گوید بگاه مستی و محرم خجل شود
چون همدم التماس گناهم کند که او[۷]
گرم عتاب گردد و همدم خجل شود
عرفی بیک گناه چه شرمنده گشته‌ای
بیم است کز حجاب تو آدم خجل شود

(۴۰۸)

ز چشم خویش به رشکم که میل روی تو دارد
به غیرتم ز دل خود که آرزوی تو دارد

۱- ن ۹، ۲۹ = من ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کن
۲- ن ۲، ۲۹ = بجان جگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بجان و جگر ؛ ن ۹ = بچاک جگر
۳- ن ۹ = داغ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غم
۴- ن ۸ = زمان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زمین
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد
۶- ن ۱۷ = مرگ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = من
۷- ن ۳۵ = ازو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = که او

ز پـای بـی‌ادبـم رشک مـی‌برم کـه بـه جرأت
ز راه شـوق پـیاپی گـذر بکـوی تـو دارد
زبـان ز حـیرت حُسـن تـو لال بـاد کـه سـوزد
مـرا ز غـیرت و بـا خـویش گـفتگوی تـو دارد
ز گـفتگوی تـو خـواهـم ربـود هـوش دل خـود
که سربسر همه هوش است و گوش سوی تو دارد
دمـاغ دل شـو و آشـفته هـمچو سنبل مـویت
که رسته[۱] از خود و پیوندها[۲] به مـوی تـو دارد
چو روز وصل تو یارب سبک شود[۳] شب عـمرم
که بـیوفاست بـر شکـم ازو کـه خـوی[۴] تـو دارد
ز گـریه دیـدهٔ عـرفی سـفید خـواهـم ازان رو
کـه در خـیال نـظر بـر رخ نکـوی تـو دارد[۵]

(۴۰۹)

کسـی[۶] بـه مـاتم دل کـلفتی ز کس نکشـد
کـه نـوحه‌ها کـند و مـنّت نـفس نکشـد
کسـی مـزاج خس بـاغ عشـق نشـناسد
کـه دست شـعله نگیرد[۷] بـه جیب خس نکشـد
کسـی بـه عـاجزی ارزد کـه روز جـلوهٔ عـدل
مـتاع شکـوه[۸] بـبازار دادرس نکشـد

۱- ن ۸، ۳۵ = رشته ؛ ن ۱، ۵ = رسته
۲- ن ۳۵ = پیوندها به موی تو ؛ ن ۱، ۵ = پیوندهای موی تو
۳- ن ۸ = رود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = شود
۴- ن ۱، ۵ = بوی ؛ ن ۸، ۳۵ = خوی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱، ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نگیرد
۸- ن ۱۷ = جلوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شکوه

کسی حلال شمارند صاف میکده‌اش
که چشمه چشمه تهی سازد و نفس نکشد
کسی تذرو بهشت وفا بدانندش
که ذوق بستگیش بر در قفس نکشد

(۴۱۰)

تا بوی نعیم ستم از خوان تو یابند — جانهای شهیدان همه مهمان[۱] تو یابند[۲]
مهمان تو جمعی و مرا غم که مبادا — شور[۳] دل ریشم ز نمکدان تو یابند
سازند به محشر هدف تیر ملامت — آن دست که گیرندهٔ دامان تو یابند
جان دو جهان را چو دم حشر بجویند — یک یک ز سر نشتر پیکان تو یابند
معراج ملایک بجز این نیست که در عشق — پروانگی شمع شبستان تو یابند
ای رفته به مصر از پی فرزند ز کنعان — هشدار[۴] که او را ز گریبان تو یابند
آبی که بود تشنگی‌افزای مسیحا — زهریست که در کام شهیدان تو یابند
آنگاه توان برهمنت گفت که در کفر[۵] — زنّار کمر[۶] بستهٔ ایمان تو یابند
عرفی چه بود ناز و نعیم تو که دایم — ماتم‌زدگان را همه مهمان تو یابند[۷]

(۴۱۱)

دلم بگوشهٔ[۸] گلخن ز طرف[۹] باغ آمد — مگر خزان شد و وقت خروش زاغ آمد

۱- ن ۶ = مگس خوان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = همه مهمان
۲- این غزل در جواب غزل امیر خسرو گفته شده است.
۳- ن ۱۰ = سوز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض و غیره = شور
۴- ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۹ = هستند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هشدار ؛ ن ۳۶ = پستند؟
۵- ن ۲۹ = کف ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کفر
۶- ن ۱۰ = میان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کمر
۷- در ریاض‌الشعرا شعر زیر هم یافته شد که اصلاً از غزل دیگر در همین زمین است:
آن فتنه که در خون کشد آشوب قیامت — در سلسلهٔ زلف پریشان تو یابند
۸- ن ۴ = بگوشه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زگوشه
۹- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹ = به طرف ؛ ن ۴ = ز طرف ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بطوف

به بلبلان چمن بعد ازین که گوش کند — که عندلیب قفس دیده‌ای به باغ آمد
دلیل خانه سیاهی روزگار این بس — که آفتاب درین خانه با چراغ آمد
ز بوی زلف که بازم صبا پریشان کرد — که شوق بر سر دل با هزار داغ آمد
مگر وظیفهٔ عرفی نداد[1] باده‌فروش — که سوی صومعه مخمور[2] و بی‌دماغ آمد

(۴۱۲)

نه‌بیند سوی[3] کس چشمم ولی حیرانیی دارد
نگاهم در درون دیده سرگردانیی دارد[4]
صفایی نیست با دیر مغان، یارب چه حالست این
مگر آلودگی از طاعت ایمانیی دارد
زبان از خون دل می‌شویم و از شرم می‌جوشم
مگر درد دلم آهنگ زهر افشانیی دارد

(۴۱۳)

چو[5] شور و فتنهٔ حسنت بجلوه گاه برآید
صد آفتاب قیامت ز خاک راه برآید
به بحر رحمت اگر غوطه زن کنم دل خود را
هنوز دامنش آلودهٔ گناه برآید
چو شوق روی تو جوشد به دل زهر سر مویم
گل نیاز دمد خوشهٔ نگاه برآید

۱- ن ۱، ۹، ۱۷، ۲۹ = نداد ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نداده
۲- ن ۲۹ = مجنون و بی‌دماغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و غیره = مخمور و بی‌دماغ
۳- ن ۱، ۵، ۲۸ = روی ؛ ن ۸، ۳۵ = سوی
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد. در نسخهٔ ۱ "چر" و در نسخ ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ "چو" هست

شهید عشق تو گر دعوی آورد به تو شاید[۱]
که با تراوش صد زخم بیگناه برآید[۲]
کجاست بتکدهٔ[۳] عشق و سجده‌های پریشان
که نور طاعتم از گوشهٔ کلاه برآید
دمی که سوختهٔ او زتاب درد بغلتد
هزار شعلهٔ آتش ز تکیه‌گاه برآید
اگر برشته ندوزد بخویش جذب زلیخا
چگونه دلبر کنعان ز قعر چاه برآید

(۴۱۴)

هر یک از راهبران در قدمی حیرانند
قرب و بُعدیست و گر نه همه سرگردانند[۴]
این حکایت بدف و چنگ به رندان گفتیم
وز مشایخ بنهفتیم که عالی شانند
به[۵] کلاه نمد، ار فخر کنی تاج زر است
خرقه‌پوشان غلط اندیش‌تر از خاقانند
طاعت فاش مرید آورد[۶] عجب‌انگیز است
ای خوش آن قوم صنم‌گوی که یارب[۷] خوانند
چمن ای گل ز تو رنگین و بیابان گلبوست
حیرتی دارم ازان جمع که محروم‌انند

۱- ن ۳۵ = آورد بتو شاید ؛ ن ۲۸ = آورد شاید ؛ ن ۱۰ = آورد بنوشاید ؛ آورد بنوشام؟
۲- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد.
۳- ن ۵ = میکده ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بتکده
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱ = بر ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = به
۶- ن ۸، ۳۵ = آورد عجب‌انگیز است ؛ ن ۱، ۵ = آورد و عجب‌انگیز است
۷- ن ۱، ۵ = قران ؛ ن ۸، ۳۵ = یارب

(۴۱۵)

نـور[۱] پـیشانی شـیخ از اثـر صـهبا بـود / لاجـرم دی کـه نـزد بـاده شب یـلدا بـود
ای که عهدم[۲] به می از توبه دهی نو کردی / کـه صـبوحی زده بـودی نـفست گـیرا بـود
هـمه در قـلزم انـدیشه فـرو رفت و نـماند / این[۳] نظرها که بـرین چـنبرهٔ[۴] مـینا بـود
طـاقت بـادهٔ تـوحید[۵] نـیاورد دلم / ایـن گـهر بـیشتر از حـوصلهٔ دریـا بـود
چون گشایم در تحقیق[۶] کـه بـر روی دلم / در انـدیشه بـبستند و کـلید آنـجا بـود
تهمت[۷] خصمی خورشید به خفّاش مبند / کـه بکـاویدم، و مشتاق‌تر از حـربا بـود
عرفی ار بازوی همّت نگشادی[۸] تا حشر / خـطبهٔ مـملکت نـیستی از عـنقا بـود

(۴۱۶)

آنانکه[۹] وصف حُسن تـو تـقریر مـی‌کنند / خـواب نـدیده را هـمه تـعبیر مـی‌کنند
از صدق اهل بتکده هم[۱۰] اعتماد[۱۱] رفت / از بس کـه اهـل صـومعه تـزویر مـی‌کنند
مـردان کـار راه‌نشـین عـنایت‌انـد[۱۲] / بازیچه دوستان هـمه تـدبیر[۱۳] مـی‌کنند
ای بـیغمان حـذر کـه نـدیمان بـزم عشـق / طفلان[۱۴] خـام را بـه نـفس پـیر مـی‌کنند
هـر چـند آشـنای رمـوزند زیـرکان / نـازک مگـو حـدیث کـه تکـفیر مـی‌کنند

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = یافته شد
۲- ن ۴ = عهدی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = عهدم
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = این ؛ ن ۳۶ = آن
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = چنبره ؛ ن ۳۶ = منبره؟
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = تحقیق ؛ عرفات = توحید
۶- ن ۸، ۳۵ = توفیق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ = تحقیق
۷- ن ۳۶ = تهمتی خصمی ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = تهمت دوری
۸- ن ۳۵ = بکشادی ابتر ؛ ن ۱، ۴، ۸ = نگشادی تا حشر ؛ ن ۳۶ = نگشادی با حشر ؛ ن ۵ = نگشادی ما حشر؟
۹- این غزل در نسخ ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ وجود دارد
۱۰- ن ۹ = هم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نیز
۱۱- ن ۱، ۵ = اعتقاد ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = اعتماد
۱۲- ن ۴ = عبادت ؛ ن ۱۰ = عبارت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = عنایت ؛ ن ۹ = عباد شد
۱۳- ن ۹ = تزویر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = تدبیر
۱۴- ن ۳۶ = خامان طفل ؛ ن ۳۵ = طفلان خام

چون اهل راز نکته سرایند، گوش دار / زیبق بگوش ریز چو تفسیر[۱] می‌کنند
منکر مشو چو نقش نبینی که اهل رمز / لوح و قلم گذاشته تحریر می‌کنند
اندیشه را دریغ مدار از دل خراب / کین خانه را به وسوسه تعمیر می‌کنند
این آه و ناله عرفی از آتش سرشته‌اند / مگشای لب مباد که تأثیر می‌کنند

(۴۱۷)

چون سنگ جفا به دست گیرد / بس شیشهٔ دل شکست گیرد
بد مست مشو،[۲] بگو که واعظ / آهنگ ترانه پست گیرد
از محتسب آید این که در خلد / مستم ز می الست گیرد
ما را چه زیان که بهر خود شیخ / آن[۳] مایه[۴] که نیست هست گیرد
چون کندنی است خانه‌ام،[۵] چرخ / آن به که ز پای پست[۶] گیرد
می داغ شود دمی که عرفی / پیمانهٔ خون بدست گیرد

(۴۱۸)

هر دم از دیر مغان دردرسی می‌آید
قفل اسرار[۷] و کلید نفسی می‌آید[۸]
بسکه از خلوتیان صاحب فیضی نرسید
باورم نیست کزین[۹] پرده کسی می‌آید

۱- بهارعجم = تقریر ؛ ن ۳۵، ۳۶ و غیره = تفسیر
۲- ن ۳۶ = بد مست شدم مگو که واعظ ؛ ن ۵، ۳۵ = بد مست مشو بگو که واعظ
۳- ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷ = این
۴- ن ۴ = پایه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مایه
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خانهٔ چرخ ؛ ن ۴، ۱۷، ۳۶ = خانه‌ام چرخ
۶- ن ۳۵، ۳۶ = پست ؛ ن ۵ = بست
۷- ن ۳، ۱۷، ۳۶ = قفل اسرار و کلید نفسی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = قفل اسرار کلید نفسی ؛ ن ۱ = نفس اسرار کلید نفسی
۸- این غزل در زمین غزل حافظ شیرازیست به مطلع:
مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید / که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
۹- ن ۱۷ = ازین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کزین

جـــود را چشـم فـراست نگـران بـاد کـه بـاز
لب فـــرو بســـته پـــی[۱] مـلتمسی مـی‌آید
پـر حـذر بـاش کـه در[۲] قـید گـهی هـمّت مـا
آنـــچه شـــهباز کـــند از مگســـی مـــی‌آید
در ره عشق به رهبر چه[۳] رجـوعست،[۴] بشـتاب
کـــه ز هـــر ذرّه صـــدای جـــرسی مـــی‌آید
هـوسم[۵] لطـف کـجا، لیک بـه بـاغ تـو دلم
بـــه امـــید ثـــمر پـــیش‌رسی مـــی‌آید
بـــلبل گـــلشن عشـــقم کـه درو هـر سـاعت
عـــندلیبی بـــه هـــوای قـــفسی مـــی‌آید
نـبرم دل بـه در لطـف کـه ایـن طـفل مـزاج
گـــر دریـــن کـوچه رسـد[۶] بـلهوسی مـی‌آید
کـــار بـــیماری عـرفی بـه خـدا افـتاده ست
نـــفسی مـــی‌رود او را نـــفسی مـــی‌آید

(۴۱۹)

دل، خـــانه دریـــن عـــالم بـیگانه نگـیرد
قـاصد بـه دیـاری کـه رود، خـانه نگـیرد
دل خوش کن مـردان خـرابـات بـود عشـق
او مـــعرکه در کـــعبه بـــتخانه نگـیرد
مـعنی بـه دلم تـا رسـد[۷] آیـد بـه زبـانم
ایـن گـنج روان جـای بـه ویـرانـه نگـیرد
بگشا لب[۸] میگون کـه لب شـهد فـروشم
آفـــاق بـــه شـــیرینی افسـانه نگـیرد

۱- ن ۸، ۳۵، ۳۶ = پی ؛ ن ۱، ۳، ۵ = بر ؛ ن ۱۷ = وبر
۲- ن ۱، ۵ = بر ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در
۳- ن ۱، ۵ = چو ؛ ن ۳، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه
۴- ن ۱، ۵، ۸ = رجوع است شتاب ؛ ن ۳، ۱۷، ۳۵ = رجوعت بشتاب ؛ ن ۳۶ = رجوعت نشتاب
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = موسم ؛ ن ۳۶ = هوسم
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رسد ؛ ن ۳، ۱۷، ۳۶ = رود
۷- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تا رسد آیه بزبانم ؛ ن ۹، ۱۱ = باز شد اما بزبانم
۸- ن ۱۷ = مگشا لب میگون ؛ ن ۱۰ = مگشا لب شیرین ؛ ن ۴ = بگشا لب شیرین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بگشا لب میگون

کم نیست که از توبه پشیمان شده[۱] عرفی گـو سبحه نیندازد[۲] و پیمانه نگیرد

(۴۲۰)

هـر کس کـه در بـهار بـصحرا بـرون رود
عـیش آنگـهی کـند کـه بـذوق جـنون رود
حرمان مجوی[۳] و بـر اثـر عشـق رو کـه عـقل[۴]
رویش بـه مـطلب است ولی واژگـون رود
سـرچشـمهٔ تـراوش دشـنام[۵] هـمّت است
هـر مـاجرا کـه بـر سـر دنـیای دون رود
در عشـق جـان بـباز[۶] کـه مـقبول شـمع نـیست
پـروانـه‌ای کـه سـالم از آتش بـرون رود
عـارف بـه خـار گـل چـو بـبیند بـه اتـفاق[۷]
روزی[۸] دری گشـاید و بـیخود درون رود[۹]
در تـابم[۱۰] از زبـونی عـرفی کـه بـهر کـام
صـدره دمـی بـه خـانهٔ بـخت زبـون رود

(۴۲۱)

بـنازم شـیشهٔ مـی را کـه خـوش مـستانه مـی‌گرید
سـری خـم کـرده و در دامـن پـیمانه مـی‌گرید

۱- ن ۹ = شود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شده
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیندازد ؛ ن ۴ = نیندازد
۳- ن ۴، ۳۵، ۳۶ = مجوی و بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = مجوی بر
۴- ن ۹، ۱۱ = گل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ عقل
۵- ن ۱۰ = مژگان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دشنام
۶- ن ۱، ۵ = مباز ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بباز
۷- ن ۹، ۱۱ = بیند بروی دوست ؛ ن ۴، ۱۷ = بیند به اتفاق
۸- ن ۴ = از وی ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = روزی ؛ ن ۱۷ = زودی
۹- این بیت فقط در نسخ ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ یافته شد.
۱۰- ن ۹، ۱۱ = دریافتم ز بوی تو عرفی که بهر کام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به طوری که نوشته شد

کســـی کش کـام دل شـد آشـنای لذّت مـاتم
چنان کز نوحه[۱] سازی گـرید از افسانه مـی‌گرید
دل خود را به آن خـوش مـیکند حسـرت‌کش دنـیا
که با خلق جـهان در یک مـصیبت خـانه مـی‌گرید
کسی کز وادی عقل[۲] و جنون بیرون کشد خود را
نـه در مـعموره مـی‌خندد نـه در ویـرانـه مـی‌گرید
مگـر آمـیزشی[۳] پـاکـیزه[۴] دارد مـهر مـحبوبان
کـه شـمع انـدرمیان خـندهٔ[۵] پـروانـه مـی‌گرید
کسی کو شیشه[۶] خالی می‌کند تاپر[۷]شودچشمش
اگـر بـا مـا کشـد سـاغر بـیک پـیمانه مـی‌گرید
چنان[۸] در مـاتم دل گـریه و شـورست بـر عـرفی
کـه گـویی در عـزای عـاشق جـانانه مـی‌گرید

(۴۲۲)

ز صـوت بـلبل‌انـدر بـوستان فـرزانـه مـی‌گرید
جـنون مست از نـوای جـغد در ویـرانـه مـی‌گرید
درین ماتم سـرا بـا مـصلحت دانـی مـصاحب شـو
کـه در بـازارهـا مـی‌خندد و در خـانه مـی‌گرید

۱- ن ۹، ۳۶ = نوحه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گریه
۲- ن ۱ = عقل جنون بر درکشد ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = عقل و جنون بیرون ؛ ن ۵، ۳۵ = عقل جنون بیرون
۳- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = آمیزشی ؛ ن ۱، ۹، ۱۱ = آمیزش
۴- ن ۱۰ = بی‌کینه ؛ ن ۹، ۱۱ = پاکیزه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = باکینه
۵- ن ۳۶ = خندهٔ پروانه ؛ ن ۹ = خنده و پروانه ؛ ن ۱۱ = خندهٔ و پروانه؟ ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خانهٔ پروانه
۶- ن ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = شیشهٔ خالی کند ؛ ن ۱ = شیشه خالی می‌کند
۷- ن ۳۶ = تر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ و غیره = پر
۸- ن ۱ = چنان در ماتم دل گریه شور است بر عرفی ؛ ن ۵ = چنان بر ماتم دل گریه شور آورده بر عرفی ؛ ن ۳۵ = چنان در ماتم دل گریه و شور است بر عرفی ؛ ن ۳۶ = چنان در مردن دل گریه دشوار است عرفی را ؛ ن ۹، ۱۱ = جهان در مردن دل گریه و سوز است عرفی را

خراب[۱] هـای هـای گـریه‌ام، سـاقی قـدح بشکـن
کـه عـاشق بـی‌قدح مـی‌گرید و مستانه مـی‌گرید
ز اشکش[۲] بسترم تـر شـد، ولی از نـاز و استغنا
بـدان مـاند کـه بـر بـیگانه‌ای بیگانه مـی‌گرید
کـجا در روز مـحنت غـمگسار کس شـود عـرفی
کـه مـی‌گرید بـروز خـویش و بـیدردانـه مـی‌گرید

(۴۲۳)

بـیار بـاده کـه جـانم دمـی زنـاله بـرآیـد
هـزار زمـزمه[۳] از دل بـیک پـیاله بـرآیـد
بشوی[۴] نـامهٔ دانش، بـخوان[۵] رسـالهٔ مستی[۶]
بـود کـه فـال مـرادی[۷] ازیـن رسـاله بـرآید
چـه وقت[۸] ذکـر صـبوحست زاهـدا بـدری رو
کـه گـر[۹] خسـی رود آنـجا بـرنگ لاله بـرآیـد
بـنوش جـامی و آسـوده شـو ز وسـوسهٔ غـم[۱۰]
چه غم خوری که چه سان کارت از حـواله بـرآیـد

۱- ن ۳۶ = خراب های‌های گریه‌ام ساقی قدح بشکن ؛ ن ۸، ۳۵ = خراب های‌هوی گریه‌ام ساقی قدح بشکن ؛ ن ۵ = فریب های‌های گریه‌ام ساقی قدح بشکن ؛ ن ۱ = فریب های های گریه‌ام ساقی قدح می‌کن ؛ ن ۹ = شراب های های گریه‌ام ساقی قدح می‌کن ؛ ن ۱۱ = شراب های‌های گریه‌ام ساقی قدح لیکن

۲- ن ۹ = اشگش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = اشکش

۳- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = هزار زمزمه از دل ؛ ن ۱۰ = هزار مژده دل من

۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بسوز ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = بشوی

۵- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بجو ؛ ن ۴، ۱۰ = بخوان

۶- ن ۱۰ = هستی ؛ ن ۵، ۱۱، ۳۵، ۳۶ و غیره = مستی

۷- ن ۳۶ = مرا زین؟ ؛ ن ۵، ۳۵ = مرادی ازین ؛ ن ۱۱ = مراد تو زین

۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه‌وقت ذکر صبوح است ؛ ن ۴، ۱۰ = چه کعبه وقت صبوح است ؛ ن ۳۶ = چه وقت صبوحست زاهدا بدری‌رو

۹- ن ۳۶ = هر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گر

۱۰- ن ۱، ۵، ۸ = عمر ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = غم ؛ ن ۳۵ = عرفی(حاشیه = عمر)

بـــدور ســاغر زر چـیده سـیم، نـرگس شـهلا
چـــنانکه گـــرد مـه بـدر خـطّ هـاله بـرآیـد
مـچش کـه شـعبدهٔ مـیزبان[۱] دهـر بـلند است
اگـــر بـــزهر نـــیالوده[۲] یک نـواله بـرآیـد
بـــدین جـمال اگـر بگـذری بسـوی گـلستان
زگُـــلبُنش گـــل و بـــرگ هـزار سـاله بـرآیـد
ز داغ سـینهٔ مـن هـمچنان نـفس شـود[۳] آتش
هـوا بـطبع گـر از نـنگ[۴] اسـتحاله بـرآیـد[۵]
بـه مـطلبی نـه‌فکنداست سـایه[۶] هـمّت عـرفی
کـه از قـبول دعـا[۷] یـا ز دست نـاله بـرآیـد

(۴۲۴)

کسی بـدور مـحبّت خـمار[۸] غـم نکشـد — که در کشد قـدح زهـر و روبـهم[۹] نکشـد
تـرا عـبادت و مـارا مـحبت ای زاهـد — بهل[۱۰] کـه کـار بـه نـادانی حکـم نکشـد
مسوز[۱۱] برهمنا سبحه و مده[۱۲] ناقوس — که ننگ نسبت ما دیـر چـون حـرم نکشـد

۱- ن ۱، ۵ = مهربان ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = میزبان
۲- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیالوده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیالوده
۳- ن ۱۰ = بنقش سوادش ؛ ن ۴ = نفس شود آتش
۴- ن ۴ = ننگ ؛ ن ۱۰ = سنگ
۵- این بیت فقط در نسخ ۴ و ۱۰ یافته شد و معنیش روشن نیست
۶- ن ۳۶ = سایه‌یی همی عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سایهٔ همت عرفی
۷- ن ۱، ۵، ۱۷ = که از قبول رهد یا ز دست ناله برآید ؛ ن ۴ = که از قبول دعا باز دست ناله برآید ؛ ن ۹، ۱۱ = که از قبول دعاها ز دست هاله برآید ؛ ن ۱۰ = که از قبول دعا پا ز دست ناله برآید(مفهوم این بیت روشن نیست)
۸- ن ۳۵ = شراب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = خمار
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = روبهم نکشد ؛ ن ۹ = درد هم نکشد
۱۰- ن ۹، ۳۶ = بحل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بهل
۱۱- ن ۹، ۱۱ = بسوز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مسوز
۱۲- ن ۹ = سبحه را بدیدهٔ ناقوس ؛ ن ۱۱ = سبحه دیده ناقوس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۷، ۳۶ = سبحه دمده ناقوس ؛ ن ۳۵ = سبحه و بده ناقوس

چو دود سینهٔ ما[۱] سایبان زند فردا ز آفتاب قیامت کسی الم نکشد
همان به است که عرفی به بزم درویشان[۲] سفال جوید و منّت ز جام جم نکشد

(۴۲۵)

هر که اندیشد که از پا خار می‌باید کشید
از ستورش منّت رفتار می‌باید کشید[۳]
هر که بینی بارش افتاده است و می‌جوید مدد
دوش خود را خود بزیر بار می‌باید کشید
خوشدلی با غفلت و آزردگی با گریه[۴] است
گر بغفلت[۵] دشمنی، آزار می‌باید کشید
هر که در مسجد بود مخمور، حدّش[۶] لازمست
دردسر در خانهٔ خمار می‌باید کشید
تلخی آزردگان[۷] تسکین دهد آزار را
تا توان بدخویی از بیمار می‌باید کشید
تشنه را در آفتاب استادن از ادراک نیست
دامن از دست جهان بی‌یار[۸] می‌باید کشید
کام خود را آشنا کن با شراب نیستی
تلخی این باده چون ناچار می‌باید کشید

۱- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = من ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ما
۲- ن ۹، ۱۱ = درویشان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دولتیان
۳- مصرع جامی است: بهر یک گل منت صد خار می‌باید کشید. شهنشله جهانگیر درین زمین مطلع‌ای گفته:
ساغر می بر رخ گلزار می‌باید کشید ابر بسیار است می‌بسیار می‌باید کشید
۴- ن ۴، ۳۶ = با تجربه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = با گریه
۵- ن ۸ = عقلت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = غفلت
۶- ن ۵ = صیدش ؛ ن ۱ = حدّش ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = صبرش
۷- ن ۳۶ = آزردگان ؛ ن ۵، ۳۵ = آزادگان
۸- ن ۱ = بی‌بار ؛ ن ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = بی‌یار

هر که می در پرده زد کیفیّت مستی[۱] نیافت
ساغر می‌بر[۲] سر بازار می‌باید کشید
رند ومستم زاهدا، زهد و صلاح از من مجو
این رقم بر مردم هشیار می‌باید کشید
هر که بدمستی کند،دارش سزا باشد، ولی
قاتل منصور را بردار می‌باید کشید
عیب خود را زان نمی‌گویم که از آمیزشم
دوستان را خجلت بسیار می‌باید کشید
گر بواقع[۳] بنگرم اندوه در خونم کشد
خویش را در پردهٔ پندار می‌باید کشید
خرقهٔ پشمین بدوش انداختی عرفی کنون
تار و پودش بر رخ زنّار می‌باید کشید

(۴۲۶)

کو فنا تا زخمها شمشیر بر مرهم نهند
بیخودی و هوشمندی سر بپای هم نهند[۴]
عمر فرصت کوته است و دست یغمایی دراز
تنگ چشمان را بگو تا برگ عشرت کم نهند
گر فشانم دود دردی بر دل آسودگان
تهمت بیدردی صد سوز بر ماتم نهند
اشک ریزان ترا نازیم کز لخت جگر
یک چمن گل در کنار قطرهٔ شبنم نهند

۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = رندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مستی
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بر
۳- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بواقع ؛ ن ۱، ۵، ۸ = توقع
۴- این غزل فقط در نسخ ۲، ۴، ۱۰ یافته شد

رحمتش گر فعل[۱] دارد خار[۲] را خندان کند
زخمها را تا به چاک جامه‌ها مرهم نهند
اهل دل عرفی اگر یابند فرمان طرب
قصر شادی را بناهم در زمین غم نهند

(۴۲۷)

اگر دانش عنان جنبان نباشد — خرد در کار خود حیران نباشد
نمودم[۳] زخم ناسور فلاطون — که دانا در پی درمان نباشد
من از شادی نباشم گر خبر جوی — بعالم، هیچ لب خندان نباشد
کسی نادیده نشناسد کسی را — مگو تا[۴] عافیت پنهان نباشد
نیایی ای اجل در خیل عشاق — کسی کش دل بجای[۵] جان نباشد
به نقد[۶] جان و دل خجلت میفزای[۷] — که جنس دوستی ارزان نباشد
بسی[۸] معنیست عرفی را نهانی — که جایش دل[۹] بود، دیوان نباشد

(۴۲۸)

این دل که جراحتش فزون باد — خون باد،[۱۰] هزار بار خون باد
بر هیچ دلی گران نیاید — درد تو که کوه بیستون باد

۱- ن ۲ = فعل ؛ ن ۴ = قفل
۲- ن ۱۰ = خار ؛ ن ۴ = خانه ؛ ن ۲ = جامه
۳- ن ۱۷ = نبودم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = نمودم
۴- مجمع‌النفایس = ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = تا
۵- ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بجای ؛ ن ۸ = بحال ؛ ن ۱، ۳۵ = بجان
۶- ن ۱۰ = نیفتد ؛ ن ۴ = زنقد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به نقد
۷- ن ۴ = بیفزای ؛ ن ۱ = نیفزای ؛ ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۵ = میفزای
۸- ن ۳۶ = بس این ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ بس
۹- ن ۱۰ = در دل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل بود
۱۰- ن ۳۶ = خون باد و هزار باره ؛ ن ۱۷ = خون باد و هزار باده ؛ ن ۱۰ = خون بار هزار بار ؛ ن ۸، ۳۵ = چون باده هزار قطره ؛ ن ۱، ۵ = چون باده هزار باره

آن کس که نه مرد نامرادیست — فریادی بخت واژگون باد[۱]
آن سر که زجام عقل مست است — خالی[۲] ز کرشمهٔ جنون[۳] باد
آن کس که ز رمز آشنا نیست — محتاج فسانه و فسون باد
عرفی که نه مرغ دام عشقست — در پنجهٔ عافیت زبون باد

(۴۲۹)

نه گل نسیم و نه بلبل نوا نگهدارد — نه وصف حُسن تو باد صبا نگهدارد
به نیم جو نخرند اهل درد آن دل را — که دلبرش بفریب وفا نگهدارد
وفای خسته دلم بین که مهربان یارش — بدوستی عداوت نما نگهدارد
کسی که لعل تو شهد و مرا مگس کرده‌ست — ترا ز ناز و مرا از حیا نگهدارد
ز عقل و هوش نیاید نگاهبانی دل[۴] — به چشم مست تو دادیم تا نگهدارد
تو جمله جور دم گرم،[۵] من تمام اثر — خدای دست مرا از دعا نگهدارد
چو جان[۶] دهم، ببر این نیم شیشه تا ساقی — پی صبوحی روز جزا نگهدارد
ز هوش رفتم و پیغام دوست نشنیدم — کسی[۷] عنان نسیم صبا نگهدارد
ز میل مشتری افزون نیرزد این گوهر — بگو که مشتری من بها نگهدارد
کسی بدیدهٔ عبرت گذشته را بیند — که روی دل نفسی بر قفا[۸] نگهدارد
دعا کنید که ایزد مربی او را — بزیر سایهٔ بال هما نگهدارد
به مجمع سخن امروز کیست جز عرفی — کسی که گرمی هنگامه را نگهدارد

۱- این بیت در نسخ ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۶ بر دیگر اشعار غزل اضافه است
۲- ن ۳۶ = بی‌بهره ز نشأه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خالی ز کرشمهٔ
۳- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = جنون باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فسون
۴- ن ۴ = دین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل
۵- ن ۵، ۱۷ = گرم و من ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = گرم، من (در نسخ ۴، ۱۰، ۳۶ این بیت موجود نیست)
۶- ن ۴، ۱۰ = چو جان دهم ببر این نیم شیشه تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو جان دهم ندهی نیم شیشه تا ؛ ن ۳۶ = چو جان دهم بر این نیم شیشه با ساقی
۷- ن ۳۶ = کسان ؛ ن ۵، ۳۵ = کسی
۸- ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = برقفا ؛ ن ۱۷ = بروفا ؛ ن ۱، ۵ = برتغا

(۴۳۰)

ز ننگ عافیت بازم دل شرمنده می‌سوزد
نه از دل[۱] گریه‌می‌جوشد،نه‌برلب[۲] خنده‌می‌سوزد

چراغی روشنست از عشق او در مجمع هستی
که آزاد از فروغش می‌گدازد، بنده می‌سوزد

نه تنها عشق سوزد ساکنان ملک هستی را
درین طوفان آتش رفته و آینده می‌سوزد

چسان از لذّت آتش پرستی باز می‌آید
کهن گبری که طوبی را زپا افکنده می‌سوزد[۳]

مکن بر غیرت خود تکیه عرفی بزم[۴] عشقست این
که اکثر آبروی گوهر ارزنده می‌سوزد

(۴۳۱)

نه مهر[۵] بر دل اندیشه می‌توانم زد — نه جام صافی ازین شیشه می‌توانم زد
نه دست زین ثمر تلخ می‌توانم داشت — نه نخل وسوسه از ریشه می‌توانم زد
همین بس است فلک راکزو دلم تنگ است — وگر نه سنگ برین شیشه می‌توانم زد
ز باد حادثه با آنکه آتشم مرده‌ست — هنوز شعله بصد بیشه می‌توانم زد
اثر ز ناله ندارم طمع گمان دارم — که راه بخت ستم پیشه می‌توانم زد
زباغ لاله نچینم[۶] ز ضعف عرفی لیک — به بیستون چو رسم تیشه می‌توانم زد

۱- ن ۴ = نه از لب گریه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نه از دل گریه ؛ ن ۱۰ = نه چشم گریه

۲- ن ۴، ۳۶ = برلب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = از لب

۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد

۴- ن ۱۰ = مکن بر غزت خود تکیه عرفی را چه ظلم است این ؛ ن ۴ = مکن بر عزت خود تکیه عرفی ظلم عشقست این ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مکن بر غیرت خود تکیه عرفی بزم عشقست این ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مکن بر عزت خود تکیه عرفی بزم عشقست این

۵- ن ۵، ۹، ۳۵ = مهر ؛ ن ۳۶ = قفل

۶- ن ۳۶ = بچینم ؛ ن ۱، ۵ = نچینم

(۴۳۲)

آنرا[۱] که خرد و بال باشد — کی[۲] رغبت قیل و قال باشد
آن جرعه که درد شکوه دارد — در ساغر من زلال باشد
هر نقش که در بهشت بینم — در کارگه خیال باشد
نقشی که نظاره بر نتابد — می‌جویم، و آن وصال باشد
از شغل غمی که گفتنی نیست — گویم بتو، گر مجال باشد
چون کینه ز طبع دوستانت[۳] — مهر از دل تو محال[۴] باشد
عمر تو که عید زندگانیست — آرایش ماه و سال باشد
گفتی "گله کرده‌ای ز[۵] جورم" — بهتان چنین حلال[۶] باشد؟
از کبر مدان سکوت عرفی — شاید که ز اهل حال باشد

(۴۳۳)

دگر جانم ز ناسازی اقبال که می‌سوزد
وفا پرور دلم در آتش حال که می‌سوزد
دو صدره گفتم ای دل بال مگشا در هوای کس
ببین از شعلهٔ حسرت[۷] کنون بال که می‌سوزد
مرا مجرم[۸] مساز ای بخت خواب آلوده، کاری کن
متاع فرصتم بنگر، ز اهمال که می‌سوزد

۱- ن ۹(اضافات) = آنرا که مراد حال باشد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آنرا که خرد وبال باشد
۲- ن ۳۶ = پر ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = کی
۳- ن ۳۵ = دوستانست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = دوستانت
۴- ن ۳۵ = وبال ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = محال
۵- ن ۱۷ = کرده‌ام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = کرده‌ای
۶- ن ۹ = ملال ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = حلال
۷- ن ۴، ۳۶ = محنت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حسرت
۸- ن ۴، ۳۶ = مجرم مساز ؛ ن ۱۷ = محرم مساز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = محروم ساز

به هر کس می‌کند گرمی و از احوال من غافل[۱]
دلش می‌سوزد و غافل که بر حال که می‌سوزد
مخوان افسانهٔ حُسن عمل شرمی بکن عرفی
کرام‌الکاتبین از شرم اعمال که می‌سوزد

(۴۳۴)

در راه عشق ای دل گر جان دهی، چه باشد
این فتنه خیزره را پایان دهی، چه باشد
ای محتسب دو صد خم[۲] بشکسته‌ای گر امشب
یک شیشه می به رندان تاوان دهی، چه باشد
جان خواهد آن ستمگر ای دل ز دست داده
دل دادنت خطا بود، گر[۳] جان دهی، چه باشد
بی گریه رفت عمری یارب ز بدو[۴] فطرت
آن را که میدهی چشم، گریان دهی چه باشد
من خود نمی‌زنم لیک بهر فریب اگر تو
این خسته را دو روزی درمان دهی چه باشد
مردم به کفر[۵] یارب، در آن جهان گر از لطف
این کافر خجل را ایمان دهی، چه باشد
با ناز دوست عرفی نتوان جدل نمودن
گر این[۶] متاع جان را ارزان دهی چه باشد

۱- ن ۴، ۵، ۳۵ = غافل ؛ ن ۳۶ = عاقل
۲- ن ۱۰ = دو صد جام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دو صد خم
۳- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر
۴- ن ۱۰ = یارب ز دیده قطره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = یارب ز بدو فطرت ؛ ن ۱۷ = یارب زند قطره؟
۵- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = به کفر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = به فکر
۶- ن ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تو

(۴۳۵)

بـه‌بزم عشـرت آن گـل بـا دل مـن کـارها دارد
دل غـمدیدهٔ بـلبل بـه گـلشن کـارها دارد
بـرو ای بـادهٔ بـی‌شرم، مـدهوشم مکـن کـامشب
خـجالت بـا مـن آلوده دامـن کـارها دارد
هـمین رنـج[۱] نـفاق ایـذای یـار نـاموافـق بس
نـفاق جـان سـتان بـا دوست دشـمن کـارها دارد
بـرو ای گـفتگو مگشـا لبـم، کـز مـاتم هـجران
نـفس بـا آه و افـغان، لب بـه شـیون کـارها دارد
بگـلزارم مـخوان ای مشـفق[۲] از بـهر گـل افشـانی
کـه ایـن دیـوانـه بـا خـاشاک گـلخن کـارها دارد
نـمیدارد بـمردن عشـق دست از دامـن عـاشق
مـن از غـم مـرده‌ام صـد بـار و بـامن کـارها دارد
بـرهمن را گـرفتم، هـاتفی گـفتا بـهل[۳] عـرفی
کـه ذوق طـاعت بت بـا بـرهمن کـارها دارد

(۴۳۶)

هـر کـه حـرصش راه زد کـامش روا هـرگز نشـد
هـر کـه سـلطان قـناعت شـد، گـدا هـرگز نشـد
کـام جـانم در مـیان آب و آتش حـاضر است
هـر کـه بـا هـمّت بـرآمـد، بـی‌نوا هـرگز نشـد
بـندهٔ تـمکین دل گـردم کـه از راه[۴] وفـا
سیل غـم هـر چـند افـزون شـد، زجـا هـرگز نشـد

۱- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = رنج و نفاق ؛ ن ۱۰، ۱۷ ۳۶ = رنج نفاق
۲- ن ۱۰ = عندلیب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مشفق
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برو ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بهل
۴- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = از

نی همین دل یافت از عشقت صفای جاودان[۱]
هر چه در این چشمه شستم، بی‌صفا هرگز نشد
هرگزت در دل نیامد[۲] کین پریشان روزگار
شرمسار از یک نگاه آشنا هرگز نشد
بس که این[۳] درد آزما دل دشمن آسایش است
صد مرض به گشت و ممنون شفا[۴] هرگز نشد
.....
[۵]در جدائی هم ز یار خود جدا هرگز نشد
در هوای پارسائی عرفی از هر[۶] معصیت
گشت صدره تائب، امّا پارسا هرگز نشد

(۴۳۷)

کسی کو در تب عشق تو نبض خویشتن گیرد
بعیب[۷] خود پرستی بر زمانش[۸] مرد و زن گیرد
نیارامد[۹] دل درد آشنا در جامهٔ هستی
اگر آرام گیرد، چند روزی در کفن گیرد
دم عیسی نخنداند[۱۰] گل امیّد صیّادی
که در فصل بهاران دام او[۱۱] مرغ چمن گیرد

۱- ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = جاودان ؛ ن ۳۶ = تازگی
۲- ن ۳۵ = نیاید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۶ = نیامد
۳- ن ۱۰ = بس که دل از کاوش دل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بس که این درد آزما دل
۴- ن ۴ = صفا ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شفا ؛ ن ۱۰ = دوا
۵- ن این مصرع فقط در نسخه ۳۶ یافته شد
۶- ن ۱۰ = خود از ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ازهر
۷- ن ۹، ۱۱ = نه عیب خود پرستی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = به عیب خود پرستی
۸- ن ۹، ۱۱ = هر زمان بر مرد و زن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = بر زبانش مرد و زن
۹- ن ۴، ۳۶ = نیارامد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بهار آمد
۱۰- ن ۱۰، ۱۱ = نجنباند ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نخنداند ؛ ن ۹ = بخنداند ؛ ن ۱ = نمی‌داند
۱۱- ن ۱۰ = از ؛ ن ۱، ۵ = هر ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = او

مه کنعان بخوابست ای صبا بر پیرهن[۱] مگذر
که گرگی ناگهان[۲] دنبال بوی پیرهن گیرد
ازان با عشق هرگز التفاتی[۳] نیست تقوی را[۴]
که عاشق نکته[۵] بر زاهد بکیش برهمن گیرد
خزان شکوه طی شد، موسم گلریز شکر آمد
غمم[۶] عالم گرفت، اکنون نشاطم انجمن گیرد
کجا افتد نظر بر خاکساران خودپرستی را
که صد جا[۷] هر قدم ره بر خیال خویشتن گیرد
کمال عشق و لطف حُسن و مهر آسمان باید[۸]
که بلبل[۹] یک نفس خود را[۱۰] بدستان درسخن گیرد
روم[۱۱] در گوشه‌ای تنها که ریزم خون خود عرفی
مبادا وقت[۱۲] مردن ناشناسی دست من گیرد

(۴۳۸)

اهل معنی دوش بر دوش عقولم دیده‌اند
چون دعای خویش بر عرش قبولم دیده‌اند
آشنائی شان بمن واپس‌تر از بیگانگی‌ست
بس که ارباب حقیقت بلفضولم دیده‌اند؟

۱- ن ۹ = بربرهمن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = برپیرهن
۲- ن ۱، ۵ = ناکسان ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ناگهان
۳- ن ۴ = اتفاقی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = التفاتی
۴- ن ۱۰ = زاهد را ؛ ن ۳۵ = عرفی را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۶، ۳۵(حاشیه) = تقوی را
۵- ن ۱۰ = تکیه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = نکته
۶- ن ۱، ۵ = غمم ؛ ن ۳۵، ۳۶ = غم
۷- ن ۱، ۵که هر جا صد قدم ره ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = که صد جا هر قدم ره
۸- ن ۳۶ = شاید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ و غیره = باید
۹- ن ۸ = اوهم ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = بلبل ؛ ن ۱، ۵ = تااو ؛ ن ۳۵ = بااو
۱۰- ن ۴ = خودرا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گل را
۱۱- ن ۹ = شدم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = روم
۱۲- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = قدر ؛ ن ۹، ۱۱ = وقت

غـم هـلاکـم کـرد و کس غـمگین نـمی‌دانـد مـرا
بس کـــه در ایّـــام آسـایش مـلولم دیـده‌انـد

.....

دشـــمنان در مـعرض ردّ و قـبولم دیـده‌انـد[1]
دشـمنان عـرفی بسـی غـمگین‌ترند از دوستان
تـــا تـــمنّاهای نـومید از حـصولم دیـده‌انـد

(۴۳۹)

شکر،[2] کز کشمکش شـوق نـجاتم دادنـد — خـلعت مـحرمی خـلوت ذاتـم دادنـد
نـبود هـمّت عشـقم کـه گـدایـان درش — گـنج تـوفیق شـهادت بـه زکـاتم دادنـد
از در عشـق دلم حـاصل کـونین گـرفت — مـن نـرفتم[3] بـدر زهـد و بـراتـم دادنـد

(۴۴۰)

چـند بـی‌بهره بـود دیـدهٔ گـریانی چـند — زلف جـمع‌آر کـه جـمعند پـریشانی چـند
گلرخان نعمت[4] نایاب[5] نیابند[6] اگر[7] — یک نـفس چـاک نـبینند[8] گـریبانی چـند
آنکـه آمـاده کـند[9] پـردهٔ نـاکـرده گـناه — کی دَرَد[10] پردهٔ از[11] کرده پشیمانی چند

۱- فقط در نسخهٔ ۱۷ این مصراع وجود دارد که مصرع اوّل آن نیز مفقود است
۲- ن این سه غزل زیر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ وجود دارد و در زمین معروف غزل حافظ گفته شده است
۳- ن ۱۷ = برفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نرفتم
۴- ن ۲، ۱۰ = نعمت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = محنت
۵- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = نایاب ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نایافت
۶- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = بیابند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = نیابند
۷- ن ۱، ۸، ۱۰، ۳۵ = اگر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹ = مگر.در چند نسخ این مصراع به این طور است: ن ۲، ۳، ۹(اضافات) = گلرخان محنت نایاب بیابند مگر ؛ ن ۴، ۹(اصل)، ۳۶ = گلرخان محنت نایافت بیابند مگر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلرخان محنت نایافت نیابند اگر ؛ ن ۱۰ = گلرخان نعمت نایاب بیابند اگر ؛ ن ۲۹ = گلرخان محنت نایافت بیابند مگر.
۸- ن ۸، ۳۵ = نیابند ؛ ن ۲۹، ۹(اضافات) و (اصل) = به‌بینند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = نبینند
۹- ن ۳۶ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۹(اصل و اضافات هر دو)، ۸، ۳۵ = کند
۱۰- ن ۱ = برد ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دَرَد
۱۱- ن ۶ = نا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از

کبریای تو برانم[۱] که نیارد[۲] به نظر　　مشتی آلوده[۳] و آلایش دامانی چند
عرفی افسانهٔ غم گوش‌کنان حلقه زدند　　خوان بیارای که جمع آمده مهمانی چند

(۴۴۱)

جمعی ز سران دامن مهمان تو بوسند
قومی[۴] به دو صد ناز لب خوان تو بوسند[۵]
ترسم که حریفان تو در حالت مستی
برگ گلی از چاک گریبان تو بوسند
با لذّت لبهای تو باید که ملایک
دایم بتصوّر لب[۶] خندان تو بوسند
آنانکه حیات از لب عیسی نپذیرند
از روی ادب خاک شهیدان تو بوسند
در صیدگه جور تو جانهای شهیدان
تا صبح قیامت لب پیکان تو بوسند
عرفی چه کلام است ترا کز سر تعظیم
صاحب سخنان گوشهٔ دیوان تو بوسند

(۴۴۲)

بخت[۷] کو تا شاهد وصلم در آغوش آورد
ذوق بیهوشم نماید، شوق با هوش آورد

۱- ن ۱، ۵ = نیابم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹(اصل و اضافات)، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برانم
۲- ن ۱، ۱۰، ۳۵ = نیاید ؛ ن ۵، ۹، ۳۶ و غیره = نیارد
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آلوده بر آلایش ؛ ن ۳۶ = آلودهٔ آلایش ؛ ن ۳، ۴، ۹(اصل)، ۲۹ = آلوده و آلایش ؛ ن ۹(اضافات) = آلودهٔ آلایش
۴- ن ۱۷، ۳۵ = قومی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = جمعی
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۸، ۳۵ = گل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = لب
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد

هر دو روز[۱] از حیله غیر آهنگ جایی[۲] میکند
تا بتقریب وداع او را در آغوش آورد
آنکه بنهد[۳] پای تابوتم بدوش از بعد مرگ
ساق عرض درد و غم را بر سر دوش آورد

(۴۴۳)

آن کو[۴] چو من از عشق پریشان ننشیند — بر مسند توفیق شهیدان ننشیند
گر چاشنی شربت درد تو نباشد[۵] — هرگز مگس دل بلب جان[۶] ننشیند
ای نوح مرنجان نفس چشمه گشایت — این آتش عشقست، بطوفان ننشیند
ای خضر شکستی به سبویت نرسد، خیز[۷] — کاین تشنگی از چشمهٔ حیوان ننشیند
ایمان اگر این است که همدوش دل ماست — کفر از چه بچشم و سر ایمان ننشیند
با آنکه مغان[۸] را همگی مایده شهد است — در دیر مگس بر لب رهبان[۹] ننشیند
عرفی برو از غمکدهٔ ما که کس این جا — بی‌زخم دل و چاک گریبان ننشیند

(۴۴۴)

کسی می‌طربم[۱۰] در ایاغ می‌ریزد — که زهر غم بگلوی فراغ می‌ریزد
کسی عنان دلم می‌کشد بکوی مراد — که خار فتنه براه سراغ می‌ریزد
کسی به نعمت مقصود پرورش دهدم — که استخوان هماپیش زاغ می‌ریزد

۱- ن ۱، ۵ = رو ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = روز
۲- ن ۱ = جامی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = جایی
۳- ن ۱۷ = ماند ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = بنهد ؛ ن ۱ = ننهد
۴- ن ۹ = آنکه ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آنکو
۵- ن ۲، ۴، ۳۶ = نیابد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نباشد ؛ ن ۲۹ = بیابد
۶- ن ۱، ۱۷ = بلب خوان ؛ ن ۱۰ = بسر خوان ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلب جان
۷- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = خیز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = باش
۸- ن ۱۰ = مگس ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مغان
۹- ن ۲، ۱۰ = رهبان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهمان
۱۰- ن ۱، ۴، ۱۷، ۳۶ = کسی که می‌طربم ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = کسی می‌طربم

گـــدای نـــور بـــود آفـتاب در بـزمی — کـه عشـق خـون جگـر در چـراغ مـی‌ریزد
دم مســـیح بـــود در مـزاج مـرده دلان — حـدیث عشـق کـه خـون فـراغ مـی‌ریزد
بـجوش عشـق بـنازم کـه از شکـاف دلم — بـجای قـطرهٔ خـون درد و داغ مـی‌ریزد
زکـات مـایهٔ رزق منست[۱] آنکـه فـلک — بـجیب حـلّهٔ طـاووس بـاغ مـی‌ریزد
ضـمیر روشـن مـابین کـه ظـلمت عـرفی — بـدامـنش[۲] گـهر شـبچراغ مـی‌ریزد

(۴۴۵)

غـم تـو هست، بـعیش جـهان کـه پـردازد
هـوای تـیغ تـو در سـر، بـجان کـه پـردازد[۳]
اگـر لب تـو نـه در دل نـمک‌فشان آیـد[۴]
بـتازه کـردن داغ نـهان کـه پـردازد
چـنین کـه غـمزه بـیک زخـم میکشد هـمه را
بکـاوکاو دل خـونچکان کـه پـردازد
چو حُسن[۵] یار[۶] هم‌آلوده سوزد[۷] و هـم پـاک
بـه قـیمت گـهر ایـن و آن کـه پـردازد
کـرشمه گشت جـهانی چـنانکه دل مـی‌خواست
بگـو بسـوختن کشـتگان کـه پـردازد
جـهان[۸] جـهان بـرهش نـیم بسـمل افـتادند
بـچاره‌سازی ایـن نـیم جـان کـه پـردازد

۱- ن ۱، ۵ = تو نیست ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = منست
۲- ن ۱، ۵ = به آتش ؛ ن ۸، ۳۵ = به دانش ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = به دامنش
۳- این غزل در زمین خسرو دهلوی گفته شد. مطلع غزل خسرو به این طور است:
غمم بکُشت، بکار جهان که پردازد — دلم اسیر شد و نیز جان که پردازد
۴- ن ۱، ۱۰، ۱۱ = آمد ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آید
۵- ن ۱۱ = عشق ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = حُسن
۶- ن ۹ = حُسن و ناز ؛ دیگر همه نسخ مثل ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ و غیره = حُسن یار
۷- ن ۹ = خواهد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = سوزد
۸- ن ۹ = جهانیان به غمش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جهان جهان برهش

چنین که ما و دل و دیده مست و حیرانیم
اگر غم تو نباشد، بجان که پردازد
اگر نه محرم دردی طلب کند عرفی
به جستجوی من بی‌نشان که پردازد

(۴۴۶)

دم مردن[۱] بشوق[۲] آنکه یار دلنواز آید
رود صد بار جانم با نفس بیرون و باز آید
نهان هر نامهٔ عجزی که بنویسم برای او[۳]
روان ناگشته قاصد[۴] صد جواب‌ازپیش‌ناز[۵]آید[۶]
زند بر کربلا صد طعنه فردا عرصهٔ محشر
اگر نازت[۷] بآن هنگام با این[۸] ترکتاز آید
ملائک را بداغ رشک مرغان هوا سوزد[۹]
بسوی دشت هرگه با صدای طبل باز آید
دل[۱۰] معشوق را ذوقیست از همراهی عاشق
اگر محمود را گویی، "بیا" اوّل ایاز آید
بود پیشانیم دایم بخاک سجده‌گاه بت
نیم زاهد که در مسجد همین وقت نماز آید[۱۱]

۱- انیس‌العاشقین = نمی‌میرم ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دم‌مردن
۲- ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز شوق ؛ ن ۲، ۵، انیس‌العاشقین = به شوق
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بسوی او ؛ ن ۱۰ = برای او ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = به لطف
۴- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = محرم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = قاصد
۵- ن ۴، ۵ = ناز ؛ ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶ = باز
۶- این بیت در نسخه ۱۷ است
۷- ن ۱۰ = اگر بارم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = اگر نازت
۸- ن ۱، ۲، ۴، = صد ؛ ن ۵، ۲۹ = آن ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = این
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = سوزد ؛ ن ۸، ۹، ۳۵ = سورند
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۱۱ نهان ؛ ن ۹، ۲۹ = چنان ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = دل
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

گذشت و عالمی از تیغ نازش نیم بسمل شد
دل سنگین دهش یارب که هم زین راه باز آید
ز عرض حاجت ارمانع نگردد همّت عشقم
نیازم را نوید صد قبول از بی‌نیاز آید
بناز و نعمت جنّت[۱] مناز، اندیشه کن رضوان
که عرفی از بهشت درد با آن برگ و ساز آید

(۴۴۷)

گر بخواب اجلم دیدهٔ جان گرم نشد
حال دل چیست که امشب به فغان گرم نشد
ناوکی زد به دلم لیک چنان ز آتش دل
تیز بگذشت که پیکانش ازان گرم نشد
هر که بود از اثر نالهٔ ما شد دل گرم
دل او بود که در کون و مکان گرم نشد[۲]
عرضه[۳] کردند بما روز ازل بود و نبود
جز[۴] به غم دیدهٔ ما در دو جهان گرم نشد
آه ازین شرم[۵] که افسانه‌ای[۶] از آتش شوق
آمد از دل بزبانم که زبان گرم نشد
وه چه گرمیست درین انجمن امشب که زشرم
شمع و پروانه بهم، صحبت شان گرم نشد

۱- ن ۹ = حُسنت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جنّت
۲- این بیت فقط در نسخ ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳۶ = عرضه ؛ ن ۱، ۵، ۹ وغیره = عرض
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جز بغم دیدهٔ ما ؛ ن ۱۰ = جز دل و دیدهٔ ما ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = جز به دل دیدهٔ ما
۵- ن ۲، ۹ = شوق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره = شرم
۶- ن ۹ = افسانهٔ از آتش شرم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افسانهٔ از آتش شوق ؛ ن ۸ = افسانهٔ آرایش شوق

منم آن تشنه لب عشق[۱] که صد دوزخ درد
گشت خالی و مرا کام و[۲] دهان گرم نشد
گرم خونریزی عرفی ز فغان[۳] گشت ولی
سببی داشت نهانی بهمان گرم نشد

(۴۴۸)

نغمه‌ای[۴] کز ره تأثیر بشیون نکشد
بسماعش دل ماتم زدهٔ من نکشد
دیت قتل من اینست[۵] که در روز جزا
بزنم دست بدامانش و دامن نکشد
جذبهٔ مهر تو ای[۶] ذرّه ندانم تا کی
از ته غمکدهٔ سینه به روزن نکشد
غایت درد همین است که در فصل بهار
دل مرغان خزان[۷] دیده به گلشن نکشد
دل ما در لحد آرام نگیرد عرفی
که زغم برگ فراغی به نشیمن نکشد[۸]

(۴۴۹)

کو شورشی که صحبت شادی بهم خورد
غم خون دل بریزد و دل خون غم خورد
زهر غم تو گر بچکانم بکام خضر
آب حیات ریزد و خاک عدم خورد
نازم به آن کرشمه که جای کباب و می
خون فرشته و دل مرغ حرم خورد

۱- ن ۱۰، ۳۶ = درد ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = عشق
۲- ن ۹ = کام زبان ؛ ن ۱۰ = کام و زبان ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کام و دهان
۳- ن ۹ = و بفغان ؛ ن دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز فغان
۴- ن ۱ = نغمه گراز ره تأثیر ؛ ن ۱۷ = نغمه کرده که تأثیر ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه کز ره تأثیر
۵- ن ۲، ۱۷، ۲۹ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = این
۶- ن ۳۶ = این ؛ دیگر نسخ = ای
۷- ن ۹ = چمن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خزان
۸- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ یافته شد

بـــــر آســـــتان کـــعبه تـــبسّم نـــمی‌کند
آن لب کـــه بـــوسه‌ای ز حـــریم صـــنم خـــورد
زخـــم زجـــاج دوست نـــدارد تـــراوشـــی
کـــو شـــیشهٔ دلی کـــه بـــدیوار غـــم[۱] خـــورد
گـــر شـــرح کـــاوکاو غـــم او رقـــم کـــنم
دود از رقـــم بـــرآیـــد و مـــغز قـــلم خـــورد
می‌جوشدم ز هـر سـر مـو چشـمه چشـمه خـون
هـر گـه کـه دل بـذوق شـهادت قسـم خـورد
نـــامش ز لوح هـــمّت عـــرفی بـــرون نـــویس
آن تشـــنه کآب خـــضر زجـــام کـــرم خـــورد

(۴۵۰)

بـــیادم هـــرگز آن نـــخل قـــد مـــوزون نـــمی‌آید
که از هر دیده‌ام صد چشمه خون بیرون نـمی‌آید
کـــدامـــی دوست مـــی‌آید[۲] بـنزدیک مـن گـریان
کـــه تـــا آیـد بـرمن، صـد قـدم در خـون نـمی‌آید
نـــمیدانـــم کـــه سـنگ فـتنه بـر[۳] هـنگامهٔ مـا زد
کـــه ایـــن بـــیرحـــمی از بـیدادی گـردون نـمی‌آید
بـــداغ دل کـــند دست مـــلامت آن نـــمک پـــاشی
کـــه هـــنگام تـــبسّم زان لب مـــیگون نـــمی‌آید
زمـام نـاقه، گـاهی دست لطـف[۴] از نـاز مـی‌گردد
کـــه دیگـــر جستجوی لیـلی از مـجنون نـمی‌آید

۱- ن ۱۱ = قلم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رقم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = که امین دوست نزدیک من گریان نـمی‌آید ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = کـدامـین دوست می‌آید بنزدیک من گریان
۳- ن ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = در
۴- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لطف از یار ؛ ن ۴، ۱۷ = لطف از ناز ؛ ن ۹ = لطف یار

نـزد ایـن گـریه هـا بـر آتشـم آبـی و دانستم
که صد طـوفان نـوح از عـهده‌اش بـیرون نـمی‌آید

(۴۵۱)

ز شـهر دل بگـوشم هـر نـفس فـریاد مـی‌آید
کـه اینک لشکر غـم خـوش بـه‌استعداد مـی‌آید
اگـر شـیرین عـنان را نـرم سـازد، بـنگرد خسـرو
کـه گـلگون جـانب او یـا بـر فـرهاد مـی‌آید
دلم در دام آن صـیّاد مسـتغنیست، مـی‌ترسم
کـه افـتد رخـنه‌ای در دام تـا صـیّاد مـی‌آید
نصیحت می‌کنندم دوستان، ای غـم، بـیا از[1] نـو
بـخاشاک مـن آتش زن کـه ایـنجا بـاد مـی‌آید
نـمی‌آید ز پـرویز اسـتماعش ور نـه شیرین را
ز سـر تـا پـا صـدای نـالهٔ فـرهاد مـی‌آید
چه شد کز زهر چشـمت زود جـان دادم، بـحمدالله
کـزان لبـهای شـیرین شـیوهٔ ایـجاد مـی‌آید
هـمانا[2] دیـده عـرفی عـزتی زان دلفـریب امشب
کـه مـی‌آید زبـزمش بـاز و خـوش دلشـاد مـی‌آید

(۴۵۲)

مـرا زغـمکدهٔ سـینه داغ مـی‌روید ز بـزم گـاه مـحبّت چـراغ مـی‌روید
بهشت کو[3] که تماشا کـند کـه حُسـن تـرا ز بـاغ لاله و از لاله بـاغ مـی‌روید

۱- ن ۴، ۹ = ای‌غم بیا و نو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = ای‌غم بیا ور تو ؛ ن ۲، ۲۹ = ای‌غم بیا یکره ؛ ن ۱۰، ۳۵ = ای‌غم بیا وز نو

۲- ن ۲، ۲۹ = همانا دیدهٔ عرفی ازان شد دلفریب امشب ؛ ن ۸، ۹ = همانا دیده عرفی لذّتی زان دلفریب امشب؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = همانا دیده عرفی عزّتی زان دلفریب امشب

۳- ن ۹ = گو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کو

مسیح گو گهر آفتاب را بفروش[۱] که از خرابهٔ[۲] ما شبچراغ می‌روید
تو پای کعبه رو آماده کن که در هر گام هزار خضر براه سراغ می‌روید
نسیم[۳] باغ که بر مغزم آستین[۴] افشاند؟ که روضه روضه گلم[۵] از دماغ می‌روید
هزار کعبه خراب مزار کشتهٔ دوست کزان سلامت ازین درد و داغ می‌روید
مگر ترانهٔ عرفی کسی به گلشن برد که بانگ درد ز دستان زاغ می‌روید

(۴۵۳)

جماعتی که زناموس و نام می‌گفتند
بدیر دوش ز مستی و جام می‌گفتند
بیا، ببین که چه فتوی دهند در مستی
همان گروه که می را حرام می‌گفتند
فغان که جمله فتادند در شکنجهٔ دام
کسان که عیب اسیران[۶] دام می‌گفتند
بطوف کعبه شنیدم ز[۷] ساکنان حرم
که اهل دیر مغان را سلام می‌گفتند
به صحن دیر شنیدم ز زائران صنم
همان که بر در بیت الحرام می‌گفتند
رموز آتش موسی[۸] که برهمن بشکافت
ز اهل دین[۹] نشنیدم،[۱۰] که خام[۱۱] می‌گفتند

۱- ن ۱۰ = بفروش ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مفروش (در نسخه نهم این بیت نیست)
۲- ن ۲ = خرابهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خزینهٔ
۳- ن ۱۱ = هزار حُسن که شعرم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹ = نسیم باغ که بر مغزم ؛ ن ۳۶ = هوای حُسن که بر مغزم
۴- ن ۹ = استخوان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آستین
۵- ن ۱۰ = دلم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گلم
۶- ن ۴ = اسیران دوام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶، ریاض، گنج‌سخن = اسیران دام
۷- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۳۵، گنج سخن = ز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ریاض‌الشعرا = که
۸- ن ۳۶ = مهری ؛ ن ۴، ۵، ۹ و غیره = موسی
۹- ن ۲، ۴ = دیر ؛ ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض، گنج سخن = دین
۱۰- ن ۲، ۴ = شنیدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶، ریاض، گنج سخن = نشنیدم ؛ ن ۹، ۱۷، ۲۹ = بشنیدم
۱۱- ن ۱۷، ۲۹ = جام ؛ ن ۱۱ = نام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۶، ریاض، گنج سخن = خام

تمام بود[۱] بیک حرف گرم[۲] و ما غافل
حکایتی که همه ناتمام می‌گفتند
فغان ز طبع تو عرفی غلط همی[۳] رفتند
سخنوران که ترا خوش‌کلام می‌گفتند

(۴۵۴)

اهل همّت لب از دعا بستند — کمر خدمت رضا بستند
گرد[۴] آیینه بود جاه و جلال — عجز[۵] در یوزه بر گدا بستند
به تماشا روند جان و دلم — باز آئین غم کجا بستند
مژده ریزند بر سر و دستار — کز[۶] گل فتنه دسته‌ها بستند
وقت پیغام یار سوختگان — داغها بر لب صبا بستند
تا کلید بهشت بشکستیم[۷] — در دوزخ بروی ما بستند
بعدم کی روان شوی عرفی — رو که دروازهٔ فنا بستند

(۴۵۵)

کاش آن کسان که منعم ازان تند خو کنند — صد دل نموده وام[۸] نگاهی به او کنند
رویم به کعبه‌ایست که طاعت بران آن[۹] — از آب دیده‌های ملایک وضو کنند
این تشنگی بجام و قدح کم نمی‌شود — با ساقیان بگوی که فکر سبو کنند
این است التماس[۱۰] که ما را پس از وفات — رندان باده نوش به می[۱۱] شست و شوکنند

۱- ن ۴، ۳۶ = بوده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۳۵، گنج سخن = بود
۲- ن ۹، گنج سخن = ختم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرم
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۹ = غلط همی رفتند ؛ گنج سخن = غلط همی گفتند ؛ ن ۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غلط نمی‌رفتند
۴- ن ۲۹ = گر در آئنه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرد آیینه
۵- ن ۴، ۲۹ = عجزو دریوزه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = غجز دریوزه
۶- ن ۲۹ = گز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کز
۷- ن ۲ = نشسکستیم ؛ ن ۴ = گم کردیم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = بشکستیم
۸- ن ۱۱ = نیم ؛ ن ۳۶ = دام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = وام
۹- ن ۱۰ = آن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = او
۱۰- ن ۲ = التفات ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = التماس
۱۱- ن ۵ = بما ؛ ن ۳۶ = بمی

نـازم بـه غـمزه‌ای کـه بشـوق خـدنگ او — آسـودگان خـاک حـیات آرزو کـنند
مـنمای داغ عشـق بـه روحـانیان دلا — اهـل زکـام رامـده ایـن گـل کـه بـو کـنند
عـرفی چـه بـیم داری از آسـیب دلبـران — بگـذار تـا بـجان تـو نـاخن فـرو کـنند

(۴۵۶)

ز چشـم آب حسـرت مـی‌تراود — ز هـر مـویم شکـایت مـی‌تراود
چـنان در دل خـلد گـاه[۱] نـمازم — کـه کـفرم از عـبادت مـی‌تراود
زهـی بـی‌آبرو آن دل کـه از وی — بکـاویدن مـحبّت مـی‌تراود
بگـو، تـیغ از چـه شـربت آب دادی[۲] — کـه از هـر زخـم لذّت مـی‌تراود
ملک[۳] همچون مگس جوشد بـران زخـم — کـزو شـهد شـهادت مـی‌تراود
حـذر کـن زیـن دعـای آتش آلود — کـزین چشـمه اجـابت مـی‌تراود
تـراود از لب عـرفی سـخن هـا — ولی هـنگام فـرصت مـی‌تراود

(۴۵۷)

دلم[۴] در عـالمی بـا زخـم زهـر آلود مـی‌گردد
کـه از دنـبال درد[۵] آوازهٔ بـهبود مـی‌گردد
به مـرهم کـلفتم نـو مـی‌شود هـر گـه کـه مـی‌بینم
کـه داغ سـینهٔ پـروانـه آتش سـود مـی‌گردد
بـنوعی آتش‌افـروز است شـوق روی او در دل
کـه چـون دل در نـظر آرم بـچشمم دود مـی‌گردد

۱- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = گاهی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = گاه
۲- ن ۳۶ = داری ؛ دیگرهمه نسخ = دادی
۳- ن ۳۶ = مگس ؛ دیگر همه نسخ = ملک
۴- ن ۱، ۵ = دل ما عالمی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلم در عالمی
۵- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که از دنبال درد ؛ ن ۹ = که از دیوار و در

بـمستی طـاعت بت مـیبرم[۱] در دیـر و مـی‌بینم
کـه ایـن مستانه طـاعت بـر در مـعبود مـی‌گردد
ز طـالع تـا قـیامت بـرگ[۲] غـم دارم ولی داغـم
کـه گـردون در زمـان کـامرانـی زود مـی‌گردد
نگـاه تـلخ‌کامان دور دار از لعـل او یـارب
کـه آب زنـدگی نـاگـاه زهـرآلود مـی‌گردد
نـدانـم کـز کـدامـی بـاده مستی مـی‌کند عـرفی
کـه نـاکـامی طـلب در کـعبهٔ مـقصود مـی‌گردد

(۴۵۸)

فلک ساقی[۳] و غم صهبا کسی هشیار کـی مـاند
فنا گلچین[۴] و ما گل، غنچه هم پربار[۵] کی مـاند
مگو[۶] صوفی به از خلوت نداند بـاغ و بستان را
درش گـر بـاز بـاشد، روی بـر دیـوار کـی مـاند
مـنم دایـم صـلاح‌انـدیش کـارافـتادگان لیکـن
چـو غـم زورآورد انـدیشه را رفـتار کـی مـاند
نه پنداری که گر مشفق شـوی[۷] آسوده دل گـردم
دلی کـافتد بـدست عشـق بـی‌آزار کـی مـاند
بـهار بـاغ مـا دست خـزان در آسـتین دارد
دریـن گـلشن گـلی گـر بشکـفد پـر بـار کـی مـاند

۱- ن ۳۵ = پی‌برم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = می‌برم (در چند نسخ مهم مثل ۹، ۳۶ این شعر وجود ندارد)
۲- ن ۱۰ = زطالع تا قیامت مرگ داغ غم ولی داغم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = زطالع تا قیامت برگ غم دارم و بی‌غم ؛ ن ۲۹ = زطالع تا قیامت ترک غم دارم و بی داغم
۳- ن ۹ = مست و ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = ساقی
۴- ن ۱۰ = گلبن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گلچین
۵- ن ۴، ۸، ۲۸، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۹، ۳۵ = پر
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = مگر ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = مگو
۷- ن ۲۸، ۳۶ = شوم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = شوی

ز وصلت یافتم صحّت نه تهمت[۱] بود بیماری
کسی کاید مسیحا بر سرش، بیمار کی ماند
بزنّار مغان بستند عرفی را میان آری
میان این چنین شایسته بی‌زنّار کی ماند

(۴۵۹)

مرو بمدرسه کانجا خرد موسوس[۲] شد
دران مقام شنیدم بسی که زر مس شد
ز گلشن خرد آنها که گوش زد شده بود
عدیل قصهٔ خواب[۳] و خمار نرگس شد
چو دیده[۴] ور خرد ایثار کرد، عشق اندوخت
چو داد بی‌بصر از کف مدار، بیحس[۵] شد
که ریخت بر مس[۶] ناچیزم این نفایس فیض
که کیمیای سعادت گدای این مس شد
بریز مایهٔ[۷] دانش به مفلسان عرفی
که هر که بخل درین مایه کرد، مفلس شد

(۴۶۰)

یک دم ای شوخ[۸] اگر با تو نشینم، چه شود
مصلحتهای فضولانه نبینم،[۹] چه شود

۱- ن ۱، ۵، ۸ = نه رحمت ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = نه تهمت ؛ ن ۹، ۱۱ = به همت ؛ ن ۱، ۲۸، ۳۵ = برحمت
۲- ن ۱۰ = مدرّس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = موسوس
۳- ن ۱، ۵، ۸ = خواب خمار ؛ ن ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خواب و خمار ؛ ن ۲۸ = خواب و خیال
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دیدهٔ خرد ؛ ن ۱۰، ۲۸ = دیده ور خرد ؛ ن ۳۶ = دیده در خرد
۵- ن ۱، ۵ = بیحس ؛ ن ۴، ۱۰ = برچس ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۶ = برجس ؛ ن ۳۵ = نرجس
۶- ن ۴، ۳۶ = مس ناچیزم ؛ ن ۱ = من ناچیزم ؛ ن ۵، ۳۵ = مس ناچیز
۷- ن ۱۰ = نامهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مایهٔ
۸- ن ۱۰، ۲۸ = شوخ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شرم
۹- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = ببینم ؛ ن ۴ = نبینم ؛ ن ۳۶ = بینم؟

من ازین طبع گداپیشهٔ در یوزه پرست[۱]
گر ملوکانه به مجلس بنشینم،[۲] چه شود

من بدین دست که از پای دلم بسته‌تر است
گر زبستان ازل میوه بچینم، چه شود

من که از ردّ و قبول کسم اندیشه مباد[۳]
گر بگویم که چنان[۴] یا نه‌چنینم،[۵] چه شود

من که با یاصنم است آمد و رفت نفسم
گر بگویند که بی‌مذهب و دینم، چه شود

چند بر کنگرهٔ عرش بیندازم فرش
گر فرود آیم و کنجی بنشینم، چه شود

تو که ذوق ارنی بیشتر از من[۶] داری
گر کشی پرده ز رخ تا تو[۷] ببینم، چه شود

تا بکی شهپر اندیشه بخود بربندم
گر فرو ریزم و شرمی بگزینم، چه شود[۸]

من که از مرگ خراش نفسم تلخ‌تر است
نگسلد[۹] گر نفس باز پسینم، چه شود

عرفی این صورت آراسته خلقی بفریفت[۱۰]
گر من از پرده برآیم که ندانم، چه شود

۱- ن ۱، ۵، ۸ = طلب ؛ ن ۴، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پرست
۲- ن ۵، ۳۶ = نه‌نشینم ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بنشینم
۳- ن ۱ = نبود ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مباد
۴- ن ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = چنان ؛ ن ۱ = چنین
۵- ن ۳۵ = یا که چینم ؛ ن ۱، ۵ = با که نشینم ؛ ن ۲۸، ۳۶ = یا بچینم ؛ ن ۴ = یا بچینم
۶- ن ۱۰ = از من ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ما
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تا تو ببینم ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = تات ببینم
۸- این شعر فقط در چند نسخ مثل ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ یافته شد. در نسخ ۱، ۵ نیست
۹- ن ۳۶ = بگسلد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵ = نگسلد
۱۰- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بفریفت ؛ ن ۱۰ = بفروخت ؛ ن ۱۷ = بفرست

(۴۶۱)

تا بود سراسیمه دلم دربدری بود
اندیشهٔ دل خانگی و دل سفری بود

یا[۱] فایده‌ای لازم هستی[۲] ننهادند
یا[۳] هستی ما فایده‌اش بی‌اثری بود

هرگاه که اندیشه عنان در کف من[۴] داشت
کارم همه از بهر جگر دشنه‌گری بود

هرجام که دیدیم گوارنده[۵] میی داشت
خونش[۶] همه از کاسهٔ صاحب نظری بود

با آنکه نمی‌داد امان سیلی فقرم
دایم سر من در هوس تاجوری بود

هرگاه که مژگان مرا شوق تو برداشت
گر قطره و گر دجله، سرشکم جگری بود

در بستر[۷] اندیشه بجز خار ندیدیم[۸]
گلها همه در خوابگه بی‌خبری بود

نگسست ز هم جذبهٔ توفیق و گر نه
شبگیر طلب بر اثر[۹] بی‌بصری بود

۱- ن ۱۰ = تا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یا
۲- ن ۱، ۵ = مستی ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هستی
۳- ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یا
۴- ن ۱۰، ۲۸ = ما ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = من
۵- ن ۱، ۵، ۸ = گوارنده و می‌داشت ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گوارنده میی داشت
۶- ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خون با همه در ؛ ن ۱ = خونش همه از
۷- ن ۲۸ = گلشن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بستر
۸- ن ۱، ۴، ۳۶ = ندیدیم ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ندیدم
۹- ن ۱۵ = شب کیسه طلب بر اثر ؛ ن ۵ = شبگر طلب در اثر ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = شبگر طلب بر اثر

جمعیت عرفی همه[۱] ز آنست که عمری
سودا گر بازارچهٔ بی‌هنری بود

(۴۶۲)

تابکی عمر به افسوس[۲] جهالت برود
نشئه باده بتاراج ملامت[۳] برود
بخت بد را خجل از کوشش باطل چه کنم
بهتر آنست که عمرم به بطالت برود
زاهد از کعبه عنان تافته می‌آید[۴] لیک
این[۵] طمع داشت که خضرش بدلالت برود
رهرو کعبه که دیر است حوالت گاهش
برود لیک ز[۶] دنبال حوالت برود
جای رحم است بدان جوهری لعل طراز
کش همه عمر به آرایش[۷] آلت برود
حاتم ار مالک غمهای محبّت گردد
من گدا گردم و نامش برزالت[۸] برود

(۴۶۳)

تا قدم بر اثر نام و نشان خواهد بود
گوشهٔ دامن ما وقف میان خواهد بود

۱- ن ۱۰ = هم ازانست ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = همه زانست
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = افسوس و جهالت ؛ ن ۴ = افسوس جهالت
۳- ن ۱۰ = علالت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ و غیره = ملامت
۴- ن ۳۵ = آمد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸ و غیره = آید
۵- ن ۹ = چون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ و غیره = این
۶- ن ۴، ۹ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = به
۷- ن ۹ = آرایش ؛ ن ۵، ۳۵ و دیگر نسخ = آلایش
۸- ن ۲۸ = بضلالت ؛ ن ۹ = بدلالت ؛ ن ۱، ۵، "۱"۵ و غیره = برزالت

مـــی‌نمودند مـــلایک بـــه ازل[۱] عشـــق بـــهم
کـــاین گـــهر دست زدِ بـــی‌بصران خـــواهـــد بـــود
گـــر شـــود کـون و مکـان زیـر و زبـر در ره عشـق
صـورت نـاصیه[۲] بـر خـاک عـیان خـواهـد بـود
جـــز بـــبازار قـــیامت دل پـــر خـــون زنـــهار
مـفروشید، کـه ایـن جـنس گـران خـواهـد بـود
دیـده بـی‌نور[۳] شـد از گـریه، خـدایـا بـه ازل
گـفته بـودی کـه بـجایی نگـران خـواهـد بـود
دلم آخـــــر بـــــتماشاگـــه دیـــدار آور[۴]
تـا کـی ایـن آیـنه در آیـنه‌دان خـواهـد بـود
بـه سرانـجام جـم و کـی چـه نـهم بـیهده گـوش
کـمترین بـازی افـلاک هـمان خـواهـد بـود
دست فـرسوده شـود[۵] آخـر و گـمنام شـوی[۶]
مـــن گـرفتم هـنرت نـقد روان خـواهـد بـود
عـــرفی از پـیر مـغان دست نـداری هـر چـند
بـــر دلت بســـتن زنّـــار گـران خـواهـد بـود

(۴۶۴)

دمـی[۷] کـه جـانب مـن بـیند و پـیاله بـنوشد
بـروی گـرم تـو سـاقی کـه خـون تـوبه بـجوشد

۱- ن ۱۰، ۲۸ = ز ازل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به ازل
۲- ن ۴ = ناحیه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = ناصیه
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پُر نور ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بی‌نور
۴- ن ۴، ۹، ۲۸ = آورد ؛ ن ۸، ۱۰ = آرد ؛ ن ۱۷ = آویز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = آور
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوی ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = شود
۶- ن ۹ = شوم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = شوی
۷- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = برغم توبهٔ من چون لبت پیاله بنوشد ؛ ن ۴ = بُتی که جانب من بیند و پیاله بنوشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دمی‌که جانب من بیند و پیاله بنوشد

اگر جنید و اگر با یزید، چون تو دهی[۱] می
هزار صومعه تقوی[۲] به جرعه‌ای بفروشد
کسی به بندگی ارزد که در شمایل طاعت
در بهشت ببندد[۳] بروی خویش و بکوشد
غبار کوچهٔ راحت بدامنش ننشیند
لباس درد تو بر هر[۴] که روزگار بپوشد
بهای گوهر یوسف کسی چو او نشناسد
همان به است که او را کسی به او نفروشد[۵]
نگویمت که مزن تیغ جور بر دل عرفی
رضا بده که پس از مرگ در لحد بخروشد

(۴۶۵)

بگاه نزع که رندان بتوبه می‌کوشند — قدح‌کشان تو صاف کرشمه می‌نوشند
برو، پیالهٔ خونی بخر ز قصّابان — مشو گدای شبانان که شیر می‌دوشند
فتد ز سردی دوزخ به عاشقان لرزه — اگر چه از نفس زمهریر می‌جوشند
بتان که نعمت‌شان مغز جان شیرین است[۶] — بشومی دل من خون[۷] تلخ می‌نوشند
بحُسن شرم خطاپیشگان قسم عرفی — که گر تو شرم کنی، فعل زشت می‌پوشند

(۴۶۶)

مگر لب تو قرین[۸] شراب می‌گردد
که آب در دهن آفتاب می‌گردد

۱- ن ۲ = دهی‌اش می ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تو دهی می (این بیت در نسخ مطبوعه ۹، ۱۱ و در چند نسخ مهم مثل ۳۶ یافته نشد)
۲- ن ۱۰ = خرقه و تقوی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صومعه تقوی
۳- ن ۹ = نبندد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = ببندد
۴- ن ۳۵ = بر روزگار هرکه ؛ ن ۵ = از مرگ روزگار ؛ ن ۹، ۲۸، ۳۶ = برهرکه روزگار
۵- ن این بیت فقط در نسخ مطبوعه (نهم و یازدهم) و در نسخهٔ ۳۶ یافته شد. در دیگر نسخ نیست
۶- ن ۲ = میسر است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شیرین است
۷- ن ۲۹ = مغز تلخ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خون تلخ
۸- ن ۲۹، ۳۶ = نصیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰ = قرین

چگـــونه راز دل[۱] آرم ازیـــن[۲] حـیا[۳] بـــر لب
کـــه شـعله مـــی‌رسد ایـــن جـــا و آب مـــی‌گردد
چـــنان ز روی تـــو چـینم گـــل مـــراد امشب[۴]
کـــه زهـــر گـــریه بـــچشم گـــلاب مـــی‌گردد
دلت بـــمن ده و بـــروی کـــرشمه ریـــز و بـبین[۵]
کـــه از تـــو چـــون دل مـــردم خـراب[۶] مـی‌گردد
ز بس خـــیال تـــو آرد[۷] هـجوم بـــر چشـــمم
بگـــرد هـــر مـــژه صـــد آفـــتاب مـــی‌گردد
چـــنان[۸] ربـــودهٔ حُـســنم کـه چشـم[۹] بـی‌بصرم
بکـــعبه از پـــی حُســـن صـــواب مـــی‌گردد
چـــه آتشست نـــدانـــم بســـینهٔ عـــرفی
کـــه دوزخ از نـــفس او کـــباب مـــی‌گردد

(۴۶۷)

برهمن کیشم که صدقم طـعنه بـر اصـحاب[۱۰] زد
طـــاق آتش خـــانه‌ام صـــد خـــنده بـر مـحراب زد
مرحبا ای عشـق گـلبانگی کـه بـی[۱۱] آشـوب تـو
عافیت خـوش تکـیه‌ها[۱۲] بـر بـالش سـنجاب زد

۱- ن ۹، ۱۰، ۲۹ = راز دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حرف غم
۲- ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به‌این ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = ازین
۳- ن ۲۹ = جفا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = حیا
۴- ن ۲۸ = بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = امشب
۵- ن ۲ = مبین ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ببین
۶- ن ۲۸ = کباب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = خراب
۷- ن ۳۶ = دارد ؛ دیگر همه نسخ = آرد
۸- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ این بیت بر دیگر اشعار غزل اضافه است
۹- ن ۵، ۳۵ = کفر ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = چشم
۱۰- ن ۲۸ = احباب ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اصحاب
۱۱- ن ۱۷ = از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بی
۱۲- ن ۳۶ = نکته ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = تکیه‌ها

عشق یکدل شد بزخم تیغ یکرنگی شهید
نکته‌پرداز[۱] خرد بر سلب و بر ایجاب[۲] زد

کشتهٔ عشق از خجالت سر به پیش افکنده ماند
بوسهٔ خونش مگر بر دامن قصّاب زد[۳]

موج طوفان سایه[۴] هر گه بر سر کشتی[۵] فکند
منعم از بهر تسلّی تکیه بر اسباب زد

کو گلاب کفر تا بر چهرهٔ ایمان زنم
گر بتی بیهوش گشت و تکیه بر محراب زد

خضر آب زندگی نوشید و عرفی خون دل[۶]
این سبو[۷] از زهر پر کرد، آن قدح بر آب زد

(۴۶۸)

وعظ من گرد فشانندهٔ عصیان نشود
آستین شکر[۸] آلود[۹] مگس ران نشود

نیست در خوان محبّت خورشی غیر نمک[۱۰]
لخت[۱۱] دل هر که نه اندوخته، مهمان نشود

کشوری هست که در وی رود از کفر سخن
همه جا گفت و شنو بر سر ایمان نشود

۱- ن ۵ = تکیه‌پرداز ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره نکته‌پرداز
۲- ن ۱، ۵ = بر نفی و بر اثبات ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بر سلب و بر ایجاب
۳- این بیت در نسخ مطبوعه نیست
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = سایهٔ گر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = سایه هر گه
۵- ن ۱، ۵ = گیتی ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کشتی
۶- ن ۲، ۹ = آب تلخ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خون دل ؛ ن ۲۹ = خون تلخ
۷- ن ۲۸ = سبو پُر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = سبواز
۸- ن ۹ = عسل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، خوشگو، آرزو، صائب = شکر
۹- ن ۱، ۵، ۳۵، خوشگو = آلوده ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵، آرزو = آلود
۱۰- ن ۲، ۲۹ = به نمک ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷،۲۸، ۳۵ و غیره = غیر نمک
۱۱- ن ۲۹ = سخت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = لخت

پا منه بر سر بالین اسیران کاینجا[۱]
هیچ بیدرد نیاید[۲] که پریشان نشود
عمر[۳] ده روزهٔ پیشینه حرامش بادا
کشته‌ای کز پی رحمت[۴] همه تن جا نشود
به تماشای گلستان خلیلم مبرید
که گل و لاله دگر آتش سوزان نشود
دیدن روی تو ممکن نبود بی‌حیرت[۵]
آن نه چشمست که در[۶] روی تو حیران نشود[۷]
عرفی ار خدمت بت کم کند ای خادم دیر
مزنش طعنه، که ناگاه مسلمان نشود

(۴۶۹)

هیچ گه نقش جمال تو نمایان نشود
کز هجوم نظرم باز پریشان نشود
این نه چشمست که از گریه توان بازش داشت
گر توانی، سببی ساز که گریان نشود
مایهٔ عافیت عالمی امّا کس نیست
که تو در خاطرش آیی و پریشان نشود
تا ابد گر بدهی غم دهمش جان به بها
این متاعیست که در شهر من ارزان نشود

۱- ن ۱، ۵، ۸ = کانجا ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کاین جا
۲- ن ۲۹ = نیامد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = نیاید
۳- ن ۹ = غمزهٔ رورزهٔ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = عمر ده روزهٔ
۴- ن ۹، ۱۰ = زحمت ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۵، ۳۵ و غیره = رحمت
۵- ن ۸، ۹، ۳۵ = بی‌حیرت ؛ ن ۱۷ = بی‌بصرت ؛ ن ۱، ۵ = پنحرت؟
۶- ن ۱۷ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = در
۷- در نسخ ۲، ۴، ۹، ۲۹ این بیت شامل این غزل است امّا در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بیت مذکور در غزل مابعد(نمره ۴۷۰) یافته شد.

هر نفس در کف نامحرمی افتد خاتم
دیو اگر باعث تنبیه سلیمان نشود
دیدن روی تو ممکن نبود بی‌حیرت
آن نه چشم است که بر روی تو حیران نشود
هیچ دل نیست کزان غمزه چو گردد مجروح
دشمن مرهم و مشتاق نمکدان نشود
عالمی سوختم از درد و نمردم بی‌دوست
خجل آن نوح که خود بر سر طوفان نشود
عرفی از تیغ نگاه تو نخواهد جان برد[۱]
آن نه فرزند خلیل است که قربان نشود

(۴۷۰)

دوست در پیش نظر، چون غمش از دل برود
چه کنم آه که یک دم ز مقابل برود[۲]
گر بمانم قدمی، شاید ازین جذبهٔ شوق
که دل دوست ز دنبالهٔ محمل برود
تا ابد ناوک کاری[۳] خورم و جان ندهم
دشمنی گر نکند[۴] بخت که قاتل برود
چون رود غمزهٔ او تیغ زنان از دنبال
نیم بسمل عجبی نیست که بسمل برود
تنگ آن صید زبونم که چو در صید گهی
بغلط کشته شود ظلم[۵] بقاتل برود

۱- ن ۱۷ = بُرد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = داد
۲- ن ۲۸ = نرود ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = برود
۳- ن ۱۷ = جورش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = کاری
۴- ن ۱، ۵ = نکنی ؛ ن ۱۷، ۲۹، بکند ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = نکند
۵- ن ۹ = ننگ ؛ ن ۲ = نام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸: ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ظلم

بسکه[۱] غیرت برد از سوختنم گاه وداع
دل حُدی[۲] میکند از ناله که محمل برود
بوداع[۳] که مرا می‌بری ای دل بگذار[۴]
که بمیرم من و جان از پی محمل برود
چارهٔ کار به تدبیر نیاید عرفی
کو رسولی که بر جادوی بابل برود[۵]

(۴۷۱)

گر محبّت حمله بر ناموس کفّار آورد
برهمن را سبحه در گردن ببازار آورد
در میان گریهٔ مستانه غرقم، شحنه کو
تا شراب آلود و مستم بر سر دار آورد
گر خجل باشد زایمان لذّت کفرش حرام
عابدی کش زلف او در قید زنّار آورد
قحط حُسن و[۶] چون تویی نگشوده[۷] برقع لاجرم
روزگار بیخبر[۸] یوسف ببازار آورد[۹]

۱- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱۷ = حذر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حُدی
۳- ن ۱، ۲۹ = وداعی ؛ ن ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = وداع (این بیت در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ نیست)
۴- ن ۲۸ = زنهار ؛ ن ۲، ۴، ۲۸، ۳۶ = بگذار
۵- ن در یک غزل پیشین این مقطع بطور بیت وجود دارد. همین طور شعر دوّم این غزل هم دران غزل موجود هست.
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حُسن چون توئی ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = حُسن و چون توئی
۷- ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = بگشوده برقع ؛ ن ۱۳ = برقع گشود ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نگشوده برقع
۸- ن ۹ = روزگار هجر یوسف را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = روزگار بیخبر یوسف
۹- در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ این دو ابیات بطور زیر یافته شدند.

قحط حُسن چون توئی نگشوده برقع لاجرم — گر دل شیدای موسی تاب دیدار آورد
زین که عالم کفر گیرد کس نپردازد بمنع — روزگار بیخبر یوسف ببازار آورد

عابدان گویند با شب زنده‌داران[۱] فیض‌هاست[۲]
گو کسی کین مژده از دلهای بیدار آورد
زینکه عالم کفر گیرد کی بپردازد[۳] بمنع
گر دل شیدای موسی تاب دیدار آورد
عجز را ذوقیست عرفی زان[۴] شدم زنهار جوی
ور نه کو زخمی که از دردم به زنهار آورد[۵]

(۴۷۲)

هر زمان قاصد ازان مه خبری می‌آرد
خبر کشتنم از رهگذری می‌آرد
مست آن لذّت ذوقم که بصد پیک خیال
می‌برد گه خبر و گه خبری می‌آرد
سر آن چشم بنازم[۶] که سنان مژه‌اش
هر دم از معرکهٔ عشق سری می‌آرد
بجز از مرگ خدایا[۷] که نیارد دگری[۸]
بخت اگر بر سر من چاره‌گری می‌آرد

۱- ن ۹، ۳۵، ۳۶ = زنده‌داری ؛ ن ۱، ۵ = زنده‌داران
۲- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فیضهاست ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = قصه‌هاست
۳- ن ۹، ۱۱ = کی در آرد سر به تیغ ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کی بپردازد بمنع
۴- ن ۹، ۱۱ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره زان
۵- قبل این مقطع بیت زیر هم در نسخ ۲، ۴، ۱۳، ۲۸، ۲۹ یافته شد ولی همین بیت در دیگر همهٔ نسخ در غزل دیگر در همین زمین شامل است.
بگذر از دارالشفای عشق کز بهر علاج هر نفس آید مسیح اینجا و بیمار آورد
همین طور شعر زیر هم در نسخهٔ سیزدهم درین غزل شامل است ولی در همهٔ نسخ دیگر آن در غزلی دیگر در همین زمین است.
موبمویم کفر شد ترسم که استیلای عشق یک انالحق گوی دیگر برسر دار آورد
۶- ن ۱، ۵ = بنازم ؛ ن ۸، ۳۵ = بگردم ؛ ن ۱۷ = نگردم
۷- ن ۱۰ = جدائی که بیابد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = خدایا که نیارد
۸- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دگری ؛ ن ۱، ۵ = کاری ؛ ن ۱۰ = دیگر

رتبهٔ عشق نگه کن[۱] که به وادی طلب
آتش طور برون از شجری می‌آرد
حُسن[۲] بینید که اعجاز مسیحائی[۳] را
بظهور[۴] از لب شیرین[۵] پسری می‌آرد[۶]
منّت وصل به عرفی منه‌ای مه که فلک
از قفای همه شامی سحری می‌آرد

(۴۷۳)

هنوزش چشم فتّان بر سر صدناز می‌دارد — هنوزش اعتقاد[۷] خوبی از من باز می‌دارد
هنوز از بهر صید دل[۸] خدنگ غمزه‌راگاهی — نهان در گوشهٔ آن چشم صیدانداز می‌دارد
هنوز از بهر تحقیق نیاز از هر طرف‌نازش[۹] — نهان جاسوسی اندر[۱۰] جیب‌اهل‌رازمی‌دارد
هنوز از یک نگاه گرم چشم فتنه‌انگیزت[۱۱] — بگاه شکوه‌ام از صد[۱۲] شکایت‌بازمی‌دارد
چو عرفی گفتم از قیدت رها کردم،چه‌دانستم — که انجامت همان[۱۳] کیفیّت آغاز می‌دارد

(۴۷۴)

دگر ز صحبت شادی کناره خواهم کرد — جگر بناخن غم پاره پاره خواهم کرد

۱- ن ۱۷، ۲۸ = طلب کن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نگه کن
۲- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱۰، ۲۸ = حُسن
۳- ن ۱۰، ۱۷ = مسیحایی را ؛ ن ۲۸ = مسیحا روی
۴- ن ۱۷ = به ظهور از لب ترسا ؛ ن ۱۰ = بظهور لب شیرین
۵- ن ۱۰ = شیرین ؛ ن ۱۷ = ترسا
۶- این بیت فقط در نسخ ۱۰، ۱۷، ۲۲ یافته شد
۷- ن ۲۸ = اعتماد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = اعتقاد
۸- ن ۱۰ = صید آن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صید دل
۹- ن ۱، ۵، ۳۵ = نازش ؛ ن ۱۰، ۲۸ = نازی ؛ ن ۸ = یارش
۱۰- ن ۲۸ = را در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = اندر
۱۱- ن ۱۰ = انگیزش ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = انگیزد ؛ ن ۱، ۵ = انگیزت
۱۲- ن ۲۸ = ازحدّ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = ازصد
۱۳- ن ۱۰ = نهان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = همان

دلی که جز می راحت نمی‌کشد، او را | ز جام درد تو مست گذاره خواهم کرد
قرار یافت به سلطان درد کشور دل | برات عافیت امروز پاره خواهم کرد
کرشمه ریزیت از حد گذشت بر دلها | کرشمه زار ترا من اجاره خواهم کرد
چنین که من بجمال تو نیز[۱] می‌بینم | به آفتاب قیامت نظاره خواهم کرد
بروز حشر که طاعت ز خلق می‌طلبند | اگر غم تو نباشد، چه چاره خواهم کرد
رسید موسم آه و فغان من عرفی | چه رخنه ها بدل سنگ خاره خواهم کرد

(۴۷۵)

مکن بیگانگی ناگه[۲] درین کارت خطاافتد | که گر صد دل برانگیزند، یک دل آشنا افتد
روم در سایهٔ نخلی که در فصل خزان از وی | ثمرهای گلوسوز بلا در دست و پا افتد
دلم گاهی ره دیرو گهی راه حرم گیرد | می سرگشتگی دارد خرابش تا کجا افتد
هوسناکم بسی یارب دل بی‌همتم[۳] مگشا | که دامان نفس ناگاه در دست دعا افتد

(۴۷۶)

غمزهٔ او نشتری در دامن مرهم کند | بر شهید عشق او شادی نماز غم کند
ناخن نامحرمان در کاوش دل تیز نیست | عشق رسوا را بگو کاندیشه از محرم[۴] کند
ما سفال ساغر دل را ز خون پر کرده‌ایم | صاف عشرت را بگو تا می بجام جم کند
خاک ذلّت بر سرم، ای وای همّت خسته شد | تا کی[۵] از دوش دلم بار تمنّا کم کند[۶]

(۴۷۷)

سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند | چه گل دهم که به دل زخم نشترم ریزند

۱- ن ۱۰ = نیز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیز
۲- ن ۱۰ = تاکی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ناگه
۳- ن ۱، ۵، ۸ = دل بی‌همتم مگشا ؛ ن ۱۰، ۱۷ = دل بی‌ماتمم مگشا ؛ ن ۳۵ = دل بی‌همتم بگشا
۴- ن ۱، ۵، ۲۲، ۳۵ = مرهم ؛ ن ۱۰، ۱۷ = محرم
۵- ن ۱۰ = تاکی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تاکه
۶- این غزلیّات فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شدند (غزل ۴۷۳ در نسخ ۱۷، ۲۲ نیست ولی در نسخهٔ ۲۸ هست)

چو تشنگی کندم[۱] زهر نوش بیدردان — هزار شعلهٔ آتش به ساغرم ریزند
اگر به چشمه فروشان نمی‌برافشانم — هزار العطش از دل به کوثرم ریزند
به هر بها که فروشند می‌خرم، زانست — که بسته بسته[۲] غم آرند و بر درم ریزند
زمن چه بی‌ادبی دیده‌اند با زنّار — مغان که طعنهٔ[۳] تسبیح پرورم[۴] ریزند

(۴۷۸)

منم ببزم تو با نالهٔ نیازآلود — تمام گریه ز شوق نگاه ناز آلود
نقاب باز برانداز و راه صومعه‌گیر — که عشق‌های حقیقی شود مجازآلود
حذر ز ما که خطا می‌کنیم و ز معشوق — نمی‌شویم تسلّی بصلح نازآلود
بکفر موی سیه را سپید کردم لیک — هنوز طاعت بت می‌کنم نمازآلود[۵]
ببزم قرب که آورده بود عرفی را[۶] — که سوخت جانش ازین لطف احترازآلود[۷]

(۴۷۹)

من[۸] همان روز که پیغام حیاتم دادند — جرم کردم که بدرد تو براتم دادند[۹]
بازم ای عشق بزنجیر عدم کش زنهار — که ازان بند گران باز نجاتم دادند
بر در عشق گدا شو که سلیمان می‌گفت — که مر[۱۰] این سلطنت آنجا بزکاتم دادند
من ازین درد گران مایه چه لذّت یابم — که به اندازهٔ آن[۱۱] صبر و ثباتم[۱۲] دادند[۱۳]

۱- ن ۱۰ = چو تشنگی بکند ؛ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چو تشنگی کندم
۲- ن ۱۰ = که پُشته پُشته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که بسته بسته
۳- ن ۱۰ = رشتهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = طعنهٔ
۴- ن ۱۷ = بردرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پرورم
۵- ن ۱، ۸ = کنم بناز آلود ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۵ = کنم نماز آلود ؛ ن ۸ = کنیم ناز آلود
۶- ن ۳۵ = آوازهٔ ربود عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = آورده بود عرفی را
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۱۰ = من
۹- این غزلیات فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ یافته شدند
۱۰- ن ۱۰ = مر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = من
۱۱- ن ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، کلمات‌الشعرا، نتایج‌الافکار = آن
۱۲- کلمات‌الشعرا، نتایج‌الافکار = صبر و ثباتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صبر نجاتم
۱۳- غزل ناتمام در این زمین گفته شده است

از حیاتم[۱] خبری نیست که بوی تو قضا — بر دماغم زد و آنگاه حیاتم دادند
دایه‌ام خون جگر داد، همین شربت بود[۲] — آن[۳] دم آب که وقت سکراتم دادند
تنگ شد کون و مکان بر غم و دردم عرفی — خانه زان[۴] سوی زارکان جهاتم دادند

(۴۸۰)

منادی است که هر شام را چراغ دهند — نمک فروشی بازار دل به[۵] داغ دهند
طبیب عشق دوای زکام مستان کرد — ببوی سنبل و گل مژدهٔ دماغ دهند
یکی نوای خود از دل برآورم، تا کی[۶] — به عندلیب چمن نغمه‌های زاغ دهند
به سیل نور غبار از نظر فرو شستم — ز اهل دیده بشارت به حُسن باغ دهند

(۴۸۱)

نسیم گل طلبان رو به هیچ جا نکنند
که صد معامله هر گام با صبا نکنند[۷]
اگر بعرش برآیند صوفیان مشکل
که آستین نفشانند[۸] و عشوه‌ها نکنند
ببزم زهد[۹] فروشان مرو[۱۰] که ممکن نیست
که همّت ار برود در دمش گدا نکنند

۱- ن ۳۵ = خیالم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = خیالم
۲- ن ۱، ۵ = بس ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = این ؛ ن ۱۰، ۱۷ = آن
۴- ن ۵، ۱۷ = خانه را زان سوی ارکان جهانم ؛ ن ۱۰، ۳۵ = خانه زان سوی ز ارکان حیاتم دادند
۵- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بازار دل بداغ ؛ ن ۱۰ = بازارها بداغ ؛ ن ۱، ۵ = بازار دل به داغ
۶- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = تاکی ؛ ن ۱۰ = ناگه
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۱۷، ۳۵ = بفشانند ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نفشانند
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = زهر ؛ ن ۱۰ = زهد
۱۰- ن ۱، ۵ = برو ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = مرو

ز بسکه تشنهٔ[۱] دردم بکفر می‌کوشم
که تا ملائک رحمت مرا دعا نکنند

(۴۸۲)

گلعذاران چو سر راهگذاری گیرند
دامن باد به آویزش خاری گیرند[۲]

ای صبا بر قفس[۳] شوق گذر کن که دمی
عندلیبان خبر از باغ و بهاری گیرند

چون رود قافله از پیش و نیاید[۴] خبری
بهتر آنست که دنبال غباری گیرند

رعشه در قصر جم افتد چو گدایان ملول
دامن خلوت و جیب شب تاری گیرند

دوستانی که نهی‌بار وفاشان بر دل
باورم نیست که از دوش تو باری گیرند

صحبت ما و تو گرمست بگو تا امشب
شمع و پروانه ازین بزم کناری گیرند

حذر از صحبت آن قوم که از بُلهوسی
هر نفس[۵] حالی و هر دم پی کاری گیرند

(۴۸۳)

چشمم نه بهر خویش دم نزع تر شود
ترسم که من بمیرم و غم در بدر شود

هرگز بروی دوست ندیدم که دل نگفت
تسکین شوق من به نگاه دگر شود

ما گریه دوستیم و تو نازک دل و کنون
سحری بکن که گریهٔ ما بی‌اثر شود

معشوق را کرشمه بلند است پس چرا[۶]
آزرده از ملامت کوته نظر شود

رحمت بکس نیامد و از دردم آگهی
بازیچه نیست اینکه بخاطر بدر شود[۷]

لطفش فزود شکر که این داغ جانگداز
گر مرحمش زیاده نهی، ریشتر شود

عرفی بکاوکاو غمش دمبدم نفس
چون ذوق تشنگی بلب خویش در شود

۱- ن ۱۰ = کشتهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = تشنهٔ
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳۵ = برگذر شوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷ = بر قفس شوق
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چون رود قافله از پیش و نیامد ؛ ن ۱۰ = چون رود قافله از پیش و نیابد
۵- ۱، ۱۷ = جای ؛ ن ۱۰، ۳۵ = خالی ؛ ن ۵، ۸ = حالی
۶- ن ۳۵ = پس ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷ = کس
۷- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد

(۴۸۴)

حُسن نور افشاند[۱] و آرایش ایمن شود
لاله‌سان شمع تجلّی سربسر دامن[۲] شود
چون نریزم[۳] خنده بر جنّت که در فردوس من[۴]
طوبی از پژمردگی سامان[۵] صد گلخن شود
گر به اهل روضه گویم لذّت درد و ملال
عیش جنّت مختصر در ماتم و شیون[۶] شود
ریزشی ای ابر غم بر کشتزار گریه،[۷] تا
دانهٔ صد خوشه و هر خوشه صد خرمن شود
گر برافروزیم شمعی بر مزار خویش ازان
بس چراغ مرده در دیر و حرم روشن شود
گر چه یعقوبم[۸] اگر با جامه در آتش روم
صد مه کنعان خراب از بوی پیراهن شود
گفتم از عمر ابد عرفی ندارد ذوق، گفت
خالی از حالی نباشد گر شهید من شود

(۴۸۵)

کسی ز مجلس ما شادمان بدر نرود نسیم باده ازین جا دماغ تر نرود

۱- ن ۷، ۱۷ = حُسن نور افشانت در آرایش ایمن ؛ ن ۱۰ = حُسن نور افشاندو آرایش از ایمن شود ؛ ن ۳۵ = جُسن نور افشانت از آرایش ایمن شود (این هر سه قرات درست نمی‌باشد. ممکن است که مصرع بطوری باشد که نوشته شد.

۲- ن ۱۷ = دشمن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دامن

۳- ن ۱۰ = بریزم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نریزم

۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ما ؛ ن ۱۰ = من

۵- ن ۱، ۵ = سامانچهٔ گلشن ؛ ن ۷، ۱۰، ۳۵ = سامان صد گلخن ؛ ن ۱۷ = سامان ده گلخن

۶- ن ۱۷ = ماتم و شیون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ماتم شیون

۷- ن ۱۰ = گریه‌ام ؛ ن ۸ = گریه‌ها ؛ ن ۵ = گریه‌تا ؛ ن ۱ = گریه‌ما

۸- ن ۱۰ = گر چه یعقوبیم امّا جامه در آتش زنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر چه یعقوب اگر با جامه در آتش روم

چراغ خلوت اندیشه داغ ناکامیست / خدا کناد که این داغم از جگر نرود
چنان بساط ادب طرح کن که پروانه / بطوف[۱] شمع بشوخی بال و پر نرود
چگونه گوش بدستان بلفضول بود[۲] / مرا که با لب[۳] خاموش خود بسر نرود
رفیق بادیهٔ راز رهروی باید / که نیم گام به همراهی خبر نرود
ز دامن تَرَم ای ابر[۴] توبه دست بدار / که این معامله از پیش ما بدر نرود
چنان بذوق سفر خوپذیر شد[۵] عرفی / که چون وداع کند جان، بچشم تر نرود

(۴۸۶) و (۴۸۷)

یک درد توام در دل ناشاد نیاید[۶]
کز تلخی درد کهنم[۷] یاد نیاید[۸]
بی‌غم ننشستیم[۹] ولی شکر که مارا
هرگز غم دنیا به غم آباد نیاید
گر دست دهد فرصتی ارزان نفروشی
کین صید بدام همه صیّاد نیاید
رخساره میفروز بدین[۱۰] دیدهٔ بیتاب
کش جوهر آئینه ز فولاد نیاید

۱- ن ۳۶ = بسوی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بطوف
۲- ن ۳۵ = کنم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = بود
۳- ن ۱۰ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لب
۴- ن ۱۷ = ابر دست توبه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ابر توبه دست
۵- ن ۳۶ = شو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شد
۶- ن ۵، ۸ = نیاید ؛ ن ۱، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نیامد
۷- ن ۱۰ = دگرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کهنم
۸- ظاراً این طور می‌نماید که این غزل ترکیبی از دو غزل جداگانهٔ عرفی به همین وزن و قافیه امّا با ردیف متفاوت (یعنی نیامد و نیاید) است. همچنان بعضی از ابیات این غزل با لفظ "نیاید"(اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷) و بعضی با لفظ "نیامد"(مثلاً ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴) و استثناً بعضی ابیات در هر دو حالت معنی بهتر می‌دهد. زیراکه در همه نسخ این ۱۴ بیت بطور یک غزل یافته شدند. به همین طور در اینجا نوشته می‌شوند
۹- ن ۵ = ننشینیم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = ننشستیم
۱۰- ن ۱۰ = بدین ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برین

دوش آتشی افروخته بودم بدر شهر
صد شکر که از راه کسی باد نیامد
ای وای بر آن مرغ گرفتار که از ضعف
خون ریختنش در دل صیّاد نیامد
ای درد گران چون کنمت شکر که امشب
از درد شب دوش مرا یاد نیامد
خدمت کن و خوش باش که در بندگی[1] عشق
آن بنده که مرگش کند آزاد، نیامد[2]
بس دور رهی داری اگر طالب عشقی
هر کس که درین مرحله افتاد نیامد
صد بار نهادیم سراندر کف تسلیم
توفیق به آوردن جلّاد نیامد
از ناله روم دوش به شهر آتش و یک تن
زین قوم گران خواب بفریاد نیامد
رفتی و نماند از غم اشکم بهمه شهر
یک خانه که سیلیش به بنیاد نیامد
گفتم بنگر معنی غمهای نهانی
حسرت زده بودم به غمم یاد نیامد[3]
آنها که بیامد ز غمت بر سر عرفی
از تیشه یکی بر سر فرهاد نیامد

(۴۸۸)

عشق کو کز دل و دین نام و نشان گم باشد
اهل دل[4] باشم و ایمان ز میان گم باشد

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = بندگی ؛ ن ۱۷ = بی‌دلی
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۴- ن ۱۰ = زاهل دل باشم ؛ ن ۹، ۱۱ = اهل دل باشم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اهل دین باشم

ای خوش آن حیرت[۱] دیدار که گردد ز دلم
صد حکایت بدهان[۲] جمع و زبان گم باشد
تا ابد مشهد مانکهت دل خواهد داشت
بوی گل نیست که در فصل خزان گم باشد
ای ناخوش آن بیخودی شوق[۳] که بر خوان وصال
راه آمد شد دستم به دهان گم باشد
عرفی از روز ازل گمشدهٔ کار خود است
فرصتش[۴] کو که بکار دگران گم باشد

(۴۸۹)

خضر اگر بر لب کس منّت آبی دارد
بگذر از چشمهٔ حیوان که سرابی دارد
التفاتش بلب تشنهٔ ما نیست دریغ
هر که در ساغر[۵] دل زهر عتابی دارد
آسمان گر به جدل پای در آرد برکاب
رخش ما نیز عنانی و رکابی دارد
همه عشقی نکند دست بزلف تو دراز
هر جنون شوری و هر سلسله تابی دارد
لنترانی نشود مهر زبان[۶] ارنی
این سوالیست[۷] که هر[۸] وقت جوابی دارد
برگ گل را چه دهد[۹] زحمت دیبا و حریر
او که چون حیرت[۱۰] دیدار نقابی دارد
نظم عرفی تر و تازه‌ست، چه عالی چه‌وسط
خار و گل هر چه دمد[۱۱] حُسن‌وشبابی‌دارد

۱- ن ۹، ۱۱ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = حیرت
۲- ن ۸، ۳۵ = بزبان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ = بدهان
۳- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = ذوق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شوق
۴- ن ۴ = فرصتش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فرصتی
۵- ن ۴، ۹، ۱۱، ۳۶ = در جام سخن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در ساغر دل
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مُهر زبان ارنی ؛ ن ۹، ۱۱ = مهتر مایی ارنی
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سوالیست ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = حدیثیست
۸- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = هر
۹- ن ۹، ۱۱ = ندهد ؛ ن ۴ = بدهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چه دهد
۱۰- ن ۱، ۵ = حسرت ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حیرت
۱۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = دهد ؛ ن ۳۶ = دمد

(۴۹۰)

هـــرکرا نشأهٔ غـیرت[۱] بسـلامت بـاید — در مـصاف غـم دل تـاب اقـامت بـاید
هـمه انـدوه شـدن بـاید اگـر مـرد غـمی — نـه دعـای غـم و نـفرین سـلامت بـاید
جگر تشنه و فـرسودگی[۲] پـای کـجاست — گـر کـنی طـی ره عشـق، عـلامت بـاید
تـا نـظر بـاز کـنی جـلوه کـند دوست ولی — تـا تـو بـیدار شـوی صـور قـیامت بـاید

(۴۹۱)

خـرد دارالشـفا[۳] و جـهل مـحنت خـانه مـی‌سازد
خـراب مسـتیم کـین هـر دو را ویـرانـه مـی‌سازد
چنان شایستهٔ عشقم، که بعد از سوختن[۴] گـردون
ز خـاکـم بـلبل، از خـاکسـترم پـروانـه مـی‌سازد
دو روزی پارسا گشتم وجودم[۵] بـی‌حلاوت شـد
مـــرا جـام شـراب و گـریهٔ مسـتانه مـی‌سازد
چـو تـنها گـردم از غـمهای او صـد هـمنشین دارم
مـــیان بـیغمان تـنهائیم دیـوانـه[۶] مـی‌سازد
مگـو صـوفی[۷] چـه دارد بـر سـر بـازار شـیّادی
ز چـوب آبـنوس آنـجا عـصا و شـانه مـی‌سازد
چو در بیت‌الحرام آئی مزن[۸] تو طـعنه بـر عـرفی
کـــه او در کـعبه اسـباب ره بـتخانه مـی‌سازد

۱- ن ۱۰، ۳۶ = مردی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = غیرت
۲- ن ۱۰ = افسرگی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فرسودگی
۳- ن ۱۷، ۲۹ = دارالشفا جهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دارالشفا و جهل
۴- ن ۱۷ = مردنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصه = سوختن
۵- ن ۱۰، ۱۷، ۳۶ = مذاقم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = وجودم
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۹، ۳۶ = دیوانه ؛ ن ۱۷ = بیگانه
۷- ن ۲، ۲۹ = زاهد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و غیره = صوفی
۸- ن ۹ = مزن تو طعنه بر عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مکن بیعت بکس عرفی

(۴۹۲)

حیف است که دستی به نمکدان تو یابند — زاغان هوس را مگس خوان تو یابند
ای گل ز صبا راه[۱] بگردان که مبادا — مرغان[۲] به نسیمش ره بستان تو یابند
باید که رسد جان بلب خضر و مسیحا — تا جرعه‌ای از چشمهٔ حیوان تو یابند
شرمندهٔ آن خشک لبانیم که هر دم[۳] — دست[۴] و لب آلوده ز مهمان[۵] تو یابند
آن فتنه که در خون کشد آشوب قیامت — در سلسلهٔ زلف پریشان تو یابند
ای وای بر آسوده دلانی که به جنّت — در کام دلم لذّت پیکان تو یابند
چون شعر تو عرفی نگزینند[۶] که عالیست — هر بیت که در صفحهٔ دیوان تو یابند

(۴۹۳)

گر لب[۷] اهل حقیقت در راز افشاند
زاهد[۸] از دامن دل گرد مجاز افشاند
همّت این است که با این همه امّید دلم
آستین بر اثر عجز و نیاز افشاند
غیرت شبنم خلد است هر آن قطرهٔ خوی
که سمند تو بگاه تک و تاز افشاند
چه عجب کز دل محمود فرو ریزد خون
گر صبا سلسلهٔ زلف[۹] ایاز افشاند

۱- ن ۱۰ = روی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = راه
۲- ن ۲، ۲۹ = مستان نسیمش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸ = مرغان به نسیمش
۳- ن ۶، ۳۶ = مردم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = هردم
۴- ن ۲، ۲۹ = دست و دل ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دست و لب
۵- ن ۲، ۲۹ = آلوده ز دامان ؛ ن ۱۷ = آلودهٔ مهمان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = آلوده ز مهمان
۶- ن ۹، ۳۶ = بگزینند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگزینند
۷- ن ۴، ۹ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لب
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زهد ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = زاهد
۹- ن ۱۰ = سلسله از زلف ایاز ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره سلسلهٔ زلف ایاز

گـــرنه[۱] اظـــهار شعف[۲] مـــی‌کند از کشـــتن صید
خـــون مـــرغان ز چـــه بـــر چـــنگل بـــاز افشـــاند
شـــاهد حُســـن ازان خـــون شـــهیدان طـــلبد
کـــان گـــلابیست کـــه بـــر جـــامهٔ نـــاز افشـــاند[۳]
جـــای رحـــمست بـــعرفی کـه بسی بـی‌اثـر است
اشک گـــرمی کـــه بـــه شـــبهای[۴] دراز افشـــاند

(۴۹۴)

هم نوای بلبل و هـم صـوت زاغـم مـی‌گزد — خار چشمم می‌خراشد، گل دماغم مـی‌گزد
من نگویم نشأهٔ پروانه با من هست[۵] لیک — ایـنقدر دانـم کـه تأثیر چـراغـم مـی‌گزد
من که دل دانسته در کوی تو گم کردم، چرا — محرمی هر دم به تقریب سراغم[۶] مـی‌گزد
با وجود آنکه می‌دانم کـه دردم بـی‌دواست — دمـبدم انـدیشهٔ بـاطل دمـاغم مـی‌گزد
دوسـتی دارم کـه در زنـدان مـحنت بـر دلم — می‌نهد مرهم، ولی در صحن با غم مـی‌گزد
می‌کشد ته شیشه‌ای عرفی و من می‌می‌کشم — گرچه می‌دانـم کـه درد ایـن ایـاغم مـی‌گزد

(۴۹۵)

از دست عشـق بـازان رطـل گـران تـوان زد — گر باده زهر باشد، بـا دوسـتان تـوان زد[۷]
آنجا که شـوق کـامل بـخشد جـناح هـمّت — گر شمع آفـتابست خـود را بـر آن تـوان زد
گاهی که غـمزهٔ او زنـهار دوست[۸] بـاشد — با حسرت شهادت صد الامـان[۹] تـوان زد

۱- ن ۱۰ = گر چه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = گر نه
۲- ن ۹ = شقف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شغف
۳- این بیت فقط در نیخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = نیاز ؛ ن ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دراز
۵- ن ۴، ۹ = نیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هست
۶- ن ۳۶ = چراغم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سراغم
۷- حافظ گوید:
راهی بـزن کـه آهـی بـرساز آن تـوان زد — شعری بخوان که بااو رطل گران توان زد
۸- ن ۳۶ = زنهار دست ؛ ن ۵، ۳۵ و دیگرنسخ = زنهار دوست
۹- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = صد الامان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = صد جا امان

عشق آتشی ندارد کز من زیاده سوزد | با آنکه شعلهٔ او بر صد جهان[۱] توان زد
گر دوست دامن افشان در سینه‌ام[۲] در آید | صد شعله از شراری بر[۳] آسمان توان زد
گل هفتهٔ دگر نیست، گلبن دو فصل دیگر | این شعله بلبلان را در آشیان توان زد
زان گونه باد غفلت بنشانده[۴] آتشم را | کز بهر در گرفتن دامن بر آن توان زد
بیم از خزان ندارم، در خار[۵] و گل مهیاست | آن آتشی که ما را در خان و مان توان زد
ظلم است گردمحمل‌گربی[۶] رضا[۷] فشانند | امّا ببوی یوسف صد کاروان توان زد
عرفی زیاده منشین در بزم آن شکر لب | گر بوسه‌ای توانی،[۸] بر آستان توان زد

(۴۹۶)

گرفتم از غضب شه مقرّبان بجهند | همین نه[۹] بس که گرفتار قرب پادشهند
در معامله مگشا بخواجگان کین قوم | هلاک عربده و کج نهادن[۱۰] کُلهند
عذاب[۱۱] اهل شقاوت همین قدر کافیست | که تا به شام اجل در شکنجهٔ گنهند
ز چین ابروی ناز تو می‌شود معلوم | که دوستان تو محتاج نامهٔ سیهند[۱۲]
بدست رحمت ازان داد تازیانهٔ خشم | که رهروان بشتابند و گمرهان برهند
بشارتی بده ای روح قدس یوسف را | که اهل قافلهٔ مصر بر کنار چهند
به آفتاب ازان ذرّه را در[۱۳] اندازند | که عُذر مردم کاهل به ناکسی ننهند

۱- ن ۳۶ = با صد جهان ؛ ن ۳۵ = بر صد جهان ؛ ن ۵ = بر صد جوان
۲- ن ۴، ۳۵ = سینهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۶ = سینه‌ام
۳- ن ۱۰ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۴- ن ۵، ۸، ۳۵ = بنشاند ؛ ن ۴، ۳۶ = بنشانده
۵- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = خار و گل ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = خارگل
۶- ن ۱، ۵ = کز هر ؛ ن ۸، ۳۵ = گر بی ؛ ۳۶ = گر پی
۷- ن ۱، ۵ = صبا ؛ ن ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = رضا
۸- ن ۴، ۳۶ = توان زد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = توانی
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = همین نه بس ؛ ن ۱۰ = همین بس است
۱۰- ن ۱۰ = نهاده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نهادن
۱۱- ن ۱۰ = هلاک ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عذاب
۱۲- ن ۱۰ = نگه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = سیه
۱۳- ن ۱۰ = بر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در

زبسکه غمزهٔ هر زشت را پذیرفتم به ما ز ننگ نکویان شهر کم نگهند
چه سود گفت و شنو با جماعتی عرفی که گوش بر سخنی افکنند و دل ندهند

(۴۹۷)

دوست را محترز از صحبت ما نتوان کرد
ترک ما گر بتوان، ترک وفا نتوان کرد
دامن عهد وفایی که گرفتند[۱] بدست
فی‌المثل گر دُم[۲] ما راست رها نتوان کرد
بسکه هر گام بهشتی صفتی پیش آید
در ره دیر مغان زو به قفا نتوان کرد
قدم صدق برد پی به سراپردهٔ قرب
ره به تزویر درین پرده‌سرا نتوان کرد
عیب آمیزش[۳] بیگانه همین بس که مدام
دوست را گوش بر[۴] آواز صدا نتوان کرد
منّت جود سلیمان نکشد همّت فقر
این حدیث است که با شاه و گدا نتوان کرد
با[۵] چنین مهر که معشوق به ما می‌ورزد
دعوی دوستی از جانب ما نتوان کرد
پرورش بی‌غرض و تیغ زدن بی‌سبب است
فهم این نکته جز از لوح رضا[۶] نتوان کرد

۱- ن ۴ = گرفتید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گرفتند
۲- ن ۸، ۳۶ = کژدم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گردُم
۳- ن ۱۰ = آمرزش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = آمیزش
۴- ن ۴، ۱۷، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = به
۵- ن ۱۰ = این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = با
۶- ن ۱، ۵ = وفا ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = رضا ؛ ن ۳۶ = قضا(در نسخهٔ ۸ نیست)

کین ز دشمن بکش امروز که با[۱] رحمت دوست
تکیه بر کشمکش روز جزا نتوان کرد
ساده لوحان عطادوست گرامی گهرند
خویش را دست زد خوف و رجا نتوان کرد
درد عرفی به دوا[۲] محو توان کرد ولی
دلش آلوده[۳] به امّید شفا نتوان کرد

(۴۹۸)

خرد به نشأهٔ عشق نگار ما نرسد
کمند عقل به عالی حصار ما نرسد
سبک عنان مشو ای ذرّهٔ محال‌اندیش
که آفتاب بگرد سوار ما نرسد
کسی بلطف[۴] که دیگر امیدوار شود
که میفروش به درد خمار ما نرسد
به آفتاب جمالت که روز رستاخیز
به فتنه خیزی شبهای تار ما نرسد
حکایت غم مجنون و کوهکن مشنو[۵]
که هیچ غم به غم روزگار ما نرسد
اگر دهیم[۶] برون غم دگر به هیچ دیار
به روی تازه کسی از دیار ما نرسد
کسی که از مژه خون درکنارخنده‌بریخت[۷]
بذوق گریهٔ بی‌اختیار ما نرسد
گذشت قافله، ای مهربان رفیق برس[۸]
که دست طعن به افتاده بار ما نرسد
مدد نمی‌طلبم از کسی، همان[۹] بهتر
که هیچ کس به خرابی کار ما نرسد
چه جای خامهٔ[۱۰] عرفی، که کلک حافظ‌نیز
به نقش خامهٔ معنی نگار ما نرسد

۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = از
۲- ن ۳۶ = به دعا ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۳۵ و غیره = به دوا
۳- ن ۱، ۵، ۸ = آلوده به امید شفا ؛ ن ۴، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = آلودهٔ امید شفا؛ ن ۳۵ = آسوده به امید شفا
۴- ن ۱۰ = کسی بلطف دگر کش امیدوار شود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کسی به لطف که دیگر امیدوار شود
۵- ن ۱۷، ۳۵ = بشنو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = مشنو
۶- ن ۱۰ = اگر دهیم برونی غم دگر به حصار ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اگر دهیم برون غم دگر به هیچ دیار
۷- ن ۱۰ = گرفت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بریخت
۸- ن ۱، ۵، ۸ = مترس ؛ ن ۴ = برس ؛ ن ۱۷، ۳۵ = مپرس ؛ ن ۳۶ = بپرس
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = همان ؛ ن ۱۰ = همین
۱۰- ن ۳۶ = نامهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = خامهٔ

(۴۹۹)

ز بهر داغ که مستان علاج می‌طلبند — که شیشه[۱] می‌شکنند و زجاج می‌طلبند
فروغ شعلهٔ[۲] دل شمع راه تیره‌دلان[۳] — چراغ در دل شبهای واج می‌طلبند
شکوه تاج شکستند و تخت مرگ زدند — زهم هنوز شهان[۴] تخت و تاج می‌طلبند
مباد لذّت بیماری[۵] دل آنان را — که اعتدال ز بهر مزاج می‌طلبند
فغان[۶] ز جلوهٔ آن بت که اهل دین بدعا — ز بهر طاعت ایزد رواج می‌طلبند
دهند وعدهٔ آسایشم بباغ بهشت — نه[۷] آگهند که حوران علاج می‌طلبند[۸]
گذر بکوچهٔ همّت مبادشان عرفی — که کام دل ز در[۹] احتیاج می‌طلبند

(۵۰۰)

غم شبیخون[۱۰] می‌زند ای[۱۱] دوستان لشکر کنید
جستجویم گر کنید از بالش و بستر کنید
نی غلط گفتم شما بیگانه‌اید از طرز جنگ
واگذاریدم مبادا کار مشکل تر کنید
میوهٔ نخل مراد امروز زاغان می‌خورند
دست اگر کوتاه باشد فکر بال و پر کنید
هیچ کس از درد دل گفتن چو من فیروز نیست
حاضرم بسم‌الله از دل گفتگویی سر کنید

۱- ن ۹، ۱۱ = جام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = شیشه
۲- ن ۹ = مشعله شمع راه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = شعلهٔ دل شمع راه
۳- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = دلان ؛ ن ۱۰ = دلانست
۴- ن ۹ = نهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شهان
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رنج محبت ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = بیماری دل
۶- ن ۹ = فغان ز جلوهٔ آن هست کاهل دل بدعا ؛ دیگر نسخ بطوری که نوشته شد
۷- ن ۳۵ = نه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که
۸- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = یافته شد
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ز ره ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵ = ز در
۱۰- ن ۹ = غم چو شبخون ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غم شبیخون
۱۱- ن ۹ = هان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ای

درد دل بسیار دارم فرصت سوگند نیست
هر چه گویم گرچه ممکن بود باور کنید
اینکه آمد عرفی از میخانه مست و بت‌پرست
هان مسلمانان دگر تعظیم این کافر کنید

(۵۰۱)

مدعی باز ملول است، بلایی[۱] دارد — در کف آئینهٔ[۲] اندیشه نمایی دارد
پردهٔ دل مکن[۳] آرامگه[۴] شاهد وصل — زانکه هر پرده‌نشین پرده‌گشایی دارد
شرف کعبه گر از سجدهٔ ارباب ریاست — گوشهٔ بتکده[۵] هم ناصیه سایی دارد
رهرو عشق بپایان نبرد ره[۶] لیکن — جوشش قافله و بانگ درایی دارد
پای بریاس فشردیم غم امّید گذشت — که گمان داشت که این درد دوایی دارد
بی‌تمیزی همه را تشنه نشاند[۷] بسراب — ور نه هر سر که بود، ظلّ همایی دارد
عرفی از مهر[۸] و وفا زود نگردی[۹] نومید — این مقامیست[۱۰] که افشردن پایی[۱۱] دارد

(۵۰۲)

اگرچه راه به عیبت[۱۲] کسی عیان نبرد
گمان مبر که به عیب[۱۳] تو کس گمان نبرد

۱- ن ۹ = ملول است و بلایی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = ملول است، بلایی
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = در کف آئینهٔ اندیشه نمایی ؛ ن ۹ = در کف آئنه انیشه نمایی
۳- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = بکن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = مکن
۴- ن ۴، ۹، ۱۱ = آرام گه ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = آئینه گه ؛ ن ۱ = اندیشه گه
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = میکده ؛ ن ۴، ۹، ۱۰ = بتکده
۶- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = نبرد پی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نبرد ره
۷- ن ۵ = نشاید بسراب ؛ ن ۱ = نشاید سیراب ؛ ن ۴ = نشاند بسراب ؛ ن ۳۵ = نشاند بشراب ؛ ن ۸ = نشاند سیراب
۸- ن ۹، ۱۱ = مهد فلک ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = مهر و وفا
۹- ن ۹ = نکردی امید ؛ ن ۵، ۳۵ = نکردی نومید
۱۰- ن ۹، ۱۱ = قبائیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸ = مقامیست
۱۱- ن ۱۰ = افشرده همایی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = افشردن پای
۱۲- ن ۱۰ = اگر چه راه بعیب است کس گمان ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اگر چه راه بعیبت کسی عیان
۱۳- ن ۱۰ = به عیب کسی گمان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به عیب تو کس

کتابهٔ در دکّان روزگار این است
که کس متاع تسلّی ازین دکان نبرد
به آستانهٔ[۱] مقصود ره کسی یابد
که آب بوسه به هر خاک آستان نبرد
ز مکر[۲] نفس حذر کن که هیچگه[۳] خزفی[۴]
نیاورد که دو صد گوهر از میان نبرد
ترحّمی که به بستر فتاده خستهٔ جور[۵]
چنانکه برگ گلش گر زنند جان نبرد
زنوش و نیش نظر بسته دارو لذّت گیر
که عشق[۶] گرسنه چشمان بطرف خوان نبرد
ترانهٔ سر بازار معرفت این است
که کس بضاعت مزجات رایگان نبرد
جهان مهر و وفا را فدا شوم که در او
کسی گمان عداوت به آسمان نبرد
خدایرا پر شوقی عطا کن ای توفیق
که زود این پر و بالم به آشیان نبرد
درش به روی گشادن[۷] حرام داند عشق
کسی که ذوق ز دشنام پاسبان نبرد
به اهل[۸] راز ببر سرّ دل نه سر عرفی
که دوست تحفهٔ دشمن به دوستان نبرد[۹]

۱- ن ۱۰ = بر ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره به
۲- ن ۸ = ز نقش مکر ؛ ن ۱، ۵ = دگر ز نفس ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = ز مکر نفس ؛ ن ۳۵ = ز مکر نفس
۳- ن ۹ = هیچ کس ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = هیچ گه
۴- ن ۴، ۳۶ = خزفی ؛ ن ۳۵ = حرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = حرفی
۵- ن ۹ = چشمهٔ هور ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره خستهٔ نور
۶- ن ۳۶ = حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ و غیره = عشق
۷- ن ۴ = گشادی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = گشادن (در دیگر نسخ این شعر یافته نشد)
۸- ن ۱، ۵ = به نزد اهل درون دلی ببر بسر عرفی ؛ ن ۸، ۳۵، ۳۶ = ببزم اهل درون دل ببر نه سر عرفی ؛ ن ۴، ۱۰ = به اهل راز ببر سرّ دل نه سر عرفی ؛ خلاصه = نبرد اهل درون سر بنه بسر عرفی
۹- در نسخهٔ ۷، ۹ فقط اشعار ۱، ۴، ۵ باین مطلع یافته شدند:
جهان مهر و وفا را فدا شوم که درو — کنی گمان عداوت آسمان نبرد

(۵۰۳)

کسی کز فقر جوید کام دل درویش کی ماند
دلی کز نیش یابد مومیایی، ریش کی ماند
چو نشتر می‌خلد پای[۱] تمنّا در دلم، آری
تمنّایی که در دل بشکند[۲] از نیش کی ماند
کجا در دل گذارم ناله وصلش در نظر دارم
کسی کین صید بیند، ناوکش در کیش کی ماند
تماشای معانی را اگر چشمی بدست آری
فضولیهای عقل مصلحت‌اندیش[۳] کی ماند
ز احسان[۴] غم آخر هر سر مویم توانگر شد
کسی کش غم ولی‌نعمت بود، درویش کی ماند
زبون خود شدی عرفی و از پس ماندگان ماندی[۵]
کسی کز خویش ماند از دیگران[۶] در پیش کی ماند

(۵۰۴)

لب حرف شفا گفت[۷] و دل سوخته تب کرد
این حرف دل آشوب مرا دشمن لب کرد
بهانه به آفات قدر ساخته بودم
این عقل فضول آمد و تحقیق سبب کرد

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۲۹ = یاس ؛ ن ۸، ۹، ۱۱ = پای ؛ ن ۳۵ = پاس آ ن ۲ = پایش
۲- ن ۶ = نشکند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشکند
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = عقل مصلحت اندیش ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = عقل اصلاح اندیش ؛ ن ۶ = این عقل محال اندیش
۴- خلاصه = زاحسان ؛ دیگر همه نسخ = به احسان
۵- ن ۱، ۵ = دیدی ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = ماندی
۶- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = دیگران ؛ ن ۴، ۱۰ = دیگری
۷- ن ۲، ۳۵، عرفات = گفت، دل سوخته ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ و غیره = گفت و دل سوخته

غمناک‌نشین[۱] و مرو از راه که ایام
تاراج گر عمر ترا عیش لقب کرد
با دختر رز عیش[۲] نه و عقد حرام است
ادراک مرا حیرت این نکته[۳] غرب کرد
صوفی کرامات دگر فتنه شد امروز
این طرح فسادیست که در پردهٔ شب کرد
هر مسئله کز علم و ادب طرح نمودم
منعم بجوابم سخن از اصل و نسب کرد
کوکو زدن فاختهٔ سرو در آغوش
در جامهٔ[۴] معشوق مرا گرم طلب کرد
در وصل[۵] تو دایم دل عرفی المی[۶] داشت
آخر بکنایت گله از شرم و ادب کرد

(۵۰۵)

مست عشق تو که میدان طلب از شیر شود — شیر مستیست که در بیشهٔ شمشیر شود
چشم شایستهٔ دیدار فرو می‌بندم — پُر ستم نیست اگر کار اجل دیر شود
مرد میدان ترا ناز کُشد بی‌شمشیر — تا بود ناز، چرا کشتهٔ شمشیر شود
گر به عرفی نظرت نیست تغافل چه ضرور — میتوان کرد نگاهی که ز جان سیر شود

(۵۰۶)

دگر دلم[۷] ز می تازه مست می‌گردد — ز صیت مستیم آوازه مست می‌گردد

۱- ن ۹ = غمناک نشین و مرو ؛ ن ۱۱، ۳۵ = غمناک نشین زین مرو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = غمناک نشین زین مرو
۲- ن ۱۰ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیب
۳- ن ۱۰ = رسم ؛ دیگر همه نسخ = نکته
۴- یدبیضا=پیرهن یار ؛ مجمع‌النفایس(آرزو/صائب)خانهٔ معشوق ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۸،۱۹وغیره=جامهٔ‌معشوق
۵- خلاصه = بزم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وصل
۶- ن ۲۹ = طعمی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = المی
۷- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دگر دلم ؛ ن ۶، ۲۹، ۳۶ = دلم دگر

کلید میکده‌ها را بمن دهید که من — نه آن کسم که به اندازه مست می‌گردد
چه مستعد خمارم که در پیالهٔ من — می مراد ز خمیازه مست می‌گردد[۱]
خراش نغمه دهد نی[۲] گمان مبر که دلم — ز جام شعبه و آوازه مست می‌گردد
چنان سرشتهٔ کیفیتم که از نفسم — خمار بیخود و خمیازه مست می‌گردد
کدام قافله عزم دیار حُسن نمود — که فتنه بر در دروازه مست می‌گردد
ازان شراب که مجنون فشاند بر لیلی — هنوز محمل و جمّازه مست می‌گردد
خراب[۳] زمزمهٔ تازهٔ توام عرفی — که عقل ازین نفس تازه مست می‌گردد

(۵۰۷)

یاران بروز حادثه[۴] یار[۵] جهان شوند — چون یار شد زمانه، همه مهربان شوند
لنگان روند[۶] در قدمم تا سبک[۷] روم — چون پا به سنگ برزنم آتش عنان شوند
در ترک‌تاز جاه[۸] بپوشند دیدگان — بگریزم ار ز حادثه‌ای، دیده‌بان شوند
جوشند بر لبم[۹] چو مگس گاه نوشخند — چون تلخی رسد، همه عنقانشان شوند
در بند چه گذاشته یوسف کنند خواب — چون شد خلاص، بر اثر کاروان شوند
ای آسمان بتازه بر انگیز فتنه‌ای — تا دوستان به تهنیت دشمنان شوند
تابوتم ای جنازه‌کشان دیرتر برید — تا دشمنان به همرهیش کامران شوند
نی‌نی[۱۰] لباس کعبه بدوشم نه[۱۱] ای‌فلک — تا زایران بتکده لبیک‌خوان شوند

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۹ = نی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ؟مَی
۳- عرفی در این بیت اشاره بطرف تازه‌گوئی خود کرده است که بعداً بنام سبک هندی معروف گشت. عبدالباقی نهاوندی عرفی را مخترع این طرز تازه شمرده‌است و تقی اوحدی نیز همین طور گوید.
۴- ن ۱۰ = واقعه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض‌الشعرا = حادثه
۵- ن ۹ = برق جهان ؛ دیگر همه نسخ = یار جهان
۶- ن ۲، ۲۹ = دوند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = روند
۷- ن ۱۷ = روان ؛ دیگر همه نسخ = سبک
۸- ن ۱، ۵= جاه ببوسند ؛ ن ۹ = فتنه بپوشند ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = جاه بپوشند
۹- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بر لبم چو مگس ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = چو مگس بلبم
۱۰- ن ۱۷ = عرفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵ وغیره = نی‌نی
۱۱- ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ده ؛ ن ۱ = نه

اینکه رسید نعمت الوان، صلا[۱] زنید — تا معده‌پروران همگی میهمان شوند
ای مطبخی[۲] مجال عبور مگس مده — تا آش مطلبان ز نعم کامران شوند
اینک زدند مسند جاهی[۳] که خاکیان[۴] — در سایهٔ دعا[۵] بدر آسمان شوند
مردُم حکیم صورت و فرعون سیرت‌اند — عرفی تو گرگ شو اگر اینان شبان شوند

(۵۰۸)

فغان کز سینه دایم آه بی‌تأثیر می‌زاید — صباح عیدم از دل نالهٔ شبگیر می‌زاید
جهان عشق را نازم که سلطان و گدای او — بسی دلشاد می‌میرد ولی[۶] دلگیر می‌زاید
طلب کن دایه‌ای کش زهر بیرون آیدازپستان — که طفلان هوس را تشنگی از شیر می‌زاید
نه ای گر صاحب دل روبتاب از جلوه گاه او — که نخجیر بیابان محبّت شیر می‌زاید
مصیبت[۷] بین‌که‌مردم‌غافل‌وفارغ‌دران‌وادی — که مجنون بلکه لیلی بستهٔ زنجیر می‌زاید
بدلق برد و تسبیح بلور از ره مرو عرفی — که از تقوای زاهد شیوهٔ تزویر می‌زاید

(۵۰۹)

چه مهربان به سفر شد چه تند قهر[۸] آمد — فرشته‌ای بشد و فتنه‌ای بشهر آمد
کرشمهٔ که دگر ناخنی[۹] رساند؟ که باز — گشود گریهٔ تلخ و هزار نهر آمد
قیاس کن که چه آبم رود بجوی حیات — که گاه گریهٔ شادی ز دیده زهر[۱۰] آمد

۱- ن ۵ = صدا زنید ؛ ن ۱، ۴، ۹ = صلا زنید ؛ ن ۸، ۳۵ = صلا زنند
۲- ن ۱ = ای مطبخی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = ای خدمتی ؛ ن ۱۰ = این خدمت
۳- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = جاهی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۹ = جای(در نسخ ۱، ۵، ۳۵ و چند دیگر این بیت موجود نیست)
۴- ن ۹ = قدسیان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = خاکیان ؛ ن ۲ = چاکران
۵- ن ۲، ۲۹ = دعای تو ؛ ن ۴، ۶، ۹، ۳۶ = دعا بدر
۶- ن ۹ = بسی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی
۷- ن ۹، ۱۰ = مصیبت بین که مردم غافل و فارغ در آن وادی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مصیبت بین که عاقل مردم و فارغ دران وادی
۸- ن ۱، ۲، ۱۲ = مهر ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قهر
۹- ن ۹، ۱۰، ۲۹ = ناخنی رساند که باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ = ناخنی رساند باز
۱۰- ن ۲۸ = هزار زهر ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز دیده زهر ؛ ن ۷ = بدیده زهر

به شومی دل از عافیت رمیدهٔ[۱] من — ز کوه[۲] و بادیه آوارگی به شهر آمد
مگو که بی‌خبر آمد بدهر عرفی و رفت — هر آنکه[۳] از عدم آمد چنین بدهر آمد

(۵۱۰)

مستان عشق خانه در آتش گرفته‌اند — دایم[۴] قدح ز خوی تو سرکش گرفته‌اند
بس[۵] تحفه داده‌اند بناز تو اهل درد — تا ناوکی وظیفه ز ترکش گرفته‌اند
این هم عنایتیست که غمهای روزگار — دنبال بیکسان مشوّش گرفته‌اند
چون خم به ته رسد چه بلا دردسر کشند — آنان که خو به بادهٔ بیغش گرفته‌اند
اینک ره گریز، چه سود از گریختن — سرتاسر زمانه در آتش گرفته‌اند
عرفی مُرید خلوتیان[۶] پیاده[۷] شو — کین قوم زین جلوه ز ابرش[۸] گرفته‌اند

(۵۱۱)

کسی که دل به وفای تو عشوه کیش نهاد
هزار داغ ندامت بجان خویش نهاد
کسی براه[۹] تو ارزد که پا زدیده کند
که گل بزیر قدم دید و[۱۰] پا به نیش[۱۱] نهاد

۱- ن ۲۸ = از عافیت رمیده ز من ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از عافیت رمیدهٔ من
۲- ن ۲۹ = کوی و بادیه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵ و غیره = کوه و بادیه
۳- ن ۱۰ = هر آنکه از عدمش این‌چنین بدهر آمد ؛ ن ۹ = که هر که از عدم آمد چنین بدرهر آمد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = بطوریکه نوشته شد ؛ ن ۲۹ = کسی که از عدم آید چنانن بدهر آید
۴- ن ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = دایم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = گویا
۵- ن ۸ = جان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = بس
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خلوتیان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۹ = خلوتیانی
۷- ن ۱، ۴ = بباده ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پیاده
۸- ن ۱۷ = زین ز جلوه ز ابرش ؛ ن ۹ = زی و جلوه ز ابرش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = زین جلوه ز ابرش ؛ ن ۲، ۶ = زین جلوه بر ابرش
۹- ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کسی به راه تو ارزد که پا ز دیده کند ؛ ن ۶، ۹ = کسی که راه تو ورزیده پا ز دیده کند ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = کسی براه تو ارزد که باز دیده کند
۱۰- ن ۲ = دیده ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دید و
۱۱- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = پا به نیش ؛ ن ۶، ۱۱ = و پای پیش ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = پا به پیش

شـــهادتش چـــو مـــراد دو کـــون در قـــدم است
کســـی کـــه پـــای طـــلب در ره تـــو پـــیش نـــهاد

خـــراب درد دلی، از وفـــا لبـــالب شـــو[۱]
کـــه در دلی کـــه وفـــا بـیش درد[۲] بـیش نـهاد[۳]

کـــرشمه‌ای[۴] دهـــد امـــید عـــمر جـاویدم
که مرگ[۵] بـهر شگـون تـیر او بـه کـیش[۶] نـهاد

نـــه کـــافرم نـــه مسـلمان، مـــرا کـــه آتش زد
کـــه نـــنگ سـوختن مـن بـه دیـن خـویش نـهاد

ز مغز[۷] عرفی ازان خون خوش نسیم[۸] چکید[۹]
کـــه دســتهٔ گـــل غـــم بـــر دمـــاغ خـــویش نـــهاد

(۵۱۲)

زنـــدانـی عشـق[۱۰] تـو بـه گـلزار نگـنجد — جـز در قـفس ایـن مـرغ گـرفتار نگـنجد
در دشت[۱۱] ریـا بـاده‌کشـان تـا در کـعبه — نـــابسته[۱۲] مـــیانی، کـــه بـــزنّار نگـــنجد
هـــر ذرّه نـــه شـایستهٔ طـوف حـرم اوست — خـــورشید دریـــن سـایهٔ دیـــوار نگـــنجد
فـــریاد کـــه غـــمهای تـــو در سـینهٔ تـنگم — انـــدک نـــبود لایـــق و بسـیار نگـــنجد

۱- ن ۱۷ = شو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شد
۲- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درد ؛ ن ۱، ۵ = کرد
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱۷ = چون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کرشمهٔ
۵- ن ۲، ۴ = که مرگ بهر سکون تیر او بکیش نهاد ؛ ن ۱، ۵ = که مرگ بهر سکون تیر او به پیش نهاد ؛ ن ۸، ۳۵ = که مرگ بهر شگون تیر او به پیش نهاد ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = که مرگ بهر شگون تیر او به کیش نهاد
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = پیش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ و غیره = کیش
۷- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = مغز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شعر ؛ ن ۳۵ = خون
۸- ن ۱۰ = شمیم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = نسیم
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = چکد ؛ ن ۱۰، ۱۷ = چکید
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = عشق تو ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۲۹، ۳۶، خلاصه = شوق تو
۱۱- ن ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = دست ؛ ن ۲۹ = دشت
۱۲- ن ۴ = تا بسته ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵ و غیره = نا بسته ؛ ن ۳۶ = با بسته

ای عافیت آموز مشو همدم عرفی　　در صحبت او جز دل بیمار نگنجد

(۵۱۳)

در غمکدهٔ عشق که[۱] غمخوار نگنجد　　هر دل[۲] که بصد غم نه گرفتار، نگنجد[۳]
کو دست که از شاخ[۴] تمنای تو چینم　　گلها که دران گوشهٔ دستار نگنجد
با آنکه تماشای نقانم ندهد دست　　در کام دلم لذّت دیدار نگنجد
دل طاقت اندیشهٔ روی تو ندارد　　سودا زدهٔ عشق به گلزار نگنجد
راز دل پر داغ رود سینه به سینه　　گلدستهٔ ما بر سر بازار نگنجد
صد میکده زان باده کشیدیم که بویش　　در بادیه و شیشهٔ خمّار نگنجد
آن غم که ز هر مو قدح زهر بریزد[۵]　　در سینهٔ عرفی[۶] دل افگار نگنجد

(۵۱۴)

کجاست فتنه که آن شوخ را سوار کند
زمانه را گل آشوب در کنار کُند
گناهکارم و دردا که نیست آن عزّت
که انفعال به عفوم امیدوار کند
برای آنکه دلیرش کند به خون ریزی
زمانه شوخ مرا مایل شکار کند
بناله نرم نسازم دلت، ازان ترسم
که نالهٔ دگری در دل تو کار کند

۱- ن ۱۷ = تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که
۲- ن ۱۰ = هر گه که دو صد غم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هر دل که بصد غم
۳- این دو غزل در زمین خسرو دهلوی گفته شد. مطلع غزل خسرو به همین طور است:
دل نیست که در وی غم دلدار نگنجد　　سندان بود آن دل که درو یار نگنجد
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = که از شاخ ؛ ن ۱۰ = که گلهای
۵- ن ۵ = بریزد ؛ ن ۳۵ = نریزد
۶- ن ۱۰ = در سینهٔ ریش و دل افگار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = در سینهٔ عرفی دل افگار

به حسرت تو خوشم ور نه جذب شوق ترا
هزار بار تواند به من دچار کند[۱]
زیک دو روزه جفا شکوه می‌کنم از دوست
کسی به دوستی ما چه اعتبار کند
خوش آنکه پیش تو پرسند[۲] حال عرفی و او
شکایتی به کنایت ز[۳] روزگار کند

(۵۱۵)

آنان که غمت مایهٔ افسانه نسازند — با همدمی محرم[۴] و بیگانه نسازند
افسانه مخوانید[۵] که مستان خردسوز — با مصلحت مردم فرزانه نسازند
ای اهل بهشت از در[۶] مستان بگریزید — کاین طائفه بی‌شیوهٔ مستانه نسازند
زنّار نمودم به همه صومعه‌داران — تا دام رهم سبحهٔ صددانه نسازند
آتش به دو عالم زده از ناز و مرا غم — کز[۷] حُسن تو بازیچهٔ[۸] افسانه نسازند
تا حشر سراسیمه به هر کوچه درآید — گر خاک مرا خشت صنم خانه نسازند
این میل که بینم به می از طبع تو عرفی — ظلم است که از خاک تو پیمانه نسازند

(۵۱۶)

بکیش اهل وفا مدعا نمی‌گنجد — امید در دل و در سر هوا نمی‌گنجد
میان حُسن و محبّت یگانگیست چنان — که در میانه بغیر از حیا نمی‌گنجد
ز بسکه تنگ شد از مستی کرشمه و ناز — به نرگسش نگه آشنا نمی‌گنجد

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۲- ن ۱۰ = پرسید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = پرسند
۳- ن ۱۰ = به روزگار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = ز روزگار
۴- ن ۲، ۲۹ = با محرمی همدم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = با همدمی محرم
۵- ن ۹ = مریزید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مخوانید
۶- ن ۱، ۵ = در ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = بر
۷- ن ۹ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کز
۸- ن ۱، ۵، ۹ = بازیچه و افسانه ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بازیچهٔ افسانه

دم مسیح گشاید گل مراد،[۱] رواست — که در بهشت وصالت صبا نمی‌گنجد
چنان بعهد تو بیگانگی رواج گرفت — که در حریم وصال آشنا نمی‌گنجد
فغان که تنگ دلی در دیار ما عام است — بغایتی که اثر در دعا نمی‌گنجد
مگو که در دل تنگت بلا ندارد جا — اگر بلای تو باشد، چرا نمی‌گنجد[۲]
چنان ربوده دلم[۳] را هوای درویشی — که در سعادت بال هما نمی‌گنجد
خراب روضهٔ عشقم که با[۴] فضای دوکون — تذرو عافیتش در هوا نمی‌گنجد
جمال دوست فروغم[۵] دهد نه نار کلیم — چراغ کس به شبستان ما نمی‌گنجد
ازان به کعبهٔ اسلام می‌رود عرفی — که در صنمکده شید و ریا نمی‌گنجد

(۵۱۷)

مگو[۶] که نغمه‌سرایان عشق خاموشند — که نغمه نازک و اصحاب پنبه در گوشند
شکست شیشه و در پا خلید و بیخبران — هنوز میکده آشوب و عافیت کوشند
اگر ز دیر برندت بطوف کعبه، مناز — امید و یاس درین کوچه دوش بردوشند
مکن[۷] بصومه منزل، بیا[۸] که طاعتیان — تراشه‌چین خراباتیان مدهوشند
هزار شیشه تهی گشت و تنگ حوصلگان — هنوز بیخبر از ته پیالهٔ دوشند
چه محنت آورد آن جمع را بناله، که تو[۹] — به ریشهٔ دل شان می‌خَلی و خاموشند
فغان ز عادت عرفی که تا تو دشمن جان — رهش زدی، زدلش[۱۰] دوستان فراموشند

۱- ن ۳۶ = گل مراد و رواست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = گل مراد، رواست
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳، ۹ = دلم را ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سرم را
۴- ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = با ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = در ؛ ن ۳۵ = از
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = فراغم ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۶ = فروغم
۶- ن ۳۵ = بگو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = مگو
۷- ن ۲۹ = بکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بکن
۸- ن ۱، ۵ = بگو ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیا
۹- ن ۲۹ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ و غیره = تو
۱۰- ن ۲۹ = رهش ز دل بشد و ؛ ن ۹ = رهش زدی بدلش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = رهش زدی ز دلش

(۵۱۸)

تا محبّت گهر عجز و نیاز افشاند — حُسن مغرور برو دامن ناز[۱] افشاند
مفشانید بدامان دلم نقد مراد — که برو طعنه زند همّت و باز افشاند
گرد غم کور کند دیدهٔ جانم هر گاه — دامن عشوهٔ امّید گداز افشاند
آن که در انجمن اهل صفا جلوه کند — دست هر ذرّه برو گوهر راز افشاند
شاهد حُسنش[۲] ازان خون شهیدان طلبد — کان گلابیست که بر جامهٔ[۳] ناز افشاند
عشق سوزندهٔ جاهست[۴] که هرگز محمود — نتوانست که دامن بایاز افشاند
اثر نیش دهد در[۵] دل ریشم عرفی — مطرف آن نغمهٔ تر کز لب ساز افشاند

(۵۱۹)

هر کس بروز نیک مرا غمگسار شد — در روزگار بد دوم[۶] روزگار شد
ساقی تویی[۷] و ساده دلی بین که شیخ شهر — باور نمی‌کند که ملک میگسار شد
منمای[۸] رخ که چهره نمی‌داند از نقاب — چشمی که مست گریهٔ بی‌اختیار شد
بی‌ذوق در طریق عمل کاهل[۹] اوفتاد — زد تکیه بر عنایت و امّیدوار شد
بعد از هزار جام قدح نوش ذوق[۱۰] را — عادت به دردسر شد و دفع[۱۱] خمار شد
حسن عمل نشانهٔ[۱۲] شرمست و بازگشت — نی هر که خوی فشاند[۱۳] ز رُخ شرمسار شد

۱- ن ۱، ۹ = ناز ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = باز
۲- ن ۶ = حُسن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسنش
۳- ن ۶ = دامن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = جامه
۴- ن ۱،۵ = جا نیست ؛ ن ۳،۴،۶،۸،۹،۳۵،۳۶ = جا هست ؛ ن ۲۹ = سورنده چنانست ؛ ن ۲ = شوریده چنانست
۵- ن ۶، ۲۹ = بر ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = در
۶- ن ۹ = دژم روزگار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دوم روزگار
۷- ن ۹ = ساقی کمال و ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تویی
۸- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بنمای ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = منمای
۹- ن ۶، ۱۰ = کامل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کاهل
۱۰- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ و غیره = ذوق
۱۱- ن ۳۵، ۳۶ = رفع ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = دفع
۱۲- ن ۶، ۹ = نتیجه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشانه
۱۳- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = فشاند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = چکاند

هر چند دست و پا زدم آشفته تر شدم / ساکن شدم، میانهٔ دریا کنار شد
جز با گریستن[۱] مزه‌ای[۲] در جهان نبود / آن هم ز حرص دیدهٔ من ناگوار شد
عرفی بسی ملاف[۳] که بر چرخ تاختم[۴] / مردی، کنون بتاز که بختت سوار شد

(۵۲۰)

از دیده‌ام کدام نفس خون نمی‌رود / سیلی تمام زهر به جیحون نمی‌رود
غیرت برم به شادی عالم که هیچ‌گاه / از خلوت وصال تو بیرون نمی‌رود
از تیغ غمزهٔ تو کسی نیست کز جهان / باروی زرد و جامهٔ گلگون نمی‌رود
تمکین عشق بین که به آن[۵] جذبهٔ طلب / صدگام رفت محمل و مجنون نمی‌رود
معراج عزّت است سر[۶] کوهکن ولی / باور مکن که ظلم به گلگون نمی‌رود
در سینه منّتست که[۷] آغشته در الم / آهی که از غم تو به گردون نمی‌رود
معمورهٔ دلی[۸] اگرت هست باز گوی / کاینجا[۹] سخن ز ملک فریدون نمی‌رود[۱۰]
خیزد بکوی عشق ز دیوار و در فغان / کای وای دیده‌ای که ازو خون نمی‌رود
عرفی زخود[۱۱] مرنج[۱۲] که بیداد دشمنان[۱۳] / زین پیش می‌شداز دلت، اکنون نمی‌رود

(۵۲۱)

صد غم دمی بزاید[۱۴] کانرا سبب نباشد
ز ابنای آفرینش غم را نسب نباشد

۱- ن ۳۶ = گریختن ؛ دیگر همه نسخ = گریستن
۲- ن ۲، ۹، ۲۹ = مژه‌ای ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = مزه‌ای
۳- ن ۲، ۲۹ = خلاف ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶، = ملاف
۴- ن ۲، ۲۹ = باختم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = تاختم
۵- ن ۲۹ = به این ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به آن
۶- ن ۹ = که ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سر
۷- ن ۱۰ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که
۸- ن ۴ = دلت ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلی
۹- ن ۴، ۶ = کانجا؛ دیگر همه نسخ = کاینجا
۱۰- ن ۱۰، ۳۶ = معموری ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = معموره
۱۱- ن ۹ = حق ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره دیگر همه نسخ = خود
۱۲- ن ۴، ۸، ۹ = مرنج ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = برنج
۱۳- ن ۳۶ = ناکسان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = دشمنان
۱۴- ن ۶، ۲۹ = برآید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بزاید

خوش عالمی که در وی کس[۱] کام دوست نبود
ور کام دوست باشد درد طلب[۲] نباشد
از عادت ظریفان زنهار بر[۳] حذر باش
کاندر نهاد ایشان ذوق ادب نباشد
در ملک عشق کانرا در[۴] شب بنا نهادند
آغاز روز نبود انجام شب نباشد
صوفی نشسته بی‌ذوق آری کجا بود فیض
در خلوتی که آنجا ماءالعنب[۵] نباشد
گو سلسبیل و رضوان می‌باش و می دهنده
در مجلس شرابی کان نوش لب نباشد[۶]
روزی ز قتل عرفی گر پرسدت فضولی
گو دوستدار من بود تا بی‌سبب نباشد

(۵۲۲)

در ملک عشق هر که شهیدش نمی‌کنند — گفت و شنید ماتم و عیدش نمی‌کنند
یوسف وش آنکه[۷] راست رودبهرساقه‌باب — محتاج التفات کلیدش نمی‌کنند
یارب کجا بریم وفا راکه این متاع — در کشور وجود خریدش نمی‌کنند
هر کس که های و هو نکشد،[۸] اهل روزگار — گوش رضا به گفت و شنیدش نمی‌کنند

۱- ن ۱، ۲، ۵ = که در وی کس دوست کامم نبود ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = که دُردی کش کام دوست نبود ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷ = که در وی کس کام دوست نبود
۲- ن ۱، ۵ = کس در طلب ؛ ن ۲، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = درد طلب
۳- ن ۸، ۳۵ = با ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = بُر
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، خلاصه = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = در
۵- ن ۹ = بنت‌العنب ؛ دیگر همه نسخ = ماءالعنب
۶- در نسخهٔ دوم مصرع ثانی این بیت مصرع ثانی بیت پیشین است.
۷- ن ۳۶ = آنکه زود بهر فتح باب شد ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۸- ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نکشید ؛ ن ۹ = نکند ؛ ن ۱، ۵ = نکشد

طغیان[۱] ناز بین که جگر گوشهٔ خلیل آید[۲] بزیر تیغ و شهیدش نمی‌کنند[۳]
از نوحه مرد عرفی مجنون[۴] واهل‌هوش[۵] گوشی به نغمه‌های[۶] نشنیدش نمی‌کنند

(۵۲۳)

هر چه بگریزم ازان کیش برهمن به بود
هر که دیدم بدر بتکده[۷] از من به بود
نالهٔ بلبلم آشفته به گلزار کشید
ور نه از طرف[۸] چمن گوشهٔ گلخن به بود
بزم داوود بهشتم، در یعقوب زدم
کز نوای شکرین تلخی شیون به بود
دوش در مجلس احباب[۹] نشستم[۱۰] همه گوش
هر چه بشنیدم از آن طعنهٔ دشمن به بود
عمر در عجب و ریا رفت و ندانستم حیف
که مرا بتگری از پاکی دامن به بود
گذر عشق[۱۱] روا بود به آتشکده هم
اینقدر بود که در وادی ایمن به بود

۱- ن ۶، ۹ = خونریز ناز ؛ ن ۳، خزانهٔ عامری = طغیان ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶، عرفات، خلاصه، = خونریز عشق
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = آید ؛ ن ۹، ۱۷، آتشکده، خزانهٔ‌عامره = آمد
۳- سراج‌الدین علی‌خان آرزو در چراغ هدایت این بیت را به میرزا صائب منسوب کرده ولی این درست نیست زیرا که در خلاصة‌الاشعار و عرفات‌العاشقین که قبل میرزا صائب نوشته شده بودند این بیت بنام عرفی وجود دارد.
۴- ن ۳ = مجنون که ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۳۵ = مجنون و
۵- ن ۳۵ = کیش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = هوش
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = نغمه‌های نشنیدش ؛ ن ۱۰، ۱۸ = نغمه‌های شنیدش ؛ ن ۴، ۳۶ = نغمه‌ها نشنیدش
۷- ن ۹، ۱۰، ۲۹ = میکده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بتکده
۸- ن ۱۰ = صحن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طرف
۹- ن ۳، ۴ = اصحاب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره احباب
۱۰- ن ۲، ۲۹ = گذشتم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نشستم
۱۱- ن ۱۰ = گذر از عشق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گذر عشق

عرفی انصاف بده آنچه تو کردی همه عمر
گر همه طاعت حق بود، نکردن به بود

(۵۲۴)

گشود زلف معنبر شمال تاچه کند — نهفت چهره[۱] ز عاشق خیال[۲] تا چه کند
بیک دو روزه وصالش[۳] زمانه خونم خورد — هنوز دشمنی ماه و سال تا چه کند
باحتمال وفا می‌کشد جفا هیهات[۴] — به بوالهوس دلم این احتمال تا چه کند
نهال تازه‌ای از باغ حُسن جلوه نمود — جهان بپرورش این نهال تا چه کند
بصد کرشمه مرا سوخت تا خطش بدمید — هنوز کشمکش خط و خال[۵] تا چه کند
دوصد ترانه بر اسرار حکمت افزودند[۶] — به اهل مدرسه این قیل قال تا چه کند
مرا فسانهٔ[۷] ارباب قال[۸] آتش زد — سرایت نفس[۹] اهل حال تا چه کند
شراب حاضر و شمشیر و من زعمر ملول — پس از دو جام دگر این ملال تا چه کند
مجال حرف بیارش[۱۰] نبود و بلبل بود — کنونکه یافته عرفی مجال تا چه کند[۱۱]

(۵۲۵)

ز روی[۱۲] آتش سوزان اگر خاشاک‌می‌روید — شهیدان محبّت را گیاه از خاک می‌روید
کجاگردد[۱۳] نهان خونریزی چابک‌سوارمن — که گردستی نگهدارد سر از فتراک می‌روید

۱- ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = چهره ز عاشق ؛ ن ۱۷ = چهرهٔ روشن ؛ ن ۱، ۲، ۵ = چهرهٔ عاشق
۲- ن ۹ = جمال ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = خیال
۳- ن ۱۰ = وصالت ؛ ن ۱۷ = قضایش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = وصالش
۴- ن ۱۰ = جفاهایت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = جفا هیهات
۵- ن ۳، ۵ = ماه و سال ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خط و خال
۶- ن ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = افزودند ؛ ن ۱، ۵ = افزون دید
۷- ن ۹ = ترانه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = فسانهٔ
۸- ن ۱، ۵ = قال ؛ ن ۱۷ = فال ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵ = حال
۹- ن ۱، ۵ = سخن ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نفس
۱۰- ن ۳، ۴ = بیارش ؛ ن ۱۰، ۱۷، ۳۶ = بنازش ؛ ن ۵، ۶، ۸ = نیازش ؛ ن ۹ = بیادش ؛ ن ۳۵ = نیارش
۱۱- مفهوم این بیت روشن نیست
۱۲- ن ۹ = ز سوز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز روی
۱۳- ن ۹ = ماند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = گردد

چه سود از باغ جنّت، جلوه‌گاه دوست رانازم — که آنجا[۱] جان فشانند ودل‌غمناک‌می‌روید
ازان آهوی معنی می‌چرد در وادی هستی[۲] — که کشت زهرناک از وادی ادراک می‌روید
ببین پُر زرق زاهد خندهٔ گلهای بدنامی — مبین[۳] کز گوشهٔ دستار او مسواک‌می‌روید
ز چاک سینه‌ام صد شعله‌می‌خیزدهمین‌باشد — گیاهی کز زمین سینه‌های چاک می‌روید
به هر جا غمزهٔ او تیغ برکف می‌رود عرفی — شهیدی چون‌گیاه‌تشنه‌لب[۴]ازخاک‌می‌روید

(۵۲۶)

جان ز شوق[۵] لبت شکر خاید — دل به دندان غم جگر خاید
ظنّ سیری مبر که لقمهٔ کام[۶] — بخت پیر[۷] است و دیرتر خاید
دل آشفته بخت من تا چند — جای انگشت نیشتر خاید[۸]
آنکه گیرد مزاج پروانه — شعله چون میوه‌های تر خاید
بسکه یابد حلاوت از پرواز — طایر شوق بال و پر خاید
وصل زان گونه بر مرادم نیست — که دعایم لب اثر خاید
لب شادی مکید[۹] یکچندی — عرفی اکنون لب دگر خاید

(۵۲۷)

رهرو[۱۰] بادیهٔ عشق هراسان نرود — دامن دل[۱۱] نه‌کشد وز[۱۲] پی ایمان نرود

۱- ن ۲، ۲۹ = که یک جان می‌فشانی صد دل ؛ ن ۹ = که گر یک جان فشانی صد دل ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = که آنجا جان فشانند و دل

۲- ن ۱، ۵، ۱۱ = هستی ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستی

۳- ن ۱ = ببین ؛ در دیگر همه نسخ = مبین

۴- ن ۱۱ = شهیدی چون گیاه پشه زآب خاک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بطوری که نوشته شد

۵- ن ۹، ۱۱ = یاد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق

۶- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = کام ؛ ن ۷، ۸، ۹(اضافات)، ۱۱، ۳۵ = خام

۷- ن ۹ = دیر بخت است ؛ ن ۱، ۴، ۲۹ و غیره = بخت پیر است

۸- این بیت فقط در نسخ ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد

۹- ن ۹(اضافات) = ببست ؛ ن ۴، ۳۶ = مکند ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = مکید

۱۰- ن ۱، ۵، ۳۵ = رهبر بتکدهٔ عشق ؛ ن ۹ = رهرو بادیهٔ عشق ؛ ن ۳۶ = رهبر بتکدهٔ عشق

۱۱- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = دل ؛ ن ۹ = دین

۱۲- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۳۶ = از ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۳۵ = وز ؛ ن ۱، ۶ = در

شهر دل خاصهٔ سلطان محبّت گردید[۱] بعد ازین عامل[۲] تدبیر به دیوان نرود[۳]
پرده‌دار تو اگر مژدهٔ دیدار دهد صد قیامت شود و کس بر رضوان نرود[۴]
باورم نیست که آن غمزه سحرگاه چرا تیغ بر کف بسر خاک شهیدان نرود
پا منه بر سر بالین اسیران[۵] کانجا هیچ بیدرد نیاید که پریشان نرود
بروم[۶] بر دم خنجر که به آن بیباکی سایهٔ مرغ هوا بر گل و ریحان نرود
دود دردی نفشاند جگر صبح مراد که شبیخون غم و درد به میدان نرود[۷]
راه آتشکدهٔ عشق بکس ننمایم که قدم سوخته‌ای بر زده دامان نرود
بوی یوسف بدماغ دل یعقوب پر است مژده دادیم صبا را که به کنعان نرود
عرفی اندیشهٔ آزادی از این درد خطاست کشتی نوح درین موجهٔ[۸] طوفان نرود[۹]

(۵۲۸)

به لحد چگونه زین غم دلم آرمیده باشد
که لبی چنان به مرگم چو تویی گزیده باشد
اثر نمک[۱۰] چو یابد دلم[۱۱] از شراب دایم
که بجام[۱۲] قطرهٔ می زلبش چکیده باشد

۱- ن ۲، ۸ = کردند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و دیگر نسخ = گردید
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵ = عاقل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۳۶ = عامل
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۴- این بیت فقط در نسخ ۲، ۳ وجود دارد
۵- ن ۲ = شهیدان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اسیران
۶- ن ۳۶ = نروم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، خلاصه و غیره = بروم
۷- این بیت و دو بیت بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هستند
۸- ن ۱، ۵ = موجهٔ طوفان ؛ ن ۳۵ = موجه بطوفان ؛ ن ۸ = موجه و طوفان
۹- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۱۰- ن ۳۵ = اثری نمک ؛ ن ۱۰ = اثر از نمک ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۶ = اثر نمک
۱۱- ن ۹ = اثر نمک چو یابم ز سر ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = اثر نمک چو یابد الم از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = اثر نمک چو یابد دلم از
۱۲- ن ۳، ۶ = بکام ؛ ن ۳۶ = ز جام ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = بجام

چو رود[۱] ملول[۲] و گیرد زبرم کناره، سوزم[۳]
که بشومی من آیا چه سخن شنیده باشد
به رخم چو گریه غافل برود ز غصّه میرم
که تعارضش ز شرمم چه عرق دویده باشد[۴]
چو برد پیام قاصد، کنم این خیال و گریم[۵]
که برش حکایت من بکجا رسیده باشد
چو کمند جذب یارم نکشد ز پی گذارم
که براه لطف بهتر که عنان کشیده باشد
نبرد دل غیورم ز خدنگ یار[۶] لذّت
بکدام دل ندانم هوسش خلیده باشد
چو رسد رفیق[۷] و بر من[۸] نگرد بگریه، دانم
که بتازگی زمانی[۹] برخ تو دیده باشد
رمد[۱۰] آن کسی چو عرفی ز کمند آرمیدن
که ز غمزهٔ تو در خون نفسی تپیده باشد

(۵۲۹)

بازم بطوف میکده احرام تازه شد ذوقم ببوسه‌های لب جام تازه شد
گشتیم باز میکش و ارباب شید را آئین[۱۱] طعن[۱۲] و شیوهٔ دشنام تازه شد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، آتشکده، انیس = شود ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = رود
۲- ن ۳۶، انیس = شود ملول، گیرد ؛ ن ۴، ۳۵ = شود ملول و گیرد
۳- ن ۲، ۲۹ = گریم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = سوزم ؛ ن ۳۶ = سوزد
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۹ = سوزم ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۵، آتشکده = گریم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ریاض، انیس = گریم
۶- مجمع‌النایس = ناز ؛ دیگر همه نسخ = یار
۷- ن ۱۰ = رقیب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رفیق
۸- ن ۲، ۲۹ = سویم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۶ = برمن ؛ ن ۳۵ = وبرمن
۹- ن ۲، ۲۹ = نهانی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = زمانی
۱۰- ن ۲۹، نتایج‌الافکار = رهد ؛ ن ۱۰ = رود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = رمد
۱۱- ن ۹ = آئین شید ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = آئین طعن
۱۲- ن ۶، ۹، ۳۵ = شید ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طعن

زخـــم الست رو بـــتراوش نـــهاد بـاز | دردی کـه صبح بـود مـرا، شـام تـازه شـد
ذوقـم[۱] نـمانده بـود ز خـونابه‌های تـلخ | ایـنکه حـلاوت هـمه در کـام تـازه شـد
زنّـــار را نـــیابت تســـبیح مـــی‌دهم | ای اهـل شـرع مـژده کـه اسـلام تـازه شـد
می‌جوشد از تنور دلم چشمه چشمه خون | طـــوفان نـوح را دگـر ایّـام تـازه شـد
صد زخم سالخورده که ذوق از نمک نداشت | زان[۲] لب به نـیم شـیوهٔ دشـنام تـازه شـد
دیدم تذرو روضه که بر سـدره مـی‌نشست | پـــرواز دل بگـوشهٔ آن بـام تـازه شـد
عـرفی بسـی بـه تشـنه بسـی عـمر بـاختم | تا[۳] درد و صاف ساقیم انعام تـازه شـد[۴]

(۵۳۰)

هـرجـا[۵] کـه‌مست‌وغمزه‌زن‌آن‌عشوه‌آئین‌می‌رود
دل‌می‌تپد،[۶] جان‌می‌چکد،سرمی‌برد،[۷] دین‌می‌رود
از وعده‌گاه وصل او هر شـام[۸] تـا غـمخانه‌ام[۹]
آرام در خـون مـی‌تپد، امّـید غـمگین مـی‌رود
گویا ز[۱۰] عـیش‌آباد وصـل آمـد نسـیم مـژده‌ای
کز خون دل گل می‌دمد، وز روی غم چین می‌رود

۱- ن ۲، ۲۹ = ذوق ار نمانده بود ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ و غیره = ذوقم نمانده بود
۲- ن ۱۰ = زان لب به نیم شیوهٔ دشنام ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = از مرهم تبسّم یک جام ؛ ن ۲ = اینک ببین که چون به نمک نام
۳- در همه نسخ لفظ "کز" هست ولی لفظ " تا" بهتر می‌نماید.
۴- غزل حکیم شفائی هم درین زمین باید دید به این مطلع:
بـــازم امـــید لطـف ز پـیغام تـازه شـد | حسرت کجاست کاین هوس خام تازه شد
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = هر گه که هر سو نعره‌زن ؛ ن ۴، ۶، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = هر جا که مست و غمزه‌زن
۶- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵ = دل می‌چکد جان می‌دهد ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = دل مـی‌دهد جـان مـی‌چکد؛ ن ۹(اضافات) = دل می‌تپد جان می‌چکد
۷- ن ۴، ۶، ۹(اضافات)، ۲۹ = می‌رود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = می‌برد
۸- ن ۱۰ = هر روز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۹، ۳۶ و غیره = هر شام
۹- ن ۹ = میخانه ؛ ن ۹(اضافات) ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = غمخانه‌ام
۱۰- ن ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = گویا ز عیش آباد و وصل ؛ ن ۲، ۴، ۱۰ = کو یار عیش آباد وصل آمد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آمد و عیش آباد وصل اینک نسیم مژدهٔ ؛ ن ۶ = گویا ز عیش آباد غم

گر یار[۱] شادی نیست دل هر گه که نامش می‌برم
بهر چه غم را بر زبان صد گونه نفرین می‌رود
چون شهسوار خویش را در خانهٔ کس بنگرم
کز رشک می‌میرم اگر در خانهٔ زین می‌رود
خیزد دعایی از لبم کز معبد ناقوسیان
تا خلوت حُسن قبول آشوب آئین می‌رود
عرفی دهد جان را، بیا[۲] تلقین کنش نام صنم
کین سست پیمان ناگهان از[۳] حلقه ببدین می‌رود

(۵۳۱)

تشنه لب رفتم به جنّت، چشمهٔ کوثر نبود
شعله جو رفتم بدوزخ مشت خاکستر نبود
ار[۴] بهشت افسانه‌ها می‌رفت گاهی،[۵] دوش دل
رفت و دید آنها که واعظ می‌سرود اکثر نبود
هرگز از بهر[۶] پریدن مرغ جان[۷] کوشش نکرد
بود بالش بسته، آخر بی‌نصیب از پر نبود
عشق بت ورزیدنم عیب است می‌دانم ولیک[۸]
گرد دل بسیار گشتم، مطلب دیگر نبود

۱- ن ۲ = کز یاد شادی می‌رود ؛ دیگر همه نسخ بطوری که نوشته شد
۲- ن ۲، ۲۹ = بُتا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بها ؛ ن ۴، ۳۵، ۳۶ = راهبا ؛ ن ۹ = بیا
۳- ن ۱۰ = از ؛ ن ۹ = زین
۴- ن ۳۶ = در ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = از
۵- ن ۴ = گاهی ؛ ن ۳۶ = کانجا
۶- ن ۴ = بیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهر
۷- ن ۸، ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جان
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = و لیک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۳۵، ۳۶ = ولی

سینه بر الماس و رو بر شعله عرفی تا بکی
هیچ گه بیمار دل را بالش[۱] و بستر نبود

(۵۳۲)

ز کوی عشق ملک دل شکسته می‌آید — مسیح می‌رود آنجا و خسته می‌آید
شهید ناوک آنم که چون رود به شکار — غزال قدس به فتراک بسته می‌آید
زمانه گلشن[۲] عیش ترا به یغما[۳] داد — که گل بدامن ما دسته‌دسته می‌آید
به دیر عشق برید این شکسته را زنهار — که از شکنجهٔ اسلام رسته می‌آید
هجوم درد بدانگونه بسته راه نفس — که بر لبم ز درون جسته جسته می‌آید
هوس به همّت عرفی مگر شبیخون زد — که زخم خورده[۴] به محمل نشسته می‌آید

(۵۳۳)

کو عشق کز شمایل عقلم جنون چکد — از گریه[۵] نوش ریزد و از خنده خون چکد
خوش[۶] دل بدانم ار بچکد خون دل زچشم — دل خون خویش میخورد، از دیده‌چون‌چکد
شیرین ز موم سازم و بخشم به کوهکن — گر اشک گرمم از مژه بر بیستون چکد
لب تشنگی ز ریشهٔ چشمم کشد برون — آن قطره‌های خون که ز ریش درون چکد
دل نیست اینکه درد فشانست و خون چکان — دردی ز درد جوشد و خونی ز خون چکد
عرفی نگویمت مچکان خون دل ز چشم — گر ننگ صبر نیست بهل، تا برون چکد

۱- ن ۱۷ = تکیه بر بستر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بالش و بستر
۲- ن ۲۹ = گلبُن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = گلشن
۳- ن ۶ = غارت ؛ دیگر همه نسخ = یغما
۴- ن ۶، ۳۶ = که زخم دارد و محمل نشسته ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷ ۳۵، ۳۶ = زخم‌دار به محمل نشسته ؛ ن ۱۰ = که زخم خورده به محمل نشسته
۵- ن ۹ = از خنده نوش ریزد و ازگریه خون چکد ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ازگریه نوش ریزد و از خنده خون
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بگردم ار بچکد ؛ ن ۳ = خوشدل نگردم ار نه‌چکد ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱ = خوشدل بدانم ار بچگد ن ۹(حاشیه) خوشدل نیم اگر نه‌چکد ؛ ن ۲۹ = خوشدل ندارم ار بچکد

(۵۳۴)

کسی میوهٔ غم ز باغم نخورد — که حسرت[۱] به عیش و فراغم نخورد
نیاسودم از خوردن غم دمی — که اندیشهٔ غم دماغم نخورد
دوصد شیشهٔ خون ز داغم چکید[۲] — که مرهم شرابی[۳] ز داغم نخورد
به عهدم چنان عافیت مُرد زود — که نوباوهٔ نخل با غم نخورد
شب غم چنان تلخ بر من درگذشت — که پروانه دود چراغم نخورد
شدم شاخ گل، هیچ شوخم نچید — شدم استخوان، هیچ زاغم نخورد
مگر خورده عرفی شراب از سفال — که کوثر ز سیمین ایاغم نخورد

(۵۳۵)

نزاع[۴] کفر و دین در کوچه و بازار می‌باید
بخلوت سبحه در کف بر[۵] میان زنار می‌باید
حکایتهای[۶] هشیاران[۷] نسنجد فهم هر مستی
ولیکن نکتهٔ مستانه را هشیار می‌باید
بساطی کاندرو[۸] طرح دو عالم می‌توان کردن
بدست آورده‌ام، اندازه و پرگار می‌باید
اگر با دوست در گلشن زدی ساغر، گواهت کو؟
نسیم باده و آرایش دستار می‌باید
محل تنگست زاهد، نکته‌ای[۹] مستانه می‌گویم
شما را سبحه و ما را بُت و زنّار می‌باید

۱- ن ۴، ۱۰ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حسرت
۲- ن ۹ = چکد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چکید
۳- ن ۴ = شرابم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شرابی ؛ ن ۱۷ = شررپی؟
۴- ن ۱۷ = فروغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۶، ۸، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نزاع
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۶ = بر
۶- ن ۲۹ = شکایتهای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حکایتهای
۷- ن ۲، ۴، ۲۹، ۳۶ = هشیارانه سنجد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = هشیاران نسنجد
۸- ن ۶ = کاندران ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = و غیره = کاندرو
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = محل تنگ است زاهد، کوته و مستانه می‌گویم ؛ ن ۲، ۲۹ = محل تنگ است و کوته، زاهدا مستانه می‌گویم ؛ ن ۱۱ = محل تنگست زاهد گوشهٔ ویرانه می‌گویم ؛ ن ۶ = محل تنگ است زاهد کور و من مستانه می‌گویم ؛ ن ۱۰ = محل تنگ است زاهد نکتهٔ مستانه می‌گویم

اگر در عشق صد طوفان شود، مستغنی از نوحم
اگر در عافیت بادی وزد، غمخوار می‌باید
محبّت آفتاب محشر و مشکل که عرفی را
بصحرای قیامت سایهٔ دیوار می‌باید

(۵۳۶)

رفتم[۱] از عشق تو با اهل‌هوس‌گامی[۲] چند
دوزخی ریختم اندر جگر خامی چند[۳]

گر چه دانیم که زهّاد سخن ناشنوند
می‌فرستیم[۴] بآن سلسله پیغامی چند

مصلحت دید مغان رد نکنند[۵] اهل صفا
راه خاصان نزند کن مکن عامی چند

دانی این بوقلمون جمع هنرپیشه که‌اند؟
مشت خاکی و به هر ذرّه ازان نامی چند

توبه را از چه کنم خوار به نزدیک عوام
من که می‌نوشم اگر دست دهد جامی چند

نعمت راست روی را نبرد لذّت شکر
ره نوردی که پریشان نرود گامی چند

مرغ دل زود شکارست هراسانش دار[۶]
دانهٔ چند گهی می‌نگرد دامی چند

لنترانی شنوانیم ولی تن نزنیم
شاید این درنگشایند به‌ابرامی چند

حاصل عمر تهی‌مایه شمردیم، چه بود
تهمت چند سحر بود و غم شامی چند

من که دانم که مداوا ز فلک ممکن نیست
از چه[۷] خالی نکم سینه بدشنامی چند

دلم از دام جفایت گله دارد بگذار
کین کبوتر ننشیند بلب بامی چند

.....
باش تا دور فلک طی کند ایّامی چند[۸]

عرفی از بادهٔ دوشینه دماغت گرمست
سرّحکمت نکنی گوش زد خامی[۹] چند

۱- ن ۱۷ = رفتم ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶، = گفتم
۲- ن ۱۷ = گامی ؛ ن ۴، ۱۰، ۳۶ = کامی
۳- این غزل فقط در نسخ ۴، ۱۰، ۳۶ یافت شد اما مطلعش و شعر دهم در نسخهٔ هفدهم هم موجود است
۴- ن ۴، ۳۶ = می‌فرستیم ؛ ن ۱۰ = می‌فروشیم
۵- ن ۴ = رد نکنند ؛ ن ۳۶ = رد نکنند ؛ ن ۱۰ = رو نکشد
۶- ن ۱۰ = باش ؛ ن ۴، ۳۶ = دار
۷- ن ۱۰ = آری ؛ ن ۴، ۳۶ = از چه
۸- این مصرع فقط در نسخهٔ ۳۶ یافت شد
۹- ن ۴ = خامی ؛ ن ۳۶ = عامی

(۵۳۷)

چو با من در سخن آن[۱] لعل آتشناک خواهد شد
به‌کامم هر چه زهرست از لبش تریاک خواهد شد
هجوم عاشقان در کوی او افزود و خوش حالم
کزین پس در هلاک دوستان بیباک خواهد شد
چه غم گر دامن پاکت بخونم[۲] گردد آلوده
که فردا هم به آب دیدهٔ من پاک خواهد شد
نیم نومید اگر دستم[۳] بود کوته ز دامانش
چو می‌دانم که در جولانگهِ او خاک خواهد شد
ز مست افتادنم در مسجد ای زاهد مشو رنجه
که صحن مسجدت فردا زمین تاک خواهد شد
تو[۴] چاک پیرهن می‌دوزی ای‌محرم[۵]وزین‌غافل
که تا دامن[۶] گریبان کفن هم چاک خواهد شد
شود سودای پابوس تو افزون در سر عرفی
به این[۷] زودی همانا بستهٔ فتراک خواهد شد

(۵۳۸)

تا چند به‌زنجیر خرد بند توان بود — بی مستی و آشوب جنون چند توان بود
جامی بکشم تا به کِی از اهل خرابات — شرمنده ز نشکستن سوگند توان بود

۱- ن ۳۵، ۳۶ = زان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = آن
۲- ن ۳۵ = بخوابم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = بخونم
۳- ن ۳ = اگر دستم زدامانش بود کوته ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اگر دستم بود کوته ز دامانش
۴- ن ۶، ۹ = چه ؛ دیگر همهٔ نسخ = تو
۵- ن ۹ = زاهد ؛ ن ۱، ۵ = مرهم ؛ ن ۳، ۳۵ = محرم
۶- ن ۱، ۵ = که دامن تا گریبان کفن ؛ ن ۱۰ = که دامان گریبان کفن ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۵ = که تا دامن گریبان کفن
۷- ن ۹ = باین ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = درین

بیرنگی و دیوانگی پیش[۱] بگیرم[۲] تا چند[۳] خودآرای و خردمند توان بود
در ننگ فرو رفتم ازین راحت و آرام دردی نه[۴] بلای[۵] نه‌چنین چند توان بود
یعقوب بده[۶] دل به‌جگر گوشهٔ مردم تا چند اسیر غم فرزند توان بود
گر مژدهٔ الماس دمادم برسانند صدسال بیک زخم تو خرسند توان بود
گر مغبچه این است ز تقصیر عبادت بیم است که مردود خداوند توان بود
عرفی بچش این زهر، تهی گر نکنی[۷] جام تاکی چو مگس بر اثر قند توان بود

(۵۳۹)

از پی صید دگر تا بجهاندی[۸] سمند نفع[۹] رهائی نیافت آهوی سر در کمند
در ره عشق ای بلا[۱۰] رخصت[۱۱] یک‌گام‌بس جان سلامت[۱۲] روی باد فدای گزند
وه که ستم می‌کنند[۱۳] بر من آرام دوست دل که فراغش مباد، سینه که بادا نژند
مانده طبیب اجل عاجز و حیرت زده همنفس ساده‌لوح گو که بسوزد سپند
تا دلم از جام قرب یافته کیفیتی ننگ خمار منست نشأهٔ عشق بلند
دوش که طاعت کده[۱۴] مجمع بیگانه بود رخصت جامی نداد محتسب نالوند

۱- ن ۹، = پیش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پیش بگیرم
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳ = بگیرم ؛ ن ۴، ۹، ۳۵، ۳۶ = بگیرم ؛ ن ۱۷، ۲۹ = نگیرم
۳- ن ۲، ۲۹ = تا کی چمن آرای و خردمند؛ ن ۸، ۳۵ = تا چند خودآرای خردمند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = تا چند خود آرای و خردمند
۴- ن ۹ = و ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره دیگر نسخ = نه
۵- ن ۲ = ملالی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلایی
۶- ن ۱، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = بده ؛ ن ۱۰ = بنه ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۳۵، ۲۹ = مده
۷- ن ۸ ، ۳۵ = نکشی ؛ ن ۶ = بکنی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۶ و غیره = نکنی
۸- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجهاندی؛ ن ۴، ۹ = نجهاندی
۹- ن ۳۶ = ذوق ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = نفع
۱۰- ن ۶ = عشق و بلا ؛ ن ۱۷ = عشقیم و این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = عشق ای بلا
۱۱- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهلت گامی بس است ؛ ن ۱۰ = رخصت یک گام بس ؛ ن ۹ = مهلت کافی
۱۲- ن ۲، ۱۷ = بسلامت روی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت روی
۱۳- ن ۱۰ = کند او بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۶ = کنند بر من ؛ ن ۱، ۹ = کند بر من
۱۴- ن ۸ = آتشکده ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷ و غیره = طاعت کده

تـا بـحریم وصـال هـمنفس عـرفی است　　خون[۱] ز لبش می‌چکد عافیت‌هرزه‌خند[۲]

(۵۴۰)

گشتم اندر دل خوبان، همه خوبان خـودند　　هـمه دل در شکـن زلف پـریشان خـودند
بسکه پیمان شکنی در دلشان جا کرده‌ست　　بسته پـیمان بـخود و آفت پـیمان خـودند
گـه در انـدیشهٔ خـود گـاه در آیـینهٔ مـا　　دیده بر صورت خود دوخته حیرانِ خودند
شیوهٔ نـاز و نـیاز خـود و مـا بـرده ز یـاد　　بـلبل بـاغ خـود و نـوگل بستان خـودند
نه[۳] سبکدستی مـهمان نـه‌مگس ران ادب　　همه حـلوای مـراد و مگسِ خـوان خـودند
لب نـوشین بـمکند و دل مـردم بگـزند　　نـیشتر زار کسـان و شکـرستان خـودند
عالمی کشته ز بی‌مهری و با خویش به‌مهر　　هـمه سـرمایهٔ بـیدردی و درمـان خـودند
جان ارباب وفا خاک شد انـدر کـف دست　　بسکه سر گرم نوازش‌گری[۴] جـان خـودند
کـی بـایمان کسـی‌شان نـظرافـتد عـرفی　　هـمه آیـینه بکـف دشـمن ایـمان خـودند

(۵۴۱)

خوشا کسی که دمی آب بـی‌شراب نـخورد　　دمی که جـام شـرابـی نـداشت آب نـخورد
ز نقص تشنه لبی دان به‌عقل[۵] خویش مناز　　دلت فـریب گـر از جـلوهٔ سـراب نـخورد
کسـی ارادهٔ جـولان عـافیت نـنمود　　کـه زخـم تـیر بـلا پـای در رکـاب نـخورد
رود بـه‌چشمهٔ حـیوان و تشـنه بـاز آیـد　　کسی که از دم شـمشیر عشـق آب نـخورد
چه روستایی بـی‌مشرب است ایـن عـرفی　　که توبه کرد و می از جام[۶] آفتاب نخورد

(۵۴۲)

چه پرسیم کـه بـجانت هـوای مـا چـه‌کـند　　دران چمن که گل آتش بود، صـبا چـه‌کـند

۱- ن ۱۰ = خوش رویش می‌چکد ؛ دیگر نسخ = خون ز لبش
۲- ن ۱، ۵، ۶ = عافیت زهر خند ؛ ن ۹، ۳۵ و غیره = عافیت هرزه خند
۳- ن ۲، ۳، ۲۹، ۳۶ = نی ؛ ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = نه
۴- ن ۶ = وفا از شکر خوان ؛ ن ۲، ۱۱ = نوازش گری خوان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نوازشگرین جان ؛ ن ۴، ۲۹ = نوازش گری جان ؛ ن ۱۷ = نوای شکّری خوان ؛ ن ۳۴ = نوازشکری جان
۵- ن ۹ = به فعل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = به عقل
۶- ن ۱۰، ۱۷ = جام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دست

من از جفای تو دشوار مردنی دارم　　بگو که وعده به‌محرومی وفا چه کند
مسیح داده دوایم، کنون اشارت کن　　که جانگدازی درد تو با دوا چه‌کند
در آی در دل عرفی و ذوق درد ببین　　که درد دوست به‌دلهای آشنا چه‌کند

(۵۴۳)

بجان[۱] خسته ندانیم کان[۲] بلا چه کند
عنان به دشمن جان داده‌ایم، تا چه کند
بدوستان نظرش نیست، مهر دشمن بس[۳]
کسی که دشمن مهراست دوست را چه کند
شکست بر سرم آن شوخ ساغر، ای زهّاد[۴]
به رند میکده این کرد، باشما چه کند
تبسّم[۵] تو که ناسور را بود[۶] مرهم
به سینه نیش[۷] زند نیش[۸] غمزه تا[۹] چه کند
هزار گونه مراد محال می‌طلبی
تو خود بگو که اجابت به‌این[۱۰] دعا چه کند
مجو سعادت طالع دمی که فرصت رفت[۱۱]
چو سر[۱۲] بریده شود، سایهٔ هما چه کند

۱- در نسخهٔ ۴، ۹ (اضافات) اشعار این غزل با اشعار غزل پیشین با یک دگر مخلوطند
۲- ن ۱، ۵، ۸ = ندانم که آن بلا ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ و غیره = ندانیم کان بلا
۳- ن ۶ = مهر دشمن و بس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مهر دشمن ما ؛ ن ۳ = مهر دشمن بین ؛ ن ۹ = مهر دشمن بس
۴- ن ۳، ۹ = ای زاهد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = ای زهّاد
۵- در نسخ ۴، ۹، ۳۶ این اشعار با مطلع غزل پیشین آمیخته غزلی ساخته‌اند که پنج اشعار دارد
۶- ن ۹، ۳۶ = دهد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غیره = بود
۷- ن ۳۵ = بیش ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۱۷، ۳۶ و غیره = نیش
۸- ن ۱، ۱۷ = بیش ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیش
۹- ن ۶ = ما ؛ ن ۵، ۳۶ و دیگر نسخ = تا
۱۰- ن ۹ = بدین ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به این
۱۱- ن ۳۶ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۱۵، ۳۵ و غیره = رفت
۱۲- خوشگو = که سر بریده چو شد؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره تمام نسخ = چو سر بریده شود

مگـــو[۱] وفـا نکـند دوست بـامنش عـرفی
نـــمی‌شود بـــه وفـا آشـنا، وفـا چـه کـند

(۵۴۴)

کســی بـدیدهٔ نـاموس خـوار مـی‌آید
کـه تـلخی[۲] سـخنش نـاگوار مـی‌آید

زمـــانه اهـــل دلی نـیستش نـمی‌دانـم
کـه بـوی دل ز کـدامـی دیـار مـی‌آید

دلم[۳] بـــه‌روشنی آفـتاب خـنده زنـد
کـــه از زیـــارت شـبهای تـار مـی‌آید

هـزار جـان گـرامـی بـه‌نیم جـو[۴] نـخرند
بـه عـالمی کـه دران[۵] دل بکـار مـی‌آید

گـر از لیـاقت خـود شـیخ آگـهی یـابد
ز صـــدر صـومعه تـا پـای دار مـی‌آید

گذشت مدت[۶] هم‌خانگی جان[۷] عـرفی
ز غـیر خـانه تـهی کـن کـه یـار مـی‌آید

(۵۴۵) الف

بـه عـیش کـوش کـه هـنگام کـار مـی‌گذرد
پـیاله نـوش کـه فـصل بـهار مـی‌گذرد[۸]

زشأن مطلب و شوق[۹] زبون من پیداست
که فـرصتم بـه هـمین خـار خـار مـی‌گذرد

دلم بـه‌کـوی تـو بـا صـد دلیـل نـومیدی
به‌ایـن خـوش است کـه امـیدوار مـی‌گذرد

شکـاریان طـلب نـقش پـای صـید کـنند
تو مست خوابی و هـر دم شکـار مـی‌گذرد

دران مـقام کـه عـرفی ز دل گـذشت هـنوز
کســی کــه مــی‌گذرد، اشکـبار مـی‌گذرد

(۵۴۵) ب

شـبی کـه در قـدم وصـل یـار مـی‌گذرد
بـــذوق گـــریهٔ بـــی‌اختیار مـــی‌گذرد

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بگو وفا نکند ؛ ن انیس ، ۴، ۹ (اضافات) = مگو وفا نکند ؛ ن ۶ = مگر وفا نکند
۲- ن ۹ = پاسخ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = تلخی
۳- ن ۴، ۱۰ = دلم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلی
۴- ن ۹ = به نرخ جو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به نیم جو
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸ = دران ؛ ن ۳، ۹، ۴، ۱۰، ۱۷، خلاصه ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درو
۶- ن ۲ = نوبت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = مدّت
۷- ن ۶ = دل ؛ ن خلاصه ، ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = جان
۸- در نسخ مختلف اشعار این غزل با اشعار غزل مابعد مخلوط شده‌اند.
۹- ن ۱، ۵ = ز شأن مطلب و شوق زبان ؛ ن ۲، ۲۹ = ز شأن مطلب و ذوق زبون ؛ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ز شأن مطلب و شوق زبون ؛ ن ۹ = زیان مطلب و شوق درون ؛ ن ۶ = زشأن مطلب و شوق درون

کسی که محرم درد منست، می‌داند — که دیده بی‌نم[۱] و اشک از کنار می‌گذرد
مخواب در دل شبها که فیض قافله‌ایست — که از[۲] کمین گه شبهای تار می‌گذرد
به هر که عرضه[۳] کنم درد خویش، می‌بینم — که غرقه‌ام[۴] من و او بر[۵] کنار می‌گذرد
صلای فرصت و برهانِ نیستی بر لب — پیاله در کف و حرفِ خمار می‌گذرد
دم[۶] جدایی دشمن ز رقّت عرفی — چنان نمود که یاری زیار می‌گذرد

(۵۴۶)

آن کس که مرا با دل غمناک برآورد
نتواندم[۷] از بوتهٔ[۸] غم پاک برآورد
آن نشوهٔ[۹] شوخی[۱۰] که برآورد گل از خاک[۱۱]
چون لاله مرا با جگر چاک برآورد
دود[۱۲] دلم از چشم بد اندیش نهان است
با آنکه سر از روزن افلاک برآورد
دانش[۱۳] همه خوددید[۱۴] ازان غیرت[۱۵] معشوق
در بر رُخِ نظارهٔ ادراک[۱۶] برآورد

۱- ن ۹ = بی‌غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بی‌نم
۲- ن ۵، ۲۹ = در ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = از
۳- ن ۳، ۱۰، انیس = عرض کنم ؛ آتشکده ؛ ریاض ، ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عرضه کنم
۴- آتشکده، انیس = من غریقم ؛ ریاض، دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۲، ۳، ۳۵، ۳۶ = و غیره = که غرقه‌ام من
۵- ن ۲، ۴، ۳۶، آتشکده، ریاض، انیس = بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، = از ؛ ن ۶ = در
۶- ن ۲، ۲۹ = دمی ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = دم
۷- ن ۴، ۹، ۱۷ = بتواندم ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نتواندم
۸- ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۶ = توبه ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱ = بوتهٔ
۹- ن ۹ = نشوهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۷، خلاصه = نشأهٔ
۱۰- ن ۵، ۱۷، ۳۵ = شوقی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = شوخی
۱۱- ن ۱، ۵ = خاک ؛ ن ۸، ۹ = خار ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = شاخ ؛ ن ۸، ۹ = خار
۱۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دود ؛ ریاض الشعرا = درد
۱۳- ن ۱۷، ۲۹ = ذاتش ؛ ن ۲ = ز آتش ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = دانش
۱۴- ن ۱۷ = خود دید ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۹ = خود راست ؛ ن ۴ = خورد است ؛ ن ۶ = خود داشت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خور داشت
۱۵- ن ۱، ۵، خلاصه = عزّت ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غیرت
۱۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = افلاک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ادراک

آن گنج که گم شد ز ملایک،دل عرفیست
کز[۱] عرش فرود آمده از خاک برآورد

(۵۴۷)

هوشم به‌نگاهی برد، جانانه چنین باید
یک جرعه خرابم کرد، پیمانه چنین باید

تا کرد بنا عشقت افسانهٔ هجران را
در خواب فنا[۲] رفتم، افسانه چنین باید

از بسکه غبار غم از سینه نشد[۳] رُفته
تا زانوی دل گرد است،این خانه چنین باید

بیگانه زید و ز[۴] من رخساره کند پنهان
رنجش نتوان کردن، بیگانه چنین باید

نادیده جمال او مهرش ز دلم سر زد
نا کاشته می‌روید، این دانه چنین باید

می‌بینم و می‌جویم، می‌چینم و می‌ریزم
می‌خندم[۵] و می‌گریم، دیوانه چنین باید

از خال و خط و زلفش هندو بچه‌ها دیدم
پاها زده بر مصحف، بتخانه چینن باید[۶]

در خون جگر عرفی می‌غلتد و می‌سوزد
در آتش خود رقصد، پروانه چنین باید

(۵۴۸)

عاشقان گر به‌دل از دوست غباری دارند
گریهٔ روزنما[۷] در شب تاری دارند

آب حیوان ببر ای خضر که ارباب نیاز
چشم امّید به‌فتراک سواری دارند

راه ارباب محبّت به‌فنا نزدیک است
سوزنی در کف و در پا دو سه خاری دارند

۱- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = از

۲- ن ۹ = عدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = فنا

۳- ن ۱، ۴، ۵، ۱۱ = بشد ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نشد ؛ ن ۸، ۲۹ = شد؟

۴- ن ۳، ۸، ۴ = زید از من رخسار ؛ ن ۱، ۵ = زید از من رخساره ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = زید، و زمن رخساره

۵- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = می‌خندم و می‌گریم ؛ ن ۹ = می‌گریم و می‌خندم

۶- این بیت فقط در نسخهٔ نهم (چاپ ایران) یافت شد و چون از سبک عرفی هم آهنگ نیست ، الحاقی می‌نماید

۷- ن ۲، ۵، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریهٔ گرد نشان و ؛ ن ۶ = گریه و ناله و آه و ؛ ن ۹ = گریهٔ روز نما در

بـود[۱] مـنصور تـنک حـوصله‌تر ورنـه نـهان
دیگـران دعـوی مـنصوری و داری دارنـد
تیغ[۲] برکش که همین شیوه خوش است از ترکان
کـه گـهی میل بـه خـونریز[۳] و شکـاری دارنـد
جـان و دل مـاتمی فـرصت[۴] و آتش زده‌انـد
بـاده در شـیشه نـمانده‌ست[۵] و خـماری دارنـد
جـان حـقیرست، مـبر نـام نـثار ای مـحرم[۶]
تـو هـمین‌گوی کـه احـباب نـثاری دارنـد
چـه بـه طـاعت طـلبی بـرهمنان ای زاهـد
تـو ریـا ورز، کـه ایـن طـائفه کـاری دارنـد
بـندهٔ خـلوتیان دل خـاکـم،کـایشان
بـه‌شهیدان غـمت قـرب جـواری دارنـد
هـر کـرا مـی‌نگرم سـوخته یـا مـی‌سوزد
شـمع و پـروانـه ازیـن بـزم کـناری دارنـد
عـرفی از صـیدگه اهـل نـظر دور مشـو
کـه گـهی گـوشهٔ چشـمی بـه‌شکاری دارنـد

(۵۴۹)

کسی کـه[۷] از الم عشـق بـی دمـاغ شـود — عجب که همره جـانان بـه‌گشت بـاغ شـود
چـراغ انـجمنِ طـور اگـر دهـد پـرتو — ز خـاک بـادیه هـر ذرّه شـبچراغ شـود

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۱، ۵ = خونریز و شکاری ؛ ن ۱۷، ۳۵ = خونریز شکاری
۴- ن ۱، خلاصه = ماتمی فرصت و آتش زده ؛ ن ۲، ۹ = ماتمی و فرصت آتش زده ؛ ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ماتمی فرصت آتش زده
۵- خلاصه = بماند ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = نماند
۶- ن ۲۹ = محروم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = محرم
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = گر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = که

چراغ تیره شبم بی‌رخت دگر[۱] کور است — نقاب را بگشا[۲] تا شبم چراغ شود
بداغ تشنگی آسوده‌ام دران وادی — که شعله[۳] از نم آب حیات داغ شود
تذرو و فاخته از بس نفاق ورزیدند — بدان رسید که بلبل انیس زاغ شود
ز بسکه داده به‌عرفی غمت متاع فراغ — قرار داده که سوداگر فراغ شود

(۵۵۰)

چه گرمی است که در سر[۴] شراب می‌سوزد — چه آتش است که در دیده‌خواب[۵] می‌سوزد
کسی که برق محبّت درو زند آتش — ز تاب سایهٔ او آفتاب می‌سوزد
به[۶] نسبتی که ندارد بماه من در حسن — جنون غیرتم از آفتاب می‌سوزد
کنون که آتش می جمع شد به‌آتش حُسن — مپوش چهره که ناگه[۷] نقاب می‌سوزد
مرا چه جرم که آتش فتد به‌زهد و صلاح — که این متاع ز برق شباب می‌سوزد
یکیست آتش و آب حیات در وقتی[۸] — که گرمی جگر تشنه آب می‌سوزد
ز روی گرم وفا باز می‌جهد برقی — که در[۹] عنان صبوری شتاب می‌سوزد
خدای را بنشانید[۱۰] آتش عرفی — که توبه کرد و به شوق شراب می‌سوزد

(۵۵۱)

کی دلم شاد از می‌ناب و نوای نی شود
آنکه از غم شاد گردد، شاد ازینها کی شود

۱- ن ۱، ۵ = دگر کور است ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ = شبی دگر است
۲- ن ۹ = مگشا ؛ دیگر همه نسخ = بگشا
۳- ن ۴، ۹ = آتش ؛ دیگر همه نسخ و خلاصه = شعله
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دل ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، خلاصه ، ریاض، نتائج = در سر
۵- ن ۴، ۶ ، نتائج = آب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خواب
۶- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵، و در عرفات بولعاشقین و خلاصةالاشعار یافته شد
۷- عرفات = آخر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ نیز خلاصه و ریاض = ناگه
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در دشتی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۹، ۳۶ = در وقتی
۹- ن ۴ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۱۰- ن ۴ = بشناسید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = بنشانید

از نگـــــاه گـــرم و دشـــنام لب مـــیگون او
نـوش بـر لب زهـر گـردد،زهـر در دل مَـی شـود
هـر کـرا سیماب غـفلت ریـخت آسـایش بگـوش
کـی دلش را چشـم بـاز از نـعرهٔ یـا حـی شـود
گـر دو رهـرو[۱] مـتفق گـردند در راه خـطیر[۲]
کـاروانـی جـمع گـردد چـون دو مـنزل طـی شـود
جـاهل بـیهوده‌گـو[۳] را مـانع از[۴] هـذیان مشـو
گـوش کـن تـا بـر سـر دسـتانِ روم ورّی شـود
آنکـه جـوید سـر بـلندی از مـصیبتهای عشـق
مشت خاکـی بـر سـرش ریـزم کـه تـاج کـی شـود
زین که خواهد محو شد عرفی ز دستان لب مبند[۵]
مـی‌شود مـحو[۶] تـرنّمها ولی تـا کـی شـود

(۵۵۲)

دلی کز حسن آن گل در نـظر گـلزارهـا دارد
اگر بـرگ گـلی بـاشد، درونش خـارها دارد
دلیل عصمت زاهد ندانـی زهـد و تـقوی را
کـه او در پـردهٔ اسـلام و دیـن زُنّـارها دارد
نداند عشق هـر مـنصور دم را لایـق کشـتن
و گرنه او رسـنها تـافتست[۷] و دارهـا دارد
من و دیری که‌شوق‌ناوک‌صیدافگنی‌کانجا[۸]
تـذروان حـرم را بـر سـر دیـوارهـا[۹] دارد
اگر بادی وزد چون شعله بر من عشق‌می‌لرزد
ازین معلوم می‌گردد کـه بـا مـن کـارها دارد

۱- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، = رهبر ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵، ۱۷، ۳۶ = رهرو
۲- ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خطیر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = خطر
۳- ن ۶ = بیهودگان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، = بیهوده‌گو ؛ ن ۴ = بیهودهٔ
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵ = مانع هذیان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۶، ۲۹، ۳۵ = مانع از هذیان
۵- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = ببند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = مبند
۶- ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۵ = محو این ترنمها ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، و غیره = محو ترّنمها
۷- ن ۲، ۶، ۹، ۲۹ = بافتست ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = تافتست
۸- ن ۱، ۵، ۲۹ = کانجا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۳۵، ۳۶ = آنجا
۹- ن ۳۵ = دستار ها ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۷، ۳۶ و غیره = دیوارها

ز منع انـده‌وتکلیف‌خوشحالی‌درآزارست[۱] ز یاران[۲] شکوه عرفی از چنین آزارها دارد

(۵۵۳)

معلوم کز ترشّح[۳] اشکی چه کم شود آن آتشی که از دل جیحون علم شود
گر غم شود[۴] هلاک، شهیدان عشق را در روضه بحث بر سر میراث غم شود
داند عیار دردم و آسوده خواندم یارب که چند گه به وفا متّهم شود
فردا که تیغ ناز کشد زیور بهشت آرایش مزار[۵] شهیدِ[۶] ستم شود
باشد سفال میکده آیینهٔ مراد بی بهره آنکه در طلب جام جم شود
صد کام در دلم گذرد چون رسم بدوست مانند[۷] آرزو که دوچار کرم شود
این نشأه کس به‌طینت عرفی گمان نداشت کز سومنات خیزد و مرغ حرم شود

(۵۵۴)

آن که در راه طلب ماند و پایی نکشد گو سر رشته رها کن که به‌جایی نکشد
من خود از تربیت دل نکشم دست ولی ترسم این[۸] آئنه کارش بصفایی نکشد
آخر[۹] انصاف بده، تا بکی این دست تهی نگشاید کمری، بند قبایی نکشد
نکتهٔ عشق کجا حوصلهٔ عقل کجا تختهٔ شاه کسی پیش گدایی نکشد
هر که گردی نفشاند[۱۰] ز رخ همسفران سعی او در ره مقصود بجایی نکشد

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آزار است ؛ ن ۴، ۱۰ = آزارم
۲- ن ۲،۳،۹،۱۷،۲۹ = زیاران شکوهٔ عرفی ؛ ن ۱،۴،۵،۳۵، = زبان را شکوهٔ عرفی ؛ ن ۶،۱۰ = زبان شکوه عرفی را
۳- ریاض الشعراء = ترّحم ؛ خلاخة و دیگر همهٔ نسخ = ترشح
۴- ن ۶ = کند ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شود
۵- ن ۹، ۱۷ = هزار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مزار
۶- ن ۱، ۵ = شهیدان ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = شهید
۷- ن ۲۹ = پابند ؛ دیگر نسخ = مانند
۸- ن ۲۹ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۳۵ = این
۹- ن ۱، ۵ = آخر این دست تهی تا بکی انصاف بده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آخر انصاف بده تا بکی این دست تهی
۱۰- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶، = نفشاند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۷ = بفشاند

سرکشی عادت ما نیست، بگویید که عشق　　لشکر برق[۱] به‌تسخیر گیایی نکشد
عرفی از نغمهٔ ناهید لب[۲] از ناله مبند　　ناله تا هست، مرا دل به‌نوایی نکشد

(۵۵۵)

هر زمان در فتنه خوش نامهربانی می‌شود
وین همه غوغا برای نیم‌جانی می‌شود
عشق باغی دلنشین[۳] دارد که مرغ دل درو[۴]
گر نشیند بر گیاهی آشیانی می‌شود
هر که بنشیند بطرف[۵] خوان گردشهای دهر
گر ستاند یک نواله میزبانی می‌شود
ذرّهٔ غم گر[۶] پدید[۷] آید به‌تسلیمش سپار
گر بدست چاره بسیاری جهانی می‌شود
گر به‌مشت[۸] هرزه قانونی فرو چیند کسی
در میان مردم عالم زیانی[۹] می‌شود
کیمیاگر نشأه‌ای[۱۰] دارم[۱۱] که داروی مسیح
گر بدستم[۱۲] اوفتد درد گرانی می‌شود

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = برق
۲- ن ۳۵ = دل از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۷، ۳۶، ۲۹ = لب از
۳- ن ۲، ۲۹ = خوش نشین ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۷، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلنشین
۴- ن ۶ = دران ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = درو
۵- ن ۶، ۹، ۱۱ = گرد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = طرف
۶- عرفات = چون ؛ دیگر همه نسخ = گر
۷- ن ۹، ۱۰، ۳۶ = بدست آید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵، ۹ (اضافات) = پدید آید
۸- ن ۱۰ = به دستی ؛ ن ۹ (اضافات) = به مستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به مشتی
۹- ن ۸، ۳۵، ۵ = زبونی ؛ ن ۱۰ = زمانی ن ۲، ۹، ۱۷، ۴، ۹ (اضافات) = زبانی ؛ ن ۲۹ ، ۳۶ = زیانی
۱۰- ن ۹ = نسخهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹ (اضافات) = نشئه
۱۱- ن ۶، ۹، ۹ (اضافات) = دارد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دارم
۱۲- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = گر بدستم اوفتد ؛ ن ۴، ۹، ۳۶ = گر بدست اوفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = گر فتد در دست او

جان فدای همّت عرفی که چون جولان کند
گر زمین گیرد عنانش آسمانی می‌شود

(۵۵۶)

عاقلان آوایت[۱] آموزند و رسوایت کنند
دامن جمعی بدست آور که شیدایت کنند
ناگهان عشقت گذارند از حجاب ناکسی[۲]
پرده مگشا[۳] تا ز نادانی تمنّایت کنند
باغ گل[۴] پژمرده کردی، رو ز کس درهم[۵] مکش
من هم از غیرت گذشتم گو[۶] تماشایت کنند
بس نکویی جلوه کن بر مستحقّان نیاز[۷]
تا دعائی بهر حُسن عالم آرایت کنند
عرفی ار مانی[۸] قدم در وادی اهل خرد[۹]
صد بیابان خار خذلان تحفهٔ پایت کنند

(۵۵۷)

ز لوح سینهٔ عشّاق نقش غم نرود — درم گدازد و این سکّه از درم نرود[۱۰]
خلاص از غم هستی زهی خیال محال — بسست اگر بتو این بحث در عدم نرود

۱- ن ۲، ۶، ۲۹ = آداب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۹ (اضافات)، ۱۷، ۳۵، ۳۶، خلاصه = آدابت
۲- ن ۹ = بیکسی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناکسی
۳- ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۶، ۱۷، ۳۶ = مگشا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، (اضافات) ۲۹، ۳۵ = بگشا
۴- ن ۳، خلاصه = باغ دل ؛ ن ۱۶ = بال گل ؛ ن ۳۶ = با گل پژمرده ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = باغ گل
۵- ن ۲، ۴، ۱۷، خلاصه = رو زکس در هم مکش ؛ ن ۱، ۵ = روزکس بر هم مکش ؛ ن ۱۰ = روزکین در هم نگر ؛ ن ۶ = روزکس دایم مکش ؛ ن ۱۶ = روزکین در هم مکش
۶- ن ۹ (اضافات) = کی تمنایت ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۹ = گو تماشایت
۷- ن ۱۰ = نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، خلاصه، ۳۵ = زینهار
۸- ن ۱۶ = یابی ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ و غیره = مانی
۹- ن ۶ = طلب ؛ ن ۹ (اضافات) = وجود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ و غیره = خرد
۱۰- این غزل فقط در نسخه سوم یافت شد

دمی که مرگ بیاید ز بهر استقبال
وجود اگر برود جایز است، غم نرود

زمانه رهزن نامحرمان معشوقست
شکار پیشه پی آهوی حرم نرود

وظیفهٔ دل آگه بود کرشمهٔ حُسن
کدام جرعه کزین خم بجام جم نرود

هزار طاعت رسمی و یک سجود نیاز
درین معامله بحث از زیاد و کم نرود

بهشت بهر هوس پیشگان مکافاتست
بدوستان وفادار این ستم نرود

درِ سرای عنایت نه‌کوته است نه‌تنگ
بگو که بی‌بصر این جا به‌پشت خم نرود

به رزم گاه محبّت چنان بشرم بایست
که گر گریز ضرورت شود، قدم نرود

ز نامه‌ام بقیامت ثواب نتوان یافت
عمل‌نویس گرش سهو بر قلم نرود

برفت عرفی و نامش بماند این عجب‌است
که شه روان شد و دارندهٔ علم نرود

(۵۵۸)

تو[۱] حُسن خود چه شناسی چنانکه می‌باید
کجاست آیینه‌ای کت درست بنماید

کجا به‌آب و هوای بهشت دل کشدم
که هیچ جور چنین فتنه‌ای نمی‌زاید

قیاس کن که چه بیرون دهم ز گریه و غم
ز گریه‌های ملالم ببین چه پیش آید

(۵۵۹)

خوش[۲] ریایی شب بکنج خانقه در کار بود
رشتهٔ تسبیح یاران رشک صد زنّار بود

آن که از می توبه می‌فرمود یاران را مدام
هیچ بد مستی نکرد امشب، بسی هشیار بود

۱- این غزل فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد و ناتمام می‌نماید.

۲- این غزل و غزل ۵۶۰ فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد

یـــاد آن عـــهدی کـــه در دیـــر مـــغانم بـــود یـــار
تـــار و پـــود خـــرقه‌ام از رشـــتهٔ زنّـــار بـــود

.....

خود پسندی بود و دیگر هـر چـه بـود انکـار بـود

(۵۶۰)

شـاهین نـازش از پس عـمری هـوا گـرفت — وای آن شکسته بـال کـه در آشـیان بـماند
بـــرآســتان او هـــمه ســودند روی گـرم — رویـــی کـــه ریش بـود بـرآن آسـتان بـماند
چندین هزار صید مـراد است غـرق خـون — ازتـیر نـاله‌ای کـه مـرا در کـمان بـماند
آهـــی زدم کـــه غـــمزهٔ نـــامهربان او — صد ناوک تمام کسش[1] در میان بماند(کذا)
اســـلام را بکـــعبه کشـیدم ز دیـر لیک — دل مست بـود، در صـف نـاقوسیان بـماند
عـزلت گـزین کـه حـادثه پـرواز مـیکند — سـیمرغ زیـن مـلاحظه در آشـیان بـماند
در هیچ سینه نـیست کـه یک دشـنه مـارها — تیری که غمزه را ز چها درکمان بماند(کذا)
عرفی شهید یـار شـد از خـود دیت گـرفت — خوش آنکس این معامله در دودمان بـماند

ردیف "ذ"

(۵۶۱)

مـجنون کـه عـیشش[2] از غـم لیـلی شـود لذیـذ
حـرمان بـه‌کـام او چـو تـمنّی[3] شـود لذیـذ
خشمت به‌لذّت است ولی[4] کی رسد[5] بـه‌صلح
کـــی اصـــطراب هـــمچو تسـلّی شـود لذیـذ

۱- ممکن است که این "کشش" باشد ولی به آن هم معنی روشن نمی‌شود
۲- ن ۲، ۳۵ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = عیشش
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = تمنا ؛ ن ۹، ۳۶ = تمنّی
۴- ن ۶ = سخن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = ولی
۵- ن ۱۷ = چون رسد ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کی

ایـــن تـلخ گـریه را شکـرآمـیز خـنده[۱] کـن
تـــا گـــریه‌ام چـو خـندهٔ لیـلی شـود لذیـذ
چون سر کنم حدیث تو با ذوق اهل حال[۲]
کـاری کـنم کـه لفـظ چـو مـعنی شـود لذیـذ
بـــی‌تربیت شـمایل حُسـنت کـمال[۳] یـافت
بـــی‌آفتاب مـــیوهٔ طـــوبی شـــود لذیـــذ
عرفی چه خوش بود که چو بوسی کنم سوال[۴]
مـــانند بـــوسه بـــر لبش آری شـــود لذیـذ

ردیف رای مهمله

(۵۶۲)

بـلب آرام گـیر ای جـان غـمگین یکـدمی دیگـر
که شاید در حریم سینه بفرستد[۵] غـمی دیگـر
چو گردم تنگدل شرح غـمت هـم بـا غـمت گـویم
کـه در شـرع مـحبّت کـفر بـاشد مـحرمی دیگـر
هم از غم تنگدل گشتم هم از شادی، کرا جـویم[۶]
کـه بـنماید دلم، راهـی بسـوی عـالمی دیگـر
گهی گـردد عـرق‌ناک از حیا گـاهی ز مـی، هـردم
گـــلستان جـــمالش تـازه دارد شـبنمی دیگـر

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکرآمیز کن بخند ؛ ن ۱۰ = شکر آمیز خنده کن
۲- ن ۸ = جان ؛ ن ۱۷ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حال
۳- ن ۲۸ = قرار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کمال
۴- ن ۸ = کنم طلب ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، = طلب کنم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کنم سؤال
۵- ن ۲۸ = بفروشی ؛ ن ۱۱ = بفریبد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بفرستد
۶- ن ۹، ۱۱ = کرا خوانم ؛ ن ۴، ۲۳، ۲۸ = کرا گویم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کرا جویم

مکش زحمت، بفرما غمزه را تا تیغ بردارد
که زخم دلفگاران تو دارد مرهمی دیگر
شهید التفاتش[۱] نیستم ، حسرت به‌تیغم زد
بهل ای همدم این شیون، بناکن[۲] ماتمی دیگر
قدم چون رنجه فرمودی ببالینم، مرو یکدم[۳]
بغایت مشرفم بر مرگ، بنشین یکدمی دیگر
مشو ایمن گرت[۴] بر مسند جم دهر بنشاند
که هر ده روزه[۵] گردد مسند آرای جمی[۶] دیگر
کفن شویم بخون دیده، نی در چشمهٔ زمزم
پرستار صنم را هست عرفی زمزمی دیگر

(۵۶۳)

گر مرد وفایی ره[۷] بازار الم گیر
رو، پنجه[۸] ز الماس کن و دامن غم گیر
اسباب پریشانیت ای دل همه جمع است
دامن ز میان بر زده‌ای، راه عدم گیر
گر نامه سیاه آمده‌ام، طعنه میفشان
این نکتهٔ سنجیده تو بر لوح و قلم گیر[۹]

۱- ن ۲، ۴، ۸، ۱۱، ۱۳، ۳۵، ۳۶، ۲۹، ۹ = غمزهٔ او ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۳، ۲۸ = التفاتش
۲- ن ۹، ۱۱ = بپاکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بناکن
۳- ن ۲۳ = یکدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۹ = دردم
۴- ن ۹، ۲۹، ۳۶، ۱، ۵ = خشو ایمن گرت ؛ ن ۳۵، ۱، ۴، و غیره = مشو ایمن اگر بر
۵- ن ۹ = دو زود؟ ؛ ن ۱۱، ۲۳ = دو روز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ده روز
۶- ن ۹ = غمی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جمی
۷- ن ۳۵ = سر ؛ ن ۳۶، ۲۹، ۲۸، ۱۷، ۸، ۵، ۴، ۱، و غیره = ره
۸- ن ۹، ۲۳ = سر پنجه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۴، ۱۷، ۲۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = رو، پنجه
۹- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافت شد

ای عشق[۱] مبر سنبل فردوس به‌دوزخ
از گلخن[۲] ما مشت خسی سوخته کم‌گیر
عیشی به‌غم دوست برابر نتوان یافت[۳]
رو، کام دو عالم همه را بر سرهم گیر[۴]
ساقی، هوس آموزی جام از دل[۵] ما نیست
تاوان صراحی که شکستیم، زجم[۶] گیر
خاکستر پروانه طلبگار سموم است
ای باد مسیحا[۷] ره گلزار ارم[۸] گیر
هان،[۹] تیغ[۱۰] برین صید مکش این دل عرفیست
آخر که ترا گفت که آهوی حرم گیر؟

(۵۶۴)

بپای خواهش ما مدّعا شود زنجیر — بگردن نفس ما دعا شود زنجیر
چو طوق گردن قمری دگر جدا نشود — به‌بندیان تو گر آشنا شود زنجیر
نهد شکست به‌خلخال ساق لیلی[۱۱] روی — اگر ز گردن مجنون جدا شود زنجیر
رهائی از خم زنجیر عشق ممکن نیست — بسعی بوسه اگر توتیا شود زنجیر

۱- ن ۲۹ = عیش ؛ ن ۹ = باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = عشق (در نسخ ۲۸، ۳۶ این بیت نیافته شد)
۲- ن ۲، ۷، ۹، ۱۳، ۲۹ = گلشن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گلخن
۳- ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = یافت ؛ ن ۱، ۱۷ = کرد
۴- در ن ۹ شعر باین طور است:
عیشی بغم دوست برابر نتوان یافت — تاوان صراحی که شکستیم ز جم گیر
۵- ن ۲۹ = لب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = دل
۶- ن ۳، ۴، ۱۱، ۱۷ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = ز جم ؛ ن ۲۸ = رحم ؛ ن ۲۹ = بهم
۷- ن ۲۸ = ای باد صبا ره ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ای باد مسیحا
۸- ن ۲۳ = بازار ارم ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = گلزار ارم
۹- ن ۲۸ = آن ؛ دیگر همه نسخ = هان
۱۰- ن ۲۳ = دام ؛ دیگر همه نسخ = تیغ
۱۱- ن ۲۸ = ساقی لیلی را ؛ ن ۳۵ = پای روی لیلی؟ ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۷، ۱۰ = ساق لیلی روی ؛ ن ۸ = پای لیلی روی

ز روی شوق تماشا هزار پاره شود　　اگر بپای نگاهم[۱] حنا[۲] شود زنجیر

(۵۶۵)

برو ای غم خبری از دل آواره بیار　　زانچه[۳] در این سفر[۴] اندوخته، یکباره‌بیار
من ز داروی اجل چارهٔ دل[۵] یافته‌ام　　ای مسیح ار بودت بهتر ازین چاره بیار
ای[۶] اجل، جان‌ندهند[۷]اهل‌وفا،سعی‌مکن　　یا برو، رخصت آن غمزهٔ خونخواره بیار
ای فلک نیم نفس[۸]رفت[۹]که‌بی‌مرحمتی　　تحفهٔ تازه ز کج بازی سیّاره بیار
آتش طور به‌هرمشت‌خسی‌نیست[۱۰]حلال　　عشق اگر می‌طلبی، رو، دل صدپاره بیار
عرفی این دوست بود گه دل وگه‌جان مفشان[۱۱]　　جمع کن هر چه به هیچ ارزد و یکباره بیار

(۵۶۶)

اگر بکام رسی از زمانه یاد آور　　خمار روز و شراب شبانه یاد آور
شکسته بالی، ازین باغ گوشه‌ای بگزین[۱۲]　　چو بال و پر برسد، ز آشیانه یاد آور
مکن گناه و گر قسمتت خراب شود　　به عفو دوست گریز، از بهانه یاد آور
دگر حواله بدوزخ شوی،[۱۳] پی تسکین　　ز آتش دل من یک زبانه یاد آور

۱- ن ۱۰ = نگاهت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نگاهم
۲- ن ۸، ۱۰، ۱۷ = حیا ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۰، ۳۵ = حنا
۳- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = آنچه ؛ ن ۲، ۹، ۱۳، ۲۹، ۳۶ = زانچه
۴- ن ۹ = هنر ؛ دیگر همه نسخ = سفر
۵- ن ۱۰ = جان ؛ دیگر همه نسخ = دل
۶- ن ۹ = ای اجل سعی مکن جان ندهند اهل وفا ؛ ریاض و دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد
۷- ن ۳۵ = ندهد ؛ ن ۱، ۵، ۹ و غیره = ندهند
۸- ن ۱۰، ۲۶، ۳۶ = هم نفس؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نیم نفس
۹- ن ۲۸ = ماند ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رفت
۱۰- ن ۹ = خونخواره ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صد پاره
۱۱- ن ۲۸ = عرفی این دوست که جان و سر دل نفشانی ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۱۲- ن ۲۸ = شکسته بال ازین مرغ گوشهٔ منشین ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۱۳- ن ۲۸ = شوی ولی ؛ ن ۳۵ = شود، پی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = شوی، پی

(۵۶۷)

چگونه سوز غم او دهم بسوز دگر — که دل فروغ[۱] نیابد ز دلفروز دگر
شراب شوقم[۲] اگر بو کنند محشریان — سوال روز قیامت فتد بروز دگر
ز امر و نهی محبّت رسوم شرع مجوی — که این یجوز دگر گفت[۳] لایجوز دگر
بیا ز تربت مجنون به مشهد عرفی — که عشق نوحه درازی کند بسوز دگر

(۵۶۸)

شراب یاس[۴] بجام و سبوی ما بگذار
شکسته رنگی ما را بروی ما بگذار
اگر[۵] شراب و اگر خون دل، اگر الماس
تو گوشه گیر وبه کام[۶] و گلوی ما بگذار
به کشتزار غم ای اشک صد نظر داریم
بذوق گریه،[۷] که آبی بجوی ما بگذار
زنوحه‌وا[۸]نتوان‌داشت،[۹]گریه،[۱۰]مستان‌را
تغافلی کن و ما را بخوی ما بگذار

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۹، ریاض = که دیده نور نیابد ؛ ن ۱۷ = که دیده نور بیابد ؛ ن ۴، ۸، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = که دل فروغ نیابد.

۲- ن ۱،۵،۸،۱۷،۳۵،ریاض = دردم ؛ ن ۱۱ = عشقم ؛ ن ۲،۳،۴،۶،۱۰،۱۳،۲۳،۲۸،۲۹،۳۶، خلاصه = شوقم

۳- ن ۳، ۱۷ = گفت لایجوز دگر ؛ ن ۲۳ = آن بجو ز دگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = گفت و لایجوز دگر ؛ ن ۳۶ = گفت لانجو ز دگر

۴- ن ۱۲، ۱۳، ۲۹ = شرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یأس

۵- ن ۵، ۹، ۲۸، ۳۶ = اگر شراب و اگر خون دل ؛ ن ۳۵ = وگر شراب وگر خون دل

۶- ن ۷۳ = بجام و سبوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکام و گلوی

۷- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = گریه که آبی ؛ ن ۲۹، ۳۶ = گریهٔ آبی ؛ ن ۲۸ = گریه که آب

۸- ن ۳، ۶ = لب ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وا

۹- ن ۲۳ = بست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = داشت

۱۰- ن ۴ = گرنه مستان را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گریه مستان را

مکن سراغ سراسیمگان[۱] شوق ای خضر
نه آهنین قدمی، جستجوی ما بگذار
نهفته نذر تو ای محتسب دو جامی هست
صراحی همه بشکن ، سبوی ما بگذار
به بیع‌گاه[۲] محبّت چنین مرو عرفی
تو این معامله با آبروی ما بگذار

(۵۶۹)

باد دی گو ورق لاله و شمشاد ببر
هر چه در معرض باد آمده، گو باد ببر
عدل کسری چه کند با فلک و قدرت جم[۳]
شکوه‌ای کز[۴] تو کسی نشنود، از یاد ببر
خسرو آوردی و بستیش در قصر بروی
باز گردای فلک، این مژده به فرهاد ببر
ساقیا دختر رز منتظر مقدم ماست
بنشانش به سر حجله و داماد ببر
گر دلت مرده، بگویم که چه کن، ماتم گیر
نام دل بر اثر ناله[۵] و فریاد ببر
تا کی ای دل ز من افسانهٔ غم گوش کنی
شکوه‌یی پیش کسی از من[۶] ناشاد ببر
بهتر[۷] از شرم‌گناه‌است‌نه[۸]بخشیدن‌جرم
تو مرا عفو مکن، سهو[۹] من از یاد ببر

۱- ن ۲۳ = سراسیمه شوق را ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = سراسیمگان شوق
۲- ن ۲، ۵ = به بیع خاک مذلت مبر جبین عرفی ؛ ن ۸ = به بیع خاک مذلت چنین بمیر عرفی ؛ ن ۶ = به بیع خاک مذلت جبین عرفی سود ؛ ن ۱۲، ۱۷ = به تیغ خاک مذلت مبر چنین عرفی ؟ ؛ ن ۴ = به بیع خاک مذلت ببین جبین عرفی ؛ ن ۲۸ = بزیر خاک مذلت مبر جبین عرفی ؛ ن ۲۹، ۳۵ = به تیغ خاک مذلت جبین مبر عرفی ؛ ن ۱۱، ۲۳ = به بیع خاک مذلت مبر چنین عرفی ؛ ن ۳۶ = به بیع خاک مذلت مبر چنین عرفی
۳- ن ۹ = آن ؛ ن ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۴، ۳۵ و غیره = جم
۴- ن ۸ = گر ؛ دیگر همه نسخ = کز
۵- ن ۵ = نالهٔ فرهاد ؛ ن ۳۵ = ناله به فرهاد ؛ ن ۹، ۳۶ = ناله و فریاد(در ن ۲۸ مصرع اول این بیت مربوط به مصرع ثانی بیت آینده است)
۶- ن ۲۸ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = من
۷- ن ۹، ۳۶ = بتر ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵ = برتر
۸- ن ۹، ۳۶ = نبخشیدن ؛ ن ۱، ۵ = ببخشیدن ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = به بخشیدن ؟
۹- ن ۴، ۹، ۲۸ = جرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = سهو

عرفی اندیشه مرنجان چوتو نتوانی ماند گو همان[۱] شعرتر و نام ترا[۲] باد ببر[۳]

(۵۷۰)

هر[۴] قطره در چشم‌ترم نوحست و طوفانی دگر
هرتیر آهم در سحر باد سلیمانی دگر
بر فرق تیغ آرای من هر تیغ صبح صادقی
بر پای مژگان‌سای تو[۵] هر خار مژگانی دگر
بر چشم نا آرامشم هر موی خونین دشنه‌ای
بر زخم[۶] زهر آسایشم هر درد درمانی دگر
هر نکته در عین بیان عیسی جان بخشنده‌ای
هر خامه در چنگ و[۷] بیان موسی و شعبانی دگر
در نیم شب نامیدیم[۸] این چرخ طینت[۹] کینه را
از آه پیچاپیچ من هر پیچ زندانی دگر
دست اجل بر لب مرا چون مهر خاموشی نهد
هر موی از پا تا به سر باشد خداخوانی دگر

(۵۷۱)

هر دم بدرد دل کنم اندیشهٔ دگر تا هر نفس کند به دلم ریشهٔ دگر

۱- ن ۹، ۳۶ = گو ممان ؛ ن ۲۸ = گویمان ؟ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۵۳ = گو همان
۲- ن ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نام ترا باد ؛ ن ۹، ۱۸ = نام ترا یاد ؛ ن ۱، ۴ = نام من از یاد
۳- در نسخهٔ نهم (نسخهٔ جواهری چاپ ایران) بحاشیهٔ زیرین عبارت ذیل یافته شد:
«این غزل در اکثر نسخ نبود و چون لطف سخن و قبول خاطر شعر عرفی را ندارد، احتمال قوی از غزلهای معجول و ساختگی است.» بخیال این نویسنده این درست نیست زیراکه علاوه از نسخه‌های مطبوعه (نسخ نهم و یازدهم) این غزل در ده دیگر نسخ خطی هم یافته شد و این همه نسخ مهم‌ترین نسخه‌جات کلیات عرفی هستند و یکی از آنها (نسخهٔ چهارم) در حین حیات عرفی نوشته شده بود.
۴- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۳۵ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تو
۶- ن ۳۵ = بر زحم نرآسائشم ؟ ؛ ن ۱، ۵ = بر زحم زهر آسائشم ؛ ن ۸ = بر زخم زهر آسائشم
۷- ن ۱، ۸، ۳۵ = چنگ بیان ؛ ن ۵ = چنگ و بیان
۸- ن ۱، ۵، ۸ = نامیدیم ؛ ن ۳۵ = نومیدیم
۹- ن ۳۵ = ایچرخ طینت کینه را ؛ ن ۵ = این چر[خ] طینت کینه را ؛ ن ۱ = این چرخ طینت کینه را

بیمار غم جداست طبیبا،[۱] بحال ما — فکر دوا نکن، بکن اندیشهٔ دگر
لذّت نیابم[۲] از ستمت گر تمام عمر — دانسته‌ام بجز تو ستم‌پیشهٔ دگر
فرهاد تیشه نازده بر سر به عجز گفت — ای جان برون میا که ز نم تیشهٔ دگر
افغان که هر نفس به کهن باغ سینه‌ام — بر میدهد نهال غم از ریشهٔ دگر
ای[۳] جان مکن شتاب که فرهاد تیشه را — از فرق بر کشیده زند تیشهٔ دگر
عرفی بنوش بادهٔ اندوه و دم مزن — حرفی مگو[۴] که پیش کنم شیشهٔ دگر

(۵۷۲)

بگیر[۵] جامی و دم در[۶] کش و بهانه مگیر — که من ضمان بهشت ار همین بود تقصیر[۷]
خدای را برس ای مرگ بر سر زاهد — که انتظار شراب طهور دارد و شیر
نگویمت به گنه‌پیشه رحم کن، گویم — که شرم کن ز[۸] گناه‌آفرین و خرده مگیر

(۵۷۳)

ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر — وز هر نگاه گرم تو جانم فگار تر
هر چند بی‌قراریم افزاید از غمت — غم نیست گر توان شد ازان بیقرارتر
تا مردنم ز شوق تو دشوارتر شود — هردم به[۹] وصل می‌شوم امیدوارتر

۱- ن ۳۵ = طبیبا ؛ ن ۵ = طبیبان
۲- ن ۱۷ = بیابم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نیابم
۳- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد و از شعر چهارم این غزل که در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ (نقل همه نسخه‌جات ترتیب داده شده سراجا) یافته شد مماثلت دارد چنان می‌نماید که وقت ترتیب کلیات این یک شعر به دو صورت در مسوّدات بوده. ناظم تبریزی (مرتب ن ۱۷) بیت ششم را قبول کرده بیت چهارم را رد کرد و سراجا (مرتب نسخهٔ که ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۳۵ نقل آن هستند) شعر چهارم را قبول کرد و بیت ششم را رد کرده در اثر خود جا نداد.
۴- ن ۱، ۵، ۷، ۸ = مگو ؛ ن ۱۷، ۳۵ = بگو
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = بگیر ؛ ن ۳۵ = مگیر
۶- ن ۸، ۳۵ = در دم کش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دم در کش
۷- این اشعار فقط در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۸- ن ۱۷، ۳۵ = زگناه آفرین ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸ = به گناه آفرین
۹- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بوصل ؛ ن ۱، ۷ = ز وصل

گفتی حلال کن که دلت[۱] کرده‌ام فگار　　وه چون بحل کنم که نکردی فگارتر
آه این چه تشنگیست که در کام جان من　　آتش ز آب خضر بود خوشگوارتر

(۵۷۴)

جان غمگین مفروش ودل خوشنود مخر
نقد همّت مده و عشوهٔ مقصود مخر
درد گفتار نگر گوش بر افسانه[۲] منه[۳]
شعله را بیع کن از آتش ما دود مخر
سینهٔ گرم نداری مطلب صحبت عشق
آتشی نیست چو در مجمره‌ات، عود مخر
ذکر معشوق کن و درس فلاطون مشنو
بلبل مست شو و نغمهٔ داوود مخر
عرفیا[۴] مصلحت کار فراموش مکن
مده از کف بزیان[۵] گوهر و[۶] بی‌سود مخر

(۵۷۵)

همین معامله مارا بس است با زنّار　　که با طبیعت ما گشته آشنا زُنّار
تمام عمر به تسبیح کرده‌ام بازی　　کجا طبیعت طفلانه و کجا زُنّار
به آن سیاه دلی از چه یافت این توفیق　　که پیر صومعه می‌خواهد از خدا زُنّار
من و تو بیهده کوشیم، باش تا قسمت[۷]　　خبر دهد که کرا سبحه و کرا زُنّار

۱- ن ۱، ۵ = دلم کردهٔ فگار ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = دلت کرده‌ام فگار
۲- ن ۶، ۹ = گوش به گفتار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به افسانه
۳- ن ۲۷، ۲۸ = مکن ؛ دیگر همه نسخ = منه
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = عرفیا مصلحت کار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عرفی از مصلحت کار
۵- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = به زبان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = به زیان
۶- ن۶= گوهری و سود مخر ؛ ن۱،۲،۳،۸،۲۸ = گوهر بی سود مخر ؛ ن۴،۹،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶=گوهر و بی سود مخر
۷- ن ۳۵ = با قسمت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷ = باقسمت ؟ ؛ ن ۹، ۳۶ = تا قسمت

بگو بدیر مغان آی و رایگان بربند[۱] امام ما که بجان خواهد از ریا زُنار
گذشت عمر و ز مستی نیافتم عرفی که سبحه بود مرا دام راه یا زُنار

ردیف زای معجمه

(۵۷۶)

مُردم و دارد جمال او دلم روشن هنوز
نور می‌بارد[۲] ز نخل وادی ایمن هنوز
بوی پیراهن دماغ پیر کنعان می‌گزد
ورنه باد مصر دارد[۳] بوی پیراهن هنوز
بسکه دوش از دود دل کاشانه[۴] را پر کرده‌ام
چاشت[۵] گشت و روشنائی نیست درروزن[۶] هنوز
در بهاران می‌وزد باد نشاط و[۷] دهر را
یک گل از این باد نشگفته‌ست در گلشن هنوز
بُعد منزل[۸] بین که از صبح ازل معشوق و عشق
رو بهم دارند[۹] و نی دست است[۱۰] و نی‌دامن‌هنوز

۱- ن ۱۱ = برسد ؛ ن ۹، ۱۰ = در بند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بربند ؛ ن ۲۸ = برنند ؟ ؛ ن ۵ = بریند ؟

۲- ن ۲۸ = می‌تابد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌بارد

۳- ن ۸، ۳۵ = آرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارد

۴- ن ۱۰ = کاشانه‌ام پر دود بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کاشانه را پرکرده‌ام ؛ ن ۳۶ = کاشانه را گم کرده‌ام

۵- ن ۹ = خاک ؛ دیگر همه نسخ = چاشت

۶- ن ۲۸ = بامم ؟ ؛ ن ۹ = گلخن ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۹ ۳۵، ۳۶ و غیره = روزن

۷- ن ۴،۶،۷،۸،۱۰،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶ = نشاط و دهر را ؛ ن ۱،۵،۸،۲۳،۲۷ = نشاط دهر را ؛ ن ۹ = نشاط انگیز لیک

۸- ن ۹ = بُعد مردن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بُعد منزل

۹- ن ۲، ۳۳ = دارند ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹ = نارند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = تازند

۱۰- ن ۷ = پیوست است این دامن ؛ ن ۳، ۲۷، ۲۸، ۳۶ = نی دستست نی دامن ؛ ن ۲۹، خلاصه = نه دستست و نه دامن ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۹، ۳۵ = نی دست است و نی دامن

حرف مسندگاه جم[۱] عرفی میاور در میان[۲]
با چنان[۳] مستی که می‌داند[۴] ره گلخن[۵] هنوز

(۵۷۷)

بده[۶] تسلّی‌ام از صلح بی‌مدار هنوز
که می‌شوم به فریبت امیدوار هنوز
مباد روز قیامت بوعده‌گاه آیی
که دل نشسته در آنجا به انتظار هنوز
بدست بوس تو از شوق[۷] جان برون آمد[۸]
نبرده لذّت[۹] ازین زخم جان شکار هنوز
شوم[۱۰] فدای تو ای دل که جمله خوبی[۱۱] لیک
ز یاد غمزهٔ او می‌شوی فگار[۱۲] هنوز
فرو گرفت در و بام دیده را حیرت
نگشته گرم نگاهم[۱۳] بروی یار هنوز

۱- ن ۲ = حرف مسندگاه عرفی را میاور ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حرف مسندگاه جم عرفی میاور
۲- ن ۹، ۱۱ = بر زبان ؛ ن ۲، ۲۹ = بر میان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = در میان
۳- ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = جنون ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۹ = چنان
۴- ن ۹ = می‌دانی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌داند
۵- ن ۷، ۸، ۳۵ = گلشن ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گلخن
۶- ن ۲، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = بده ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸ = مده
۷- ن ۲، ۱۰ = شوق ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوق
۸- ن ۱۱ = برآمد لیک ؛ ن ۱، ۲، ۲۸، ۳۶ = برون آید ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = برون آمد ؛ ن ۹ = برآمد لیک
۹- ن ۹ = زخم ازین لذت شکار ؛ ن ۲۸ = لذت ازین جام جان شکار ؛ ن ۲ = لذت ازین جان آن شکار ؛ ن ۴، ۲۹ = لذت این زخم جان شکار ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = لذت ازین زخم جان شکار
۱۰- ن ۲۸ = مشو ؛ ن ۲۹ = شدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = شوم
۱۱- ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خوبی ؛ ن ۲۹ = خونی
۱۲- ن ۲۸ = شکار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = فگار
۱۳- ن ۱۰ = نگاهی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگاهم

به وعده‌گاه تو گر دل[۱] غبار شد، تو بیا
که شوق شعله فروزد درین غبار هنوز
خزان رسید گلستان عیش[۲] را عرفی
ندیده خرّمی فصل نوبهار هنوز

(۵۷۸)

قدّ[۳] تو آفریده خدا از برای ناز — بیرون مباد از سر سردت هوای ناز
تا درد من نگفته بماند[۴] شب وصال — یارب که بگذرد همه در ماجرای ناز
کار تو ناز و عشوه و عرفیست در میان — گاهی شهید عشوه و گاهی فدای ناز

(۵۷۹)

العطش ای عشق تلخابی به خاک ما بریز — از شرابت جرعه‌یی بر جان پاک ما بریز
باغ ناموسیم،[۵] آب میوهٔ ما زهر باد[۶] — شبنم آسودگی از[۷] برگ تاک ما بریز
ارغوان زار[۸] حیا شد پایمال زعفران — مشت خونی بر دهان خنده‌ناک ما بریز
ارزش ما را چه می‌سنجی[۹] مروّت‌رابسنج — آبروی دشنه‌ای، نازی بخاک ما بریز
برلب سیراب عرفی ریختی صد چشمه زهر — جرعه‌یی هم در[۱۰] درون چاک چاک مابریز

(۵۸۰)

همّت[۱۱] بلند دار[۱۲] و متاع هوس بسوز — بال هما بگیر و جناح مگس بسوز

۱- ن ۱۰ = تن ؛ دیگر همه نسخ = دل
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عیش عرفی را ؛ ن ۲۳ = فیض عرفی را ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۳۵ = عیش را عرفی
۳- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱۷، ۳۵ = بماند ؛ ن ۱، ۸ = نماند ؛ ن ۵ = بماند؟
۵- ن ۲، ۴، ۹، ۱۳، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = ناموسیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸ = ناموسیم و
۶- ن ۱، ۵، ۱۷ = بود ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۹، ۳۶ = باد
۷- ن ۲۹ = بر ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۱۸، ۳۶ = از
۸- ن ۹، ۱۳، ۲۹ = ارغوان را از حیا شد ؛ ن ۳۶ = ارغوان را ارج باشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = ارغوان زار حیا شد
۹- ن ۱۰ = می‌پرسی ؛ دیگر نسخ = می‌سنجی
۱۰- ن ۲۳، ۳۶ = در ؛ دیگر همه نسخ = دیر
۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۱۲- ن ۱۷ = دار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = دارو

اسلام و کفر هر دو عمل‌گاه پختگیست　　هر آتشی که هست درو[۱] یک نفس بسوز
گر پای کعبه رو نبود، بی‌خبر مباش　　گوشی براه دار و ز بانگ جرس بسوز

(۵۸۱)

جان رفت و سوزد از تو دل ناتوان هنوز　　شد خاک دیده و مژه‌ام خون‌فشان هنوز
ای عالمی هلاک تو، فارغ مرو که هست　　جانهای زخم خورده‌ات از پی دوان هنوز
چون مهربان شوی که ستم کشتهٔ ترا　　در زیر خاک مانده اثر ز استخوان هنوز
خاکم بباد رفت و[۲] سراسیمه هر طرف　　می‌جوید از دلم غم عشقت نشان هنوز
گرمی[۳] نگر که صبح قیامت دمید و هست　　زخم شهید عشق تو آتش‌فشان هنوز
از تیر کاری تو بخون می‌طپید[۴] دل　　نفگنده[۵] غمزهٔ تو به بازو کمان هنوز
تابوت من روان شد و بهر وداع او　　جان گریه‌ناک مانده دران[۶] آستان هنوز
عرفی اگر چه خفت به خلوت سرای خاک　　بندد ز بیم خوی تو راه فغان هنوز

(۵۸۲)

نگویمت بنشین در قدح شراب انداز　　کرشمه‌ای کن و یک شهر را خراب انداز
زبان ناز فصیح و لب نیاز به مهر　　بیا و طرح سؤالات بی‌جواب انداز
گرت هواست که با عشق هم پیاله شوی　　هزار میکده از خون دل شراب[۷] انداز
مده عنان تعلق به دست[۸] هر ذرّه　　بر آر دستی و بر دوش[۹] آفتاب انداز

۱- ن ۵ = دران ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = درو
۲- ن ۴، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = رفت سراسیمه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = رفت و سراسیمه
۳- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۲، ۹، ۲۹ = می‌طپد دلم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = می‌طپید دل
۵- ن ۲۸ = افگنده ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نفگنده
۶- ن ۱، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = درین ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۲۳، ۳۶، خلاصه = دران ؛ ن ۲۷، ۲۹ = ازان
۷- ن ۱۰، ۲۳(حاشیه) = خراب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شراب
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بحُسن هرزه در ای ؛ ن ۲۳، ۳۶ = بحُسن هر ذرّه ؛ ن ۱۷ = بحُسن هرزه درآ ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۷، ۲۸ = بدست هر ذرّه
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = دوش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = فرش

بناز[۱] لب مگشا[۲] در زمان عشوه گری — مرا بدام سؤالات بی‌جواب انداز[۳]
چه احتیاج که افیون درافگنی به شراب — نگاه تلخ زاحباب در شراب انداز
همه نتیجهٔ سیرابی است خامی[۴] ما — خدای را گذر[۵] ای بخت بر سراب انداز
ز خود جدا شو، و همراهی[۶] برهمن کن — ز خود تهی شو و سجّادهٔ در[۷] شراب انداز
دمید صبح طرب دل منه بیکدمه عیش[۸] — رسید بخت سفر کرده فرش[۹] خواب انداز
نه مرد ورطهٔ بحر حقیقتی عرفی — برو سفینهٔ تقلید بر سراب انداز

(۵۸۳)

ای دل ز شوق آن مه نا مهربان‌بسوز
تنها به گوشه‌ای رو و تا می‌توان بسوز
کردی قبول منصب پروانگی، دلا
خود را زدی[۱۰] بر آتش او این زمان بسوز
این شعله[۱۱] در جگر نتوان بیش ازین نهفت
تا چند حفظ آه کنم، گو جهان بسوز

۱- این شعر و شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند
۲- ن ۲ = بگشا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مگشا
۳- مفهوم این بیت و بیت دوم این غزل تا اندازهٔ زیادی بنزدیکی بهم می‌رساند. ممکن است که شاعر اول این بیت گفته و بعد آن را تغییر داده و بیت دوم ساخته. در مسوّدات پراکنده هر دو بیت باشند و تدوین کنندگان کلیات عرفی هر دو ابیات رادر کلیات عرفی جا دادند.
۴- ن ۳ = ظاهر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خامی
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = گذری بخت ؛ ن ۳، ۵، ۹، ۱۷، ۳۶ = گذر ای بخت
۶- ن ۱۰ = همراه برهمن خو کن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = همراهی برهمن کن
۷- ن ۵، ۹، ۳۶ = سجاده بر شراب ؛ ن ۲۸ = سجاده در شراب ؛ ن ۳۵ = سجاده بر سراب
۸- ن ۸، ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = عیش
۹- ن ۱، ۵ = رخت خواب ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فرش خواب
۱۰- ن ۱۰ = خود را بزن در آتش این زمان بسوز ؛ ن ۵ = خود را زدی بر آتش او ای زبان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ریاض = خود را زدی به آتش او این زمان بسوز ؛ ن ۲۹ = خود را زدی به آتش او ؛ ن ۳۶ = خود را زدی به آتش و این زیان بسوز؟
۱۱- ن ۱۰، ۱۷ = این شعله بیش ازین نتوان در جگر نهفت؛ ن ۹ = این شعله پیش ازین نتوان در جگر نهفت ؛ ن ۱، ۲، ریاض = این شعله بر جگر نتوان بیش ازین نهفت ؛ ن ۲۸ = این شعله در جهان نتوان بیش ازین نهفت ؛ ن ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = این شعله در جگر نتوان بیش ازین نهفت

نـــعشم ز[۱] کـوی او مـبر ای هـمنشین ،بـیار
ایـن مشت اسـتخوان و دریـن[۲] آسـتان بسـوز
آتش[۳] زبـــانی بـــر آن شـــمع مـــی‌کنم
تـا چـند پـوشم[۴] آتش دل، گـو، زبـان بسـوز
مســـتانه آمـــدی و نشـــاندی در[۵] آتشـــم
بـنشین، شگـفتگی کـن و تـا مغز جـان بسـوز
آســـودگی[۶] مـــباد کـــه عـــادت کـنی دلا
زو[۷] یک نگاه واکش[۸] و از[۹] صد گمان بسـوز
عـرفی بسـوز داغ گـلی[۱۰] برجگـر و لیک[۱۱]
تـــاکس بـــه مـــرهمت نـفریبد،نـهان بسـوز

(۵۸۴)

داغ داغـــم کـــرد یـاس و طـالب کـامم هـنوز
دوزخـــی در هـر بُـن مـو دارم و خـامم هـنوز
شـرم خـونم مـی‌خورد، هـمّت زبـانم مـی‌گزد[۱۲]
وز زبـــان خـــامشی در عـین ابـرامـم هـنوز

۱- ن ۱۷، ۲۳ = به ؛ دیگر همه نسخ معه ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = ز
۲- ن ۳۵ = ازین ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = درین
۳-این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = تا چند آتش دل ما گو زبان بسوز ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = تا چند پوشم آتش دل گو زبان بسوز
۵- ن ۲۳، ۲۸ = بر ؛ ن ۱، ۲ ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ریاض = در
۶- ن ۳۶ = آسودهٔ مباد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = آسودگی ؛ ن ۲۸ = آسودیکه؟
۷- ن ۹، ۲۳ = رو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زو ؛ ن ۲ = زان
۸- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = واکش ؛ ن ۲۸ = خود را زدی در آتش او ای زبان بسوز
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = در ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = از
۱۰- ن ۲۳ = داغ دلی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = داغ گلی
۱۱- ن ۱۰ = و یا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = ولی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = و لیک
۱۲- ن ۱۰، ۲۸ = می‌گزد ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌برد

اجـر دردم در[۱] لحـد بگشـود[۲] درهـای بـهشت
وز نـــعیم درد عشـــقت دوزخ آشـــامم هـنوز
مـــوبمویم رشـــته‌ای زنّـار شـد وز نـاکسـی
در خـــرابـات مـغان بـد نـام اسـلامم هـنوز
آبـم آتش گشت و خـاکـم شـد بـخاکستر بـدل
ونـدرین ره کس نـمی‌دانـد سـرانـجامم هـنوز
بسکـه صیّاد مـرا هـر گـوشه[۳] دام و دانـه‌ایست
دانـه شـد در صید گـاهم سبز و در دامـم هـنوز
هر سر مو ازخوی‌خجلت‌چوچشمم‌دجله‌ای‌ست[۴]
وز مـــلامت دوسـتی مشـتاق دشـنامم هـنوز
تُـربتم[۵] ویـران تـر از کـاشانه شـد وز بـخت بـد
مـی‌نشیند جـغد غـم بـر گـوشهٔ بـامم هـنوز
آفـــتاب هســـتیم عـرفی بـه زردی روی کـرد
در شب یـــلدای غـــم در اوّل شـــامم هـــنوز

(۵۸۵)

دل[۶] خون شد و ببوی گلی غش کند هنوز — جان شد کباب و تکیه بـر آتش کـند هـنوز
آنگـه کـه پـر بـرآورم از تـیر[۷] غـمزه‌اش — دارم طمع که دست[۸] به ترکش کند هـنوز

۱- ن ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۳، ۳۵ = در
۲- ن ۱۰ = بکشاد ؛ ن ۲۳ = بکشوده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکشود
۳- ن ۳۵ = لحظه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گوشه
۴- ن ۲ = هر سر مو از خوی خجلت چو چشم دجلهٔ ؛ ن ۲۹ = هـر سـر مـو از خـوی خـجلت چـو چشـمم چشمه‌ایست ؛ ن ۲۳ = هر سر موی ز خجلت جوی چشممم دجله‌ایست ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۸ = هر سر مو از خوی خجلت چو چشمم دجله‌است (در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ این شعر وجود ندارد)
۵- این شعر و شعر پیشین در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ نیافته شد ولی در نسخ ۲، ۳، ۴، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ بر دیگر اشعار این غزل اضافه هست و در ریاض‌الشعراء نیز وجود دارد.
۶- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تیر ؛ ن ۱۷ = تیه؟
۸- ن ۱، ۵، ۸ = تیر ؛ ن ۱۷، ۳۵ = دست

جنسی نماند بر سر تاراج[۱] درد و غم — هر موی من تلاش کشاکش کند هنوز
شد صبح و شعله کرد وداع چراغ لیک — پروانه رقص شوق در آتش کند هنوز
با آن که روشن است به عرفی وفای دوست — خواهد که دل به غمزهٔ او خوش کند هنوز

(۵۸۶)

خاشاک برق حُسن[۲] بود عشق[۳] خانه‌سوز — برقیست حُسن،[۴] شعله گداز و زبانه سوز
تاکی بهانه‌گیری و[۵] آسودگی کجاست — ناموس درد پرور و شرم بهانه سوز[۶]
در مزرع جهان مفشان دانهٔ امید — زین دشت در گذر که زمین است دانه سوز
گفتی چه طایرست دل سینه[۷] دشمنت — آتش بخویش در زده و[۸] آشیانه سوز
در[۹] خرمن زمانه زنم آتش از فغان[۱۰] — شوق تو جانگداز من و من زمانه[۱۱] سوز
چون سیل آتش آمده‌ام مست[۱۲] اشتیاق — کز بوسه‌های گرم شوم آستانه سوز
عرفی مجو نهایت ایّام دوستی — دریای آتش است محبّت ، کرانه[۱۳] سوز

(۵۸۷)

دیده‌ام پژمرد و[۱۴] حیران گل رویم هنور
آب فرصت رفت و مشتاق[۱۵] لب جویم هنوز

۱- ن ۱۷ = بازار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تاراج
۲- ن ۹، ۲۸ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = حُسن
۳- ن ۹، ۲۸ = حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشق
۴- ن ۹ = عشق ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسن
۵- ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵ = بهانه‌گیری آسودگی ؛ ن ۱، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بهانه‌گیری و آسودگی
۶- این شعر در همه نسخ بطوری است که نوشته شد ولی هر دو مصرع آن از یکدگر جدا و بی‌ربط می‌نماید.
۷- ن ۴، ۲۳، ۳۶ = سدره دشمنت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = دل سینه دشمنت ؛ ن ۲۸ = که بر سدره می‌نشست
۸- ن ۲۸ = در زده و آشیانه سوز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = در زده آشیانه سوز
۹- ن ۹، ۲۳ = در ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۱۰- ن ۲۸ = جگر ؛ دیگر همه نسخ = فغان
۱۱- ن ۵، ۳۵ = زبانه ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ = زمانه
۱۲- ن ۱۷ = نیست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = مست
۱۳- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = زبانه ؛ ن ۱۷ = زمانه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کرانه
۱۴- ن ۹ = پژمرد و محروم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = پژمرده و حیران ؛ ن ۳۵ = پژمرده حیران ؛ ن ۳۶ = پژمرد و حیران
۱۵- ن ۹ = حیران ؛ دیگر همه نسخ = مشتاق

شد خزان و بلبل از قول پریشان باز ماند
من همان دیوانه مرغ بی‌محل گویم هنوز
هرقدم[۱] صدکاروان‌مشک[۲] در[۳] دنبال[۴] ماند
من ببوی نافه در دنبال آهویم هنوز
دوش دستم راه لب[۵] گم داشت از مستی ولی[۶]
آشنای شیشه‌ای می‌بود زانویم هنوز
روشناس عالمم وز[۷] غایت شوریدگی[۸]
می ندانند آشنایان عادت و خویم هنوز
عمرها شد کز جحیمم در بهشت آورده‌اند
وز غبار[۹] ظلمت عصیان سیه رویم هنوز
صد ره افکندم کمند ناله بر عرش[۱۰] قبول
وز اثر دوراست رنج‌دست و بازویم هنوز
گرد دارو در[۱۱] جهان نگذاشتم عرفی ولی[۱۲]
پیچ و تاب درد دارد هر سر مویم هنوز

۱- ن ۳۶ = مقدم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = هر قدم
۲- ن ۸، ۳۵ = مصر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مشک
۳- ن ۲، ۹، ۳۵ = در ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از
۴- ن ۲، ۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = دنبال ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = دنباله
۵- ن ۶، ۲۹ = دل ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹(حاشیه)، ۳۵، ۳۶ و غیره = لب
۶- ن ۱، ۵، ۹ = مستی را ولی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از مستی ولی
۷- ن ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وز
۸- ن ۱۷، ۲۳ = شرمندگی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوریدگی
۹- خلاصه = غبار و ظلمت ؛ دیگر همه نسخ = غبار ظلمت
۱۰- ن ۳، ۴، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بر ایوان عرش ؛ ن ۶ = بر ایوان عیش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بر عرش قبول
۱۱- ن ۹ = گرد داروی جهان عرفی نگردیدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، عرفات = گرد دارو در جهان نگذاشتم عرفی
۱۲- ن ۱۱ = هنوز ؛ دیگر همه نسخ = ولی

ردیف سین مهمله

(۵۸۸)

کونین مست و بادهٔ نابی ندید[۱] کس — سیراب هر دو عالم و آبی ندید کس
مردند تلخ کام جهانی و هیچگاه — در جام عشوه زهرِ عتابی ندید کس
مخمور و[۲] نیم مست و[۳] فراوان بود فغان — کز جام لطف مست و[۴] خرابی ندید کس
آه[۵] این چه آتشست که عالم بسوخت لیک — آهی نشد بلند و عذابی ندید کس
درداکه طفل طالع ما یافت تربیت — در عالمی که فصل[۶] شبابی ندید کس
در عهد جور و[۷] لطف تو دست امید را — گیرندهٔ عنان و رکابی ندید کس
فریاد ازین[۸] غرور که در صید زیرکان — زان ترک نیم مست شتابی ندید کس
موسی ندید[۹] ورنه به ابرام[۱۰] یک نگاه — صد جلوه کرد حُسن و حجابی ندید کس
عرفی درآ[۱۱] به زمرهٔ مستان[۱۲] کزاین[۱۳] گروه — آلودهٔ گناه و ثوابی ندید کس

۱- ن ۴، ۶، ۹، ۱۷، ۳۶ = ندید کس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ندیده کس
۲- ن ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = مخمور و نیم مست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = مخمور نیم مست
۳- ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست فراوان ؛ ن ۱، ۵ = مست و فراوان
۴- ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مست خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = مست و خرابی
۵- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۲۳ = عهد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = فصل
۷- ن ۲۹ = لطف و جور ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = جور لطف ؛ ن ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = جور و لطف
۸- ن ۱۰ = فریاد ازان غرور که در صیدگاه ناز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فریاد ازین غرور که در صید زیرکان
۹- ن ۱، ۴، ۵، ۲۷، ۲۸ = موسی ندید ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = موسی ندیده
۱۰- ن ۶ = امید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ابرام
۱۱- ن ۱۰، ۲۸ = بیا ؛ ن ۱، ۵ = برآ ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درآ
۱۲- ن ۱۰ = مردان ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مستان
۱۳- ن ۱، ۳، ۲۹، ۳۵ = که این ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = کزین

(۵۸۹)

بزم وصلت[۱] دیدم، آنجا زهر در جامست و بس
می‌شنیدم شربت لطفی، همین نامست و بس[۲]

دانه می‌ریز و تغافل می‌کن[۳] و می‌بین نهان
شیوهٔ صیّاد نی[۴] افکندن دام است و بس

جلوهٔ ناز از هزاران شیوهٔ[۵] طوبی[۶] به است[۷]
خوبی قامت نه رعنائی اندام است و بس

تا نیابی رهبری گام طلب در ره منه
کز[۸] در دیر مغان تا کعبه یک گام است و بس

نی[۹] کند در شهر جولان، نی رود سوی چمن
جلوه‌گاه آفتاب من لب بام است و بس

بیدلان را ای ملامت گر ز بیتابی چه[۱۰] عار
ننگ این جمع ملامت دوست آرام است و بس

شرم دار[۱۱] ای مدعی، بشناس گوهر از سفال
لب فرو بندیم اگر مقصود الزام است و بس

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = بزم وصلت دیدم آنجا ؛ ن ۴، ۱۰ = بزم وصلت را بدیدم

۲- ن ۲۸، ریاض = نامست بس ؛ دیگر همه نسخ بشمول عرفات و خلاصه = نامست و بس

۳- ن ۹ = می‌زن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کن

۴- ن خلاصه = نه ؛ ن ۹ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نی

۵- ن ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شیوه‌ای ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۳، ۳۶ = شیوهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۱۷ = شیوه این

۶- ن ۹ = خوبی ؛ دیگر همه نسخ = طوبی

۷- ن ۱۰ = به است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = یکیست ؛ ن ۳۵ = بحسب؟

۸- ن ۲۳ = گر ؛ دیگر همه نسخ = کز

۹- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

۱۰- ن ۱۷، ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نه

۱۱- ن ۱۷ = کن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دار (در نسخهٔ ۳۵ این بیت موجود نیست)

عـــالم مـــهر و مـــحبّت را طـــلوع مـــهر نـــیست
کس نشان ندهدزصبح،اینجا[۱]همین‌شام‌است‌وبس

از غـــمت هـــر ذرّه‌ام صـد غـوطه در لذّت زنـد[۲]
زین ثمر نی[۳] صاحب لذّت همین کام است وبس

نی همین زاهد بصد ناموس و ننگ آغشته شـد[۴]
آنچه ناموس برهمن نـیست[۵] اسـلام است و بس

عـــرفی انـــجام غـــمت از رهـــروان دل مـــجوی
آنچه دراین ره نـخواهـی دیـد، انجام است و بس

ردیف شین معجمه

(۵۹۰)

دوش[۶] در صـــومعه آمـــد[۷] صـنم بـاده فـروش
جـام مـی بـر[۸] کـف و زُنّـار حـمایل بـردوش[۹]

هـــمه ســـرمایهٔ ســودای[۱۰] دل خـــام طـــمع
هـــمه نـــقصان مـــتاع مـــن اســلام فـــروش

۱- ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = آنجا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = اینجا
۲- ن ۶ = خورد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = زند
۳- ن ۱۰ = با ؛ ن ۱۷ = پی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نی ؛ ن ۳۶ = بی
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۳۵ = است ؛ ن ۱۰، ۲۸ = شد
۵- ن ۱۷، ۲۸ = هست ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نیست
۶- این غزل درنسخهٔ ۱۷(گردآوردهٔ ناظم تبریزی) نیافته شد.درنسخهٔ ۱۶مینیاتورسازی این‌غزل کرده‌شده است
۷- ن ۱، ۱۶ = دیدم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آمد
۸- ن ۳، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹، ریاض = بر کف ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = در کف
۹- ن ۱، ۵ = در دوش ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر دوش
۱۰- ن ۱۰ = سودای و ما خام طبع ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶= سودای دل خام طمع ؛ ریاض‌الشعراء = سودای من خام طبع

غمزه‌اش گرم عنان گشته که مگریز[۱] وبایست[۲]
عشوه‌اش طنزکنان[۳] گفته میندیش و بکوش

غمزهٔ شوخ در[۴] انداخته با نرگس مست
موجهٔ طعن[۵] بر انگیخته از چشمهٔ نوش

گفت کای[۶] عهد شکن صومعه به بود از دیر؟
نغمه عود کمی[۷] داشت ازین ذکر و خروش؟[۸]

توبه از باده و بر بستن چشم از رُخ من؟
ترک زُنّار و برافکندن سجاده بدوش!

ننگ بادت که نه ایمانت حلالست و نه کفر
شرم بادت که نه مستیت بذوقست و نه هوش

صد دل سوخته از شومی[۹] افسرده دلت[۱۰]
در خم طرّهٔ ما باز نشاندی از جوش[۱۱]

نیست[۱۲] گر باورت، اینک دل سردت بستان
برسر داغ کهن بین کهنش[۱۳] پنبه بگوش

۱- ن ۲، ۱۳ = بگریز ؛ ن ۴، ۹، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مگریز (در نسخهٔ ۵ این شعر موجود نیست)
۲- ن ۲، ۱۳ = مایست ؛ دیگر همه نسخ = بایست
۳- ن ۱۰ = طعنه زنان ؛ ن ۲۹ = تیره کنان؟ ؛ ن ۲۸ = طنزگوان ؟ ؛ ن ۴، ۳۵، ۳۶ و غیره = طنزکنان
۴- ن ۱۰ = برانداخته ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۶، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = در انداخته
۵- ن ۶ = لطف ؛ ن ۲۳، ۲۹، خلاصه = طعنه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = طعن
۶- ن ۵ = کاین ؛ ریاض‌الشعراء = ای ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کای
۷- ن ۱۰ = کی ؛ ن ۱۳ = یکی ؛ خلاصه = مگر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = کمی
۸- ن ۱، ۵، خلاصه = ذکر خموش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ذکر و خروش
۹- ن ۲۳ = خامی ؛ ن ۶ = شومیت ؛ ریاض و دیگر همه نسخ = شومی
۱۰- ن ۶ = دلست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دلت
۱۱- ن ۱۳، ۲۹ = دوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = جوش
۱۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۱۳- ن ۵ = کهنش ؛ ن ۳۵ = گنهش

باری ار تو[۱] شکنی عهد ز ما خود نه رواست
هان بگیر این قدح[۲] توبه شکن، زود بنوش
توبهٔ اوّل اگر زود شکستی، رستی
ورنه خود ریشه دواند به دلِ بیهده کوش
بگرفتم[۳] ز وی آن جام که نوشم بادا[۴]
بگشادم[۵] لب خاموش و دل پندنیوش
من صنم گوی و مریدان همه هاها هوی[۶]
من قدح نوش و مغان نغمه‌زن نوشانوش[۷]
بعد از آن بر سر صلح آمد و رفتیم بدیر
خنده بر زمرهٔ اسلام زنان دوشادوش
عرفی این قصه ز خلوت نبری در بازار
هان مبادا شنود محتسب شهر، خموش

(۵۹۱)

تاکی از گریه توان منع دو چشم تر خویش
بعد ازین ما و خجالت ز نصیحت گر خویش
شود از گرمی داغ جگرم خاکستر
گر شب هجر ز الماس کنم بستر خویش
گر[۸] برت دم زنم از سوختگی، شرمم باد
تا نریزم به رهِ مهر تو خاکستر خویش

۱- ن ۹ = ار خود ؛ ن ۳۶ = از تو ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ و غیره = ار تو
۲- ن ۱، ۵ = قدح و توبه شکن ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قدح توبه شکن
۳- ن ۴ = نگرفتم ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگرفتم
۴- ن ۳۵ = که نوشی به ادا ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ = که بنوشم بادا
۵- ن ۴ = نگشادم ؛ ن ۱۰، ۳۶، ریاض = بگشادم ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۹، ۲۳، ۲۹، ۳۵ = بگشودم
۶- ن ۳، ۴، ریاض، خلاصه = هاهای ؛ ن ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = هایاهوی ؛ ن ۲ = هویاهوی ؛ ن ۱ = های و هوی
۷- ن ۳ = نغمه زن و نوشانوش ؛ ن ۲، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه زن نوشانوش
۸- این شعر فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

بسکه پروانه بود شعله طلب نزدیکست
که شود آتش و خود شعله زند در پر[۱] خویش

بر زلیخا به رهِ عشق همین طعنه بس است
که فروبست لب[۲] طعن ملامت گر خویش

بعد مردن ببر ای باد بجایی خاکم
که فشانند مصیبت‌زدگان برسر خویش

عشق در پیرهن یوسف کنعانم سوخت
زان به[۳] یعقوب دهم سرمه ز[۴] خاکستر خویش

عرفی از ناصح[۵] اگر منفعلم باری شکر[۶]
که خجل نیستم از روی غم دلبر خویش

(۵۹۲)

درمانده‌ام ز صحبت امّید و بیم خویش — گه نوحه‌سنج خویشم و گاهی ندیم خویش
کامی که از شرف محک جود حاتم است — می‌بایدم گرفت ز بخت لئیم خویش
هوشم فدای نکهت آن گل که تا ابد — نام بهشت کرده بلند از نسیم خویش
رستم[۷] ز مدعی به قبول غلط، ولی — در تابم از شکنجهٔ طبع سلیم خویش
آن کس که بی چراغ[۸] درآید به خلوتم — بنمایمش تجلّی طور از حریم خویش
شکر صفای سینه کنان[۹] آشتی کنم — در رستخیز اگر[۱۰] بشناسم[۱۱] غنیم خویش

۱- ن ۱، ۵، ۲۳، ۲۸، ۲۹ = بر پر خویش ؛ ن ۹، ۱۷، ۳۵ = در پر خویش ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۳۶، خلاصه = در بر خویش
۲- ن ۲۹ = لب از طعن ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = لب طعن
۳- ن ۲۳ = دهم سرمه به یعقوب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض‌الشعراء و غیره = زان به یعقوب دهم
۴- خلاصه = سرمهٔ خاکستر ؛ ریاض و دیگر همه نسخ = سرمه ز خاکستر
۵- ن ۱، ۵ = ناله ؛ خلاصه و دیگر همه نسخ = ناصح
۶- ن ۱، ۵ = باکی نیست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باری شکر
۷- ن ۱، ۵، ۹ = ترسم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رستم
۸- ن ۴، ۲۸ = فروغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیچراغ
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کنون ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = کنان
۱۰- ن ۹، ۲۹، ۳۵ = اگر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷ = گر ؛ ن ۳۶ = مگر؟
۱۱- ن ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹ = بشناسم ؛ ن ۱، ۴، ۲۸، ۳۵ = نشناسم ؛ ن ۳۶ = شناسم

اکنون می مغانه به عرفی حلال شد کز بیخودی گذاشت ره مستقیم خویش

(۵۹۳)

چوآمد[۱] جان به لب زان گونه شد محو تماشایش
که تا صبح قیامت بر لب از حیرت بود جایش
سری[۲] کز خواب مرگ افسانهٔ عشقش گران سازد
ز بالین بر نگیرد دست اعجاز مسیحایش
بنوعی از نگاه گرمش آتش می‌چکد امشب
که در دل می‌گدازد غصّهٔ بیگانگیهایش
چه سازد پیر کنعان با هوای دیدن یوسف
اگر نه گریه شوید روشنی از چشم بینایش
پس از مردن بهم نتوان گرفتن چشم حیرانی
که بیند یک نظر در خواب چشم[۳] حیرت افزایش
ملک[۴] تا بیغمان را[۵] رم دهد از جلوه‌گاه او
رود پرهیزگویان پیش پیش قدّ رعنایش
به چشم مردمان[۶] از ضعف تن ننمایم[۷] و شادم
که بیتابانه هر جامی توان زد بوسه بر پایش
بپوشید ای ملایک چشم تا دلها بجا ماند
که باد از چهره[۸] یکسو میکند[۹] جعد سمن سایش

۱- ن ۳۶ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = آمد
۲- این بیت و ۴ بیت بعدی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه هستند.
۳- ن ۱، ۵ = چشم ؛ ن ۳۵ = روح
۴- ن ۴، ۹، ۲۳ = بلا ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملک ؛ ن ۲۸ = مکن
۵- ن ۲۸ = تا بیغم آزارم دهد ؛ ن ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا بیغمان را رم دهد
۶- ن ۹ = دشمنان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مردمان
۷- ن ۵ = پنهانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵ = ننمایم ؛ ن ۳۶ = بنمایم ؛ ن ۲۸ = ننماید
۸- ن ۲۸ = از جلوه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از چهره
۹- ن ۱۰ = می‌کشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کند

چه[۱] حُسن دلفریب است این که غیرت فهمد از آن‌رو[۲]
اگـــر مـــانع شـــود روح‌الامـــین را از تـــماشایش
چو یار از بهر جان عرفی قدم ماند[۳] به بـالینم[۴]
بـدشواری دهـم جـان تـاکـنم گـرم تـقاضایش

(۵۹۴)

بـحمدالله کـه جـان دادم بـه آن تـلخی ز بـیدادش
کـه از مـن تـا قـیامت لذّت[۵] آن مـی‌دهد یـادش
براهش[۶] مشت خاکی از وجـودم مـانده و شـادم
که نتواند ز بس گرمی[۷] به نـزدیک آمـدن بـادش
بـخون آغشـته‌انـد از گـریه مستان و بـرم غـیرت
کـه بـیهوشان مـحفل مـی‌دهند از کشتگان یـادش
ازان[۸] سوزم که چون تیغم زنند اهل جـنون نـاگـه
دلم زان جـــمع بـــاشد وز غـــم او بـــینم آزادش
دم مـــردن زبـــیم آن دهـــد کـــامم کـــه بـعد از مـن
کـــند نـــاگـــه غـــم نـــاکـــامیم ره در دل شـــادش
مگـو کـز سـلطنت پـرویز شـهرت یـافت در عـالم
که دارد در جهان مشهور هم چشـمی[۹] فـرهادش

۱- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. مفهومش روشن نیست.
۲- ن ۱، ۵، ۸ = از آنرو ؛ ن ۱۷، ۳۵ = از این رو
۳- ن ۹ = سابد ؛ ن ۲ = مالد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = ماند
۴- ن ۲۳ = ببالینم قدم ماند ؛ ن ۹ = قدم سابد ببالینم ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = قدم ماند ببالینم
۵- ن ۲۳ = لذّت آن تا قیامت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا قیامت لذّت آن
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ریاض = براهش ؛ ن ۳، ۴، ۲۸، ۳۶ و غیره = راهت
۷- ن ۱۰، ۲۸ = مستی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرمی
۸- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۹- ن ۱، ۵ = هم خصمی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم چشمی

نبود این تیز دستی‌ها اجل را پیش ازین عرفی
مگر تعلیم ترک غمزهٔ اوکرد استادش

(۵۹۵)

از یاد برده‌ام[۱] روش مهر و کین خویش
نسیان نشانده‌ام به یسار و یمین خویش
رفتم به بت شکستن و هنگام بازگشت
با برهمن گذاشتم از ننگ دین خویش
دردا که رفت فرصت و دهقان طینتم
مردم گیا[۲] نکِشت[۳] در[۴] آب و زمین‌خویش
نه بزم آسمان و یکی ذرّه در سماع
آن هم به کام دل نفشاند[۵] آستین خویش
خواهی که عیب‌های تو روشن[۶] شود ترا[۷]
یک دم منافقانه نشین در کمین خویش
من بندهٔ شهادتم اینک نگاشتم
هم برمزار عرفی و هم بر نگین خویش

۱- ن ۹، ۱۷ = داده‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = برده‌ام
۲- ن ۳ = مرد و گیا نیافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = هرگز گیا نه ؛ ن ۹ = هردم گیاه ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مردم گیا
۳- ن ۲، ۴، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = نیافت ؛ ن ۱۰ = نکاست ؛ ن ۹ = رفت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نه کشت
۴- ن ۲، ۲۹ = ز آب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = در آب
۵- ن ۱، ۱۷، ۲۹ = بفشاند ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نفشاند
۶- عرفات = تو ظاهر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و نیز در خلاصه، هفت‌اقلیم، یدبیضا، ریاض = تو روشن
۷- ن ۱۷ = بتو ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه، هفت‌اقلیم، عرفات، یدبیضا، ریاض = ترا

(۵۹۶)

بود[۱] خاموشیم فردوس راز و عشق رضوانش
بخواب ناز هر گامی دو عالم حور و غلمانش
بود در طور دل نوری که گردستی بدست آرم
فشانم تا قیامت آفتاب از کیت[۲] کتمانش
لب داوود دستی می‌نهد بر سینهٔ نغمه
دل تنگم همانا گردِ لب می‌کرد افغانش
خلیل از باغ ما چون باز دارد دست دریوزه
که داغ لاله می‌چیند ز وی دست گلستانش
ثمر[۳] زین نخل گر چینی بیاور دستی از بینش
که نقش لوح محفوظ است بر اوراق اغصانش
بکامم سیل دردی جاری است از چشمهٔ حُسنی
که بحر فتنه طوفان می‌خرد از موج دامانش[۴]
محیط وصل موجی تشنه‌خیز انگیخت، کوموسی
که بیند کوه طورافتاده بر ساحل ز طوفانش
بسنبل می‌زند چوگان زلفی سیلی خجلت
که ناف آهوی چین می‌تراشد گوی میدانش

(۵۹۷)

خیال[۵] دوست نبردم شبی بخانهٔ خویش که تا صباح نبوسیدم آستانهٔ خویش

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ (که همه نقل‌های دیوان ترتیب دادهٔ سراجا است) وجود دارد. از لحاظ وزن و قافیه و ردیف این غزل در زمینهٔ آن قصیدهٔ عرفی است که بنام "عمّان‌الجواهر" معروف است. ابیات ۳، ۵ این غزل درین قصیده نیز شامل است پس چنین احتمال می‌رود که این همه اشعار را نیز در وقت سرودن آن قصیده گفته بود مگر بعداً آنرا قلمزه نمود ولی وقت ترتیب دیوان سراجا آنها را یافت و بطور مجموعی به شکل غزل بدون مقطع شامل دیوان کرد.

۲- ن ۱، ۵ = کیت ؛ ن ۳۵ = جیب؟ (مفهوم به هر طور واضح نیست)

۳- این شعر نیز در قصیده شامل است ولی در آن مصرع اول بدین طور است: "گلی زین باغ گر چینی بیاور دستی از بینش"

۴- ن ۱ = طوفانش ؛ ن ۵، ۳۵ = دامانش

۵- این بیت فقط در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

ز فتنه چون بگریزم که من به هفت‌اقلیم | به رهروان بَلا داده‌ام نشانهٔ خویش
ازان زمان که ترا صید دام خود کردم | چه رشکها که ندارم بدام و دانهٔ خویش

(۵۹۸)

ز خواب ناز همانا گشوده چشم سیاهش | که می‌چکد ز در و بام چاشنی نگاهش[۱]
نبوده جز دل من هیچ گه نشانه و لیکن | به هر دلی که درآیم نشسته تیر[۲] نگاهش
پیام عشوه ازان کم رسد ز نرگس مستش | که تیزی مژه افگار کرده پای نگاهش
بکُش، بهانه چه حاجت برای کُشتن عرفی | اگر گناه ندارد همین بس است گناهش

(۵۹۹)

گهی[۳] به خشم[۴] دلم برنتافتم ز درش | که صد نگه بتلافی نتاخت[۵] براثرش
به هردلی که چو آب حیات رو کرده | نهال فتنه دوانیده ریشه در جگرش
گلوی راحتم آن روز گشت زهرآلود | که شهد فتنه در[۶] آمیختند باشکرش
به صیدگاه جفای تو مرگ را دیدم | که در میان شهیدان فتاده بود سرش

(۶۰۰)

مزاری آتشین دارد شهید شوق دیدارش
که می‌گیرد سمندر آشیان در بوتهٔ خارش
که یا رب کعبه را زینسان بنور طاعت اندوده
که می‌یابم صفای سومنات از چار دیوارش

۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱، ۵، ۸ = تیر ؛ ن ۳۵ = بهر
۳- این غزل و سه غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ (نقل‌های نسخ سراجا و ناظم تبریزی) یافته شدند.
۴- ن ۵، ۳۵ = به خشم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = به چشم
۵- ن ۱۷ = نیافت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نتاخت
۶- ن ۱ = در ؛ ن ۸، ۳۵ = بر

بجانم در شو و معموری شهر محبّت بین
تو دانی گر کنی[۱] دشنام یا تحسین معمارش
چنان[۲] نازک بود اندام زیبایش که در بستان
اگر[۳] بر سنبل و ریحان رود، در پا خلد خارش

(۶۰۱)

بعد عمری که برش یافته‌ام فرصت خویش
رشک دارم که به او عرض کنم محنت خویش[۴]
در دم مرگ نه از رحم به‌من چهره نمود
حیفش آمد که گذارد به‌دلم حسرت خویش
منم آن صید که از تاب خدنگت بینم
در طپیدن همه آسودگی و رحمت[۵] خویش
گرنه شوق تو به بالین من آید فردا
که برانگیزدم از خوابگه راحت خویش

(۶۰۲)

آن قدر طعنه شنیدم ز ملامت‌گر خویش
که شده منفعل از شیوهٔ چشم تر خویش
خوش بسوز ای دل مجروح که از شوق لبش
تو غمی باز فشاندی به‌سر[۶] بستر خویش

۱- ن ۱ = دهی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کنی
۲- ن ۱۷ = باین سنگین دلیها آنچنان نازک بدن باشد ؛ ن ۱، ۵ = چنان نازک بود اندام زیبایش که در بستان. (در نسخ ۸، ۳۵ این بیت یافته نشد)
۳- ن ۱، ۵ = اگر ؛ ن ۱۷ = که گر
۴- در نسخ ۲، ۶ وچند نسخ دیگر بیت دوم این غزل به شکل شامل غزل دیگری نیز هست.
۵- ن ۸ = رحمت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = راحت
۶- ن ۱۷، ۳۵ = به ته ؛ ن ۱، ۵ = بسر

مـــنم آن کشـــته کـــه از غـــایت تـــعظیم مـــلک
خـونم از چـهره کـنم پـاک بـه‌طرف پـر خـویش
پـــیش تـــابوت شـــهیدان غـــمت خـــیل مـــلک
خـاک ریـزند چـو مـاتم‌زدگان[۱] بـر سـر خـویش
بـــــاید از چـــاشنی شـــربت دردم رضـــوان
طـعنه بـر چشـمهٔ حـیوان زنـد و کـوثر خـویش
گـاهی از گـریه شـوم مـانع چشـم تـر خـود
گـه شـود سـیر دل از طـبع مـلامت گـرخـویش
آنـــچنان غـــیرتم افـــزوده کـه نـتوانـم دیـد
گـــرمی آتش مـهر تـو بـه‌خاکسـتر خـویش
ایـــن بـود در چـمن عشـق گـل افشـانی مـن
گـر کـنم خـاک شـهیدان غـمت بـرسرخـویش
عـرفی از دل چـه شکـایت کـنی، او را چـه گـناه
خـود بـه‌کـوی غـم آن مـاه شـدی رهـبر خـویش

(۶۰۳)

کـجاست[۲] نشـتر مـژگان دوست تـا دل ریش
هـزار چـرخ زنـد بـیخودانـه بـر سـر خـویش
بـه عشـق نسـبت درویش و شـاه یکسـان است
ولی چـــو تـرک تـعلق بـلاست، هـم درویش
تـو هـم بـه[۳] بـتکده آیـی و طـوف کـعبه کـنی
اگـر نـقاب گشـایم ز حُسـن نـیت[۴] خـویش

۱- ن ۵، ۸، ۳۵ = چو ما غمزگان ؛ ن ۱، ۱۷ = چوماتم زدگان
۲- این غزل در کمتر نسخه‌ها مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹(اضافات)، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۳- ن ۹ = ز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = به
۴- ن ۹ = طینت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نیّت

همه ز عافیت‌اندیشی‌اند سرگردان
من این فریب نخوردم[۱] ز عقل دوراندیش
مکش[۲] بدردسر بی‌خمار مستان را
به بزم بوالهوسان بر ترانهٔ کم و بیش
رموز غمزهٔ ساقی و فیض جام کجاست
مجو ز درد کشان قیل و قال مذهب و کیش[۳]
مرا به سوی عدم التفات بیشتر است
ز من مرنج[۴] و ببر ای وجود زحمت خویش
دروغ و راست عیان است، مرهم آر و ببین
که شکر نشتر الماس گوید این دل ریش
تو[۵] نوش ازان طلبیدی که عافیت کیشی
مباد کز دل عشّاق رو بتابد نیش

(۶۰۴)

بکشتن[۶] آن ملکی کآید از کرشمه به بندش
سزد ز غیرت اگر قدسیان شهید کنندش
اگر نه حیرت یوسف شود حجاب نظرها
بها چگونه کنند و به زر چگونه خرندش
طلب کنند اسیران پیالهٔ می عشرت
ولی همین که به نزدیک لب رسد، شکنندش

۱- ن ۱، ۹، ۳۵ = نخوردم ؛ ن ۳۶ = بخوردم ؛ ۵ = بخوردم؟
۲- این بیت فقط در نسخهٔ ۳۶ یافته شد
۳- ن ۱۷، ۳۶ = کیش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خویش
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = مرنج ؛ ن ۳۶ = برنج
۵- در نسخ ۹، ۳۶ این بیت نیست
۶- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

شـهید او چـو نـماید بـه حشـر جامهٔ خـونین
چو جامهٔ حرم اهـل جـنان بـه تـحفه بـرندش[۱]
بـــه آب کـــوثر اگـر لب نـهند تشـنه لبـانت
بـهشتیان هـمه مـیرند تشـنه چـون بـچشندش
ز دام زلف تـــو هـر دم بـرون جـهد دل عـرفی
کـه آهـوان تـو از نـو بـه عشوه صید کـنندش

(۶۰۵)

صبر[۲] فـرمایم دل خـود را ز جـور یـار خـویش
جور او بس نیست، خود هم مـی‌کنم آزار خـویش
مـن پـرستار بـتانم چـون بـه دل تـهمت نـهم
از چـه بـندم بـر مـیان دیگـری زنّـار خـویش
سـبحه گـر نـبود، دلم جـمعست از زنّـار خـود
هـر مـتاعی را رواجـی هست در بـازار خـویش

(۶۰۶)

هـــر کـه از خـونریز مـن آلوده گـردد دامـنش
عذر نـنگ ایـن عـمل در عـهدهٔ شکـر از[۳] مـنش
خسّت از انـدازه بـیرون مـی‌برد دهـر خسـیس
آتشـی بـینم کـه مـی‌گردد بـه گـرد خـرمنش[۴]
گـــر مـــحبّت بـــاغبان گـلشن جـنّت شـود
پـــا نگـــیرد گـــلبن آســـودگی در گـــلشنش

۱- ن ۸، ۳۵ = خرندش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = برندش
۲- این غزل در نسخه‌جات ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱۱، ۱۹ = عهدهٔ شکر از منش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = عهدهٔ شکر منش
۴- ن ۹، ۱۱ = گرد دامنش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرد خرمنش

در محبّت زندگی را با شهادت جنگ نیست
دیده‌ای باید که بیند خون من در گردنش
وه چه صیّادی که هر صیدی که زخمی[۱] از تو یافت
سر به دنبال تو دارد تا بود جان در تنش
خلوتی کز نور[۲] شمع ما به حُسن اندوده شد[۳]
کو تهی دارد کمند آفتاب از روزنش
عرفی آن تردامنی دارد که هنگام عذاب
آتش دوزخ بمیرد گر فشاری دامنش

(۶۰۷)

آن کس که تو باشی دم مردن[۴] نگرانش
با صد هوس از دل نرود[۵] حسرت[۶] جانش
بی‌بهره[۷] شهید تو که در پرسش محشر
از حیرت[۸] حُسن تو بود لال زبانش
دل بهر هلاک از تو طلب کرد نگاهی
غافل که دهد عمر ابد لذّت آنش
خونی که طلب می‌رود از جامهٔ یوسف
عشق آورد از دیدهٔ یعقوب نشانش

۱- ن ۱۰ = از تو زخم یافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زخمی از تو یافت
۲- ن ۲۳ = دود ؛ دیگر همه نسخ = نور
۳- ن ۱، ۵ = اند ؛ دیگر همه نسخ = شد
۴- ن ۲۳ = رفتن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مُردن
۵- ن ۲۹ = برود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = نرود
۶- ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹ = لذّت ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و عرفات = حسرت
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = بی‌بهره ؛ ن ۳۶ = بی‌بهر ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، خلاصه = آسوده
۸- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = از حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = حسرت

زان غـــمزه هـلاکـم کـه اجـل بـهر شکـاری
چـــون تـــیر ستاند، نگـذارد[۱] بـه کـمانش
دیـریست کـه جـان رفـته و مـن گـرم طپیدن
تـــا[۲] بـــاز کشـــد لذّت نـــظاره عـــنانش
فـــردا نکـند جـان ز[۳] شـهید سـتمت صـلح
از شـــومی دل بسکـــه سـتم رفت بـه جـانش
مـن خـادم[۴] دیـری کـه بـه بـازیچه مـلایک
جـــویند رهـــی در دل تـــرسا بـــچگانش
عـــاشق[۵] دلش از بسکـه مـلولست ز هـجران
در غـــمکده‌ها هـــم نـــتوان یـــافت نشـانش
چندین[۶] مکن[۷] ای لب[۸] سخن از حالت‌عرفی
کز چهره پدیدار[۹] شود[۱۰] حال[۱۱] نـهانش[۱۲]

(۶۰۸)

ملک[۱۳] به سهو نویسد چو نامهٔ ستمش سـزد کـه خـون شـهیدان تـراود از قـلمش

۱- ن ۹، ۱۷، ۳۶ = بگذارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵ = نگذارد
۲- ن ۲۸ = چون تیر کشد ؛ دیگر همه نسخ = تا باز کشد
۳- ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = جان شهید ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = جان به شهید
۴- ن ۴، ۱۱، ۳۶ = زایر ؛ ن ۲، ۹، ۲۹ = راهب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵ = خادم
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵، ۹ = چندین ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ و غیره = چندان
۷- ن ۸ = مکش ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۰ و غیره = مکن
۸- ن ۲۳ = دل ؛ دیگر همه نسخ = لب
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بدیدار ؛ ن ۳، ۹، ۱۰ = پدیدار
۱۰- ن ۹، ۱۷، ۲۳ = بود ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = شود
۱۱- ن ۲۳ = راز ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۳۵ و غیره = حال
۱۲- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۲۸، ۳۵ یافته شد. در دیگر نسخ مثل ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۹ نیست
۱۳- ن ۴ = مگو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملک

کدام نامهٔ بیداد ازو[۱] نوشته ملک — که من به قطرهٔ اشکی نشسته‌ام رقمش
چگونه جور به عنوان لطف بنویسد[۲] — اگر نبرده[۳] ملک پی به لذّت ستمش
مرا زیارت دیری به کفر شهرت داد — که می‌روند ملایک به طاعت[۴] صنمش
ز[۵] دردمندی من غیر شاد و من خوشدل — که در نیافته بیدرد لذّت المش[۶]
به صید مرغ دلم ناید[۷] آن صنم کز ننگ — ز دامگه برمانند طایر حرمش
نهشت زنده کسی را زغم، کنون وقتست — که باز روح شهیدان شود شهید غمش
مباد باعث بیگانگی[۸] شود عرفی — مگو که نیست مراتاب لطف دمبدمش

(۶۰۹)

در دل شکنی آفت[۹] چرخ است نگاهش — طفلی که پدر[۱۰] می‌شکند طرف کلاهش
طاعت[۱۱] بر دنیا چه تمتّع برد ار بخت — کز فرّ هما دور بود تارک شاهش
ما لشکر عشقیم که تسخیر دو عالم — چون آب فرو می‌چکد از تیغ نگاهش
ره بر مه کنعان فکند خجلت بهتان[۱۲] — تا رو بره شکر کند محنت چاهش
شاید که به آلایش دامانش نگیرند[۱۳] — مستی که بدامن نگرد طرف کلاهش
از جور فلک داغ نگردد دل عشاق — این باغچه پروردهٔ برقست گیاهش
سهل است که از ناصیه‌اش نور بتابد — عرفی که در عشق بود ناصیه‌گاهش

۱- ن ۲، ۲۹ = بیداد را ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بیداد ازو
۲- ن ۲۹ = ننویسد ؛ دیگر همه نسخ = بنویسد
۳- ن ۲، ۲۹ = اگر نه کام ملک برده لذّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ و غیره = اگر نه برده ملک پی به لذّتی
۴- ن ۲۳ = سجدهٔ ؛ دیگر همه نسخ = طاعت
۵- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵ = سنمش ؛ ن ۸، ۳۵ = المش
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = ناید ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۲۳ و غیره = نازد
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = بیگانگان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = بیگانگی ؛ ن ۷ = دیوانگی
۹- ن ۲۹ = همسر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آفت
۱۰- ن ۱۷، ۲۸، ریاض = بدر ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = پدر
۱۱- ن ۹ = طالع بر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = طاعت بر
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = پنهان ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۶ و غیره = بهتان
۱۳- ن ۱، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه گیرند ؛ ن ۲، ۱۷ = بگیرند

(۶۱۰)

گر چشانی[۱] به ملک چاشنی صحبت خویش
جام می گیرد و بر باد دهد عصمت خویش

چون به خونریز خودم ساخته‌ای تشنه کنون[۲]
هم تو این لطف بکن[۳] تا نکشم منّت خویش

کشتهٔ ناز کجا کشتهٔ شمشیر کجا
چون ننازند شهیدان تو بر حالت خویش

تا دگر جای به دلها نکند از غیرت
یارب[۴] آگاه شود درد تو از لذّت خویش

من و درد تو سراسیمه بهم پردازیم[۵]
در دم حشر که سر برزنم از تربت خویش

نه[۶] زمهر آمدیم[۷] بر سر بالین دم نزع
حیف آید[۸] که گذاری بدلم[۹] حسرت خویش

دهن خویش ببوسند و لب خود بمکند
چون در آیینه ببینند بتان صورت خویش

عرفی از یاد می وصل برم هوش از خود
بسکه بی‌یار دلم تنگ شد از صحبت خویش

۱- ن ۱۶، ۲۵ = فشانی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چشانی
۲- ن ۲، ۲۹ = بخون ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = کنون
۳- ن ۲۶ = مکش ؛ دیگر همه نسخ = بکن
۴- ن ۹ = کاش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = یارب
۵- ن ۲۳ = روآییم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پردازیم
۶- انیس‌العاشقین = کی ز مهر ؛ دیگر همه نسخ = نه ز مهر
۷- ن ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶، آتشکده، ریاض، انیس = آمدی‌ام ؛ ن ۲، ۶، ۲۹ = آمده‌ام
۸- آتشکده = آمد ؛ ن ۹، ۲۸ و دیگر نسخ = آید ؛ انیس = باشد
۹- تقریباً همین شعر در غزل ۶۰۱ هم وجود دارد.

(۶۱۱)

پا بدامن در کش ای دل وز جهان ذلّت[۱] مکش
سهو کردم، بشکن[۲] و از دامنت منت مکش

لاف مردی می‌زنی، در انجمن با دوست باش
خویشتن را چون زنان در گوشهٔ خلوت مکش

غمزه را بازو مرنجان، زخم را ضایع مکن
اینک آمد جان بلب، در کشتنم زحمت مکش

آسمانست این که خاکت گشته،[۳] برزن دامنت
آفتابست این که نازت می‌کشد،[۴] منّت مکش

شهرهٔ در عافیت عرفی قبولی نیستت
آستین غم بگیرد[۵] دامن راحت[۶] مکش

(۶۱۲)

رفتم که بشکنم به ملامت سبوی خویش
در راه دل سبیل کنم آبروی خویش

بر عافیت چه ناز کنم گر برآورم
خود را به عادت غم و غم را به خوی خویش

شد عمرها که برده‌ای از خویشتن مرا
باز آورم که سوختم از آرزوی خویش

۱- ن ۱۷ = منّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = دلّت

۲- ن ۹(اضافات) = می‌کش و از دامنت ؛ ن ۳ = قطع کن از دامنت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بشکن و از دامن ؛ ن ۲۹ = بشکن و وز دامنت

۳- ن ۹(اضافات) = آسمانت اینکه خاکم کشتهٔ تر دامن است ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = آسمانست اینکه خاکت گشته، برزن دامنت

۴- ن ۶، ۹(اضافات)، ۱۱ = کند ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کشد

۵- ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = مگیر ؛ ن ۴ = نگیر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = بگیر

۶- ن ۱۰، ۲۹ = دامن راحت ؛ ن ۳، ۲۳ = دامن عشرت ؛ ن ۵ = دامن منت ؛ ن ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۷ = دامن محنت ؛ ن ۳۵ = دامنت محنت ؛ ن ۲۸ = دامن از محنت

خود را چنان ز هجر[۱] تو گم کرده‌ام که هست
مشکل‌تر از سراغ توام جستجوی خویش
تا مست گفتگوی تو گشتم ز همدمان
بیگانه‌وار می‌شنوم گفتگوی خویش
این جنس گریه عرفی از اعجاز برترست
دریا گره[۲] نکرده کسی در گلوی خویش

(۶۱۳)

از بسکه بود جان دم رفتن نگرانش
هر گام اجل می‌کشد از رحم[۳] عنانش[۴]
گر جلوه فشانی به مزار همه عالم
یک مرده نماند که بود حسرت جانش
این[۵] بخت که[۶] افسانهٔ عشق تو شنیده‌ست[۷]
در شور[۸] قیامت بود این خواب گرانش
دل مسند شاهیست که صد دلبر کنعان
در مملکت حُسن بود دست نشانش
زحمت مکش ای خضر که از بیم ملامت
الماس بسایند[۹] به لب تشنه لبانش

۱- ن ۲۳ = عشق ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هجر
۲- ن ۲۳، ۲۸ = کسی نکرده گره ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گره نکرده کسی
۳- ن ۱، ۴، ۲۹، ۳۶ = رحم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = زخم
۴- ن ۲۸ = نهانش ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عنانش
۵- ن ۲، ۳ = ای‌بخت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این بخت
۶- ن ۹ = گر ؛ دیگرهمه نسخ = که
۷- ن ۲، ۲۹ = شنیده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شنیداست ؛ ن ۵ = شهید است
۸- ن ۲۳ = روز ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شور
۹- ن ۳۵ = فشاند ؛ ن ۱،۵،۸ = فشانند ؛ ن ۳،۳۶ = نسایند ؛ ن ۹،۱۰،۲۳ = بسایند ؛ ن ۴ = نشانند ؛ ن ۲۸ = ستانند

در سینهٔ مخمور وصالت[۱] نتوان یافت
زخمی که توان بست ز خمیازه دهانش
فریاد که هر غم که رسد بر در هستی
جانهای[۲] شهیدان تو گیرند عنانش
عرفی لب غماز چه‌بندی که بود عشق
رازی که به گفتن نتوان کرد عیانش

(۶۱۴)

جان می‌رود، ای ناله ز دنبال[۳] روان باش
وی اشک، تو هم چند قدم همره جان باش
من خود[۴] نزیم، درد چه بسیار و چه کم، لیک
در بند[۵] سبکباری تابوت کشان باش
بنشین[۶] و بفرما مژه را کاوش دلها
یکدم به مراد دل خونین جگران باش
آرام و تسلّی به صفت پیری[۷] عشق است
رو،[۸] آتش سوزان شو و جاوید جوان باش
ای شوق[۹] در افشای غمم، این چه شتابست
گو راز من غمزده یکچند نهان باش

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وصالت ؛ ن ۲۹ = محبت
۲- ن ۲، ۳، ۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = جانهای ؛ ن ۱، ۵ = در جان ؛ ن ۹ = دلهای
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، گنج سخن = دنبال ؛ ن ۴، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دنباله
۴- ن ۱۷ = چون ؛ دیگر همه نسخ = خود
۵- ن ۵، ۲۸ = وز بند ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = در بند
۶- این بیت تنها در نسخ ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۴، ۱۰، ۳۶ = پیری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = پیرو
۸- ن ۲۳ = ای حُسن روانش شو و ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = رو آتش سوزان شو
۹- گنج سخن = ای اشک ؛ همه نسخ کلیّات = ای شوق

ای فتنه معارض مشو، این حدّ کسی نیست
رو، تابع[۱] آن غمزه شو و دست نشان باش
ای آنکه نرفته ست عنان دلت از دست
یک لحظه تماشایی آن دست و عنان باش
خاموشی من حالت پنهان بتو گوید
گو شرم[۲] نگاه تو مرا بند زبان باش
می‌آید و می‌بارد ازو[۳] ناز و[۴] تغافل
ای دیدهٔ امّید به حسرت نگران باش
مستانه پی سوختن جان و دل آمد
ای دل همه طاقت شو و ای تن[۵] همه جان باش
عرفی مشو آزرده هنوز اوّل صلحست
گو عشوه[۶] همان، ناز[۷] همان، غمزه[۸] همان‌باش

(۶۱۵)

کی دل بجنان[۹] بنگرد[۱۰] و نازو نعیمش — چون آتش دل بر نفروزد ز نسیمش
آن غمزه که از یاد شهیدان ستم[۱۱] افزاست — بالله[۱۲] که بیک ناله توان کرد رحیمش

۱- ن ۲۳ = مانع ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تابع
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن = گو شرم نگاه تو مرا ؛ ریاض = گو شرم ز یک لحظه مرا
۳- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = ازان ؛ ن ۲، ۳، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶، گنج سخن = ازو
۴- گنج سخن = ناز تغافل ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ناز و تغافل
۵- ن ۱۰ = دل ؛ دیگر همه نسخ = تن
۶- ن ۱۰، ۱۱، ۲۸ = عشق ؛ دیگر همه نسخ = عشوه
۷- ن ۱۱ = یار ؛ ن ۹ = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناز
۸- ن ۱۰ = عشوه ؛ ن ۹ = ناز ؛ دیگر همه نسخ = غمزه
۹- ن ۹، ۱۰، ۲۸ = بجهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجنان
۱۰- ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بگردد ؛ ن ۲۸ = می‌نگرد ؛ ن ۸، ۹ = بنگرد
۱۱- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شهیدان ستم افزاست ؛ ن ۲۸ = شهیدان ستم داشت ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = شهیدان طرب افزاست
۱۲- ن ۲۸ = باید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بالله

در محفل آن صدر[۱] نشینم که ز حشمت — از شاهی کونین کند عار ندیمش
ممنونم ازان غمزه که از کام[۲] دل من — شیرینی امّید برد تلخی بیمش
دل زایر دیریست که هنگام زیارت — جبریل وضو کرده در آید به حریمش
آن دل که دران شعله زند مهر جمالت[۳] — در سایهٔ طوبی بود آسیب جحیمش
ما لالهٔ آن باغ و بهاریم که هر صبح — بر باد رود شبنم شادی ز نسیمش
عرفی کند اندیشهٔ درمان غم دل — عاشق نه چنین است بخوانید حکیمش

(۶۱۶)

بگوش صبر دلا نالهٔ شبانه مکش
سمند شوخ مزاج[۴] است، تازیانه مکش
نگویمت که بدلهای ریش رحمی کن
شکست قیمت عنبر، بزلف شانه مکش
ببین به آتش[۵] گل عندلیب در گلشن[۶]
بهرزه مشت خس از بهر آشیانه مکش
چه کرده‌اند تذروان بیگناه ای غیر
بیا و در چمن قدس دام[۷] و دانه مکش
هوای تیر تو هر ذرّه را بود در دل
چو بر[۸] نشانه زنی،[۹] تیر از نشانه مکش

۱- ن ۲۳(حاشیه) = شاه نشینم که رحمت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صدر نشینم که ز حشمت
۲- ن ۲۸ = درکار ؛ ن ۴، ۲۹، ۳۶ = ازکام ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = درکام
۳- ن ۳۵ = خجالت ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = جمالت
۴- ن ۴، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = شوخ مزاج است ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گرم عنان است
۵- ن ۹ = ببالش گل ؛ دیگر همه نسخ = به آتش گل
۶- ن ۴، ۹، ۲۳، ۳۶ = گلبن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = گلشن
۷- ن ۹ = آب و دانه ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دام و دانه
۸- ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر ؛ ن ۳، ۸ = از
۹- ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = نشان بزنی ؛ ن ۹ = نشان نزنی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = نشانه زنی

بیا، بنالهٔ جانسوز خود بساز ای دل
ببزم عیش مرو، منّت ترانه مکش
گرت ز آتش دل نیست[۱] لذّتی[۲] عرفی
بگو[۳] که نیم نفس از دلم زبانه[۴] مکش

(۶۱۷)

میل دارم کز می غم در بهشت آیم بهوش
یعنی اندر بزم آن حوری[۵] سرشت آیم بهوش
میل آن دارم که باز از بادهٔ شوق[۶] صنم
در حرم بیهوش گردم در کنشت آیم بهوش
میل آن دارم که بیباکانه با شوخی ز بزم
مست[۷] بیرون رفته در اطراف کشت آیم بهوش
میل آن دارم که مست افتم به گلزار ارم
وز ترّنمهای مرغان بهشت آیم بهوش
مستی از اندازه گر بیرون رود عرفی بنه
بر دماغم خشت خم کز بوی خشت آیم بهوش

(۶۱۸)

تا بردهام به مدرسهٔ عشق رخت خویش
دارم وظیفه از جگر لخت لخت خویش

۱- ن ۲۹ = هست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نیست
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = لذّتی عرفی ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۹ = لذّت ای عرفی
۳- ن ۴، ۱۰، ۲۸ = مگو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بگو
۴- ن ۱، ۵ = ترانه ؛ ن ۴، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = زمانه ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = زبانه
۵- ن ۹ = حورا ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حوری
۶- ن ۱، ۵ = عشق ؛ ن ۳، ۴، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شوق
۷- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = مست و خوش بیرون روم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست بیرون رفته

مـــخمور و خـــامشیم و فـرامـوش کـردهایـم
هم عهد سست[۱] ساقی و هم‌روی[۲] سخت‌خویش
مـــهلت مـــجو کـه بـیشتر از عـهد غـنچگی
گـــل بـار بسـته بـود ز شـاخ درخت خـویش
شـــاهی کـــه ظـلم را بـمیانجی عـنان دهـد
تـیغ عـدوی مـلک رسـاند بـه تـخت[۳] خـویش
گـــر دولت ایـن بـود کـه بـه درویش دادهانـد
باید گـریستن جـم و کـی را بـه بـخت[۴] خـویش
عـــرفی نـظر بـه خسّت دون هـمّتان مکـن[۵]
طـوفان چـو تـند شـد تـو بینداز رخت خـویش

(۶۱۹)

شـهید او کـه بـود آب و رنگ یـاقوتش
نـهند خـضر و مسیحا بـدوش تـابوتش
خوشا سعادت مرغی که می‌کشد[۶] در دام
کـــرشمهٔ تـــو ز اوج هـوای لاهـوتش
ضعیف تر شود ار[۷] نـعمتش زیـاده دهـند
وظیفه خـوار مـحبّت کـه غـم بـود قـوتش
شهید زلف و رخ او چو طرف جوی بهشت
برون دمد گـل و سـنبل ز دور[۸] تـابوتش
فغان ز خامهٔ عرفی که کـمترین ظـفرش[۹]
شکست خـامهٔ مـانی و کـلک یـاقوتش

۱- ن ۹، ۱۱=هم عهدهای ساقی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶=هم‌عهدسست ساقی ؛ ن ۲۸ = هم‌عندلیب ساقی؟
۲- ن ۲۸ = روز بخت خویش ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ و غیره = روی سخت ؛ ن ۳۶ = روی بخت؟
۳- ن ۱، ۱۷ = به بخت ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = به تخت
۴- ن ۱، ۹ = تخت ؛ ن ۵، ۵۳ = بخت
۵- ن ۹، ۱۱ = عرفی هنوز منت دون همتان کنی ؛ ن ۵، ۱۳ = عرفی نظر به خسّت دون همتان مکن ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = عرفی نظر به خسّت دونان عیان مکن ؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = عرفی نظر به خسّت دون همتان کنی
۶- ن ۲۸ = رو کشد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = می‌کشد ؛ ن ۱۷، ۳۵ = می‌کند
۷- ن ۹، ۲۹ = ار ؛ ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از
۸- ن ۳۶ = بدور ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = ز دور
۹- ن ۱، ۹ = ظفرش ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = طغراش ؛ ن ۲، ۴، ۸، ۳۶ = ظفرست ؛ ن ۲۸ = اثراست

(۶۲۰)

امشبم[۱] کشت غمت، عشرت فردای تو خوش
کار خود کرد به من غم، دل غمهای تو خوش

گر چنین جلوه[۲] کند کاوش دل، ممکن نیست
که شود خاطرم از شغل تماشای تو خوش

فرصتم نیست که در پای تو جان[۳] افشانم
بسکه می‌آیدم از دیدن بالای تو خوش

بیع[۴] تیغم[۵] تو کنی جان و اجل مفت برد
بی‌نصیب آنکه دلش نیست به سودای تو خوش

خوش بشور آمده ای از عدم ای دل زنهار
بار مکشا[۶] که ندادیم به غوغای تو خوش

جان بکف مانم و در پات بیفشانم زود
تا بدانی تو که دارم به تقاضای تو خوش

دیدم[۷] آن زلف شکن در شکن و چین در چین
همه جا خاص تو ای دل، بنشین، جای تو خوش

مصر گلشن بتو ای یوسف کنعان خوشبوست
شب یعقوب تو خوش روز زلیخای تو خوش

سحر و معجز صفتی چند عطا کردهٔ تست
هم دل سامری و هم دل موسای تو خوش

۱- غزل در زمینهٔ حافظ است. غزلش باین مطلع آغاز می‌شود:
ای همه شکل تو مطبوع، همه جای تو خوش دلم از عشوهٔ شیرین شکرخای تو خوش

۲- ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۳۶، ریاض = غمزه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = جلوه

۳- ن ۱۰ = افشانم جان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = جان افشانم

۴- این شعر و دو شعر بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شدند

۵- ن ۵ = بیغم ؛ ن ۱ = تیغم(در نسخهٔ ۳۵ لفظ روشن نیست)

۶- ن ۱، ۳۵ = بگشا ؛ ن ۵ = مگشا

۷- ن ۱ = دام ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دیدم

دل عرفی خبر از ناخوشیت نیست که هست[۱]
یا[۲] بدیدار تو خوش یا[۳] به تمنّای تو خوش

(۶۲۱)

منم که می‌کنم از درد بی‌کرانهٔ خویش
بگونه گونه[۴] غم آرایش زمانهٔ خویش
فلک به چرب زبانی گدای فرصت تست
به مدعی ندهی گوهر یگانهٔ خویش
ز نفخ صور و ز طوفان نوح بی‌خطراست
چرا نیازد عنقا به آشیانهٔ خویش
به وعده‌گاه تو امّیدم آن قدر بنشاند
که در دیار خودم سوخت شوق[۵] خانهٔ خویش
خراب آتش سوز محبّتم[۶] عرفی
که در شرار نهان می‌کند زبانهٔ خویش

(۶۲۲)

گفتی[۷] نکنم ز کین فراموش — در حشر مکن همین فراموش
کو زخم کرشمه‌ای که از ذوق[۸] — بر لب شود آفرین فراموش
خون جوش نمی‌زند[۹] ز خاکم[۱۰] — از کشته مکن چنین فراموش

۱- ن ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = نیست ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶ = هست
۲- ن ۲، ۲۹ = هم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یا
۳- ن ۲، ۲۹ = هم ؛ دیگر همه نسخ = یا
۴- ن ۹، ۱۱ = مگومگو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ و غیره = بگونه‌گونه
۵- ن ۲۳ = یاد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = شوق
۶- ن ۱۰ = سوز محبّتم ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۳ = رمز محبّتم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = برفروختم
۷- ن ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = گفتم ؛ ن ۱، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۶ = گفتی
۸- ن ۱ = شوق ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ذوق
۹- بهارعجم = همی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = نمی
۱۰- بهارعجم = بخاکم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷ و دیگر نسخ = ز خاکم

صیدی گذرد که از خرامش[۱] صیّاد کند کمین فراموش
از نکهت او نسیم کرده‌ست بوی گل و یاسمین فراموش
صد شکر که صاحبان خرمن کردند ز خوشه چین فراموش
ای کاش گرم بیاد ناید دنیا شودم چو دین فراموش
از بیم تو شکوه بر زبانم چون گریه در آستین فراموش
از کلک من ار غذا گرفتی کردی مگس انگبین فراموش
مَی می‌کند از کرشمهٔ تو افروختن جبین فراموش
یاران نکنند یاد عرفی می‌خواستمش چنین فراموش
جم گرنه مطیع امر باشد دانسته کند نگین فراموش

(۶۲۳)

ای[۲] ملک را قبله با این کهنه مسکن خوش مباش
مرغ باغ جنّتی با این نشیمن خوش مباش
ای که ایوان را بخون چون خودی آلوده‌ای[۳]
دل منه بر عمر و با قصر مزّین خوش مباش
ای که می‌خواهد[۴] هلاکت خصم، اگرمرهم‌نهی[۵]
جان فشانی کن به ناکامی دشمن خوش مباش
تا بیابی ذوق ماتم، گریه کن بر حال خویش
ای که گویی عیش سازی کن به شیون خوش مباش
چشم وحدت بین بروی کفر و دین نگشوده‌ای
ای که می‌گویی به آئین برهمن خوش مباش

۱- ن ۹ = خراشی ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = خرامش
۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱۰، ۳۵ = اندودهٔ ؛ ن ۱، ۵ = آلودهٔ
۴- ن ۱۰ = می‌جوید ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می‌خواهد
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = نهی ؛ ن ۱۰ = نهد

ایـن نـصیحت‌ها نکـو کـردی بـیان عـرفی، ولی
غور کن خود بر به این افسانه[۱] گفتن خوش مباش

(۶۲۴)

بجز هلاک خـلاصی بـود مـحال ز بـندش
شـود اگـر هـمه صـید دم اسـیر کـمندش

فغان ز جذب بهشتی وشان که پای تـحمّل
چو طوبی ار بفشارد کسـی زجـای کـنندش

مکن جفا و حذر کـن زنـاله‌ای کـه هـمیشه
گـرفته راه سـتم بـر زمـانه بـیم گـزندش

ملک به سجدهٔ مـحراب ابـروش نگـذارنـد
تـیمّم ار نکـند از غـبار سـمّ سـمندش

چه نازکیست که بر سایه‌اش نظر چو فکندم
گرانی از[۲] نظرم بـاز داشت سـرو بـلندش

(۶۲۵)

از سـخن شـهد نـاب مـی‌چکدش
وز تـبسّم شـراب[۳] مـی‌چکدش

مـی‌توان گـفت از طـراوت[۴] حسـن
کـز جـبین آفـتاب مـی‌چکدش

کـه زد ایـن نـیش بـر دل گـرمم
کـاتش از پـیچ و تـاب مـی‌چکدش

هـر حـدیثی کـه پـرسم از هـمّت
آبـرو از جـواب مـی‌چکدش

آتش عشـق نشأه‌ای دارد
کـه شـراب از کـباب مـی‌چکدش

چـه کـند عـرفی ار نـریزد اشک
کـز[۵] جگـر خـون نـاب مـی‌چکدش

(۶۲۶)

چون ز چشمم نرود خون کـه زنـد[۶] بـر دل ریش
جـنبش دمـبدم آن مـژهٔ نـیش از پـی نـیش

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = غور کن خود بر به این افسانه گفتن ؛ ن ۱۰ = غور می‌کن بر فسانه گفتن خود
۲- ن ۱۷، ۳۵ = گرانی نظرم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گرانی از نظرم
۳- ن ۱، ۲، ۳ = گلاب ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شراب
۴- ن ۹ = تراود ؛ ن ۲۸ = ترادب؟ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طراوت
۵- ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = از ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = کز
۶- ن ۲، ۲۹ = خلد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زند

مکـــنیدش[۱] مـتأذی،[۲] مشـوید ای احـباب
هـمره نـعش مـن انگشت گـزان از پس و پـیش
چـــون ز تـقصیر عـمل روز جـزا پـرسندم[۳]
گـــویم اوّل نگـــرند[۴] آن صـنم کـافر کـیش
گـرم جـور آن ستم‌انـدیش و مـن از غـم سـوزان
کـه نگـیرد[۵] دلش از ایـن ستم بـیش از پـیش
بـاش گـو وصـل تـو از غـیر کـه سنجید دلم
لذّت وصـل تـو بـا چـاشنی حسـرت[۶] خـویش
گـــزم انگشت کـــه کـو نـیشتر و کـو المـاس
چون به فـردوس درآیـم هـمه داغ و هـمه ریش[۷]
چـند گـویی کـه بـیندیش[۸] و مـبین روی نکـو
عـرفی ایـنها بکسـی گـو کـه بـود پـیش انـدیش

(۶۲۷)

بـه عـمرها نـنهم پـا بـرون ز خـانهٔ خـویش
نگـــاهبان خـــودم مـــن بـر آسـتانهٔ خـویش
بـــهر طـریق کـه بگـذشت بـی‌تأسّف نـیست
بسـوز داغ دی[۹] و عشـرت شبانهٔ[۱۰] خـویش

۱- ن ۳، ۹ = مکنیدش ؛ ن ۲، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌کنندش ؛ ن ۵، ۶، ۸، ۲۸ = می‌کنیدش
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = متأثر ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = متأذی
۳- ن ۵، ۳۵ = بربندم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = پرسندم
۴- ن ۱، ۵، ۸ = نگرند ؛ ن ۱۷، ۳۵ = نگرید
۵- ن ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرید
۶- ن ۳، ۶، ۱۰، ۲۸ = غیرت ؛ ن ۴ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حسرت
۷- ن ۱۰ = نیش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ریش
۸- ن ۴، ۹، ۲۳، ۲۸، ۳۶ = میندیش ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بیندیش
۹- ن ۹ = داغ دی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بسوز و داغ شو ؛ ن ۲۸ = بسوز داغ شو
۱۰- ن ۱، ۲، ۵ = از غیرت زبانه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشرت شبانهٔ

دران دیـــار دلم کـــرده خـــو بـــه بـــدمستی
کـه مـحتسب کـند از شـعله تـازیانهٔ خـویش
نـهفته سـر دهـم از دیـده[۱] سیل خـون کـه مـباد
غـــم زمـــانه بـرد جـدولی بـه خـانهٔ خـویش
ز[۲] مشکـــلات مـــحبت بـیفکنم[۳] دامـی[۴]
کـه مـرغ عـقل نسـازد بـه آب و دانـهٔ خـویش
دریـن مکـوش[۵] کـه آیـد دلت بـجا[۶] عـرفی
که مـرغ شـوق[۷] نـخوابـد[۸] در آشـیانهٔ خـویش

(۶۲۸)

دلی دارم که می‌جوشد زهر مو[۹] چشـمهٔ خـونش
نـه‌آن خـونی کـه بـتوان از گـریستن داد بـیرونش
بـحسرت مـیرم و سـوزم کـه گـاه نـوح دلسـوزی
چـو از نـاکـامیم گـوید کـند نـاگـاه مـحزونش
من[۱۰] آن مستم[۱۱] که فردا در کنار چشـمهٔ کـوثر
رود از شـیشهٔ دلهـا بـه سـاغر جُـرعهٔ خـونش

۱- ن ۲۳ = سر دهم از سیل دیده ؛ دیگر همه نسخ بشمول خلاصه = سر دهم از دیده سیل حون
۲- این شعر در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۳۶ نیافته شد
۳- ن ۲، ۶، ۱۱، ۲۳ = نیفکنم ؛ دیگر نسخ = بیفکنم
۴- ن ۲۳ = دامن ؛ دیگر همه نسخ = دامی
۵- ن ۲، ۲۸ = بکوش ؛ دیگر همه نسخ = مکوش
۶- ن ۲، ۹، ۲۹ = بجان ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بجا
۷- ن ۱، ۵ = شوخ ؛ ن ۴، ۹، ۳۵ = شوق
۸- ن ۹ = نخواند ؛ ن ۵، ۳۵ = نباید ؛ ن ۲، ۲۹ = نخسپد ؛ ن ۴، ۱۱، ۱۷ = بخوابد ؛ ن ۳، ۱۰ = نخوابد
۹- ن ۲۹، خلاصه = سو ؛ دیگر نسخ = مو
۱۰- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۱۱- ن ۱، ۵ = مستم ؛ ن ۳۵ = مستی

بـه افسـون مـی‌کند آلوده[۱] درد عـافیت بـخشم
بیا ای مرگ[۲] و آزادی ببخش[۳] از ننگ افسونش

ز گلگون کـی نـهد منّت بـدوش کـوهکن شـیرین
که ساق عرش غیرت می‌برد بـر[۴] پـای گـلگونش

اگـر در جـلوه‌گـاه حُسـن آیـد عشـق بـی‌پرده
شود مـعلوم بـر لیـلی کـه لیـلی بـود[۵] مـجنونش

نمی‌دانم چـه امّـیدم[۶] بـه آن لبـهاست، مـی‌دانـم
کـه دارد خـنده بـر امّـیدمن لبـهای مـیگونش

به تیر غمزه‌اش[۷] نازم که صـد جـا بشکـند در دل
بـدست مـعجز عـیسی اگـر آرنـد بـیرونش

چنان حُسن[۸] قبولی در ملامت هست[۹] عرفی را
کـه هـر سـاعت در آغـوش آورد بـیداد گـردونش

(۶۲۹)

چو تـیر از دل کشـد کـو شـربتی از لعـل خـندانش
که با هوش آیم و در سینه دزدم نیش[۱۰] پیکانش

۱- ۱، ۵ = آسوده ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آلوده
۲- ن ۲۳ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرگ ؛ ن ۵ = ننگ
۳- ن ۶ = بده ؛ ن ۲۸ = نه بخش ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه و غیره = به بخش
۴- ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹ = از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۳، ۳۵، ۳۶ و غیره = بر
۵- ریاض = بوده ؛ همه نسخ کلیّات = بود
۶- ن ۱، ۵ = چه امّید است با لبها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = چه امیدم به آن لبهاست ؛ ن ۲۹، ۳۵ = چه امیدم بر آن لبهاست
۷- ن ۹، ۱۱ = غمزه‌اش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمزهٔ
۸- ن ۲۸ = رد و قبولی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حُسن قبولی
۹- ن ۲، ۹، ۲۹ = نیست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = هست ؛ ن ۲۸ = گشت؟
۱۰- ن ۲۹ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نیش

به دامن چشمم از خوناب حسرت پاک می‌سازد[۱]
ولی[۲] خون گریه کن گوید تبسّمهای پنهانش
ندارد دادخواهی چون من و شادم که در محشر
شود خاموشیم بند زبان داد خواهانش
حریم دل[۳] بود منزلگه جانان[۴] ولی عارف[۵]
دلش در کعبه و همسایهٔ دیر است ایمانش
بذوقی[۶] کشتهٔ آن غمزه گردیدم که از خجلت[۷]
شهادت نامه‌ها شستند در کوثر شهیدانش
بگاه خواب سر بر زانوی خسرو نهد شیرین
ولیکن آستین کوهکن باشد مگس رانش
چه منّت‌ها که بر خوبان نهد در پرسش محشر
چو ناحق کشتگان خویش را بینند حیرانش
چه دردی داشت عرفی از گریبان چاک ناکردن
دمی کز طعنه سالم داشتم امشب گریبانش[۸]

ردیف صاد مهمله

(۶۳۰)

صنم[۹] می‌گوی و در بتخانه می‌رقص نوایی می‌زن و مستانه می‌رقص

۱- ن ۲۳ = سازم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سازد
۲- ن ۶، ۹ = دلی خون گریه کن گوید تبسم‌های پنهانش ؛ ن ۱۰ = ولی گوید که خونی کرشمه‌های فراوانش؟ ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = ولی گوید که خون بگری تبسم‌های پنهانش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۲۹ = ولی گوید که خون گریی تبسم‌های پنهانش ؛ ن ۲۸ = ولی گوید که خون گرید تبسم‌های پنهانش
۳- ن ۲۳ = جان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۴- ن ۱۰ = ایمان ؛ ن ۹، ۲۳، ۳۶ = جانان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلها
۵- ن ۲۸ = (دلهای)معشوق‌اش ؛ دیگر همه نسخ = ولی عارف
۶- ن ۱، ۵، ۳۵، خلاصه = بذوقی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = به زجری
۷- ن ۲۳=که از حسرت ؛ خلاصه=که از خفّت ؛ ن ۲۸=نه هر ساعت ؛ ن ۱،۵،۹،۲۹،۳۵،۳۶وغیره=که از خجلت
۸- ن ۹ = چاک گریبانش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = امشب گریبانش
۹-در نسخهٔ هفدهم مصرع ثانی مصرع اول و مصرع اول مصرع ثانیست.

عجب ذوقی[۱] بود با رقص و مستی[۲] تو نیز ای باده در پیمانه می‌رقص
برافشان دست بر ناموس، وانگه[۳] میان محرم و بیگانه می‌رقص
بجان با غیر جانان در میامیز به تن با عاقل و دیوانه می‌رقص
دل از تمکین[۴] شود بی‌ذوق،[۵] زنهار گهی کودک شو و طفلانه می‌رقص
چو خون از زخم صید کشته می‌جوش چو دل در سینهٔ پروانه می‌رقص
مشو عرفی رهین باغ و بلبل ببانگ جغد در ویرانه می‌رقص

ردیف ضاد معجمه

(۶۳۱)

فصل گل است و شکر نسیم بهار فرض می در پیاله واجب و گل در کنار فرض
چندان اسیر شد دل وارستگان که گشت شکر کرشمه‌های تو بر روزگار فرض
صیّاد غمزهٔ تو چو زه بست بر کمان گردید[۶] عشق ناوک او بر[۷] شکار فرض
ترسم که ترک غمزهٔ زنهار دوستت بر شکر گوی زخم[۸] کند زینهار فرض
از بسکه قابلیت عشق تو داشتم کردم عطای حُسن تو بر روزگار[۹] فرض
سنّت[۱۰] بود ز میکده جذب نسیم می وز درگهش بناصیه جذب غبار فرض
زان مانده‌ام ز طاعت حق کز هوای نفس بر گردنم نهاده طبیعت هزار فرض
انکار فیض شاهد و می فرض بر فقیه بر ما اطاعت صنم می‌گُسار فرض

۱- ن ۱۷ = حرفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوقی
۲- ن ۲۳، ۲۸ = ذوق مستی ؛ ن ۱، ۹، ۲۹ = رقص و مستی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رقص مستی
۳- ن ۹ = آنگاه ؛ ن ۱ = وان گاه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وانگه
۴- ن ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از تمکین ؛ ن ۵، ۲۹ = ار تمکین؟
۵- ن ۱۰ = بی‌شوق ؛ ن ۱۷ = بی‌رقص ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۸،۹،۱۱،۲۸،۲۹،۳۵،۳۶، عرفات، ریاض = بی‌ذوق
۶- ن ۱۷ = کردند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، عرفات، ریاض = گردید
۷- ن ۱۷ = در ؛ دیگر همه نسخ = بر
۸- ن ۱۷ = رحم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = زخم
۹- ن ۹، ۲۸ = روزگار ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کردگار
۱۰- ن ۲، ۹، ۲۸، ۲۹ = منّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶، و غیره = سنّت

تا کی سؤال سنّت[۱] و فرض ای فقیه، خیز　　نـاز و نـیاز سنّت و بـوس و کـنار فـرض
عرفی به اهل صومعه ساغر مده، که هست　　بـر صـوفیان بـاده نـهان کش خـمار فـرض

ردیف طای مُهمله

(۶۳۲)

گـر[۲] بگـویم ز نـظر دوست نـهانست، غـلط
ور بگـویم کـه بـه هـر دیـده عـیانست، غـلط
شش جهت فیض‌پذیر[۳] از نظر رحـمت اوست[۴]
ور بگـویم کـه بـه سـویی نگـرانست، غـلط
مـی‌کشد زارم و اصـلاً گـنهی نـیست مـرا
ور بگـویم کـه مـرا دشـمن جـانست، غـلط
تـیر دلدوز شـهیدان هـمه از تـرکش اوست
ور بگـویم کـه ازان شست و کـمانست، غـلط
جـز گـمان هـیچ نـدارم بکـف از صـدق خبر
ور بگـویم کـه هـمین مـحض گـمانست، غـلط
صـدق اسـرار درون عـقل بـه بـرهان سـنجد
هـمه را زان غـلط انگـارد[۵] و آنست غـلط
عـرفی ار بـیخبرت خـوانـد، غـلط نشـماری
گـوهرش گـر نشـناسی[۶] ز چـه کـانست، غـلط

۱- ن ۲۹ = سؤال نسبت و فیض ؛ ن ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = سؤال سنّت و فرض
۲- این غزل در کلیّات خاقانی، مطبع نولکشور، لکهنو (هندوستان) نیز یافته می‌شود ولی آن در تمام نسخ معتبرهٔ قدیمیهٔ عرفی موجود است و حقیقتاً مال عرفیست نه خاقانی.
۳- ن ۱۷ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پذیر ؛ ن ۲۹ = پدید
۴- ن ۱۷، ۲۹ = دوست ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = اوست
۵- ن ۶، ۸، ۹، ۲۹ = انکار در آن است ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = انگارد و آنست
۶- ن ۲۸ = نه شماری ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹ = نشناسی ؛ ن ۹ = بشماری ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بشناسی

ردیف ظای معجّمه

(۶۳۳)

اگر تو خنده کنی، از گل و شراب چه حظ؟ وگر تو زهر دهی، تشنه را ز آب چه حظ؟
اگر نه سایهٔ حسن تو جویم از خورشید ز دشمنی[۱] شب و مهر[۲] آفتاب چه حظ؟
کمال حُسن و نشاط جمال در جلوه است هزار سال نهفتنش[۳] در نقاب چه حظ؟
عنان این دل صد جا شکسته را بگذار[۴] ستم نوازشها! از ده خراب چه حظ؟
ز آسمان طلبیدم نشان راحت، گفت اگر سوال غلط باشد، از جواب چه حظ؟
تلافی شب غم[۵] می‌کنم به خواب صبوح اگر نه تلخی غم بشکند، ز خواب چه حظ؟
سبوی دُردکشان محتسب شکست، بلی[۶] اگر دلی نخراشد،[۷] ز احتساب چه حظ؟
نشاط فارغ[۸] و اندوه عاشقست[۹] شراب اگر ملال نیفزاید،[۱۰] از شراب چه حظ؟
مگو که گوش به واعظ نمی‌کند عرفی ندیم میکده را زآیت عذاب چه حظ؟

(۶۳۴)

بروی[۱۱] دوست نظرکن، ز آفتاب چه حظ؟
به چشمه در نگر، از لمعهٔ سراب چه حظ؟

۱- ن ۹ = خامشی ؛ ن ۱۰ = روشنی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دشمنی
۲- ن ۶، ۹، ۱۰ = نور ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مهر
۳- ن ۵، ۹ = نهفتنش ؛ ن ۳۵، ۳۶ = نهفتیش
۴- ن ۹ = دریاب ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگذار
۵- ن ۹، ۲۸، ۲۹ = شب غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عم شب
۶- ن ۲، ۱۰، ۲۸ = ولی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلی
۷- ن ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بخراشد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۵ = نخراشد
۸- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عاشق ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = فارغ
۹- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = فارغ ؛ دیگر همه نسخ = عاشق
۱۰- ن ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نیفزاید ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۲۹ = بیفزاید
۱۱- ن ۱۰، ۲۸، ۳۶ = بحُسن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = بروی

هـزار مـطلب و بـرهان گـذشت و پـیدا نـیست
که در سؤال چه ذوق است و از[۱] جواب چه حظ؟
بـمطرب و مـی و شـاهدگذار عـهد شـباب
اگـر بـزهد و ریـا طـی شـود شـباب، چـه حـظ؟
اثـر نـمی‌کند ای دل بـه نـاله[۲] در مـفزای[۳]
بکـعبه چـون نـرسد حـاجی از شـتاب چـه حـظ؟
بـناز دل شکـن آیـد بـقصد[۴] دل بـردن[۵]
کسـی نـپرسد ازو کـز دل خـراب چـه حـظ؟
دل گـداخـته‌ام در مـذاق غـم تـلخ است
تـمام سـوخت در آتش ازیـن کـباب چـه حـظ؟
مـرنج عـرفی اگـر بـی‌سبب عـتاب نـمود
سـبب چـو سـر بـمیان آرد، از عـتاب چـه حـظ؟

ردیف عین مهمله

(۶۳۵)

بـاز ایـن مـنم بـصد دل خشـنود در سـماع
دیـوانـه‌وش ز نـغمهٔ داود در سـماع
رویـم بـروی دلبـر و[۶] قـوّال در سـرود
دسـتم بـدست شـاهد و مـقصود[۷] در سـماع

۱- ن ۲۸ = در جواب ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از جواب ؛ ن ۱۷، ۳۵، ۳۶ = و در جواب ؛ ن ۱ = و از جواب
۲- ن ۳۵ = بنال ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۶ = بناله
۳- ن ۲۸ = از مضراب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در مفزای
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = به صید ؛ ن ۸ = به قصد
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = دل بردن ؛ ن ۳۶ = بیرون؟
۶- ن ۳۶ = دلبر قوّال ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = دلبر و قوّال
۷- ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شاهد مقصود ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷ = شاهد و مقصود

پرهیز ای فرشته که اینک به عرش و فرش[۱]
افشاندم آستین می‌آلود در سماع
باز این چه شورش است که خونابه[۲] ریز شد
چندین هزار زخم نمک‌سود در سماع
زاهد که بود زمزمه دشمن، بدیر عشق
آمد به نیم زمزمهٔ عود[۳] در سماع
هنگام[۴] مردن است طپیدن بخون بس[۵] است
دایم چو بیغمان نتوان بود در سماع
عرفی سرود بزم که یاد آمدش که باز
بر روی آتش آمده چون دود در سماع

(۶۳۶)

چه[۶] غم دو کون به درویش گر کنند نزاع — زبون کس نشود هر که شد به فقر شجاع
به مجلس آمدم و بسکه زود برگشتم — نداشت فاصله‌ای[۷] در میان سلام و وداع
اگر ز راه اطاعت به مردمی نرسی — روا مدار که بر مردمت کنند مطاع

ردیف غین معجّمه

(۶۳۷)

چنین که آمده منظور لطف شاه چراغ — بناز گو بشکن گوشهٔ کلاه چراغ

۱- ن ۲۹ = بفرش و عرش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بعرش و فرش
۲- ن ۲۳ = افسانه ریز شد ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خونابه ریز شد ؛ ن ۲۸ = خونابهٔ رسید
۳- ن ۹ = رود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عود
۴- ن ۲، ۲۹ = امید ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هنگام
۵- ن ۲۳(حاشیه) = طپیدم بسی بخون ؛ ن ۵ = طپیدن بخون تست ؛ ن ۳، ۲۸، ۲۹ = طپیدن بخون بسی ؛ ن ۱، ۸، ۱۷، ۳۵ = طپیدن بخون بسست ؛ ن ۲، ۴، ۳۶ = طپیدم بخون بسی
۶- این اشعار فقط در نسخ ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۶ = قافلهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = فاصلهٔ

ز نور معرفت حق به شاه[۱] در سخن است / صباح طلعت خورشید و شامگاه چراغ
بروشنی شب و روز زمانه یکسان است / ازان زمان که جهان مجلس است و شاه چراغ
فروغ ناصیهٔ روزگار اکبر شاه / که برفروخت بدلها زهر نگاه چراغ
چراغ هستیش از نور مطلق است که هست / بچشم فقر چراغ و بچشم[۲] جاه چراغ
چراغ تا شده[۳] منظور شه بدست ادب / فلک گذاشته بر گوشهٔ کلاه چراغ
براه معرفت حق خودست هادی خویش[۴] / چراغ را نبرد[۵] کس به پیش راه چراغ
طواف انجمن شه چراغ راه دل است / در آی عرفی ازین انجمن، بخواه چراغ

(۶۳۸)

باز به میدان ما فوج بلابسته صف / پای فلک در میان، رسم امان[۶] بر طرف
خرقه شکافان شوق[۷] بی‌دف و نی درسماع / جبه فشانان شید تابع قانون و دف
جان قدیم[۸] اشتها[۹] مانده همان ناشتا / وین تن حادث غذا معدن[۱۰] آب و علف
چیدم و دیدم تمام، آبی و تابی[۱۱] نداشت / میوهٔ این چار باغ، گوهر این نه صدف
گفتیم[۱۲]ای‌خودفروش،خودچه‌متاعی،بگو / گر بخری شبچراغ ور بفروشی خزف
بشنو و بو کن اگر گوشی و مغزیت هست / زمزمهٔ بو کشف لخلخهٔ من عرف
عرفی اگر رهروی دوری منزل مبین / رو، که مدد می‌کند همّت شاه نجف[۱۳]

۱- ن ۲۹ = رموز معرفت حق شاه در سخنست ؛ ن ۹ = ز نور معرفت حق شاه در سخن است ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ز نور معرفت حق به شاه در سخن است
۲- ن ۹ = بدست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بچشم
۳- ن ۱۱ = باشد ؛ ن ۱۷ = ماشه؟ ؛ ن ۲، ۵، ۱۸، ۳۵، ۳۶ = چراغ تا شده
۴- ن ۹، ۲۹ = هادی خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هادی خویش
۵- ن ۶ = اگر نه برد ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = را نبرد
۶- ن ۲۹ = وفا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = امان
۷- ن ۱۰ = ذوق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق
۸- ن ۱۷ = عدم ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ وغیره = قدیم
۹- ن ۲، ۲۸، ۲۹ = آشنا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ و غیره = اشتها
۱۰- ن ۹ = غذا فتنهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = غذا معدن ؛ ن ۸ = ماندهٔ آب و علف
۱۱- ن ۶، ۹ = رنگی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه و غیره = تابی
۱۲- ن ۱۰ = گفتمش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹ و ریاض = گفتیم
۱۳- این غزل هم در کلیّات خاقانی(نسخهٔ نولکشوری) یافته شد

ردیف قاف

(۶۳۹)

غم[۱] می‌گزد دل[۲] من، من می‌مکم[۳] لب‌عشق
میرم به تلخی غم، نازم به مشرب عشق

دانای شهر و[۴] ده کیست کز طعن[۵] ما برنجد
خندند بر فلاطون اطفال[۶] مکتب عشق

داروی صحّت[۷] دل[۸] در حکمت ازل نیست
امّا ز سردی عقل زایل شود تب عشق

ناکامی من و[۹] عشق پروردهٔ مرادست
در آفتاب غرق است شام من و شب عشق

در دیر و کعبه سائل، با کفر و دین مُعامل[۱۰]
با نوش و نیش یکدل، این است مذهب[۱۱] عشق

تا ریخت خون عرفی از چشم خلق، گم شد
زان جلوه‌ها تو گویی این بود مطلب عشق

(۶۴۰)

داغ درون تشنه لبانست آب عشق آتش دماغ تر نکند از شراب عشق

۱- این یکی از معروفترین غزلهای عرفیست ولی این هم در کلیّات خاقانی(چاپ نولکشور)یافته می‌شود
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹ = لب
۳- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مکم ؛ ن ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸ و ارمغان شیراز = گزم
۴- ن ۱۰ = شهر ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شهر و ده
۵- ن ۱۰، ۲۸ = طرز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = طعن ؛ ن ۳، ۴، ۱۱، ۲۳، ۳۶ و ارمغان شیراز = طنز
۶- ن ۹، ارمغان شیراز = طفلان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اطفال
۷- ن ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = صحّت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = صحبت ؛ ن ۹ = محنت
۸- ن ۱۶ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشق
۹- ن ۱۶ = می عشق ؛ ن ۹ = من و دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من و عشق
۱۰- ن ۹، ۱۶، ۲۳، ۲۹، ۳۶، خلاصه = معامل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ارمغان شیراز = مقابل
۱۱- ن ۱، ۴، ۱۱، ۲۸، ارمغان شیراز = مشرب ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مذهب

عـــین خـرابـیست چـو آبـاد عـافیت | معموری بهشت بـدست[۱] خـراب عشـق
آنکس کـه بـی‌شعور نگـردد[۲] ز بـوی درد | مشکل که بـر دمـاغ زنـندش گـلاب عشـق
تا کـی جـمال عشـق کـند جـلوه در نـقاب | بشکن طلسم هستی و بگشـا نـقاب عشـق
نبود شهید عشـق سـرش بـی‌هوای دوست | بی‌مغز و بی‌حیات نخیزد[۳] حـباب عشـق
ایـن فـتنه‌ها نـتیجهٔ صبح مـحبّت است | آه از دمـی کـه تـیغ زنـد آفـتاب عشـق
خـون دو عـالم از حسـناتش کـنم شـمار | فردا به من حواله شـود گـر حسـاب عشـق
اعمال عشـق بسکـه زنـد غـوطه در قـبول | نـتوان زهـم شـناخت گـناه و ثـواب عشـق
عـهد ابـد بکـود کـی عشـق طـی شـود | نـومید مـا[۴] ز جـلوهٔ عـهد شـباب عشـق
در زیـــر تـازیانهٔ غـم مُـرد عـافیت[۵] | هرگه که بود مـنصب مـن احـتساب عشـق
عـرفی کـبوتر حـرم قـدس شـد دلش[۶] | خـصمی بـاین کـتان نکـند آفـتاب عشـق

(۶۴۱)

شراب بیغش و ساقی بکام و بخت شـفیق | اگر اجـل نـبود در کـمین، زهـی تـوفیق[۷]
کسی کـه مـی‌کند انگـور کـیمیاگـر اوست | نه آنکه زر کند از مس به طلق با زمـبیق[۸]
حسد به صاحب مقصود کم بـر ای طـالب | که حال تشنه لبـان بـه بـود ز حـال غـریق
چـه بـاک طـالب مـقصود را ز دوری راه | چه دغدغه دل غـوّاص را ز بـحر عـمیق[۹]

۱- ن ۳۶ = بچشم خراب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = بدست خراب ؛ ن ۱۷ = بدست شراب ؛ دیگر همه نسخ = بدست خراب

۲- ن ۲۸، ۳۶ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نگردد

۳- ن ۱۰، ۲۸ = نیفتد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نه خیزد

۴- ن ۲۸ = نومید بار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = نومید ماز

۵- ن ۱۰ = عاقبت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عافیت

۶- ن ۱۰، ۲۸ = دلیل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = دلش

۷- حافظ شیرازی گوید: (نسخهٔ مسعود فرزاد ص ۱۱۰)

مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق | گرت مدام میسّر شود، زهی توفیق

۸- ن ۸ = بطلق با زمبیق ؛ ن ۱، ۵ = بطلق با اتلیق ؛ ن ۳۵ = بطلق با اتلیق؟

۹- در نسخهٔ ۳۵ تنها این بیت شامل غزل آینده یافته شد

(۶۴۲)

چـــه لازم است کـه جـویند بـایزید و شـفیق
هـدایت ار[۱] هـمه شـیطان[۲] کند،زهـی توفیق

خـــبر زســـود و زیـان نـیست، ایـنقدر دانـم
کـــه در مـــعامله بـــودند بـا یـزید و شـفیق

مگـو کـه بـا دل آسـوده سـرّ عشـق مگـوی[۳]
کـه سـنگ نـرم کند نشـو ایـن شـراب رحـیق[۴]

ز کـــاو کـاو خـرد[۵] عـقده‌ای چـو نگشـایند
بـه مـی حـواله کـنم حـلّ نکـته‌های دقـیق[۶]

به[۷] هرزه صرف مکن فرصتی[۸] که قسمت تست[۹]
مگـــــر زیـــــاده کـــنندت وظـــیفهٔ تـــوفیق

عـنان مکش[۱۰] کـه بـرابـر بـود بـه حـج قـبول
هـــر آن قـــدم کـه بـبازی بـپای سست رفـیق

۱- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = از ؛ ن ۵ = ار
۲- ن ۱۳، ۱۶ = سلطان ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = شیطان(در نسخ ۷، ۱۷ و دیگر نسخ این شعر موجود نیست)
۳- ن ۱۰ = بگو ؛ ن ۶، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹ = مگو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = مگوی
۴- ن ۱۰، ۱۶ = رقیق ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = رحیق
۵- ن ۲۸ = خرد عقدهٔ چو بگشایند ؛ ن ۵ = فلک عقده بگشاید ؛ ن ۲۹، ۳۵ = عقده که بگشاید(نگشایند بهتر است)
۶- حافظ (نسخهٔ نولکشور) می‌گوید:
دل چو از پیر خرد نقد معانی می‌جست — عشق می‌گفت به شرح آنکه برو مشکل بود
و کسی دیگر باین طور گفتی:
حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود — آزمودیم، ز یک جرعهٔ می حاصل بود
۷- این بیت فقط در نسخ ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۲۸ = قسمت ؛ ن ۲۹، ۳۵ = فرصتی ؛ ن ۱۰، ۱۶ = قسمتی
۹- ن ۲۸ = که فرصت رفت ؛ ن ۲۹، ۳۵ = که قسمت تست ؛ ن ۱۰، ۱۷ = که فرصت نیست
۱۰- ن ۱۰ = بکش ؛ ن ۱، ۵، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = مکش

کسی که از همه بگذشت کیمیاگر اوست
نه آنکه حاجتش افتد به طلق یا اتلیق[۱]؟
ز میر قافله گاهی تغافلی[۲] خوب[۳] است
که تنگ[۴] دست نمانند قاطعان طریق
ز خود گذشتن و مقصود یافتن عرفی
همی شنفتی[۵] و دیگر نمی‌کنی تحقیق

(۶۴۳)

بصدر[۶] مجلس وصل توام چنان مشتاق — که بوسه‌های ملایک به آستان مشتاق
اسیر دام تو گردم که هیچگه دروی — نبوده طایر جنت ببوستان مشتاق
ز حال سینهٔ مجروح من[۷] خبر دارد — کسی که بود به معشوق مهربان مشتاق
بگو بوصل که مشتاق اینچنین عرفی — که هست بر سر موی تو یک جهان مشتاق

۱- این بیت با بیت دوم غزل پیشین خیلی مطابقت دارد. بقول ناظم تبریزی و عبدالباقی نهاوندی قبل تدوین دیوان مسوّدات کلام عرفی خیلی مغشوش و پراکنده بود.ممکن است که قبل صورت قطعی دادن عرفی این بیت را بطوری که در غزل ۶۴۱ یافت می‌شود نوشته باشد و ترتیب دهندگان کلیّات یعنی سراجا اصفهانی و ناظم تبریزی آن را بطوریکه یافتند در هر دو غزلیّات شامل کردند. چنان می‌نماید که دیگر سه اشعار غزل ۶۴۱ هم گفتهٔ عرفی‌اند ولی آنها را هم او شامل غزل نکرد ولی چون ترتیب دهندگان آن را هم در اوراق پریشان یافته بودند، این همه چهار اشعار را بشکل غزل بدون مقطع شامل دیوان کردند.

۲- ن ۱، مخزن، آتشکده، ریاض = تغافلی ؛ ن ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۹ = تجاهلی ؛ ن ۲۸ = تجلی؟ ؛ ن ۳۵ = تکاهلی

۳- ن ۱ = شرط ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، آتشکده، ریاض، مخزن = خوب

۴- ن ۱، مخزن، ریاض، آتشکده = بی‌نصیب ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۳۵ = تنگ دست

۵- ن ۳۵ = شنیدی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸ = شنفتی

۶- این غزل تنها در نسخهٔ ۳ یافته شد ولی آن در یک نامهٔ عرفی به خانخانان عبدالرحیم که در نسخهٔ ۲۸ در بیاض نمرهٔ ۱۰۹۰(محفوظ در کتابخانهٔ خدابخش، پتنه، هند) و نیز در سفینهٔ نمرهٔ ۲۹۴۴(محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران) نقل شده‌است و درین امر شکّی نیست که اگر چه سوای یک همه نسخ کلیّات عرفی ازان تهی هستند، این غزل مستند عرفیست.

۷- ن ۳ = ما ؛ ن ۲۸، بیاض ۱۰۹۲، سفینهٔ ۲۹۴۴ = من

ردیف کاف فارسی

(۶۴۴)

زخم[۱] مجنون گر شود جویای درمان از نمک
می‌دمید این دشت را خار مغیلان از نمک
زخم لذّت جوی مجنون گر شود مرهم[۲] طلب
حُسن لیلی را شود خالی نمکدان از نمک
سعی کن تا ریش گردد پایت اندر راه عشق
هیچ کمتر نیست خاک این بیابان از نمک
چون[۳] بعزم سیر داغ دل درآید در دلم
می‌فشاند نوشخندی طرف دامان از نمک

(۶۴۵)

نیستش اندیشهٔ زخم شهیدان از نمک
بسکه زخمش زاد ره داده ست سامان از نمک
بسکه اسباب ملاحت دارد از لبهای او
می‌شود انباشته زخم شهیدان از نمک
گر به تحصیل نمک بر خنده بنویسد برات
شورش آبادی شود ملک سلیمان از نمک
عرفی از خونابه ریزی دیدهٔ ما بس نکرد
بارها انباشتم این چشم گریان از نمک

(۶۴۶)

این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک
عید شهادت ما بر دوستان مبارک

۱- این غزل و غزل مابعد(۶۴۵) تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شدند امّا در نسخ ۸، ۱۷ این همه اشعار مشتمل به یک غزل هستند.

۲- ن ۱ = لذّت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = مرهم

۳- این شعر تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد

دیـــنم بـعشوه‌ای رفت بـاز آمـدن مـبادش[۱]
نـاموس هـم عـنان تـافت، بـر دودمـان[۲] مـبارک

ایـــنک فـــنا بـــبالین افســـانه‌گـــو در آمـد
ای چشـــم نـاغنوده ! خـواب گـران مـبارک[۳]

آمـد سـحاب دردی، طـوفان گـریه بـرخاست
بـــر تـــارک اسـیران ایـن سـایبان مـبارک[۴]

گـــویند کـفر زلفـی بـر دیـن زنـد شـبیخون
بر دوش[۵] دین فـروشان ایـن طـیلسان[۶] مـبارک

بـر مـا خـجسته بـادا دوزخ[۷] فـروزی[۸] عشـق
طـوبی و حـور و کـوثر بـر ایـن و آن مـبارک

ای خلوت محبّت عذرت[۹] چگـونه خـواهـم[۱۰]
تشـــویش بـوسهٔ تـو[۱۱] بـر آسـتان مـبارک

آمـد نسـیم شـوقی گـلهای زخـم[۱۲] بشکـفت
ایـــن نـــو بـهار لذّت بـر بـاغ جـان مـبارک

۱- ن ۲۳ = مبادا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مبادش

۲- ن ۲ = دوستان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دودمان

۳- در نسخهٔ ۱۷ این بیت بطور زیر یافته شد.

ایـنک فـنا بـبالین افسـانه گـو در آمـد　　برگوش دین فروشان این داستان مـبارک

۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

۵- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = دوش ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گوش

۶- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ = طیلسان ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = داستان

۷- ن ۲۸ = گوهر ؛ دیگر همهٔ نسخ مثل ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۹، ۵، ۱۰ و غیره = دوزخ.

۸- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فروزی ؛ ن ۱۰ = فروشی

۹- ن ۱۰ = قدرت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عذرت

۱۰- ن ۹ = گویم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خواهم

۱۱- ن ۲۳ = ما ؛ ن ۴، ۵، ۲۸ = تو ؛ دیگر همه نسخ مثل = ۱، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نو

۱۲- ن ۸، ۹ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در

عـــرفی در آتش دل[۱] مـــی‌جوشی و خـــروشی
داغ نـــهان مـــخلّد قـــفل[۲] زبـــان مـــبارک

(۶۴۷)

هـــر[۳] غـــمت آرزوی جـــان مـــلک — گـــلشن کـــوی تـــو جـــنان مـــلک
مـــی‌جهد آتش از زبـــان مـــلک — نـــاوک آهـــی از کـــمان مـــلک
نـــخراشـــد دلی کـــه از غـــیرت — نـــخله نشـــتری بـــجان مـــلک
زود ازیـــن تـــیغ غـــمزه در مـــلکوت — نـــتوان یـــافتن نشـــان مـــلک
مگـــر از غـــمزه‌ات نشـــانی بـــرد[۴] — کـــه اجـــل گشـــته مـــیهمان مـــلک
در مـــیان فـــرشتگان گـــردید — از غـــمت شـــهره داســـتان مـــلک
بـــه[۵] گـــه وصـــف تـــندی خـــویت — مـــی‌جهد آتش از دهـــان[۶] مـــلک

ردیف لام

(۶۴۸)

صـــد مـــهر مـــی‌نهم بـــلب[۷] گـــفتگوی دل
تـــا گـــرد غـــم بـــه شکـــوه[۸] نـــجنبد[۹] ز روی دل

۱- ن ۹ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۲- ۱۷ = فعل زبان ؛ دیگر همه نسخ = قفل زبان
۳- این مطلع تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد .بجای مطلع دوم که دران نسخه نیست
۴- ن ۱۷ = بدو دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = برو
۵- این بیت فقط در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. مصرع ثانیش ازمصرع اولی بیت دوم مماثلت دارد. چنان می‌نماید که بگاه سرودن غزل عرفی این بیت را بدو طور گفت. سراجا بطور بیت دوم آنرا قبول کرد و ناظم بطور بیت هفتم. همین معامله با هر دو مطلع این غزل است. عرفی هر دو مطلع را سروده باشد. سراجا مطلع دوم را قبول کرد و ناظم مطلع اول را
۶- در نسخهٔ ۸ ردیف این غزل "فلک" است
۷- ن ۱ = بلب از گفتگوی دل ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلب گفتگوی دل
۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = ببوسه ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹، ۲۹، ۳۶ = به شکوه
۹- ن ۱، ۶، ۹ = نچیند ؛ ن ۳۵ = بچیند ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۲۹ = نجنبد ؛ ن ۳۶ = نخسپد ؛ ن ۲۸ = بخشد؟

جمعیتی[۱] نیافت پریشانی دلم
تا روی غم فسرده[۲] ندیدم بروی دل

ای[۳] کفر و دین حلال کنیدم که می‌برم
اینک ز دیر و کعبه سلامی بکوی دل

دامین[۴] به سلسبیل نیالاید آنکه او
در چشمه سار درد کند شست و شوی دل

بگداختیم مرهم و[۵] الماس ریختیم
آن[۶] بر مزار[۷] راحت و این در[۸] گلوی دل

با صد غم آشناست دلم دست ازو بدار
ترسم غمی[۹] عنان تو گیرد به بوی دل

تا چند عمر در غم و اندیشه بگذرد
برداشتیم دست غم از زیر روی دل

در[۱۰] خلوتی که دوست بخود جلوه گر بود
سوزد دماغ حُسن ز تأثیر بوی دل

گم[۱۱] شد بکوی عشق[۱۲] دلم کو چراغ حُسن
تا آفتاب عقل[۱۳] کند جستجوی دل

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۷، ۱۰، ۲۸ = فشرده ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فسرده
۳- این بیت فقط در نسخهٔ نهم یافته شد.
۴- این بیت فقط در نسخ ۲، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۵- ن ۴، ۶، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگداختیم مرهم و الماس ریختیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگداختیم و مرهم الماس ریختیم ؛ ن ۱۰ = بگداختیم مرهم الماس و ریختیم
۶- ن ۲، ۲۹ = این ؛ ن ۱۰ = وان ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آن
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = را بکام راحت ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹ = بر مزار راحت
۸- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = و این درگلوی دل ؛ ن ۲، ۲۹ = و آن برگلوی دل
۹- ن ۸ = ترسم که غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ترسم غمی
۱۰- این بیت فقط در نسخهٔ ۳۵ یافته شد
۱۱- این بیت فقط در نسخهٔ ۷، ۸، ۹، ۳۵ یافته شد
۱۲- ن ۷، ۹، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸ = عقل
۱۳- ن ۷، ۹، ۳۵ = عقل ؛ ن ۸ = عشق

بـــر[۱] عـــافیت چـــه نـــاز کـنم گـربر آورد
دل را بـــعادت غـــم و غـــم را بـخوی[۲] دل
عـرفی[۳] بـیک دو جـرعهٔ غـم بیخودی نـمود
هـــرگز نـــخورده بـــود شـــراب ســبوی دل

(۶۴۹)

دردی کـه بـه افسانه و افسون رود از دل — صـد شـعبده‌انگیز کـه بیرون رود از دل
ممنونم ازین شیوه که هـر جـور کـه کـردی — اندیشه نکردی کـه مـرا چـون[۴] رود از دل
آن بـه کـه بـدل ره نـدهم روز سـلامت — آنها که در[۵] آشوب شـبیخون[۶] رود ازدل
از بسکه دل سوخته‌ام تشـنهٔ صـلحست[۷] — هر جور که فـردا کـنی[۸] اکـنون رود از دل
دیگـر نکـنم دست زد[۹] بـلهوسان میل — گـــر آرزوی مـــلک فـریدون رود از دل
عرفی ره مجنون مرو ایـن دردنـه دردیست — کـــز بـیهده گـردیدن هـامون رود از دل

ردیف میم

(۶۵۰)

تـنها نشـین گـوشه غـمخانهٔ[۱۰] خـودیم — گـنج غـمیم و در دل ویـرانـهٔ خـودیم

۱- این بیت فقط در نسخ ۷، ۸، ۹ یافته شد. در نسخهٔ ۷، ۸ این بطور مقطع است و مصرع اولش به این طور "عرفی ترا چه غم که برآورده‌ای به عشق". (این غزل هم دارای اشعاری هست که از آنها چند در نسخه‌های مختلف هستند و در دیگر نسخ نیستند. همین معاملهٔ دو مقطع است سببش همین است که پیشتر در ضمن دیگر اشعار گفته شد)

۲- ن ۹ = بجوی ؛ ن ۷، ۸ = بخوی

۳- ن ۷، ۸ = صوفی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عرفی

۴- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = چون ؛ ن ۲۸ = خون

۵- ن ۲۸ = آنها که نکردی که ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = آنها که در آشوب

۶- ن ۲۸ = مرا خون رود از دل ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = شبیخون رود از دل

۷- ن ۲۸ = تشنهٔ عشق است ؛ ن ۵ = بستهٔ صلح است ؛ ن ۳۵، ۳۶ = تشنهٔ صلح است

۸- ن ۲۳ = هر جور که کردی همین اکنون ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هر جور که فردا کنی اکنون

۹- ن ۱، ۵ = دست بر ؛ ن ۳، ۸، ۹، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = دست زد

۱۰- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمخانه ؛ ۲، ۶، ۹، ۲۸، خلاصه = میخانه ؛ ن ۱۰ = ویرانه

لب تـر نکـردهایم ز جام و سبوی کس — جـاوید مست جـرعهٔ[۱] پیمانهٔ خـودیم
هر[۲] گوشه بـرگ انجمن طـور چیدهایم — بـا آنکـه شـمع گـوشهٔ کاشانهٔ خـودیم
با غم نشستهایم به تـدبیر قـتل[۳] خـویش — مـا آشـنای دشـمن و بـیگانهٔ خـودیم
بس در گشودهایم چه دشمن چه دوست را — مـاقفل بـی گشـاد در خـانهٔ خـودیم
شـیرین نکـردهایـم لب از گـفتگوی کس — لبـها بـزهر شسـتهٔ[۴] افسـانهٔ خـودیم
گاهی صلاح[۵] توبه و گاهی فساد[۶] زرق — بـازیچهٔ[۷] طـبیعت طـفلانهٔ خـودیم
غـیرت روا نـداشت کـه برقع برافکنیم — تـا جـمله بـنگرند کـه جـانانهٔ خـودیم
عـرفی بـرو، تـهیّهٔ افسون مکن کـه مـا — صـید فـریب دام خـود و دانـهٔ خـودیم

(۶۵۱)

هـمّتی[۸] یـاران کـه در رفـع هـوس رو مـی‌کنم
بـر لب کـوثر بـداغ تشـنگی خـو مـی‌کنم
آب حـیوانـم ز دنـبال آیـد[۹] از ظـلمت بـرون
مـن بـرو خـندان بـه سـوی تشـنگی رو مـی‌کنم
در سـتم کـوش و مـبین نـازک دلیـهای مـرا
تـا قـیامت بـرنتابم عـاقبت[۱۰] خـو مـی‌کنم
دل به وصل و مـن بـبوی وصـل نـامحرم خـوشم
او گُل و من دست گلچین[۱۱] از ادب[۱۲] بو می‌کنم

۱- ن ۱۰ = ساغر و پیمانه ؛ ن ۱،۲،۳،۴،۵،۶،۸،۹،۱۷،۳۵،۳۶،خلاصه = جرعه و پیمانه ؛ ن ۸، ۲۹ = جرعهٔ پیمانه
۲- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۲۸ = عقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قتل
۴- ن۳=شسته‌وافسانهٔ؛ن۲،۴،۵،۸،۱۰،۲۹،۳۵،۳۶=شستهٔ‌افسانهٔ؛ن ۱، ۹=شیشهٔ‌افسانهٔ؛ن۲۸=شسته‌وزافسانه
۵- ن ۴ = صلاح توبه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فریب توبه
۶- ن ۸ = فریب ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = فساد
۷- ن ۱۰، ۲۸ = بازی ده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۵، ۳۶ = بازیچهٔ
۸- ن ۱۰، ۱۱ = همّت ای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = همّتی
۹- ن ۳، ۴، ۸، ۱۲، ۲۹، ۳۶، خلاصه = آید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۳۵ = آمد
۱۰- ن ۲۹ = عافیت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = عاقبت
۱۱- ن ۱۱ = خاک گلخن ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دست گلچین
۱۲- ن ۶ = گلچین ادب ؛ دیگر همه نسخ مثل ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = گلچین از ادب

بـــاز دل را مـــی‌فشارم در[۱] کـف عشـق صـنم
خـون اسـلامش چکـان[۲] از هـر سـر مـو مـی‌کنم
مـــی‌فروشم داغ و نـقد گـریه مـی‌گیرم ز خـلق
مـــــی‌ستانم آب و آتش در تـــرازو مـــی‌کنم
دادم[۳] انـصافی و دیـن چـون زاهـدان خشک لب
دیـن اگـر بـاشد بـه کـفرش هـم تـرازو مـی‌کنم
می‌کشم مَی زاهد امّـا چـونکه شسـتم دست و لب
خـــود پـــرستی را نـدانـم طـاعت او مـی‌کنم
صید آهو مـی‌کند هـر کس کـه صـیّاد است، و مـن
صـــید نـــاز و عشـوهٔ چشـمان آهـو مـی‌کنم
گل مچین از بهر من رضوان، تو گل می‌بو کـه مـن
شـــعله را از داغ دل مـــی‌چینم و بـــو مـی‌کنم
آرزوی زخـم تـیغش[۴] نـیست عـرفی حـدّ مـن
لیک دایـم مشـق بـوس دست و بـازو مـی‌کنم

(۶۵۲)

خـوشا جـهان چـو مـن از داغ دل کـباب شـوم
زمـــانه را کـــنم آبـــاد، اگـــر خـــراب شـوم
بـــران[۵] ســـرم کـه چـنان آتشـی بـرافـروزم
کـــه در مـــیانهٔ آن تـــا ابـــد کـباب شـوم

۱- ن ۱۱ = برکف ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = درکف ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ = درغم
۲- ن ۹ = روان ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چکان
۳- این شعر و سه شعر مابعد تنها در نسخهٔ ۱۰ یافته شدند
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = زخم تیغش ؛ ن ۹ = حدّ جورش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = زخم جورش
۵- ن ۱۱ = بران شدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بران سرم

دهان شیشه گشاده‌ست[۱] عشق و نزدیک است
که بی‌نیاز ز کیفیّت شراب شوم
چنان ز عشق مهیای تربیت شده‌ام
که گر ز ذرّه نظر یابم، آفتاب شوم
رسم[۲] به مقصد و عمداً نایستم از ننگ
به هر طرف که چو همّت گران رکاب شوم
چنین که فرصت عرفی[۳] عنان سبک کرده‌ست
بگرد او نرسم گر همه شتاب شوم

(۶۵۳)

تو چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم
عجب معامله‌ای با تو دلبرا[۴] دارم
ازین که شکر جفا می‌کنم خجل نشوی
که حیله می‌کنم و چشم بر وفا دارم
صد آه کردم و هیچم امید نیست، ولی
بناله‌ای که نکردم امیدها دارم
تو تیغ در کف و من جان بدست، حیرانم
که من بجان خود این دشمنی چرا دارم
ترا کلید بهشت اندر آستین عطاست
ولی چه سود که من طالع گدا دارم

(۶۵۴)

چون خیالت گذر آرد بدر مسکن چشم
جوشش نور بهم در شکند روزن چشم
مشتِ[۵] سوزن[۶] بدلم زان مژه تا ریخته‌اند
گریه از پارهٔ دل دوخته پیراهن چشم
در تماشاگه حُسن تو به هنگام نثار[۷]
سر به پیشانی خورشید زند خرمن چشم

۱- ن ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = کشاد است و عشق نزدیکست ؛ ن ۱، ۴، ۱۰ = کشاد است عشق، نزدیکست ؛ ن ۳۵ = کشاد است و عشق نزدیکست
۲- ن ۱، ۵ = ز رسم مقصد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسم به مقصد
۳- ن ۱، ۵ = عمری ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ = عرفی
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = دلبر با ؛ ن ۱ = دلبرا
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مشت ؛ ن ۴ = مشتی
۶- ن ۱، ۵ = آبی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سوزن
۷- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵، خلاصه = نیاز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۳۶ و غیره = نثار

از دلم تا بدر دیده صد آتشکده ساخت　　گریهٔ شوق که گلخن شد ازان[۱] گلشن چشم
عرفی آن روز نبینم[۲] که بود بهر وداع　　گریه را دست در آغوش دل و گردن چشم

(۶۵۵)

ما نقد را ز جمله به غمّاز داده‌ایم
در دام هر چه آمده، پرواز داده‌ایم
بعد از هزار شکوه به غم دل نهند خلق
ما خویش را تسلّی از آغاز داده‌ایم
از بانگ طبل باز دل ما نمی‌رمد
ما کبک خود به چنگل شهباز داده‌ایم
مردم نهند در[۳] کف کوشش عنان خویش[۴]
ما دست خویش را به عنان باز داده‌ایم
ای وهم آبرو مده از کف که بار ها
الزام[۵] عقل وسوسه پرواز داده‌ایم
عرفی بدوست کامی دشمن صبور نیست
این مژده‌اش به طالع ناساز داده‌ایم

(۶۵۶)

صد شکر کز حلاوت هستی گذشته‌ایم
وز ذوق هوشیاری و مستی گذشته‌ایم
ای خوشدلی مناز، که ما از نشاط عمر
در روزگار باده‌پرستی گذشته‌ایم

۱- ن ۱، ۵ = ازان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ازو
۲- ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = به بینم ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = نه بینم
۳- ن ۱۷ = از ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۴- ن ۶، ۹ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خویش
۵- ن ۱۰ = آرام ؛ ن ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = الزام

راز[۱] درون پرده ز بیرون ندیده[۲] لیک
دایم برین صحیفه به مستی گذشته‌ایم
در راه راست[۳] گام به اندیشه[۴] می‌نهیم
از بسکه بر بلندی و پستی گذشته‌ایم
عرفی به رهروان عدم[۵] جای ناز[۶] نیست
تا تو کلاه گوشه شکستی، گذشته‌ایم

(۶۵۷)

چو لاله‌گون شوی از باده در چمن مستم
چو مشک بیز کنی طرّه در ختن، مستم
دل برهمنم، از سایهٔ صنم داغم
دماغ بلبلم، از نکهت چمن مستم
نه شکل سبحه شناسم نه صورت محراب
ز فکر دار و ز اندیشهٔ رسن مستم
مگو که خرقهٔ زنّار پوش پاره مکن
که تیز دستم و از جام برهمن مستم
در معامله در بند می فروش![۷] که من
حریف عشقم[۸] و از خون[۹] خویشتن مستم

۱- ن ۲۹ = ساز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = راز
۲- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = نوشته ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ندیده
۳- ن ۱۷ = دوست ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = راست
۴- ن ۲، ۸، ۹ = اندازه ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = اندیشه
۵- ن ۱۷ = قدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عدم
۶- ن ۲۹ = یار ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = ناز ؛ ن ۳۵ = ناز
۷- ن ۳، ۳۵ = در بند و میفروش ؛ ن ۲۸ = بر بند می فروش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = در بند میفروش
۸- ن ۱۰ = خویشم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشقم
۹- ن ۹ = جام ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خون

حیات و مرگ[۱] من ای خضر عشق پرورده‌ست
نه در لباس تو مستم که[۲] در کفن مستم
بناله تیشهٔ فرهاد گوید این دستان
که از حلاوت بازوی کوهکن مستم
ز[۳] بزم دوست چه گویم،[۴] که از قدح نوشان
تهی پیاله تر از من نبود و من مستم
بهشتیان چه شناسند مستیم عرفی
نه از شراب طهور، از می سُخن مستم

(۶۵۸)

ما تشنگی به دجله و[۵] جیحون نمی‌دهیم — یک العطش به صد قدح خون نمی‌دهیم
آب حیات از لب ما می‌چکد، ولی — صد چشمه زهر هست که بیرون نمی‌دهیم
این باده خون حوصلهٔ ما به خاک ریخت — جای ترّحم است به مجنون نمی‌دهیم[۶]
شد رام تازیانهٔ ما توسن جنون — دیگر عنان فتنه به گردون نمی‌دهیم
اهل زمانه را هوس آب خضر بس — کس را خبر ز چاشنی خون نمی‌دهیم
بیدادی از طبیعت موزون بما[۷] رسید — کز بیم دل به قامت موزون نمی‌دهیم
دیوانگیست[۸] عرفی و معموره دشمنی — ویرانه‌ای[۹] به ملک فریدون نمی‌دهیم

۱- ن ۲۸ = حیات امن من ؛ ن ۹ = حیات و مرگ من ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حیات و موت من
۲- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که ؛ ن ۳، ۸ = نه
۳- ن ۴، ۹، ۳۶ = ز بزم ؛ ن ۵ = نه بزم ؛ ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = به بزم
۴- ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که گوید ؛ ن ۱ = چه گویم
۵- ن ۳، ۵، ۲۸، ۲۹ = دجلهٔ جیحون ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دجله و جیحون
۶- در چند نسخ مهمی مثل ۲۸ این شعر موجود نیست
۷- ریاض‌الشعراء = بمن ؛ همه نسخ کلیّات عرفی = به ما
۸- ن ۲، ۱۱، ۲۹ = دیوانه‌ایست ؛ ن ۳، ۶، ۸۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دیوانگیست ؛ ن ۱، ۵ = ویرانگیست
۹- ن ۹، ۱۱ = ویرانه را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ویرانه‌ای ؛ ن ۲۸ = دیوانگی

(۶۵۹)

منم که بهر دل اسباب داغ می‌دزدم
نسیم گلشن غم[۱] در دماغ می‌دزدم[۲]

درازدستی یاران گلی ندارد و من
در آستین شکنم دست[۳] و باغ می‌دزدم

دمی که بر نفس گرم[۴] اهل دل جوشم
هزار شعله ز دود چراغ می‌دزدم

ز بهر آنکه چکانم بکام تشنه‌لبان
به آستین نمک و[۵] خون ز داغ می‌دزدم

اگر[۶] به وادی ایمن رسم وگرنه که من
ز گرد بادیه کحل[۷] سراغ می‌دزدم

نیم[۸] به فصل خزان عرفی از چمن بی‌فیض[۹]
ترانه‌ای ز نواهای زاغ می‌دزدم

(۶۶۰)

بیا[۱۰] تا آب آتش طبع را در ساغر اندازیم
ز برق بادهٔ روشن ملایک را پر[۱۱] اندازیم

۱- ن ۳ = گلشن جان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = گلشن گل ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گلشن غم
۲- در نسخهٔ ۵ ردیف "می‌دوزم" است
۳- ن ۲۹ = دشت ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = دست
۴- ن ۶،۹(اضافات)=نفس اهل درد می‌جوشم ؛ ن ۱،۵،۸،۹،۲۸،۲۹،۳۵،۳۶ و غیره=بر نفس گرم اهل دل جوشم
۵- ن ۹، ۲۸، ۲۹ = نمک خون داغ ؛ ن ۶، ۹(اضافات)، ۳۵ = نمک و خون داغ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۶ = نمک و خون ز داغ
۶- ن ۹ = مگر ؛ ن ۹(اضافات) = دگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اگر
۷- ن ۱، ۵ = گرد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۹(اضافات)، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کحل
۸- ن ۲۹ = منم ؛ ن ۹(اضافات) = زنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیم
۹- ن ۶، ۹ = فارغ ؛ ن ۹(اضافات)، ۲۹ = بی‌فیض ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زید
۱۰- در جواب غزل معروف حافظ شیرازی باین مطلع آغاز:
بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم
۱۱- ن ۲۹، ۳۶ = بر اندازیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پر اندازیم

بنوشیم و ته ساغر[۱] برافشانیم بر گردون
وزان[۲] پس خرّم و خندان نظر بر دلبر اندازیم
دو بالا بر کشیم از دل سرود صوفی آشوبی
وگر نارس فتد،[۳] عمّار را بر اختر اندازیم
تذرو گلشن عشقیم کز آتش مزاجیها
بدوزخ بال بگشاییم و پر در کوثر اندازیم
هم آغوش سلامت[۴] تا به کِی باشیم در جولان
بدردی آشنا گردیم و تن بر بستر اندازیم
نه از ما رهبری آید نه انصافی دهیم آخر
که بار زحمت[۵] خود را ز دوش رهبر اندازیم
تعلق نگسلد[۶] آسان خوش[۷] آن طوفان که بگذارد[۸]
که رخت افکندن از موجی به موج دیگر اندازیم
ز شأن[۹] محتسب بینم[۱۰] که در جنّت طمع دارد[۱۱]
که جام و شیشه را از بیم او در کوثر اندازیم

(۶۶۱)

گیرم[۱۲] از بزم وصالش غیر را بیرون کنم
اینکه[۱۳] آن مه راه دارد در دل او چون کنم

۱- ن ۲، ۲۹، ۳۵ = ته ساغر ؛ ن ۱، ۵ = ته جرعه
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = روان آئیم و این آیینه در ؟؟؟ اندازیم ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = وزان پس خرّم و خندان نظر بر دلبر اندازیم
۳- ن ۳۵ = بود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۹، ۳۶ = فتد
۴- ن ۱، ۵ = ملامت ؛ ن ۲، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت
۵- ن ۵ = رحمت ؛ ن ۱، ۳۵ = زحمت (در نسخ ۲۹، ۳۶ و غیره این شعر نیست)
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۶ = نگسلد ؛ ن ۳۵ = بگسلد
۷- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = خوش ؛ ن ۲، ۷، ۲۹ = خود
۸- ن ۳۶ = نگذارد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۲۹ = بگذارد
۹- ن ۲۹ = نشان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = ز شأن
۱۰- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = دردا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بینم
۱۱- ن ۱، ۲ = دارم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دارد
۱۲- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۱۳- ن ۸ = رشک آن ؛ ن ۱ = ؛ ن ۵ = اینکه او

رخ مپوش ای بی‌مروّت کی بود ممکن که من
حسرت عمری[۱] بیک دیدن ز دل بیرون کنم
بایدم از حالت خود بی‌نهایت بازگشت
در محبّت تا گذر بر وادی مجنون کنم
تا شوم بیهوش و یکدم وا رهم[۲] از درد دل
آرزوی گفتگوی آن لب میگون کنم
تا بدانم چیست راحت کاشکی درد ترا
می‌توانستم که یک ساعت ز دل بیرون کنم
مردم از جور فلک عرفی نمیدانم چسان
کینهٔ خود را برون از سینهٔ گردون کنم

(۶۶۲)

گر نهان دارم غمش در سینه جان می‌سوزدم
ور بگویم کز که می‌سوزم، زبان می‌سوزدم
چند گویی پیش ازین این آتشت در جان نبود
پیش ازین می‌ساختم[۳] گر این زمان می‌سوزدم
ای که منعم می‌کنی از گریه در[۴] عشق بتان
این نه دامان و[۵] گریبان است، جان می‌سوزدم
آه ازین خامی که باید شعله‌ای ظاهر شود
تا کند باور که جان ناتوان می‌سوزدم
هر گه آید بر زبانم پیش عرفی نام دل
می‌کشد آهی که مغز استخوان می‌سوزدم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = عمری ؛ ن ۸ = رویت
۲- ن ۱ = رسم ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = رهم
۳- ن ۸ = می‌ساخت با من ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = می‌ساختم
۴- ن ۳۵ = گریه در عشق بتان ؛ ن ۵ = گریهٔ عشق بتان
۵- ن ۵ = دامان گریان ؛ ن ۳۵ = دامان و گریان

(۶۶۳)

عزّتی کو که برش چون گله آغاز کنم
او کند آشتی انگیزی و من ناز کنم

وقت شیون شده است ای که به عیشم طلبی
یک نفس باش که آهنگ طرب ساز کنم

گرنه از[۱] آشتیت مصلحتی نیست، چرا
دل برین نیست که پیشت گله آغاز کنم

مهربانی بتو آموختم ای گل، اکنون
جای آنست اگر دعوی اعجاز کنم

تا نگاهی که برو بوده نیفتد به کسی
چشم ازو بندم و بر مجلسیان باز کنم

عرفی این شیوه نکو نیست، فرو بستم لب
چند هر جا گله از طالع ناساز کنم

(۶۶۴)

دوش جامی از کف رعنا غزالی داشتم
گریه ناک و مست بودم طرفه حالی داشتم[۲]

طعنهٔ بالانشینان، رشک دشمن جور دوست
چشم بد دور این[۳] چنین بزم وصالی[۴] داشتم

من ندانم بود مجنون یا نمیدانم که من
پیش ازین بر صفحهٔ هستی مثالی داشتم

اینچنین[۵] معلوم شد کز کشتنم برگشته یار
این اثر داد آنکه[۶] بی‌موجب ملالی داشتم

راست می‌گویی که بیدردیست عرفی زیستن
لیک بهر کشتن خود کی مجالی داشتم

(۶۶۵)

مکن بیهوده گرمی کز غمت پر خون دلی دارم
منه دام فریب اکنون که مرغ بسملی دارم[۷]

۱- ن ۳۵ = گر نه از ؛ ن ۵، ۸ = گرنه در
۲- این غزل تنها درنسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱، ۵ = اینچنین ؛ ن ۱۷، ۳۵ = آن چنین
۴- ن ۱ = و حالی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = وصالی
۵- ن ۱، ۱۷، ۳۵ = آن چنین ؛ ن ۵، ۸ = این چنین
۶- ن ۵ = اینکه ؛ ن ۳۵ = آنکه
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

بـه انـدک شـیوه‌ای ایـن مـرغ دل در دام مـی‌افـتد
فـریب آمـاده کـمتر کـن کـه صـید غـافلی دارم
بـبین آرایش تـابوتم از دنـبالهٔ مـحمل
تماشا کن که مـن هـم خـوش مـزیّن مـحملی دارم
فشـانم تـخم راحت در دل و خـار بـلا رویـد
مـبادا آفـتی یـارب، چـه خـوش آب و گـلی دارم
مـیا فـردا بـیادم ای[1] مـجاب نـاکسی تـا مـن
شـهیدان را دهـم حسـرت کـه چـون او قـاتلی دارم
زنـازآمـیز دیـدن‌ها دل یک شـهر خـون کـردی
نگاهی کن چه استغناست ایـن، مـن هـم دلی دارم
تو با عرفی ببزم عیش و با صد درد و حسرت مـن
بـه کُنجی رفـته و خـوش گـریهٔ بـی‌حاصلی دارم

(۶۶۶)

دل مـرهم[2] طـلب را نـیشها بـر ریش مـیخواهـم
هوسناکم، تـغافلهای بـیش از بـیش مـیخواهـم[3]
بـر افـتد ریشـهٔ آسـودگی یکـباره تـا از دل
بشغل[4] از کاوکاو غمزه‌ای صـد نـیش مـیخواهـم
چـه تشـویشم دهـی ای دل غـم یـار از کـجا آمـد
و گرهم بوده باشد، بـهر جـان خـویش مـیخواهـم
مـحبّت از غـمت سـیرم نسـازد، آه چـون سـازم
حـریف مـحنت انگـیزی ازو در پـیش مـیخواهـم

۱- ن ۳۵ = این ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ای
۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = مرهم طلب ؛ ن ۸ = محنت طلب
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱، ۸ = بشکل کاو کاو غمزه ؛ ن ۵ = بشغل از کاو کاو غمزه ؛ ن ۳۵ = بشکل کاو کاو از غمزه

بناکامی فتادم، وین بود یک شمّه زان غمها
که در عشق تو بر جان بلااندیش میخواهم
به تکلیف وفا هر لحظه تشویشش دهم عرفی
نمی‌دانم چه از نامهربان[۱] خویش میخواهم

(۶۶۷)

دردی تو به این صبر نهفتن نتوانم — وز رشک بخود راز تو گفتن نتوانم[۲]
آه این چه سؤال است که دل را به که دادی — این گوهر رازیست که سفتن نتوانم
صد شکوه ازو دارم و چون باز کنم لب — پیش نظرم آید[۳] و گفتن نتوانم
فریاد که پژمرده شد از صحبتم آن گل — وز[۴] غصّهٔ بسیار شکفتن نتوانم
عرفی نتوان رُفت غبار غمش از دل — گردیست درین خانه که رُفتن نتوانم

(۶۶۸)

چند مست گریه بی‌آن سرو ناز از خود روم
گریه ناک آیم به هوش و نوحه‌ساز از خود روم[۵]
سوزم از غیرت که غیرم سر بگیرد در کنار
چون ز شوق روی آن دشمن نواز از خود روم
بزم عیش یار می‌آید بیادم زان سبب
هر گهم آید بگوش[۶] آواز ساز، از خود روم
مدّعا هرگز نشد معلوم یار از بس که من
از هجوم گریه در عرض نیاز از خود روم

۱- ن ۳۵ = نامهربانی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نا مهربان
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یافته شد
۳- ن ۱۷ = آمد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = آید
۴- ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = وز
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱، ۵ = بیاد ؛ ن ۸، ۳۵ = بگوش

من که روز محشر از این بیخودی آیم بهوش
کی به هوش آیم چو از شوق تو باز از خود روم
مست گردد هر که بر زانوی خود ماند سرم
چون بیاد آن دو چشم عشوه‌ساز از خود روم

(۶۶۹)

ز بس که تشنه لب نیستی خویشتنم
اگر به چشمهٔ حیوان درم[۱] که در کفنم
ربودهٔ گل و خار زمانه‌ام لیکن
گمان بخویش ندارم که مرغ این[۲] چمنم
اگر به طاعت ظاهر مقصرّم بینی
به بت‌گری[۳] ندهی شهرتم که بت‌شکنم
کسی که چاک دل[۴] از چاک جامه[۵] نشناسد
حرام باد نگاهش به چاک پیرهنم
قضا به خنده زبانم ز شکوه بست، ولی
چو سر به جیب کشم با دوکون در سخنم
برای تربیت روح بگسلم از طبع
ولی گهی که بدانم[۶] کدام ازان دو[۷] منم
مگو که ناله بگوش که می‌زنی عرفی
که عندلیب گلستان ذوق خویشتنم

۱- ن ۸ = روم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درم
۲- ن ۳۵ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۶ = این
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = نیکوئی ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۲۹، ۳۶ = بت‌گری
۴- ن ۲۹، ۳۶ = حال دل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۳۵ = چاک دل
۵- ن ۱، ۳۵ = سینه ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۶ = جامه
۶- ن ۸ = بدام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بدانم
۷- ن ۸ = کدام ازان دو ؛ ن ۲ = کدام از تو ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کدام از دو

(۶۷۰)

رفتیم و با غمت دلِ محزون گذاشتیم — جان را به صیدگاهِ تو در خون گذاشتیم
رفتیم دل رمیده و شبدیز عمر[۱] را — با شوق[۲] همعنانی گلگون گذاشتیم
رفتیم توبه کرده ز میخانهٔ مراد — میل قدح به آن لب میگون گذاشتیم
رفتیم و هر چه بود ز محنت‌سرای دل — غیر از متاع شوق تو بیرون گذاشتیم
رفتیم و انتقام ستمهای[۳] غیر را — با عادت طبیعت گردون گذاشتیم
رفتیم و در زمانه ز غمنامه‌های[۴] تو — منسوخ نامهٔ غم مجنون گذاشتیم
رفتیم عرفی از چمن وصل ناامید — در دل هوای آن قد موزون گذاشتیم

(۶۷۱)

نمودی روی گرم از انفعال افروختی بازم
فکندی در میان آتشی و سوختی بازم[۵]
گرفتی پیش رو آیینه و حیران خود گشتی
تماشای جمال خویشتن آموختی بازم
چو صورت تکیه بردیوارحسرت‌عمرهامانم
که محکم بردی از تیر نگاهی دوختی بازم
چو از شرم‌نگاهم‌پیش[۶]غیرافروخت‌پنهانی
نگاهی کردی و پیش از حیا افروختی بازم
مکن حفظ نظر عرفی ز زهرآلوده[۷] مژگانش
تماشا کن که نشترها به دل اندوختی بازم

۱- ن ۲، ۸، ۲۹ = عمر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = غیر
۲- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = شوق ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ذوق
۳- ن ۲، ۸، ۲۹ = سخنهای ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = ستمهای
۴- ن ۳۵ = رفتیم در زمانه و غم نامهای تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = رفتیم و در زمانه ز غم نامه‌های تو
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱ = پیش ؛ ن ۵ = بیش
۷- ن ۱، ۵ = آلود ؛ ن ۳۵ = آلوده

(۶۷۲)

تا چند به جان و دل شرمنده بگریم — بر مرده[۱] کنم شیون و بر زنده بگریم[۲]
عمرم به عبث می‌رود، ای گریه مدد کن — تا در غم این گوهر ارزنده بگریم
تا چند کسی بیهده خندد به دل جمع — یک ره به خیالات پراکنده بگریم
رحمم به کسی نیست ازان بستهٔ دردم — آزاد شوم گر، به غم بنده بگریم
ای کعبه رهم ده به در خویش که از دیر — باز آیم و در پیش سرافکنده بگریم
تا شادی و غم را گذران یافتم از دهر — بر گریه زنم خنده و بر خنده بگریم
فردا که زهم باز کنم نامهٔ عرفی — دانی چه کنم؟ نادم و شرمنده بگریم

(۶۷۳)

از شش جهتم شکوه زند موج و خموشم
در زهر زنم غوطه، ولی[۳] چشمهٔ نوشم[۴]
سر تابقدم عیبم و از دوستی خویش
عیبی نشناسم که بران[۵] پرده بپوشم[۶]
بر خلق بخوانم رقم[۷] ناصیهٔ خویش
تا جمله بدانند که من بیهده کوشم
تزویر[۸] خرم بهر دو عالم به وکالت[۹]
هر گاه که در کوی ریا زهد فروشم

۱- ن ۳۵ = برمرده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = پژمرده
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۹ = و سر چشمهٔ نوشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ولی چشمهٔ نوشم
۴- این غزل در زمین غزل امیر خسرو دهلوی است که به مطلع زیر آغاز می‌شود:
زین پس سر آن نیست که من زُهد فروشم — ساقی قدحی ده که به روی تو بنوشم
۵- ن ۹ = ازان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بران
۶- ن ۹، ۲۹ = نپوشم ؛ ن ۱ = بپوشم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تپوشم؟
۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸ = بخوانم عمل ناصیهٔ ؛ ن ۳۵، ۳۶ = بخوانم رقم ناصیهٔ ؛ ن ۹ = بخواهم که زنم ناصیهٔ
۸- در نسخ ۵، ۲۹، ۳۵ "تزویر" با ذال نگاشته شده است و این نکته برساند که شاید در زمان کتابت این نسخه "تزویر" را با ذال هم می‌نوشتند
۹- ن ۲ = چو کمالت ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بوکالت

چون گفت و نمود است همه جلوه[۱] و حرفم
چون دید و شنود[۲] است نه چشمست و نه گوشم
تا فتنهٔ، فردای قیامت بشناسی[۳]
این مغبچه امروز[۴] ببین بر سر دوشم
از درد کشان شو که من غمزده عرفی
تا بودم ازان جمع نه غم بود و نه هوشم

(۶۷۴)

چه کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم
نه ازین کوی روم چون زغم آزاد روم
ای که پر بسته بکشتن بری، آزادم کن
تا ببینی که برغبت سوی جلاد روم
گرز عالم روم آهنگ وداعت نکنم
آن زمان جای وداع است کت از یاد روم
گر تو مانع شوی از گریه[۵] مرا در دل تنگ
آنقدر ناله کنم جمع که بر باد روم

(۶۷۵)

تو مهل کز درت آشفته و گریان[۶] بروم
ور نه من خود همه عیشم‌چوپریشان‌بروم[۷]
آورد شرم تهی مایگیم بر در کفر
هر گه از شوق بدریوزهٔ ایمان بروم
سرنوشتم بدم نزع صنم‌گو دارد
ورنه من بر سر آنم که مسلمان بروم
بی‌تماشا نکنم صبر، رُخم بنماید[۸]
یا دلم باز دهد تا به گلستان بروم
نیستم قوّت پا عرفی و از بولهوسی
در سرم هست که تا ملک سلیمان بروم

۱- ن ۸ = جلوهٔ حرفم ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جلوه و حرفم
۲- ن ۲۹ = شنید ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = شنود
۳- ن ۹، ۳۶ = نشناسی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بشناسی
۴- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ =ای‌مغبچه امروز نشین ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶ =این‌مغبچه امروز ببین ؛ ن ۸ =ای‌مغبچه امروز بمن بر
۵- ن ۳۵ = ناله ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گریه
۶- ن ۸، ۳۵ = حیران ؛ ن ۱، ۵ = گریان
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۵ = ننماید ؛ ن ۱، ۳۵ = بنماید

(۶۷۶)

عشق اگر حکم کند کز سر جان برخیزم
همچو عرفی نه، چو مردان جهان برخیزم

در قیامت همه خیزند سراسیمه ولی
من که افکندهٔ[۱] عشقم نه چنان برخیزم

در میان من و معشوق دگر[۲] حایل نیست
نگران افتم[۳] و میرم، نگران برخیزم

ای که افکندیم از پای بگو در قدمت
همه تن خاک شوم یا همه جان برخیزم

شرمم از نسبت اکسیر وفا باد، اگر
آنچه افتاده‌ام از پای همان برخیزم

من که بیداریم از خواب تهی مایه‌تر است
مصلحت نیست که از خواب گران برخیزم

کی به افسانهٔ واعظ روم از جا عرفی
مطرب ار ناله[۴] کشد، رقص کنان برخیزم

(۶۷۷)

می‌آیم و عالم سیه از فوج گناهم
ای آتش دوزخ بگریز از سر راهم[۵]

آن باغ مرادم که گه جلوه فروشی
طوبی به تماشا طلبد شاخ گیاهم

هر جا که یکی[۶] سجده برم آید و گردد
صدق ابدی گرد سر ناصیه گاهم

ساقی قدری کمتر ازین، حوصله تنگست
بیم است که فریاد کند شوکت و جاهم

تازم[۷] ره آن دیر فریبنده که هر گام[۸]
آید ملکی مغبچه بر دوش براهم

(۶۷۸)

ما دل بجان خریده و بر باد داده‌ایم
مرغ حرم گرفته به صیّاد داده‌ایم

۱- ن ۲۹، ۳۶ = افتادهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و غیره = افکندهٔ
۲- ن ۱۷ = دلی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دگر
۳- ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = افتم و میرم ؛ ن ۳، ۱۷ = رفتم و میرم
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناله کشد ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چنگ زند
۵- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۱ = کسی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = یکی
۷- ن ۵ = تازم ؛ ن ۳۵ = نازم
۸- ن ۱۷ = گاه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گام

بـــی‌طالعست صـــید[۱] شـهادت و گـرنه مـا
صـــد تـــیغ زهـــر داده بـــه جـلّاد داده‌ایـم
سهل است بی‌نفس[۲] دل اگر رفت سوی دوست
مـــا مـرغ[۳] کشـته[۴] را طـیران یـاد داده‌ایـم
ســـرمایهٔ مـــتاع مـــحبّت بـــدست مـاست
زیـن تـیشه[۵] یک تـراش بـه فـرهاد داده‌ایـم
عـرفی بـرو، جـواهـر مـعنی[۶] مجو، کـه مـا
گـــنج نـــفس تـــمام بـــه فـــریاد داده‌ایـم

(۶۷۹)

مـــا گـریبان دل از گـلهای غـم پـر کـرده‌ایـم
از شـراب تـلخ کـامی جـام جـم پـر کرده‌ایم
کـو مـی تـلخی پـرستی کز شـراب زهـر خـند
شـیشهٔ بـزم مسیح و جام جم پر کرده‌ایم[۷]
مـــژده[۸] بـاد ای دل نـثار کـام را آمـاده بـاش
کـز گـل پـژمردگی دامـان غـم پـر کـرده‌ایـم
نـالهٔ نـاقوس را در خـون مکش زاهـد کـه مـا
گـــوش از لبـیک لبـیک حـرم پـر کـرده‌ایـم

۱- ن ۸ = صید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = سّد؟
۲- ن ۹(اضافات)، ۲۹ = با قفس ؛ ن ۵، ۳۵ = بی‌نفس
۳- ن ۲، ۸، ۹، ۲۹ = طیر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مرغ
۴- ن ۹ = کشته‌ایم که برباد ؛ ن ۱۷ = کشته را طیران باد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کشته را طیران یاد
۵- ن ۹(اضافات) = زین مشتهر بگوش نه فریاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زین تیشه یک تراش به فرهاد
۶- ن ۲، ۲۹ = به نزد معنی بگو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = برو جواهر معنی مجو
۷- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۳۵ = مرده باد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = مژده

هیچ ازین خجلت[۱] نمی‌میریم کز بازار فیض
اهل دل جیب مراد و ما شکم پر کرده‌ایم
تیغ و سر در کف [۲]به‌سوی[۳] عشق رفتم، گفت رو
کز شهیدان عافیت‌زار عدم پر کرده‌ایم
خوش[۴] بر آ عرفی، زمانی با الم خاموش باش
کز هجوم ناله بازار[۵] الم پر کرده‌ایم

(۶۸۰)

لبش در گفتگو و من تمنایی دگر دارم
زمین را بوسم امّا چشم بر جایی دگر دارم[۶]
گرم‌گاه[۷] تأمّل باز نشناسی، عجب نبود
که من در حالت اندیشه سیمایی دگر دارم
شهادت را نیالایم[۸] به‌افسون حیات کس
که در هر گوشهٔ بازار سودایی دگر دارم
به یوسف می‌خرم در مصر[۹] خوبی جنس همّت‌را
زلیخا رای دیگر داشت من رایی دگر دارم

۱- ن ۹، ۳۶ = حسرت نمی‌سوزیم کز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خجلت نمی‌میریم کز ؛ ن ۲۹ = حیرت نمی‌سوزم که در ؛ ن ۲ = حیرت نمی دانم که از
۲- ن ۱، ۵ = بر کف ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در کف
۳- ن ۸، ۲۹ = بکوی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بسوی
۴- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خوش بر آ عرفی زمانی با الم خاموش باش ؛ ن ۳ = خویش را عرفی زمانی خوشدلی خاموش دار
۵- ن ۹، ۳۶ = آزار الم پُر کرده‌ایم ؛ ن ۲۹ = آزار الم کم کرده‌ایم ؛ ن ۲ = آواز الم کم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بازار الم پُر کرده‌ایم
۶- این غزل لطیف فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = گرم گاه تأمل بازنشناسی عجب نبود ؛ ن ۱ = گران بارم تامل کن که نشناسی عجب نبود ؛ ن ۵ = گرم بار تامل نشناسی عجب نبود؟
۸- ن ۱ = نپالایم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیالایم
۹- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = در مصر همّت جنس خوبی را ؛ ن ۱، ۵ = در مصر خوبی جنس همّت را

چو در دریای عشق اندازمت، ساحل مجو عرفی
که من در سینهٔ هر قطره دریایی دگر دارم

(۶۸۱)

ما[۱] سنگ سپهریم و کلاهی نشکستیم — سر لشکر فتحیم و سپاهی نشکستیم
صد نخل نشاندیم و پی[۲] گوشهٔ دستار — از طرف چمن شاخ گیاهی نشکستیم
صدره بشکستیم[۳] سر از سنگ جنون لیک — یک ره بغلط طرف کلاهی نشکستیم
از میکده بردیم دوصد شیشه به مسجد[۴] — یک شیشه دل[۵] بر سر راهی نشکستیم
هرگز هوس روی تو نگذشت به خاطر — کز بیم تو در دیده نگاهی نشکستیم
یک ره بجمال[۶] تو ندیدیم که در دل — عرفی صفت از بیم تو[۷] آهی نشکستیم

(۶۸۲)

صد دل براه شوق به محمل نشانده‌ایم — صد آرزو به پهلوی هر دل نشانده‌ایم[۸]
گامی نهاده‌ایم برون گر ز کوی عشق[۹] — غمهای خانه‌زاد به محمل نشانده‌ایم
خواهد فشاند[۱۰] هم‌نفس واپسین ما — گردی که ما بدامن قاتل نشانده‌ایم
شیرین[۱۱] نکرده‌ایم لب از چاشنی عیش — ما تشنگی بزهر هلاهل نشانده‌ایم

۱- ن ۹، ۳۶ = هرگز دل کس را بگناهی — وز بهر جزا طرف کلاهی نشکستیم
و در دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ این مطلع بطوریست که نوشته شد
۲- ن ۱، ۹، ۳۶ = ولی ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = و پی
۳- ن ۹ = نشکستیم ؛ دیگر همه نسخ = بشکستیم
۴- ن ۲، ۸ = مسجد ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بکعبه
۵- ن ۱، ۵، ۹ = شیشهٔ دل ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شیشه ولی
۶- ن ۹ = کمال ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = جمال
۷- ن ۵، ۹، ۳۵ = از بیم تو ؛ ن ۱، ۸ = از بیم نوایی
۸- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۴۹ یافته شد
۹- ن ۱، ۸ = شوق ؛ ن ۵، ۱۳، ۳۵، ۶۹ = عشق
۱۰- ن ۱۳ = خواهم نشاند هم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خواهد فشاند هم
۱۱-این بیت فقط در نسخ ۱۳، ۱۷ یافته شد ولی در نسخهٔ ۱۳ مصرع اوّلی بدین صورت است : دست امید بر لب جان باد بسته‌ایم

عـرفی نـدیم عـافیتی،[۱] بـزم مـا مـجوی　　کاینجا[۲] تمام زخمی و بسمل نشانده‌ایـم

(۶۸۳)

بدان[۳] دلیل که از بخت خویش پر حـذرم　　درست شد که من از بخت خود ضعیف‌ترم
مـعاشران هـنرم را بـه عـیب جلوه دهـند　　بـدین وسـیله در آفـاق نـیشتر[۴] اثـرم
گـرم خـمار شکستی ز مَـی، مـنه منّت　　کـه از خـمار دگـر تـازه گشت دردسـرم
هنوز در ته بالم[۵] شکوه عـرش گـم است　　اگر چه صاعقهٔ عقل[۶] سوخت بال و پـرم
توای[۷] کـه هـمدم ایّـام عشـرتی، مگـریز　　کـه در زمـان مـصیبت ازان شگـفته‌ترم
خـراب آن لب لعـلم کـه از تـبسّم او　　هـزار غـنچهٔ آتش شکـفته از جگـرم
ز بسکه حُسن[۸] وی افزون شود به هر دیدن　　گـمان بـرم کـه بـه دیگـر جـمال مـی‌نگرم
بر آن سرم[۹] که بوجهی سفر کنم مـن بـعد　　که زاد و راحله طـرفی نـبندد از سـفرم[۱۰]
چـنان ز پـای فـتادم بـه راه دل عـرفی　　که تـوتیای فـلک شـد غـبار رهگـذرم[۱۱]

(۶۸۴)

در چـمن عشـوه‌کـنان گـفت گـلی خـوشبویم
عـندلیبی،[۱۲] بـه خـموشی مـنگر بـر رویـم[۱۳]

۱- ن ۸ = عافیت از ؛ ن ۱، ۵، ۱۳، ۳۵ = عافیتی
۲- ن ۸، ۱۷ = کانجا ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = کایجا
۳- ن ۱ = بدان ؛ ن ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بدین
۴- ن ۱، ۵ = نیشتر اثرم ؛ ن ۲۹ = منتشر دردم ؛ ن ۳۶ = منتشر اثرم ؛ ن ۳۵ = مستنشرم؟
۵- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = ته بالم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ته پایم
۶- ن ۲، ۲۹ = عقل ؛ ن ۱، ۵ = عرش ؛ ن ۳۵، ۳۶ = عشق
۷- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۶ = توای که ؛ ن ۲، ۳۵ = تویی که
۸- ن ۳۶ = ز بس جمال وی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز بسکه حُسن وی
۹- ن ۲ = بران سزم ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بران سرم
۱۰- ن این بیت تنها در نسخ ۲، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۱۱- این غزل فقط در نسخ ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۱۲- ن ۱، ۵، ۳۵ = ای‌غزل خوان ؛ ن ۲، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = عندلیبی
۱۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۲، ۵، ۷، ۱۲، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد

گفتم از باد خزانی چه خبر؟ گفت که من
گوش بر نغمهٔ مرغان خوشامد گویم
گفتم از واقعهٔ خویش نوایی بزنم
گفت اگر[۱] طنز نباشد که نه بس[۲] خوش خویم
گفتم[۳] این شیوهٔ حسنست ولی شیوهٔ حسن
می‌تواند که کشد نیل خطا بر رویم
باری[۴] این واقعه بشنو که ز ناگفتن آن
روز و شب حاملهٔ درد بود هر مویم
سخت معذورم[۵] و این قصه دراز است ولی
بیکی زمزمه طومار فرو می‌شویم
اوّلم آینه صیقل زده می‌باید[۶] و من
حسن خود ز آینه اوّل به عبث می‌جویم
گل پریشان شد ازین طنز ولی خندان گفت
طی کن ای بی‌ادب این ره که منش[۷] می‌پویم
گفتم اکنون[۸] که تویی پیش رو از پی خندان[۹]
پویم این راه که فرسوده شود زانویم
عرفی این زمزمه باطل نشماری، دریاب
که ز همدردی احباب سخن می‌گویم

۱- ن ۲ = از ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اگر
۲- ن ۲، ۲۹ = نه که بس ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = که نه بس ؛ ن ۳۶ = که ز بس
۳- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = گفت خود این چه حدیث است ولی شوخی حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۷ = گفتم این شیوهٔ حُسنست ولی شیوهٔ حُسن ؛ ن ۳۵ = گفتم ای شیوهٔ حُسن ولی شوخی حُسن
۴- ن ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باری ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷ = باز
۵- ن ۲، ۱۲، ۳۹، ۳۶ = مغرورم ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۳۵ = معذورم
۶- ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌باید ؛ ن ۱، ۲ = می‌آید
۷- ن ۲، ۲۹ = این راه که من ؛ ن ۵، ۲۵، ۳۶ = این ره که منش
۸- ن ۱، ۵، ۳۵ = ارزانکه ؛ ن ۲، ۲۹، ۳۶ = اکنون که
۹- ن ۲۹ = از پی چندان ؛ ن ۱، ۳۵، ۳۶ = از پی خندان

(۶۸۵)

از روزگـار سـخت جگـر خسـته مـی‌روم — امّا خوشم که عهد تو نشکسـته مـی‌روم[۱]
بس شـاکـر و شگـفته روان مـی‌شوم ولی — معلوم می‌شود که جگر[۲] خسـته مـی‌روم
رستم به تیغ و خود و زره شد بجنگ خصم — مـن سـر بـرهنه دست ببربسته مـی‌روم
بـازم طـلب بـصلح مشـو کـو کسـی شـفیع — ایـن هـم شـفاعتیست کـه آهسـته مـی‌روم
آمد خزان و بـرگ و بـر بـاغ عـیش ریـخت — من خود کنون بـه بسـتن گـلدسته مـی‌روم
رنجیده می‌روم من و کس نـیست بـا خـبر — بـا آنکـه بـی‌تواضـع و نـنشسته مـی‌روم
زنجیر[۳] حرص و آز بـه پـا مـی‌کشم ولی — خـود را دهـم فـریب کـه وارسـته مـی‌روم
عرفی اگر ز کعبه و بـتخانه شـد، چـه شـد — من هـم ز دام شـید و ریـا خسـته مـی‌روم

(۶۸۶)

چنان دلتنگم از عشـق و بـه جـائی نـیست آهـنگم
که می‌گیرد دلم از صحبت خود بسکـه دلتـنگم[۴]
ز روی زرد مـن شـرمت نـیامد[۵] ای گـل رعـنا
مـرا گـفتی دو روی[۶] و بـیوفا، پـیداست از رنگـم
زمـانی بـا مـن بـیچاره در بـزمی نـمی‌گنجی
نـدانـم جـان مـن چـون کـرده‌ای جـا در دل تـنگم

(۶۸۷)

سایه کـن بـر سـر مـا تـات دعـایی بکـنیم — امـتحان اثـر ظـلّ هـمایی بکـنیم[۷]

۱- این غزل تنها در نسخ ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱۷، ۳۵ = جگر ؛ ن ۱، ۳، ۵ = دل
۳- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخهٔ ۳ یافته شدند
۴- این بیت و دو بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند
۵- ن ۱ = نیاید ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نیامد
۶- ن ۱، ۵ = روی ؛ ن ۸، ۳۵ = رنگ
۷- این غزل و غزل بعدی فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شدند

عهد بستیم که از جور ننالیم،[۱] ای صبر — همّتی[۲] کن که بدین عهد وفایی بکنیم
تو بیک جو نخری صد ارنی گوی ولی — پرده بگشا که تماشای لقایی بکنیم
گر چه دانیم کزین پرده جوابی نرسد — بگشاییم لب شوق و ندایی بکنیم
عمرها شد که سر عفو خطایی دارد — ماهم از بهر دل دوست خطایی بکنیم
کاروان دور و قدم ریش و بیابان در پیش — نفسی گوش بر آواز درایی بکنیم
جام لبریز بنوشید[۳] که تازیم دلیر — بر صف صومعه‌داران و غزایی[۴] بکنیم
طلب قرب چه اندیشهٔ خامست که ما — نتوانیم که تحصیل رضایی بکنیم
بگشا برقع و بنمای گلستان بهشت[۵] — تا دران تازه چمن کسب هوایی بکنیم

(۶۸۸)

فزاید وصل ذوق گریه و غیرت خورد جانم — که غیر این شیوه آموزد مبادا چشم گریانم
مبادا ای ملک پای تو هم لغزد همان بهتر — که گاه جلوهٔ حُسنش نگیری[۶] دست ایمانم
گل افشانی و من حاشا مزار پختگان[۷] باید — که خاک حسرت آلود شهیدان بر سر افشانم
زبوی جامهٔ یوسف دماغم کی شود راضی — که مستغنی ز بوی یاسمین و باغ کنعانم
همانا شبنم افشانست گلبرگش که هر ساعت — گلابی می‌فشاند آرزو بر جامهٔ جانم
نه از تاب خدنگ او بخون زین‌گونه‌می‌غلطم — ازان غلطم که هر ساعت خلد در سینه پیکانم

(۶۸۹)

گهم لطف تو دارد منفعل گه[۸] طالع خویشم
که می‌شوید بآتش گرمیت خونابه از ریشم[۹]

۱- ن ۳۵ = بنالیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ننالیم
۲- ن ۳۵ = همرهی ؛ ن ۵ = مرهمی ؛ ن ۱ = همّتی
۳- ن ۵ = بنوشند ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بنوشید
۴- ن ۳۵ = عرایی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = غزایی
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = بهشت ؛ ن ۸ = عرفی
۶- ن ۵، ۳۵ = نگیری ؛ ن ۱، ۸ = مگیری؟
۷- ن ۸ = کشتگان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = پختگان
۸- ن ۳۵ = کز ؛ ن ۱، ۵ = گه
۹- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

خیال آن صنم را تا سحر شبها کنم سجده
منم آن نامسلمان را برهمن، این بود کیشم
مدام اندیشه‌های واژگون کارم کند مشکل
دگر[۱] محتاج تدبیر است کارم، تا چه اندیشم
ندانم چیست این حالت مرا با آن صنم چون من
به اسباب ملامت صد جهان از عشق در پیشم
منم آن پای تا سر داغ[۲] و زخم از آتشین رویی
که الماس ملامت نام دارد مرهم ریشم

(۶۹۰)

می‌زنی تیغ دمادم که شوم کشته ولی — می‌دهد لذّت هر زخم تو جانی دگرم[۳]
همه را چشم بوصل است و مرا بر غم او — تیغ بردار که من دل نگرانی دگرم
با غمت نیست مرا در دو جهان گنجائی — که من از محنت و اندوه جهانی[۴] دگرم
ناوک آه من و نالهٔ عرفی نه یکیست — پر حذر باش که من سخت کمانی دگرم

(۶۹۱)

شمع دل را باز سرگرم محبّت ساختم — یک نگه را مایهٔ صد درد وحسرت‌ساختم[۵]
بسکه سوز عشق من در هر دلی تأثیر کرد — عالمی را گرم سودای محبّت ساختم
گر نمی‌سوزد دلت برمن‌که‌درخون‌می‌طپم[۶] — دور نبود زانکه با این درد و محنت ساختم

(۶۹۲)

باین حسرت عجب دارم که یکبار دگر میرم
اگر صدبار گردم زنده و دیگر زسر میرم[۷]

۱- ن ۵ = وگر ؛ ن ۱، ۵ = دگر
۲- ن ۱ = داغ زخم آتشین رویی ؛ ن ۵ = داغ و زخم آتشین رویی ؛ ن ۳۵ = دل و زخم از آتشین روی
۳- این غزل فقط در نسخهٔ ۱، ۵، ۸ یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = جوانی ؛ ن ۸ = خهانی
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۵ = طپد ؛ ن ۱ = طپید ؛ ن ۸، ۳۵ = طپم
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد

مران از کوی خویشم جان من در حالت مردن
پس از عمری روا نبود که در جای دگر میرم
دم آخر سرم بر زانوی خود ماند و می‌ترسم
که بگشایم برویش چشم و در اوّل نظر میرم
باین حسرت که من مردم که مرد ای دوستان هرگز
که یار آید بخونریز من و من بیشتر میرم
ندارم پای رفتن سوی شان پروانه را مانم
که اندر اشتیاق شمع خود بی‌بال و پر میرم[۱]
قدم در راه امّید وصالش می‌نهم عرفی
چو میرم به که در اثنای راه این سفر میرم

(۶۹۳)

نه از مشغولی نظارهٔ روی تو خاموشم
که از حیرت شد آیین سخن گفتن فراموشم[۲]
هجوم غیرتم سازد بخون خویشتن تشنه
تصوّر چون کنم با خود[۳] که دست افکنده بر دوشم
بجای حرف چون آتش نبارد[۴] از زبان من
که سوز رشک غیری هر نفس آورده در جوشم
مباد از ذوق درد چاشنی بخشت شوم غافل
مساز ای مست حُسن از شیوهٔ مستانه مدهوشم[۵]
اگر دست تو بر دوشم بود ذوق آنچنان نبود
که باشد پای تابوت رقیبی بر سر دوشم

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافته شد
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۳۵ = با خود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر خود
۴- ن ۸، ۳۵ = نبارد بر ؛ ن ۵ = نبارد از ؛ ن ۱ = ببارد از
۵- ن ۳۵ = مدهوشم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیهوشم

پی سرگوشی آمد پیش و عرفی مُردَم از غیرت
که باز آن بیوفا حرف که خواهد گفت در[۱] گوشم

(۶۹۴)

بشرح[۲] غم نفس را نیش[۳] کردیم — درون عافیت را ریش کردیم
طمع بردیم چندان بر در عشق — که از درد و غمش درویش کردیم
اگر رفتیم در جنّت مکن عیب[۴] — که[۵] اوّل درد و غم را بیش[۶] کردیم
جنون با ما نکرد این تیغ بازی — که ما با عقل دوراندیش کردیم
اگر خواریم عرفی جرم کس نیست[۷] — تحمّلهای بیش از بیش کردیم

(۶۹۵)

بدرد عشق پیمان تازه کردیم — کهن ریش از نمکدان تازه کردیم[۸]
ز تسبیح ریا در کفر بودیم — صنم گفتیم و ایمان تازه کردیم
ازین شبنم که دریا خیز اشک است — جهان را رسم طوفان تازه کردیم
شهید یأس کردیم آرزو را — بمرگش عید قربان تازه کردیم
مگس را نوش لب کردیم، یعنی — بزهر غم لب جان تازه کردیم

(۶۹۶)

خوش آنکه عشق فروزد بنور فتنه چراغم — بسازد از کفن کشتگان فتیلهٔ داغم[۹]

۱- ن ۱، ۸، ۳۵ = در ؛ ن ۵ = بر
۲- ن ۲۹ = تیغ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شرح (در نسخهٔ شمارهٔ ۹ شعر باین طور است:
بشرح غم نفس را ریش کردیم — درون را عافیت اندیش کردیم)
۳- ن ۵، ۹ = ریش ؛ ن ۱ = پیش ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیش
۴- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ز جنت رفتن ما عیب مشمار ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = اگر رفتیم در جنت مکن عیب
۵- ن ۲ = از ؛ ن ۸ = کز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که
۶- ن ۳۵ = نیش ؛ ن ۹ = پیش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = بیش
۷- ن ۹ = این است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = او نیست ؛ ن ۸ = کس نیست
۸- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۹- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

ندارد آتشم آن شعله‌ای که داشت ولیکن　　اگر کسی گهرش گم شود، هنوز چراغم
یگانه بلبل باغ محبّتم که ز جنّت　　نسیم گل به ادب می‌رود[۱] به کشت دماغم

(۶۹۷)

منم که بر جگر خسته داغ می‌چینم　　گل بهشت غمت از دماغ می‌چینم[۲]
دمی که بر نفس گرم اهل دل جوشم　　هزار شعله ز دود چراغ می‌چینم
ز بهر آنکه فشارم به کام تشنه لبان　　بآستین نمک خون داغ می‌چینم
ز من فراغت فردوس دور باد که من　　بساط ماتمیان بر فراغ می‌چینم

(۶۹۸)

هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشنوم
باز حرفی گفته‌ام امروز تا چون بشنوم
واعظا در ماندهٔ وسواس عشقم، دم مزن
گر توانم نکته‌ای زان لعل میگون بشنوم
تشنهٔ[۳] غم بودم امّا[۴] شاد گردم هر کجا
از لب غم دیده‌ای[۵] دشنام گردون[۶] بشنوم
گر شنفتن[۷] گیرم و گفتن گذارم، زیر کم
ور بگویم خود بران باشم که افزون بشنوم

۱- ن ۱ = رود ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = برد
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد. مطلع و بیت چهارم در نسخهٔ هشتم در تحت اشعار متفرق نیز وجود دارند.
۳- ن ۲ = بسته ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تشنه
۴- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = امّا ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹ = اکنون
۵- ن ۲، ۲۹ = غم دیده‌ای ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱، ۳۵، ۳۶، ۱۷ = غم دیدگان
۶- ن ۹، ۱۱ = پُر خون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گردون
۷- ن ۱، ۵ = شگفتن ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شنفتن

غافلم دارد جنون از حال خود، بگشا[۱] نقاب
کز زبان حسن لیلی حال[۲] مجنون بشنوم
سوزم از غم کان چرا از جان عرفی برنخواست[۳]
آه پر دردی که از دلهای محزون[۴] بشنوم

(۶۹۹)

ما لذّت فقریم[۵] و سخا را نشناسیم
ناسوری زخمیم[۶] و شفا را نشناسیم[۷]
ما طایر قدسیم سراسیمه درین دهر
کیفیّت این آب و هوا را نشناسیم

۱- ن ۱۷ = مگسا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بگشا
۲- ن ۹، ۱۱ = نام ؛ ن ۱۷ = جان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حال
۳- ن ۱، ۵ = نخواست ؛ ن ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نخاست
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = محزون ؛ ن ۱۷، ۳۶ = مجنون ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = پُر خون
۵- ن ۵، ۳۵ = فقریم و سخا ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = فقریم،سخا
۶- ن ۲، ۵، ۱۷، ۳۵ = زخمیم و شفا ؛ ن ۱، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = زخمیم،شفا
۷- درین زمین فیضی هم قصیدهٔ دارای یکصد و چهار اشعار گفته. احتمال هست که عرفی و فیضی هر دو درین زمین قصیده‌ها گفته باشند و این غزل که مطلع ندارد حقیقتاً تشبیب قصیده باشد و بقیه اشعار بگردآورندگان کلیّات عرفی نرسیده باشند. این هم ممکن است که عرفی این اشعار را بطور غزل گفته و بعد فیضی برای اظهار برتری قصیده‌ای در نعت نبی‌اکرم گفته در همین زمین. چند اشعار قصیده فیضی در زیر نوشته می‌شوند:

ما طایر قدسیم، نوا را نشناسیم — مرغ ملکوتیم، هوا را نشناسیم
پروانهٔ ابقای دو عالم بکف ماست — ما خضر بقاییم، فنا را نشناسیم
در کشور ما میر اجل راه ندارد — از مرگ نمیریم و عزا را نشناسیم
از عرش مپندار که لغزد قدم ما — مستیم نه زانگونه که جا را نشناسیم
با لنگر دل کشتی توحید برانیم — موج غم و طوفان بلا را نشناسیم
تاج سر هدهد ز پر کاه ندانیم — پرواز همایون هما را نشناسیم
در قعر محیطیم فرو رفته چو گوهر — همچون خس و خاشاک شنا را نشناسیم
از بوی دل سوخته پرورده مشامیم — جان بخشی انفاس صبا را نشناسیم
دل بستهٔ عشقیم، خرد را نپذیریم — پروردهٔ فقریم، غنا را نشناسیم
از زخم نترسیم و بمرهم نشتابیم — از درد نناليم و دوا را نشناسیم
اصحاب یقینیم گمان را نپسندیم — ارباب صوابیم خطا را نشناسیم

مهر لب ما نشکند[۱] آشوب بهاران[۲]
ما مرغ ملولیم،[۳] نوا[۴] را نشناسیم

مستیم و نداریم دل عافیت‌اندیش
ما کشمکش روز جزا را نشناسیم

در معرکهٔ شیردلان[۵] عمر بسر شد
زان چهره شناسیم، قفا را نشناسیم

در راه وفا کوشش ما زان[۶] سوی هستیست[۷]
تا سر نرود، جنبش پا را نشناسیم

جوییم ز جیب دل خود نامهٔ معشوق
جیب و بغل باد صبا را نشناسیم

یک نالهٔ آشفته فروشیم بصد کام
آرایش بازار دعا را نشناسیم

(۷۰۰)

هرگز گلهٔ[۸] دوست به محرم[۹] نفروشم — گر مشتریم دوست شود، هم نفروشم
از شورش[۱۰] غم با در و دیوار به حرفم — [۱۱]رفت آنکه به آسوده‌دلان غم نفروشم
هرگز نگشایم در دکّان غم دل — وان گه که دکان باز کنم، کم نفروشم

۱- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = بشکند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشکد
۲- ن ۲، ۸، ۲۹ = هزاران ؛ ن ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بهاران
۳- ن ۱۷ = هواییم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملولیم
۴- ن ۳۶ = و نوا ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = نوا
۵- ن ۹ = ریب و ریا ؛ ن ۲، ۲۹ = تیره دلان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شیر دلان
۶- ن ۱۷ = یاران ؛ ن ۹، ۱۱ = تا زان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ما زان
۷- ن ۱، ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هستی‌ست ؛ ن ۹ = مستی ؛ ن ۵، ۱۱ = مستیست
۸- ن ۹، ۱۱ = گله از دوست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گلهٔ دوست
۹- ن ۲، ۸، ۱۲، ۲۹ = بعالم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بمحرم
۱۰- ن ۵، ۲۹، ۳۵ = سوزش ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۱۱، ۳۶ = شورش
۱۱- در نسخ ۸، ۲۹ این بیت موجود نیست امّابه مصرع اوّلی مطلع و مصرع ثانی این شعر مطلع ساخته‌اند و در نسخهٔ ۹(اضافات) این مصرع را مصرع اوّلی شعر آینده مربوط ساخته‌اند

در دست متاعم ز طرب نرخ چه پرسی / دانم که تو نستانی و من هم نفروشم
دردی که نه نومید ز درمان، نکنم فاش[۱] / زخمی که نه ناسور، به مرهم نفروشم
زان اهل نفاقم نپسندند که هرگز / قول غلط و فعل مسلّم نفروشم
بی‌نالهٔ دردی، که زند بر لبم انگشت، / گر همدم جبریل شوم،[۲] دم[۳] نفروشم
از من مطلب درد محبّت، که بخیلم / وین بخل به جان بخشی حاتم نفروشم
درد من اگر دم زند از مرگ نباشد[۴] / کین دم بدم عیسی مریم نفروشم
آن به که به هذیان شنوی طی شودم عمر / تا بیهده گوش و دل محرم نفروشم
عرفی دل آباد بیک جو نخرد عشق / من هم دل ویران به دو عالم نفروشم

(۷۰۱)

پای تا سر به جزای عمل[۵] آراسته‌ام / شعلهٔ دوزخم، از خرمن خود خاسته‌ام
خوش بخند ای گل امّید و بزن تکیه بشاخ / که گلستان طلب را به تو[۶] آراسته‌ام
گفته‌ام قصهٔ ابروی ترا با مه عید / بزبانی که مه یکشبه را کاسته‌ام
روبه محراب دعا کرده‌ام امشب عرفی / وانچه دشمن نپسندد، ز خدا خواسته‌ام

(۷۰۲)

من آن گلم که خزان[۷] از بهار می‌جویم / که چون بخاک بریزم ز عرش می‌رویم
تمام جلوهٔ معشوقیست و بی بصران / گمان برند که من راه عشق[۸] می‌پویم
مرا به دفتر ارباب فضل دستی نیست / سفینه‌ای که مرا داده‌اند، می‌شویم
هزار گونه گل چیدنی شکفته و من / یکی نچیده گل نادمیده می‌بویم

۱- ن ۲، ۲۹ = گوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = فاش
۲- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ شوم ؛ ن ۱، ۵ = شود
۳- ن ۱، ۲، ۸، ۲۹ = هم ؛ ن ۵، ۳۵ = دم ؛ ن ۳۶ = کم
۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = نباشد ؛ ن ۵، ۳۵ = نبوشند ؛ ن ۱ = نیوشید ؛ ن ۳۶ = نپوشد
۵- ن ۳۶ = گنه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عمل
۶- ن ۳۵ = به تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = به نو
۷- ن ۱، ۵ = خزان و بهار ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = خزان از بهار ؛ ن ۱۷، ۳۶ = خزان در بهار ؛ ن ۳۵ = خزان و بهار
۸- ن ۲ = عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشق

هر آن نظر که کنم بر جمال مغبچگان حکایتست که با روح قدس می‌گویم
مفرّحی که ببازیچه‌ام[۱] در آرد نیست وگرنه نشأهٔ طفلی ز خاک می‌جویم
رموز قدس رقم بر ورق کنم عرفی ولی زبان قلم را بباده می‌شویم

(۷۰۳)

قیصر وقتم اگر ناز رود از پیشم[۲]
ور کسی باد بروتم[۳] نخرد، درویشم
از قضا مصلحت این است که بربندم چشم
ورنه هیچم نکند درد که سهو[۴] اندیشم
دارم امّید که در رزمی اگر کشته شوم
دشمنان تیر خطایی نکشند[۵] از کیشم[۶]
بی‌سبب ناز طبیبان چه کشم[۷] کز حیرت[۸]
مرهم انگشت گزد گر بشناسد[۹] ریشم[۱۰]
حیرتی گو که شود فاسد[۱۱] اگر خون خیال
آشنای رگ اندیشه نگردد نیشم[۱۲]

۱- ن ۲۹، ۳۵ = ببازیچهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۳۶ = ببازیچه‌ام
۲- ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = از پیشم ؛ ن ۱، ۳۵ = در پیشم
۳- ن ۱۷ = باد و بروتم ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = باد بروتم
۴- ن ۲، ۸، ۲۹ = دور ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = سهو
۵- ن ۲ = خطا می نکشند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۶ = خطایی نکشند ؛ ن ۱۷، ۲۹ = خطایی بکشند ؛ ن ۳۵ = خطایی بکنند
۶- ن ۱ = پیشم ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کیشم
۷- ن ۸ = نه کشم ؛ ن ۱، ۵، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه کشم
۸- ن ۲، ۸ = حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = حیرت
۹- ن ۱ = نشناسد ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشناسد
۱۰- ن ۱ = نیشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = ریشم
۱۱- ن ۱ = قاصد ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فاسد
۱۲- ن ۱ = ریشم ؛ دیگر نسخ مثل ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیشم

دل[۱] و دین هر چه کند میل فدا[۲] باد که من
همگی خواهش آن غمزهٔ کافر کیشم
عرفی از کفر مپرهیز[۳] که در طی سلوک
دامن از هیچ نچیدم که بیامد[۴] پیشم

(۷۰۴)

گاهی مصیبت خویش[۵] گاهی ملال مردم
در عشوه‌خانهٔ دهر اینست حال مَردُم
تا خون دل توان خورد ای تشنهٔ کرامت
نزدیک لب میاور آب زلال مردم
همّت ز خویشتن جو نز[۶] با یزید و شبلی
نتوان گرفت[۷] پرواز هرگز[۸] ببال مردم
در جلوه‌گاه معشوق عمرم گذشت لیکن
گه در نظارهٔ خویش گه در خیال مردم
بانگ اناالحق مابی های و هو بلند است
نتوان هلاک خود را کردن وبال مردم
هنگام عذر خواهی تاوان[۹] زهر نوش است
گر جام جم نداری مشکن سفال مردم

۱- ن ۱ = دین و دل ؛ ن ۵، ۸، ۱۲، ۱۷، ۳۵ = دل و دین ؛ ن ۲، ۲۹ = درد دین
۲- ن ۲۹ = خدا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۶ = فدا
۳- ن ۲۹، ۳۶ = مپرهیز ؛ ن ۵، ۳۵ = پرهیز؟ ؛ ن ۲، ۸ = بپرهیز
۴- ن ۱ = بیامد ؛ ن ۲ = بیاید ؛ ن ۳۵، ۳۶ = نیاید ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹ = نیامد
۵- ن ۱۰، ۱۱، ۲۹ = خود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = خویش
۶- ن ۲۹ = نه از ؛ ن ۲۸ = به ز ؛ ن ۱۱ = چون ؛ ن ۱، ۸، ۳۶ = نی ؛ ن ۴، ۵، ۹ = نز
۷- ن ۶ = نمود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گرفت
۸- ن ۲، ۲۹ = هر دم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = هرگز
۹- ن ۱۰ = ناوان ؛ دیگر نسخ مثل ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = تاوان

واله شـدهست عـرفی بـر نـقش خـامهٔ خـویش
تـا چـند فـتنه گـردد بـر خـط و خـال مـردم

(۷۰۵)

ای سـاقی[۱] بـلا[۲] ز شـراب تـو سـوختیم
بـا آنکـه آتشـیم، ز آب تـو سـوختیم
طـالع بـبین[۳] کـه گـرم عـتاب آمـدی و مـا
نـابرده لذّتـی ز عـتاب تـو سـوختیم[۴]
پـایت رکـاب پـرور و دسـتت عـنان نـواز
از غـیرت عـنان و رکـاب تـو سـوختیم
در شب گـذشت عـمر و نـدیدیم روی صـبح
ای بـخت از گـرانـی خـواب تـو سـوختیم
از شـعلهٔ[۵] مـحبّت مـا سـوخت شـرم یـار
ای حُسـن جـلوه[۶] کـن کـه نـقاب تـو سوختیم
چـون داغ او بـرم بـه جـحیم، اهـل مـعصیت
گـویند دور شـو کـه زتـاب تـو سـوختیم
تـا چند[۷] زهـر عشـوه[۸] بـه دلخسـتگان دهـی
از شـوق نـیم قـطره گـلاب تـو سـوختیم

۱- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ساقی ؛ ن ۶ = ساغر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ساقیا
۲- ن ۱، ۵، ۸ = هَلَا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض، عرفات، نتایج = بلا
۳- ن ۱۱، ۱۷ = نگر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ببین
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱۱ = از گرمی ؛ ن ۱، ۶ = در شعله ؛ ن ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از شعله
۶- ن ۱۰ = جلوه‌ای ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = جلوه کن
۷- ن ۱ = هرچند ؛ دیگر همه نسخ = تا چند
۸- ن ۱، ۵ = خنده ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = عشوه ؛ ن ۹، ۳۶ = عشق

شـــرم تـــو مـــانع نـــظر و شـــوق جـــان گـــداز
فـــریاد ازیـــن حـــیا، ز حـــجاب تـــو سـوختیم[۱]
مـــا هـــم روانـــه‌ایـــم بـــه مـــعمورهٔ عـــدم
عـــرفی تـــحّملی، ز شـــتاب تـــو سـوختیم

(۷۰۶)

مستی[۲] کو[۳] که خرد را ز جنون دل شکنیم
شـیشه‌ها بـر سـر مسـتوری عـاقل[۴] شکـنیم
سـر غـم[۵] را ز مـی صـحبت خـود گـرم گـنیم
در دل عـــافیت، انـــدیشهٔ بـــاطل شکـــنیم
مـوج دریـای بـلا مـی‌دهد ایـن مـژده که مـا
کشـــتی صـــبر بـــنزدیکی ســـاحل شکـنیم
ای ادب بـال[۶] و پـر طـعنه فـرو ریـز که مـا
بـــهر[۷] لذّت بـه جگـر نـاوک قـاتل شکـنیم
زخـم نـاسور بـصد عـجز خـرد نـیش[۸] زجـاج
شـــیشهٔ زهـــر چـــو در انـــجمن دل شکـنیم
کـــعبه از نـــنگ مـلول است، بـیایید کـه مـا
قـــدم قـــافله نـــارفته بـــه مـــنزل شکـنیم

۱- این بیت تنها در نسخهٔ ۱۷ یافت شد
۲- ن ۹، ۲۹، ۳۵ = مستیی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۷، ۳۶ و غیره = مستی
۳- ن ۱۱ = گو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کو
۴- ن ۱، ۱۷، ۳۶ = غافل ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۳۵ = عاقل
۵- ن ۶، ۹ = خود ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غم
۶- ن ۲ = بال و پر طعنه میفشان بلب صبر ؛ ن ۸ = بال و پر طعنه میفشان ز لب منع ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۹ = بال و پر طعنه فرو ریز که ما ؛ ن ۲۹ = طعنه میفشان ز لب تیغ که ما
۷- ن ۶ = زهر ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = بهر
۸- ن ۲۸ = پیش ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = نیش

عـــرفی ار ســامری عشــق دهــد رخــصت مــا
بـــفسون بـــال و پــر جــادوی بــابل شکــنیم

(۷۰۷)

چند بـر[۱] بستر ازان چشم فسون ساز[۲] افتم
تکـــیه بــر بــالش[۳] نشــتر کــنم و بــاز افــتم
پــاسم[۴] ای شـمع چـه داری، نـیم آن[۵] پـروانـه
کـــه گـــرم بـــال بســـوزند، ز پـــرواز افــتم
پـــای شـــهباز ســلامت مگشــایید[۶] کــه مــن
نــیم آن مــرغ کــه در چــنگل ایــن بــاز[۷] افــتم
حیرت از بسکه عنان تاب[۸] دلم[۹] شد، بیم است
کـــه ز انـــجام ره عشـــق بـــه آغـــاز افــتم
گـــفتگوییست بـــیارم بـــلب[۱۰] خـــاموشی
کـــه اگـــر لب بگشـــایم ز ســخن بــاز افــتم
عـــرفی آرام مـــجو از دلم، آن رفت کـــه مــن
بــاز بــر تکــیه‌گــه عــیش[۱۱] بــصد نــاز افــتم

۱- ن ۳ = از ؛ ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر
۲- ن ۸ = جنون ساز ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = فسون ساز ؛ ن ۳۶ = فزون سار؟
۳- ن ۲، ۸، ۲۹ = بالش محنت ؛ ن ۳، ۶، ۱۰، انیس = بالش و بستر ؛ ن ۳۶ = بالش حسرت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = بالش نشتر ؛ ن ۲۸ = بالش؟
۴- ن ۱۰ = بامن ؛ ن ۲ = یابم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پاسم
۵- ن ۳۵، ۳۶ = نیم آن پروانه ؛ ن ۹، ۲۸ = که نیم پروانه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷ = منم آن پروانه
۶- ن ۲، ۶، ۲۸ = بگشایید ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگشایید
۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ = شهباز ؛ ن ۴، ۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این باز
۸- ن ۱۰، ۲۸ = عنان گیر ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان تاب
۹- ن ۴، ۳۶ = الم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، = دلم
۱۰- ن ۲، ۸، ۹ = زلب ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بلب
۱۱- ن ۲ = عشق ؛ ن ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عیش

(۷۰۸)

با دل چو[۱] گویم حرف او طوفان فریادش[۲] کنم
تاب[۳] نفاقم نیست هم کز دل نهان یادش کنم
شیرین به خسرو بست دل عشق از ره ناموس گفت
آن به که زخم تیشه‌ای در[۴] کار فرهادش کنم
از رنگ و بو دورم ولی در روضه بهر باغبان
با یاسمن ورزم ادب، تعظیم شمشادش کنم
هر کس به دل دستی نهد تا یابد آسایش ز غم
من دست غم بر دل نهم کز راحت[۵] آزادش کنم
از بهر افسون دلم عیسی نمی‌آید که من
این مشت خاک سوخته در دامن بادش کنم
بیم است کز باران شید از هم بریزد صومعه
از خشت خُم وز دُرد می تعمیر بنیادش کنم
ز آمیزش غم با[۶] دلت خوش می‌گذارد بیغمی[۷]
عرفی بمیر از ذوق[۸] غم تا زین خبر شادش کنم

(۷۰۹)

دل در شکن طُرّهٔ دلبند شکستیم صد نیش بلا در دل خرسند شکستیم
سودا زدگی بین که دل همنفسان را صد بار ز نشنیدن یک[۹] پند شکستیم

۱- ن ۹، ۲۸، ۳۵ = چه گویم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۲۹، ۳۶، ریاض و غیره = چو گویم
۲- ن ۶ = بیدادش ؛ دیگر نسخ مثل ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فریادش
۳- ن ۱۰ = تاب فغان درکار نیست ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تاب نفاقم نیست هم ؛ ن ۳۶ = تاب نقابم نیست هم
۴- ن ۲۹ = برکار ؛ ۱، ۳، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = درکار
۵- ن ۱، ۵ = غصه ؛ ن ۲، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = راحت
۶- ن ۲۹ = بر ؛ در باقی نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ وغیره با
۷- ن ۸، ۲۹ = نعمتی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بی‌غمی
۸- ن ۱، ۵ = شوق ؛ باقی نسخ بشمول ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ذوق
۹- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸ = این ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یک

ما را مکن[۱] از عشق[۲] بزهر مژه نادم[۳] کین توبه به امّید شکرخند شکستیم
از بسکه شگفتیم ز تلخابه[۴] کشیدن در کام مگس چاشنی قند شکستیم
می‌گفت به یعقوب محبّت که بسی ما دلهای پدر در غم فرزند شکستیم
این حوصله اندازه[۵] و دستور نداند[۶] بیهوده درین میکده سوگند شکستیم[۷]
دردا که ازین عهد که دل باصنمی بست صد عهد[۸] نهانی بخداوند شکستیم
تا کام تو عرفی ثمرآلود نگردد در باغ طلب[۹] نخل برومند شکستیم

(۷۱۰)

زخمی شوق توام، سینهٔ جوشان دارم
خانه در کوچهٔ الماس فروشان دارم
کی مسلمان[۱۰] کندم صحبت اصحاب حرم[۱۱]
که دران زمره بسی حلقه بگوشان دارم
آتش پنبهٔ[۱۲] گوش دگرانم کامروز
گوش را مزرعهٔ[۱۳] پنبه فروشان دارم

۱- ن ۹، ۱۱ = بکن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مکن ؛ ن ۲۸ = مکش
۲- ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از عشق ؛ ن ۲۸ = ای‌عشق
۳- ن ۹، ۱۱ = بزهر مژه با یاد ؛ ن ۴، ۳۶ = بزهر مژه یادم ؛ ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بزهر مژه نادم ؛ ن ۲۸ = زهر مژه بازم ؛ ن ۶، ۸ = زهر مژه نومید
۴- ن = میخانه ؛ باقی همه نسخ = تلخابه
۵- ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = اندازه و دستور ؛ ن ۱، ۵، ۸ = اندازهٔ دستور
۶- ن ۲۸ = ندارد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نداند
۷- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۹ = داغ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عهد
۹- ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = طرب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طلب
۱۰- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = پشیمان ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = مسلمان
۱۱- ن ۳۵ = کرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = حرم
۱۲- ن ۸ = آتش و پنبه ؛ دیگر همه نسخ = آتش پنبه
۱۳- ن ۱، ۵ = زمزمهٔ ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مزرعهٔ

صحبت عمر فرومایه ملولم دارد
میل همدوشی تابوت بدوشان دارم
واعظا درگذر از قافلهٔ من که متاع
همه گوش است ولی نذر خموشان دارم
عرفی امروز به کاشانهٔ من باش که باز
گله‌ای از دل بی‌شرم خروشان[۱] دارم

(۷۱۱)

تا[۲] نام جمال یار بردیم — رنگ از رخ لاله‌زار بُردیم
ز آیینهٔ دل به سیلِ گریه — عالم عالم غبار بردیم
تا کشتهٔ غمزهٔ[۳] تو گردیم — صد شمع به هر مزار بردیم
بردیم غمت به خلوت خاک — آرایش روزگار بردیم
مرهم مرهم زدیم چندان — کز داغ دل اعتبار بردیم
تا شاهد عافیت گزیدیم — ناموس بر و کنار[۴] بردیم
رفتیم به محنت از خیالش — آرایش صد بهار بردیم[۵]
آزاده روی گذشت عرفی — صد دوش بزیر بار بردیم

(۷۱۲)

کسی کو دلگشا باید[۶] دلش چون سنگ می‌بینم
ازان در خوش دلی هم خویش را دلتنگ می‌بینم

۱- ن ۹ = خموشان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خروشان
۲- ن ۳۶ = ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تا
۳- ن ۱۰ = تا کشتهٔ خنجر تو گشتیم ؛ خلاصه = تا کشتهٔ خنجر تو گردیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا کشتهٔ غمزهٔ تو گردیم
۴- ن ۶ = بران کنار ؛ ن ۹ = زهر کنار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برو کنار
۵- این این بیت تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد
۶- ن ۹ = ماند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲ ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باید

براه شوق[۱] هر کس کوششی دارد بغیر از من
که دایم چند و چونِ[۲] منزل و فرسنگ می‌بینم
ندانم کین پریشان دل چه می‌خواهد ز جان خود[۳]
مدام این شیشه را در گفتگو با سنگ می‌بینم
همین[۴] غمها بعهد جهل بود امّا نمی‌دیدم[۵]
همان[۶] شد کین جفا از دانش[۷] و فرهنگ می‌بینم
تو حق‌بینی[۸] و من هم، ای حکیم این جنگ بیسود است
تو خاصیّت ز گوهر بینی و من رنگ می‌بینم
نقاب از چهره تا افکنده‌ای، خورشید تابان را
ز شرم بی‌نقابی با قضا[۹] در جنگ می‌بینم
نمی‌دانم که عرفی را چه معنی[۱۰] می‌خَلَد در دل
که بازش های‌های گریه تیز[۱۱] آهنگ می‌بینم

(۷۱۳)

ازان ز[۱۲] بادهٔ شوق تو هوش جان دزدم که لذّت غمت از کام او نهان دُزدم

۱- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹ = عشق ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۲، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = شوق
۲- ن ۹، ۱۱ = چون در منزل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چون منزل
۳- ن ۱۰، ۲۸ = من ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خود
۴- ن ۲۸ = بسی ؛ دیگر تمام نسخ = همین
۵- ن ۱۰ = ندانستم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نمی‌دانم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمی‌دیدم
۶- ن ۲، ۲۹ = یقین شد کاین جفا از ؛ ن ۹ = همانا این ستم‌هارا ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = همان شد کاین جفا از
۷- ن ۹ = من از فرهنگ ؛ دیگر همه نسخ = دانش و فرهنگ
۸- ن ۲۹ = تو حق می‌بینی و من هم حکیم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹(اضافات)، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تو حق بینی و من هم ای حکیم
۹- ن ۲ = صفا ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قضا
۱۰- ن ۲۹ = مستی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = معنی
۱۱- ن ۹، ۱۱ = هر آهنگ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تیز آهنگ
۱۲- ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = ز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به

تو گرم رانی و سوزم[۱] که چون رسی برمن — چگونه شیوهٔ گرمی ازان عنان دزدم
بجور تا کنم او را دلیر، می‌خواهم — که فاش گویم و پنهان اثر ازان دزدم
بجرم عشق چو[۲] فردا به دوزخم فکنند — تمام آتش دوزخ در استخوان دزدم
خوش آن وصال که هر دم حلاوت‌نگهش[۳] — دل از نگاه و ز دل جان و من ز جان دزدم
خوش آنکه یار به من بدگمان شود عرفی — که لذّت ستم از زخم امتحان دُزدم

(۷۱۴)

دردا که فاش در غم جانانه سوختیم — وز داغ و درد محرم و بیگانه سوختیم[۴]
گو شمع برفروز به بزم طرب که ما — بیرونِ در زغیرت پروانه سوختیم
با خون صد شهید مقابل نهاده‌اند[۵] — عمری که ما به آتش افسانه سوختیم
کس راه گم نه‌کرد که خضر رهی[۶] نیافت — ما در میان کعبه و بتخانه سوختیم
زان تشنه مانده‌ایم که از گرمی نفس — در دست خضر[۷] جرعه و پیمانه سوختیم
یاران همیشه در طرب و ماتمام عمر — کُنج[۸] غمی گرفته غریبانه سوختیم
یک بار دل ز ما صنمی آشنا نبُرد — دایم بداغ مَردُم بیگانه سوختیم
بگشاید ار زبستن زنّار عقده‌ات[۹] — دانی که ما ز سبحهٔ صد دانه سوختیم
عرفی بغیر شعلهٔ داغ جگر نبود — شمعی که ما بگوشهٔ کاشانه سوختیم

۱- ن ۱، ۵ = ترسم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سوزم
۲- ن ۹ = عشق تو ؛ باقی همه نسخ = عشق، چو
۳- ن ۱۰، ۲۸ = نگهش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگهت
۴- حزین گوید:
دل را به طاق ابروی جانانه سوختیم — قندیل کعبه را به صنم‌خانه سوختیم
۵- ن ۲۹ = گرفته‌اند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = نهاده‌اند
۶- ن خلاصه = که از خضر ره نیافت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که خضر رهی نیافت ؛ ن ۲۸ = که آخر رهی نیافت
۷- ن ۸ = خویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خضر
۸- ن ۳۶ = کنجی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = کنج
۹- ن ۳۶ = عقده است ؛ باقی همه نسخ = عقده‌ات

(۷۱۵)

هر کرا دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم — تا زبیم طعنه[۱] با او کینه جویی کم کنم
الوداع ای دوستان و دشمنان رفتم که باز[۲] — دشمنی با شادمانی، دوستی با غم کنم
ترک عادت گر بیک نوبت نشاید چندگاه — تشنگی را چاره از نظّارهٔ زمزم کنم
گر فلاطون را دهم الزام نادانم ولی — کوس دانائی زنم گر خویش را ملزم کنم
از تماشا باز مانم[۳] گر من‌از[۴]اطوارخویش — هر کرا[۵] بیگانه یابم آشنایی کم کنم
عرفی از گوش تأمل[۶] پنبهٔ غفلت[۷] برآر — تا به هیچت بی‌نیاز از همّت حاتم کنم

(۷۱۶)

بردیم بکویش دم سردی و گذشتیم — سودیم بران در رُخ زردی و گذشتیم
یاران بستادند[۸] که این جلوه‌گه کیست — ما سرمه گرفتیم ز گردی و گذشتیم
هر گه که ره ما[۹] به یکی راهرو افتاد — دیدیم چو[۱۰] خود بیهده گردی و گذشتیم
چون باد صبا روی بهر سو که نهادیم — چیدیم غبار ره مردی و گذشتیم
آن راز که پای دل ما داشت بزنجیر — گفتیم به دیوانهٔ فردی و گذشتیم
هر گه که گذار من و عرفی بهم افتاد — دادیم بهم تحفهٔ دردی و گذشتیم

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = طعنهٔ او ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = طعنه با او
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = من ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باز
۳- ن ۲۹ = باز نایم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = باز مانم
۴- ن ۱، ۵ = من گر از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۶ = گر من از ؛ ن ۳۵ = من اگر ز اطوار
۵- ن ۳۶ = که را ؛ ن ۱، ۵، ۹ و غیره = کرا
۶- ن ۶ = محبت ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ و غیره = تأمل
۷- ن ۱، ۵ = خسّت ؛ ن ۲، ۲۹ = حیرت ؛ ن ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = غفلت
۸- ن ۲۹ = نستادند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بستادند ؛ ن ۲۸ = بشناسید
۹- ن ۲۸ = هر گه که گذار ما بیکی؟ ؛ دیگر همه نسخ = هرگه که ره ما
۱۰- ن ۲، ۲۹ = که ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = چو

(۷۱۷)

بکـوی صـیدبندان دوش چـون فـریاد مـی‌کردم
بیک صورت حزین صد عـندلیب آزاد مـی‌کردم[۱]

چنان دوش از غمت مشتاق بودم بـر هـلاک خـود
کـه تـا صـبح آرزوی تـیشهٔ فـرهاد مـی‌کردم

نـه تأثـیر نـفس، نـی عـمر جـاویدان، نـمی‌دانـم
بـامّید چـه پـیشت درد دل بـنیاد مـی‌کردم

گشایم[۲] دام بر گنجشک و شادم،[۳] یاد آن همّت
کـه گـر سـیمرغ مـی‌آمد بـدام، آزاد مـی‌کردم

چـنان آمـادهٔ عشـقم کـه عشـق ار مـمتنع بـودی
بدون[۴] جلوهٔ حُسنی[۵] منش ایـجاد[۶] مـی‌کردم

مگـو عـرفی دل یـاران پـریشان داشـتن تـا کـی[۷]
اگـر مـی‌آمد از دسـتم، دل خـود شـاد مـی‌کردم

(۷۱۸)

مـا کـینه را بـه مـهر خـریدار نـیستم — دل پـیش تست لیک بـدل یـار نـیستم
آغاز دوستیست، عنان از ستم[۸] مگیر[۹] — درمـاندهٔ مـحبّت بسـیار نـیستم

۱- در نسخهٔ ۱۳ مطلع این غزل بطوریست که در زیر نوشته شد امّا در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ شعر مندرجهٔ ذیل در تحت اشعار متفرقه یافته شد.

خوشا مستی که دل می‌گفتم و فریاد می‌کردم — بشیون می‌گشودم لب صفایش یـاد مـی‌کردم

۲- ن ۱۰ = گشایم ؛ ن ۱۳، ۱۶ = کشیدم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گشایم

۳- ن ۱۶ = شادم من بآن همّت ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = شادم یاد آن همّت ؛ ن ۲، ۲۹ = یادم باد آن همّت ؛ ن ۲۸ = شادم باد آن عبرة

۴- ن ۴، ۳۶ = برون ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸ = بذوق ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۲۹، ۳۵ = بدون

۵- ن ۱۱، ۳۶ = حُسن ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = حُسنی

۶- ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱ = آزاد ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ایجاد ؛ ن ۱۳، ۱۶ = بیداد

۷- ن ۱، ۵ = پریشان تا بکی داری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پریشان داشتن تا کی

۸- ن ۱، ۵، ۱۷ = عنان ستم ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان از ستم

۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷ = بگیر ؛ ن ۲، ۴، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگیر

تـــا کـــرده‌ام وداع بـــراحت رسیده‌ام
یک مـــنزلست راه و گـــرانـبار[۱] نـیستم

گویم گهی خوش آمد آسودگی ولی[۲]
درد تـــرا هـــنوز ســـزاوار نـــیستم

دردم قـویست لیک چـنانم کـه گـویمت
دارو مکـن خـراب[۳] کـه بـیمار نیستم

تـرک وفـا بـجور[۴] نـه آیـین دوستیست
زین شیوه ظـن مـبر کـه خـبردار[۵] نیستم

امّا[۶] چنین که از تووفاخواه[۷]گشته‌ام[۸]
عـیبم کـه مـی‌کند کـه وفـادار نیستم؟

در عشق[۹] روستایی و در عقل[۱۰] شهریم
نـــاموس را بـه جـهل خـریدار نـیستم

عرفی زمن شکـایت مـعشوق نشـنوی[۱۱]
مست شـــراب عشـقم و هشـیار نـیستم

(۷۱۹)

عـــــفوت آوردم، دل شـــــرمنده را آتش زدم
خـــــطّ آزادی نـــــمودم، بـــنده را آتش زدم

کـــاوکاو خـــانه کـردم جـنس بـی‌قیمت نـبود
شکـــر گـــفتم[۱۲] گـــوهر ارزنـــده را آتش زدم

خـــنده را بـــا گـریه دیـدم بـر در ردّو قـبول
گریه را مقبول[۱۳] خواندم،[۱۴] خـنده را آتش زدم

دیـــده از مـقصود بسـتم چشـمهٔ لذّت گشـود
خـــان و مـــان طـــالع فـرخـنده را آتش زدم

۱- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = راه و گران بار ؛ ن ۲۸، ۳۵ = راه، گرانبار ؛ ن ۵ = راه گران یار؟
۲- ن ۳، ۸ = ولی ؛ دیگر همه نسخ مثل = ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هنوز
۳- ن ۹ = طبیب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خراب
۴- ن ۸ = وفا و مهر ؛ ن ۲۹ = جفا و جور ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = وفا به جور
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶، خلاصه = خریدار ؛ ن ۹، ۱۰، ۳۵ = خبردار
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = امّا ؛ ن ۳۶ = از ما
۷- ن ۸، ۲۹ = وفاخواه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = وفا خوار
۸- ن ۸، ۲۹ = گشته‌ام ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گشته‌است
۹- ن ۳۵ = عشوه ؛ ن ۲ = عقل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۲۶ ۳۶ = عشق
۱۰- ن ۲ = عشق ؛ دیگر همه نسخ = عقل
۱۱- ن ۱، ۱۷، ۲۸ = بشنوی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نشنوی
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۹ = کردم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گفتم
۱۳- ن ۹ = شاداب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مقبول
۱۴- ن ۸، ۳۵ = دیدم ؛ باقی همه نسخ = خواندم

بـــانگ هـیهاتی ز دل بـرداشـتم کـز گـرمیش
مـــرده را بـــیدار کـــردم، زنـــده را آتش زدم
دوســتان را تــا شــدم آیــینه دار خـوب و زشت
مـــــوبموی عـــرفی شـــرمنده را آتش زدم

(۷۲۰)

مستم، دگر این بـیخودی از بـوی کـه دارم؟ دیـوانگـی از غـمزهٔ جـادوی کـه دارم؟
ای دل ز جـنونم گـله داری، عـجب از تـو هـــمسایگی فـــتنه ز پـــهلوی کـه دارم
مست آمـده‌ام از عـدم، ای جـمع بگـویید دامـن ز کـه بـرچینم و دل سـوی کـه دارم
جـــانم بـلب از درد و مسـیحا نـزند دم دانســـته کـــه بـهبود ز داروی کـه دارم
مـرهم بـه عـلاج آمـده، زنـهار مگـویید[۱] کـین زخـم بـه انـدازهٔ بـازوی کـه دارم
فـردا کـه دل از حـور بـهشتم[۲] نگشـاید دانـــند دو عـالم کـه غـم روی کـه دارم
در دیدهٔ من حسـن فـرو ریـزد و عشـوه[۳] بـاز ایـن سـر شـوریده بـزانـوی کـه دارم
عـرفی طـلبی جُـرعهٔ مـقصود و نگـویی کـین گـرم روی بـر اثـر خـوی[۴] کـه داری

(۷۲۱)

از[۵] بـــاغ جـهان[۶] دیـده بـبستیم و گـذشتیم
شـــاخی ز درخـــتی نشکســـتیم و گـــذشتیم
دامـــن کش مـــا بـود فـریب[۷] غـم نـاموس
زیـــن کشـــمکش بـیهده رسـتیم و گـذشتیم

۱- ن ۱ = مگویید ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بگویید ؛ ن ۲۸ = بگویند
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حور و بهشتم ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶، عرفات = حور بهشتم
۳- ن ۳، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = عشوه
۴- ن ۹ = کوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = خوی
۵- ن ۵ = در ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = از
۶- ن ۱۱ = جنان رخت ببستیم ؛ ن چنان رخت ببستیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جهان دیده ببستیم
۷- ن ۶ = فریب و غم ؛ دیگر همه نسخ = فریب غم

هر گه که به ما راحتیان راه گرفتند
لختی دل آن[۱] طایفه خستیم و گذشتیم
بایست[۲] در آتش زدن[۳] و رفتن ازین دشت
خود را به دل سوخته بستیم و گذشتیم
گفتند که از کعبه گذشتن نه ز هوش[۴] است
گفتیم که ما مردم مستیم و گذشتیم
صد جا به کمند آمده بودیم درین راه
چون برق ز بند همه جستیم و گذشتیم
هر گاه که چشم من و عرفی بهم افتاد[۵]
در هم نگرستیم و گرستیم و گذشتیم

(۷۲۲)

کو عشق که‌در غمزدگی نام برآرم — دستی به سزای دل خودکام برآرم
بدخوی شوم‌روزی واین‌جان‌غم‌اندیش — از غمکدهٔ سینه بدشنام برآرم
سررشتهٔ[۶] زنّار جهانی[۷]بکف آید[۸] — یک رشته‌گرازپردهٔ اسلام برآرم
گرروشنی راز[۹]برون افکنم از دل — گلبانگ اناالحق ز دروبام‌برآرم
معشوق وفادشمن‌وبیم[۱۰]است‌که‌درعشق — ناباخته هستی‌به وفانام برآرم

۱- ن ۸، ۱۷ = این ؛ دیگر همه نسخ = آن
۲- ن ۱۰ = ماهست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یابست ؛ ن ۹ = پابست
۳- ن ۱۰ = آتشکده رفتیم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آتش زدن و رفتن ؛ ن ۲، ۲۹ = آتش شدن و رفتن
۴- ن ۱۷ = سهو ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هوش
۵- مقطع غزل ۷۱۶ هم ببینید.
۶- در همه نسخ "سررشته" هست ولی "صد رشته" درست‌تر می‌نماید
۷- ن ۸ = جهانم ؛ ن ۳۶ = جهان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = جهانی
۸- ن ۶، ۱۱، ۲۸ = آمد ؛ ن ۲ = آرم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آید
۹- ن ۱۰ = راز فلک افگنم ؛ ن ۶ = از پرده برون افگنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = راز برون افگنم
۱۰- ن ۹، ۱۱ = عیب ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیم

ازدام غـــم آزاد مشـــوگو[۱] دل عـــرفی آهـــوی حـــرم نـــیست‌که ازدام بـــرآرم

(۷۲۳)

دلی از نـقشبندیهای[۲] عـقل[۳] آزاد مـی‌خواهـم
دلی،[۴] چون[۵] نامهٔ مجنون مـادرزاد مـی‌خواهـم
نـجاتم[۶] کـرده[۷] زنـدانـی، شـفایم داده بـیماری
بخواهم[۸] پاره کرد اوراق یک‌یک، باد مـی‌خواهـم
نمی‌سنجم[۹] ملال خویش و بهرخوش‌دلی‌هردم[۱۰]
نـوای عـندلیب و سـایهٔ شـمشاد مـی‌خواهـم
تو محتاجی و من محتاج ای خـلوت‌نشین، لیکـن
تو استعداد می‌خواهی[۱۱] و من ارشاد می‌خواهـم
جگر خوردن مرا از های و هو خاموش[۱۲] می‌دارد
وگـــرنه عـــندلیبم، فـــرصت فـــریاد مـــی‌خواهـــم
نـــدارم دســـتگیر، امـــیدوار از بـــخت پـــیشینم
نبینم دادگر،[۱۳] از خاک[۱۴] کسری داد می‌خواهـم

۱- ن ۹ = کین ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۲، ۱۷ و غیره = کو
۲- ن ۱ = نخل‌بندیها ؛ ن ۵ = نقدبندیها ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نقش‌بندیها
۳- ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عقل ؛ ن ۱۱ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۹ = غم ؛ ن ۸ = فضل
۴- ن ۳، ۵، ۳۵ = ولی ؛ ن ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = دلی
۵- ن ۱، ۵ = از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چون ؛ ن ۲۸ = چو
۶- ن ۲، ۳، ۳۶ = بجانم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نجاتم
۷- ن ۹، ۲۹ = داده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کرده
۸- ن ۳۶ = نخواهم ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = بخواهم
۹- ن ۲۸، ۲۹ = همی‌سنجم ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نمی‌سنجم
۱۰- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = مُردم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = هر دم
۱۱- ن ۶ = می‌جویی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌خواهی
۱۲- ن ۶، ۲۸ = خامشی می‌داد ؛ ن ۴ = شرمنده می‌دارد ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷ = خاموش می‌دارد
۱۳- ن ۴ = داد، اگر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دادگر ؛ ن ۲۸ = دادار خاکستر بیداد
۱۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = طاق ؛ ن ۴، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = خاک

بـــدلق آتش زدم، زنّـــار بســـتم، یـــاصنم گـــفتم
ز زاهـــد طـــعن و از راهب مـــبارکباد مـــی‌خواهـــم
نـــدارم[۱] حـــجتّی[۲] بـــهر مکـــافات فـــلک عـــرفی
به عالم بر خلاف خـود کسـی را شـاد مـی‌خواهـم

(۷۲۴)

مـــنم کـــه آب و گـــل و رنگ لاله مـــی‌طلبم — دریـــن لبـــاس شـــراب دو ســـاله مـــی‌طلبم
شکست جـــام شـرابـم ز سـنگ تـوبه ولی — دریـــن خـــزان دیت خـــون لاله مـــی‌طلبم
شـــراب‌دار[۳] مـــحبّت بـــه مـــحفلم چیند — هـــزار شـــیشه، اگـــر بـــی‌حواله مـــی‌طلبم
ز داغ دل، که به خون گشـته، لاله مـیجویم — زخشت خُم، که عرق کرده، ژاله می‌طلبم[۴]
زباده تـوبه حـرام است در شـریعت عشـق — اگـــر قـــبول نـــداری؟ رســـاله مـــی‌طلبم
مـــتاع مـــلک شـهادت کـه کـیمیای دلست — اگـــر دعـــا نـــفروشد، ز نـــاله مـــی‌طلبم
تمام طـالب مـاهانـد اهـل دیـده،[۵] و مـن — کـــه زادهٔ ادبـــم، شکـــل هـــاله مـــی‌طلبم
چنان بوادی مستی[۶] ز خویش گـم گشـتم — کـــه لب ز بـــاده و دست از پـیاله مـی‌طلبم
عـــلاج درد تـــو عـــرفی حکـــیم نشـــناسد — که مـــن بـــرون ز شـــفا ایـــن مـــقاله مـــی‌طلبم

(۷۲۵)

دل[۷] کـــز لبت فســـانه بگـــوشش نـــمی‌زنیم[۸]
مســـتست ایـــن تـــرانـــه بگـــوشش نـــمی‌زنیم

۱- ن ۲۹ = ندانم ؛ ن ۳۵ = ندارد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۱۷، ۳۶ = ندارم
۲- ن ۱۷ = خجلتی ؛ دیگر همه نسخ = حجّتی
۳- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱، ۲۹ = دیدهٔ من ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ و غیره = دیده و من
۶- ن ۱، ۲، ۱۰، ۳۵ = هستی ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستی
۷- ن ۹ = آهنگ شادمانه ؛ ن ۱۶ = دل کز رخت فسانه ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دل کز لبت فسانه ؛ ن ۲۹ = دل کز لب فسانه
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = زنم ؛ ن ۴، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زنیم

این بس جزای طعنهٔ واعظ[۱] که هیچ‌گاه
قول شرابخانه بگوشش نمی‌زنیم
مهرش[۲] نماندو[۳] کین‌دوجهان‌گشت‌ومابه‌رمز[۴]
بی‌مهری زمانه بگوشش نمی‌زنیم
گل[۵] گوش جان گشوده و با[۶] بلبلان باغ
یک بانگ بلبلانه بگوشش نمی‌زنیم
زاهد[۷] به نغمه گوش بیالود[۸] و ما هنوز
از ناله تازیانه بگوشش نمی‌زنیم
عرفی چه عاشق است که در گریه غرق نیست
تا آه عاشقانه بگوشش نمی‌زنیم[۹]

(۷۲۶)

منم که پارهٔ دل[۱۰] در دهان غم دارم
بزیر ناصیه صد آستان غم دارم
دلی که زخم‌پذیری کند، نمی‌بینم[۱۱]
وگرنه تیر نفس در کمان غم دارم

۱- ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۳۵ = زاهد ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = واعظ
۲- ن ۹ = عهدش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مهرش
۳- ن ۱، ۵، ۹، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = نماند، کین ؛ ن ۲۸ = نمانده کین ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹ = نماند و کین
۴- ن ۹ = گشت نامراد ؛ ن ۱۶ = گشت تا نمرد ؛ ن ۱، ۵ = گشت ماه من ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۹، ۳۶ = گشت و ما برمز
۵- ن ۳۵ = دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = گل
۶- ن ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹ = ما
۷- ن ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ = زاهد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عرفی
۸- ن ۴ = نیالود و ما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۹، ۲۹ = بیالود و ما هنوز ؛ ن ۵، ۳۶ = میالود و ما ؛ ن ۳۵ = بیالوده و هنوز ؛ ن ۲۸ = نیالودهٔ هنوز
۹- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ بر دیگر اشعار غزل اضافه است.
۱۰- ن ۹، ۱۱ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = دل
۱۱- ن ۹، ۱۱ = نمی‌دانم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمی‌بینم ؛ ن ۲۸ = ازو مرهم

ازان بـه بیع[۱] غـم آیـم کـه در دکـانچه[۲] عشـق
هـزار قـافله عشـرت[۳] زیـان غـم دارم
هـزار جـان[۴] بـه غـمت داده‌ام بگـفتهٔ عشـق[۵]
اگـر غـمت بگـریزد، ضـمان غـم دارم
بگـو بشـادی وصـلت کـه تـیغ بـردارد
کـه مـیل زمـزمهٔ الامـان غـم دارم
چـرا غـمش نکـند بـر مـن اعـتماد کـه مـن
سـتم کشـیده دلی مـهربان غـم دارم
چگـونه فـهم حـدیثم کـنند بـیدردان
کـه شـهرزاد مـلالم، زبـان غـم دارم
ازان بـه چشـمهٔ درد تـو مـی‌کشد دل مـن
کـه تشـنهٔ غـمم، آنـجا گـمان غـم دارم[۶]
گـر از بـهشت شـود مـعصیت عـنان تـابم
هـزار شکـر کـه صـد بـوستان غـم دارم
ازان دیـار عـدم شـد مسـخرّم عـرفی
کـه صـد سـپاه بـلا در عـنان غـم دارم

(۷۲۷)

بـلب داغ چـو مـا خـنده بـه مـرهم زده‌ایـم
طـعن شـادی بـه دل سـوخته از غـم زده‌ایـم

۱- ن ۱ = تیر ؛ ن ۶ = بیع ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تیغ
۲- ن ۱، ۵ = کانچهٔ ؛ دیگر همه نسخ = و کانچهٔ
۳- ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۹، ۲۸، ۳۵ = عشرت ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = ایمان
۴- ن ۲، ۸، ۲۹، ریاض = هزار جان به غمت داده‌ام ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = چه شد که جان به غمت داده‌ام ؛ ن ۳۶ = اگر چه جان به غمت داده‌ام
۵- ن ۲، ۲۹ = بکعبهٔ عشق ؛ دیگر همه نسخ = بگفتهٔ عشق
۶- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ یافته شد و در نسخهٔ ۱۰ مصرع اولی باین طور است:
"بجویبار قناعت نشسته‌ام دایم"

دل[۱] به رسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما
طبل ناموس تو بر بام دو عالم زده‌ایم
نقد امیّد حریفان همه در کیسهٔ[۲] ماست
وین عجب تر که غلط باخته[۳] و کم زده‌ایم
بزم مقصود مچینید کز[۴] آشوب جنون
صدره این بزم فروچیده و بر هم زده‌ایم
برو ای غیر که خاموش لبان می‌دانند
که برین رشته گره بهر چه محکم زده‌ایم
صحبت خاص شب دوش ببینید[۵] که ما
طعن بیگانگی امروز به محرم[۶] زده‌ایم
مژده ای زخم[۷] که ناموس کلیدش گُم کرد
قفل الماس که ما بر در مرهم زده‌ایم
عرفی از بادهٔ غم نشأهٔ شادی مطلب
این نه جامیست که در انجمن جم[۸] زده‌ایم

(۷۲۸)

تا کی به حرم تشنه لب و مضمحل افتم کو دیر محبّت که به دریای دل افتم

۱- ن ۲، ۲۹ = وه که آوازهٔ بدنامی ما کرد بلند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = دل برسوایی ما خوش مکن ای عشق که ما ؛ ن ۲۸ = صحبت خاص شب دوش نبیند که ما

۲- ن ۹ = کعبه ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = کیسه(در چند نسخ مهم مثل ن ۱، ۵، ۲۹ و غیره این بیت نیافته شد)

۳- ن ۳، ۳۵ = یافته ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = باخته

۴- ن ۸ = کز آسیب جنون ؛ ن ۶ = که بر بام جنون ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کز آشوب جنون ؛ ن ۲۹ = که آشوب جهان

۵- ن ۳۵ = نبینید ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = ببینید ؛ ن ۲۹ = به‌سنید؟

۶- ن ۲، ۸، ۲۹ = مرهم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = محرم

۷- ن ۹ = بخت ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زخم

۸- ن ۹ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جم (در نسخه ۲۸ بجای مقطع این بیت است)

عرفی از مردم آلوده پریشان شده‌ام دست در دامن پاکیزه‌نهادی زده‌ام

کو معرکهٔ عشق که از بوی[۱] شهادت | بیخود شده در لُجّهٔ خون بحل افتم
مستی ز من آموز که چون شعلهٔ[۲] مرهم | از داغ[۳] جگر خیزم و در چاک دل افتم
آخر که مرا گفت که از باغچهٔ قدس | بیفایده در دامگه آب و گل افتم
گو انجمن قرب[۴] که تا بال گشایم | پر سوخته پیرامن شمع چگل افتم
عرفی که گمان داشت که از وادی اسلام | باز آیم و در سجدهٔ بُت منفعل افتم

(۷۲۹)

دلی داریم و ما جمعی[۵] پریشان از غم اوییم
که می‌میرد برای درد و ما در ماتم اوییم
به این آمیزش و این محرمی کز تو به دلداریم[۶]
مکن بیگانگی[۷] ای غم که ماهم محرم اوییم
دمی آسودگی با ما نسازد، درد را نازیم[۸]
که[۹] از[۱۰] روز ازل ممنون عهد محکم اوییم
اگر ما مرد غم باشیم تاب آریم[۱۱] این غم را
که ناشایستهٔ چند[۱۲] آرزومند غم اوییم

۱- ن ۹ = جام ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره = بوی ؛ ن ۳۵ = بیم
۲- ن ۱، ۵، ۶، ۲۸، ۳۵ = شعلهٔ مرهم ؛ ن ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = شعله و مرهم
۳- ن ۴ = چاک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = داغ
۴- ن ۱، ۵، ۳۵ = قدس ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = قرب
۵- ن ۱۰ = و خوش جمعی ؛ ن ۹، ۳۵ = و با جمعی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹ و غیره = و ما جمعی ؛ ن ۳۶ = با جمعی
۶- ن ۲ = به دل داریم ؛ ن ۶، ۹ = بدیداری ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به دلداری
۷- ن ۱، ۱۰ = بیگانگی از غم ؛ ن ۹ = بیگانگی غم ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره بیگانگی ای غم
۸- ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = نازم ؛ ن ۳۶ = نازیم
۹- ن ۳۶ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۲۹ ۳۵ = که
۱۰- ن ۲۹ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = از
۱۱- ن ۱ = تاب آریم از این غم را ؛ ن ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تاب آریم این غم را
۱۲- ن ۶ = ناشایسته چندین ؛ ن ۱۰، ۳۶ = ناشایسته چندان ؛ ن ۳۵ = ناشایستهٔ چند ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹و غیره = ناشایسته تا چند

بجو فرزانه‌ای عرفی که گوید حالت عشقت
که ما دیوانگان هرزه گرد عالم اوییم

(۷۳۰)

باز می‌خواهم که شوخ دلربایی خوش کنم
وز برای چهره‌سودن خاک پایی خوش کنم
باز می‌خواهم که چون بلبل ز شوق نوگلی
از ترنّمهای دردافزا نوایی خوش کنم
باز می‌خواهم که دل در دست و جان در آستین
در میان دلبران افتم بلایی[۱] خوش کنم
باز می‌خواهم که بنشینم براه وعده‌ای
خاطر خود را به هر آواز پایی خوش کنم
باز می‌خواهم که در راه وفا یکدل شوم
تابکی هر دم دل خود را ز جایی خوش کنم
باز می‌خواهم که برخیزم ز بزم عافیت
همچو عرفی گوشهٔ محنت سرایی خوش کنم

(۷۳۱)

بالیده‌ام[۲] ز درد، مگر بانگ بلبلم — جوشیده‌ام به حسن، مگر شبنم[۳] گُلم
گرنی قیامتم، ز چه لبریز فتنه‌ام — ور نه[۴] ندامتم،[۵] ز چه عین تأمّلم
دل موج خیز درد، جبین صاف از گره — دریای اضطرابم و کوه تحمّلم

۱- ن ۶ = نوایی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = بلایی
۲- ن ۳، ۴، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = بالیده ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، عرفات، خلاصه = نالیده ؛ ن ۱۱، ۲۸ = نالنده
۳- ن ۶ = نکهت ؛ عرفات = موسم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = شبنم
۴- ن ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹ = نه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = نی
۵- عرفات = ملامتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ندامتم

ای مدعا[۱] بمیر که از تکیهٔ رضا — منّت فروش دوش و کنار توکلّم
رویم به سوی کعبهٔ بتخانه در نظر — غرق نگاه گوشهٔ چشم تجاهلم[۲]
عرفی خموشی بگزینم که در بهار — گل بیندم بباغ و نداند که بلبلم

(۷۳۲)

زین بزم نه[۳] این بار برآشفتم و رفتم
کی بود که تلخی ز تو نشنُفتم و رفتم
دارد اثر سودهٔ[۴] الماس به چشمم
گردی که به مژگان ز درت رُفتم و رفتم
ای همنفسان رفتن ازین غمکده غم[۵] نیست
پژمرده مباشید که بشکُفتم و رفتم
امّید که در نامهٔ آن ثبت نباشد
این راز که از غیر تو بنهُفتم[۶] و رفتم
ناصح مفشان بر جگرم نیش[۷] و همان گیر[۸]
کین هرزه[۹] بجان از[۱۰] تو پذیرفتم و رفتم
این تلخی جان دادن ازان غمزه ببینید
ای اهل سلامت[۱۱] سخنی گُفتم و رفتم

۱- ن ۳، ۴، ۹، ۳۶ = مدعا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = مدعی
۲- این شعر فقط در ۸، ۱۰، ۲۹ یافته شد
۳- ن ۳ = که ؛ خلاصه = تو ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه
۴- ن ۶ = ریزهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سودهٔ
۵- ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰ = غمکده غم ؛ ن ۲۸ = غمکده‌دام ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم غمکده کم
۶- ن ۲، ۴، ۵، ۱۱ = ننهفتم ؛ ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنهفتم
۷- ن ۴ = جگر ریش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = جگرم نیش ؛ ن ۲۸، ۳۵ = جگرم ریش
۸- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = نیش همان گیر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۱۰ = نیش و همان گیر ؛ ن ۲۸، ۳۵ = ریش همان گیر
۹- ن ۹ = درّه ؛ دیگر همه نسخ = هرزه
۱۰- ن ۱۰ = بجان تو ؛ دیگر همه نسخ = بجان از تو
۱۱- ن ۹ = مصیبت ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سلامت

عـــرفی در نـــاسُفته دریـــن بـحر بســی هست
انگـــار کـــه صـــد دُرج گـهر سُـفتم و رفـتم

(۷۳۳)

خـــانه زاد مـــحنتیم آســودگی کـم دیـده‌ایـم
آنچه غیر[۱] از زخـم بـیند، مـا ز مـرهم دیـده‌ایـم
هـر کس از آیـینه‌ای بـیند جـمال کـار خـویش
مـــا فـــروغ کـار در پـیشانی غـم دیـده‌ایـم
زان[۲] قـوی دسـتیم[۳] در هـنگامهٔ اهـل فـنا[۴]
کـین جـماعت را بـه هـر مـلکی مسلّم دیـده‌ایـم
طـعن[۵] بـی‌توفیقی ای زهّـاد بـر رنـدان بس است
چـرب دسـتیهای تـوفیق شـما هـم دیـده‌ایـم
تـا رضـا در دیـدهٔ مـا کـحل هـمّت کـرده است
طـیلسان بـخل را بـر دوش[۶] حـاتم دیـده‌ایـم
خـــوب و زشت مـردُم بـیگانه نشـناسیم، لیک
زشـــتی‌ای در بـــی‌نیازیهای مـحرم دیـده‌ایـم
مـا نـه آن قـومیم کـز مـا بـندگی آیـد بـطوع
اسـتمالت نـامه‌ها بـا مـهر خـاتم دیـده‌ایـم

۱- ن ۱، ۳، ۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیر ؛ خلاصه = کس
۲- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = زان ؛ ن ۸ = نا
۳- ن ۸ = قوی دستیم ؛ ن ۹ = خریداریم ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = خریدستیم
۴- ن ۱، ۵ = وفا ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۸ = فنا(این بیت در نسخ ۲۹، ۳۶ نیافته شد)
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = چند گویی کار را توفیق سازدرو، که ما ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹ = طعن بی توفیق ای زهاد زندان را بس است ؛ ن ۲، ۴، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = طعن بی توفیقی ای زهاد بر رندان بس است ؛ ن ۲۸ = طعن بی توفیق ای زهاد بر زندان در است.
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹ = دوش ؛ ن ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = فرق

مطلب از[۱] عشق است، برهان حکیمان کوته است
• ای بسا بونصر و افلاطون که ملزم دیده‌ایم
دیده‌ایم از نظم عرفی فیض اعجاز مسیح
طبع[۲] معنی‌زاش هم بر قلب مریم دیده‌ایم

(۷۳۴)

در آتش[۳] آمدیم و فغانی نداشتیم
بودیم شمع شوق[۴] و زبانی نداشتیم
صد ره زغم نوید رهائی رسید، لیک
دل در میان نبود و ضمانی نداشتیم[۵]
آمد خیال یار و ز بس بی‌تعلّقی
بهر نثار سوخته جانی نداشتیم[۶]
صد ره به دیر و کعبه قدم رفت و هیچ‌گاه
دستی نیافتیم و عنانی نداشتیم[۷]
خونابه چشمه‌چشمه کشیدیم و هیچ‌گاه
بیدُود سینه کام و دهانی نداشتیم[۸]
صد شیوه یافتیم ز معشوق روز وصل
وز بهر نیم شیوه بیانی نداشتیم

۱- ن ۳، ۴، ۹ = ار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = از
۲- ن ۱۰ = طبع معنی را هم اش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طبع معنی زاش هم
۳- ن ۱، ۵ = درویش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = در آتش
۴- ن ۱۰ = شمع قدس ؛ دیگر همه نسخ = شمع شوق
۵- این بیت تنها در نسخهٔ ۳۵ یافته شد
۶- این بیت تنها در نسخهٔ ۳۵ یافته شد
۷- در نسخهٔ دوّم این بیت و بیت بعدی بطور زیر یافته شد.

صد ره بدیر و کعبه قدم رفت و هیچ‌گاه	بی دود و سینه کام و دهانی نداشتیم
خونابه چشمه چشمه گشادیم و هیچ‌گاه	دستی نیافتیم و عنانی نداشتیم

۸- این بیت تنها در نسخ ۲، ۸، ۱۶ یافته شد

دوشینه[۱] کاوکاو[۲] بسی کرد غصّه،[۳] لیک
در سینه ناشکسته فغانی نداشتیم
دایم زدیم غوطه در آتش برای خلق
وز هیچ کس به مهر گمانی نداشتیم
میلی نداشتیم به سودای کس، ولی
در هیچ شهر نرخ گرانی نداشتیم
عرفی بتافت پنجهٔ ما جور بخت پیر
شکر خدا که بخت جوانی نداشتیم

(۷۳۵)

نیشی گرفته سینهٔ خود ریش می‌کنم
تا هست فرصتی،[۴] ادب خویش می‌کنم
نایاب گوهریست مرادم، وگرنه من
در یوزه از توانگر و درویش می‌کنم
بیهوده رفتنم ز فروماندگی به[۵] است
تا خضر نیست، رهبری خویش می‌کنم
دانم که نیست[۶] چاره، و هر دم[۷] ز اضطراب
آزار عقل مصلحت‌اندیش می‌کنم
منصوبه چیده عشق و مرا پیش خوانده‌است
من هم پیاده‌ای به عبث پیش می‌کنم

۱- ن ۹، ۱۱ = در شیشه ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = دوشینه
۲- ن ۱۶ = گاه‌گاه ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = کاوکاو
۳- ن ۹،۱۱=بسی عرض کرد لیک ؛ ن ۸،۱۰،۳۵،۳۶=بسی‌کردغصه‌لیک ؛ ن ۱،۲،۳،۶،۱۶= بسی‌غصه کردلیک
۴- ن ۶، ۸ = فرصتی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فرصتم
۵- ن ۲۸ = که دیگر همه نسخ = به
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیست ؛ ن ۹ = چیست
۷- ن ۹ = چارهٔ دردم ؛ ن ۱،۲،۳،۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = چاره و هردم ؛ ن ۶ = چاره‌ومُردم ؛ ن ۲۸،۳۶ = چارهٔ هردم

عـــرفی اگـــر زکـــاوش دل مـــانده‌ام، چـــه بـــاک
نـــاخن زکـــار شـــد، طـــلب نـــیش مـــی‌کنم

(۷۳۶)

زکـــم نـــبود فـــغانی کـــه دوش مـــی‌کردم — نـــصیحت غـــم روی تـــو گـــوش مـــی‌کردم
فـــغان نـــه شـــیوهٔ اهـــل دل است ای بـــلبل — وگـــرنه مـــن ز تـــو افـــزون خـــروش مـــی‌کردم
خوش آنکه گفت خوشم با شکایتت ورنـــه — ز شکـــوه‌ات بـــه نگـــاهی خـــموش مـــی‌کردم
چه‌ها[۱] نمی‌کند امشب بـدستیاری شـوق — ز شـــرم حـفظ نگـاهی کـه دوش مـی‌کردم
ز دست محتسب آمد[۲] به سنگ بد نـامی — سبوی می[۳] که منش زیب دوش می‌کردم
گـــرم بـــه مـجمع افسـردگان قـدم مـی‌رفت — بـــناله‌ای هـــمه را شـعله‌پوش[۴] مـی‌کردم
ز صد وصال نیاید شب[۵] آنچه من بخیال — ز شیوه‌های تو بـا عـقل و هـوش مـی‌کردم
چنان حلاوت لعل تو مـی‌ستودم[۶] دوش — کـــه نـــیش را مـــتأثر[۷] زنـــوش مـــی‌کردم
اگـر بـرازفشـانی لبـم اجـازت[۸] داشت[۹] — چـــه‌ها بـــه عـابد طـاعت فـروش مـی‌کردم
منم[۱۰] باینهمه[۱۱] تردامنی همان عـرفی — کـــه عـــیب زاهـــد پشـمینه‌پوش مـی‌کردم

(۷۳۷)

دل[۱۲] را چه می‌دهی که بدارالشفا[۱۳] بریم — این[۱۴] نیم بسمل از دم تـیغت کـجا بـریم

۱- ن ۳، ۶ = جهان ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چه‌ها
۲- ن ۱، ۵، خزانهٔ‌عامره = آید ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = آمد
۳- ن ۱، ۵ = من ؛ دیگر نسخ مثل ۳۵، ۳۶ و غیره = می
۴- ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = شعله نوش ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۰ = شعله پوش
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = هر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۶ = شب
۶- ن ۶، ۹، ۱۱، ۳۶ = می‌ستودم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = شنودم
۷- ن ۳۶ = متأخر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = متأثر
۸- گنج سخن = اشارت ؛ دیگر همه نسخ = اجازت
۹- ن ۱ = داد = ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = داشت
۱۰- ن ۹ = نهم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = منم
۱۱- گنج سخن = بدین همه ؛ دیگر همه نسخ = باینهمه
۱۲- ن ۱، ۵ = ای دل چه می‌دهی ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۷، ۳۵، ۳۶، خزانهٔ‌عامره = دل را چه می‌دهی
۱۳- ن ۶ = دارالقضا ؛ ن ۱۲ = دارالغنا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۳۵، ۳۶، خزانهٔ‌عامره = دارالشفا
۱۴- خزانهٔ‌عامره = این کشته را ز سایهٔ تیغت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = این نیم بسمل از دم تیغت

یاران مدد کنید که از[۱] وادی جنون — دیوانه دل گرفته بدارالشفا بریم
ای درد بی‌دوا اثری بر دلش بکن[۲] — نوعی مکن[۳] که منّت باد صبا بریم[۴]
توفیق کو که پیش عطای وسیله دوست — ایمان شکسته‌ای زکمند ریا[۵] بریم
این مایه معصیت نه سزاوار بخشش است — در حشر انتظار شفاعت چرا[۶] بریم
این آبرو که صاف شراب خجالت است — صدره[۷] بخاک ریخته، دیگر کجا بریم
ماتاب انفعال بداریم، جور بس — لازم[۸] شود مباد که نام وفا[۹] بریم
همّت ببین[۱۰] که وقت شبیخون احتیاج — امیّدهای[۱۱] کشته به پیش دعا بریم
بازار دوست گنج دو عالم چه میکند — حمدی کنیم و چشم و دل آشنا بریم
عرفی غمین مشو که فلک دادش آمده‌ست — آید[۱۲] که هر چه برده بیکبار[۱۳] وا بریم

(۷۳۸)

چند ازین ششدر[۱۴] غم‌فال‌کشادی[۱۵] بزنیم — بکمان آمده عنقای مرادی[۱۶] بزنیم
چند خود شیشه بگیریم و بریزیم بجام — یک دو جامی زکف حور نژادی بزنیم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = از ؛ ن ۸، ۹، ۱۶، ۳۶ = در
۲- ن ۵ = بکن ؛ ن ۱، ۳۵، ۸ = مکن
۳- ن ۱ = بکن ؛ ن ۵، ۳۵ = مکن
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد
۵- ن ۹ = عطا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۳۵، ۳۶ = ریا
۶- ن ۱۶ = کجا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = چرا
۷- ن ۹ = جورت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = صد ره
۸- ما را دکر مباد که ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و دیگر نسخ = لازم شود مباد که
۹- ن ۱، ۵ = جفا ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = وفا
۱۰- ن ۱، ۵ = نگر ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ببین
۱۱- ن ۶ = امّیدها گسسته ؛ ن ۱، ۵ = امیدهای بسته ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۳۵، ۳۶ = امیدهای کشته
۱۲- ن ۱، ۵ = آمد ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = آید
۱۳- ن ۱، ۵ = یک بار ؛ ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = یک نقش ؛ ن ۸، ۱۱ = یک نفس
۱۴- ن ۱۱ = بند غمت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷ = ششدر غم
۱۵- ن ۹(اصل) = مرادی ؛ ن ۹(اضافات)، ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = کشادی
۱۶- ن ۹(اصل) = کشادی ؛ دیگر نسخ بشمول ۹(اضافات) = مرادی

من‌ازین‌سوی‌و توزان[۱] سو،بتو می‌گویم،دل — دست در[۲] دامن کسری زده دادی بزنیم
ور نیارد[۳] که دمی غاشیهٔ غم[۴] بکشد[۵] — سردهیم‌ای[۶] دل‌وبانگ[۷] ازدل‌شادی‌بزنیم
بهر دل صد ورق ازیاس چه[۸] بندیم گره — بگشاییم دل و فال مرادی بزنیم
عرفی از مردم آلوده پریشان شده‌ایم — دست در دامن پاکیزه نهادی بزنیم

(۷۳۹)

تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم — غم تیز کند آتش و من آب بیارم
رشک آیدم[۹] از معتکف گوشهٔ محراب — آن مغبچه کو؟ تاش به محراب بیارم
بیداریت ای بخت ندارد اثری، باش — تا موی کشانت بدر خواب بیارم
دل‌صید[۱۰] حرم‌لیک‌به‌مردن‌چورسد[۱۱] کار — آن چارهٔ کار است که قصّاب بیارم
ای بخت سراسیمگیت کشت، بیارام — تا داروی بیهوشیت از خواب بیارم
بنگر که به افسانه تسلّی شوی ای دل — تا مژده‌ای از گوهر نایاب بیارم
برقع بگشا، معجز عشقست، چه دانی — شاید که نگاهی کنی و تاب بیارم
بیمم چه دهی، دلق شکیبم[۱۲] زکتان[۱۳] نیست — اینک شب دردیست، به مهتاب بیارم
گر در ره اندیشه ادب گم شود از من[۱۴] — صد قافله زان لب شکر ناب بیارم

۱- ن ۹(اضافات)، ۱۱ = تو از آن سوی و می‌گویم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹(اصل)، ۳۵، ۳۶ = زان سو بتو می‌گویم
۲- ن ۱، ۵ = بر ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = در
۳- ن ۳۶ = ور نیارد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = در نیارد ؛ ن ۶ = در نیاید
۴- ن ۱ = دل ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = غم
۵- ن ۳، ۱۰، ۳۶ = نکشد ؛ ن ۶ = نکشیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = بکشد
۶- ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = این ؛ ن ۸، ۳۵ = ای
۷- ن ۲ = بانگ از دل شادی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بانگ دل شادی
۸- ن ۳، ۹، ۱۱، ۳۶ = نبندیم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ببندیم ؛ ن ۹(اصل) = چه بندیم
۹- ن ۱، ۵ = آیدم ؛ ن ۳۵ = آمدم
۱۰- ن ۱۰ = صید وی و لیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = صید حرم لیک
۱۱- ن ۸، ۱۷، ۳۵ = رسد ؛ ن ۱ = کشد ؛ ن ۵ = فتد
۱۲- ن ۳۵ = شکستی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شکیبم
۱۳- ن ۵ = زکنون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کتان
۱۴- ن ۸ = عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۳۵ = از من

عـرفی ز تـو مـژگان تـری دیـده‌ام امـروز یک میوه خود از باغ تـو شـاداب بـیارم[۱]

(۷۴۰)

کـعبه بـی ذوق است یـاران[۲] را وداعـی مـی‌کنیم
مـژده اهـل دیـر را، کـانجا سـماعی مـی‌کنیم
گـر حـدیث عشـق کـم گـوییم[۳] بـا آسـودگان[۴]
جای منّت هست،[۵] تخفیف[۶] صداعی مـی‌کنیم
آرزو در رغـبت‌انگـیزی و دست مـا تـهی
هـر نـفس بـیهوده آهـنگ مـتاعی[۷] مـی‌کنیم
در سـماع ای شـیخ مـوج آسـتین بـر مـا مـریز
در شـهادت‌گاه[۸] دل مـاهم سـماعی مـی‌کنیم
زهر کو، خون جگر کـو، شـهد تـاکـی، شـیر چـند
صـبر دشـوار است‌بـارضوان[۹]نـزاعـی‌می‌کنیم
شـیوه‌های زاهـدان گـر در شـمار دیـن بـود
غم مخور عرفی، که ما[۱۰] هم اختراعـی مـی‌کنیم

(۷۴۱)

آن[۱۱] شکـارم کـز جگـر تـیرو سـنان مـی‌رویدم
التـماس زخـم نـو از الامـان مـی‌رویدم

۱- این مقطع فقط در نسخ ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۳۶ = ما آن را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = یاران را
۳- ن ۹(اضافات) = کم گویی تو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کم گوییم
۴- ن ۱، ۵ = آزادگان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = آسودگان
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = نیست ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = هست
۶- ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تخفیف
۷- ن ۳۵ = سماعی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = متاعی
۸- ن ۵، ۳۵ = در شهادت های دل ما ؛ ن ۹، ۳۶ = در شهادت گاه او ما ؛ ن ۴، ۸ = در شهادت گاه دل ما
۹- ن ۱۰ = اخوان ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رضوان
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۳۶ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = من
۱۱- در نسخ ۱، ۵ اشعار ۷، ۸، ۹ بطور غزل دیگر نوشته شده‌اند و مطلع باین طور است:
آن شهیدم کز بدن هر لحظه جان مـی‌رویدم التـماس زخـم نـو از الامـان مـی‌رویدم

بشکنم[۱] ناقوس و تسبیحی بدست آرم ولی[۲]
چون کنم با این که زنّار از میان می‌رویدم

من کیم؟ رضوان[۳] آن جنّت که در هر شوره‌زار[۴]
طوبی از فیض نسیم بوستان می‌رویدم

من کیم؟ در شهر عشق آن میهمان[۵] دار بلا
کز در و دیوار خیل میهمان می‌رویدم

بستم[۶] از رازی، که دل داند، زبان و لب ولی
حیف کز[۷] بر بستن لب صد زبان می‌رویدم

مست این ذوقم که گر مدهوشم[۸] و گر هوشمند
شکر درد از زیر لب تا مغز جان می‌رویدم

حُسن می‌گوید که من تخمی بیفشانم[۹] ولی
تا قیامت روی گرم از آستان می‌رویدم[۱۰]

عشق می‌گوید که من بازو نرنجانم ولی
صید بسمل زاید و تیر از کمان می‌رویدم[۱۱]

سایهٔ طوبی کجا و چشمهٔ تسنیم کو
کز جگر صد دوزخ آتش فشان می‌رویدم

۱- ن ۱ = من کیم ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بشکنم
۲- ن ۲ = آریم لیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = آرم ولی ؛ ن ۲۹ = آرم و لیک
۳- ن ۱ = رضوان ازان جنّت ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رضوان آن جنّت
۴- ن ۹، ۱۱ = هر سوی راه ؛ ن ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = شوره زار ؛ ن ۲، ۸ = شوره راه ؛ ن ۱ = هر گوشوار
۵- ن ۱۷ = مهربان دار بلا ؛ ن ۱، ۵ = آن می‌نماید از بلا ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = مهمان دار بلا
۶- ن ۹ = بستم این رازی که میدانم زبان و دل ولی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = بستم از رازی که دل داند زبان و لب ولی
۷- ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = کز ؛ ن ۹، ۱۱ = گر
۸- ن ۱۰ = بیهوشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مدهوشم
۹- ن ۳۶ = نیفشانم ؛ ن ۲، ۸، ۹ = بیفشانم
۱۰- این بیت در غزل دیگر شامل است
۱۱- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخهٔ ۸ یافته شدند. در نسخ ۱، ۵ آنها شامل غزل دیگرند.

بیشهٔ[۱] الماس شد عرفی دل مجروح من
بسکه هر دم نیشی از داغ نهان[۲] می‌رویدم

(۷۴۲)

بیای درد کز راحت رمیدن[۳] آرزو دارم
به غم پیوستن، از شادی بریدن آرزو دارم
بیای عشق و رسوای جهانم کن که یکچندی
نصیحتهای بیدردان شنیدن آرزو دارم
بیای شوق،[۴] دست رغبتم سوی گریبان بر
که بیتابانه پیراهن دریدن آرزو دارم
بیای بخت و تقریبی برانگیز از پی قتلم
که‌جان رابسمل‌آن غمزه دیدن آرزو دارم
بیای عمر ترک بیوفایی کن که‌در[۵] محشر
ز زخم غمزه‌ای[۶] در خون طپیدن آرزو دارم
بیا ای مرگ یاری کن که بی او تا توانستم
بخون غلطیدم،اکنون آرمیدن آرزو دارم
ز من پوشید عرفی عزم[۷] خود را، آه اگر داند
که من هم زهر بدنامی چشیدن آرزو دارم

(۷۴۳)

ما دست دل[۸] ز چشمهٔ بهبود شسته‌ایم
دایم بزهر داغ نمک سود شسته‌ایم

۱- ن ۱، ۹، ۱۱، ۳۵ = پنبهٔ الماس ؛ ن ۵ = بنیهٔ الماس ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = بیشهٔ الماس ؛ ن ۱۷ = تیشهٔ الماس
۲- ن ۱۳ = سنان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهان
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = رمیدن ؛ ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بریدن
۴- ن ۸ = عشق ؛ ن ۵، ۳۵ و دیگر تمام نسخ = شوق
۵- ن ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا محشر ؛ ن ۱، ۸، ۹ = در محشر
۶- ن ۹ = غمزه‌اش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غمزه‌ای
۷- ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = عرفی عزم خود را آه اگر داند ؛ ن ۱، ۵ = عزم خویش را تا راه گرداند ؛ ن ۹ = عرفی آه خود را آه اگر داند ؛ ن ۳۶ = عرفی(عزم/آه) خود را آه گرداند
۸- ن ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = دست دل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = دست و دل

دل در دعـــای کـــام نـــفس بـــر نـــیاورد
زیـــن شـعله نـنگ[۱] نسبت ایـن دود شسـته‌ایـم
حـــاشا کـــه بشکـــند لب نـانی بـه عـافیت
دســتی کـه مـا زنـعمت مـقصود شسـته‌ایـم
آســوده شـو[۲] حسـود[۳] کـه مـااز ضمیردل
انـــدیشهٔ زیـــان و غـــم سـود شسـته‌ایـم[۴]
مســـتیم[۵] و روی سـجده زمـحراب[۶] تـافته
گـــرد ریـــایی از در مـــعبود شســـته‌ایـــم
عرفی چه[۷] مایه[۸] عجر به هـر چشمه بـرده‌ایـم
تـــا لوح دل زبـــوده و نـــابود شســـته‌ایـــم

(۷۴۴)

از بس کـه روی گـرم بـهر سـو گـذاشـتیم — صـد داغ شـعله خیز دران کـو گـذاشـتیم
از شـــرم نـــاکسـی نگشـودیم دیـده را — هـرگه بـر آستان[۹] غـمش رو گـذاشـتیم
در تکـیه‌گـاه عشـق دل زخـم خـورده را — المـــاس فـتنه در تـه پـهلو گـذاشـتیم
هر گوهری که دل ز تـعلّق خـریده[۱۰] بـود — در دامـن کـرشمهٔ دلجـو[۱۱] گـذاشـتیم
مـا بـر فـریب چشـم غـزالانـه[۱۲] بـاختیم — مـجنون بـازمانده بـه آهـو گـذاشـتیم

۱- ن ۳۶ = نیک ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ و غیره = ننگ
۲- ن ۱، ۵ = ای ؛ ن ۱۰ = شو ؛ ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تر
۳- ن ۳۵ = چه سود ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ = حسود
۴- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ موجود است.
۵- ن ۹، ۱۱ = بستیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مستیم
۶- ن ۹ = ز محراب آرزو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ز محراب تافته ؛ ن ۲۹ = محراب تافته ؛ ن ۳۶ = ز محراب .....
۷- ن ۹، ۱۱ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه
۸- ن ۱۱ = پایه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = مایه
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = آستان غمش ؛ ن ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = آستانهٔ او
۱۰- ن ۹ = گرفته ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خریده
۱۱- ن ۱، ۵ = جاده ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلجو
۱۲- ن ۱،۵،۳۶ = غزالانه تاختیم؛ ن ۹،۲۹،۳۵ = غزالانه باختیم ؛ ن ۱۰ = غزالی نتاختیم ؛ ن ۲۸ = غزالان تاختیم

امـــروز در زیـارت دار[۱] نـدامت است　　آن سـر کـه دوش بـر سـر زانـو گـذاشـتیم
یکـبار کـرد خـو[۲] بـه خـرابـی مـزاج دل　　دست از عـمارت دل بـدخو گـذاشـتیم

(۷۴۵)

از مُـــردن[۳] دشـوار مـنست آن مـژه پُـر نـم
ای جـان بـلب آمـده، گـو، یک[۴] دو نگـه کـم
لطف تـو[۵] گـرم چـاره نـدانـد،[۶] عـجبی نـیست
بســمل شـده را بـه نشـود زخـم بـه مـرهم
تـــا فـــاش نســازم بـــر بـــیگانه غـــم او
تکـلیف[۷] خـصوصیّت مـن کـرده بـه مـحرم
ای اهل بهشت اینهمه حسرت به غمم[۸] چیست
از[۹] مـن کـه رسـاند[۱۰] بـه شـما لذّت ایـن غـم
هـرگاه[۱۱] کـه مـیرد کسـی از عشـق تـو نـاکـام
یـــاران مـــرا تـــازه شـــود شـــیوهٔ مـــاتم
داغـی بـنهم بـر[۱۲] دل آن زخـم[۱۳] کـه بـاشد
لب تشـــنهٔ[۱۴] المـــاس نـــه دلخســتهٔ مـرهم

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دار ندامت است ؛ ن ۹ = دل سبر می‌کند ؛ ن ۱۱ = دار امت ایمنت ؛ ن ۲۸ = دیرست مست باز
۲- ن ۱۰ = رو به خرابی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خو به خرابی
۳- ن ۲، ۱۲، ۲۹ = از دیدن بسیار ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، انیس، آتشکده و غیره = مُردن دشوار
۴- ن ۹ = گو یک نگهی کم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، انیس، آتشکده = گو یک دو نگه کم
۵- ن ۸ = لطف و کرم و چاره ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لطف تو گرم چاره
۶- ن ۹، ۱۱ = ندارد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نداند ؛ ن ۱۷ = نماند
۷- ن ۹، ۱۱ = تحقیق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تکلیف
۸- ن ۹، ۳۶ = بغم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = به غم
۹- ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۶ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = از
۱۰- ن ۲۸ = رساند ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رسانم
۱۱- ن ۹ = گام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ و غیره = گاه
۱۲- ن ۳۵ = در ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = بر
۱۳- ن ۱ = زخم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = داغ
۱۴- ن ۹، ۱۱ = لب تشنهٔ الماس تر و تشنهٔ مرهم ؛ ن ۱،۲،۵،۸،۱۷،۲۹،۳۵،۳۶=لب تشنهٔ الماس نه دلخستهٔ مرهم

یـــارب بـــجهانی کـــه رود نـــنگ[۱] نـباشد
عـــرفی چـــو[۲] بـــرد مـــایهٔ درد تـــو ز عـــالم

(۷۴۶)

در[۳] دل این شعله ز شوق‌صنم‌افروخته‌ایم — آتش بـــتکده را در حـــرم افـــروخته‌ایـــم
شب غم تا به عدم[۴] راه برد دل هـرگام[۵] — آتش آه[۶] بـــراه عـــدم افـــروخته‌ایـــم
موسی آرید باین[۷] دیر که از تاب[۸] نـظر — آتش طـــور ز روی صـــنم افـــروخته‌ایـــم
چون ننازیم[۹] باین حوصله کز جام غمت — کرده بسیار[۱۰] ز وی نوش و کم افروخته‌ایم
سجده[۱۱] ای برهمن اینجانه حرامست، بیا[۱۲] — کـــه صـــد آتشکـــده در کـنج غـم افـروخته‌ایـم
ما مـلامت زدگـانیم کـه در گـوشهٔ[۱۳] غـم — آتش دل هـــمه از داغ هـــم افـــروخته‌ایـــم
کی بر اهل کـرم روی طـلب زرد کـنیم[۱۴] — مـــا کـــه از جـرعهٔ جـام کـرم افـروخته‌ایـم
گشـته‌ایـم از سـخن پـیر مـغان روشـن دل — بـفروغ نـفسش جـام جـم افـروخته‌ایـم
ما[۱۵] به‌هرغمکده[۱۶] عرفی‌که‌گذرداشته‌ایم — شـــمع مـقصود ز یـمن قـدم افـروخته‌ایـم

۱- ن ۵، ۸، ۲۸، ۳۶ = تنگ ؛ ن ۱، ۲، ۹، ۳۵ = ننگ ؛ ن ۲۹ = شیک؟
۲- ن ۱، ۵ = چه ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = چو
۳- ن ۹، ۱۱ = از دل این شعله چو داغ صنم ؛ ن ۲، ۸ = در دل این شعلهٔ شوق از صنم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = در دل این شعله ز شوق صنم
۴- ن ۸ = تا ابدم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تا به عدم ؛ ن ۹ = را به عدم
۵- ن ۹ = دلبر کام ؛ ن ۲۸ = دل هر گاه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = دل هر گام ؛ ن ۳۶ = دل سر کام؟
۶- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = آتش راه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آتش آه
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = آرید باین دیر ؛ ن ۲۸ = آرند برین دیر
۸- ن ۹، ۲۸ = ارباب نظر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = از تاب نظر
۹- ن ۵، ۳۵ = بتازیم ؛ ن ۲ = ننازیم ؛ ن ۸ = نتازیم
۱۰- ن ۱، ۵، ۳۵ = کرده بسیاری می‌نوش ؛ ن ۲ = کرده بسیار می‌نوش ؛ ن ۸ = بسیار ز وی نوش
۱۱- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵ = سجدهٔ برهمن ؛ ن ۲، ۸، ۳۶ = سجده ای برهمن
۱۲- ن ۳۵ = بیار ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۶ = بیا
۱۳- ن ۱، ۵ = خانهٔ ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = گوشهٔ
۱۴- ن ۹، ۲۸ = کنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کنیم
۱۵- ن ۹ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ما
۱۶- ن ۱، ۵ = میکده ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = غمکده

(۷۴۷)

منم، کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی‌دانم
بدست من مده این می، که نوشیدن نمی‌دانم

طبیبا از دوا[۱] بر قامت دیوانه‌ای چون من
مبر پیراهن راحت، که پوشیدن نمی‌دانم

من آن مست می شرمم[۲] که گر صدسال شوق او
نماید آتش من تیز،[۳] جوشیدن نمی‌دانم

بریش نازکی کز[۴] مرهم آسیب نمک ریزد[۵]
نهی[۶] الماس و[۷] از حیرت خروشیدن نمی‌دانم

بصد امید ناکوشیدنم[۸] در مدّعا عرفی
ز استغنا بدان ماند که کوشیدن[۹] نمی‌دانم

(۷۴۸)

چند[۱۰] چو اهل آبرو در پی آبرو روم زهر ز امتحان خورم در پی آرزو روم

۱- ن ۹ = طبیبا سرکش است این قامت دیوانه خوی من ؛ ن ۵، ۱ = طبیبا از دوا بر قامت دیوانه خوی من ؛ ۲، ۳، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طبیبا از دوا بر قامت دیوانهٔ چون من ؛ ن ۲۸ = طبیبا از دوا بر قامت دیوانه خون من

۲- ن ۹، ۱۰، ۱۱ = من آن مست می شوقم ؛ ن ۲۸ = منم آن مست بی شرمم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = من آن مست می شرمم

۳- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = نماید آتش و من تیز ؛ ن ۲۸ = نماید آتشی من نیز و ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = نماید آتش من تیز ؛ ن ۱۷ = نماید آتش من نیز

۴- ن ۹، ۱۱ = بریش تازگی از مرهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵ = بریش نازکی کز دم ؛ ن ۳۴ = بریش نازکی گر مرهم ؛ ن ۲۸ = بریش نازک گر مرهم

۵- ن ۲، ۲۹ = ریزد ؛ ن ۹، ۱۱ = ساید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = یابد

۶- ن ۹، ۱۱ = نهی ز الماس ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نهی الماس

۷- ن ۹ = وز ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸ = از ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و از

۸- ن ۹ = باکوشیدنم با مدعا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ناکوشیدنم در مدعا ؛ ن ۲۹ = در نا مدعا کوشیدنم

۹- ن ۹ = مدان با قید کوشیدن ؛ باقی همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۳۵ = بدان ماند که کوشیدن ؛ ن ۲۸ = بدان باله که کوشیدن ؛ ن ۳۶ = مدان باله کوشیدن

۱۰- این سه اشعار فقط در نسخه‌های چاپی (نسخ ۹ و ۱۱) یافته شدند و در هیچ یک از نسخهٔ مهمی و معتبر وجود ندارند.

شوق سر بریده را بر سر دار می‌برد　　این سر و صد سر دگر بازم و روبرو روم
دست بدست می‌روم همره لشکر جنون　　تا بکدام دشت خون پا نهم و فرو روم

(۷۴۹)

حال ما بنگر که آهوی حرم گم کرده‌ایم
رهبر امیّد را در هر قدم گم کرده‌ایم
چون[۱] نشان یابیم در این تیره شب زان شاه حُسن
ما که دور افتاده از خیل و علم[۲] گم کرده‌ایم
می‌شود اسباب غم هر لحظه افزون[۳] گرچه ما
مایهٔ افزایش اسباب و غم گم کرده‌ایم
چون ترنّمهای مرغان بهشتی بشنویم[۴]
ما که دور افتاده و باغ ارم گم کرده‌ایم
طعنه کمتر زن[۵] حرم جویان ره گم کرده را
این ملامت بس که ما راه حرم گم کرده‌ایم
شرم ما[۶] از بستن زنّار و لاف کفر باد[۷]
کز عبادت مانده و دیر[۸] صنم گم کرده‌ایم
این تأسّفها بجای خود بود عرفی که ما
گوهر یکدانه‌ای زینگونه کم گم کرده‌ایم

۱- ن ۲ = کی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ = چون
۲- ن ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = علم ؛ ن ۱، ۸ = حشم
۳- ن ۹ = اسباب افزون ؛ ن ۱، ۵ = هر لحظه افزون ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هر ساعت افزون
۴- ن ۱، ۳۶ = نشنویم ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۳۵ = بشنویم ؛ ن ۹ = نشنوم
۵- ن ۵، ۳۵ = کن ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = زن
۶- ن ۱، ۲، ۸، ۲۸ = شرم ما ؛ ن ۹، ۱۱ = پیر ما ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = شرممان ؟
۷- ن ۹، ۱۱ = لاف کفر زد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = لاف کفر باد ؛ ن ۲۸ = ذوق کفر باد
۸- ن ۲ = مانده و دیر و صنم ؛ ن ۹ = ما در دیر و حرم ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مانده و دیر صنم

(۷۵۰)

ز مـعموری بـتنگم، جـز دل ویـران نـمیخواهـم
چـو سـلطان مـحبّت مـلک آبـادان نـمیخواهـم
کسی تا کی پریشان کوشش[۱] و سر در هوا بـاشد
دگـر یـار جـنونم، عـقل سـرگردان نـمیخواهـم
نـه داغ تـازه مـی‌خارد،نـه زخـم‌کهنه مـی‌کاود[۲]
بـده یـارب دلی،کـین صـورت بـیجان نـمیخواهـم
به تسکین دل غم دوستم ناصح چـه مـی‌کوشی[۳]
اگر شیون ندانی،تـن زن[۴] ایـن‌دستان نـمیخواهـم
ز عـالی دودمـان عشـقم، از راحت بـود نـنگم
بـرهمن زاده‌ام[۵] ، کـیش مسـلمانان نـمیخواهـم
دم گرم و خـروش[۶] سـینه را مـن دوست مـیدارم
بپوشان رخ که مـن جـان کـندن آسـان نـمیخواهـم
گـرآب خـضر نوشم، بـایدم از عشـق فـرمانی[۷]
اگر خـونم دهـی، مـی‌نوشم و فـرمان نـمیخواهـم
مـیفشان نشـتر المـاس بـر داغ دلم عـرفی
تهی[۸] دستی بسم، جمعیت و سامان نـمیخواهـم

(۷۵۱)

اگـر صـد خـم شـراب از دیـده بـارم مکـن بـاور کـه مسـتم، در خـمارم

۱- ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = پریشان جنبش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = پریشان کوشش
۲- ن ۸، ۹ = می‌کارد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = می‌کاود
۳- ن ۵، ۸، ۳۶ = کوشی ؛ ن ۲، ۹، ۱۰، ۱۱، ۳۵ = گویی ؛ ن ۲۸ = و دوستی تا صبح چه میگوئی ؟
۴- ن ۹ = این زدن دستان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = تن زن این دستان
۵- ن ۹ = برهمن زادم و کیش ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = برهمن زاده‌ام، کیش
۶- ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = خروش ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۶ = خراش ؛ ن ۲۸ = خروشیدن سیه ؟
۷- ن ۹ = فرجامی ؛ ن ۱۱ = فرمای ؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = فرمانی ؛ ن ۲۸ = دانائی
۸- ن ۲، ۸ = پریشانی بسم ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = تهی دستی بسم ؛ ن ۱۱ = تهی دستم ؛ ن ۹ = تهی دستم، بسر

طبیبا، نبض من آهسته تر گیر — که من در پوست سر تا پا فگارم
مرا می‌کاو و در[۱] اندیشه می‌باش — که ابجد خوانم و آموزگارم
عنان داری ندانم،[۲] اینقدر هست — که من بر آرزوی خود سوارم
قوی بازویی و کوته کمندی — عجب دردیست، من این درد دارم
غرورم می‌دهد طاعت،[۳] گنه کو — چنان مستم که مشتاق خمارم
گنه معشوقهٔ عفو است عرفی — من از بی‌شرمی خود شرمسارم

(۷۵۲)

وه‌که یارازگفتگو هرگز نیابد[۴]مطلبم
بسکه موج خون دل در رعشه[۵]اندازد[۶]لبم
چشمهٔ نورم ولی در دود[۷]عصیان موج‌زن
آفتابم، آفتاب سایه پروردِ شبم
طفلم، امّا آگهم کز خون دل پرورده‌اند
آن شجر کز وی تراشیدند لوح مکتبم
مژده‌بادای زایران بت که عشق آباد کرد
سومناتی در دل و خمخانه‌ای در مشربم
گاه زنّاری حمایل، گاه تسبیحی بدست
تا شود روشن که من دیوانهٔ بی‌مذهبم
برهمن حاشا[۸]که‌افشاند به‌دیراز"یاصنم"
آنچه دل در کعبه می‌ریزد ز"یارب‌یاربم"

۱- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷ = در ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با
۲- ن ۱ = ندارم ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ندانم
۳- ن ۲۸ = تقوی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = طاعت
۴- ن ۳۶ = نیاید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = نیابد
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۳۶ = رعشه ؛ ن ۲ = غصه ؛ ن ۳۵ = مدعا
۶- ن ۱۰ = اندازد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۶ = می‌گیرد ؛ ن ۳۵ = گیرد
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = درد و عصیان ؛ ن ۹ = نور عصیان ؛ ن ۲، ۸، ۳۶ = دود عصیان
۸- ن ۱۰ = خاشاک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = حاشا که

عـرفی از کـج بـازی سـیّاره آسـودم کـه دوش
آتش دل شـعله زد در خـان و مـان کـوکبم

(۷۵۳)

مـاره نشـین مَـردُم بـیمار[۱] دوسـتیم — سختی کشیم حیف که غمخوار[۲] دوستیم
هـر دم خیال نـازی[۳] و فکر کرشمه‌ای — دشـمن تـراش خـاطر و آزار دوسـتیم
ای نـوحه سنج نـاله نـدُزدی ز لب کـه مـا — نـازک دلان گـریهٔ بسـیار دوسـتیم
مـا مـنکریم[۴] شـیدوریا را، نـه زهـد را — نی سبحه دشـمنیم[۵] و نـه زنّـار دوستیم
با[۶] عجز لذّتیست تو درکار خویش بـاش — مـا تشـنهٔ شـهادت و زنـهار دوسـتیم
ای عندلیب گلبن[۷] و دستان تـرا، کـه مـا — مـنصور نـغمه[۸] و رسـن و دار دوستیم
خلوت نشینی از من[۹] و عرفی مجو که ما — رسـوائـیان کـوچه و بـازار[۱۰] دوسـتیم

(۷۵۴)

بـازآی تـا بـه‌ذوق ستم[۱۱] آشـنا شـویم — مـا شـیشه وتـو سـنگ، بـهم‌آشنا شـویم
رازمحبّتیم[۱۲] و زما گـوش‌ولب تـهی‌ست — حـاشا کـه مـا زلوح و قـلم آشـنا شـویم

۱- ن ۹، ۱۱ = دیدار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بیمار
۲- ن ۱۰ = تیمار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = غمخوار ؛ ن ۲۸ = بیمار
۳- ن ۱، ۵ = هردم خیال یاری و فکر کرشمه‌ای ؛ ن ۲، ۶، ۳۵ = هردم خیال نازی و فکر کرشمه‌ای ؛ ن ۹، ۲۸ = هردم خیال بازی و فکر کرشمه‌ای ؛ ن ۳۶ = هردم خیال نازی و فکر کرشمه‌ام
۴- ن ۹ = ما می‌گزیم شهد ریا را ؛ ن ۸ = ما می‌گزیم شید و ریا را ؛ ن ۱،۵،۲۸،۳۵،۳۶ = ما منکریم شید و ریا را
۵- ن ۱۰ = نی سبحه دشمنیم و نه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = تسبیح دشمنیم نه
۶- ن ۹، ۱۱ = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = با
۷- ن ۲، ۳۶ = ای عندلیب گلبن و دستان تراکه ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = ای عندلیب گلبن دستان سراکه ما ؛ ن ۹ = ای عندلیب گلبن دستان سراکه من ؛ ن ۱۰، ۲۸ = ای عندلیب گلشن دستان سراکه من
۸- ن ۲، ۹، ۱۱ = نغمهٔ رسن و دار دوستیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = نغمه و رسن و دار دوستیم ؛ ن ۳۶ = منصور نغمه رسن و دار و دوستیم ؛ ن ۲۸ = منصور و نغمه دردش دار دوستیم
۹- ن ۲، ۸ = از دل ؛ ن ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = ازمن
۱۰- ن ۵ = کوچهٔ زنّار ؛ دیگرهمه نسخ مثل ۱، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = کوچه و بازار
۱۱- ن ۹ = الم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ستم
۱۲- ن ۱۷، ۲۸ = محبتیم و ز ما ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = محبتیم ز ما

صد لخت[۱] دل بیک درم داغ می‌خرند زین ننگ با معامله کم آشنا شویم
باید کشید خون شهیدان سبوسبو تا اندکی به ذوق ستم[۲] آشنا شویم
گفتی براه کعبه کنید آشنا[۳] قدم اوّل رهی که ما بقدم آشنا شویم

(۷۵۵)

قدح رسید[۴] لبالب خراب گوشده باشم
اگر هلاک شوم در خراب، گو[۵] شده باشم
به بزم عیش[۶] روم، تابکی مصیبت[۷] و شیون
خراب نغمهٔ چنگ و رباب گوشده باشم
نه خنده‌ای[۸] نه نگاهی ،بلی ترا[۹] چه تفاوت
شکنجه خوار دوصد پیچ و تاب گوشده باشم
غبار کوچهٔ عشقم ز دامنم چه فشانی
عبیر پیرهن آفتاب گوشده باشم
چه شد که عین[۱۰] ثوابم[۱۱] رهم[۱۲] دهند بدوزخ
شریک لذّت اهل عذاب گوشده باشم

۱- ن ۲، ۸، ۱۷، ۳۵ = لخت دل ؛ ن ۱۰ = زخم غم ؛ ن ۲۸ = زخم جان ؛ ن ۱، ۵ = لوح دل ؛ ن ۳۶ = لخت غم ؛ ن ۹، ۱۱ = بحث غم
۲- ن ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = عدم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ستم
۳- ن ۱، ۵ = قدم آشنا کنید ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کنید آشنا قدم
۴- ن ۹ = رسید ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۶ = دمید ؛ ن ۱، ۳۵ = دهید ؛ ن ۱۰ = کنید
۵- ن ۹ = گو ؛ ن ۱، ۵ = کو
۶- ن ۲، ۹ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عیش
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۳۶ = مصیبت و شیون ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = مصیبت شیون
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نه خنده‌ای ؛ ن ۲ = نه خندهٔ و ؛ ن ۹ = نه خندهٔ و ؟
۹- ن ۱ = ترا بلی ؛ ن ۹ = ترا ازین ؛ ن ۵، ۸، ۲۷، ۳۵ = بلی ترا
۱۰- ن ۹، ۱۱ = اهل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عین
۱۱- ن ۱، ۵، ۲۸ = صوابم ؛ ن ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = ثوابم
۱۲- ن ۸ = مرا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = رهم ؛ ن ۲۸ = ره

نـظر بـدوز[۱] و مکـن مـنعم از مشـاهده عـرفی
خـراب گـو شـده[۲] بـاشی کـباب گـو شـده بـاشم

(۷۵۶)

به سهو ار توبه از می کردم و دیـر مـغان هشـتم[۳]
کسی گر بازم آرد بـر سـر خـم، سـربسر خشـتم[۴]
به فتراکم ببندد[۵] و عشق و گوید دست و پاکم زن
که من بسیار ازین صید زبون در خاک و خون رشتم
ردای عافیت بس[۶] خام بـافست آتشش در[۷] زن
که من زین پـنبه[۸] عـمری رشـتهٔ زنّـار مـی‌رشتم
سـراسـر کـامم[۹] و در چشـمهٔ لذّت فـرو رفـتم
سـراپـا ریشـم و در پـنبهٔ المـاس آغشـتم
نه طوبی داشت سرسبزی نه کوثر داشت نـمناکـی
که من در شعله[۱۰] زار سینه تـخم نـاله مـی‌کشتم

۱- ن ۹ = بدر مکن و ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بدُزد و مکن ؛ ن ۲۸ = بدرد مکن
۲- ن ۸ = شده باشم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شده باشی
۳- ن ۹ = بستم - رستم (در نسخهٔ چاپ ایران این غزل دارای مطلع است که قوافی آن از دیگر قوافی اشعار غزل مطابقت ندارند)
۴- ن ۹، ۱۱ = از جهان رستم ؛ ن ۸، ۱۰ = سربسر خشتم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = من همان خشتم
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ببندد ؛ ن ۸، ۳۶ = نبندد
۶- ن ۱۰ = ردای عافیت را جام بر کف گیر و آتش زن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = ردای عافیت بس خام بافست آتشش در زن
۷- ن ۹، ۳۵ = آتشی در زن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۶ = آتشش در زن
۸- ن ۱۰ = که من زین پیش عمری رشتهٔ زنّار ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = که من زین پنبه عمری رشتهٔ زنّار
۹- ن ۱، ۵ = سراسر کام و در هر ؛ ن ۳۵ = سراسر کام؛ در هر ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = سراسر کامم و در
۱۰- ن ۱۰ = از شعله‌ای در سینه ؛ ن ۸ = در سبزه زار سینه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = در شعله زار سینه

تـماشای جـمال حـور و غـلمانم کـجا شـاید[۱]
مـرا آیـینه‌ای بـاید کـه بـینم تـا چـه حـد زشـتم
بگـوشم کـاتب اعـمال گـوید عـرفی انـصافی
که نـنوشتم ثـوابی وز گـنه صـد لوح[۲] بـنوشتم

(۷۵۷)

گلی نـاچیده بـوی نـاکشـیده[۳] زیـن چـمن رفـتم
بـه تـلخی رفـتم ایـنک در مـیان ایـن سـخن رفـتم
به دنیا نیست بازاری،[۴] مـرا ایـن سـود از وی بس
کـه عـریان آمـدم اکـنون بـرفتن بـا کـفن رفـتم
نـه[۵] کـوششهای فـرهادی نـه سـودای زلیـخایی
ازیـن هـنگامه آخـر شـرمسار مـرد و زن رفـتم
نـه یـارب را جـوابی آمـد و نـی یـاصنم عـرفی
ز دیـر و کـعبه حـیران تـا در بـیت الحـزن رفـتم

(۷۵۸)

دل بـدست و پـای کـوبان از حـرم بگـریختم
ویـن سـیه قـندیل را از طـاق[۶] دیـر آویـختم
تـوتیای دیـدهٔ تـوفیق یـعنی خـاک دیـر
بـر سـر[۷] دل تـهنیت‌گویان بـه مـژگان ریـختم

۱- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = کجا باشد ؛ ن ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = کجا شاید ؛ ن ۲۸ = نمی شاید
۲- ن ۹، ۱۱ = لوح دل شستم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بنوشتم
۳- ن ۱۶ = چشیده ؛ ن ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کشیده ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = شنیده
۴- ن ۱۱ = آزاری ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بازاری ؛ ن ۲۸ = آزادی
۵- ن ۱۶ = ز ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه
۶- ن ۹ = از خاک دیر ؛ ن ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از طاق دیر ؛ ن ۱ = در طاق دیر
۷- ن ۱ = بر در دل ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۳۶ = بر سر دل ؛ ن ۲۸ = در سر دل

راهب دیـــر و صـــنم مست سـماع مـاتم‌انـد
تـــا بـــه شـیون نـغمهٔ نـاقوس را آمـیختم[۱]
گـوهری کـز وی بـیابد[۲] دیـدهٔ مـعنی صـفا
در جـهان پـیدا نشـد هـر چـند خـاکش بـیختم
ما نه[۳] در دیریم عرفی عشوه‌گر،[۴] در کـعبه نـیز
مـدّتی بـازیچه‌ها از[۵] پـرده مـی‌انگـیختم[۶]

(۷۵۹)

دل و جان پردگی[۷] بودند و من افسانه‌شان کـردم
چـراغ خـانقاه[۸] و شـمع آتش‌خـانه‌شان کـردم
زبـیم هـجر و امّـید وصـال آشـفته دل بـودم
به حسرت[۹] آشنا گشتم[۱۰] ز خود بیگانه‌شان کردم
زشوق[۱۱] مه‌وشان‌درخاک[۱۲] چندان‌سوختم‌خودرا
کـه بـر شمع مـزار خـویشتن پـروانـه‌شان کـردم

۱- ن ۹، ۲۸ = آویختم ؛ در دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = آمیختم
۲- ن ۱، ۸، ۳۵ = نباید دید معنی و صفا ؛ ن ۵، ۳۶ = بباید دید معنی صفا ؛ ن ۹ = بیابد دیدهٔ معنی صفا ؛ ن ۱۰، ۱۷ = بیابد دیدهٔ معنی صفا
۳- ن ۹ = مایهٔ دیریم عرفی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ما نه در دیریم عرفی
۴- ن ۹ = عشوهٔ درکعبه ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = عشوه‌گر در کعبه
۵- ن ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از پرده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در پرده
۶- ممکن است که قافیهٔ این غزل بطور کلّی در تمام ابیات به شکل جمع بوده باشد زیرا در مقطع به قرینهٔ مصرع اول آن ناگزیر قافیهٔ مصراع دومی باید جمع بوده باشد (یعنی می‌انگیختیم) ولی در تمام نسخ قافیه مصرع بطور واحد کار برده شده است.
۷- ن ۱، ۵ = پردگی بردند ؛ ن ۲، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پردگی بودند ؛ ن ۲۸ = بر دل من گشته ؛ ۹ = بردگی بودند
۸- ن ۹، ۱۱ = خانقاه شیخ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۲، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خانقاه و شمع
۹- ن ۹، ۱۱ = ز حیرت ؛ ن ۱، ۲، = به حیرت ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = به حسرت
۱۰- ن ۱، ۵ = گردم ؛ ن ۲، ۹، ۳۵، ۳۶ = گشتم
۱۱- ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق ؛ ن ۹ = سوز
۱۲- ن ۲، ۲۹ = در عشق ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۵ = در خاک ؛ ن ۹ = از درد ؛ ن ۳۶ = در چندان ؟

سبوها دوش در مستی شکستم لیک یک‌یک را
دگر برچیدم و بوسیدم و پیمانه‌شان کردم
نوشت این نکته خاکم درازل بر لوح بخت خود
که دیر و کعبه را آوردم و ویرانه‌شان کردم
ببزم بی‌غمان دوشینه بودم میهمان عرفی
زبس کز بهر دل بگریستم، دیوانه‌شان کردم

(۷۶۰)

ز بی دردی به امّید اجل در عشق مرهونم
نه شرم از قتل فرهاد و نه عار[۱] از مرگ مجنونم
وبال از هوش و آسیب از[۲] خردگر همچنین خیزد
همان بهتر که ساقی در شراب اندازد افیونم
فغانِ العطش ناگه بگوش خضر ره یابد
بیا[۳] ای عشق و بنما[۴] ره بسوی چشمهٔ خونم
که در بیرون گلخن[۵] بلبلی را در قفس دارد
که فریاد[۶] وی از آغوش[۷] آتش برد بیرونم
اگر در سایهٔ طوبی برد خوابم، محالست این
که غمهای تو بر بالین نیارد[۸] صد شبیخونم

۱- ن ۹، ۱۱ = ننگ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عار
۲- ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = و آسیب از خردگر همچنین ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = و آسیب از خردگر این چنین ؛ ن ۹ = دانست از خردگر هم چنین
۳- ن ۲، ۲۸ = بناز ای عشق ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۳۵ = بیا ای عشق ؛ ن ۸ = بنازی عشق ؛ ن ۳۶ = بتاز ای عشق
۴- ن ۲۸ = پیما ره ؛ ن ۸، ۹، ۳۶ = بنما ره ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = ره بنما
۵- ن ۹، ۲۸ = گلشن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گلخن
۶- ن ۲۸ = که من فریادی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = که فریاد وی
۷- ن ۹ = از عشق آتشی افروزد؟ ؛ ن ۲۸ = از آغوش آتش برده ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از آغوش آتش برد
۸- ن ۱۱ = نبازد ؛ ن ۹ = نیازد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = نیارد

منم کز حرص تاراج متاع درد و غم عرفی
گهی در آستین بخت و گه در جیب گردونم

(۷۶۱)

چه غم ز رفتن دین[۱] است می‌کشد اینم — که غمزهٔ تو ببازیچه می‌برد دینم
فروغ آیینهٔ می[۲] چراغ مجلس نیست — کجاست سرمه‌کش دیدهٔ خدابینم
چه گفت دختر رز؟ گفت آن[۳] زمن‌برخورد — که از شکستن ناموس داد کابینم
امام شهر که مستم ندیده[۴] حیران بود — بگو بیا به تماشا کنون که رنگینم
وصال هر سر مویم به عشرتی بسپرد — ولی چو نیک بکاوی هنوز غمگینم[۵]
چکد[۶] زهر سر مویم هزار چشمهٔ زهر — ازان به چشم[۷] دل اهل درد شیرینم
ز نور ناصیهٔ من صباح[۸] می تابید[۹] — شبی که دختر رز بود[۱۰] شمع بالینم
زمن فراغت فردوس دور باد که من — بساط ماتمیان بر فراغ می‌چینم[۱۱]
هزار غم[۱۲] پی سر کرده‌ام ولی در دل — غم تو ریشه فرو برده[۱۳] می‌کُشد اینم
روم به میکده عرفی که بشکنم توبه — مباد محتسب از دل برون کند کینم

(۷۶۲)

صد پردهٔ تصوّر باطل شکافتیم — تا اندکی معاملهٔ دل شکافتیم

۱- ن ۹، ۱۱ = این است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دین است
۲- ن ۹، ۱۱ = آینه‌ام بی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = آینهٔ می
۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = آن ؛ ن ۲، ۸، ۱۰ = او
۴- ن ۱، ۵ = بدید ؛ ن ۸، ۱۰ = ندید و ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = ندیده
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۶- ن ۲۸ = گذر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = چکد
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = بچشم دل اهل درد ؛ ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بچشم و دل اهل درد
۸- ن ۸ = چراغ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = صباح
۹- با آنکه در تمام نسخ موجود فقط "می‌تابد" هست مگر به توجه مصراع دوم "می‌تابید" درست می‌نماید.
۱۰- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸ = بود ؛ ن ۲، ۳۵، ۳۶ = بوده
۱۱- این بیت فقط در نسخ ۹، ۳۶ یافته شد
۱۲- ن ۹، ۱۱ = غم بسر غم کرده‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = غم پی سر کرده‌ام
۱۳- ن ۹ = فرو کرد ؛ ن ۲۸ = فرو می‌کند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = فرو برده ؛ ن ۳۶ = فرو برد و

نوری نداشت غمکده حسن از دریچه تافت[۱] روزن[۲] بآن دریچه مقابل شکافتیم
آن کشته‌ایم کز اثر نوحه‌های خویش صد بار جامه بر تن قاتل شکافتیم
در جستجوی لذّت زخم نهان تو هر موی[۳] کشتگان ترا دل شکافتیم
بهر فسون درد تو از گوشهٔ لحد صدره به چاه جادوی بابل شکافتیم
عرفی خجل نشین که معمای آرزو آخر بنام مطلب باطل شکافتیم

(۷۶۳)

از نصیحت دل عشّاق مشوش دارم
گرچه من دست نه از دور بر[۴] آتش دارم
گر ندارد دلم از ذوق سمندر اثری
از چه با[۵] گوشهٔ آتشکده‌ها خوش دارم
گر نگویم[۶] زدل سوخته با او چه زیان[۷]
مشتری حاضر و من عود بر آتش دارم
صیدم از دیده نهان گشت و من از غایت[۸] شوق[۹]
شست نابسته بزه‌دست به ترکش دارم
گر سرم دهر نیفراخت[۱۰] ستم برخود کرد
من برای چه دل خویش مشوّش دارم

۱- ن ۹، ۱۱ = بافت ؛ ن ۲۸، ۳۵ = تافت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۶ = یافت
۲- ن ۹، ۱۱ = روزی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روزن
۳- ن ۱۰ = سوی ؛ دیگر همه نسخ = موی
۴- ن ۱۷ = به آتش ؛ ن ۸، ۲۹ = در آتش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵ = بر آتش
۵- ن ۱، ۱۷ = ما ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = با
۶- ن ۲ = بگویم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = نگویم
۷- ن ۲۸ = با نوحه کنان ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = با او چه زیان ؛ ن ۱۷، ۲۹ = با او چه زبان
۸- ن ۳۶ = جانب ؛ ن ۱، ۵ و غیره = غایت
۹- ن ۲۹ = سوز ؛ دیگر همه نسخ = شوق
۱۰- ن ۱، ۵ = بیفراخت ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیفراخت

ساقیا می ده اگر هیچ ندارم غم نیست
که همه دارم اگر بادهٔ بی‌غش دارم[۱]
نه همین امشبم[۲] از نالهٔ عرفی بی‌خواب[۳]
همه شب گوش به این نغمهٔ دلکش[۴] دارم

(۷۶۴)

شکایت از تو باندازهٔ جفا دارم
همین قدر گله دارم، دگر دعا دارم[۵]
ترا کلید بهشت اندر آستین عطاست
ولی چه سود؟ که من طالع گدا دارم
کرشمه‌ای ز تو، صد جان زمن زهی انصاف
که این معامله با چون تویی روا دارم
صد آه کردم و هیچم امید نیست، ولی
به ناله‌ای که نکردم امیدها دارم
تو تیغ بر کف و من جان بکف، نمی‌دانم
که من بجان خود این دشمنی چرا دارم
ازین که شکر جفا می‌کنم خجل نشوی
که حیله می‌کنم و چشم بر وفا دارم
بجور دوست خدایا که بی‌اثر مگذار
خراش سینه که در آه بی‌ریا دارم

(۷۶۵)

هر چند بی‌غمانه به مسکن فتاده‌ام[۶]
زنجیر صد کرشمه بگردن فتاده‌ام
در نعمت اوفتاده و شکری نمی‌کنم[۷]
بس ناشگفته در گل و گلشن فتاده‌ام
خوش دل بنور[۸] شمع شبستانت از برون
شبها بخاک[۹] دیده به روزن فتاده‌ام

۱- این بیت و بیت بعدی فقط در نسخ ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ یافته شدند
۲- ن ۱۰ = امشب ازین ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = امشبم از
۳- ن ۱۷ = بیخواست ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بی‌خواب
۴- ن ۳۶ = نغمهٔ خوش ؛ ن ۸، ۲۹ = زمزمهٔ خوش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نغمهٔ دلکش ؛ ن ۲۸ = نالهٔ دلکش
۵- این غزل بطوریکه اینجا نوشته شد فقط در نسخهٔ ۳ یافته شد. اشعار ۲، ۴، ۵، ۶ در غزل دیگر با مطلع مختلف هم یافته شدند.
۶- ن ۴، ۱۱ = فتاده‌ایم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = فتاده‌ام
۷- ن ۴، ۱۱ = کنیم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کنم
۸- ن ۱۰ = نبود ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنور
۹- ن ۱، ۵ = ز چاک ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بخاک

گرد حریم دیرم[۱] و در دیده‌ام کشند | تا از کدام گوشهٔ دامن فتاده‌ام
از قسمت ازل نکنی[۲] شکوه، هان خموش | من شاخ طوبیم که به گلخن[۳] فتاده‌ام
مفکن بخاکم ارثمر نارسم، بچش | کز شاخ نخل وادی ایمن فتاده‌ام
در بزم عیش عرفی اگر روز ساکتم | شب تا سحر به حلقهٔ شیون فتاده‌ام

(۷۶۶)

ز روی جهل[۴] بدفع گزند خویشتنم
خراب داروی[۵] ناسودمند خویشتنم
ببین که کار چه خامست و عیب چون رسواست[۶]
که در معامله محتاج پند خویشتنم
همین دلیل شقاوت[۷] بسم که در عالم
تو صیدپیشه[۸] و من در کمند خویشتنم
بجام داروی بیهوشی افکنید که من[۹]
خراب وسوسهٔ چون و چند خویشتنم
مده رضای ثمر چیدنم به چندین شرم
که ناامید زدست بلند خویشتنم
به نوشخند کسان آب شرم می‌ریزند[۱۰]
منم که منفعل از زهرخند خویشتنم

۱- ن ۲ = حریم میکده ؛ ن ۲۹، ۳۵ = حریم و دیرم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۳۶ و غیره = حریم دیرم
۲- ن ۲ = چه کنی ؛ ن ۴ = نکنم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نکنی
۳- ن ۴ = گلشن ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = گلخن
۴- ن ۱۰، ۲۸ = اصل ؛ ن ۳ = جهل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جهد
۵- ن ۳، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = داروی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوری
۶- ن ۱۰ = سود است ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۵ = رسواست
۷- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = سعادت ؛ ن ۱۰ = شقاوت ؛ ن ۳ = شفاعت
۸- ن ۱، ۵ = صید پرور ؛ ن ۸، ۲۸، ۳۵ = پیشه
۹- ن ۳ = که باز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = که من ؛ ن ۲۸ = مرا
۱۰- ن ۲۸ = می‌ریزد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می‌ریزند

بـــراه عشـــق عـــزیزم بـــچشم خـــویش چـــنان
کـــه ســـرمه جـــوی زگـــرد ســـمند خـــویشتنم
گـــذشت عـــمر بـــه مســـتی و کـــاهلی عـــرفی
خـــراب گشـــتهٔ طـــبع لونـــد خـــویشتنم

(۷۶۷)

وقت آنست کـــه افـــیون بشـــراب انـــدازیـــم[۱]
دو جـــهان را بـــه یکـــی جـــرعه خـــراب انـــدازیـــم
دلم از صـــوت تـــذروان بـــهشتی نگشـــود
گـــوش بـــر نـــالهٔ مـــرغان کـــباب انـــدازیـــم
ای کـه بـر زشـتی مـن خـنده زنـی، بـاش کـه مـن
بـــخرم دســـتی و از چـــهره نـــقاب انـــدازیـــم
خون به می[۲] ریختم از گریه به چشمِ[۳] بینش[۴]
آب نـــادیده[۵] ســـفالی بـــه شـــراب[۶] انـــدازیـــم[۷]
. . . . . .
زخـــمهٔ یک دوســـه روزی بـــه شـــراب انـــدازیـــم[۸]
گـــل فشـــانند بـــه بســـتر هـــمه چـــون عـــرفی و مـــن
مشت خس چـــینم و در جـــامهٔ خـــواب انـــدازیـــم

۱- ن ۲۸، ۳۵ = اندازیم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۶ = اندازم
۲- ن ۲، ۸ = به می ؛ ن ۱۰ = همین
۳- ن ۱۰ = ریختم ازگریه بچشم ؛ ن ۲ = ریختم ازگریه بچینم ؛ ن ۸ = ریختم ازگریه بخستم؟
۴- ن ۲، ۸ = ز لبش ؛ ن ۱۰ = بینش
۵- ن ۲ = با دیده ؛ ن ۸، ۱۰ = نا دیده
۶- ن ۲، ۸ = گلاب ؛ ن ۱۰ = شراب
۷- این بیت تنها در نسخ ۲، ۸، ۱۰ یافته شد
۸- این مصراع تنها در نسخهٔ ۳۶ یافته شد

(۷۶۸)

خوش آنکه در غم دل[۱] رازدار خود باشم
ز فرط گریه خجل از کنار خود باشم

خوش آن کشش[۲] که مرا آنچنان ز خود ببرد[۳]
که بیخود افتم ودرانتظار خود باشم

خوش آن قبول[۴] نیازی که در هجوم بلا
به گریه‌های سحرگه حصار خود باشم

کجاست طبع سلیمی و حُسن تعلیمی[۵]
که در معامله آموزگار خود باشم

کجاست برق جمالی[۶] که از تجلّی آن
ستاره سوختهٔ روزگار خود باشم

کجاست مستی عشقی که پند[۷] گو همه عمر
ملامتم کند و من بکار خود باشم

کجاست مغبچه‌ای کز فریب او هر دم
خجل ز توبهٔ نااستوار خود باشم

چه ورزم این همه طامات و زرق بهر بهشت
چرانه بلبل باغ بهار خود باشم

کجا روم من دیوانه‌وش، همان بهتر
که شرمسار زاهل دیار خود باشم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = دل ؛ ن ۳۶ = او ؛ ن ۲۸ = خود
۲- ن ۲۸ = کسی ؛ ن ۳۵ = کسش ؛ ن ۵ = کشش
۳- ن ۱، ۹، ۲۸، ۳۶ = نبرد ؛ ن ۵، ۳۵ = ببرد
۴- ن ۲ = خوش آن جنون بنازی ؛ ن ۲۸ = خوشا قبول نیازی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = خوش آن قبول نیازی
۵- ن ۹ = حُسن فعل لبی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = حُسن تعلیمی
۶- ن ۹ = حجابی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = جمالی
۷- ن ۹ = که زاهد از ره لعن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پند گو همه عمر

خوش آن معامله عرفی که از زبان[۱] دو کون
تو دشمن من و من شرمسار خود باشم

(۷۶۹)

ما چو در انجمن اهل طرب می زده‌ایم
هر نفس دست فغان بر[۲] دهن نی زده‌ایم

نوح بی‌حوصلگی کرد که طوفان انگیخت
ورنه او قطره و ما بحری[۳] ازین می زده‌ایم

ما[۴] که ناچیده فشانیم مزن طعنه اگر
خنده بر قاعدهٔ کام[۵] ده طی زده‌ایم

شاید از می زدن ما نشمارند[۶] گناه
که صبوی همه با نغمهٔ[۷] یامی زده‌ایم

طعنهٔ میکُشی امروز به ما زد عرفی
ما هم این زخم بسی بر جگر وی زده‌ایم

(۷۷۰)

عشق[۸] تا غم می‌دهد، من شکر نعمت می‌کنم
تا[۹] شبیخون می‌زند[۱۰] من[۱۱] خواب غفلت می‌کنم

تاکی ای پژمرده جان گویی نثارم کن بدوست
فکر دیگر کن که این خود وقت فرصت می‌کنم

۱- ن ۸، ۳۵ = زیان ؛ ن ۱ = زمان ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۳۶ = زبان
۲- ن ۱۷، ۳۵ = بر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در
۳- ن ۱، ۵ = بحری ؛ ن ۳۵ = بحر
۴- ن ۱، ۱۰ = ناله تا چند فشانیم ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = ما که ناچیده فشانیم ؛ ن ۵ = ما که ناچید فشانیم
۵- ن ۱۷ = کاه ده ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کام ده
۶- ن ۱ = بشمارند ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = نشمارند
۷- ن ۱۰ = ناله ؛ ن ۱۷ = نعره ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نغمه
۸- ن ۱۰ = گر غمت شوری برانگیزد قیامت می‌کنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = عشق تا غم می‌دهد من شکر نعمت می‌کنم
۹- ن ۱۰ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = تا
۱۰- ن ۱۰ = می‌زنم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = می‌زند
۱۱- ن ۱۰ = با خواب ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = من خواب

تا گوارا[۱] بود مرهم زخم ما بی‌ذوق شد
ناخنی در کار جوشش گاه لذّت می‌کنم
هر گه از عصیان دلم بگرفت در دیر مغان
می‌کشم اسلامیان را پیش و وحشت می‌کنم[۲]
عیبم از رسوائی و رندی مکن، زاهد خموش
هر دو زرّاقیم و من بیش از تو شهرت می‌کنم
گوهر اسلام من عرفی چه ارزد پیش عشق
تا بدانی ارزشش[۳] امروز قیمت می‌کنم[۴]

(۷۷۱)

منم که در چمن سینه داغ لاله شمارم — نگه به چشمهٔ زهر و نفس به ناله شمارم
منم که در چمن خلد پارهٔ جگر خود[۵] — به جیب غنچه فشانم بدست لاله شمارم
حواله‌ای ز پی برگ و ساز عشق ندارم[۶] — بیا که بر تو املهای[۷] بی‌حواله شمارم
پس از پیاله کشیدن ز قطره‌های پریشان — هزار چشمهٔ[۸] خون در دل پیاله شمارم
هزار قافله ریشم به شهر سینه روان کن — که در بهاش[۹] امید هزار ساله شمارم
نواله از جگر درد می‌دهند به عرفی — چه جای طعنه که من حسرت نواله شمارم

(۷۷۲)

خنده‌ای دیدیم و دل در اضطراب انداختیم
از تمنای لبی صد خم شراب انداختیم[۱۰]

۱- ن ۸ = تاگوارا ؛ ن ۱، ۵ = ناگوارا
۲- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ ۱۰ نیافته شدند
۳- ن ۸، ۳۵ = ارزشش ؛ ن ۱، ۵ = کار ز شش
۴- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ یافته شد
۵- ن ۱۰ = جگرم را ؛ ن ۱۷ = جگر خویش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = جگر خود ؛ ن ۲۸ = جگر من
۶- ن ۱۰ = ندارم ؛ ن ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = ندارد
۷- ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = املهای ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = اهلهای
۸- ن ۲۸، ۳۵ = چشمهٔ ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = قطرهٔ
۹- ن ۱۷ = بهارش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = بهاش ؛ ن ۲۸ = نهالش
۱۰- ن ۲۸ = انداختم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = انداختیم

راز عشقت دوش بر خورشید کردیم آشکار
آتش مستی بجام[۱] آفتاب انداختیم
با صبا گفتیم حرفی از شمیم سنبلت
مشت دودی در دماغ مشک ناب انداختیم
شاهدان قدس می‌گویند با آسودگان
دیده بگشایید، هان، اینک نقاب انداختیم
با[۲] هوسناکان همی گفتیم[۳] در میخانه دوش
هان قناعت کن[۴] که افیون در شراب انداختیم
گر نسیم شید ما مغز ملک سوزد، رواست
خرقه را ده روز تا شب در گلاب[۵] انداختیم
موسم شیبی بخون آغشته خواهم[۶] داشتن
تا که بر خاک سیه فصل شباب انداختیم
خود سر[۷] شایسته‌ای باید که جوید کاوشی[۸]
بی‌سبب غمهای او را در عذاب انداختیم
بعد کشتن سر به پیش انداختیم[۹] از انفعال
چون زفتراک تو بوسی[۱۰] بر رکاب انداختیم

۱- ن ۳۵ = بجان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بجام
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = ما ؛ ن ۱۰، ۲۸ = با
۳- ن ۲۸ = گشتند ؛ ن ۱۰ = گفتند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = گفتیم
۴- ن ۱ = کن ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = هان
۵- ن ۱، ۵، ۲۸ = گلاب ؛ ن ۸، ۱۰ = شراب
۶- "خواهم داشتن" فعل مفرد است ولی در مصراع ثانی "انداختیم" فعل جمع است و شعر بطوریکه هست عیب شتر گربه دارد. اگر ردیف را بطوریکه در نسخهٔ ۲۸ هست (انداختم) قبول کنیم این بیت درست می‌شود اشعار ۳، ۶ دارای همین غیب خواهند شد
۷- ن ۸ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = سر
۸- ن ۱۰ = سینهٔ شاسیتهٔ باید که چوکان کاوریش ؟ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خود سر شایستهٔ باید که جوید کاوشی ؛ ن ۲۸ = سینهٔ شایستهٔ باید ماند پر و درد عشق ؟
۹- ن ۲۸ = انداختم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰ = انداختیم
۱۰- ن ۲۸ = بوس ؛ ن ۵ = بویی ؟ ؛ ن ۳۵ = بوسی

شکـر تـیغ غـمزه‌ات بـر جـان[۱] عـرفی ریـختیم
بســـملی را تـــا ابـد در اضـطراب انـداخـتیم

(۷۷۳)

از کـــفش چـــون ســاغر دولت کشـیدن یـافتم
بـهر دسـتش بـوسه‌ای از لب[۲] چکیدن یـافتم
گفتم[۳] آسایش ببندد[۴] زخـم دل چـون دیـدمش
هر سر مو بر[۵] تـنش در خـون چکیدن[۶] یـافتم
از کـدامین لب دعـای عـافیت سـرزد[۷] کـه مـن
در[۸] بـهشت غـم سـمومی در وزیـدن یـافتم
از نـــدامت لب گـزیدم، زهـر جـوشید از لبـم
مـــژده ای دنـــدان کـه ذوق لب گـزیدن یـافتم
جـــامهٔ جـان پـاره کـردم دلق ایـمان مـی‌درم
بسکـــه عـــرفی ذوق پـیراهـن دریـدن یـافتم

(۷۷۴)

گـفتیم[۹] تـرک راحت و درمـان فـروختیم — شستیم لب ز شـهد و مگس ران فـروختیم
مردم به نیم غمزه[۱۰] ندانـم چـه مـی‌دهند — مـا خـود دریـن مـعامله ایـمان فـروختیم

۱- ن ۸، ۳۵ = خاک ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸ = جان
۲- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بوسه از لب درچکیدن ؛ ن ۱، ۸ = بوسه از لب در مکیدن ؛ ن ۵ = بوسه‌ای از لب چکیدن
۳- ن ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = گفتم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گفت
۴- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = ببندد ؛ ن ۸، ۱۷ = نه بندد
۵- ن ۸، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = بر
۶- ن ۲۸ = خون در چکیدن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = در خون چکیدن
۷- ن ۱۰، ۲۸ = بر زد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = سر زد
۸- ن ۱، ۵، ۸ = در ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بر ؛ ن ۱۰ = از
۹- ن ۱۰ = کردیم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = گفتیم
۱۰- ن ۱۰، ۲۸ = ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = غمزه

تـاکـی دکـان گـریه فـروشی نـهد کسی — ای دیـده در بـبند کـه دکّـان فـروختیم
سـودی نـیافتیم بـغیر از شکست دل — چـندان کـه نـادرستی پـیمان فـروختیم
آمـاده داشـتیم دل از بـهر غـمزه‌ات — شد مست[۱] خون، بدیدهٔ گریان فـروختیم
مـردم بـدامـن تـو فـروشند دست خـویش — ما دست خود بـه چـاک گـریبان فـروختیم
صـد جـان بـه نـیم نـاز دلا داده‌ای، هـنوز — ایـن ژاژ هـم بـخای، کـه ارزان فـروختیم
ایـمان مـا کسی[۲] بـه قـیامت نـمی‌خرد — مـا هـم بکـفر زلف پـریشان فـروختیم
نـابود شد مـتاع دل و دیـن بـه[۳] روزگـار — از بسکـه وام کـرده بـه جـانان فـروختیم
یک ره[۴] ز مشفقی نه‌خریدیم عیب خویش — دایـم هـنر بـه مـردم نـادان فـروختیم

(۷۷۵)

زیـن نـالهٔ شکسـته کـه پـنهان فـروختیم
جـمعیت هـزار پـریشان فـروختیم
کـردیم مـلک خـویش بـه طـاعت بـهشت را
حـیف از مـتاع عـمر[۵] کـه ارزان فـروختیم
عـالم گـرفت گـریهٔ مـا بسکـه ایـن مـتاع
از آسـتین گـرفته بـدامـان فـروختیم
قـانع بـبوی دوست نگـردید شـوق مـا
ایـن جـنس را بـه مـفلس کـنعان فـروختیم
دادیـم صـد غـم کـهن از غـمزه‌اش بـباد[۶]
صـد زخـم تـازه هـم بـه شـهیدان فـروختیم

۱- ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵ = شد مست خون ؛ ن ۸، ۱۰ = صد مشت خون
۲- ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = کسی ؛ ن ۱۰ = بروز
۳- ن ۸، ۲۸، ۳۵ = دل و دین بروزگار ؛ ن ۱، ۵، ۱۰ = دل و دین روزگار
۴- ن ۱، ۵ = یک روز مشفقی ؛ ن ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = یک ره ز مشفقی
۵- ن ۱ = خویش ؛ ن ۲۸ = عجز ؛ ن ۵، ۳۵ = عمر
۶- ن ۲۸ = مباد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بباد

هر کس ز صبر و هوش و دل و دین بسی[۱] ربود
اسباب این دکانچه[۲] برایشان[۳] فروختیم
گردی بهشت[۴] غیرت عشق از متاع صبر
از بسکه ما تجمّل و سامان فروختیم
مشکل که ناخنی به علاجی کنیم بند[۵]
اکنون که پشت دست بدندان فروختیم

(۷۷۶)

تابکی همره اندیشهٔ باطل باشم
وز دیار طرب آواره‌تر از دل باشم
گر گذشتم ز در کعبه نه از بیخبریست
مصلحت نیست که من طالب منزل باشم
گر به قانون معیّن نزیم[۶] عیب مکن
حکم عشقست که آشفته شمایل باشم
من که دارا و سکندر علف تیغ من‌اند
رسد[۷] آن هم[۸] که درین معرکه‌بسمل‌باشم
من که از کشته شدن هم دلم آرام نیافت
جای آن است[۹] که‌منّت‌کش[۱۰]قاتل‌باشم
من که تا می نکشیدم چمن گل نشدم
گر به مسجد روم از میکده، جاهل[۱۱] باشم
عنکبوتش بزدا یا همه زنّار تنند
خانقاهی که منش مرشد کامل باشم
دل و دین آفت آزادگی آمد عرفی
به ازین نیست که بی‌مذهب و بی‌دل باشم

۱- ن ۱ = بسی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = کسی
۲- در هر سه نسخ(۱، ۵، ۳۵) "دکانچه" هست ولی "دکان چو" بهتر می‌نماید.
۳- ن ۱، ۵ = برایشان ؛ ن ۳۵ = پریشان
۴- ن ۱، ۵، ۲۸ = کردی بهشت ؛ ن ۳۵ = گردی نهشت
۵- ن ۱۷، ۳۵ = تند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸ = بند
۶- ن ۱، ۵ = نزنم ؛ ن ۲۹ = بزنم ؛ ن ۲۸ = زنم ؛ ن ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = نزنیم
۷- ن ۶، ۹ = سزد ؛ ن ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه = رسد
۸- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = آنم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = آن هم
۹- ن ۱، ۵، ۱۰، ۲۸، ۳۶، رقعهٔ اول = آنست ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۴۱ = آن نیست
۱۰- ن ۱۷، ۳۵ = شرمنده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶، ۴۱ = منت کش
۱۱- ن ۹، ۲۸ = غافل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جاهل

(۷۷۷)

تـــا کـــی دهـــم بـــدست تـــماشا زمـــام چشـــم
فـــالی زنـــم کـــه گـــریه بـــرآیـــد بـــنام چشـــم
ای گـــریه بـــی‌مضایقه از در درآ، کـــه مـــن
هـــردم بـــخون دل بـــنویسم[۱] ســـلام چشـــم
زان طـــفل اشک مـــن هـــمه خـــون شـــد کـــه اوفـــتاد
دوش از دریـــچهٔ دل و امشب زبـــام چشـــم[۲]
صد نوحه[۳] هست بر لب و نسپرده[۴] راه گوش[۵]
صـــد گـــریه هست در دل و نشـــنیده نـــام چشـــم
از بسکـــه حـــیرت آمـــد و بـــیگانگی فـــزود
امشب خـــیال دوست نگـــردید رام چشـــم[۶]
عـــرفی فســـرده چـــون نشـــود مـــجلسم کـــه بـــاز
خـــالیست شـــیشهٔ دل و خشک است جـــام چشـــم

(۷۷۸)

عـــمر در شـــعر بســـر بـــرده[۷] و در بـــاخته‌ام
عـــمر در بـــاخته را بـــار دگـــر بـــاخته‌ام
العـــطش مـــی‌زند از تشـــنه لبـــی بـــر مـــویم
کـــه قـــدح‌های پـــر از خـــون جگـــر بـــاخته‌ام

۱- ن ۵، ۳۶ = ننویسم ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بنویسم
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۴ = ناله ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوحه
۴- خلاصه = هست در دل و نشنیده ؛ دیگر همه نسخ کلیّات = بطوریکه نوشته شد.
۵- ن ۳۵ = کس ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰ و غیره = گوش
۶- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته نشد
۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷ = برده ؛ ن ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کرده

شـــاید ار تـــلخ کشـم نـاله ز حـرمان سـخن
طـــوطی گـــرسنه‌ام تُـــنگ شکـــر بـاخته‌ام
رصـد[۱] شـرح هـنر چـون نشـود محو کـه مـن
شش هـــزار آیت احکـــام هـــنر بـــاخته‌ام
ســـاقی مـــصطبهٔ نـــطقم[۲] و مـــی ریـــخته‌ام
طـــایر بـــاغچهٔ قـــدسم و پـــر بـــاخته‌ام
کشوری[۳] کش طرف کوچه دو هفت اقـلیم است
بـــهر ویـــرانـه دهـــی[۴] زیـــر و زبـــر بـاخته‌ام
گـفته گـر شـد ز کـفم شکـر کـه نـاگـفته بـجاست
از دوصـــد گـــنج یکـــی مشت گـهر بـاخته‌ام
صـد مـصیبت کـه در هـر سـخنم مُـد غـم بـود
گـریه و نـاله بسـی[۵] شـام و سـحر بـاخته‌ام

(۷۷۹)

از دل غـــم او دریـــغ داریـــم ایـــن مـــی ز ســـبو دریـــغ داریـــم
تـــا بـــر[۶] ســـر کـــوی او[۷] بـلغزید[۸] پـــا از لب جـــو دریـــغ داریـــم
دزدیـــد ز چـــاک ســـینه مـــرهم زیـــن رخـــنه رفـــو دریـــغ داریـــم

۱- ن ۱، ریاض = رسد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = رصد
۲- ن ۱، ۲۸ = لطفم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = نطقم
۳- ن ۲۸ = کشوری هست که هفتاد و هفت اقلیم است ؛ ن ۹ = کشوری کش طرف کوچه هفت اقلیم است ؛ ن ، ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = کشوری کش طرف کوچه دو هفت اقلیم است
۴- ن ۱ = ویرانه دو ده زیر و زبر ؛ ن ۵ = ویرانه ز ده زیر و زبر ؛ ن ۳۵ = ویرانهٔ ده زیر و زبر ؛ ن ۹ = ویرانه دهی زیر و زبر ؛ ن ۲۸ = ویرانه کریز و زبر ؟
۵- ن ۲ = گریهٔ ناله که در شام و سحر ؛ ن ۸ = عرفی این "گریه" که در شام و سحر ؛ ن ۳۶ = گریه و ناله پس شام و سحر ؛ ن ۹ = گریه و نالهٔ صد شام و سحر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۱۶، ۱۷، ۳۵ = گریه و ناله بسی شام و سحر
۶- ن ۶ = از ؛ ن ۴، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = بر
۷- ن ۶، ۱۰، ۲۸ = او ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تو
۸- ن ۴، ۱۰ = نلغزید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بلغزید ؛ ۲۸ = بلغزد

خود چیست متاع دین که آن را[۱] از روی نکو دریغ داریم
عالم همه ریش ابله[۲] و ما یک خنده ازو دریغ داریم
سیراب و معزّزیم زان رو[۳] آب از سگ کو دریغ داریم[۴]
تو گل به جهان فشانی و ما سنگش زسبو دریغ داریم
عرفی بد ما مگو،[۵] که اسرار از بیهده گو دریغ داریم

(۷۸۰)

تنها نه دلق خود به می ناب شسته‌ایم
ناموس یک قبیله به این[۶] آب شسته‌ایم
قسمت بلاست ورنه ز می[۷] دلق خویش را
صدره ز شوق گوشهٔ محراب شسته‌ایم
ما توبه دشمنیم و قدح دوست، دور نیست
کز دل هوای صحبت احباب[۸] شسته‌ایم
از بس شکفته در دهن تیغ رفته‌ایم
ترس قیامت از دل قصّاب شسته‌ایم
طاعت بکیش عالم و جاهل توجه است
ما دست و روی خویش به آداب شسته‌ایم
هم کفر ما بلذّت و هم دین ما بذوق
زنّار و سبحه در شکر ناب شسته‌ایم

۱- ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ = او را ؛ ن ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۶ = آن را
۲- ن ۲، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ریش ابله و ما ؛ ن ۳، ۳۵ = ریش و ابله ما ؛ ن ۹(اضافات) = ریش آن مه و ما ؛ ن ۱، ۵ = ریش آبلهٔ ما
۳- ن ۹ = شاید ؛ ن ۹(اضافات)، ۲۸، ۳۶ = زانرو
۴- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۳۵ نیافته شد
۵- ن ۹(اضافات) = بگو ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگو
۶- ن ۱ = به هفت آب ؛ ن ۵ = بیک آب ؛ ن ۴، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به این ؛ ن ۹ = بدین
۷- ن ۲، ۸، ۲۹ = ورنه ز می دلق خویش را ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ورنه می آلوده دلق خویش
۸- ۱، ۲۹ = احباب ؛ ن ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = اصحاب

تـــاوان دل عـــطا مکـــن ای دل شکـــن، کـــه مـــا
از دفـــتر مـــعامله ایـــن بـــاب شســـته‌ایـــم
عرفی ببین که گریه چه طوفان نموده است[۱]
کـــز چشـــم بـــخت دوســـتی خـــواب شســـته‌ایـــم

(۷۸۱)

نشسته بر سر گنج[۲] و به فقر مشهورم — نهفته در تـه دامـن چـراغ و[۳] بی‌نورم
مسیح تا دم آخر فسون دمید و هنوز — بـصد جـراحت روز نـخست رنـجورم
چنان بخواهش دیدار رفته‌ام[۴] شب وصل — که شوق هم به تقاضا ندیده در طورم
گـمان مـبر کـه دلم را تـوان تسلّی داد — کـه نـاامـیدتر از زخـم‌های نـاسورم
مکـن بـه صـورت دیـوار نسبتم عـرفی — کـه مـن کتابهٔ مـحراب[۵] بیت مـعمورم

(۷۸۲)

بسکـه درد عـالمی[۶] در عشـق تـنها مـی‌کشم
نـالهٔ امـروز را از ضـعف فـردا مـی‌کشم
خـارخـار راحـتم ره مـی‌زند[۷] ای سـاربان
گـرم‌ران مـحمل کـه‌ناگـه خـاری‌ازپـا مـی‌کشم
چون به مرگ خود بمیرم؟ رحم کن، خونم بریز
کـز شـهیدان تـو فـردا سـرزنشها مـی‌کشم

۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = گریهٔ طوفان آتشست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = گریه چه طوفان نموده است ؛ ن ۲۸ = گریه نموده طوفانست ؟
۲- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر سر گنج و به فقر ؛ خلاصه = بر سر فقر و به گنج
۳- ن ۲۸ = چراغ پر نورم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹ = چراغ و بی‌نورم ؛ ن ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چراغ بی‌نورم
۴- ن ۶ = نشسته‌ام ؟ ؛ ن ۲۸ = رفته‌است وصال ؟ ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رفته‌ام شب وصل
۵- ن ۱، ۵، ۹ = دیوار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = محراب
۶- ن ۲۸ = عاشقی ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = عالمی
۷- ن ۲۸ = ره می‌زند ای باغبان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶، گنج سخن و غیره = ره می‌زند ای ساربان ؛ خلاصه = سر بر زند ای ساربان

عشق را در کف متاعی بود، گفتم چیست، گفت
نیل[۱] بدنامیست، برروی زلیخا می‌کشم
تامراپا هست[۲] و خواهد بود عرفی سایه‌وش
خویشتن را از پی خوبان رعنا می‌کشم

(۷۸۳)

گرنه خود را بیخود از جام جنون می‌ساختم
دوش با این درد[۳] دل تا روز[۴] چون می‌ساختم
یاد آن دوری[۵] که تا[۶] ذوقم فزاید، روز[۷] وصل
حسرت دل هردم از یادت فزون می‌ساختم
آه ازان حرمان که دل را با[۸] خیالات محال
گاه می‌دادم تسلّی‌گاه خون می‌ساختم
کی غم فرهاد و من یکسان بود[۹] گر[۱۰] من زدل
غم برون می‌ریختم صد بیستون می‌ساختم
گر خبر می‌داشتم عرفی زناسازی او
کی چنین خود را بدست او زبون می‌ساختم

(۷۸۴)

شهید عشقم[۱۱] و سیراب‌تر ز یاقوتم
ز نخل طور تراشیده‌اند تابوتم

۱- ن ۲۸ = نیک ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = نیل
۲- گنج سخن = پایست ؛ دیگر همه نسخ = پاهست
۳- ن ۱ = دود دل ؛ ن ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = درد دل
۴- ن ۳۵ = صبح ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = روز
۵- ن ۱۰، ۲۸ = روزی ؛ ن ۹، ۱۱ = دارو ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۳۶ = دوری ؛ ن ۳۵ = دردی
۶- ن ۱، ۵ = چون ؛ ن ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تا
۷- ن ۱۰ = بهر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روز
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = با ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = از
۹- ن ۹ = شود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۱۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بود
۱۰- ن ۳۶ = کز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۳، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گر
۱۱- ن ۲، ۸، ۱۰، ۱۲، ۲۹، عزفات = عشقم ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = وصلم

مراست معجزه مشکل گشای و[۱] هر ساعت
فریب می‌دهد امید سحر باروتم
بدست ساده‌دلی ده عنان کار که من
خراب کردهٔ تدبیر عقل فرتوتم
نه یوسفم، زچه محتاج یاری دلوم
نه یونسم، زچه در قید سینهٔ حوتم
چو گریه را دل پرخون شناخت، دانستم
که می‌شود ز گرستن حباب یاقوتم
چه احتیاج به تحصیل نعمتم عرفی
که[۲] خون دیده دهد آب و لخت دل قوتم

(۷۸۵)

هرمتاع فتنه کز عشق ستمگر می‌خرم — می‌دهد باز و به منّت بار دیگر می‌خرم
دهر مردافکن به میدانم[۳] کند تکلیف و من — این متاع افتاده بر[۴] بالای بستر می‌خرم
مهر منما[۵] ومجو ازمن که‌من این جنس را — غایبانه می‌فروشم، در برابر می‌خرم
یک نگاه و یک تبسّم گر کنی سرمایه‌ام — نوش و نیش هر دو عالم را سراسر می‌خرم
در محبّت دل زیان رادوست‌دارد ورنه‌من — نیم ناز ازوی بصدجان بلکه‌کمتر می‌خرم
مایه‌دار همّتم،[۶] گر خار[۷] ره گردد فلک — می‌فروشم پا به خار راه و نشتر[۸] می‌خرم

۱- ن ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مشکل گشای هر ساعت ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۳۵ = مشکل گشا و هر ساعت ؛ ن ۴، ۸ = مشکل گشای و هر ساعت

۲- ن ۹ = که خون دیده دهد آب و دل قوتم ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = که خون دیده دهد آب و لخت دل قوتم ؛ ۵ = که خون دیده دهد ز آب لخت دل قوتم

۳- ن ۲، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۶ = به میدانم ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = نمیدانم

۴- ن ۱۲ = در ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر

۵- ن ۱، ۴، ۹ = منما ؛ ن ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بنما

۶- ن ۱۰ = محنتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = همّتم

۷- ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹ = خاک ره ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خار ره

۸- ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = نشتر ؛ دیگر همه نسخ = شهپر

دل به خشم[۱] از دلبر و من گرم صلح انگیزیم　　دم مزن ناصح که طوطی بهر شکّر می‌خرم
روی[۲] بازار مراد امروز عرفی با منست　　دامن تر می‌فروشم، دیدهٔ تر می‌خرم

(۷۸۶)

می‌فروشم راحت و عشق ستمگر می‌خرم
می‌دهم روز خوش و آسیب اختر می‌خرم
ای که بار[۳] افکنده‌ای در بیعگاه[۴] رغبتم[۵]
گر متاعت[۶] غم بود، بگشا،[۷] که اکثر[۸] می‌خرم
در سرشت من قبول شیوهٔ انکار نیست
ساده‌لوحم، هرچه بفروشند، یکسر می‌خرم
ترک جان تلخ کام است و شکر خواب عدم
جام زهری می‌فروشم[۹] تنگ شکّر می‌خرم
او[۱۰] بخونم گرم و من زین شادمان کز شکر قتل
صدره از وی خون خود در روز محشر می‌خرم
نیست غم گر درد هجران شهپرم بر خاک ریخت
اینک از جبریل شوقت باز[۱۱] شهپر می‌خرم

۱- ن ۱، ۲، ۶، ۸ = به چشم ؛ ن ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به خشم
۲- ن ۲، ۱۰، ۲۹ = روز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روی
۳- ن ۲، ۸، ۹ = باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یار
۴- ن ۷، ۸، ۱۰ = پیش‌گاه ؛ ن ۹، ۲۸ = تیغ‌گاه ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بیع‌گاه
۵- ن ۱۰ = محنتم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = رغبتم
۶- ن ۹، ۲۸ = متاع غم ؛ ن ۲۹ = قناعت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۳۵، ۳۶ = متاعت
۷- ن ۲ = بنما که ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بکشا که ؛ ن ۲۹ = بکساله ؟
۸- ن ۶ = یکسر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = اکثر
۹- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فشانم ؛ ن ۲، ۲۹ = فروشم
۱۰- ن ۲، ۲۹، ۳۶ = بیگناهم کُشت و من ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۳۵ = او بخونم گرم
۱۱- ن ۶ = بال دیگر ؛ ن ۱۰ = بال شهپر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = باز شهپر

هر متاعی کز نگاهش می‌خرم در بزم[۱] وصل
می‌نشینم گوشه‌ای وز خود مکرّر می‌خرم
عرفی آوردم ترازو، گو متاع غم کجاست
کان متاع کس مخر با جان برابر می‌خرم

(۷۸۷)

خوش آن مستی[۲] که باشد دوست‌پندآموز[۳] ودشمن‌هم
ملامت ذرّه‌وار از در درون[۴] آید ز روزن هم
هجوم گریه لختی[۵] داد بیرون از دل گرمم
که جوی[۶] دیده آتش خیز شد، دریای دامن هم
شود گل خار ره گر همره[۷] صدقی و گر بی او
قدم بر گل نهی، مرهم ببر همراه و سوزن هم
وفا از سنگدل یاران نهان بایست، امّا من[۸]
نپوشیدم که عیبم دوست می‌دانست و دشمن هم
مکن اهمال در مکتوب عرفی بردن ای قاصد
دمی[۹] بنشین که حسرت نامه‌ای انشا کنم من هم

۱- ن ۶، ۱۲، ۲۹ = روز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بزم
۲- ن ۳۶ = رندی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵ = مستی
۳- ن ۱۰ = بدآموز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = پندآموز
۴- ن ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درون ؛ ن ۱، ۳، ۵ = برون
۵- ن ۱، ۵، ۳۵ = تلخی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = لختی
۶- ن ۲۸ = خون دیده ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = جوی دیده
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = گر همرهی با او و گر بی او ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گر همره صدقی و گر بی او ؛ ن ۹(پاورقی) = گر همره شوقی گر بی او
۸- ن ۱، ۵ = من امّا ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = امّا من ؛ ن ۲۹ = امّا حُسن
۹- ن ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶ = ولی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۳۵ = دمی

(۷۸۸)

ساغر زدست مردم آزاده چون کشیم
لبریز گشته‌ایم زخون،[۱] باده چون‌کشیم

ما روی گرم را دل و جان تحفه[۲] کرده‌ایم
این تحفه[۳] پیش ابروی نگشاده[۴] چون‌کشیم

ما را بود معامله با عالم قدیم
منّت ازین جهان عدم‌زاده چون‌کشیم

ما مرد دستگیری[۵] کس نیستیم، لیک[۶]
دامن ز دست مردم افتاده[۷] چون‌کشیم

منزل دراز و طبع جوانمرد و وقت کم
دست از میان دشمن[۸] استاده[۹] چون‌کشیم

کرد از قبول وعده‌ای یارم هزار داغ
این انتقام را ز دل ساده چون‌کشیم[۱۰]

دل را عنان گرفته صنم می‌کشد به‌دیر
او را به وعظ برسر سجّاده چون‌کشیم

دل[۱۱] را که داده‌ایم عنانش بدست اوست
ما[۱۲] از کفش عنان دل داده چون‌کشیم

۱- ن ۶ = بخون ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز خون ؛ ن ۲۸ = ز غم

۲- ن ۹ = وقف ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = تحفه

۳- ن ۱۰ = را به ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تحفه

۴- ن ۶، ۸، ۲۸ = بکشاده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نکشاده

۵- ن ۹ = دستگیر کسی ؛ ن ۲۸ = دستگیر خود ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = دستگیری کس

۶- ن ۱، ۹ = و لیک ؛ ن ۲۸ = ولی ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = لیک

۷- ن ۲۹ = آزاده ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = افتاده ؛ در نسخهٔ ۲۸ مصرع ثانی شعر آنند با مصرع اول این بیت مربوط است.

۸- ن ۶، ۱۰ = مردم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۶، ۳۵، ۳۶ = دشمن

۹- ن ۶ = آزاده ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = استاده

۱۰- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شد

۱۱- ن خلاصه = دل را نداده‌اند عنانش بدست اوست ؛ ن ۱۰ = دل راکه داده‌ایم عنانش بدست اوست ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = دل را نداده‌اند عنانش بدست اوست ؛ ن ۳۶ = دل را ندیده‌اند و عنانش بدست اوست

۱۲- ن ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ما ؛ ن ۳۵ = تا

بـــر دیـــن‌پرست[۱] ســـجدهٔ بت لازم است لیک
ایـــن نـــقش بـــر جـــبین دل ســـاده چـــون‌کشیم
عـــرفی بـــهشت نســـیه و بـــزم وصـــال نـــقد
دست از عـــــنان دولت آمـــاده چـــون‌کشیم

(۷۸۹)

چه دور است این که نفع[۲] از گردش گردون‌نمی‌بینم
غـــم لیـــلی نـــمی‌یابم، دل مـــجنون نـــمی‌بینم
رواج بـــی‌غمیها بـــین کـــه بـــا آن مـــردم آزاری
مـلامتها[۳] کـه مـی‌دیدم ز دهـر، اکـنون نـمی‌بینم
به هر گـامی شـهید غـمزه‌ای زیـن پـیش مـی‌دیدم
دریـن عـهد اسـتخوان زاغ در هـامون نـمی‌بینم
مگو دامان[۴] درد از دست دل بگذار و راحت بین[۵]
کـدامین راحت از ایـن درد روز افـزون نـمی‌بینم
نـمی‌رنجم اگـر حـقّ وفـای مـن نـمی‌دانـی[۶]
که با این حسنت از حسن آفرین مجنون نـمی‌بینم
مگـر راه خـیال غـمزه‌ات بـر سـینه هـا بستی
که بر خـاک شـهیدان چشمه‌های خـون نـمی‌بینم
مکـن آغـاز صلح انگـیختن عـرفی، تـحمّل کـن
کـــه رنگ آشـتی بـا آن رخ گـلگون نـمی‌بینم

۱- ن ۱۰ = بر بت پرست ؛ ن ۲۸ ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بر دین پرست
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۶ = نفع گردش از گردون ؛ ن ۳۶، خلاصه = نفع گردش گردون ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = نفع از گردش گردون
۳- ن ۹، ۱۱ = چه محنت ها ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ملامت ها
۴- ن ۹، ۱۱ = درمان درد از دست دل ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = دامان درد از دست دل ؛ ن ۱۰ = دامان درد از دست غم
۵- ن ۲ = گیر ؛ در تمام نسخ دیگر = بین
۶- ن ۳۵ = نمی‌داند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = نمی‌دانی

(۷۹۰)

از گریه‌های بیهده سر تا به پا ترم — هر چند بیش گریه کنم، بی‌صفا ترم
با آنکه عمرهاست که بیگانهٔ منست — هر روز[۱] با کرشمهٔ او آشنا ترم
رضوان چگونه گوش بدستان من کند — کز بلبلان گلشن او خوش‌نوا ترم
خودراچسان فروشم[۲] و کس چون خرد مرا — کز گوهر طبیعت خود بی‌بها ترم
نتوان دم از قبول بدین‌مایه زدکه‌من — از صوفیان گوشه‌نشین بی‌ریا ترم
ای کام بخش غمزه اگر بینوا کشی — اوّل مرا، که از دل خود بی‌نوا ترم
بی‌مهری تو دمبدم افزون ترست و من[۳] — از[۴] مهربانی تو محبّت فزا ترم
با شیوه‌های عشق که سرّش[۵] کسی نیافت — از نیش غمزهٔ تو به دل آشنا ترم
یک روز غم بشب نرساندم که غم نگفت — صدشکر کامشب از همه شب فتنه‌زا ترم
گر در زمانه یار وفا کیش دیدمی — معلوم او شدی[۶] که ازو با وفا[۷] ترم
عرفی بتاز بر اثر نور دانشم — کز ماه و آفتاب ترا رهنما ترم

(۷۹۱)

چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم — ای وای اگر بشکوه شود آشنا لبم
بیدردی آورد همه قول طرب، مسیح[۸] — گاهی به حال گویی[۹] دل می‌گشا لبم
بستی لبم ز شکوه و ذوق[۱۰] ادب شناخت — هر موی من ادا کند این شکر[۱۱] با لبم

۱- ن ۳، ۲۹، خلاصه = لحظه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = روز
۲- ن ۲۹، خلاصه = فروشم کس ؟ ؛ در تمام نسخ دیگر بشمول ۱، ۵، ۹، ۱۰، ۳۵، ۳۶ و غیره = فروشم و کس
۳- ن ۲، ۴ = لیک ؛ ن ۲۸ = من ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = و من
۴- ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = از
۵- ن ۴، ۸، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سرّش ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹ = سرکش ؛ ن ۲ = هرگز
۶- ن ۲۸ = نشد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شدی
۷- ن ۳۶، خلاصه = بی‌نوا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹ = بی‌وفا ؛ ن ۸، ۹ = با وفا
۸- ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مسیح ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹ = مسبح
۹- ن ۴، ۲۸ = بحال گوی دلم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حال گویی دل
۱۰- ن ۱، ۵ = شوق ؛ ن ۱۰ = رسم ؛ دیگر همه نسخ = ذوق
۱۱- ن ۶ = شکوه ؛ در دیگر همه نسخ = شکر

بگذشت[۱] عمرو گفت‌وشنو با تو رو نداد ای بی‌نصیب گوشم و ای بی‌نوا لبم
صد بار لب گشودم و بر کس نریختم آنها[۲] که موج می‌زند از سینه تا لبم
لب وعده کرده بود که گوید غمم بدوست وقتست اگر به وعده نماید وفا لبم
در دل گذشت یارو فرو ریختم به دل پیغامها که داشت نهان از صبا[۳] لبم
اقرار کن که سنگدلم، بعد ازان اگر لب واکنم به شکوه، بدندان بخا لبم
عرفی بتزّهات زن آتش که جاودان ماند گرسنه گوشم و باشد گدا لبم

(۷۹۲)

ما جام درد با[۴] دف و نی کم کشیده‌ایم دایم قدح نهفته ز محرم کشیده‌ایم
این کهنه درد به شدنی نیست ورنه ما صد بار ناز عیسی مریم کشیده‌ایم
یاری نمی‌کنند به ما شاهدان ناز از بسکه ناز مردم عالم کشیده‌ایم[۵]
یک جام داده عشق و چه بر ما گذشته است تا پود و تار حوصله در هم کشیده‌ایم
دامن زجام می‌مکش ای محتسب که ما جام و سبو ز[۶] چشمهٔ زمزم کشیده‌ایم
دانسته‌ایم تلخی عیش گذشته[۷] را تا خویش را به حلقهٔ ماتم کشیده‌ایم
ناسور گشته زخم، نمک را چه می‌کنم ما انتقام خویش زمرهم کشیده‌ایم
ای آسمان مناز به بیداد خود که دوش آهی برای مردم عالم کشیده‌ایم
تا[۸] داده‌ایم شیوهٔ غم‌پیشگی قرار عرفی چه‌ها ز مردم بیغم کشیده‌ایم

۱- ن ۱۰ = عمرم گذشت ؛ آتشکده = عمری گذشت ؛ مجمع‌الفصحا = شد مدتی که ؛ همه دیگر نسخ = بگذست عمر و
۲- ن ۸ = خوها ؛ ن ۱ = این‌ها ؛ خلاصه و دیگر نسخ = آنها
۳- ن ۶، ۱۰ = حیا ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صبا
۴- ن ۲۸ = بی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = با
۵- این شعر و شعر بعد تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ = یافته شدند
۶- ن ۱، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ = به ؛ ن ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ز
۷- ن ۱۰ = کشیده ؛ دیگر همه نسخ = گذشته
۸- ن ۱۰، ۱۷ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تا

ردیف نون

(۷۹۳)

دیشب که بود[۱] چشمهٔ کوثر درون من — هم جوش زهر بود ملامت بخون[۲] من
ای کوهکن ببین که لب تیشه[۳] می‌مکد[۴] — از ذوق کاوکاو دل بیستون من
یکسان شود کباب در آتش‌گه غمت — رعنا تذرو سد ره و جغد زبون من
نفرین کنم بداغ و به مرهم دعا، ولی — دانند اهل دل سخن واژگون من
چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم — مگشا لبم که عرش بغلطد بخون من[۵]
گوید دم مسیح که عرفی به عهد تو — تعویذ درد کرده حمایل فسون من

(۷۹۴)

پیش بردم[۶] در قمار عشق جانان باختن
صد شکافم بر دلست و یک گریبان باختن
گوی میدان وفا را[۷] زخم چوگان نشکند[۸]
گر درین میدان سپهر آید به چوگان باختن
بردن جان دیده عشق و چیده بازی هوشدار
با حریف پیش بین مستانه نتوان باختن
بی‌دل و دینم، وگرنه من کجا سهو[۹] از کجا
از تهی‌دستی دلیرم در پریشان باختن

۱- ن ۲۸ = داشت ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = بود
۲- ن ۱ = ز خون ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بخون
۳- ن ۲۸ = لب تیشه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۳۵ = لب تشنه
۴- ن ۸ = می مکید ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۳۵ = می‌مکد
۵- مطلع غزل ۷۹۱ هم ببینید.
۶- ن ۱، ۵، ۸، ۱۵، ۳۵ = نیک بختم ؛ ن ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = پیش بردم ؛ ن ۴ = پیش برد
۷- ن ۴، ۲۸ = از ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶، خلاصه = را
۸- ن ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۶ = نشکند ؛ ن ۱، ۶، ۸، ۹، ۳۵ = بشکد
۹- ن ۱۰ = سودا ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = سهو از

بـا سـتمگر دوسـتان رسـم دل بـی‌ظرف مـاست
دشـمنی ورزیـدن و در دوسـتی[۱] جـان بـاختن
نشأهٔ صد ساله[۲] حلم از یک درشتی گـم شـود[۳]
کـی بـیک تـلخی تـوان صـد شکّـرستان بـاختن
دست عرفی از[۴] گریبان کس جـدا[۵] هـرگز نـدید
خـواهـد آخـر دست در چـاک گـریبان بـاختن

(۷۹۵)

خوش آن ساعت[۶] که‌می‌رفتی‌وطاقت‌می‌رمیدازمن
تغافل از تو می‌بارید و حسـرت مـی‌چکید از مـن
خوش آن مدّت کـه هـرگز بـر مـراد مـن نـبود، امّـا
نـصیحت هـای بـیباکـانه گـاهی مـی‌شنید از مـن
نه از ذوق وصال امشب نیم غمگین که در عشـقت
زبس ناشادی و پژمردگی غـم هـم رمـید از مـن[۷]
خوش آن عزّت[۸] که می‌افزود بیدادش اگر گـاهی
حـدیث شکـوه‌آمیزی بگـوشش مـی‌رسید از مـن
ز ذوق[۹] کشتن من گرم[۱۰] خون‌گشتی‌ومی‌دانم[۱۱]
کـه مـمنونند فـردای قـیامت صـد شـهید از مـن

۱- ن ۱۵ = با دوستان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵ = در دوستی ؛ ن ۳۶ = از دوستی
۲- ن ۱، ۲ = ساله‌ام ؛ ن ۵ = سالهٔ ؛ ن ۴، ۸، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = ساله حلم ؛ خلاصه = ساله علم ؛ ن ۲۸ = ساله حکم
۳- ن ۲۸ = می‌شود ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = گم شود
۴- ن ۱۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = از
۵- ن ۱۵ = چرا ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = جدا
۶- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ساعت ؛ خلاصه = مستی
۷- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۲، ۱۰، ۱۱ = غیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عزّت
۹- انیس‌العاشقین = بذوق ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره همه نسخ کلیّات = ز ذوق
۱۰- ن انیس = غرق خون ؛ همه نسخ کلیات = گرم خون
۱۱- انیس = می‌دانی ؛ همه نسخ دیگر = دانم

دلا امشب کجا بودی که محرم[۱] بودم و عرفی
چه زهرآلوده نشترها به جانش می‌خلید از من

(۷۹۶)

ای دیده[۲] خون‌دل بکنار هوس مکن — گلبرگ باغ قدس به دامان خس مکن
یک‌ره بکعبه داری‌و صدره به‌سومنات — باریک شارع است نگه‌باز پس مکن
او در خم[۳] ملایک و درناله قدسیان — کای[۴] شاهباز قدس شکار مگس مکن
این‌دشت ناله‌زار[۵] فریب است، زینهار — خضری بجوی[۶] وگوش ببانگ جرس‌مکن
صد شاهباز گرسنه پرواز می‌کنند — ای کبک پر شکسته کنار از قفس مکن
فریاد ناسرشته بخون کی اثر دهد — آزار لب مجوی و عذاب نفس مکن
عرفی نگویمت‌که فرومیرو دَم مزن — گر می‌کنند گوش به این نغمه[۷] بس مکن

(۷۹۷)

خوش در خور است حسرت تو[۸] با گریستن
بی‌یاد تو حلال مبادا گریستن
بی‌گریه دوستدار تو آرام‌گیر نیست
یا[۹] کاوکاو دیده و دل یا[۱۰] گریستن

۱- ن ۲۸ = محرم بوده‌است ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = محرم بودم و عرفی ؛ ن ۱ = محرم بودی عرفی(را) ؛ ن ۱۰ = محرم بود هم عرفی ؛ ن ۱۶ = محرم بود عرفی را
۲- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = دیده ؛ ن ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گریه
۳- ن ۱ = غم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = خم
۴- ن ۱۷، ۳۵ = کای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کاین
۵- ن ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = لاله زار ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = ناله زار
۶- ن ۹، ۲۸، ۳۶ = خضری بجوی گوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = خضری بجوی و گوش
۷- ن ۸ = ناله ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نغمه
۸- ن ۱۵ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تو
۹- ن ۲۸، ۳۶ = با ؛ ن ۵، ۹، ۳۵ = یا
۱۰- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = یا ؛ ن ۲۸ = با

گویی که یاد می‌کنمت گه گهی، بلی[۱]
بیهوده نیست در دل شبها گریستن

نازم به غمزهٔ تو که یک گام کرده است
صد ساله ره ز دیدهٔ[۲] من تا گریستن

من خود کیم[۳] که گریه به حالم کنی، ولی
می‌زیبدت به نرگس شهلا گریستن

گر کام[۴] دل ز گریه[۵] میسّر شود[۶] زدوست[۷]
صدسال می‌توان به تمنّا گریستن

ای گریه شرم دار که مقبول عشق نیست
رسوا نگاه کردن و رسوا گریستن[۸]

مردم بدیده[۹] گریه کنند از برای دوست
رسم منست از همه اعضا گریستن

عرفی حریف دیدهٔ تر نیستی، ولی
بسیار گریه‌آورد این[۱۰] ناگریستن

۱- ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = بلی ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۷ = ولی

۲- ن ۱۲ = دیدن ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دیدهٔ

۳- ن ۱، ۵، ۳۵ = من کیستم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = من خود کیم

۴- انیس‌العاشقین، ارمغان شیرازی = عرفی اگر ز گریه میسّر شود وصال ؛ در همه نسخ دیوان مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، خلاصه، خزانه عامره = گر کام دل ز/به گریه میسر شود/شدی ز دوست/مرا

۵- ن ۱، ۵، ۹، ۲۸ = ز گریه ؛ ن ۳۵، ۳۶ = به گریه

۶- ن ۲۸ = شدی ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = شود

۷- ن ۱۰ = میسّر شود مرا ؛ دیگر نسخ = شود ز دوست ؛ ن ۲۸ = شدی ز دوست

۸- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخه ۱۰ یافته شدند

۹- ن ۴ = دیدهٔ من ؛ ن ۲۸ = بادهٔ تر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دیدهٔ تر

۱۰- ن ۳۵ = از ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۳۶ و غیره = این

(۷۹۸)

میرم ز هجر[۱] و گویم یارب به حسرت[۲] من
کز داغ دل[۳] مسوزان کس را به محنت[۴] من

هنگام نزع اینست مقصود[۵] من که کو یار
چیزی[۶] اگر نگردد فهم از اشارت[۷] من

بستی ره شکایت از زهر چشم و غافل
کز مهربانی تو باشد شکایت من

از غمزه ناوکی زد بر دل که در دو[۸] عالم
سوزد بسوز ایزد[۹] از رشک لذّت من؟[۱۰]

خوش ساعتی[۱۱] که می‌کرد منعم[۱۲] ز گریه محرم
کردش به چین ابرو منع از نصیحت من

از ناوک تو عمداً دشوار می‌دهم جان
تا در دلت نماند[۱۳] ذوق شهادت من

۱- ن ۲۸، ۳۶ = زهجر ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = به هجر ؛ ن ۹ = ز شوق
۲- ن ۱۵ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = حسرت
۳- ن خلاصه = او ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره همه نسخ دیوان = دل
۴- ن ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = به محنت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۶ = بلذّت
۵- ن ۱۵،۱۶ = مقصود گو که من یار ؛ ن ۲۸ = مقصود گه که من باز ؛ ن ۱،۲،۳،۵،۸،۳۵،۳۶ = مقصود من که کو یار
۶- ن ۳۶ و یکی نسخهٔ رامپور = خیری ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵ = چیزی
۷- ن در نسخهٔ ۹ این بیت بطور زیر است:
هنگام نزع مقصود دیدار دوست باشد ای وای اگر نه گردد فهم این اشارت من
۸- ن ۸ = از دو ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = در دو
۹- ن ۸ = امروز ؛ دیگر نسخ = ایزد
۱۰- این بیت فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵ یافته شد
۱۱- ن ۹ = آن زمان که ؛ دیگر نسخ = ساعتی که
۱۲- ن ۱۰ = کردی منعم ؛ ن ۴ = منعم کردی ؛ دیگر همه نسخ = می‌کرد منعم
۱۳- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = بماند ؛ ن ۴، ۱۰ = نماند ؛ ن ۱۶ = نماید

آن لذّتـــی کـــه امـــروز بـــردم ز نـــاوک او
ســـوزند هـــر دو عـــالم از رشک لذّت مـــن[۱]
رفتم[۲] که بهر صلحش عـجزی کـنم بـه[۳] عـرفی
گو[۴] دل بکش به طعنم[۵] این نیست طاقت مـن

(۷۹۹)

بـــوستان پـــرمژده گـردد از دل[۶] نـاشاد مـــن
یـاسمین را خـنده بـر لب سـوزد از فـریاد مـن
بـاغبان عشـق مـی‌گوید کـه خـاکسـتر شـود
شـــانهٔ بـــاد صـــبا در طـــرهٔ شـــمشاد مـــن
گفتم[۷] آیین مغان[۸] پر ذوق‌تر یـا[۹] زاهـدان[۱۰]
عشـق گـفت آیـین مـجنون مـن و فـرهاد مـن
کـفر نـی، اسـلام نـی، اسـلام کـفرآمـیز[۱۱] نـی
حکـمت ایـزد نـدانـم چـیست در ایـجاد مـن

۱- این بیت تنها در نسخهٔ ۸ یافته شد. بیت ۴ این غزل که تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۳۵ یافته شد مماثل این شعر هستند. ممکن است که در مسوّدات پراکندهٔ کلام عرفی به هر دو طور باشد.

۲- ن ۳، ۱۶ = رستم ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = رفتم

۳- ن ۳ = چو ؛ دیگر نسخ ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض و غیره = به

۴- ن ۹ = گو ؛ دیگر نسخ کو

۵- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = طعنم ؛ ن ۱۶ = طبعش ؛ ن ۲۸ = لطفم

۶- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸ = گل ؛ ن ۴، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض، نتایج = دل

۷- ن ۱۶ = کفر ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ریاض = گفتم

۸- ن ۹ = آمین مغان پُر شوق تر ؛ ن ۲ = آئین مغان برداد جُز ؛ ن ۳، ۸، ۲۸ = آمین مغان پُر ذوق تر ؛ ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶ = آئین مغان پُر ذوق تر ؛ ن ۱۷ = آئین لبان پُر ذوق تر

۹- ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = یا ؛ ن ۱۰، ۱۶، ۱۷ = با

۱۰- ن ۱۶ = شاهدان ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = زاهدان

۱۱- ن ۱، ۵، ۱۰، ۳۵ = آموز ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۶، خلاصه، عرفات، ریاض = آمیز

گر نه هر سو آرزو صف صف تماشایی بود
کی غمت هنگامه چیند در دل ناشاد من[۱]

صد بت از هر ذرّه بتراشی و ماند[۲] مایه‌ای
گر کنی ای برهمن گلگشت کفرم یاد من

عشق می‌تازد به هر سو کی شهادت دوستان
هر که زنهاریست، در بردارد از بیداد من[۳]

عرفی از من گر ملولی، سعی در خونم[۴] مکن
سیل غم را التفاتی هست[۵] با بنیاد من

(۸۰۰)

سنان دعا بر دل شب مزن — زلب ناله بر چین و یارب مزن
مزن لاف اسلام و گر می‌زنی — چو ملزم برآئی به مشرب مزن
پریشان طلب شو که یابی مراد — بر اندیشه‌های مرتّب مزن
به جولان خود هم بزن[۶] خنده‌ای[۷] — همین[۸] کو[۹] ز بالای اشهب مزن
پی خشت ایوانت این[۱۰] مشت گل — که در خون سرشتی به قالب مزن
به شمشیر ترک طلب کشته شو — شبیخون فرصت به مطلب مزن
شبیخون زند غم به عرفی، بگو[۱۱] — که بانگ هزیمت به مرکب مزن

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷ یافته شد
۲- ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = ماند تا ابد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۰، ۳۶، خلاصه = ماند مایه‌یی ؛ ن ۲۸ = ماند باز؟
۳- این بیت تنها در نسخ ۲، ۸ یافته شد
۴- ن ۱، ۵ = کارم ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خونم
۵- ن ۱۱، ۲۸ = نیست ؛ دیگر همه نسخ به شمول ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = هست
۶- ن ۹، ۲۸ = مزن ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بزن
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = طعنه‌ای ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = خنده‌ای
۸- ن ۵ = همی ؛ دیگر همه نسخ = همین
۹- ن ۱۰ = گرز ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = کو ز ؛ ن ۲۹ = کو نه
۱۰- ن ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = این ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ای
۱۱- ن ۱، ۵ = مگو ؛ ن ۲۹ = مگوی ؛ ن ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = بگو

(۸۰۱)

کو می شوقی[۱] کـه دل مست جـنون آیـد بـرون
هر نگه از دیده بـا صـد مـوج[۲] خـون آیـد بـرون
آن کـــه شـیر بـیشهٔ صـبرست از دست غـمت
نـــا چشـــیده ســیلی اوّل زبـون آیـد بـرون
نـــاله تـانزدیک لب صـدجا شـود پـامال درد
جـــان بـیمار[۳]از درون سـینه چـون‌آید بـرون
چـون رود فـریاد بـاآن جـذبه شـاید[۴] کـز پـیش
صـــورت شـیرین زقـید بـیستون آیـد بـرون
دم مـزن از عشـق عـرفی، گـوشهٔ صبری گـزین
کاندرین وادی زهر مو جـوی خـون آیـد بـرون[۵]

(۸۰۲)

نـام حسـنت چـون بـرم، بـر آسـمان آیـد گـران
گـر بـه گـل بـادی وزد، بـر بـاغبان آیـد گـران
شـهسوار حُسـن را سـرمست بـاید بـود، لیک
نی چنان مستی که در[۶] دستش عـنان آیـد گـران
دست بـر دل مـاند از درد خـردمندی[۷] بسـی[۸]
آن کـــه بـر دست دلش رطـل گـران آیـد گـران

۱- ن ۱۰ = عشقی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوقی
۲- ن ۱۶، ۲۸ = سیل ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = موج
۳- خلاصه = نالان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بیمار
۴- ن ۵ = باید کز پیش ؛ ن ۹، ۱۱ = شاید گر شبی ؛ ن ۲، ۱۰، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاید کز پیش
۵- ن این مقطع تنها در نسخ ۲، ۸ یافته شد
۶- ن ۱، ۵، ۸ = از ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = در
۷- ن ۲۸ = خردمندان ؛ دیگر نسخ = خردمندی
۸- ن ۹، ۱۱ = کسی ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خویش ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بسی

بی‌گناهی بین که آن بدخو به قصد کشتنم
چون بزه بندد خدنگی بر کمان آید گران
گر متاع وصل شیرین را بدان نتوان خرید
بر دل پرویز گنج شایگان آید گران
ترک دلجویی کند چون منفعل گردم[۱] ز لطف
بر کریمان شرم روی میهمان آید گران
در غمی زد غوطه[۲] عرفی کان غم لذّت سرشت
بر دل یاران سبک بر دشمنان آید گران

(۸۰۳)

دانی که چیست مصلحت ما؟[۳] گریستن
پنهان ملول بودن و پیدا[۴] گریستن
فارغ مشو زگریهٔ بسیار، اشک ریز
صد ساله گریه باخت بیک[۵] ناگریستن
بی‌دردرا به صحبت[۶] ارباب دل چه کار
خندیدن آشنا نبود با گریستن
دایم بگریه غرقم و چون نیک بنگرم
زین گریه ره دراز[۷] بود تا[۸] گریستن

۱- ن ۲، ۲۹ = گرد و ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = گردم
۲- ن ۲۹ = دست ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = غوطه
۳- ن ۲، ۳، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نا
۴- ن ۳، ۹، ۱۰، ۳۶ = تنها ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = پیدا
۵- ن ۳۵ = ز یک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۶ = بیک
۶- ن ۳۵، ۳۶ = نصیحت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹ و غیره = به صحبت
۷- ن ۲ = گریهٔ دراز ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گریه ره دراز
۸- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = تا ؛ ن ۱۰، ۲۸، ۲۹ = نا ؛ ن ۱، ۵ = با

عـمرم[۱] بگـریه‌های هـوس صرف شـد کنون
عـــمری بـــتازه بـــایدم و وا[۲] گـــریستن
درمـان درد مـن ز مسیحا مـجو،[۳] کـه هست
دردم جـــفای یـــار و مـــداوا[۴] گـــریستن
گـاهی بیاد سروقدی گریه[۵] هـم خـوش است
تـــاکـــی زشـــوق سـدره و طـوبی گـریستن
هـرکس کـه هست گـریه بـجانش رواست،لیک
نـــتوان بـــه‌عالمی تـــن‌تنها گـــریستن
عـــرفی ز گـــریه دست نـداری کـه در فـراق
دردت زدل نـــمی‌برد[۶] الّا گـــریستن

(۸۰۴)

نـاله کـرد از مـردن مـن عشرت‌انـدوزی چنین
چـون نسـوزد عـالمی را آه دلسـوزی چنین[۷]
گفتی از این بخت صد نـاکـامیت خـواهـد فـزود
هر چه گویی، هست[۸] دور از بخت فیروزی چنین
دوخت پیکانش دلم بـر[۹] سینه و نـاراضیم[۱۰]
زانکـه در جـان بـه بـود پیکان دلدوزی چنین

۱- ن ۱، ۳۵ = عمری ؛ ن ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عمرم
۲- ن ۹ = حالا ؛ ن ۱، ۵ = و با ؛ ن ۳، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = دوا ؛ ن ۲۹ = از نا
۳- ن ۲۸ = گذشت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مجو
۴- ن ۲، ۲۹ = مسیحا ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مداوا
۵- ن ۲۸ = گریهٔ ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = گریه هم
۶- ن ۹، ۳۶ = نمی‌برد ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمی‌رود
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۸- ن ۱، ۵ = هست ؛ ن ۸، ۳۵ = نیست
۹- ن ۳۵ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر
۱۰- ن ۱، ۸، ۳۵ = ما را صنم ؛ ن ۵ = ناراضیم

وه کـــه شکـــر او ســپاس ایـزدم از یـاد بـرد
تـا مـرا از یک نگـاه افکـند در سـوزی چـنین
دایـم از آیـینهٔ چشـم عشـوه‌گـر بـیند، بـلی
چـون نـهد آیـینه از کـف عشـوه‌آموزی چـنین
قبر[۱] مـن عـرفی بـود پـر نـور و ایـن پـرتو دهـد
هـر کـه مـیرد بـهر مـاه عـالم‌افـروزی چـنین

(۸۰۵)

گـر درآیـد[۲] غـمزه زن در مشـهدم[۳] بـیباک مـن
چشـمهٔ خـونین شـود هـر ذرّه‌ای از خـاک مـن
عشق می‌تازد به هر سو کـای[۴] شـهادت دوسـتان
هـر کـه زنـهاریست، دل بـردارد از فـتراک مـن[۵]
شـــعلهٔ آرام ســـوز و نـــاوک دلدوز هست
رشـته و سـوزن نـمی‌خواهـد دل صـدچاک مـن
می‌تراود خون در آغوش دل هر مـوی[۶] عشـق[۷]
شعله[۸] را اندام ریش است از خس و خاشاک من
دود دل زد بـی‌نهایت سـایه‌بان بـر سـایه‌بان[۹]
عـــالم دردم شـماری نـیستش[۱۰] افـلاک مـن

۱- ن ۸ = قبر عرفی بود پُر از نور ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = قبر من عرفی بود پُر نور
۲- ن ۸ = درآیی ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ریاض = درآید
۳- ن ۳۵، ریاض = مشهدم ؛ ن ۱، ۵، ۱۴ = مشهد ؛ ن ۲۹ = مشهد آن
۴- ن ۳۵ = ز هر سو کای ؛ ن ۱۶، ریاض = بهر سو کای ؛ ن ۱، ۵ = بسوی کین
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۶، ۳۵ نیز در ریاض‌الشعرا یافته شد
۶- ن ۱، ۲ = دل هر موی ؛ ن ۵، ۸، ۱۶، ۲۹ = دل از هر موی ؛ ن ۳۵ = دل از هر سوی
۷- ن ۱، ۵، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸، ۱۶ = من
۸- ن ۲، ۲۹ = شعلهٔ اندام ؛ ن ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۲، ۱۶، ۳۵ = شعله را اندام
۹- ن ۱، ۵، ۳۵ = سایه‌بان بر سایبان ؛ ن ۲، ۸، ۱۶ = سایه‌ای بر سایبان
۱۰- ن ۲ = منتش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = نیستش

(۸۰۶)

ای نگـه ! کـز چشـم شـرم‌آلود یـار آیـی بـرون
آن چنان جایی[۱] خوشی داری، چه کارآیی‌برون[۲]
می‌کنی دعـوی کـه سیرت سـازم از بـیداد، و مـن
زیـن گـمان سـوزم کـه نـاگـه شـرمسار آیـی بـرون
آمـــدی عــرفی بــه شــهر راحت و بس نــادمی
ای خوش آن ساعت که باز از این[۳] دیار آیی برون

(۸۰۷)

بسکــه فــارغ نشـدازگـریه دوچشـم تـرمن — طــعنه را کــرد فــرامــوش مــلامتگر مـن
خوب کردی که شدی عهدشکن، چند شود — ذوق پـیمان تـو تسکین دهِ چشـم تـر مـن
غـم دل هست مـرا بـخش دو عـالم یـارب — پس به فرودس مشو روز جزا رهبر[۴] مـن
گاهی از شـور نـهانم شـوی آگـه کـه شـود — بـا خـبر پـای تـو از گـرمی خـاکستر مـن
بسکه محرم به تماشای خیالت،[۵]بیم‌است — کــه درآیــی بــه‌دل‌و دل نــطپد دربــرمن
چشــم از گــریه نــیاساید و ایــنم ســوزد — کــه نســوزد دلش از طـعن مـلامتگر مـن

(۸۰۸)

از نگــاهش بسکـه نـومیدم چـو بـیند سـوی مـن
سوزم از غیرت که مـی‌بیند بـه هـم زانـوی مـن[۶]

۱- ن ۸، ۳۵ = جای خوشی ؛ ن ۱، ۵ = جائیکه خوش
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۱، ۵ = آن ؛ ن ۸، ۳۵ = آن
۴- ن ۸ = برسرمن ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = رهبر من
۵- ن ۱۷ = جمالت ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خیالت
۶- غزل ۸۰۷ تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ و غزل ۸۰۸ فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

تـا وفـای مـن بـر او ظـاهر شـد[۱] آن نـامهربان
مـی‌کند از مـن جـدایـی تـا نگیرد خـوی مـن
وه چـه بـدبختم کـزان بـد روزیش ظـاهر شـود
گـر نشـنید بـی‌دلی نـاگـاه در پـهلوی مـن
جرم عرفی چیست کان مه دوش می‌گفت از غضب[۲]
بـعد ازیـن گـر مـی‌توانـد بگـذرد[۳] از کـوی مـن

(۸۰۹)

هـنگامِ دمِ گـرم[۴] و خـروش نـفس است ایـن
این حـالت نـزعست و دلم را هـوس است ایـن[۵]
افـغان مکـن ای مـرغ گـرفتار، فـرو مـیر[۶]
گـلزار[۷] ارم نـیست درون قـفس است ایـن
بـیهوشی مـجنون نـه زمـحرومی وصـل است
از مـژده رسـانیدن بـانگ جـرس است ایـن
مـی‌آیی و در خـرمن جـان[۸] مـی‌زنی آتش
از طعنه بیندیش[۹] که خـاشاک و خس است ایـن
فـریاد ز تـردستی آن غـمزه کـه مـا را
نگذاشت که دانیم چـه گـرد و چـه کس است ایـن

۱- ن ۳۵ = آن ظاهر شود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = او ظاهر شد
۲- ن ۵، ۳۵ = عقب ؛ ن ۱ = غضب
۳- ن ۵، ۳۵ = نگذرد ؛ ن ۱، ۸ = بگذرد
۴- ن ۲، ۸، ۹، ۱۲، ۲۹، ۳۶ = نزع ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = گرم
۵- فیضی هم در این زمین غزلی گفته باین مطلع:
جوشید دماغم چه گل تازه‌رس است این — گل کرد جنونم چه بهار هوس است این
۶- ن ۳۵ = و فرو میر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = فرو میر
۷- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۳۵ = این باغ ارم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = گلزار ارم ؛ ن ۳۶ = این گلزار ارم ؟
۸- ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جان ؛ ن ۹، ۱۱ = ما
۹- ن ۲۹ = میندیش ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = بیندیش

طوطی چو[۱] رود سوی شکر، تلخ دهانان
گویند برانید که ننگ مگس[۲] است این
گفتم نگهی کن که نثار[۳] تو کنم جان
رو تاخت، که عرفی نه چنین[۴] کار، بس است این

(۸۱۰)

امام شهر و طعن باده‌نوشان — من و تحسین[۵] زرق زهد کوشان[۶]
وصال حور زاهد[۷] را خوش افتاد — مرا مهجوری طاعت فروشان
نیاشامیده[۸] لبریز از شرابم — زهی اندیشهٔ خمهای جوشان
برندی شهره‌ام عیبم همین است — که بودم مدّتی از[۹] دلق پوشان
چراغی می‌تواند کرد روشن — درون تیرهٔ حکمت نیوشان
خرد را دست بر سر پای در گل — ز شوخیهای طبع خود فروشان
سیه مست و غزل خوان باش عرفی — نزیبد چون تو مستی[۱۰] از خموشان

(۸۱۱)

به جانب همه بینی و بینمت[۱۱] دیدن
گناه ما چه بود؟ عیب نیست پرسیدن

۱- ن ۳۵ = چه ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = چو
۲- ن ۹ = که بیداد برنگ مگس ؛ ن ۵ = و برانید که ننگ مگس ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۲۹، ۳۵ = برانید که ننگ مگس
۳- ن ۲، ۹، ۲۹، ۳۶ = که به شکرانه دهم جان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = نثار تو کنم جان
۴- ن ۱، ۵ = نه چنین ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نه چنان ؛ ن ۸ = ز چنین
۵- ن ۲، ۸، ۱۷، ۲۹ = تحسین و زرق ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = تحسین زرق
۶- ن ۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زهد کوشان ؛ ن ۱، ۵ = دُرد نوشان ؛ ن ۲، ۸ = رند کیشان
۷- ن ۲ = با زاهد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = زاهد را
۸- ن ۲، ۲۹ = بیاشامید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = نیاشامیده ؛ ن ۳۶ = نیاشامید
۹- ن ۲، ۸، ۲۹ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = از
۱۰- ن ۲۹ = هستی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مستی
۱۱- ن ۲، ۸ = بینمت ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌سزد

به پای خویش دوصد تیشه می‌توانم زد
اگر چه سر[۱] نتوانم زضعف خاریدن

ادب نورزم[۲] و شرمم ز عندلیبان نیست
نسیم گل نگذارد مرا به گل چیدن

زکس مرنج که تا[۳] کین زآسمان[۴] نکشی[۵]
زبون[۶] خوی بدی در محّل رنجیدن

به خارو گل متوجّه شدن چو سنگ ره است
یکیست معنی رد کردن و پسندیدن

گناه پیشه اگر قدردان مرحمت است
عقوبتی نبود صعب‌تر[۷] ز رنجیدن

نشاط میکده و می شکست[۸] توبهٔ شیخ
چه باک بر لب جوی بهشت لغزیدن

به هیچ صورتی آیینه‌ام برابر نیست
نه حسن گریه شناسم نه قبح خندیدن

جواب نامهٔ عرفی ز لطف بنوشته ست[۹]
توان شناختن از[۱۰] طور نامه پیچیدن

۱- ن ۲۹ = زکرده سر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = اگر چه سر
۲- ن ۲۹ = ادب بورزم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ادب نورزم
۳- ن ۸ = تا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = گر
۴- ن ۲۹ = کین آسمان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = کین ز آسمان
۵- ن ۱، ۵ = بکشی ؛ ن ۲، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکشی
۶- ن ۲ = ز بوی ؛ ن ۱ = زبان ؛ ن ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زبون
۷- ن ۲۹ = سخت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = صعب
۸- ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = شکست ؛ ن ۲ = کسیست ؛ ن ۲۹ = می‌کشی‌ست
۹- ن ۲۹ = بنوشت‌است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ننوست‌است
۱۰- ن ۲، ۲۹ = توان شناخت ز طومار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = توان شناخت از طومار

(۸۱۲)

تـــا دل نگـــردید از بـــی‌نصیبان | شـــیرین نـــدانست تـــلخ ادیـــبان
دشـمن شـود دوست گـر مـا بـه تـزویر | بـــر خـــود نـــبندیم[۱] مـهر رقـیبان
مـــا دل نـــهادیم بـــر طـــاق راحت | امّـــا دراز است دست حـــبیبان[۲]
در مـــوسم وی رفـــتم بـــه گـــلشن | گـــل راز مـــی‌گفت بـــا عـــندلیبان
بس کـز[۳] غـریبان[۴] حُسن تـو دل بـرد | کـــوی تـــو گـــردید شـــهر غـریبان
گـر ز[۵] اوّل ایـن درد خـود را نـمودی | کـــی مـــی‌کشیدم نـــاز طـــبیبان
تـــا عـــرفی آمـــد خـود را نـدیدم[۶] | بـــا[۷] یک جـــهان درد از بـــی‌نصیبان

(۸۱۳)

نـــه رو از نـــاز مـــی‌تابد گـــه نـظاره مـاه مـن
نـــدارد از لطـافت عـارضش تـاب نگـاه مـن
به فتوای[۸] کسی خـون مـرا ریـزی کـه در مـحشر
کنم گر دعوی خون باز خـواهـد شـد گـناه[۹] مـن
مراکشتی و خوش[۱۰] حالی بدان غایت که پنداری[۱۱]
تـو خـواهـی بـود فـردای قـیامت دادخـواه مـن
بـه نـزدیک شـما ای کشـتگان عشـق مـی‌آیم
بـــدرد و حســـرت آرایش کـنید آرام‌گـاه مـن

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ببندیم ؛ ن ۲، ۸، ۲۹، ۳۶ = نبندیم
۲- ن ۲۹ = طبیبان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = حبیبان
۳- ن ۳۶ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = کز
۴- ن ۱۵، ۱۷، ۳۶ = غریبان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = رقیبان
۵- ن ۱۷ = گر ز اوّل ؛ ن ۲، ۲۹ = گر اوّل ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = گر ز اوّل
۶- ن ۱۵، ۳۶ = پدیدم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = ندیدم
۷- ن ۸، ۲۹ = از ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = با
۸- ن ۱۶ = بگفت غیر خونم ریزی و غافل که در محشر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به فتوای کسی خون مرا ریزی که در محشر
۹- ن ۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گواه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵ = گناه ؛ ن ۹ = نگاه
۱۰- ن ۱۰ = بد حالی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، انیس و غیره = خوش حالی
۱۱- انیس‌العاشقین = پندارم ؛ همه نسخ کلیات = پنداری

ز حسرت میرم و سوی تو از غیرت نمی‌بینم
که از رویت مبادا لذّتی یابد نگاه من
ز عشق کوهکن شیرین بخود می‌نازد و خسرو
به این خوشدل که دارد این غرور از عزّو جاه من
برافکن پرده و ز حیرت[۱] چو عرفی بی‌زبانم کن
چرا بسیار می‌کوشی در اثبات گناه من

(۸۱۴)

ساقی بیا و دامن گل بر سبو فشان
جامی[۲] شراب هم به ریاحین فرو فشان
ای باغبان تو بزم فروچین که بیخودیم[۳]
دامان گل بیاور[۴] و بر طرف جو فشان
برگ خزان وظیفهٔ مستان[۵] بینواست
ریحان و لاله بر طرف[۶] رنگ و بو فشان
خاموش واعظا که دم گرم نیستت
جامی بگیر و بر جگر گفتگو فشان
پژمرده گشتم از نفس سرد باغ دهر
ای گریه شبنمی به چمنهای او فشان
طوفان ناز و عشوه اساس[۷] امید کند
ای دل جهان[۸] جهان طلب و آرزو فشان
مشت خَسَم[۹] در آتش دل پایدار نیست
ای خضر هر نفس[۱۰] دم آبی برو فشان
عرفی گل و گلاب چه ریزی بخاک ما
مشتی خسی و شیشهٔ زهری برو فشان

۱- ن ۸ = حسرت ؛ همه نسخ دیگر = حیرت

۲- ن ۲، ۸، ۱۶، ۲۹ = مشتی شراب ؛ ن ۳۶ = مشت شراب ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = جام شراب ؛ ن ۳۵ = حامی شراب ؛ ن ۹ = مست شراب

۳- ن ۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بی‌خودیم ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۳۵ = بیخودم

۴- ن ۹ = بیار بر طرف خو فشان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره بیاور و بر طرف جو فشان

۵- ن ۱۶، ۲۹ = رندان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مستان

۶- ن ۱۶، ۳۶ = طلب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = طرف

۷- ن ۳۵ = امید اساس کند ؛ ن ۲۹ = اساس زمانه کن ؛ ن ۱۶ = اساس زمان کند ؛ ن ۲، ۸، ۹ = اساس زمانه کند ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = اساس امید کند

۸- ن ۹(اضافات) = بمردهٔ دو جهان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = جهان جهان طلب و ؛ ن ۲، ۱۴، ۲۹ = جهان جهان طلب

۹- ن ۹ = پیشت رُقم ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مشت خَسَم

۱۰- ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = هر نفس ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = هم نفس

(۸۱۵)

بیار شیشه و می[۱] بر گل و گیاه فشان[۲]
فروغ می بگریبان مهر و ماه فشان

زباغ همّتِ ما زهر خند می‌روید
بدست طنز بچین و به روی جاه[۳] فشان

مجاوران حرم را ز[۴] آستانهٔ عشق
غبار ناصیه آشوب بر جباه فشان

اگر سماع هوس می‌بری به محفل شید[۵]
بروب گرد بساط آن گهی کلاه[۶] فشان

اگر[۷] به مشهد عشق آستین فشان آیی
برقص، سر بفشان[۸] و بخاک راه فشان

بسوز گریهٔ من، ای بهشت[۹] پرور وصل[۱۰]
که مشت شبنم ما بر گل[۱۱] و گیاه فشان

کرشمه‌ای که نگیرد[۱۲] بجیب حُسن آرام
بسوز[۱۳] پرده و در دامن نگاه فشان

۱- ن ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = شیشه و می ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = شیشهٔ می

۲- ن ۲، ۸، ۱۰، ۲۹ = افشان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فشان

۳- ن ۲۹ = ماه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = جاه

۴- ن ۹ = در آستانهٔ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = ز آستانهٔ

۵- ن ۸، ۱۵ = به محفل خویش ؛ ن ۲۸ = به مجلس شید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به محفل شید

۶- ن ۸ = به ماه ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کلاه (در نسخهٔ ۲۸ مصرع ثانی شعر ۸ مصرع ثانی این بیت هست)

۷- ن ۲، ۱۵، ۳۶ = اگر ؛ ن ۲۸ = و اگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = وگر

۸- ن ۹ = سر قصب بفشان ؛ ن ۱۶، ۲۸، ۳۶ = مرقص سر بفشان ؛ ن ۸، ۲۸ = برقص و سر بفشان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵ = برقص، بر بفشان

۹- ن ۱۶ = شهید ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بهشت

۱۰- ن ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۳۶ = بهشت بر در وصل ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۰، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = بهشت پرور وصل

۱۱- ن ۱، ۵، ۳۵ = او برگل وگیاه ؛ ن ۹، ۱۱ = و برگلاب شاه ؛ ن ۲، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹ = ما برگل وگیاه

۱۲- ن ۱ = نگیرم ؛ ن ۲، ۱۷ = بگیرد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرد

۱۳- ن ۱۷ = بسوز و پردهٔ بر دامن ؛ ن ۲،۱۶،۲۸،۲۹،۳۶ = بسوز پرده و در دامن ؛ ن ۱،۵،۳۵ = بسوز پرده و بر دامن

گـدایـی؟ شـیوه‌ای[۱] از آفـتاب یـثرب جـوی
کـرشمهٔ مـه کـنعان بـه جـیب چـاه فشـان
دمـید صـبح فـنا، دیـده بـاز کـن عـرفی
بسـوز دامـن و دودی[۲] بـه صـبح‌گاه فشـان

(۸۱۶)

ای دیده خون ببار[۳] و بسویش نظر مکن
زنـهار شـرمسارم، ازیـن بـیشتر مکـن
ای ناله هـم بـتو خـوشم و هـم بـجور یـار
از مـن عـنان مـتاب و درو هـم اثـر مکـن
یا[۴] نعمت وصال مده[۵] یا ز رشک غـیر
آلوده ایـن نـواله بـخون جگـر مکـن
نـازک دلی، مـباد کـه رحـم آیـدت بـه مـن
زودم بکش،[۶] نگاه به این چشم تـر مکـن
هـنگام لطـف او مکـن[۷] ای مـدّعی مـدد
بـر داغ سـینه مـرهم او نـیشتر[۸] مکـن
از نـیش غـم پـر است مـبادا شـوی فگـار
ای خوشدلی بـرو، بـه دل مـن گـذر مکـن
نـاگـه بـمیرم امشب و یـارم شـود مـلول
ای همنشین[۹] بساز و فـغان بـیشتر مکـن
ای چشـم گـریه دوست کـه شـرمندهٔ تـوام
تـا هست گـریه، مـیل بکـار دگـر مکـن
ای[۱۰] دست نـاامـید کـه دوری ز دامـنش
شرمنده گشتم این همه خـاکـم بسـر مکـن
عـرفی پـیام[۱۱] شـوق تـو بـیهوشی آورد
این گفتگو[۱۲] دگـر بـه نسـیم سـحر مکـن

۱- ن ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گدای شیوه شو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸ = گدای شیوه از
۲- ن ۱۷، ۳۶ = دامن و دودی ؛ ن ۹ = دامن دود و به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = دامن، دودی
۳- ن ۳۶ = بیار ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = ببار
۴- ن ۵، ۱۰، ۳۵ = یا ؛ ن ۱، ۸ = با
۵- ن ۵، ۱۰ = بده با ز رشک عنبر ؛ ن ۸ = مده بار رشک عنبر ؛ ن ۳۵ = مده یا ز رشک عنبر(در چند نسخهٔ‌های مهم مثل ۲۸، ۲۹، ۳۶ و غیره این شعر نیافته شد)
۶- ن ۲۸ = مکش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = بکش
۷- ن ۲ = بکن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = مکن
۸- ن ۹، ۳۶ = نیشتر ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۸، ۳۵ = پیشتر
۹- ن ۱۶ = هم نفس ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = هم نشین
۱۰- ن ۱، ۵ = وین ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = ای ؛ ن ۳۵، ۳۶ = وی
۱۱- ن ۱۶ = بیان ؛ ن ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، پیام
۱۲- ن ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۱۶، ۳۵، ۳۶، ریاض = این گفتگو بیا به ؛ ن ۲۹ = این گفتگو دگر به ؛ ن ۹ = زین گفتگو دگر به

(۸۱۷)

ز خونم روی میدان تازه گردان — تمنّای شهیدان تازه گردان
زدل یک[۱] لخت دارم نیم[۲] خورده — جگر بریان کن و خوان[۳] تازه گردان
اگر طوفان[۴] نوحی خواهی از خون — کهن[۵] ریشم به مژگان تازه گردان
به عالم وقتی آسان مردنی بود — ببالینم بیا، وان تازه گردان
برقص ای نیم بسمل صید[۶] و در دل — شکستنهای[۷] پیکان تازه گردان
ز چاک جامه گر دل می‌گشاید — شکر خند گریبان تازه گردان
دلا در خون سرشتی خاکم، اکنون — کهن دیوار ایمان تازه گردان
ز میدان[۸] رو متاب، ارشیر مردی — برو،[۹] نام[۱۰] شهیدان تازه گردان
گهر ریزی کن ای عرفی ز الفاظ — درین رسم کریمان تازه گردان[۱۱]

(۸۱۸)

بت‌پرستان همه جمعند بگرد دل من — حجرالاسود دیر است دل مقبل من[۱۲]
ناقهٔ مرگ به شهر عدمم زان نبرد — کز متاع غم و درد است گران محمل من

۱- ن ۹ = صد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یک
۲- ن ۲۸ = نیک ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نیم
۳- ن ۸، ۹، ۱۰، ۲۹، ۳۶ = خوان ؛ ن ۱، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷ = جان ؛ ن ۲، ۱۶، ۲۸، ۳۵ = خون
۴- ن ۹ = اگر طوفان تو می‌خواهی اگر خون ؛ ن ۹(اضافات) و دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = اگر طوفان نوحی خواهی از خون
۵- ن ۲۹ = گهی ؛ ن ۲۸ = کنون ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = کهن
۶- ن ۵، ۹، ۳۵ = صید و در دل ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹(اضافات)، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = صید در دل
۷- ن ۱۰ = شکایتهای ؛ ن دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۹(اضافات)، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شکستنها
۸- ن ۱، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ز میدان رو متاب ار ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۹ = مشو آئین بزم ار ؛ ن ۹(اضافات) = ز میدان رو متاب از
۹- ن ۹(اضافات) = مرو ؛ ن ۱۶ = بره ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برو
۱۰- ن ۸، ۹، ۱۶، ۲۹ = خاک ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نام
۱۱- این مقطع تنها در نسخ ۲، ۸ یافته شد
۱۲- این اشعار تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ یافته شدند

ای کـه مـعمور کـنی قـصرتنم[۱] را، فـردا گـرد آن کـوی بـرآمـیز بـر آب و گـل مـن

(۸۱۹)

دلا رنـجی بـبر[۲] کـز دردمـندان مـی‌توان بـودن
مکش گـردن کـه خـاک سـربلندان مـی‌توان بـودن
دمی کان غمزه صیدی را بخون غلطان کند دانی[۳]
کـه مشـتاق کـمند صـیدبندان مـی‌توان بـودن
بگوییدم[۴] کـه تـا تسبیح[۵] بـر زنّـار بگـزینم[۶]
اگـــر در زمـرهٔ طـاعت‌پسندان مـی‌توان بـودن
پـــی بـالانشینی واعـظا مـی را مکـن ضـایع
بـیا، در دیـر هـم صـدر لونـدان مـی‌توان بـودن
اگـر دنـدان فشـردن بـر جگـر ایـن چـاشنی دارد
فـدای لذّت هـر زخـم دنـدان مـی‌توان بـودن
اگـر گـاهی لب امـید عـرفی تـلخ مـی‌خندد[۷]
بسی می‌چش، زخیل زهر خندان[۸] می‌توان بـودن

(۸۲۰)

بـچه رو[۹] بـه جـلوه[۱۰] آیـد طـلب نـیازمندان
نـه دل نـیاز[۱۱] خـرّم، نـه لب[۱۲] امـید خـندان

۱- ن ۱ = قصر دلم ؛ ن ۵، ۸، ۱۰، ۲۸، ۳۵ = قصر تنم
۲- ن ۱۳، ۱۶ = رنجی مبر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = رنجی ببر
۳- ن ۱ = آری ؛ ن ۳ = بینی ؛ ن ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = دانی
۴- ن ۶ = بکوشیدم ؛ دیگر همه نسخ = بگوییدم
۵- ن ۲، ۸، ۱۶، ۲۹ = زنّار به تسبیح ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = تسبیح بر زنّار
۶- ن ۸، ۲۸ = مگزینم ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۹ = بگزینم
۷- ن ۶، ۸ = گردد ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندد
۸- ن ۲۸ = دردمندان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = زهر خندان
۹- ن ۱، ۵ = ره ؛ ن ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو
۱۰- ن ۱۳، ۱۶ = بخلوت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به جلوه
۱۱- ن ۳۵ = لب نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = دل نیاز
۱۲- ن ۳۵ = دل امید ؛ دیگر همه نسخ = لب امید

گله[۱۴] از تهی کمندی نه روا بود، همین بس
که غزال ما نیفتد به کمند ارجمندان[۱۵]
چه کند زبون شکاری به چنین شکارگاهی
که خم کمند بوسد لب عنبرین کمندان
چه گمان باطل است این که بود[۱۶] عزیز صیدی
که به عجز بسته گردد به کمند صید بندان[۱۷]
به کرشمه‌ای بنازم[۱۸] که زباد دامن او
زده موج زهر آفت[۱۹] به گلوی نوشخندان[۲۰]
چه دلی است آه ازان دل که زحُسن[۲۱] و عشق‌دردی
[۲۲]نه علامتی زناخن نه جراحتی زدندان
نه چنان بتاز عرفی که رود عنان[۲۳] زدستت
تو هم این حدیث می گو به سبک عنان سمندان

(۸۲۱)

تا تیغ بکف‌داری[۲۴] برنفس دودستی زن
تا سنگ بدست‌آید،برشیشهٔ هستی زن

۱۱- ن ۱۳، ۱۶ = بخلوت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = به جلوه
۱۲- ن ۳۵ = لب نیاز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = دل نیاز
۱۳- ن ۳۵ = دل امید ؛ دیگر همه نسخ = لب امید
۱۴- ۱۶ = گله از تهی کمندان نه همین روا بود بس ؛ دیگر همه نسخ = گله از تهی کمندی نه روا بود همین بس
۱۵- ن ۲، ۳، ۸، ۱۶، ۲۹، ۳۶ = ارجمندان ؛ ن ۱، ۵، ۶، ۹، ۱۰،۱۱، ۲۸، ۳۵ = صید بندان
۱۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = چنین ؛ ن ۲، ۳، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بود
۱۷- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = صید بندان ؛ ن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۸ = ارجمندان
۱۸- ن ۱، ۵، ۳۶ = نیازم ؛ ن ۶ = بتازم ؛ ن ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = بنازم
۱۹- ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵ = آتش ؛ ن ۶، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = آفت
۲۰- ن ۶، ۲۹ = هوشمندان ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نوشخندان
۲۱- ن ۳۶ = عشق حُسن داری ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = حُسن عشق دروی ۹، ۲۹، ۳۵ = حُسن و عشق در وی
۲۲- ن ۲۹ = نه علامتی نه ناخن نه جراحتی نه دندان ؛ دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۲۳- ن ۳، ۹، ۱۰، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = رود عنان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۳۵ = عنان رود
۲۴- ن ۲، ۸، ۲۹، عرفات = دار تا ؛ ن ۲۸ = آری ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۶، ۳۵، ۳۶، بیاض، باسطی = یابی

چون مرغ‌چمن تاکی برآب‌وهوا جوشی[۱]
پروانه صفت خودرا برشعله‌پرستی زن
اندوه‌مسلّط‌کن برشادی دون‌فطرت[۲]
شمشیربلندی‌را برتارک پستی زن
نادیده‌عدم خامی، درزن بوجودآتش
چون سیرعدم کردی،بازآ،[۳] درهستی زن
در[۴] راه‌طلب[۵] عرفی باهوش سبک می‌رو
چون هوش زپی ماند برکوچهٔ مستی[۶] زن

ردیف واو

(۸۲۲)

مشرب عیش تلخ شد بادهٔ خوشگوار کو
زهد شهید گشته را شمع سر مزار کو[۷]
من که پیاده می‌روم، بر دم تیغ پا نهم
کوچهٔ تنگ عشق را جلوه‌گه سوار کو
گر به جفا کشد مرا فارغم از تلافیش
در گل او وفا کجا، در دل من غبار کو
توبه ستیزه می‌کند با دل سهمناک من
رنگ دلم شکسته شد، ساقی گل عذار کو
مهر و وفای خود بَسَم، تشنه نیم به مهر کس
می‌چکد از دماغ من دردسر خمار کو
شش جهت وجود را جلوهٔ بت فرو گرفت
کعبه دوگز زمین بود، بتکده را کنار کو
ممکن و اختیار را نیست بهم مناسبت
حوصله‌های تنگ را طاقت اختیار کو
عرفی بلفضول را کس به صلاح[۸] نگرود
رای صواب نیستش، ور بود، اعتبار[۹] کو

۱- ن ۹، ۱۱ = کوشی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جوشی
۲- ن ۲، ۲۹ = همّت ؛ دیگر همه نسخ = فطرت
۳- ن ۱۵ = زود آ ؛ دیگر همه نسخ = باز آ
۴- خلاصه = از ؛ دیگر نسخ دیوان = در
۵- ن ۳۶ = عدم ؛ دیگر نسخ = طلب
۶- ن ۱، ۵، ۶، ۲۸ = هستی ؛ دیگر نسخ = مستی
۷- این غزل فقط در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۸- ن ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = به صلاح ؛ ن ۱، ۵ = به علاج
۹- ن ۸ = اختیار ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = اعتبار

(۸۲۳)

هر گلی کز تربتم روید ز شوق روی او — ز آتش دل سوزمش تا نشنود کس بوی او[۱]
کاش چشمم بعدمرگ آن‌شوخ‌برهم‌می‌گرفت — تابه‌این تقریب می‌آمد[۲] به چشمم‌روی او
باره‌ای[۳] شایدکه نادانسته همراهی کند — بگذران ای‌هم‌نشین نعش مراازکوی او
درمیان ما و او تاکی نشیند مدعی — می‌نشینم بعدازین گستاخ در پهلوی او

(۸۲۴)

آنکه دوزخ بود آرام گه راحت او — شعلهٔ شوق تو آتش زده در طاقت او[۴]
ذوق روی[۵] تو طلبکار حیاتش[۶] دارد — آنکه از عمر ابد عار کند همّت او
به قیامت دهدم وعده و سوزم که مباد — همچنان سیر نگردد دلم از حسرت[۷] او
کشتهٔ عشق کسی دان که شود روز جزا — حشر آزرده دل آید به سر تربت او
وه چه پرسی غم عرفی که مبیناد کسی — آنچه از هجر تو بیند دل بی‌طاقت او

(۸۲۵)

می‌رسدش[۸] به کام جان‌چاشنی‌نگاه‌تو[۹] — وای بهر[۱۰] که می‌نهد پای به جلوه‌گاه تو[۱۱]
ای چمن‌دل این هواز چه‌نسیم یافتی — کین همه شبنم بلا می‌چکد از نگاه تو

۱- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- ن ۱، ۳۵ = می‌آید ؛ ن ۵ = می‌آمد
۳- ن ۵، ۳۵ = پاره‌ای ؛ دیگر همه نسخ = باره
۴- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵، ۳۶ یافته شد
۵- ن ۱۷، ۳۵ = درد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = روی
۶- ن ۱۷ = خیالش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۳۵ = حیاتش
۷- ن ۱، ۵، ۸ = راحت ؛ ن ۱۷، ۳۵ = حسرت
۸- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. (در نسخ ۸، ۱۷، ۳۵ مصرع اولی مصرع ثانی و مصرع ثانی مصرع اولی است)
۹- ن ۱۷ ردیف "ار" هست ولی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ "تو" ردیف است
۱۰- ن ۱، ۵ = به هر که ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = که هر که
۱۱- ن ۱۷ ردیف "ار" هست ولی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ "تو" ردیف است

تیغ نه نمی‌نهی زکف یافته‌ای مگر که کس　　روز جزا نمی‌کند گوش بداد خواه تو

(۸۲۶)

بخواب چشم تو سر برده[۱] ازشراب فرو　　عجب که چشم تو آورده سر بخواب فرو[۲]

چو شعله بر سرم آن شمع[۳] دوش می‌لرزید　　که می‌طپیدم و رفتم به اضطراب فرو

ازین خرابه بکش رخت خود برون عرفی　　چه[۴] رفته‌ایم درین عالم خراب فرو

(۸۲۷)

آن که میرد در هوای لعل آتشناک او　　تا ابد آب حیات آید برون از خاک او

سینه‌ای کز خنجر او چاک شد، کی به شود　　گر بهم دوزد مسیح از رشتهٔ جان چاک او

آتش اندازد به دل آسودگان خاک را　　قطرهٔ خونم چو بر خاک افتد از فتراک او

عرفی آن شوخ از چه حیران است اگر در جلوه نیست　　صورت حال تو در آیینهٔ ادراک او

(۸۲۸)

جانم انیس باد صبا شد ببوی او　　چشمم غبار شد که کند طوف کوی او[۵]

تاب دلم نماند و فزاید زهر نگاه　　شوقم جهان جهان به تماشای روی او

با من حکایتیش نگاهست و مدعی[۶]　　دارد گمان که بسته ره گفتگوی او

فردا به سوی روضه شتابند خلق و من　　جویم بصد امید[۷] سراسیمه کوی او

عرفی زدیده می‌چکدش قطره‌های خون　　از بس کمند شوق فشارد گلوی او

۱- ن ۱ = سر بر زد از شراب ؛ ن ۸ = سر برده‌ام از شراب ؛ ن ۵، ۱۷، ۳۵ = سر برده از سراب

۲- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شدند

۳- ن ۸، ۳۵ = آن شوخ ؛ ن ۱ = ای شمع ؛ ن ۵ = آن شمع

۴- ن ۱ = چو ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ = چه

۵- این مطلع تنها در نسخهٔ ۱۷ یافته شد. بطور غزل این اشعار تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷ به نظر آمد.

۶- ن ۱، ۵ = نگاهست مدعی ؛ ن ۳۵ = نگاهست و مدعی

۷- ن ۸، ۳۵ = بصد امید ؛ ۱، ۵ = به صد طریق ؛ ن ۱۷ = بسر امید ؟

(۸۲۹)

چشمت که هست عشوه‌گری را ظهور ازو　　ناز و کرشمه وام کند چشم حور ازو[۱]
آن مرقد شهید تو باشد که تا ابد　　افراشته به عرش علمهای نور ازو
آیینهٔ دلی که شده جلوه‌گاه دوست　　پرتو نموده وام تجلّی ظهور[۲] ازو

(۸۳۰)

ننوشد آب حیوان تشنهٔ جام وصال او　　بجز آتش نیاشامد طلبکار خیال او[۳]
ندارد مرغ جانم قوّت افشاندن بالی　　نشست از بس غبار درد ناکامی ببال او
نمیرم زود و می‌بینم ملولش لیک می‌ترسم　　که گر میرم مباد[۴] از شرم باشد انفعال او
بود دست و گریبان تا قیامت با اجل جانم　　نپوشد[۵] بیخودی گر چشمم[۶] از روی خیال او

(۸۳۱)

ازان تنها نبیند سوی من چشم سیاه او
که می‌خواهد جهانی را بسوزد یک نگاه او
نگردد تا حسود[۷] از آشناییهای ما آگه
برون آیم زبزم وصل و بنشینم براه او
دلم زخم خدنگی دارد آیا از کجا باشد
مگر افتاده گاه[۸] بیخودی بر من نگاه او

۱- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۲- با آنکه در تمام نسخ موجود "تجلی ظهور" ثبت است امّا ازین شکل معنای مطلوبی گرفته نمی‌شود ممکن است که در اصل "تجلی طور" بوده باشد و درین صورت مفهوم بیت روشن می‌گردد.
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۸، ۳۵ = مباد از شرم ؛ ن ۱، ۵ = مبادا شرم
۵- ن ۸ = نپوشد ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = بپوشد
۶- ن ۱، ۸ = چشم ؛ ن ۵، ۳۵ = چشمم
۷- ن ۱، ۵، ۸ = حسود ؛ ن ۳۵ = چسود
۸- ن ۳۵ = گاهی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گاه

نـمی‌گردد تسـلّی جـانب هـر کس کـه مـی‌بیند
مـرا مـی‌جوید از خـاصان مگـر چشـم گـناه او
بود دمسازی مـن دوزخ او، وه چـه خـوش بـاشد
کـه روز حشـر ایـن بـاشد مکـافات گـناه او
کلاه از ناز بر سر کج نهد[۱] آن شوخ و میخواهـد
که پوشد[۲] عارضش از شرم[۳] من طرف کـلاه او
بـود تأثـیر آه و نـالهٔ عـرفی غـم و حسـرت
سـیه کـرده ست روی بـخت او را دود آه او

(۸۳۲)

نـخواهـم روز مـحشر سینه چـاک آیـم بـراه او
مـبادا در گـمان افـتد کـه هسـتم داد خـواه او
بـراهش بسکـه بـیتابانه رفـتم آشـنایم شـد
کـه نـایم از حـجاب[۴] آشـناییها بـراه او
دلم بـاغ است از آب و هـوای عشـق پـرورده
کـه بـاشد شـعلهٔ سـیراب نـام تـر گـیاه او
شهید عشق او خونش[۵] و بال خویشتن گـردد[۶]
چـو روز حشـر هـم عـاشق بـخود گـیرد گـناه او

۱- ن ۱، ۸ = نهد ؛ ن ۵، ۳۵ = نکرد
۲- ن ۱، ۸ = بوسد ؛ ن ۵، ۳۵ = پوشد
۳- ن ۳۵ = شرم ؛ ن ۱، ۵ = چشم
۴- ن ۱ = خجالت آشنائیها ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = حجاب آشنائیها
۵- ن ۸ = خویش ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = خونش
۶- ن ۳۵ = کرده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گردد

دلم سوزد چو پیش[۱] غیر عرفی برکشد[۲] آهی
ازین غیرت که هست از حسرت روی تو آه او

(۸۳۳)

اینک رسید وعده گشاد نقاب کو — رفتیم تا دریچهٔ صبح، آفتاب کو
جامی کشید محتسب و فتنه می‌کند — کو تازیانهٔ ادب و[۳] احتساب کو
خونم حلال بر تو،[۴] ولی داور جزا — گر گویدم شهید که گشتی؟ جواب کو
کیفیت شباب[۵] هم از حبس کیمیاست — اینک شباب[۶] نشأهٔ عهد شباب کو
مالب‌به العطش نگشاییم وتن زنیم — آخر وجود آب ضرور است، آب کو
صد درد دل گذشت و شکرخنده‌ای نزد[۷] — هان ای زبان[۸]و دل، گره[۹]و اضطراب کو
شرمش نظاره دشمن‌و شوقم‌نگاه دوست — دل پاره‌پاره شد و کشاکش نقاب کو؟
نور جمال دوست نگنجد درین نظر — کو دیده‌ای بحوصلهٔ آفتاب، کو
عرفی‌مگو[۱۰] که مستی‌و راه عدم دراز — اینک شدم سوار، عنان کو[۱۱] رکاب کو

(۸۳۴)

تا بخونریزم اشارتها نمود ابروی او[۱۲]
میل خونریزی خود فهمیدم از هر موی او

۱- ن ۱ = پیش ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = پیشش
۲- ن ۱ = می‌کشد ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = برکشد
۳- ن ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ادب، احتساب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۸، ۱۰، ۱۷، ۳۵ و غیره = ادب و احتساب
۴- ن ۲، ۲۹ = بتو حلال ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۳۵، ۳۶ = بر تو
۵- ن ۴، ۲۸ = شراب ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شباب
۶- ن ۴ = شتاب ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شباب
۷- ن ۱، ۵، ۲۹ = نزد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۳۵، ۳۶ = نکرد
۸- ن ۲۹ = دهان ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = زبان
۹- ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۹، ۳۶ = گره و اضطراب ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵ = گرهٔ اضطراب
۱۰- ن ۱۷ = بگو که هستی و ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مگو که مستی ؛ ن ۹ = نگو که مستی
۱۱- ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عنان کو رکاب کو ؛ ن ۴، ۱۷ = عنان و رکاب کو
۱۲- ن ۲۹ = تو ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = او

چـون خـرامـد در دلم جـان هـمچو آب زنـدگی
سـر نـهد در پـای سـرو قـامت دلجـوی او
تـا خـیال قـامتش بـیرون نـیاید[۱] از دلم
کـرده‌ام زنـجیر پـایش حسـرت گـیسوی او
گـر نـمی‌گردد مـه مـن گـرم کـین، از مـهر نـیست
از نـزاکت طـاقت گـرمی نـدارد خـوی او
تـا بـود آمـد شـدش بـر خـاک مـن ای هـمنشین
چـون بـمیرم، شب نـهانم دفـن کـن در کـوی او
من کـه حسـرت مـی‌کشم عـرفی بـر آه[۲] دیگـران
شـیشهٔ[۳] مـی کـی تـوانـم دیـد بـر زانـوی[۴] او

(۸۳۵)

تـو ای زاهـد بـرو افسـانهٔ بـاغ ارم بشـنو
ولی از وصـف کـوی او بـیا یک شـمّه هـم بشـنو
بـناکـامی بـمیرد هـرکه راه عشـق پـیماید[۵]
عـنان را نـرم کـن ویـن مـژدگانی هـر قـدم بشـنو
لب جام است در افسـانهٔ[۶] و ای آنکـه مـی‌نوشی
گمان دارم کـه گـوید شـمّه‌ای از حـال جـم، بشـنو

۱- ن ۱، ۳۶ = نباید ؛ ن ۵، ۹، ۲۹، ۳۵ = نیاید
۲- ن ۹ = به آن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = براه ؛ ن ۳۵ = به آه ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = برای
۳- ن ۱ = شیشه را چون می‌توانم دید ؛ ن ۹، ۲۹ = شیشهٔ می که توانم دید ؛ ن ۵ = شیشهٔ چون می‌توانیم دید ؛ ن ۳۵، ۳۶ = شسشهٔ می چون توانم دید
۴- ن ۲۹ = در پهلوی تو ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = بر زانوی او
۵- ن ۲۹ = ننماید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = پیماید
۶- ن ۳۵، ۳۶ = در افسانهٔ ای آنکه ؛ ن ۵، ۱، ۱۰ = در افسانه و ای آنکه ؛ ن ۲، ۸، ۲۹ = در افسانه باز ای آنکه ؛ ن ۹ = در افسانه آنکه ؟

بسوز ای برهمن زنّار را ور نشنوی[۱] از من
ز گوشت پنبهٔ غفلت برون کن، از صنم بشنو
مپر[۲] ای مرغ دل در صیدگاه ناز[۳] محبوبان
زهر جانب صدای بال شاهین ستم[۴] بشنو
بیا ای آنکه بر طوف[۵] حریم کعبه می‌نازی[۶]
بگرد کوی او لبیک‌لبیک حرم بشنو
در آ[۷] در سینهٔ عرفی که مالامال غم گردی
ز جان[۸] او صدای آه دردآلود غم بشنو

(۸۳۶)

زچشم من مجوش ای گریه هنگام وصال او
که محجوبست و می‌سازد هلاکم انفعال او
ز شرح[۹] شوقم آتش در پر روح‌الامین افتد[۱۰]
اگر غمنامهٔ هجر تو بربندم به بال او
نمیرم[۱۱] زود و غمگین است، پیش از مردن‌ای‌یاران
کنید آغاز شیون تا شود رفع ملال او

۱- ن ۱، ۱۷ = بشنوی ؛ ن ۵، ۸، ۳۵ = نشنوی
۲- ن ۱۵ = ببر ای مرغ دل ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ = مپر ای مرغ دل ؛ ن ۹ = برای مرغ دل
۳- ن ۳۵ = عشق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = ناز
۴- ن ۹، ۱۱ = بال شاهین را ز هم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بال شاهین ستم
۵- ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۱، ۲۸ = طرف ؛ ن ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طوف
۶- ن ۱، ۵، ۹ = می‌تازی ؛ ن ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = می‌نازی
۷- ن ۹، ۱۱، ۱۵ = بیا ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = درآ
۸- ن ۲ = بجان او ؛ ن ۸، ۱۵ = ز جان آن ؛ ن ۲۹ = ز جان او ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بحال او
۹- ن ۸ = ز شرم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز شرح ؛ ن ۹ = نه شرح
۱۰- ن ۹ = افتد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = گیرد
۱۱- ن ۲ = بمرگم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نمیرم

دم مـردن گـره شـد در گـلویم گـریه، چـون دیـدم
که جان رو بر[۱] قفایی رفت از شوق[۲] جـمال او
بـرآرم در لحـد آهـی کـه آتش در مـلک[۳] گـیرد
اگر بـاشد بـجز حـرف[۴] غـمت از مـن سـؤال او
چو مست آمد برون عرفی چه گویم اهل تـقوی را
چسان زد شعله[۵] بر خاشاک عصمت رنگ آل او

(۸۳۷)

مسـازم نـاامید از خـود چـو گشـتم مـبتلای تـو
کـه مـحروم[۶] از تـمام خـوبرویانم بـرای تـو
دران صـحرا کـه گـیرد هـر شـهیدی دامـن قـاتل
بـود دست کسـی[۷] و دامـن شـرم و حـیای تـو
شـدی بـهر فـریبم سـرگران بـا غـیر و خـوشحالم
که آگه نـیست آن غـافل[۸] نـهاد از شـیوه‌های تـو
دم نـزعست ای یـاران بگـوییدش بـیا امشب
وداع خسـتهٔ خـود کـن کـه مـی‌گوید دعـای تـو
تـبسّم گـونه‌ای فـرمای[۹] و عـمر جـاودانـم ده
کـه بـاشد لذّتـی گـیرم ز درد بـی‌دوای تـو

۱- ن ۱، ۳۵ = رو بر ؛ ن ۵ = زان بر ؛ ن ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = رو در
۲- ن ۲۹ = شرم جمال او ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = شوق جمال او ؛ ن ۲۸ = ز آشوب خیال او
۳- ن ۳۵ = فلک ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = ملک
۴- ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹ = بجز آداب عشق ؛ ن ۹، ۱۱ = بجز اسرار عشق ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = بجز حرف غمت
۵- ن ۱، ۵، ۹، ۱۱ = شعلهٔ بر خاک عصمت ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شعله بر خاشاک عصمت
۶- ن ۹، ۲۸، ۳۶ = محروم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ و غیره = نومید
۷- ن ۲، ۲۹ = بسی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = کسی
۸- ن ۳۶ = عاقل نهاد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، و غیره تمام نسخ دیگر = غافل نهاد
۹- ن ۱، ۹، ۳۵، ۳۶ = گونهٔ فرما و ؛ ن ۵، ۲۸، ۲۹ = گونه فرمای و

به من[۱] خوش آشنا برمی‌خوری، دانسته‌ای گویا
که می‌سوزم ازین حسرت[۲] که هستم آشنای تو
چو فردا جانم آمد سوی تن از سینهٔ تنگم
دهند آواز غمهایش که اینجا هست جای تو
نه با جذب تو کم روزیست[۳] نی در شوق‌من‌نقصان
گرانیهای دردم باز دارد از قفای[۴] تو
علاج شوق[۵] عرفی کردی از وصل و برم غیرت[۶]
که زودش می‌کشد داروی بیماری فزای تو

(۸۳۸)

چو نتوانم بکوی او رسید از بیمِ خوی او
کنم جا در دل غیر و روم در پرده سوی او[۷]
بنوعی در غمش می‌گردم از دنبال بیدردی
که با این شوق باز افتاده‌ام از جستجوی او
ازین غیرت که ناگه بگذرد از خاطر غیری
نمی‌خواهم که در دل بگذرانم آرزوی او
کسی از شرم همره بردم و ترسم که پندارد
برای دیدنش آورده‌ام غیری بکوی او

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵ = بمن خوش آشنا بر می‌خوری ؛ ن ۳۶ = ز من خوش آشنا بر می‌خوری ؛ ن ۲۸ = بمن خوش آشنا در می‌خوری ؛ ن ۹، ۱۱ = ز من جوش آشنا در می‌خوری
۲- ن ۱، ۵ = حسرت ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = غیرت
۳- ن ۲۸ = دردیست ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = روزیست ؛ ن ۳۶ = ز دریست
۴- ن ۸، ۹، ۱۱، ۳۶ = از قفای ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = در قفای
۵- ن ۱۵ = درد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شوق
۶- ن ۲۸ = عشرت ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غیرت
۷- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

چو ایجاد چنین شکلی کند حسن آفرین شاید[۱]
که گاه آفریدن دیده بگشاید بسوی او

ردیف های هوز

(۸۳۹)

ای نه فلک ز خوشهٔ صنع تو دانه‌ئی — در[۲] قصر کبریای تو عرش آشیانه‌ئی
در[۳] تنگنای کوچهٔ شهر جلال تو — وسعت گه زمانه کمین کار خارنه‌ئی
پروازگاه طایر صنعت کجا بود — جایی که دارد از دو جهان آشیانه‌ئی
نه توسن سپهر سراسیمه در دو[۴] است — تا حکمتت گرفته بکف تازیانه‌ئی
ذات تو قادر است به ایجاد هر محال — الّا به[۵] آفریدن[۶] چون خود یگانه‌ئی
عفوت ثواب دشمن و حلمت گناه دوست — هرگام چیده عاطفتت[۷] دام و دانه‌ئی
عرفی تمام معصیت امّا بدست او — هست از عنایت تو عنان بهانه‌ئی

(۸۴۰)

نفسی[۸] که غمزهٔ او بصف بلا نشسته — به هوای دل مسیحا بره فنا نشسته
چو رسی به تربت ما مفشان[۹] بناز[۱۰] دامن — که غبار درد و حسرت به مزار ما نشسته
شود آشکار فردا که براه وعدهٔ او — ز غم بهشت و دوزخ دو جهان جدا نشسته

۱- ن ۱، ۵ = گوید ؛ ن ۸، ۳۵ = شاید
۲- ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = وز ؛ ن ۱ = در
۳- ن ۱۷ = وز ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، بهارعجم = در
۴- ن ۹ = می‌دود ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = در دو است ؛ ن ۱۱ = ره است
۵- ن ۷ = در ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = به
۶- ن ۳۵ = آفرینش ؛ دیگر نسخ بشمول ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۳۶ = آفریدن
۷- ن ۱۰ = آطفتش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = عاطفتت
۸- ن ۱۱ = صنمی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نفسی
۹- ن ۱، ۵ = بفشان ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ریاض = مفشان
۱۰- ن ۱۷، ۲۹ = زنّار ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بناز

ز ره وفا[۱] درین‌کو[۲] که گذشت‌دامن‌افشان — که غبار کوچهٔ ما بر توتیا نشسته
ز دعا چه کام جویم که میان تنگدستان — به هزار ناامیدی اثر دعا نشسته
روم[۳] از جهان و شادم که براه تا قیامت — ز خیال غمزهٔ او حشم بلانشسته
تو و بزم عیش عرفی من و کوچه‌ای که هر سو[۴] — سر خون‌چکان فتاده دل بی‌نوا نشسته

(۸۴۱)

ساغر لبریز وصل بر[۵] کف مشتاق[۶] نه
زمزمهٔ آتشین برلب عشّاق[۷] نه
زهر غمت ریختم در[۸] جگر هر دوا[۹]
دست تسلّی کنون بردل تریاک نه
ای قلم شعله‌خیز[۱۰] دود دل ما بریز
آتش حسرت[۱۱] فروز در دل اوراق[۱۲] نه
حُسن صنم پرده سوخت[۱۳] ای دل دیدار دوست
ناصیه بر خاک‌بند[۱۴] حوصله بر طاق نه

۱- ن ۴ = فنا ؛ دیگر همه نسخ = وفا
۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ره ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = کو
۱- ن ۲۸ = شوم ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = روم
۴- ن ۶، ۹ = که در وی ؛ ن ۵، ۲۸ = و هر سو ؛ ن ۳۵ = ز هر سو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = که هر سو
۵- ن ۲۹، ۳۶ = در ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = بر
۶- ن ۶، ۳۵ = عشّاق ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مشتاق
۷- ن ۶ = مشتاق ؛ دیگر همه نسخ بشمول ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عشّاق
۸- ن ۲، ۵، ۲۸، ۲۹ = بر ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۶، ۸، ۳۵، ۳۶ = در
۹- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = آرزو ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = هر دوا
۱۰- ن ۸ = شعله ناک درد دل ما پذیر ؛ ن ۲۹، ۳۶ = شعله ناک دود دل ما پذیر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵ = شعله خیز دود دل ما بریز ؛ ن ۹ = شعله سوز دود دل ما بسوز
۱۱- ن ۱۵ = حیرت ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = حسرت
۱۲- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشّاق ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = اوراق
۱۳- ن ۱۵ = سوز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = سوخت
۱۴- ن ۱۷، ۲۷، ۲۸، ۳۶ = بند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۳۵ = شد

عـرفی اگـر در جگـر شـعله[۱] نـدانـی شکست
صـــد فـــلک از درد دل بـــر ســـر آفـاق نـه

(۸۴۲)

شب بشـــد از تـــاب و تب پـــیرهن آتشکـده
پـــیرهنم شـــعله بـــود، انـــجمن آتشکـــده
ســـینهٔ ســـوزان مـــن قـبلهٔ گـبران شـده‌ست
روح مـــن آتش بـــود، جســـم مـن آتشکـده
صورت شیرین نگاشت[۲] شعله زد از خاروخس[۳]
بـــهر خـود آمـاده سـاخت کـوهکن آتشکـده
ســـرد نگـــردد ز مـــرگ ایـن دل آتش فـروز
مـــی‌برم از پـــیرهن در کـــفن آتشکـــده
رو[۴] ســـوی گـــلشن دلا، داغ گـــلستان مشـو
بسکـــه بـــرافـــروختی در چـــمن آتشکـده

(۸۴۳)

تـــا دل بـــه غـــم تـــو رو نـــهاده — لب بـــر لب آرزو نـــهاده[۵]
ارزانـــی مـــیوهٔ وصـــالت — آشـــوب طـــلب فـــرو نـــهاده
آرایش صـــد بـــهشت ایـــزد — در دامـــن حســـن او نـــهاده
از غـــصهٔ مـــن زبس مـــلول است — غـــم دست بـــه زیـــر و رو نـــهاده
از خـــاطر و دل ز بـــی‌قراری — رو در ره جســـتجو نـــهاده

۱- ن ۱، ۵ = خار ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شعله
۲- ن ۹، ۱۱، ۲۳ = بکاشت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگاشت
۳- ن ۹، ۱۱، ۲۳ = گلشنی از خار و خس ؛ ن ۸ = شعله از خار و خس ؛ ن ۲، ۲۹ = شعله و از ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = شعله زد از خار و خس
۴- ن ۱، ۵ = ره ؛ ن ۳، ۸، ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۳۶ = رو
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد

تـــا تـــوبه ز مـــی شکست عـــرفی لب را زلب ســـبو نـــهاده

(۸۴۴)

بـاز ای دل شکسته بـه بـندی فـتاده‌ای[۱] داری طـپیدنی بـه کـمندی فـتاده‌ای[۲]
افـتاده‌ای ز طـاق دل مـن عـجب مـدان کـازُرده‌ای ز جـای بـلندی فـتاده‌ای
گـفتم کـه تـاب عشق نـداری بـصد بـلا عـرفی ز نـاشنیدن پـندی فـتاده‌ای

(۸۴۵)

بانگ[۳] بر بانگ است و غم خرمن بخرمن بازده[۴]
ای کـه مـی‌گفتی خـریدارم، کـنون آواز ده
روزگـار خـندهٔ غـفلت گـذشت ای کـبک مست[۵]
دل بـدندان گـیر و تـن[۶] در چـنگُلِ شـهباز ده
ای فلک، صیدی که خندیدی[۷] به‌تیرت‌کشته‌شد[۸]
بـوسه‌ای بـر دست ایـن صـیّاد حکـم‌انـداز ده
مـی‌توان غـمّاز عـیب مـردمان[۹] بـود ای ظـریف
گر ظریفی عـیب خـود را عـرضه بـر[۱۰] غـمّاز ده
گـفتگوی سـرّ وحـدت را بـصدر[۱۱] صـفه بـر
یـال صـوفی را بـدست جـنبش پـرواز ده

۱- از املای قدیم نوشته شد تا ردیف غزل تبدیل نشود (آقای جواهری در نسخهٔ خودش همین طور نوشته).
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۳- ن ۹(اضافات) = بانگ ما کبک است ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = باگ بر بانگ است
۴- ن ۳۶ = ریخته ؛ ن ۲۹ = نازده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵ = بازده
۵- ن ۹، ۱۱ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مست
۶- ن ۱، ۵، ۳۵ = جان ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ و غیره = تن
۷- ن ۹ = افکندی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خندیدی
۸- ن ۵ = من ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شد
۹- ن ۲۹ = دیگران ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = مردمان
۱۰- ن ۲، ۸، ۲۹ = عرضه بر غمّاز ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = عرضهٔ غمّاز ؛ ن ۹ = عرصهٔ غمّاز
۱۱- ن ۹ = بصد ره کرده ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بصدر صفه بر

شکـرها کـن دوست را عـرفی و جـانها بـرفشان
کـز تـو جـان خـواهـد، نـمی‌گوید کـه دردم بـازده

(۸۴۶)

خیز و شـراب حـیرتم[۱] زان قـد جلوه سـاز ده
روی بـروی عشـوه[۲] کـن دست بـدست نـاز ده
ای دل سـاده گـفتمت نـام وفـا مـبر، کـنون
مـرهم داغ خـویش را از نـمک امـتیاز ده
تـوسن نـاز کـرده زیـن ای دل عـافیت گـزین
مـوی بـموی خـویش را مـژدهٔ[۳] تـرکتاز ده
کـی دو عـروس را بـهم تـاب مشـارکت بـود
یـا در مـردمی مـزن[۴] یـا سـه طـلاق آز ده
شـیوهٔ سـامری بـود نـنگ کـرشمه‌های تـو
یـابه فـدای عشـوه کـن[۵] یـا بـزکات[۶] نـاز[۷] ده
یـارب ازان کـرشمه‌ام کـاوش دل نـصیب کـن
سـینهٔ کـبک داده‌ای،[۸] نـاخن[۹] شـاهباز[۱۰] ده
دم‌زده عـرفی‌از وفـا تـا زدمش[۱۱] بـه‌امـتحان
دشـنهٔ زهـر داده‌ای زان مـژهٔ دراز ده

۱- ن ۸، ۲۸ = حسرتم ؛ ن ۴ = عشوه ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حیرتم
۲- ن ۱، ۵، ۱۱، ۳۵ = عشق ؛ ن ۸، ۹، ۱۶، ریاض = حُسن ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عشوه
۳- ن گنج سخن = وعدهٔ ؛ دیگر همه نسخ = مژدهٔ
۴-گنج سخن = بزن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مزن
۵-گنج سخن = عشوه‌ات ؛ ن ۲۸ = یار کن ؛ ن ۳۵ = عشوه ده ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵(اصلاح)، ۳۶ = عشوه کن
۶- ن ۹، گنج سخن = برکات ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بزکات
۷- ن ۱۶ = آز ؛ ن ۶، ۹ = باز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ناز ؛ ن ۲۸ = ماز ؟
۸- ن ۶ = کبک زاده را ؛ ن ۴ = کبک داده را ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = داده‌ای
۹- ریاض = چنگل ؛ همه نسخ کلیات = ناخن
۱۰- ن ۱۶ = باز ناز ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شاهباز
۱۱- ن ۳، ۳۶ = رومش ؛ ن ۴ = نا درمش ؟ ؛ ن باز دهش ؛گنج سخن = زنمش به ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۶، ۱۷، ۲۹، ۳۵

(۸۴۷)

عـاشقی، دکّـان رسـوایـی بـه شـهر و کـو مـنه
بـر سـر شـمشیر نـه رو، بـر سـر زانـو مـنه

عشـق[۱] از بازیچه بشـناس، امّت مـجنون مـباش
سـر بـیاد چشـم جـانان[۲] در پـی آهـو مـنه

دل بـود شـایستهٔ درد[۳] آنگـه از صـد دل یکـی
تـهمت درد از بـرای شکـوه بـر هـر مـو[۴] مـنه

درد اگـر آرام گـیرد[۵] دسـتش از دامـن بـدار[۶]
عافیـت گـر غـم شـود،[۷] زانـوش بـر زانـو مـنه

مـوبمو از درد بـیدرمان[۸] لبـالب شـو[۹] ولی
گـر بسـاط مـرگ بسـتر بـا شـدت پـهلو مـنه

کوه الماس ار[۱۰] شود شـوق[۱۱] تـماشا در دلت
نـاکسـی[۱۲] در جـلوه‌گـاه دوست عـرفی رو مـنه

ادامه از صفحهٔ قبل

= زدمش به ؛ ن ۲۸ = تا درمش تو

۱- ن ۲، ۱۷، ۲۹ = عشق را بازیچه مشناس ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۲۸، ۳۵ = عشق از بازیچه بشناس ؛ ن ۳۶ = عشوه از بازیچه بشناس

۲- ن ۵ = جادو ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = جانان

۳- ن ۲۸ = غم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = درد

۴- ن ۴، ۷ = سو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مو

۵- ن ۳، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، عرفات، خلاصه = گردد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = گیرد

۶- ن ۱، ۴، ۸، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مدار ؛ ن ۵، ۹، عرفات = بدار

۷- ن ۱، ۵ = بود ؛ دیگر نسخ بشمول ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = شود

۸- ن ۱۷، ۳۵ = بیدردان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بیدرمان

۹- ن ۴، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = شو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۲۹، ۳۵ = شد

۱۰- ن ۹، ۲۸ = از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ار

۱۱- ن ۴ = ذوق ؛ دیگر همه نسخ = شوق

۱۲- ن ۲۸ = تاکسی ؛ ن ۱، ۶، ۹، ۱۷، ۲۹ = باکسی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۵، ۳۶ = ناکسی

(۸۴۸)

بکشتن من عاجز شتاب یعنی چه
بقتل صید اسیر اضطراب یعنی چه
دمی که چهره فروزد[۱] ز می، شود روشن
که بر دمیدن آتش ز آب یعنی چه
بجرم نیم نگاهی گرفت و دانستم
که شرمساری روز حساب یعنی چه
کنون که گریه تماشا ز یاد مردم برد
ز روی ناز[۲] کشیدن نقاب یعنی چه[۳]
هنوز گریه ز دل حسرتی نکرده[۴] برون
دمی عنان بکش ای جان،[۵] شتاب یعنی چه[۶]
به تیغ غمزه‌اش ای دل نگاه حسرت چند
بگو که چیست مرادت، حجاب یعنی چه
دمی که بستهٔ فتراک او شوم،[۷] دانند[۸]
که بوسه‌های منش بر رکاب یعنی چه
زذوق وصل و غم هجر یافتم عرفی
که چیست عیش بهشت و عذاب یعنی چه

(۸۴۹)

جانم ز سینه بر زده دامان برآمده گویا بعزم خدمت جانان برآمده

۱- ریاض = فروزی ؛ دیگر همه نسخ = فروزد
۲- ن ۱ = باز ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ناز
۳- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۴- ن ۱، ۵، ۸ = نکرده ؛ ن ۳۵ = نبرده
۵- ن ۸ = ای دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = ای جان
۶- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد
۷- ن ۹، ۲۹، ۳۶ = شوم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ و غیره = شدم
۸- ن ۱۶ = در بند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دانند

تأثیر عجز[۱] بین که ببزم فروتنان[۲] مست عتاب[۳] رفته و مهمان برآمده[۴]

مستم زبوی آن[۵] مگر این‌برگ یاسمین[۶] در جامهٔ یگانهٔ کنعان برآمده[۷]

ناز و غرور کی نهد ازسر که‌این نهال[۸] دایم بناز[۹] صاحب بستان برآمده[۱۰]

یاد[۱۱] از بهشت می‌دهد این‌نازنین نهال گویی بآب[۱۲] دیدهٔ رضوان برآمده

با دل‌مگوی[۱۳] عیب شهادت که‌این اسیر تا بوده در میان شهیدان برآمده[۱۴]

آشفتگی صید تو گوید که این شکار بسیار دست و پا زده تا جان برآمده

گویا که درد و داغ غم‌یار بوده است کز سینه جان غمزده گریان برآمده

با آنکه در بر آمدن جان گذشت عمر شرمنده‌ام هنوز که آسان برآمده

شوق دلم بدادن جان بین که گاه نزع یک ناله برکشیده و صد جان برآمده

طوریست دیرما که‌دران جلوه کرده‌است حسنی که صد کلیم ز ایمان برآمده

مرهم[۱۵] اگر نسوخته برچاک سینه، چیست این شعله کز شکاف گریبان برآمده

هرگاه گفته‌ایم که عرفی اسیر کیست آه از نهاد گبر و مسلمان برآمده

۱- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = عشق ؛ ن ۲۸، ۲۹، ۳۶ = عجز

۲- ن ۲۹ = فروهشان ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = فروتنان

۳- ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = عتاب ؛ ن ۲۹ = شباب

۴- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ یافته شد

۵- ن ۳۵ = او ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آن

۶- ن ۳۵ = یاسمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = یاسمین

۷- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافته شد

۸- ن ۲۹ = خیال ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نهال

۹- ن ۳۶ = نیاز ؛ ن ۵، ۲۹، ۳۵ = بناز

۱۰- زیاده اشعار این غزل در نسخ مهم نیست مثلاً از اشعار چهارم تا دهم و شعر دوازدهم در نسخه ۱۷ نیست. همین طور در نسخه ۳۶ اشعار ۳، ۹ موجود نیست و در نسخه چاپی (ن ۹) اشعار ۲، ۳، ۵، ۹ وجود ندارند.

۱۱- ن ۳۵ = یاد بهشت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۶ = یاد از بهشت

۱۲- ن ۹ = برآب ؛ دیگر نسخ به آب

۱۳- ن ۸، ۹، ۲۸ = بگوی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = مگوی

۱۴- در نسخه ۹، ۲۸، ۳۶ مصرع اول شعر ۴ مربوط به مصرع دوم شعر ۵ است ولی در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵، ۲۹ این دو اشعار ۴ و ۵ بطوری هستند که نوشته شدند.

۱۵- ن ۸ = آهم ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرهم

(۸۵۰)

نه بی‌موجب بخاکم از سُم اسبش نشان مانده
سمندش دست مهری بر دل[۱] این ناتوان مانده
مگوییدم که عالم را به طوفان دادی از گریه
که در جانم هنوز از حسرت او صد جهان مانده
بعیشت مژده[۲] بیرون آ که شب در چهره سائیها
زلذّت مرده بیتابی و رو[۳] بر آستان مانده
به شهرت تا فلک یار[۴] که باشد ور نه در عالم
بسا فرهاد و شیرینی که بی‌نام و نشان مانده
نهان گردیده جان در سینه از بیم نگاه او
چو مرغی کو زترس ناوکی در آشیان مانده
شب از هجر تو بس دشوار جان دادم، بیا بنگر
که آب حسرتم در چشم گریان همچنان مانده
فدای غمزه‌ات شد هر که جانی داشت چون عرفی
بغیر از خضر، کو در دام عمر جاودان مانده

(۸۵۱)

تا مژدهٔ زخم دگر دامن کش جان کرده‌ای
دشوارمردن[۵]جان‌من‌خوش[۶]برمن‌آسان‌کرده‌ای[۷]

۱- ن ۲۸ = لب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دل
۲- ن ۱، ۵ = مُرده ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مژده
۳- ن ۱، ۵ = سر ؛ ن ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = رو
۴- ن ۲ = نازد ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یار ؛ ن ۲۸ = یارم
۵- ن ۹ = دادن ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مردن
۶- ن ۲، ۲۹ = برمن خوش ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خوش بر من
۷- از املای قدیم نوشته شد تا ردیف تبدیل نشود.

مستانه گریند[۱] از غمت اهل ورع در صومعه
گویا تبسّم گونه‌ای در کار ایشان کرده‌ای
گفتی بصد جان عشوه‌ای ای صد جهان جانت فدا
این جنس بی‌قیمت چنین بهر چه ارزان کرده‌ای
خوش با دل جمع آمدی نازان بحسن خویشتن
از عشوه گویا هر طرف دلها پریشان کرده‌ای
زنّار عصمت‌پیشگان پوشیده عیب برهمن
خوش توتیای آفتی در چشم ایمان[۲] کرده‌ای
مهر و وفا را جذبه‌ای می‌باشد[۳] ای لیلی طلب[۴]
رو، گوشه‌ای بنشین، چرا رو در بیابان کرده‌ای؟
از غیر یار ای کوهکن شیرین نگردد کام تو
گر نقش او خوش کنده‌ای ور در تنش[۵] جان کرده‌ای
در حشر چون[۶] نشناسدت معذور[۷] باید داشتن
چشمی که از نظارهٔ آن چهره حیران کرده‌ای
چشمی که یارش کرده پاک[۸] از گریه باز آید ولی[۹]
خون[۱۰] گرید آن چشمی که تو پاکش بدامان کرده‌ای

۱- ن ۳۵ = گویند ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = گریند
۲- ن ۹، ۱۱ = انسان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ایمان
۳- ن ۲، ۲۹ = می‌باید ؛ دیگر نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ و غیره = می‌باشد
۴- ن ۹، ۱۱ = اهل طلب ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لیلی طلب
۵- ن ۲۸ = در پیش جانان ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ور در تنش جان
۶- ن ۸، ۹، ۲۸ = اگر ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵ = چون
۷- ن ۳۵ = بسیار معذور داشتن ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = معذور باید داشتن
۸- ن ۲، ۹، ۱۱ = بازش کردهٔ از گریه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = یارش کرده پاک از گریه ؛ ن ۲۸ = نازش کرده و پاک از گریه
۹- ن ۲ = پاک آمد ؛ ن ۹، ۱۱ = خون آمد ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = باز آید ؛ ن ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = باز آمد ولی
۱۰- ن ۱، ۲، ۸ = چون ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = خون

صد نشتر از هر جنبشی در جان عرفی می‌خلد
از شیوهٔ مستانه‌اش تا مست و غلطان کرده‌ای[۱]

(۸۵۲)

ای عشق خوش تهیّهٔ لذّات کرده‌ای — طوبی[۲] و سدره وقف خرابات کرده‌ای
ای راه بین عشق شرابم مده[۳] که باز — مستم بیک ترانهٔ هیهات کرده‌ای[۴]
نازم ببازی[۵] تو که در عرصهٔ فریب — منصوبه‌ای نچیده مرا مات کرده‌ای
صوفی نگفته[۶] صیغهٔ توحید، باطل است — سعیی[۷] که در معاملهٔ ذات کرده‌ای
زاهد بیا که کفر تو ثابت کنم که تو — کفر مرا به دین خود اثبات کرده‌ای
اسلام را شهید مکن زاهدا، بریز — زهری که در پیالهٔ طامات کرده‌ای
صلحی میانهٔ من و شادی بهم رسید[۸] — ای می مگر تو رفع منافات کرده‌ای
عرفی[۹] دگر بطور تمنّا مرو،[۱۰] ببین — کامشب چه ها بجان[۱۱] مناجات کرده‌ای

(۸۵۳)

از سفر می‌آیی و تاراج غربت[۱۲] کرده‌ای
کاروان حسن یوسف نیز غارت[۱۳] کرده‌ای

۱- اشعار ۳، ۱۰ در نسخ ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ یافته نشدند. همین طور شعر ۵ در نسخ ۹، ۲۹ نیست.
۲- ن ۹، ۱۱ = طوبی سدره ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = طوبی و سدره
۳- ن ۸، ۳۵ = بده ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = مده
۴- این بیت در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافته شد. در نسخ ۱، ۵، ۳۵ مصرع اولی بدین طور است: "این راه عشق بین و شرابم .....که باز"
۵- ن ۱۶، ۲۸ = ببازوی ؛ دیگر همه نسخ مثل ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ببازی
۶- ن ۹، ۱۱، ۱۷ = بگفته ؛ ن ۱۷ = بکعبه ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگفته
۷- ن ۹، ۱۱، ۳۶ = یعنی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵ = سعیی
۸- ن ۳۵ = رسیده بود ؛ ن ۱،۵،۸،۱۷ = بهم رسید (این‌بیت درچند نسخ مهم مثل ۹،۲۸،۲۹،۳۶وغیره‌یافت‌نشد)
۹- ن ۲، ۱۵ = عرفی همیشه گوشهٔ محراب جای تست — وقت دعاست ترک کرامات کرده‌ای
؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بطوریکه نوشته شد.
۱۰- ن ۱، ۵ = برو ؛ ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مرو
۱۱- ن ۸، ۳۵ = بحال ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۳۶ = بجان
۱۲- ن ۱، ۵، ۱۶ = غارت ؛ ن ۲، ۸، ۱۱، ۱۵، ۲۸، ۳۶ = عزّت ؛ ن ۹ = حسرت ؛ ن ۲۹ = عشرت ؛ ن ۳۵ = غربت
۱۳- ن ۱، ۵، ۱۶، ۲۸ = عارت ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = غارت

در[۱] کجا هست این[۲] چنین معمورهٔ انصاف ده
شهر دلها[۳] دیده‌ای یغمای راحت کرده‌ای
چون گوارا نیستی ای غم، چرا در کام ما
همچو آسایش نباتی[۴] بی‌حلاوت کرده‌ای
شاد بادا روحت[۵] ای مجنون که هنگام وفات[۶]
در حق من درد بیدرمان وصیت[۷] کرده‌ای
این صفا اسلامیان را نیست ای زاهد، مگر[۸]
با مغان در سومنات امروز[۹] طاعت کرده‌ای
ذرّهٔ دنیا بصد جان می‌فروشم، بیع کن
ای که از بی‌مایگی[۱۰] اظهار همّت کرده‌ای
عرفی از ننگ شریکان لب فروبستن خطاست
چون توانی ترک شعر اکنون که شهرت کرده‌ای

(۸۵۴)

ای که سر تا قدمم را بجنون داشته‌ای — تا مرا داشته‌ای، غرقه بخون داشته‌ای
سر انصاف تو گردیم که با این همه حسن — از دل ما طمع صبر و سکون داشته‌ای
گر دلیرانه بتازی بمن ای چرخ رواست — تا تو در معرکه‌ای خصم زبون داشته‌ای
نوش کن خون دلم تا بشناسی[۱۱] ای خضر — که تو در چشمهٔ حیوان همه خون داشته‌ای
دل عرفی بجز از خویش و بخورشید فروش — تا ببینی که چه می‌ارزد و چون داشته‌ای

۱- ن ۱۵ = از ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۲- ن ۵ = آن ؛ ن ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = این
۳- ن ۲۸ = دل را ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = دلها
۴- ن ۹، ۱۱ = بیاپی بی حلاوت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نباتی بی حلاوت ؛ ن ۲۸ = نبات در حلاوت
۵- ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = شاد بادا روحت ای مجنون ؛ ن ۲، ۲۹ = شاد بادت روح ای مجنون ؛ ن ۱۶ = شاد باش از راحت ای مجنون
۶- ن ۹ = وفا ؛ دیگر همه نسخ = وفات
۷- ن ۱۶ = ولایت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = وصیّت ؛ ن ۹ = نصیحت
۸- ن ۳۶ = مکن ؛ دیگر همه نسخ = مگر
۹- ن ۱۶ = آنروز ؛ دیگر همه نسخ = امروز
۱۰- ن ۱۵ = بیگانگی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بی‌مایگی
۱۱- ن ۱، ۸ = نشناسی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۵ = بشناسی

ردیف یای تحتانی

(۸۵۵)

بشتاب در[۱] راه طلب بگذر ز هر آسودنی
این ره که بی‌پایان بود[۲] ارزد[۳] قدم فرسودنی
تحصیل درد دوستی آن سوتر[۴] است از بیش وکم
دست از طلب کوته مکن تا ممکن است افزودنی
کی نعمت دیدار او می‌گنجد اندر حوصله
موسی کجا داغم کند از دست و لب آلودنی
هر شوخ کامد در جهان بگذاشت چندین رسم نو
گو از تو در عالم بمان[۵] بر دوستان بخشودنی
اندیشه نی، افسوس نی عرفی چه بیدردیست[۶] این
گه سر بزانو ماندنی گه دست برهم سودنی

(۸۵۶)

تا برآنی[۷] که دوستدار کشی — نکشی چون من ار هزار کُشی
تا کی از عشوه نیم مستان را — بشکنی[۸] جام و در خمار کُشی
آتشم زن که زنده گردم باز — گر[۹] چو شمعم هزار بار کُشی
تا کی ای دل عروس عصمت را — عقد بندی و در کنار کُشی

۱- خلاصه = از ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در ؛ ن ۴ = و در
۲- ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۲۸، ۳۶ = خوش است ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵، ۲۹ = بود
۳- ن ۲، ۲۹ = از هر قدم؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۹، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ارزد
۴- ن ۶، ۳۵ = آسان‌تر است ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = آن سوتر است
۵- ن ۹ = برآ ؛ ن ۱۱ = بما ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بمان
۶- ن ۹ = چه تدبیر است این؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه بیدردیست این
۷- ن ۲۸ = بدانی ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = برآنی
۸- ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بشکنی ؛ ن ۱۷، ۳۵ = شکنی
۹- ن ۴، ۳۶ = که ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵ و غیره = گر

عشق را شد که خویش را ترسم[۱] در شبیخون روزگار کشی
ترسم ای عشق مهربان که مرا سر بزانوی غمگسار کشی
در قیامت کند گل افشانی بلبلی را که در بهار کشی
مردم از شوق ای دعا وقتست که کشی تیغ و انتظار کشی
منّت قتلم ار کنی قسمت[۲] دو جهان را بزیر بار کشی
بتماشا طلب ترّحم را عرفی خویش را چو زار کشی

(۸۵۷)

بهار رفت و نکردیم عزم جای[۳] خوشی برهنه سر ننشستیم[۴] در هوای خوشی
بهار رفت و بهنگامهٔ نواسنجان دمی ز هوش نرفتیم از نوای خوشی
بهار رفت و نبردیم[۵] همعنان[۶] به چمن دل گرفته ز عمری و دلگشای خوشی
بهار رفت و به مستان[۷] گریه دوست، ولی نداشتیم سرودی به هایهای[۸] خوشی
بهار رفت و به گلبانگ بلبلان چمن پیاله‌ای نکشیدیم در هوای خوشی
به ترّهات تو عرفی خوشند دانایان ندیده‌ام بجهان چون تو ژاژخای خوشی

(۸۵۸)

اگر آرایش از دکّانچه ناموس بستانی
سر او یل تذرو و حُلّهٔ طاووس بستانی

۱- ن ۲۹ = پرسم ؛ ن ۲۸ = ترسم را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۳۵ = را ترسم
۲- ن ۲۸، ۹ = وقتیست ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = قسمت
۳- ن ۳۵، ۲۸ = جان ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۶ = جای
۴- ن ۲۹، ۲۸، ۳۶، ۵، ۹، ۳۵ = ننشستیم ؛ ن ۱۱ = ننشینیم
۵- ن ۹ = نبودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵ ۳۶ = نبردیم
۶- ن ۹ = همعنان چمن ؛ دیگر همه نسخ = همعنان به چمن
۷- ن ۹ = نبودیم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بمستان
۸- ن ۳۵ = و در هوای خوشی ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = بهای های خوشی

نگیری هیچ از اسباب ترّنم[۱] در ضرور[۲] افتد
همه هیهات برداری[۳] همه افسوس بستانی
اگر مغزت نخست[۴] ازعشق‌خوددرپوست‌شدخسته
دوای دردش از دکّان جالینوس بستانی[۵]
چراغت از دل آتش‌پرستان گر شود روشن
دراندازی در آتش سبحه و ناقوس بستانی
ادب از دست نگذاری[۶] بسودای[۷] وصال ای دل
به لعلش جان دهی وز آستانش بوس بستانی
هر آن سرمایهٔ مقصودکان نایاب تر عرفی
بجویی[۸] گر دهندت قدر نامحسوس[۹] بستانی

(۸۵۹)

من صید غم عشوه‌نمایی که تو باشی
بیمار به امّید دوایی که تو باشی
لطفی به کسان گر نکند[۱۰] عیب نگیرند[۱۱]
غارت زدهٔ مهر وفایی که تو باشی

۱- ن ۹ = هیچ اسباب ترنم ؛ ن ۵، ۳۶ = هیچ از اسباب ترنم ؛ ن ۲۸، ۳۵ = هیچ ز اسباب ترنم
۲- ن ۹ = ضرر ؛ ن ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = ضرور
۳- ن ۶ = پردازی ؛ ن ۱، ۴، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = برداری
۴- ن ۱ = نجست ؛ ن ۵ = نخست ؛ ن ۳۵ = نشد
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = نگذاری ؛ ن ۹ = بگذاری
۷- ن ۹ = و سودای وصال او ؛ ن ۱، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بسودای وصال ای دل
۸- ن ۴، ۳۶ = نخواهی ؛ ن ۱، ۵، ۱۶، ۹، ۳۵ = بجویی ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۱۱، ۲۸ = نجویی
۹- ن ۲۸ = نامحبوس ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۳۵، ۳۶ = نامحسوس
۱۰- ن ۲ = نکنی ؛ ن ۲۸ بکند ؛ ن ۱، ۳، ۵، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶ = نکند
۱۱- ن ۲ = نباشد ؛ ن ۹، ۱۱ = بگیرند ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگیرند

مردم[۱] همه جویند نشاط[۲] و طرب و عیش
من فتنه و آشوب[۳] و بلایی که تو باشی
ای بخت ز شاهی بگدایی برسیدم[۴]
در سایهٔ میمون همایی که تو باشی
از بسکه ملایک به تماشای تو جمعند
اندیشه نگنجد به سرایی که تو باشی
خورشید بگرد سر هر ذرّه بگردد[۵]
آنجا که خیال تو و جایی که تو باشی
عرفی چه کند گر به ضیافت بردش وصل
با نعمت دیدار گدایی که تو باشی

(۸۶۰)

نه شکیب توبه از می، نه ادب زمان مستی
که به چین زلف ساقی نکنم[۶] دراز دستی
چه[۷] کشی ز ناز[۸] لشکر[۹] تو بگو فدای من شو
که گران نمی‌فروشد بتو کس متاع هستی
چه[۱۰] عقوبتیست یارب من عافیت گزین را
نه گمان زود مردن نه امید تندرستی

۱- ن ۲۹ = مردم ؛ دیگر همه نسخ = مرهم
۲- ن ۱، ۳۶ = نشاط و طرب و عیش ؛ ن ۴، ۵ = نشاط و مطرب و عیش
۳- ن ۵، ۳۶ = فتنه و آشوب و بلایی؛ ن ۴،۹،۱۷،۲۸،۱،۲۹ = فتنه و آشوب بلایی ؛ ن ۲،۳۵ = فتنهٔ آشوب و بلایی
۴- ن ۲۸ = نرسیدم ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = برسیدم
۵- ن ۱، ۵، ۲۸ = نگردد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = بگردد
۶- ن ۴، ۱۱، ۲۸ = بکنم ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، خلاصه، ریاض = نکنم
۷- ن ۹ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = چه
۸- ن ۱، ۵، ۶، ۳۵ = بناز ؛ ن ۲، ۳، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = ز ناز
۹- ن ۹ = خنجر ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = لشکر
۱۰- ن ۲، ۹، ۱۱، ۲۹ = چه بلا عقوبت است این ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = چه عقوبت است یارب

ره طـاعت تـو یـارب کـه رود چـنانکه شـاید[۱]
چـــو نـــیاید از بـــرهمن بســـزا صـــنم‌پرستی
همه نقد و جنس ایـمان بـتو بـرفشاندم[۲] اکـنون
تـو و نـنگ آن بـضاعت مـن و عـیش تـنگدستی
گـــلهٔ نـــیامدنها گـــل وعـــده‌هاست ورنـــه
به همین خوشست عرفی کـه تـو نـامه مـی‌فرستی

(۸۶۱)

گمان دارم که ایـن درد[۳] و تـحمّل مـی‌کند کـاری
بگـو بـا گـل کـه استغنای بـلبل مـی‌کند کـاری
بصلح[۴] ای دل چه کوشی، صبر کن کز[۵] ناز یارآید
غم فـرصت مـخور گـاهی[۶] تـعلّل مـی‌کند کـاری
دل دانـای شـهر مـا بـه کـفر آخـر تسلّی شـد
کـه بـاور داشت هـرگز کـان تـزلزل مـی‌کند کـاری
به هستی[۷] پـروران ای دل مـتاع نـیستی[۸] بـنما
کـه بـا بـی‌همّتان عـرض تـحّمل مـی‌کند کـاری
دل بـلبل ز هـر[۹] بـادی هـزاران راز مـی‌فهمد
نـپنداری کـه نـاز و عشـوهٔ گـل مـی‌کند کـاری

۱- ن ۳، ۳۵ = باید ؛ ن ۱، ۵ = باشد ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶، ریاض = شاید
۲- ن ۱ = برفشانم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶، و غیره = فشاندم
۳- ن ۵، ۲۸ = درد تحمل ؛ ن ۹، ۳۵، ۳۶ = درد و تحّمل
۴- ن ۹، ۱۱ = بصلح دل ؛ دیگر همه نسخ = بصلح ای دل
۵- ن ۱، ۹ = گر یار باز آید ؛ ن ۵، ۳۶ = کز ناز باز آید
۶- ن ۹ = کاینجا ؛ ن ۵، ۳۵، ۳۶ و غیره = گاهی
۷- ن ۱، ۹، ۲۸، ۳۵ = بهشتی ؛ ن ۳، ۴، ۵، ۳۶ = به هستی
۸- ن ۹ = هستئی ؛ ن ۱، ۳، ۴، ۵، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = نیستی
۹- ن ۹ = به هر بادی ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۳۵، ۳۶ = زهر بادی

اگر بر[۱] مهر[۲]افزایی غرور افزاید آن سرکش
تغافل کن که با عرفی تغافل می‌کند کاری

(۸۶۲)

باز از شراب فتنه خرابم نمی‌کنی — در آتش کرشمه کبابم نمی‌کنی
صد شیشه گشت خالی و صد خم به‌ته‌رسید — وز جُرعه‌ای هنوز خرابم نمی‌کنی
صد پرسشم[۳] ز هر سر مو می‌کنی ولی — یک ره عنایتی بجوابم نمی‌کنی
بهر فریب سایه بیندازیم[۴] به سر — در زیر شاخ سدره به خوابم نمی‌کنی
کردم هزار خضر بیک العطش کباب — وز تشنگان[۵] هنوز[۶] حسابم[۷] نمی‌کنی
صد ناله سوخت در دل و در بزم خود هنوز — فریاد بخش چنگ و ربابم نمی‌کنی
مُردم[۸] ز ننگ هوش و زمستانه خنده‌ای — دریاکش محیط شرابم نمی‌کنی

(۸۶۳)

به شمعی گو صبا گر ره بخلوت خانه‌ای داری
که از تنهائیت[۹] غم نیست گر پروانه‌ای داری
ازین خلوت نشینی کم نگردد مستی حسنت
که آنجا هم ز خون محرمان پیمانه‌ای داری

۱- ن ۱، ۵، ۲۸ = با ؛ ن ۲، ۳، ۳۵، ۳۶ = بر
۲- ن ۱، ۵ = عجر ؛ ن ۲، ۳، ۴، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = مهر
۳- ن ۱ = پرسشی ؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = پرسشم
۴- ن ۱، ۲، ۱۷، ۲۹، ۲۸ = بیندازیم ؛ ن ۵، ۹، ۳۵، ۳۶ = نیندازیم
۵- ن ۱ = کشتگان؛ ن ۲، ۵، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تشنگان
۶- ن ۹، ۳۶، ۲۸ = خویش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = هنوز
۷- ن ۳۶ = حبابم ؛ ن ۲۸ = خبابم؟ ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۲۹، ۳۵ = حسابم
۸- ن ۲، ۹، ۲۸، ۲۹، ۳۶ = مُردم ؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = عرفی
۹- ن ۱۲ = تنهائیش ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = تنهاییت

بشـرط آنکـه نـاید گـردی از خـاکسترش بـیرون
طلب کن شمع من[۱] گر جان‌فشان پروانـه‌ای داری
مـرا ایـن آتش از داغ جـدایـی بـیشتر سـوزد
کـه مـی‌گویند جـا در مـحفل بـیگانه‌ای داری
ز آسـیب نـظر گـر مـی‌گریزی، در دلم بـنشین
کـه آنـجا[۲] خـالی از نـامحرمان کـاشانه‌ای داری
بـه سـنگ فـتنه رم دادنـد مـرغان بـهشتی را
فغان ای جغد کمتر کن، تو هـم[۳] ویـرانـه‌ای داری
نـخواهـی دیـد عـرفی تـا قـیامت روی هشـیاری
کـه ایـن مستی ز شـوق نـرگس مستانه‌ای داری

(۸۶۴)

صـنم گـفتی دلا، جـان تـازه کـردی — مـبارکباد، ایـمان تـازه کـردی
بکـاوش تـیز کـردی نـاخن نـاز — دلم را جـوش افـغان[۴] تـازه کـردی
نـه کشـتی و نـه نـوح ای گـریهٔ شـوق — چـه بـی‌هنگام طـوفان تـازه کـردی
پـریشانی مـا گـفتی بـه زلفت — خـم زلف پـریشان تـازه کـردی
بـرفتی وز شـبیخون تـمنّا — شـهادت بـر دل و جـان تـازه کـردی[۵]
مـرا کُشـتی و کـردی عـالمی شـاد — جـهان را عـید قـربان تـازه کـردی
مچین زین بیش بـر خـوان نـعمت لطـف — کـه شـرم روی مـهمان تـازه کـردی
شـراب عشـوه افشـاندی[۶] بـجانم — دمـاغ ریش پـنهان تـازه کـردی[۷]

۱- ن ۳۶، ۲۸ = جان من ؛ ن ۲۹ = جامی من؟ ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵ = شمع من
۲- ن ۲۹، ۳۶، ۹ = آنکه ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۲۸، ۳۵ = آن جا
۳- ن ۲۸، ۳۵، ۳۶ = خود ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵ = هم
۴- ن ۲۹ = جوش و افغان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، = جوش افغان
۵- این بیت در چند نسخ مهم مثل ۹، ۲۸، ۳۶ یافت نشد
۱- ن ۳۵ = افشاندم ؛ ن ۱، ۵ = افشاندی
۷- این بیت در چند نسخ مهم مثل ۹، ۲۸، ۳۶ یافت نشد

تـرا کـی[۱] بـرگ دیـنداریست عـرفی غـلط کـردی کـه ایـمان تـازه کـردی

(۸۶۵)

امشب کـه بسـر شـراب داری بشکـن[۲] دل مـا کـه تـاب داری
تـقصیر نکـرده[۳] در هـلاکـم بـا غـمزه چـرا عـتاب داری
آشـوب قـیامتش غـباریست[۴] ایـن فـتنه کـه در رکـاب داری
در دعـوی فـتنه‌گـاه مسـتی صـد عـربده[۵] بـا شـراب داری
داری بـه دلم نگـاه گـرمی گـویا هـوس کـباب داری
گـر لذّت نـاوک تـو ایـن است در[۶] خـون مـلک ثـواب داری
در سـینهٔ گـرم هـر کـه بـینم آتشکـده‌ای خـراب داری
عـرفی دل خـود بـه بـاد[۷] دادی گـر غـم طـلبد، جـواب داری؟

(۸۶۶)

تـا در قـدحم بـادهٔ امـید نـیابی مـیلم بـه تـماشای گـل و بـید نـیابی
در[۸] جـام دل مـا بـود از عکس جـمالی آن جرعه کـه در سـاغر خـورشید[۹] نـیابی
این جرعه بنوش ای دل و شو فرش درین‌بزم کاین جام ز[۱۰] خمخانهٔ جمشید[۱۱] نیابی
دلهـای شـهیدانت اگـر بـاز شکـافی یابی دو جهان حسرت، و امید[۱۲] نـیابی

۱- ن ۹ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۲۹ = کی
۲- ن ۹ (اضافات) ، ۲۸ = مشکن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹ (اصل)، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بشکن
۳- ن ۳۵، ۲۹، ۳۶، ۹ = نکرده ؛ ن ۱، ۵، ۲۸ = نکرد
۴- ن ۲۸ = غباری ؛ ن ۹، ۵، ۱، ۳۶، ۳۵ = غباریست
۵- ن ۲۸ = غمزه؟ ن ۱، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = عربده
۶- ن ۹ = وز ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۷- ن ۳۵ = به یار ؛ ن ۱، ۵، ۹، و غیره = بیاد
۸- ن ۱ = از ؛ ن ۲، ۹، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = در
۹- ن ۱، ۲ = جمشید ؛ ن ۵، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۵، ۳۶ و غیره = خورشید
۱۰- بهار عجم = به ؛ همه نسخ کلیات = ز
۱۱- ن ۲ = خورشید ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = جمشید
۱۲- ن ۹ = حسرت امید ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = حسرت و امید

عـــرفی نـــبود نـــالهٔ بـــیدرد مـــؤثر　　زانـــرو اثـــر از نـــغمهٔ نـــاهید نـــیابی

(۸۶۷)

بـا[۱] گـلهٔ دوسـتان هست حـلاوت بسـی　　گر ز کسی نشنوی خـود گـله کـن از کسـی
بـر دل رنـجور مـن ایـنهمه غـم سـر مـده　　کس نـبرد دوزخـی بـر سـر مُشت خسـی
آنـچه بـود در جـهان مـایهٔ فـخر خسـان　　یـا زر و سـیمی بـود یـا قـصب و اطـلسی
مـن کـیم از رهـروان راهـروان کـیستند　　واپســـی از قـــافله، قـــافلهٔ واپســـی
گفتی از ابنای دهر عرفی خوش لهجه کیست　　بـی‌هنری، جـاهلی، بـی‌اثری، نـاکسـی

(۸۶۸)

نـــه از غـــربت انـــدر وطـــن مـــی‌روی　　ز[۲] دنـــبالهٔ مـــرگ مـــن مـــی‌روی
بـــهای تـــو ای نـــافه خـــود کـــم نـــبود　　کـــه بـــرگشته ســـوی خُـــتن مـــی‌روی[۳]
نـــه کـــم عـــزّتی ای در، آخـــر چـــرا　　ز تـــاج ســـرم در عـــدن مـــی‌روی
کـــه دســـتار ای گـــل بـــیاد تـــو بست　　کـــه مشـــتاق‌وار از چـــمن مـــی‌روی
مســـلمان کـــه در کـــعبه هست ای صـــنم　　کـــه در مـــعبد بـــرهمن مـــی‌روی[۴]
جـــمال تـــو ای گـــل ز دالش[۵] مـــباد　　کـــه بـــی‌عندلیب از چـــمن مـــی‌روی
وداع فـــــراغت کـــــن ای دل اگـــــر　　ز دنـــــبال آن دل شکـــــن مـــــی‌روی
گـــــمان دارم از بس روی شـــــادمان　　کـــه هـــمراه تـــابوت مـــن مـــی‌روی
چـــه[۶] مشـــتاقی ای تـــن بســـوی لحـــد　　کـــه نـــاشسته[۷] و بـــی‌کفن مـــی‌روی
خـــیالی کـــه عـــرفی خـــلد در دلت　　کـــه بـــیموجب از خـــویشتن مـــی‌روی

۱- ن آتش کده ، انیس العاشقین = در ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = با
۲- ن ۹، ۱۱ = به ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز
۳- این شعر و شعر بعدی در نسخه ۱۷ یافت نشدند. در همه دیگر نسخ وجود دارند
۴- این شعر و شعر بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شدند
۵- ن ۱، ۳۵ = ز دانش ؛ ن ۵ = ز دالش
۶- ن ۳۵ = چو ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۳۶ = چه
۷- ن ۱۱ = که ناشسته روی کفن ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = که ناشسته و بی‌کفن

(۸۶۹)

خوش آن کز می[۱] ز شمع وصل مهر افروزتر باشی
برافروزی و از داغ غمت جانسوزتر باشی

برت افسانهٔ من[۲] تا نیازآمیزتر[۳] باشد
ز چشم مست خود خواهم که ناآموزتر[۴] باشی

چراغ حُسن خود را برفروز از آتش عشقم[۵]
چو خواهی آفتاب من که عالم‌سوزتر باشی

نگردد بوالهوس ای تیر[۶] آه آزرده‌دل از تو
مگر از ناوک مژگان او دلدوزتر باشی

چنین می‌خواهمت عرفی که هر چند آن وفا دشمن
بلاانگیزتر باشد[۷] جفااندوزتر باشی

(۸۷۰)

چندم ای نالهٔ سحر بکُشی — هر دمم[۸] ز آتش دگر بکُشی
در این دودگه[۹] دلا بربند — چندم از آه بی‌اثر بکُشی
ای که پروانگی کنی، ترسم — کاتشم را ببال و پر بکُشی
نامه‌ام[۱۰] سنگ را بگریاند — ای فلک چند[۱۱] نامه بربکُشی
کشتی از غمزه اهل عالم را — بعد ازین غمزه را مگر بکُشی

۱- ن ۱، ۲، ۵، ۳۶ = کز می ؛ ن ۹، ۱۱ = گرمی
۲- ن ۹ = ما ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = من
۳- ن ۹،۱۱=با نیازآمیزتر تا کی ؛ ن ۵=تا نیازآمیزتر باشد ؛ ن ۱=تا بنازآمیزتر باشد ؛ ن ۳۶ = تا نیازآمیزتر باشی
۴- ن ۵، ۹ = ناآموز ؛ ن ۳۶، ۲۰ = نازآموز
۵- ن ۱، ۵ = عشقی ؛ ن ۲، ۹، ۱۱، ۳۶ = عشقم
۶- ن ۹ = تره؟ ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = تیر آه
۷- ن ۹ = می‌شد ؛ ن ۱، ۵، ۳۶ = باشد
۸- ن ۲، ۲۹ = هر دم از آتش دگر ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۵، ۳۶ = هر دمم ز آتش دگر
۹- ن ۲۸ = دود را ؛ ن ۱، ۵، ۹، ۳۵، ۲۹، ۳۶ = دودگه
۱۰- ن ۳۵، ۲۸ = ناله‌ام ؛ ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۶ = نامه
۱۱- ن ۹ = چند ؛ ن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۱، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = مرغ

تـــا کـــیم[۱] چـــون چـراغ شـام بـلا زنـــده ســـازی و در ســـحر بکُشـــی
چـــون کشـــی اهـــل درد، عـــرفی را چشـــــم دارم کـــه بـــیشتر بکُشـــی

(۸۷۱)

غـم دوسـتی و از دل طـمع مـتاع هسـتی دل سـاده لوح و از غـم گـلهٔ درازدسـتی[۲]
چه کـنم بـجان تـنها مـن دل ز دست رفـته نه‌زنی بجان شبیخون، نه خبر ز دل فرستی
تو کرشمه کن خدا را که من از حیات سیرم مگـــذار در خـــمارم بگـــمان زود مســـتی
بـــه ســـفال دردنـوشان کـه قـدح لبـالبم ده مگـر از دلم بشـوید غـم نـیستی و هسـتی
مـــنگر کـه بـار راحت بکشـم بـوزن گـاهی که بزیر کوه دردم هـمه چـابکی و چسـتی
نه به جیب شیشهٔ می نـه در آسـتین پـیاله نه مناسب است عرفی به‌تو کیش می‌پرستی

(۸۷۲)

ز چـــه تـــنگدل نـباشم ز مـــلال تـــنگ‌دستی
کـــه بـــدست بـــاد دادم هـــمه کـیمیای هسـتی[۳]
مـــن و مســـتی و خـــموشی کـه گـره نـمی‌گشاید
نه به قیل و قال دانش نه بـه هـای و هـوی مسـتی
چو تو پا زدی به دنیا، چـه گـدایـی و چـه شـاهی
چو زبون تُست دشمن، چـه بـلندی و چـه پسـتی
بـــه عـــنایت ار نـیرزم مـطلب بـبزم وصـلم
الم خـــــمار بـــهتر ز فـــراغ نـــیم مســـتی
بشکست دل مـــدارا مکـن، آنـچه بـاید آن کـن
کـــه چـــو عـهد تـو گـذشته دل عـرفی از دُرُسـتی

۱- ن ۲ = تا کنم ؛ دیگر همه نسخ = تاکیم
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد.
۳- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۳۵ یافت شد

(۸۷۳)

ز چه برفروزد آخر دلم از نشاط مستی[۱]
که بخورد خاک دادم همه دُرد و صاف هستی
برو ای ترانه امشب مگشا[۲] لبم به نغمه
که بنوحه باز کردم در گریه‌های مستی
مکن ای امام صلحی، تو ریا بورز و من هم
تو و شیوه‌های طاعت من و گریه‌های مستی

(۸۷۴)

نا محرمان دل که ندیدند خرّمی — بیگانه زی که عین ملالست محرمی[۳]
می نوش و غم ز سینه برون کن که در دوکون — بی‌غم بهشتی است و بهشت است بی‌غمی
در دهر هر بنا که بود سستی آورد — الّا بنای غم که نگردد ز محکمی[۴]
در سینه شاخ‌شاخ دل افتاده هر طرف — چون کلبهٔ مصیبت[۵] و موهای ماتمی
می نوش و راز انجم و افلاک در نورد — نیرنگهاست از پی تشویش آدمی
دارم گلی که در چمنش فخر می‌کنند — رضوان به باغبانی و کوثر به شبنمی
عرفی ببر متاع سلامت که در دوکون — ناموس غم گزیده نخواهد مسلّمی

(۸۷۵)

ای که مست عشوه با زلف پریشان می‌روی
مگذر از من گر پی تاراج ایمان می‌روی[۶]

۱- ن ۸ = بچه برفروزم آخر ز خُم نشاط اکنون ؛ ن ۱، ۵ = زچه برفروزد و آخر دلم از نشاط مستی ن ۳۵ = زچه بروزم آخر ز خُم از نشاط مستی
۲- ن ۵ = مگشا ؛ ن ۱، ۸، ۳۵ = بگشا
۳- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱، ۵ = محرمی ؛ ن ۸، ۱۷، ۳۵ = محکمی
۵- ن ۳۵ = مصیبت مویهای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مصیبت و مویهای
۶- این غزل و غزل بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شدند.

مـژده‌ای داری مـرا صـد جـان فـدایت ای طـبیب
کـز سـر بـالین مـن امـروز گـریان مـی‌روی
قـاصد ایـنک وعـدهٔ حسـرت‌فزا مـی‌آورد
یک نفس در سینه باش ای جان که آسان مـی‌روی
در نگـیرد آتشـی در دامـنت، آهسـته رو
ای کـه بـر خـاک شـهیدان دامـن‌افشـان مـی‌روی
ای جـهان مـضطرب در خـاک از شـوقت چـرا
ایـن چـنین زود از سـر خـاک شـهیدان مـی‌روی
عـزّت بسـیار خـواهـی یـافتن عـرفی بـرش
گـر بـبزم او بـاین فـریاد و افـغان مـی‌روی

(۸۷۶)

گـوش او بـر جـان غـم فـرسوده بـودی کـاشکی
یـا سـر ایـن شکـوه‌ها بگشـوده بـودی کـاشکی
شب هـمه شب بـر درش مـی‌گردم و او بـی خـبر
بـیخبر ایـن راه را پـیموده بـودی کـاشکی
ای کـه دست از بـهر تسکـین دلم بـر دل نـهاد
درد دیگـر بـر دلم افـزوده بـودی کـاشکی
حـال بـیمار خـراب خـود چـه مـی‌پُرسی، مـپرس
حـال او، در زیـر خـاک آسـوده بـودی کـاشکی[۱]
عـرفی آن گـل دامـن آلودگـان دارد بـدست
دامـن پـاک تـو هـم آلوده بـودی کـاشکی[۲]

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۳۵ یافت شد
۲- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد

(۸۷۷)

مرا با دل سر جنگ است، خواهم در میان باشی
که گر فوج غمش[۱] جا[۲] می‌شود، آفت‌نشان باشی[۳]
اگر یارت نکُشت از آرزو خود را بکش باری
که چون آیی به محشر در شمار کُشتگان باشی
در اوّل گام یابی مقصد امّا زان به تشویشی
تو دانی گر[۴] همین دم می‌روی در جاودان باشی

(۸۷۸)

ساقی بده شرابم وقت وداع هستی — تا در قیامت آیم با گریه‌های مستی[۵]
گنجینه برفشاند، در یوزه پیش گیرد — با شاه اگر بگویم از ذوق تنگدستی
رنجور دوستانم امّا خوشم که هرگز — نشنیده‌ام ز دشمن دشنام تندرستی

(۸۷۹)

تا خون نخوری لذّت[۶] این درد ندانی — تا دل ندهی آنچه بمن کرد، ندانی
ای نو به جهان آمده غم حصهٔ ما کو — شد دیر مگر رسم ره‌آورد ندانی
تا[۷] آنکه سرم طعمهٔ شمشیر نگردد — در معرکهٔ دوستیم مرد ندانی
ذوق غم معشوق ببازی نتوان یافت — برخیز که منصوبهٔ این نرد ندانی
می نوشم و گلگون شوم و بیهده خندم — تا از غم دنیا رخ من زرد ندانی
تا بوی گلی نشنوی و گم نکنی[۸] راه — آشفتگی باد چمن گرد ندانی

۱- ن ۱، ۵ (حاشیه)، ۳۵ غمش؛ ن ۱۷ = غمت؛ ن ۵ = غمی
۲- ن ۱۷ = جا می‌شود؛ ن ۱، ۵، ۳۵ = حا می‌شود
۳- این اشعار تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۴- ن ۱، ۵ = در؛ ن ۱۷، ۳۵ = گر
۵- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۶- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹، ۳۶، خوشگو، آرزو = چاشنی درد؛ ۱، ۳، ۵، ۱۷، ۳۵ = لذّت این درد
۷- ن ۱، ۵ = با آنکه؛ ن ۱۷، ۳۵ = تا آنکه (این بیت در نسخ ۹، ۲۹، ۳۶ یافت نشد)
۸- ن ۱۷ = گم نکنی راه؛ ن ۲۹، ۳۶ = کم نکنی باز؛ ن ۱، ۳، ۵، ۸، ۹، ۳۵ = کم نکنی ناز

تا سر نشود خاک بجولانگه[۱] معشوق — بر سرمه مقدّم شدن گرد ندانی
ای آنکه بدرد دل عرفی جگرت سوخت — امّید که حال دل بیدرد ندانی

(۸۸۰)

جان و دل حزینم در راه بیوفایی — گریان و دست بر سر هر یک نشسته‌جایی[۲]
آسوده چند باشم از درد عشق یارب — یا مرگ ناگهانی یا درد بی‌دوایی
شوقم ببین بمردن کز مرگ خویش دانم[۳] — هر گه[۴] بگوشم آید فریاد بی‌نوایی
فردا به روضه ما را حوران به هم‌بمالند[۵] — کاین بوده دل بدستی وان بوده دل‌بجایی[۶]

(۸۸۱)

بامید[۷] عذرخواهان به نیاز[۸] عذرخواهی
که مسوز[۹] بیش ازینم بگناه بی‌گناهی
طلبد بهار بویت[۱۰] ز نسیم صبح‌گاهی
سر آفتاب جوید ز تو زیب کج‌کلاهی
ز فروغ آفتابم نبود خبر که بی تو
چو دو زلف تست یکسان شب و روز از سیاهی
تو بسهو گاه‌گاهی نگهت[۱۱] فتاده بر من
من ساده‌لوح با خود گله سنج کم نگاهی

۱- ن ۳ = بسر منزل معشوق ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بجولانگه معشوق
۲- این غزل تنها در نسخ ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۳۵ یافت شد
۳- ن ۸ = دایم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = دانم
۴- ن ۳۵ = هر کو ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = هرگه
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = نمایند ؛ ن ۸ = بمانند
۶- ن ۳۵ = بخایی ؛ ن ۱، ۵ = بجایی
۷- ن ۸ = به نیاز عذرخواهی به امید عذرخواهان ؛ در دیگر همه نسخ بطوریکه نوشته شد
۸- ن ۱۷ = بدیار ؛ ن ۱، ۵، ۳۵، ۳۶ = به نیاز ؛ ن ۹، ۱۱ = ز نیاز
۹- ن ۱ = بسوز ؛ ن ۳۵ = هنوز ؛ ن ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶ = مسوز
۱۰- ن ۹، ۱۱ = بوست ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بویت
۱۱- ن ۸، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = نگهت ؛ ن ۱، ۲، ۵ = نظرت

همه نوبهار فرصت شده حرف خواب غفلت
همه در میان موسم شده کشتیم تباهی
مفروش ناز عصمت[۱] قدح شراب درکش
که به است شرم عصیان[۲] ز غرور بیگناهی
چه خوش است آنکه بینم بجفا بهانهٔ خویش
گنهی[۳] بیادش آرم بزبان عذرخواهی
همه شب به بانگ بلبل زده در چمن پیاله
چو نسیم گل ز بستان[۴] دم صبح گشته راهی
تو بگو که در دل ما به چه حیله راه کردی
که به آن طریق شاید بدلت کنیم راهی
به دل خراب عرفی بفرست دردی از نو
که شکست رنگ دردش به دعای مرغ و ماهی

(۸۸۲)

سبک بران، چو[۵] ازین، بیقرار می‌گذری — که گر عنان بکشی[۶]، شرمسار می‌گذری
بیا، بنوش همه شعله‌های دوزخ عشق[۷] — زیان[۸] تست گر از یک[۹] شرار می‌گذری
ز حال دل خبرم می‌دهی که داغ شوم — وگرنه کی تو ز کس شرمسار می‌گذری
مرو بتاب[۱۰] که داری گذر[۱۱] بخاطر من — خدا گواست که بی‌اختیار می‌گذری

۱- ن ۹، ۲۹ = ناز و عصمت ؛ ن ۱۷ = بار عصمت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۳۵، ۳۶ = ناز عصمت
۲- ن ۳۵ = شرم عصمت ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۹، ۱۷، ۳۶، ۲۹ = شرم عصیان
۳- ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵ = گنهی ؛ ن ۹، ۱۱، ۳۶ = که گهی
۴- ن ۸ = رقیبان ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۹، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = ز بستان
۵- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۶ = چو ؛ ن ۸، ۲۹، ۳۵ = چه
۶- ن ۲، ۸ = نکشی ؛ ن ۱، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بکشی ؛ ن ۱۷ = بکشد
۷- ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = شوق ؛ ن ۲، ۸، ۹، ۲۹، ۳۶ = عشق
۸- ن ۹، ۱۱ = زبانه‌ایست ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۲۹ = زیان تست ؛ ن ۸، ۳۵، ۳۶ = زبان
۹- ن ۱، ۱۷ = گر از یک ؛ ن ۵ = کز از یک ؛ ن ۹، ۲۹، ۳۶، ۳۵ = که از یک ؛ ن ۵ = کز از یک
۱۰- ن ۲، ۸، ۹، ۵، ۱۱، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = بتاب ؛ ن ۱ = شتاب
۱۱- ن ۱۷ = نظر ؛ دیگر همه نسخ = گذر

چو راه عشق سپردی[۱] بعقل باز مگرد[۲] — که بر صحیفهٔ تقویم پار می‌گذری
بسادگی تو رحم آیدم درین بازار — که تنگ‌دستی و امّیدوار می‌گذری
علامتی[۳] به ازین نیست آشنایی را — که خشمگین و سراسیمه‌وار می‌گذری
خبر ز همّت خویشم کن آنزمان عرفی — که از پیالهٔ می[۴] در خمار می‌گذری

۱- ن ۹، ۱۱ = نبردی ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۸، ۱۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶ = سپردی
۲- ن ۹، ۲۹ = بگیرد ؛ ن ۱، ۲، ۵، ۳۵، ۳۶ = باز مگرد
۳- ن ۱۷ = ملامتی ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۹، ۱۱، ۳۵، ۳۶ = علامتی
۴- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = من ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = می

غزل

غزل ۳ : مطلع و شعر چهارم = نفایس

غزل ۵ : مطلع = سفینه : شعر ۴ = بهار عجم : اشعار ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۶: مطلع = ریاض، خلاصه : اشعار ۲، ۳، ۴، ۵، = خلاصه : شعر ۴ = ریاض و خلاصه ؛ غزل ۷: مطلع = ریاض و عرفات : شعر ۳ = خلاصه : شعر ۴ = خلاصه، ریاض، سفینه: شعر ۵ = عرفات، خلاصه، آتشکده،

غزل ۸ : شعر ۴ = خلاصه: شعر ۵ = نفایس و خلاصه

غزل ۹ : شعر ۵ = ریاض : شعر ۶ = تسلّی : غزل ۱۰ : اشعار ۱، ۵ = عرفات و خلاصه: شعر ۳ = ریاض و نفایس: شعر ۷ (مقطع) = خلاصه

غزل ۱۱ : اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصه ؛ شعرا = نتایج، خزانه، عامره

غزل ۱۲ : شعر ۶ = ریاض

غزل ۱۳: شعر ۴ = ریاض

غزل ۱۵ : مطلع = ریاض غزل ۱۶ : شعر ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصه و ریاض

غزل ۱۶ : شعر ۵ = خلاصهٔ ریاض :

غزل ۱۷ : اشعار ۱، ۲،۳،۷ = ریاض : غزل ۱۸ : مطلع = ریاض

غزل ۱۸ : اشعار ۱،۳،۵،۸،۹، = ریاض : غزل ۱۹ : شعرا = ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، انیس

غزل ۲۳ : اشعار ۱،۲،۳ = ریاض ؛ مقطع = انیس:

غزل ۲۴ = همه پنج اشعار در ریاض‌الشعرا، شعر چهارم در بهار عجم و شعر پنجم در مخزن الغرائب

غزل ۲۵ : اشعار ۱،۳ = ریاض ؛ مقطع = خلاصه، خزانهٔ عامره

غزل ۲۷ : شعر ۲، ۳ = نفایس

غزل ۲۸ : شعر ۴ ، ۶ = بهار عجم

غزل ۳۱ : شعر ۲ = ریاض و مخزن ؛ شعر ۸ = ریاض

غزل ۳۲ : مقطع = نفایس : غزل ۳۳ : شعر ۲ = نفایس

غزل ۴۱ = شعر ۴ = نفایس ؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۴۴ : شعر ۱، ۴=خلاصه ؛ شعر ۶=خلاصه و ریاض : غزل ۴۵ : شعر ۱=نفایس‌المآثر؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۴۶ : مطلع = نتایج، ریاض، خزانه ؛ ن ۴، ۵، ۸ = ریاض ؛ ن ۶ = نفایس

غزل ۴۸ : مطلع = ریاض، عرفات، نتایج ؛ شعر ۲، ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۳ = عرفات غزل ۴۹ : مطلع = نتایج، آتشکده، عرفات، ریاض، انیس ؛ شعر ۳ = عرفات، ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات نتایج

غزل ۵۱ : اشعار ۱، ۲، ۳ = ریاض ؛ غزل ۵۲ : اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه، عرفات

غزل ۵۳ : مطلع = مخزن، ریاض، خلاصه ؛ ن ۲، ۳، ۶، ۷ = ریاض ؛ ن ۵ = بهار عجم

غزل ۵۴ : اشعار ۱، ۶ = ریاض ؛ شعر ۳ = نفایس : غزل ۵۵ : ن ۱، ۲، ۶، ۸ = گنج سخن ؛ ن ۱ ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه، نفایس ؛ شعر ۵ = بهار عجم

غزل ۵۶ = اشعار ۵،۶،۷، = خلاصه؛ اشعار ۷،۸ = بهار عجم : غزل ۵۷ : اشعار ۱،۲،۵ = ریاض ؛ شعر ۲ = نفایس

غزل ۵۸ = شعرا = ریاض ؛ اشعار ۲،۵ = عرفات (در این زمین غزل شفائی هم باید دید)

غزل ۵۹ : اشعار ۳، ۵ = خلاصه : غزل ۶۰ : اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه ؛ شعرا = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات و سفینه ؛ شعر ۶ = خزانه عامره

غزل ۶۱ = اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۷ = خلاصه غزل ۶۲ : شعر ۵ = ریاض

غزل ۶۳ = شعر ۵ = خلاصه : غزل ۶۴ : شعر ۱، ۲، ۴، ۵، ۹، ۱۰، = ریاض

غزل ۱ : شعر ۳ = خلاصه غزل ۲ : مطلع = خلاصه

غزل ۶۸ : اشعار ۱، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، عرفات، خلاصه و ؛ شعر ۵ = خلاصه، طبقات "اکبری" منتخب‌التواریخ

غزل ۶۹ : مطلع = ریاض، خلاصهٔ عرفات، منتخب‌التواریخ؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۷۰ : مطلع = عرفات ، خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲، ۵، = ریاض ، خلاصه ؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۷۲ : شعر ۳ = انیس، ریاض، سفینه،آتشکده ؛ شعر ۴ = انیس، ریاض، آتشکده،

مجمع‌الفصحا، بیاض باسطی

غزل ۷۳ : شعر ۵ = ریاض : غزل ۷۴ : شعر ۳ = آتشکده و انیس

غزل ۷۵ : اشعار ۱، ۲، ۱۱، ۱۳، = ریاض ؛ ن ۳ = بهار عجم

غزل ۷۶ : شعر ۷ = خلاصه

غزل ۷۸ : مطلع = بهار عجم

غزل ۷۹ : اشعار ۱، ۳، ۶، = ریاض ؛شعر ۷ = ریاض و انیس

غزل ۸۲ = شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۵ = بهار عجم :

غزل ۸۳ : مطلع = سفینهٔ خوشگو

غزل ۸۵ : شعر ۱۱ = خلاصه :

غزل ۸۶ : مطلع = بهار عجم

غزل ۸۹ : مقطع = بهار عجم

غزل ۹۰ : شعر ۳ = بهار عجم

غزل ۹۲ : مطلع = خلاصه ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۹۹ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۲، ۴، ۶، = ریاض ؛ شعر ۵ = خلاصهٔ عرفات، نفایس‌الماثر، ریاض، سفینه، مجمع‌النفایس

غزل ۱۰۲ : شعر ۴ = بهار عجم

غزل ۱۰۴ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، = خلاصه ؛ شعرا = هفت اقلیم ؛ مقطع = ریاض، مجمع‌النفایس

غزل ۱۰۵: شعر ۵ = مجمع‌النفایس

غزل ۱۰۶ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض؛ شعر ۲، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ = ریاض ؛ شعر ۸ = عرفات، ریاض

غزل ۱۰۷ اشعار ۱، ۲، ۶ = ریاض‌الشعرا

غزل ۱۰۹ : اشعار ۲، ۵ = خلاصه ؛ مقطع = آتشکده ، مخزن، ریاض، انیس

غزل ۱۱۲ : شعر ۴ = بهار عجم

غزل ۱۱۴ : شعرا = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض ، مخزن

غزل ۱۱۷ : شعر ۴ : مخزن، ریاض

غزل ۱۱۸ : اشعار ۱، ۶، ۷ = ریاض ، عرفات ؛ اشعار ۲، ۳، ۴، ۵، ۹ = ریاض ؛ شعر ۶ = سفینه، ریاض

غزل ۱۱۹ : اشعار ۵، ۷ = خلاصه

غزل ۱۲۲ : اشعار ۱، ۳، ۷ = ریاض

غزل ۱۲۴ : اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض

غزل ۱۲۵ : مطلع = ریاض غزل ۱۲۶ : اشعار ۱، ۷ = ریاض

غزل ۱۲۸ : شعر ۶ = ریاض ؛ شعر ۹ = بهار عجم (بنام ظهوری)

غزل ۱۲۹ : شعر ۳ = ریاض

غزل ۱۳۳ : اشعار ۱، ۵، ۶، = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض و خلاصه ؛ شعر ۷ = ریاض و خلاصه و مخزن

غزل ۱۳۴ : اشعار ۱، ۳ = خلاصه،عرفات،ریاض ؛ ن ۲ = خلاصه غزل ۱۳۵ : اشعار ۱، ۲، ۴، ۶ = خلاصه،ریاض، ؛ شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۷ = ریاض

غزل ۱۴۰: اشعار ۱، ۲، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۶ = مجمع‌النفایس

غزل ۱۴۱: مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض، ؛ ن ۴، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۷ = مخزن، خلاصه، ریاض؛ مقطع = مجمع‌النفایس

غزل ۱۴۲ : مطلع = عرفات ؛ شعر ۶ = عرفات

غزل ۱۴۴ : مطلع و شعر ۵ = عرفات و خلاصه ؛ اشعار ۲، ۷ = خلاصه

غزل ۱۴۵ : مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۵ = آتشکده، عرفات، انیس، مجمع‌النفایس؛ شعر۷ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۳ = ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه

غزل ۱۴۶: اشعار ۱، ۲ = ریاض

غزل ۱۴۹ : مطلع = مجمع‌النفایس

غزل ۱۵۰ : شعر ۲ = منتخب‌التواریخ، عرفات، طبقات اکبری، یدبیضا، ریاض، انیس، ؛ شعر ۳ = بهار عجم ؛ شعر ۶ = عرفات ؛ مطلع = ریاض

غزل ۱۵۱: مطلع = نتایج الافکار، مجمع‌الفصحا، خزانه، عامره، هفت‌اقلیم، آتشکده، ریاض، تسّلی؛ شعر ۲ = ریاض؛ اشعار = ۴، ۶ = خلاصه؛ شعر ۵ = هفت اقلیم، عرفات، خلاصه، آتشکده، مجمع‌النفایس؛ مقطع = خلاصه، هفت اقلیم، ریاض

غزل ۱۵۳: مطلع = عرفات و خلاصه؛ اشعار ۲، ۵ = خلاصه؛ شعر ۱۰ = عرفات

غزل ۱۵۴ : مطلع = ریاض، خلاصه؛ شعر ۲ = نفایس، عرفات ، ریاض؛ شعر ۳ = عرفات، خلاصه؛ شعر ۴ = طبقات اکبری، خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه؛ شعر ۸ = عرفات

غزل ۱۵۵: شعرا = هفت‌اقلیم، عرفات، ریاض، سفینه، ؛شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه؛ شعر ۵ = خزانه عامره؛ هفت اقلیم، ریاض، سفینه؛ شعر ۸ = خلاصه، ریاض، بهار عجم

غزل ۱۵۶: شعرا = عرفات و خلاصه؛شعر ۵ = خلاصه؛ شعر ۷ = منتخب‌التواریخ، عرفات، نفایس‌المآثر

غزل ۱۵۷ : شعرا = ریاض، خلاصه؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۱۶۱: اشعار ۱، ۳، ۴، ۹ = خلاصه؛ شعر ۵ = بهار عجم

غزل ۱۶۰: شعر ۱ = خلاصه، نفایس‌المآثر؛ شعر ۲ = خلاصه؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصه، مجمع‌النفایس و مقطع = عرفات، خلاصه، نفایس المآثر، ریاض

غزل ۱۶۲ : شعرا = خلاصه و ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه، ریاض، خزانهٔ عامره؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۱۶۳: شعرا = خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات، نتائج؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصه؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۱۶۵: اشعار ۱،۲،۵،۶ = ریاض؛ شعر ۴ = عرفات

غزل ۱۶۶: شعرا = خلاصه؛ شعر ۲ = خلاصه و خزانهٔ عامره

غزل ۱۶۷ : شعر ۴ = مجمع‌النفایس؛ شعر ۵ = ریاض، عرفات، مخزن؛ شعر ۶ = ریاض

غزل ۱۶۸ : مطلع = عرفات، خلاصه، نتایج؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۱۶۹: اشعار ۱، ۳ = ریاض؛ اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۹ = خلاصه

غزل ۱۷۱ : اشعار ۱، ۳ = خلاصه، عرفات ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصه؛ شعر ۶ = مجمع‌النفایس

غزل ۱۷۲: اشعار ۱، ۲، ۳، = خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه و خزانهٔ عامره

غزل ۱۷۳ : اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۱۷۴ : اشعار ۱، ۲ = ریاض، خلاصه، تسلّی؛ اشعار ۴، ۵، ۷ = خلاصه؛ شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۷ = خلاصه، نتایج، خزانه، عامره

غزل ۱۷۵ : شعر ۸ = ریاض‌الشعرا

غزل ۱۷۶: اشعار ۷،۸= ریاض؛ غزل ۱۷۷: اشعار ۱،۳= ریاض، تسلی؛ شعر ۲= عرفات؛ شعر ۸=

بهار عجم، ریاض

غزل ۱۷۸: شعر ۲ = بهار عجم؛ شعر ۵ = آرزو

غزل ۱۷۹ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۱۸۰ : شعر ۵ (مطلع) = بهار عجم

غزل ۱۸۱ : اشعار ۲، ۳ = خلاصه

غزل ۱۸۳: شعر ۷ = آرزو، خوشگو، صائب

غزل ۱۹۸ : مطلع = بهار عجم

غزل ۲۲۱ : اشعار ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۲۲۳ : مطلع = خلاصه، منتخب‌التواریخ ؛ اشعار ۲، ۱۰ = خلاصه؛ شعر ۳ = خزانهٔ عامره، عرفات، خلاصه، منتخب

غزل ۲۳۳ : شعر ۵، ۶ = خلاصه، ریاض غزل ۲۳۴ = شعر ۱، ۲ = خلاصه

غزل ۲۴۲: شعار ۱،۶ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه، مخزن؛ شعر ۷ = ریاض، خلاصه، عرفات؛ اشعار ۸، ۱۰ = خلاصه

غزل ۲۴۳: شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۴ = آرزو

غزل ۲۴۴ : مطلع = عرفات، ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = خوشگو

غزل ۲۴۶: مطلع = خلاصه، تسلّی ریاض ؛ شعر ۲ = خلاصه، تسلّی، ریاض؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۲۴۷ : مطلع = خلاصه، عرفات شعر ۶ = خلاصه

غزل ۲۴۸ : شعر ۱ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه ، خوشگو؛ شعر ۴ = خلاصه، نتایج؛ شعر ۵ = ریاض، آتشکده، مجمع‌الفصحا؛ مقطع = خلاصه

غزل ۲۴۹ : مطلع = عرفات، آرزو ؛ شعر ۳ = ریاض غزل ۲۵۰ = شعر ۳ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصه، آرزو؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۲۵۰ : شعر ۸ = ریاض ، خلاصه؛ اشعار ۹، ۱۱ = خلاصه ؛ شعر ۱۰ = ریاض ؛ مقطع = آتشکده، ریاض، انیس‌العاشقین، آرزو، صائب، خوشگو

غزل ۲۵۱ : مطلع = خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = ریاض، خلاصه؛ ن ۴ = عرفات، خلاصه، خزانه، عامره

غزل ۲۵۲ = شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۲۵۳ = مطلع = عرفات، بهار عجم؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض؛ شعر ۵ = هفت اقلیم، عرفات، ریاض

غزل ۲۵۴ = اشعار ۱، ۲، ۶، = ریاض

غزل ۲۵۵ : شعر ۲ = هفت اقلیم، خلاصه، ریاض؛ خوشگو؛ شعر ۳ = خلاصه؛ ن ۴ = انیس العاشقین، نفائس‌المآثر، هفت‌اقلیم، آتشکده، خلاصه، ریاض، آرزو/صائب؛ شعر ۵، ۱۰ = خلاصه

غزل ۲۵۶: شعر ۴ = عرفات

غزل ۲۵۷ = اشعار ۱، ۲، ۵ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۳ = ریاض؛ شعر ۷ = عرفات خلاصه؛ شعر ۸ = ریاض، خلاصه؛ مقطع = ریاض، آرزو

غزل ۲۶۳ : مطلع = عرفات، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = خوشگو = هفت‌اقلیم، عرفات، ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین

غزل ۲۶۵ = مطلع = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه، خوشگو؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۲۶۶ : مطلع = خلاصه؛ شعر ۲ = آرزو، انیس، ریاض؛ اشعار ۵، ۶، ۷، ۹، = خلاصه

غزل ۲۶۷: شعر ۳ = ریاض ؛ غزل ۲۶۸ : شعر ۱، ۲، = خلاصه، ریاض؛ شعار ۳، ۴، ۹ = خلاصه

غزل ۲۷۰ : مطلع، شعر ۵، ۶ = خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات

غزل ۲۷۱: مطلع = خلاصه، عرفات؛ شعر ۴ = ریاض غزل ۲۷۲ = مطلع = خلاصه، ریاض؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض، آتشکده، خوشگو؛ اشعار ۳، ۶، ۸، ۹ = خلاصه

غزل ۲۷۳ : اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۲۷۴: مطلع و اشعار ۴، ۹، ۸ = خلاصه

غزل ۲۷۵: اشعار ۱، ۳، ۴ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات، ریاض

غزل ۲۷۶: مطلع = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، ریاض

غزل ۲۷۷ : شعرا = هفت‌اقلیم، ریاض، بهار عجم؛ شعر ۲، ۴ = ریاض؛ اشعار ۵، ۶ = هفت اقلیم و ریاض

غزل ۲۷۸ : شعر ۶ = عرفات

غزل ۲۷۹ : شعر ۶ = عرفات ؛ شعر ۷ = خلاصه

غزل ۲۸۰ : شعر ۴ = ریاض، خلاصه؛ شعر ۶ = خلاصه، عرفات، آرزو/ صائب، خوشگو

غزل ۲۸۱: شعر ۸ = عرفات

غزل ۲۸۲ : شعر ۱ = خلاصه، ریاض؛ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصه؛ ن ۴ = ریاض

غزل ۲۸۳ : اشعار ۱، ۴، ۵ = ریاض؛ شعر ۳ = خلاصه

غزل ۲۸۷ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات

غزل ۲۸۹ : اشعار ۱، ۳، ۴، ۵ = خلاصه

غزل ۲۹۲ : شعر ۴ = عرفات ، خلاصه

غزل ۲۹۴: شعر ۳ = ریاض، عرفات، خوشگو، آرزو/ صائب ؛ مقطع = نتایج‌الافکار

غزل ۲۹۵: مطلع = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه؛ شعر ۹ = آرزو، ریاض ؛ اشعار ۱۰، ۱۱ = ریاض

غزل ۲۹۶ : شعر ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه، ریاض

غزل ۲۹۸ : شعرا (مطلع) ، شعر ۵ = ریاض، خلاصه، خوشگو، آرزو/ صائب ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۳۰۰ : اشعار ۱، ۳، ۵، ۶ = ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض ، خلاصه

غزل ۳۰۲ : شعرا (مطلع) = عرفات، خلاصه؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات ، خزانهٔ عامره

غزل ۳۰۳ : شعر ۲ = خلاصه، عرفات، نفایس المآثر، ریاض، آتشکده، ید بیضا

غزل ۳۰۴ : شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۳۰۵ : مقطع = ریاض

غزل ۳۰۶ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۳۰۷ : شعرا (مطلع) = خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه و عرفات؛ شعر ۶ = ریاض

غزل ۳۱۰ : شعر ۱ (مطلع) = عرفات؛ شعر ۲ = ریاض ؛ شعار ۳، ۴، ۵ = عرفات

غزل ۳۱۱ : شعر ۱ (مطلع) = ریاض ؛ شعر ۳ = خوشگو، خلاصه؛ شعر ۵ = خلاصه

غزل ۳۱۲ : شعر ۱ (مطلع) = عرفات، خلاصه؛ شعر ۳ = عرفات، خلاصه؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۳۱۳: شعر ۵ (مقطع) = آرزو

غزل ۳۱۵ : شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، گنج سخن؛ شعر ۳، ۴، ۱۴ = گنجج سخن؛ شعار ۶، ۹، ۱۱، ۱۳ = خلاصه، گنج سخن؛ شعر ۷ = گنج سخن، آرزو

غزل ۳۱۶ : مطلع (شعرا) = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه، بهار عجم ؛ شعر

۴ = خلاصه؛ اشعار ۵، ۸ = ریاض؛ شعر ۶ = خلاصه، آرزو؛ شعر ۷ = خلاصه، عرفات، ریاض، نفایس‌المآثر

غزل ۳۱۷: شعرا (مطلع) ،۴ ،۵ = خلاصه

غزل ۳۱۸ : اشعار ۱، ۳، ۶ = خلاصه

غزل ۳۱۹ : شعر ۱ = ریاض؛ شعر ۲ = عرفات؛ شعر ۴ = عرفات، خلاصه، ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین ؛ شعر ۸ ریاض، عرفات، خلاصه

غزل ۳۲۰ : اشعار ۱ (مطلع)، ۳، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۳۲۳ : شعر ۱ (مطلع)، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض

غزل ۳۲۵ : شعر ۶ = خلاصه، عرفات، هفت اقلیم، آرزو

غزل ۳۲۶ : اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۶ = خوشگو، آرزو/ صائب

غزل ۳۲۷ : شعر ۱ (مطلع) = خلاصه، ریاض، شعر ۴ = خلاصه

غزل ۳۲۸ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه

غزل ۳۲۹ : شعر ۱ (مطلع) = عرفات، آتشکده، انیس‌العاشقین؛ شعر ۶ = عرفات، آتشکده، خوشگو، آرزو، انیس‌العاشقین

غزل ۳۳۰ : شعر ۱، ۲ = خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات نتایج؛ شعر ۸ = خلاصه، عرفات

غزل ۳۳۱ : اشعار ۱، ۶ = عرفات، خلاصه؛ شعر ۳ = خلاصه

غزل ۳۳۲ : مطلع (شعرا)، شعر ۳ ، ۵ = خلاصه، عرفات

غزل ۳۳۳ : مطلع (شعرا) = خلاصه ، عرفات؛ شعر ۲ = ریاض؛ شعر ۴ = عرفات؛ عرفات؛ شعر ۶ = آرزو

غزل ۳۳۴ : شعر ۲، ۴ = خلاصه؛ شعر ۳ = عرفات؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۳۳۵: اشعار ۱، ۴، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، عرفات؛ شعر ۵ = عرفات

غزل ۳۳۶: اشعار ۱، ۲، ۴، ۶، ۷، = خلاصه

غزل ۳۳۷: شعرا = خلاصه؛ اشعار ۴، ۵ = خلاصه، عرفات

غزل ۳۳۸ : شعرا = خلاصه، تسلّی گنج سخن؛ اشعار ۲، ۶ = خلاصه، گنج سخن؛ اشعار ۳، ۵ = گنج سخن؛ شعر ۴ = آرزو، گنج سخن ؛ شعر ۵ = گنج سخن؛ شعر ۹ = تسلّی

غزل ۳۳۹ : شعر ۵ = ریاض غزل ۳۴۰ : شعر ۲ = خلاصه، عرفات، ریاض، آرزو

غزل ۳۴۱ : شعر ۳ = خلاصه، آرزو/ صائب؛ شعر ۴ = خلاصه؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۳۴۲ : شعر ۱ = خلاصه؛ شعر ۲ = خلاصه، آتشکده، ریاض، خوشگو، آرزو؛ شعر ۹ = خلاصه شعر ۱۱ = نتایج

غزل ۳۴۳ : شعار ۱، ۲، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۳۴۶ : اشعار ۱، ۲ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۴۹ : شعر ۶ = عرفات

غزل ۳۵۰ : اشعار ۱، ۶ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۵۲ : شعر ۵ = آتشکده

غزل ۳۵۳ : اشعر ۱، ۲ = عرفات

غزل ۳۵۵ : شعرا = رییااض ؛ شعر ۲ = آرزو ؛ شعر ۷ (مقطع) = ریاض

غزل ۳۵۷ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۵۸ : اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض‌الشعرا

غزل ۳۷۲ : شعر ۵ = آتشکده

غزل ۳۷۲ : اشعار ۱، ۲ = عرفات

غزل ۳۷۷ : اشعار ۱، ۳ = ریاض‌الشعرا

غزل ۴۱۰ : اشعار ۱، ۷، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه

غزل ۴۱۱ : شعر ۲ = خزانهٔ عامره

غزل ۴۱۵ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۴۱۶ : شعر ۶ = بهار عجم

غزل ۴۲۷ : شعر ۴ = آرزو/صائب

غزل ۴۳۳ : شعر ۴ = عرفات و خلاصة

غزل ۴۴۳ : شعر ۳ = ریاض‌الشعرا

غزل ۴۴۶ : مطلع = انیس العاشقین

غزل ۴۴۸ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۴۵۰ : مطلع = ریاض الشعراء

غزل ۴۵۱ : شعر ۳ = ریاض‌الشعراء

غزل ۴۵۲ : شعر ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات غزل ۴۵۳ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ = گنج سخن، ریاض ؛ اشعار ۷، ۸، ۹ = گنج سخن

غزل ۴۵۶ : مطلع = ریاض و انیس‌العاشقین ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۴۵۷ : مطلع = ریاض

غزل ۴۶۵ : مطلع = خزانهٔ عامره

غزل ۴۶۶ : شعر ۵ = ریاض الشعراء

غزل ۴۶۷ : مطلع = خوشگو، آرزو، صائب ؛ شعر ۳، ۶ = ریاض‌الشعراء

غزل ۴۷۰ : اشعار ۱،۳،۷ = ریاض

غزل ۴۷۱ : شعر ۳ = ریاض

غزل ۴۷۹ : شعر ۴ = سفینهٔ خوشگو ، کلمات الشعراء ، نتایج الافکار

غزل ۴۸۴ : مطلع = خوشگو، آرزو، صائب

غزل ۴۹۳ : شعر ۲ = خلاصه، عرفات

غزل ۴۹۴ : شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۵ = ریاض

غزل ۴۹۵ : اشعار ۲،۵ = ریاض

غزل ۵۰۴ : اشعار ۵، ۸، ۱۱ = خلاصة

غزل ۵۰۵ : مطلع = خلاصة ؛ شعر ۵ = خلاصة عرفات

غزل ۵۰۶ : مطلع = عرفات، خلاصة ؛ شعر ۲ = هفت اقلیم، خلاصه ؛ شعر ۳، ۸ = خلاصة ؛ شعر ۷ = هفت اقلیم، ید بیضا، عرفات ؛ ریاض‌الشعرا

غزل ۵۰۷ : مطلع = خلاصة ؛ اشعار ۲، ۳، ۴ = عرفات

غزل ۵۰۹ : شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصة

غزل ۵۱۱ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۵۱۳ : مطلع = ریاض الشعراء ؛ شعر ۳ = عرفات؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصة ید بیضا، عرفات ؛ ریاض‌الشعرا

غزل ۵۰۷ : مطلع = خلاصة ؛ اشعار ۲، ۳، ۴ = عرفات

غزل ۵۱۵ : اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصة ؛ شعر ۴ : خلاصة عرفات، ریاض‌الشعرا، آتش‌کده، مجمع‌الفصحا

غزل ۵۱۶ : مطلع = بهار عجم ؛ شعر ۴ = خلاصة ، عرفات ، ریاض‌الشرا، انیس العاشقین، آتشکدهٔ مجمع‌الفصحا مقطع = خلاصه

غزل ۵۱۷ : شعر ۴ = ریاض

غزل ۵۱۸ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۵۲۱ : شعر ۷ = عرفات، خلاصة

غزل ۵۲۲ : شعر ۲ = ریاض الشعراء خزانهٔ عامره

غزل ۵۲۳ : مطلع = عرفات ؛ شعر ۴ = خلاصة مقطع = خلاصة و خزانهٔ عامره

غزل ۵۲۴ : شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = خلاصة و ریاض‌الشعرا؛ شعر ۵ = عرفات، خلاصة، آتشکدهٔ خزانهٔ عامره

غزل ۵۳۰ : مطلع = ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین؛ مجمع‌النفایس؛ شعر ۳ = آتشکده، انیس العاشقین ؛ شعر ۵ = ریاض، آتشکده، انیس ؛ شعر ۷ = ریاض، مجمع‌النفایس ؛ مقطع = نتایج الافکار غزل ۵۲۵ شعر ۶ = خلاصة

غزل ۵۳۲ : شعر ۴ = مجمع‌النفایس

غزل ۵۳۳ : شعر ۴ = ریاض‌الشعرا

غزل ۵۳۳ : شعر ۳ = عرفات ، مجمع‌النفائس

غزل ۵۳۶ : شعر ۳ = خلاصه؛ شعر ۶ = خلاصه، عرفات

غزل ۵۳۸ = شعر ۴ = ریاض الشعرا، شعر ۵ = مجمع‌النفائس

غزل ۵۳۹ = اشعار ۱، ۲ = ریاض‌الشعرا؛ شعر ۶ = خلاصه

غزل ۵۴۱ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه ، ریاض‌الشعرا ؛ اشعار ۳، ۶، ۷، ۹ = خلاصه

غزل ۵۴۵ : شعر ۲ = ریاض‌الشعرا ؛ شعر ۳ = خزانهٔ‌عامره ؛ اشعار ۴، ۶ = خلاصةالاشعار

غزل ۵۴۹ : مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض، نتائج ؛ اشعار ۲، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خزانهٔ‌عامره ؛ شعر ۶ = عرفات و خلاصه

غزل ۵۵۰ : مقطع = ۶، ۷، ۹ = خلاصه ؛ شعر ۳ = عرفات

غزل ۵۵۱ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۳ = عرفات ؛ مقطع = مجمع‌النفائس

غزل ۵۵۲ : مطلع = عرفات، خلاصه، نتائج، ریاض ؛ شعر ۲ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۳ =

عرفات، خلاصه ؛ شعر ۴، ۸ = ریاض

غزل ۵۵۳ : مطلع = ریاض ؛ اشعار ۲، ۴ = عرفات

غزل ۵۵۴ : شعر ۵ = خلاصه

غزل ۵۵۵ : مطلع = خلاصه و ریاض ؛ شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات، خلاصه، مجمع‌النفائس؛ مقطع=خلاصه

غزل ۵۵۶ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض

غزل ۵۵۷ : شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، عرفات

غزل ۵۵۸ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، مجمع‌النفائس

غزل ۵۶۵ : اشعار ۳؛ ۴ = ریاض

غزل ۵۶۶ : مطلع = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۵ = عرفات، خلاصه، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات، خلاصه ؛ مقطع = خلاصه

غزل ۵۶۷ : مطلع و حُسن مطلع = خلاصه و ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض

غزل ۵۶۸ : مطلع عرفات ؛ شعر ۶ = ریاض

غزل ۵۷۴ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض

غزل ۵۷۶ : اشعار ۱، ۳، ۵ = خلاصه

غزل ۵۷۷ : اشعار ۱، ۵ = ریاض

غزل ۵۸۱ : اشعار ۱، ۴، ۶ = ریاض ؛ شعر ۷ = خلاصه

غزل ۵۸۳ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۸ = ریاض

غزل ۵۸۴ : مطلع = حلاصه و ریاض ؛ اشعار ۳، ۸ = ریاض ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۵۸۶ : شعر ۳ = عرفات

غزل ۵۸۷ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۷ = خلاصه و عرفات

غزل ۵۸۹ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاص ؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ اشعار ۴، ۸ = عرفات، خلاصه ؛ اشعار ۷، ۱۱ = خلاصه

غزل ۵۹۰ : اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۵۹۱ : اشعار ۱، ۲، ۵ = خلاصه، ریاض؛ اشعار ۴، ۸ = خلاصه؛ شعر ۶ = هفت اقلیم،

عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۷ = ریاض، عرفات، خلاصه

غزل ۵۹۲ : شعر ۳ = ریاض ؛ شعر ۵ = عرفات

غزل ۵۹۳ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض ؛ شعر ۷ = عرفات ؛ شعر ۱۰ = ریاض

غزل ۵۹۴ : اشعار ۱، ۲ = ریاض، خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه ؛ شعر ۷ = ریاض

غزل ۵۹۵ : مطلع = عرفات، خلاصه، ریاض؛ شعر ۲ = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۴ = عرفات ؛ شعر ۵ = هفت‌اقلیم، عرفات، خلاصه، یدبیضا، ریاض، خوشگو

غزل ۶۰۶ : اشعار ۱، ۳، ۷ = خلاصه؛ شعر ۴ = خوشگو، آرزو/ صائب؛ شعر ۵ = خلاصه، ریاض

غزل ۶۰۷ : مطلع = عرفات ؛ شعر ۲ = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۳ = ریاض

غزل ۶۰۸ : شعر ۱، ۳ = عرفات

غزل ۶۰۹ : مطلع = عرفات، ریاض

غزل ۶۱۰ : اشعار ۱، ۳ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۶ = خلاصه، ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین

غزل ۶۱۱ : اشعار ۱،۲ = ریاض

غزل ۶۱۲ : اشعار ۱،۳،۴ = خلاصه، ریاض ؛ شعر۲ = خلاصه ؛ شعر۵ = ریاض

غزل ۶۱۳ : اشعار ۱، ۴، ۸ = خلاصه

غزل ۶۱۴ : اشعار ۱، ۵، ۸، ۱۱ = گنج سخن ؛ اشعار ۷، ۹، ۱۰ = گنج سخن، ریاض

غزل ۶۱۹ : شعر ۲ = ریاض

غزل ۶۲۰ : اشعار ۲، ۳ = ریاض

غزل ۶۲۲ : شعر ۳ = بهار عجم

غزل ۶۲۵ : اشعار ۱، ۲ = ریاض‌الشعراء

غزل ۶۲۷ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۶۲۸ : شعر ۱، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۶، ۷ = ریاض، خلاصه

غزل ۶۲۹ : اشعار ۱، ۵ = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۴، ۷ = خلاصه

غزل ۶۳۰ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض، عرفات ؛ شعر ۶ = عرفات

غزل ۶۳۱ : مطلع = ریاض، عرفات ؛ شعر ۲ = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض ؛ شعر ۵ = ریاض،

خلاصه ؛ شعر ۷ = عرفات

غزل : ۶۳۲ مطلع = ریاض، عرفات ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ شعر ۳ = انیس‌العاشقین

غزل ۶۳۸ : شعر ۱ = خلاصه ؛ شعر ۵، ۶ = ریاض

غزل ۶۳۹ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، عرفات

غزل ۶۴۲ : شعر ۸ = آتشکده، ریاض، مخزن‌الغرایب

غزل ۶۴۹ : شعر ۴ = عرفات

غزل ۶۵۰ : اشعار ۱، ۸ = عرفات، خلاصه ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۶۵۱ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه

غزل ۶۵۲ : اشعار ۱، ۲ = ریاض ؛ شعر ۴ = ریاض، عرفات

غزل ۶۵۴ : اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۶۵۵ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۲ = خلاصه، ریاض

غزل ۶۵۶ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۴ = ریاض، خلاصه

غزل ۶۵۷ : اشعار ۱، ۲ = ریاض

غزل ۶۵۸ : شعر ۶ = ریاض

غزل ۷۰۱ : اشعار ۱، ۴ = خلاصه

غزل ۷۰۵ : شعرا = نتایج، ریاض، عرفات ؛ اشعار ۳، ۴، ۵ = ریاض ؛ شعر ۶ = عرفات

غزل ۷۰۷ : مطلع = خلاصه، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه شعر ۵ = هفت‌اقلیم، خلاصه، ریاض

غزل ۷۰۸ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ ن ۲، ۵ = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض

غزل ۷۰۹ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ = خلاصه

غزل ۷۱۰ : مطلع = خلاصه، نبایج ؛ اشعار ۴؛ ۵ = خلاصه

غزل ۷۱۱ : اشعار ۱، ۳ = ریاض

غزل ۷۱۲ : شعر ۲ = خلاصه

غزل ۷۱۳ : اشعار ۱، ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۷۱۴ : اشعار۳، ۵، ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۷۱۷ : مطلع = عرفات و خلاصه ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه، ریاض ؛ شعر ۴ = عرفات

غزل ۷۲۰ : مطلع = ریاض، نتایج ؛ شعر۳ = ریاض ؛ شعر۷ = عرفات، ریاض

غزل ۷۲۱ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ شعر ۶ = نتایج

غزل ۷۲۷ : شعر ۸ = عرفات

غزل ۷۲۸ : اشعار ۱، ۴، ۵، ۶ = ریاض

غزل ۷۳۰ : ن ۱، ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۷۳۱ : مطلع = عرفات، خلاصه ؛ شعر ۲ = عرفات ؛ اشعار ۳، ۴ = خلاصه

غزل ۷۳۲ : اشعار ۱، ۲ = خلاصه

غزل ۷۳۳ : مطلع = خلاصه، عرفات ؛ شعر ۲، ۴ = خلاصه

غزل ۷۳۶ : اشعار ۱، ۲، ۵، ۶، ۹، ۱۰ = گنج سخن ؛ شعر ۳ = ریاض

غزل ۷۳۷ : مطلع = خزانهٔ عامره

غزل ۷۴۵ : مطلع = ریاض، آتشکده، انیس‌العاشقین

غزل ۷۵۵ : شعر ۴ = ریاض

غزل ۷۶۱ : اشعار ۲، ۷ = ریاض

غزل ۷۷۵ : شعر ۴ = خوشگو، آرزو/ صائب

غزل ۷۷۶ : ن ۱، ۲، ۴، ۵، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۷ = عرفات، خلاصه، بیاض‌باسطی

غزل ۷۷۷ : شعر ۱ = بهارعجم ؛ شعر ۴ = خلاصه

غزل ۷۷۸ : اشعار ۴، ۷ = ریاض‌الشعراء

غزل ۷۸۰ : مطلع = نتایج‌الافکار

غزل ۷۸۱ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۴ = خلاصه، ریاض

غزل ۷۸۲ : مطلع = خلاصه، عرفات، ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۲، ۵ = ریاض، گنج سخن ؛ شعر ۳ = گنج سخن ؛ شعر ۴ = ریاض

غزل ۷۸۳ : شعر ۴ = خلاصه

غزل ۷۸۴ : مطلع = عرفات

غزل ۷۸۵ : شعر ۷ = خلاصه

غزل ۷۸۶ : اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸ = خلاصه

غزل ۷۸۷ : اشعار ۱، ۲، ۳ = خلاصه

غزل ۷۸۸ : اشعار ۱، ۳، ۴، ۸ = خلاصه

غزل ۷۸۹ : اشعار ۱، ۶، ۷ = خلاصه

غزل ۷۹۰ : مطلع = خلاصه، ریاض ؛ اشعار ۱، ۲، ۴، ۷، ۱۰ = خلاصه ؛ اشعار ۳، ۵، ۸ = ریاض

غزل ۷۹۱ : مطلع = عرفات، خلاصه، خزانهٔعامره، مجمع‌الفصحا، انیس، آتشکده، نتایج، بهارعجم ؛ شعر ۴ = عرفات، خلاصه، انیس، مجمع‌الفصحا، ریاض ؛ اشعار ۲، ۵، ۶ = خلاصه ؛ شعر ۳ = ریاض

غزل ۷۹۲ : اشعار ۷، ۸ = خلاصه

غزل ۷۹۳ : شعر ۳ = خلاصه

غزل ۷۹۴ : اشعار ۱، ۲، ۴، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۷۹۵ : مطلع = عرفات، خلاصه، انیس ؛ اشعار ۲، ۴ = خلاصه ؛ شعر ۵ = خلاصه، انیس، آتشکده

غزل ۷۹۷ : مطلع = ریاض ؛ شعر ۵ = نتایج، خزانه، انیس، ریاض ؛ مقطع = نتایج ؛ اشعار ۱، ۲ = ریاض‌اشعراء

غزل ۸۰۵ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۳ = خلاصه، انیس ؛ شعر ۴ = بهارعجم ؛ شغر ۵ = خلاصه، ریاض

غزل ۸۰۸ : اشعار ۲، ۱۰ = ریاض ؛ شعر ۴ = آتشکده، انیس، مجمع‌الفصحا

غزل ۸۱۲ : شعر ۴ = خلاصه

غزل ۸۱۳ : مطلع = عرفات، بیاض باسطی ؛ اشعار ۲، ۴، ۵ = خلاصه

غزل ۸۲۵ : مطلع = خلاصه، خزانهٔعامره ؛ اشعار ۳، ۶، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۸ = ریاض

غزل ۸۲۸ : مطلع = خزانهٔعامره ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۸۲۹ : مطلع = ریاض

غزل ۸۳۱ : شعر ۱، ۲، ۵، ۷ = خلاصه ؛ شعر ۲ = بهارعجم

غزل ۸۳۲ : اشعار ۱، ۲، ۳، ۵، ۷، ۸ = خلاصه ؛ شعر ۲ = ریاض

غزل ۸۳۷ : شعر ۶ = ریاض

غزل ۸۳۸ : مطلع = خلاصه، ریاض، گنج سخن ؛ اشعار ۲، ۷ = ریاض، گنج سخن ؛ اشعار۳، ۶ = خلاصه، ریاض، گنج سخن

غزل ۸۳۹ : مطلع = خلاصه ؛ شعر ۲، ۴ = عرفات، خلاصه

غزل ۸۴۰: اشعار ۱، ۲، ۶، ۸ = ریاض

غزل ۸۴۲: اشعار ۱، ۴، ۷ = ریاض

غزل ۸۵۵: اشعار ۱، ۲، ۴ = خلاصة

غزل ۸۵۶: اشعار ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، = خلاصه

غزل ۸۵۹: اشعار ۱، ۲ = خلاصه ؛ اشعار ۵، ۶ = خلاصه، ریاض

غزل ۸۶۰: اشعار ۱، ۴، ۵ = خلاصه ، ریاض ؛ اشعار ۲، ۳ = خلاصه ؛ مقطع = بهار عجم

غزل ۸۶۱: اشعار ۱، ۵، ۶ = خلاصه

غزل ۸۶۷: اشعار ۱، ۴ = ریاض ، آتشکده ؛ شعر ۲ = ریاض ؛ مطلع = انیس العاشقین

غزل ۸۷۹: مطلع = خوشگو ، آرزو

غزل ۸۸۱: شعر ۳ = خزانهٔ عامره ؛ شعر ۹ = خوشگو

خبر ز همّت خویشم کن آنزمان عرفی که از پیالهٔ می[1] در خمار می‌گذری

« تمّت‌الغزلیّات افصح‌المتکلّمین مولانا عرفی شیرازی »

اشعار غزلیّات ناتمام و ابیات متفرّق غزل

(تعداد .....۶۱۵)

۱- ن ۲، ۸، ۹، ۱۱، ۲۹ = من ؛ ن ۱، ۵، ۱۷، ۳۵ = می

ابیات پراکنده

(این ابیات در نسخ اوّل و پنجم و هشتم و هفدهم یافت شدند)

صد باغ[۱] مراد است بدست طلب ما — امّا گل مقصود نبوید ادب ما
عرفی جگر نغمهٔ منصور خراشید — این نغمه که زد شعله ز صوت ادب ما

*

ز حسرت تو جگر می‌خوریم و خرسندیم — که نیست چشم[۲] کسی در پی نوالهٔ ما

چون اسیرت شدم ای هجر بکُش[۳] زار مرا — که وصال از غم او کرد سبک بار[۴] مرا
پا به دشواریت از پی کشم و منفعلم — کز چه باشد به غمت قوت رفتار مرا

تا شراب عافیت نوشید عرفی جان بداد — آب حیوان زهر باشد مرغ آتش خواره را

مرا آزاد[۵] می‌بینی و پنداری نه مجنونم — اگر در بند بودم پاره می‌کردم سلاسل را
ترا افسردگی در کعبه کاهل دارد ای زاهد — در میخانه زن کانجا بکار آرند کاهل را

ازان هنگامه‌آرای قیامت می‌شود ایزد — که حُسن عالم آشوب تو بنماید دو عالم را

تأثیر حُسن دوست ندارد خیال دوست — آب دگر بود ثمر نامکیده را[۶]

۱- ن ۱۷ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = داغ
۲- ن ۵ = خشم ؛ ن ۱، ۸ = چشم
۳- ن ۱، ۵، ۸ = مکش ؛ ن ۱۷ = بکش
۴- ن ۵، ۱۷ = سبکبار ؛ ن ۱، ۸ = سبکسار
۵- ن ۱۷ = آزاد می‌بینی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = از آدمی بینی
۶- این بیت تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد.

روضهٔ عشق که نبود[۱] دل خرسند آنجا　　خار حسرت دمد از نخل برومند آنجا
زهر غم بسکه فراوان شده در شهر وصال　　غیرت گریهٔ تلخ است شکرخند آنجا

فردا عجب ار[۲] آید عفو تو براه ما　　آراسته چون بیند صفهای گناه ما
شد عرش‌نشینان را گرد ره[۳] ما سرمه　　تا گرد ریا دور است از طرف کلاه ما

*

کفر زلفی در پناه خود گرفت ایمان ما　　ورنه در خون می‌نشست از فتنهٔ عصیان‌ما[۴]
تا قدم زد بر سریر ملک دل سلطان ما　　می‌رود در هفت اقلیم غمش فرمان ما[۵]

شهد غم تو گر بود در قدح بهشتیان　　مشکل اگر مگس[۶] چشد مایدهٔ نعیم را

ای نغمه‌کش از محمل شیون جرس ما　　وز ناخن غم ریش جبین نفس ما

آن آهوی رمیده گلو[۷] دام دشمنست
زان رم کند که حوصله تنگ است دام را[۸]
برحمت نامزد شد حشرگاه تشنگان[۹] او
عجب دارم[۱۰] که گردد نامهٔ عصیان درو پیدا

۱- ن ۱۷ = نبود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیتو
۲- ن ۵ = ار آید ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آراید
۳- ن ۱۷ = گر ذرّهٔ ما ؛ ن ۱، ۵، ۸ = گرد ره ما
۴- غزلی هم درین زمینه موجود است
۵- غزلی هم در این زمینه موجود است
۶- ن ۱، ۵، ۱۷ = مگس ؛ ن ۸ = ملک
۷- ن ۱۷ = مگر ؛ ن ۱، ۵، ۸، = گلو
۸- این بیت در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۹- ن ۱۷ = کشتگان او ؛ ن ۱، ۵ = تشنگان او ؛ ن ۸ = تشنگان ما
۱۰- ن ۱۷ = دارم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دانم

من از شرم گنه خاموش و او در انتظار[۱] از لطف
که بگشایم من مجرم زبان عذرخواهی را

*

گر دل از آمیزش لطفت نرفت[۲] از من مرنج
چون رمیدن نیست عادت مرغ دست آموز را

حیرت حسنت افکند سبحه ز دست قدسیان چون فکنی بیک طرف سنبل لاله پوش را

هر جا که قدم ریخت[۳] نم کشت غم ما ماتم‌کده‌ای گشت ز یُمن قدم ما
صد نامه نوشتیم که یک حرف روانیست بشکن که همین است صلاح قلم ما

چه بی دری است ای دل گر تو مایل نیستی، باری
برانگیز از برای جان من نامهربانی را
سرم گر مرده باشم[۴] بار زانویش نخواهد شد
منه[۵] ای آرزو بر جان من بار گرانی را
تو گرم قتل و من سوزم که ناگه منفعل گردی
چو فردا شرمسار از روی خود بینی جهانی را

حیرتی دارم ازین وسوسهٔ شوق که چون لنترانی ز طلب بست لب موسی را

چنان مرگ رقیب آزرده کرد آن شوخ بدخو را
که غم‌خواران به مرگ من تسلّی می‌دهند او را[۶]

۱- ن ۱۷ = انتظار از لطف ؛ ن ۱، ۵، ۸ = انتظار لطف
۲- ن ۱، ۵ = نرفت از من مرنج ؛ ن ۸ = نرفت از جان مرنج ؛ ن ۱۷ = برنج از جان مرنج
۳- ن ۱۷ = رفت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ریخت
۴- ن ۱۷ = باشم ؛ ن ۱، ۵، ۸ باشد
۵- ن ۱۷ = منه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بنه
۶- این بیت در انیس‌العاشقین، نتایج‌الافکار و آتشکده نیز یافت شد

دگـــر بگـریه در آورد جـان غـمگین را | که سر دهـد بـه تـماشای عـجز تـمکین را
نمک بریش فشاندن ز راحت افـزونست[۱] | چه مـنع مـی‌کنی از خـنده لعـل نـوشین را

بـطوف مـیکده هـا روز بـی‌نوایـی مـا | سـفال چـرخ بـود کـاسهٔ گـدایـی مـا
چو تاج، بر سـر مـا گـو سـبوی بـاده بـبین | کسـی کـه طـعنه زنـد بـر بـرهنه پـایی مـا

از پـی دفـع غـم دلا بـاز بـه گـلشنم مـبر | نشـتر جـان مـن مکـن نـالهٔ عـندلیب را

*

ای محرم از بیهوشیم آن شوخ[۲] را آگاه کن | تا چشم خواب آلود او ضایع نسازد نـاز را

شرمسارم ز آستین خود که گاهی در غـمت | پاک می‌سازد ز گریه چشم خـونبار مـرا[۳]

*

لبـاس چـاره چـه پـوشی مـرا، بـرو هـمدم | کـه شـد حـرام بـغیر از کـفن لبـاس مـرا
چـه احـتیاج کـه داغـم کـنند طـعنه زنـان | بس است دیـدهٔ مـعشوق نـاشناس مـرا
خوش آن کرشمه که می‌کرد شکوه از عرفی | که گفته‌ای بوی ای عشـق نـاسپاس مـرا[۴]
از دل هـــوای کـام بـدر بـرده‌ایـم مـا | وز آه عـــرش سـوز اثـر بـرده‌ایـم مـا

بـبین[۵] در مـقبل دست‌آزمـاییها چـه[۶] بـیقدرم
که زخم ناتمام افـتاد و خـجلت گشت قـاتل را[۷]

۱- ن ۱۷ = افشاندن؛ ن ۱، ۵، ۸ = افزون است
۲- ن ۵ = ماه ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = شوخ
۳- این بیت تنها در نفایس‌المآثر یافت شد
۴- درنسخهٔ‌هفدهم مصرع‌ثانی این‌بیت مصرع‌ثانی شعر پیشین است و مصرع ثانی آن مصرع ثانی این‌بیت‌است
۵- این بیت تنها در منتخب التواریخ ملا بدایونی یافته شد
۶- در منتخب‌التواریخ "چو" هست ولی "چه" درست می‌باشد
۷- غزلی هم درین طرح وجود دارد

عـــرفی شـــهید نـــاوک هـــجریم، زیـــنهار　　شـــمع و چـــراغ کُشـــته بـــنه بـــر مـزار مـا

مـــن و دیـــر صـــنمی کـــز نگـــه خـلوتیان　　شعلهٔ طور کـمندافکـن بـام است ایـنجا[۱]

طعمهٔ باز مـحبّت نـیست جـز دلهـای گـرم　　مرغ آتشخواره جز اخگـر نـخواهـد دانـه را

تیشهٔ فرهاد[۲] و مژگانست فرمان‌ده‌که‌عشق　　دســـتها بـــربندد و در بـــیستون آرد مـرا[۳]

خوابم[۴] از دل برده‌ودل‌همچنان‌دراضطراب　　آشنائیهای چشمت[۵] برده آسایش ز خواب

کاوش ناخن فتح از دل قـفلم[۶] دور است　　دست اگـر گـنج‌فشانی نکـند مـقدور است
گـم کـند راه اثـر چـون بـدل دوست رسـد　　نـالهٔ مـن کـه بـه انـواع اثـر مشـهور است
ســفال مـیکده تـلخی بسـاغر جـم گـفت　　زبـان بـقصهٔ شـادی گشـود و از غـم گـفت
دلم چو شکوه‌سرا شد، حدیث مرهم گـفت　　چو راه شکر گرفت، از جـراحت غـم گـفت
من از کـجا و بـهشت از کـجا، دریـن فکـرم　　که عذر آتش دوزخ چگونه خـواهـم گـفت

ز صـحن بـتکده تـا بـام عـرش بـنویسید　　که پیر صومعه زنّـار بست و ایـمان یـافت
بجو عـبیر شـهادت ز خـاک کشـتهٔ دوست　　که در دکانچهٔ قدس این متاع نـتوان یـافت

شب که دف زهره را بـیخودی مـا شکست　　ساغر خـورشید را رقـص مسـیحا شکست

۱- این بیت تنها در نسخهٔ اول و پنجم یافت شد
۲- ن ۱، ۸ = فرهاد مژگان ؛ ن ۵ = فرهاد و مژگان
۳- غزلی هم درین طرح وجود دارد
۴- ن ۸ = غم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دل
۵- ن ۵ = حشمت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چشمت
۶- ن ۵ = کورم ؛ ن ۱، ۵ (حاشیه)، ۸، ۱۷ = قفلم

دوشم از وصل تو دل[۱] آرایش گلزار داشت
صد چمن[۲] گل هر طرف بر گوشهٔ دستار داشت

خرقه را آتش زدم عرفی ولی شرمنده‌ام
کاستین و جیب او دایم بت و زنّار داشت

می‌خواستم که خرقه در آتش نهم، ولی زنّار در حمایت خویشش نگاه داشت

چون روزه بدارم که غمم قوت مدام است افیونی غمهای ترا روزه حرام است

*

منم که شاهد مقصود در لباس منست مراد ذلّه‌کشی نعمت قیاس من است

این[۳] چنین دشوار از بهر تو می‌میرم مخند
حفظ خود کن یک نفس ای گل شکفتن خوب نیست

با من کرشمه‌ای که شب آن دلنواز داشت از شیوه‌ها که داشت بغیر امتیاز داشت

ما جان نهاده بر کف یعنی که تحفه[۴] این است او آستین فشانان یعنی نه لایق این است

حیرتی دارم که در شهر ملال‌انگیز عشق آشنایی نیست جز اندوه و کس دلگیر نیست

ز ترکتاز که برخاست[۵] این غبار فریب که دل به سینه و جانم در آستین ننشست

۱- ن ۵ = گل ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = دل
۲- ن ۱۷ = شد ؛ ن ۱، ۵، ۸ = صد
۳- ن ۵، ۱۷ = آنچنین ؛ ن ۱، ۸ = این چنین
۴- ن ۸، ۱۷ = تحفه ؛ ن ۵ = لایق (در نسخهٔ اول این بیت نیست)
۵- ن ۱۷ = برخاست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = برخواست

گناهکار محبت که روضه دوزخ اوست / اگر غمین بود آنجا خلاف عادت نیست
بغایتی هوس گفتگوست با تو مرا / که تاب خامشیم با وجود حیرت نیست

در همه فصل برو برگ درین بستان هست / ثمر اینجا چه زمستان و چه تابستان هست

واعظ حدیث جنّت و دوزخ ازان کند / کافسانهٔ سکندر و داراش یاد نیست[۱]

کشید[۲] باز کمانی و صد هزار شهید / ز شوق ناوک او بی‌سر از زمین برخاست[۳]

به نیم عشوه که از بهر کشتنم کردی / هزار شیوهٔ عاجز کشی بلا آموخت

نیارد در نظر ناکس خیال روی نیکویت / میا از پرده بیرون تا نبیند هیچ کس رویت

حسن است متاع تو و نقصان نپذیرد / بفروش که بازار چو چشمم به تو گرم است

بخت آمد و خون جگر از ساغر ما ریخت / گلهای اثر بر سر بالین دعا ریخت

زشتی[۴] و آینهٔ دیده یکی گشت و هنوز / با همان عاشق خویشیم و تماشا اینجاست

دردی که بود به شدنی میوهٔ خامست / تاخام بود میوه، همه تلخی کامست

نگویم اهل جهان جمله جاهلند ولی / بگوش هر که زدم نکته‌ای پریشان گفت

۱- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ن یافت شد
۲- در هر دو نسخ «برخواست»
۳- در نسخه هفدهم یافت نشد
۴- در نسخه هفدهم یافت نشد

همه ماهم[۱] به می‌وشاهد[۲] وعشرت‌گذرد — جز مه روزه که اندوه محرّم با اوست[۳]

هیچ صاحبدل درین ایوان صورت کارنیست — کو به دل محتاج‌تر از صورت دیوارنیست[۴]

بیهوده مزن تیر که بسمل نشود صید — گر چاشنی ناوک بیداد تو این است

در کشتن من سعی کن، امداد من اینست — اینست رهین دل ناشاد من اینست[۵]
بسمل نکند مرهم راحت نفرستد — ای وای اگر عادت صیّاد من اینست

به هرزه لذّت ترک[۶] مراد نتوان یافت — که نیش را بدل نوش می‌توان دانست
چه احتیاج به گفتن که التفات ترا — ز وعده‌های فراموش می‌توان دانست

ز بهر عافیت خویش ناله‌ها زده‌اند — دگر پیی نبرد کس به اجتهاد درست[۷]

این باده که امشب همه اندیشهٔ خامست — ای سالک اطوار بگو این چه مقام است[۸]
صیّادم و صیدم همه دلهای عوامست — این سبحه و سجّاده مرا دانه و دام است

هر غزال[۹] حکمتی کز باغ عرفی سبزه‌خورد — بسته لب ز اندیشه و از دهن افلاطون گذشت

۱- ن ۱۷ = روزم ؛ ن ۱، ۵ = ماهم
۲- ن ۱۷ = عشرت و شاهد ؛ ن ۱، ۵ = شاهد و عشرت
۳- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۴- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۱۷ = یافت شد
۵- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۶- ن ۸ = برگ ؛ ن ۱، ۵، ترک
۷- این بیت تنها در نسخه هفدهم یافت نشد
۸- این غزل و غزل بعدی هم درین طرح موجود هستند و در دیوان غزلیّات شامل کرده شده‌اند
۹- ن ۱۷ = غزال ؛ ن ۵، ۸ = غزالی

بشکـــند کشـــتی هـــر کس ز نـــهنگ　　دشـــمن کشـــتی عـــرفی وزغست[۱]

چـون هسـتی مـا بـر رخ مـعشوق نـقاب است
حـیرانـی احـباب نـدانـم ز چـه بـاب است

*

آن رهـــروم کـــه خـــضر فـنا رهـبر مـنست
قـــندیل پـیش طـاق شـهادت سـر مـنست

*

نـــه صـــحن دیـرشناسم نـه پـیشگاه حـرم
غـــبار نـــاصیه‌ام ز آســتانهٔ دگـــر است
چـــه دانـد آنکـه بـود غـافل از مـعاملهٔ مـا
که ناز تا بچه حدّست و عجز تـا[۲] بـچه غـایت

*

زهـــی تـــحملّ دل بـــا مـــحبّت[۳] ازلی
کـه در ابـد بـه نگـاهی ز دوست خـرسندست

*

هـــر سـر مـوی مـن اسـرار ازل گـوید لیک
نکـند گـوش بـمن کس کـه لبـم خـاموش است

*

عـیب جـویی مکـن ای شـوخ کـه کـوته‌نظری
نـیش اگـر در کـف فـصّاد بـبینی نـوش است

*

۱- در همه نسخ "ورق" یافت شد و آن درست نمی‌نماید
۲- ن ۱۷ = تا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ما
۳- ن ۱۷ = با وجود حسب ازل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = با محبت ازلی

قـــماش غـیر گـرانـمایه را بـه گـز مـفروش
کـــه تـارش از بـدو عـالم فـروشی ارزانست

*

کـفر و دیـن در کـعبهٔ دل خـادمی جـویند لیک
تا محبّت هست سعی ایـن و آن بـیهوده[۱] است
بـلهوس را خـوشتر است از زنـدگانی مـردنش
در شبی گر درد ذوقی نیست جان بیهوده است[۲]

افـــغان کـــه ادب داده و راه گـله بسـته — آن گـریه بـجان و دلم ایـن داغ روا داشت
عرفی بـدلت نـام کـه مـی‌گشت کـه امشب — صد عیش زبان تـو بـه هـنگام دعـا داشت

دامـــان و جـیب خـالی و دسـتم در آسـتین
مـصداق هـمتیم کـه هـم شـاه و هـم گـداست
بـــیدلی مـــحتاج قـاصد داردم روز وصـال[۳]
گر به[۴] جا باشد دلم هجران دهد پیغام[۵] دوست

از مـــی خـواهش دل مـا سـیر نـیست — بـــا طـــلب مـــاست دعـا تـنگدست

مـا اگـر درد تـو داریـم، دلی هـم داریـم — که درو، نی هوس مرگ نه امیّد دواست[۶]

عـفو تـو بسکـه عـاشق جـرمست، نـزد او — غـیر از گـناه بـاعث عـفو گـناه کـیست

۱- ن ۵ = آن و این بیگانه است ؛ ن ۱، ۸، ۷ = این و آن بیهوده است
۲- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۳- ن ۱، ۵ = روز وصال ؛ ن ۸، ۱۷ = دور از وصال
۴- ن ۱ = کی بجان باشد؛ ن ۵، ۸ = گر به جا باشد
۵- ن ۱۷ = پیغام دوست؛ ن ۱، ۵، ۸ = پیغام دل
۶- ن ۴ = دعا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوا

بیماری دل مایهٔ آسایش جان است وین[۱] نکتهٔ راحت عمل و حقّه گرانست
عمریست کزین حُسن دل آشوب درین دیر دوش ملک آرامگه مغ بچگانست

چه منّتها که بر خوبان بود حسن ترا فردا
شهیدان[۲] از جفای خویشتن چون بیند حیرانت

گر من از اندیشه‌ات بیهوش مانم[۳] دور نیست
بوی این گلشن ره آمد شدن بر باد بست

آه از غرور حُسن که او را بگاه[۴] لطف در هر نگاه چاشنی صد تغافل است[۵]

کعبه گر بی‌ذوق شد، دیر و شراب ناب هست
ور تهی شد شیشه از می، تکیه‌گاه خواب هست

صد درد بدل دارم و این جای ملالست
حال[۶] دل بیدرد[۷] نگه کن که چه حال است

تلخ شد زندگیم، شربت دیدار کجاست
سست شد پای طلب، قوّت رفتار کجاست

۱- ن ۸ = این ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = وین
۲- ن ۸ = شهیدان از جفای خویشتن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = شهیدان جفای خویشتن
۳- ن ۱ = باشم ؛ ن ۱، ۵، ۸، ۱۷ = مانم
۴- با آنکه در تمام نسخ لفظ "نگاه" است امّا "به گاه" درست می‌نماید
۵- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۶ یافت شد
۶- ن ۱۷ = جای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حال
۷- ن ۱ = بیداد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = بیدرد

دست تـــوفیق از[۱] ادب در آســـتین در دیـــده‌ام
ور نـــه یک مـــو از مـــیان مـــدعا کـــوتاه نـیست
گر غم ثابت قدم خواهـی، بـجو از عشـق دوست
ور نـــه غـــمهای زمـانه گـاه هست و گـاه نـیست

روی گرمی داشت امشب آن پری تـا وقت صـبح
چون کنم باور که از می نشـئه‌ای در سـر نـداشت

پـــر ســـوخته مـــرغ نگـــهم بـاز پس آمـد
از بسکـه گـلستان تـماشای تـو گـرم است[۲]

*

نگـــــاه‌دار دلم را کـــــه در جـــهان وفـــا
ز دودمـــان مـــحبّت هـمین[۳] خـلف مـانده‌ست

قـــبول نـوش نـه از بـهتریست، ازبـخل است
وگـــرنه مـــنفعت نـــیشتر ازو کـــم نـیست

*

تو دوست دشمن و من برخـلاف دشـمن دوست
تـو بـا مـن ار بـنزاعـی، مـرا نـزاعـی نـیست

وصـــال نـــقد دویـی را بـود مـحک زنـهار
اگر مصاحبت خویشتن نکرد همدم دوست(کذا)[۴]

۱- ن ۱، ۵، ۱۷ = از ادب در آستین دزدیده ؛ ن ۸ = ارادت در میان در دیده
۲- این بیت تنها در بهار عجم بطور سند یافت شد و مشکوک است
۳- ن ۱۷ = خلف همین ؛ ن ۱، ۵، ۸ = همین خلف
۴- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد

بـــدوست مـــی‌طلبد صـوفیم زهـی جـاهل
کـه عـالمی کـند انـدیشه غـیر عـالم دوست[۱]

گـــو بشـد کـون و مکـان آلوده از خـون دلم
آن کـه دایـم در میان جـان نشـیند ظـاهر است

آن[۲] که بـا مـا هـمچنان تـیغ تـغافل تـیز داشت
آن پـــیمانی چـــرا از صـــلح نـازآمـیز داشت
گـــریهٔ شـــیرین بـرای رحـلت خسـرو نـبود
مـــاتم فـــرهاد را در مـــردن پـــرویز داشت

نـخورده زخـم، مـدامـم بـخون طـپیدن بـود
کـــنونکه زخـمی نـازم، چـه جـای آرام است

*

بـرو صـبا، کـه نـه از کشت بـاغم افـتاده است
هـــزار خـرمن گـل در دمـاغم افـتاده است[۳]
گـر اوسـتاد حکـمت و گـر طـفل مکـتب است
هـر کس کـه هست صـاحب جـهل مـرکّب است
بـر دوست شـرح و بسـط عـملنامه روشـن است
هـان ای مـلک بـیار، کـه هـنگام شسـتن است

بر غایت شرمت که عـنان تـاب نگـاهست دزدیـده نگـه کـردن جـبریل گـوا هست

۱- این بیت تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ یافت شد
۲- در همه نسخ "ای" هست اما "آن" بهتر می‌نماید.
۳- غزلی هم درین طرح موجود است

هر کجا عرفی هوای کاوش زخمی[۱] نمود[۲]
ناخنی در زد بریش و دجله‌ای[۳] از خون گذشت

از مهر و کین دو روی مشو کاسیا کیست تعلیم گوی دشمن و آموزگار دوست[۴]

خاطرم با کام چون دستم بدامن دشمن است
هر که این خارش خلد در پا به سوزن‌دشمن‌است[۵]
من بغم دشمن شدم، غم نیز بامن دشمن است
دشمنم با دشمن و دشمن بدشمن دشمن است

آشنا[۶] می‌بیند و بیگانه صاحب دیده نیست
ورنه اسرار ازل از هیچ‌کس پوشیده نیست

در دل هر ذره‌ام صد کوی افشرده[۷]... هیچ بادی بر ندارد گرد من از کوی دوست[۸]

*

ز بسکه تشنهٔ خوابست[۹] بی‌هنر بختم[۱۰] نوای شیون و افسانه‌اش به گوش کیست

*

شباب و شیب گذشت وزرنگ‌وبو[۱۱]طلبی هنوز گریهٔ طفلانه در گلوی منست

*

۱- ن ۵ = زخمش ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = زخمی
۲- ن ۱۷ = نمود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ربود
۳- ن ۱۷ = دجله و جیحون ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دجلهٔ از خون
۴- این شعر تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد
۵- این شعر و شعر بعدی در نسخهٔ هفدهم یافت نشدند و در نسخهٔ هشتم بجای این ابیات شعر زیر یافت شد
خاطرم با کام چون دستم بدامن دشمن است دشمنم با دشمن و دشمن بدشمن دشمن است
۶- ن ۱۷ = آشنایی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آشنامی
۷- ن ۸ = افشرده [ولی]
۸- این بیت تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد
۹- ن ۱۷ = خوانست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خوابست
۱۰- ن ۸ = چشمم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بختم
۱۱- ن ۸ = وز رنگ و بوی طلب ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = وز رنگ و بو طلبی

نیارد در نظر تا کس خیال روی نیکویت　　میا از پرده بیرون تا نبیند هیچ‌کس رویت
صوفی از خلوت چل روزه برون می‌آید　　دارد اندیشه که در شهر مرید ارزان است

*

از مایهٔ زکات پریشانیم، فلک　　سامان خنده در دهن آفتاب ریخت

*

از[۱] شیوه‌ها که لازم آن نخل قامتست　　یک مشت فتنه در ته جیب قیامت است

*

بختم بجمال تو تواند نگران ساخت　　آیینه خورشید گر[۲] از سایه توان ساخت

*

بر دل بیمارم[۳] افسون مداوا آتش است　　گلشن طبع مرا باد مسیحا آتش است

*

شد تنم فرسوده وز تأثیر درد من هنوز　　مردهٔ صد ساله را در زیر خاک آرام نیست

*

عاشق جانسوز را داغ دل غمگین گل است　　زین مسوز ای دل که‌داغ‌عاشقی‌رااین‌گل‌است
کی خبر دارد که می‌غلطم بخون شب تاسحر　　آنکه خرمن خرمنش در بستر وبالین‌گل‌است

*

عرفی از افسانهٔ باطل دمی آسوده شو　　گر نمی‌آید ز دستت کار دیگر، خواب‌هست

آشنای همه کس‌هست[۴]ودرین‌نیست‌سخن　　خواهم از دوست بپرسند که بیگانهٔ کیست

زاهدا، برهمنم، پیشهٔ تو عار منست　　نا مسلمانم و تسبیح تو زُنّار منست
از ته جامهٔ اسلام بدل می‌دوزم[۵]　　شعلهٔ طور که سررشتهٔ زنّار منست

۱- ن ۸ = هر ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = از
۲- ن ۱ = که ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ گر
۳- ن ۸، ۱۷ = بیمارم ؛ ن ۱، ۵ = بیمار من
۴- ن ۵، ۸ = هست ؛ ن ۱، ۱۷ = نیست
۵- ن ۱، ۵ = دوزم ؛ ن ۸، ۱۷ = دزدم

کسی که طاق دو ابروی دلگشای تو بست　　دو دست ما بهم از رشتهٔ دعای تو بست

*

دوش کز آتش آهم رخ او[۱] می‌افروخت　　چه دل من،که‌فروغش‌دل‌آتش‌می‌سوخت[۲]
توتیای[۳] دیده کردم غیرتم بر گریه داشت　　این غبار از راه غیری داشت گویا دامنت

دشمنم چون دید بعد از مرگ هم حیران دوست
تا نبینم روی او، چشمم مرا بر هم گرفت
گر[۴] به این غمها در آیم روز محشر در بهشت
ناله برخیزد که جنّت را سپاه غم گرفت

هنگامهٔ وصال ز بس گرم داشتیم　　ایام عمر غم به تماشای ما گذشت
تا یافت ره بباغ اجابت[۵] مگو که دوش　　از گمرهی چه‌ها به نسیم دعا[۶] گذشت

بی‌سبب می‌سوزم و می‌گریم امشب تا دگر
شمع من در محفل عیش که گرم خنده است
بسکه ذوق از حالتم دارد بناموسی که اوست
راز عشقم بر زبان عالمی افکنده است[۷]
مردم از شادی چو گفتی مانده از عرفی مرا
کینه‌ای در دل[۸] هنوز، آن خسته گویا زنده است

*

۱- ن ۱۷ = رخ وی می‌افروخت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = رخ او می‌افروخت
۲- ن ۱، ۵ = افروخت ؛ ن ۸، ۱۷ = می‌سوخت
۳- ن ۸ = توتیا بر دیده ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = توتیای دیده
۴- این بیت در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۵- ن ۱۷ = بگو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگو
۶- ن ۱۷ = دعا ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چها
۷- در نسخه هفدهم بجای این شعر و شعر بعد بیت زیر یافت شد
مردم از شادی چو گفتی مانده از عرفی مرا　　راز عشقم بر زبان عالمی افکنده است
۸- ن ۸ = کینه دار دل ؛ ن ۱، ۵ = کینهٔ در دل

دل ز چـنگ غـم بـرون آورده بـودم، وه کـه بـاز
ناخنی زان سان رسانیدی که دل در خـون نشست

بوالهوس، جانا، که گرم گـریهٔ افسـرده است　　شیونش باشد بجای خود دل او مرده است

ای اجل بگذر، ترا در کشتن من کار نـیست　　مرگ عاشق جز بدست غمزهٔ دلدار نـیست

صد تن شهید دینی و یک تن شهید دوست　　آن هم[۱] دری گشوده به سعی کلید اوست
ذوقـی کـه مـن گـرفتم ازیـن وعـدهٔ دروغ　　تـا شـامگاه روز جـزا انـتظار هست
بـعد از هـلاک یـاد نکـردی ز هـیچ کس　　دلهـای کشـتگان تـرا ایـن غـبار هست

وه کـه شـاهین بـلا امـروز صـیدانـداز نـیست[۲]
گر به غلطان نیست در خون ناله در پرواز نیست[۳]
شـعلهٔ داغ مـرا دوزخ بـود پـروانـه لیک
بـی‌جگر پـروانـه‌ای کس جـرأت پـرواز نـیست

*

وه چـه نـاز دلپـذیر است ایـن کـزان مست غـرور
کـم پـذیرد ایـزد آن طـاعت کـه نـازآمـیز نـیست

اهـل درون را چـه کـار بـا نـفس دلگشـاست
بستن لب خـواهش است نـاله شکسـتن دعـاست

بـازم غـبار فـتنه درو بـام دیـن گـرفت　　غـم راه جـیب و درد ره آسـتین گـرفت

۱- ن ۸، ۱۷ = او ؛ ن ۱، ۵ = آن
۲- ن ۱۷ = هست ؛ ن ۸ = نیست
۳- این مطلع تنها در نسخ ۸، ۱۷ یافت شد

زودم ز دیـــن بـرآرد و در کـفر در کشـد　　دست کـرشمه‌ای کـه مـرا آستین گـرفت
حرف جوی شیر بس واعظ که در باغ بهشت　　روح خسرو تازه گردید و دل فرهاد سوخت

طـوفان نـوح چـهرهٔ کفر از غـبار شست　　ور نـه جـمال شـاهد اسـلام روشـن است

بـوی چـمن خـلد حـصار قـفس مـاست　　پر سوختگی قفل گشـای نـفس مـاست[۱]

چـون داد او بـرم بـقیامت کـه بـه عـمل　　عنوان نامه، گـنه کشـتگان اوست(کـذا)[۲]
آنکـه در کـام غـم اوست دل خـرم اوست　　وانکه اندیشهٔ این کار بدارد، غـم اوست[۳]

ای شـــمع قـدت انـجمن آرای قـیامت　　آشـــوب تـــو آرایش غـوغای قـیامت

*

عـرفی بـه دیـر دل بـه نـمازت نـمی‌کشد　　معلوم شد که کعبه‌پرستی نـه حـق پـرست

شـــجر طـــور چـــه و هـیزم آتشکـده چـه
برق حسن تو، تر و خشک جهان در هم سوخت[۴]

بسکه حسنت هر دم افزون می‌شود در هر[۵] نگاه
حـیرتی دارم کـه اسـلامم تـویی یـا دیگـر است

به عندلیب چـه گـر مـی‌کند کسـی نسبت　　که سینه‌اش بـترّنم گـرفت و بـاغ بسـوخت
چـنین کـه آتش گـل در گـرفت حـیرانـم　　که عندلیب در آتش نشست و زاغ بسوخت

۱- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافته شد دو غزلیات هم درین طرح وجود دارد و شامل این نسخه هست.
۲- این بیت تنها در نسخهٔ هشتم یافت شد و مصرع اولی درست نیست
۳- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- غزلی هم درین زمینه موجود است و شامل این نسخه هست
۵- ن ۱۷ = هر دم نگاه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = در هر نگاه

ز هرزه گردی وحشی چه باک عرفی را — که بلبل از دم افسردهٔ کلاغ بسوخت؟[۱]
گوی توفیق درین پرده‌سرا محرم زد — بیش ازین با تو ازین پرده نشاید دم زد

*

باده فروش دلم شیشه به مجلس نهاد — دیدهٔ مشتاق بزم، شیشه و پیمانه شد[۲]

ز روزگار به صد درد و داغ ممنونم — که در شکنجهٔ[۳] راحت مرا به‌خون[۴] نکشد

*

مشو غمگین گر از نادیدنت جانم رود بیرون — که هرگه پرده بگشایی ز عارض، باز[۵] می‌آید

*

امید بین که چه پیوند یا هوس دارد — که بخت آتش و مقصود فکر خس دارد

*

کسی که دیدهٔ باطن به عیب باز کند — زبان ناصیه[۶] بر عیب خود دراز کند

*

همه را زاد ره از نعمت ایسمان دادند — توشهٔ راه من از مطبخ شیطان دادند

*

بسکه تاراج عمر خود کردی — در اندیشه بر سخن دربند[۷]

*

هر دمم آتشی از دل بزبان می‌افتد — ناله از گرمی دل در خفقان می‌افتد

*

۱- در همه نسخ ردیف "بسوخت" است ازین که ذکر نام وحشی بافقی، شاعر معاصر عرفی درین بیت آمده است، لذا می‌توان گفت که این سه بیت که سوای در نقلهای نسخهٔ سراجا یا نسخهٔ ناظم تبریزی در دیگر نسخ وجود ندارند یادگار شاعری زمانیست که عرفی در ایران بود و ازین هم ثابت است که همه اشعار که در نسخه سراجا شامل هستند الحاقی نیستند.

۲- غزلی هم درین زمینه هست

۳- ن ۱، ۵ = شکنجه و راحت ؛ ن ۸، ۱۷ = شکنجهٔ راحت

۴- ن ۸ = بخوان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بخون

۵- ن ۸ = یار ؛ ن ۱۷ = ناز ؛ ن ۱، ۵ = باز

۶- ن ۱۷ = با ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بر

۷- این بیت در نسخه هشتم یافت نشد

مکن اندیشهٔ فریاد اسیران وفا | که بفریاد دگر دست اثر می‌بندند[۱]
صد چمن سنبل و ریحان ز بهشت آوردند | نخل تابوت شهید تو مگر می‌بندند[۲]

غم گریزان و گریبان گیرش از پی جان من | داستان ماه کنعان و زلیخا تازه شد

*

سینهٔ جوشان ما صد شعله زد بر آفتاب | این سفال تشنه را یارب که در جیحون‌فکند؟

*

سینه‌ام صد چشمهٔ زهر از محیط غم کشد | چون سفال تشنه‌ای کز آب حیوان نم کشد

*

جیبم از زنّار خالی، آستینم بی[۳]صنم | هر که دلق من بسوزد، ظلم بر آتش کند

بزانوی که دارم سر که هر گه دیده بگشایم | بهر چشمم دو عالم حُسن و حیرانی‌فروریزد

*

رم کند صید از گرفتاری بهر عهدی[۴] ولی | تا تو صیّادی، شکار از دام آزادی رمد

*

تمام درد شو از عشق گر هوس[۵] داری | که جاودان دلت آسوده از گزند شود[۶]

*

گیرم که هر فتیلهٔ زخمم زبان شود | این مایه درد دل بچه مدّت بیان شود

تو بحث‌گوی زدن چون.....که چوگانت | زآبنوس تراشیده‌اند با شمشاد(کذا)[۷]

*

۱- ن ۸، ۱۷ = بندند ؛ ن ۱، ۵ = بندد
۲- این بیت در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۳- ن ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بی
۴- ن ۸ = عیدی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عهدی
۵- ن ۱ = ار هوس ؛ ن ۵ = گر هوس
۶- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۷- فقط در نسخهٔ هفدهم یافت شد

بجای هر طربی کز دلم رود[۱] بیرون غمی در آید و فرش اقامت اندازد

داغ به گردیده‌ام محتاج مرهم می‌کند
هر سر مو دست در آغوش مرهم می‌کند[۲]
اسلامیان بدیر مغان جوش می‌زنند
بیوقت سر گشودن این خم زیان کند
آنکه هجر او گرفتش آستین، امّید مرگ[۳]
چون گریبان دستش از هر سوی در گردن کند[۴]

آمدی[۵] وز دل برون شد صبر و هوش وعقل‌ودین
وای بر شهری کزان این کاروان بیرون رود
گر نمی‌گیرد ز تنهایی دلت در سینه‌ام
جان نامحرم بگو تا از میان بیرون رود
ای فراق بی‌محابا کعبهٔ دل را مسوز
یا[۶] تحمّل، یا غم یار از میان بیرون رود

آن[۷] کو بوصل دوست حجاب نظر شود
ارزد که در جهان به شهادت سمر[۸] شود
از یک نظر حیران شدم، عمری نهان شو از نظر
تا کی دوم نظاره‌ام عادت بآسایش دهد

۱- ن ۱۷ = شود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = رود
۲- تنها در نسخهٔ دوازدهم یافت شد قافیه هر دو مصرع تکرار شده است و این غلط می‌نماید
۳- ن ۱۷ = برگ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مرگ
۴- ن ۸، ۱۷ = کند ؛ ن ۱، ۵ = نهد
۵- ن ۱۷ = در ؛ ن ۱، ۵، ۸ = وز
۶- ن ۵ = با ؛ ن ۱، ۸ = یا
۷- ن ۱، ۵، ۸ = آنکو بوصل ؛ ن ۱۷ = آنگه که وصل
۸- ن ۵، ۸ = ثمر ؛ ن ۱ = سمر

چـــون گشـــایم در تـحقیق کـه بـر روی دلم
در انـــدیشه بـــبستند و کـــلید آنـــجا بـود

*

گـر بـخاطر بگـذرانـی[۱] کشتگان خـویش را
رنگ بـــر هـــر ذرّهٔ خـاک شـهیدان بشکـند

*

گـــلفروش ارنـه[۲] گـلی هـمرنگ دلدار آورد
دیـــده نگشـــایم اگـــر گـــلشن بـبازار آورد

*

مـی کـرشمه بـدل فـاش مـی‌دهد[۳] تـرسم
کـــه قـــصهٔ مـن و او بـر زبـان عـام افـتد
هـــزار دام نـــهد روزگـــار و بـــرچـــیند
کـه خـون گـرفته هـمای چـو مـن بـدام افـتد

*

مـن فـدای دوزخ امّـا شـرم خـلقم تـاب نـیست
بـینوایـی در بـهشتم دوزخـی در جـان نـهد[۴]

*

در حـرم از بـهر نـام ای هـمنشین دفـنم مکـن
در شـبستانی بـخاکـم کـن کـه نـامم گـم شـود

*

گـــر غـــمزه بکـــاویدن دلهـــا بـــفرستی
صـد چشـمهٔ خـون از دل مـرهم[۵] بگشـاید[۶]

۱- ن ۱۷ = نگذرانی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بگذرانی
۲- ن ۱۷ = از پی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ارنه
۳- ن ۸، ۱۷ = دهد ؛ ن ۱، ۵ = دهم
۴- ن ۸ = نهاد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نهد
۵- ن ۸، ۱۷ = مرهم ؛ ن ۱، ۵ = مردُم

همیشه از دل من دود[۷] آه می‌روید　　ازین چمن، چه کنم این گیاه می‌روید
چگونه چشم بپوشم ز دیدنت کانجا　　گر ابر حُسن ببارد، نگاه می‌روید

مرهم طلب نمودم و الماس می‌دهد
زین مژده داغهای نهان را خبر کنید
طوفان آتشی که بدل داشتم نهان
اینک به دل رسید، جهان را خبر کنید[۸]
خون شهید غمزهٔ او خاک می‌خورد
زان کوی، لطف کرده، سگان[۹] را خبر کنید[۱۰]

بچشم گریه‌ناک ار درد دل گویم، کجا بیند
کز استغنا نظر بر صورت دیوار نگشاید
چنان کفر غمت دلگیر از ایمان کرده مردم را
که عصمت‌پیشگان را دل بصد زنّار نگشاید[۱۱]
نمی‌گویم[۱۲] که ذوق سوختنها چیست، می‌ترسم
که اهل معصیت را لب به استغفار نگشاید

بدین خوشم که تو باری[۱۳] درون جان منی
من ار بخاطر تو جا نمی‌توانم کرد

*

۶- ن ۵ = بگشاید ؛ ن ۱ = بگشایند
۷- ن ۱، ۵ = دود آه ؛ ن ۸، ۱۷ = درد و آه
۸- این بیت تنها در نسخ ۸، ۱۷ یافت شد
۹- ن ۸ = سگان را ؛ ن ۱، ۵ = مکان را
۱۰- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۱۱- ن ۸ = بگشاید ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نگشاید
۱۲- ن ۱، ۵ = نمی‌دانم ؛ ن ۸، ۱۷ = نمی‌گویم
۱۳- ن ۵، ۸ = باری ؛ ن ۱ = یاری

ای اجل آن[۱] قدری صبر کن امروز که من
لذّتی یابم ازین[۲] زخم که بر جانم زد

*

ز کشتگان[۳] تو سر بر دمد اگر دانند[۴]
که غمزهٔ تو بروز جزا چه خواهد کرد

*

دعای دل‌فگاران برگذشت از عرش صد منزل
ولی از شعلهٔ حسنت هنوز آسیبها دارد

*

هزار بار ز دل نکته سوی لب تازد
همین که لب بگشایم، عنان بگرداند

*

باز عشقم از دل بی‌غم پشیمان می‌کند
یک دل خوش مانده بود آن هم پریشان می‌کند

*

تا جدا گشتم ز تو در یافتم کز دوستان
هر که از بهر تو می‌میرد پشیمان می‌شود

*

بذوق[۵] گریه بمیرم که همچو شبنم گل
جبین شاهد حسن از غبار می‌شوید

*

۱- ن ۱۷ = آن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = زان
۲- ن ۱۷ = ازان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ازین
۳- ن ۱، ۵ = کشتگان ؛ ن ۸، ۱۷ = تشنگان
۴- ن ۱ = واشد ؛ ن ۵، ۸، ۱۷، = دانند
۵- ن ۱، ۵، ۱۷ = بذوق گریه بمیرم ؛ ن ۸ = زگریه باز نمانم

مرغی که نه خاکستر بالش به هوا رفت
کیفیت جانسوزی پروانه نداند

*

امشب که چراغ حرم افروخته‌تر بود
پروانهٔ آتشکده را داغ دگر بود

*

مشت خاک مرده را عاقل[۱] زیارت کی کند
ای که این عادت به عالم از شهیدان تو ماند

همّت ز خاک مرده[۲] بجویند[۳] عاقلان
از فیض کشتگان تو این شیوه عام شد

قاصد به بیدلان رود ار نه پیام دوست
گر دل بجا بود ز صبا می‌توان شنید
عرفی ریای تو به فضولی سرشته‌اند
کز طاعت تو بوی ریا می‌توان شنید[۴]

*

زمانه را چه بلا شد که هم کرشمهٔ دوست
به تنگ حوصلگی از من انتقام کشید

ز نگاه چشم شوخی چه رسد ببین بجانم
که نگه نکردن او همه ترکتاز[۵] باشد

بهشت عمر تلف کرده را مکافاتست
وگر نه طاعت زاهد به نیم جو نخرند

با تو آن روز بگویم سخن[۶] از قیمت نیش
که ترا کار به آوردن فصّاد افتد

تا چه پیغام ازان دل شکن آورد صبا
که دل از جا شده و گرد صبا می‌گردد

۱- ن ۸ = غافل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = عاقل
۲- ن ۱، ۵ = جمله ؛ ن ۸، ۱۷ = مرده
۳- ن ۸ = بجویند ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = نجویند
۴- در نسخهٔ هفدهم نیست
۵- ن ۱۷ = ترک ناز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ترکتاز
۶- ن ۱۷ = سخن قیمت خویش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = سخن از قیمت نیش

لبیک زائران[۱] حرم قول مطرب است　　در گوش آن که نوحهٔ پر درد ما شنید

در ازل اینکه دلم وصل تمنّا می‌کرد　　کاش[۲] اوّل طلب دیدهٔ بینا می‌کرد

تو عیب خویش بیان کن اگر جوانمردی
وگر نه لاف هنر شیوهٔ زنان باشد

زغمزه گر ستمی رفت وامگو عرفی
که روی دوست عزیز است[۳] و در میان باشد

بگوی در دم فرصت دلا نفاق مورّز
ز دوستان گله‌ای گر بود، روا باشد[۴]

*

عشق معشوق بچنگ آرد و طاعت فردوس
هر شکار افکنی آهنگ شکاری دارد

*

زمن سؤال نکردند و روز حشر گذشت
که این معامله با طالبان جنّت بود

*

زود باز آ تا بهم باشیم[۵] ده روز دگر
دور اینک بر سر آمد عالم[۶] آخر می‌شود

*

دگر نسیم که در خلوت دماغ آمد
که شوق بر سر دل با هزار داغ آمد

*

۱- ن ۱۷ = زاهدان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = زائران

۲- ن ۱۷ = کاوش او ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کاش اوّل

۳- ن ۱، ۱۷ = عزیزست در میان باشد ؛ ن ۵، ۸ = عزیز است و در میان باشد

۴- این بیت تنها در نسخهٔ هفتم یافت شد

۵- ن ۱، ۵، ۸ = ده ؛ ن ۱۷ = تا

۶- ن ۱۷ = آخر عالم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = عالم آخر

همچو شمعی که بود در کف طفلی، شب وصل
هر زمانم کشد و هر نفسم زنده کند

*

یک شب آن میخواره با من گشت مهتابی نکرد
سر خوش از می بر سر زانوی من خوابی نکرد
به دلبری دهم ار صد دلش دلیر شود
دل آن قدر ز کجا آورم که سیر شود[۱]
خیال خویش فرستد به عذرخواهی من
وفای وعدهٔ وصلش دمی چو[۲] دیر شود

*

خوش آن طفلی[۳] که ازهرحرف‌مهرانگیزوهردیدن
محبّت بر محبّت حیرتم بر حیرت افزاید
گران است آرزوی سایهٔ دیوار او بر من
چه بیمار[۴] وضعیفم‌ضعف‌وبیماری[۵]همین‌باشد

روشن‌دلان عشق که پروانهٔ همند — شمع و چراغ مشهد و کاشانهٔ همند
حُسن و محبت از دل ما زاده‌اند لیک — نقشی نشسته است که بیگانهٔ همند[۶]

آن غم اندوزم که از هر خشت خاکم بعد مرگ
آسمان سازد دلی، آن را بفرهادی[۷] دهد

*

۱- این بیت تنها در نسخه هفدهم یافت شد
۲- ن ۱۷ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چو
۳- ن ۱۷ = طفلی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = محفل
۴- ن ۱۷ = بیمار و ضعیفم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیمار ضعیفم
۵- ن ۵ = ضعف بیماری ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = ضعف و بیماری
۶- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۷- ن ۱ = فریادی ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = فرهادی

گـر دعـایم[۱] کـنی ای مـعتکف کـعبه بگـوی
در بـــهشتی کـــه مـــرا هست تـــرا راه مـباد

*

بـــال و پـــر سـوزم و تـا اوج مـحبت بـپرم
شـــوق بـی‌شرمم اگـر رخـصت پـرواز دهـد

بسکـه در عـهد غـمت شـادی و غـم یکسـانست
عشـق اگـر غـم طـلبد، عـافیت آواز دهـد[۲]

*

هـر کـه چـون مـن بـه تـماشای تـو بـیباک شـود
نـاله بـاید نکـند تـا کـمرش خـاک شـود[۳]

*

خـــدا گـواست کـه رنـجورتر ز عشـوه شـود
اگـــر بـــحُسن رســـد ایـــن نگـــاه دردآلود

*

بـا زلیـخا نسـبت یـوسف قـوی بـنیاد بـود
ور نـــه او بـــعد از نگـــاه اولّـــین آزاد بـود

*

ایـن[۴] نسیم از چـمن کـیست کـه مـغزم سـوزد
هـــر نـــفس آتشـی افـروزد و نـغزم سـوزد

*

این[۵] که هر دم جلوه در جایی دگر میکرد حُسـن
جـلوه‌گـاه عـارضت مـی‌جست و بـی‌آرام بـود

*

۱- ن ۵ = دعایی کنم؛ ن ۱ = گر دعایی کنی ن ؛ ۸، ۱۷ =گر دعایم کنی
۲- این بیت در نسخه ۱۷ نیست
۳- این شعر و شعر بعد تنها در نسخه ۱۷ یافته شدند
۴- ن ۱، ۸ = ای ؛ ن ۵، ۱۷ = این
۵- ن ۸ = اینک ؛ ن ۱، ۵ = ای که ؛ ن ۱۷ = اینکه

صوفیان جمله بگفتار ندیمانه زدند　　نگشودند دری، بر در افسانه زدند
صاحب خانه ز بیرون به تماشای ریاست　　کعبه جویان بهوایی که در خانه زدند

شکفته روی کسی از دیار ما نرسد　　ز روی مهر[۱] رسولی ز یار ما نرسد[۲]
مزن لاف از درون آتشین، دم در کش ای دوزخ
مبادا برق آهی[۳] آتشی در جانت اندازد

*

سر تا قدم فروغ جمال است و نور حُسن
گویی که جلوه در چمن آفتاب کرد

آمد و منفعلم زانکه بود دیده و دل
همه آب و همه آتش بکجا بنشیند

*

کسی کز عشق می‌جوید دوا، بیمار کی ماند
دلی کز ریش خود مرهم کند، افگار کی ماند[۴]
کسی کو راه پیماید، بپایش خار کی ماند
دلی کز سینه در کف جا کند، بسیار کی[۵] ماند

*

خود بکوش آنچه توانی که در خلوت[۶] قرب
نیست آن در که مشایخ بدعا بگشایند

۱- ن ۱، ۵، ۸ = مهر ؛ ن ۱۷ = مژده
۲- با آنکه در تمام نسخ در مصرع اول "از دیار" هست ولی از لحاظ افادهٔ مضمون مناسب نمی‌نماید ممکن است در اصل "در دیار" بوده باشد
۳- ن ۱۷ = آهی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آهم
۴- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد در دیگر نسخ مصرع اول این بیت با مصرع ثانی بیت آینده مربوط است و همین طور مصرع ثانی این بیت با مصرع اول بیت آینده ربط دارد
۵- در همه نسخ «بسیار» هست ولی این درست نمی‌نماید
۶- ن ۸ = خلوت ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = جلوه

زان کعبه که من شادم بی‌مُهر جبین[۱] باشد
کفری[۲] که تو انگیزی، آرایش دین باشد
این وجد و سماع ای شیخ از مصطبه بیرون بر
افشاندن دست اینجا بر مذهب و دین باشد
منم آن خشک لب از آتش حرمان که اگر آب حیوان همه نوشم، لب من تر نشود
گر به تقلید تسلّی شده‌ای، رو، خوش باش که ز تحقیق چنین عیش میسّر نشود

اگر لب تشنه‌ای لعلت ز کوثر چشمه‌ای‌نوشد
ز تاب آتش او چشمهٔ کوثر بجوش آید
ز قتل ناامیدان برنمی‌گردد اگر صدره
ز خاک کشتگانش نالهٔ حسرت بگوش آید

تشنهٔ دیدار پیغام زبانی نشنود
گوش تا سیماب دارد مژدگانی نشنود
یک[۳] سخن را صد جواب است از طلب‌منشین‌خموش
طالب دیدار دایم لنترانی نشنود
نه جور دوست نی آزار دشمن، وه چه حالست این
چرا نخل محبت این قدرها بی‌ثمر باشد
دلم دوزخ بسوز عشق می‌سنجد ولی فردا[۴]
به آتش گر رود، داند که این سوز دگر باشد

۱- ن ۱، ۵ = می مهر جبین ؛ ن ۸ = بی مهر جبین ؛ ن ۱۷ = بی‌مهر چنین
۲- ن ۱۷ = کفری ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کوی
۳- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۴- ن ۱، ۵ = فرهاد ؛ ن ۸، ۱۷ = فردا

چگونه[۱] هجر هلاکش کند ز غم عرفی
کسی که در شب اول چنین بخواب رود

*

خوبان چه‌ها کنند ندانی که تا مگر
با شیوه‌های خویش دلی آشنا کنند

*

شود آب از حیا هر جا باین صورت روان باشد
زبس کز هر طرف انگشت حیرت در دهان باشد

*

صبر وفا کرد و دل فکر جفای تو کرد
آنچه تو باید کنی صبر بجای تو کرد

*

نه در عزای من آن طفل بیغم من بود
تسلّی دلش از نخل ماتم من بود

*

گر وفا بیش کنی[۲] حُسن تو نقصان نکند
این متاعیست که بسیاریش ارزان نکند

بمن نشستی و عادت بدوستی کردی حذر نکردی و از من وفا گرفتی یاد

جان حیرانم چنان با یار در بزم خیال[۳]
داشت امشب خلوت خاصی[۴] که جای من نبود

۱- ن ۱۷ = عشق ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هجر
۲- ن ۸ = بیش کنی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بیش کند
۳- ن ۸، ۱۷ = خیال ؛ ن ۱، ۵ = وصال
۴- ن ۱ = جان ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = جای

فغان که تشنهٔ دیدار را نماند آن دست | که دیده‌گاه تماشا ز گریه پاک کند
که[۱] استخوان من آرد بکویش ای همدم | که[۲] در حضور سگ او مرا بخاک کند

چشم مستت هر نفس هوش از عتابم می‌برد | غافلم از فتنهٔ چشم تو خوابم می‌برد
شیوه‌های چشم ساقی آفت هوشند، و او | این گمان دارد که من مستم، شرابم می‌برد

آن که شهری را بدست افشاندنی خرسند کرد | بر دل من ناخنی هم می‌تواند بند کرد
بخت بدبین کز به درهای بتان در عاشقی | می‌کشم نازی که آن[۳] می‌بایدش فرزند کرد

آن که ماند پای تابوتم بدوش از بعد مرگ | ساق عرش درد و غم را بر سر دوش آورد

تو مستغنی و حسرت در نهادم آتش افروزد | ترا می‌بینم از دور و دلم بر خویش می‌سوزد

معجز حسن ترا نازم که در دیگر بتان[۴] | می‌کنم نظاره و مهر تو افزون می‌شود

عاشقان را جگر از جور[۵] تو صد پاره شود | گر دل خویش تسلّی به قیامت نکنند[۶]
از من ای عشق دران دامن پاکیزه گریز | تا به تردامنیت خلق ملامت نکنند

بریز خونم و هنگام بازیافت ترا | بهانه‌ای که نباشد بگو که عاشق بود

۱- اگر چه در همه نسخ "گر" است ولی "که" درست می‌نماید
۲- ن ۱۷ = که ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نه
۳- ن ۵ = از ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = آن (مفهوم این بیت روشن نیست)
۴- ن ۱۷ = بران ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بتان
۵- ن ۵ = شوق ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = جور
۶- ن ۱، ۸ = نکند ؛ ن ۵ = نکشد ؛ ن ۱۷ = نکنند

دلم صـــد خـــانه در آن طـرهٔ عـنبرفشان دارد
چه مرغ است این که بر یک شاخ چندین آشیان‌دارد
به ایـن طـرز آشـنا هـرکس نـباشد ور نـه آن رازی
که از دل می‌کند پـنهان نگـاهش بـر زبـان دارد[۱]

خوش بکش تیری که داری در کمان چون شست خویش
رنـجه خـواهـی کـرد بـاری نـاوکی[۲] کـاری[۳] بـود
هر کرا عادت خموشی، محرمی[۴] را لایـق است
زان سـبب در عشـق بـاشد گـریه نـیک و آه بـد

*

چـه حـالت است کـه آسـوده نـیستم آن شب
کـــه کـــاوشی بـــدل مـــن ز نشـتری نـبود

*

مگر آن گل مـرا در خـواب مـی‌بیند کـه مـی‌گریم
که هر ساعت لبش در عین خواب نـاز مـی‌خندد

دور ازو زهر هلاهل[۵] ریـخت در کـامم[۶] اجـل
تا اجـل بـود ایـن چـنین کـامی ازو شـیرین نشـد
جـان فـدای آن کـه فـردا مـژده آرد بـهر مـن[۷]
کز جـهان رفـتی و یـار از مـردنت غـمگین نشـد

۱- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۲- ن ۵ = ناوکی ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = ناوک
۳- ن ۱۷ = کاری بود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کاری که بود
۴- ن ۱ = مجری را ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = محرمی
۵- ن ۸، ۱۷ = هلاکی ؛ ن ۱، ۵ = هلاهل
۶- ن ۱، ۵ = کام امل ؛ ن ۸، ۱۷ = کامم اجل
۷- ن ۱۷ = او ؛ ن ۱، ۵، ۸ = من

میرم ز درد و سوزد این حیرتم که یک گام / همراه نعشم او را عشرت نمی‌گذارد[۱]
دانم که حیف باشد در دل خدنگ او لیک / از دل برون کشیدن لذّت نمی‌گذارد

*

کرده‌ام بیتابی و شرمنده‌ام از روی یار / تاب این خجلت کجا دارم، علاج من کنید

من زخود رفته و چشمم به تو نظاره کند / محرمی کو که گریبان مرا پاره کند[۲]
نبود غیر گریبان حیات دگری / در عزای من اگر پیرهنی پاره کند

برو ای غافل[۳]، از پرسیدن فردا مده بیمم / که جرم عاشقان را در قیامت یار می‌پرسد

بحوض کوثر اگر افکنند تشنهٔ[۴] عشقت / برون شتابد و در آتش عذاب درآید
اگر سؤال کنند از اسیر عشق تو فردا / ز شغل مهر تو مشکل که در جواب درآید

هنوزت چشم فتّان بر سر صد ناز می‌دارد / هنوزت اعتقاد خویش از من باز می‌دارد
هنوز از یک نگاه گرم چشم فتنه‌انگیزی / بگاه جلوه‌ای از صد نگاهم باز می‌دارد

هزار طایر بسمل در آورد در دام / چو[۵] بهر مرغ دل آن عشوه دام بگشاید
نسیم لطف نکرد آنقدر مددکاری / که غنچهٔ دل عرفی تمام بگشاید[۶]

کدام یک به عذاب الیم می‌ارزیم / که بیم دوزخ‌مان[۷] دلشکسته می‌دارد

۱- این بیت و بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵ یافت نشدند
۲- در نسخ این بیت و بیت بعدی به جاهای مختلف یافت شدند ولی اینها ابیات یک غزل ناتمام می‌نماید
۳- ن ۱۷ = عاقل ؛ ن ۱، ۵، ۸ = غافل
۴- ن ۱۷ = آتش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تشنهٔ
۵- ن ۱۷ = چو مرغ دل طپد از عشوه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = چو بهر مرغ دل آن عشوه
۶- در نسخهٔ هشتم یافت نشد
۷- ن ۱۷ = دوزخیان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوزخ‌مان

بکوی سنگدلی نگذرم[۱] به این آشوب — که از دریچه سر گریه‌ناک بر نکند
لب پیاله که عرفی نمی‌نهاد[۲] ای خضر — زند به سنگ و ز آب حیات تر نکند

*

یکی بسایهٔ گیسوی خویشتن بخرام — که فتنه باری او بر تو آشکار شود

کلید کام نه تدبیر و نی دعا دارد — بدست همّت عالیست یا فنا دارد
فراز کن در دل بر خیال غمزهٔ خویش — که صد جراحت ناسور در قفا دارد[۳]

دل نیست کز ازل بدرونم نهاده‌اند — آیینه‌ایست کز حرم دوست داده‌اند
ای عافیت متاب[۴] که در رزمگاه ما — صد فوج دل بحملهٔ آهی[۵] فتاده‌اند

دلم از کشت گل و لاله فراغی دارد — دیده‌ای دارد و چون حُسن تو باغی دارد
شعلهٔ طور زند سینه به شمع دل ما — همچو پروانه که آشوب چراغی دارد

دران نفس که دلم نکته‌سنج راز افتد — ز گرمی نفسم راز در گداز افتد

لذّت دوشینه دل از کاوش آن غمزه یافت[۶]
کز تماشای تو در کام نگاه من نبود[۷]
از هجوم شوق[۸] وصلش دوش[۹] می‌شد پایمال
گر معاذالله غم او در پناه من نبود

۱- ن ۱۷ = بگذرم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نگذرم
۲- ن ۱، ۵ = به می‌نهاد ؛ ن ۸، ۱۷ = نمی‌نهاد
۳- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۴- ن ۱۷ = متاب ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شتاب
۵- ن ۱۷ = آهی ؛ ن ۸ = آمین ؛ ن ۱، ۵ = آئین
۶- ن ۸ = درشت ؛ ن ۱، ۵ = یافت
۷- این شعر و شعر بعد در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۸- ن ۸ = ذوق ؛ ن ۱، ۵ = شوق

دمـــاغها بـه زکـام است مـبتلا، آن بـه کـه شـعله گـرم نگـردد بـداغ کـردن عـود

صـد فـوج غـم بگـرد دلم جـوش مـی‌زند دوشـم بـه عـزم عـربده بـر دوش مـی‌زند
مسـتی دلم گـزیده کـه دلهـای قـدسیان بـر نـاخن کـرشمهٔ او جـوش مـی‌زند

آنچه عشقت[۱۰] کرد با من، شعله با خرمن نکـرد
وانچه من با عافیت کـردم، بـلا بـا مـن نکـرد[۱۱]

یارب نسیم دردی زیـن بـاغ[۱۲] سـر بـرآرد هم خنده گـل بـریزد هـم گـریه سـر بـر آرد

چه پیش آمد که نُقل فتنه در پیشم نمی‌ریزد تـبسّم نـوشدارو بـر دل ریشـم نـمی‌ریزد

از کعبه دل بـه طـوف صـنم خـانه مـی‌رود دارد نشـان گـنج و بـه ویـرانـه مـی‌رود
اسـلام و کـفر بـالش و بسـتر طـلب کـنند گـویا کـه عشـق بـر سـر افسـانه مـی‌رود

*

تـا عشـق لب گشـود بـه افسـانهٔ صـنم اسـلام در کـنار حـرم خـواب مـی‌کند

شکار ناز[۱۳] تـو بـی‌زخـم[۱۴] آشـنا میرد غـریب شـهر تـو در کـوچهٔ بـلا مـیرد
بـیافت سـلطنت هـر دوکـون کشـتهٔ او کـه زخـم دار تـو در سـایهٔ هـما میرد

بنازم جلوه حُسنی که هر گه شعله‌ناک افـتد پروبال ملایک هر طرف بر روی خاک افتد

۹- ن ۱، ۵ = دوش می‌شد پایمال ؛ ن ۸ = دوش و دل شد پایمال

۱۰- ن خلاصة عرفات و آنچه عشقت کرد با من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آنچه با من کرد عشقت ؛ نفایس = آنچه با من کرد عشقش

۱۱- این بیت در نفایس‌المآثر، عرفات‌العاشقین و خلاصة‌الاشعار هم منتخب شده است

۱۲- ن ۱۷ = باغ ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کلبه

۱۳- ن ۱ = زخم ؛ ن ۵، ۸، ۱۷ = ناز

۱۴- ن ۸ = بی‌رحم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بی‌زخم

گـر بـه آسوده دلان لذّت زخـمت گـویم　　در و دیـوار دل خـویش بـه خـنجر گـیرند

مسـتان وداع سـینهٔ پـرداغ مـا کـنید[۱]　　کـاین لاله‌زار سـوخته بـر بـاد مـی‌دهند

*

صادق برهمنی کـه قـضا وقت[۲] سـوختن　　خاکسترش بـه طـرح بـپای[۳] کـنشت بـرد

دوش ایـمان بـدلم عـرض سـخاوت مـی‌کرد
هر چه می‌ریخت به دل، ناز تو غارت مـی‌کرد[۴]

فغان که این دل مشکل پسـند صـد نـوبت　　بـدوزخ آمـد و یک شـعله انـتخاب نکـرد

چـون آگـه ازیـن زخـم نـمک‌سود شـود آه　　آن مست کـه از بسـتر سـنجاب نـخیزد
حـرف و نگـه گـرم و تـبسّم هـمه بـا غـیر　　وه چـون کسـی از بـزم تـو بـیتاب نـخیزد
گـر زلف چـو زنّـار بـه زاهـد بـنمایی　　نـاسوخته سـجاده ز مـحراب نـخیزد

ازان ترانه که طوطی به طنز و طعنه سرایـد　　اگـر شکـفته نگـردند خـود مـلال نـدارد

من و عشقت که نتوان یافت جنت از جحیم[۵] آنجا
کـه ایـن بـیهوش دارو مـانع احسـاس مـی‌باشد
ازان دشت محبت نیست هر صـیدی چـراگـاهش
که این صـحرا گـیاهش نشـتر و المـاس مـی‌باشد

۱- ن ۵ = کنند ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = کنید
۲- ن ۱۷ = وقت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بهر
۳- ن ۱۷ = بنای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بپای
۴- غزلی هم درین زمینه موجود است
۵- ن ۱، ۸، ۱۷ = جحیم ؛ ن ۵ = نعیم

نگـردد ایـن بسـاط از نـقشهای مـختلف خـالی
بـلی، دایـم فـلک را مـهره‌ای در طـاس مـی‌باشد
قـدم چـون ریش گـردد مـرهم آزار مـی‌باید
ولی چون ریش وی نـاسور شـد، رفـتار مـی‌باید

هوس بهشت حُسنی جگرم فگار دارد — که چمن چمن هوایش گل نوبهار دارد
بـره وفـا اسـیری قـدم استوار دارد — که متاع صد شهادت ز تو در کنار دارد

*

خـوش آنکـه درد دلم رغـبت دوا نکـند — فـتیله چـرب زبـانی بـداغ مـا نکـند

عـرفی آنـانکه هـوس داشـته‌انـدش مـژگان
نـیشها در دل خـونین جگـر انـدوخته‌انـد

*

بـه در صـومعه رفـتم بـه تـمنای[1] بـهشت
هـر گـه از مـیکده چـون تـو بـه بـرونم کـردند

*

تـا بـود ای مـهوشان صـحبت مـا در بـهشت
مـا دل چـاک و شـما زلف پـریشان بُـرید[2]

*

نـه تـنگ حـوصله‌ام لیک بـیم آن دارم
کـه عـقلم از اثـر شأن خـود جـنون گـردد[3]

*

۱- ن ۱، ۵، ۸ = چو تمنای ؛ ن ۱۷ = به تمنای
۲- این بیت تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۳- در نسخهٔ هشتم یافت نشد.

خورشید اگر گوشهٔ عزلت بگزیند
هرگوشه چراغی به نیابت بنشیند[۱]

*

برید او را تغافلهای ما از غیر و آگه شد
که گاهی تیغ استغنای ماهم تیز می‌باشد

مفرما ای طبیب از نعمت دیدار پرهیزم
که اهل شوق را بیماری از پرهیز می‌باشد

شب فراق ازان ناله بر لبم نرسید
که پای ناله ز سوز دلم پُر آبله بود[۲]

*

چنان رقصید عرفی بر در میخانه کز حسرت
مسلمان گفت کین کافر چه استادانه می‌رقصد[۳]

*

دوای درد انسان است عرفی
علاج بی‌غمی مشکل توان کرد[۴]

*

می‌خواهم از خدا ز برای جفای تو
روز حیات از شب زلفت درازتر

مگر باد صبا با بوی گل دمساز می‌آید
که مغز سر مرا چون عطسه در پرواز می‌آید[۵]

۱- ن ۸ = ننشیند ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بنشیند
۲- این بیت تنها در عرفات‌العاشقین و سفینهٔ خوشگو یافت شد
۳- فقط در انیس‌العاشقین و سفینهٔ خوشگو یافت شد
۴- تنها در سفینهٔ خوشگو یافت شد
۵- ثیکارام تسلّی در مجموعة‌الشعرا (نسخهٔ لکهنو) این بیت و بیت بعد را نقل کرده است

چه شد گر همچو عرفی بلبلی گم شد ز هندستان
کـه اینک خون لختی باری از شیراز می‌آید

ای گل منال از دی کـه مـن در غـنچگی پژمرده‌ام
گل ریختن دیگر بود نشکفته پژمردن دگر[۱]
یأس من و یأس کلیم از یک جهت نبود که هست
لایـق نـبودن دیگـر و طـاقت نـیاوردن دگـر
ای کـه بگـرفتی مـه کـنعان و دادی سیم و زر
نـاز کـمتر کـن کـه مـا کـردیم سـودای دگر
در مـیان کشـتگان آرزو دفـنم مکـن
ایـن شـهید بـی‌گنه را دفـن کـن جـای دگـر

شـنیده‌ام کـه بـزندان یـوسف است انـباز ازان زمان[۲] که خیالت درو گرفته قرار[۳]

*

زود هنگامه زدی بر هم[۴] و اکنون خجلم کـه زنـم لاف وفـاپیش دلارام دگـر
کـرشمه آیت حُسـن تـرا کـند تـفسیر که غـمزه اهـل وفـا را کـند شـهید بـه تیر

*

رقیب تهمت بوسه[۵] که بسته بر لب ما[۶] بخاک پـای تـو شـاید[۷] بـر آسـتان هـرگز

*

دلم ز عـافیت ارزان کـه رو بگـرداند قـفای دل نـفروشم بـروی جـان هـرگز

۱- این بیت و بیت بعد در نسخهٔ ۱۷ یافت نشد
۲- ن ۱۷ = زمانه ؛ ن ۵، ۸ = زمان که ؛ ن = ۱ زبان که
۳- ن ۱۷ = فراز ؛ ن ۱، ۵، ۸ = قرار
۴- ن ۱، ۵، ۸ = بر هم ؛ ن ۱۷ = بر دل
۵- ن ۵، ۱۷ = بوسه ؛ ن ۸ = بوی
۶- ن ۸، ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵ = ما
۷- ن ۱، ۵ = ساید ؛ ن ۸، ۱۷ = شاید

آسیب تازیانهٔ غم بسکه دیده‌ام — رفتم بخواب مرگ و دلم می‌رمد هنوز
یارب چه شیشه‌ایست دلم کز شراب درد — صد خم بته رسیده و آن نیمه شد هنوز
آمد بهار و بسته بخون چشم تر هنوز — شد رستخیز و کشتهٔ او بی‌خبر هنوز
با وجود آنکه صد گل چیدم از نخل مراد — گریه‌ام دست اثر در آستین دارد هنوز

گرد مرا بباد[۱] ده از جلوه و ز رشک — الماس ریزه بر جگر آفتاب ریز

*

نه بازوت قوی و نه رسن بکف، برخیز — نظارهٔ مه کنعان ز طرف چاهت بس[۲]

مرغ زیرک نی ز حرص دانه می‌افتد بدام — تربیت می‌خواهد از صیّاد در کنج قفس

*

دلیر پیش تو گویند دشمنان بد من — همین گواه پی بیزبانی من بس

*

برقص ای آستین خضر و الیاس — که آمد مرگ با مقراض الماس
به تیغ غمزهٔ ساقی که خون توبه بریزم[۳] — اگر به سهو شود خم بسوی من لب جامش
هر غم که ره بخانهٔ من[۴] یافت برنگشت — نازم به دل نشینی ماتم‌سرای خویش

*

کعبه از شوق صنم دی چاک شد پیراهنش — برهمن صد رشتهٔ[۵] زنّار چید از دامنش

*

گر جناحم پر بریزد گو پری افشانده باش — ور بماند فطرتم در لامکان گو مانده باش

*

۱- ن ۱، ۵، ۱۷ = بباد ده ؛ ن ۸ = بباده
۲- تنها در نسخهٔ ۱۷ یافت شد
۳- ن ۱۷ = نریزم ؛ ن ۱، ۸ = بریزم
۴- ن ۱۷ = من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ما
۵- ن ۱، ۵، ۸ = رشته از زنّار ؛ ن ۱۷ = رشتهٔ زنّار

زیبا تنی که ناز بود پای تا سرش　　می‌پروری که خاک خوردهان[۱] بپرورش

سموم وادی کفر و غبار ایمان باش
عدوی خود شو و از جور خود پریشان[۲] باش[۳]
رقیب پردهٔ عشق و رفیق ایمان باش
عنان متاب ز تقلید و مصلحت‌دان باش

دلم را دلبری دارد که وقت عشوه‌سازیها
بود دل بردن روح‌الامین بازیچهٔ نازش

*

عرفی خموش بود[۴] ز منع[۵] کلیم لیک
نیکو[۶] نبود عرض تمنا نکردنش

*

گُلی کز تربتم روید ز شوق روی نیکویش
شود پژمرده از غیرت اگر غیری کند بویش
اگر جبریل بیند یک نظر بر روی نیکویش
گشاید بال و پوشاند ز چشم مردمان رویش
ز بوی جامهٔ یوسف صبا چنان مست است
که خضر موی‌کشان آورد به کنعانش

*

۱- ن ۵ = بود ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = خورد
۲- ن ۸ = پشیمان ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = پریشان
۳- در نسخهٔ ۵، ۱۷ بجای این بیت و بیت بعد فقط یک شعر است باین طور:
سموم وادی کفر و غبار ایمان باش　　عنان متاب ز تقلید و مصلحت دان باش
در نسخهٔ ۸ فقط این شعر هست و شعر مابعد نیست در نسخهٔ ۱ هر دو شعر بطوریکه نوشته شد، هستند.
۴- ن ۸، ۱۷ = مرد ؛ ن ۱، ۵ = بود
۵- ن ۱، ۵ = منع ؛ ن ۸، ۱۷ = یأس
۶- ن ۸، ۱۷ = نیکو ؛ ن ۱، ۵ = دیگر

دلم زان[۱] هـر نـفس آرد بـدام و سـازد آزادش
که صید از[۲] شیوهٔ دیگر کند آن چشـم صیّادش
نـه از مـهر غـلط پـرویز شـهرت یـافت در عـالم
که دارد در جهان مشهور[۳] هـم‌چشمی فـرهادش

تـا بـوسه داد پـای تـرا آسـتان مـن بـوسم بـصد هـزار نـیاز آسـتان خـویش
ای عـندلیب مـرد مـحبّت سـمندر است کـو در مـیان شـعله کـند آشـیان خـویش

بـخون گـردیده شـویم تـا ابـد بـهر تـماشایش
هـنوز از شـرم نگشـایم نـظر بـر روی زیـبایش
بمردن گـفتم از دل غـم رود، مـردم، وزیـن غـافل
که بـیدردان بـناحق[۴] کـرده‌انـد آسـودگی نـامش
نریزد[۵] خونم آن گـل ور کـنم آهـنگ قـتل خـود
شود مـانع ز بـی‌مهری و غـمخواری کـند نـامش

بـاز در آئـینه دیـدی عـارض نـیکوی خـویش
عشـوه‌ها آمـوختی از نـرگس جـادوی خـویش
دایـم از روی چـو مـاهت نـور مـی‌تابد مگـر
هر صباح از چشمهٔ خورشید شویی روی خویش

فـتیله مـی‌زند انگشت بـر لب داغـم چگـونه شکـر طـبرزد نـریزد از دهـنش

۱- ن ۵، ۱۷ = زان ؛ ن ۱، ۸ = را
۲- ن ۵، ۱۷ = از ؛ ن ۱، ۸ = از
۳- ن ۸ = هم چشمی فرهاد مشهورش ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = مشهور هم‌چشمی فرهادش
۴- ن ۱، ۱۷ = بناخن ؛ ن ۵، ۸ = بناحق
۵- در همه نسخ "بریزد" هست ولی "نریزد" درست‌تر می‌نماید

دختر رز را بود با غم نکاح ای نوحه‌گر
مطرب این بزم گرد[۱] و نغمه‌سنج سور[۲] باش
جلوهٔ حُسن این زمان در کعبه و بتخانه هست
گو ره وادی ایمن هر قدم صد طور باش
ریش اهل درد با مرهم نگردد آشنا
تا ابد گو[۳] ریش مرهم زین هوس ناسور باش

گدازد دل به آه گرم زهرآلود پیکانش
که این[۴] شربت ز کام او برد شیرینی[۵] جانش

همین بس است دلیلم که کرد بس تحمیق که کس تصوّر ما را نمی‌کند تصدیق[۶]

ز آفتاب قیامت کنون چه اندیشم
که سایه بر سرم افکند روزگار فراق
بطوق لعل شود شکل نعل او توأم
اگر سوار کنم بخت واژگون به براق[۷]
چه بوی گل به مشامم چه نیش خس به دماغ
چه کوثرم بگلوی و چه حنظلم به مذاق
تا به کی[۸] کوتاه باشد دست مهمان از نمک
می‌فشاند نوشخندش طرف دامان از نمک

*

۱- ن ۵ = گردد ؛ ن ۱، ۸ = گرد و
۲- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۳- ن ۱۷ = گر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کو
۴- ن ۵، ۱۷ = آن ؛ ن ۱، ۸ = این
۵- ن ۱۷ = برد سیری پی جانش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شیرینی جانش
۶- درین زمینه غزلی هم شامل این نسخه هست
۷- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۸- ن ۸ = عیش ؛ ن ۱، ۵ = عشق

پـــای بـــرهنه بـــر دم شـــمشیر اگـــر نـــهی
دست دعـــای مـــا چـو بـود در مـیان، چـه بـاک

عرفی ترا چه غم کـه بـرآورده‌ای بـه عشـق — دل را بـــه عـادت غـم و غـم را بـخوی دل

*

چنان خرابم از اندوه هجر و شـوق وصـال — که زندگیست حرامم چنانکه مرگ حلال[۱]
زمـــانه مـــرگ مـــرا بـــر کـــدام درد نـوشت — که من بـدیدهٔ جـانش روم[۲] بـه استقبال

مژدهٔ تلخی بس ای غم‌کو خم[۳] صافی‌که‌ما — منّت ایـن زهـر از لب تـا تـه دل مـی‌کشیم

*

کو شرم که صد[۴] حـلقه کـند رشـتهٔ آهـم — دزدیـــده بـــه زنـــجیر کشـــد پـــای نگـــاهم

*

تا دیـده‌ام کـه بـخشد سـلطان شکـار لاغـر — بـــر خـــلوت ریـــاضت بگـــزیده‌ام تـــنعم

*

رفـــتم کـــه راه عـــقل سـراسـیمه طـی کـنم — امّـــید را بکـــوی تـــو آورده پـــی کـــنم

*

دگـــر مـــصاحب غـــمهای بـی‌قیاس شـدم — ره گـــریز نـــدارم کـــه روشـــناس شـــدم

*

گـــر بـه جـنّت روم از غـمکده نـاشاد روم — عید صد سـاله کـنم گـر بـه غـم‌آباد[۵] روم

*

نـــه ازان بـــند شکســـتیم کـــه آزاد شـــویم — زان شکســـتیم کـه خـاک در جـلّاد شـویم

*

۱- این بیت و بیت بعدی تنها در خلاصة‌الاشعار و منتخب‌التواریخ یافت شد قصیده‌ای هم درین زمین وجود دارد

۲- منتخب‌التواریخ بدایونی = نکردم ؛ خلاصة‌الاشعار = روم به

۳- ن ۱، ۵، ۸ = خم صافی ؛ ن ۱۷ = غم ای صافی

۴- ن ۱۷ = سر ؛ ن ۱، ۵، ۸ = صد

۵- ن ۸، ۱۷ = آباد ؛ ن ۱، ۵ = آزاد

ما شهادت دوستان[۱] زندگانی دشمنیم / در کفن پرورده و پژمرده در پیراهنیم
هر کجا زخمی بخندد مرهم آسایشیم / هر کجا چشمی بگرید آستین و دامنیم
چه کام دنیویم بخشی از عنایت عام / نخست پستی همّت ببخش و آنگه کام
با اهل دین[۲] به صحبت ایمان نشسته‌ایم / بازیچه دوستیم[۳]، به طفلان نشسته‌ایم
هرگه که بران شمع کشد ذوق نگاهم / صد آتش جان‌سوز بگیرد سر راهم
بجوشد از لب و گردد گره چو تبخاله / هر آن سخن که من شرمگین بیاد آرم[۴]

مژده باد ای بی‌غمان کز جلوه‌گاهی ناامید / می‌رسم گریان که لبهای شما خندان کنم
گر فشانم بر ملایک گردی از دامان دل / حاملان عرش را در خاک و خون غلطان کنم

بکفر مردم و زنّار در کفن دارم / هزار طعنهٔ ایمان[۵] به برهمن دارم
ز بهر شربت کوثر طلب کند رضوان / ز[۶] زهر غمزهٔ او لذّتی که من دارم

باز آمدم که مجلسیان را بخون کشم / خون جگر بذوق[۷] می لاله‌گون کشم
مرغان همه بیرون طلب از کنج قفس لیک / من چشم بدر تا بگشایند[۸] و درآیم
ای ماتمی بخواب[۹] اجل بس براحتیم / افغان مکن، مباد که از خواب برجهم

۱- در هر چهار نسخ "دوستان زندگانی" هست ولی اگر اینجا حرف عطف باشد
۲- ن ۸ = دل ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = دین
۳- دوستیم و به طفلان ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دوستیم، به طفلان
۴- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۵- ن ۱۷ = طعنه بر ایمان برهمن ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هزار طعنهٔ ایمان به برهمن
۶- ن ۸ = نه ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = ز
۷- ن ۱، ۵، ۸ = ذوق ؛ ن ۱۷ = جوش
۸- ن ۸ = گشایند و درآیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بگشایند، درآیم
۹- ن ۸، ۱۷ = ز خواب ؛ ن ۱، ۵ = بخواب

خوش آن مستی که دل می‌گفتم و فریاد می‌کردم
بشیون می‌گشودم لب، صفاتش یاد می‌کردم[۱]

*

تا نشنوم آوازه غم شاد نگردم
تا دل نسپارم به غم، آزاد نگردم

*

بود میان دو ابروی قدسیان زینم
بعزم عالم لاهوت چون سوار شوم

*

ما ترک آشنایی نااهل گفته‌ایم
گر عاقبت مصاحب عنقا شوم، چه غم

*

بدین ملامتیم ایزدا ببخش که شیخ
مرا بصومعه خواند از کنشت و من رفتم[۲]

*

بس دل آشوب خیال تو در آید بنظر
روی بنما که مباد از تو فراموش کنم[۳]

*

گر در شرابخانه و گر در چمن روم
شیون کنند خلق بهر جا که من روم

*

گویند یاد می‌کنَدت وین سخن گهی
باور کنم که بی‌سبب از خویشتن روم[۴]

*

۱- غزلی هم درین زمینه شامل این نسخهٔ دیوان هست
۲- ن ۵ = مستم ؛ ن ۱، ۸، ۱۷ = رفتم
۳- تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۴- در نسخهٔ هفدم نیافته شد

هر قدمی که رفته‌ای گفت شهید فتنه‌ای
آه که زودمی‌روی وای که نیم بسلم[۱]

*

صیّاد دوستیم ولی دام دشمنیم
مردم گمان برند که اسلام دشمنیم[۲]

*

خوش می‌خلد به سینهٔ مجروح ما، مگر
معلوم دوست نیست که آرام دشمنیم

*

اسلام را به مغبچه گر دادم ای حسود
طعنم مزن که من به امانت سپرده‌ام

*

چنان از زندگی امروز دور از یار دلگیرم
که گر دانم که فردا زنده خواهم بود، می‌میرم[۳]

ای خوش آن کز رخ‌گشایی برقع و گویی به حشر
کو شهیدان تاجزای جان‌فشانیها دهم

*

جویم ز صحبت تو جدایی که ناگهان
تو مهربان نگردی و من بیوفا شوم

بهل بازیچهٔ فردوس و دوزخ مست[۴] خویشم کن
که شادی گوشه گیر و دست غم در آستین بینم

۱- تنها در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۲- مصرع ثانی از مصرع اوّل غیر مربوط می‌نماید
۳- در منتخب اللطایف هم یافت شد
۴- ن ۱۷ = محو ؛ ن ۱، ۵، ۸ = مست

زمـان تشـنگی بگـذشت عـرفی وقت آن آمـد
کـه خـود را بـاز طـرف چشـمهٔ کـوثرنشین بـینم
گـر شـود فـرصت آنـم کـه بـغل بـاز کـنم
بـال و پـر جـمله فـرو ریـزم[۱] و پـرواز کـنم

*

دست و پـایی نـه و صـد عـربده آغـاز کـنیم[۲]
وای اگـر بـال و پـری بـاشد و پـرواز کـنیم[۳]
مـا پـی نـازکشی آمـده و بـر مـعشوق
هـمه آمـادهٔ ایـنیم کـه صـد نـاز کـنیم[۴]

خواهی به لطف بنواز خواهی به جـور[۵] رو کـن
مـن دست یأس و امّـید بـر دامـن تـو دارم

*

آن مـرغ اوج مـحنت و دردم کـه هـیچگاه — مـیل نشست بـر لب بـامی نـداشـتیم
زنّـار مـن بـه رشـتهٔ تسـبیح بُـد شـبیه — مـعلوم شـد کـه کـفر تـمامی نـداشتیم

بـه تـهمت گـنهی مـی‌کشند بـردارم — کـه از نکـردن آن قـتل را سـزاوارم
مگـو کـه دیـر بـه کـیش مـغان در آمـده‌ای — کـه یک دو هـفتهٔ دیگـر امـام کـفّارم

نـه از جـفای تـو نـامهربان پـریشانم — ز پـا فشـردن ایـن نـیم جـان پـریشانم
دلم بـه نـاله و چشـمم بگـریه در غـم تـو — خـوشند دایـم و مـن در مـیان پـریشانم

*

۱- ن ۸ = سوزم ؛ ن ۱۷ = ریزم ؛ ن ۱، ۵ = شویم
۲- ن ۵ = کنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کنم
۳- ن ۵ = کنیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = کنم
۴- در نسخهٔ هشتم و هفدهم یافت نشد
۵- ن ۸ = ردکن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = رو کن

میرم و تحفهٔ شایسته ندارم فردا دل بده تا به قیامت به غمت باز دهم[۱]

*

هر کلیدی که ستد ناصیه از بهر بهشت همه دزدیدم[۲] و در سجدهٔ بت بشکستم[۳]

*

ای فلک آبم مبر کز دودمان همّتم
گر نداری نعمتی لایق، مکن بی‌عزّتم[۴]

تا به[۵] بیدادم کُشی[۶] وانگه توانی عذر گفت
بوالهوس آوردی و در عشق دادی شهرتم

ای فلک زحمت مکش کز دودمان همّتم
گر تو بی‌برگی مبر خجلت که من در عشرتم

فلک بدوش و بر عافیت[۷] بزرگم کرد
دلم مبر که نه مرد کرشمه‌های توام

خموش کرده مرا حیرت[۸] نظاره، و غیر
بصد گناه کند پیش یار متهمم

*

بسکه[۹] در هنگام رفتن بود رویم بر[۱۰] قفا
روبرویم[۱۱] گر بود بر یار دیدن غافلم

*

۱- این بیت در نسخهٔ هشتم یافت نشد ؛ ن ۱، ۵ = میرم و ؛ ن ۱۷ = میرم

۲- ن ۱۷ = دزدیده ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دزدیدم

۳- ن ۱۷ = بشکستیم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بشکستم

۴-این‌بیت و دوبیت‌دیگر بخشی‌از غزلی‌تصور می‌شود وآن‌طوریکه درج‌این‌اثر گردیده درهمه چهار نسخ موجود است‌اما ظاهراً این‌طور می‌نماید که‌بیت اول‌وسوم اشکال دوگونهٔ یک مطلع می‌باشند که شاعر برای انتخاب صریح یک مطلع‌شایدموفق نشده‌باشد زیرامرگ‌ناگهانی شاعربعضی‌از طرح‌های شعروی‌راناقص‌گذاشت

۵- ن ۱۷ = تا که بیدادی ؛ ن ۱، ۵، ۸ = تا به بیدادم

۶- ن ۸ = کنی ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = کشی

۷- ن ۱، ۵ = بدوش بر عافیت ؛ ن ۸، ۱۷ = بدوش و بر عافیت

۸- ن ۱۷ = غبرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حیرت

۹- ن ۱۷ = بسکه ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نی که

۱۰- ن ۸ = در ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بر

۱۱- ن ۱، ۵، ۸ = روبرویم گر بود بر یار دیدن ؛ ن ۱۷ = روبرویم با تو دیده بازکردن؟

بـیوفایت دیـدم و هـر جـا تـماشایی شـدم
چون تو هر جایی شدی من نیز، هـرجـایی شـدم
ای سرت گردم، چنین خود رای وهرجایی[۱] مباش
مـن گـرفتار تـو، کـافر دل، ز خـودرایـی شـدم[۲]

به تدبیر از غمت جویم خلاص[۳] و این بآن ماند
کـه آتش بـارد و مـن در پـناه مشت خس بـاشم
تـوانـم بـوالهـوس خـود را نـمود امّا ازان تـرسم
که برگردی ازین قوم آن‌گه و من[۴] بوالهوس باشم

به شکوه باز شود چون به هر کسی دهـنم　　بـدل درآیـد و انـدازد از سـر سـخنم
هر کس طلبد دامـن شـیخی کـه نـهد روی　　مـا روی بـبال و پـر پـروانـه نـهادیم

*

خدایا در پناه خود نگهدار امشب آن گـل را　　کزو ناراضیم، باز و دم گرمی عجب دارم[۵]
تو همزانو، خیالت در نظر، من درمیان‌حیران　　که مشغول‌که باشم، دیده بر روی که‌بگشایم

*

بـی او چـو شـربتی بـچشم، نـام او بـرم　　کـز غـصّه زهـر گـردد و آنگـه فـرو بـرم

*

چه نقصان ادب باشد که بر پایش جبین مالم　　نشان پای او را یابم و رو بر زمین مـالم[۶]

۱- ن ۸ = بی‌پروا ؛ ن ۱، ۵ = هرجایی
۲- در نسخه هفدهم نیست
۳- ن ۱، ۱۷ = خلاص وین ؛ ن ۵، ۸ = خلاص این
۴- ن ۱۷ = و من ؛ ن ۱، ۵، ۸ = ازان
۵- در خلاصة‌العاشقین هم یافت شد
۶- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد

به گلشن می‌روم بی‌او مهل ای ذوق ناکامی که از بهر تسلّی روبه برگ یاسمین مالم

*

نهالی را بجان می‌پرورم چندان که بالایش تواند نخل تابوتم شد، آنگه زار می‌میرم

*

فریب خوردهٔ آن چشم شوخم ای ناصح غرض که بنده[۱] ندانم که پند گوش[۲] کنم

یا مشو جز یار من تا من نجویم جز تو کس
یا اجازت ده که من هم چون تو هر جایی شوم
وعدهٔ کشتن ز حد رفت و باین شوقم هلاک
نیست ممکن کز حیا هرگز تقاضایی شوم[۳]

برقع او مخلّد یوسف عصمت او سراچهٔ مریم[۴]

ما التماس آب به لب در شکسته‌ایم در روی سلسبیل پل از شعله بسته‌ایم

*

تشنهٔ ذوقم من و از گریه زاری می‌کنم شهر بند عشق را از نو حصاری می‌کنم

چو کام از خراشیدن دل نزاد بناکامی کوهکن سوختم
چنان گرم کردم دل از ذوق کفر که زنّار در پیرهن سوختم

طایر عشقیم و دامان از دو عالم چیده‌ایم آشیان از شعله‌های طور بر هم چیده‌ایم

*

تو ناز و عشوه و ما گریه و دعا داریم تو خیل صف شکن و ملک فتح ما داریم

*

۱- ن ۱، ۵، ۸ = بنده ؛ ن ۱۷ = سند؟
۲- ن ۱۷ = گوش ؛ ن ۱، ۵، ۷ = نوش
۳- در نسخهٔ هفدهم نیست
۴- تنها در نسخهٔ هفدم هست

کرشمه‌ای ز تو، صد جان ز ما، زهی انصاف — که این معامله با چون تویی روا داریم

*

مردیم و دل به غمزهٔ جادو گذاشتیم — جان بخشی مسیح بیک سو گذاشتیم

*

مصلحت نیست که از خار[۱] بپرهیزم پای — که گر[۲] از خار ستانم، به دم تیشه نهم

*

منم آن مست محبّت که روم چون به بهشت — دست غم گیرم و با گریهٔ مستانه شوم

*

شوق روی تو بحدّیست که هر سو بینم — آتش حسن کشد شعله و پروانه شوم
گر نه لطف تو بود تاب ده پنجهٔ من — بکنم کعبه معمار صنم خانه شوم[۳]

هرگز دل کس را به نگاهی نشکستیم — وز بهر جزا طرف کلاهی نشکستیم

*

آن چنان منفعل از پیش تو رفتم که بخویش — این گمان است مرا کز در ایمان رفتیم
حدّ همه گفتیم و بیان داشت ولیکن — در چاشنی گریهٔ مستانه بماندیم[۴]
صد گم شده راه آمد و محرم شد و برگشت — ماییم که در صومعه بیگانه بماندیم[۵]

ساقی برو، بنام شرابش ز هم مپاش — این توبهٔ شکسته که پیوند کرده‌ایم
ز انقلاب چرخ می‌لرزم به آب روی خویش — جام لبریزم، بدست رعشه‌دار افتاده‌ام[۶]

*

هر قدم صد کاروان مشک در دنبال ما — من ببوی نافه در دنبال آهو مانده‌ام[۷]

۱- ن ۱۷ = جای ؛ ن ۱، ۵، ۸ = خار
۲- ن ۱۷ = که اگر خار ستانم ؛ ن ۱، ۵، ۸ = که گر از خار
۳- این بیت در نسخهٔ ۱۷ نیست
۴- ن ۸ = نماندیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بماندیم
۵- ن ۸ = نماندیم ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = بماندیم
۶- این بیت تنها در بهار عجم یافت شد
۷- این بیت تنها در عرفات العاشقین یافت شد

ما اگر درد تو داریم دلی هم داریم | که امید مدد مرگ و دوا نیست[۱] دران[۲]

*

لب و دهن به شراب مغان بشو عرفی | که وقت حلقهٔ ذکر است و یاصنم گفتن

*

در ملک اهل صدق زر ساده رایج است | زنهار نقش سکّه بروی درم مزن

*

بنوعی تیره‌بخت افتاده عرفی در سخن گفتن | که در محشر به او نتوان گنه خاطرنشان کردن

مریض عشقم و بیماریم چنان صعب است | که نیست غیر اجل کس امیدوار از من
میان مردگان دفنم مکن ای همنشین، ناگه | کند مهرش سرایت در دل همسایگان من

*

گر برآید[۳] شعله‌ای در شعله پیچد تابها | بسکه بی‌زلفش بخود می‌پیچم از رگهای جان

*

وصل می‌گوید که طفل شوق را من دایه‌ام | لیک طفلان را فزاید تشنگی از شیر من

*

غیر مردود است و عمداً می‌شود همراه من | تا شود نوعی که از من هم برنجد ماه من
چون مرا از کوی خود راندی پی تسکین دل | کس بغیر[۴] از گریهٔ‌حسرت[۵]نشدهمراه‌من

*

عشق بتازه ناوکی داده دگر بدست من | کاهوی سدره می‌زند گر بجهد ز شست من
راهروان دیر را کعبه بدوش بر نهم | گرنه زیارت صنم قفل زند بدست من[۶]

*

۱- ن ۸ = درو ؛ ن ۱، ۵ = دران
۲- این بیت تنها در ن ۱، ۵، ۸ یافت شد
۳- ن ۱۷ = آید ؛ ن ۱، ۵، ۸ = آمد
۴- ن ۱، ۵ = بغیر گریه ؛ ن ۸، ۱۷ = بغیر از گریه
۵- ن ۱۷ = حیرت ؛ ن ۱، ۵، ۸ = حسرت
۶- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد

ز تأثیر دعای کیست درد بیدوای من　　که هرگز مدعای من نمی‌سازد دعای من

جان داده‌ام کز جنس غم این مایه جمع آورده‌ام
ای گریه از دردم بکش[۱]،ازغم[۲]سبکسارم[۳]مکن
گلگون همان سرشک و رخ زرد من همان
آتش همان، به سینه دم سرد من همان
صد آفتاب حُسن ز هر سو زوال یافت
معراج خوبی مه شبگرد من همان[۴]

*

شرم است مانع تو و سوزم ازین گمان
کز بیم غیر نیست نگاهت بسوی من

مشو درهم چو می گرمت کند با من که میدانم
ترا این مهربانی نیست، تقصیر شراب است این[۵]
زبس گرمست و می‌پرسد گناهم، این گمان دارم
که روشن آفتاب محشر و روز حساب است این

کسی که راه تو طی کرد بهر پابوست　　فتاده بر سر هم نه سپهر چون دامن

عالم تمام زیر و زبر گشت و کس نیافت　　کز گوشه‌های چشم سیاه که خاست این

۱- ن ۱۷ = مکش ؛ ن ۱، ۵، ۸ = بکش
۲- ن ۱، ۵، ۸ = وی غم ؛ ن ۱۷ = از غم
۳- ن ۵، ۸ = سبکبارم ؛ ن ۱، ۱۷ = سبکسارم
۴- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۵- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد

چنان سر در گریبان تنگ بردم در دَم مردن
که بیرون شد ز تن جان و نرفت از سر هوس بیرون

سینهٔ تنگم که گنجایش ندارد جان دران[۱] صد سپاه غم درآید هر نفس آسان دران[۲]
آه از حسرت که چون در دل درآید ناوکش می‌گدازد آتش سودای من پیکان دران

باین دل در لحد آرام چون گیرم، معاذالله
اگر ننهد غمی تا صبح محشر روبروی من
فلک می‌داشت عمری راحت آلودم بحمدالله
کزین آلودگیها کرد عشقت شست و شوی من

*

نه زلفست آنکه از هر سو بدوش افتاده شیرین را
که دود آه فرهاد آیدش از پیرهن بیرون

*

سبب می‌جوید آن نامهربان از بهر خونریزم[۳]
نمی‌داند که عاشق بی‌سبب هم می‌توان کشتن

*

عرفی نگاه گرم تو تکلیف[۴] دشمن است
آن تیغ غمزه را به نگه خون چکان مکن

*

کفر در خواب فراق ایمان سحرخیز وصال
ای لب خاموش عشق افسانه‌گو[۵]، فریاد کن

*

۱- ن ۸ = درو ؛ ن ۱، ۵، ۷ = دران
۲- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۳- ن ۱، ۵، ۸ = خون من ؛ ن ۱۷ = خون ریزم
۴- ن ۸، ۱۷ = تحریک ؛ ن ۱، ۵ = تکلیف
۵- ن ۸ = افسا. نه فریاد کن ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = افسانه گو فریاد کن

ز دوزخم به بهشت آر و بی‌نیازی بین
به گلخنم طلب از باغ و ترکتازی بین
میانهٔ من و غم درگرفته ناز و نیاز
بیا و شیوهٔ محمودی و ایازی بین

*

در گلستان جهان گشت ای دل بدخو مکن
گر بگردی، گل مچین، ور گل بچینی، بو مکن

*

باز پیمان حیا می‌شکند مستی من
می‌زند گردن ناموس سبک‌دستی من

*

لب توحید بمهر ادب است آن بهتر
که نگویم همه از دوست بود هستی من

*

ای که رفتی همچو خواب از دیدهٔ گریان من
باز پس بین یک نظر گر می‌شناسی جان من

*

گشتم[۱] چنان مریض که چون بیندم طبیب
خواهد بجای فکر مداوا گریستن[۲]
جرعه‌ای دادی که مست افتادن من تا ابد
مانع برچیدن روز جزا خواهد شدن[۳]

*

۱- این بیت تنها در نسخه ۸ یافت شد

۲- در نسخهٔ هشتم "فکر و مدارا" هست امّا "فکر مداوا" بهتر می‌نماید (دو غزلیات در همین زمینه شامل این نسخه هست)

۳- تنها در نسخهٔ ۸، ۱۷ یافت شد

نـخواهـد حسـنش از دیـدار خـوبان... هـرگز
کسی کز خاک من در دیده خواهد توتیا کـردن[۱]

*

پـیرامـنم بـرآمـده شـام و سـپاه غـم
مـن کـعبهٔ مـحبّتم و ایـن لبـاس مـن[۲]
از برم چـون جـان تـنها رو، جـدا خـواهـد شـدن
بـا غـم روی تـو از نـو آشـنا خـواهـد شـدن

کسی که آب حیاتش دهند[۳]، خاک خورد هنوز جـای سـخن هست[۴] در قـناعت او
سـجود بـرهمن ایـزد بـه کـفر رد نکـند اگـر بـه شـعبده آلوده نـیست نـیت او

همچو خوی گرم خویش[۵] از بسکه تند وسرکشی
از تو کس[۶] راضـی نـمی‌بینم بـغیر از خـوی تـو

*

بـر مـنکران خـویش بـبخشا کـه مـن دگـر
بـودم نـدیده روی تـو از مـنکران تـو
خـونم بـریز، تـا نشـود بـار خـاطرت
حـرف وفـا و مـهر کـه جست از زبـان تـو

*

۱- تنها در خلاصةالاشعار یافت شد
۲- این بیت و بیت بعد در نسخهٔ هفدهم یافت شد
۳- ن ۱۷ = دهند و خاک ؛ ن ۱، ۵، ۸ = دهند خاک
۴- ن ۸ = نیست ؛ ن ۱، ۵، ۸ = هست
۵- ن ۵ = خود ؛ ن ۸ = خویش
۶- ن ۱ = کسی ؛ ن ۸، ۵، ۱۷ = کس

سایه می‌روبد[۱] ز مژگان آفتاب از راه تو
آبروی سجده بر می‌جوشد از درگاه تو

*

کی روا باشد که فرمایی بریزد خون من
آن که نپسندید تابوت مرا بر دوش او

*

گر دل از مهر تو برداشتم، امّا دادم
دلبری را که خجالت نکشیدم از تو

*

ماجرایی داشتم شب در دل و مردم ز رشک
کز درون سینه جانم نشنود[۲] آواز تو

*

آرزویت جا به هر دل کرده دارد خوی تو
چون تو هرجائیست، حیف از آرزوی روی تو[۳]
دین ما زشت است می‌باید نقابی بافتن
تار گیسوی بتان و رشتهٔ زنّار کو
ای دل اگر مرد رهی سر در ره یاری بنه
مزد وفاداری مجو، عذر جفاکاری بنه
یارب مکافاتم بده[۴] وز کس مکن شرمنده‌ام
بر سدره‌ام بنشان، ولی صد دوزخم بر جان بنه

*

عزّت طاعت مبر لیک از در بیت‌الحرم
تا در بیت الصنم هرگام پیشانی بنه

۱- ن ۸ = روبد ؛ ن ۱، ۵، ۱۷ = روید
۲- ن ۱۷ = بشنود ؛ ن ۱، ۵، ۸ = نشنود
۳- در نسخهٔ هفدهم یافت نشد
۴- ن ۸ = مده ؛ ن ۱، ۵ = بده

دیـن اگـر ایـن است کـین جـمع پـریشان را بـود
تـهمت تـزویر بـر دیـن مسـلمانی بـنه
هست المـاس و نـمک، انـدیشهٔ مـرهم مکـن
این دل و این جان، تو هر داغی که میدانی بنه [۱]

*

کـو وصـل تـا بسـوزد از شـوق[۲] نـظم نـامه
زانـو ز هـجر کـاغذ دست از فـراق خـامه[۳]

تـا بـر فـرشته و مـلکت نـاز مـی‌رود چـندین هـزار دلشـده نـومید کـرده‌ای

گـنج مـراد در دل مأیـوس مـا مـنه ایـن داغ را بـه سـینهٔ نـاموس مـا مـنه
ای شیخ[۴] دور شو که نه قندیل کعبه است این دست سبحه سنج بـه نـاقوس مـا مـنه

از پشت پـا دو چشـم تـو سـر بـر نـیاورد رسـوای خـویش بسکـه بـمردم نـموده‌ای

جز این شیرینی اندر عیش تلخ خودنمی‌بینم که گاهی می‌کند بر گریهٔ تلخم شکرخـندی
ای کـه در پـردهٔ دل عـیب نـهان پـروردی پرده از عیب نـهان گـر بگشـایی، مـردی[۵]

کـفر مـا بـازاری و ایـمان بـرآمـد خـانگی
عـیب مـا دیـوانگـی گـردد هـنر فـرزانگـی
شمع ما کش هست دود انگیزی[۶] پروانه دوست
کـی دهـد روح‌القـدس را مـنصب پـروانگـی

۱- تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ = یافت شد
۲- ن ۸، ۱۷ = شوق نظم نامه ؛ ن ۱، ۵ = نظم شوق نامه
۳- ن ۵ = نامه ؛ دیگر نسخ = خامه
۴- ن ۱۷ = شوق ؛ ن ۱، ۵، ۸ = شیخ
۵- این بیت و سه بیت بعد تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ = یافت شد
۶- ن ۸ = دودانگیزی پروانه ؛ ن ۱، ۵ = دود انگیزی و پروانه

منم که گاه تماشای او به سیل نگاه
بچشم حُسن کشم توتیای حیرانی
کسی که تشنه لب ناز تست، می‌داند
که موج آب حیات است چین پیشانی[۱]
خوشا اعمی که دارد آرزوی چشم نورانی
خوشا آن دیده‌ای کش نیست استعداد حیرانی[۲]
بسا بیدار بختی کش سلامت صد شبیخون زد
بسا بیمار طبعی کش عنان بخشد تن آسانی

چه[۳] بلا مصیبت آمد روش وفا پرستی — نه رضا ز زود مردن نه امید تندرستی[۴]
تا شیر بیشه را به نهیب آوریم، باش — ای آنکه شیر گیر ز میخانه می‌رسی

هجر را مرگ قرین بایستی — درد هجران به از این بایستی[۵]

بناز[۶] اکنون به استغنای حسن بی‌نیاز خود
که از حرمان کشان چون من شهید حسرتی داری[۷]
ترا چون بوالهوس طبعیست عرفی اینچنین[۸] بهتر
که دور از دور بر رویش نگاه حیرتی داری

۱- این بیت تنها در طبقات اکبری، منتخب التواریخ و ید بیضا یافت شد
۲- این بیت و بیت بعد تنها در نسخ ۱، ۵، یافت شد
۳- این ابیات تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ یافت شد
۴- در یک غزل در همین زمینه شعر زیر یافت شد:
چه عقوبت است یارب من عافیت گزین را — نه گمان زود مردن نه امیدتندرستی
ممکن است که نخست بیت بالا را عرفی به این شکل پرداخته باشد و بعداً با اصلاحی که دران آورده درج غزل کرده. سراجا این بیت غیر اصلاح شده را در مسوّدات مغشوش یافت و با آنکه بیت اصلاح شده شامل غزل کرده بود این بیت را در بخش ابیات متفرقه جا داد.
۵- تنها در نسخ ۱، ۵ یافت شد
۶- این بیت و ۷ بیت بعدی تنها در نسخ ۱، ۵، ۸ یافت شدند
۷- ن ۸ = دارم ؛ ن ۱، ۵ = داری
۸- ن ۸ = این چنین ؛ ن ۱، ۵، = آن چنین

مست بـودی از شـراب خـوبی و مـیکش شـدی
خـرمن گـل بـودی اکـنون خـرمن آتش شـدی

دانـــید تـــنم سـوخته از آتش هـجران　　یـــابید اگـر در وطـنم خـاک سـیاهی

پریشان دید چون حالم به محرم گفت می‌خواهـم
که غمخوار تـو امشب بـر سـر بـالین مـن بـاشی

زبـان طـعنه گشـایی بـخویش ای زاهـد　　بـچشم بـاطن اگـر صـدق بـرهمن نگـری

زکـفر عشـق از آن تـوبه مـی‌کنم هـر دم　　کـه بـاز تـازه فـدای تـو سـازم ایـمانی[۱]

ز شاخ مرحمت بایست چیدن نـی ز بـی مـهری
گـلی چـون مـی‌زدی بـر گـوشهٔ دسـتیار زیـبایی

گـــرد سـرت گشـتی و کـردی طـواف　　کـــعبه اگـــر بـال و پـری داشـتی[۲]

زمـن بکـیش مـحبّت خـطاست رنـجیدن　　کـه اطـلاع بـرین بـخت واژگـون داری[۳]

(تمّت‌الابیات المتفرقهٔ مولانا عرفی شیرازی)

۱- ن ۱، ۵ = ایمانم ؛ ن ۸ = ایمانی
۲- این بیت تنها در منتخب التواریخ بدایونی یافت شد
۳- این بیت در یکی از نامه‌های عرفی به ابوالفیض فیضی یافت شد

(فهرست استعارات و ترکیب‌های زیبا و نو که

عرفی شیرازی در غزلیّاتِ خود بکار برده)

الف

ترکیب‌های نو و زیبا که عرفی در غزلیاتِ خود بکار برده

۱ ـ آبِ آتش طبع (شعر ۴۵۱۶)
۲ ـ آبِ خضر ز جام کرم خورد (شعر ۳۰۵۰)
۳ ـ آب نادیده سفال (شعر ۵۲۳۱)
۴ ـ آبِ یاقوتِ وفا (شعر ۱۶۱۳)
۵ ـ آتش اعجاز (شعر ۸۹۶)
۶ ـ آتشِ حسرت فروز (شعر ۵۷۲۶)
۷ ـ آتشِ طلب افروز (شعر ۱۴۳۴)
۸ ـ آتشکدهٔ عشق (شعر ۳۵۹۹)
۹ ـ آتشِ کرشمه (شعر ۵۸۶۶)
۱۰ ـ آتشگه غم (شعر ۵۴۲۲)
۱۱ ـ آتشِ مستی (شعر ۵۲۶۲)
۱۲ ـ آرامگهِ شاهد وصل (شعر ۳۴۰۱)
۱۳ ـ آرایشِ آوازه (شعر ۲۲۲۳)
۱۴ ـ آرایش بازارِ دعا (شعر ۴۷۵۱)
۱۵ ـ آرایش بیرونِ بزمِ خوبی (شعر ۱۷۱۱)
۱۶ ـ آرزو صف صف تماشائی (شعر ۵۴۲۷)
۱۷ ـ آزارِ عقلِ مصلحت اندیش (شعر ۵۰۰۸)
۱۸ ـ آستینِ عطا (شعر ۵۲۰۷)
۱۹ ـ آستینِ گریه (شعر ۵۲۸۸)
۲۰ ـ آسیبِ تازیانهٔ غم (شعر ۶۳۹۵)
۲۱ ـ آشوب تقاضا (شعر ۸۵۰)
۲۲ ـ آشوبِ شبیخون (شعر ۴۴۴۳)
۲۳ ـ آشوبِ طلب (شعر ۵۷۳۷)
۲۴ ـ آغوشِ دلِ هر موی عشق (شعر ۵۵۰۸)
۲۵ ـ آغوش نوشخند (شعر ۲۳۸۹)
۲۶ ـ آفتابِ طلب (شعر ۲۰۲۱)
۲۷ ـ آفتابِ عقل (شعر ۴۴۳۸)
۲۸ ـ آفتاب فتنه (شعر ۲۰۰۳)
۲۹ ـ آفتابِ یثرب (شعر ۵۵۷۵)
۳۰ ـ آهوی مستی (شعر ۸۹۵)
۳۱ ـ آهوی معنی (شعر ۳۵۸۱)
۳۲ ـ آیین طعن و شیوهٔ دشنام (شعر ۳۶۱۲)
۳۳ ـ آیینهٔ اندیشه‌نما (شعر ۳۴۰۰)
۳۴ ـ ابرِ جلوهٔ هستی (شعر ۲۵۸۳)
۳۵ ـ ابرِ گریه (شعر ۸۸۶)
۳۶ ـ ارغوان‌زارِ حیا (شعر ۳۹۴۵)
۳۷ ـ از گریه نوش ریزد و از خنده خون چکد (شعر ۳۶۲۸)
۳۸ ـ افروختنِ جبین (شعر ۴۲۵۷)
۳۹ ـ افسونِ التفات (شعر ۸۷۴)
۴۰ ـ افسونِ مداوا (شعر ۶۱۴۰)
۴۱ ـ الماسِ جفا (شعر ۱۳۸۸)
۴۲ ـ الماسِ فتنه (شعر ۵۰۷۸)
۴۳ ـ الماسِ ملاحت (شعر ۴۷۰۱)
۴۴ ـ امامِ کفّار (شعر ۶۴۸۳)
۴۵ ـ انجمنِ دل (شعر ۴۸۰۱)
۴۶ ـ انجمن وصل (شعر ۲۴۱۰)
۴۷ ـ ایمان سحر خیزِ وصال (شعر ۶۵۵۸)

۴۸ـ آینهٔ دیده (شعر ۶۰۷۱)
۴۹ـ ایوانِ صورت کار (شعر ۶۰۷۵)
۵۰ـ بادِ کوچهٔ غم (شعر ۲۴۶۷)
۵۱ـ باده فروشِ دل (شعر ۶۱۸۴)
۵۲ـ بادهٔ محنت (شعر ۱۵۷۶)
۵۳ـ بادیهٔ عرض و طول (شعر ۲۰۱۰)
۵۴ـ بارِ غم بر دوشِ دل (شعر ۲۲۵۱)
۵۵ـ بازارِ الم (شعر ۳۸۵۳)
۵۶ـ بازار الم (شعر ۳۶۳۵)
۵۷ـ بازارِ شیّادی (شعر ۳۳۳۵)
۵۸ـ بازارِ فیض (شعر ۴۹۳۳)
۵۹ـ بازیچهٔ افسانه (شعر ۳۵۰۳)
۶۰ـ بازیچهٔ طبیعتِ طفلانه‌خور (شعر ۴۴۵۳)
۶۱ـ بازیچهٔ فردوس و دوزخ (شعر ۶۴۷۴)
۶۲ـ باشد گدا لبم (شعر ۵۴۱۰)
۶۳ـ باطل نامهٔ سحر و فسون (شعر ۱۹۳۰)
۶۴ـ باغِ حسن گیاهِ هوس (شعر ۱۹۵۴)
۶۵ـ باغِ ذوق (شعر ۱۷۸۱)
۶۶ـ باغِ طلب (شعر ۴۸۲۴)
۶۷ـ باغِ مجاز (شعر ۲۱۶۳)
۶۸ـ باغِ محبّت (شعر ۸۱۴)
۶۹ـ باغِ مراد (شعر ۵۹۹۷)
۷۰ـ باغِ ناموس (شعر ۳۹۴۴)
۷۱ـ باغِ وصل (۱۱۵۷)
۷۲ـ بالشِ امّید (شعر ۸۰۴)
۷۳ـ بالش نشتر (شعر ۴۸۰۴)
۷۴ـ بال و پر طعنه (شعر ۴۸۰۰)
۷۵ـ بُتخانهٔ اندیشه (شعر ۷۴۲)
۷۶ـ بتخانهٔ عداوت (شعر ۱۸۰۳)
۷۷ـ بُتهای پندار (شعر ۲۱۸۰)
۷۸ـ بدنامی راحت (شعر ۶۳۷)
۷۹ـ برگِ انجمنِ طور (شعر ۴۴۴۹)
۸۰ـ برهمن بتکدهٔ غم (شعر ۲۶۲۵)
۸۱ـ بزمِ خیال (شعر ۶۲۹۹)
۸۲ـ بزمِ زهد فروشان (شعر ۳۲۶۱)
۸۳ـ بستانِ آتش (شعر ۱۶۶۱)
۸۴ـ بُستانِ حسن عشوه‌خیز (شعر ۸۹۵)
۸۵ـ بسترِ اندیشه (شعر ۳۱۳۶)
۸۶ـ بسته بسته غم آرند (شعر ۳۲۴۱)
۸۷ـ بلبلِ باغِ بهارِ خود (شعر ۵۲۴۱)
۸۸ـ بلبلِ دل (شعر ۱۹۵۸)
۸۹ـ بلبلِ عشرت (شعر ۱۶۸۰)
۹۰ـ بوتهٔ غم (شعر ۳۶۳۵)
۹۱ـ بوستانِ خرابی (شعر ۱۹۱۲)
۹۲ـ بوستانِ غم (شعر ۴۹۴۶)
۹۳ـ بوقلمون جمع هنرپیشه (شعر ۳۶۶۱)
۹۴ـ بوی دل (شعر ۳۷۱۹)
۹۵ـ بهارِ بو (شعر ۵۹۸۰)
۹۶ـ بهشت پرورِ وصل (شعر ۵۵۷۳)
۹۷ـ بهشتِ حسن (شعر ۶۳۷۰)
۹۸ـ بهشت درد (شعر ۳۰۲۹)
۹۹ـ بهشت غم (شعر ۵۲۷۳)

پ

۱۰۰ ـ بهشتِ محبت (شعر ۱۰۱۳)
۱۰۱ ـ بهشتِ وصال(شعر ۵۶)
۱۰۲ ـ بهشت وصال (شعر ۳۵۰۹)
۱۰۳ ـ به نیم شیوهٔ دشنام (شعر ۳۶۲۷)
۱۰۴ ـ بیت‌الحرامِ صلح (شعر ۱۸۰۳)
۱۰۵ ـ بیت‌الحرامِ عشق (شعر ۸۳۹)
۱۰۶ ـ بیستونِ هجر (شعر ۷۷۳)
۱۰۷ ـ بیع‌گاهِ دیر و حرم (شعر ۱۶۷۲)
۱۰۸ ـ بیع‌گاهِ محبّت (شعر ۳۸۸۶)
۱۰۹ ـ بیهوش‌دارو (شعر ۶۳۶۶)
۱۱۰ ـ پای دل در زنجیر داشتن (شعر ۴۸۷۱)
۱۱۱ ـ پای شوقِ دل (شعر ۲۵۴۴)
۱۱۲ ـ پای ناله (شعر ۶۲۸۰)
۱۱۳ ـ پای نگاه (شعر ۶۴۴۰)
۱۱۴ ـ پرده‌بافِ دریچهٔ دل (شعر ۱۶۵۶)
۱۱۵ ـ پردهٔ پندار (شعر ۲۸۸۷)
۱۱۶ ـ پرواز گاهِ طایر صنعت (شعر ۵۷۱۲)
۱۱۷ ـ پرورش‌آموز باغ (شعر ۱۳۲۷)
۱۱۸ ـ پری خانهٔ مقصود (شعر ۶۵۱)
۱۱۹ ـ پنجهٔ عافیت (شعر ۲۹۰۷)
۱۲۰ ـ پیراهنِ راحت (شعر ۵۱۰۰)
۱۲۱ ـ پیرهنِ عشقِ ازل (شعر ۱۳۱۳)
۱۲۲ ـ پیش دستیِ تبعِ اول (شعر ۱۴۴۴)
۱۲۳ ـ پیکِ خیال (شعر ۳۲۱۲)
۱۲۴ ـ پیمانهٔ آفتاب (شعر ۱۲۳۱)
۱۲۵ ـ تاب خوردهٔ مغزِ دماغ (شعر ۱۳۳۲)
۱۲۶ ـ تاثیرِ بوی دل (شعر ۴۴۳۷)
۱۲۷ ـ تا رضا در دیدهٔ ما کحل همت کرده است (شعر ۴۹۹۰)
۱۲۸ ـ تازیانهٔ تشویشِ داغ (شعر ۱۳۲۶)
۱۲۹ ـ تازیانهٔ خشم (شعر ۳۳۶۱)
۱۳۰ ـ تأثیر می لعلِ دل آشوبی (شعر ۱۸۴۹)
۱۳۱ ـ تخمِ عیش (شعر ۸۸۶)
۱۳۲ ـ تذروِ بهشت وفا (شعر ۲۷۷۸)
۱۳۳ ـ تذروِ عافیت (شعر ۳۵۱۴)
۱۳۴ ـ تذرو گلشنِ عشق (شعر ۴۵۱۹)
۱۳۵ ـ تراشه‌چینِ خراباتیانِ مدهوش (شعر ۳۵۲۰)
۱۳۶ ـ تراوشِ دشنام (شعر ۲۸۴۵)
۱۳۷ ـ ترکتازِ بلا (شعر ۱۹۶۰)
۱۳۸ ـ تزویر امّتانِ عناد (شعر ۲۳۱۰)
۱۳۹ ـ تشنهٔ نومیدِ مردن (شعر ۸۷۴)
۱۴۰ ـ تشویش نفس (شعر ۲۳۹۵)
۱۴۱ ـ تکیه بر دیوارِ حیرت (شعر ۴۵۸۶)
۱۴۲ ـ تکیه گاه گلخن (شعر ۷۵۹)
۱۴۳ ـ تکیه گه عیش (شعر ۴۸۰۹)
۱۴۴ ـ تلخیِ غرض نبود شهد عاقلان (شعر ۷۲۷)
۱۴۵ ـ تلخی فروشِ هجر (شعر ۷۷۴)
۱۴۶ ـ تنگنای کوچهٔ جلال (شعر ۵۷۱۱)
۱۴۷ ـ توتیای حیرانی (شعر ۶۵۹۵)
۱۴۸ ـ توتیای دیدهٔ توفیق (شعر ۵۱۶۷)

۱۴۹ ـ توسنِ جنون (شعر ۴۵۰۶)
۱۵۰ ـ توسن درد (شعر ۱۴۵۳)
۱۵۱ ـ توسنِ ستم (شعر ۱۱۶۱)
۱۵۲ ـ تیغِ استغنا (شعر ۶۳۷۷)
۱۵۳ ـ تیغِ تغافل (شعر ۱۵۷۷)
۱۵۴ ـ تیغِ تغافل (شعر ۶۱۲۱)
۱۵۵ ـ تیغِ عربده (شعر ۱۲۲۵)
۱۵۶ ـ تیغ غمزه (شعر ۷۹۸)
۱۵۷ ـ تیغِ غمزه (شعر ۱۴۸۰)
۱۵۸ ـ ثمرهای گلو سوزِ بلا (شعر ۳۲۳۱)
۱۵۹ ـ جاسوس طبع (شعر ۱۷۵۹)
۱۶۰ ـ جامِ ترحم (شعر ۱۸۹۰)
۱۶۱ ـ جامِ جم بر فرقِ جیحون نشکند (شعر ۲۳۰۲)
۱۶۲ ـ جامِ دلِ ریش (شعر ۱۳۸۸)
۱۶۳ ـ جامِ سؤال (شعر ۷۸۰)
۱۶۴ ـ جامِ لطف (شعر ۴۰۰۸)
۱۶۵ ـ جامهٔ ناز (شعر ۳۳۳۹)
۱۶۶ ـ جامهٔ ناز (شعر ۳۵۲۸)
۱۶۷ ـ جانِ سلامت روی (شعر ۳۶۸۷)
۱۶۸ ـ جانِ غم پرورد (شعر ۱۳۳۶)
۱۶۹ ـ جبریل شوق (شعر ۵۳۶۶)
۱۷۰ ـ جبینِ نَفَس (شعر ۶۰۱۴)
۱۷۱ ـ جعدِ غم (شعر ۳۹۸۴)
۱۷۲ ـ جگرِ جان (شعر ۷۳۵)
۱۷۳ ـ جگرِ صبحِ مراد (شعر ۳۵۹۸)
۱۷۴ ـ جگرِ گفتگو (شعر ۵۵۶۳)
۱۷۵ ـ جگر نغمهٔ (شعر ۵۹۶۸)
۱۷۶ ـ جلوه‌گاهِ عدم (شعر ۲۵۸۳)
۱۷۷ ـ جمالِ شاهدِ امّید (شعر ۲۳۰۵)
۱۷۸ ـ جنّتِ آرایش وجود (شعر ۲۵۸۴)
۱۷۹ ـ جوهرِ دل (شعر ۱۴۱۱)
۱۸۰ ـ جوهریِ لعل طراز (شعر ۳۱۴۳)
۱۸۱ ـ جهان عدم زاده (شعر ۵۳۷۶)
۱۸۲ ـ جهانِ فیض (شعر ۱۴۰۹)
۱۸۳ ـ جیبِ عقل (شعر ۱۹۲۵)
۱۸۴ ـ جیبِ لب و چشم (شعر ۱۵۶۱)
۱۸۵ ـ چاشنیِ تازیانه (شعر ۱۱۶۱)
۱۸۶ ـ چاشنیِ درد (شعر ۱۴۸۲)
۱۸۷ ـ چاشنیِ صد تغافل (شعر ۶۱۰۷)
۱۸۸ ـ چاشنیِ عیش (شعر ۴۶۵۰)
۱۸۹ ـ چراغِ انجمنِ طور (شعر ۳۷۶۰)
۱۹۰ ـ چراغِ خلوت اندیشه (شعر ۳۲۸۵)
۱۹۱ ـ چرب دستی‌های توفیق (شعر ۴۹۹۰)
۱۹۲ ـ چشمِ بخت دوستی خواب شسته‌ایم (شعر ۵۳۳۱)
۱۹۳ ـ چشمِ چراغ (شعر ۱۶۲۰)
۱۹۴ ـ چشمِ حیرانی (شعر ۴۰۶۰)
۱۹۵ ـ چشمه چشمه خون (شعر ۳۶۱۶)
۱۹۶ ـ چشمه‌زای حیرانی (شعر ۲۳۹۵)
۱۹۷ ـ چشمه سارِ درد (شعر ۴۳۳۳)
۱۹۸ ـ چشمهٔ جان (شعر ۱۶۱۳)

۱۹۹ ـ چشمهٔ حس (شعر ۴۰۸۴)
۲۰۰ ـ چشمهٔ شهدیم (شعر ۷۹۳)
۲۰۱ ـ چشمهٔ مقصود (شعر ۷۴۹)
۲۰۲ ـ چشمهٔ نور (شعر ۵۱۳۰)
۲۰۳ ـ چمنِ وصل (شعر ۴۵۸۳)
۲۰۴ ـ حجرالاسودِ دیر (شعر ۵۵۹۶)
۲۰۵ ـ حرصِ دیده (شعر ۳۵۳۸)
۲۰۶ ـ حریم دل (شعر ۱۹۴۹)
۲۰۷ ـ حریم سینه (شعر ۳۸۴۴)
۲۰۸ ـ حریمِ کعبهٔ دل (شعر ۱۱۶۳)
۲۰۹ ـ حریمِ یگانگی (شعر ۱۸۱۶)
۲۱۰ ـ حسن به طورِ دل است شعله‌فروز (شعر ۱۰۱۵)
۲۱۱ ـ حشرگاهِ تشنگان (شعر ۶۰۱۶)
۲۱۲ ـ خارخار راحت (شعر ۵۳۳۸)
۲۱۳ ـ خارزار عافیت (شعر ۱۹۹۸)
۲۱۴ ـ خار فتنه براه سرایه می‌ریزد (شعر ۳۰۰۶)
۲۱۵ ـ خارِ فتنه (شعر ۲۶۷۳)
۲۱۶ ـ خاشاکِ عصمت (شعر ۵۶۹۵)
۲۱۷ ـ خاصهٔ چمنِ اختراع (شعر ۱۶۷۷)
۲۱۸ ـ خاصهٔ سلطانِ محبّت (شعر ۳۵۹۰)
۲۱۹ ـ خاکِ چشمه خیز (شعر ۷۷۵)
۲۲۰ ـ خراب گشتهٔ طبع لوند (شعر ۵۲۲۷)
۲۲۱ ـ خرقه شکافانِ شوق (شعر ۴۳۶۶)
۲۲۲ ـ خرمنِ زمانه (شعر ۴۹۹۵)
۲۲۳ ـ خزانِ شکوه (شعر ۲۹۷۲)
۲۲۴ ـ خضرِ توفیق (شعر ۵۹۳)
۲۲۵ ـ خضرِ سراع (شعر ۲۲۶۴)
۲۲۶ ـ خضرِ فنا (شعر ۶۰۸۷)
۲۲۷ ـ خضرِ وادی عشق (شعر ۱۷۵۰)
۲۲۸ ـ خلدِ تازگی (شعر ۱۷۱۰)
۲۲۹ ـ خلعت محرمی خلوتِ ذات (شعر ۲۹۸۱)
۲۳۰ ـ خلوتِ حُسنِ قبول (شعر ۳۶۲۵)
۲۳۱ ـ خلوتِ دماغ (شعر ۶۲۵۵)
۲۳۲ ـ خلوتِ ضمیر (شعر ۱۷۸۲)
۲۳۳ ـ خلوتگهِ معنی (شعر ۲۱۸۳)
۲۳۴ ـ خلوتیانِ دل خاک (شعر ۳۷۵۶)
۲۳۵ ـ خندهٔ گلهای بدنامی (شعر ۳۵۸۲)
۲۳۶ ـ خواب‌گه بی‌خبری (شعر ۳۱۳۶)
۲۳۷ ـ خوابِ وسوسهٔ چون و چند (شعر ۵۲۲۳)
۲۳۸ ـ خوانِ وصال (شعر ۳۳۰۸)
۲۳۹ ـ خوشه چینیِ آیینه (شعر ۱۹۷۷)
۲۴۰ ـ خوشهٔ نگاه (شعر ۲۷۲۸)
۲۴۱ ـ خونابه چشمه چشمه کشیدم (شعر ۴۹۹۹)
۲۴۲ ـ خونابهٔ شراب نما (شعر ۱۵۸۷)
۲۴۳ ـ خون ز دماغِ دل ما ریخت (شعر ۹۸۹)
۲۴۴ ـ خونِ غم و دردِ ملال (شعر ۱۵۶۲)
۲۴۵ ـ خیلِ زهر خندان (شعر ۵۵۰۴)

۲۴۶ ـ داغ شعله خیز (شعر ۵۰۷۶)
۲۴۷ ـ داغِ گله (شعر ۱۳۱۲)
۲۴۸ ـ دامانِ غم (شعر ۳۶۳۱)
۲۴۹ ـ دامانِ نفس (شعر ۳۲۳۳)
۲۵۰ ـ دامِ عمرِ جاودان (شعر ۵۷۸۹)
۲۵۱ ـ دامنِ آسودگی (شعر ۱۴۲۱)
۲۵۲ ـ دامنِ پرهیز (شعر ۱۶۲۸)
۲۵۳ ـ دامنِ جان (شعر ۱۶۱۱)
۲۵۴ ـ دامنِ خلوت و جیبِ شب تار (شعر ۳۲۶۶)
۲۵۵ ـ دامنِ شرم و حیا (شعر ۵۶۹۷)
۲۵۶ ـ دامنِ عشوهٔ امید (شعر ۳۵۲۶)
۲۵۷ ـ دامنِ کرشمه (شعر ۱۷۴۸)
۲۵۸ ـ دامنِ کرشمهٔ دلجو (شعر ۵۰۷۹)
۲۵۹ ـ دامنِ کشِ جان (شعر ۵۷۹۰)
۲۶۰ ـ دامنِ ماتم (شعر ۸۸۴)
۲۶۱ ـ دامنِ ناز (شعر ۳۵۲۴)
۲۶۲ ـ در جام عشوه زهرِ عتاب (شعر ۴۰۰۷)
۲۶۳ ـ در خرمنِ جان می‌زنی آتش (شعر ۵۵۲۸)
۲۶۴ ـ درِ خلوت قرب (شعر ۶۲۸۱)
۲۶۵ ـ دُردِ شکوه (شعر ۲۹۳۲)
۲۶۶ ـ دردی کشانِ عشق (شعر ۱۴۰۶)
۲۶۷ ـ در ساغر دل زهر عتاب (شعر ۳۳۱۱)
۲۶۸ ـ در سرایِ عنایت (شعر ۳۸۱۹)
۲۶۹ ـ در سینه شاخ شاخ دل افتاده (شعر ۵۹۴۶)
۲۷۰ ـ درمِ داغ (شعر ۵۱۴۵)
۲۷۱ ـ در و بامِ دیده (شعر ۳۹۳۷)
۲۷۲ ـ در و بامِ دیده (شعر ۳۹۳۷)
۲۷۳ ـ درونِ باغِ عشرت (شعر ۱۱۰۲)
۲۷۴ ـ درونِ بزمِ راز (شعر ۱۹۲۷)
۲۷۵ ـ درونِ عافیت (شعر ۴۷۲۲)
۲۷۶ ـ دریا خیزِ اشک (شعر ۴۷۲۸)
۲۷۷ ـ دریای آتش (شعر ۱۱۶۵)
۲۷۸ ـ دریای اضطراب و کوهِ تحمّل (شعر ۴۹۷۵)
۲۷۹ ـ دستِ دریوزه (شعر ۴۰۸۲)
۲۸۰ ـ دست دلش رطلِ گران آید گران (شعر ۵۴۸۵)
۲۸۱ ـ دستِ دهشت (شعر ۱۳۲۲)
۲۸۲ ـ دستِ شعله بدامانِ آتش (شعر ۱۶۶۸)
۲۸۳ ـ دستِ شوخیها (شعر ۲۰۷۲)
۲۸۴ ـ دستِ کرشمه بستن (شعر ۲۰۰۲)
۲۸۵ ـ دستهٔ گلِ غم (شعر ۳۴۷۹)
۲۸۶ ـ دشتِ ریا (شعر ۳۴۸۱)
۲۸۷ ـ دشمن‌تراش خاطر (شعر ۵۱۳۷)
۲۸۸ ـ دشنامِ تندرستی (شعر ۵۹۶۶)
۲۸۹ ـ دشنامِ طرب (شعر ۷۹۱)
۲۹۰ ـ دشنهٔ ناز (شعر ۳۹۴۶)
۲۹۱ ـ دکّانچه ناموس (شعر ۵۸۴۱)
۲۹۲ ـ دکانچهٔ عشق (شعر ۱۳۲۴)

۲۹۳ ـ دکانچهٔ عشق (شعر ۴۹۴۰)
۲۹۴ ـ دکانچهٔ قدس (شعر ۶۰۵۰)
۲۹۵ ـ دکانِ گریه فروشی (شعر ۵۲۷۸)
۲۹۶ ـ دلِ آتش فروز (شعر ۵۷۳۲)
۲۹۷ ـ دلِ اندیشه (شعر ۲۹۲۵)
۲۹۸ ـ دلِ تنگِ درد (شعر ۱۶۵۵)
۲۹۹ ـ دلخستهٔ مرهم (شعر ۵۰۸۸)
۳۰۰ ـ دلِ روح‌الامین (شعر ۷۹۸)
۳۰۱ ـ دل غمناک می‌روید (شعر ۳۵۸۰)
۳۰۲ ـ دلِ غنودهٔ روحانیان (شعر ۲۰۷۹)
۳۰۳ ـ دلقِ شکیب (شعر ۵۰۴۲)
۳۰۴ ـ دلِ قفل (شعر ۶۰۴۴)
۳۰۵ ـ دلِ مرهم (شعر ۶۲۱۹)
۳۰۶ – دل موج خیز درد (شعر ۴۹۷۹)
۳۰۷ ـ دل‌نشینیِ ماتم‌سرای (شعر ۶۴۰۵)
۳۰۸ ـ دماغِ حُسن (شعر ۴۴۳۷)
۳۰۹ ـ دماغ دل (شعر ۲۷۷۱)
۳۱۰ ـ دماغِ دلِ یعقوب (شعر ۳۶۰۰)
۳۱۱ ـ دماغِ ریشِ پنهان (شعر ۵۸۸۷)
۳۱۲ ـ دماغِ مشکِ ناب (شعر ۵۲۶۳)
۳۱۳ ـ دمِ شمشیرِ عشق (شعر ۳۷۰۵)
۳۱۴ ـ دندان غم (شعر ۳۵۸۵)
۳۱۵ ـ دو جهان حسرت (شعر ۵۹۰۰)
۳۱۶ ـ دودِ اندیشه (شعر ۱۶۵۳)
۳۱۷ ـ دودِ عصیان (شعر ۵۱۳۰)
۳۱۸ ـ دودمان تفرقه زاد (شعر ۱۶۷۰)
۳۱۹ ـ دودمانِ محبّت (شعر ۶۱۱۵)
۳۲۰ ـ دودِ مشعل حُسن (شعر ۱۴۳۰)
۳۲۱ ـ دوزخ آشامانِ عشق (شعر ۱۶۳۳)
۳۲۲ ـ دوزخ فروزی عشق (شعر ۴۳۱۹)
۳۲۳ ـ دوشِ دل (شعر ۳۲۳۷)
۳۲۴ ـ دو عالم بت و زُنّار (شعر ۶۳۳)
۳۲۵ ـ دو عالم حُسن و حیرانی (شعر ۶۱۹۴۸)
۳۲۶ ـ دهقان طینت (شعر ۴۰۷۵)
۳۲۷ ـ دیارِ طرب (شعر ۵۲۹۴)
۳۲۸ ـ دیارِ محبّت (شعر ۸۰۷)
۳۲۹ ـ دیدگاه تماشا (شعر ۶۳۰۰)
۳۳۰ ـ دیدهٔ ادراک (شعر ۱۲۶۸)
۳۳۱ ـ دیدهٔ افتاده بین (شعر ۲۶۲۸)
۳۳۲ ـ دیدهٔ زهر آشنا (شعر ۹۴۷)
۳۳۳ ـ دیدهٔ فتنه (شعر ۱۳۲)
۳۳۴ ـ ذوق انتظار (۱۴۴۵)
۳۳۵ ـ ذوقِ کفر (شعر ۶۵۱۳)
۳۳۶ ـ رایتِ اضطراب (شعر ۱۲۳۰)
۳۳۷ ـ ربودهٔ گل و خارِ زمانه (شعر ۴۸۷۱)
۳۳۸ ـ رُخِ نظّارهٔ ادراک (شعر ۳۷۳۸)
۳۳۹ ـ رشتهٔ دعا (شعر ۶۱۴۰)
۳۴۰ ـ رعایای همّتِ پست (شعر ۲۳۴۲)
۳۴۱ ـ رفیق بادیهٔ راز (شعر ۳۲۸۸)
۳۴۲ ـ رکاب پرور و عنان نواز (شعر ۴۷۹۰)
۳۴۳ ـ رنگ آرمیدنهای حیرانی (شعر ۱۸۵۱)
۳۴۴ ـ روزِ جلوهٔ عدل (شعر ۲۷۸۶)

ح

۳۴۵ـ روزگارِ خندهٔ غفلت (شعر ۵۷۴۳)
۳۴۶ـ روغنِ تلخی (شعر ۹۸۶)
۳۴۷ـ روی بازارِ مراد (شعر ۵۳۶۰)
۳۴۸ ـ رهبر امّید (شعر ۵۱۰۷)
۳۴۹ـ رهروانِ بلا (شعر ۴۰۸۸)
۳۵۰ـ رهروانِ دل (شعر ۴۰۲۵)
۳۵۱ـ رهینِ حرف و صوت (شعر ۲۳۱۷)
۳۵۲ـ ریزشِ ابرِ غم (شعر ۳۲۸۰)
۳۵۳ـ زادِ بیابانِ گمرهی (شعر ۱۳۲۱)
۳۵۴ـ زاغان هوس (شعر ۳۳۲۷)
۳۵۵ـ زانوی دل (شعر ۳۷۴۲)
۳۵۶ـ ز باغِ همت ما زهرخنده می‌روید (شعر ۵۵۶۹)
۳۵۷ـ زبانِ ناصیه (شعر ۶۱۸۸)
۳۵۸ـ زخمِ جان شکار (شعر ۳۹۳۵)
۳۵۹ـ زخمِ کفرِ محبّت (شعر ۲۱۰۷)
۳۶۰ـ زخمِ لذّت جو (شعر ۴۴۱۱)
۳۶۱ـ زخمِ ناوک درد (شعر ۱۹۵۵)
۳۶۲ـ زلف شکن فروش (شعر ۳۵۲)
۳۶۳ـ زمزمهٔ آتشین (شعر ۵۷۲۴)
۳۶۴ـ زمزمهٔ الامانِ غم (شعر ۴۹۴۲)
۳۶۵ـ زمزمهٔ الست (شعر ۳۵۱)
۳۶۶ـ زمزمهٔ زهر خند (شعر ۲۲۱۶)
۳۶۷ـ زمزمهٔ مهر و وفا (شعر ۱۷۲۸)
۳۶۸ـ زنجیر خرد (شعر ۳۶۸۴)
۳۶۹ـ زنجیرِ صد کرشمه (شعر ۵۲۱۳)
۳۷۰ـ زنجیرِ صد کرشمه (شعر ۵۲۱۳)
۳۷۱ـ زهرِ آفت (شعر ۵۶۰۹)
۳۷۲ـ زهرِ بلا (شعر ۱۹۷۲)
۳۷۳ـ زهرِ بیغمی (شعر ۱۸۶۶)
۳۷۴ـ زهرِ بی‌نوائی (شعر ۱۰۱۳)
۴۷۵ـ زهرِ چشم (شعر ۱۷۶۳)
۳۷۶ـ زهرِ درد (شعر ۱۵۵۲)
۳۷۷ـ زهرِ شهید گشته (شعر ۵۶۱۷)
۳۷۸ـ زهرِ غم بگلوی فراغ (شعر ۳۰۰۵)
۳۷۹ـ زهرِ فتنه (شعر ۸۷۱)
۳۸۰ـ زهرِ فراق (شعر ۱۲۹۴)
۳۸۱ـ زیارتِ دارِ ندامت (شعر ۵۰۸۱)
۳۸۲ـ ساغرِ لبریز کفر (شعر ۷۳۳)
۳۸۳ـ ساغرِ لبریز وصل (شعر ۵۷۲۶)
۳۸۴ـ سایه نشینان گل و بید (شعر ۶۳۵)
۳۸۵ـ سبزهٔ امید (شعر ۸۷۶)
۳۸۶ـ ستاره سوختهٔ روزگار (شعر ۵۲۳۸)
۳۸۷ـ سحابِ درد (شعر ۴۴۱۷)
۳۸۸ـ سحرِ تمنّا (شعر ۱۴۵۰)
۳۸۹ـ سحرِ غمزه ..... جیب دین (شعر ۲۷۳۹)
۳۹۰ـ سرِ بالینِ دعا (شعر ۶۰۷۰)
۳۹۱ـ سر جوش لذّتِ غم (شعر ۲۴۶۲)
۳۹۲ـ سرگرمِ نوازش‌گریِ جان (شعر ۳۷۰۰)
۳۹۳ـ سرمایهٔ توفیق (شعر ۷۴۸)
۳۹۴ـ سرودِ صوفی‌آشوب (شعر ۴۵۱۸)

۳۹۵ ـ سرودِ عیش (شعر ۹۱۰)
۳۹۶ ـ سرودِ غمِ کوهکن (شعر ۱۴۸۱)
۳۹۷ ـ سفینهٔ تقلید (شعر ۳۹۶۸)
۳۹۸ ـ سلسله جنبان تمنّا (شعر ۲۶۱۵)
۳۹۹ ـ سلطانِ قناعت (شعر ۲۹۵۹)
۴۰۰ ـ سلطانِ محبّت (شعر ۲۵۷۱)
۴۰۱ ـ سُمِ گلگونِ فیض (شعر ۲۰۶۷)
۴۰۲ ـ سمندِ سعی (شعر ۸۲۵)
۴۰۳ ـ سمومِ وادیِ کفر (شعر ۶۴۰۹)
۴۰۴ ـ سنگِ خرد (شعر ۱۵۶۸)
۴۰۵ ـ سود اگر بازارچهٔ بی‌هنری (شعر ۳۱۳۸)
۴۰۶ ـ سیلابِ زهر (شعر ۶۹۰)
۴۰۷ ـ سیلابِ زهر و جویبارِ خون (۱۱۰۳)
۴۰۸ ـ سیلابِ فتنه (شعر ۱۷۸۵)
۴۰۹ ـ سیلِ فتنه (شعر ۷۶۱)
۴۱۰ ـ سیلِ نگاه (شعر ۶۵۹۵)
۴۱۱ ـ سیمابِ غفلت (شعر ۳۷۷۵)
۴۱۲ ـ سینهٔ نغمه (شعر ۴۰۸۱)
۴۱۳ ـ شاخِ تمنّا (شعر ۳۴۸۶)
۴۱۴ ـ شامگاهِ روز جزا (شعر ۶۱۶۳)
۴۱۵ ـ شاهبازِ قدس (شعر ۵۴۴۰)
۴۱۶ ـ شاهدانِ قدس (شعر ۵۲۶۴)
۴۱۷ ـ شاهدِ خلوت‌گهِ غیب (شعر ۲۶۷۹)
۴۱۸ ـ شاهد معنی (شعر ۲۳۷۰)
۴۱۹ ـ شاهراه دل (شعر ۲۶۷۳)
۴۲۰ ـ شاهینِ امید (شعر ۲۰۶۶)
۴۲۱ ـ شاهینِ بلا (شعر ۶۱۶۵)
۴۲۲ ـ شاهینِ نار (شعر ۳۸۳۰)
۴۲۳ ـ شبدیزِ جان (شعر ۲۰۶۷)
۴۲۴ ـ شبدیزِ عمر (شعر ۴۵۷۵)
۴۲۵ ـ شبنم آسودگی (شعر ۳۹۴۴)
۴۲۶ ـ شبنمِ بلا (شعر ۵۶۳۵)
۴۲۷ ـ شبنمِ خلدِ فراغ (شعر ۱۳۲۸)
۴۲۸ ـ شبنم گناه (شعر ۸۰۸)
۴۲۹ ـ شبیخونِ احتیاج (شعر ۵۰۲۸)
۴۳۰ ـ شبیخونِ تمنّا (شعر ۵۸۸۴)
۴۳۱ ـ شبیخونِ روزگار (شعر ۵۸۲۹)
۴۳۲ ـ شبیخون غم (شعر ۳۵۹۸)
۴۳۳ ـ شبیخونِ غم و درد (شعر ۳۵۹۸)
۴۳۴ ـ شبیخونِ فُرصت (شعر ۵۴۷۶)
۴۳۵ ـ شد مشتِ دود خرمنِ آتش (شعر ۹۰۳)
۴۳۶ ـ شراب تلخ کامی (شعر ۳۶۲۹)
۴۳۷ ـ شراب حیرت (شعر ۵۷۴۹)
۴۳۸ ـ شرابِ خوبی (شعر ۶۶۰۴)
۴۳۹ ـ شرابِ دشنه (شعر ۳۵۰)
۴۴۰ ـ شرابِ راز خاموشی (شعر ۲۱۵۸)
۴۴۱ ـ شراب زهرخند (شعر ۳۶۳۰)
۴۴۲ ـ شراب عافیت (شعر ۶۰۰۱)
۴۴۳ ـ شرابِ فتنه (شعر ۵۸۶۶)
۴۴۴ ـ شربت صلح (شعر ۸۲۰)
۴۴۵ ـ شربتی که زهر فروشد بکامِ مرگ (شعر ۱۳۳۰)

۴۴۶ ـ ششدرِ غم (شعر ۵۰۲۱)
۴۴۷ ـ شعله جمال (شعر ۱۶۶۲)
۴۴۸ ـ شعله زارِ سینه (شعر ۵۱۵۹)
۴۴۹ ـ شعله گداز و زبانه سوز (شعر ۳۹۹۱)
۴۵۰ ـ شعله‌های دوزخِ عشق (شعر ۹۹۹۰)
۴۵۱ ـ شعلهٔ جمال (شعر ۸۰۷)
۴۵۲ ـ شعلهٔ سیراب (شعر ۵۶۶۵)
۴۵۳ ـ شعلهٔ شوق (شعر ۵۶۲۹)
۴۵۴ ـ شعلهٔ مرهم (شعر ۴۹۵۸)
۴۵۵ ـ شکارستانِ دل (شعر ۱۹۲۹)
۴۵۶ ـ شکرخندِ گریبان (شعر ۵۵۹۲)
۴۵۷ ـ شکرستانِ خود (شعر ۳۶۹۸)
۴۵۸ ـ شکرِ نشترِ الماس (شعر ۴۱۲۲)
۴۵۹ ـ شکست آباد (شعر ۱۷۷۷)
۴۶۰ ـ شکنجهٔ سلام (شعر ۳۶۳۵)
۴۶۱ ـ شکنجهٔ غم (شعر ۱۲۹۶)
۴۶۲ ـ شکنِ سلسلهٔ غالیه‌گون (شعر ۱۳۱۳)
۴۶۳ ـ شمشیرِ ترکِ طلب (شعر ۵۴۷۶)
۴۶۴ ـ شمشیرِ تغافل (شعر ۲۵۰۷)
۴۶۵ ـ شمعِ رحمت (شعر ۱۶۱۴)
۴۶۶ ـ شمعِ شوق (شعر ۴۹۹۵)
۴۶۷ ـ شمعِ نفس (شعر ۱۳۱۲)
۴۶۸ ـ شوخیِ شبرنگِ عشق (شعر ۱۶۴۸)
۴۶۹ ـ شورش آباد (شعر ۴۳۱۲)
۴۷۰ ـ شوقِ زبون (شعر ۳۷۲۵)
۴۷۱ ـ شهادت گه عشق ازل (شعر ۲۳۲۵)
۴۷۲ ـ شهبازِ سلامت (شعر ۴۸۰۵)
۴۷۳ ـ شهپر اندیشه (شعر ۳۱۲۷)
۴۷۴ ـ شهر ازل (شعر ۱۱۰۷)
۴۷۵ ـ شهرِ راحت (شعر ۵۵۱۲)
۴۷۶ ـ شهرزادِ ملال (شعر ۴۹۴۵)
۴۷۷ ـ شهرِ سینه (شعر ۵۲۵۹)
۴۷۸ ـ شهرِ عشق (شعر ۱۶۲۶)
۴۷۹ ـ شهر فتنه (شعر ۴۰۹۶)
۴۸۰ ـ شهرِ ملال انگیزِ عشق (شعر ۶۰۶۰)
۴۸۱ ـ شهرِ وجود (شعر ۲۳۳۵)
۴۸۲ ـ شهرِ وصال (شعر ۶۰۰۸)
۴۸۳ ـ شیرِ بیشهٔ صبر (شعر ۵۴۷۹)
۴۸۴ ـ شیشهٔ مضمون (شعر ۷۸۰)
۴۸۵ ـ شیوهٔ غم‌پیشگی (شعر ۵۴۱۹)
۴۸۶ ـ شیوهٔ محمودی و ایازی (شعر ۶۵۶۴۰)
۴۸۷ ـ صاعقهٔ عقل (شعر ۴۶۵۵)
۴۸۸ ـ صافِ شرابِ خجالت (شعر ۵۰۲۶)
۴۸۹ ـ صحرای درون (شعر ۱۹۲۴)
۴۹۰ ـ صدای بالِ شاهینِ ستم (شعر ۵۶۸۷)
۴۹۱ ـ صد چشمه زهر (شعر ۴۵۰۴)
۴۹۲ ـ صد چشمهٔ زهر (شعر ۹۸۶)
۴۹۳ ـ صد چمن گل (شعر ۶۰۵۲)
۴۹۴ ـ صد دوزخِ درد (شعر ۳۰۳۶)
۴۹۵ ـ صد قافله دردِ ابدی (شعر ۱۲۴۶)
۴۹۶ ـ صلح ناز آلود (شعر ۳۲۴۵)
۴۹۷ ـ صلحِ نازآمیز (شعر ۶۱۲۱)

۴۹۸ـ صوفیانِ باده نهان کش (شعر ۴۳۲۳)
۴۹۹ـ صید فریبِ دام خود (شعر ۴۴۵۵)
۵۰۰ـ صیدگاه جفا (شعر ۴۰۹۷)
۵۰۱ـ صیدگاهِ جهان (شعر ۲۵۸۶)
۵۰۲ـ صیدگهِ اهل نظر (شعر ۳۷۵۸)
۵۰۳ـ صیدگه جور (شعر ۲۹۹۳)
۵۰۴ـ طبلِ ناموس (شعر ۴۹۸۹)
۵۰۵ـ طغیانِ ناز (شعر ۳۵۶۰)
۵۰۶ـ طفلانِ هوس (شعر ۳۴۵۸)
۵۰۷ـ طفلِ طالع (شعر ۴۰۱۰)
۵۰۸ـ طلعتِ خورشید (شعر ۴۳۵۸)
۵۰۹ـ طوبیِ خلدِ عافیت (شعر ۲۲۵۹)
۵۱۰ـ طورِ سینهٔ عرفی (شعر ۲۲۲۲)
۵۱۱ـ طوفانِ آتش (شعر ۶۲۲۳)
۵۱۲ـ طوفانِ حسن (شعر ۱۷۴۷)
۵۱۳ـ طوفانِ فریاد (شعر ۴۸۱۰)
۵۱۴ـ طوفِ کعبهٔ غم (شعر ۲۶۴۶)
۵۱۵ـ طیلسانِ بخل (شعر ۴۹۹۰)
۵۱۶ـ عافیت زارِ عدم (شعر ۳۶۳۴)
۵۱۷ـ عافیت سینه فروش است (شعر ۱۰۰۳)
۵۱۸ـ عالمانِ شهر آشوب (شعر ۵۶۶)
۵۱۹ـ عاملِ تدبیر (شعر ۳۵۹۳)
۵۲۰ـ عاملِ تقدیر (شعر ۲۵۷۱)
۵۲۱ـ عرشِ محبّت (شعر ۲۰۱۱)
۵۲۲ـ عرصه قریب (شعر ۵۸۰۳)
۵۲۳ـ عروسِ عصمت (شعر ۵۸۲۸)
۵۲۴ـ عشوه خانهٔ دهر (شعر ۴۷۸۱)
۵۲۵ـ عقلِ وسوسه پرداز (شعر ۴۴۸۷)
۵۲۶ـ علمهای نور (شعر ۵۶۵۰)
۵۲۷ـ عنان تاب نگاه (شعر ۶۱۲۷)
۵۲۸ـ عنانِ فتنه (شعر ۴۵۰۶)
۵۲۹ـ عنانِ فرصت (شعر ۱۷۵۷)
۵۳۰ـ عندلیبِ چمنِ قدس (شعر ۱۰۰۹)
۵۳۱ـ عندلیبِ قدس (شعر ۲۰۶۸)
۵۳۲ـ عندلیبِ گلستانِ ذوق (شعر ۴۵۷۶)
۵۳۳ـ عیش‌آبادِ وصل (شعر ۳۶۲۲)
۵۳۴ـ غبارِ ایمان (شعر ۶۴۰۹)
۵۳۵ـ غبارِ ظلمتِ عصیان (شعر ۴۰۰۳)
۵۳۶ـ غبارِ فتنه (شعر ۲۳۸۹)
۵۳۷ـ غبارِ فتنه (شعر ۶۱۶۹)
۵۳۸ـ غبار فریب (شعر ۶۰۶۱)
۵۳۹ـ غبارِ ناصیه آشوب (شعر ۵۵۷۰)
۵۴۰ـ غزالانِ مستِ نار (شعر ۲۷۵۶)
۵۴۱ـ غزال حکمت (شعر ۶۰۸۴)
۵۴۲ـ غزال رمیدهٔ مقصود (شعر ۲۲۱۸)
۵۴۳ـ غزالِ قدس فتراک بسته (شعر ۳۶۳۳)
۵۴۴ـ غم‌آباد (شعر ۲۲۸۰)
۵۴۵ـ غم آباد (شعر ۶۴۴۴)
۵۴۶ـ غمِ ثابت قدم (شعر ۶۱۱۲)
۵۴۷ـ غمزه الماس فروش آمد (شعر ۱۰۷۸)
۵۴۸ـ غمزهٔ راحت گداز (شعر ۱۵۴۲)
۵۴۹ـ غمکدهٔ سینه (شعر ۳۰۴۰، ۳۰۶۴)

۵۵۰ـ غمهای خانه‌زاد (شعر ۳۶۴۸)
۵۵۱ـ غنچهٔ شوق (شعر ۱۶۴۹)
۵۵۲ـ فتراکِ غمزه (شعر ۲۷۵۶)
۵۵۳ـ فتنهٔ جمال (شعر ۱۲۶۴)
۵۵۴ـ فتنهٔ شادی (شعر ۷۳)
۵۵۵ـ فتنهٔ عصیان (شعر ۶۰۱۱)
۵۵۶ـ فردوسِ راز (شعر ۴۰۷۹)
۵۵۷ـ فروعِ کار در پیشانی غم دیده‌ام (شعر ۴۹۹۷)
۵۵۸ـ فریادِ نا سرشته بخون (شعر ۵۴۴۴)
۵۵۹ـ فریب‌گاهِ سلامت (شعر ۱۷۶۰)
۵۶۰ـ فسونِ عافیت (شعر ۱۱۷۱)
۵۶۱ـ فضولیهای عقلِ مصلحت اندیش (شعر ۳۴۲۱)
۵۶۲ـ فوجِ بلا (۱۳۱۶)
۵۶۳ـ فوجِ بلا (شعر ۴۳۶۵)
۵۶۴ـ فوجِ گناه (شعر ۴۶۱۹)
۵۶۵ـ فوجِ ناز و عشوه (شعر ۱۶۷۳)
۵۶۶ـ قدم سوختهٔ برزده دامن (شعر ۳۵۹۹)
۵۶۷ـ قربِ ادب پیشه (شعر ۱۸۱۱)
۵۶۸ـ قفسِ شوق (شعر ۳۲۶۵)
۵۶۹ـ قفلِ اسرار و کلید نفس (شعر ۲۸۳۰)
۵۷۷ـ قفلِ بی‌گشادِ درِ خانه (شعر ۴۴۵۱)
۵۷۱ـ قلزمِ اندیشه (شعر ۲۸۱۰)
۵۷۲ـ قلمِ شعله خیز (شعر ۵۷۲۶)
۵۷۳ـ کارگه خیال (شعر ۲۹۳۳)
۵۷۴ـ کاسهٔ زهر .... شیشهٔ داغ (شعر ۲۲۶۳)
۵۷۵ـ کافرستان (شعر ۱۶۹۳)
۵۷۶ـ کافرستانی بهم زد (شعر ۴۴۵)
۵۷۷ـ کاوکاوِ غم (شعر ۳۲۷۶)
۵۷۸ـ کبک شوق (شعر ۲۰۶۶)
۵۷۹ـ کبوترِ حرم قدس (شعر ۴۳۸۸)
۵۸۰ـ کتابهٔ درِ دکانِ روزگار (شعر ۳۴۰۸)
۵۸۱ـ کج بازی سیّاره (شعر ۳۸۲۹)
۵۸۲ـ کرشمه‌زار (شعر ۳۲۲۶)
۵۸۳ـ کشتزار گریه (شعر ۳۲۸۰)
۵۸۴ـ کشتزارِ ملال (شعر ۱۶۵۵)
۵۸۵ـ کشتِ زهرناک از وادی ادراک می‌روید (شعر ۳۵۸۱)
۵۸۶ـ کشتگان در آتش تپیده (شعر ۱۳۱۱)
۵۸۷ـ کشتیِ شبه (شعر ۱۷۸۴)
۵۸۸ـ کعبهٔ حسنِ قبول (شعر ۲۰۰۹
۵۸۹ـ کعبهٔ شادی..... دیرِ غم (شعر ۲۷۱۲)
۵۹۰ـ کعبهٔ شوق (شعر ۱۳۴۲)
۵۹۱ـ کعبهٔ محبت (شعر ۶۵۶۸)
۵۹۲ـ کفرآبادِ دل (شعر ۲۱۸۰)
۵۹۳ـ کفرِ تمام (شعر ۶۴۸۱)
۵۹۴ـ کفرِ عشق (شعر ۱۶۸۷)
۵۹۵ـ کفرِ عشق (شعر ۶۶۰۸)
۵۹۶ـ کلیدِ کام (شعر ۶۳۳۵)
۵۹۷ـ کلیدِ گنجِ گدایی (شعر ۲۳۶۴)
۵۹۸ـ کلید گنج مراد (شعر ۲۰۰۳)

۵۹۹ـ کمین‌گهِ شبهای تار (شعر ۳۷۳۱)
۶۰۰ـ کمین وسوسه (شعر ۱۷۵۹)
۶۰۱ـ کنارِ خنده (شعر ۳۳۸۳)
۶۰۲ـ کوه الماس (شعر ۵۷۶۱)
۶۰۳ـ کیشِ ناز (شعر ۱۵۴۵)
۶۰۴ـ گدای عقل (شعر ۱۳۲۲)
۶۰۵ـ گر ابرِ حُسن بارد نگاه می‌روید (شعر ۶۲۲۱)
۶۰۶ـ گردابِ ملامت (شعر ۱۹۳۳)
۶۰۷ـ گردِ غم..... دیدهٔ جان (شعر ۳۵۲۶)
۶۰۸ـ گردنِ نفس (شعر ۳۸۶۱)
۶۰۹ـ گریبانِ دل (شعر ۱۶۱۱)
۶۱۰ـ گریبانِ دل (شعر ۳۶۲۹)
۶۱۱ـ گریبان مهر و ماه (شعر ۵۵۶۸)
۶۱۲ـ گُل آشوب (شعر ۳۴۹۲)
۶۱۳ـ گلاب کفر (شعر ۳۱۷۷)
۶۱۴ـ گلبانگ بلبلان چمن (شعر ۵۸۳۹)
۶۱۵ـ گلبانگ گمرهی (شعر ۱۳۲۳)
۶۱۶ـ گلبرگِ باغِ قدس (شعر ۵۴۳۵)
۶۱۷ـ گلبن آسودگی (شعر ۴۱۳۵)
۶۱۸ـ گلِ بهشتِ غم (شعر ۴۷۳۴)
۶۱۹ـ گلِ پژمردگی (شعر ۳۶۳۰)
۶۲۰ـ گُلِ خرد (شعر ۱۳۴۱)
۶۲۱ـ گلدستهٔ باغِ دل (شعر ۹۹۲)
۶۲۲ـ گلدستهٔ فریب (شعر ۹۷۸)
۶۲۳ـ گلزار حسن (شعر ۹۷۸)
۶۲۴ـ گلستانِ امید (شعر ۲۲۲۰)
۶۲۵ـ گلستانِ تماشا (شعر ۶۱۱۴)
۶۲۶ـ گلستانِ جان (شعر ۳۸۴۷)
۶۲۷ـ گلستانِ طلب (شعر ۴۷۶۴)
۶۲۸ـ گل فتنه (شعر ۳۰۸۳)
۶۲۹ـ گلگشتِ کفرآباد (شعر ۵۴۶۸)
۶۳۰ـ گل نیاز (شعر ۲۷۹۸)
۶۳۱ـ گلِ وعده (شعر ۵۸۵۹)
۶۳۲ـ گلوی هوس (شعر ۱۱۲۳)
۶۳۳ـ گلهای اثر (شعر ۶۰۷۰)
۶۳۴ـ گلهای غم (شعر ۳۶۲۹)
۶۳۵ـ گنجِ بدستِ دماغ افتاد (شعر ۱۶۱۶)
۶۳۶ـ گنج غم (شعر ۴۴۴۷)
۶۳۷ـ گنجِ نفس (شعر ۴۶۲۸)
۶۳۸ـ گوشِ جان گشوده (شعر ۴۹۳۵)
۶۳۹ـ گوشهٔ اورنگِ جفا (شعر ۱۴۹۹)
۶۴۰ـ گوشهٔ بامِ دلِ ریش (شعر ۱۳۹۳)
۶۴۱ـ گوهرِ راز (شعر ۱۳۳۶)
۶۴۲ـ گوهرِ راز (شعر ۳۵۲۷)
۶۴۳ـ گوهر راز (شعر ۴۵۶۰)
۶۴۴ـ گوهرِ طبیعت (شعر ۵۳۹۴)
۶۴۵ـ گوهر گنجِ جنون (شعر ۱۹۲۵)
۶۴۶ـ گهرِ عتاب (شعر ۱۲۳۰)
۶۴۷ـ لاله‌زارِ خنده (شعر ۱۹۸۲)
۶۴۸ـ لاله‌زارِ داغ (شعر ۱۲۱۵)
۶۴۹ـ لاله‌زارِ داغِ گلستانِ آتش (شعر ۱۶۶۵)

۶۵۰ـ لاله‌زارِ سوخته (شعر ۶۳۵۸)
۶۵۱ـ لباسِ چاره (شعر ۶۰۲۴)
۶۵۲ـ لبالب شدن از یار (شعر ۱۷۹۰)
۶۵۳ـ لب تشنهٔ الماس (شعر ۵۰۸۸)
۶۵۴ـ لبِ داغِ دل (شعر ۹۸۶)
۶۵۵ـ لبِ ساز (شعر ۳۵۳۰)
۶۵۶ـ لبِ شعله می‌گزد (شعر ۲۲۶۲)
۶۵۷ـ لبِ شیون طراز (شعر ۲۲۵۷)
۶۵۸ـ لبِ گفتگو دل (شعر ۴۴۳۰)
۶۵۹ـ لب گفتگوی دل (شعر ۴۴۳۰)
۶۶۰ـ لذّتِ چکانیِ غم (شعر ۱۹۶۲)
۶۶۱ـ لذّتِ ستم از زخم امتحان دزدیدن (شعر ۴۸۵۱)
۶۶۲ـ ماند گرسنه گوشم (شعر ۵۴۱۰)
۶۶۳ـ مایه گسترِ تعمیر (شعر ۱۹۱۲)
۶۶۴ـ متاعِ بیخردی (شعر ۱۳۳۹)
۶۶۵ـ متاعِ کس مخر (شعر ۵۳۶۸)
۶۶۶ـ مجروحِ خمار (شعر ۹۱۱)
۶۶۷ـ محکومِ آسمان و زبونِ ستاره (شعر ۱۴۰۶)
۶۶۸ـ محنت‌سرای دل (شعر ۴۵۸۰)
۶۶۹ـ مُرغِ تلافی (شعر ۱۸۰۷)
۶۷۰ـ مرغِ نغمه سنجِ گلستانِ آتش (شعر ۱۶۶۱)
۶۷۱ـ مُرغِ نگه (شعر ۶۱۱۴)
۶۷۲ـ مرهمِ آزار (شعر ۶۳۶۹)
۶۷۳ـ مرهم امید (شعر ۸۴۷)
۶۷۴ـ مرهم کدهٔ عشق (شعر ۱۷۹۱)
۶۷۵ـ مرهمِ لطف (شعر ۱۲۶۶)
۶۷۶ـ مزاجِ دل (شعر ۱۴۴۰)
۶۷۷ـ مزارِ راحت (شعر ۴۴۳۴)
۶۷۸ـ مژه آرزو (شعر ۱۹۴۱)
۶۷۹ـ مستِ سماعِ ماتم (شعر ۵۱۶۸)
۶۸۰ـ مستی و آشوبِ جنون (شعر ۳۶۷۴)
۶۸۱ـ مصرِ خوبی (شعر ۴۶۳۹)
۶۸۲ـ مصرِ گلشن (شعر ۴۲۳۱)
۶۸۳ـ معراج بلا ..... جبریل غم (شعر ۲۵۱۷)
۶۸۴ـ معلّمِ بجز رضا (شعر ۱۴۰۷)
۶۸۵ـ معمای آرزو (شعر ۵۱۹۸)
۶۸۶ـ معمورِیِ شهر محبّت (شعر ۴۱۰۰)
۶۸۷ـ مغزِ درد (شعر ۱۸۳۲)
۶۸۸ـ مغزِ دماغ (شعر ۲۲۶۱)
۶۸۹ـ مقراضِ الماس (شعر ۴۴۰۳)
۶۹۰ـ ملالِ طراوت گداز (شعر ۲۳۱۱)
۶۹۱ـ ملامتِ دوری (شعر ۲۴۷۶)
۶۹۲ـ ملکِ وصل (شعر ۱۴۵۳)
۶۹۳ـ منّت آسایش (شعر ۱۴۲۱)
۶۹۴ـ منّت فروشِ دوش و کنار توکّل (شعر ۴۹۷۶)
۶۹۵ـ منصور نغمه (شعر ۵۱۴۱)
۶۹۶ـ موجِ خیزِ ملال (شعر ۱۶۶۰)
۶۹۷ـ موج دریای بلا (شعر ۴۷۹۱)

۶۹۸ـ موجِ فتنه خیز (۱۰۶۹)
۶۹۹ـ موجهٔ طعن (شعر ۴۰۲۹)
۷۰۰ـ موسم گلریز شکر (شعر ۲۹۷۲)
۷۰۱ـ مهمان‌سرای معنی (شعر ۱۳۲۲)
۷۰۲ـ میخانهٔ مراد (شعر ۴۵۷۹)
۷۰۳ـ می‌زند گردنِ ناموس (شعر ۶۵۶۲)
۷۰۴ـ میکده آشوب (شعر ۳۵۱۸)
۷۰۵ـ میکدهٔ کرشمه (شعر ۳۴۸)
۷۰۶ـ میوهٔ وصال (شعر ۵۷۳۷)
۷۰۷ـ ناخن غم (شعر ۳۲۲۳)
۷۰۸ـ ناخنِ کرشمه (شعر ۶۳۴۷)
۷۰۹ـ ناخنِ نار (شعر ۵۸۸۱)
۷۱۰ـ ناز نیک‌نامی عصمت (شعر ۷۶۰)
۷۱۱ـ ناقوسِ عشق (شعر ۸۰۲)
۷۱۲ـ ناله‌زارِ فریب (شعر ۵۴۴۲)
۷۱۳ـ ناله فروشِ شب دیجور (شعر ۵۰۰)
۷۱۴ـ نثار درد (شعر ۹۰۵)
۷۱۵ـ نخل وسوسه (شعر ۲۹۲۶)
۷۱۶ـ ندیمانِ بزمِ عشق (شعر ۲۸۱۸)
۷۱۷ـ نسیمِ طلب (شعر ۸۲۴)
۷۱۸ـ نسیمِ گلشنِ غم (شعر ۴۵۱۰)
۷۱۹ـ نسیمِ مُژده (شعر ۳۶۲۲)
۷۲۰ـ نسیمِ وصل (شعر ۸۷۲)
۷۲۱ـ نشاطِ تماشا (شعر ۵۶)
۷۲۲ـ نشاطِ جمال (شعر ۴۳۳۳)
۷۲۳ـ نشترِ الماس (شعر ۵۱۲۰)
۷۲۴ـ نشترِ طعن گریز (شعر ۷۳۵)
۷۲۵ـ نعمت وصال (شعر ۸۴۵)
۷۲۶ـ نغمهٔ مراد (شعر ۱۴۸۱)
۷۲۷ـ نفایس فیض (شعر ۳۱۱۸)
۷۲۸ـ نفسِ سردِ باغِ دهر (شعر ۵۵۶۴)
۷۲۹ـ نفسِ نیلگون (شعر ۹۰۳)
۷۳۰ـ نقابِ راز (شعر ۸۹۳)
۷۳۱ـ نقدِ گریه (شعر ۴۴۶۱)
۷۳۲ـ نقدِ هوش (شعر ۱۹۲۵)
۷۳۳ـ نقش بندیهای عقل (شعر ۴۹۱۵)
۷۳۴ـ نقش طرازی و مشهد آرایی (شعر ۱۰۹۶)
۷۳۵ـ نُقلِ فتنه (شعر ۶۳۵۰)
۷۳۶ـ نکته سنجِ راز (شعر ۶۳۴۲)
۷۳۷ـ نکهتِ دل (شعر ۳۳۰۷)
۷۳۸ـ نگاهِ چکیده (شعر ۱۳۱۰)
۷۳۹ـ نگهِ‌خیز (شعر ۸۲۶)
۷۴۰ـ نمکِ خوان فتنه (شعر ۹۵۶)
۷۴۱ـ نمک فروشیِ بازارِ دل (شعر ۳۲۵۵)
۷۴۲ـ نواله از جگرِ درد (شعر ۵۲۶۰)
۷۴۳ـ نوبهارِ چمن طراز (شعر ۲۵۹۹)
۷۴۴ـ نوبهار لذّت بر باغِ جان (شعر ۴۴۲۱)
۷۴۵ـ نوشین لبانِ قدح (شعر ۱۹۹۵)
۷۴۶ـ نهالِ فتنه شعر ۴۰۹۵)
۷۴۷ـ نیشِ بلا (شعر ۴۸۱۷)
۷۴۸ـ نیشتر اثر (شعر ۴۶۵۳)

۷۴۹ ـ نیشتر زارِکسان (شعر ۳۶۹۸)

۷۵۰ ـ نیشِ غمزه (شعر ۸۷۱)

۷۵۱ ـ نیلِ عابدِ نامی (شعر ۵۳۴۰)

۷۵۲ ـ وادیِ طلب (شعر ۳۲۱۵)

۷۵۳ ـ وادیِ غرور (شعر ۸۷۹)

۷۵۴ ـ وز کرشمه بر لبِ افسون (شعر ۲۴۵۸)

۷۵۵ ـ وقتِ شرابِ کرشمه پیمایی (شعر ۱۰۹۴)

۷۵۶ ـ های و هو نکشد (شعر ۳۵۴۹)

۷۵۷ ـ هجرِ کاغذ..... فراقِ خامه (شعر ۶۵۸۶)

۷۵۸ ـ هُدهُدِ باغچهٔ صومعه (شعر ۱۰۰۵)

۷۵۹ ـ هزار صومعه تقوی (شعر ۳۱۵۵)

۷۶۰ ـ هزار قافله ریش (شعر ۵۲۵۹)

۷۶۱ ـ هزار قافله عشرت (شعر ۴۹۴۰)

۷۶۲ ـ هزار قافلهٔ جان (شعر ۲۰۰۵)

۷۶۳ ـ هزار میکده شراب انداختن (شعر ۳۹۶۱)

۷۶۴ ـ همآغوش سلامت (شعر ۴۵۲۰)

۷۶۵ ـ همّت فروش طَی (شعر ۲۰۹۱)

۷۶۶ ـ هوای آستان بوسِ وصال (شعر ۲۶۴۰)

۷۶۷ ـ هوشِ جان (شعر ۴۸۴۶)

۷۶۸ ـ یک جهان درد (شعر ۵۵۵۲)

۷۶۹ ـ یک مُشت فتنه در ته جیب قیامت (شعر ۶۱۳۹)

۷۷۰ ـ یوسفِ دل (شعر ۱۰۲۰)

فهرست اشعار غزلیّات شامل کلیّات

و چند نسخهٔ دیگر که مورد استفاده قرار گرفته‌اند

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱	ز خوان نطق چو دادی غذای جان مرا	۲۲۹	۱۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۳	×	×	×	×	×	×	۱۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۳			×	۱۱	×	۱
۲	نه چنان برده ز ره ذوق نگاه تو مرا	۲۳۰	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۶	×				×			×			×	×	×	×	×	×	×	۲
۳	ای دل منشین، خیز، که بیباک تو تنها	۲۳۰	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۶	×				×			×			×	×	×	×	۷	×	×	۳
۴	شب آمد، ای مرا سامان بیارایید محفلها	۲۳۱	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۶	۷				۷			×			×	×	×	×	×	×	×	۴
۵	تحفهٔ مرهم نگیرد سینهٔ افگار ما	۲۳۱	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			۶	۶	۶	۶	۶	۶	۳۶	۵
۶	گفتگوی غم یعقوب بود پیشهٔ ما	۲۳۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			×	۵	×	۵	۵	۵	۵	۶
۷	بجز نیش بلا مرهم مبادا سینه‌ریشان را	۲۳۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			۶	۶		۵	۶	۶	۷
۸	به دیر آ از حرم صوفی‌که می برقع گشوداینجا	۲۳۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۶	۸
۹	بزهر تشنه لبم، با شکر چه کار مرا	۲۳۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷						۷	۵		۷	۷	۷	۷	۹
۱۰	منم که یافته‌ام ذوق صحبت غم را	۲۳۵	۷	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۵	۵	۵		۵	۶	۵					۵						۵	۶		۶	۵	۶	۶	۱۰
۱۱	چرا خجل نکند چشم اشکبار مرا	۲۳۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶					۶						۶	۶		۶	۶	۶	۶	۱۱
۱۲	روشن شد آفتاب محبت ز داغ ما	۲۳۶	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	۷	×	۷	۶		۶	۶	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶	۱۲
۱۳	دلم در کعبه رو کرده است و همّت جوید از دلها	۲۳۷	۱۰	۹	۹	×	×	۱۰	×	۹	۹	۷	۱۰	۷	۹	۹		×	۹	۷					×			۱۰			۳[1]	۹		۹	۱۰	۶	۱۳

۱ - ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۴	ای فوج عشق تاختنی بر سپاه ما	۲۳۸	۹	۹	۹	×	۹	×	۹	۹	۹	×	۹	×	۹	۸		۷	۹	×					×			۹			×	۹		۹	۹	۹	۱۴
۱۵	زان لب همه دشنام شود ملتمس ما	۲۳۹	۸	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷		۶	۷	۸					×			۶			۷	۶		۷	۷	۷	۱۵
۱۶	بگاه جلوه ازان تافت روی زیبا را	۲۴۰	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۷	۱۰	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۸					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۱۶
۱۷	باز ماتم نو شد این جان بلاقرسوده را	۲۴۱	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۷	×	۶	×	۷	۷		۶	۷	۵					۵			۵			۶	۷		۷	۷	۷	۱۷
۱۸	همه جویند بهشت و من بیباک آنجا	۲۴۲	۹	۹	۹	×	۹	×	۹	۹	۹	×	۹	×	۹	۹		۹	۹	۱۳					×			۶			۹	۹		۹	۹	۹	۱۸
۱۹	تا خیالت کرده مشغول هم‌آغوشی مرا	۲۴۳	۵	۵	۵	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	×	۵	۵		۵	۵	۲۴					×			×			×	۵		۵	۵	۵	۱۹
۲۰	بادا بشارت ای دل محنت شناس ما	۲۴۴	۸	۸	۸	×	۸	×	۸	۸	۸	×	۸	×	۸	۷		۶	۶	×					×			×			×	۷		۸	۸	۸	۲۰
۲۱	برآورم به دل و جان در سرایی را	۲۴۴	۶	۶	۶	×	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	×	۶	۶		۶	۶	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۲۱
۲۲	زاهد برو از دیر و بجو راه حرم را	۲۴۵	۳	۳	۳	×	۳	×	۳	۳	۵	×	×	×	۳	×		×	×	×					×			×			×	۳		۳	۹	×	۲۲
۲۳	گر بود با دل سر پیوند گیسوی ترا	۲۴۵	۵	۵	۵	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	×	۵	۵		×	۵	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۲۳
۲۴	از حیات این یک نفس دارم، برافکن پرده را	۲۴۶	۵	۵	۴	×	۵	×	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵		×	×	×					×			×			۳	۵		۵	۵	۵	۲۴
۲۵	با یکی مغبچه می نوش و بیاز ایمان را	۲۴۶	۸	۶	۶	×	۷	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۷		۶	۶	×					×			×			۶	۶		۶	۷	۷	۲۵
۲۶	ندادی اذن منزل ساختن گر لطف شاه اینجا	۲۴۷	۱۱	۶	۱۰	×	×	۶	×	۱۰	۱۱	×	۱۱	×	۱۰	×		×	×	×					×			×			×	۱۰		۱۱	۱۱	۱۰	۲۶

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۷	بیزم وصل آن گل خوش بود ساغر کشیدنها	۲۴۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۷
۲۸	که بی‌شرمانه از من گوید این پیغام راحت را	۲۴۹	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۲۸
۲۹	اگر حجاب نبندد لب تمنا را	۲۵۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۲۹
۳۰	بعد هزار سال اگر جلوه کند به خاک ما	۲۵۰	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۰
۳۱	تا چند بی تو زهر شود می به کام ما	۲۵۱	۱۱	۱۰	۷	۱۰	×	۱۰	×	۹	۱۱	۴	×	۴	۷	۶		×	۷	۱۰					×			×			×	۶		۱۰	۱۰	۷	۳۱
۳۲	قسمت چو خواهش آموخت درویش و پادشا را	۲۵۲	۸	۸	×	۸	×	۸	×	×	۸	×	۷	×	×	×		×	×	۸					×			×			۷	×		۸	۷	×	۳۲
۳۳	دردی از غمزهٔ بی‌مهر تو در دل جان را	۲۵۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۳
۳۴	مدتی شد کز لباس درد عریانم چرا	۲۵۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۴
۳۵	بسکه بود به درد و غم عشق تو رهنمون مرا	۲۵۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۵
۳۶	اگر آسایش دل خواهم از درد تو، خون بادا	۲۵۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۳	×	×	۳۶
۳۷	ای باغ تو رنگین چمن از خون دل ما	۲۵۴	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۷
۳۸	فارغیم از عاملان حشر و احسان شما	۲۵۵	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۹	۸	۱۰	۱۰	×	×		×	×	۱۰					×			×			۱۰	×		۱۰	۱۰	×	۳۸
۳۹	هرگز آرایش نبود پیشهٔ ما	۲۵۶	۵	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۱۰	×	×	×		×	×	×					×			×			۵	×		×	۵	×	۳۹
۴۰	به خون ما زده غم پنجه در شکنجهٔ ما	۲۵۶	۴	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۴	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۴۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۴۱	امید عیش کجا و دل خراب کجا	۲۵۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۵	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×			۶	۶	×	۴۱
۴۲	کارگاه عقل و دین ویران شد از تعمیر ما	۲۵۷	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×			۵	۵	×	۴۲
۴۳	ای لاله‌زار حُسن تو فردوس باغها	۲۵۸	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			۶	×			۶	۶	×	۴۳
۴۴	از نو نوشت و داد دل آرمیده را	۲۵۸	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۶			×			۲[1]	۵			۶	۵	۵	۴۴
۴۵	از نالهٔ شبانه اثر برده‌ایم ما	۲۵۹	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			×	۷			۷	۶	۶	۴۵
۴۶	تا تیز کرده‌ای بسیاست نگاه را	۲۵۹	۸	۸	۶	۶	۶	۸	۶	۶	۸	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۸					۶			×			×	۶			۸	۶	۶	۴۶
۴۷	هر دم زند هوس به چراغ دگر مرا	۲۶۰	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			×			۴	×			۵	۵	۵	۴۷
۴۸	دادم به چشم او دل اندوه‌پیشه را	۲۶۰	۵	۴	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۵					۵			×			۵	۵			۵	۵	۵	۴۸
۴۹	گرفتم اینکه شب در خواب کردم پاسبانش را	۲۶۱	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۶					×			×			۶	۶			۶	۶	۶	۴۹
۵۰	خیز و به جلوه آب ده سرو چمن طراز را	۲۶۲	۷	۷	۶	۶	×	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۷					۵			×			۶	۶			۷	۶	۶	۵۰
۵۱	عشق کو تا در بیابان جنون آرد مرا	۲۶۲	۸	۷	۶	۶	۵	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۵	۸					۶			×			۸	۶			۷	۵	۵	۵۱
۵۲	در باغ طبیعت نفشردیم قدم را	۲۶۳	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷			۶	۷	۷	۵۲
۵۳	ز وصلش یافتم ذوقی که نبود انتقام آنرا	۲۶۴	۱۰	×	۸	×	×	×	×	۸	۸	×	۶	۸	۸	۸		۷	۵	۲					×			×			×	۸			×	۸	۹	۵۳

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۴	می‌کش و مست عشوه کن نرگس می‌پرست را	۲۶۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۶	×		۶	×	۶					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵۴
۵۵	کوی عشق است، همه دانه و دام است اینجا	۲۶۶	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹	۱۰	۹	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰		۹	۱۰	۱۰					۱۰			×			۹	۹		۱۰	۸	۱۰	۵۵
۵۶	نی مهر دوست بینم نی کین دشمنان را	۲۶۷	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۸	۷	۷	۷		۶	۷	۸					۸			×			۸	۷		۸	۷	۷	۵۶
۵۷	نداد نور شراری چراغ هستی ما	۲۶۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵۷
۵۸	التفاتی نیست باامید مطلوب مرا	۲۶۹	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶		۶	۵	۷					۷			×			۷	۷		۶	۷	۷	۵۸
۵۹	در نوبهار باده نتوشد کسی چرا	۲۷۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۵	۶					۶			×			۶	۵		۶	۶	۶	۵۹
۶۰	شب تا سحر کند عجز تا بوسم آستان را	۲۷۰	۷	۷	۸	۸	۸	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۸	۸	۸		۸	۸	۷					۸			×			×	۸		۷	۸	۸	۶۰
۶۱	نوشدارو نشأهٔ علّت نهد در جان ما	۲۷۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶		۷	۷	۷					×			×			۲	۷		۷	۷	۷	۶۱
۶۲	از بسکه در معارضه دیدم مثالها	۲۷۲	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۸					۸			×			۸	۸		۸	۸	۸	۶۲
۶۳	گریه برجوشانم و شویم دل دیوانه را	۲۷۳	۷	×	۷	×	×	×	×	×	۷	۷	×	۷	۷	۷		×	۷	۶					×			×			۷	۷		×	۷	۷	۶۳
۶۴	چراغ عشق به گلخن شود دلیل مرا	۲۷۴	۹	۹	۷	۷	۸	۹	۸	۸	۹	۷	×	۸	۸	۷		۶	۷	۹					۸			×			۸	۷		۹	۸	۷	۶۴
۶۵	دل که به غم شاد زیست مهر و وفا زو طلب	۲۷۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۴	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۶۵
۶۶	صد قول به یک زمزمه طی می‌کنم امشب	۲۷۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۶۶
۶۷	همانا مدعی حال مرا بیند خراب امشب	۲۷۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۶۷

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۸	بر میان فتنه شوخی طرف دامانی شکست	۲۷۷	۸	۸	۷	۷	۸	۵	۵	۷	۸	۸	۵	۸	۷	۶		۷	۶	۸					۷			×			۸	۷		۸	۷	۷	۶۸
۶۹	یک سخن نیست که خاموشی ازان بهتر نیست	۲۷۸	۶	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۶۹
۷۰	ما تشنه لب و چشمهٔ کوثر نفس ماست	۲۷۹	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۷	۶	۸	۶	۷	۶		۷	۵	۷					۶			×			۲	۷		۷	۶	۶	۷۰
۷۱	تا مست و بدخوییم و هم صحبت جانانهٔ مست	۲۸۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶		۶	۶	۶					×			۶			×	۶		۶	۶	۶	۷۱
۷۲	ایما و اشارت نه باندازهٔ راز است	۲۸۰	۱۱	۱۱	۶	×	۶	۱۱	×	۶	۱۱	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۱۱					×			۶			×	×		۱۱	۶	۶	۷۲
۷۳	شب عشاق ز روز دگران در پیش است	۲۸۲	۸	۸	۵	×	۵	۸	×	۵	۸	۵	۵	۵	۵	۶		۵	۶	۸					×			۶			×	۵		۸	۶	۶	۷۳
۷۴	گر می نخورده‌ای ز منت انفعال چیست	۲۸۳	۶	۶	۴	×	۴	۶	×	×	۴	۶	۶	۴	۴	۴		×	۴	۶					×			۴			×	۴		۶	۴	۴	۷۴
۷۵	هم صومعه را فیض به دستور نمانده است	۲۸۴	۱۳	۱۲	۷	×	۷	۱۱	×	۷	۱۳	×	×	۵	۷	۶		×	×	۱۳					×			۷			×	۷		۱۳	۷	۷	۷۵
۷۶	کسی که بر اثر مدعای خویشتن است	۲۸۵	۷	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۵	۵	×	۷۶
۷۷	گر بدیرم طلب مغبچهٔ حور سرشت	۲۸۶	۹	۹	×	×	۶	۹	×	×	۹	۶	۶	۶	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۶	×	۷۷
۷۸	شکستن دل ما کار زور بازو نیست	۲۸۷	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۷۸
۷۹	راحت آلوده به آن سینه که افگار تو نیست	۲۸۸	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	×	۷	۶	۶	×	۶	۶		۶	۶	۷					×			۶			×	۶		۷	۶	۶	۷۹
۸۰	ای نوشداروی دل عاشق فگارمت	۲۸۹	۷	۷	×	×	۶	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۸۰

۱- حاشیه

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۱	ای دل طمع مدار که بی‌غم گذارمت	۲۸۹	۵	۵	×	×	۴	۵	×	×	۵	۴	۴	۴	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	۴	×	۸۱
۸۲	مرا نه حسن عبادت نه زشتی عملست	۲۹۰	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×	×	×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۸۲
۸۳	غزلی گفته‌ام، آن باعث گفتار کجاست	۲۹۱	۸	۸	×	۷	۷	۸	×	۷	۷	۴	۷	۵	×	×	×	×	×	۸					×			×			×	×		۸	۷	×	۸۳
۸۴	رسید مژده و قاصد مقیم خرگه ماست	۲۹۱	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	×	×	×	×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۸۴
۸۵	چُست آمده به معرکه آئین کار چیست	۲۹۲	۱۴	۱۴	×	۶	۱۳	۱۴	×	×	۱۴	۱۱	۱۳	۸	×	×	×	×	×	۱۳					×			×			×	×		۶	۱۴	×	۸۵
۸۶	ترک جان در ره آن سرو روان این همه نیست	۲۹۳	۱۰	۸	×	×	۱۰	۹	×	×	۱۰	۸	۹	۸	×	×	×	×	×	۱۰					×			×			×	×		۹	۱۰	×	۸۶
۸۷	آن فتنه‌ای که از تو مرا التماس نیست	۲۹۵	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۵	۶	۶	۶	×	×	×	×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۸۷
۸۸	مرا دو خفر عنان‌گیر باید از چپ و راست	۲۹۶	۱۰	۱۰	×	×	۸	۱۰	×	×	۱۰	۸	۸	۸	×	×	×	×	×	۸					×			×			×	×		۱۰	۸	×	۸۸
۸۹	از دل یوسف غمی در کنج زندان برنخاست	۲۹۷	۸	۸	×	×	۸	۸	×	×	۷	×	۸	۷	×	×	×	×	×	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۸۹
۹۰	صد شکر کز اقبال غم و لشکر آفت	۲۹۸	۵	۵	×	۵	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۹۰
۹۱	گر عشق نهد قسمت من خواری و آفت	۲۹۸	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×	×	×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۹۱
۹۲	درد نایافت ز بی‌دردی اقبال من است	۲۹۹	۵	۵	×	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۹۲
۹۳	تا کوکبهٔ رحمت جاوید بلند است	۲۹۹	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۴	۵	۵	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۹۳
۹۴	بخت جم و کاووس عنانش به کف تست	۳۰۰	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۸	۸	۹	۹	×	×	×	×	×	۹					×			×			×	×		۸	۹	×	۹۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۹۵	منزلگه دلها همه کاشانهٔ عشق است	۳۰۱	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	۷	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۹۵
۹۶	از نور آتشین نفسم خانه روشن است	۳۰۲	۸	۸	×	×	۸	۸	×	×	۸	۸	۷	۸	×	×		×	۸	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۹۶
۹۷	بازم ز داغ سوخته‌ای خانه روشن است	۳۰۲	۶	۶	×	×	۶	۲	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۹۷
۹۸	عهد حسنش روزگار دست برد آتش است	۳۰۳	۴	۴	×	×	۴	۴	×	×	×	۴	۴	۴	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	۴	×	۹۸
۹۹	می مغانه که از دُرد شور و شر صاف است	۳۰۳	۷	۹	۷	۷	۷	۹	۹	×	۱۰	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۱۰					×			۷			×	۷		۱۰	۷	۷	۹۹
۱۰۰	اگر چو بوی محبت ز قاف تا قاف است	۳۰۴	۵	۹	۷	۷	۷	۹	۹	×	۱۰	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۱۰					×			۷			×	۷		۱۰	۷	۷	۱۰۰
۱۰۱	خوناب آتشین ز سر من گذشته است	۳۰۵	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	×	۱۰۱
۱۰۲	صد فوج عشوه از نظر من گذشته است	۳۰۵	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۱۰۲
۱۰۳	پیر کنعان چمنش گوشهٔ بیت‌الحزن است	۳۰۶	۶	۶	×	×	۵	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۱۰۳
۱۰۴	گو دل از من جمع دار آنکس که با من دشمن است	۳۰۶	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۸	۸		۷	۹	۹					۱۰			×			۹	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۱۰۴
۱۰۵	یک شمّه از صلاحِ می ناب گفتنی‌است	۳۰۸	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	۷	۸	۸	۸	×	۸		×	×	۸					۸			×			۶	×		۷	۸	×	۱۰۵
۱۰۶	هرگز مگو که کعبه ز بتخانه خوشتر است	۳۰۸	۱۰	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۷	۹	۹					۹			×			۹	۹		۹	۹	۹	۱۰۶
۱۰۷	وای که مستانه یار جغد پریشان شکست	۳۱۰	۹	۹	۶	۲	۶	۹	×	۹	۹	۶	۷	۶	۶	۶		۶	۶	۹					×			۶			۶	×		۹	۶	۶	۱۰۷
۱۰۸	صدشکر که بتخانهٔ اندیشه خراب است	۳۱۱	۹	۹	×	×	۸	۹	×	۶	۹	۸	×	۷	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۹	×	۱۰۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۰۹	جز در پناهِ وصل و دلِ استوارِ دوست	۳۱۲	۸	۸	۵	×	۶	۸	×	۴	۶	۴	۶	۶	۴	۴		۴	۴	۸					×			۴			×	۴		۸	۴	۴	۱۰۹
۱۱۰	گر تکیه‌گاهِ گلخن و گر مسندِ جم است	۳۱۲	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۷					×			۶			×	۶		۷	۶	۶	۱۱۰
۱۱۱	ای دل پیاله گیر که وقت صبوح تست	۳۱۳	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۱۱۱
۱۱۲	اندوه هجر پیش‌روِ شادی من است	۳۱۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	۷	۶	۶	۷	۷	۶	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۱۱۲
۱۱۳	تنها نه دلم، بادهٔ نابش همه خونست	۳۱۴	۷	۷	۵	×	۵	۷	×	۵	۷	۴	۵	۴	۵	۵		۵	۵	۷					×			۵			×	۵		۷	۷	۵	۱۱۳
۱۱۴	دوش بختم دامنی در چنگ داشت	۳۱۴	۶	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					×			۵			×	۵		۶	۵	۵	۱۱۴
۱۱۵	باز آتشِ غم دست در آغوشِ خسِ ماست	۳۱۵	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵		۶	۶	۴[1]					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۱۱۵
۱۱۶	خوش می‌تپم بخون که به تیرم چنین زده‌است	۳۱۶	۷	۷	۷	×	۶	۷	×	۷	۷	۷	۶	۵	۷	۷		۷	۷	۷					×			۷			×	۷		۷	۶	۷	۱۱۶
۱۱۷	مگر زمانه اسیر کمند آه من است	۳۱۷	۷	۷	۴	×	۴	۷	×	۴	۷	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	۷					×			۴			×	۵		۷	۵	۴	۱۱۷
۱۱۸	ما را بطرب نسبت و پیوند حرام است	۳۱۷	۹	۹	۹	×	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۹	۹					×			۹			×	۹		۶	۹	۹	۱۱۸
۱۱۹	از آن ز شربت صلحم هوای پرهیز است	۳۱۸	۸	۸	۷	×	۵	۸	×	۷	۸	۷	۷	۶	۷	۶		۷	۶	۸					×			۶			×	۷		۸	۷	۶	۱۱۹
۱۲۰	زو چه می‌خواهی دلاگر ناز و استغناست هست	۳۱۹	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۶	۶					×			۶			×	۶		۶	۶	۶	۱۲۰
۱۲۱	آنم که پای تا به سرم صُجب طاعت است	۳۲۰	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۵	۶	۶	۶	۶		×	۶	۷					×			۶			×	۶		۷	۷	۷	۱۲۱

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۲۲	صد زخمِ تازه بر دلم از طعنِ مردم است	۳۲۱	۸	۶	۷	×	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	×	۸		۷	۸	۸					×			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۸	۱۲۲
۱۲۳	زلفت نهد ار سلسله در پای قیامت	۳۲۲	۷	۷	۷	×	۶	۷	×	۵	۷	۶	۶	×	۶	۶		۵	۶	۷					×			۶			×	۶		۸	۶	۶	۶	۱۲۳
۱۲۴	گر شوم صد سال محروم از وصال روی دوست	۳۲۳	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷		۵	۷	۸					×			۷			×	۷		۷	۷	۷	۷	۱۲۴
۱۲۵	دوش دل ناگشته سیر از وصل او بیهوش گشت	۳۲۴	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		×	×	۵					×			×			×	۵		۵	۵	۵	۵	۱۲۵
۱۲۶	ای دل حدیث صبر شنیدن ز بهر چیست	۳۲۴	۹	۹	۸	×	۸	۹	×	۸	۸	۸	۸	۵	۸	۸		۸	۸	۹					۸			۸			×	۸		۹	۷	۸	۸	۱۲۶
۱۲۷	از بسکه جور کرد به دل غم که آشناست	۳۲۵	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷	۷	۷	۵		۶	۵	۷					۷			۵			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۱۲۷
۱۲۸	نعره زد عشق و دین ما بگریخت	۳۲۶	۹	۹	۹	×	۸	۹	×	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۸		۹	۸	۸					×			۸			×	۹		۸	۸	۸	۸	۱۲۸
۱۲۹	سنبلی کو لاله را در بر کشد گیسوی تست	۳۲۷	۹	۸	۵	×	۶	۸	×	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۹					×			۶			×	۶		۸	۶	۶	۶	۱۲۹
۱۳۰	ای سینه حبس این نفس نیلگون بس‌است	۳۲۸	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	×	۶	×		۶	×	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۵	۱۳۰
۱۳۱	دورم از کوی تو، جا در زیر خاکم بهتر است	۳۲۹	۵	۵	×	×	۴	۵	×	×	۵	۴	۴	۴	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۴	×	×	۱۳۱
۱۳۲	بختی که مرا لب به لب جام رسد نیست	۳۲۹	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	۴	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	×	×	×	۱۳۲
۱۳۳	هوش اگر ناخن زند بر دل شراب ناب هست	۳۳۰	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۶	۷	۷	۱۳۳
۱۳۴	منم که طاعتِ بت لازم سرشت من است	۳۳۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۱۳۴
۱۳۵	خاموشی من قفل نهانخانهٔ عشق است	۳۳۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۶	۱۳۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۳۶	در محبت درد اگر بی‌حد، دوا بسیار هست	۳۳۲	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۹	۹					۹			۹			۹	۹		۹	۹	۹	۱۳۶
۱۳۷	برو مسیح که فکر فراغ من غلط است	۳۳۳	۸	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۸	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			×	۷		۷	×	۷	۱۳۷
۱۳۸	تا چشم عشوه ساز تو مهمان فتنه است	۳۳۴	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۷	۸					۸			۷			۱۲	۷		۸	×	۷	۱۲۸
۱۳۹	از شوق تو این ناله گرانمایه متاعست	۳۳۵	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		۷	۷	۷					۷			۷			×	۷		۷	۷	۷	۱۳۹
۱۴۰	کوی عشق است این که در هر گام صد عاقل گم است	۳۳۵	۷	۷	۶	۶	۶	×	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	۷					۶			×			×	۶		۷	۶	۶	۶	۱۴۰
۱۴۱	گلزار حسن تازه ز روی چو ماه اوست	۳۳۶	۸	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۸					۸			۸			×	۸		۸	۸	۸	۱۴۱
۱۴۲	صد چشمهٔ زهر از لبِ داغِ دلِ ما ریخت	۳۳۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					×			۷			×	۷		۷	۷	۷	۱۴۲
۱۴۳	تدبیر پریشانیم اندازهٔ کس نیست	۳۳۸	۶	۵	۶	۶	۶	×	۶	×	۶	۶	۶	۵	۶	۶		۶	۵	۶					۵			×			۶	۶		۶	۶	۲۶	۶	۱۴۳
۱۴۴	ناله‌ام پرورش آموز نهال اثر است	۳۳۸	۱۱	۷	۶	۶	۶	×	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۱۱					۶			۶			×	۶		۸	۶	۶	۱۴۴
۱۴۵	منم که از غم محرومیم جدایی نیست	۳۴۰	۸	۹	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۵	۷	۸					۸			۸			۸	۶		۹	۷	۷	۱۴۵
۱۴۶	هیچ گه نالهٔ من گوش زدِ آن مه نسیت	۳۴۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۱۴۶
۱۴۷	دل به صد ره می‌رود امّا مراد دل یکیست	۳۴۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۱۴۷
۱۴۸	حیرت ملازمِ گلِ رخسارهٔ کسی است	۳۴۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۱۴۸

۱- ناکامل

۲- یک سر

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۴۹	دریا فراخ و کشتی ما بی معلم است	۳۴۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۱۴۹
۱۵۰	آتشین لاله دل صد ورق است	۳۴۳	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۱۵۰
۱۵۱	گر نخل وفا برند به چشم تری هست	۳۴۴	۹	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۸	۷	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۷			×			۷	۶		۷	۷	۶	۱۵۱
۱۵۲	نگفتن و نشنودن زبان و گوش من است	۳۴۴	۷	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			۵	۵		۶	۵	۵	۱۵۲
۱۵۳	نوشیم شربتی که شکرها درو گم است	۳۴۵	۱۱	۹	۸	۷	۷	۹	۷	۸	۱۰	۶	۷	۷	۸	۷		۷	۷	۱۱					۷			۷			۷	۸		۱۰	۶	۷	۱۵۳
۱۵۴	مژدگانی که جنون را بسرم کاری هست	۳۴۶	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۹	۹	۸	۸		۶	۸	۹					۸			۸			×	۸		۹	۸	۸	۱۵۴
۱۵۵	مرا که شیشهٔ دل در زیارت سنگ است	۳۴۷	۸	۸	۶	۶	۶	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۶	۶	۷		۶	۷	۸					۷			۷			۷	۶		۸	۷	۷	۱۵۵
۱۵۶	مرو به بادیه‌گردی که زرق و شیدائیست	۳۴۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۱۵۶
۱۵۷	موج زن در دل خیال آن لب میگون گذشت	۳۴۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶		۶	۶	۶					×			×			۶	۶		۶	۵	۶	۱۵۷
۱۵۸	کوی عشق است اینکه مرغ سدره اینجا پر گذاشت	۳۵۰	۸	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۸					×			۶			۵	۵		۷	۶	۶	۱۵۸
۱۵۹	هر خنده‌ای دریچهٔ گشایندهٔ غم است	۳۵۱	۸	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			۵	۵		۶	×	۵	۱۵۹
۱۶۰	وه که از دوختن این چاکِ گریبان رفته‌ست	۳۵۲	۶	۵	۵	۴	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۶		۶	۶	۶					۵			۶			۵	۵		۵	۵	۶	۱۶۰
۱۶۱	کسی که دیده به حسن تو آشنا کرده‌ست	۳۵۳	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰					۱۰			۱۰			۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۱۶۱
۱۶۲	هر گاه که از مهر به کین میل تو بیش است	۳۵۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۴		۵	۵	۵	۱۶۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۶۳	زبان ز نکته فرو ماند و راز من باقیست	۳۵۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۱۶۳
۱۶۴	گر نوش وفا قحط شود، نیش کفاف است	۳۵۵	۶	×	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					۶			×			۶	×		۶	۵	×	۱۶۴
۱۶۵	دلم به زخم تو جان داد و بی تپیدن نیست	۳۵۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۵	×		۶	×	۶					۶			×			۶	۶		۶	۶	×	۱۶۵
۱۶۶	ای پند گو دلم مخراش این فسانه چیست	۳۵۷	۱۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۱۰					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۱۶۶
۱۶۷	نشأهٔ مخموریم با مستی مجنون یکیست	۳۵۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					×			۶			۶	۶		۶	۵	۶	۱۶۷
۱۶۸	من بلبل آن گل که گلایش همه خونست	۳۵۸	۸	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۶	۷		۷	۷	۷	۱۶۸
۱۶۹	حسنش نیازمند تماشا بناز نیست	۳۵۹	۹	۷	۷	۷	۹	۸	۷	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۸	۸	۱۶۹
۱۷۰	تا زنده جهان از تو به آرایش آفت	۳۶۰	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۴	۵	۱۷۰
۱۷۱	شبم بخفتن و روزم به ژاژخائی رفت	۳۶۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۱۷۱
۱۷۲	ما نگوییم که در شهر ستمکاری هست	۳۶۱	۹	۹	۸	۸	۷	۹	۷	۸	۹	۷	۸	۶	۸	۷		۷	۷	۹					۷			۷			۷	۸		۹	۷	۷	۱۷۲
۱۷۳	ممنون ترکتازی گردون دل من است	۳۶۲	۷	۷	۵	۵	×	۷	۴	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			۴	۵		۷	۳	۵	۱۷۳
۱۷۴	دلم به قبلهٔ اسلام مائل افتاده‌ست	۳۶۳	۱۰	۱۰	۹	۹	۹	۱۰	۹	۹	۱۰	۹	۹	۱۰	۹	۸		۹	۸	۱۰					۹			×			۵	۹		۱۰	۹	۹	۱۷۴
۱۷۵	لطفست گهر عتاب بشکست	۳۶۴	۹	۹	۸	۷	۸	۹	×	۸	۹	۸	۸	۷	۸	۷		۹	۸	۹					۸			۸			۷	۸		۹	۷	۸	۱۷۵
۱۷۶	چشمم به نهالیست که خورشید بر اوست	۳۶۴	۹	۹	۹	۹	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۷	۹	۹		۶	۹	۹					۹			۹			۹	×		۹	۹	۹	۱۷۶

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۱۷۷	عشق کو تا تو کنم با درد پیمانی دوست	۳۶۵	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۷	۹	۸	۸	۸	۸	×		۷	×	۹					۸			×			×	۸		۹	۸	۸	۱۷۷
۱۷۸	امید صلحم از آن نا شکیب ایوبیست	۳۶۷	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۵					۵			۵			×	×		۵	۵	۵	۱۷۸
۱۷۹	به دل ز رفتن جانم چه عیشهاست که نیست	۳۶۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	۶					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۱۷۹
۱۸۰	برق حسنی کز فروغش دیدهٔ ادراک سوخت	۳۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۰
۱۸۱	به عقل مشوره تا کی کنم، ایاغ کجاست	۳۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۱
۱۸۲	پیش از این چهرهٔ بینایی‌ام این رنگ نداشت	۳۶۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۲
۱۸۳	معشوق گل تازه و عاشق گل خام است	۳۶۹	۹	۸	×	×	×	۸	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	×	×	۱۸۳
۱۸۴	در راه عشق عافیت ما شهادت است	۳۷۰	۶	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	۶	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۴
۱۸۵	گریه همخوابهٔ آن چشم که دیدن دانست	۳۷۰	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۸	×	×	۱۸۵
۱۸۶	دلم ز شوق جمال ندیده لبریز است	۳۷۱	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۱۸۶
۱۸۷	شمع نفسم دوش ز داغ گله خون ریخت	۳۷۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۱۸۷
۱۸۸	نه همین آرزو شادی عالم هوس است	۳۷۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۱۸۸
۱۸۹	کسی که از خرد اسبابِ آگهی برداشت	۳۷۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۱۸۹
۱۹۰	دیوانگی که بادیه گرد دماغ ماست	۳۷۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۱۹۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۱۹۱	آنکه از ترکیب آب و گل تن هر فرد ساخت	۳۷۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۳	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	×	۱۹۱
۱۹۲	لطیفه‌ای بزبان از دماغم افتاده‌ست	۳۷۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	×	۱۹۲
۱۹۳	دل آتشی افروخت کزو هر دو جهان سوخت	۳۷۳	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	۳	×	×	۱۹۳
۱۹۴	کیست در پرده که دلهای بنی‌آدم از اوست	۳۷۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	۶	×	×	۱۹۴
۱۹۵	تا دلم زان زلف مشکین در کمند افتاده است	۳۷۵	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	×	×	×	۱۹۵
۱۹۶	فغان که از چمن حسنِ تو گلی برخاست	۳۷۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	۴	×	×	۱۹۶
۱۹۷	ای دل به سر توبه چو باز آمدنت نیست	۳۷۶	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	×	×	×	۱۹۷
۱۹۸	سینهٔ ریش از عدم آوردم و آسوده رفت	۳۷۷	۸	۵	×	×	×	۵	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		×	۷	×	×	۱۹۸
۱۹۹	هزار شور به دل زان لب و تبسم هست	۳۷۷	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	×	×	×	۱۹۹
۲۰۰	شهره بود این که شبِ فرقتِ یاران سالی‌ست	۳۷۸	۷	۶	×	×	۷	۶	×	×	×	۵	۷	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	۵	۶	×	۲۰۰
۲۰۱	الماس جفای تو بجام دل ریش است	۳۷۹	۸	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷	×	×			×			×			×	×		×	۸	۸	×	۲۰۱
۲۰۲	یا سر قدر مایهٔ اندیشه و بیم است	۳۷۹	۹	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	۹	×	۲۰۲
۲۰۳	در ماندهٔ دیار رضا مرد چاره نیست	۳۸۰	۸	۸	×	۸	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		×	۸	۸	×	۲۰۳
۲۰۴	پیغام گذار من و معشوق صبا نیست	۳۸۰	۴	۴	×	۴	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	۴	×	×	۲۰۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۰۵	گر نفهمد کفر و دین عاشق مگو معذور نیست	۳۸۱	۴	۴	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	۳	×	×	۲۰۵
۲۰۶	دل شهید اوست کز وی کس نشان هرگز نیافت	۳۸۱	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	×	×	۲۰۶
۲۰۷	ضمیر روشن من پرتوی ز داغ دل است	۳۸۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	×	۲۰۷
۲۰۸	مگر ترا خبر از بی‌زبانی ما نیست	۳۸۲	۶	×	×	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	۶	×	×	۲۰۸
۲۰۹	مرا به کوی تو شادم که اعتباری نیست	۳۸۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	×	×	۲۰۹
۲۱۰	آب حیوان آتش و باد مسیحا آتش است	۳۸۳	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	۴	×	×	۲۱۰
۲۱۱	دلم که سحر تمنّاش باطل افتاده‌ست	۳۸۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	×	×	۲۱۱
۲۱۲	آلوده‌ای و صحبت جانانت آرزوست	۳۸۵	۸	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۸	×	×	۲۱۲
۲۱۳	دوش بی روی تو چشمم تا سحر چون می گریست	۳۸۵	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	×	×	۲۱۳
۲۱۴	نی همین از خوی گرمش جان من در آتش است	۳۸۶	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	×	۳	×	۲۱۴
۲۱۵	داغ عشقت بر سراپای من محنت کش است	۳۸۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	۴	×	×	۲۱۵
۲۱۶	رفتن به سجده بهر نکویان ز من خوش است	۳۸۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	۶	×	×	۲۱۶
۲۱۷	به کرمهای دوست سوگند است	۳۸۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	×	۳	×	۲۱۷
۲۱۸	از تو بیداد و ز من خواهش زنهار خوش است	۳۸۸	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	×	×	۲۱۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۱۹	تا شیشه‌گری قاعدهٔ سنگ نبوده‌ست	۳۸۹	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×	×	×	×	۸					×			×			×	×		۸	×	×	×	۲۱۹
۲۲۰	گر تماشای گل روی ترا این لذت است	۳۹۰	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۶	×	×	×	۲۲۰
۲۲۱	به گریه از برم آن سرو نازنین برخاست	۳۹۰	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	×	۲۲۱
۲۲۲	بوالهوس کو را گریبان تا به دامان چاک نیست	۳۹۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	×	۲۲۲
۲۲۳	مدار صحبت ما بر حدیث زیر لبی‌ست	۳۹۲	۱۰	۹	۶	×	×	۹	×	۸	۸	۸	۸	۳	۸	۸		۷	۸	۱۰					×			۸			×	۸		۱۰	۸	۸	×	۲۲۳
۲۲۴	خشم و ناز تو بلای دل و دین می‌بایست	۳۹۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	×	۲۲۴
۲۲۵	اگر نه خشم ترا ننگ از هلاک منست	۳۹۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	×	۲۲۵
۲۲۶	آنم که نسبتم به شهیدان ناز تست	۳۹۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	×	۲۲۶
۲۲۷	نشاط وصل و غم انتظار هر دو یکی‌ست	۳۹۴	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	۹					×			×			×	×		۹	×	×	×	۲۲۷
۲۲۸	ساقی قدحی کانچه حلالست، حرام است	۳۹۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	×	۲۲۸
۲۲۹	بعد عمری دیدمش بر خشم و ناز افزوده است	۳۹۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	×	۲۲۹
۲۳۰	غم ارباب دل از شادی عالم کم نیست	۳۹۶	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	×	۲۳۰
۲۳۱	عتاب اگر چه همان در مقام خونریز است	۳۹۶	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×	۵					×			×			×	×		۶	×	×	×	۲۳۱
۲۳۲	فتنه را از جلوهٔ سروت پی شرمندگی‌است	۳۹۶	۳	×	×	×	×	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	۳					×			×			×	×		×	×	×	×	۲۳۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۳۳	شوقم ربود، دیده گشودم بروی دوست	۳۹۷	۶	۷	۶	×	×	۷	×	×	۸	۷	۸	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۵	×		۶	×	۶	۲۳۳[1]
۲۳۴	با مهر و با محبت و با آرزوی دوست	۳۹۷	۵	۷	۶	×	×	۷	×	×	۸	۷	۸	۶	۶	۶		۶	۶	۵					۶			۶			۵	۶		×	۶	۶	۲۳۴
۲۳۵	بر عیش دل مبند که او را ثبات نیست	۳۹۸	۶	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	۶		۶	×	×	۲۳۵
۲۳۶	این که هر لحظه کنی شیوهٔ آهنگ خوش است	۳۹۸	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	۶		۶	×	×	۲۳۶
۲۳۷	عشق را نازم که هر کس دید ایمانش بسوخت	۳۹۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	۶		۷	×	×	۲۳۷
۲۳۸	به دل چه نوری از آن شبچراغم افتاده‌است	۴۰۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	۶		۵	×	×	۲۳۸
۲۳۹	گر چه شب وصل به من منّت آسایش داشت	۴۰۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	۶		۳	×	×	۲۳۹
۲۴۰	از حرم جستم خبر، گفتند کس در خانه نیست	۴۰۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	۲					×			×			×	۶		۳	×	×	۲۴۰
۲۴۱	ز چشم عشق مگر بانگِ توتیا برخاست	۴۰۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۲					×			×			×	۶		۳	×	×	۲۴۱
۲۴۲	جنگ آتش آشتی آتش مدارا آتش است	۴۰۲	۱۰	۱۰	۸	۸	۸	۱۰	۸	×	۱۰	×	۸	۷	۷	×		۷	×	۹					۸			×			۸	۸		۱۰	۷	۸	۲۴۲
۲۴۳	بیدلی کو تا ازو پرسم دل آواره چیست	۴۰۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	×	۷	۷	۷	۶	۷	×		×	۷	۷					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۴۳
۲۴۴	دو عالم سوختن نیرنگ عشق است	۴۰۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۲۴۴
۲۴۵	گرد محنت به طوف منزل ماست	۴۰۴	۹	۹	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۹	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۹					۷			۷			۶	۷		۹	۷	۷	۲۴۵

۱- در بیشتر نسخ یعنی ۱،۲،۵،۸،۱۱،۱۲،۱۵،۲۲،۲۸ اشعار این دو غزلیات (۲۳۳ و ۲۳۴) مخلوطاند و بطور یک غزل نوشته شده‌اند. در نسخهٔ نهم سوای مطلع دیگر اشعار اختلاف ندارند.

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۲۴۶	تا روی دلفریبِ تو بستانِ آتش است	۴۰۵	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×	×	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۸	۲۴۶
۲۴۷	زخم از دهان تیغ ربودن نزاع ماست	۴۰۶	۹	۸	۵	۵	۵	۸	۵	×	۸	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۹					۴			۵			۵	۵		۸	۵	۵	۵	۲۴۷
۲۴۸	خبری خواهم از آن کوی که اعزازی هست	۴۰۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۲۴۸
۲۴۹	تا خط بگرد آن لب شیرین شمایل است	۴۰۸	۶	۶	۵	۴	۵	۶	۵	۶	۵	۵	۶	۵	۵	۵		×	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۶	۵	۵	۵	۲۴۹
۲۵۰	آن متاعم من که اینجا لایق بازار نیست	۴۰۹	۱۶	۱۴	۱۰	۱۰	۱۰	۱۴	۹	۱۴	۱۶	۱۰	۱۰	۱۰	۹	۹		×	۹	۱۳					×			۹			۸	۱۲		۱۴	۱۰	۱۰	۲۵۰
۲۵۱	گذشت و بر من مسکینِ‌مبین چه حال گذشت	۴۱۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۴	۲۵۱
۲۵۲	غمگساری در لباس دشمنی محبوبی است	۴۱۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			۵			۵	۵		۵	۵	×	۲۵۲
۲۵۳	تاج زرگر بودش فتنه‌یی از بهر خودست	۴۱۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۲۵۳
۲۵۴	آن شیوه که غارتگر صد قافله جان است	۴۱۳	۶	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۵	۵		×	۵	۶					۶			۵			۶	۵		۶	۶	۵	۲۵۴
۲۵۵	از تو کس زمزمهٔ مهر و وفا نشنیده‌ست	۴۱۴	۱۰	۹	۷	۷	۷	۸	۶	۷	۱۰	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۹					۶			۷			۷	۷		۹	۷	۷	۲۵۵
۲۵۶	صومعه دیدم بجز مشتی بروت و باد نیست	۴۱۴	۹	۹	۸	۸	۶	۹	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۹					۷			×			۸	۶		۹	۸	۸	۲۵۶
۲۵۷	گشود برقع و طوفان حسن عالم سوخت	۴۱۶	۱۰	۷	۸	×	×	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۹					۸			۸			۸	۸		۹	۹	۹	۲۵۷
۲۵۸	گر دل عنان فرصت از آغاز می‌گرفت	۴۱۸	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	×	×		×	×	×					۶			×			۸	×		۸	×	×	۲۵۸
۲۵۹	زخم کاویدن،برو الماس بستن کار کیست	۴۱۸	۹	۹	۷	۷	۶	۹	۶	۶	۹	۶	۶	۶	۴	×		۶	×	×					×			×			۶	۸		۹	۶	۶	۲۵۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۶۰	لب فرو بستن ناصح گره بر باد است	۳۱۹	۴	×	×	۴	۴	×	×	×	×	۳	۴	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	×	۴	×	۲۶۰
۲۶۱	من براهی میروم کانجا قدم نامحرم است	۳۲۰	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	۳		×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	×	۲۶۱
۲۶۲	گلچین عشق شو، بخرد واگذار بحث	۳۲۰	۹	۹	۹	۸	۹	۹	۷	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۸		۹	۷	×					۹			۹			۸	×		×	×	×	×	۲۶۲
۲۶۳	منصور و اناالحق زدم و دار و دگر هیچ	۳۲۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۲۶۳
۲۶۴	ماییم و دلی سر بسر افگار و دگر هیچ	۳۲۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	۶	×	×	۲۶۴
۲۶۵	نزدیک لب رسانده شکستیم جام صلح	۳۲۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۲۶۵
۲۶۶	چنان غم تو به آزار جان ما گستاخ	۳۲۳	۹	۹	۹	۸	۹	۸	۹	۹	۹	۷	۹	۹	۹	۸		۹	۸	۹					۹			۸			۹	۹		۹	۹	۹	۹	۲۶۶
۲۶۷	عشرت گیتی اگر صحبت یوسف باشد	۳۲۴	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۲۶۷
۲۶۸	خوبان چو بهم گرمی بازار فروشند	۳۲۵	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۹	۹					۸			۹			۸	۹		۹	۹	۹	۹	۲۶۸
۲۶۹	دلی چو شعلهٔ حسن تو فرو می‌خیزد	۳۲۵	۹	۹	×	۷	۷	۹	۷	۸	۹	۸	۷	۷	۸	۸		۷	۸	۹					۷			۸			۶	۸		۹	۷	۸	۸	۲۶۹
۲۷۰	هنوز خسته دلم تکیه بر عدم می‌زد	۳۲۶	۷	۷	×	۶	۵	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۶			۶			۵	۶		۷	۶	۶	۶	۲۷۰
۲۷۱	ز ذوق درد بیرونم درون را مشتعل دارد	۳۲۷	۷	۷	×	۵	۵	۷	۵	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					×			۵			۵	۵		۷	۶	۵	۵	۲۷۱
۲۷۲	گر باد شوم بر تو وزیدن نگذارند	۳۲۸	۹	۹	۹	۹	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۷	۷	۸	۸		۸	۸	۹					۷			۸			۸	۸		۹	۷	۸	۸	۲۷۲
۲۷۳	آه ازین دل کز گریبان غمی سر بر نزد	۳۲۸	۷	۶	۵	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶		۶	۶	۷					۵			۶			۵	۶		۶	۶	۶	۶	۲۷۳

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۷۴	گر درِ کام دل از بخت زبون بگشاید	۳۲۹	۱۱	۱۰	×	۱۰	۹	۱۰	۹	۹	۱۰	۹	۹	۹	×	۷		×	۸	۱۱					۸			۷			۸	×		۱۰	۹	۹	۲۷۴
۲۷۵	آن دل که ز هجر تو ز آرام بر آید	۳۳۱	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۸					۸			۸			۵	۸		۸	۸	۸	۲۷۵
۲۷۶	تا کی از لب مگر آن مست تکلّم ریزد	۳۳۲	۷	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۵	۷					۶			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۲۷۶
۲۷۷	ز بوی باده دلم آب و رنگ می‌گیرد	۳۳۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۴	۶	۵					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۷۷
۲۷۸	آن مست ناز کز نگهش می فرو چکد	۳۳۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۷۸
۲۷۹	دل‌خستگان که بستهٔ تدبیر می‌شوند	۳۳۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۲۷۹
۲۸۰	دگر خلوت به عشرت‌خانهٔ خمار می‌ماند	۳۳۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۲۸۰
۲۸۱	اهل معنی سر به صحرای درونم داده‌اند	۳۳۶	۱۰	۱۰	۷	۷	۸	۱۰	۸	۸	۱۰	۸	۸	۸	×	۸		۸	۸	×					۸			۸			۸	۸		۱۰	۸	۸	۲۸۱
۲۸۲	دوش دل آرایش بزم تمنا کرده بود	۳۳۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۸۲
۲۸۳	گر نیم قطره می ز دهان سبو چکد	۳۳۷	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					۵			×			۳[1]	×		۵	۵	×	۲۸۳
۲۸۴	چه فتنه در دل آن عشوه‌ساز می‌گذرد	۳۳۷	۹	۹	۷	۷	۹	۹	۷	۷	۹	۷	۹	۷/۹	۷	×		۶	×	۹					۷			×			×	۷		۹	۷	×	۲۸۴
۲۸۵	چنانکه در چمن روضه خس نمی‌گنجد	۳۳۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	۶	۶					۶			×			×	×		۶	۶	۶	۲۸۵
۲۸۶	ای گریه ریزشی که بلا کم نمی‌شود	۳۳۸	۱۱	۱۱	۶	۶	۶	۱۱	۶	۹	۱۱	۷	۸	۶	×	۶		۶	۶	۱۱					۵			×			۹	۶		۱۱	۶	۶	۲۸۶

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۲۸۷	کدام لحظه دلم گرد غم نمی‌گردد	۳۳۹	۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۹					۶			×			×	۶		۷	۶	۶	۲۸۷
۲۸۸	دودی ز دل بر آمد و خون جوش می‌زند	۳۳۰	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۷	۶	×	۷	۷	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۷			۶			×	۶		۷	۷	۶	۲۸۸
۲۸۹	بسی در کوفتم تا بوی خیر از می فروش آمد	۳۳۰	۷	۶	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۸	۸	۷	۷	×		×	×	۷					×			×			×[1]	۷		۷	۷	۷	۲۸۹
۲۹۰	بحمدالله که بازم نشئهٔ رندی بجوش آمد	۳۳۱	۵	۴	×	×	×	۴	×	۲	۴	×	×	×	×	۷		×	×	۵					×			×			۸	×		۴	×	×	۲۹۰
۲۹۱	کسی که رو بحریم رضا نمی‌آرد	۳۳۲	۱۰	۱۰	۹	۱۰	۹	۱۰	×	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۸	۱۰	×		۷	×	۱۰					۹			×			۶	۱۰		۱۰	۸	×	۲۹۱
۲۹۲	دگر مراد بگرد حصول می‌گردد	۳۳۳	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶		۷	۷	۷					۶			×			۷	۷		۷	۷	۷	۲۹۲
۲۹۳	لب تو گر نمک افشان به هر جگر باشد	۳۳۳	۴	۴	×	×	×	۷	×	۲	۴	×	×	×	۷	۵		۷	۵	۵					×			۵			×	۷		۴	۵	۶	۲۹۳
۲۹۴	گرم دعای ملک خاک رهگذر باشد	۳۳۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۶	۷	۷	×	×		×	×	۷					۷			×			۶	×		۶	۷	×	۲۹۴
۲۹۵	از مرگ من آن عشوه‌نما را که خبر کرد	۳۳۴	۱۲	۱۱	۸	۸	۸	۱۱	۷	۸	۱۱	۷	۸	۷	۸	×		۶	×	۱۲					۸			×			۸	۸		۱۱	۸	×	۲۹۵
۲۹۶	دل نشد فرزانه و عقل از فسون دلگیر شد	۳۳۶	۹	۸	۹	۶	۶	۸	۴	۷	۸	۶	۷	۷	۷	×		۷	×	۹					۶			×			۶	۹		۸	۶	۶	۲۹۶
۲۹۷	باز دل را دست امید تو دامنگیرشد	۳۳۷																																			۲۹۷
۲۹۸	اگر ز کاوش مژگان او دلم خون شد	۳۳۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۲۹۸
۲۹۹	ترسم اهل ورع از شوق شرابم بکشند	۳۳۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۲۹۹
۳۰۰	خوش آنکه حیرتم از جلوهٔ جمال تو باشد	۳۳۸	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۶	۵	۵	۳۰۰

۱- در نسخ اشعار دو غزل ۲۸۹ و ۲۹۰ مخلوط‌اند.

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۰۱	باز شاهین امیدم اوج پروازی کند	۴۳۹	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۳۰۱
۳۰۲	چو مرغ سدره که در آشیان بیاساید	۴۵۰	۱۰	۹	۸	۷	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۷	۸	۸	۸		۸	۸	۹					۷			۸			۸	۸		۸	۹	۸	۸	۳۰۲
۳۰۳	آواره دلی کو روش خیر نداند	۴۵۱	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	×					۴			۴			۴	۴		۴	۴	۴	۴	۳۰۳
۳۰۴	بیا که نغمه سرایان نفس به نی بستند	۴۵۲	۸	۸	۷	۷	۸	۸	۸	۸	۸	×	۸	۱۱	۸	۷		۷	۷	۸					۸			۷			۸	۸		۸	۸	۸	۸	۳۰۴
۳۰۵	دوش کز عشق تو دل عیب سلامت می‌کرد	۴۵۳	۹	۸	۸	۸	۸	۸	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	۸		۸	۹	۸	۶	۳۰۵
۳۰۶	بباغ عشق تذرو طرب حزین میرد	۴۵۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۷	۳۰۶
۳۰۷	بحکم عشق چو بر اهل صدق ره گیرند	۴۵۴	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۶	۶	۶		۵	۵	۷					۵			۶			×	۶		۶	۷	۷	۶	۳۰۷
۳۰۸	عیدی چنین که زاهد اندوه دین ندارد	۴۵۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۶		۵	۶	۷					۷			۶			×	۷		۷	۷	۷	۶	۳۰۸
۳۰۹	گر اوستاد قسمت اندازه کم نمی‌کرد	۴۵۶	۵	۵	۵	۵	×	۵	۴	۵	۵	×	۵	×	۵	×		۵	۵	۵					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۵	۳۰۹
۳۱۰	آنجا که بخت بد به تقاضا غلو کند	۴۵۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			×	۶		۶	۶	۶	۶	۳۱۰
۳۱۱	آن طره چون علم به سر دوش می‌زند	۴۵۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۵			۶			×	۶		۶	۶	۶	۶	۳۱۱
۳۱۲	در ره سودای او فرزانه در خون می‌رود	۴۵۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶	×		۶	×	۶					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۳۱۲
۳۱۳	به جهان چه کار سازم که بساختن نیرزد	۴۵۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۴	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۵	۳۱۳
۳۱۴	گفتگو عین صداهست ار چه سر گوشی بود	۴۵۹	۵	۵	×	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	۵	۵	۵	۳۱۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۱۵	در ازل رفتم به سیر کعبه دیّاری نبود	۴۵۹	۱۴	۱۳	۱۲	۱۳	۱۲	۱۳	۱۱	۱۲	۱۳	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۱		۹	۱۱	۱۳					۱۲			۱۱			۹	۱۲		۱۳	۱۲	۱۲	۳۱۵
۳۱۶	عشق اگر مرد است، مرد تاب دیدار آورد	۴۶۱	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۸					۷			۷			×	۷		۸	۷	۷	۳۱۶
۳۱۷	دردکیشان همه ناموس کُش کیش همند	۴۶۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۶					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۳۱۷
۳۱۸	تشنه‌ام رطل گران خواهم گزید	۴۶۳	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۷	۸	۸		۷	۸	۷					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۷	۳۱۸
۳۱۹	ذوق در خاک تپیدن اگر از دل برود	۴۶۳	۸	۶	۶	۷	۷	۶	۷	۸	۶	۸	۷	۷	۸	۸		۷	۸	۶					۷			۸			×	۸		۶	۷	۸	۳۱۹
۳۲۰	کو فنا تا زخم‌ها شمشیر بر مرهم نهند	۴۶۴	۶	۵	×	۶	۶	۶	۴	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		×	۶	۶					۶			۶			×	×		۶	۶	۶	۳۲۰
۳۲۱	کنونکه دیده خریدیم باغها گم شد	۴۶۵	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۵	۶	۷	۷	×	۵	۵	۶		۵	۶	۷					۴			۴			۵	۶		۷	۵	۶	۳۲۱
۳۲۲	سرم ز وصل نهالی بلند خواهد شد	۴۶۵	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۶	۸	۸					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۳۲۲
۳۲۳	مجنون تو هر دم روش تازه نسازد	۴۶۶	۹	۹	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۹					۷			۶			×	۷		۹	۷	۷	۳۲۳
۳۲۴	حدیث عشق جان فرسا مگویید	۴۶۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			×	۷		۷	۷	۷	۳۲۴
۳۲۵	خوش آن محفل که از گرمی شرابم رو بسوزاند	۴۶۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	×	۶					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۳۲۵
۳۲۶	دلبران نی دل به ناز و عشوه غافل می‌برند	۴۶۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		×	×	۸					×			×			×	۸		۸	۸	۸	۳۲۶
۳۲۷	نرنجم گر بیالینم مسیحا دیر می‌آید	۴۶۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۳۲۷
۳۲۸	بندهٔ دل شوم که او خون فراغ می‌خورد	۳۷۰	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۷		۶	۷	۶					×			۷			×	۷		۷	۶	۶	۳۲۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۳۲۹	حرم جویان دری را می‌پرستند	۳۷۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۳۲۹
۳۳۰	دل ما را بفسون جادوی بابل نبرد	۳۷۲	۱۰	۹	۹	۹	۱۰	۹	۷	۷	۹	۱۰	۱۰	۱۰	۷	۸		۷	۷	۱۰					۱۰			۷			۱۰	۷		۹	۱۰	۷	۳۳۰
۳۳۱	چون عشق بت ز کعبه به دیرم حواله کرد	۳۷۳	۶	۶	۵	۵	×	۶	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			×	۶		۶	۵	۵	۳۳۱
۳۳۲	مرا دردیست کز داروی راحت بیش می‌گردد	۳۷۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۳۲
۳۳۳	نخورم زخم در آن کوچه که مرهم باشد	۳۷۴	۶	۵	۵	۵	۶	۵	۶	۵	۵	۶	۶	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۶			۵			×	×		۵	۶	۵	۳۳۳
۳۳۴	خم بجوش آمد بگو چون توبه اکنون نشکند	۳۷۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۳۳۴
۳۳۵	بیا که در چمن انتظار آب نماند	۳۷۵	۸	۸	×	×	×	۸	×	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			×			۷	×		۷	×	۷	۳۳۵
۳۳۶	هجران شب تار ما ندارد	۳۷۶	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۶	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۸	۸					۸			۸			×	×		۸	×	۸	۳۳۶
۳۳۷	ما کسی را نشناسیم که غم نشناسد	۳۷۶	۷	۷	۵	۵	۵	۷	۶	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۵	۷					۶			۵			×	۶		۷	۵	۵	۳۳۷
۳۳۸	در چمن حوروشان انجمنی ساخته‌اند	۳۷۷	۹	۸	۸	۸	۸	۹	×	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۷		۸	۷	۹					۸			۷			۹	×		۹	×	×	۳۳۸
۳۳۹	ز فتنهٔ دل و جانم پیاله بر دستند	۳۷۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	×		۷	×	۷					۷			×			×	۷		۷	۷	۷	۳۳۹
۳۴۰	عصمت از لعل لبت گرد هوس می‌گردد	۳۷۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	×		۵	۵	۵	۳۴۰
۳۴۱	از ازل حسن و محبت بهم اندوخته‌اند	۴۸۰	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	×					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۴۱
۳۴۲	فتادگان سر خود را بخاک پا بخشند	۴۸۰	۱۳	۱۳	۱۳	۱۲	۱۳	۱۳	۱۳	۱۲	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۲	۱۱		۷	۱۲	×					۱۳			۱۲			۱۱	۱۲		۱۳	۱۳	۱۲	۳۴۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۴۳	گر درِ عشق زنی تاب ملامت باید	۴۸۲	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۱۳	۶		۶	۶	۶	۳۴۳
۳۴۴	در محبت لب خشک و دل تر می‌خندد	۴۸۲	۹	۹	×	×	×	۹	×	۶	۹	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۹					۶			۶			×	۶		۹	۶	۶	۳۴۴
۳۴۵	که دست در خم می زد که خون ما جوشید	۴۸۳	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۵	۵	۶	۶		۶	۶	۶					×			۶			۶	۶		۸	۶	۶	۳۴۵
۳۴۶	کرشمه دست در آغوش نوشخند تو باد	۴۸۳	۷	۷	۳	×	×	۷	×	۳	۷	۳	۳	۳	۳	۳		۳	۳	۶					۳			۳			۳	۳		۶	۳	۳	۳۴۶
۳۴۷	دوش در دیر مغان بودیم و کس با ما نبود	۴۸۳	۶	۶	۵	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۵	×		۶	×	×					۵			×			۶	۶		۶	۶	۶	۳۴۷
۳۴۸	روی گرمی کو که داغم باز بوی خون دهد	۴۸۵	۱۱	۱۱	۹	×	×	۱۱	×	۱۰	۱۱	۹	۱۰	۹	۱۰	۱۰		۸	۱۰	۶					۹			۹			۱۰	۱۰		۱۱	۱۰	۱۱	۳۴۸
۳۴۹	عرض کردیم به زاهد که ریا نفروشد	۴۸۶	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۶	۵	۵	۶	۶		۱۵	۶	۷					۵			۶			۳	۶		۷	۵	۶	۳۴۹
۳۵۰	دارم ز زخم غمزهٔ او لذتی که بود	۴۸۷	۹	۹	۶	×	۶	۹	×	۶	۹	۵	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۹					۶			×			۵	۶		۹	۶	۶	۳۵۰
۳۵۱	آن چنان ز آتش بیداد مرا می‌سوزد	۴۸۷	۹	۹	۹	×	۸	۹	×	۹	۹	۷	۸	۸	۹	×		۷	×	۸					۸			×			۸	۹		۹	۹	×	۳۵۱
۳۵۲	طریق دلبری تو مگر پری داند	۴۸۸	۱۱	۱۱	×	۸	×	۱۱	×	۱۰	۱۱	۱۰	۹	۹	×	×		×	×	۱۰					۸			×			۹	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۳۵۲
۳۵۳	برهمن کز ره اسلام از بیم ستم گیرد	۴۸۹	۸	۸	۵	×	۵	۸	×	۶	۸	۵	۵	۵	۵	۵		×	۵	۸					×			۵			۵	۵		۸	۶	۶	۳۵۳
۳۵۴	آنم که تلخیم ز خم افزون نوشته‌اند	۴۹۱	۷	۷	۵	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۵	۶		۵	۶	۷					۵			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۳۵۴
۳۵۵	نگرفتم از تو جامی سرم این خمار دارد	۴۹۱	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۷	۷	×	×		×	۶	×					۵			۶			۵	×		۷	۶	۶	۳۵۵

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۳۵۶	مرا چو در شب هجر اضطراب بگذارد	۴۹۲	۷	۵	۶	×	۵	۵	۶	×	۶	۵	۵	۵	×	۶		۶	۵	۷					۵			۶			۴	۶		۶	۵	۶	۳۵۶
۳۵۷	مقیم کعبه که عیب شرابخانه کند	۴۹۲	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	×	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۳۵۷
۳۵۸	نسیم صبح چو برگ سمن فرو ریزد	۴۹۳	۸	۸	۷	×	۷	۸	۷	×	۸	۶	۷	۷	۷	۸		۷	۶	۸					۶			۶			۶	۷		۸	۷	۶	۳۵۸
۳۵۹	دوش ذکر شیخ و شاب از پردهٔ عشاق بود	۴۹۳	۷	۷	×	×	۷	×	×	۷	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۳۵۹
۳۶۰	زندگی‌بخشم فسون لعل خندان تو شد	۴۹۵	۵	۵	×	×	۵	×	×	۵	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۶۰
۳۶۱	لبش هرگز بدشنام من ناکام نگشاید	۴۹۵	۶	۶	×	×	۶	×	×	۶	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۱
۳۶۲	دلم گاه از جدایی گه ز داغ رشک خون باشد	۴۹۶	۵	۵	×	×	۵	×	×	۵	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۶۲
۳۶۳	گر نه مجنون رفت از کوی هوس بیرون کشد	۴۹۶	۶	۶	×	×	۶	×	×	۶	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۳
۳۶۴	خون شد دل شکفته به آن کو نمی‌رود	۴۹۷	۵	۵	×	×	۵	×	×	۵	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۳۶۴
۳۶۵	خوش آن کز توسنی آن گل بخون کردن فرود آید	۴۹۷	۶	۶	×	×	۶	×	×	۶	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۵
۳۶۶	بجز مهر تو از گلزار جان من نمی‌روید	۴۹۸	۹	۹	×	×	۹	×	×	۹	۹	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	×	×	۳۶۶
۳۶۷	مرغی از بام تو آهنگ پریدن دارد	۴۹۹	۷	۶	×	×	۷	×	×	۷	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	۳۶۷
۳۶۸	چون من به غمت زار نشستن که تواند؟	۴۹۹	۷	۷	×	×	۷	×	×	۷	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۶	×	×	۳۶۸
۳۶۹	نه همین خسته دل ما حذر از غم دارد	۵۰۰	۳	۳	×	×	۳	×	×	۳	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۳۶۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۷۰	بتان که محنت اهل نظر نمی‌دانند	۵۰۰	۷	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	×	×	×	۳۷۰
۳۷۱	شرمسارم کز غم هجران دلم تا خسته شد	۵۰۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	۵	×	×	۳۷۱
۳۷۲	رهرو یادیهٔ عشق هراسان نرود	۵۰۱	۱۲	۸	×	۶	۶	۸	×	×	×	۶	۶	×	۶	×		۶	×	×					×			×			×	۶		۶	۶	×	×	۳۷۲
۳۷۳	بهشت خاص شما زاهدان نماز کنید	۵۰۲	۷	۷	×	۷	۷	۷	×	×	۷	۵	۶	۵	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	۷	۷	×	۳۷۳
۳۷۴	خوبان شهر و کو همه در مسکن من‌اند	۵۰۳	۷	۷	×	۷	۷	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		×	۷	۷	×	۳۷۴
۳۷۵	گر خدا یار دلنواز نداد	۵۰۳	۹	۹	×	۹	۹	۹	×	×	۹	۷	۸	۷	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		×	۹	۵	×	۳۷۵
۳۷۶	من نگویم که صنم بشکن و زنّار مبند	۵۰۴	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴	×	×			×			×			×	×	×	×	۴	×	×	۳۷۶
۳۷۷	من آن مرغم که دستان وفای می‌توانم رد	۵۰۴	۶	۶	۵	×	×	۶	×	۵	۶	×	۵	×	۴	×		۵	×	۵					×			×			×	۵		۶	×	۴	۴	۳۷۷
۳۷۸	باید آنها که هوا داری دلها نکنند	۵۰۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	۴	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×	×	×	۴	×	×	۳۷۸
۳۷۹	نکته‌ای گفتیم و صوفی مهر بر دستان نهاد	۵۰۵	۳	۳	×	×	×	۳	×	۳	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	×	۳	×	×	۳۷۹
۳۸۰	زایر کعبه که در دیر نه محرم باشد	۵۰۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	۴	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×	×	×	۴	×	×	۳۸۰
۳۸۱	گه از ثواب شکایت گه از گنه تا چند	۵۰۶	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	×	۳	×	×	۳۸۱
۳۸۲	بزیر تیغ غمت خون گرفته‌ای چنداند	۵۰۶	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	۸		×	×	۵					×			×			×	×	×	×	×	×	×	۳۸۲
۳۸۳	باز مرغ دل ندارد احتراز از دام درد	۵۰۷	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	×	۳	×	×	۳۸۲
۳۸۴	از خم زلف دلاویز تو جان بر می‌دهد	۵۰۷	۵	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×	×	۴	×	×	۳۸۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۸۵	شود دردم فزون با مدحی چون گرم کین گردد	۵۰۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۸۵
۳۸۶	تو مست از جام عیش و من ز اشک لاله‌گون خود	۵۰۸	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×	×	۸	×	×	۳۸۶
۳۸۷	دوستان زخم مرا مرهم بهبود کنید	۵۰۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۸۷
۳۸۸	آنکه مارا هوسی داد که بایستی داد	۵۰۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۸۸
۳۸۹	من تشنهٔ آن درد که درمان نپذیرد	۵۱۰	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×	۴					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۸۹
۳۹۰	عقل به جستن تو گم در تو خیال کی رسد	۵۱۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	۳۹۰
۳۹۱	بیار دست گهی در کمر توانی کرد	۵۱۰	۷	۵	×	×	×	۵	۷	۷	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۷	×	×	۳۹۱
۳۹۲	آنکه نظّارهٔ حسن تو تمنا می‌کرد	۵۱۱	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۹	×	×	۳۹۲
۳۹۳	خرم آن قوم که دست غم یاری گیرند	۵۱۱	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۸	×	×	۳۹۳
۳۹۴	به دشمن جان دهی وز دین او چیزی بجا باشد	۵۱۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۵	×	×	۳۹۴
۳۹۵	شبی که از همه شبها مصیبتم کم بود	۵۱۳	۱۰	۹	×	۷	×	۹	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	×	×	×	۳۹۵
۳۹۶	بتان که دین و دل از مردم حرم بردند	۵۱۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۷	×	×	۳۹۶
۳۹۷	گاهی که عارض او دیدار می‌فروشد	۵۱۵	۷	۷	×	×	×	۷	×	×		×	×	۸	×	۸		×	×	×					×			×			×	×	×	۸	×	×	۳۹۷
۳۹۸	بوده‌ام با او خبر از حالت دوشم کنید	۵۱۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۴	×	×	۳۹۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۹۹	گر مردم عالم همه را یار توان کرد	۵۱۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×	۵	×	×	×	۳۹۹
۴۰۰	کو سحر غمزه‌ای که بت از جیب دین کشید	۵۱۶	۵	۵	×	×	۸	۵	×	×	۵	×	×	۸	۸	۸		×	×	۸					×			×			×	×	۸	۵	×	×	×	۴۰۰
۴۰۱	می که در کام سر نگون غلتید	۵۱۷	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	×	×	×	×	۸		×	×	۶	×				×			×			×	×	×	۶	×	×	۸	۴۰۱
۴۰۲	هرگز مرا چنین نمکی در جگر نبود	۵۱۷	۴	۴	×	×	۴	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×	×	۴	×	×	×	۴۰۲
۴۰۳	این ناله کز درون جست آسان برون نیامد	۵۱۷	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×	۵	×	×	×	۴۰۳
۴۰۴	هرگز دلم ندید شفا را که تب نکرد	۵۱۸	۳	۳	×	×	۳	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	×	۴۰۴
۴۰۵	ز تاب تب شب غم بسترم چنان گردد	۵۱۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×	×	۳	×	×	×	۴۰۵
۴۰۶	اهل هوس که آتش ما تیز می‌کنند	۵۱۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	۵					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۵	۴۰۶
۴۰۷	کی دل ز طعن مردم بی‌غم خجل شود	۵۱۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	×	×	×	۴۰۷
۴۰۸	ز چشم خویش به رشکم که میل روی تو دارد	۵۱۹	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	×	۴۰۸
۴۰۹	کسی به ماتم دل کلفتی ز کس نکشد	۵۲۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	×	۴۰۹
۴۱۰	تا بوی نعیم ستم از خوان تو یابند	۵۲۱	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۸	۹	۸	۹	۹	۸	۹	×		۹	۸	۹					۸			۹			۱۲	۹		۹	۹	۸	۴۱۰
۴۱۱	دلم بگوشهٔ گلخن ز طرف باغ آمد	۵۲۱	۵	۵	۴	×	۴	۵	۴	×	۵	۴	۴	۴	۴	۴		×	۴	۵					۴			۴			۴	×		۵	×	۴	۴۱۱

۱ - ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۴۱۲	نبیند سوی کس چشمم ولی حیرانی دارد	۵۲۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	۳	×	×	×		×	×	×					×			×			۳	×		۳	×	×	۴۱۲
۴۱۳	چو شور و فتنهٔ حسنت بجلوه‌گاه بر آمد	۵۲۲	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	×					۶			×			۶	×		۷	×	×	۴۱۳
۴۱۴	هر یک از راهبران در قدمی حیرانند	۵۲۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۴۱۴
۴۱۵	نور پیشانی شیخ از اثر صهبا بود	۵۲۴	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	۷	×	۴۱۵
۴۱۶	آنانکه وصف حسن تو تقریر می‌کنند	۵۲۴	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۹	۵	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	۹	×	۴۱۶
۴۱۷	چون سنگ جفا بدست گیرد	۵۲۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۵	۵	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۴۱۷
۴۱۸	هر دم از دیر مغان درد رسی می‌آید	۵۲۵	۹	۹	×	۹	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	۹	×	۴۱۸
۴۱۹	دل خانه در این عالم بیگانه نگیرد	۵۲۶	۵	۵	×	×	۴	۵	×	×	×	۵	۴	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۱۹
۴۲۰	هر کس که در بهار به صحرا برون رود	۵۲۷	۶	۵	×	×	۶	۵	×	×	۵	۵	۶	۵	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۵	۶	×	۴۲۰
۴۲۱	بنازم شیشهٔ می را که خوش مستانه می‌گرید	۵۲۷	۷	۷	×	×	×	۵	×	×	۷	۷	۸	۷	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	۷	×	۴۲۱
۴۲۲	ز صوت بلبل اندر بوستان فرزانه می‌گرید	۵۲۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	۷	۸	۵	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۲۲
۴۲۳	بیار باده که جانم دمی ز ناله برآید	۵۲۹	۹	۸	×	×	۹	۸	×	×	۸	۶	۹	۶	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۸	۸	×	۴۲۳
۴۲۴	کسی بدور محبت خمار غم نکشد	۵۳۰	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۲۴
۴۲۵	هر که اندیشد که از پا خار می‌باید کشید	۵۳۱	۱۳	۱۳	×	×	۱۳	۱۳	×	×	۱۳	×	۱۳	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۱۳	۱۳	×	۴۲۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۲۶	کو فنا تا زخمها شمشیر بر مرهم نهند	۵۳۲	۶	×	۶	×	۶	×	×	×	×	×	۶	×	۶	×		×	×	×					×			×			۵			×	×	۵	۴۲۶
۴۲۷	اگر دانش عنان جنبان نباشد	۵۳۳	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۷					×			۵			۵	×		۷	۷	×	۴۲۷
۴۲۸	این دل که جراحتش فزون باد	۵۳۳	۶	۵	×	×	۶	۵	×	×	۵	×	۶	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۵	۶	×	۴۲۸
۴۲۹	نه گل نسیم نه بلبل نوا نگهدارد	۵۳۴	۱۲	۱۲	×	×	۱۱	۱۲	×	×	۱۲	×	۱۰	×	×	×		×	×	۱۲					×			×			×	×		۱۲	۱۱	×	۴۲۹
۴۳۰	ز تنگ عافیت بازم دل شرمنده می‌سوزد	۵۳۵	۵	۴	×	×	۴	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۳۰
۴۳۱	نه مهر بر دل اندیشه می‌توانم زد	۵۳۵	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	۶	×	۴۳۱
۴۳۲	آنرا که خرد وبال باشد	۵۳۶	۹	۸	×	×	۸	۸	×	×	۸	۸	۹	۸	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۸	۹	×	۴۳۲
۴۳۳	دگر جانم ز نا سازی اقبال که می‌سوزد	۵۳۶	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	۵	×	۴۳۳
۴۳۴	در راه عشق ای دل گر جان دهی چه باشد	۵۳۷	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۴۳۴
۴۳۵	بیزم عشرت آن گل با دل من کارها دارد	۵۳۸	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۴۳۵
۴۳۶	هر که حرصش راه زد کامش روا هرگز نشد	۵۳۸	۸	۷	×	×	۷	۷	×	۷	۷	×	۶	۷	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۸	×	۴۳۶
۴۳۷	کسی کو در تب عشق تو نبض خویشتن گیرد	۵۳۹	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۵	۸	۵	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	۹	×	۴۳۷
۴۳۸	اهل معنی دوش بر دوش عقولم دیده‌اند	۵۴۰	۵	۴	×	×	۴	۴	×	×	۴	×	۴	۴	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۳	۵	×	۴۳۸
۴۳۹	شکر کز کشمکش شوق نجاتم دادند	۵۴۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۴۳۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۴۴۰	چند بی بهره بود دیدهٔ گریانی چند	۵۴۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۲[1]					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۴۴۰
۴۴۱	جمعی ز سران دامن مهمان تو بوسند	۵۴۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	۴۴۱
۴۴۲	بخت کو تا شاهد وصلم در آغوش آورد	۵۴۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۴۴۲
۴۴۳	آن کو چو من از عشق پریشان نه نشیند	۵۴۳	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۵	۶	×		۶	۵	۷					۵			۵			۶	۶		۶	۶	۵	۴۴۳
۴۴۴	کسی می طربم در ایاغ میریزد	۵۴۳	۸	۸	۸	×	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×		۶	۸	۷					۷			۸			۸	۷		۸	۸	۸	۴۴۴
۴۴۵	غم تو هست به عیش جهان که پردازد	۵۴۴	۸	۸	×	×	۸	۸	×	۷	۸	۸	۷	۶	۸	×		۷	۸	×					۷			۸			۷	۷		۷	۸	۸	۴۴۵
۴۴۶	دم مردن به شوق آنکه یار دلنواز آید	۵۴۵	۹	۹	۷	×	۸	۹	×	۸	۹	۷	۸	۷	۸	×		×	×	×					۸			×			۸	۸		۹	۸	۸	۴۴۶
۴۴۷	گر بخواب اجلم دیدهٔ جان گرم نشد	۵۴۶	۸	۸	۵	۷	×	۷	۸	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×					۷			۷			۷	۷		۸	۷	۷	۴۴۷
۴۴۸	نغمه‌ای کز ره تأثیر بشیون نکشد	۵۳۷	۵	۵	۴	×	۴	۵	×	۴	۵	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	۵					۴			۴			۴	۴		۵	۴	۴	۴۴۸
۴۴۹	کو شورشی که صحبت شادی بهم خورد	۵۳۷	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۸					۷			۷			۷	۷		۸	۷	۷	۴۴۹
۴۵۰	بیادم هرگز آن نخل قد موزون نمی‌آید	۵۳۸	۶	۶	۶	×	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		×	۶	۵					×			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۴۵۰
۴۵۱	ز شهر دل بگوشم هر نفس فریاد می‌آید	۵۳۹	۷	۷	۷	×	۷	۶	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۵					۵			۷			۶	۷		۷	۶	۷	۴۵۱
۴۵۲	مرا ز خمکدهٔ سینه داغ می‌روید	۵۳۹	۷	۶	۶	×	۶	۷	×	۷	۶	۶	۷	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۶	۴۵۲

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۵۳	جماعتی که ز ناموس و نام می‌گفتند	۵۵۰	۹	۸	۹	×	۹	۸	×	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹		×	۹	۸					۷			۸			۸	۹		۸	۹	۹	۹	۴۵۳
۴۵۴	اهل همت لب از دعا بستند	۵۵۱	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۵	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۷	۴۵۴
۴۵۵	کاش آن کسان که منعم از آن تند خو کنند	۵۵۱	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷		۷	۷	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۴۵۵
۴۵۶	ز چشمم آب حسرت می‌تراود	۵۵۲	۷	۶	۷	×	۶	۷	×	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۴۵۶
۴۵۷	دلم در عالمی با زخم زهر آلوده می‌گردد	۵۵۲	۷	۷	۵	×	۵	۷	×	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					۵			۵			۵	×		۵	۵	۵	۵	۴۵۷
۴۵۸	فلک ساقی و خم صهبا کسی هشیار کی ماند	۵۵۳	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	×		۷	۷	۷	×	۴۵۸
۴۵۹	مرو به مدرسه کانجا خرد موسوس شد	۵۵۴	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	۵	×	۵	۴۵۹
۴۶۰	یک دم ای شوخ اگر با تو نشینم چه شود	۵۵۴	۱۰	۸	×	×	۱۰	۸	×	×	۱۰	×	۱۰	×	×	×		×	×	۹					۸			×			۶	×		۱۰	۹	×	۴۶۰
۴۶۱	تا بود سراسیمه دلم دربدری بود	۵۵۶	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۷	۹	۷	×	×		×	×	۹					۹			×			۶	×		۹	۹	×	۴۶۱
۴۶۲	تا یکی عمر به افسوس جهالت برود	۵۵۷	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	×					۵			×			۵	×		۶	×	×	۴۶۲
۴۶۳	تا قدم بر اثر نام و نشان خواهد بود	۵۵۷	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	۹	۹	۹	×	×		×	×	۹					۹			×			۸	×		۹	۹	×	۴۶۳
۴۶۴	دمی که جانب من بیند و پیاله بنوشد	۵۵۸	۶	۵	×	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵		×	۵	۵					۵			۵			۵	×		۵	۵	۵	۴۶۴
۴۶۵	بگاه نزع که رندان بتو به می کوشند	۵۵۹	۵	۵	×	×	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	×	×	۵		×	×	×					×			×			×	۵		۵	۵	×	۴۶۵
۴۶۶	مگر لب تو قرین شراب می‌گردد	۵۵۹	۷	۶	۷	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۷					۶			۶			۶	۶		۷	۶	×	۴۶۶

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	تعداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۳۶۷	برهمن کیشم که صد قم طعنه بر اصحاب زد	۵۶۰	۷	۷	۵	×	۶	×	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×		×	×	۷					×			×			۶	۶		۷	۶	۶	۳۶۷
۳۶۸	وعظ من گرد فشانندهٔ عصیان نشود	۵۶۱	۸	۷	۸	×	۸	۷	۷	۷	۷	×	۸	×	۸	×		×	×	×					۷			×			۷	۸		۷	×	۸	۳۶۸
۳۶۹	هیچ گه نقش جمال تو نمایان نشود	۵۶۲	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	×		۹	×	×	۳۶۹
۳۷۰	دوست در پیش نظر چون خمش از دل برود	۵۶۳	۸	۷	۵	×	۵	۷	۶	×	۷	۵	۵	۵	۵	×		×	×	۵					۵			×			۵	۵		۷	۵	۵	۳۷۰
۳۷۱	گر محبت حمله بر ناموس کفار آورد	۵۶۴	۷	۷	۸	×	۸	۷	۸	×	۷	۷	۷	۷	۸	۸		۸	۸	۶					۷			×			۸	×		۶	۷	۹	۳۷۱
۳۷۲	هر زمان قاصد از آن مه خبری می‌آرد	۵۶۵	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۷					۷			×			۶	×		۶	×	×	۳۷۲
۳۷۳	هنوزش چشم فتان بر سر صد ناز می‌دارد	۵۶۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	×					×			×				۳	×		۵	×	×	۳۷۳
۳۷۴	دگر ز صحبت شادی کناره خواهم کرد	۵۶۶	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۶					۷			×			×	×		۷	×	×	۳۷۴
۳۷۵	مکن بیگانگی ناگه درین کارت خطا افتد	۵۶۷	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			×			×	×		۴	×	×	۳۷۵
۳۷۶	ضمزهٔ او نشتری در دامن مرهم کند	۵۶۷	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			۴			×	×		×	×	×	۳۷۶
۳۷۷	سمن فشانم و خاشاک بر سرم ریزند	۵۶۷	۵	۴	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			×	×		۵	×	×	۳۷۷
۳۷۸	منم بیزم تو با نالهٔ نیاز آلود	۵۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			×	×		۵	×	×	۳۷۸
۳۷۹	من همان روز که پیغام حیاتم دادند	۵۶۸	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					۶			×			×	×		۷	×	×	۳۷۹
۳۸۰	منادی است که هر شام را چراغ دهند	۵۶۹	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۳۸۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۸۱	نسیم گل طلبان رو به هیچ جا نکند	۵۶۹	۴	۳	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			×			×	×		۴	×	×	×	۴۸۱
۴۸۲	گلعذاران چو سر راهگذاری گیرند	۵۷۰	۷	×	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۷					۷			×			×	×		۷	×	×	×	۴۸۲
۴۸۳	چشمم نه بهر خویش دم نزع تر شود	۵۷۰	۷	۶	×	×	×	۶	×	×	۴	×	۵	×	×	×		×	×	۷					۴			×			۴	×		۶	×	×	×	۴۸۳
۴۸۴	حسن نور افشاند و آرایش ایمن شود	۵۷۱	۷	×	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	۶					۷			×			۷	×		۷	×	×	×	۴۸۴
۴۸۵	کسی ز مجلس ما شادمان بدر نرود	۵۷۱	۷	۷	×	۷	×	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×		×	×	۷					۶			×			۶	×		۶	۷	×	×	۴۸۵
۴۸۶/۴۸۷	یک درد توام در دل نا شاد نیاید	۵۷۲	۱۴	۱۳	×	×	×	۱۳	×	×	۱۲	×	۱۰	×	×	×		×	×	۱۴					۹			×			۹	×		۱۴	×	×	×	۴۸۶/۴۸۷
۴۸۸	عشق کو کز دل و دین نام و نشان گم باشد	۵۷۳	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	×					۴			×			۴	×		۵	۵	×	×	۴۸۸
۴۸۹	خضر اگر بر لب کس منت آبی دارد	۵۷۴	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	×	×		×	×	۷					۶			×			۶	×		۷	۷	×	×	۴۸۹
۴۹۰	هر که را نشأهٔ غیرت به سلامت باشد	۵۷۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	۴	۴	۴	×	×		×	×	۴					×			×			۴	×		۴	۴	×	×	۴۹۰
۴۹۱	خرد دارالشفاء و جهل محنت‌خانه می‌سازد	۵۷۵	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۵	۵	۶	×		۶	×	۶					×			×			×	۶		۶	۵	۶	×	۴۹۱
۴۹۲	حیف است که دستی به نمکدان تو یابند	۵۷۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۷	×		۶	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	×	×	۴۹۲
۴۹۳	گر لب اهل حقیقت در راز افشاند	۵۷۶	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×		×	×	۷					۶			×			×	۶		۷	۶	×	×	۴۹۳
۴۹۴	هم نوای بلبل و هم صوت زاغم می‌گزد	۵۷۷	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	۶	۵	۵	×		۵	×	۵					۵			×			۵	۵		۵	۶	۳	×	۴۹۴
۴۹۵	از دست عشق بازان رطل گران توان زد	۵۷۷	۱۰	۹	×	×	۱۰	۱۰	×	×	۸	×	۹	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۱۰	۱۰	×	×	۴۹۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۴۹۶	گرفتم از غضب شه مقربان بجهند	۵۷۸	۹	۹	×	×	۹	۹	×	×	۹	×	۷	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۹	۹	×	۴۹۶
۴۹۷	دوست را محترز از صحبت ما نتوان کرد	۵۷۹	۱۱	۱۱	×	×	۱۱	۱۱	×	×	۹	×	۱۱	×	×	×		×	×	۱۱					۱۰			×			۴	×		۱۱	۱۰	×	۴۹۷
۴۹۸	خرد به نشأهٔ عشق نگار ما نرسد	۵۸۰	۱۰	۱۰	×	×	۹	۱۰	×	×	۸	×	۹	×	×	×		×	۸	۱۰					×			×			×	×		۱۰	۱۰	×	۴۹۸
۴۹۹	ز بهر داغ که مستان علاج می‌طلبند	۵۸۱	۷	۷	×	×	۶	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	۶	×	۴۹۹
۵۰۰	غم شبیخون می‌زند ای دوستان لشکر کنید	۵۸۱	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۳	۶	۴	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	۶	×	۵۰۰
۵۰۱	مدعی باز ملول است بلایی دارد	۵۸۲	۷	۷	×	×	۷	۷	×	×	۷	۶	۷	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۵۰۱
۵۰۲	اگر چه راه به هیبت کسی عیان نبرد	۵۸۲	۱۱	۱۱	×	×	۱۱	۱۱	×	×	۱۰	۳	۱۰	۴	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۱۱	۱۱	×	۵۰۲
۵۰۳	کسی کز فقر جوید کام دل درویش کی ماند	۵۸۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶		×	۶	×					×			۶			۶	۵		۶	۶	۶	۵۰۳
۵۰۴	لب حرف شفا گفت و دل سوخته تب کرد	۵۸۳	۸	۸	۸	×	۸	۸	×	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۸	×					۸			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۵۰۴
۵۰۵	مست عشق تو که میدان‌طلب از شیر شود	۵۸۵	۴	۴	×	۴	×	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	×					۴			۴			×	۴		۴	۴	۴	۵۰۵
۵۰۶	دگر دلم ز می تازه مست می‌گردد	۵۸۵	۸	۸	۷	۸	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۸					۷			۷			۷	×		۸	۷	۷	۵۰۶
۵۰۷	یاران بروز حادثه یار جهان شوند	۵۸۶	۱۲	۱۱	۱۲	۱۱	۱۲	۱۱	۱۱	۱۲	۱۱	۱۲	۱۲	۱۱	۱۲	۱۲		۱۲	۱۲	۱۲					۱۱			۱۲			۱۱	۱۲		۱۱	۱۲	۱۲	۵۰۷
۵۰۸	فغان کز سینه دایم آه پی تأثیر می‌زاید	۵۸۷	۶	۶	۶	۵	۵	۵	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۴		۵	۴	×					×			۴			۵	۵		۶	۵	۵	۵۰۸
۵۰۹	چه مهربان به سفر شد چه تندقهر آمد	۵۸۷	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵۰۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۱۰	مستان عشق خانه در آتش گرفته‌اند	۵۸۸	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۵	۶		۵	۶	۶					۶			۵			۶	×		۶	۵	۶	۵۱۰
۵۱۱	کسی که دل به وفای تو حشوه کیش نهاد	۵۸۸	۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۶	۷					۶			۵			۵	۶		۷	۶	۶	۵۱۱
۵۱۲	زندانی عشق تو به گلزار نگنجد	۵۸۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۱۳	۵		۵	۵	۵	۵۱۲
۵۱۳	در خمکدهٔ عشق که غمخوار نگنجد	۵۹۰	۷	۵	×	×	×	۷	۷	×	۷	×	۵	×	×	×		×	×	۷					۵			×			۵	×		۷	×	۵	۵۱۳
۵۱۴	کجاست فتنه که آن شوخ را سوار کند	۵۹۰	۷	۷	۵	۵	۵	۷	×	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۷					۵			۵			×	۵		۷	۵	۵	۵۱۴
۵۱۵	آنانکه غمت مایهٔ افسانه نسازند	۵۹۱	۷	۷	۶	۶	۶	۷	×	۶	۷	۷	۶	۷	۶	۶		۶	۶	۷					۶			۶			×	۶		۷	۶	×	۵۱۵
۵۱۶	بکیش اهل وفا مدعا نمی‌گنجد	۵۹۱	۱۱	۱۱	۹	۸	×	۱۱	۹	×	۱۱	۹	۸	۶	۹	۸		۹	۹	×					۸			۱۰			×			۱۱	۹	۹	۵۱۶
۵۱۷	مگو که نغمه‌سرایان عشق خاموشند	۵۹۲	۷	۸	۸	۶	×	۸	۵	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	×	×					۶			×			×	۷		۷	×	×	۵۱۷
۵۱۸	تا محبت گهر عجز و نیاز افشاند	۵۹۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	۷	۶					۶			×			۲۳	۷		۷	۷	×	۵۱۸
۵۱۹	هر کس به روز نیک مرا غمگسار شد	۵۹۳	۹	۹	۹	۵	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۹	۸	۷	×	۷					۹			۷			۹	۹		۹	۹	۹	۵۱۹
۵۲۰	از دیده‌ام کدام نفس خون نمی‌رود	۵۹۳	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۹					۷			۸			۸	۸		۹	۸	۸	۵۲۰
۵۲۱	صد غم دمی بزاید کان را سبب نباشد	۵۹۳	۷	۷	۷	۷	۵	۷	×	۷	۶	۷	۷	۶	۶	۷		۶	۸	۷					۷			۸			۷	۷		۷	۷	۷	۵۲۱
۵۲۲	در ملک عشق هر که شهیدش نمی کنند	۵۹۵	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶		۵	×	۶					۶			۶			۶	۵		۶	۶	۶	۵۲۲

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۲۳	هر چه بگزیدم از آن کیش برهمن به بود	۵۹۶	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	×	۷					۲			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۵۲۳
۵۲۴	گشود زلف معنبر شمال تا چه کند	۵۹۷	۹	۷	×	۷	۹	۹	۷	×	۸	۹	۹	۵	×	×		×	×	۸					۸			×			۸	×		۹	۹	×	۵۲۴
۵۲۵	ز روی آتش سوزان اگر خاشاک می‌روید	۵۹۷	۷	۶	۷	۵	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			۷			۵[1]	۷		۷	۹	۷	۵۲۵
۵۲۶	جان ز شوق لبت شکر خاید	۵۹۸	۷	۷	۶	۵	۶	۷	۶	۶	۷	۶/۶	۶	۶		۶	۶	۶	۶	۳					۶			۶			×	۶		۷	۶	۶	۵۲۶
۵۲۷	رهرو بادیهٔ عشق هراسان نرود	۵۹۸	۱۰	۹	۶	×	×	۹	۶	۶/۶	۹	×	۶	۵		×	×	×	×	×					۶			×			×	×		۹	۶	×	۵۲۷
۵۲۸	بلحد چگونه زین غم دل آرمیده باشد	۵۹۹	۹	۹	۷	۶	۶	۹	۵	۷	۹	۷	۶	۶		۷	۶	۵	۶	×					۶			۶			×	۷		۹	۶	۷	۵۲۸
۵۲۹	بازم به طوف میکده احرام تازه شد	۶۰۰	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۹/۹	۹	۸	۹	۶		۹	۸	۸	۸	×					۸			۸			×	۹		۹	۹	۸	۵۲۹
۵۳۰	هر جا که مست و غمزه‌زن آن عشوه‌آیین می‌رود	۶۰۱	۷	۷	۴	×	۶	۷	۶	×	۵	۷	۶	۵		×	×	×	×	×					×			×			×	۷		۷	۶	۷	۵۳۰
۵۳۱	تشنه لب رفتم به‌جنّت چشمهٔ کوثر نبود	۶۰۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵/۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×	۵	×					×			۵			×	۵		۵	۵	۵	۵۳۱
۵۳۲	ز کوی عشق ملک دل شکسته می‌آید	۶۰۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	۶	۶	۵[2]					۶			۶			۵	۶		۶	۶	۶	۵۳۲
۵۳۳	کو عشق کز شمایل عقلم جنون چکد	۶۰۳	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵		۵	۶	۵	۶	۵					۵			۶			×	۵		۶	۵	۵	۵۳۳
۵۳۴	کسی میوهٔ غم ز باغم نخورد	۶۰۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	×	۷	×	۷					۷			×			×	۷		۷	۷	×	۵۳۴
۵۳۵	نزاع کفر و دین در کوچه و بازار می‌یاید	۶۰۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×	۷	۷					×			×			×	۷		۷	۷	۷	۵۳۵

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۳۶	رفتم از عشق تو با اهل هوس گامی چند	۶۰۵	۱۳	×	×	×	۱۲	×	×	×	×	×	۱۲	×		×	×	×	×	۲					×			×			×	×		×	×	۱۳	×	۵۳۶
۵۳۷	چو با من در سخن آن لعل آتشناک خواهد شد	۶۰۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	×	۶	۷	×					×			×			×	۷		۷	۷	۷	۷	۵۳۷
۵۳۸	تا چند به زنجیر خرد بند توان بود	۶۰۶	۸	۸	۸	۵	۷	۸	۵	۸	۸	۸	۷	۶		۸	۸	۷	×	۸					۷			۸			۲[1]	۸		۸	۷	۷	۷	۵۳۸
۵۳۹	از پی صید دگر تا بجهاندی سمند	۶۰۷	۷	۷	۶	۶	۷	۶	۷	۷	۶	۷	۷	۷		۷	۷	×	۷	۷					۶			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۷	۵۳۹
۵۴۰	گشتم اندر دل خوبان همه خوبان خودند	۶۰۸	۹	۹	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۹		۹	×	×	×	۹					×			×			۹	۹		۹	۹	۹	۹	۵۴۰
۵۴۱	خوشا کسی که دمی آب بی شراب نخورد	۶۰۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵		۵	۶	۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۵۴۱
۵۴۲	چه پرسی‌ام که بجانت هوای ما چه کند	۶۰۸	۴	۴	×	×	۵	۴	×	۴	۴	×	×	۵		×	×	×	×	۴					×			×			×	×		×	۴	۵	×	۵۴۲
۵۴۳	بجان خسته ندانیم کان بلا چه کند	۶۰۹	۷	۷	×	۶	۷	۷	۷	×	۷	×	×	۶		×	×	×	×	۷					۷			×			۷	×		۷	×	×	×	۵۴۳
۵۴۴	کسی بدیدهٔ ناموس خوار می‌آید	۶۱۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۵	۶	۵	۶					۶			۶			۶	۵		۶	۶	۶	۵	۵۴۴
الف ۵۴۵	بعیش کوش که هنگام کار می‌گذرد	۶۱۰	۵	۵	۳	۳	۱	۵	۱۰	×	۵	۵	×	×		×	×	×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	×	الف ۵۴۵
ب ۵۴۵	شبی که در قدم وصل یار می‌گذرد	۶۱۰	۶	۵	۶	۶	۱۰	۵	×	۹	۹	۸	۱۰	۱۰		×	۹	۸	۱۰	۶					۹			۹			۹	۹		۵	۵	۱۰	۱۰	ب ۵۴۵
۵۴۶	آنکس که مرا با دل غمناک بر آورد	۶۱۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵		×	×	×	×	×					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۵۴۶
۵۳۷	هوشم به نگاهی برد جانانه چنین باید	۶۱۲	۸	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۸	۷	۷		×	۸	۷	۷	۶					۶			۷			۲[2]	۷		۷	۷	۷	۷	۵۳۷

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۴۸	عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند	۶۱۲	۱۱	۱۱	۹	۹	۹	۱۱	۸	۹	۸	۸	۹	۹		۹	۹	۸	۹	۱۱					۹			۹			۸	۹		۱۱	۹	۹	۵۴۸
۵۴۹	کسی که از الم عشق بیدماغ شود	۶۱۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۵۴۹
۵۵۰	چه گرمیست که در سر شراب می‌سوزد	۶۱۴	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۸	۶	۸	۷	۷	۷		۷	۷	۷	۷	۷					۷			۷			×	۷		۸	۷	۷	۵۵۰
۵۵۱	کی دلم شاد از می ناب و نوای نی شود	۶۱۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۵	×	۶					×			×			×	۷		۷	۷	۷	۵۵۱
۵۵۲	دلی کز حسن آن گل در نظر گلزارها دارد	۶۱۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵	۵	۶		۵	۶	۶					۶			۵			۱	۶		۶	۶	۶	۵۵۲
۵۵۳	معلوم کز ترشح اشکی چه کم شود	۶۱۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۶			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۵۵۳
۵۵۴	آن که در راه طلب ماند و پایی نکشد	۶۱۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۶	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۵۵۴
۵۵۵	هر زمان در فتنه خوش نا مهربانی می‌شود	۶۱۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		۵	۵	۷					۷			۵			۶	۷		۷	۷	۷	۵۵۵
۵۵۶	عاقلان آدابت آموزند و رسوایت کنند	۶۱۸	۵	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵۵۶
۵۵۷	ز لوح سینهٔ عشاق نقش غم نرود	۶۱۸	۱۱	×	×	۱۱	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	۵۵۷
۵۵۸	تو حسن خود چه شناسی چنانکه می‌باید	۶۱۹	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	×	×	۵۵۸
۵۵۹	خوش ریایی شب بکنج خانقه در کار بود	۶۱۹	۴	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		×	×	×	۵۵۹
۵۶۰	شاهین نازش از پس عمری هوا گرفت (آشیان بماند)	۶۲۰	۸	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		×	×	×	۵۶۰

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۶۱	مجنون که هیشش از غم لیلی شود لذیذ	۶۲۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۵۶۱
۵۶۲	بلب آرام گیر ای جان غمگین یکدمی دیگر	۶۲۱	۹	۹	۹	۹	×	۹	۸	۹	۹	۸	۹	۸	۹	۹		۷	۹	×					×			۸			۸	۹		۹	۹	۹	۹	۵۶۲
۵۶۳	گر مرد وفایی ره بازار الم گیر	۶۲۲	۸	۸	۷	۷	×	۸	۶	۷	۷	۶	۸	۶	۷	۷		۶	۷	۸					۶			۶			۶	۷		۸	۶	۷	۷	۵۶۳
۵۶۴	بپای خواهش ما مدعا شود زنجیر	۶۲۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	×	×	×	۵۶۴
۵۶۵	برو ای غم خبری از دل آواره بیار	۶۲۴	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		۵	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۵۶۵
۵۶۶	اگر بکام رسی از زمانه یاد آور	۶۲۴	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	۴	×	×	×		×	×	۴					۴			×			۴	×		۴	×	×	×	۵۶۶
۵۶۷	چگونه سوز غم او دهم بسوز دگر	۶۲۵	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴		۴	۴	۴					۴			۴			۴	×		۴	۴	۴	۴	۵۶۷
۵۶۸	شراب یاس بجام و سبوی ما بگذار	۶۲۵	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۶	۷	۶					۷			۷			۷	۶		۷	۷	۷	۷	۵۶۸
۵۶۹	باد دی گو ورق لاله و شمشاد ببر	۶۲۶	۸	۸	×	×	۸	۸	×	×	۸	۷	۸	۸	×	×		×	×	×					۷			×			۷	۴		۸	۸	۸	۸×	۵۶۹
۵۷۰	هر قطره در چشم ترم نوحست و طوفانی دگر	۶۳۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	۶	×	×	۵۷۰
۵۷۱	هر دم بدرد دل کنم اندیشه‌ای دگر	۶۳۷	۷	۶	×	×	×	۶	×	۶	۶	۶	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		×	۶	×	×	۵۷۱
۵۷۲	بگیر جامی و دم در کش و بهانه مگیر	۶۲۸	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	۳	×	×	۵۷۲
۵۷۳	ای هر نگاهت از دگری جان شکارتر	۶۲۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	×	۵۷۳
۵۷۴	جان غمگین مفروش و دل خوشنود مخر	۶۲۹	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۵۷۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۵۷۵	همین معامله ما را بس است یا زنّار	۶۲۹	۶	۶	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			۵	۶		۶	۵	۵	۵	۵۷۵
۵۷۶	مُردم و دارد جمال او دلم روشن هنوز	۶۳۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶		×	۶	۶					۶			۶			۶	×		۶	۶	۶	۶	۵۷۶
۵۷۷	بده تسلّیم از صلح بی‌مدار هنوز	۶۳۱	۷	۷	۷	×	۷	۶	×	۷	۷	۵	۷	۶	×	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۶	×	۵۷۷
۵۷۸	قدّتو آفریده خدا از برای ناز	۶۳۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	۳	×	×	۵۷۸
۵۷۹	العطش ای عشق تلخابی به خاک ما بریز	۶۳۲	۵	۵	۵	×	۵	۵	×	۵	۴	×	×	×	۵	۵		۵	۵	۵					۴			۴			۴	۵		۴	۴	۵	×	۵۷۹
۵۸۰	همت بلند دار و متاع هوس بسوز	۶۳۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		×	۳	×	×	۵۸۰
۵۸۱	جان رفت و سوزد از تو دل ناتوان هنوز	۶۳۳	۸	۸	۷	×	۷	۸	×	۷	۸	۷	۷	۶	۶	×		۷	×	۸					۷			×			۷	۷		۸	۷	۷	۷	۵۸۱
۵۸۲	نگویمت بنشین در قدح شراب انداز	۶۳۳	۱۰	۹	×	۷	۸	۱۰	×	×	۱۰	۸	۸	×	×	×		×	×	۹					۷			×			۶	×		۹	۸	۸	×	۵۸۲
۵۸۳	ای دل ز شوق آن مه نا مهربان بسوز	۶۳۳	۸	۸	۷	×	×	۸	×	۷	۸	۶	۷	۶	×	۶		۷	۶	۸					۷			۵			۷	۷		۸	۶	۶	۶	۵۸۳
۵۸۴	داغ داغم کرد یاس و طالبِ کامم هنوز	۶۳۵	۹	۷	۹	۵	۹	۷	×	۸	۷	۹	۹	۵	×	۸		۸	۸	×					×			۸			۹	۹		۷	۸	۹	۹	۵۸۴
۵۸۵	دل خون شد و بیوی گلی غش کند هنوز	۶۳۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	×	۵۸۵
۵۸۶	خاشاک برق حسن بود عشق خانه سوز	۶۳۷	۷	۷	۵	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۷	۶		۷	۷	۷	۷	۵۸۶
۵۸۷	دیده‌ام پژمرد و حیرانِ گل رویم هنوز	۶۳۷	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	×	۷		۷	۷	۸					۸			۷			۸	۸		۸	۸	۸	۸	۵۸۷
۵۸۸	کونین مست و بادهٔ نایی ندید کس	۶۳۹	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۷	۸	۸	۸	۸		۷	۸	۷					۸			۸			۸	×		۹	۸	۸	۸	۵۸۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	تعداد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۵۸۹	بزم وصلت دیدم آنجا زهر در جام است و بس	۶۳۰	۱۱	۱۱	۸	۹	۸	۱۱	۹	۸	۷	۷	۹	۸	۸	۸		×	۸	۱۰					۹			۷			۹	۸		۱۰	۸	۸	۵۸۹
۵۹۰	دوش در صومعه آمد صنم باده فروش	۶۳۱	۱۵	۱۳	۱۴	۱۳	۱۴	۱۳	۱۴	۱۴	۱۱	۱۴	۱۴	۱۴	۱۰	×		۱۳	۱۱	×					۱۳			۱۱			۶	۱۴		۱۵	۱۴	۱۳	۵۹۰
۵۹۱	تا کی از گریه توان منع دو چشم تر خویش	۶۳۳	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۸					۷			۷			۶	×		۸	۷	۷	۵۹۱
۵۹۲	درمانده‌ام ز صحبت امید و بیم خویش	۶۳۴	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		×	۷	۶					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۵۹۲
۵۹۳	چو آمد جان بلب زان گونه شد محو تماشایش	۶۳۵	۱۰	۱۰	۵	×	۵	۱۰	۴	۵	۷	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۱۰					×			۵			۵	۵		۱۰	۵	۵	۵۹۳
۵۹۴	بحمدالله که جان دادم به آن تلخی ز بیدادش	۶۳۶	۷	۷	۵	×	۵	۷	۵	۶	۷	۶	۶	۵۰	۶	۶		۵	۶	۶					۵			۶			۶	۶		۷	۵	۵	۵۹۴
۵۹۵	از یاد برده‌ام روش مهر و کین خویش	۶۳۷	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۵۹۵
۵۹۶	بود خاموشیم فردوس راز و عشق رضوانش	۶۳۸	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			۶	×		۸	×	×	۵۹۶
۵۹۷	خیال دوست نبردم شبی بخانهٔ خویش	۶۳۸	۳	×	×	×	×	×	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۵۹۷
۵۹۸	ز خواب ناز همانا گشوده چشم سیاهش	۶۳۹	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۴	×	×	۵۹۸
۵۹۹	گهی ز خشم دلم بر نتافتم ز درش	۶۳۹	۴	۴	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۵۹۹
۶۰۰	مزار آتشین دارد شهید شوق دیدارش	۶۳۹	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۳	×	×	۶۰۰
۶۰۱	بعد عمری که برش یافته‌ام فرصت خویش	۶۵۰	۴	۴	×	×	×	۵	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۵	×	×	۶۰۱
۶۰۲	آن قدر طعنه شنیدم ز ملامت‌گر خویش	۶۵۰	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	۹					×			×			×	۶		۹	×	×	۶۰۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۰۳	کجاست نشتر مژگان دوست تا دل ریش	۶۵۱	۹	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	۳	×	۳	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۸	۸	×	۶۰۳
۶۰۴	بکشتن آن ملکی کاید از کرشمه بیندش	۶۵۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×			۶	×	×	۶۰۴
۶۰۵	صبر فرمایم دل خود را ز جور یار خویش	۶۵۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×			۳	×	×	۶۰۵
۶۰۶	هر که از خونریز من آلوده گردد دامنش	۶۵۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۶					×			۷			۷	۷			۷	۷	۷	۶۰۶
۶۰۷	آن کس که تو باشی دم مردن نگرانش	۶۵۴	۱۰	۱۰	۸	۸	۸	۱۰	۹	۸	۷	۹	۹	۸	۸	۷		۸	۸	۱۰					۹			۸			۹	۸			۱۰	۸	۸	۶۰۷
۶۰۸	ملک بسهو نویسد چو نامهٔ ستمش	۶۵۵	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۸	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×					۶			۷			۷	۷			۸	۷	۷	۶۰۸
۶۰۹	در دل شکنی آفت چرخ است نگاهش	۶۵۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	۷					۷			×			۷	۷			۷	۷	۷	۶۰۹
۶۱۰	گر چشانی به ملک چاشنی صحبت خویش	۶۵۷	۸	۸	۷	۸	۸	۷	۸	۸	۷	۸	۸	۷	۸	۷		۸	۶	×					۸			۷			۷	۸			۸	۸	۷	۶۱۰
۶۱۱	پا بدامن در کش ای دل وز جهان ذلت مکش	۶۵۸	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	×	۵					×			×			۵	۵			۵	۵	۵	۶۱۱
۶۱۲	رفتم که بشکنم به ملامت سبوی خویش	۶۵۸	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶			۶	۶	۶	۶۱۲
۶۱۳	از بس که بود جان دم رفتن نگرانش	۶۵۹	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۶	۷	۷	۷	۶		۷	۶	۸					۷			۶			۷	۷			۸	۷	۷	۶۱۳
۶۱۴	جان می‌رود ای ناله ز دنبال روان باش	۶۶۰	۱۱	۱۱	۸	×	۱۰	۱۱	×	۹	۸	۹	×	۵	۹	۷		۷	۹	۱۱					۹			۸			۹	×			۱۱	۱۰	۹	۶۱۴
۶۱۵	کی دل بجهان بنگرد و ناز و نعیمش	۶۶۱	۸	۸	۸	×	۸	۸	×	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۸					۸			۸			۸	۸			۸	۸	۸	۶۱۵
۶۱۶	بگوش صبر دلا نالهٔ شبانه مکش	۶۶۲	۷	۷	۶	×	۶	۷	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۷					۵			۶			۶	۶			۷	۶	۶	۶۱۶

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۱۷	میل دارم کز می غم در بهشت آیم بهوش	۶۶۳	۵	۵	۵	×	۴	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۴	۶۱۷
۶۱۸	تا برده‌ام به مدرسهٔ عشق رخت خویش	۶۶۳	۶	۶	×	×	۶	۶	×	×	۶	۶	۶	۶	×	×		×	×	۶					۶			×			۵	×		۶	۷	×	۶۱۸
۶۱۹	شهید او که بود آب و رنگ یاقوتش	۶۶۴	۵	۴	۵	۵	۴	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۶۱۹
۶۲۰	امشبم کشت غمت عشرت فردای تو خوش	۶۶۵	۱۰	۱۰	۷	×	۷	۱۰	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					۵			×			۵	۷		۱۰	×	۷	۶۲۰
۶۲۱	منم که می‌کنم از درد بی کرانهٔ خویش	۶۶۶	۵	۵	×	×	۵	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	×	۵					۵			×			۵	×		۵	×	×	۶۲۱
۶۲۲	گفتی نکنم ز کین فراموش	۶۶۶	۱۲	۱۱	×	×	۱۱	۱۱	×	×	۱۲	۱۲	۱۱	۱۲	×	×		×	×	۱۱					۱۱			×			۱۱	×		۱۲	۱۲	×	۶۲۲
۶۲۳	ای ملک را قبله با این کهنه مسکن خوش مباش	۶۶۷	۶	۶	×	×	×	۵	×	×	×	×	۵	×	۴	×		×	×	×					×			×			۶	×		۶	×	×	۶۲۳
۶۲۴	بجز هلاک خلاصی بود محال ز بندش	۶۶۸	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۴	×	×	×		×	×	۵					×			×			۴	×		۵	×	×	۶۲۴
۶۲۵	از سخن شهد ناب می‌چکدش	۶۶۸	۶	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۵	۶	۵	۶	۶	۵	۵		۵	۵	۶					۶			۵			۶	۵		۶	۶	۵	۶۲۵
۶۲۶	چون ز چشمم نرود خون که زند بر دل ریش	۶۶۸	۷	۷	۵	۵	۶	۷	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۵	۶		۵	۶	۷					۱۰			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۶۲۶
۶۲۷	به عمرها ننهم پا برون ز خانهٔ خویش	۶۶۹	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶۲۷
۶۲۸	دلی دارم که می‌جوشد ز هر مو چشمهٔ خونش	۶۷۰	۹	۶	۶	۷	۷	۹	۷	۷	۸	۷	۷	۷	۷	۵		×	۵	×					×			۵			۷	۸		۹	۶	۷	۶۲۸
۶۲۹	چو تیر از دل کشد کو شربتی از لعل خندانش	۶۷۱	۸	۸	۶	۶	۷	۸	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	۷		۸	۷	۷	۶۲۹
۶۳۰	صنم می‌گوی و در میخانه می‌رقص	۶۷۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۶	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶۳۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۳۱	فصل گل است شکر نسیم بهار فرض	۶۷۳	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹		۹	۱۰	۱۰					۱۰			۸			۹	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰	۶۳۱
۶۳۲	گر بگویم ز نظر دوست نهان است غلط	۶۷۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۶	۷					۷			۷			۷	۵		۶	۷	۶	۶۳۲
۶۳۳	اگر تو خنده کنی از گل و شراب چه حظ	۶۷۵	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹	۹	×	۹	۹	۹	۹	۷		۹	۷	۹					۹			۷			۹	۸		۹	۹	۹	۶۳۳
۶۳۴	بروی دوست نظر کن ز آفتاب چه حظ	۶۷۵	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	۷	×	×	×		×	×	×					۷			×			×	×			۷	۷	×	۶۳۴
۶۳۵	باز این منم به صد دل خشنود در سماع	۶۷۶	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷			۵	۷	۷	۶۳۵
۶۳۶	چه غم دوکون به درویش گر کنند نزاع	۶۷۷	۳	۳	×	×	×	۳	×	۳	×	۳	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×			۳	×	×	۶۳۶
۶۳۷	چنین که آمده منظور لطف شاهچراغ	۶۷۷	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸	۷		۷	۸	۸					۷			۸			۸	۸		۸	۸	۸	۶۳۷
۶۳۸	باز به میدان ما فوج بلا بسته صف	۶۷۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶۳۸
۶۳۹	خم می‌گزد دل من، من می‌مکم لب عشق	۶۷۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۶			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۶۳۹
۶۴۰	داغ درون تشنه لبانست آب عشق	۶۷۹	۱۹	۱۱	×	×	×	۱۱	×	×	۱۱	×	۱۱	×	×	×		×	×	۱۰					۱۰			×			۱۱	×		۱۱	۱۱	×	۶۴۰
۶۴۱	شراب بی غش و ساقی بکام و بخت شفیق	۶۸۰	۴	۴	×	×	×	۴	×	۳	×	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×			۴	×	۶۴۱
۶۴۲	چه لازم است که جویند بایزید و شفیق	۶۸۱	۹	۷	×	×	×	۷	×	۶	۷	×	۹	×	×	۹		۹	۹	×					۸			۹			۸	۹		۹	۹	×	۶۴۲
۶۴۳	بصدر مجلس وصل توام چنان مشتاق	۶۸۲	۴	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			×	×	۶۴۳
۶۴۴	ز خم مجنون گر شود جویای درمان از نمک	۶۸۳	۴	۳	×	×	×	۳	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×			۳	×	۶۴۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۴۵	نیستش اندیشهٔ زخم شهیدان از نمک	۶۸۳	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۴	×	×	×	۶۴۵
۶۴۶	این زخمهای کاری بر مغز جان مبارک	۶۸۳	۹	۸	۸	۸	۸	۹	۸	۸	۹	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۶					۸			۷			۷	×		۹	۸	۸	۶۴۶
۶۴۷	هر غمت آرزوی جان ملک	۶۸۵	۶	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۶	×	×	×	۶۴۷
۶۴۸	صد مهر می‌نهم به لب گفتگوی دل	۶۸۵	۱۱	۷	۵	۵	۶	۷	۷	۷	×	۹	۸	۶	۵	۷		۵	۷	×					۸			۷			۷	۵		۹	×	۶	۶۴۸
۶۴۹	دردی که با فسانه و افسون رود از دل	۶۸۷	۶	۶	×	۵	×	۶	۵	×	۶	۶	۶	۶	۵	×		×	×	۶					۶			×			۶	×		۶	۶	×	۶۴۹
۶۵۰	تنهانشین گوشهٔ غمخانهٔ خودیم	۶۸۷	۹	۹	×	×	×	۹	۸	۸	۹	۸	۸	۸	۷	۸		۷	۸	۹					۹			۸			۹	۶		۹	۸	۷	۶۵۰
۶۵۱	همتی یاران که در دفع هوس رو می‌کنم	۶۸۸	۱۱	۷	۷	۷	۶	۷	۵	۷	۷	۷	۱۱	۶	۷	۶		۵	۴	×					۸			۴			×	۷		۷	۷	۶	۶۵۱
۶۵۲	خوشا جهان چو من از داغ دل کباب شوم	۶۸۹	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	×					×			۵			×	۶		۶	۶	۶	۶۵۲
۶۵۳	تو چشم بر دل و من چشم بر وفا دارم	۶۹۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۶۵۳
۶۵۴	چون خیالت گذر آرد یدر مسکن چشم	۶۹۰	۵	۵	۴	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	×	×					×			×			×	۵		۵	۵	۵	۶۵۴
۶۵۵	ما نقد را ز جمله به غمّاز داده‌ایم	۶۹۱	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۵	۶					۶			۵			۵[1]	۶		۶	۶	۶	۶۵۵
۶۵۶	صد شکر کز حلاوت هستی گذشته‌ایم	۶۹۱	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۶۵۶
۶۵۷	چون لاله‌گون شوی از باده در چمن مستم	۶۹۲	۹	۹	۹	۸	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹		۷	۹	×					۹			۹			۹	۹		۹	۹	۹	۶۵۷

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۶۵۸	ما تشنگی به دجله و جیحون نمی‌دهیم	۶۹۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۶	۷	×					۶			۷			۶	۷		۷	۶	۶	۶۵۸
۶۵۹	منم که بهر دل اسباب داغ می‌دزدم	۶۹۴	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		۶	×	×					۷			×			۶	×		۶	۶	×	۶۵۹
۶۶۰	بیا تا آب آتش‌طبع را در ساغر اندازیم	۶۹۴	۸	۸	۷	×	×	۷	×	۶	×	×	×	×	۷	×		۶	×	×					×			×			×	۷		۸	۶	×	۶۶۰
۶۶۱	گیرم از بزم وصالش غیر را بیرون کنم	۶۹۵	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۶۱
۶۶۲	گر نهان دارم غمش در سینه جان می‌سوزدم	۶۹۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۸					×			×			×	×		۵	×	×	۶۶۲
۶۶۳	عزّتی کو که برش چون گله آغاز کنم	۶۹۷	۶	۶	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۶۳
۶۶۴	دوش جامی از کف رعنا غزالی داشتم	۶۹۷	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۶۶۴
۶۶۵	مکن بیهوده گرمی کز غمت پر خون دلی دارم	۶۹۷	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۶۶۵
۶۶۶	دل مرهم‌طلب را نیشها بر ریش می‌خواهم	۶۹۸	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۶۶۶
۶۶۷	دردی تو به این صبر نهفتن نتوانم	۶۹۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۶۶۷
۶۶۸	چند مست گریه یی آن سرو ناز از خود روم	۶۹۹	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		۷	×	×					×			×			×	۷		۷	۷	×	۶۶۸
۶۶۹	ز بسکه تشنه لب نیستی خویشتنم	۷۰۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	۶	×		۷	×	۷					×			×			×	۶		۷	۷	×	۶۶۹
۶۷۰	رفتیم و با غمت دل محزون گذاشتیم	۷۰۱	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۶	×	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۶۷۰
۶۷۱	نمودی روی گرم از انفعال افروختی بازم	۷۰۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۶۷۱

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۷۲	تا چند به جان و دل شرمنده بگریم	۷۰۲	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	۷	×		۷	×	×					×			×			×	۷		۷	۷	×	۶۷۲
۶۷۳	از شش جهتم شکوه زند موج و خموشم	۷۰۲	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	×	۶	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۴	×	×	۶۷۳
۶۷۴	چه کنی سعی که از کوی تو دلشاد روم	۷۰۳	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	×	×	۶۷۴
۶۷۵	تو مهل کز درت آشفته و گریان بروم	۷۰۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×																							۶۷۵
۶۷۶	عشق اکر حکم کند کز سر جان برخیزم	۷۰۴	۷	۷	۷	۶	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	۷	×		۷	×	۷					×			×			×	۷		×	۷	×	۶۷۶
۶۷۷	می‌آیم و عالم سیه از فوج گناهم	۷۰۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		×	۵	×	۶۷۷
۶۷۸	ما دل بجان خریده و بر باد داده‌ایم	۷۰۴	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۴	۵	۳	×	۳	۴	×		×	×	۵					×			×			×	۴		۵	۵	×	۶۷۸
۶۷۹	ما گریبان دل از گلهای غم پر کرده‌ایم	۷۰۵	۷	۷	۵	×	×	۷	×	۵	۳[1]	۵	×	۵	۴	×		×	×	×					×			×			×	۵		۷	۵	×	۶۷۹
۶۸۰	لبش در گفتگو و من تمنای دگر دارم	۷۰۶	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۵	×	×	۶۸۰
۶۸۱	ما سنگ سپهریم و کلاهی نشکستیم	۷۰۷	۶	۵	۶	×	×	۵	×	۶	۵	×	×	۶	۶	۶		۶	۶	۶					×			۶			×	×		۶	×	۶	۶۸۱
۶۸۲	صد دل به راه شوق به محمل نشانده‌ایم	۷۰۷	۵	۴	×	×	×	۳	×	×	۴	×	×	×	×	۵		×	۵	۵					×			۵			×	×		۴	×	۵	۶۸۲
۶۸۳	بدان دلیل که از بخت خویش پر حذرم	۷۰۸	۹	۸	۹	×	×	۸	×	۸	×	×	×	×	۹	×		×	×	×					×			×			×	۹		۹	۹	×	۶۸۳
۶۸۴	در چمن عشوه‌کنان گفت گلی خوشبویم	۷۰۸	۱۰	۱۰	۱۰	×	×	۱۰	×	۹	×	×	×	×	۹	×		×	×	۸					×			×			×	۱۰		۱۰	۱۰	×	۶۸۴

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۸۵	از روزگار سخت جگرخسته می‌روم	۷۱۰	۸	۶	×	۷	×	۶	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۶	×	×	۶۸۵
۶۸۶	چنان دل تنگم از عشق و بجائی نیست آهنگم	۷۱۰	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۳	×	×	۶۸۶
۶۸۷	سایه کن بر سر ما تات دعایی بکنیم	۷۱۰	۹	۹	×	×	×	۹	×	×	۹	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۶	×	×	۶۸۷
۶۸۸	فزاید وصل ذوق گریه و غیرت خورد جانم	۷۱۱	۶	۶	×	×	×	۶	×	۶	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۶	×	×	۶۸۸
۶۸۹	گهم لطف تو دارد متغمل گه طالع خویشم	۷۱۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×			۵	×	×	۶۸۹
۶۹۰	می‌زنی تیغ دمادم که شوم کشته ولی	۷۱۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			×	×	×	۶۹۰
۶۹۰	می‌دهد لذت هر زخم تو جانی دگرم	۷۱۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			×	×	×	۶۹۰
۶۹۱	شمع دل را باز سر گرم محبت ساختم	۷۱۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۳	×	×	۶۹۱
۶۹۲	باین حسرت عجب دارم که یکبار دگر میرم	۷۱۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۶	×	×	۶۹۲
۶۹۳	نه از مشغولی نظارهٔ روی تو خاموشم	۷۱۳	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۶	×	×	۶۹۳
۶۹۴	بشرح غم نفس را نیش کردم	۷۱۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	۵	۵	×	۵	۵	۵	×		۵	×	۵					×			×			×	۴			۵	۵	×	۶۹۴
۶۹۵	بدرد عشق پیمان تازه کردم	۷۱۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×			۵	×	×	۶۹۵
۶۹۶	خوش آنکه عشق فروزد به‌نوز فتنه چراغم	۷۱۴	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×			۳	×	×	۶۹۶
۶۹۷	منم که بر جگر خسته داغ می‌چینم	۷۱۵	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×			۴	×	×	۶۹۷

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۶۹۸	هر چه با او گویم از مردم دگرگون بشنوم	۷۱۵	۶	۶	۶	×	۶	×	۶	۶	۶	۴	×	۵	۶	×		×	×	۶					×			×			×	۶		۶	۶	×	۶۹۸
۶۹۹	ما لذت فقریم سخا را نشناسیم	۷۱۶	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۸	۷	×	۷	۸	×		۸	×	۸					×			×			×	۸		۸	۸	×	۶۹۹
۷۰۰	هرگز گلهٔ دوست به محرم نفروشیم	۷۱۷	۱۱	۱۱	۱۰	×	×	۱۱	×	۷	۱۰	۶	۵	۵	۱۰	×		۷	×	×					×			×			×	۹		۱۱	۱۰	×	۷۰۰
۷۰۱	پای تا سر به جزای عمل آراسته‌ام	۷۱۸	۴	۴	۴	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	۴	×		×	×	۴					×			×			×	۴		۴	۴	×	۷۰۱
۷۰۲	من آن گلم که خزان از بهار می‌جویم	۷۱۸	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۷	۷	۷	×	×	×	×		۶	×	۷					×			×			×	۷		۷	۷	×	۷۰۲
۷۰۳	قیصر وقتم اگر ناز رود از پیشم	۷۱۹	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	×	×	×	×	×		×	×	۷					×			×			×	×		۷	۷	×	۷۰۳
۷۰۴	گاهی مصیبت خویش گاهی ملال مردم	۷۲۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	×					×			×			۶	۵		۷	۷	۷	۷۰۴
۷۰۵	ای ساقی بلا ز شراب تو سوختیم	۷۲۱	۹	۸	۷	۵	×	۸	۶	۶	۸	۷	۸	۶	۷	۷		۷	۷	۹					۷			۷			۸	۷		۸	۷	۷	۷۰۵
۷۰۶	مستی کو که خرد را ز جنون دل شکنیم	۷۲۲	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۶	۷	۷		۷	۷	۶[1]					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۷	۷۰۶
۷۰۷	چند بر بستر از آن چشم فسون ساز افتم	۷۲۳	۶	۶	۵	۵	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۴		۶	۴	۶					۶			۴			۵	۶		۶	۶	۶	۷۰۷
۷۰۸	با دل چو گویم حرف او طوفان فریادش کنم	۷۲۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۰۸
۷۰۹	دل در شکن طرّهٔ دلبند شکستیم	۷۲۴	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۶	۶	۸	۶	۸	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۶			۶			۸	۷		۸	۷	۷	۷۰۹
۷۱۰	زخمی شوق توام سینهٔ جوشان دارم	۷۲۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۶	۶	۶					۵			۶			۶	۶		۶	۶	۶	۷۱۰

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۱۱	تا نام جمال یار بردیم	۷۲۶	۸	۷	۷	۷	۷	۷	۶	×	۷	۷	۷	۷	۷	×		۶	×	۷					×			×			۷	۷		۷	۸	۷	۷	۷۱۱
۷۱۲	کسی کو دلگشا باید دلش چون سنگ می‌بینم	۷۲۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	×	×	۷	۷	۷	۷	×		۶	×	×					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۷۱۲
۷۱۳	از آن ز بادهٔ شوق تو هوش جان دزدم	۷۲۷	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	×					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۶	۷۱۳
۷۱۴	دردا که فاش در غم جانانه سوختیم	۷۲۸	۹	۸	۸	۹	۹	۸	۹	۷	۹	۹	۹	۹	۸	۸		۹	۹	۹					×			×			۸	۹		۹	۹	۹	۹	۷۱۴
۷۱۵	هر کرا دشمن شوم بر عیب خود محرم کنم	۷۲۹	۶	۵	۶	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		×	×	×					۶			×			×	۶		۶	۶	۶	۶	۷۱۵
۷۱۶	بردیم به کویش دم سردی و گذشتیم	۷۲۹	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	×		×	×	×					×			×			۶	۵		۶	۶	۶	×	۷۱۶
۷۱۷	بکوی صید بندان دوش چو فریاد می‌کردم	۷۳۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶		۵	×	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۷۱۷
۷۱۸	ما کینه را به مهر خریدار نیستیم	۷۳۰	۹	۹	۸	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۹	۹	۹	۹	×		۹	×	۹					۹			×			۹	۹		۹	۹	۹	۹	۷۱۸
۷۱۹	عفوت آوردم دل شرمنده را آتش زدم	۷۳۱	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۵	×	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۷۱۹
۷۲۰	مستم دگر این بیخودی از بوی که دارم	۷۳۲	۸	۸	×	۸	×	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۷	۸	۶					×			۷			۶	×		۸	۸	۶	۶	۷۲۰
۷۲۱	از باغ جهان دیده ببستیم و گذشتیم	۷۳۲	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	۶					۶			×			۶	۷		۷	۷	۷	۷	۷۲۱
۷۲۲	کو عشق که در غمزدگی نام برآرم	۷۳۳	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۶	×	۵					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۷۲۲
۷۲۳	دلی از نقشبندیهای عقل آزاد می‌خواهم	۷۳۴	۸	۸	۸	۸	×	۸	۷	×	۸	۷	۸	۸	۸	×		۶	×	۶					×			×			۸	۸		۸	۸	۸	۸	۷۲۳
۷۲۴	منم که آب گل و رنگ لاله می‌طلبم	۷۳۵	۹	۹	۷	۷	۷	۹	۵	۶	۹	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۹	۷	۷	۷۲۴

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۷۲۵	دل کز لبت فسانه بگوشش نمی‌زنیم	۷۳۵	۶	۶	۴	۴	۵	۶	۴	۴	۵	۵	۵	۵	۴	۵		×	۵	×					۵			۵			۵	۶		۶	۵	۵	۵	۷۲۵
۷۲۶	منم که پارهٔ دل در دهان غم دارم	۷۳۶	۱۰	۱۰	۹	۹	×	۱۰	۹	۹	۹	۶	۱۰	۸	۹	۸		۸	۹	×					۹			۹			۹	۹		۱۰	۱۰	۹	۷۲۶
۷۲۷	بلب داغ چو ما خنده به مرهم زده‌ایم	۷۳۷	۸	۷	۶	۷	×	۷	۶	۶	۸	۷	۸	۶	۷	۷		۷	۷	×					×			×			۷	۷		۸	۷	۷	۷	۷۲۷
۷۲۸	تاکی بحرم تشنه لب و مضمحل افتم	۷۳۸	۶	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		×	۵	×					۶			۵			۶	۶		۵	۶	۶	۶	۷۲۸
۷۲۹	دلی داریم و ما جمعی پریشان از غم اوییم	۷۳۹	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۴	۵	۴	۵	۵		×	۵	×					×			۴			×	۵		۵	۵	۵	۵	۷۲۹
۷۳۰	باز می خواهم که شوخ دلربایی خوش کنم	۷۴۰	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×		۶	۵	۶					۶			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۷۳۰
۷۳۱	بالیده‌ام ز درد مگر بانگ بلبلم	۷۴۰	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵	۶	۵	۵	۵		۵	۵	×					۶			۵			۶	۶		۵	۵	۵	۵	۷۳۱
۷۳۲	زین بزم نه این بار برآشفتم و رفتم	۷۴۱	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		۷	×	×					۷			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۷۳۲
۷۳۳	خانه زاد محتشم آسودگی کم دیده‌ایم	۷۴۲	۹	۹	۶	۶	۷	۹	۷	۶	۹	۷	۹	۶	۷	۷		۷	۹	×					×			۸			۸	۷		۵	۷	۷	۷	۷۳۳
۷۳۴	در آتش آمدیم و فغانی نداشتیم	۷۴۳	۱۰	۷	۷	۷	×	۷	۷	۸	۹	۷	۷	۷	۸	۷		۷	۷	×					۷			۶			×	×		۸	۷	۷	۷	۷۳۴
۷۳۵	نیشی گرفته سینهٔ خود ریش می‌کنم	۷۴۴	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		×	×	×					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	×	۷۳۵
۷۳۶	زمن نبود فغانی که دوش می‌کردم	۷۴۵	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	×	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۷	۱۰	۷	۹	۷		×	۱۰	×					۸			۱۰			×	×		۹	۱۰	۱۰	۷۳۶
۷۳۷	دل را چه می‌دهی که بدارالشفا بریم	۷۴۵	۱۰	۱۰	۹	۹	×	۱۰	۹	۸	۱۰	۹	۹	۸	۹	۷		۷	۸	×					۹			۸			×	×		۱۰	۹	۸	۷۳۷
۷۳۸	چند از این ششدر غم قال گشادی بزنیم	۷۴۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	۶	۶	۷۳۸

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۳۹	تا چند بسوزم ز غم و تاب بیارم	۷۳۷	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۹	×	۹	×	×	×		×	×	۱۰					۹			×			×	×		۱۰	×	×	۷۳۹
۷۴۰	کعبه بی ذوق است یاران را وداعی می‌کنیم	۷۳۸	۶	۵	۶	×	×	۵	×	۶	۵	۵	۶	۵	۶	×		×	۶	×					×			۶			۶	۶	۶		۶	۶	۶	۷۴۰
۷۴۱	آن شکارم کز جگر تیر و سنان می‌رویدم	۷۳۸	۱۰	۷	۷	×	×	۷	×	×	۹	۸	۸	۸	۷	۴		×	۴	۶					×			۴			۵	۷		۷	۸	۸	۷۴۱
۷۴۲	بیا ای درد کز راحت رمیدن آرزو دارم	۷۵۰	۷	۷	۶	×	×	۷	×	×	۷	۶	۷	۷	۶	×		۷	×	×					۶			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷۴۲
۷۴۳	ما دست دل ز چشمهٔ بهبود شسته‌ایم	۷۵۰	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۵	۶	۵	۱۰	۵	۵	۶		۵	۶	۶					۸			۶			۵	۵		۵	۶	۵	۶	۷۴۳
۷۴۴	از بسکه روی گرم به هر سو گذاشتیم	۷۵۱	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۷	۶	۷	۶		۷	۶	۷					۶			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۷۴۴
۷۴۵	از مردن دشوار من است آن مژه پر نم	۷۵۲	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۶	۷۴۵
۷۴۶	در دل این شعله ز شوق صنم افروخته‌ام	۷۵۳	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۷	۹	۸	۸	۸	۹	۷		۹	۸	×					×			۷			۷	×		۹	۸	۷	۷۴۶
۷۴۷	منم کز بادهٔ عشرت خروشیدن نمی‌دانم	۷۵۴	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۴	۵	۵	۵	۵	۵	×		۵	۴	۴					×			۵			۵	۵		۵	۵	۴	۷۴۷
۷۴۸	چند چو اهل آبرو در پی آبرو رویم	۷۵۴	۳	×	×	×	×	۷	×	×	×	۱۳	×	۳	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	×	۷۴۸
۷۴۹	حال ما بنگر که آهوی حرم گم کرده‌ایم	۷۵۵	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	۵	۷	۵	۷	۷		۷	۷	×					×			۷			۶	×		۷	۷	۷	۷	۷۴۹
۷۵۰	ز معموری بتنگم جز دل ویران نمی‌خواهم	۷۵۶	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۸	۷	۸	۸	۸	۶		×	۸	×					×			۸			۸	×		۸	۸	۸	۸	۷۵۰
۷۵۱	اگر صد خم شراب از دیده بارم	۷۵۶	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۶	۷	۵	۷	۵	۷	۷		۶	۶	×					×			۷			۷	×		۷	۷	۷	۷	۷۵۱

۱ - اضافات

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۵۲	وه که یار از گفتگو هرگز نیابد مطلبم	۷۵۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	×	۷	×		۷	×	۷					×			×			۷	×		۷	۷	۷	۷	۷۵۲
۷۵۳	ما ره نشین مردم بیمار دوستیم	۷۵۸	۷	۷	×	×	×	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		۷	۶	×					۶			۷			۶	×		۷	۷	۷	۷	۷۵۳
۷۵۴	بازآی تا به ذوق ستم آشنا شویم	۷۵۸	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	×		۵	۵	۴	۴	۷۵۴
۷۵۵	قدح رسید لبالب خراب کو شده باشم	۷۵۹	۷	۶	۶	×	×	۷	×	۷	۶	×	۷	۷	۷	۷		۷	۷	×					۷			۷			۷	×		۷	۷	۶	۶	۷۵۵
۷۵۶	بسهو ار توبه از می کردم و دیرمغان هشتم	۷۶۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	×	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	۶	×					×			۶			۵	×		۷	۷	۷	۷	۷۵۶
۷۵۷	گل نا چیده بوی نا کشیده زین چمن رفتم	۷۶۱	۴	×	۴	×	×	۴	×	۴	۴	۴	۴	۴	۴	×		×	۴	×					×			۴			۴	۴		۴	۴	۴	۴	۷۵۷
۷۵۸	دل بدست و پای کویان از خرم بگریختم	۷۶۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	۵	۵	۵	×	×		×	۵	۵					×			۵			۵	×		۵	۵	۵	۵	۷۵۸
۷۵۹	دل و جان پردگی بودند و من افسانه‌شان کردم	۷۶۲	۶	۶	۵	×	×	۶	×	×	×	۵	×	۵	۵	×		×	×	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۶	۶	۷۵۹
۷۶۰	ز بیدردی به امید اجل در عشق مرهونم	۷۶۳	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۷	×		×	×	×					×			×			۶	×		۶	۶	۶	۶	۷۶۰
۷۶۱	چه غم ز رفتن دین است می‌کشد اینم	۷۶۴	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۷	۹	۸	۷	۸	۷	۶		۷	۶	×					۶			×			۷	×		۷	۸	۹	۷	۷۶۱
۷۶۲	صد پردهٔ تصوّر باطل شکافتیم	۷۶۴	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵		۶	۶	۶					۶			۶			۶	×		۶	۶	×	×	۷۶۲
۷۶۳	از نصیحت دل عشاق مشوش دارم	۷۶۵	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	۷	×	۷	×		۶	×	۷					۷			×			۷	۷		۷	۷	×	×	۷۶۳
۷۶۴	شکایت از تو باندازهٔ جفا دارم	۷۶۶	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		×	×	×	×	۷۶۴
۷۶۵	هر چند بی‌ضمانه به مسکن فتاده‌ام	۷۶۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		۶	۶	×					۸			×			۷	۷		۷	×	۷	۷	۷۶۵

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۶۶	ز روی جهل بدفع گزند خویشتنم	۷۶۷	۸	×	×	۸	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		۸	×	×					×			×			۸	×		۸	×	×	۷۶۶
۷۶۷	وقت آنست که افیون بشراب اندازیم	۷۶۸	۶	۳	۵	×	×	۳	×	۵	۵	۳	۵	۳	۵	۳		۵	۳	×					۳			۳			۳	×		۳	۶	۳	۷۶۷
۷۶۸	خوش آنکه در غم دل رازدار خود باشم	۷۶۹	۱۰	۹	۹	×	×	۹	×	۹	۱۰	۵	۹	۵[1]	۹	۹		۹	۹	×					×			×			۸	×		۱۰	۱۰	۱۰	۷۶۸
۷۶۹	ما چو در انجمن اهل طرب می زده‌ایم	۷۷۰	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۳	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۷۶۹
۷۷۰	عشق تا غم می‌دهد من شکر نعمت می‌کنم	۷۷۰	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۳	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۷۷۰
۷۷۱	منم که در چمن سینه داغِ لاله شمارم	۷۷۱	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	۶	×	×	×		×	×	۵					×			×			۶	×		۶	×	×	۷۷۱
۷۷۲	خنده‌ای دیدیم و دل در اضطراب انداختیم	۷۷۱	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۱۰	×	۱۰	×	×	×		×	×	×					×			×			۱۰	×		۹	×	×	۷۷۲
۷۷۳	از کفش چون ساغر دولت کشیدن یافتم	۷۷۳	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	۵	×	×	×		×	×	۵					×			×			۵	×		۵	×	×	۷۷۳
۷۷۴	گفتیم ترک راحت و درمان فروختیم	۷۷۳	۱۰	۱۰	×	×	×	۱۰	×	×	۱۰	×	۱۰	×	×	×		×	×	×					×			×			۱۰	×		۱۰	×	×	۷۷۴
۷۷۵	زین نالهٔ شکسته که پنهان فروختیم	۷۷۴	۸	۸	×	×	×	۸	×	×	۸	×	۷	×	×	×		×	×	۶					×			×			۷	×		۸	×	×	۷۷۵
۷۷۶	تا بکی همره اندیشهٔ باطل باشم	۷۷۵	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۷		۸	۷	۶					۸			۷			×	×		۸	×	×	۷۷۶
۷۷۷	تا کی دهم به دست تماشا زمام چشم	۷۷۶	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۶	۵	۵	۶		۵	۶	×					۶			×			۶	۵		۵	۵	۵	۷۷۷
۷۷۸	عمر در شعر بسر برده و در باخته‌ام	۷۷۶	۸	۸	۸	۸	×	۸	۷	۸	۸	۸	۸	۷	۸	۸		×	۸	۷					۷			×			۸	×		۸	۷	۸	۷۷۸

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۷۹	از دل غم او دریغ داریم	۷۷۷	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۸	۶	۸	۸	۷	۸	۶	۸		۷	۸	۸					۷			×			۸	۷		۷	۸	۸	۸	۷۷۹
۷۸۰	تنها نه دلق خود به می ناب شسته‌ایم	۷۷۸	۸	۸	۷	۷	۷	۸	۷	۷	۸	۸	۸	۷	۷	۷		۷	۷	×					۷			×			۸	۷		۸	۷	۷	۷	۷۸۰
۷۸۱	نشسته بر سر گنج و به فقر مشهورم	۷۷۹	۵	۵	۵	۵	۵	۶	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۷۸۱
۷۸۲	بسکه درد عالمی در عشق تنها می‌کشم	۷۷۹	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۷۸۲
۷۸۳	گر نه خود را بیخود از جام جنون می‌ساختم	۷۸۰	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۵	×					×			×			۵	×		۵	۵	×	۵	۷۸۳
۷۸۴	شهید عشقم و سیراب‌تر ز یاقوتم	۷۸۰	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۶	×		۶	×	۶					۶			×			۶	۶		۶	۶	۶	۶	۷۸۴
۷۸۵	هر متاع فتنه کز عشق ستم گر می خورم	۷۸۱	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	×		۶	×	×					۶			×			۷	۸		۸	۸	۸	۸	۷۸۵
۷۸۶	می فروشم راحت و عشق ستمگر می‌خرم	۷۸۲	۸	۸	۸	۸	×	۸	۷	۷	۸	۸	۸	۸	۸	×		×	×	×					×			×			۸	۸		۸	۸	×	۸	۷۸۶
۷۸۷	خوش آن مستی که باشد دوست پندآموز دشمن هم	۷۸۳	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۴	۵	۵	۵	۵	۵	×		×	×	×					×			×			۵	۵		۵	۵	۵	۵	۷۸۷
۷۸۸	ساغر ز دست مردم آزاده چون کشم	۷۸۴	۱۰	۸	۹	۹	۹	۹	۸	۸	۸	۹	۹	۹	۹	×		۸	×	×					۷			×			۹	۹		۱۰	۱۰	۹	۹	۷۸۸
۷۸۹	چه دور است این‌که نفع از گردش گردون نمی‌بینم	۷۸۵	۷	۶	۷	۷	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۷	۷		۷	۷	۷	۷	۷۸۹
۷۹۰	از گریه‌های بیهده سر تا به پا ترم	۷۸۶	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۷	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	×		۹	×	×					۸			×			۱۱	۱۱		۱۱	۱۰	۱۱	۱۱	۷۹۰
۷۹۱	چون زخم تازه دوخته از خون لبالبم	۷۸۶	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	×		۸	×	×					۵			×			۹	۹		۹	۹	۹	۹	۷۹۱
۷۹۲	ما جام درد با دف و نی کم کشیده‌ایم	۷۸۷	۹	۹	۶	۶	۶	۹	۶	۶	۹	۶	۶	۶	۶	×		۶	×	۷					۶			×			۶	۶		۹	۶	۶	۶	۷۹۲

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۷۹۳	دیشب که بود چشمهٔ کوثر درون من	۷۸۸	۶	۶	×	×	×	۶	×	۶	×	۶	۵	×	×	×		×	×	۶					×			×			۵	×		۶	×	×	۷۹۳
۷۹۴	پیش بردم در قمارِ عشق جانان باختم	۷۸۸	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۶	۷	۶	۶	۶	۶	×	۶		×	×	×					۵			×			۷	×		۷	۷	۷	۷۹۴
۷۹۵	خوش آن ساعت که می‌رفتی و طاقت می‌رمید از من	۷۸۹	۶	۶	۵	۵	۵	۶	×	۵	۶	×	۵	۵	×	×		×	۴	×					×			۴			۵	×		۶	۵	۵	۷۹۵
۷۹۶	ای دیده خون دل بکنار هومس مکن	۷۹۰	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۶	۵	۶	۶		×	۶	۷					۶			۶			۶	۶		۷	۶	۶	۷۹۶
۷۹۷	خوش در خور است حسرت تو با گریستن	۷۹۰	۹	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۹	۷	۷	۷		۷	۷	۶					۹			۷			۸	۹		۷	۷	۷	۷۹۷
۷۹۸	میرم ز هجر و گویم یا رب به حسرت من	۷۹۲	۸	۷	۶	۵	۵	۷	×	۶	۷	۵	۵	۵	۶	۷		۵	۷	×					×			۷			۷	×		۷	۵	۵	۷۹۸
۷۹۹	بوستان پژمرده گردد از دل ناشاد من	۷۹۳	۸	۷	۷	۶	۶	۷	×	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۵		۶	۵	۷					۵			×			۵	×		۷	۷	۶	۷۹۹
۸۰۰	سنان دعا بر دل شب مزن	۷۹۴	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۶	۶	۶	۷	۷		۷	۷	۷					×			۷			۶	۷		۷	۶	۷	۸۰۰
۸۰۱	کو می شوقی که دل مست جنون آید برون	۷۹۵	۵	۴	۵	×	×	۴	×	۴	۵	۳	۴	۳	۴	۳		×	۴	۴					×			۴			۳	۴		۴	۴	×	۸۰۱
۸۰۲	نام حسنت چون برم بر آسمان آید گران	۷۹۵	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۵		×	۶	×					×			۵			۷	۶		۷	۷	۷	۸۰۲
۸۰۳	دانی که چیست مصلحت ما گریستن	۷۹۶	۹	۹	۹	×	۹	۹	۲۵	۷	۹	۹	۹	۸	۹	×		×	×	×					۹			×			۹	۹		۹	۹	۹	۸۰۳
۸۰۴	ناله کرد از مردن من عشرت اندوزی چنین	۷۹۷	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۸۰۴
۸۰۵	گر در آید غمزه‌زن در مشهدم بی‌باکِ من	۷۹۸	۵	۵	۵	۵	×	۵	×	۵	۵	×	×	×	۴	۵		×	×	×					×			۵			×	۳		۵	×	۴	۸۰۵

۱- ناکامل

۲- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۰۶	ای نگه کز چشم شرم‌آلود یار آیی برون	۷۹۹	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×		۳	×	×	۸۰۶
۸۰۷	بسکه فارغ نشد از گریه دو چشم تر من	۷۹۹	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×	×		۶	×	×	۸۰۷
۸۰۸	از نگاهش بسکه نومیدم چو بیند سوی من	۷۹۹	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×	×		۴	×	×	۸۰۸
۸۰۹	هنگام دم گرم و خروش نفس است این	۸۰۰	۷	۷	۵	×	×	۷	×	۵	۷	۵	×	۵	۵	×		×	×	۵					×			×			×	۵			۷	۵	×	۸۰۹
۸۱۰	امام شهر و طعن باده نوشان	۸۰۱	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	×	×	×	×	×		۷	×	۷					×			×			×	۶			۷	۷	×	۸۱۰
۸۱۱	بجانب همه بینی و بیمنت دیدن	۸۰۱	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۸	۹	×	×	×	۸	×		۶	×	×					×			×			×	۸			۹	۹	×	۸۱۱
۸۱۲	تا دل نگردید از بی‌نصیبان	۸۰۳	۷	۷	۶	×	×	۷	×	۵	۷	×	×	×	×	×		۷	×	۷					×			×			×	۶			۷	۷	×	۸۱۲
۸۱۳	نه رو از ناز می‌تابد گه نظّاره ماه من	۸۰۳	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۴		۵	۴	×					×			۴			۷	۷			۷	۷	۷	۸۱۳
۸۱۴	ساقی بیا و دامن گل بر سبو فشان	۸۰۳	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۷	۸	۶	۷	۶	۷	۶		×	۷	×					۷			۸			۵	۷			۸	۷	۷	۸۱۴
۸۱۵	بیار شیشه و می بر گل و گیاه فشان	۸۰۵	۹	۹	۸	×	×	۹	×	۹	۹	۷	۹	۷	۸	۸		۶	۹	۸					×			۹			۹	۹			۹	۹	۷	۸۱۵
۸۱۶	ای دیده خون ببار و بسویش نظر مکن	۸۰۶	۱۰	۱۰	۹	×	×	۱۰	×	۹	۱۰	۷	۹	×	۹	۷		×	۷	×					×			۷			۸	۹			۱۰	۹	×	۸۱۶
۸۱۷	ز خونم روی میدان تازه گردان	۸۰۷	۹	۸	۸	×	×	۸	×	۸	۹	۸	۸	۸	۸	۸		۸	۸	۵					×			۸			۸	۸			۸	۸	×	۸۱۷
۸۱۸	بت‌پرستان همه جمعند بگرد دل من	۸۰۷	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	۳	×	×	×		×	×	×					×			×			۳	×			۳	×	×	۸۱۸
۸۱۹	دلا رنجی ببر کز دردمندان می‌توان بودن	۸۰۸	۶	۵	۶	۶	×	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	۵		×	۵	×					×			۶			۶	۶			۶	۶	×	۸۱۹

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمار	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمار
۸۲۰	به چه رو به جلوه آید طلب نیازمندان	۸۰۸	۷	۷	۷	۷	×	۷	۶	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷		×	۷	×					۷			۷			۷	۷		۷	۷	۵	۸۲۰
۸۲۱	تا تیغ بکف داری بر نفس دو دستی زن	۸۰۹	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵		۵	۶	×					×			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۸۲۱
۸۲۲	مشرب عیش تلخ شد بادهٔ خوشگوار کو	۸۱۰	۸	۷	×	×	×	۸	×	×	۸	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×		۸	۸	×	۸۲۲
۸۲۳	هر گلی کز تربتم روید ز شوق روی او	۸۱۱	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۴	×	×	۸۲۳
۸۲۴	آنکه دوزخ بود آرامگه راحت او	۸۱۱	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۸۲۴
۸۲۵	می‌رسدش به کامِ جان چاشنی نگاه تو	۸۱۱	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۵
۸۲۶	بخواب چشم تو سر برده از شراب فرو	۸۱۲	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	۸	۸۲۶
۸۲۷	آنکه میرد در هوای لعل آتش‌ناک او	۸۱۲	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×		۴	×	×	۸۲۷
۸۲۸	جانم انیس باد صبا شد بیوی او	۸۱۲	۵	۳	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۴	×	×	۸۲۸
۸۲۹	چشمت که هست عشوه‌گری را ظهور ازو	۸۱۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۲۹
۸۳۰	ننوشد آب حیوان تشنهٔ جام وصال او	۸۱۳	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۴	×	×	۸۳۰
۸۳۱	از آن تنها نبیند سوی من چشم سیاهِ او	۸۱۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۷	×	×	۸۳۱
۸۳۲	نخواهم روز محشر سینه چاک آیم براه او	۸۱۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۸۳۲
۸۳۳	اینک رسید وعده گشاد نقاب کو	۸۱۵	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۸	۸	۹	۹	×	۹	۹	۸		۹	۹	۷					۷			۹			۹	۹		۹	۹	۹	۸۳۳

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۳۳	تا بخونریزم اشارتها نمود ابروی او	۸۱۵	۶	۶	۵	×	×	×	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	۶		×	۶	۵					×			۶			۶	۶		۶	۵	۶	۸۳۳
۸۳۵	تو ای زاهد برو افسانهٔ باغ ارم بشنو	۸۱۶	۷	۷	۶	×	×	۶	×	۶	۷	۶	۶	۶	۶	۶		۵	۶	۵					×			۶			۶	۶		۷	۶	۵	۸۳۵
۸۳۶	ز چشم من بجوش ای گریه هنگام وصال او	۸۱۷	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵		×	۵	×					×			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۸۳۶
۸۳۷	مسازم نا امید از خود چو گشتم مبتلای تو	۸۱۸	۹	۹	۹	×	×	۹	×	۸	۹	۸	×	۸	۸	۷		۷	۷	×					×			۷			۸	۸		۹	۸	۶	۸۳۷
۸۳۸	چو نتوانم یکوی او رسید از بیم خوی او	۸۱۹	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۵	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۵	×	×	۸۳۸
۸۳۹	ای نه فلک ز خوشهٔ صنع تو دانه‌ای	۸۲۰	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷		۷	۷	۷					۶			۷			۷	۷		۷	۷	×	۸۳۹
۸۴۰	نفسی که غمزهٔ او بصف بلا نشسته	۸۲۰	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۷		۷	۷	۶					×			۷			۷	۷		۷	۷	۷	۸۴۰
۸۴۱	ساغر لبریز وصل بر کف مشتاق نه	۸۲۱	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۴	۵	۴		۵	۴	×					×			۴			۵	۵		۵	۵	×	۸۴۱
۸۴۲	شب بشد از تاب و تب پیرهن آتشکده	۸۲۲	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۴	×	۴	۵	×		۵	×	×					×			×			×	۵		۵	۵	×	۸۴۲
۸۴۳	تا دل به خم تو رو نهاده	۸۲۲	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۸۴۳
۸۴۴	باز ای دل شکسته به بندی فتاده‌ای	۸۲۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×		۳	×	×	۸۴۴
۸۴۵	بانگ بر بانگ است و خم خرمن به خرمن بازده	۸۲۳	۶	۶	۶	×	×	۶	×	۶	۶	۶	×	۶	۶	×		×	×	×					×			×			×	۶		۶	۶	۶	۸۴۵
۸۴۶	خیز و شراب حیرتم زان قد جلوه‌ساز ده	۸۲۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	۷	۶		۷	۶	×					×			۷			۷	۶		۷	۷	۷	۸۴۶
۸۴۷	عاشقی دکان رسوایی به شهر و کو منه	۸۲۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	×	۶	۶	۵		×	۶	۵					×			۶			۶	×		۶	۶	۶	۸۴۷

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۴۸	بکشتن من عاجز شتاب یعنی چه	۸۲۶	۸	۸	۶	×	×	۸	×	۵	۸	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	۶					۵			۵			۵	۵		۸	۵	۵	۸۴۸
۸۴۹	جانم ز سینه بر زده دامان برآمده	۸۲۶	۱۳	۱۳	۱۰	×	×	۱۳	×	۱۰	۱۳	۹	×	۹	۸	×		×	×	۵					۱۰			×			۱۱	۱۱		۱۳	۱۱	×	۸۴۹
۸۵۰	نه یی موجب بخاکم از سُم اسبش نشان مانده	۸۲۸	۷	۶	۶	×	×	۷	×	۶	۷	۵	×	۴	۶	×		×	×	×					×			×			۶	۶		۷	۶	۵	۸۵۰
۸۵۱	تا مژدهٔ زخم دگر دامن کش جان کرده‌ای	۸۲۸	۱۰	۱۰	۷	×	×	۱۰	×	۱۰	۱۰	۷	×	۷	۷	×		×	×	×					×			×			۸	۷		۱۰	۸	۷	۸۵۱
۸۵۲	ای عشق خوش تهیهٔ لذات کرده‌ای	۸۳۰	۸	۸	۳	×	×	۵	×	۵	۵	۵	×	۵	۵	۴		۵	۴	۶					۵			۴			۵	×		۸	۶	۶	۸۵۲
۸۵۳	از سفر می‌آیی و تاراج غربت کرده‌ای	۸۳۰	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	۷	۷	×	۷	۷	۵		۷	۷	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۶	۸۵۳
۸۵۴	ای که سر تا قدمم را بجنون داشته‌ای	۸۳۱	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	۵					۵			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۸۵۴
۸۵۵	بشتاب در راه طلب بگذر ز هر آسودنی	۸۳۲	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	۵	۵		×	۴	۵					×			۵			۵	۵		۵	۵	۵	۸۵۵
۸۵۶	تا بر آنی که دوستدار کشی	۸۳۲	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۹	×	۱۰	×	۱۰	۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۱۰					۱۰			۱۰			۱۰	۱۰		۱۰	۱۰	۹	۸۵۶
۸۵۷	بهار رفت و نکردیم عزم جای خوشی	۸۳۳	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	×	۶	×	۶	۶	۴		۵	۴	۴					۶			۵			۶	۶		۶	۶	۶	۸۵۷
۸۵۸	اگر آرایش از دکانچهٔ ناموس بستانی	۸۳۳	۶	۶	۴	۵	۵	۶	۶	×	×	۵	×	۵	۵	۵		۴	۵	×					×			۵			۵	×		۶	۵	۵	۸۵۸
۸۵۹	من صید خم عشوه‌نمایی که تو باشی	۸۳۴	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	×	۷	×	۷	۷	۶		×	۶	۵					۷			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۸۵۹
۸۶۰	نه شکیب توبه از می نه ادب زمان مستی	۸۳۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×	۶	×	۶	۶	×		×	×	×					×			×			۶	۶		۶	۶	۶	۸۶۰

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شمارهٔ	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۵	۳۶	۳۷	شمارهٔ
۸۶۱	گمان دارم که این درد و تحمل می‌کند کاری	۸۳۶	۶	۶	۶	۶	۵	۶	×	۶	×	۶	×	۶	۶	×		×	۶	×					×			×			۵	۱۲		۶	۶	۶	۸۶۱
۸۶۲	باز از شراب فتنه خرابم نمی‌کنی	۸۳۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	۷	×	۷	×	۶	۷	۶		۷	×	۵					۶			۶			۷	۷		۷	۷	۷	۸۶۲
۸۶۳	به شمعی گو صباگر ره بخلوت خانه‌ای داری	۸۳۷	۷	۷	۷	×	×	۷	×	×	×	۶	×	۶	۷	×		×	۷	×					×			۷			۷	۷		۷	۷	۶	۸۶۳
۸۶۴	صنم گفتی دلا جان تازه کردی	۸۳۸	۹	۸	۸	×	×	۹	×	۸	×	۷	×	۷	۸	×		×	۸	۷					۶			۸			۷	۸		۹	۷	۸	۸۶۴
۸۶۵	امشب که بسر شراب داری	۸۳۹	۸	۸	۸	×	×	۸	×	۸	×	۷	×	۸	۷	۸		۸	۸	۸					۷			۸			۷	×		۸	۸	۸	۸۶۵
۸۶۶	تا در قدحم بادهٔ امید نیابی	۸۳۹	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	۵	×	۵	۵	۵		۵	۵	×					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۸۶۶
۸۶۷	با گلهٔ دوستان هست حلاوت بسی	۸۴۰	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	۵	×	۵	۵	۵		×	۵	×					۵			۵			×	۵		۵	۵	۵	۸۶۷
۸۶۸	نه از غربت اندر وطن می‌روی	۸۴۰	۱۰	۱۰	۷	×	×	۱۰	۶	۷	×	۷	×	۶	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			×	۷		۱۰	۷	۷	۸۶۸
۸۶۹	خوش آن کز می ز شمع وصل مهرافروز تر باشی	۸۴۱	۵	۵	۵	×	×	۵	×	۵	×	۵	۵	۵	۵	۴		×	۴	×					×			×			×	×		×	۵	۵	۸۶۹
۸۷۰	چندم ای نالهٔ سحر بکشی	۸۴۱	۷	۷	۷	×	۷	۷	×	۷	×	۷	×	۷	۷	۷		۶	۷	۷					۷			۷			۶	۷		۷	۷	۶	۸۷۰
۸۷۱	غم دوستی و از دل طمع متاع هستی	۸۴۲	۶	۶	×	×	۶	۶	×	۶	×	۸	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۶	×	×	۸۷۱
۸۷۲	ز چه تنگدل نباشم ز ملال تنگدستی	۸۴۲	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	×	۸	×	×	×	×		×	×	۵					×			×			×	×		۵	×	×	۸۷۲
۸۷۳	ز چه بر فروزد آخر دلم از نشاط مستی	۸۴۳	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	۵	×	×	×	×		×	×	×					×			×			×	×		۳	×	×	۸۷۳

۱- ناکامل

تعداد اشعار در مقاله و نسخه‌های دیگر

شماره	مصرع اول غزل درکلیات موجوده	صفحه	اشعار	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	شماره
۸۷۳	تا محرمان دلی که ندیدند خرمی	۸۴۳	۷	۷	×	×	×	۷	×	×	۷	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×				×		۶	×	×	۸۷۳
۸۷۵	ای که مست عشوه با زلف پریشان می‌روی	۸۴۳	۶	۶	×	×	×	۶	×	×	۶	×	×	×	×	×		×	×	۶					×			×			×	×				×		۶	×	×	۸۷۵
۸۷۶	گوش او بر جان خم فرسوده بودی کاشکی	۸۴۴	۵	۵	×	×	×	۵	×	×	۳[1]	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×				×		۵	×	×	۸۷۶
۸۷۷	مرا با دل سر جنگ است خواهم در میان باشی	۸۴۵	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	×	×	×	×	×	×		×	×	۳					×			×			×	×				×		۳	×	×	۸۷۷
۸۷۸	ساقی بده شرابم وقت وداع هستی	۸۴۵	۳	۳	×	×	×	۳	×	×	۳	×	×	×	×	×		×	×	۳			۰		×			×			×	×				×		۳	×	×	۸۷۸
۸۷۹	تا خون نخوری لذت این درد ندانی	۸۴۵	۸	۸	۷	۶	×	۸	×	۵	۷	۶	×	۶	۶	×		۵	×	۸					۸			×			×	۶				×		۸	۷	×	۸۷۹
۸۸۰	جان و دل حزینم در راه یی وفایی	۸۴۶	۴	۴	×	×	×	۴	×	×	۴	×	×	×	×	×		×	×	۴					×			×			×	×				×		۴	×	×	۸۸۰
۸۸۱	بامید عذر خواهان به نیاز عذر خواهی	۸۴۶	۱۰	۱۰	۸	×	×	۱۰	×	۸	۱۰	۸	×	۸	۸	×		×	×	۱۰					×			×			×	۸				×		۱۰	۹	×	۸۸۱
۸۸۲	سبک بران چو ازین بیقرار می‌گذری	۸۴۷	۸	۸	۷	×	×	۸	×	۷	۸	۸	×	۸	۷	×		×	×	۸					×			×			×	۷				۸		۸	۸	×	۸۸۲

۱- ناکامل